



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الحق
علیه
الصلوة
والسلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir



میاست از منظر
آیت الله العظمی خاتمی ای.ع.ع.

به کوشش
امیر سیاهپوشی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سیاست از منظر آیت الله العظمی خامنه ای مدظله العالی

نویسنده:

امیر سیاهپوش

ناشر چاپی:

انقلاب اسلامی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
سیاست از منظر آیت الله العظمی خامنه ای مدظله العالی	۴۰
مشخصات کتاب	۴۰
اشاره	۴۱
مقدمه	۴۵
بخش اول کلیات و مبانی	۵۱
اشاره	۵۲
فصل اول ضرورت حکومت در اسلام (رابطه ی دین و سیاست)	۵۴
۱ - مسئله ی حکومت در نظام اسلامی، یکی از اساسی ترین و مهم ترین مسائل اسلامی	۵۴
۲ - مبارزه ی ائمه (علیهم السلام) برای حکومت	۵۵
۳ - دین عین سیاست؛ سیاست عین دین	۵۷
۴ - ضرورتهای ابتدای سیاست بر دین	۵۸
اشاره	۵۸
حکومت اسلامی، ضامن اجرای احکام	۵۹
نقش حکومتها در هدایت و گمراهی مردم	۵۹
ضرورت حکومت صالحان (تأثیر ویژگی حاکمان بر مردم)	۶۰
مطالبه ی اسلام، تحقق کامل دین نه اکتفا به حدّاقبلها	۶۰
غدیر؛ ناسخ سفسطه های جدایی دین از سیاست	۶۳
انتصاب علی (علیه السلام) به حکومت، کشورداری، سیاست و مدیریت جامعه ی اسلامی	۶۷
روز غدیر امتداد خطّ همه ی رسالتهای الهی	۶۸
مسئله ی حکومت، اساس قضایای همه ی پیغمبران	۶۹
۵ - نظر علمای شیعه درباره ی حکومت اسلامی	۷۱
۶ - عوامل جداسازی دین از سیاست	۷۳
۶-۱ - قدرتمندان و زمامداران ناحق و غیر عادل، منادیان جدایی دین و سیاست	۷۳

۷۳ اشاره
۷۴ حکام و سلاطین مستبد، اولین پیشروان فکر انحرافی جدایی دین از سیاست
۷۵ ۶-۲ - جبهه‌ی استکبار و استعمار
۷۵ اشاره
۷۵ انگیزه و مطالبه‌ی حاکمیت اسلام، منشأ اصلی خصومت علیه اسلام
۷۸ فصل دوم اهداف و ارزشها در نظام سیاسی اسلام
۷۸ گفتار اول: اهداف نظام سیاسی اسلام
۷۸ مقدمه: قدرت، وسیله است نه هدف
۷۸ ۱-۱ - احیای اسلام و دفاع از مسلمین
۷۹ ۱-۲ - استقرار عدالت
۷۹ ارزش حکومت در اجرای عدالت و اقامه‌ی حق
۸۰ ضرورت حرکت در جهت کمک به محرومان
۸۱ عدل؛ یک نظام اجتماعی نه یک پیام شخصی
۸۴ اولویت نظام علوی در استقرار عدل الهی و اسلامی
۸۵ تفاوت نظام اسلامی با نظام سرمایه داری در اصالت دادن به عدالت
۸۶ مسئولیتها، فقط برای اقامه‌ی عدل
۸۷ ۱-۳ - پیشرفت و تکامل
۸۷ پیشرفت، جزو هدفهای اسلامی
۸۷ کار برای توسعه و پیشرفت کشور، یک عبادت قطعی
۸۸ رویشهای نوبه نو در جمهوری اسلامی، یکی از مهم ترین مسائل
۸۹ ۱-۴ - برداشتن موانع کمال انسانها
۹۱ ۱-۵ - ساختن جامعه‌ی الگو
۹۱ ۱-۶ - ایجاد حیات طیبه‌ی اسلامی در سراسر جهان
۹۱ اشاره
۹۲ مبارزه برای تحقق حیات طیبه‌ی اسلامی برای بشریت
۹۳ مسئله‌ی ما، تحقق اسلام

۹۴	هدف، تحقق حیات طیبه در ظلمات جاهلیت قرن بیستم
۹۴	۱-۷ - ایصال مردم به بهشت
۹۶	۲ - گفتار دوم: ارزشهای اساسی در نظام سیاسی اسلام
۹۶	۲-۱ - استقلال
۹۶	۲-۱-۱ - اهمیت استقلال
۹۶	۲-۱-۱-۱ - حفظ استقلال سیاسی، جزو مبانی اصولی نظام
۹۷	۲-۱-۱-۲ - استقلال، یکی از پایه های انقلاب اسلامی
۹۹	۲-۱-۱-۳ - نظام وابسته؛ عامل اصلی فراگیر شدن فساد و بی ایمانی
۹۹	۲-۱-۲ - مفهوم استقلال
۱۰۱	۲-۱-۳ - عوامل تأمین استقلال
۱۰۱	تکیه ی صریح و شفاف بر مبانی انقلاب
۱۰۴	۲-۲ - آزادی
۱۰۴	۲-۲-۱ - اهمیت و ارزش آزادی
۱۰۴	حریت جزو فطرت انسانی
۱۰۵	۲-۲-۲ - مفهوم آزادی
۱۰۵	ضرورت استقلال فکر در تعریف آزادی
۱۰۵	فهم آزادی در چارچوب اسلام
۱۰۶	آزادی یعنی حق انتخاب در چارچوب قانون
۱۰۷	آزادی یعنی رهایی از تعهدات و پیمانهای تحمیلی
۱۰۸	آزادی یعنی رهایی از سلطه ی زورگویان، آزادی از دخالت و نفوذ بیگانگان
۱۰۹	۲-۲-۳ - حدود آزادی
۱۰۹	حد آزادی، همان حدود اسلام
۱۰۹	حد آزادی، منفعت ملت
۱۰۹	ممنوعیت سم پاشی، اضلال و گمراه گری
۱۱۰	آزادی، مرز بین تحجر و هرج و مرج
۱۱۱	۲-۲-۴ - فرهنگ و آداب آزادی

- ۱۱۲ - ضرورت ضابطه مندی آزادی مطبوعات - ۲-۲-۵
- ۱۱۴ - مبانی آزادی اسلامی و تفاوت آن با آزادی در فرهنگ غرب - ۲-۲-۶
- ۱۱۴ - اشاره
- ۱۱۷ - ریشه‌ی الهی آزادی در اسلام - ۲-۲-۷
- ۱۱۸ - ثبات ارزشها در اسلام - ۲-۲-۷
- ۱۱۹ - حدّ متفاوت آزادی اسلامی با آزادی غربی - ۲-۲-۷
- ۱۲۳ - منافات آزادی لیبرالیستی با تکلیف - ۲-۲-۷
- ۱۲۴ - نسبت اسلام رحمانی و لیبرالیسم - ۲-۲-۷
- ۱۲۴ - اسلام رحمانی، نه رحمانی است نه اسلامی! - ۲-۲-۷
- ۱۲۸ - امنیت - ۲-۳
- ۱۲۸ - اهمیت امنیت - ۲-۳-۱
- ۱۲۸ - ابعاد مختلف امنیت در اسلام - ۲-۳-۲
- ۱۳۰ - اهمیت امنیت اجتماعی و بین‌المللی - ۲-۳-۳
- ۱۳۱ - اهمیت احساس امنیت - ۲-۳-۴
- ۱۳۱ - ثبات سیاسی - ۲-۴
- ۱۳۱ - ثبات و سکینه، نعمت بزرگ الهی - ۲-۴-۱
- ۱۳۲ - قدرتمندان زورگو؛ عامل و خواهان بی‌ثباتی - ۲-۴-۲
- ۱۳۳ - انواع توطئه‌ها برای ایجاد بی‌ثباتی - ۲-۴-۳
- ۱۳۳ - اشاره
- ۱۳۴ - لزوم قدرشناسی از ثبات سیاسی جامعه - ۲-۴-۳
- ۱۳۶ - بخش دوم مردم سالاری دینی - ۲-۴-۳
- ۱۳۶ - اشاره
- ۱۳۸ - فصل اول مفهوم و ماهیت مردم سالاری دینی - ۲-۴-۳
- ۱۳۸ - جایگاه و ماهیت قدرت در اسلام - ۲-۴-۳
- ۱۳۸ - اشاره
- ۱۳۸ - پیوستگی اخلاق با قدرت در اسلام - ۱-۱

- ۱-۲ - قدرت در جمهوری اسلامی به معنی قبول زحمت، نه کامجویی ۱۳۹
- ۱-۳ - تفاوت مفهوم و هدف قدرت در مکاتب غیر اسلامی و اسلامی ۱۴۰
- ۲ - مفهوم و ماهیت نظام و دولت اسلامی ۱۴۰
- ۲-۱ - نظام اسلامی یعنی اسلام منبع تقنین و معیار و ملاک اجرا و ارکان تصمیم‌گیری ۱۴۰
- ۲-۲ - نظام اسلامی به معنی حفظ صورت و سیرت اسلام ۱۴۱
- ۳ - مفهوم مردم‌سالاری دینی ۱۴۲
- ۳-۱ - مردم‌سالاری دینی، همان جمهوری اسلامی ۱۴۲
- اشاره ۱۴۲
- مردم‌سالاری [دینی]؛ ترجمه‌ی جمهوری اسلامی ۱۴۲
- ۳-۲ - جمهوری اسلامی، یعنی عدم حاکمیت طاغوت ۱۴۲
- ۳-۳ - جمهوری اسلامی، یعنی ابتدای نظام بر اراده‌ی مردم و هدایت الهی ۱۴۳
- ۳-۴ - شکل‌گیری تشکلهای نظام با اراده‌ی مردم ۱۴۴
- ۳-۵ - مردم‌سالاری دینی یعنی بیعت و اقبال مردم نسبت به حاکم ۱۴۵
- ۳-۶ - کرامت حقیقی انسان و حرکت عمومی در چارچوب دین خدا ۱۴۶
- ۳-۷ - رقابت جدی و تلاش حقیقی با معیارهای اسلامی و الهی ۱۴۶
- ۳-۸ - مردم‌سالاری دینی، یعنی مردمی بودن در عین اسلامی بودن ۱۴۶
- ۳-۹ - آزادی فکر، عمل و انتخاب در حیطه‌ی مقررات اسلامی ۱۴۷
- ۳-۱۰ - دخالت کامل مردم بر طبق راهنمایی و احکام اسلام در ایجاد نظام ۱۴۷
- ۳-۱۱ - نقطه‌ی مقابل دیکتاتوری و دموکراسی‌های دور از معنویت ۱۴۸
- فصل دوم تفاوت مردم‌سالاری دینی و غیر دینی ۱۵۰
- ۱ - تفاوت در ریشه‌های جهان‌شناختی و چارچوبها ۱۵۰
- اسلام، چارچوب مردم‌سالاری دینی ۱۵۰
- ۲ - اتکای مردم‌سالاری دینی به اسلام، نه یک قرارداد عرفی ۱۵۲
- ۳ - قابل نقض نبودن مردم‌سالاری دینی به دلیل اتکا به مبانی دینی ۱۵۳
- ۴ - اعتبار و پشتوانه‌ی رأی مردم از احکام اسلامی ۱۵۳
- ۵ - ضایع نشدن حقوق مردم به دلیل ریشه‌ی الهی داشتن ۱۵۴

- ۶ - اعتبار حقوق مردم ناشی از حکم الهی، نه مقابل حکم الهی ۱۵۵
- ۷ - تفاوت در نگاه به عدالت ۱۵۶
- ۸ - تفاوت مردم سالاری دینی با دموکراسی غربی در معنویت و ایمان ۱۵۷
- ۹ - رابطه ی مبتنی بر محبت و صمیمیت در مردم سالاری دینی ۱۵۸
- اشاره ۱۵۸
- استحکام پایه های جمهوری اسلامی بر ایمان و عقیده و دین و عواطف ۱۵۹
- ۱۰ - تفاوت در اتکا به پول و سرمایه های زرسالاران ۱۵۹
- اشاره ۱۵۹
- ۱-۱۰ - دموکراسی غربی و زرسالاران ۱۶۰
- ۲-۱۰ - چارچوب دموکراسی های غربی، منافع و خواست صاحبان ثروت ۱۶۱
- ۱۱ - فرق مردم سالاری دینی با دموکراسی غربی در احترام حقیقی به تصمیم مردم ۱۶۲
- اشاره ۱۶۲
- مردم سالاری دینی به معنای کرامت انسان و حرکت مردم در چارچوب دین خدا ۱۶۳
- ۱۲ - تفاوت در ریشه ها، روشها و معیارها ۱۶۳
- ۱۳ - تفاوت در پایه های مشروعیت ۱۶۴
- اشاره ۱۶۴
- مردم؛ یک رکن مشروعیت ۱۶۷
- نقش تقوا و عدالت در مشروعیت ۱۶۹
- ۱۴ - تفاوت در منشأ صلاحیتها ۱۷۰
- ۱۵ - تفاوت در تبلیغات پر خرج و فریبنده ۱۷۱
- ۱۶ - اتکای مردم سالاری دینی به ایمان، اراده و بازوان مردم، نه دیکتاتوری گروه ها ۱۷۱
- ۱۷ - ناتوانی دموکراسی غربی در ممانعت از فجایع بشری ۱۷۳
- اشاره ۱۷۳
- ۱-۱۷ - رفاقت دموکراسی غربی با نظامهای دیکتاتور ۱۷۳
- ۲-۱۷ - کمال حمایت نظامهای غربی از کودتاهای نظامی و کودتاگران ۱۷۴
- ۱۸ - ردّ نظام پادشاهی در اسلام ۱۷۵

- ۱۹ - نقش مهمه آگاهی در مردم سالاری دینی - ۱۷۵
- ۲۰ - تواضع بدون ضعف و اقتدار بدون تکبر - ۱۷۶
- ۲۱ - خدمت حقیقی و واقعی به مردم، نه داشتن اهداف شخصی - ۱۷۸
- ۲۲ - گفتگوی صحیح در مقابل، عریده کشی در برخی دموکراسی ها - ۱۷۹
- فصل سوم رابطه ی امام و امت در مردم سالاری دینی - ۱۸۰
- ۱ - گفتار اول: جایگاه امام در مردم سالاری دینی - ۱۸۰
- ۱-۱ - امامت یعنی پیشوایی جسم و دل و حاکمیت دین و دنیا - ۱۸۰
- ۱-۲ - امام یعنی حاکمیت انسان معصوم مصون از آفات - ۱۸۱
- ۱-۳ - امامت یعنی پیشوایی قافله ی دین و دنیا - ۱۸۵
- ۱-۴ - تفاوت امامت با سلطنت و حکومت های دنیوی - ۱۸۶
- اشاره - ۱۸۶
- حکومت های دنیوی، مظهر استبداد - ۱۸۶
- ۲ - گفتار دوم: جایگاه امت در مردم سالاری دینی - ۱۸۸
- ۲-۱ - جایگاه مردم - ۱۸۸
- ۲-۱-۱ - تکیه به مردم در چارچوب اسلام - ۱۸۸
- ۲-۱-۲ - نقش مردم، نقش معیار - ۱۸۸
- ۲-۱-۳ - اتکای جمهوری اسلامی به مردم - ۱۹۰
- ۲-۲ - عرصه های حضور مردم در نظام ولایی با توجه به اندیشه ی امام - ۱۹۱
- ۲-۲-۱ - عرصه ی اول: عرصه ی تکیه ی نظام به آرای مردم - ۱۹۱
- ۲-۲-۲ - عرصه ی دوم: عرصه ی تکلیف مسئولان در قبال مردم - ۱۹۲
- ۲-۲-۳ - عرصه ی سوم: عرصه ی بهره برداری از فکر و عمل مردم در راه اعتلای کشور - ۱۹۳
- ۲-۲-۴ - عرصه ی چهارم: عرصه ی لزوم آگاه سازی دائمی مردم - ۱۹۴
- ۳ - گفتار سوم: رابطه ی امام و امت در نظام ولایی - ۱۹۶
- ۳-۱ - مفهوم و اهمیت ولایت - ۱۹۶
- ۳-۲ - ولایت در بین مؤمنین، لازمه ی حکومت و تسلط الهی - ۱۹۸
- ۳-۳ - ولایت، مستلزم پیوندهای فکری و عقیدتی مردم و حاکمان - ۱۹۹

- ۳-۴ - رابطه ی عاطفی - ایمانی بین مردم و مسئولان ۲۰۰
- ۳-۵ - حقیقت ولایت الهی: ارتباط با مردم ۲۰۲
- اشاره ۲۰۲
- حقیقت ولایت توجّه به حقوق مردم و مصالح آنان ۲۰۲
- ۳-۶ - ارتباط بین ولی و مردم، غیر قابل انفکاک ۲۰۳
- ۳-۷ - ولایت، یعنی نبودن خودپرستی، سلطنت و اقتدار خودخواهانه ۲۰۵
- ۳-۸ - ولایت، یعنی اقتدار بدون استبداد ۲۰۵
- ۳-۹ - ولایت یعنی ارتباط و اتصال ۲۰۶
- ۳-۱۰ - امکان تحقّق کامل ولایت اسلامی در یک جامعه ی اسلامی ۲۰۷
- فصل چهارم ولایت فقیه در مردم سالاری دینی ۲۰۸
- ۱ - اهمّیت رهبر ۲۰۸
- ۱-۱ - جایگاه رهبران در طول تاریخ ۲۰۸
- ۱-۲ - اهمّیت رهبران الهی ۲۰۹
- ۱-۳ - احیای رهبری الهی در انقلاب اسلامی ۲۱۰
- ۲ - اهمّیت مسئله ی ولایت فقیه ۲۱۱
- اشاره ۲۱۱
- محوریت ولایت فقیه در قانون اساسی ۲۱۱
- ۳ - نظرات فقها در خصوص ولایت فقیه ۲۱۳
- اشاره ۲۱۳
- اعتقاد همه ی فقهای اسلام به اصل ولایت فقیه ۲۱۳
- ضرورت تفکیک مسئله ی اصل ولایت فقیه از شخص ولی ۲۱۴
- ۴ - مفهوم ولایت ۲۱۵
- ۵ - جایگاه ولی قبل و پس از استقرار حکومت اسلامی ۲۱۶
- ۶ - معنی ولایت فقیه ۲۱۸
- اشاره ۲۱۸
- ولایت فقیه یعنی حکومت ایدئولوگها، حکومت اندیشمندان اعتقادی ۲۱۸

- ۷ - خصوصیات و شرایط ولتفقیه ۲۲۱
- اشاره ۲۲۱
- ۷-۱ - شرایط رهبری در قانون اساسی ۲۲۴
- ۷-۲ - دلایل حذف موضوع مرجعیت از شرایط رهبری ۲۲۶
- ۷-۳ - مبنای حکومت ولایی (از ولایت الله تا ولایت فقیه) ۲۲۶
- حکومت متعلق به خدا ۲۲۶
- چکیده ی بحث سلسله مراتب حکومت الهی و ولایت الهی ۲۳۲
- ۷-۴ - حدود ولایت و حکومت فقیه ۲۳۳
- ۷-۴-۱ - احکام ولتفقیه مثل احکام الله ۲۳۳
- ۷-۴-۲ - مسئله ی احکام مصلحتی و ولایی ۲۳۶
- ۷-۴-۳ - میزان دخالت ولتفقیه در امور سایر قوا ۲۴۵
- ۷-۴-۳-۱ - حضور کامل در نظارت بر قوای سه گانه ۲۴۵
- ۷-۴-۳-۲ - دخالت در تنظیم سیاستهای کلی ۲۴۷
- ۷-۴-۳-۳ - ضرورت توجه به تفاوت مدیریت کلان ارزشی با مدیریت اجرایی ۲۴۹
- ۷-۴-۳-۴ - منظور از ولایت مطلقه ۲۵۰
- اشاره ۲۵۰
- ۷-۴-۳-۴-۱ - مثالی از ضرورت دخالت رهبری: قضیه ی هسته ای ۲۵۲
- ۷-۴-۳-۴-۲ - مثالی دیگر از ضرورت دخالت رهبری: مسئله ی روابط با آمریکا ۲۵۲
- ۷-۴-۳-۵ - گستره ی ولایت فقیه، کل امت اسلامی ۲۵۳
- ۷-۴-۴ - مسئله ی نظارت بر دستگاه های مرتبط با رهبری ۲۵۴
- ۷-۴-۵ - مسئله ی نظرات کارشناسی مخالف با نظر رهبری ۲۵۴
- ۷-۴-۶ - عدم ضرورت مطابقت کامل نظرات دیگران با دیدگاه رهبری ۲۵۵
- ۷-۴-۷ - رهبری و شیوه ی بیان مواضع ۲۵۶
- بخش سوم فرهنگ تحزب و رقابت سیاسی در مردم سالاری دینی ۲۵۸
- اشاره ۲۵۸
- فصل اول مسئله ی تحزب ۲۶۰

- ۱ - موافقت مشروط با تحزب ۲۶۰
- ۲ - دو نوع حزب مقبول و مردود ۲۶۰
- اشاره ۲۶۰
- ۲-۱ - نوع اول: کانال کشی برای هدایتهای فکری ۲۶۱
- اشاره ۲۶۱
- «حزب جمهوری اسلامی» نمونه ای یکتا از احزاب خوب ۲۶۱
- ۲-۲ - نوع دوم: باشگاه هایی برای کسب قدرت (احزاب کنونی غربی) ۲۶۲
- اشاره ۲۶۲
- اجتماع داعیه داران سیاسی در حزب برای کسب قدرت ۲۶۳
- حاکمیت احزاب قدرت طلب در غرب ۲۶۴
- احزاب در جامعه ی غرب، فعال مایشاء ۲۶۵
- ولایت حزبی و گروهی رایج در غرب، ضد مردم سالاری ۲۶۶
- فصل دوم اصول گرایي (ابعاد و شاخصها) ۲۶۸
- ۱ - ماهیت اصول گرایي ۲۶۸
- ۲ - اصول نظام سیاسی اسلام ۲۶۹
- ۲-۱ - اصل اول، ایمان و هویت اسلامی و انقلابی و پابندی به آن ۲۶۹
- ۲-۲ - اصل دوم، عدالت ۲۷۲
- ۲-۳ - اصل سوم، حفظ استقلال سیاسی ۲۷۲
- ۲-۴ - اصل چهارم، تقویت خودباوری و اعتماد به نفس ملی ۲۷۳
- ۲-۵ - اصل پنجم، جهاد علمی ۲۷۴
- ۲-۶ - اصل ششم، تثبیت و تأمین آزادی و آزاداندیشی ۲۷۵
- ۲-۷ - اصل هفتم، اصلاح و تصحیح روشها؛ اصلاحات ۲۷۶
- ۲-۸ - اصل هشتم، شکوفایی اقتصادی ۲۷۷
- ۳ - شاخصه های دولت اصول گرا ۲۷۸
- اشاره ۲۷۸
- ۳-۱ - عدالت خواهی و عدالت گستری ۲۷۸

۲۷۹	۳-۲ - فسادستیزی
۲۷۹	۳-۳ - اعتزاز به اسلام
۲۸۰	۳-۴ - ساده زیستی و مردم گرایی
۲۸۰	اشاره
۲۸۰	منظور از «ساده زیستی»
۲۸۱	حرمت مانور اشرافیگری
۲۸۲	۳-۵ - تواضع و نغلتیدن در گرداب غرور
۲۸۳	۳-۶ - اجتناب از اسراف و ریخت و پاش
۲۸۳	اشاره
۲۸۳	اسراف؛ مَنِشی طاغوتی
۲۸۴	۳-۷ - خردگرایی، تدبیر و حکمت در تصمیم گیری و عمل
۲۸۴	۳-۸ - مسئولیت پذیری و پاسخگویی
۲۸۵	۳-۹ - اهتمام به علم و پیشرفت علمی
۲۸۵	۳-۱۰ - سعه ی صدر و تحمّل مخالف
۲۸۶	۳-۱۱ - اجتناب از هواهای نفس
۲۸۶	۳-۱۲ - انس با خدا تضمین کننده ی سایر اصول
۲۸۸	۳-۱۳ - چند شاخص دیگر
۲۹۰	فصل سوم اصلاح طلبی «ابعاد و شاخصها»
۲۹۰	۱ - ضرورت و مفهوم اصلاحات
۲۹۰	۱-۱ - ضرورت اصلاحات
۲۹۱	۱-۲ - مفهوم اصلاح
۲۹۱	ضرورت تعریف مفهوم اصلاح
۲۹۲	۱-۲-۱ - اصلاح یعنی تصحیح مفاسد و خرابی ها
۲۹۲	۱-۲-۲ - تفاوت ارتجاع و اصلاح
۲۹۲	اصلاح طلبی جزو ذات انقلاب و ارتجاع، ضدّ انقلاب
۲۹۳	ارتجاع؛ مسئله ای مربوط به دوران اسلام

- ۲۹۴ میزان اهمیت ارتجاع در قرآن
- ۲۹۵ برگشت از ارزشهای انقلابی وابسته به ایده های انقلاب
- ۲۹۶ حادثه ی عاشورا، نشانه ی ارتجاع امت اسلامی
- ۲۹۷ دشمن بزرگ انقلاب، میکروب ارتجاع
- ۲۹۸ ناقلهای میکروب ارتجاع
- ۲۹۹ تهاجم فرهنگی و ارتجاع
- ۲۹۹ نوآوری و ارتجاع
- ۲۹۹ الف) دین و نوآوری
- ۳۰۱ ب) منظور از نوآوری، نوآوری در روشها نه ارزشها
- ۳۰۲ ج) نوآوری های غیر منطقی
- ۳۰۳ - ۱ - ۳ شاخصهای اصلاحات درست و غلط
- ۳۰۳ اشاره
- ۳۰۴ - ۱ - ۳ - ۱ اصلاحات غلط: اصلاحات آمریکایی
- ۳۰۵ - ۱ - ۳ - ۲ اصلاحات درست: اصلاحات انقلابی و اسلامی
- ۳۰۵ اشاره
- ۳۰۶ اصلاحات حسینی
- ۳۰۷ - ۱ - ۳ - ۳ شاخصهای اصلاحات انقلابی
- ۳۰۷ اشاره
- ۳۰۸ مبارزه با فقر و فساد و تبعیض
- ۳۰۸ اشاره
- ۳۰۹ الف) فقر و راه های مبارزه با آن
- ۳۰۹ اشاره
- ۳۱۰ مبارزه با فقر، یک وظیفه ی همگانی
- ۳۱۱ همه موظف به مواسات
- ۳۱۱ تعدیل مصرف برای کمک به فقرا
- ۳۱۳ ب) فساد

- ۳۱۳ اشاره
- ۳۱۳ مبارزه با فساد اقتصادی در عمل، نه با حرف
- ۳۱۴ ضرورت حفظ آبروی افراد در مبارزه با فساد
- ۳۱۴ (ج) تبعیض
- ۳۱۵ ۲ - لوازم مدیریت اصلاحات
- ۳۱۵ ۲-۱ - ضرورت تعریف دقیق اصلاحات
- ۳۱۶ ۲-۲ - هدایت اصلاحات از یک مرکز مقتدر و خویشتن دار
- ۳۱۶ اشاره
- ۳۱۶ خطر عدم مدیریت اصلاحات: فرجام شوروی سابق
- ۳۱۸ ۲-۳ - حفظ ساختار قانون اساسی در زمینه ی اصلاحات
- ۳۱۹ ۲-۴ - مقابله ی جدی با هرگونه تندروی و افراد تندرو
- ۳۱۹ ۲-۵ - مقابله ی جدی با دخالت خارجی ها و غربی ها
- ۳۱۹ ۲-۶ - هماهنگی اصلاحات در بخشهای مختلف
- ۳۲۰ ۲-۷ - مقابله ی جدی با عوامل تجزیه ی قومی در کشور
- ۳۲۱ ۳ - مراحل اصلاحات
- ۳۲۱ ۳-۱ - اصلاح خود (طلب آموزش و توبه)
- ۳۲۲ ۳-۲ - اصلاح و استغفار اجتماعی
- ۳۲۲ اشاره
- ۳۲۲ ۳-۲-۱ - استغفار از گناه فردی با آثار فردی
- ۳۲۳ ۳-۲-۲ - استغفار از گناه فردی با آثار اجتماعی
- ۳۲۳ ۳-۲-۳ - استغفار از گناهان جمعی ملتها
- ۳۲۳ اشاره
- ۳۲۶ برخی مصادیق گناهان جمعی
- ۳۲۶ ۱ - گناه اختلاف
- ۳۲۷ ۲ - گناه خودخواهی به معنای وسیع کلمه
- ۳۲۸ ۳ - گناه غفلت از مردم و خدمت به آنها

۳۳۰	فصل چهارم وحدت گرایي (وحدت سياسي)؛ ابعاد و شاخصها
۳۳۰	۱ - ضرورت، اهميت و مفهوم وحدت
۳۳۰	۱-۱ - ضرورت وحدت سياسي
۳۳۰	۱-۲ - اهميت وحدت و انسجام ملي
۳۳۱	۱-۳ - مفهوم اتحاد
۳۳۲	۲ - جناح بندي و تحزب؛ وجوه ممدوح و مذموم
۳۳۲	۲-۱ - جناح بندي هاي مرسوم (چپ و راست) قبيله اي است نه عقيدتي
۳۳۴	۲-۲ - حد مجاز اختلاف جناحي؛ منافع ملي و سياسي
۳۳۵	۲-۳ - مسئله ي تيم ملي و دعوای آبي و قرمز
۳۳۶	۲-۴ - لزوم همکاري و همدلي بين جناحهاي مختلف
۳۳۷	۲-۵ - فضيلت اصلاح بين مردم
۳۳۸	۲-۶ - بي توجهي مردم به خطکشي هاي تصنعي و مصنوعي
۳۳۹	۲-۷ - ضرورت جلوگيري از تبديل اختلاف به کدورت سياسي
۳۴۰	۲-۸ - ضرورت تحمّل مخالف
۳۴۱	۳ - معيارهاي وحدت سياسي
۳۴۱	۳-۱ - اصول اساسي نظام اسلامي
۳۴۱	۳-۲ - خطّ امام
۳۴۲	۳-۳ - قانون اساسي
۳۴۲	ضابطه، مقدم بر هر مصلحت انديشي
۳۴۳	قانون، مبنا و معيار در نظام سياسي اسلام
۳۴۴	قانون بد بهتر از بي قانوني
۳۴۵	رقابت قانوني نه لجوجانه
۳۴۷	۳-۴ - ضرورت کاهش فاصله بين گروه هاي خودي و افزايش فاصله با دشمن
۳۴۸	۳-۵ - تنازل، لازمه ي اتحاد و نزديک شدن به هم
۳۴۸	اشاره
۳۴۸	اختلافات واقعي، کمتر از نمايه به اختلاف

- توهم در اختلاف ۳۴۹
- ۴ - جناح بندی واقعی: خطّ انقلاب و خطّ دشمنان انقلاب ۳۴۹
- اشاره ۳۴۹
- ۴-۱ - تقسیمات دروغین چپ و راست ۳۵۰
- ۴-۲ - لزوم حفظ یکپارچگی خانواده ی انقلاب ۳۵۱
- ۵ - جناح بندی منفی ۳۵۲
- ۵-۱ - تفرقه و تنازع بین جناحها ۳۵۲
- ۵-۲ - آثار منفی تنازع سیاسی ۳۵۳
- ۵-۲-۵ - سلب اعتماد مردم ۳۵۳
- ۵-۲-۵ - سوء استفاده ی دشمن ۳۵۳
- ۵-۲-۵ - منازعه ی در درون، موجب جری شدن دشمن ۳۵۵
- ۵-۲-۵ - ناراحتی دوستان ۳۵۶
- ۵-۲-۵ - ممانعت از پیشرفت و حلّ مشکلات ۳۵۷
- فصل پنجم مسئله ی مخالفان در نظام اسلامی ۳۵۸
- ۱ - واقعیت وجود تعارض و اختلاف ۳۵۸
- اشاره ۳۵۸
- تنوع در اختلاف نظرها و انشعابها ۳۵۸
- ۲ - روش برخورد امام (رضوان الله علیه) با اختلافات ۳۵۹
- ۳ - روش برخورد نظام با گروه های مختلف ۳۶۰
- ۳-۱ - روش برخورد نظام با دگراندیشان ۳۶۰
- اشاره ۳۶۰
- ۳-۱-۱ - مدارای نظام با دگراندیشان غیر شرور ۳۶۱
- ۳-۲ - روش برخورد با گروه های برانداز ۳۶۳
- ۳-۲-۱ - هر حرکت به قصد براندازی، شروع به محاربه ۳۶۳
- ۳-۲-۲ - نداشتن حقّ معارضه و مبارزه با نظام ۳۶۴
- ۳-۲-۳ - نظام مجبور به مقابله با معارضان به مبانی ۳۶۵

۳۶۶ ۴-۲-۳ - ضرورت ایستادگی در مقابل اغواگران
۳۶۶ ۴ - موافقان و مخالفان خارجی نظام اسلامی
۳۷۰ بخش چهارم رفتار و سلوک سیاسی کارگزاران نظام اسلامی
۳۷۰ اشاره
۳۷۲ مقدمه
۳۷۲ غرض ورزی، بی اعتنایی و کج فهمی بسیاری از پژوهندگان و نویسندگان نسبت به حیات سیاسی امامان
۳۷۲ تأسیس نظام عادلانه ی اسلامی، بزرگ ترین هدف مبارزه ی ائمه
۳۷۴ فصل اول سلوک سیاسی رسول اکرم (صلی الله علیه وآله)
۳۷۴ ۱ - ضرورت مطالعه ی زندگی رسول اکرم
۳۷۵ ۲ - صحنه های زندگی پیامبر اعظم
۳۷۵ ۲-۱ - صحنه ی اول: صحنه ی دعوت و جهاد
۳۷۶ ۲-۲ - صحنه ی دوم: رفتار با مردم
۳۷۸ ۲-۳ - صحنه ی سوم، ذکر و عبادت الهی
۳۷۹ ۳ - شاخصهای نظام حکومتی پیامبر
۳۷۹ اشاره
۳۷۹ ۳-۱ - ایمان و معنویت
۳۸۰ ۳-۲ - قسط و عدل
۳۸۱ ۳-۳ - علم و معرفت
۳۸۱ ۳-۴ - صفا، اخوت و عشق و عاطفه
۳۸۲ ۳-۵ - صلاح اخلاقی و رفتاری
۳۸۲ ۳-۶ - اقتدار و عزت
۳۸۲ ۳-۷ - کار، حرکت و پیشرفت دائمی
۳۸۲ اشاره
۳۸۲ پایه گذاری نمونه ی یک نظام کامل برای ابد در مدینه
۳۸۴ ۴ - مراحل و شیوه ی تدبیر پیامبر اعظم در امور سیاسی
۳۸۴ اشاره

- ۳۸۵ ۴-۱ - قدم اول، ایجاد وحدت
- ۳۸۶ ۴-۲ - قدم دوم، ایجاد اخوت
- ۳۸۷ ۵ - سیره ی پیامبر در برخورد با پنج دشمن اصلی
- ۳۸۷ ۵-۱ - دشمن اول، قبایل نیمه وحشی اطراف مدینه
- ۳۸۸ ۵-۲ - دشمن دوم، اشراف متکبر قدرتمند متنفذ مکه
- ۳۹۰ ۵-۳ - دشمن سوم، یهودی ها
- ۳۹۲ ۵-۴ - دشمن چهارم، منافقین
- ۳۹۳ ۵-۵ - دشمن پنجم، دشمن درون
- ۳۹۵ ۵-۶ - الگوی رفتاری پیامبر در برخورد با دوست و دشمن
- ۳۹۸ ۶ - اخلاق حکومتی پیامبر
- ۳۹۸ ۶-۱ - عادل و باتدبیر
- ۳۹۹ ۶-۲ - حافظ و نگهدارنده ی ضابطه و قانون
- ۴۰۰ ۶-۳ - عهدنگهدار
- ۴۰۰ ۶-۴ - رازدار
- ۴۰۰ ۶-۵ - توجه کننده به تفاوت های دشمنان
- ۴۰۲ ۷ - تدبیر پیامبر برای حکومت بعد از خود
- ۴۰۴ فصل دوم سلوک سیاسی امیرالمؤمنین (علیه السلام)
- ۴۰۴ ۱ - علی (علیه السلام) الگوی تام و تمام
- ۴۰۴ اشاره
- ۴۱۴ حکومت علوی؛ الگوی جمهوری اسلامی
- ۴۱۷ ۲ - وضعیت بد امت اسلامی در زمان حکومت علی (علیه السلام)
- ۴۱۸ ۳ - خصوصیات سلوک سیاسی علوی
- ۴۱۸ ۳-۱ - پایبندی کامل به دین خدا و اصرار بر اقامه ی دین الهی
- ۴۱۹ ۳-۲ - عدالت مطلق
- ۴۱۹ اشاره
- ۴۲۱ عدالت، برجسته ترین نمودار در سیره ی امیرالمؤمنین

- عدالت، بارزترین نقطه در زندگی جمعی و حکومتی امیرالمؤمنین ۴۲۲
- ۳-۲-۱ - ابعاد عدالت علوی ۴۲۳
- عدالت شخصی در حدّ اعلی ۴۲۳
- دوری از هواهوس، اولین قدم یک مسئول در راه عدالت ۴۲۶
- نسخه ی کامل اسلام در تأمین عدالت اجتماعی ۴۲۷
- تکلیف مشابه در شرایط امروز ۴۲۷
- برخورد قاطع علی (علیه السلام) با دشمنان عدالت ۴۳۰
- برخورد با قاسطین، ناکثین و مارقین ۴۳۰
- ۳-۳ - تقوا ۴۳۳
- ۳-۴ - ایجاد وحدت ۴۳۴
- ۳-۵ - ابعاد سیاست ورزی امیرالمؤمنین (علیه السلام) ۴۳۵
- سلوک سیاسی امیرالمؤمنین، آمیخته با سلوک معنوی و اخلاقی ۴۳۵
- ۳-۵-۱ - دوری از مکر و فریب ۴۳۷
- ۳-۵-۲ - مدارا با مخالفان و دشمنان ۴۳۸
- ۳-۵-۳ - گفتگوی مستدل با دشمنان و مخالفان خود ۴۴۰
- ۳-۵-۴ - پرهیز از توسّل به ظلم، دروغ و کارهای ظالمانه برای پیروز شدن ۴۴۱
- ۳-۵-۵ - ممانعت از تملّق و چاپلوسی در برابر او ۴۴۱
- ۳-۵-۶ - رفتار متفاوت با مخالفان و معارضان ۴۴۲
- ۳-۵-۷ - صدق و صراحت ۴۴۳
- ۳-۵-۸ - توجه به ضعف و قدرت و قاطعیت در مقابل زورگویان ۴۴۴
- ۳-۵-۹ - اخلاص و ارتباط با خدا ۴۴۴
- ۳-۵-۱۰ - بسیج نیروها در راه حق و در برابر ناحق ۴۴۵
- ۳-۵-۱۱ - مبارزه با مقدّس مآبی های متجّرانه و بی مبنا ۴۴۶
- ۳-۵-۱۲ - ساده زیستی ۴۴۷
- اشاره ۴۴۷
- پرهیز دادن مسئولان از مقایسه ی خود با اشراف ۴۴۷

- ۴۴۸ لزوم دوری مسئولان اسلامی از اسراف و تجمل
- ۴۴۹ نمونه هایی از سیره ی علوی در ساده زیستی
- ۴۵۱ ۱۳-۵-۳ - ترکیب سه خصلت اقتدار، مظلومیت و پیروزی
- ۴۵۲ ۳-۶ - دشمنان علی (علیه السلام) و روش برخورد با آنان
- ۴۵۲ ۳-۶-۱ - قاسطین (ستمگران)
- ۴۵۴ ۳-۶-۲ - ناکثین (بیعت شکنان)
- ۴۵۵ ۳-۶-۳ - مارقین (دین گریزان)
- ۴۵۵ اشاره
- ۴۵۶ تفاوت عمده ی دوران حکومت امیرالمؤمنین و دوران حکومت پیامبر اکرم
- ۴۶۰ فصل سوم سلوک سیاسی امام حسن (علیه السلام)
- ۴۶۰ ۱ - تغییر شرایط نهضت اسلامی پیش از امام حسن (علیه السلام)
- ۴۶۲ ۲ - ضعف تحلیل سیاسی و غلظت فتنه در زمان امام حسن (علیه السلام)
- ۴۶۴ ۳ - صلح امام حسن (علیه السلام)
- ۴۶۴ ۳-۱ - امام حسین (علیه السلام)، مدافع صلح امام حسن (علیه السلام)
- ۴۶۵ ۳-۲ - عوامل صلح
- ۴۶۵ ۳-۲-۱ - صلح، گریزناپذیر و غیر قابل تخلف
- ۴۶۶ ۳-۲-۲ - نیاز به افزایش معرفت و عقلانیت در دوران دوم نهضت اسلامی
- ۴۶۷ ۳-۲-۳ - دوران خلافت خلفای سفیانی و مروانی و عباسی، دوران انحطاط ارزشها
- ۴۷۲ ۳-۲-۴ - مصلحت بزرگ تر از جنگ، حفظ اصل اسلام
- ۴۷۴ فصل چهارم سلوک سیاسی امام حسین (علیه السلام)
- ۴۷۴ ۱ - سیره ی سیاسی امام حسین (علیه السلام) در زمان امامت امام حسن (علیه السلام)
- ۴۷۴ ۱-۱ - اطاعت از امام
- ۴۷۴ ۲ - سیره ی سیاسی امام حسین (علیه السلام) در دوران امامت
- ۴۷۴ ۲-۱ - سیره ی سیاسی قبل از واقعه ی کربلا
- ۴۷۴ ۲-۱-۱ - مبارزه با تحریف
- ۴۷۵ ۲-۱-۲ - نهی از منکر و امر به معروف

- ۴۷۶ - ۲-۲ - روح حادثه ی کربلا - - - - -
- ۴۷۶ - ۲-۲-۱ - قیام امام حسین (علیه السلام)؛ امتداد قیام انبیا - - - - -
- ۴۷۸ - ۲-۲-۲ - نابودی اسلام در صورت عدم قیام - - - - -
- ۴۷۸ - اشاره - - - - -
- ۴۷۹ - قیام امام حسین (علیه السلام) قیام برای بیداری جامعه - - - - -
- ۴۸۱ - نمایش استقامت، بدون تردید در عقیده - - - - -
- ۴۸۴ - مبارزه با جهل و زبونی - - - - -
- ۴۸۵ - تبدیل حکومت آرمانی پیامبر به سلطنت جاهلانه در زمانه ی کربلا - - - - -
- ۴۸۷ - جهل و زبونی؛ دو عامل بدبختی - - - - -
- ۴۹۰ - ۲-۳ - انقلاب اسلامی عمل به نسخه ی نهضت حسینی - - - - -
- ۴۹۰ - اشاره - - - - -
- ۴۹۰ - زمان ما بهتر از زمان امام حسین (علیه السلام) - - - - -
- ۴۹۲ - نیاز امروز جمهوری اسلامی به آن عزم و ایستادگی - - - - -
- ۴۹۴ - فصل پنجم سلوک سیاسی امام سجاد (علیه السلام) - - - - -
- ۴۹۴ - ۱ - تبدیل حکومت مبتنی بر دین به سلطنت بعد از امام حسین (علیه السلام) - - - - -
- ۴۹۶ - ۲ - سیره ی سیاسی امام سجاد (علیه السلام) - - - - -
- ۴۹۶ - ۲-۱ - تلاش برای اقامه ی دین و حاکمیت الهی - - - - -
- ۴۹۸ - ۲-۲ - بزرگ ترین مسئولیت امام سجاد (علیه السلام)؛ انتقال پیام عاشورا - - - - -
- ۵۰۲ - ۲-۳ - دلیل اهتمام امام سجاد به تربیت اخلاقی مردم - - - - -
- ۵۰۴ - ۲-۴ - دلیل امام سجاد (علیه السلام) برای جهاد نکردن - - - - -
- ۵۰۶ - فصل هشتم سلوک سیاسی امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) - - - - -
- ۵۰۶ - امام باقر (علیه السلام) و مبارزه با جریان انحرافی - - - - -
- ۵۰۶ - وصیت سیاسی و جریان ساز امام باقر (علیه السلام) - - - - -
- ۵۰۷ - اوج مبارزه با جریان انحرافی در زمان امام صادق (علیه السلام) - - - - -
- ۵۰۸ - فصل هفتم سلوک سیاسی موسی بن جعفر (علیه السلام) - - - - -
- ۵۰۸ - امام موسی بن جعفر (علیه السلام) و سیاست تقیه - - - - -

- فصل هشتم سلوک سیاسی امام رضا (علیه السلام) ۵۱۴
- ۱ - ادامه ی تفکر ولایت اهل بیت (علیهم السلام) ۵۱۴
- ۲ - شیوه ی تقیه آمیز امام رضا (علیه السلام) و حفظ شیعه از گزند نابودی ۵۱۷
- ۳ - شرایط شیعیان در زمان مأمون ۵۱۸
- ۴ - دلایل و انگیزه های مأمون از دعوت امام به خراسان ۵۲۰
- اشاره ۵۲۰
- ۴-۱ - تبدیل مبارزات انقلابی شیعیان به فعالیت سیاسی آرام ۵۲۰
- ۴-۲ - تخطئه ی مدعی تشیع مبنی بر غاصبانه بودن خلافت‌های اموی و عباسی ۵۲۱
- ۴-۳ - در کنترل گرفتن امام توسط دستگاه های حکومت ۵۲۲
- ۴-۴ - ایجاد فاصله بین امام و مردم ۵۲۲
- ۴-۵ - کسب وجهه و حیثیت معنوی برای مأمون ۵۲۲
- ۴-۶ - تبدیل امام به توجیه گر دستگاه خلافت ۵۲۲
- اشاره ۵۲۲
- تدبیر مأمون؛ بسیار هوشمندانه و پیچیده ۵۲۳
- ۵ - سیاستها و تدابیر امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) در مقابل مأمون ۵۲۴
- ۵-۱ - پر کردن فضای مدینه از کراهت و نارضایی ۵۲۴
- ۵-۲ - استنکاف شدید از پذیرش پیشنهاد ولایتعهدی ۵۲۴
- ۵-۳ - پذیرش ولایتعهدی، مشروط به عدم دخالت در شئون حکومت ۵۲۵
- ۵-۴ - برملا کردن داعیه ی امامت شیعی در جهان اسلام ۵۲۷
- ۵-۵ - استفاده از هر فرصتی برای ایجاد رابطه ی جدید میان خود و مردم ۵۲۸
- ۵-۶ - حمایت امام از سرجنبانان تشیع ۵۲۹
- ۶ - نتایج تدابیر مأمون و سیاستهای امام ۵۲۹
- فصل نهم جمع بندی سلوک سیاسی ائمه، انسان ۲۵۰ ساله ۵۳۴
- اشاره ۵۳۴
- ۱ - انسان ۲۵۰ ساله: عنصر سیاسی؛ خط ممتد زندگی ائمه ی هدی (علیهم السلام) ۵۳۴
- ۲ - مفهوم مبارزه ی حادّ سیاسی ائمه (علیهم السلام) ۵۳۶

- ۳ - دلایل اثباتگر تفکر سیاسی ائمه - ۵۳۸
- ۴ - ترسیم کلی خط ممتد مبارزه ی ائمه ۵۳۸
- شباهتها و تفاوتهای حرکت سیاسی ائمه با بنی العباس - ۵۳۸
- ۵ - سه مرحله ی کلان مبارزات ائمه - ۵۴۰
- اشاره ۵۴۰
- دوران امام سجّاد (علیه السلام) ۵۴۱
- شرایط زمان ۵۴۱
- ۱ - فراگیری جوّ رعب و اختناق بر اثر حادثه ی کربلا ۵۴۱
- ۲ - انحطاط فکری مردم در سرتاسر دنیای اسلام ۵۴۳
- ۳ - فراگیری فحشا، فساد و عیاشی در جهان اسلام بخصوص مکه و مدینه ۵۴۴
- غربت مطلق امام سجّاد (علیه السلام) در این اوضاع ۵۴۶
- اشاره ۵۴۶
- سه مسئولیت امام سجّاد (علیه السلام) ۵۴۸
- اشاره ۵۴۸
- ۱ - تعلیم معارف دین به مردم ۵۴۸
- ۲ - بازسازی مسئله ی امامت در ذهن مردم ۵۴۸
- ۳ - اعلان امامت خود ۵۵۰
- دوران امام باقر (علیه السلام) ۵۵۲
- بهبتر شدن وضع زمانه ی امام باقر (علیه السلام) نسبت به زمان امام سجّاد (علیه السلام) ۵۵۲
- زمینه ی اجتماعی و عاطفی مساعدتر برای حرکت سیاسی تندتر ۵۵۳
- تعیین وقت برای خروج ۵۵۵
- حرکت تبلیغاتی سیاسی دقیق در منا ۵۵۷
- دوران امام صادق (علیه السلام) ۵۵۹
- دو مرحله ناشی از وضعیتهای متفاوت در زمانه ی امام ۵۵۹
- ۱ - مرحله ی اول: اختلاف بین خلفا و فرصت مناسب برای امام ۵۵۹
- اشاره ۵۵۹

- ۵۶۰ فریاد کردن مسئله ی امامت
- ۵۶۲ ۲ - مرحله ی دوّم: بازگشت اختناق و برخورد شدید منصور عباسی با امام
- ۵۶۳ دوران امام موسی بن جعفر (علیه السلام)
- ۵۶۳ زندگی فوق العاده شورانگیز و دوران اوج مبارزه
- ۵۶۵ دوران امام رضا (علیه السلام)
- ۵۶۵ دوران گسترش و وضع خوب ائمه
- ۵۶۶ ۶ - عناوین و ابهاماتی که نیاز به تحقیق دارد
- ۵۶۶ اشاره
- ۵۶۷ ادّعی امامت و دعوت به امامت
- ۵۶۷ برداشت خلفا از ادّعاها و کارهای ائمه
- ۵۶۹ تأیید و حمایت از حرکات خونین
- ۵۷۰ زندانها، تبعیدها و تعقیبها
- ۵۷۰ زبان تند و تیز ائمه در مقابل خلفا
- ۵۷۱ تندی های خلفا به ائمه
- ۵۷۱ مسئله ی داعیه هایی حاکی از استراتژی امامت
- ۵۷۲ برداشت اصحاب ائمه از حرکت ائمه
- ۵۷۳ علّت بغض خلفا به ائمه
- ۵۷۵ تندی اصحاب ائمه
- ۵۷۵ مسئله ی تقیه
- ۵۷۶ ۷ - جمع بندی در خصوص سلوک سیاسی ائمه (علیهم السلام)
- ۵۷۶ اشاره
- ۵۷۶ ۷-۱ - زنده نگه داشتن معارف حقّه ی اسلامی
- ۵۷۷ ۷-۲ - اقامه ی احکام الهی
- ۵۷۷ ۷-۳ - مجاهدت فی سبیل الله
- ۵۷۷ ۷-۴ - مبارزه ی با ظلم و ظالم
- ۵۸۰ فصل دهم سلوک سیاسی زنان الگو

- ۱ - گفتار اول: سلوک سیاسی فاطمه زهرا (سلام الله علیها) ۵۸۰
- ۱-۱ - فاطمه ی زهرا (سلام الله علیها)؛ نسخه کامل انسانیت ۵۸۰
- ۱-۲ - شخصیت جهادی، ممتاز و همه جانبه ی زهرا ی اطهر (سلام الله علیها) ۵۸۱
- ۱-۳ - فاطمه ی زهرا (سلام الله علیها)؛ شخصیتی جامع الاطراف و مجاهدی نمونه ۵۸۲
- ۱-۴ - سربازی فداکار در عرصه های مختلف ۵۸۳
- ۱-۵ - سه مرحله ی مهم در زندگی فاطمه ی زهرا (سلام الله علیها) ۵۸۴
- ۱-۵-۱ - پیش از ازدواج و در سالهای سخت رسالت ۵۸۴
- مثل یک مادر، مثل یک مشاور، مثل یک پرستار برای پیامبر ۵۸۴
- ۱-۵-۲ - پس از ازدواج و دوران همسری؛ یک مجاهد تمام وقت ۵۸۶
- تجهیز روحی و معنوی امام مجاهد ۵۸۶
- ۱-۵-۳ - بعد از وفات پیامبر ۵۸۷
- محاکمه ی حکومتهای وقت ۵۸۷
- ۲ - گفتار دوم: سلوک سیاسی حضرت زینب (سلام الله علیها) ۵۸۸
- ۲-۱ - شخصیت همه جانبه و عظیم حضرت زینب (سلام الله علیها) ۵۸۸
- ۲-۲ - زینب کبری (سلام الله علیها)؛ الگوی زنان در تاریخ ۵۹۰
- ۲-۳ - ایستادگی حضرت زینب (سلام الله علیها)، عامل بقای روح اسلام و مسلمین ۵۹۰
- ۲-۴ - کار زینب کبری (سلام الله علیها)؛ تبدیل شکست ظاهری به پیروزی قطعی ۵۹۰
- ۲-۵ - عظمت زینب کبری (سلام الله علیها)؛ ناشی از حرکت انسانی و اسلامی ۵۹۳
- ۲-۶ - صدق؛ از عوامل مولد صبر و ایستادگی در زینب کبری (سلام الله علیها) ۵۹۵
- ۳ - گفتار سوم: حضرت آسیه (سلام الله علیها) ۵۹۶
- مبارزه با قدرت طاغوتی فرعون ۵۹۶
- ۴ - گفتار چهارم: شهیده بنت الهدی صدر ۵۹۸
- ۵ - گفتار پنجم: مادران و همسران شهدا و جانبازان ۵۹۸
- ۵-۱ - نقش زنان فاطمی و زینی در انقلاب ۵۹۸
- ۵-۲ - مادران شهید؛ بی نظیر در تاریخ ۶۰۰
- ۵-۳ - دختران متدین و انقلابی و تحصیلکرده و ساده زیست ۶۰۰

- فصل یازدهم سلوک سیاسی امام خمینی (رضوان الله علیه) ----- ۶۰۲
- ۱ - ویژگی های شخصی امام به عنوان یک زمامدار ----- ۶۰۲
- ۲ - اهمیت مکتب سیاسی امام ----- ۶۰۹
- ۲-۱ - عامل مهم تسلیم ناپذیری و ایستادگی ملت ایران، مکتب سیاسی امام ----- ۶۰۹
- ۲-۲ - پایه ریزی حکومت اسلامی، عمل صالح امام ----- ۶۱۰
- ۲-۳ - راز موفقیت امام، در مکتب سیاسی ایشان ----- ۶۱۱
- ۲-۴ - امام؛ معرّف نظام سیاسی اسلام ----- ۶۱۲
- ۲-۵ - ریشه ی شجره ی طیّبه ی جمهوری اسلامی در تفکر امام ----- ۶۱۳
- ۲-۶ - خصوصیات کامل یک مکتب فکری در منظومه ی فکری امام ----- ۶۱۴
- ۳ - سه باور بنیادین و محوری امام ----- ۶۱۵
- اشاره ----- ۶۱۵
- ۳-۱ - باور به خدا ----- ۶۱۵
- ۳-۲ - باور به مردم ----- ۶۱۶
- ۳-۳ - باور به خود ----- ۶۱۷
- اشاره ----- ۶۱۷
- اثرات این سه باور در امام و نهضت امام ----- ۶۱۸
- ۴ - تفاوت های نظام سیاسی امام با نظام سیاسی طاغوتی قبل از انقلاب ----- ۶۱۹
- دو ویژگی نظام منسوخ ستم شاهی ----- ۶۱۹
- اشاره ----- ۶۱۹
- ۴-۱ - حاکمیت عشق به مردم به جای بی اعتنایی به مردم ----- ۶۲۰
- ۴-۲ - استقلال و اتکا به خود، به جای وابستگی ----- ۶۲۱
- ۴-۳ - تبدیل هدف های اسلام به اهداف نظام سیاسی ----- ۶۲۲
- ۴-۴ - ترسیم اهداف نظام فراتر از مرز های ایران ----- ۶۲۲
- ۵ - جوهره ی مکتب سیاسی امام ----- ۶۲۴
- ۵-۱ - جوهر اصلی مکتب امام، رابطه ی دین و دنیا ----- ۶۲۴
- ۵-۲ - توجه توأمان به دنیا و آخرت در نظام اسلامی ----- ۶۲۷

- ۳-۵ - ترکیب معنویت با سیاست ۶۲۹
- اشاره ۶۲۹
- تعمیق هدف اسلامی و حاکمیت اسلامی در صحنه ی ایمان و عمل ۶۳۳
- ۴-۵ - پاسداری از ارزشها با تبیین درست ولایت فقیه ۶۳۴
- ۵-۵ - توجه به شایستگی و تقوای کارگزاران دستگاه سیاسی ۶۳۶
- ۶-۵ - نگاه بین المللی و جهانی مکتب سیاسی امام ۶۳۷
- ۶ - ویژگی ها و اصول خطّ امام ۶۳۹
- اشاره ۶۳۹
- خطّ امام، تفسیرکننده ی نظام جمهوری اسلامی ۶۳۹
- اشاره ۶۳۹
- ۱-۶ - ایستادگی در برابر تحمیل و نفوذ قدرتهای خارجی ۶۴۰
- ۲-۶ - اهتمام به تعبد و عمل فردی و ایستادگی در برابر وسوسه های نفسانی ۶۴۲
- ۳-۶ - اهمیت دادن به توانایی و استقلال ملّتها و «اصل» دانستن آنها ۶۴۳
- ۴-۶ - اصرار بر وحدت مسلمین و مبارزه با تفرقه افکنی استکبار ۶۴۴
- ۵-۶ - اصرار بر ایجاد روابط سالم دوستانه با دولتها ۶۴۷
- ۶-۶ - اصرار بر شکستن حصار تحجّر و التقاط در فهم و عمل ۶۴۸
- اشاره ۶۴۸
- چند نمونه از مظاهر عقلانیت امام ۶۵۰
- گزینش مردم سالاری برای نظام سیاسی کشور ۶۵۰
- سرسختی و عدم انعطاف او در مقابله ی با دشمن مهاجم ۶۵۰
- تزریق روح اعتمادبه نفس و خودآئکایی در ملّت ۶۵۱
- تدوین قانون اساسی ۶۵۲
- تفهیم به مردم که خودشان صاحب مملکتند ۶۵۲
- ۷-۶ - نقش محوری دادن به نجات محرومین و تأمین عدالت اجتماعی ۶۵۳
- اشاره ۶۵۳
- ۱-۷-۶ - عدالت اجتماعی؛ از اصلی ترین خطوط مکتب سیاسی امام ۶۵۵

- ۶۵۵ - ۶-۷-۲ - پابرهنگان؛ مهم ترین عنصر پیروزی در منظر امام
- ۶۵۷ - ۶-۸ - توجه ویژه به مبارزه با رژیم اشغالگر قدس
- ۶۵۷ - ۶-۹ - حفظ وحدت ملی و ایجاد یکپارچگی در میان ملت ایران
- ۶۵۸ - ۶-۱۰ - حفظ مردمی بودن حکومت و ایجاد رابطه با مردم و حفظ ارتباط با آنها
- ۶۶۰ - ۶-۱۱ - اعتقاد راسخ و صادقانه به نقش مردم
- ۶۶۰ - اشاره
- ۶۶۳ - ۶-۱۱-۱ - تفاوت دموکراسی غربی با مکتب امام
- ۶۶۵ - ۶-۱۲ - سازندگی کشور و ارائه الگوی عملی از کشور
- ۶۶۵ - ۶-۱۳ - اعتماد به وعده های الهی و بی اعتمادی به قدرتهای زورگو
- ۶۶۷ - ۷ - عناصر استحکام و ماندگاری نظام سیاسی از نظر امام
- ۶۶۷ - اشاره
- ۶۶۸ - ۷-۱ - اسلام گرایی و تکیه بر مبانی مستحکم اسلامی و قرآنی
- ۶۷۱ - ۷-۲ - تکیه بر مردم
- ۶۷۲ - ۷-۳ - معیار قرار دادن نظم و قانون
- ۶۷۳ - ۷-۴ - دشمن ستیزی و سلطه ستیزی
- ۶۷۳ - اشاره
- ۶۷۵ - خطر در غفلت از چهار عنصر مذکور
- ۶۷۵ - ۸ - آفات نظام اسلامی و تقابل امام با آن
- ۶۷۵ - اشاره
- ۶۷۶ - ۸-۱ - آفت تحجر
- ۶۷۸ - ۸-۲ - آفت انفعال و خودباختگی
- ۶۸۲ - ۸-۳ - راه امام، راه میان تحجر و خودباختگی
- ۶۸۳ - ۹ - مسئله ی تحریف شخصیت امام
- ۶۸۳ - ۹-۱ - مفهوم و امکان تحریف شخصیت امام
- ۶۸۴ - ۹-۲ - تحریف شخصیت امام؛ تحریف راه امام و منحرف کردن مسیر صراط مستقیم
- ۶۸۴ - ۹-۳ - تحریف امام در زمان حیات ایشان

- ۶۸۶ - راه جلوگیری از تحریف؛ بازخوانی اصول امام ۹-۴
- ۶۸۸ - فصل دوازدهم سلوک سیاسی روحانیت و علما در طول تاریخ ۶۸۸
- ۱ - نقش تاریخی علما ۶۸۸
- ۱-۱ - حفظ دین در مقابل تحریف و نشر آن ۶۸۸
- ۱-۲ - استقلال و مردمی بودن، ویژگی تاریخی روحانیت شیعه ۶۸۹
- ۱-۳ - پیشاهنگی علما در قضایای سیاسی و انقلابی ۶۹۰
- ۱-۴ - ذخیره ی عظیمی از حیثیت عمومی علما، عامل انقلاب اسلامی ۶۹۱
- ۲ - نقش برخی علمای بزرگ در جریانات سیاسی معاصر ۶۹۴
- ۲-۱ - آیت الله العظمی سیدعبدالحسین لاری ۶۹۴
- اشاره ۶۹۴
- پیشگامی در آزادی خواهی و مبارزه ی با استبداد داخلی و اشغالگران خارجی ۶۹۴
- ۲-۲ - آیت الله العظمی میرزای شیرازی ۶۹۵
- مبارزات چندجانبه ی میرزا ۶۹۵
- اشاره ۶۹۵
- ۱ - مبارزه با دستگاه استبدادی سلطنت مطلقه ی ناصرالدین شاهی ۶۹۶
- ۲ - مبارزه ی با استعمار و نفوذ خارجی ها ۶۹۷
- ۳ - مبارزه ی با غرب زدگان ۶۹۷
- اشاره ۶۹۷
- استمرار حرکت میرزا ۶۹۸
- ۲-۳ - میرزا کوچک جنگلی ۶۹۹
- ۲-۴ - آیت الله ابوالقاسم کاشانی ۷۰۱
- نقش محوری در مبارزات ملی شدن نفت ۷۰۱
- جداسازی کاشانی از نهضت، عامل شکست آن ۷۰۴
- ۲-۵ - آیت الله سیدحسن مدرس ۷۰۵
- مقاومت در مقابل ارباب و تطمیع، مهم ترین ویژگی مدرس ۷۰۵
- مخالفت مدرس با قراردادهای استعماری ننگین ۷۰۶

- ۶-۱۱ - آیت الله آقاجفی اصفهانی ۷۰۶
- بخش پنجم مؤلفه های ایجابی و سلبی فرهنگ سیاسی اسلام ۷۰۸
- اشاره ۷۰۸
- فصل اول شاخصهای فرهنگ سیاسی مطلوب در اسلام ۷۱۰
- ۱ - ویژگی های فرهنگ سیاسی اسلام ۷۱۰
- ۱-۱ - اسلامی بودن جهت گیری و عمل دولت ۷۱۰
- اشاره ۷۱۰
- دولت اسلامی، زمینه ی شکل گیری کشور اسلامی ۷۱۱
- عمل اسلامی مسئولان، مقدمه ی اسلامی شدن رفتار مردم ۷۱۱
- ۲-۱ - بصیرت (بیداری) ۷۱۲
- اشاره ۷۱۲
- رازداری و عدم افشای اسرار حکومت ۷۱۳
- مواظبت بر کمرنگ نشدن مرزهای ما و دشمن ۷۱۳
- غفلت از توطئه ی استکبار؛ مقدمه ی اسارت در دام توطئه ۷۱۴
- ضرورت افزایش بصیرت سیاسی توسط مردم ۷۱۵
- داشتن تحلیل سیاسی ۷۱۵
- ۳-۱ - صبر و استقامت ۷۱۶
- استقامت؛ اساس کار ۷۱۶
- حرکت امام، الگوبرداری شده از حرکت حسینی در موضوع استقامت ۷۱۷
- سه عرصه ی صبر سیاسی: طاعت، مصیبت و معصیت ۷۱۸
- ضرورت صبر بر اصول، مبانی و پایه های نظام اسلامی ۷۲۱
- ۴-۱ - اخلاص و صدق در کار ۷۲۵
- صدق و اخلاص، شرط اول ۷۲۵
- اخلاص لله، جلب کننده ی قلوب ۷۲۶
- ایمان و عمل مخلصانه، عامل قدرت و ثبات ۷۲۶
- ۵-۱ - نگاه به قدرت به عنوان وسیله و فرصت برای تقرب به خدا ۷۲۶

- ۶-۱ - توکل به خداوند در امور ۷۲۷
- ۷-۱ - تکلیف گرایی ۷۲۸
- اشاره ۷۲۸
- تکلیف مداری یا نتیجه گرایی ۷۲۹
- ۸-۱ - ایمان شاداب ۷۳۰
- ۹-۱ - تقوا و خودسازی ۷۳۴
- اشاره ۷۳۴
- تقوا، هم وسیله و هم راه علاج ۷۳۴
- ارتباط با خدا؛ تضمین کننده ی صحت عمل و استقامت ۷۳۵
- عرصه ها و مظاهر تقوای مسئولین ۷۴۰
- سیاهه ای از گناهان مسئولان ۷۴۱
- ۱۰-۱ - حفظ اتحاد و انسجام سیاسی ۷۴۲
- انسجام؛ شرط پیشرفت ۷۴۲
- ضرورت اتحاد مسئولان کشور ۷۴۳
- جلوگیری از کشیده شدن اختلافات مسئولان به کوی و بازار ۷۴۴
- ۱۱-۱ - مدارای سیاسی ۷۴۷
- ۱۲-۱ - مجاهدت برای استفاده از همه ی ظرفیتهای ذهنی و عملی خود ۷۴۹
- ۱۳-۱ - شجاعت سیاسی ۷۴۹
- ۱۴-۱ - داشتن روحیه ی خدمتگذاری ۷۵۱
- هدف خدمتگذاری ۷۵۱
- آمادگی برای خدمت در هر موقعیتی ۷۵۵
- از پیش معین نکنیم که صندلی ما آنجا است ۷۵۷
- آمادگی دائمی ۷۵۷
- ۱۵-۱ - دلسوزی و کوتاهی نکردن در کار ۷۵۸
- ۱۶-۱ - خستگی ناپذیر بودن ۷۶۰
- ۱۷-۱ - تواضع ۷۶۱

- ۱۸-۱ - خوش رفتاری با مردم ۷۶۲
- اشاره ۷۶۲
- ایجاد انگیزه ای تمام نشدنی با لمس مشکلات مردم از نزدیک ۷۶۳
- ۱۹-۱ - پاسخگو بودن و احساس مسئولیت ۷۶۳
- اشاره ۷۶۳
- پاسخگویی؛ یک مفهوم اسلامی ۷۶۴
- ضرورت تنظیم کارنامه ی کارکرد مسئولان دستگاه های مختلف ۷۶۶
- مثالهایی در جهت پاسخگو کردن دستگاه های مختلف کشور ۷۶۷
- هنر یک مدیر در مسئولیت پذیری ۷۶۸
- ضرورت اطلاع رسانی صریح، روشن و شفاف ۷۶۸
- تمام نشدن مسئولیتها با پایان دوره ی مسئولیت ۷۶۹
- تمام نشدن مسئولیت در محیط اسلامی ۷۷۰
- ۲۰-۱ - انتقادپذیری ۷۷۱
- الف) مفهوم انتقاد ۷۷۱
- انتقاد یعنی همان عیب جویی ۷۷۱
- انتقاد یعنی ارزشیابی منصفانه ای ۷۷۲
- انتقاد یعنی سره و ناسره و قوت و ضعف را در کنار هم دیدن ۷۷۲
- ب) ضرورت انتقادپذیری مسئولان ۷۷۳
- اشاره ۷۷۳
- انتقادپذیری؛ فرصتی برای اصلاح ۷۷۳
- ج) انواع انتقاد ۷۷۴
- انتقاد مثبت و سازنده ۷۷۴
- انتقاد منفی و وجوه آن ۷۷۵
- تخریب و عیب جویی غیر منصفانه ۷۷۵
- انتقاد خدمت است، تخریب خیانت ۷۷۶
- ۲۱-۱ - حفظ روحیه ی ساده زیستی و پرهیز از تجمل گرایی توسط مسئولین ۷۷۷

- ۷۷۷ اشاره
- ۷۷۸ ضرورت بساطت و سادگی در تعامل با مردم
- ۷۷۹ ۱-۲۲ - ضرورت استفاده از عقلانیت و علم در انجام امور
- ۷۸۰ ۱-۲۳ - ضرورت تلاش برای تحقق نظام اداری مطلوب
- ۷۸۰ اشاره
- ۷۸۰ ضرورت آرامش و سکینه برای اتخاذ تصمیمهای درست
- ۷۸۱ ۱-۲۴ - انجام کار جمعی و متوازن
- ۷۸۱ ۱-۲۵ - استفاده از روشهای سالم و اخلاقی در انجام امور
- ۷۸۱ ۱-۲۶ - نوآوری در ارائه ی معارف دین به جهانیان
- ۷۸۲ ۱-۲۷ - کارآمدی
- ۷۸۴ ۱-۲۸ - انصاف سیاسی
- ۷۸۵ ۱-۲۹ - روشنگری مستدل و دور از هیاهو
- ۷۸۷ ۱-۳۰ - گردش نخبگان و جابجایی قدرت
- ۷۸۹ ۲ - سلوک و رفتار سیاسی مطلوب در رابطه ی مردم و مسئولان (تشریح نامه ی علی (علیه السلام) به مالک اشتر)
- ۷۸۹ ۲-۱ - در خصوص رفتار کارگزاران با مردم
- ۷۸۹ عدم برخورد آمرانه
- ۷۹۰ بازخواست از خود به خاطر مردم
- ۷۹۱ اعتدال و میانه روی
- ۷۹۲ ترجیح رضایت عوام بر خواص
- ۷۹۵ پرهیز از خودشگفتی
- ۷۹۶ بی علاقگی به ستایش شدن
- ۷۹۷ منت نگذاشتن سر مردم
- ۷۹۷ بزرگ نمایی نکردن
- ۷۹۷ خلف وعده نکردن
- ۷۹۸ عدم شتابزدگی
- ۷۹۸ اهمال کاری نکردن

- ۷۹۸ ----- عدم پافشاری و لجاجت
- ۷۹۹ ----- ۲-۲ - در خصوص رفتار حاکم با کارگزاران
- ۷۹۹ ----- شایسته‌سالی در انتخاب کارگزاران
- ۷۹۹ ----- تأمین زندگی کارگزاران
- ۸۰۰ ----- نظارت دقیق بر کارگزاران
- ۸۰۰ ----- مجازات کارگزاران خاطی
- ۸۰۲ ----- فصل دوم مهم‌ترین آسیبها و عوامل انحراف در نظام سیاسی اسلام
- ۸۰۲ ----- ۱ - خطر آفات
- ۸۰۳ ----- ۲ - خطرات جدی، محصول عملکرد ما
- ۸۰۴ ----- ۳ - مهم‌ترین آفات و آسیبها
- ۸۰۴ ----- ۳-۱ - غفلت و عدم پایداری
- ۸۰۴ ----- اشاره
- ۸۰۵ ----- تمام مشکلات بشر ناشی از عدم بصیرت و صبر
- ۸۰۶ ----- ضرورت هشیاری دائم عناصر تعیین‌کننده‌ی کشور
- ۸۰۷ ----- ۳-۱-۱ - زیانهای غفلت
- ۸۰۷ ----- غفلت؛ عامل سردرگمی
- ۸۰۸ ----- غفلت؛ عامل تباه شدن دستاوردها
- ۸۰۹ ----- غفلت؛ بزرگ‌ترین فرصت برای دشمن
- ۸۱۱ ----- ۳-۱-۲ - عوامل غفلت
- ۸۱۱ ----- اشاره
- ۸۱۳ ----- تصوّر نداشتن معارض و خطر، محصول ساده‌لوحی
- ۸۱۴ ----- حساسیت برخی به انداز در خصوص وجود دشمن
- ۸۱۶ ----- ۳-۱-۳ - شعارهای انحرافی و تحت‌الشعاع قرار دادن مسائل اصلی کشور
- ۸۱۶ ----- اشاره
- ۸۱۶ ----- ضرورت پرهیز از شعارهای انحرافی
- ۸۱۷ ----- ۳-۲ - خیانت تضعیف نظام اسلامی

- ۸۱۷ اشاره
- ۸۱۷ غم بزرگ، تلاش عناصری برای تسهیل سلطه ی آمریکا
- ۸۱۸ ننگ از راه ماندن!
- ۸۱۸ ۳-۳ - انحراف و فسادپذیری
- ۸۱۸ ۳-۳-۱ - امکان فساد
- ۸۱۸ همه در معرض فساد
- ۸۲۰ امکان فساد در نظام مثل فساد در فرد
- ۸۲۲ ۳-۳-۲ - ضرورت‌های مقابله با فساد
- ۸۲۲ اشاره
- ۸۲۳ ناهمخوانی نظام اسلامی با فساد
- ۸۲۴ فساد؛ زخم واگیردار
- ۸۲۶ پرهیز از افراط و تفریط در مبارزه با فساد
- ۸۲۷ امید مردم به مبارزه با فساد
- ۸۲۸ اجتناب از پیش داوری در مبارزه با فساد
- ۸۲۸ ۳-۴ - سوءاستفاده از امکانات دولتی و تجمل گرایی
- ۸۲۸ اشاره
- ۸۲۹ ۳-۴-۱ - تجمل گرایی و اشرافیت، عامل سلب اعتماد مردم
- ۸۳۰ ۳-۴-۲ - منافات خوشگذرانی و اشرافیت با اسوه بودن
- ۸۳۱ ۳-۴-۳ - امکان شکلگیری مترفین در جامعه ی اسلامی
- ۸۳۲ ۳-۴-۴ - صرف مخارج دولت در تغییر دکوراسیون اتاق مسئولان، جرم و خطا
- ۸۳۲ ۳-۴-۵ - گزارشهای نومیدکننده از تجمل گرایی
- ۸۳۳ ۳-۵ - هرهری مسلکی و سست ایمانی
- ۸۳۶ ۳-۶ - حزب گرایی و سیاست بازی
- ۸۳۸ ۳-۷ - فتنه انگیزی
- ۸۴۰ ۳-۸ - تشنج سیاسی و تفرقه ی مسئولین
- ۸۴۰ اشاره

- ۸۴۰ اختلافات، یعنی درگیری های سیاسی متشنج کننده
- ۸۴۳ توطئه ی دشمن برای مقابل هم قرار دادن مبارزان انقلابی
- ۸۴۴ ۳-۹ - اشکال تراشی های غیر منطقی
- ۸۴۵ ۳-۱۰ - اعتماد به کارشناسان ناپخته
- ۸۴۶ ۳-۱۱ - تبعیض
- ۸۴۶ اشاره
- ۸۴۷ مشروعیت مسئولان؛ وابسته به مبارزه با تبعیض
- ۸۴۸ ۳-۱۲ - بیان نادرست نقاط ضعف و قوت
- ۸۴۹ ۳-۱۳ - تخریب مسئولان نظام
- ۸۴۹ اشاره
- ۸۴۹ پرهیز از تخریب قوه ی قضائیه
- ۸۵۰ ۳-۱۴ - تبلیغ ضعف مدیریت کشور
- ۸۵۱ ۳-۱۵ - بی توجهی به مصالح نظام
- ۸۵۱ ۳-۱۶ - خودکم بینی
- ۸۵۲ ۳-۱۷ - عدم هماهنگی بین دستگاه ها
- ۸۵۲ ۳-۱۸ - هرج و مرج
- ۸۵۳ ۳-۱۹ - گناه
- ۸۵۴ ۳-۲۰ - خطر ناامیدی
- ۸۵۵ ۳-۲۱ - خطر احساس ضعف و ناتوانی در کشور
- ۸۵۶ فهرست تفصیلی مطالب
- ۹۱۲ درباره مرکز

سیاست از منظر آیت الله العظمی خامنه ای مدظله العالی

مشخصات کتاب

سرشناسه: خامنه ای، سیدعلی، رهبر جمهوری اسلامی ایران، 1318 -

Khamenei, Seyyed Ali

عنوان و نام پدیدآور: سیاست از منظر آیت الله العظمی خامنه ای مدظله العالی / به کوشش امیر سیاهپوش.

مشخصات نشر: تهران: انتشارات انقلاب اسلامی، 1398.

مشخصات ظاهری: 834 ص.؛ 21×14 س م.

فروست: سیاست داخلی؛ 1.

شابک: دوره 8-821883-600-978 ؛ 20000 ریال: 5-821884-600-978

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

موضوع: خامنه ای، سید علی، رهبر جمهوری اسلامی ایران، 1318 -- دیدگاه درباره سیاست و حکومت

موضوع: Khamene'i, Seyyed Ali, Leader of IRI -- Views on politics and government

موضوع: خامنه ای، سید علی، رهبر جمهوری اسلامی ایران، 1318 -- پیام ها و سخنرانی ها

موضوع: Khamenei, Sayyed Ali -- Messages and speech

شناسه افزوده: سیاهپوش، امیر، 1355 -، گردآورنده

شناسه افزوده: موسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی. دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی خامنه ای "مد ظله العالی". انتشارات انقلاب اسلامی

شناسه افزوده: Islamic Revolution Publication

رده بندی کنگره: DSR1692

رده بندی دیویی: 955/0844

شماره کتابشناسی ملی: 6103047

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فاپا

تنظیم متن دیجیتال میثم حیدری

ص: 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 2

سرشناسه: سیاهپوش، امیر، 1355 -.

عنوان و نام پدیدآور: سیاست (سیاست از منظر حضرت آیت الله العظمی خامنه ای (مدظله العالی)

مشخصات نشر: تهران: انتشارات انقلاب اسلامی (وابسته به مؤسسه ی پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی)، 1398

مشخصات ظاهری: 848 ص.

قیمت: 410000 ریال

شابک دوره: 978-600-8218-83-8 - شابک: 978-600-8218-84-5

موضوع: خامنه ای، علی، رهبر جمهوری اسلامی ایران، 1318 -- سیاست داخلی

موضوع: خامنه ای، علی، رهبر جمهوری اسلامی ایران، 1318 -- پیامها و سخنرانیها

شناسه افزوده: مؤسسه ی پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

رده بندی کنگره: 8 1398 ف 8 ف / DSR 1692

رده بندی دیویی: 955/0844

شماره کتابشناسی ملی: 2470670

ناشر: انتشارات انقلاب اسلامی

(وابسته به مؤسسه ی پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی)

شمارگان: 2000

چاپ اول: زمستان 1398

410000 ریال

شابک دوره: 978-600-8218-83-8 - شابک: 978-600-8218-84-5

نشانی: تهران، خیابان جمهوری اسلامی، خیابان فلسطین جنوبی، کوچه ی هلالی، شماره ی 26

تلفن: 66410649-66977268 - تلفن مرکز پخش: 66483975-09195593732

پست الکترونیکی: Info@Book-khamenei.ir - سامانه پیامکی: 120 20 1000 - <http://Book-Khamenei.ir>

سیاست، موضوعی است پیچیده و پُررمزوراز که دیرینگی بحث در خصوص آن به درازی عمر بشر است. از ابتدای شکل‌گیری گروه‌های کوچک، مسئله‌ی رهبری و مدیریت و چگونگی اداره‌ی امور اجتماعی اهمیت پیدا کرد. قدرت چیست؟ آیا ضرورتی برای تشکیل حکومت در جامعه هست؟ آیا جوامع بدون حکومت نمیتوانند ادامه‌ی حیات بدهند و به تکامل و تعالی دست پیدا کنند؟ اگر حکومت امری ضروری و گریزناپذیر است، چه کسانی صلاحیت دارند آن را در اختیار داشته باشند یا به آنها واگذار شود؟ شیوه‌ی مقبول و مشروع واگذاری قدرت کدام است؟ آفات و آسیب‌های حکومت و سیاست چیست؟ انبیای الهی چه رویکردی نسبت به قدرت و سیاست داشته‌اند؟ سؤالاتی از این دست همواره محلّ بحث و تأمل اندیشمندان حوزه‌های مختلف از جمله اندیشمندان علوم سیاسی بوده است. این بحثها در دوران معاصر و با ظهور دولتهای استعماری و شکل‌گیری علوم انسانی سکولار، هم از جهت مبنا و رویکرد و هم در دامنه و گستره‌ی مباحث، رنگ و بوی متفاوت تری پیدا کرده است. مباحثی مثل دولتهای سنتی و مدرن، نقش مردم در حکومت، مسئله‌ی دموکراسی،

مسئله‌ی آزادی، مسئله‌ی حقّ حاکمیت و رابطه‌ی دین و سیاست.

اندیشمندان مسلمان نیز در این میدان با اشکال گوناگون حضور داشته‌اند. ظهور انقلاب اسلامی همه‌ی ابعاد اجتماعی و سیاسی را دستخوش تغییر ساخت و امواج توفنده‌ی آن ابعاد نظری و تئوریک را هم بشدت متأثر ساخت. اندیشمندان ناچار به تأمل و گاه تجدید نظر در چهارچوب‌های متداول شدند. «شکل حکومتی بر پایه‌ی مبانی قرآن، از بعد از صدر اسلام، یک پدیده‌ی بی نظیر بود. چنین چیزی را که مسلمین، مشتاق آن هم بودند، هرگز نتوانسته بودند ببینند و توفیق آن را نیافته بودند.»⁽¹⁾؛ از نظر رهبر معظم انقلاب بیت‌الغزل کار امام، ایجاد حکومت اسلامی بود. به اعتقاد ایشان اگر فرض کنیم چنین انقلابی بدون شعار حکومت به راه می‌افتاد - به عنوان اصلاحات و همان کارهایی که در تأسیس عدالت‌خانه و تشکیلات مشروطیت شد - بلاشک کار امام، یک دهم کار الان اهمیت نداشت؛ چون بالاخره آن خاندان میرفتند و جناح و جریانی از متدینین که قاعدتاً منتخبان امام، متدینین بودند روی کار می‌آمدند؛ اما آن کار چیزی بود، این کار یک چیز دیگر است. اهمیت کار امام این بود که مسئله‌ی حاکمیت اسلام را مطرح کردند. به اعتقاد ایشان حکومت اسلامی به معنای حکومت مسلمین نیست، به معنای حکومت اسلام است، و الا اگر فقط حکومت مسلمین باشد، حداکثرش این است که مسلمانی در رأس کار می‌آید و رفتار شخصی او، رفتار خوبی خواهد بود؛ احیاناً نمیگذارد در ظواهر جامعه هم فسق و فجوری صورت گیرد؛ اما نظام کشور و اداره‌ی زندگی بر اساس اسلام نخواهد بود؛ سلاقی و فرهنگها و عادات و کج فهمی‌های گوناگون تأثیر میگذارند. چیزی که جامعه‌ی اسلامی را مصوبیت میبخشد، «حکومت اسلامی» است.⁽²⁾

ص: 5

1- در دیدار جمع کثیری از مردم آمل 1377/3/21

2- برگرفته از در دیدار اعضای هیئت علمی کنگره‌ی امام خمینی (ره) 1378/11/4

رهبر معظم انقلاب همواره تلاش داشته اند مبانی، ارکان، اهداف، ارزشها و عناصر اساسی این نظام نوظهور را تبیین و تشریح کنند و در تفسیر این مکتب سیاسی همواره محور و کانون مباحث را اندیشه و خط فکری و عملی امام خمینی (رحمة الله علیه) قرار داده اند. در منطق ایشان جمهوری اسلامی شجره ی طیبه ای است که ریشه ی آن امام است و بدون منطق و اندیشه ی امام معنا و مفهوم نمی یابد.

در این دفتر تلاش شده است رئوس اصلی و بنیادین مباحث ایشان ارائه گردد. منابع تحقیق هم تمام مباحث رهبر معظم انقلاب را شامل میشود؛ البته تا جایی که امکان دسترسی وجود داشته است. چند نکته لازم است یادآوری شود:

1. در این کتاب تلاش شده مباحث کلی و مبنایی رهبر معظم انقلاب ارائه شود. بسیاری از مباحث اصلی ایشان مربوط به حوادث و وقایعی است که در زمان خاصی اتفاق افتاده و زمان آن گذشته است؛ مثل بیانات و مواضع در خصوص حضور آمریکا در عراق و سقوط صدام. این مباحث بسیار بنیادین و ریشه ای است و حتماً در يك کار تحلیلی باید محور بررسی قرار بگیرد اما با ساختار کتاب حاضر، عرضه ی آن اشکالات و ابهاماتی را باعث میشد و روشن ساختن برخی ابعاد دست کم ذکر موارد و مستندات تاریخی مرتبط در پاورقی را ضروری میساخت و همین موضوع قطعاً حجم کنونی را تا دوبرابر افزایش میداد.

2. تلاش شده ساختار مباحث، منسجم و بر اساس يك نظام منطقی باشد اما درعین حال نوعی استقلال در فصول و بخشهای مختلف هم دیده میشود؛ به همین دلیل برخی مباحث و عناوین دائماً تکرار شده که ممکن است اهل تحقیق این تکرارها را مناسب ندانند.

به طور کلی کتاب در دو دفتر کلی تعریف شده است که هر دفتر شامل بخشها و فصول متعددی است:

دفتر اول: کتاب سیاست: مبانی، اهداف، اصول و الزامات نظام سیاسی اسلام از منظر مقام معظم رهبری

این دفتر شامل پنج بخش است:

بخش اول: کلیات و مبانی

در این بخش به مباحث زیر پرداخته شده است: ضرورت حکومت در اسلام (رابطه ی دین و سیاست) و اهداف و ارزشها در نظام سیاسی اسلام

بخش دوم: مردم سالاری دینی

در این بخش مباحث ذیل آمده است: مفهوم و ماهیت مردم سالاری دینی، تفاوت‌های مردم سالاری دینی و غیر دینی، رابطه ی امام و امت در مردم سالاری دینی و ولایت فقیه در مردم سالاری دینی.

بخش سوم: فرهنگ تحزب و رقابت سیاسی در مردم سالاری دینی

در شرایطی، نوعی از جناح بندی در مقطعی از انقلاب اسلامی شکل گرفت و در سالیان اخیر این نوع جناح بندی حالتی متصلب و غیر منعطف پیدا کرد به گونه ای که افشار و گروه های مختلف را تا مرز تقابل و تعارض خصمانه پیش برد. عده ای تحت عنوان راست و گروهی ذیل تیتو چپ علم سیاست دانی و سیاست ورزی برپا داشتند. به مرور عناوین رنگ و بوی ارزشی و فرهنگی پیدا کرد: اصلاح طلب و اصول گرا. منش و ممشای رهبر معظم انقلاب اسلامی در این کشاکش همواره اصالت بخشیدن به ارزشها و اصول انقلابی و اسلامی همراه با تأکید بر وحدت سیاسی حول قانون و منافع ملی و ارزشهای انقلابی بوده است. در این بخش پس از بیان نگاه انقلاب به مسئله ی تحزب، شاخصهای اصول گرایی و اصلاح طلبی در فصولی جداگانه بیان و در ادامه مسئله ی اختلافات سیاسی، اهمیت وحدت سیاسی و معیارهای وحدت تشریح شده است. در پایان این بخش به مسئله ی مخالفان نظام و شیوه ی برخورد با آنان پرداخته شده است.

ص: 7

بخش چهارم: رفتار و سلوک سیاسی کارگزاران نظام اسلامی

در این بخش سلوک سیاسی ائمه ی معصومین (علیهم السّلام) به تفکیک و جداگانه آمده است. همین طور سلوک سیاسی امام خمینی (رحمة الله علیه) و نقش تاریخی برخی علما و روحانیّت در جریانهای سیاسی به تفکیک آمده است.

بخش پنجم: مؤلفه های ایجابی و سلبی فرهنگ سیاسی اسلام

مباحث این بخش دربرگیرنده ی شاخصهای فرهنگ سیاسی مطلوب در اسلام و نیز مهم ترین آسیب ها و عوامل انحراف در نظام سیاسی اسلام است.

دفتر دوّم: سیاست خارجی از منظر رهبر معظّم انقلاب اسلامی

مباحث این دفتر هم در پنج بخش تدوین شده است:

بخش اوّل: آرمان گرایی واقع بینانه؛ چهارچوبی نظری برای تعاملات سیاست خارجی جمهوری اسلامی

بخش دوّم: اصول و پایه های سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

بخش سوّم: اقتدار بین المللی و عوامل مؤثر بر آن

بخش چهارم: سیاستها و مواضع جمهوری اسلامی ایران در قبال دول و ملل خارجی (دربرگیرنده ی مباحثی در خصوص سیاستها و مواضع کلی نظام سیاسی اسلام، مواضع و سیاستها در قبال امت اسلامی و مشکلات آن، مسائل فلسطین، جریان بیداری اسلامی و جریانهای تکفیری).

همین طور مواضع جمهوری اسلامی در مقابل دشمنان جمهوری اسلامی به تفکیک آمده است. در این فصل به مطالب رهبر انقلاب در خصوص آمریکا و نیز مسئله ی مذاکره به تفصیل اشاره شده است.

بخش پنجم: نشانه ها و عوامل تحوّل نظم کنونی و آینده ی جهان

این بخش درحقیقت بیان نگاه رهبری در خصوص آینده ی سیاسی

جهان باتوجه به اوضاع و احوال کنونی حاکم بر جهان است.

در پایان لازم است از زحمات جناب آقای سعید اشیری که ارزیابی اجمالی از متن اولیه داشتند و نیز از دقت نظر دو محقق بزرگوار جناب حجج اسلام مجید رجبی و یاسر شهامت سپاسگزاری کنم. بی تردید بدون نگاه دقیق و دلسوزانه ی این بزرگواران ساختار این تحقیق نظام و قوام پرعیبی پیدا میکرد هر چند کار نهایی هنوز هم جای تدقیق و بازبینی دارد.

همین طور سپاسگزارم از پیگیری و دقت نظر جناب حجت الاسلام والمسلمین سعید صلح میرزایی.

ان شاءالله این دفتر بتواند منظر کلی رهبر انقلاب در حوزه ی سیاست را ارائه کند و اهل تحقیق و نظر کارهای عمیق و تحلیلی و تحقیقی را با الهام از آن شروع کنند.

ومن الله التوفیق

ص: 9

اشاره

ص: 1

1 - مسئله ی حکومت در نظام اسلامی، یکی از اساسی ترین و مهم ترین مسائل اسلامی

مسئله ی حکومت در نظام اسلامی، اگر نگوئیم اساسی ترین و مهم ترین مسائل اسلامی است، حداقل در ردیف چند مسئله ی درجه ی اول اهمیت در اسلام است. اگر مسئله ی حکومت را، مسئله ی ولایت را از دین بگیرند، دین يك مجموعه احکام متفرق و متشتتی خواهد شد که یقیناً نخواهد توانست رسالت اصلی خودش را - که هدایت انسانها و ایجاد بهشت در این دنیا و به کمال رساندن انسانها است - به انجام برساند. دین يك مجموعه ی احکام است؛ آن چیزی که این مجموعه ی احکام را منسجم میکند، آنها را سازگار میکند، آنها را در زندگی بشر خرد و قابل عمل میکند، جا به جا از آنها برای هدایت انسانها و رفاه زندگی آنها استفاده میکند دست قدرتمند ولیّ جامعه ی اسلامی است و حاکم اسلامی. لذا در روایت معروف امام هشتم (علیه السلام) میفرماید: «الامامة زمام الدین و نظام المسلمین و صلاح الدنیا و عزّ المؤمنین» (1) امامت و رهبری جامعه و حکومت اسلامی و ولایت اسلامی - که همه ی این تعبیرات يك معنا دارد - زمام دین است، چیزی است که به

ص: 3

دین، یعنی به مجموعه ی احکام اسلامی جهت میدهد، آنها را در جای خود مصرف میکند، در زندگی بشر نیازها را با آنها تطبیق میکند، مصالح جامعه را از میان آنها جستجو میکند و پیدا میکند و طبق آن عمل میکند. نظام مسلمین است، یعنی بدون امامت و ولایت و حکومت اسلامی جامعه ی مسلمین دارای نظام نیست. آنچه که نظم میبخشد به این جامعه، دست مقتدر ولایت الهی است در جامعه. «و صلاح الدنیا»؛ صلاح دنیا، آن چیزی که دنیا را آباد میکند حاکمیت اسلامی است، که اگر این را ما از دین بگیریم مطمئناً از مجموعه ی احکام دین چیزی که بتواند این آثار را داشته باشد، باقی نخواهد ماند؛ بلکه افرادی با عمل فردی و شخصی خودشان، با تلاش فراوان و مجاهدتی که بکنند راه تکامل را به صورت فردی طی خواهند کرد اما دنیا، دنیای آباد مورد نظر اسلام نخواهد شد. این اهمیت حکومت است که از همه ی احکام فرعی بالاتر بوده و جزء اصول اسلامی است و در ردیف مهم ترین اصول یا همان طور که عرض کردم، خود مهم ترین اصول اسلامی است. (1)

2- مبارزه ی ائمه (علیهم السلام) برای حکومت

مسئله ی حکومت در اسلام يك شکل بسیار زیبا و باشکوهی هم دارد. اساساً از نظر اسلام، افراد بر یکدیگر حکومت نمیتوانند بکنند. بشر آزاد است، حاکم حقیقی بر بشر خدا است، منتها حکومت خدا بر مردم باید به شکل حکومت يك انسان بر مردم که بر طبق معیارهای الهی باشد تجسم پیدا کند، بدون او حکومت خدا بر مردم معنا ندارد. این انسان پیغمبران الهی هستند که برای حاکمیت بین مردم آمدند و در غیبت پیغمبران، جانشینان، اوصیا آنها و در غیبت اوصیا فقهای امت، دین شناسان، آگاهان، آن منصب ولایت را و امامت را از پیغمبر و از ائمه

ص: 4

به ارث بردند که باز در همین روایت میفرماید: «انّ الامامة خلافة الله و خلافة رسوله» (1) این معنای امامت است. تمام این نزاعی که شما در طول دوران زندگی ائمه (علیهم السّلام)، بین آنها و دستگاه های ظلم و جور مشاهده میکنید بر سر همین قضیه است. آنهایی که با ائمه ی ما مخالفت میکردند، آنها را مسموم میکردند، مقتول میکردند، زندان می انداختند، محاصره میکردند، دعوایشان بر سر داعیه ی حکومت ائمه (علیهم السّلام) بود. اگر ائمه داعیه ی حکومت نداشتند، اگر بحث قدرت سیاسی نبود، داعیه ی قدرت سیاسی نبود، هیچ گونه تعرّضی نسبت به آنها انجام نمیگرفت؛ لاقلاً به این شدّت انجام نمیگرفت؛ اصلاً مسئله این است؛ لذا شما می بینید در بین دعوتها و تبلیغات ائمه (علیهم السّلام) روی کلمه ی امامت و مسئله ی امامت حسّاسیت بسیار بالایی است. یعنی امام صادق هم که میخواهد ادّعی حاکمیت اسلامی و قدرت سیاسی بکند میگوید: «ایّها النّاس انّ رسول الله کان هو الامام» (2)؛ در اجتماع مردم در عرفات می ایستد در میان مردم میگوید: «انّ رسول الله کان هو الامام» امام جامعه، پیشوای جامعه، رهبر جامعه، حاکم بر جامعه رسول خدا بود «ثمّ من بعده علیّین ابی طالب، ثمّ من بعده حسن، حسین» تا میرسد به خودش. یعنی تمام بحث ائمه با مخالفانشان و بحث اصحاب ائمه در مبارزاتشان، همین مسئله ی حکومت و حاکمیت و ولایت مطلقه و عامّه ی بر مسلمین و قدرت سیاسی بود. بر سر مقامات معنوی، آنها با ائمه دعوایی نداشتند. خیلی از اوقات اتّفاق می افتاد که کسانی در جامعه، در جامعه ی زمان خلفا، اهل زهد بودند و اهل علم بودند و معروف به تفسیر و به علم و به مانند این چیزها، خلفا با آنها نه فقط معارضه ای نمیکردند بلکه حتّی مخلص آنها بودند، اظهار ارادت نسبت به آنها میکردند، پیش آنها میرفتند، از آنها نصیحت میخواستند؛ چرا؟ چون آنها در مقابل خلفا

ص: 5

1- . کافی، ج 1، ص 200

2- . کافی، ج 4، ص 466

داعیه‌ی سیاسی نداشتند؛ و آلا امثال حسن بصری و ابن شبرمه یا عمر بن عبید این بزرگان از علمایی که مورد توجه و قبول خلفا بودند، اینها کسانی بودند که ادعای علم و ادعای زهد و ادعای معنویت و ادعای تفسیر و ادعای علوم پیغمبر و همه‌ی این ادعاها را هم داشتند، اما نسبت به آنها از طرف خلفا هیچ گونه تعرضی نبود؛ چرا؟ چون داعیه‌ی قدرت سیاسی وجود نداشت. دعوی ائمه (علیهم السلام) با خلفای بنی امیه و بنی عباس بر سر همین مسئله‌ی امامت و ولایت، یعنی همین معنایی از امامت که ما امروز آن را به کار می‌بریم بود و همین امامت را سپرده اند به ولی فقیه - که روایات و ادله‌ی مربوط به ولایت فقیه را اگر بخواهم اینجا نقل کنم ورود در یک بحث علمی غیر لازم در اینجا است؛ البته در این چند روزه در تلویزیون، در بحثهایی که فضلا و علمای برجسته و مبرز کردند، شنیدید که حرفهای جالب و مطالب خوبی است، در کتابهای فارسی و منابع اصولی ما هم نوشته است - یعنی ولی فقیه در دوران غیبت، در دوران عدم حضور امام معصوم همان مقام حاکمیت را دارا است. این ریشه و مبنای فکری حکومت اسلامی و ولایت فقیه است. (1)

3- دین عین سیاست؛ سیاست عین دین

دین از سیاست جدا نیست. دین عین سیاست است و سیاست عین دین است. دین فقط برای گوشه‌ی محراب نیست، دین برای صحنه‌ی زندگی است، برای اداره‌ی بشر است. (2)

این مربوط به امروز ما نیست که بگوییم دین و سیاست یکی است، عده‌ای هم بگویند یکی است و یک عده هم بگویند نه، خیلی هم یکی نیست! حرف امروز نیست؛ این حرف، 150 سال ریشه دارد؛ پدر

ص: 6

1- . در خطبه‌های نماز جمعه 1366/11/2

2- . در اجتماع مردم نوشهر 1372/2/18

برجسته ترین زیدگان این کشور در راه مبارزه برای این فکر درآمد؛ هزاران جان پاك در این راه شهید شدند؛ مدرّس به آن عظمت، سینه را برای این قضیه سپرد؛ اصلاً مشروطیت ایران برای همین پیش آمد. (1)

4 - ضرورت‌های ابتدای سیاست بر دین

اشاره

اینکه می‌گوییم سیاست ما عین دیانت است و دیانت ما عین سیاست است، يك طرف قضیه این است که سیاست و بنیان آن باید براساس دین باشد. روی دیگر سکه هم این است که فعالیت سیاسی نمیتواند از معیارها و ضوابط دینی و اخلاقی خارج باشد. کار غیر اخلاقی برای کسب قدرت، مطلقاً جایز نیست و کسی را که در صراط مدیریت قرار دارد، از اهلیت و صلاحیت می اندازد؛ لذا این ضوابط باید کامل و در همه ی رده ها رعایت شود. قانون برای همه ضوابطی را معین کرده است که برخاسته از همان دید و فکر اسلامی است. این ضوابط باید احراز شود و باید تشخیص داده شود که این شرایط در این شخص وجود دارد، بعد او در معرض رأی مردم قرار گیرد؛ اگر ملاک رأی مردم است؛ یا نصب شود؛ اگر ملاک انتصاب است؛ مثل بعضی از مسئولیتهایی که وجود دارد. حاکم اسلامی در قبال مسائل مهم جامعه، در مقابل فقر مردم، در مقابل تبعیض و شکافهای اجتماعی، در مقابل اخلاق و معنویت مردم، در قبال حفظ استقلال کشور و حفظ آزادی مردم در آن حدودی که اسلام مقرر کرده است مسئول است. اینها مسئولیتهای است و چون اسلام این را خواسته و این به مردم تعلیم داده شده است و مردم ما به اسلام اعتقاد دارند، لذا توقعشان از مسئولان امر در کشور در هر رده ای این است که به این مسئولیتهای عمل کنند و آنچه را که به عنوان وظیفه بر عهده ی آنها است، انجام دهند. (2)

ص: 7

1- . در دیدار نمایندگان مجلس شورای اسلامی 1382/3/7

2- . در دیدار اعضای مجلس خبرگان 1381/12/13

عاملی که در اسلام ضامن اجرای احکام است، حکومت اسلامی و حاکمیت احکام قرآن است، وَاَلَا اِذَا احَادِ مَرَدَمِ اِيْمَانٍ وَعَقِيْدَةٍ وَعَمَلِ شَخْصِيٍّ دَاشْتَهٗ بَاشْنَد، ليکن حاکمیت، چه در مرحله ی قانونگذاری و چه در مرحله ی اجرا در دست دیگران باشد، تحقّق اسلام در آن جامعه، به انصاف آن دیگران بستگی دارد: اگر آنها افراد بی انصافی بودند، مسلمانان همان وضعی را پیدا میکنند که شما امروز در کوزوو، دیروز در بوسنی و هرزگوین، دیروز و امروز در فلسطین و در جاهای دیگر شاهدش بوده اید و هستید. ما هم در ایران مسلمان عریق و عمیق خودمان، سالهای متمادی همین را مشاهده میکردیم اما چنانچه حکام قدری با انصاف باشند، اجازه خواهند داد که این مسلمانان به قدر دایره ی خانه ی خودشان یا حداکثر ارتباطات محلّه ای چیزهایی از اسلام را رعایت کنند؛ ولی اسلام نخواهد بود. (1)

نقش حکومتها در هدایت و گمراهی مردم

مسئله ی حکومت يك مسئله ی اساسی و مهم و درجه ی اول در اسلام است. نمیشود نسبت به مسئله ی حکومت و حاکمیت بی اعتنا و بی تفاوت بود. نقش حکومتها هم در هدایت مردم یا در گمراه کردن مردم، امری است که تجربه ی بشر به آن حکم میکند. اینکه در نظام جمهوری اسلامی، چه در قانون اساسی، چه در بقیّه ی معارف جمهوری اسلامی این همه بر مسئله ی مدیریت کشور اسلامی تکیه میشود، به خاطر همین ریشه ی بسیار عمیق و عریقی است که در اسلام نسبت به این قضیه هست. این يك نکته است که نباید از نظر دور باشد. (2)

ص: 8

1- . به مناسبت عید سعید غدیر 1378/1/16

2- . در دیدار هزاران نفر از قشرهای مختلف مردم به مناسبت عید سعید غدیر خم 1387/9/27

علی الظاهر از امام صادق (علیه السلام) است که ایشان حدیث قدسی را روایت میکنند که فرمودند: «لأَعْدَبَنَّ كُلَّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ اطاعت اماماً جائراً ليس من الله عزّ وجلّ وان كانت الرّعيّة في اعمالها برّةً نقيّةً» (1). مضمون حدیث این است: اگر سررشته ی نظام يك جامعه، به دست انسانهای فاسد و ناباب و ستمگر و منحرف باشد، حرکات مؤمنانه ی افرادی که در این جامعه هستند، به جایی نمیرسد؛ و اگر در آن چنان جامعه ای کسانی تسلیم باشند و از آن ستمگران اطاعت کنند، خدا آنها را هم عذاب میکند. البتّه در همین حدیث، عکسش هم هست: «و لأَعْفُونَ عَنْ كُلِّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ اطاعت اماما هاديا من الله عزّ وجلّ وان كانت الرّعيّة في اعمالها ظالمةً مسيئةً»؛ که حالا اینها شرح دارد، نمیشود به همین ظاهر اکتفا کرد. خلاصه ی مطلب و جان مطلب این است که اگر چنانچه در يك نظامی، در يك مجموعه ای، در يك کشوری، در يك جامعه ای، حاکمیت و نظام، نظام الهی است، نظام عادلانه است، آن کسانی که اطاعت از این نظام میکنند، مورد عفو الهی هستند؛ ولو خطاهایی هم داشته باشند و شما میتوانید این را در مقياس يك کشور، در مقياس يك امت، در مقياس يك جامعه محاسبه کنید؛ در مقياس يك سازمان، مثل سازمان ارتش هم میتوانید این را ملاحظه و محاسبه کنید. (2)

مطالبه ی اسلام، تحقّق کامل دین نه اکتفا به حدّ اقلها

آنچه ما از مجموع معارف قرآنی استفاده میکنیم و درمی یابیم، این است که مطالبه ی اسلام از مسلمین، ایجاد نظام اسلامی به نحو کامل است؛ مطالبه ی اسلام، تحقّق کامل دین اسلام است؛ این آن چیزی است

ص: 9

1- . بحار الانوار، ج 25، ص 110

2- . در جمع فرماندهان نیروی زمینی ارتش 1391/2/3

که انسان در مجموع آن را احساس میکند.

دین حدّ اقلی و اکتفای به حدّ اقلها، از نظر اسلام قابل قبول نیست؛ ما در معارف خودمان چیزی به عنوان دین حدّ اقلی نداریم، بلکه در قرآن کریم در موارد متعدّدی اکتفای به بعضی از تعالیم دینی دون (1) بعضی، مذمت شده است؛ «الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ» (2) یا آیه ی شریفه ی «وَيَقُولُونَ نُوْمِنُ بِبَعْضٍ وَنُكْفِرُ بِبَعْضٍ» (3) که مربوط به منافقین است، اشاره ی به همین است. حتّی برخی از بخشهای دین که خیلی برجسته است، مثل اقامه ی قسط هم کافی نیست که انسان دل خود را خوش کند که ما حالا دنبال اقامه ی قسطیم و اقامه ی قسط خواهیم کرد، پس اسلام تحقّق پیدا کرد؛ نه، این نیست. مسلّم اقامه ی قسط در جامعه، يك قلم مهم است؛ از این آیه ی شریفه در سوره ی مبارکه ی حدید، «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (4) این جور به نظر میرسد در بادی (5) امر، که هدف از ارسال رسل و انزال کتب و معارف الهی، اقامه ی قسط است که حالا این جمله ی «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» را هر جور معنا کنیم، اهمّیت اقامه ی قسط را در جامعه روشن میکند؛ لکن این بدین معنا نیست که شارع مقدّس از ما قبول میکند که ما مثلاً اکتفا کنیم به اقامه ی قسط و همه ی همّت خودمان را بگذاریم برای اینکه اقامه ی قسط بشود، ولو برخی از احکام دیگر اسلام مورد بی توجّهی قرار بگیرد؛ نه، آیه ی شریفه میفرماید که «الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ

ص: 10

1- . منهای

2- . سوره ی حجر، بخشی از آیه ی 91، ترجمه: «همانا که قرآن را جزء جزء کردند [به برخی از آن عمل کردند و بعضی را رها نمودند]...»

3- . سوره ی نساء، بخشی از آیه ی 150، ترجمه: «... و میگویند: ما به بعضی ایمان داریم و بعضی را انکار میکنیم...»

4- . سوره ی حدید، بخشی از آیه ی 25، ترجمه: «براستی [ما] پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند...»

5- . ابتدای

وَآتُوا الزَّكَاةَ وَآمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ» (1) یعنی انتظاری که خدای متعال از متمکنین در ارض دارد، اینها است که اولش «أَقَامُوا الصَّلَاةَ» بعد «وَآتُوا الزَّكَاةَ وَآمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ» (2). این جور نیست که اگر ما به قسط توجه میکنیم، حق داشته باشیم که از اقامه ی صلوات و اهمّیت دادن به صلوات یا به زکات یا به امر به معروف و نهی از منکر غفلت کنیم، بلکه «أَنْ أُعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ» (3) که چندین بار این لفظ و این مضمون در قرآن تکرار شده نشان میدهد که اصلاً خدای متعال پیغمبران را فرستاد برای توحید، برای اجتناب از طاغوت، برای عبودیت خداوند؛ اساس کار این است؛ یا وصیّتی که خدای متعال در آن آیه ی شریفه ی سوره ی شوری، به نوح و به ابراهیم و به موسی و به بقیّه کرده است که «أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ» (4)؛ آنکه مورد نظر است، اقامه ی دین است؛ یعنی همه ی دین را باید اقامه کرد؛ «وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ» (5)؛ یعنی همه ی دین، همه ی اجزا و همه ی ارکان دین مورد توجه است و معارض اصلی هم در مقابل این حرکت و این رویکرد، یعنی اقامه ی دین بتمامه، بجمع اجزائه، بکله عبارتند از قلدرهای عالم، مستکبران عالم؛ «كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ» (6)؛ آنچه توبه آن دعوت میکنی، برای مشرکین

ص: 11

-
- 1- . سوره ی حج، بخشی از آیه ی 41، ترجمه: «همان کسانی که چون در زمین به آنان توانایی دهیم، نماز برپا میدارند و زکات میدهند و به کارهای پسندیده وامیدارند و از کارهای ناپسند باز میدارند...»
 - 2- . سوره ی حج، بخشی از آیه ی 41، ترجمه: «... و فرجام همه ی کارها از آن خدا است.»
 - 3- . سوره ی نحل، بخشی از آیه ی 36، ترجمه: «... [تا بگوید:]» خدا را بپرستید و از طاغوت [فریگر] بپرهیزید...»
 - 4- . سوره ی شوری، بخشی از آیه ی 13، ترجمه: «... دین را برپا دارید...»
 - 5- . سوره ی شوری، بخشی از آیه ی 13، ترجمه: «... و در آن تفرقه اندازی نکنید. بر مشرکان آنچه که ایشان را به سوی آن فرامیخوانی، گران می آید. خدا هرکه را بخواهد، به سوی خود برمیگزیند و هرکه را که از در توبه درآید، به سوی خود راه مینماید.»
 - 6- . سوره ی شوری، بخشی از آیه ی 13، ترجمه: «... بر مشرکان آنچه که ایشان را به سوی آن فرا میخوانی، گران می آید...»

[گران است]؛ یا در آیه ی شریفه در اول سوره ی مبارکه ی احزاب؛ «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا» (1)؛ یعنی هم علیم است خدای متعال که احاطه ی علمی دارد به تمام اجزا و ذرات عالم و سازوکار زندگی ذرات، و هم حکیم است؛ با حکمت، راه تو را در این مجموعه مشخص کرده و باید دنبال کنی. «وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا* وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا» (2)؛ در مقابله ی با این حرکت تو، دشمنی وجود خواهد داشت. (3)

غدیر؛ ناسخ سفسطه های جدایی دین از سیاست

در آن موقعیت مهم و حساس که پیغمبر اکرم (علیه وعلی آله الصلوة والسلام) آخرین ماه های حیات مبارک خود را میگذرانند، امیرالمؤمنین (علیه السلام) را به ولایت، یعنی سرپرستی مسلمین و به حکومت، یعنی مدیریت جامعه ی اسلامی نصب فرمود. ولایتی که در اینجا مورد نصب و محلّ اشاره ی پیغمبر اسلام قرار گرفته، صرفاً آن ولایت کلیّی الهیّی معنوی که مبتنی بر عناصر دیگری است، نیست؛ بلکه يك امر الهی و يك فرمان آسمانی و ملكوتی است، که با این بیان تشریحی نبوی که فرمود «من كنت مولاه فهذا عليّ مولاه» (4)؛ قابل نصب و جعل نیست. این بیان پیغمبر که ولایت را به امیرالمؤمنین (علیه السلام) سپرد، مبین نصب تشریحی است و به معنای

ص: 12

- 1- . سوره ی احزاب، آیه ی 1، ترجمه: «ای پیامبر، از خدا پروا بدار و کافران و منافقان را فرمان مبر، که خدا همواره دانای حکیم است.»
- 2- . سوره ی احزاب، آیات 2 و 3، ترجمه: «آنچه را که از جانب پروردگارت به سوی تو وحی میشود، پیروی کن که خدا همواره به آنچه میکنید آگاه است. و بر خدا اعتماد کن، همین بس که خدا نگهبان [تو] است.»
- 3- . در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری پس از برگزاری هفدهمین اجلاس مجلس خبرگان رهبری 1393/12/21
- 4- . بحار الانوار، ج 37

حکومت، مدیریت جامعه‌ی اسلامی و ولایت امر مسلمین است که البته با ولایت کلیّه‌ی الهیه که در وجود مقدّس پیغمبر و ائمه‌ی هدی (علیهم السّلام) وجود داشت، همراه است. آن ولایت به آن معنا، در ائمه‌ی هم که به ولایت ظاهری نرسیدند وجود داشت. ولایتی که از آن امیرالمؤمنین (علیه السّلام) و منصوب پیغمبر بود، ولایت سیاسی بود. همان معنایی که ذات اقدس پروردگار آن را به وسیله‌ی پیغمبر اکرم در اسلام به وجود آورد و جعل کرد؛ و با آن معلوم شد که اسلام در ردیف والاترین احکام و مقرّرات خود، مسئله‌ی حکومت و ولایت و سرپرستی امت را دارد؛ اگر کسی از این بُعد به موضوع غدیر نگاه کند، بسیاری از اشتباهاتی که متأسّفانه در طول قرن‌ها در اذهان وجود داشته است، باید برای او زایل شود. (1)

اینها همه، مربوط به گذشته است. یکی از بزرگ‌ترین خدمات حرکت عظیم دینی ملت ایران، این بود که افسانه‌ی غلط «جدایی دین از سیاست» را زایل کرد و از بین برد. هم مردم با انگیزه‌ی دین وارد میدان شدند و پرچم آزادی بلند کردند، و هم به دستور دین، منادیان احکام دینی و علمای بزرگ، پیشرو قافله‌ی آنها شدند و به حرکت درآمدند تا اینکه آن حرکت، منتهی به حاکمیت دین خدا در این کشور شد؛ آن گاه برای مسلمین، روشن گردید که امور سیاسی و برتر از همه‌ی امور سیاسی، امر حکومت و ولایت با دین عجین است و از دین جدایی پذیر نیست.

وقتی نصوص و متون دینی، معنای خود را آشکار کرد، همه فهمیدند که سالها به چنین امر واضحی توجّه نداشته اند. بدیهی است که يك انحراف، وقتی از سوی دشمنان خوشبختي يك ملت پشتیبانی میشود، به آسانی از بین نمیرود؛ بنابراین، استدلالهایی جدید برای جدایی دین از سیاست درست شد. استدلال کردند که «اگر دین را وارد سیاست کنیم و اگر سیاست يك کشور از دین سرچشمه و منشأ بگیرد، چون امور سیاسی

ص: 13

و امر حکومت، مشکلات دارد، دنبالش نارضایی ها، دلزدگی ها و ناکامی ها است؛ لذا، این امر موجب میشود که مردم از اصل دین بیزار شوند؛ پس، دین باید بکلی از سیاست کنار برود، جنبه ی قداست پیدا کند، نورانیّت بیابد، به کناری بنشیند و به امور معنوی و ذهنی و روحی مردم بپردازد.» امروز ایادی استکبار، در دنیا بخصوص دنیای اسلام با شیوه های مختلف این استدلال و نظریه را ترویج میکنند.

ناسخ این سفسطه ها غدیر است. در موضوع غدیر، نبی مکرم اسلام به پیروی از امر خدا و به خاطر عمل به آیات صریح قرآن، یکی از بالاترین واجبات را انجام داد: «وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» (1). قضیه ی نصب امیرالمؤمنین (علیه السلام) به ولایت و خلافت، آن قدر مهم است که اگر آن را انجام ندهی، رسالت خود را انجام نداده ای! یا مراد این است که رسالت در این قضیه ی بخصوص را انجام نداده ای؛ چون خداوند متعال دستور داده است که این کار را انجام بده؛ یا از این بالاتر، اصل رسالت پیغمبر، با انجام ندادن این کار، مورد خدشه قرار میگیرد و پایه اش متزلزل میشود؛ احتمال این هم هست. کأنّ اصل رسالت، تبلیغ نشده است! احتمال دارد، معنا این باشد که در این صورت، قضیه خیلی اهمّیت پیدا میکند. یعنی موضوع تشکیل حکومت، امر ولایت و امر مدیریت کشور، جزو متون اصلی دین است و پیغمبر، با این عظمت، اهتمام می ورزد و این رسالت خود را در مقابل چشم آحاد مردم، به کیفیت انجام میدهد که شاید هیچ واجبی را این گونه ابلاغ نکرده است؛ نه نماز را، نه زکات را، نه روزه را و نه جهاد را. مردم را از قشرها و قبایل و مناطق مختلف، بر سر چهار راه بین مکه و مدینه به انگیزه ی انجام امری مهم جمع کند؛ آن گاه چنین رسالتی را ابلاغ فرماید، که در دنیای اسلام بیچند که پیغمبر، پیام جدیدی را ابلاغ فرمود.

با قطع نظر از شخص امیرالمؤمنین (علیه السلام) و موضوع منصوب بودن

ص: 14

1- . سوره ی مانده، بخشی از آیه ی 67، ترجمه: «... و اگر نکنی پیامش را نرسانده ای...».

آن حضرت که شیعه متمسک و پایبند به این معنا است، دیگران به این بخش قضیه، توجه چندانی نکردند و نصب امیرالمؤمنین (علیه السلام) را مورد ملاحظه قرار ندادند [در حالی که] در این قضیه، اصل مسئله ی نصب حاکم، مسئله ی مهمی است که پیام غدیر است. چرا باید این پیام روشن را که پیغمبر اکرم، مؤسس اسلام به همه ی مسلمین داده است، العیاذ بالله نادیده گرفت؟ آنجا که میگوید: «مسلمانان! دین را از اساس زندگی و از امر حکومت که پایه ی زندگی فردی و اجتماعی است، جدا نکنید؛ دین را به گوشه ی خلوت خانه ها و ذهن و مسائل روحی منحصر نکنید؛ دین را به انزوا نیندازید.» اساس زندگی بشر - که بر پایه ی حکومت است - امری است متوجه دین؛ مسئولیتی است بر دوش دین و دین باید این کار را انجام دهد. هیچ کس هم آن روز این معنا به ذهنش نیامد که مگر مردم صغیرند که ولی میخواهند؟ سفسطه ی عوامانه ای که بعضی افراد با ظواهر علمی و استدلالی مطرح میکنند. سرپرستی، همه جا به معنای سرپرستی آدم قاصر نیست؛ آموزگاری و معلمی، همه جا به معنی معلمی کلاس اول دبستان نیست؛ ما اگر به یک استاد دانشگاه گفتیم معلم؛ بگوییم اهانت شد؛ چون به معلم کلاس اول هم معلم میگویند. معلمی در هر جا، به اقتضای خود آنجا است؛ معلم دانشگاه، معنا و اقتضایی دارد؛ معلم کلاس اول، یک اقتضا دارد. سرپرستی محجور و صغیر، معنایی و اقتضایی دارد؛ سرپرستی امت اسلامی، سرپرستی جنگ، سرپرستی صلح و سرپرستی سیاست هم، معنای دیگر و اقتضای دیگری دارد؛ اینها قابل خلط نیستند؛ این، پیام غدیر است.

امام راحل بزرگوار ما، بزرگ ترین حق را از این ناحیه به گردن امت اسلامی دارد که آحاد مردم را به مسئولیت خودشان که دخالت در امر حکومت است، متنبه و واقف کرد؛ از این رو است که در نظام اسلامی، هرکس متدین به عقیده و شریعت اسلامی باشد، در امر حکومت دارای

مسئولیت است. هیچ کس نمیتواند خود را از موضوع حکومت کنار بکشد. هیچ کس نمیتواند بگوید: «کاری انجام میگیرد؛ به من چه؟» در موضوع حکومت و مسائل سیاسی و مسائل عمومی جامعه در نظام اسلامی، «به من چه» نداریم؛ مردم برکنار نیستند. بزرگ ترین مظهر دخالت مردم در امور حکومت، غدیر است؛ خودِ غدیر این را به ما آموخت و لذاست که عید غدیر، عید ولایت است، عید سیاست است، عید دخالت مردم در امر حکومت است، عید آحاد ملت و امت اسلامی است. این عید، مخصوص شیعه هم نیست؛ جا دارد و حق آن است که همه ی امت اسلامی، این روز را برای خودشان عید بدانند. غدیر، عید امیرالمؤمنین (علیه السلام) هم هست و شیعیان آن حضرت، به طور ویژه از این عید استفاده میکنند.⁽¹⁾

انتصاب علی (علیه السلام) به حکومت، کشورداری، سیاست و مدیریت جامعه ی اسلامی

جای کمترین شبهه ای و تردیدی در اصل این مسئله و حادثه و معنای جمله ی رسول اکرم که سؤال کرد از مردم «الست اولی بکم من انفسکم»⁽²⁾ که اشاره به آیه ی قرآن بود که «النبیُّ اُولیُّ بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ»⁽³⁾ و بعد از آن این جمله که «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» نیست؛ آنچه در مورد محتوای این جمله ی تاریخی و شریف و پر مغز بایستی بیان بشود - غیر از نصب امیرالمؤمنین به خلافت و امامت بعد از نبی اکرم و وصایت پیغمبر که معنای رایج و شایع این جمله است - یک مضمون مهم [است] که نباید مورد غفلت قرار بگیرد و آن، پرداختن اسلام به امر حکومت و امر سیاست امت و اهمّیت این موضوع از نظر اسلام است. آن کسانی که سعی کردند اسلام را از مسائل

ص: 16

1- . در دیدار کارگزاران نظام، به مناسبت عید غدیر خم 1375/2/18

2- . جامع احادیث الشیعه، ج 2، ص 742

3- . سوره ی احزاب، بخشی از آیه ی 6، ترجمه: «پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر [و نزدیک تر] است...»

اجتماعی و از مسائل سیاسی برکنار بدارند و آن را منحصر کنند به مسائل شخصی و مسائل خصوصی زندگی افراد و در واقع نگاه سکولار به اسلام داشته باشند که تبلیغات دشمنان و دستهای دشمنان هم این بیش را در بین مسلمانان در طول سالیان دراز ترویج کرده است، جوابشان مسئله ی غدیر است. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در آن موقعیت حسّاس، در آخرین ماه های زندگی، به دستور خدای متعال، يك مسئله ی اساسی و مهم را بیان میکنند و آن عبارت است از پرداختن به مسئله ی حکومت برای بعد از زمان پیغمبر. اینجا نصب امیرالمؤمنین، فقط به معنای نصب جنبه های معنوی نبود، بلکه میشود گفت که مسئله ی جنبه های معنوی قابل نصب نیست؛ آنچه قابل نصب است عبارت است از: حکومت، کشورداری، سیاست، مدیریت جامعه ی اسلامی؛ این را پیغمبر اکرم به مردم توصیه کرد. این نکته ی بسیار مهمی در مسئله ی غدیر است که پاسخ دندان شکنی است به همه ی کسانی که فکر میکنند و تبلیغ میکنند که اسلام را از مسائل سیاست و مسائل حکومت و مانند اینها برکنار بدارند. بنابراین، این دو حقیقت، یعنی حقیقت نصب امیرالمؤمنین به عنوان امامت بعد از پیغمبر و مسئله ی پرداختن به حکومت و سیاست و امامت و اداره ی امت بعد از پیغمبر، این دو موضوع بسیار مهم و حسّاس، در مسئله ی غدیر وجود دارد و جزو معارفی است که غدیر متضمّن آن است و درس بزرگی است برای همه ی مسلمانان، برای امروز و فردای مسلمین. (1)

روز غدیر امتداد خطّ همه ی رسالت‌های الهی

غدیر در حقیقت معنای خود، مخصوص شیعه نیست. اگرچه شیعیان به میمنت نصب مولای متّقیان به مقام امامت و ولایت، در این روز عید میگیرند و شکرگزاری میکنند؛ اما در حقیقت، روز غدیر امتداد خطّ همه ی

ص: 17

رسالت‌های الهی و اوج این خطّ روشن و نورانی در طول تاریخ است. اگر به مضمون رسالت‌های الهی نگاه کنیم، می بینیم که در طول تاریخ نبوت‌ها و رسالت‌ها، این خطّ روشن دست به دست گشته، تا به نبی مکرم خاتم رسیده و در پایان حیات آن بزرگوار، تجسّم و تبلور آن به شکل حادثه ی غدیر خود را نشان داده است. (1)

مسئله ی حکومت، اساس قضایای همه ی پیغمبران

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ» (2)؛ مسئله ی حکومت، اساس قضایای همه ی پیغمبران بوده است. حال بعضی کسان دوست دارند که حرف‌های موهوم و رد شده و غلط را در قالب‌های علی الظاهر نو بیان کنند؛ آنها میگویند که اگر دین، حکومت پیدا کند، قداست خود را از دست میدهد؛ قداست یعنی چه؟ آیا قداست یعنی اینکه کسی یک چیز بی خاصیت: یک نام، یا یک حیثیت اعتباری و بی حقیقت را به خود ببندد؟ این قداست خواهد شد؟ قداست حقیقی این است که حقیقتی در میان مردم، بر زندگی و بر روابط مردم، بر امور دنیا و آخرت مردم، اثر خوب بگذارد و زندگی را اصلاح کند. این، دین است؛ اگر دینی توانست این کار را بکند، قداست متعلق به آن است.

به فرض، زید و عمری که در موضع حکومت در این دین قرار گرفته اند، به وسیله ی عده ای مورد تهمت، اهانت و دشنام هم قرار بگیرند؛ مانعی ندارد. افراد، انسانها، من و هزاران هزار امثال من، فدای بقای دین؛ چه اهمیتی دارد؟ دین باید اجرا شود، دین باید تحقق پیدا کند و این در غدیر، رسماً و به عنوان یک حقیقت قانونی در اسلام، مشخص شد. البته از اول هجرت، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) حاکم بود؛ اما خیلی ها امید بسته بودند

ص: 18

1- . در اجتماع بزرگ زائران و مجاوران حضرت رضا (ع) در روز عید غدیر خم 1380/12/12

2- . سوره ی نساء، بخشی از آیه ی 64، ترجمه: «... و ما هیچ رسولی را نفرستادیم مگر آنکه به یاری و توفیق خدا از وی اطاعت شود...»

که وقتی این شخص که آورنده ی اسلام است و این رشته ای که افراد و دلها را به هم متصل کرده است، از میان مردم خارج شد، چیزی باقی نماند؛ با نصب ولی، با نصب حاکم و تعیین کسی که میتواند رشته ی این کار شود، جلوی این پندار در عالم قانونگذاری گرفته شد. اساس قضیه هم این است که قانونی وجود داشته باشد؛ لذا فرمود: «الْيَوْمَ يَسِّرُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ» (1)؛ از امروز به بعد که ولایت معین و تکلیف حکومت و سرپرستی و اداره و زمامداری کشور معلوم شد، دیگر از دشمن خارجی نترسید. «وَإِخْشَاؤُنَّ» (2)؛ حالا از من بترسید.

ترس از خدا یعنی چه؟ یعنی حالا مواظب خودتان، مواظب دل و جان و عمل خودتان، مواظب تقوای خودتان و ثبات و استقامتی که از هر انسانی در این راه، متوقع است، باشید. «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي» (3)؛ روز غدیر، چنین روزی است. هر چند که از این قانون در تحقق خارجی خود در عالم اسلام، تخلف شد؛ ولی قانون ماند و تکلیف مشخص گردید؛ این مهم است. ممکن است جمعی یا جماعتی، مدتی یا مدتهایی به آیه ی قرآن هم عمل نکنند، اما فرق میکند با اینکه آیه ی قرآن، نازل نشده باشد. نازل و مسجل شد و جای پای ماند برای اینکه یک روز، قومی به آن عمل کنند. «فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» (4). نمیشود گفت که این آیه در طول تاریخ اسلام، هیچ وقت تحقق پیدا نکرده است، چرا؛ در دورانهایی تحقق پیدا کرده است و به وسیله ی بندگانی حاکمیت حق و ولایت الهی به وجود آمده است؛ اما ما سرافرازیم و از خدای متعال متشکریم که این امر در زمان

ص: 19

- 1- . سوره ی مائده، بخشی از آیه ی 3، ترجمه: «... امروز کسانی که کفر ورزیده اند از (ابطال و ازاله) دین شما مأیوس گشته اند، پس از آنها مترسید...»
- 2- . سوره ی مائده، بخشی از آیه ی 3، ترجمه: «... و از من بترسید...»
- 3- . سوره ی مائده، بخشی از آیه ی 3، ترجمه: «... امروز دین شما را برایتان کامل، و نعمت خود را بر شما تمام نمودم...»
- 4- . سوره ی مائده، بخشی از آیه ی 54، ترجمه: «... خداوند به زودی گروهی را خواهد آورد که آنها را دوست دارد و آنها نیز او را دوست دارند...»

ما به وسیله ی یکی از صالح ترین بندگان، صورت تحقّق گرفت؛ یعنی ولایت، محقّق شد. (1)

5 - نظر علمای شیعه درباره ی حکومت اسلامی

علمای شیعه جزو چیزهایی که همواره و در طول زمان به آن اعتقاد داشتند، لزوم بازگرداندن حاکمیت جامعه به محور الهی آن بود؛ و این درحقیقت ادامه ی مبارزه ی سیاسی ائمه ی ما است و هدفش هم عبارت بوده از يك حرکت سیاسی. خب حرکت سیاسی با دستگاه حاکم یعنی چه؟ یعنی دگرگونی در ساخت سیاسی جامعه؛ آن مبارزه کننده هدفش چیست؟ هدفش این است که این ساخت موجود فعلی را به هم بریزد و ساخت مورد نظر خودش را جای آن بگذارد و آن ساخت عبارت است از ساخت امامت. پس امامت به معنای يك سیستم سیاسی برای جامعه اسلامی از زمان ائمه ی معصومین - و به اعتقاد من و به تشخیص من از زمان اولین امام معصوم - وجود داشته و در طول زندگی 250 ساله ی ائمه هم وجود داشته تا در زمان غیبت، علما همین رشته را و روش را ادامه دادند. لذاست شما می بینید که در اوائل غیبت تلاشهای ثبت شده در تاریخ وجود دارد از طرف علما برای حکومت. یعنی درحقیقت برای تغییر ساخت سیاسی جامعه ی آن روز که از نظر آنها غلط بود.

بنابراین نتیجه میگیریم که ایجاد حکومت اسلامی، نه فقط از نظر علما جایز بوده بلکه حتی يك پدیده به شمار می آید. منتها به مناسبت طول زمان و گذشت قرون متمادی و تحقّق نیافتن این آرزو، مثل همه ی آرزوهای دیرمانده ی دیگر، رنگ کهنگی گرفته و شکل افسانه و یا آرزوی خیال گونه پیدا کرده و شما می بینید که همه ی علمای ما و فقهای ما در گذشته چیزی به نام ولایت فقیه را یا حاکمیت شرع را می شناسند و طبق او فتوا میدادند،

ص: 20

نظر میدادند. منتها دایره ی او را برخی محدود و برخی وسیع می‌شمردند؛ پس تشکیل حکومت یکی از اصول اسلامی است.

... چیز جدیدی نیست، به دلیل اینکه همین مسئله در کتابهای فقهی گذشته ی ما هم مطرح بوده. این که بحث کردند که آیا برای حکومت عصمت لازم است یا عدالت کافی است، خود همین دلیل بر این است که پس مسئله ی حکومت مطرح بوده، پس يك بدعت نبوده، پس يك مسئله بوده و چون ولایت و حاکمیت امام، حاکمیت سیاسی اسلامی، به هر حال يك مسئله ای بوده که در ذهن علما همواره به شکل يك حقیقت اسلامی وجود داشته، پس طبیعی است که میشود فهمید که علما به این فکر گرایش داشتند. منتها هرچه شما از قرون اول - یعنی قرنهای مثلاً چهارم، پنجم، ششم - به طرف بعد می آید، این فکر کم‌رنگ تر و غبار گرفته تر میشود و لذا به يك جاهایی میرسد که اصلاً مسئله ی جهاد را در بعضی از کتابهای فقهی مطرح نمیکردند، چون حاکم باید جهاد را بکند و دیگر لزومی ندارد.

میشود بعضی از علمای بزرگی را که از مسئله ی ولایت و حکومت اسم آوردند یا برایش تلاش کردند، اسم آورد. حالا صاحب جواهر که مشروحاً و دقیقاً بحث کردند، منتها صاحب جواهر مال حدوداً دویست سال پیش است. و قبل از این قرنهای اخیر، در کلمات محقق و علامه، علمای قرن ششم و هفتم و نهم و اینها، این مسائل وجود دارد. و اصلاً در يك عرف غیر قابل رد، در همه ی ادوار فقه وجود داشته، که حکومتهای زمان را حکومتهای غاصب و غیر قابل قبول میدانستند؛ و لذا شما می بینید که از دوره ای که علما از پادشاهان میخواستند دم از تدین بزنند، از علما برای حکومت خودشان اجازه میخواستند. این معنایش چیست؟ این معنایش جز این نیست که در ذهنت علما و متدین شیعه همواره این وجود داشته که صاحب حکومت عالم باشد. (1)

ص: 21

6-1 - قدرتمندان و زمامداران ناحق و غیر عادل، منادیان جدایی دین و سیاست

اشاره

سالها بلکه قرنهای متمادی، قدرتمندان و زمامداران ناحق و غیر عادلِ عالم سعی کردند دین را - که هر جا هست، حکم به حق و عدل میکند و با کسی مماشات نمیکند - از دخالت در امور خودشان پس بزنند. قرنهای متمادی سعی کردند اثبات کنند که دین از سیاست جدا است؛ چرا دین را با سیاست مخلوط میکنید؟ بروید دین خودتان را تبلیغ کنید؛ حرفهای ظاهر فریبی هم مطرح میکردند: دین، اشرف از این است که وارد میدان سیاست آلوده شود. بله؛ سیاستی که از دین جدا باشد، آلوده است؛ اما سیاست دینی به همان اندازه مقدس است که عبادت دینی. بعد از انقلاب تا امروز، شاید بیشترین حمله ای که به اصول فکری سیاسی نظام جمهوری اسلامی شده است، حمله به همین «عدم انفکاک دین از سیاست» است. همه جای دنیا به این حمله کردند؛ امروز هم حمله میکنند. امروز کسانی در اطراف دنیا نشسته اند، کتاب مینویسند، مقاله مینویسند؛ به زبانهای مختلف و در محیطهای دور از ایران و در همه جای جهان، گفتار تلویزیونی ارائه میکنند؛ برای اینکه ثابت کنند دین از سیاست جدا است. سبحان الله! این قضیه ی «عدم انفکاک دین از سیاست»، در شکستن هیمنه ی قدرتهای ظالم و ناحق، چقدر نقش عظیمی دارد که رهایش نمیکند! روزبه روز علیه قضیه ی «عدم انفکاک دین از سیاست» حرف گفته میشود، مطلب نوشته میشود؛ البته عده ای هم در داخل، گاهی مثل طوطی - که بی توجه، چیزهایی را تکرار میکند - مانند همان حرفها را تکرار میکنند؛ البته بعضی هم اصلاً دلشان با بیگانگان است و دین را با کلیت خودش قبول ندارند.

در آن سالهای ریاست جمهوری که برای شرکت در يك اجتماع جهانی، میخواستم به يك کشور خارجی سفر کنم، سخنرانی ای فراهم کرده بودم و

طبق معمول، خدمت امام ارائه کردم که ایشان نظر بدهند؛ ایشان در حاشیه یادداشت کردند که راجع به «عدم انفکاک دین از سیاست» هم در این سخنرانی مطلبی بگنجانید. من اولش قدری تعجب کردم که این قضیه ی «عدم انفکاک دین از سیاست»، چه ارتباطی میتواند با سران کشورها مثلاً صد کشور غیر مسلمان داشته باشد؟ درعینحال، چون امام دستور داده بودند، نشستم چند صفحه نوشتم. وقتی وارد مطلب شدم، تأمل کردم و دیدم که نه، درست همین است؛ جای این بحث، در منبرهای عظیم جهانی است؛ چرا؟ چون علیه این بحث، در منبرهای جهانی کار میشود. بعد هم به آنجا رفتیم و آن بحث را القا کردیم و بسیار هم در نفوس مؤثر واقع شد و اهمیت این حرف آشکار گردید. این «عدم تفکیک دین از سیاست» روشن بینی آن مرد بزرگ را میرساند. (1)

حکام و سلاطین مستبد، اولین پیشروان فکر انحرافی جدایی دین از سیاست

کسانی که با چهره ی طرف داری از دین، چنین عنوان میکنند که دین نباید به امور سیاسی پردازد، خبر ندارند که این شگرد جدید تبلیغات استکباری و استعماری، علیه حاکمیت اسلام و حیات مجدّد اسلام است. البته جدایی دین از سیاست را قرنها است که مطرح میکنند. اول، ایادی استبداد؛ یعنی قدرتمندانی که زمام امور جامعه را مستبدانه در دست داشتند و میخواستند آزادانه، هر کاری میخواهند با ملت و کشور انجام دهند، مطرح کردند و بدیهی است که نمیخواستند احکام اسلامی و منادیان احکام اسلامی، در امر حکومت آنها دخالتی بکنند. لذا حکام و سلاطین مستبد، اولین پیشروان فکر انحرافی جدایی دین از سیاست محسوب میشوند. قبل از استعمارگران و قبل از دشمنان خارجی و قبل از طراحان سیاسی صهیونیسم و دیگران، کسانی که بر این کشور و بر دیگر

ص: 23

کشورهای اسلامی، سالها مستبدانه حکومت کردند، مروج و منادی این فکر بودند که دین از سیاست جدا است. وقتی در زمان ناصرالدین شاه، يك عالم روحانی در يك امر سیاسی دخالت کرد و همه ی تدابیر و مکر استعماری را که منافع مشترك کمپانی ها و دربار پادشاهی ایران به وسیله ی آن تأمین میشد را به هم ریخت، آیا اطرافیان و درباری های ناصرالدین شاه به این فکر نیفتادند که چرا دین در امر سیاست دخالت میکند؟ کما اینکه در ادبیات دوران ناصرالدین شاه دوران اواسط و اواخر قاجار همین معنا وجود دارد که چرا علما و کسانی که به امور دینی مشغولند، در امر حکومت دخالت میکنند؟ این معنا، در نوشته های عهد ناصری، به طور واضح وجود دارد. (1)

2-6 - جبهه ی استکبار و استعمار

اشاره

مسئله به مستبدان و افسارگسیختگان دستگاه حاکمیت در کشور ما و کشورهای دیگر بر میگردد که از هرگونه دخالتی از ناحیه ی دین و اهل دین و منادیان و علمای دین در پهنه ی سیاست، میهراسیدند و با آن مخالفت میکردند. استعمارگران هم که قضیه را منطبق با آمال و سیاستهای خود میدیدند، آن را دنبال کردند و تز جدایی دین از سیاست، بعد از آنکه بر خلقیات آحاد مردم متدین و حتی بسیاری از علما تحمیل شده بود و به خورد آنها رفته بود، شکل مبنایی هم پیدا کرد. یعنی برای آن، استدلال درست کردند و به يك مبنا و يك فکر تبدیل شد. (2)

انگیزه و مطالبه ی حاکمیت اسلام، منشأ اصلی خصومت علیه اسلام

همان طوری که در دوره ی اول و قرون ابتدایی اسلام، مسئله ی اصلی و اختلاف اصلی بین سردمداران قدرت، یعنی بنی عباس و بنی امیه و میان

ص: 24

1- . در دیدار کارگزاران نظام، به مناسبت عید غدیر خم 1375/2/18

2- . همان

اهل بیت رسول خدا مسئله ی امامت بود و مبارزه و درگیری و معارضه و سرکوب، ناشی از فکر ائمه (علیهم السّلام) در باب امامت مسلمین بود؛ در دوران اخیر و بخصوص در دو قرن گذشته هم در دنیای اسلام مایه ی اصلی نزاع میان مسلمین و قدرتهای استعمارگر مسئله ی حکومت اسلامی است. اگر انگیزه و مطالبه ی حاکمیت اسلام را از اسلام حذف کنیم، این همه معارضه و مزاحمت نسبت به اسلام و مسلمین از سوی قدرتمندان باقی نخواهد ماند. قضیه ی اصلی، حاکمیت اسلام است. اگر عمل مسلمین به احکام اسلامی، یعنی همین احکام فردی و عبادات، به گاو و گوسفندِ قدرتمندان جهانی ضرری نزنند و سیاست استعماری و سلطه طلب آنها را تهدید نکند؛ آن قدرها با اسلام داعیه بر مبارزه نخواهند داشت. شعار جدایی دین از سیاست که در دوران اخیر یعنی در صد سال، 150 سال اخیر به وسیله ی استعمارگران در میان مسلمین رایج شد، ناشی از همین قضیه بود. آنها با نماز و روزه و بقیه ی عبادات اگر انگیزه و تمایل به حاکمیت اسلام و حاکمیت سیاست اسلامی نباشد نمیجنگند؛ لذا شما می بینید در کشورهای اسلامی گاهی در مواردی کسانی هستند که ظواهر اسلامی را هم رعایت میکنند، اما سیاست آنها، حرکت آنها، جهت گیری کلی کشور آنها، درست بر طبق خواست سیاستهای استعماری و استکباری است. در رژیم منحلّ گذشته هم همین جور بود، با ظواهر اسلامی و با عبادات تا آنجایی که صحبت از سیاست نباشد، تهدید حاکمیت طاغوت نباشد هیچگونه معارضه ای نبود. پس توجه میفرمایید که مسئله ی حاکمیت در اسلام چقدر مهم است و همان طور که در خطبه ی گذشته گفته شد؛ روح اسلام و بیت الغزل دین حنیف اسلام و سرلوحه ی جامعه ی اسلامی و نظام اسلامی است. (1)

ص: 25

گفتار اول: اهداف نظام سیاسی اسلام

مقدمه: قدرت، وسیله است نه هدف

اگر ما از قدرتی که در اختیار یک مسئول قرار میگیرد، برای خدا و خدمت به مردم استفاده کنیم، این قدرت میشود نعمت؛ اما اگر برای اهداف شخصی از آن استفاده کنیم، همین قدرت میشود نعمت و مایه انحطاط و سقوط ارزشهای انسانی در درون خود انسان؛ انعکاسش هم در جامعه و در میان مردم ظاهر خواهد شد. قدرت، هدف نیست؛ وسیله ای است برای اینکه انسان بتواند به اهداف والا برسد. هر قدمی در راه خدمت، ما را به این اهداف نزدیک میکند. (1)

1-1 - احیای اسلام و دفاع از مسلمین

بین دولت ایران و دولتهای دیگر، واقعاً تفاوت است. در اینجا مسئله این است که وقتی ما از اول این حرکت را شروع کردیم، آن کسانی که قدمهای اول را در این حرکت برداشتند، به قصد احیای اسلام و دفاع از مسلمین و احیای ارزشهای اسلامی و رفع ظلم و استقرار عدل در جامعه

ص: 27

و کمک به مردمی که به خاطر حکومت‌های جائز، سایه‌ی عدل را بر سرشان ندیده بودند، شروع به این کار کردند. وقتی به نتیجه‌ی ابتدایی رسیدیم، یعنی توانستیم قدرت را از چنگ شیطانها خارج کنیم و شروع به کار کردیم، باید جهت حرکت را دقیقاً به سمت همین هدفهایی که از اول، اصل حرکت برای آنها بود، تعیین و تنظیم کنیم و حرکت را ادامه بدهیم و مراقب باشیم که هیچ تخطی‌ای از این اصول پیدا نشود. این، برای آن است که کلیه‌ی کسانی که در دستگاه‌های دولتی کار میکنند، در عمل شخصی خودشان، این نکته را توجه کنند؛ و الاً مسئولان بالای کشور، یا خودشان جزو بانیان این حرکت و میثان این اصول هستند که احتیاج نیست به آنها تذکری داده بشود یا جزو کسانی هستند که در این راه، قدم صدقی نشان داده اند. بنابراین، در مجموعه‌ی دستگاه دولت، دولت به معنای عام؛ یعنی مجموعه‌ی دستگاه حکومت، اعم از قوه‌ی مجریه، قوه‌ی قضائیه و دستگاه‌هایی که هرکدام به نحوی در کار اداره‌ی کشور دخالت دارند باید این احساس وجدانی درونی جهت‌گیری به سمت آرمانهای اسلامی، همواره زنده باشد. (1)

2-1 - استقرار عدالت

ارزش حکومت در اجرای عدالت و اقامه‌ی حق

امیرالمؤمنین (علیه السلام) به ابن عباس فرمود: ارزش ذاتی حکومت برای من از این کفش وصله خورده کمتر است، مگر اینکه حقی را اقامه کنم؛ آن وقت قدرت ارزش پیدا میکند و امیرالمؤمنین با معارضان همین قدرت به جنگ برمیخیزد. قدرتی که برای عدالت و حقیقت است، ارزشمند است. (2)

حکومت معنایش چیست؟ حکومت معنایش این است که انسان

ص: 28

1- . در دیدار با رئیس جمهور و اعضای هیئت وزیران، در آستانه‌ی هفته‌ی دولت 1369/6/1

2- . در مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری دکتر محمود احمدی نژاد 1384/5/12

حقی را احقاق کند، عدل را برپا بدارد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در آن صحبتی که معروف است و همه شنیده اید، فرمودند این حکومت به قدر این کفش یا بند این کفش برای من ارزش ندارد. بعد فرمودند: «ألا ان اقیم حقاً» (1). مگر اینکه حقی را اقامه کنم؛ در این راه انسان هرچه بکشد و هرچه زحمت تحمّل کند و هرچه اضافه کار کند و هرچه شب بی خوابی بکشد و هرچه از آن امکاناتی که به طور معمول افراد جامعه دارند محروم بماند، حقی است، جا دارد و انسان در این صورت، ضرر نکرده است. باز از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل شده است که در یکی از خطبه ها میفرماید: حاضریم در راه اینکه اقامه ی حقی کنم و ابطال باطلی کنم، بر روی خارهای سخت کشانده شوم؛ مضمون این است. به هر حال، این آن چیزی است که مبنای کار ما است و باید به آن توجه داشته باشید. (2)

ضرورت حرکت در جهت کمک به محرومان

ما باید در جهت کمک به محرومان جامعه حرکت کنیم. درست است که در جامعه ی اسلامی، عدل برای همه است - یعنی اگر شما ببینید که دزدی از دیوار کسی که فرضاً تمکنی هم دارد، بالا میرود، جلوی دزد را خواهید گرفت و نمیگویید که اشکالی ندارد، برود از خانه ی این شخص دزدی کند؛ یا اگر دیده شود که یک فرد متوسط و معمولی جامعه، مورد ستم قرار میگیرد، باید جلوی او گرفته شود - منتها ببینیم در وضع جامعه و نظام اجتماعی و تاریخ ما، کدام اقشار و کدام طبقات، بیشتر مورد ظلم و ستم و بی عدالتی قرار داشتند و عقبند؛ باید به اینها کمک بشود؛ روشن است که قشرهای پابرنه ی کشور، این گونه اند. (3)

ص: 29

1- . نهج البلاغه، خطبه ی 33

2- . در دیدار با هیئت دولت در آغاز کار دوره ی دوم ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی 1372/6/3

3- . در دیدار با رئیس جمهور و اعضای هیئت وزیران، در آستانه ی هفته ی دولت 1369/6/1

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نهج البلاغه راجع به عدالت بسیار سخن گفته است. آن قدر ماجرای عدالت در زندگی و بیان او برجسته است که میشود گفت که کلّ حکومت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را تحت تأثیر خود قرار داده است. این نکته برای ما معنای خاصی ندارد؟ صرف اینکه بگوییم از خصوصیات این بزرگوار یکی هم عادل بودن اوست، کافی است؟ این، نقطه ای است که ما باید روی آن خیلی تدبّر کنیم.

در جمهوری اسلامی، عدل يك پیام شخصى نیست؛ بلکه يك نظام اجتماعى است. این طور نیست که هرکس فقط در محیط خود، عادلانه رفتار کند؛ این کافی نیست. عدل معنایش این است که باید جامعه قائم به قسط باشد؛ «لِيُقِيمَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»⁽¹⁾. قانون، عادلانه؛ اجرا، عادلانه؛ نظارت، عادلانه؛ قضاوت، عادلانه؛ تقسیم، عادلانه؛ این، خصوصیتی است که برای جمهوری اسلامی ارزش محسوب میشود. ما اگر از لحاظ مادّی و سازندگی به کشورهای پیشرفته ی دنیا هم برسیم، کافی نیست. امروز کسانی که سرشان در حسابهای مادّی و محاسباتی و از این قبیل است، تا صحبت میشود، میگویند که ما میخواهیم خودمان را مثل فلان کشور بسازیم؛ البته هرکس هم، سلیقه و نظری برای خودش دارد؛ اگر ما ایران را مثل کشورهای برخوردار مادّی ساختیم، اما از عدالت خبری نبود، این هیچ ارزش ندارد. پیام اسلام، اقامه ی عدل است؛ قیام اسلامی در ایران، برای اقامه ی عدل بود؛ پیغمبران که آمدند، برای اقامه ی عدل و قسط آمدند؛ بشریت که با عطش تمام منتظر امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است و میخواهد مهدی موعود بیاید و چشم انتظار آن حضرت است، برای این است که او بیاید تا دنیا را از عدل و داد پر کند؛ این است آن پیامی که انقلاب اسلامی برای دنیا دارد و خودش هم متعهد و متکفل آن است. اصل

ص: 30

1- . سوره ی حدید، بخشی از آیه ی 25، ترجمه: «... تا مردم به انصاف برخیزند...»

قضیه این است که اگر ما کم داشته باشیم، اما عادلانه عمل کنیم، بمراتب ترجیح دارد بر اینکه زیاد داشته باشیم و غیر عادلانه عمل کنیم. هدف، زیاد داشتن نیست؛ هدف، عدل است. بسیاری از کشورها در دنیا وجود دارند که خیلی ثروتمندند؛ نگاه کنید به کشورهای سرمایه داری دنیا! نگاه کنید به بعضی از کشورهایی که سرمایه های عظیم الهی در زیر خاکهای آنها است و حکامشان بیرون می آورند و بی محابا می فروشند و پولهایش را خرج میکنند! اینها ثروتمندند. کشورهای سرمایه داری - طبق آنچه که معمول بین اقتصاددانان است - وقتی سرانه ی کشوری را محاسبه و ملاحظه میکنند، خودشان ده برابر کشورهای متوسط سرانه دارند؛ معنای این چیست؟ آیا معنایش این است که همه ی مردم آن کشورها از این سرانه برخوردارند؟ ابداً معنایش این نیست؛ اگر شما در بعضی از کشورهای سرمایه داری، جلوه های ثروت، از جمله کارخانه های عظیم، آپارتمانها و ساختمانهای سر به فلک کشیده را می بینید؛ اگر ثروتهای زیاد و پولهای افسانه ای را ملاحظه میکنید؛ آیا به این معنا است که در این کشورها عدالت وجود دارد؟ خب معلوم است که از عدالت خبری نیست؛ در همین کشورها کسانی هستند که از گرسنگی، از بی دارویی و از نبود مسکن، به شدت در رنجند و بعضی به دلیل همین کمبودها و ناراحتی ها، در همان کشورها میمیرند؛ ما که این را نمیخواهیم؛ انقلاب که برای این نیست؛ انقلاب برای این است که عدالت برقرار شود. البته این نکته را به شما عرض کنم که اگر در جامعه ای عدالت باشد، یعنی قانون، عادلانه؛ قضاوت، عادلانه؛ اجرا، عادلانه و نظر به آحاد ملت، نظر عادلانه باشد، تلاش اجتماعی و اقدام سازنده ی اقتصادی هم در آن جامعه بهتر خواهد شد و ثروت هم بیشتر به آن جامعه رو خواهد آورد؛ اما اصل قضیه، عدالت است و ما دنبال عدالتیم. من این را صریحاً عرض میکنم که در جمهوری اسلامی، سیاستها براساس عدالت تنظیم میشود. از ابتدای انقلاب همین بوده است و تا همیشه نیز همین خواهد

بود. هدف جمهوری اسلامی، تأمین عدالت در جامعه است. مبدا کسانی در گوشه و کنار کشور پیدا شوند و تصوّر کنند که هدف ما عبارت است از افزایش حجم ثروت مادی. یعنی عدّه ای از انواع و اقسام راه های تولید ثروت برخوردار شوند؛ دیگران هم هر طور زندگی کردند، کردند؛ ما هم دلمان به این خوش باشد که سرانه ی متوسط کشور را از فلان مقدار به دو برابر، یا تولید کلّ کشور را از فلان میزان به فلان میزان رسانده ایم؛ هرگز چنین نیست. البته این شاخصها، در مواردی میتواند نشان دهنده ی حرکت به سمت عدالت باشد؛ اما همیشه این گونه نیست. هدف ما، استقرار عدل در جامعه است؛ ما این را میخواهیم. همه ی کارها برای اقامه ی عدل ارزش پیدا میکند. در جامعه ی نابرابر اگر ثروت هم زیاد شد، به سود يك قشر و يك گروه از مردم است؛ اما در جامعه ای که برابری و عدالت جریان داشته باشد، به سود همه است. البته عدالت در همه جا به معنای «برابری» نیست؛ اشتباه نشود. عدالت یعنی هر چیزی را در جای خود قرار دادن؛ این معنای عدل است. عدالت آن معنایی نیست که در ذهن بعضی از ساده اندیشان و آدمهای کم عمق وجود دارد؛ شاید حالا هم خیال کنند که همه ی جامعه باید برداشت یکسان داشته باشند؛ خیر. یکی کار بیشتری میکند، یکی استعداد بیشتری دارد، یکی ارزش بیشتری برای پیشرفت کشور دارد. عدالت یعنی برطبق حق عمل کردن، و حقّ هر چیز و هرکسی را به او دادن؛ این معنای عدالت است و برای جامعه لازم است. هدف این است که عدالت حاکم شود؛ آن وقت اگر جامعه ثروتمند هم بشود، این ثروت درست تقسیم خواهد شد؛ مقصود حرکت اسلامی همین است. (1)

ص: 32

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در همان چند سالی که به خلافت و حکومت رسیدند، نشان دادند که اولویت در نظر آن بزرگوار استقرار عدل الهی و اسلامی است؛ یعنی عدالت، یعنی تأمین کردن هدفی که قرآن برای ارسال رسل و انزال کتب و شرایع آسمانی، بیان فرموده است: «لِيُقِيمَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»⁽¹⁾؛ اقامه ی قسط الهی. قسط و عدل با دستوری که اسلام معین کرده بهترین تضمین و تأمین کننده ی عدالت است؛ این در نظر امیرالمؤمنین (علیه السلام) اولویت درجه ی اول بود. جامعه ی اسلامی با عدل و قسط است که قوام پیدا میکند و میتواند به عنوان شاهد و مبشّر و هدایتگر و الگو و نمونه برای ملت‌های عالم مطرح شود؛ بدون عدل ممکن نیست. ولو همه ی ارزشهای مادی و ظاهری و دنیایی هم فراهم شود؛ اگر عدالت نباشد، در حقیقت هیچ کاری انجام نشده است؛ این آن برجسته ترین مسئله در زندگی حکومتی امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود. پیغمبر اکرم که چنین عنصری را به حکومت و ولایت مسلمین منصوب میکردند، در حقیقت اهمیت عدل را بیان فرمودند. پیغمبر میدانستند امیرالمؤمنین (علیه السلام)، در چه جهتی فکر میکنند و حرکت خواهند کرد؛ آن حضرت دست پرورده ی پیغمبرند، شاگرد پیغمبرند، مطیع و عمل کننده به فرمان و درس پیغمبرند. پیغمبر با منصوب کردن امیرالمؤمنین (علیه السلام)، در حقیقت عدل را در جامعه ی اسلامی اهمیت بخشیدند و امیرالمؤمنین (علیه السلام) در طول همان چهار سال و نه ماه یا ده ماه حکومت ظاهری ای که داشتند، بیشترین اهتمامشان بر استقرار عدل در جامعه بود. آن حضرت عدالت را مایه ی حیات اسلام و در حقیقت روح مسلمانی و جامعه ی اسلامی میدانستند و این آن چیزی است که ملت‌ها به آن نیاز دارند، و جوامع بشری در دوره های مختلف از آن محروم بوده اند؛ در آن زمان هم محروم بودند؛ قبل از آن زمان هم محروم

ص: 33

1- . سوره ی حدید، بخشی از آیه ی 25، ترجمه: «... تا مردم به انصاف برخیزند...»

بودند؛ امروز هم اگر به صحنه‌ی عالم و کاری که ابرقدرتها میکنند و روش حکومتی که حکام مادی در دنیا عمل میکنند نگاه کنید، باز هم می‌بینید مشکل همین است. مشکل بشریت، در حقیقت فقدان عدالت و اسلام و حکومت علوی و روش و منہاج امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. (1)

تفاوت نظام اسلامی با نظام سرمایه داری در اصالت دادن به عدالت

نظام ما نظام سرمایه داری نیست. نظام سرمایه داری، به جمع ثروت، به رونق اقتصادی و به مجموع درآمد ملی نگاه میکند و برایش مهم نیست که این ثروت چگونه به دست می‌آید، به دست چه کسی می‌آید و چند درصد از مردم، چگونه از آن استفاده میکنند. باید درآمد ملی بالا-برود، ثروت زیاد شود، تلاش اقتصادی مورد حمایت قرار گیرد؛ که مورد حمایت هم قرار میدهند؛ قوانین هم در این جهت است؛ قدرت اجرایی هم در این جهت است. کشورهای سرمایه داری - آن هم نه همه بلکه بعضی - حداکثر کاری که میکنند این است که بیمه‌ها و تضمینهایی را برای قشرهای مظلوم و محروم میگذارند تا حداقلی هم به آنها برسد؛ این نظام سرمایه داری است.

نظام اسلامی این گونه نیست؛ نظام اسلامی میفرماید: «بالعدل قامت السماوات والأرض» (2). اصل، عدالت است. البته تولید ثروت هم هست؛ نظام اسلامی، یک جامعه‌ی فقیر نمیخواهد؛ یک ملت فقیر و یک درآمد عمومی ناچیز نمیخواهد [بلکه] از ثروتها استفاده میکند، علم را پیشرفت میدهد، منابع زیرزمینی را استخراج میکند، انسانها را به رشد عقلانی میرساند، تجارت میکند و صنعت راه می‌اندازد. تاریخ اسلام نشان داد که اسلام به برکت همین احکام نورانی در یک دوره‌ی طولانی، صاحب علم و صنعت در کل جهان بوده است؛ اما جهت همه‌ی اینها، عدالت است؛ ثروت هست؛ اما باید عدالت در جامعه تضمین شود. برای عدالت منتظر امام زمانیم. پیغمبران آمدند؛ همه هم برای اقامه‌ی قسط آمدند؛ «لِيُقِيمَ النَّاسُ

ص: 34

1- . در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام، به مناسبت عید غدیر خم 1371/3/30

2- . تفسیر صافی، ذیل آیه‌ی 7 از سوره‌ی الرَّحْمَنِ

بِالْقِسْطِ» (1). اینها حرفهای خیلی پر معنایی است که قرآن به ما گفته است، نهج البلاغه به ما گفته است و در روایات ائمه هم هست.

این، جهت را مشخص میکند. قسط یعنی همین: اگر جامعه برخوردار است، همه باشند؛ نمیگوییم همه یکسان؛ چون یکسانی امکان ندارد؛ بالاخره تلاشها، همتهای و قوتها مختلف است؛ بعضی بیشتر تلاش میکنند، بعضی کمتر میکنند؛ بعضی ابتکار بیشتری دارند؛ استعدادها یکسان نیست؛ «وَلَا يَرْأُونَ مِثْلَ نَبَاذِ الَّذِي أَبْرَأَ مِنْهُمْ» (2)؛ مردم دارای اختلاف در استعدادند. بحث در این نیست که یکسان باشند؛ بحث در این است که به قدر استعدادشان کار کنند و به قدر همتهشان تلاش کنند و همه بتوانند به قدر قدرتشان به دست بیاورند. کسی محروم نماند؛ کسی مظلوم نماند؛ کسی سرکوب شده نماند؛ این آن هدف اصلی است.

مسئولیتها، فقط برای اقامه ی عدل

ما که بر سر کار آمدیم؛ آن روز که روز مبارزه بود، تلاش کردیم؛ آن روز که پیشنهاد مسئولیت کردند، به هر صورت قبول کردیم؛ برای تحقق همین هدف بود. کسانی که با فرهنگ ما آشنا نیستند، باور کنند؛ اگرچه میدانم قطعاً باور نمیکنند که برای ما این مسئولیتها جاذبه ای ندارد؛ خودی ها میدانند؛ کسانی که از نزدیک با این فرهنگ و اشخاص آشنا هستند، میدانند. این مسئولیتها فقط برای اقامه ی عدل، اقامه ی حکم الله و هموار کردن راه خدا در مقابل پای مردم ارزش و محبوبیت و جاذبه دارد؛ تلاش باید برای این باشد. (3)

ص: 35

1- . سوره ی حدید، بخشی از آیه ی 25، ترجمه: «... تا مردم به انصاف برخیزند...»

2- . سوره ی هود، بخشی از آیات 118 و 119، ترجمه: «... در حالی که پیوسته در اختلافند... و برای همین آنان را آفریده است...»

3- . در مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری حجّت الاسلام والمسلمین سید محمد خاتمی 1376/5/12

پیشرفت، جزو هدفهای اسلامی

گرچه اسلام، نهضت و حرکت معنوی و اخلاقی بود و هدف اعلای اسلام عبارت است از ساخت انسان متکامل و منطبق با طراز اسلامی، لکن بدون شك پیشرفت علم و پیشرفت و اعتلای اقتصادی جزو هدفهای اسلامی است؛ لذا شما ملاحظه میکنید که در تمدن اسلامی، اسلام در یکی از فقیرترین و عقب مانده ترین نقاط دنیا ظهور کرد؛ اما هنوز پنجاه سال از عمر آن نگذشته بود که بیش از پنجاه درصد از دنیای تمدن آن روز در زیر پرچم اسلام قرار گرفت و هنوز بیش از دو قرن از عمر این تمدن نگذشته بود که دنیای بزرگ اسلامی در آن روز، قلّه ی تمدن بشری از لحاظ علم و انواع دانش و پیشرفتهای مدنی و اقتصادی شد؛ این نبود مگر به برکت تعالیم اسلام. اسلام به ما نمیگوید که ما معنویت را ملاحظه کنیم، اما از متن زندگی جامعه ی انسانی غافل بمانیم. ما باید برای استقلال امت اسلامی و برای عزّت آن همه ی تدابیر لازم را به کار ببریم که یکی از مهم ترین آنها، مسئله ی اقتصاد است. بنابراین، تلاش برای رشد و توسعه و اعتلای جنبه ی اقتصادی دنیای اسلام، از کارهایی است که بلاشك جزو هدفهای اسلامی است. (1)

کار برای توسعه و پیشرفت کشور، يك عبادت قطعی

من به کارگران سفارش میکنم که در هر بخشی و در هر جایی مشغول کار هستند: کارگاه های بزرگ، کارگاه های کوچک، کارهای دستی، کارهای ماشینی عظیم، کارهای کشاورزی و روستایی؛ این روزها را روز کار بدانند، این دوران را دوران کار جدّی تلقی کنند و کار را هم عبادت بدانند؛ این کاری که شما برای توسعه و پیشرفت کشور میکنید، يك عبادت قطعی

ص: 36

امروز هر حرکت علمی و فرهنگی و کاری که در خدمت نظام و کشور جمهوری اسلامی و برای نوسازی و پیشرفت و آبادانی این کشور انجام میگیرد یک عبادت است؛ فرقی هم بین این کارخانه و آن کارخانه و این مدرسه و آن مدرسه نیست. اگر امروز در ایران اسلامی، یک معلم یک کلمه درس بدهد و قصدش این باشد که برای خدمت به این کشور که امروز سرزمین اسلام و عرصه ی عظمت و درخشش احکام اسلامی است شاگردی تربیت کند؛ این یک کلمه، یک حسنه است که اگر صد کلمه شد، صد حسنه میشود؛ اگر او را شب و روز فرا گرفت، شب و روز او سرشار از حسنه است. (2)

رویشهای نوبه نو در جمهوری اسلامی، یکی از مهم ترین مسائل

یقیناً مسئله ی رویشهای نوبه نو در نظام جمهوری اسلامی، یکی از اساسی ترین و مهم ترین مسائل است. اگر هر انقلابی و هر حرکت و نهضتی در عالم، رویشهای نوین و پی در پی نداشته باشد محکوم به زوال و فنا است. جمهوری اسلامی در طول این 35 سال توانسته است در هر برهه ای، از خود جلوه ای نو و متناسب با نیاز بروز بدهد. افرادی نگران ریزشها بودند؛ گفته شد: «رویشها بر ریزشها غلبه خواهند کرد» (3) و همین شد. آنچه مهم است این است که نگاه نسل نو و همه ی کسانی که نیروی جوانی را در خدمت به اهداف و آرمانهای بلند میخواهند، باید به آینده های روشن و دور باشد؛ فقط جلوی پای خودمان را نبینیم؛ آینده ی دور، ایجاد تمدن اسلامی است؛ تمدن نوین متناسب با نیازها و ظرفیتهای امروز بشریتی که

ص: 37

-
- 1- . در دیدار با گروه کثیری از معلمان و مسئولان امور فرهنگی کشور و جمعی از کارگران، به مناسبت روز معلم و روز جهانی کارگر 1369/2/12
 - 2- . در دیدار با جمع کثیری از کارگران، معلمان و فرهنگیان کشور 1375/2/12
 - 3- . از جمله، خطبه های نماز جمعه ی تهران 1384/5/28

از حوادث گوناگون قرنهای اخیر زخم خورده است، مجروح است، غمگین است و نسلهای جوان آن دچار یأس و نومیدی و افسردگی اند. اسلام میتواند این نسلها را به آفاق جدیدی برساند، دلهای آنها را شاد کند و آنها را آن چنان که متناسب و شایسته ی کرامت انسان است، کرامت ببخشد؛ تمدن نوین اسلامی یعنی این. و شما هسته های مهم و اساسی و اصلی در ایجاد این تمدنید؛ آینده متعلق به شما است؛ سازندگان آینده ی کشور و آینده ی این تمدن و در واقع آینده ی جهان، شما جوانهای امروزید. بخشی از مجموعه ی روبه رشد رویشها در نظام جمهوری اسلامی در این بخش یعنی در دانشگاه امام حسین تحقق پیدا میکند. در هر جا هستید، چه آنهایی که در این دانشگاهند و چه همه ی جوانها در هر نقطه ای از کشور که احساس تعهد میکنند، میتوانند نقش آفرین باشند. این دانشگاه جای مهمی است؛ مرکز دانش است، مرکز تحقیق است، مرکز آموزشهای انقلابی است، مرکز آماده سازی های فکری و روحی است؛ شما جوانها قدر بدانید. مدیران و مسئولان همه ی تلاش خودشان را به کار ببرند برای اینکه از این فرصت، حداکثر استفاده را بکنند؛ کما اینکه بحمدالله میکنند. (1)

4-1 - برداشتن موانع کمال انسانها

مسئله ی انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی فقط این نبود و نیست که حالا يك كشوري در عداد کشورهای دیگر و در مسابقه ی با آنها قرار گیرد، از لحاظ پیشرفت مادی و پیشرفت علمی و پیشرفت نظامی و پیشرفت سیاسی؛ آن طوری که معمولاً سران کشورها دنبال آن هستند. مسئله ی اسلام و تشکیل حکومت در اسلام، مسئله ی يك صيرورت (2) است، يك تحوّل در اندرون انسانی است. در درون ما، هم عناصر فرشتگی وجود دارد، هم عناصر سبعیت؛ «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ * ثُمَّ رَدَدْنَاهُ

ص: 38

1- . در دانشگاه افسری و تربیت پاسداری امام حسین (ع) 1393/2/31

2- . تحوّل

أَسْفَلَ سَافِلِينَ» (1)؛ یعنی استعداد علو و ترقی و تعالی و استعداد تنزل و سقوط، - شاید بشود گفت - بی نهایت در ما، افراد انسان وجود دارد. فلسفه ی آفرینش انسان این است که آن استعداد های برجسته ی مثبت مفید و ممتاز از لحاظ ارزش های الهی، با اختیار خود انسان و با مجاهدت انسانی، غلبه پیدا کند بر آن خصلت های حیوانیت و سبعت؛ که اگر این غلبه پیدا شد، آن وقت همان استعداد های حیوانی هم جهت گیری درستی پیدا خواهد کرد. روح تعرض و تطاول (2) اگر چنانچه در خدمت تقوا قرار گرفت، از تعرض به حریم های مقدس: حریم های انسانی، حریم های اجتماعی، حریم های اخلاقی جلوگیری خواهد کرد، در يك جهت درستی به کار خواهد افتاد. در قرآن و در اسلام به «قتال» امر شده است؛ قتال یعنی کشتن، یعنی مواجهه ی با کشتار؛ اما این قتال، استفاده ی بهینه از آن روحیه ای است که در انسان وجود دارد؛ در خدمت هدایت بشریت و در خدمت ساختن يك دنیای آباد و آزاد و متعالی به کار می رود. این قتال در واقع به معنای نبود کردن حجابها و موانع دستیابی انسان به قلّه های رفیع کرامت بشری و انسانی است. اگر چنانچه این خصلت ها و خلقیات و استعداد های برتر و باکرامت ترجیح داده شد، دنیا، دنیای خوبی خواهد شد؛ دنیای سعادت خواهد شد. در آن دنیا تجاوز نیست، تعدی نیست؛ در آن دنیا پستی و فرومایگی نیست؛ در آن دنیا تعطیل استعداد های انسانی نیست، به انحراف کشیدن این استعداد ها نیست؛ در آن دنیا فقر نیست، تبعیض نیست. ببینید چه دنیای خوبی خواهد شد. در آن دنیا انسان خواهد توانست از همه ی ظرفیت وجودی خود استفاده کند. ظرفیت وجودی ما این نیست که تا امروز دانش بشر و تجربه ی بشر به آن رسیده؛ ظرفیت ها خیلی بیشتر از اینها است.

ص: 39

-
- 1- . سوره ی تین، آیات 4 و 5، ترجمه: «براستی انسان را در نیکوترین اعتدال آفریدیم * سپس او را به پست ترین [مراتب] پستی بازگردانیدیم»
 - 2- . چپاولگری

ما در نگاه به ظرفیتهای جسمی خودمان هم دچار تنگ نظری هستیم؛ ما ظرفیتهای جسمی خودمان را هم درست نمی شناسیم. (1)

5-1 - ساختن جامعه ی الگو

اینکه ما تکیه میکنیم بر روی نیروهای انقلابی و نیروهای متدین، به خاطر این است که ما راه طولانی در پیش داریم؛ این ملت راه طولانی در پیش دارد. هدفی که ما برای جمهوری اسلامی بر اساس آموخته های عمومی انقلاب در نظر گرفتیم - «ما» که عرض میکنم، مراد این حقیر نیست؛ مراد، ملت ایران و مسئولان انقلاب است؛ صاحبان انقلاب - هدف خیلی والایی است؛ هدف، ایجاد يك جامعه ی نمونه است. شما میخواهید در محدوده ی ایران عزیز که از لحاظ جغرافیایی در يك نقطه ی بسیار حساسی از دنیا هم واقع شده است يك جامعه ای بسازید که به برکت اسلام و زیر پرچم قرآن، الگو باشد؛ هم الگو از لحاظ مادی و پیشرفتهای مادی، هم در عین حال الگو از لحاظ معنویت و از لحاظ اخلاق. (2)

6-1 - ایجاد حیات طیبه ی اسلامی در سراسر جهان

اشاره

هدفها را برای ما ترسیم کرده اند، هم هدفهای فردی و شخصی را، هم هدفهای اجتماعی و سیاسی و کلی را. در هدف شخصی، رسیدن به اوج مقام کرامت انسانی هدف والای ما است؛ همه هم وعده داده شده اند که بتوانند این پرواز بلند و بی حد را انجام بدهند؛ توانایی شما جوانها از ماها هم بیشتر است؛ این اهداف شخصی است. اهداف بزرگ اجتماعی، ایجاد حیات طیبه ی اسلامی و جامعه ی اسلامی [است]؛ جامعه ای که افراد خود را فرصت بدهد که بتوانند به سوی این هدف حرکت کنند: جامعه ی آباد،

ص: 40

1- . در دیدار معلّمان و استادان دانشگاه های خراسان شمالی 1391/7/20

2- . در دیدار معلّمان و فرهنگیان سراسر کشور 1393/2/17

جامعه‌ی آزاد، جامعه‌ی مستقل، جامعه‌ی دارای اخلاق والا، جامعه‌ی متحد، یکپارچه، جامعه‌ی متقی و پرهیزکار؛ اینها اهداف جامعه‌ی اسلامی است. دنیایی که مقده‌ی آخرت است، دنیایی که انسان را ناگزیر به بهشت میرساند، ایجاد یک چنین دنیایی، هدف کلان اجتماعی و سیاسی اسلام است؛ اینها را در مقابل ما ترسیم کردند. راه آن چیست؟ چه جور میشود به این هدفها رسید؟ همین طور که فرمود: «اعینونی» (1)؛ فرمایش، فرمایش امیرالمؤمنین است به من کمک کنید؛ یعنی آنچه را که امیرالمؤمنین در زندگی خود و تلاش و جهاد خود، همه را در این راه مصرف کرد، و آن عبارت است از ایجاد چنین دنیایی برای بشریت در طول تاریخ؛ کمک کنید به من که این هدف انجام بگیرد؛ چه جور؟ «بورع»، با ورع؛ «و اجتهاد»، با کوشش، با تلاش؛ تبلی ممنوع است، بیکارگی ممنوع است، خسته شدن ممنوع است، مأیوس شدن ممنوع است؛ این حرکت عظیم وقتی انجام بگیرد، آن وقت شما دل مبارک فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) را شاد میکنید، دل امیرالمؤمنین را شاد میکنند؛ چون آنها برای همین هدف آن همه تلاش کردند، آن همه مجاهدت به خرج دادند. (2)

مبارزه برای تحقق حیات طیبه‌ی اسلامی برای بشریت

ما به خاطر تحقق حیات طیبه‌ی اسلامی، نه فقط برای خودمان، بلکه برای بشریت مبارزه میکنیم. معنای این حرف، این نیست که ما میخواهیم لشکرکشی کنیم تا بینیم ایادی استکبار در کجا حیات طیبه‌ی بشری را نقض کرده اند و با آنها بجنگیم؛ این جنگ، از این مقوله نیست. سعی ما در پایگاه اسلام این است که ثابت کنیم بشریت در زیر سایه‌ی سنگین

ص: 41

1- . بحار الانوار، ج 32، ص 49؛ نهج البلاغه، ص 417

2- . در دیدار جمعی از مداحان اهل بیت (ع) در سالروز ولادت حضرت فاطمه‌ی زهرا (س) 1393/1/31

و خبیث حاکمیت کنونی استکبار بر عالم، رنج میکشد و روزبه روز به بدبختی نزدیک تر میشود و اسلام میتواند بشر را نجات بدهد. ما ثابت کرده ایم و ثابت خواهیم کرد که اسلام میتواند با قدرتهای بزرگ عالم مواجه شود و نظم ظالمانه ی دنیا را به هم بزند؛ استکبار هم روی همین نکته حساسیت دارد. (1)

مسئله ی ما، تحقق اسلام

مسئله ی ما، مسئله ی يك شخص یا يك دولت و چند نفر آدم نیست؛ بلکه مسئله ی اسلام است. آن چیزی که مانع ما میشود تا نسبت به حوادثی که در مقابلمان میگردد، بی تفاوت بمانیم، تکلیف اسلامی است؛ آن چیزی که مانع میشود تا آنچه را لازم میدانیم، قولاً و عملاً اتیان نکنیم، تکلیف اسلامی است؛ چون مسئله ی ما نیست، بلکه مسئله ی اسلام است. ما عامل و بنده و مکلفیم؛ برای همین است که موظفیم راهمان را دقیق انتخاب بکنیم. بین افراد فرقی هم نمیکند. همه ی ما، از بالاترین مسئول در این نظام تا کوچک ترین کارگزار در سلسله مراتب اجرایی و قضائی و غیره، مسئولیم. این خطاب رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) به همه ی مسلمین است که: «کلکم راع» (2)؛ امروز هم خطاب به همه ی مسلمین میباشد؛ این خطاب، نسبت به من و شما زنده تر از همیشه است. امروز، همه باید برای بهترین وضعیّت و بهترین کار تلاش کنند: «للتی هی احسن». (3)

ص: 42

- 1- . در دیدار با گروه های مختلف مردم و میهمانان خارجی شرکت کننده در مراسم دهه ی فجر 1368/11/12
- 2- . بحار الانوار: ج 72، ص 38
- 3- . در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی، در آستانه ی یازدهمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی ایران 1368/11/9

يك نکته در باب وظایف عمومی ملت باید مورد توجه قرار بگیرد و آن این است که هدف ما، ملت مسلمان ایران که پشت سر امام بزرگوارمان حرکت و انقلاب کردیم و مردم جان و خون دادند و متحمل رنجها و مصائب شدند، چه بود؟ هدف از همه ی این جریانات عظیم که به هدایت الهی، از روز اول تا امروز پیش رفته است، عبارت بود از اینکه در این کشور و در این خانه ی اسلام، حیات طیبه ی اسلامی تحقق پیدا کند. ما خواسته ایم که در میان ظلمات جاهلیت قرن بیستم، خورشید فروزان اسلام را به درخشش درآوریم. ما خواسته ایم در هنگامی که نسلهای بشر از مکتبهای گوناگون: از سرمایه داری پلید غرب تا کمونیسم ملحد شرق دلزده شدند، بتوانیم مکتب حیات بخش و راه زندگی سالم و مطلوب و شیرین را به بشر نشان بدهیم و آن، حیات طیبه ی اسلامی است. تقریباً در طول این یازده سال، هرچه و در هر قسمتی که ما در راه اسلام پیش رفتیم، در همان قسمت زندگی شیرین شده است و در هر بخشی که توفیق پیدا نکردیم در جهت اسلام حرکت بکنیم، در آن بخش زندگی سخت و تنگ و تلخ باقی مانده است؛ حیات اسلامی حیات طیبه است. حیات طیبه، یعنی زندگی ای که کام انسان را شیرین کند و انسان با آن زندگی احساس آرامش و آسایش نماید. ما در تشکیل نظام اسلامی و دولت و حاکمیت اسلامی، به اسلام نزدیک شده ایم و ارزشها را تا آن حدی که برای ما مقدور بود در حکام و زمامداران رعایت کرده ایم؛ در این بخش، به همین اندازه زندگی شیرین شد. (1)

1-7 - ایصال مردم به بهشت

امیرالمؤمنین فرمود: اگر از من اطاعت کنید، من شما را به بهشت

ص: 43

میرسانم. عبارت امیرالمؤمنین در خطبه ی نهج البلاغه این است؛ میفرماید: «فان اطعمونی فانی حاملکم ان شاء الله علی سبیل الجنّة»؛ فرمود اگر آنچه من میگویم، گوش کنید و عمل کنید، من شما را به بهشت خواهم رساند، ان شاء الله؛ «وان كان ذا مشقةٍ شديدةٍ و مذاقةٍ مريرةٍ» (1)؛ اگرچه این کار، بسیار دشوار است، بسیار سخت است، تلخ است. این حرکت، حرکت کوچکی نیست، حرکت آسانی نیست؛ این هدف امیرالمؤمنین [است]. رساندن انسانها به بهشت، هم در زمینه ی فکری مردم، [هم] در زمینه ی روحی و قلبی مردم، [هم] در حیات اجتماعی مردم نقش می آفریند. من از این جهت روی این تکیه میکنم که گاهی شنیده میشود کسانی در گوشه و کنار وقتی صحبت از هدایت و راهنمایی و بیان حقایق دینی و مانند اینها میشود، میگویند آقا، مگر ما موظفیم مردم را به بهشت برسانیم؟ خب بله؛ بله، همین است. فرق حاکم اسلامی با حکام دیگر در همین است: حاکم اسلامی میخواهد کاری کند که مردم به بهشت برسند؛ به سعادت حقیقی و اخروی و عقبایی برسند؛ [لذا] راه ها را باید هموار کند. اینجا بحث زور و فشار و تحمیل نیست؛ بحث کمک کردن است. فطرت انسانها متمایل به سعادت است، ما باید راه را باز کنیم؛ ما باید کار را برای مردم تسهیل کنیم تا بتوانند خودشان را به بهشت برسانند؛ این وظیفه ی ما است، این کاری است که امیرالمؤمنین بار آن را بر دوش خود گرفته است و احساس وظیفه میکند که مردم را به بهشت برساند. جامعه ی اسلامی، جامعه ای است که اگر از لحاظ جنبه های مادی به اسلام عمل بکنند، بدون تردید در قلّه قرار خواهد گرفت؛ از لحاظ علم، از لحاظ صنعت لازم، از لحاظ معیشت، از لحاظ روابط اجتماعی، از لحاظ عزّت و شرف دنیایی و عمومی و ملی و بین المللی در اوج قرار میگیرد؛ اما این همه ی کارها نیست، همه ی هدفها نیست. اگر زندگی ما در دنیا زندگی خوبی باشد، اما لحظه ی مرگ ما

ص: 44

لحظه‌ی بدبختی و روسیاهی ما باشد، چه فایده دارد؟ امام سجّاد (علیه السّلام) در دعای صحیفه‌ی سجّادیه میفرماید: «امتنا مهتدین غیر ضالّین، طائعین غیر مستکرها» (1)؛ میگوید پروردگارا! من را درحالی از دنیا ببر و بمیران که هدایت یافته باشم، گمراه نباشم؛ من را درحالی از دنیا و از این نشئه ببر که من با طوع و رغبت به آن طرف بروم؛ چه کسی با طوع و رغبت از این گذرگاه عبور میکند؟ آن کسی که به آن طرف خاطر جمع است. (2)

2 - گفتار دّوم: ارزشهای اساسی در نظام سیاسی اسلام

2-1 - استقلال

1-1-2 - اهمّیت استقلال

1-1-1-2 - حفظ استقلال سیاسی، جزو مبانی اصولی نظام

حفظ استقلال سیاسی خیلی مهم است؛ این جزو مبانی اصولی نظام است؛ این استقلال، استقلال سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است. ما باید این بندهای اختاپوس فرهنگی تحمیل شده‌ی به وسیله‌ی غرب را از دست و پای خودمان باز کنیم؛ این هم یکی از اصول ما است. آن حرکتی، آن جریانی، آن شعاری و آن برنامه‌ریزی‌ای که در آن استقلال کشور و ملت دیده نشود، اصول‌گرایانه نیست. (3)

از این بالاتر، استقلال فرهنگی است؛ فرهنگ استقلال، اعتقاد به استقلال و ایمان. مهم این است که با هر نوع وابستگی مقابله شود؛ یک ملت به این نقطه که رسید، دیگر هیچ مشکلی ندارد. همه‌ی تأکیدی که بنده در قضیه‌ی انتخابات و برای انتخاب اصلح و غیره دارم، برای همین است که این کشور، استقلال خود را آسان به دست نیاورده است. مبدا

ص: 45

1- . صحیفه‌ی سجّادیه، دعای 40

2- . در دیدار مردم استان ایلام در سالروز ولادت امیرالمؤمنین (ع) در حسینیه‌ی امام خمینی (ره) 1393/2/23

3- . در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی 1385/3/29

کسانی به مجلس بروند که گیرنده ی آنها، منتظر فرستنده ی قوی آمریکا و غرب باشد! مبدا کسانی وارد مجلس شوند که آنتنهایشان را به آن سمت تنظیم کرده باشند؛ هر چه از آنجا می آید، بگیرند و در داخل به زبان دیگری منتشر و منعکس کنند! همه ی نگرانی من از این است. (1)

یکی دیگر از ارزشها، استقلال سیاسی و اقتصادی و فرهنگی است. مردم میخواستند که این کشور از لحاظ سیاسی، محکوم فلان رژیم اروپایی یا آمریکا نباشد؛ از لحاظ اقتصادی، اقتصادش وابسته ی به کمپانی های جهانی نباشد که هر کاری میخواهند، با این کشور بکنند؛ از لحاظ فرهنگی، با فرهنگ عمیق و غنی ای که دارد، کورکورانه تابع و دنباله رو فرهنگ بیگانه نباشد. ارزشها که میگوییم، یعنی دین، ایمان، استقلال سیاسی، استقلال اقتصادی، استقلال فرهنگی، آزادی فکر، رواج اخلاق فاضله، حکومت مردمی، حکومت صالح و انسانهای برخوردار از دین و تقوا در رأس کارها؛ ابزار تحقق این خواسته ها چه بود؟ روح ایمان و جهاد و فداکاری و ایثار همین مردم مؤمن. آن چیزی که توانست این بنای رفیع و این بنای اسلامی را بعد از قرنها در این مملکت استوار کند چه بود؟ آن عبارت بود از اینکه ارزشهایی از این قبیل که عرض کردیم، پایه ی بنای نظام جدید باشد و زندگی نوینی در این منطقه از عالم براساس این ارزشها به وجود آید. برای اینها مردم فداکاری کردند و جان خود و فرزندانشان را در معرض جهاد فی سبیل الله و شهادت قرار دادند و بسیاری هم شهید شدند. مردم میدانستند چه میخواهند؛ مردم دنبال این ارزشها بودند. (2)

2-1-1-2 - استقلال، یکی از پایه های انقلاب اسلامی

مسئله ی استقلال، برای کلّ کشور و کلّ انقلاب مسئله ی مهمّی است؛ استقلال یکی از پایه های انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی بود. شعار

ص: 46

1- . در دیدار پرسنل و فرماندهان ارتش 1385/1/28

2- . در اولین روز ورود به ساری 1374/7/22

«استقلال» در کنار شعار «آزادی» مهم ترین شعارهای انقلاب بود و هست و خواهد بود. ببینید! بعد از شکست شیوه ی استعمار مستقیم که قبلاً معمول بود و کشورها را به صورت مستقیم استعمار میکردند - که آن شیوه منسوخ شد - استعمار جدید جایگزین آن شد. استعمار جدید به این صورت بود که قدرتهای مداخله گر خارجی مستقیماً وارد اداره ی کشورهای تحت استعمار نمیشدند؛ عوامل آنها و کسانی که گوش شنوایی از آنها داشتند و متکی به آنها بودند، در رأس کشورها قرار میگرفتند و چون حکومت متکی به خارج بدون استبداد امکان پذیر نیست، با استبداد حکومت میکردند و منافع قدرتهای خارجی را تأمین میکردند؛ این استعمار جدید بود. مبارزه ی با استبداد بدون مبارزه ی با آن قدرت خارجی ای که پشت سر دیکتاتور و مستبد قرار دارد، به جایی نمیرسید و نمیرسد؛ امروز هم همین جور است. اگر فرض کنیم يك ملتى که از استبداد حاکمان خود به جان آمده، قیام کند و انقلاب کند و با آن مستبد مبارزه کند، اما با آن سلطه گر خارجی ای که پشت سر این مستبد قرار داشت، سازش کند؛ سرنوشت این انقلاب و مسئولان و مدیران این انقلاب، یا شکست است یا خیانت، از این دو حال خارج نیست؛ یا دچار خیانت خواهند شد و به انقلابشان، به کشورشان خیانت خواهند کرد؛ یا اگر بخواهند خیانت نکنند شکست خواهند خورد، از صحنه محو خواهند شد. همچنان که در بعضی از انقلابهای این چند سال اخیر ملاحظه کردیم [که] با مستبد جنگیدند، [اما] از آن نیروی پشت سر مستبد، یا غفلت کردند یا حیثاً به فکر سازش و مدارا با او افتادند؛ نتیجه را امروز ملاحظه میکنید. مبارزه ی با مستبد و سازش با مستکبر به جایی نخواهد رسید. آن انقلابی موفق خواهد شد و پیروز خواهد شد که آن قدرت مداخله گر پشت سر دیکتاتور را هم ببیند و با او مبارزه کند؛ لذا وقتی جوانهای ما رفتند لانه ی جاسوسی آمریکا را گرفتند و ضربه ی تحقیرآمیزی را به آمریکا زدند، امام گفتند: «انقلابی بزرگ تر از انقلاب اول.» انقلاب اول

هم انقلاب بود، انقلاب عظیم و بی نظیری بود، اما در این حرکت دوم، ملت ایران نشان داد که لایه ی بعدی سلطه و گرفتاری و بلا را می شناسد و با آن مقابله و مبارزه میکند. (1)

3-1-1-2 - نظام وابسته؛ عامل اصلی فراگیر شدن فساد و بی ایمانی

در نظام وابسته ی منسوخ و برافتاده ی قبل از انقلاب، مردم دچار فساد و بی بندوباری بودند، یا به تعبیر درست تر، به سمت فساد و بی بندوباری و خودباختگی و بی ایمانی سوق داده میشدند؛ یعنی حرکت ملت را این طور تنظیم کرده بودند که روزه روز در کشور، بی ایمانی همه گیرتر شود و مردم از ایمان معنوی درست، محروم بمانند و به فساد و بی بندوباری کشانده شوند و خودباختگی در مقابل بیگانگان در آنها تقویت گردد و استقلال اقتصادی و فرهنگی در کشور مفهومی نداشته باشد؛ جهت کلی حرکت در آن نظام منسوخ و فاسد این بود. در این مرحله، هنر بزرگ امام بزرگوار در این بود که به جای آن نظام فاسد، یک نظام سیاسی در این کشور برقرار کرد که به جای بی اعتنایی به مردم، عشق به مردم بر آن حاکم است؛ به جای بی توجهی به سرنوشت ملت، بخصوص سرنوشت جوانان، عشق به سرنوشت ملت و عشق به سرنوشت جوانان و اهمیت فوق العاده به آنها در آن مطرح است؛ به جای خودباختگی در مقابل بیگانگان، خودباوری در میان مردم روزه روز توسعه پیدا میکند؛ به جای وابستگی سیاسی و اقتصادی و فرهنگی به بیگانگان، استقلال سیاسی و اقتصادی و فرهنگی هدف قرار گرفته است. (2)

2-1-2 - مفهوم استقلال

استقلال یعنی یک کشوری مداخله گر را بشناسد، با آن مقابله کند و

ص: 48

1- . در دیدار فرماندهان و کارکنان نیروی هوایی ارتش در سالروز بیعت تاریخی همافران با امام خمینی (ره) 1392/11/19

2- . در خطبه های نماز جمعه ی تهران 1379/2/23

در مقابل آن بایستند. استقلال به معنای بد اخلاقی کردن با همه ی دنیا نیست؛ استقلال به معنای مقابله ی با آن قدرتی است که میخواهد مداخله کند، میخواهد دستور بدهد، میخواهد حیثیت و شرف يك ملت را برای منافع خود خرج کند؛ این معنای استقلال است. دشمن استقلال يك ملت کیست؟ قدرتهای خارجی، قدرتهای مداخله گر؛ آنها هستند که از حسّ استقلال در يك کشور واهمه دارند، میهراسند و سعی میکنند این حس را در ملت، در رهروان و در رهبران و در پیشروان ملت، تضعیف کنند؛ لذا دستگاه های تبلیغاتی اینها به کار می افتند برای اینکه ملّتها را از استقلال روگردان کنند. این جور تبلیغ میکنند که استقلال سیاسی کشورها یا استقلال فرهنگی و اقتصادی کشورها با پیشرفت کشورها منافات دارد؛ میشنوید این حرفها را؛ آن کسانی که با تبلیغات جهانی آشنایی دارند، میشنوند. در دنیا به عنوان اتاقهای فکر، به عنوان حرفهای فیلسوفانه، این مطالب را پخش میکنند، کسانی هم در داخل کشورها از جمله داخل کشور ما همین حرفها را از طرف آنها منتشر میکنند که يك کشوری اگر بخواهد در مجموعه ی کشورهای پیشرفته ی دنیا قرار بگیرد، چاره ای ندارد جز اینکه از میل استقلال خواهی فرو بکاهد، میل به استقلال را در خود کم کند؛ وّالا با هم نمیسازد که يك کشوری بخواهد مستقل باشد، بخواهد صرفاً بر روی منافع خود تکیه بکند، و در عین حال جزو منظومه ی پیشرفت جهانی هم قرار بگیرد. خب، این حرف، حرف کاملاً غلط و ساخته و پرداخته ی کسانی است که با استقلال کشورها مخالفند. امید و هدف قدرتمندان مداخله گر این است که در داخل کشورها، بتوانند با دخالت در امور کشورها منافع خودشان را تأمین کنند؛ اگر منافع آن ملّتها از بین رفت و پایمال هم شد، اهمّیتی برایشان ندارد؛ اصرارشان بر این است [که] دخالت کنند؛ کما اینکه در رژیم طاغوت [هم] همین بود. با چه کسی رابطه داشته باشید، با چه کسی رابطه نداشته باشید، نفت را به چه کسی بفروشید، چقدر بفروشید،

چه جور مصرف کنید، چه کسی در فلان مسئولیت حساس سر کار بیاید، چه کسی نیاید؛ در این چیزها دخالت‌های صریح می‌کردند؛ این کشور میشود یک دستگاهی، یک وسیله ای برای منافع آنها و منافع ملی بکلی فراموش میشود؛ هدف مدیران و اداره کنندگان کشور، دیگر منافع ملی نیست، تأمین منافع مداخله گران است. استقلال، این روند غلط و خائنانه را قطع میکند؛ جلوی این را میگیرد؛ معنای استقلال برای یک کشور این است. استقلال به معنای قهر کردن با کشورها نیست، به معنای ایجاد کردن سدّی در مقابل نفوذ کشورها است که نتوانند منافع آن کشور را، منافع [آن] ملت را تحت الشعاع منافع خودشان قرار بدهند؛ این معنی استقلال است و این مهم ترین هدف برای یک کشور است. (1)

3-1-2 - عوامل تأمین استقلال

تکیه ی صریح و شفاف بر مبانی انقلاب

آن چیزی هم که میتواند استقلال را برای انقلاب اسلامی ما تأمین بکند، تکیه ی صریح و شفاف بر مبانی انقلاب است؛ اصول انقلاب، مبانی انقلاب، ارزشهای انقلاب، به شکل صریح و شفاف مورد تکیه باید قرار بگیرد؛ همچنان که امام بزرگوار این جور بود؛ امام از اوّل شروع نهضت، همه ی حرف خود را صریح، بدون ابهام بیان کرد. از اوّل، امام رژیم طاغوتی موروثی استبدادی سلطنتی را نفی کرد، ملاحظه نکرد؛ از اوّل معلوم بود که امام دنبال یک نظام و یک تشکیلات مردمی است. سلطنت موروثی، مردود؛ نظام استبدادی، مردود؛ نظام فردی و متکی به اراده ی فرد، مردود؛ اینها را امام صریح بیان کرد؛ پرده پوشی نکرد. امام بصراحت بیان کرد که نظام اسلامی، نظامی بر مبنای اندیشه ی اسلام و ارزشهای اسلامی باید سر کار بیاید؛ پرده پوشی نکرد. امام در قضیه ی مقابله ی با شبکه ی صهیونیستی

ص: 50

خطرناکی که بر دنیا می‌خواهد حکومت بکند، هیچ ملاحظه‌ای نکردند، حرفی را پوشیده نگذاشتند، صراحتاً در مقابل صهیونیسم موضع گرفت. امام در مقابل رژیم صهیونیستی که يك رژیم جعلی و غاصب است که بر منطقه‌ی فلسطینِ مظلوم حکومت میکند، صریحاً موضع گرفت؛ هیچ ملاحظه و پرده پوشی نکرد؛ ببینید اینها اصول و پایه‌ها است! امام در اینکه ما با نظام سلطه مخالفیم، هیچ پرده پوشی نکرد؛ نظام سلطه یعنی آن نظام بین‌المللی‌ای که متکی است به تقسیم دنیا به سلطه‌گر و سلطه‌پذیر؛ امام قاطعاً این را رد کرد. آن نظام سلطه هم در شکل کامل خود تجسم و تجسد پیدا میکند در رژیم و دولت کنونی ایالات متحده‌ی آمریکا؛ لذا امام صریحاً در مقابل آمریکا موضع گرفت. موضع‌گیری ما در مقابل آمریکا به مناسبت این نیست که اینها يك ملت باشند که ما با این ملت مخالف باشیم یا خصوصیات نژادی تأثیری داشته باشد؛ مسئله اینها نیست؛ مسئله این است که منش و ذات و رفتار دولت ایالات متحده‌ی آمریکا، مداخله‌گری و سلطه‌گری است؛ امام در مقابل این، موضع صریح و شفاف گرفت؛ برای همین است که شما می‌بینید انقلاب بعد از گذشت سی و پنج سال بر اصول و مبانی و بر ریل حقیقی خود استوار و پایرجا است؛ انقلاب عوض نشد، حرف خود را عوض نکرد، راه خود را عوض نکرد، هدفهای خود را عوض نکرد؛ خیلی مهم است. انقلابها در مقابل طوفانهایی که بر آنها فرود می‌آیند، مقاومت خودشان را از دست میدهند؛ خیلی‌ها، یا حرفشان را عوض میکنند، یا راهشان را عوض میکنند، یا اصلاً بکلی نابود میشوند و از بین می‌روند. انقلاب اسلامی از اول که پدید آمده است تا امروز، اهداف مشخص خود را حفظ کرده، به سمت این اهداف حرکت کرده، به پیشرفتهای حیرت‌انگیز در بخشهای مختلف نائل شده، خود را دارد از يك کشور و ملت فراموش شده‌ی بی‌تأثیر در دنیا، به عنوان يك قدرت منطقه‌ای بزرگ و يك عنصر مؤثر در سیاستهای بین‌المللی، به دنیا نشان میدهد. در

اطراف دنیا، همه ی ملت‌ها ملت ایران را به عنوان يك ملت شجاع، يك ملت باصداقت، يك ملت هوشمند، يك ملت مقاوم می شناسند؛ این همه هم علیه نظام اسلامی کار شده است، تلاش شده است، تبلیغات شده است. يك مدتی دستگاه های تبلیغاتی و سیاسی دشمنان ملت ایران تکیه ی خودشان را گذاشتند بر ایجاد ایران هراسی، بعضی ها اسلام هراسی، بعضی ها ایران هراسی [اما] محبوبیت ملت ایران در میان ملت‌های دنیا بیشتر شد. امروز نه فقط آحاد عمومی ملت‌ها [بلکه] نخبگان بی غرض دنیا هم همین جورند؛ اظهارنظرهایشان را نگاه کنید، قضاوتشان درباره ی ملت ایران این است: ملت بااستقامت، ملت هوشمند، ملت صبور؛ با این چشم به ملت ایران نگاه میکنند. سیاست ایران هراسی آنها امروز این جور نتیجه داده؛ هراس ملت‌ها از نظام جمهوری اسلامی و ملت ایران نیست، هراس ملت‌ها از تسلط آمریکا است. آمریکا است که به زورگویی معروف است، به مداخله ی در امور کشورها معروف است، به جنگ افروزی معروف است. ملت‌ها آمریکا را به عنوان يك دولت جنگ افروز، آتش افروز و مداخله کننده ی در امور ملت‌ها می شناسند. ملت‌ها از آمریکا است که هراس دارند، از آمریکا است که متنفرند. چهره ی نظام جمهوری اسلامی به توفیق الهی روزبه روز روشن تر شده است، ملت ایران هم روزبه روز در دنیا آبرومندتر شده اند؛ و این روش ادامه پیدا خواهد کرد. راز ماندگاری نظام جمهوری اسلامی بر ریل انقلاب و بر خطوط اصلی امام بزرگوار، همین صراحت بوده است؛ هیچ نبایستی این شفافیت را، این صراحت را از دست داد. در مقابل مخالفان، در مقابل دوستان، در مقابل دشمنان، مواضع جمهوری اسلامی باید مواضع شفاف باشد. تاکتیک‌ها را میتوانند عوض کنند، شیوه های کار را میتوانند عوض کنند، [اما] اصول، همچنان مستحکم باید بماند؛ این راز استحکام انقلاب و راز پیشرفت کشور است. (1)

ص: 52

حریت جزو فطرت انسانی

آقای «جرج جرداق»⁽¹⁾ نویسنده ی کتاب نامدار «صوت العدالة» که درباره ی امیرالمؤمنین است، بین دو جمله که یکی از امیرالمؤمنین (علیه السلام) صادر شده است و یکی هم از جناب عمر خلیفه ی دوم مقایسه ای میکند. يك وقت چند نفر از استانداران یا ولات زمان جناب عمر پیش ایشان آمده بودند و چون گزارشی علیه آنها آمده بود، خلیفه را خشمگین کرده بود. خلیفه خطاب به آنها جمله ی ماندگاری را گفته است: «استعبدتم الناس و قد خلقهم الله احرا»⁽²⁾؛ مردم را به بردگی گرفته اید؛ در حالی که خدا مردم را آزاد آفریده است؟ جمله ی دیگری امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرموده است که در نهج البلاغه آمده است و آن این است: «لا تكن عبد غيرك و قد خلقك الله حراً»⁽³⁾؛ بنده ی غیر خودت مباش؛ خدا تو را آزاد آفریده است. جرج جرداق بین این دو جمله مقایسه میکند و میگوید جمله ی امیرالمؤمنین بمراتب برتر از جمله ی عمر است؛ زیرا عمر به کسانی این خطاب را میکرد که آزادی و حریت، در دست آنها هیچ تضمینی نداشت؛ چون خود آنها کسانی بودند که عمر میگفت: «استعبدتم الناس»؛ مردم را به بردگی گرفته اید؛ حالا

ص: 53

1- . «جرج جرداق» نویسنده ی مسیحی و از پژوهشگران بنام لبنان با نگارش کتاب وزین «الامام علی صوت العدالة الانسانیة» عشق و علاقه ی خود را به شخصیت این امام و زندگی و اندیشه ی او ابراز کرده است. وی در کتاب پنج جلدی که «هادی خسروشاهی» آن را با عنوان «امام علی (ع) صدای عدالت انسانی» به فارسی ترجمه و چاپ کرده، عاشقانه به تفکر انسانی و دوران زمامداری نخستین امام شیعیان پرداخته است. علی و حقوق بشر، علی و انقلاب فرانسه، علی و سقراط، علی و عصر او، علی و ملیت عرب پنج جلد کتاب «صوت العدالة الانسانیة» است که جرج جرداق مسیحی، بهترین سالهای جوانی اش را صرف تحقیق و نگارش آن کرده است. جرداق در سال 1926 در شهر مرجعیون در جنوب لبنان متولد شد و در 14 آبان 1393 درگذشت.

2- . کنز العمال، ج 12، ص 661 (با تفاوت)

3- . نهج البلاغه، نامه ی 31

به آنها آزادی بدهید. این يك طور حرف زدن است؛ يك طور ديگر آن است که اميرالمؤمنين به خود آن مردم خطاب ميکند و در حقيقت ضمانت اجرا را در خود کلام می آورد: «لا- تکن عبد غيرک و قد خلقک الله حراً»؛ بنده ی غير خودت مباش، خدا تو را آزاد آفريده است. (1)

2-2-2 - مفهوم آزادی

ضرورت استقلال فکر در تعريف آزادی

در باب مفهوم آزادی، ما باید استقلال را که شعار ديگر ما است به کار گیریم؛ يعنی مستقل فکر کنیم؛ تقلیدی و تبعی فکر نکنیم. اگر در این مسئله که پایه ی بسیاری از مسائل و پیشرفتهای ما است، بنا شد از ديگران تقلید کنیم و چشمه‌ایمان را فقط بر روی دريچه ای که تفکرات غربي را به ما می‌دهد، باز کنیم، خطای بزرگی مرتکب شده ایم و نتیجه ی تلخی در اختيار خواهد بود. (2)

فهم آزادی در چارچوب اسلام

ما ميخواهيم نظر اسلام را پيدا کنیم. ما که با کسی رودر بایستی نداریم. ما اگر بخواهیم نظرات منهای اسلام را هرچه که ذهن ما می‌پزد و می‌پوراند دنبال کنیم، به همان آشفتگی هایی دچار می‌شویم که متفکرین غربي در زمینه های گوناگون مبتلايش هستند، هم در فلسفه دچار هستند، هم در ادبیات و هنر دچار هستند، هم در مسائل اجتماعی دچار هستند؛ آرای متضارب گوناگون علیه یکدیگر، که غالباً هم اینها امتداد عملی پیدا نمی‌کند؛ نه، ما دنبال این هستیم که ببینیم نظر اسلام چیست. پس ببینید ما در بحث آزادی، اولین محدودیت را برای خودمان درست می‌کنیم؛ آن

ص: 54

1- . در مراسم فارغ التحصیلی گروهی از دانشجویان دانشگاه تربیت مدرس 1377/6/12

2- . همان

محدودیت چیست؟ عبارت است از اینکه ما نظر اسلام را میخواهیم؛ خودمان را محدود میکنیم به نظر اسلام و چارچوب اسلامی؛ این، اولین محدودیت. در بحث آزادی، از محدودیت ترسیم؛ چون وقتی گفته میشود آزادی، آزادی در معنای اولی که با حملِ اولی ذاتی (1) مشخص میشود؛ یعنی رها شدن. کسی که میخواهد درباره آزادی بحث کند، کانه هر چیزی که اندکی با این رها شدن منافات داشته باشد، برایش سنگین می آید؛ یعنی دنبال استثناء میگردد. قاعده عبارت است از رهایی مطلق؛ او دنبال این میگردد که «آلا ما خرج بالدلیل» (2) اش چیست، که بگوید خب، در این زمینه ها آزادی نه؛ در آن زمینه ها آزادی نه؛ از این چند زمینه که بگذریم، آزادی بله؛ این اشتباه را انسان ممکن است در مواجهه ی با بحث آزادی بکند. من عرض میکنم این جور نیست؛ از اول هیچ پیش فرضی وجود ندارد که بخواهد به ما آزادی مطلق را بدهد؛ از اول چنین پیش فرضی نداریم که يك آزادی مطلق حق انسان است، متعلق به انسان است، برای انسان ارزش است، حالا- بگردیم ببینیم که استثناءها کدام است، «ما خرج بالدلیل» ها کدام است؛ نخیر، قضیه این جور نیست؛ ما از محدودیت ترسیم. همان طور که عرض کردم، اولین محدودیت ما که درباره ی مباحث آزادی در اسلام حرف میزنیم، این است که میگوییم در اسلام؛ یعنی از اول، چارچوب درست میکنیم؛ از اول برایش محدوده درست میکنیم. (3)

آزادی یعنی حق انتخاب در چارچوب قانون

آزادی یعنی ملت ما در چارچوب قانون خود - و نه قانون تحمیلی دیگران - مسئولان کشور را انتخاب میکنند. اگر از عملکرد آنها راضی بود،

ص: 55

1- . در اینجا یعنی: اصل معنای آزادی

2- . آنچه که با دلیل از يك حکم عام، خارج میشود.

3- . در چهارمین نشست اندیشه های راهبردی 1391/8/23

این انتخاب را ادامه می‌دهد؛ اگر راضی نبود، آنها را کنار می‌گذارد و دیگران را انتخاب می‌کند؛ این مهم‌ترین شاخه‌ی آزادی در کشور ما است. (1)

آزادی یعنی رهایی از تعهدات و پیمانهای تحمیلی

مسئله‌ی آزادی یکی از مقولاتی است که در قرآن کریم و در کلمات انمه (علیهم السلام) به طور مؤکد و مکرر روی آن تأکید شده است. البته تعبیری که در اینجا از آزادی می‌کنیم، مرادمان آزادی مطلق نیست که هیچ طرف داری در دنیا ندارد؛ فکر نمی‌کنم کسی در دنیا باشد که به آزادی مطلق دعوت کند. مرادمان آزادی معنوی هم که در اسلام و بخصوص در سطوح راقی (2) معارف اسلامی هست، نیست؛ آن محل بحث ما نیست. آزادی معنوی چیزی است که همه‌ی کسانی که معتقد به معنویاتند، آن را قبول دارند؛ محل رد و قبول نیست. منظور از آزادی که در اینجا بحث می‌کنیم آزادی اجتماعی است؛ آزادی به مثابه‌ی یک حق انسانی برای اندیشیدن، گفتن، انتخاب کردن و از این قبیل. همین مقوله، در کتاب و سنت مورد تجلیل قرار گرفته است. آیه‌ی شریفه‌ی 157 سوره‌ی اعراف می‌فرماید: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» (3)؛ خداوند یکی از خصوصیات پیامبر را این قرار می‌دهد که غل و زنجیرها را از گردن انسانها بر میدارد و «اصر» یعنی تعهدات تحمیلی بر انسانها را از آنها می‌گیرد؛ مفهوم خیلی عجیب و

ص: 56

1- . در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران 1382/11/24

2- . متعالی

3- . سوره‌ی اعراف، بخشی از آیه‌ی 157، ترجمه: «همانان که از این فرستاده، پیامبر درس نخوانده که [نام] او را نزد خود، در تورات و انجیل نوشته می‌یابند - پیروی می‌کنند [همان پیامبری که] آنان را به کار پسندیده فرمان می‌دهد، و از کار ناپسند باز میدارد، و برای آنان چیزهای پاکیزه را حلال و چیزهای ناپاک را حرام می‌گرداند، و از [دوش] آنان قید و بندهایی را که بر ایشان بوده است بر میدارد...»

وسیعی است. اگر وضع جوامع دینی و غیر دینی در آن دوره را در نظر داشته باشید، میدانید که این «اصر» این تعهدات و پیمانهای تحمیلی بر انسانها شامل بسیاری از عقاید باطل و خرافی و بسیاری از قیود اجتماعی غلطی که دستهای استبداد یا تحریف یا تحمیل بر مردم تحمیل کرده بود، میشود. «اغلال» هم که غل و زنجیرها است، معلوم است. (1)

آزادی یعنی رهایی از سلطه ی زورگویان، آزادی از دخالت و نفوذ بیگانگان

معنا و مفهوم شعار «آزادی» که ملت اسلام و ملت ایران سر میدهد چیست؟ آزادی از سلطه ی زورگویان، آزادی از دخالت و نفوذ بیگانگان، آزادی از دخالتهای عناصری که هر جا دخالت کرده اند، شرّ و فساد و بدبختی و حتی فقر و نکبت به وجود آورده اند. شما نگاه کنید به کشورهای که به اصطلاح به آنها کشورهای در حال توسعه، یا عقب افتاده، یا کشورهای جهان سوم میگویند؛ کدام يك از آنها توانسته اند از ناحیه ی دخالت آمریکا، دخالت بانک جهانی، دخالت مراکز و اقطاب سیاسی عالم، طرفی ببندند و کاری بکنند و سعادت برای خودشان درست کنند؟ ملت مستقل و آزاد، آن ملتی است که بتواند روی پای خود بایستد، با امکانات خود کار کند، با اراده ی خود حرکت کند، با وحدت و با جهت گیری صحیح، با آنچه که به صلاح او، برای او و تأمین کننده ی آینده ی اوست، حرکت کند؛ این ملت به جایی خواهد رسید؛ همچنان که ملت ایران در این نوزده سال و اندی که تا امروز از انقلاب عظیم و شکوهمند میگذرد، گامهای بلندی برداشته و کارهای بزرگی انجام داده است. البته ما تا هدف نهایی، خیلی فاصله داریم و خیلی باید تلاش کنیم؛ اما به برکت آزاد شدن از جاذبه ی مغناطیسی غلطِ مضرّ بیمارگونه ی استکبار جهانی، توانستیم به خودمان پردازیم؛ چقدر آثار علمی، چقدر شکوفایی ها، چقدر حرکتهای عظیم،

ص: 57

چقدر حیثیت و چقدر امید در این ملت به وجود آمد! این ملت زنده شد. بایستی این راه همین طور ادامه پیدا کند. (1)

3-2-2 - حدود آزادی

حد آزادی، همان حدود اسلام

آزادی، محدود است و آزادی مطلق نیست؛ حدش کجا است؟ حدش عبارت است از حدودی که اسلام تعیین کرده است. اگر بنا شود که کسانی مردم را به بی ایمانی و به شهوات سوق دهند، در این کار، آزاد نیستند؛ این آزادی، آزادی خیانت است. اگر قرار شد کسانی بنشینند و توطئه کنند و این توطئه را به شکلی در نوشته ای منعکس کنند، این آزادی توطئه است و مردود است. (2)

حد آزادی، منفعت ملت

من با مسئولین، اتمام حجت میکنم؛ مسئولین باید در این مورد اقدام کنند؛ ببینند کدام روزنامه است که از حدود آزادی پا را فراتر میگذارد. آنچه که برای این ملت مفید است، آنچه که آزادی حقیقی است و آنچه که بیان رأی بدون توطئه است، آن را از توطئه، خیانت، اضلال و ناامید کردن مردم جدا کنند. (3)

ممنوعیت سم پاشی، اضلال و گمراه گری

مراد از آزادی هم همان آزادی بیان و آزادی فکر است؛ منتها اگر شما رفتید بر طبق وظیفه تان در دکان يك قاچاق فروش را بستید، آن فرد نمیتواند بگوید شما با آزادی کسب و کار مخالفید؛ نه، بحث آزادی کسب و کار

ص: 58

1- . در دیدار جمع کثیری از مردم آمل 1377/3/21

2- . در دیدار فرماندهان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی 1377/6/24

3- . همان

نیست کسب و کار آزاد است، قاچاق فروشی ممنوع است. بحث بر سر آزادی بیان نیست؛ بیان و فکر آزاد است؛ سمپاشی و اضلال و گمراه‌گری ممنوع است؛ آن هم در شرایط حساسی که امروز کشور ما دارد. (1)

مادامی که در اظهار نظری، دروغ و تهمت و فتنه و فریب نباشد، مانعی ندارد؛ اگر دروغ و افترا و فریب بود، ما به عنوان مسئول، نباید اجازه بدهیم یک نفر بیاید مردم را فریب بدهد، یا به آنها دروغ بگوید. اما آنجایی که دروغ و تهمت و فریب و اهانت به کسی نیست، چه مانعی دارد هرکسی نظرش را بگوید. نویسندگان و صاحب نظران و قلم به دستان و تریبونداران از حرف مخالف آشفته نشوند؛ چرا ما آشفته بشویم؟ ما منطقی و استدلال داریم؛ بله، هیچ حرفی را نباید بی جواب گذاشت. اگر خلاف است، باید جواب داد؛ منتها از جاده‌ی ادب نباید خارج شد. (2)

آزادی، مرز بین تحجّر و هرج و مرج

عده‌ای به نام آزاداندیشی مرزهای فضیلت و حقیقت را لگدکوب کرده‌اند و به نام آزاداندیشی و نوآوری، همه‌ی اصول مقدّس حقیقی را نادیده گرفته یا تحقیر و یا مسخره کرده‌اند. یک عده هم به صورت عکس‌العملی یا به خاطر مسائل دیگری که در ذهنشان بود، به پایه‌هایی چسبیدند که باید بر روی آن پایه‌ها نوآوری میشد. نبایستی به آنچه که گفته شده، اکتفا کرد و متحجّر شد؛ یعنی تحجّر در مقابل مرزشکنی و افراط در مقابل تقریط. همچنان که بعضی در محیط سیاسی، فاصله‌ی بین هرج و مرج و دیکتاتوری را اصلاً قبول ندارند و معتقدند که در جامعه یا باید هرج و مرج باشد یا دیکتاتوری؛ کأنه از این دو خارج نیست. در عرصه‌ی فرهنگی

ص: 59

1- . در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران 1379/4/19

2- . در دیدار گروهی از معلّمان و فرهنگیان و جمعی از کارگران، در تقارن روز معلّم و روز جهانی کارگر 1369/2/12

هم همین طور: یا باید هرج و مرج و کفرگویی و اهانت به همه مقدّسات و ارزشهای مسلّم و مستدل شود و یا باید ذهنها بسته شود و تا کسی حرف تازه ای زد، فوراً همه او را هو کنند و علیه او جنجال نمایند! کأنّهی هیچ حدّ وسطی بین این دو وجود ندارد. ما باید آن حدّ وسط، همان «امر بین الامرین» و تعادل را پیدا کنیم. (1)

4-2-2 - فرهنگ و آداب آزادی

من میگویم آزادی، هم دادنی است، هم گرفتنی است، هم آموختنی است. آزادی دادنی است یعنی چه؟ یعنی مسئولان حکومتها اجازه ندارند حقّ طبیعی آزادی یعنی آزادی های قانونی را از کسی سلب کنند. البتّه این لطفی نیست که حکومتها میکنند؛ باید آزادی را بدهند و این يك وظیفه و تکلیف است. آزادی گرفتنی است یعنی هر انسان آگاه و باشعوری در جامعه باید با حقّ آزادی و حدود خودش آشنا باشد و آن را مطالبه کند و بخواهد. و اما آزادی آموختنی است یعنی آزادی آداب و فرهنگی دارد که باید آن را آموخت؛ بدون فرهنگ و ادب آزادی، این نعمت بزرگ برای هیچ کس و هیچ جامعه ای چنان که شایسته است فراهم نخواهد شد. اگر در جامعه، ادب آزادی وجود نداشته باشد و افراد چگونگی استفاده از آن را ندانند، مطمئن باشند که آزادی را که برای يك جامعه ی فعّال و کوشا و پیشرو يك ضرورت است، از دست خواهند داد و از نظر اسلام این برای يك جامعه، فاجعه است؛ آزادی که از دست برود، فاجعه است. از نظر اسلام هر نوع استبداد و دیکتاتوری، چه دیکتاتوری فردی، چه دیکتاتوری دسته جمعی؛ دیکتاتوری دسته جمعی هم مثل دیکتاتوری فردی است، فرقی نمیکند؛ دیکتاتوری حزبی هم مثل دیکتاتوری فردی است؛ گاهی بدتر هم هست و اینکه يك نفر بخواهد با رأی برخاسته از نفسائیات خودش سرنوشت مردم

ص: 60

را به دست بگیرد، مردود است و اگر در جایی پیش بیاید، فاجعه است. اگر ندانیم چگونه باید با آزادی معامله کنیم و فرهنگ و ادب آزادی را شناسیم، این گونه خواهد شد و عده ای میخواهند این گونه شود. عده ای میخواهند با آشنا نبودن ما با فرهنگ آزادی، هرج و مرج به وجود آورند تا مردم، تشنه ی يك استبداد قدرتمند شوند. در بعضی از جوامع، کار هرج و مرج و اغتشاش و بی انتظامی و بی انضباطی به جایی میرسد که مردم آرزو میکنند: «کاش آدم مستبد و قلدری بیاید و نظم را برقرار کند»؛ عده ای میخواهند کار این جامعه را به آنجا بکشانند. به قدری از آزادی، بد و غلط استفاده کنند و غیر متعهدانه با افکار و احساسات و ایمان و دلبستگی های مردم و نیازهای جامعه بازی کنند تا جامعه را به خروش آورند؛ اینها دشمنان آزادی اند. آزادی را نباید بدنام کرد، از آزادی نباید دشمنی ساخت و سینه ی حافظان آزادی را هدف قرار داد، با آزادی نباید بازی کرد. کسانی که نام آزادی را می آورند، ولی به فرهنگ آزادی مطلقاً پایبند و متعهد نیستند، به آزادی ضربه میزنند؛ اینها طرف دار آزادی نیستند؛ اینها به آزادی خیانت میکنند. آزادی نباید وسیله ی قانون شکنی و تیشه زدن به ریشه ی نظام جمهوری اسلامی باشد. در شرق و غرب عالم، هیچ نظامی کسانی را که تیشه بر میدارند و به ریشه ی آن نظام میزنند، پذیرایی نمیکند؛ اما جمهوری اسلامی این کرامت را کرد. مدتی طولانی کسانی به نام آزادی، با ایمان و دلبستگی های مردم هر کار خواستند، کردند؛ جمهوری اسلامی هم حال به هر دلیلی سکوت کرد؛ نظام هم تحمل و به تعبیری کرامت کرد. (1)

5-2-2 - ضرورت ضابطه مندی آزادی مطبوعات

این مطبوعات هم جزو همان عناوین خوبی است که اگر کسی يك وقت درباره ی مطبوعات حرفی بزند، فوراً آن عنوان خوب را مطرح میکنند. حالا

ص: 61

ما گاهی به بعضی از مطبوعات و به روال کلی مطبوعات انتقاد میکنیم؛ بعضی ها میگویند که مطبوعات در کشور لازم است. بله، مطبوعات در کشور، وجودشان لازم است؛ باید باشند، باید بنویسند، باید آنچه را که مردم احتیاج دارند، به گوش آنها برسانند، بایستی افکار مختلف را هم نشر بدهند؛ اما مگر شما نمیدانید که بسیاری از مطبوعات عالم، دست صهیونیست ها است؟ مگر مطبوعات، تقدس مطلق دارند که حتی مطبوعات دست صهیونیستها هم که با اهداف صهیونیستی دارد اداره و پخش میشود مقدسند؟ بعضی از این مطبوعات خارجی و آمریکایی را که پیش من می آورند؛ نگاه میکنم، مبینم سرتاپا نسبت به جهت گیری های خاصی تعصب محض است. در آن دنیایی که اسمش به آزاداندیشی و آزادفکری و آزادخواهی دررفته و مشهور شده است، نسبت به مسائل خاصی کاملاً متعصبانه و جهت گیرانه موضع میگیرند؛ البته با روشهای قشنگ تبلیغی. آنها انصافاً در زمینه ی کار تبلیغی، از ماها جلو هستند، در کارهای تبلیغی، خیلی واردتر و هوشمندترند. در نوشتن، در انتخاب مطلب، انتخاب تیترو انتخاب جهت گیری؛ چیزهایی را به شدت مواظبند و متعصبند. در بسیاری از مطبوعات بیگانه که انسان مبیند، البته در مطبوعاتی که حالا ما دسترسی داشتیم و داریم و اطلاع داریم صهیونیسم و اسرائیل، جزو مقدسات است. حوادثی که علیه اسرائیل، در منطقه ی عربی لبنان و امثال آن پیدا میشود، جزو امور «بین الغی»⁽¹⁾ است که اندک حرفی درباره اش نیست. يك چهره ی مظلوم فلسطینی در این مطبوعات آمریکایی مشاهده نمیشود که بچه ای که پدرش مرده و کشته شده است، دارد گریه میکند؛ اما يك حادثه که در اسرائیل اتفاق می افتد، چندین عکس از زن و بچه و خانه اش چاپ میکنند؛ اینها هم تقدس دارد؟ اینها هم مطبوعات است؛ صرف اینکه مطبوعات امر خوبی است و رکنی از

ص: 62

1- . امری که گمراهی اش قطعی است.

ارکان آزادی و حقوق مردم است، کافی نیست که ما هرچه دارد در میدان مطبوعات میگذرد را همین طور قبول بکنیم، درباره اش هیچ چیز نگوئیم و سکوت کنیم. اینکه نمیشود؛ ضابطه ای میخواهد. البته درست است، من هم قبول دارم که ضابطه ها را نمیتوان خیلی جزئی گرفت... نه توصیه میکنیم به تنگ نظری و تحجر و مسائل را از يك زاویه ی تنگ دیدن، و نه موافقت میکنیم با اینکه انسان، خطرهای واضح فرهنگی را که الان برای ذهن و دین و ایمان مردم وجود دارد و مرتب دارند تقویتش میکنند، ندیده بگیریم. آن هم نه، يك مدیریت و روش صحیح و فرهنگی - که قبلاً اشاره کردم - لازم است. مدیریت فرهنگی یعنی همین که بنشینند و مشخص کنند که در این زمینه ی فرهنگی چه باید کرد که نه تنگ نظری باشد، نه جزم اندیشی های بیجا و بیخود، نه کوبیدن فکر این و آن و نه سوءظن به هرکسی باشد که حرفی میزند؛ اما از آن طرف هم رها کردن و بی پناه گذاشتن ذهن جوانها و ایمان مردم نباشد. (1)

6-2-2 - مبانی آزادی اسلامی و تفاوت آن با آزادی در فرهنگ غرب

اشاره

هیچ لزومی ندارد که ما به لیبرالیسم قرن هجدهم اروپا مراجعه کنیم و دنبال این باشیم که «کانت» و «جان استوارت میل» و دیگران چه گفته اند؛ ما خودمان حرف و منطق داریم. خواهیم گفت که آن حرفها به دلایلی نمیتواند برای ما راهگشا باشد. مقوله ی آزادی را اسلامی بدانید. البته به نظر من، دو گروه هستند که بر ضد اسلامی کردن و بومی کردن و خودی کردن مقوله ی آزادی، با هم همکاری میکنند. (2) يك گروه کسانی هستند که در کلماتشان، مرتب از گفته های فلاسفه ی دو، سه قرن اخیر غربی برای مسئله ی «آزادی» شاهد می آورند که فلان کس این طور گفته است، فلان کس آن طور گفته

ص: 63

1- . در دیدار با اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی 1377/10/15

2- . در مراسم فارغ التحصیلی گروهی از دانشجویان دانشگاه تربیت مدرس 1377/6/12

است؛ البته اینها نجیها هستند که اسم این فلاسفه را می آورند؛ اما بعضی فیلسوف نماهای مطبوعاتی هم هستند که حرف جان استوارت میل و حرف فلان فیلسوف فرانسوی یا آلمانی یا آمریکایی را می آورند، ولی اسمش را نمی آورند؛ به نام خودشان میگویند. اینها هم تقلب میکنند، لیکن باز هم به اینکه این فکر به وجود آید که تفکر آزادی و مفهوم آزادی اجتماعی، یک فکر غربی و یک هدیه از سوی غرب برای ما است، کمک میکنند. یک دسته ی دیگر هم که به اینها ندانسته کمک میکنند، کسانی هستند که تا مفهوم آزادی مطرح میشود، فوراً مرعوب میشوند، احساس وحشت میکنند و فریاد میکشند که آقا! دین از دست رفت؛ نه، دین بزرگ ترین پیام آور آزادی است. چرا دین از دست برود؟ آزادی درست و آزادی معقول، مهم ترین هدیه ی دین به یک ملت و به یک جامعه است. به برکت آزادی است که اندیشه ها رشد پیدا میکند و استعدادها شکوفا میشود. استبداد، ضد استعداد است؛ هر جا استبداد باشد، شکوفایی استعداد نیست. اسلام، شکوفایی انسانها را میخواهد. منابع عظیم انسانی بایستی مثل منابع طبیعی استخراج شوند، تا بتوانند دنیا را آباد کنند. بدون آزادی مگر ممکن است؟ با امرونهی مگر ممکن است؟ بنابراین، این فکر هم غلط است که کسانی این گونه فکر کنند. این دو دسته غرب گرایان و احتیاطکنان - این طور اسمشان را بگذاریم - در واقع بدون اینکه خودشان بدانند، با هم همدستی میکنند تا مفهوم آزادی را کاملاً از حوزه ی اسلامی خارج کنند؛ در حالی که چنین چیزی نیست و مفهوم آزادی یک مفهوم اسلامی است.

من در اینجا نکته ای را عرض کنم: در اسلام، برای همین آزادی ای که ذکر شد - آزادی اجتماعی - امتیاز بیشتری قائل شده اند، تا در مکاتب غربی. البته تفاسیر لیبرالیسم خیلی متعدّد است؛ یعنی از وقتی که بعد از رنسانس، تفکر لیبرالیسم در فرانسه و در اروپا و بعد در همه جای دنیا رشد پیدا کرد و بعد هم به انقلاب فرانسه منتهی شد و بعد هم به شکل تحریف

شده ای در جنگهای استقلال آمریکا به کار گرفته شد و آن منشور آمریکایی به وجود آمد که همه ی این بحثها فرصتهای بیشتری را برای گفتن میطلبد؛ تا کنون ده ها تفسیر از لیبرالیسم ارائه شده است؛ بخصوص در این اواخر. آنها برای اینکه برای آزادی فلسفه ای ارائه دهند، دچار مشکلند. فلسفه ی آزادی چیست؟ چرا باید بشر آزاد باشد؟ لازم است استدلال و ریشه ی فلسفی داشته باشد. حرفهای گوناگونی زده شده است: فایده، خیر جمعی، لذت جمعی، لذت فردی و حداکثر حق از حقوق مدنی؛ همه ی اینها هم قابل خدشه است؛ خود آنها هم خدشه کرده اند. (1)

حداکثر این است که منشأ و فلسفه ی آزادی، يك حق انسانی است [ولی] اسلام، بالاتر از این گفته است. اسلام همان طور که در آن حدیث ملاحظه کردید، (2) آزادی را امر فطری انسان میدانند. بله، يك حق است، اما حقی برتر از سایر حقوق؛ مثل حق حیات، حق زندگی کردن. همچنان که حق زندگی کردن را نمیشود در ردیف حق مسکن و حق انتخاب و [امثال اینها] گذاشت [چون] برتر از این حرفها است، زمینه ی همه ی اینها است؛ آزادی هم همین طور است. این، نظر اسلام است. البته استثناهایی وجود دارد. این حق را در مواردی میتوان سلب کرد؛ مثل حق حیات که يك نفر کسی را میکشد، قصاصش میکنند یا يك نفر فساد میکند، قصاصش میکنند. در مقوله ی حق آزادی هم این گونه است؛ منتها اینها استثنا است؛ این، دیدگاه اسلام است. بنابراین، این فکر غلط است که تصور کنید تفکر آزادی اجتماعی، تفکری است که غرب به ما هدیه کرده است؛ هروقت هم خواستیم حرف شیرین و جالبی در این زمینه بزنیم، حتماً کتاب فلان کس را آدرس بدهیم؛ نام فلان کس را که در غرب نشسته برای خودش فکر کرده و نوشته، ذکر کنیم؛ نه. باید مستقل فکر کرد؛ باید به منابع خودی و به منابع

ص: 65

1- . در مراسم فارغ التحصیلی گروهی از دانشجویان دانشگاه تربیت مدرس 1377/6/12

2- . نهج البلاغه، نامه ی 31: «لا تکن عبد غیرک و قد خلقک الله حراً».

اسلامی مراجعه کرد. انسان از تفکرات دیگران، برای تشریح ذهن و یافتن نقطه های روشن استفاده میکند؛ نه برای تقلید کردن. اگر پای تقلید به میان آمد، ضرر بزرگ خواهد بود. (1)

ریشه ی الهی آزادی در اسلام

در مکتب غربی لیبرالیسم، آزادی انسان، منهای حقیقتی به نام دین و خدا است؛ لذا ریشه ی آزادی را هرگز خدادادگی نمیدانند. هیچکدام نمیگویند که آزادی را خدا به انسان داده است؛ دنبال يك منشأ و ریشه ی فلسفی برایش هستند که عرض کردم. ریشه هایی هم ذکر کرده اند و تفسیرهای گوناگونی در این زمینه دارند. در اسلام، آزادی ریشه ی الهی دارد؛ خود این، يك تفاوت اساسی است و منشأ بسیاری از تفاوت های دیگر میشود. بنابر منطق اسلام، حرکت علیه آزادی، حرکت علیه يك پدیده ی الهی است؛ یعنی در طرف مقابل، يك تکلیف دینی به وجود می آورد؛ اما در غرب چنین چیزی نیست؛ یعنی مبارزات اجتماعی که در دنیا برای آزادی انجام میگردد، بنابر تفکر لیبرالیسم غربی، هیچ منطقی ندارد. مثلاً یکی از حرفهایی که زده میشود خیر همگانی یا خیر اکثریت است؛ این ریشه ی آزادی اجتماعی است. چرا من باید بروم برای خیر اکثریت کشته شوم و از بین بروم؟ این بی منطق است. البته هیجانهای موسمی و آنی، خیلی ها را به میدانهای جنگ میکشانند؛ اما هرگاه هر کدام از آن مبارزانی که در زیر لوای چنین تفکراتی مبارزه ای کرده باشند - اگر واقعاً زیر لوای این تفکرات مبارزه ای انجام گرفته باشد - بمجّرد اینکه از هیجان میدان مبارزه خارج شوند، شك خواهند کرد که چرا من بروم کشته شوم؟ در تفکر اسلامی، این گونه نیست؛ مبارزه برای آزادی، يك تکلیف است؛ چون مبارزه برای يك امر الهی است. همچنان که اگر شما می بینید جان کسی را میخواهند

ص: 66

سلب کنند، موظفید بروید به او کمک کنید؛ يك وظیفه ی دینی است که اگر نکرديد، گناه کرده اید؛ در زمینه ی آزادی هم همین طور است؛ باید بروید، يك تکلیف است. (1)

ثبات ارزشها در اسلام

بر این تفاوت اساسی باز تفاوت‌های دیگری مترتب میشود؛ یکی این است که در لیبرالیسم غربی چون حقیقت و ارزشهای اخلاقی نسبی است؛ لذا آزادی نامحدود است؛ چرا؟ چون شما که به يك سلسله ارزشهای اخلاقی معتقدید، حق ندارید کسی را که به این ارزشها تعرض میکند، ملامت کنید؛ چون او ممکن است به این ارزشها معتقد نباشد؛ بنابراین هیچ حدی برای آزادی وجود ندارد؛ یعنی از لحاظ معنوی و اخلاقی، هیچ حدی وجود ندارد؛ منطقاً آزادی نامحدود است؛ چرا؟ چون حقیقت ثابتی وجود ندارد؛ چون به نظر آنها حقیقت و ارزشهای اخلاقی نسبی است.

آزادی در اسلام این گونه نیست. در اسلام، ارزشهای مسلم و ثابتی وجود دارد؛ حقیقتی وجود دارد که حرکت در سمت آن حقیقت است که ارزش و ارزش آفرین و کمال است؛ بنابراین آزادی با این ارزشها محدود میشود. اینکه این ارزشها را چگونه باید فهمید و به دست آورد، مقوله ی دیگری است. ممکن است کسانی راه های غلطی را در فهم این ارزشها بروند؛ ممکن است کسانی راه های درستی را بروند؛ آن خارج از این بحث است. به هر حال آزادی محدود به حقیقت و محدود به ارزشها است. همین آزادی اجتماعی که این قدر در اسلام ارزش دارد، اگر در خدمت ضایع کردن فرآورده های ارزشمند معنوی یا مادی يك ملت به کار گرفته شود، مضر است؛ درست مثل حیات خود يك انسان. «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا» (2). در منطق قرآن، کشتن يك انسان، مثل کشتن همه ی انسانیت

ص: 67

1- . در مراسم فارغ التحصیلی گروهی از دانشجویان دانشگاه تربیت مدرس 1377/6/12

2- . سوره ی مائده، بخشی از آیه ی 32، ترجمه: «... هر کس انسانی را جز برای قصاص نفس یا فسادى که در روی زمین کرده بکشد (یا از اسلام به کفر درآورد) چنان است که گویی همه ی مردم را کشته (و گمراه ساخته)، و هر کس انسانی را حیات بخشد (از مرگ نجات دهد یا از کفر به اسلام آورد) گویی همه ی مردم را زنده کرده (و هدایت نموده) است...»

است؛ این مفهوم خیلی عجیبی است. کسی که به قتل يك انسان دست دراز میکند، مثل این است که همه ی انسانیت را کشته است؛ چون تعرّض به حریم انسانیت است. لیکن استثنای آن این است: «بَغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ»؛ مگر اینکه آن کسی که مورد این تعرّض قرار میگیرد، خودش به جان کسی تعرّض نموده، یا فساد ایجاد کرده باشد. ببینید! ارزشها و حقایق ثابت و مسلم، این آزادی را محدود میکند؛ همچنان که حقّ حیات را محدود میکند. (1)

حدّ متفاوت آزادی اسلامی با آزادی غربی

تفاوت دیگر این است که در غرب، حدّ آزادی را منافع مادی تشکیل میدهد. ابتدا برای آزادی های اجتماعی و فردی، محدودیتهایی را معین کردند؛ این یکی از آنها است. آن وقتی که منافع مادی به خطر بیفتد، آزادی را محدود میکنند؛ منافع مادی، مثل عظمت این کشورها و سلطه ی علمی این کشورها.

تعلیم و تربیت، یکی از مقولاتی است که آزادی در آن، جزو مسلم ترین حقوق انسانها است. انسانها حق دارند یاد بگیرند؛ اما همین «آزادی» در دانشگاه های بزرگ دنیای غربی محدود میشود! دانش و فنّاوری و آلا به قول خودشان (2) HIGH TEC- قابل انتقال نیست! انتقال فنّاوری به کشورهای

ص: 68

- 1- در مراسم فارغ التحصیلی گروهی از دانشجویان دانشگاه تربیت مدرس 1377/6/12
- 2- «های تک» را به واژه ی «تکنولوژی سطح بالا» معنی کرده اند. با زبان ساده، منظور از صنایع های تک، صنایع پیشرفته است که در آن نقش «علم» از «تجربه» بیشتر است و سرعت تحوّل بالایی دارد؛ عمر يك تکنولوژی پیشرفته ممکن است تنها يك سال باشد، در صورتی که در تکنولوژی های سنتی، متوسط عمر، بیش از ده سال است. عامل دیگری که در صنایع پیشرفته اهمیت پیدا میکند، نقش تکنولوژی در تولید محصول نهایی است؛ یعنی ارزش افزوده ی تکنولوژی در محصول نهایی نسبت به عوامل دیگر تولید (همچون موادّ اولیّه) بسیار بالا است.

معینی ممنوع است؛ چرا؟ چون اگر این دانش و این علم انتقال داده شد، از انحصار این قدرت خارج شده است و این قدرت مادی و این سلطه به حال خود باقی نخواهد ماند. [پس] آزادی مرز پیدا میکند؛ یعنی استاد حق ندارد که فرضاً به شاگرد کشور جهان سوّمی، شاگرد ایرانی، یا دانش پژوه چینی، فلان راز علمی را بیاموزد.

آزادی انتقال اطلاعات و اخبار هم این گونه است. امروز همه ی جنجال دنیا، برای آزادی اطلاعات و اخبار است؛ [میگویند:] بگذارید مردم باخبر شوند؛ بگذارید مردم بدانند. ترویج آزادی در غرب، یکی از مصادیق و مصرعهای بلندش این است؛ اما در حمله ی آمریکا به عراق در زمان ریاست جمهوری بوش برای مدّت يك هفته یا بیشتر، رسماً همه ی اطلاعات سانسور شد؛ افتخار هم کردند و گفتند که هیچ خبرنگاری حق ندارد يك عکس یا يك خبر از حمله آمریکا به عراق منتقل و منتشر کند. همه میدانستند که حمله شده؛ خود آمریکایی ها هم خبر دادند؛ اما از جزئیات آن هیچ کس مطلع نبود؛ چون مدّعی بودند که این کار، امنیت نظامی را به خطر می اندازد؛ پس، امنیت نظامی، حق آزادی را محدود کرد؛ یعنی يك مرز مادی و يك دیوار مادی. استحکام پایه های این حکومت هم، مرز دیگر است. چند سال قبل از این حدود چهار، پنج سال پیش در آمریکا گروهی پیدا شدند - که خبرش را هم همه ی کسانی که اهل روزنامه اند، خوانده اند؛ البته بنده همان وقت تفصیل بیشتری را از آن اطلاع پیدا کردم؛ لیکن همه در روزنامه های ما هم نوشتند و گفتند که گروهی پیدا شدند - که اینها با گرایش مذهبی خاصی علیه حکومت فعلی آمریکا زمان همین آقای کلینتون (1) اقدام کردند. علیه آنها مقداری کارهای امنیتی و انتظامی شد،

ص: 69

1- . ویلیام جفرسون «بیل» کلینتون، چهل و دوّمین رئیس جمهور ایالات متّحده ی آمریکا از سال 1993 تا 2001 بوده است. پیش از انتخاب به عنوان رئیس جمهور ایالات متّحده ی آمریکا به مدت دوازده سال فرمانداری پنجاهم و پنجاه و دوّم ایالات جنوبی آرکانزاس را بر عهده داشت. کلینتون از سیاستمداران نو دموکراتی به حساب می آید که مسؤل اصلی فلسفه ی حکومتی «راه سوّم» میباشد و دو دوره ریاست جمهوری وی را از مصداقهای این فلسفه میدانند.

اما فایده ای نبخشید. خانه ای را که آنها در آن جمع شده بودند، محاصره کردند و آتش زدند که حدود هشتاد نفر در آتش سوختند. عکسهایش را هم منتشر کردند و همه ی دنیا هم دیدند؛ در میان این هشتاد نفر، زن هم بود، کودک هم بود، شاید يك نفرشان هم نظامی نبود. ببینید؛ آزادی زنده ماندن، آزادی عقیده، آزادی مبارزه ی سیاسی، به این حد محدود میشود. بنابراین، آزادی در دنیای مادی غرب هم حدود و مرزهایی دارد؛ منتها این مرزها، مرزهای مادی است.

ارزشهای اخلاقی در آنجا هیچ مانعی برای آزادی نیستند؛ مثلاً نهضت همجنس بازی در آمریکا، یکی از نهضت‌های رایج است؛ افتخار هم میکنند، در خیابانها تظاهرات هم راه می اندازند، در مجله ها عکسهایشان را هم چاپ میکنند، با افتخار هم ذکر میکنند که فلان تاجر و فلان رجل سیاسی جزو این گروه است؛ هیچ کس هم خجالت نمیکشد و انکار نمیکند. بالاتر از این، بعضی از اشخاصی که با این نهضت مخالفت میکنند، مورد تهاجم شدید بعضی از مطبوعات و روزنامه ها واقع میشوند که ایشان با نهضت همجنس بازی مخالف است. یعنی ارزش اخلاقی، مطلقاً حدومرزی برای آزادی معین نمیکند. مثال دیگر در کشورهای اروپایی است. مثلاً آزادی بیان را، تبلیغات به نفع فاشیسم محدود میکند که امر مادی و حکومتی است؛ اما تبلیغات عریانگری که آن هم يك حرکتی است محدود نمیکند؛ یعنی مرزهای آزادی در لیبرالیسم غربی، با آن فلسفه و با آن ریشه ی فلسفی و با آن نگرش، مرزهای مادی است؛ مرزهای اخلاقی نیست. اما در اسلام، مرزهای اخلاقی وجود دارد؛ در اسلام، آزادی، علاوه بر آن حدود مادی، مرزهای معنوی هم دارد. البته وقتی کسی علیه منافع کشور و علیه سود کشور اقدامی بکند، آزادی اش محدود میشود؛ این منطقی

است، اما مرزهای معنوی هم وجود دارد. اگر کسی عقیده‌ی گمراهی دارد، عیبی ندارد؛ وقتی می‌گوییم عیبی ندارد یعنی پیش خدا و پیش انسانهای مؤمن عیب دارد، لیکن حکومت هیچ وظیفه‌ای در قبال او ندارد. در جامعه مسلمان، یهودی و مسیحی و بقیه‌ی ادیان گوناگون هستند؛ الان در کشور ما هم هستند؛ در زمان صدر اسلام هم بودند؛ هیچ مانعی هم ندارد. اما اگر قرار باشد آن کسی که عقیده‌ی فاسد دارد، به جان ذهن و دل افرادی که قدرت دفاع ندارند، بیفتد و بخواهد آنها را هم گمراه کند، این برای آدم یک مرز است، اینجا آزادی محدود میشود؛ از نظر اسلام این گونه است. یا مثلاً بخواهند اشاعه‌ی فساد بکنند، بخواهند فساد سیاسی و فساد جنسی و فساد فکری به وجود آورند؛ یا همین فیلسوف‌نمایی که در گوشه و کنار هستند، بخواهند درباره‌ی اینکه تحصیلات عالی برای جوانان خوب نیست، مقاله بنویسند؛ بنا کنند عیوبش را ذکر کردن؛ البته به احتمال قوی در صدی نود اثر نخواهد کرد؛ اما ممکن است در صدی ده جوانان تنبل اثر کند. نمیشود اجازه داد که کسانی بنشینند، با وسوسه و دروغ، انسانها را از تحصیل علم باز بدارند.

آزادی دروغگویی نیست؛ آزادی شایعه‌پراکنی نیست؛ آزادی ارجاف(1) نیست. من گله‌ای که دارم این است که چرا در زمینه‌ی مسائل آزادی، به مباحث اسلامی و به مبانی اسلامی مراجعه نمیشود؟ در قرآن سوره‌ی احزاب، آیه‌ی 60 میفرماید: «لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا»(2). مرجفون در کنار منافقان و بیماردلان که آنها دو دسته اند قرار دارند. منافقان یک دسته اند، بیماردلان

ص: 71

-
- 1- . خبرهای دروغ افکندن، خبرهای نادرست گفتن، هو انداختن، سخنان دروغ گفتن، خوض کردن در خبرهای فتنه و مانند آن
 - 2- . سوره‌ی احزاب، آیه‌ی 60، ترجمه: «... اگر منافقان و کسانی که در دل‌هایشان مرضی هست و شایعه افکنان در مدینه، [از کارشان] باز نایستند، تو را سخت بر آنان مسلط می‌کنیم تا جز [مدتی] اندک در همسایگی تو نپایند...»

«الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» دسته دیگری هستند؛ این «مرجفون» در کنار آنها گذاشته شده اند. مرجفون یعنی کسانی که مرتب مردم را میترسانند. يك جامعه ی تازه تأسیس شده ی اسلامی، با آن همه دشمن، آن همه بسیج قرآنی، آن همه بسیج نبوی، همه باید برای دفاع از کشور و از این نظام عظیم انسانی و مردمی، از لحاظ روحی آماده باشند؛ اما يك عده مثل خوره به جان مردم بیفتند و روحیه ها را تضعیف کنند؛ اینها مرجفونند. قرآن میگوید: اگر «مرجفون» یعنی کسانی که مرتب مردم را میترسانند، آدم را ناامید میکنند، مردم را از اقدام باز میدارند، دست بردارند «لنغریبک بهم»؛ تو را به جان آنها خواهیم انداخت. این، مرز آزادی است. پس، آزادی در منطق اسلامی، يك تفاوت دیگرش این است که مرزی از ارزشهای معنوی دارد. (1)

منافع آزادی لیبرالیستی با تکلیف

تفاوت دیگر این است که آزادی در تفکر لیبرالیسم غربی، با تکلیف منافات دارد. آزادی، یعنی آزادی از تکلیف نیز. در اسلام، آزادی آن روی سگه ی تکلیف است؛ اصلاً انسانها آزادند، چون مکلفند. اگر مکلف نبودند، آزادی لزومی نداشت؛ مثل فرشتگان بودند. به قول مولوی:

در حدیث آمد که خلاق مجید *** خلق عالم را سه گونه آفرید

يك گره را جمله عقل و علم و جود *** آن فرشته است و نداند جز سجود (2)

بشر خصوصیتش این است که مجموعه ی انگیزه ها و غرایز متضادی است و مکلف است که در خلال این انگیزه های گوناگون، راه کمال را بییماید؛ به او آزادی داده شده، به خاطر پیمودن راه کمال. همین آزادی با

ص: 72

1- . در مراسم فارغ التحصیلی گروهی از دانشجویان دانشگاه تربیت مدرس 1377/6/12

2- . مثنوی معنوی، دفتر چهارم

این ارزش، برای تکامل است؛ کما اینکه خود حیات انسان برای تکامل است: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (1) خداوند جن و انس را آفریده، برای رسیدن به مرتبه‌ی عبودیت او که مرتبه‌ی بسیار والایی است. آزادی هم مثل حق حیات است؛ مقدمه‌ای برای عبودیت.

در غرب، در نفی تکلیف تا جایی پیش رفته اند که نه تنها تفکرات دینی را، حتی تفکرات غیر دینی و کلّ ایدئولوژی‌ها را که در آنها تکلیف هست، واجب و حرام هست، باید و نباید هست، نفی میکنند. الان در آثار اخیر همین لیبرال نویسهای آمریکایی و شبه آمریکایی و کسانی که پیامبرشان آنها هستند، اتمهای آنها در کشورهای دیگر، از جمله متأسفانه بعضی‌ها در کشور خود ما دنبال همین هستند دیده میشود که میگویند تفکر آزاد غربی، با اصل باید و نباید و با اصل ایدئولوژی مخالف است؛ اسلام بکلی نقطه‌ی مقابل این است. اسلام، «آزادی» را همراه با «تکلیف» برای انسان دانسته که انسان بتواند با این آزادی تکالیف را صحیح انجام دهد، کارهای بزرگ را انجام دهد، انتخابهای بزرگ را بکند و بتواند به تکامل برسد. (2)

7-2-2 - نسبت اسلام رحمانی و لیبرالیسم

اسلام رحمانی، نه رحمانی است نه اسلامی!

گاهی يك شعارهایی داده میشود، شعارهای بظاهر اسلامی که باطناً اسلامی نیست؛ از جمله‌ی چیزهایی که اخیراً خیلی رایج شده و انسان میشوند در نوشته‌ها و در گفته‌ها، «اسلام رحمانی» [است]؛ خب، کلمه‌ی قشنگی است، هم اسلامش قشنگ است، هم رحمانی اش قشنگ است؛ اما یعنی چه؟ تعریف اسلام رحمانی چیست؟ خب، خدای متعال، هم

ص: 73

1- . سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی 56، ترجمه: «... و جنّ و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا پرستند...»

2- . در مراسم فارغ التحصیلی گروهی از دانشجویان دانشگاه تربیت مدرس 1377/6/12

رحمان و رحیم است، هم اشدّ المعاقبین است؛ هم دارای بهشت است، هم دارای جهنّم است. خدای متعال، مؤمنین و غیر مؤمنین را يك جور به حساب نیاورده؛ «أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ» (1). اسلام رحمانی که گفته میشود، قضاوتش در مورد مؤمن، در مورد غیر مؤمن، در مورد کافر، در مورد دشمن، در مورد کافر غیر دشمن چیست؟ همین طور پرتاب کردن يك کلمه بدون عمق یابی، کاری است غلط و احیاناً گمراه کننده. بعضی ها که در حرفها و نوشتجات و اظهارات این تعبیر «اسلام رحمانی» را به کار میبرند، انسان مشاهده میکند و خوب احساس میکند که این اسلام رحمانی يك کلیدواژه ای است برای معارف نشئت گرفته ی از لیبرالیسم، یعنی آن چیزی که در غرب به آن لیبرالیسم گفته میشود. البته تعبیر لیبرالیسم و عنوان لیبرالیسم برای تمدن غربی و فرهنگ غربی و ایدئولوژی غربی هم تعبیر غلطی است؛ چون واقعاً آنها نه لیبرالند، نه اعتقاد به لیبرالیسم به معنای واقعی کلمه دارند؛ ولی خب حالا- لیبرالیسم يك اصطلاحی است؛ اگر اسلام رحمانی اشاره ی به این است، این نه اسلام است، نه رحمانی است؛ مطلقاً. تفکر لیبرالیستی از تفکر اروپای قرن هجدهم و نوزدهم - یعنی زیربنای فکری اومانیستی که نفی معنویت و خدا و مانند اینها است - سرچشمه میگیرد؛ چون خدایی نیست، پس سلیقه ای است؛ چیزهای بشری این جور است؛ حتی در حقایق علمی و حقایق آزمایشگاهی، شما ببینید سلیقه ها چقدر مختلف است! امروز يك تشخیصی را در مورد يك ماده ای میدهند که مثلاً برای فلان بیماری یا برای فلان مشکل، مفید است؛ چند صباح بعد باز هم دانشمندانی اعلام میکنند که نخیر، این مفید نیست، مضر است. یعنی کارهای غیر مستند به وحی الهی، در معرض خطا و اشتباه و دوگونه اندیشیدن و مانند اینها است. پس تفکر

ص: 74

1- . سوره ی سجده، آیه ی 18، ترجمه: «آیا کسی که مؤمن است، چون کسی است که نافرمان است؟ یکسان نیستند.»

وقتی خدایی نشد، سلیقه ای است؛ سلیقه ای که شد، آن وقت ارزشها بر اساس منافع گروه های قدرتمند تعریف خواهد شد.

امروز يك چیزی به نام ارزش آمریکایی وجود دارد؛ میشنوید در حرفهای آمریکایی ها، [میگویند] ارزشهای آمریکایی، ارزشهای ما. بنیانگذاران آمریکای مستقل، در قرن هجدهم - که آمریکا از استعمار انگلیس خارج شد و به عنوان يك کشوری در آن طرف دنیا خودش را معرفی کرد؛ همان کسانی که آن وقت بودند - جرج واشنگتن و دوروبری هایش و جانشینانش ارزشهایی را گذاشتند؛ اسم اینها ارزشهای آمریکایی است. خود آن ارزشها در مقام ارزیابی، خیلی هایش چیزهای مشکل داری است؛ همان چیزهایی است که منتهی میشود به این وضعیّت جهان خوارگی امروز نظام سلطه؛ لکن همان ارزشها؛ همان چیزهایی اش هم که مثبت است، همان چیزهایی اش هم که خوب است؛ امروز در جامعه ی آمریکایی، نظام سیاسی آمریکای امروز، به فراموشی سپرده شده. بنده يك وقتی چندسال پیش، يك مطالعه ای میکردم بر روی حرفهای همین حضراتی که از دویست سال پیش، دویست و خرده ای سال پیش، به اصطلاح بنیانگذاران آمریکایند؛ [بر روی] حرفهایی که آنها زدند و منشوری که آنها تدوین کردند، به عنوان منشور آمریکایی و ارزشهای آمریکایی و تطبیق میکردم با رفتارهای حضرات امروز، دیدم خیلی هایش نقض شده است. به ذهنم رسید همان وقت که جا دارد کسی این را به رخ ملت آمریکا بکشد که این ارزشهایی که شما میگویید اینها است، اینها امروز در رفتار دولت آمریکا و رژیم ایالات متّحده ی آمریکا وجود ندارد... اگر این اصطلاح اسلام رحمانی اشاره ی به يك چنین چیزی است که خب، این صددرصد غلط است.

اگر منظور از اسلام رحمانی این است که ما به همه ی موجودات عالم با چشم رحمت نگاه کنیم، با چشم مودّت نگاه کنیم، این هم درست نیست؛ این هم خلاف قرآن است. صریح قرآن، ناطق برخلاف این حرف است؛

بله، محبت و مودت و معدلت (1) را مخصوص مسلمانها نمیداند؛ میگوید شما که توانایی دارید، نسبت به غیر مسلمان هم بشرطی که با شما دشمنی نکرده باشند و دشمنی نخواهند بکنند، بایستی با مودت و معدلت رفتار کنید. امیرالمؤمنین در آن خطبه ی معروف [میفرماید]: «بلغنی انّ الرجل منهم کان یدخل علی المرأة المسلمة و الاخری المعاهدة» (2)؛ بعد در آخرش حضرت میفرماید که جا دارد که انسان مسلمان از این غصّه دق کند؛ چرا دق کند؟ برای اینکه سپاه معاویه بر زنان غیر مسلمان، زنان معاهد - یعنی مسیحی یا یهودی ای که در ذمه ی اسلام زندگی میکند - وارد شدند و به آنان اهانت کردند و مثلاً دستبندش را و زیورآلاتش را از دستش کردند و بردند. حضرت میگوید از این غصّه انسان باید دق کند؛ بله، نسبت به غیر مسلمانی که دشمنی نمیکند این است؛ قرآن میگوید: «لَا يَنْهٰكُمْ اللّٰهُ عَنِ الذّٰلِيْنَ لَمْ يُقَاتِلُوْكُمْ فِي الدِّيْنِ وَ لَمْ يُخْرِجُوْكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ اَنْ تَبْرُوْهُمْ وَ تُقْسِطُوْا اِلَيْهِمْ» (3)؛ [کسانی که] کافرند اما به شما دشمنی نکردند و دشمنی نمیکنند، با اینها نیکی کنید، با اینها قسط و عدل به کار ببرید؛ اما از آن طرف میفرماید که «اَلَا تَقَاتِلُوْنَ قَوْمًا نَّكَثُوْا اِيْمَانَهُمْ وَ هَمُّوْا بِاِخْرَاجِ الرَّسُوْلِ وَ هُمْ بَدُوْكُمْ اَوَّلَ مَرَّةٍ» (4)؛ با آن کسانی که عهدشکنی میکنند، به بر هم زدن کانون زندگی شما و پیغمبرتان همت میگذارند و آنها شروع کننده اند به دشمنی، میخواهید مبارزه نکنید؟ این آیه ی قرآن است؛ با خطاب عتاب آمیز و گلایه آمیز یا ملامت آمیز میگوید: «اَلَا تَخْشَوْنَهُمْ»؛ از اینها میترسید؟ بعد میفرماید: «فَاللّٰهُ اَحَقُّ اَنْ تَخْشَوْهُ»؛ اگر راست میگویید،

ص: 76

1- دادگری

2- نهج البلاغه، خطبه ی 27

- 3- . سوره ی ممتحنه، بخشی از آیه ی 8، ترجمه: «[اما] خدا شما را از کسانی که در [کار] دین با شما نجنگیده و شما را از دیارتان بیرون نکرده اند، باز نمی دارد که با آنان نیکی کنید و با ایشان عدالت ورزید...»
- 4- . سوره ی توبه، بخشی از آیه ی 13، ترجمه: «چرا با گروهی که سوگندهای خود را شکستند و بر آن شدند که فرستاده [خدا] را بیرون کنند، و آنان بودند که نخستین بار [جنگ را] با شما آغاز کردند، نمی جنگید؟...»

اگر مؤمنید، از خدا باید بترسید، نه از این کسان؛ خب، این هم قرآن است. اگر معنای اسلام رحمانی این است که ما با دشمنانی که علیه اسلام، علیه ایران، علیه ملت ایران، علیه پیشرفت ایران دارند تلاش میکنند و از هیچ کوششی فروگذار نمیکنند، بایستی با چهره‌ی محبت آمیز، با دل صاف و پاک برخورد کنیم؛ نه، این اسلام نیست؛ این جور معارف من در آوردی خودساخته را من توصیه نمیکنم، اما به معارف واقعی اسلامی توصیه میکنم. (1)

3-2 - امنیت

1-3-2 - اهمیت امنیت

نیروهای مسلح این امتیاز را در بین همه‌ی خدمتگزاران اسلام و کشور دارا هستند که اولاً حافظ امنیت هستند. اگر امنیت از یک کشوری، از یک ملتی سلب شود، راه همه‌ی پیشرفته‌ها به روی او بسته خواهد شد. امنیت، بستر و فضای اساسی و لازم و حیاتی برای همه‌ی کارها است. علم، پیشرفت، تکنولوژی، ثروت و معنویت در سایه‌ی امنیت حاصل خواهد شد. نیروهای مسلح نظام جمهوری اسلامی ایران، حافظان امنیت هستند؛ وظیفه‌ی خود را حفظ امنیت مرزهای کشور و فضای عمومی کشور میدانند؛ و این امتیاز بزرگی است. (2)

2-3-2 - ابعاد مختلف امنیت در اسلام

امنیت اجتماعی و امنیت فردی که میگوییم، صرفاً این نیست که شما از خانه که بیرون می‌آیید تا اداره یا دکان و محل کسب یا مدرسه، فرض کنید کسی در خیابان به شما چاقو نزند. خب بله، این یکی از شعب امنیت

ص: 77

1- . در دیدار جمعی از دانشجویان 1394/4/20

2- . در مراسم مشترک نیروهای مسلح کرمانشاه 1390/7/21

است که تعرض جسمی به انسان نشود بلاشک این هست، اما در کنار این، امنیت‌های رقیق‌تر از لحاظ رؤیت و مشاهده اما گاهی بمراتب خطرناک‌تر وجود دارد؛ فرض کنید ناامنی ای که ناشی است از ترویج مواد مخدر؛ اگر چنانچه محیط گردشگاه ما، محیط بوستان ما، محیط خیابان ما، محیط مدرسه ی ما جوری باشد که آن کسی که وارد آنجا میشود؛ بخصوص جوانها؛ عمدتاً جوانها در مقابل ترویج مواد مخدر ایمنی نداشته باشند، این ناامنی، ناامنی خیلی خطرناکی است. اگر فرض بفرمایید جوانهای ما در مقابل کشاندن به سمت فحشا و منکرات، ایمنی نداشته باشند، این ناامنی بزرگی است. شما لابد اطلاع دارید، ما هم گزارشهایی داریم که افرادی با خرج پول و با الهام از مراکز دستوردهنده، سعیشان این است که جوانهای ما را در محافل شبانه، در جاهای گوناگون به سمت فحشا و به سمت منکرات بکشاند؛ این غیر از این است که حالا يك جوانی يك حرکت غلط غیر شرعی انجام میدهد؛ نه، این کشاندن جوانها به سمت منکرات ناامنی است؛ شما باید نگذارید، باید مانع بشوید. اینکه مثلاً فرض بفرمایید خیابان ما از لحاظ ایجاد حوادث گوناگون جسمانی ایمن باشد، اما جوان ما ایمن نباشد که او را با وسوسه ها از داخل مدرسه، از داخل دانشگاه، از داخل پارک، از داخل فروشگاه، از داخل رفاقت‌های خیابانی بکشاند به يك محفل شبانه ای و او را با فحشا و منکرات و مانند اینها آشنا کنند یا غرق در این چیزها بکنند؛ یا تجاوزهای ناموسی؛ اینها چیزهایی است که جزو مسائل مهم امنیت است؛ یعنی اگر ما امنیتی داشته باشیم که این چیزها در آن ملاحظه نشود، این در واقع امنیت نیست. بالاخره مواد مخدر، دزدی ناموسی، کشاندن به فحشا و مانند اینها، مسائل بسیار مهمی است. من شنیده ام که گاهی اوقات در بعضی از خیابانها این جوانهایی که مست ثروتمند، مست غرور ثروت، سوار ماشینهای آن چنانی میشوند و در خیابان بنا میکنند به جَولان دادن و رفت و آمد کردن و محیط خیابان را ناامن [کردن]؛ اینها هم ناامنی است.

بایستی در قبال هر نوع ناامنی ای برنامه داشت و حرکت کرد و کار کرد. اینها چیزهایی است که جوانب گوناگون امنیت است. (1)

3-3-2 - اهمیت امنیت اجتماعی و بین المللی

امنیت در يك کشور، چه امنیت اجتماعی و مدنی، چه امنیت روانی و اخلاقی، یکی از پایه ها و ارکان اصلی پیشرفت و قوام و سربلندی کشور است. بدترین بلایی که میتوان بر سر يك ملت رو به رشد و پیشرفت وارد آورد، سلب امنیت است. وقتی امنیت وجود نداشت، فکر منتظم و به دنبال آن، عمل منتظم هم وجود نخواهد داشت و پیشرفت میسر نخواهد شد. علاوه ی بر اینها، امنیت يك نیاز اساسی برای انسانها است. «الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَ أَمَّنَّهُمْ مِنْ خَوْفٍ» (2)؛ به عنوان دو نعمت بزرگ الهی، خدای متعال این را به رخ مخاطبان این آیه ی شریفه میکشد: نجات از گرسنگی و نجات از ناامنی؛ اینها اهمیت امنیت را نشان میدهد. علاوه ی بر اینها، در مواجهه ی میان نیروی اهریمنی استکبار بین المللی - که امروز خطر بزرگی برای ملتهای مستقل است - یکی از کارهایی که آنها به طور دقیق دنبال میکنند، ایجاد ناامنی است؛ چه ناامنی اجتماعی، چه ناامنی اخلاقی و معنوی و روحی. ثابت شده است که ترویج مواد مخدر به دنبال طرّاحی های پشت صحنه ای است که سیاستگذاران استکبار نسبت به کشورهای مبعوض خودشان انجام میدهند؛ عیناً همین مسئله در ترویج بی بندوباری، در سست کردن ایمانها، سست کردن پایه های اخلاقی در يك جامعه وجود دارد؛ اینها همه، اهمیت پاسداری از امنیت را بیشتر میکند. شما این تکلیف بزرگ را بر دوش گرفتید، دارید وارد این میدان میشوید؛ این را قدر بدانید. (3)

ص: 79

1- . در دیدار فرماندهان نیروی انتظامی جمهوری اسلامی 1394/2/6

2- . سوره ی قریش، آیه ی 4، ترجمه: «همان [خدایی] که در گرسنگی غذایشان داد، و از بیم [دشمن] آسوده خاطرشان کرد».

3- . در دانشگاه علوم انتظامی 1390/6/29

امنیت هم يك امر تبلیغاتی و زبانی نیست که انسان بگوید: «آقا! ما امنیت ایجاد کردیم»؛ شما اگر صدبار در اطلاعیه ها، اعلامیه ها و گفتارها بگویید که بله، ما این خیابان را امن کردیم، بعد شب که مردم در این خیابان رفت و آمد میکنند، با عوارض ناامنی مواجه بشوند، خب آن گفته ها اثری نمیکند: دوصد گفته چون نیم کردار نیست؛ مردم باید احساس امنیت بکنند. احساس امنیت هم متوقف است بر وجود واقعی امنیت؛ امنیت باید واقعاً وجود داشته باشد. خب، البته کارهای خوبی انجام گرفته؛ آمارهایی که فرماندهی محترم بیان کردند، بنده هم در گزارشها این آمارها را دیده ام و اینها هم بارزش است، منتها به این نباید اکتفا بکنید؛ باید یتان، هممتان این باشد که هرچه ممکن است، این سطح امنیت را و ایمنی بخشی را بالا ببرید. اینکه ما مثلاً فرض کنید از حوادث جاده ای فلان مقدار درصد کم کنیم، کافی نیست؛ باید هممتان این باشد که حوادث جاده ای اتفاق نیفتد؛ سرقت اتفاق نیفتد؛ ایجاد ناامنی در داخل شهرها و از این قبیل حوادثی که هست اتفاق نیفتد؛ همت باید این باشد. وقتی هممتان را بر این گماشتید، طبعاً کار، بی وقفه انجام میگیرد، یعنی کاری که انجام میدهند از دور نمی افتد. (1)

4-2 - ثبات سیاسی

1-4-2 - ثبات و سکینه، نعمت بزرگ الهی

در قرآن کریم، خدای متعال در سوره ی فتح که فتح مسلمانان را برای پیغمبر و برای مردم، به صورت يك نعمت بزرگ معرفی میکند میفرماید: «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَ

ص: 80

أَهْلَهَا» (1)؛ به عنوان يك نعمت بزرگ، نزول سکینه ی الهی را بر جامعه ی اسلامی ذکر میکند. سکینه یعنی آرامش، یعنی اطمینان، یعنی آن طمأنینه ای که وجود دارد. يك وقت در میان يك ملتى تلاطم هست، آرامش وجود ندارد؛ همه نسبت به هم بدبین، همه نسبت به یکدیگر ستیزه گر؛ دستگاه های حاکم در مقابل مردم، مردم در مقابل دستگاه های حاکم؛ يك چنین کشوری که دارای امنیت نباشد، نمیتواند نه در علم، نه در اقتصاد، نه در صنعت، نه در عزت ملی، خودش را به پیش و به جلو بکشد؛ اما وقتی استقرار و امنیت و آرامش در يك کشور بود، ملت فرصت پیدا میکند که آمادگی های خود را، استعداد های خود را بروز دهد؛ همچنان که شما می بینید علی رغم تهدید های دشمنان، تحریم های دشمنان، خباثت های دشمنان، ملت ایران و جوانان عزیز ما توانسته اند در میدان های گوناگون، خود را نشان دهند؛ عظمت خود را، استعداد خود را، آمادگی خود را در زمینه های مختلف به رخ دنیا بکشند؛ این به برکت ثبات است. (2)

2-4-2 - قدرتمندان زورگو؛ عامل و خواهان بی ثباتی

قدرتمندان زورگو و تجاوزگر، یکی از سلاحهایشان این است که در کشورهایی بی ثباتی ایجاد کنند، که نمونه ی آن را شما مشاهده میکنید؛ هم در منطقه ی خودمان و هم در مناطق دیگر این دنیای بزرگ. می بینید که قدرتمندان هر جا توانسته اند، هر جا در کشوری طمع ورزیده اند، برای اینکه سلطه ی خود را در آن کشورها و در آن مناطق مستقر کنند، بین مردم آن کشور یا مردم آن کشور با کشور همسایه، بی ثباتی ایجاد کردند؛ ایجاد اختلاف کردند، ایجاد درگیری کردند، تا بی ثباتی در نظامها به وجود بیاید؛

ص: 81

1- . سوره ی فتح، آیه ی 26، ترجمه: «... پس خداوند اطمینان و آرامش دل را بر رسول خود و بر مؤمنین فرو فرستاد و کلمه تقوی را (توحید و ثبات و تسلیم را) همراه آنان نمود و آنها سزاوارتر به آن و اهل آن بودند...».

2- . در اجتماع مردم شیروان 1391/7/24

از این بی ثباتی، کارخانجات اسلحه سازی استفاده کنند، کارتلها و تراستها و بنگاه های بزرگ اقتصادی حاکم بر دستگاه سیاسی غرب استفاده کنند. امروز یکی از سیاستهای دستگاه های استکبار، ایجاد بی ثباتی است. آن وقت در يك چنین شرایطی، نظام جمهوری اسلامی به برکت ایمان شما مردم، به برکت بصیرتی که به فضل الهی در ملت ما وجود دارد، توانسته است به کوری چشم دشمنان، يك کشور با ثبات و استقرار به وجود بیاورد. (1)

3-4-2 - انواع توطئه ها برای ایجاد بی ثباتی

اشاره

دشمنان ما بارها کوشش کردند که با شیوه های گوناگون، این ثبات سیاسی را به هم بزنند. در اوّل انقلاب، با ایجاد درگیری های قومیتی در شرق و غرب کشور، شمال و جنوب کشور، سعی کردند نگذارند انقلاب اسلامی به آرامش دست پیدا کند و کشور را از تلاطم انقلاب بیرون بیاورد؛ اما موفق نشدند. بعد از آن سعی کردند با تهاجم يك همسایه ی دیوانه - صدام که به معنای واقعی کلمه، يك انسان وحشی و دیوانه و افسارگسیخته و خطرناک بود - امنیت کشور را به هم بریزند؛ از داخل هم گروهکها کمکش کردند؛ همان گروهکهایی که بعد هم به دامان خود او پناه بردند؛ دیدید آنچه که آنها خواستند، 180 درجه برخلاف میل آنها تمام شد. جنگ تحمیلی، حمله ی دشمن، نه فقط ثبات و استقرار کشور را به هم نزد، بلکه اتحاد ملت را بیشتر کرد. دشمن میخواست کشور را متلاطم کند، میخواست آرامش و ثبات و استقرار را از ملت ایران بگیرد؛ درست بعکس، خدای متعال در مقابل کید دشمنان آن چنان تقدیری کرد که «و مَكْرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ» (2). ملت به برکت دفاع مقدّس، از آنجایی که بود، جلوتر رفت؛ آمادگی اش بیشتر شد.

ص: 82

1- . در اجتماع مردم شیروان 1391/7/24

2- . سوره ی آل عمران، آیه ی 54، ترجمه: «و [دشمنان] مکر ورزیدند، و خدا [در پاسخشان] مکر در میان آورد، و خداوند بهترین مکرانگیزان است».

این توطئه ی دشمنان مستکبر و گرگهای آدمی خوار هم در مقابل ملت ایران اثری نکرد. بعد سعی کردند این ثبات را از داخل به هم بریزند. من فقط اشاره کنم؛ نمیخواهم وارد تفصیل شوم. هم در سال 78، هم در سال 88 با فاصله ی ده سال، نقشه و توطئه ی دشمن يك جور بود. در هر دو مورد سعیشان این بود که بتوانند ثبات سیاسی را در کشور به هم بزنند؛ سعیشان این بود که تلاطم ایجاد کنند؛ این آرامش عمومی را، این ثبات را از این ملت بگیرند. (1)

لزوم قدرشناسی از ثبات سیاسی جامعه

این ثبات و آرامش را باید قدر بدانیم ملت قدر میدانند؛ من که به شما عرض میکنم، در واقع خطابم به کسانی است که میخواهند قدرشناسی کنند در مقابل این ثباتی که وجود دارد؛ آن کسانی که با حرکات خود، با اعمال نادرست خود، با کج تابی های خود سعی میکنند این ثبات و آرامش را، این استقرار را، این طمأنینه و ثبات را در کشور به هم بزنند. البته مسئولین کشور، با تدبیر، حواسشان هست؛ من هم تأکید میکنم؛ هم به مسئولین قوه ی مجریه، هم به مسئولین قوه ی مقننه، هم به مسئولین قوه ی قضائیه، که مراقب باشند بدخواهان و دشمنان با توطئه ی خود نتوانند این آرامشی را که در سطح کشور وجود دارد که نشانه ی بزرگ ترین اقتدار این ملت است، که میتواند همه ی خیرات را به طرف آنها جلب کند به هم بزنند. (2)

ص: 83

1- . در اجتماع مردم شیروان 1391/7/24

2- . همان

اشاره

قدرت در فرهنگ اسلامی یعنی خدمت به انسانیت و انسانها و خدمت به ارزشهای بشری از موضع قوی، نه از موضع ضعف. به همین نسبت، روشهای نظامیگری و قدرتمداری هم از دید اسلام بکلی با دید فرهنگ جاهلی و زورمداری زورمداران گذشته و امروز متفاوت است. پیغمبر و ابوجهل هر دو شمشیر میزدند، هر دو نیروی نظامی فراهم میکردند، هر دو میجنگیدند؛ اما ماهیت این دو جبهه، این دو صف و این دو جنگنده بکلی با هم متفاوت است. این هدف با آن هدف، زمین تا آسمان فرق میکند. (1)

1-1 - پیوستگی اخلاق با قدرت در اسلام

در اسلام، قدرت با اخلاق پیوسته است و قدرت عاری از اخلاق يك قدرت ظالمانه و غاصبانه است. در اسلام، روشها بسیار مهمند؛ روشها مثل ارزشها هستند. در اسلام همچنان که ارزشها بسیار اهمیت دارند، روشها هم

ص: 87

اهمیت دارند و ارزشها باید در روشها هم خودشان را نشان دهند؛ روشهایی که برای کسب قدرت و حفظ آن به کار گرفته میشود باید روشهای اخلاقی باشد. در اسلام، کسب قدرت به هر قیمتی، وجود ندارد؛ این طور نیست که کسی یا جمعی حق داشته باشند به هر روش و وسیله ای متشبث (1) شوند، برای اینکه قدرت را به دست آورند؛ نه، قدرتی که از این راه به دست آید و یا حفظ شود، قدرت نامشروع و ظالمانه است. (2)

2-1 - قدرت در جمهوری اسلامی به معنی قبول زحمت، نه کامجویی

در نظام جمهوری اسلامی پذیرش مسئولیت به معنای کامجویی از قدرت نیست؛ به معنای قبول زحمات خدمت به مردم است؛ معنای مسئولیت در نظام جمهوری اسلامی این است. مسئولان تلاش میکنند، کار میکنند، زحمت میکشند، توان خودشان را به میدان می آورند تا بتوانند از مشکلات مردم کم کنند، بتوانند کشور را به اهداف برسانند. ظرفیتهای کشور هم خوشبختانه بسیار زیاد است؛ زحمات متراکمی که گذشتگان کشیدند هم جزو ظرفیتهای این کشور است؛ از این ظرفیتهای باید مسئولان محترم استفاده کنند. البته من توصیه میکنم، هم مردم را به بردباری، هم مسئولین محترم را به شکیبایی و حوصله؛ نباید توقع داشت مشکلاتی که در سر راه مردم وجود دارد، چه در زمینه اقتصادی، چه در هر زمینه دیگری در مدت کوتاهی برطرف شود. البته باید از خدای متعال درخواست کرد که به مسئولین توفیق دهد هر چه بتوانند، سریع تر کارها را پیش ببرند؛ اما طبیعت کارهای کلان در کشور، طبیعت زمان بر است. (3)

ص: 88

1- . کسی که چیزی را با قوت به دست میگیرد

2- . در خطبه های نماز جمعه ی تهران 1379/12/26

3- . در مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری اسلامی ایران در روز بیست و پنجم ماه مبارك رمضان 1392/5/12

3-1 - تفاوت مفهوم و هدف قدرت در مکاتب غیر اسلامی و اسلامی

از دورانهای قدیم و مختلف تاریخ تا امروز، چنگیزها و نرونها و صدامها و بوشها آدمکشان حرفه ای تعریف و هدفشان از قدرت، تعریفی غلط و ضد انسانی و هدفی نامعقول و ناپسندیده بوده است. تعریف آنها از قدرت عبارت است از سلطه بر انسانها و هدفشان از قدرت هم عبارت است از بی اعتنائی به جان و آبرو و ارزش انسانها؛ تسلط و سیطره ی هرچه بیشتر بر جان و مال بشر. این با هدف و روشهای قدرت در اسلام بکلی و از بُن و بنیاد متفاوت است. (1)

2 - مفهوم و ماهیت نظام و دولت اسلامی

1-2 - نظام اسلامی یعنی اسلام منبع تقنین و معیار و ملاک اجرا و ارکان تصمیم گیری

نظام اسلامی یعنی چه؟ یعنی منبع تقنین و معیار و ملاک اجرا و ارکان تصمیم گیری در کشور معلوم شد چیست؛ ارکان حکومت قوه ی مجریه، قوه ی مقننه، رهبری، قوه ی قضائیه و دیگر ارکان چیده شد و قانون اساسی آمد همه ی اینها را تثبیت کرد؛ لذا پایه گذاری های اصولی انجام گرفت. این نظام اسلامی فقط شکل نیست، محتوایی دارد؛ یعنی کارهایی باید در واقعیت زندگی مردم انجام بگیرد. تحقق این واقعیتها در زندگی مردم، مردان و عناصر مؤمن و معتقد به خودش را که دارای صفات و خصوصیات لازم هم باشند میطلبد؛ این میشود دولت اسلامی. دولت اسلامی شامل همه ی کارگزاران نظام اسلامی است؛ نه فقط قوه ی مجریه؛ یعنی حکومتمگران و خدمتگزاران عمومی. اینها باید جهت گیری ها و رفتار اجتماعی و رفتار فردی خود و رابطه شان با مردم را با معیارهای اسلامی تطبیق دهند تا بتوانند به آن اهداف برسند. بعد هم باید آن جهت گیری ها را در مدّ نگاه خودشان

ص: 89

1- . در مراسم مشترك تحلیف دانشجویان دانشگاه های افسری ارتش در دانشگاه امام علی (ع) 1382/10/4

قرار دهند و بسرعت به سمت آن جهت گیری ها حرکت کنند؛ این میشود دولت اسلامی. (1)

2-2 - نظام اسلامی به معنی حفظ صورت و سیرت اسلام

نظام اسلامی که ما مدّعی آن هستیم و دنبال آن هستیم... به معنای مجموعه ی ظرفیتهایی است در کشور که حرکت عمومی مردم را و مسئولین را شکل میدهد - به این میگوئیم نظام - همه ی ظرفیتهایی که موجب حرکت عمومی مردم و مسئولین میشود، مجموع اینها، نظام اسلامی است، وقتی این نظام واقعاً اسلامی است که در آن همه ی اجزای اسلام محفوظ باشد و صورت و سیرت اسلام در آن حفظ بشود. صورت اسلام، همین حرفهای ما و اظهارات ما و کارهایی که میکنیم [بوده] و این ظواهر امر است؛ سیرت اسلام این است که ما یک هدفی را، یک آرمانی را، یک سرمنزلی را در نظر بگیریم و تعریف کنیم و برای رسیدن به آن سرمنزل، برنامه ریزی کامل کنیم و در این راه عمل کنیم، حرکت کنیم، با همه ی وجود راه بیفتیم؛ آن وقت در آن صورت، سیرت اسلامی، هم محفوظ خواهد ماند، هم رو به کمال خواهد رفت؛ یعنی در یک حد هم متوقّف نمیماند؛ خوب، این برنامه ای است که ما برای رسیدن به آن اهداف، به آن احتیاج داریم. (2)

معنای شعار دولت اسلامی این است که ما میخواهیم اعمال فردی، رفتار با مردم، رفتار بین خودمان و رفتار با نظامهای بین المللی و نظام سلطه ی امروز جهانی را به معیارها و ضوابط اسلامی نزدیک تر کنیم؛ این شعار، بسیار باارزش است. (3)

ص: 90

1- . در دیدار رئیس جمهور و هیئت وزیران 1384/6/8

2- . در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری پس از برگزاری هفدهمین اجلاس مجلس خبرگان رهبری 1393/12/21

3- . در دیدار رئیس جمهور و هیئت وزیران 1384/6/8

3-1 - مردم سالاری دینی، همان جمهوری اسلامی

اشاره

جمهوری یعنی مردم سالاری؛ اسلامی یعنی دینی؛ جمهوری اسلامی یعنی مردم سالاری دینی. حقیقت مردم سالاری دینی این است که يك نظام باید با هدایت الهی و اراده ی مردمی اداره شود و پیش برود. جمهوری اسلامی یعنی آنجایی که هدایت الهی و اراده ی مردمی توأم با یکدیگر در ساختِ نظام تأثیر میگذارند.⁽¹⁾

مردم سالاری [دینی]؛ ترجمه ی جمهوری اسلامی

مردم سالاری دینی، چیزی غیر از ترجمه ی جمهوری اسلامی نیست. امروز بعضی ها به صورت مبالغه آمیز و گاهی به شدت غیر منصفانه دم از مردم سالاری میزنند. مردم سالاری چیزی نیست که در ایران سابقه ی تاریخی داشته باشد، اصلاً وجود نداشته، این حقیقت و این مفهوم با جمهوری اسلامی در کشور تعریف شد و تحقق پیدا کرد. جمهوری اسلامی را انقلاب در مقابل ما گذاشت. ما فهمیدیم دو چیز معتبر است: یکی اینکه باید مردم تصمیم بگیرند و انتخاب کنند و حرکت کنند؛ این جمهوری است. یکی اینکه هدفها و آرمانهای این انتخاب و این حرکت را اسلام باید برای ما ترسیم کند. میتوانست به جای اسلام چیز دیگری باشد.⁽²⁾

3-2 - جمهوری اسلامی، یعنی عدم حاکمیت طاغوت

جمهوری اسلامی یعنی نظامی که در آن، دربار حکومت طاغوت نیست، دخالت بیگانه نیست، دخالت خان و خان زدگی نیست، حکومت مردم و شایستگان است. در جمهوری اسلامی رسیدن به مقامات مؤثر در

ص: 91

1- . در اجتماع بزرگ مردم شهرستان کاشان و آران و بیدگل 1380/8/20

2- . در دیدار جوانان، استادان، معلّمان و دانشجویان دانشگاه های استان همدان 1383/4/17

سلسله مراتب حکومتی، تابع صلاحیتها است. هرکه صلاحیت دارد، باید در میدان های فعالیت و تلاش و مسئولیت جلو برود؛ از هر نقطه ی کشور و از هر قشر اجتماعی باشد؛ و همه ی اینها با هدایت اسلام و الهام گیری از متون الهی و قرآنی صورت میپذیرد؛ این، معنای نظام جمهوری اسلامی است. فاصله انداختن بین فقیر و غنی، بین اشراف و غیر اشراف و امتیاز دادن به یک قشر خاص با نظام جمهوری اسلامی سازگار نیست. هر بخشی از نظام جمهوری اسلامی در هر نقطه ای از نقاط، اگر به یکی از این آفتها مبتلا شود، از صراط مستقیم جمهوری اسلامی و نظام اسلامی خارج شده و باید اصلاح شود. (1)

3-3 - جمهوری اسلامی، یعنی ابتدای نظام بر اراده ی مردم و هدایت الهی

جمهوری یعنی مردم سالاری؛ اسلامی یعنی دینی؛ بعضی خیال میکنند ما که عنوان مردم سالاری دینی را مطرح کردیم، حرف تازه ای را به میدان آوردیم؛ نه، جمهوری اسلامی یعنی مردم سالاری دینی. حقیقت مردم سالاری دینی این است که یک نظام باید با هدایت الهی و اراده ی مردمی اداره شود و پیش برود. اشکال کار نظامهای دنیا این است که یا هدایت الهی در آنها نیست، مثل به اصطلاح دموکراسی های غربی که اراده ی مردمی علی الظاهر هست، اما هدایت الهی را، یا ندارند، یا اگر هدایت الهی را دارند یا ادعا میکنند که دارند، اراده ی مردمی در آن نیست؛ یا هیچ کدام نیست، که بسیاری از کشورها این گونه اند؛ یعنی نه مردم در شئون کشور دخالت و رأی و اراده ای دارند، نه هدایت الهی وجود دارد. جمهوری اسلامی، یعنی آنجایی که هدایت الهی و اراده ی مردمی توأم با یکدیگر در ساختن نظام تأثیر میگذارند. (2)

ص: 92

1- . در اجتماع بزرگ مردم جیرفت 1384/2/17

2- . در اجتماع بزرگ مردم شهرستان کاشان و آران و بیدگل 1380/8/20

يك وقت صحبت سر يك فرد است، او تصمیم میگیرد که بلند شود، اراده میکند که حرکت کند و حرکت میکند؛ اما يك وقت صحبت يك ملت است؛ يك ملت باید حرکت کند، يك ملت باید راه بیفتد، يك ملت باید انتخاب کند؛ اینجا کار پیچیده و دشوار است. انقلاب به ما این توان را داد که توانستیم دیواره ی سنگی تاریخی را بشکافیم و خود را از این چارچوب و حصار سنگی خارج کنیم؛ انقلاب به این اندازه هم اکتفا نکرد، بلکه يك الگورا در مقابل ما گذاشت و آن، جمهوری اسلامی است؛ «جمهوری» و «اسلامی». اینکه ما امروز مردم سالاری دینی را مطرح میکنیم، چیزی غیر از ترجمه ی جمهوری اسلامی نیست. (1)

3-4 - شکل گیری تشکلهای نظام با اراده ی مردم

مردم سالاری عبارت است از اینکه تشکّل نظام به وسیله ی اراده و رأی مردم صورت گیرد؛ یعنی مردم نظام را انتخاب میکنند، دولت را انتخاب میکنند، نمایندگان را انتخاب میکنند، مسئولان اساسی را به واسطه یا بی واسطه انتخاب میکنند؛ این همان چیزی است که غرب ادّعی آن را میکند و البته در آنجا این ادّعا واقعیت هم ندارد. بعضی کسان لجشان میگیرد از اینکه ما بارها تکرار میکنیم که ادّعی دموکراسی در غرب ادّعی درستی نیست؛ خیال میکنند که يك حرف تعصّب آمیز است؛ درحالی که نه، این حرف، حرف ما نیست؛ تعصّب آمیز هم نیست؛ ناشی از ناآگاهی هم نیست؛ متکی به نظرات و حرفها و دقّتها و مثال آوردنهای برجستگان ادبیات غربی است. آنها خودشان این را میگویند. بله؛ در تبلیغات عمومی، آنجایی که با افکار عمومی سروکار دارند، اعتراف نمیکنند. آنجا میگویند آرای مردم وجود دارد و هرچه هست متکی به رأی و خواست مردم است؛ اما واقعیت قضیه این نیست؛ خودشان هم در سطوح و مراحل به

ص: 93

این معنا اعتراف میکنند، در نوشته هایشان هم هست و ما هم از این قبیل اعترافها را فراوان دیده ایم. (1)

مردم سالاری یعنی اعتنا کردن به خواسته های مردم، یعنی درك کردن حرفها و دردهای مردم، یعنی میدان دادن به مردم. (2)

دموکراسی یعنی مردم سالاری؛ یعنی حکمیت و معیار بودن رأی مردم در شیوه ی سیاسی حکومت و اداره ی کشور. (3)

3-5 - مردم سالاری دینی یعنی بیعت و اقبال مردم نسبت به حاکم

آن روزی که آمدند امیرالمؤمنین را به خلافت انتخاب کردند، برای اولین بار بعد از پیغمبر، مردم مستقیماً در انتخاب زمامدار نقش داشتند. در دوران خلفای محترم قبلی چنین اتفاقی نیفتاده بود؛ خلفای قبلی در جمعهای كوچك انتخاب میشدند: جناب ابی بکر در سقیفه انتخاب شد، جناب عمر را ابی بکر نوشت که بعد از من او باشد، جناب عثمان در يك جمع شش نفره انتخاب شد، آن هم با مخالفت سه نفر به خاطر اینکه در بین سه نفر دیگر، عبدالرحمان بن عوف بود که برای او امتیازی در نظر گرفته شده بود؛ بعد مردم آمدند بیعت کردند. اما در مورد امیرالمؤمنین این طور نبود. اولین بار بعد از رحلت نبی اکرم برای امامت امیرالمؤمنین آحاد و توده های مردم، با شور و اخلاص و صمیمیت ریختند و فریاد کردند که علی را میخواهند؛ بعد با او بیعت کردند. این مردم سالاری است، که در اسلام و در قانون ما هست. (4)

ص: 94

1- . در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران 1379/9/12

2- . در خطبه ی نماز جمعه 1361/9/12

3- . در دیدار استادان و دانشجویان دانشگاه های استان زنجان 1382/7/22

4- . در اجتماع مردم ساوه 1379/8/28

3-6 - کرامت حقیقی انسان و حرکت عمومی در چارچوب دین خدا

نظام جمهوری اسلامی، آن دموکراسی مبتنی بر مبانی غلط غربی را رد میکند. مردم سالاری دینی به معنای کرامت حقیقی انسان و حرکت عموم مردم در چارچوب دین خدا و نه در چارچوب سنتهای جاهلی و خواسته های کمپانی های اقتصادی و اصول خودساخته ی نظامیان و جنگ سالاران است. در نظام جمهوری اسلامی حرکت برخلاف آنها است؛ حرکت در چارچوب دین خدا است و اراده ی مردم تعیین کننده ی مطلق است. (1)

3-7 - رقابت جدی و تلاش حقیقی با معیارهای اسلامی و الهی

مسئله ی حضور مردم و انتخابات در نظام جمهوری اسلامی با این شکل بدیع و تازه ای که در دنیا عرضه میشود، مسئله ی بسیار مهمی است؛ جا دارد درباره ی آن بیشتر تأمل شود، حرف زده شود، بحث شود. مسئله، مسئله ی مردم سالاری دینی است؛ یعنی حضور یکپارچه ی مردم، رقابت جدی، فعالیت و تلاش حقیقی مردمی، در کنار معیارهای اسلامی و معیارهای الهی. این ترکیب شگفت آور همان چیزی است که بشریت محتاج آن است؛ تشنه ی آن است. (2)

3-8 - مردم سالاری دینی، یعنی مردمی بودن در عین اسلامی بودن

چیزی به نام «به زور بر مردم حکومت کردن» در اسلام نداریم؛ این منشأ الهی حاکمیت است. این معیارها را هم خدا معین کرده و حکومت خدا در نظام اسلامی با حکومت مردم آمیخته است، لذا ما میگوییم جمهوری اسلامی. اسلامی بودن، خدایی بودن - یعنی حفظ معیارها و ارزشهای

ص: 95

1- . در دیدار هزاران نفر از مردم در مراسم هجدهمین سالگرد رحلت امام خمینی (ره) 1386/3/14

2- . در مراسم تنفیذ حکم دهمین دوره ی ریاست جمهوری 1388/5/12

ازسوی خدامعین شده - منافاتی ندارد با جمهوری بودن، مردمی بودن؛ یعنی انتخاب و قبول و گزینش مردم. (1)

9-3 - آزادی فکر، عمل و انتخاب در حیطه ی مقرّرات اسلامی

ارزشهای انقلاب چیست؟ ارزشهای انقلاب در درجه ی اول، استحکام ایمان و دیانت در دلها است که منشأ همه ی کارها و مجاهدتها این است، عدالت اجتماعی است، مبارزه ی با فساد است، آزادی مردم در انتخاب است، عدم تحمیل آرای فردی و حزبی و دولتی و غیره بر مردم است، که مردم آزادانه فکر کنند، آزادانه عمل بکنند؛ در چارچوب مقرّرات اسلامی؛ مردم سالاری دینی یعنی این. (2)

10-3 - دخالت کامل مردم بر طبق راهنمایی و احکام اسلام در ایجاد نظام

جمهوری اسلامی نمونه ای از حکومت اسلامی است و مشخصه ی اصلی آن همین دو جمله است که در خود این اسم وجود دارد: جمهوری و اسلامی. جمهوری یعنی مردمی، یعنی متکی به افکار مردم، متکی به خواست و اراده ی مردم و به تلاش و مجاهدت مردم؛ اسلامی یعنی جهت حرکت و دستورالعمل و قوانین و احکام و هدفگیری ها از اسلام گرفته شده؛ پس حکومت جمهوری اسلامی یعنی حکومتی که در آن مردم بر طبق هدایت اسلام و راهنمایی اسلام و احکام اسلام در امر ایجاد يك نظام و اداره ی آن نظام دخالت کامل میکنند. جمهوری و اسلامی؛ هر کدام از این دو خصوصیت که از بین برود، جمهوری اسلامی دیگر نیست؛ اگر نظامی اسلامی نبود جمهوری اسلامی نیست؛ اگر از متن قرآن گرفته نشده بود جمهوری اسلامی نیست؛ اگر متکی به مردم نبود باز هم جمهوری

ص: 96

1- . در افتتاحیه ی کنفرانس اندیشه ی اسلامی در هتل لاله 1363/11/9

2- . در دیدار اقشار مختلف مردم 1386/12/22

اسلامی نیست؛ نظام فردی، نظام دیکتاتوری هم نمیتواند اسلامی باشد؛ نه جمهوری است و نه اسلامی. (1)

11-3 - نقطه ی مقابل دیکتاتوری و دموکراسی های دور از معنویت

همه ی کسانی که بدخواه نظام جمهوری اسلامی هستند دیدند مردم سالاری دینی یعنی چه. این يك راه سؤم است. در مقابل دیکتاتوری ها و نظامهای مستبد از يك طرف و دموکراسی های دور از معنویت و دین از يك طرف دیگر؛ این مردم سالاری دینی است، این است که دلهای مردم را مجذوب میکند و آنها را به وسط صحنه میکشاند. (2)

ص: 97

1- . در خطبه های نماز جمعه 1367/1/12

2- . در خطبه های نماز جمعه 1388/3/29

اسلام، چارچوب مردم سالاری دینی

در همه جای دنیا دموکراسی ها در يك چارچوب قرار دارند. هیچ جا وجود ندارد که دموکراسی ای باشد اما به وسیله ی يك چارچوب و يك هدفگذاری خاصّی هدایت نشود؛ یا به وسیله ی احزاب است، یا به وسیله ی دستگاه های قضائی است، یا به وسیله ی دستگاه های خارج از دستگاه قضائی و اجرائی است؛ همه جای دنیا این جور است. ما این چارچوب را اسلام قرار دادیم؛ چون ملت ایران ملت مسلمانند؛ چون ملت ایران مؤمنند؛ این شد مردم سالاری دینی، مردم سالاری اسلامی. (1)

اینکه گفته بشود ما مردم سالاری را از غربی ها یاد گرفتیم، خطا است؛ صورت ظاهر، یکی است اما مردم سالاری ما ریشه در يك معرفت دینی دیگر و يك جهان بینی دیگری دارد، تا آنچه که آنها میگویند. ما برای انسانها کرامت قائلیم، برای رأی آنها ارزش قائلیم و حضور آنها را وسیله ای میدانیم برای اینکه اهداف الهی تحقّق پیدا کند و بدون آن امکان پذیر نیست؛ غربی ها جور دیگری عمل میکنند. البته، هم ما چارچوبهایی داریم، هم

ص: 99

آنها [ولی] آنها چارچوبهایشان ظالمانه است. در کشوری کسی به افسانه‌ی هولوکاست اعتراض میکند میگوید من قبول ندارم؛ او را زندان می‌اندازند، محکومش میکنند که چرا یک حادثه‌ی پنداری تاریخی را انکار میکنی. حالا گیرم پنداری هم نباشد واقعی باشد، خیلی خوب؛ انکار یک حادثه‌ی واقعی تاریخی مگر جرم است؟ اگر برای کسی روشن نشد، ثابت نشد و او انکار کرد یا حتی در آن تردید کرد، او را بپندازند زندان! الان در کشورهای مدعی تمدن در اروپا قضیه‌ی این است: اگر کسی اعتراض کند، تردید کند، قبول نداشته باشد، دادگاه‌ها محکومش میکنند؛ آن وقت به پیغمبر اعظم، به این انسان برجسته‌ی همه‌ی تاریخ، صریحاً اهانت میکنند، مقدّسات یک میلیارد و نیم مسلمان را مورد توهین قرار میدهند، کسی حق ندارد به این اعتراض کند که چرا شما این کار را کردید! ببینید این چه چارچوبهای غلط و مفتضحی است؛ چارچوب آنها این است. اگر کسی در آنجا با حجاب ظاهر بشود در دانشگاه یا در محیط کار مجرم است. این چارچوب است دیگر، منتها چارچوبهای غلط و مُعَوَّج (1)، برخلاف فطرت انسان، برخلاف فهم درست انسان. چارچوبهای ما چارچوبهای الهی است: ما با فساد مخالفیم، با فحشا مخالفیم، با انواع و اقسام انحرافات بشری مخالفیم، برابر آنچه که شریعت و دین به ما می‌آموزد. ما معتقدیم بایستی در مقابل این انحرافها ایستاد، راه‌های زندگی را باید از اسلام و قرآن و الهام الهی و وحی الهی گرفت؛ این چارچوب ما است، این شد مردم سالاری دینی، این الگوی ما است. ملت‌های مسلمان هم اگر میخواهند بدانند جمهوری اسلامی چه میگوید و داعیه‌ی او چیست، بدانند ما داعیه‌ی مان این است: ما از اسلام صرف نظر نمیکنیم؛ احکام الهی و شریعت الهی را که شریعت اسلامی است، در همه‌ی امور زندگی مان واجب الاتّباع میدانیم؛ تلاش و سعیمان هم این است که به این برسیم؛ چارچوب و قالب ما برای ورود در

ص: 100

این میدان هم مردم سالاری دینی است. مردم باید بیایند انتخاب کنند؛ قانونگذار را که بر این اساس قانون خواهد گذاشت، بایستی مردم معین کنند، مجری را باید مردم معین کنند؛ همه چیز با انتخاب مردم، با حضور مردم، با عزت مردم و با کرامت مردم است. (1)

2 - اتکای مردم سالاری دینی به اسلام، نه يك قرارداد عرفی

مردم سالاری در نظام اسلامی مردم سالاری دینی است؛ یعنی به نظر اسلام متکی است، فقط يك قرارداد عرفی نیست. مراجعه به رأی و اراده و خواست مردم، در آنجایی که این مراجعه لازم است، نظر اسلام است؛ لذا تعهد اسلامی به وجود می آورد. مثل کشورهای دمکراتیک غربی نیست که يك قرارداد عرفی باشد تا بتوانند براحتی آن را نقض کنند. در نظام جمهوری اسلامی مردم سالاری يك وظیفه ی دینی است. مسئولان برای حفظ این خصوصیت، تعهد دینی دارند و پیش خدا باید جواب دهند. این يك اصل بزرگ از اصول امام بزرگوار ما است. (2)

اینکه در نقطه ای از دنیا نظامی سرِ کار بیاید که معتقد به نفی ظلم و استبداد باشد، معتقد به نفی وابستگی اقتصادی و فرهنگی و سیاسی به قطبهای جهانی باشد، متکی و معتقد به مردم سالاری باشد، یعنی برانگیخته بودن از سوی مردم و ملت خود و همه ی این مفاهیم را هم از مبانی دینی و اعتقادی و ایمانی گرفته باشد، نه از قراردادهای اجتماعی - که فرق بین دموکراسی غربی و مردم سالاری ما در همین است و جای بحث و صحبت کردن و تفصیل دارد - خیلی مهم است. (3)

ص: 101

1- . در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری 1390/12/18

2- . در اجتماع بزرگ زائران حرم امام خمینی (ره) 1381/3/14

3- . در دیدار با دانشجویان دانشگاه شهید بهشتی 1382/2/22

3 - قابل نقض نبودن مردم سالاری دینی به دلیل اتکا به مبانی دینی

مردم سالاری دینی چون بر اساس يك اعتقاد دینی است، قابل نقض نیست؛ یعنی اگر کسی توانست در انتخابات تقلب کند یا به شیوه ای نظر مردم را جلب کند که به ناحق نگاهشان به وی متوجه باشد؛ مثلاً ارزشی که در او نیست، وانمود کند که در او هست؛ بعد مردم به او اقبال کنند و رأی بدهند، در منطق مردم سالاری دینی او حقی ندارد؛ این شیوه در منطق لیبرالیسم که پایه ی لیبرالیسم غربی است، کاملاً پذیرفته شده است؛ اما در منطق مردم سالاری دینی نه. سخت گیری در اینجا، به خاطر اتکا به مبانی دینی و ایمانی، بیشتر است. پس نفی ظلم، سلطه، استبداد، وابستگی و فساد، همه منبعث و برخاسته از اعتقاد دینی است. (1)

4 - اعتبار و پشتوانه ی رأی مردم از احکام اسلامی

انتخاب - همان طور که اشاره کردیم - به طور مطلق حجت نیست؛ یعنی اگر مردم جمع بشوند کسی را که در چارچوب معیارها و ملاکهای خدایی قرار نمیگیرد او را انتخاب نکنند، این انتخاب حجت نیست. این برمیگردد به اختلاف میان بینش اسلامی در باب حکومت با بینش غیر اسلامی و بینش غربی. در دموکراسی های غربی که برای مردم حق رأی قائلند، معتقدند که مصلحتی ورای خواست مردم و اراده ی مردم وجود ندارد. اسلام برای مردم حق حاکمیت را به خودی خود و بالذات قائل نیست، حق حاکمیت متعلق به خدا است، آن که میتواند برای مردم قانون وضع کند خدا است، آن که میتواند ملاکهای اجرای قانون را معین کند خدا است؛ مالک امور مردم جز خدا دیگری نیست. پس يك سلسله اصول و ضوابط و معیارهایی در اسلام هست که چارچوب این معیارها است که اعتبار میدهد به حق رأی مردم و اگر در خارج از این چارچوب و دور از این ملاکها و معیارها مردم

ص: 102

انتخاب بکنند، این انتخاب حجّیتی ندارد. اگر فرض کنیم که مردم به سراغ يك پيشوا يا رئيس فاسد فاسق کافر دور از معيارهای اسلامی بروند، اگر اتفاق نظر هم بر او قرار بگیرد، از نظر اسلام مُمضنا(1) نیست؛ اسلام این را يك حاکمیت اسلامی به حساب نمی آورد، ولو آن مردم مسلمان باشند [که به این شخص رای داده اند؛] باید بروند به سراغ عادل، به سراغ متقی، به سراغ عالم، به سراغ انسانی که دارای بیش لازم است، شرایط حکومت کردن را دارد، خلاصه در چارچوب شرایط اسلامی است که این انتخاب حجّیت پیدا میکند.(2)

5 - ضایع نشدن حقوق مردم به دلیل ریشه عی الهی داشتن

حقّ مردم ناشی از حق و تکلیف الهی است. این پایدارترین و مستحکم ترین وسیله برای حفظ حقوق مردم است. اگر در نظام مردم سالاری دینی و در نظام جمهوری اسلامی، در هر مرحله ای از مراحل و مرتبه ای از مراتب حکومت، افراد واقعاً با صلاحیتهای متناسب با آن مرتبه، گزینش شوند، هیچ حقّی از مردم ضایع نخواهد شد، میشود این را اطمینان داشت؛ درحالی که در دمکراسی هایی که ریشه و پایه ی استحقاق و حقّ مردم، يك فلسفه ی الهی و متکی به تکلیف الهی نیست، ممکن است حق هم ضایع شود. در آنجا انسانها چون مراقب و رقیب و تکلیف و مسئولیتی و رای همین چیزهایی که مردم ممکن است بفهمند و بدانند، برای خود قائل نیستند، لذا تضييع حقّ مردم زیاد است.(3)

ص: 103

1- . امضاشده و تصدیق شده

2- . در خطبه های نماز جمعه ی تهران 1366/4/12

3- . در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری 1380/12/23

مردم سالاری دینی که امروز در نظام جمهوری اسلامی تبلور پیدا کرده است، نباید با دمکراسی های رایج غربی اشتباه شود. ولو وجوه اشتراکی هم داشته باشند، لیکن فرقه های عنصری و جوهری متعددی دارند. اساس جمهوری های غربی و به اصطلاح رایج خودشان، جمهوری های لائیک و تبعه ی آنها در جاهای دیگر دنیا، نشان دادن حق مردم به جای حق خدا، یا رأی مردم به جای نظر و فتوای دین است. از اواخر قرن هجدهم که این گونه جمهوری ها از فرانسه شروع شد و بتدریج در نقاط دیگر اروپا راه پیدا کرد؛ در واقع حرکتی بود در مقابل نظام های قبل از این دوره در اروپا و مجموعه ای از حرکات بود که نقطه ی مقابل آن، تفکرات قرون وسطایی اروپا قرار داشت. جمهوری اسلامی در واقع با هر دو نوع جریان اروپایی مخالف است، چه آنچه که در قرون وسطی یا قبل از قرن هجدهم در اروپا وجود داشت، چه آنچه که بعداً به عنوان عکس العمل آن به وجود آمد؛ آنچه که قبلاً وجود داشت، حکومت های استبدادی، موروثی و متکی بر تقلب و غلبه ی یک قدرت و یک فرد یا یک جمع مقتدر بر امور یک کشور بود که اسلام با این مخالف است، اما آنچه که بعد به وجود آمد، این بود که حق را منحصرأ در انتخاب و رأی و خواست مردم میدیدند؛ لاقلاً در شعار و ارائه ی فکر و تئوری این طور است، ولو در واقع این گونه نیست، این هم اسلامی نیست. در اسلام، حق الله رقیب و نقطه ی مقابل حق الناس نیست؛ همه ی حقوق مردم از جمله، حق انتخاب که قطعاً در امر حکومت، برای مردم وجود دارد ناشی از حکم الهی است؛ اعتبار همه ی حقوق مردم از حاکمیت خداوند و آنچه که خدای متعال مقرر فرموده متخذ است؛ لذا در قرآن کریم، آنجایی که تجاوز و تعرض به حقوق مردم است مثل مسئله ی ربا که تعرض به اموال مردم است به «فَأَذْنُوا بِحَرْبٍ مِّنَ اللَّهِ»⁽¹⁾ تعبیر شده است. با اینکه این کار، تجاوز

ص: 104

1- . سوره ی بقره، بخشی از آیه ی 279، ترجمه: «بدانید به جنگ با خدا و فرستاده ی او برخاسته اید».

به حقوق انسانها است؛ اما جنگ با خدا است. یا در آنجایی که مسئله ی فساد در زمین است «وَيَسَّ عَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَاداً» (1) این کار «يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» (2) است؛ این تعرّض به حقوق مردم است، اما محاربه با خدا و رسول است؛ چون آنچه که متعلّق به مردم است، با همه ی وسعتی که دارد، تکلیف الهی است؛ حقّی است که خدا برای مردم معین کرده است؛ تکلیفی است که خدا بر دوش کسانی که امور مردم را بر عهده دارند، گذاشته است. بنابراین جمهوری اسلامی همان گونه که مکرّر عرض شده است يك مرگب انضمامی نیست که ترکیبی باشد از چیزی به نام «جمهوری» و چیزی به نام «اسلامی»؛ تا یکی بگوید که من بیشتر طرف دار جمهوریتم، یکی هم بگوید من بیشتر طرف دار اسلامیتیم. اصلاً میتوان گفت جمهوری اسلامی، مرکب نیست؛ يك حقیقت است؛ اتکا به آرای مردمی است که خدا ما را موظف کرده است تا در این زمینه، رأی و انتخاب و اراده ی مردم را معتبر بشماریم. (3)

7 - تفاوت در نگاه به عدالت

نظام ما، نظام سرمایه داری نیست. نظام سرمایه داری به جمع ثروت، به رونق اقتصادی و به مجموع درآمد ملّی نگاه میکند و برایش مهم نیست که این ثروت چگونه به دست می آید، به دست چه کسی می آید و چند درصد از مردم، چگونه از آن استفاده میکنند. باید درآمد ملّی بالا-برود، ثروت زیاد شود، تلاش اقتصادی مورد حمایت قرار گیرد؛ که مورد حمایت هم قرار میدهند؛ قوانین هم در این جهت است، قدرت اجرایی هم در این جهت است. کشورهای سرمایه داری، آن هم نه همه بلکه بعضی، حداکثر کاری که میکنند این است که بیمه ها و تضمینهایی را برای قشرهای مظلوم و

ص: 105

1- . سوره ی مائده، بخشی از آیه ی 33، ترجمه: «و در زمین به فساد میکوشند».

2- . سوره ی مائده، بخشی از آیه ی 33، ترجمه: «با [دوستداران] خدا و پیامبر او میجنگند».

3- . در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری 1380/12/23

محروم میگذارند، تا حدّ اقلی هم به آنها برسد؛ این، نظام سرمایه داری است؛ نظام اسلامی این گونه نیست. نظام اسلامی میفرماید که اصل، عدالت است. البتّه، تولید ثروت هم هست؛ نظام اسلامی يك جامعه ی فقیر نمیخواهد، يك ملّت فقیر و يك درآمد عمومی ناچیز نمیخواهد؛ از ثروتها استفاده میکند، علم را پیشرفت میدهد، منابع زیرزمینی را استخراج میکند، انسانها را به رشد عقلانی میرساند، تجارت میکند و صنعت راه می اندازد. (1)

8 - تفاوت مردم سالاری دینی با دموکراسی غربی در معنویت و ایمان

امتیاز نظام اسلامی در این است که این چارچوب احکام مقدّس الهی و قوانین قرآنی و نور هدایت الهی است که بر دل و عمل و ذهن مردم پرتوافشانی و آنها را هدایت میکند. مسئله ی هدایت مردم یکی از مسائل بسیار مهمّی است که در نظامهای سیاسی رایج دنیا بخصوص در نظامهای غربی نادیده گرفته شده است. معنای هدایت مردم این است که بر اثر تعلیم و تربیت درست و راهنمایی مردم به سرچشمه های فضیلت، کاری بشود که خواست مردم در جهت فضایل اخلاقی باشد و هوسهای فاسدکننده ای که گاهی به نام آرا و خواست مردم مطرح میگردد، از افق انتخاب مردم دور شود. امروز شما ملاحظه میکنید در بسیاری از دموکراسی های غربی، زشت ترین انحرافات، انحرافات جنسی و امثال آن به عنوان اینکه خواست مردم است صبغه ی قانونی پیدا میکند و رسمی میشود و به اشاعه ی آن کمک میگردد. این، غیبت عنصر معنوی و هدایت ایمانی را نشان میدهد. در نظام اسلامی یعنی مردم سالاری دینی مردم انتخاب میکنند، تصمیم میگیرند و سرنوشت اداره ی کشور را به وسیله ی منتخبان خودشان در اختیار دارند؛ اما این خواست و انتخاب و اراده در سایه ی هدایت الهی،

ص: 106

1- . در مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری آقای سیّد محمّد خاتمی 1376/5/12

هرگز به بیرون جاده‌ی صلاح و فلاح راه نمیرد و از صراط مستقیم خارج نمیشود؛ نکته‌ی اصلی در مردم سالاری دینی این است. (1)

اشکال کار نظامهای دنیا این است که یا هدایت الهی در آنها نیست مثل به اصطلاح دموکراسی های غربی که اراده‌ی مردمی علی الظاهر هست، اما هدایت الهی را ندارند یا اگر هدایت الهی را دارند یا ادعا میکنند که دارند، اراده‌ی مردمی در آن نیست؛ یا هیچکدام نیست، که بسیاری از کشورها این گونه اند؛ یعنی نه مردم در شئون کشور دخالت و رأی و اراده‌ی دارند، نه هدایت الهی وجود دارد. (2)

9 - رابطه‌ی مبتنی بر محبت و صمیمیت در مردم سالاری دینی

اشاره

این چیزی که به عنوان دموکراسی، امروز غربی‌ها پیشنهاد میکنند، در حقیقت حکومت مردمی نیست؛ حکومت مردمی را اسلام آورد. در اسلام رابطه‌ی مسئولان کشور و مدیران جامعه با آحاد مردم، رابطه‌ی ایمان است، رابطه‌ی محبت است، رابطه‌ی همکاری صمیمانه است، رابطه‌ی رضایتمندی حقیقی است؛ این نسخه، امروز در اختیار ما است. هر وقت به این نسخه‌ها در هر مقداری عمل کردیم، کامیابی و موفقیت را به رأی العین مشاهده کردیم. (3)

اما معنای مردمی در کشور ما این است که نه فقط انتخاب مردمی است، ارتباط مردمی هم است. با مسئولان حکومت، با اجزای حکومت، تعاطی و تبادل فکر و ارتباط وسیع و عمیق عاطفی است؛ عشق و ورزی بین مسئولان و مردم است. مسئولان صادق به معنای واقعی کلمه به مردم عشق می‌ورزند؛ مردم هم به آنها متقابلاً همین طور. (4)

ص: 107

1- . در مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری آقای سید محمد خاتمی 1380/5/11

2- . در اجتماع بزرگ مردم شهرستان کاشان و آران و بیدگل 1380/8/20

3- . در دیدار با مسئولان نظام و قشرهای مختلف مردم در سالروز مبعث پیامبر اکرم (ص) 1386/5/20

4- . در دیدار دانشجویان دانشگاه فردوسی مشهد 1386/2/25

استحکام پایه های جمهوری اسلامی بر ایمان و عقیده و دین و عواطف

استحکام پایه های جمهوری اسلامی بر ایمان و عقیده و دین و عواطف استوار است. این رابطه ای که امروز بین این خدمتگزار شما و شما جوانها در این منطقه و در دیگر مناطق کشور وجود دارد، این پیوند مستحکمی که بین مسئولان و مردم در سرتاسر کشور وجود دارد، یک چیز بدیع و جدید و بی سابقه و بی نظیری است؛ یک پیوند دینی است؛ علت دشمنی عمیق آنها با اصل ولایت فقیه همین است. اصل ولایت فقیه، یعنی ایجاد میلیونها رابطه ی دینی میان دلهای مردم با محور و مرکز نظام. (1)

در نظام جمهوری اسلامی مسئولان و زمامداران امور کشور، به تمام معنی کلمه، با مردم مرتبط و متصلند؛ هم از لحاظ عاطفی با مردم یکی هستند؛ یعنی عواطف مردم، با مسئولان نظام جمهوری اسلامی پیوند خورده است و به آنها محبت می ورزند و هم از لحاظ فکری، مرتبط با مردمند؛ یعنی نماینده ی طرز فکر ملت ایرانند. مسئولان کشور مظهر رسمی و کامل تفکر ملت ایرانند؛ این نکته ی بسیار مهمی است. مردم در همه ی مراحل، با نظام سیاسی جمهوری اسلامی احساس پیوستگی و جوش خوردگی میکنند؛ با یکدیگر جوش خورده اند، با همنند، جدایی ناپذیرند. نظام سیاسی اسلام، قدرت خود را از این گرفته است. (2)

10 - تفاوت در اتکا به پول و سرمایه های زرسالاران

اشاره

از اول انقلاب، این قانون اساسی مدرن، این خط مدرن و نو؛ یعنی خط مردم سالاری متکی به ایمان - که امروز در دنیا وجود ندارد - حاکم بوده است. امروز مردم سالاری ها در دنیا متکی به پول است. این کتابهایی را که خود آمریکایی ها در زمینه ی نقش رسانه ها و در زمینه ی کیفیت انتخابات،

ص: 108

1- . در دیدار گروه کثیری از جوانان استان اردبیل 1379/5/5

2- . در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام به مناسبت عید سعید غدیر 1376/2/6

در لباسهای گوناگون و شکل‌های گوناگون نوشته اند، بخوانید تا ببینید انتخابات شهرداری ها چگونه است، انتخابات فرماندارها چگونه است، بعد انتخابات رئیس جمهور و نمایندگان کنگره چگونه است؛ نقش سرمایه و پول، نقش اول است؛ مردم هم وجه المصلحه اند؛ دموکراسی ای به آن معنا وجود ندارد. دموکراسی در اصطلاح آنها که خیلی هم سعی میکنند آن را آرایش کنند، همین چیزی است که خودشان اولین بار قلم انتقاد و زبان انتقاد را به روی آن باز کرده اند تا دیرباورترین آدمها باور کنند که آنجا مردم سالاری حقیقی نیست. مردم سالاری متکی به ایمان، همین عواطف، همین دید روشن، همین حضور يك نظام را بر سر پا کرد، يك انقلاب را به وجود آورد، يك پرچم را در دنیا بلند کرد؛ پرچم هویت بخشیدن به انسان در درجه ی اول و اندیشه ی والای اسلامی. برای اینکه این ایمان و این اعتقاد را ضایع کنند، مرتب چیز به این درخشندگی را از اول انقلاب با شکل‌های مختلف و با تعبیرات موهن در رادیوها، مورد تحقیر قرار دادند؛ برای چه؟ برای اینکه صاحبان این فکر، در حفظ و بالندگی آن دچار تردید شوند؛ یا عمل صالح را با شکل‌های گوناگون مورد تحقیر قرار دادند. (1)

1-10 - دموکراسی غربی و زرسالاران

جمهوری اسلامی در مقابل همه ی این نیازهای مردم، خود را موظف میدانند و مردم به معنای حقیقی کلمه، صاحب رأی و صاحب اختیارند؛ برخلاف دموکراسی رایج در غرب؛ لیبرال دموکراسی شکست خورده ی رسوای شده ی غربی. دموکراسی غربی در حقیقت انتخاب مردم نیست، انتخاب زرسالاران است؛ حتی انتخاب بدنه ی احزاب هم نیست، انتخاب سران و رهبران احزاب است. آنها هستند که حکومتها را می آورند و میبرند؛ آنها هستند که تصمیمهای بزرگ را میسازند. مردم در اکثر تصمیمهای

ص: 109

بزرگ، برکنار از تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی اند؛ کسی هم به آنها اعتنا نمی‌کند. آنقدر هم آنها را گرفتار مشغله و کار می‌کنند که نمیتوانند و فرصت آن را پیدا نمی‌کنند که آنچه را که میخواهند، به زبان بیاورند. (1)

ساخت استبدادی و دیکتاتوری به شکل بسیار مدرن و پیشرفته، امروز در بسیاری از کشورهای غربی و در رأس آنها در آمریکا مستقر و حاکم است. آنجا مردم به معنای انسانهای صاحب اختیار و صاحب اراده، نقشی در بر سر کار آوردن حکومتها ندارند؛ پول است و زور صاحبان سرمایه و زرسالاران است که همه چیز را تعیین میکند و همه چیز را در مجرای دلخواه خود به حرکت می‌اندازد. (2)

2-10 - چارچوب دموکراسی‌های غربی، منافع و خواست صاحبان ثروت

در همه‌ی آنچه که در دنیا به نام دموکراسی و مردم‌سالاری شناخته میشود، چارچوب وجود دارد. در دموکراسی‌های غربی، چارچوب عبارت است از منافع و خواست صاحبان ثروت و سرمایه‌داران حاکم بر سرنوشت جامعه؛ تنها در آن چارچوب است که رأی مردم اعتبار پیدا میکند و نافذ میشود. اگر مردم چیزی را که برخلاف منافع سرمایه‌داران و صاحبان قدرت مالی و اقتصادی و بر اثر آن، قدرت سیاسی است بخواهند، هیچ تضمینی وجود ندارد که این نظامها و رژیمهای دموکراتیک، تسلیم خواست مردم شوند. یک چارچوب محکم و ناشکننده بر همه‌ی این خواستها و دموکراسی‌ها حاکم است. در کشورهای سوسیالیستی سابق - که آنها هم خودشان را کشورهای دموکراتیک مینامیدند - این چارچوب، حزب حاکم بود. در خارج از چارچوب تمایلات و سیاستها و انگیزه‌های حزب حاکم، رأی مردم هیچ توانایی و کاربُردی نداشت. به هر حال چارچوب وجود دارد. (3)

ص: 110

1- . در دیدار با اقلشار مختلف مردم آذربایجان به مناسبت روز 29 بهمن 1386/11/28

2- . همان

3- . در مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری آقای سید محمد خاتمی 1380/5/11

در کشورهایی که مثلاً دموکراسی وجود دارد، اگر شما نگاه کنید، می بینید غالباً دولتمردان یا از سرمایه داران و یا وابسته به سرمایه دارانند و مجلسهایشان را غالباً افراد متنفذ، پولدار، قدرتمند و زوردار پر میکنند؛ در کشورهایی هم که دم از دموکراسی میزنند، وضع به همین گونه است؛ در ایران اسلامی این گونه نیست؛ مجلس شورای اسلامی متکی به عناصری از متن مردم است. يك معلّم، يك کشاورز، يك روحانی، يك پزشك، يك كاسب یا يك دانشجو، به يك منطقه ی انتخاباتی رفته است و مردم او را شناخته اند، به او رأی داده اند و به مجلس شورای اسلامی وارد شده است. دولت جمهوری اسلامی نیز همین طور است. کسانی که در رأس مسؤلیتهای دولتی قرار دارند، افرادی هستند که عمر و جوانی خودشان را در مبارزات و سختی ها و شدايد گذرانده اند؛ لذا مردم، هم مجلس، هم دولت و هم مسئولین را دوست میدارند؛ چون می بینند که اینها از جنس خودشان هستند. (1)

11 - فرق مردم سالاری دینی با دموکراسی غربی در احترام حقیقی به تصمیم مردم

اشاره

امروز در دنیای دموکراسی که انتخابات در آنها انجام میگیرد و پرچم دموکراسی را اینها بلند میکنند، آنچه وجود ندارد، «رضی العامه» (2) است؛ مسئله، صوری است؛ در واقع غالباً این جور است. در کشور آمریکا این جور است، در کشورهای معروف دموکراسی دنیا این جور است. پشت سر این کسانی که می آیند وارد میدان انتخابات میشوند و مبارزه ی انتخاباتی میکنند، گروه هایی از جبهه ی خاصه وجود دارند؛ یعنی سرمایه دارها، کمپانی دارها، متنفذین مالی، باندهای عظیم مالی؛ اینها هستند که دارند کارها را رویه راه میکنند؛ با تبلیغات گمراه کننده و با روشهای گوناگون، آرای

ص: 111

1- . در دیدار با مهمانان خارجی دهه ی فجر و قشرهای مختلف مردم در روز نیمه ی شعبان 1371/11/18

2- . رضایت عامه ی مردم

مردم را به این سمت و آن سمت میکشانند. در واقع، دعوا بین کمپانی دارها است؛ دعوا بین آرای مردم نیست؛ يك چیز تخیلی است. در واقع، حکومت دموکراسی در آنجاها حکومت اقلیت است؛ حکومت خواصی است که خواص بودن آنها، نخبه بودن آنها، به خاطر امکانات مالی فراوان آنها است؛ اینها هستند که دارند سیاست گذاری میکنند. در انتخابات نظام جمهوری اسلامی این جور نیست. اینجا مردمند که دارند تصمیم میگیرند، مردمند که دارند تشخیص میدهند. ممکن است این تشخیص يك جا درست باشد، يك جا غلط باشد بحث در این نیست اما تصمیم گیر، خود مردم هستند. پشت سر آرای مردم، آرای باندهای قدرت و ثروت و اینها قرار ندارد. در این انتخابات، واقعاً احترام به رأی مردم است؛ احترام به تشخیص مردم است. باید در مقابل این تشخیص تسلیم شد. (1)

مردم سالاری دینی به معنای کرامت انسان و حرکت مردم در چارچوب دین خدا

نظام جمهوری اسلامی، آن دموکراسی مبتنی بر مبانی غلط غربی را رد میکند. مردم سالاری دینی به معنای کرامت حقیقی انسان و حرکت عموم مردم در چارچوب دین خدا و نه در چارچوب سنتهای جاهلی و خواسته های کمپانی های اقتصادی و اصول خودساخته ی نظامیان و جنگ سالاران است. در نظام جمهوری اسلامی، حرکت برخلاف آنها است؛ حرکت در چارچوب دین خدا است و اراده ی مردم، تعیین کننده ی مطلق است. (2)

12 - تفاوت در ریشه ها، روشها و معیارها

در اسلام حاکمیت بر مردم، به معنای يك امتیاز و حق ویژه برای حاکم

ص: 112

1- . در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری 1388/12/6

2- . در دیدار با اقشار مختلف مردم آذربایجان به مناسبت روز 29 بهمن 1386/11/28

نیست؛ همچنین حکومت يك امر بی ملاك و بی مناط نیست مثل اینکه برحسبِ شانس و اقبال، يك نفر بیاید زمام امور مردم را در هر رده ای از رده ها بر عهده گیرد، بلکه تابع معیارها است و مهم ترین کار این است که این معیارها رعایت شود. البته امکان خطا و اشتباه، هم در تشخیص و هم در عملکرد کسانی که تشخیص درستی نسبت به آنها داده شده، همیشه متصور است؛ بنابراین ما از کسی انتظار عصمت نداریم؛ لیکن اسلام در باب گزینش حاکمان در هر رده ای از رده ها، چه رده های بالا که سیاستهای کلان، کارهای بزرگ و اداره ی امور کلی کشور در دست آنها است چه رده های متوسط و پایین، معیارها و شرایطی گذارده است و آنچه بر عهده ی ما است، این است که این معیارها به طور کامل رعایت شود. لذا در اسلام آنچه ما به عنوان حاکمیت اسلامی شناخته ایم و امروز هم بنای کلی این جامعه بر آن قرار دارد، مردم سالاری دینی است که با دموکراسی های رایج دنیا در بنیاد اختلاف دارد. ریشه ی مشروعیتِ رأی مردم در دموکراسی های رایج دنیا اساساً با مشروعیتِ رأی مردم در نظام مردم سالاری اسلامی که ما به دنبال آن هستیم و آن را حکومت اسلامی و حاکمیت اسلام به حساب می آوریم، متفاوت است. لذا در روشها، تفاوت بین اینها است. در دموکراسی های رایج جهانی، ضوابطی که ما برای اداره ی کشور و برای مدیران آن قائل هستیم، وجود ندارد؛ ممکن است ضوابط دیگری باشد. در اینجا قدرت طلبی وجود ندارد. این طور نیست که دعوا بر سر این باشد که چه کسی بر اسب قدرت سوار شود و بتازد تا بتواند از هر وسیله ای برای این کار استفاده کند. (1)

13 - تفاوت در پایه های مشروعیت

اشاره

يك مسئله، اصل مسئله ی انتخابات و ربط آن با مردم سالاری از نظر

ص: 113

اسلام است. دموکراسی غربی یعنی دموکراسی متکی بر لیبرالیسم، منطقی برای خودش دارد. آن منطق پایه‌ی مشروعیت حکومتها و نظامها را عبارت از رأی اکثریت میدانند. مبنای این فکر هم همان اندیشه‌ی لیبرالی است؛ اندیشه‌ی آزادی فردی، که هیچ قیدوبند اخلاقی ندارد، مگر حدومرز ضرر رساندن به آزادی دیگران. تفکر لیبرالیسم غربی این است: آزادی شخصی و فردی مطلق انسان در همه‌ی زمینه‌ها و در همه‌ی عرصه‌ها که تجلیگاه آن در تشکیل نظام سیاسی کشور هم خواهد شد. چون در جامعه، اقلیت و اکثریتی هستند، چاره‌ای نیست جز اینکه اقلیت از اکثریت پیروی کند. این پایه‌ی دموکراسی غربی است. اگر نظامی این را داشت، این نظام از نظر دموکراسی لیبرالی مشروع است؛ اگر نظامی این را نداشت، نامشروع است. این تئوری دموکراسی لیبرالیسمی است، درحالی که بکلی عمل دموکراسی‌های غربی با این تئوری متفاوت است و آنچه امروز در عرصه‌ی عمل در دموکراسی‌های غربی مشاهده میشود، این نیست. اگر پایه‌ی مشروعیت عبارت است از رأی اکثریت مردم، یعنی کسانی که صاحبان رأی هستند، پس حکومت آمریکا و همین رئیس‌جمهور آمریکا نامشروع است؛ چون اکثریت ندارد. 35 یا 38 و یا چهل درصد از صاحبان حق رأی در انتخابات شرکت کرده‌اند که از آن تعداد هم مثلاً 21 درصد به ایشان رأی داده‌اند البته این طور هم نبود؛ میدانید که ایشان ناپلئونی به کاخ سفید رفتند؛ یعنی به حکم قاضی و به زور هُلش دادند به کاخ سفید! که اگر فرض کنیم همین رأی هم برای مشروعیت او کافی است، بنابراین حکومت فعلی آمریکا مشروع نیست. ما برای عدم مشروعیت حکومت آمریکا دلیلهای بیشتری داریم؛ ولی اکنون با منطق خود آنها بحث میکنیم که این منطق مخصوص آن حکومت هم نیست؛ بسیاری از همین دموکراسی‌های رایج و سینه‌سپر کرده‌ی دنیای دموکراسی غرب، در انتخاباتهای گوناگونشان این رقم شصت و 65 و هفتاد درصدی که شما در جمهوری اسلامی ایران

ملاحظه میکنید، ندارند و رقمشان خیلی کمتر از اینها است. البته بعضی از اوقات، رقم آنها همین شصت و شصت و چند درصد است؛ اما غالباً چهل و چند درصد و پنجاه و 38 درصد و... است.

تناقض در رفتار و گفتار غربی ها و دستگاه استکبار و بخصوص آمریکا - که ما امروز با آمریکا کار داریم؛ با دیگران فعلاً کاری نداریم - خیلی بیش از این حرفها است. اینها چقدر از حکومتهای غیر دموکراتیک را، یعنی حکومتهایی که برای يك بار هم در کشورشان صندوق انتخابات گذاشته نشده و از کسی رأی گرفته نشده، قبول کرده و با آنها مثل يك حکومت دموکراسی رفتار کرده اند و چقدر از دموکراسی ها را با کودتای نظامی به هم زده اند! ان شاءالله عمرتان آن قدر طولانی خواهد شد که ده بیست سال دیگر که بتدریج اسناد کودتاهای بیست، سی سال گذشته ی آمریکای لاتین را از آرشیوهای وزارت خارجه ی آمریکا بیرون میدهند، ببینید؛ البته بعضی از این اسناد الان هم بیرون آمده؛ بعضی اش را هم خود ما بدون اینکه آنها از آرشیوشان بیرون بیاورند، میدانیم که در سرتاسر آمریکای لاتین شاید کشوری نماند که در آن اگر انتخاباتی شد و آزادی ای بود و اگر رئیس جمهور مورد علاقه ی مردمی بود، «سیا» ی آمریکا وارد کار نشد و کودتا راه نینداخت؛ مزاحمت ایجاد نکرد و پدر دموکراسی های مردمی را درنیاورد. حالا شیلی معروف است و همه ماجرای آن کشور را میدانند. در آفریقا و آسیا و در جاهای مختلف دیگر هم این کار را کردند. چقدر حکومت دیکتاتوری به پشتوانه ی آمریکا به وجود آمد که از نظامی در يك کشور، بی قیدوشرط حمایت کردند و آنها به پشت گرمی آمریکا کُشتند، زدند، بردند و بیست سی سال حکومت کردند! در کشور خود ما حکومت طاغوت و دیکتاتوری سیاه دوره ی رضاخان را که نظیرش کمتر در تاریخ ما دیده شده، انگلیسی ها سرکار آوردند، بعد همانها محمدرضا را هم سرکار آوردند. پس از مدت کوتاهی که دکتر «مصدق» با نهضت ملی سرکار آمد، یکی دو سالی هر

طور بود تحمّل کردند، آخر تحمّلشان تمام شد و خود آمریکا و انگلیس با هم همدست شدند و کودتای 28 مرداد را راه انداختند و بیست و پنج سال حکومت دیکتاتوری سیاه مبتنی بر کودتای سرلشکر «زاهدی» را در ایران سرپا نگه داشتند.⁽¹⁾

مردم؛ يك ركن مشروعيت

در اسلام مردم يك ركن مشروعيت هستند، نه همه ي پایه ي مشروعيت. نظام سياسي در اسلام علاوه بر رأی و خواست مردم، بر پایه ي اساسي ديگري هم كه تقوا و عدالت ناميده ميشود، استوار است. اگر كسي كه براي حكومت انتخاب ميشود، از تقوا و عدالت برخوردار نبود، همه ي مردم هم كه بر او اتّفاق كنند، از نظر اسلام اين حكومت، حكومت نامشروعی است؛ اكثریت كه هیچ. وقتی امام حسين (عليه السلام) را در نامه ای كه جزو سندهای ماندگار تاريخ اسلام است به كوفه دعوت كردند، اين طور مینویسند: «و لعمری ما الامام الّا الحاکم بالقسط»⁽²⁾؛ حاکم در جامعه ي اسلامی و حكومت در جامعه ي اسلامی نیست، مگر آنكه عامل به قسط باشد؛ حكم به قسط و عدالت كند؛ اگر حكم به عدالت نكرد، هرکس كه او را نصب کرده و هرکس كه او را انتخاب کرده، نامشروع است. اين موضوع در همه ي رده های حكومت صدق ميكند و فقط مخصوص رهبري در نظام جمهوري اسلامی نیست. البته تكلیف رهبري سنگین تر است و عدالت و تقوایی كه در رهبري لازم است، به طور مثال، در نماینده ي مجلس لازم نیست؛ اما اين، بدین معنا نیست كه نماینده ي مجلس بدون داشتن تقوا و عدالت ميتواند به مجلس برود؛ نخیر، او هم تقوا و عدالت لازم دارد؛ چرا؟ چون او هم حاکم است و جزو دستگاه قدرت است، همان طور كه دولت و قوه ي

ص: 116

1- . در دیدار استادان و دانشجویان قزوین 1382/9/26

2- . بحار، ج 44، باب 37، ص 334 (با اندکی تفاوت)

قضائیه هم حاکم هستند؛ چون اینها بر جان و مال جامعه ی تحت قدرت خودشان حکومت میکنند.

«الحاکم بالقسط، الدائن لدین الله» (1)؛ باید راه دین خدا را بپیماید. در قرآن، در خطاب خداوند متعال به ابراهیم، این نکته ی بسیار مهم آمده است که خداوند بعد از امتحانهای فراوانی که از ابراهیم کرد و ایشان از کوره ی آزمایشهای گوناگون بیرون آمد و خالص و خالص تر شد، گفت: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»؛ من تو را پیشوای مردم قرار دادم. امام فقط به معنای پیشوای دینی و مسئله ی طهارت و غسل و وضو و نماز نیست؛ امام یعنی پیشوای دین و دنیا؛ راهبر مردم به سوی صلاح؛ این معنای امام در منطق شرایع دینی از اول تا امروز است. بعد ابراهیم عرض کرد: «و من ذرّیّتی»؛ اولاد و ذرّیه ی من هم در این امامت نصیبی دارند؟ خداوند فرمود دارند یا ندارند؛ بحث ذرّیه نیست؛ ضابطه داد. «قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (2)؛ فرمان و دستور و حکم امامت از سوی من به ستمگران و ظالمان نمیرسد؛ باید عادل باشد.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) امام دادگران عالم و مظهر تقوا و عدالت است. وقتی بعد از قتل عثمان در خانه اش ریختند تا ایشان را به صحنه ی خلافت بیاورند، حضرت نمی آمد و قبول نمی کرد، البتّه دلیلهایی دارد که بحث بسیار مهم و پرمعنایی است، بعد از قبول هم فرمود: «لو لا حضور الحاضر و قیام الحجّة بوجود الناصر و ما أخذ الله علی العلماء ألاّ یقازوا علی کفّة ظالمٍ و لا سغب مظلوم لألقیت حبلها علی غاربها» (3). (4)

ص: 117

- 1- . بحار، ج 44، ص 335
- 2- . سوره ی بقره، آیه ی 124.
- 3- . «اگر حضور حاضر و تمام بودن حجّت بر من به خاطر وجود یاور نبود و اگر نبود عهدی که خداوند از دانشمندان گرفته که در برابر شکمبارگی هیچ ستمگر و گرسنگی هیچ مظلومی سکوت نمایند، دهنه ی شتر حکومت را بر کوهانش می انداختم». نهج البلاغه، خطبه ی 3 (شقشقیه)، ص 50
- 4- . در دیدار استادان و دانشجویان قزوین 1382/9/26

پایه ی مشروعیت حکومت فقط رأی مردم نیست؛ پایه ی اصلی تقوا و عدالت است؛ منتها تقوا و عدالت هم بدون رأی و مقبولیت مردم کارایی ندارد؛ لذا رأی مردم هم لازم است. اسلام برای رأی مردم اهمّیت قائل است. فرق بین دموکراسی غربی و مردم سالاری دینی که ما مطرح میکنیم، همین جا است.

مردم سالاری غربی يك پایه ی فکری متقن که بشود به آن تکیه کرد ندارد؛ اما مردم سالاری دینی این طور نیست؛ چون پایه اش پایه ی دینی است، لذا پاسخ روشنی دارد. در مردم سالاری دینی و در شریعت الهی این موضوع مطرح است که مردم باید حاکم را بخواهند، تا او مورد قبول باشد و حق داشته باشد که حکومت کند. ای کسی که مسلمانی، چرا رأی مردم معتبر است؟ میگوید چون مسلمانم؛ چون به اسلام اعتقاد دارم و چون در منطق اسلام، رأی مردم بر اساس کرامت انسان پیش خدای متعال معتبر است. در اسلام هیچ ولایت و حاکمیتی بر انسانها مقبول نیست، مگر اینکه خدای متعال مشخص کند. ما هر جا که در مسائل فراوان فقهی به ولایت حاکم، ولایت قاضی یا به ولایت مؤمن - که انواع و اقسام ولایات وجود دارد - ارتباط پیدا میکند، شك کنیم که آیا دلیل شرعی بر تجویز این ولایت قائم هست یا نه، میگوییم نه؛ چرا؟ چون اصل، عدم ولایت است. این منطق اسلام است. آن وقتی این ولایت مورد قبول است که شارع آن را تنفیذ کرده باشد و تنفیذ شارع به این است که آن کسی که ولایت را به او میدهیم، در هر مرتبه ای از ولایت باید اهلیت و صلاحیت، یعنی عدالت و تقوا داشته باشد و مردم هم او را بخواهند. این منطق مردم سالاری دینی است که بسیار مستحکم و عمیق است. يك مؤمن میتواند با اعتقاد کامل این منطق را بپذیرد و به آن عمل کند؛ جای شبهه و وسوسه ندارد. (1)

ص: 118

در دموکراسی های غربی، صلاحیت‌های خاصی مورد نظر است که عمدتاً در این صلاحیتها، وابستگی های حزبی رعایت میشود. هم کسانی که نامزد میشوند، هم آنهایی که نامزد میکنند و هم آنهایی که به نامزدها رأی میدهند، در واقع به این حزب یا به آن حزب رأی میدهند؛ حالا- در آن کشورهایی که دو حزبی است، مثل آمریکا و انگلیس و یا در کشورهایی که چند حزبی است، به یکی از این دو یا چند حزب رأی میدهند. در نظام جمهوری اسلامی غیر از دانایی و کفایت سیاسی، کفایت اخلاقی و اعتقادی هم لازم است؛ افرادی نگویند که اخلاق و عقیده مسئله ی شخصی انسانها است؛ بله، اخلاق و عقیده مسئله ی شخصی انسانها است؛ اما نه برای مسئول. من اگر در جایگاه مسئولیت قرار گرفتم و اخلاق زشتی داشتم، فهم بدی از مسائل جامعه داشتم و معتقد بودم که باید جیب خودم را پُر کنم نمیتوانم به مردم بگویم این عقیده و اخلاق شخصی من است و اخلاق و عقیده ربطی به کسی ندارد. برای يك مسئول عقیده و اخلاق مسئله ی شخصی نیست، مسئله ای اجتماعی و عمومی است؛ حاکم شدن بر سرنوشت مردم است. آن کسی که به مجلس میرود، یا به هر مسئولیت دیگری در نظام جمهوری اسلامی میرسد، اگر فاسد، بیگانه پرست و در خدمت منافع طبقات برخوردار جامعه بود، دیگر نمیتواند نقشی را که ملت و طبقات محروم میخواهند، ایفا کند. اگر آن شخص، انسان معامله گر، رشوه و توصیه پذیر و مرعوبی بود، در مقابل تشریح تبلیغات و سیاستهای خارجی جا زد، دیگر نمیتواند مورد اعتماد مردم قرار گیرد و برود آنجا بنشیند و تکلیف ملك و ملت را معین کند. این شخص غیر از کفایت ذاتی و دانایی ذاتی، به شجاعت اخلاقی، تقوای دینی و سیاسی و عقیده ی درست هم احتیاج دارد. (1)

ص: 119

تفاوت دیگر دموکراسی های رایج دنیا با نظام مردم سالاری دینی این است که در مردم سالاری دینی کارهای رایج دنیا و اسرافها و تبلیغات پرخرج مطلقاً نباید انجام گیرد. (1)

امروز در دنیا دموکراسی، یک دموکراسی حقیقی نیست؛ زیرا فشار تبلیغات پُرزرق و برق توخالی، با سخنان فریب آمیز، آن چنان بر ذهن مردم سنگینی میکند، که امکان انتخاب درست را به مردم نمیدهد؛ نمیگذارند مردم فکر کنند. هرکس که مقداری از کارهای انتخاباتی کشورهای به اصطلاح دموکراتیک را مشاهده کرده باشد، این معنا برایش واضح است. حرفهایی که میزنند، وعده هایی که میدهند، قیافه هایی که میگیرند، تملقهایی که از بعضی از قشرها یا گروه ها میگویند، ارتباطهایی که با جناحهای خاصی برقرار میکنند تا نظر آنها را جلب بکنند، کارهای سالمی نیست؛ کارهایی است که وقتی در یک مجموعه ی مردمی انجام گرفت، فضا را مسموم میکند و قدرت فکر کردن به آنها نمیدهد. (2)

در نظام اسلامی فریب و حيله گری برای جلب آرای مردم، خودش جرم است؛ استفاده از قدرت برای به دست آوردن پول، یکی از بزرگ ترین جرائم است. (3)

16 - اتکای مردم سالاری دینی به ایمان، اراده و بازوان مردم، نه دیکتاتوری گروه ها

مردمی یعنی چه؟ یعنی متکی به ایمانها و اراده ها و بازوان مردم است. امام زمان، تنها دنیا را پُر از عدل و داد نمیکند؛ امام زمان از آحاد مؤمن مردم و با تکیه به آنها است که بنای عدل الهی را در سرتاسر عالم استقرار میبخشد

ص: 120

1- . در دیدار اعضای مجلس خبرگان 1381/12/13

2- . در دیدار وزیر و مسئولان وزارت کشور و استانداران 1370/9/27

3- . در دیدار اقشار مختلف مردم به مناسبت نیمه ی شعبان در مصالای تهران 1381/7/30

و يك حكومت صددرصد مردمی تشکیل میدهد؛ اما این حکومت مردمی با حکومت‌های مدعی مردمی بودن و دموکراسی در دنیای امروز از زمین تا آسمان تفاوت دارد. آنچه امروز در دنیا اسم دموکراسی و مردم سالاری را روی آن گذاشته اند، همان دیکتاتوری های قدیمی است که لباس جدید بر تن کرده است؛ یعنی دیکتاتوری گروه ها. اگر رقابت هم وجود دارد، رقابت بین گروه ها است و مردم در این میان هیچ کاره اند. يك گروه به قدرت دست پیدا میکند و در سایه ی قدرت سیاسی ای که همه ی زمامهای امور را در کشور در اختیار او میگذارد و با سوءاستفاده از این قدرت، ثروت و پول و سرمایه به نفع خود گردآوری میکند و آنها را در راه به دست آوردن دوباره ی قدرت مصرف میکند. دموکراسی های امروز دنیا بر پایه ی تبلیغات دروغ و فریبنده و مسحور کردن چشمها و دلها است. امروز در دنیا هر جا شعار دموکراسی میدهند، شما ببینید برای تبلیغات کاندیداهای ریاست جمهوری و یا نمایندگان مجلس چه کار میکنند! پول خرج میکنند؛ دموکراسی در پنجه ی اقتدار پول اسیر است. مردم سالاری امام زمان یعنی مردم سالاری دینی با این روش، بکلی متفاوت است. (1)

ما آحاد ملت، از اوّل تاریخ خود تا دوران انقلاب، در هیچ برهه ای این طور آزادانه نمیتوانستیم مسئولان بلندپایه ی کشور را خودمان انتخاب کنیم؛ کی چنین چیزی برای این ملت میسر بود؟ امروز هم در بسیاری از نقاط دنیا هنوز میسر نیست. حتی در کشورهایی هم که اسم دموکراسی دارند و پرچم دموکراسی را در دست گرفته اند، آدمهای تیزبین می بینند و میدانند که دموکراسی به معنای مردمی شفاف همگانی که در ایران وجود دارد، در آنجاها نیست. جاهایی که انتخابات حزبی برگزار میشود، مردمی که به کاندیدای حزب رأی میدهند، آن نامزد را نمی شناسند؛ گاهی اسم او جز از طریق تبلیغات دوران انتخابات به گوششان نرسیده است؛ حزب

ص: 121

گفته به این رأی دهید، آنها رأی میدهند؛ در ایران این طور نیست. در ایران مردم با شناخت، با معرفت، بقدری که میتوانند و بدون اینکه کسی بالای سر آنها باشد و بگوید به این رأی بده، به این رأی نده، نامزد مورد نظر خود را انتخاب میکنند. حتی حزبی بالای سرشان نیست که بگوید باید به این شخص رأی دهید؛ تا آدمی که جزو حزب است، مجبور باشد به همان کسی که چند نفر در رأس حزب نشسته اند و انتخاب کرده اند، رأی دهد. (1)

17 - ناتوانی دموکراسی غربی در ممانعت از فجایع بشری

اشاره

امروز بزرگ ترین ضربه ای که به اعتبار لیبرال دموکراسی رایج در دنیای غرب وارد میشود، این دنیای آغشته از کشته و خون و جسد و ظلم است که براساس لیبرال دموکراسی در دنیا به وجود آمده است. مرکز و اطراف هر دو جنگ جهانی، اروپا بود؛ یعنی مرکز لیبرال دموکراسی. استعمار، دخالت در کشورها، قضایای کشورهای آمریکای لاتین، از همه مهم تر قضایای فلسطین و حال قضیه ی افغانستان، در همین ارتباط به وجود آمد. در مقابل این حوادث، نظریه ی لیبرال دموکراسی پاسخی ندارد. به بحث نظری و فلسفی و نشستن پشت میز مناظره احتیاجی نیست؛ مردم دنیا وقتی نگاه میکنند می بینند این نظریه ی سیاسی نتیجه اش این است و کارایی ندارد. (2)

17-1 - رفاقت دموکراسی غربی با نظامهای دیکتاتور

به دیکتاتورهای دنیا و کودتاهای نظامی نگاه کنید! همه ی اینها رفیقه های نزدیک همین دموکراتهای دنیا و طرف داران دموکراسی و مردم سالاری اند. وقتی دموکراسی با معنویت و حقیقت و دین همراه نباشد، این طور میشود. ما تجربه ی نوپی را آوردیم؛ ما دموکراسی را از دین گرفتیم؛ دموکراسی ما با

ص: 122

1- . در دیدار اقشار مختلف مردم 1384/3/25

2- . در اجتماع بزرگ مردم شهرستان کاشان و آران و بیدگل 1380/8/20

معنویت و دین همراه است؛ لذا مردم سالاری دینی شد؛ جمهوری اسلامی شد. مردم به این دستاورد میبالند و از آن دفاع و به آن افتخار میکنند. دشمن در تبلیغات خود مرتب سعی میکند این دستاورد را کوچک کند؛ به قول رایج بین کسبه، بر سر جنس بزند و آن را تحقیر نماید. امام صادق (علیه السلام) به شاگرد خود فرمود: «چنانچه تو گوهر گرانمایی در دست داشته باشی، همه ی دنیا اگر بگویند این سنگ است و تو بدانی که این گوهر گرانمای است، حرف همه ی دنیا را باور نمیکنی. اگر يك سنگ در دست داشته باشی، همه ی دنیا بگویند این گوهر گرانمای است، باز هم به حرف آنها گوش نمیکنی؛ میبینی که سنگ است.»⁽¹⁾ وقتی گوهر گرانمایی وجود دارد، اگر همه ی دنیا بگویند آنچه در دست داری، بی ارزش است، میبینی متاع باارزشی است؛ ملت ما دانسته است و فهمیده است؛ لذا ایستاده است.⁽²⁾

2-17 - کمال حمایت نظامهای غربی از کودتاهای نظامی و کودتاگران

امروز نظامهای غربی و در رأس آنها آمریکا، همین دموکراسی بد تجربه شده و بدامتحان پس داده را میخواهند به زور به بعضی کشورها تحمیل کنند. دولت فلسطین را که از آرای مردم برخاسته، قبول نمیکنند؛ برای دولت عراق که از آرای مردم به معنای حقیقی کلمه، جوشیده و بر سر کار آمده، انواع مشکلات را درست میکنند؛ از کودتاهای نظامی و کودتاگران نظامی به شرطی که زیر فرمان آنها باشند، کمال حمایت را میکنند، باز دم از مردم سالاری میزنند.⁽³⁾

ص: 123

1- . تحف العقول، ص 386 (با اندکی تفاوت)

2- . در خطبه های نماز جمعه ی تهران 1382/11/24

3- . در دیدار با اقشار مختلف مردم آذربایجان به مناسبت روز 29 بهمن 1386/11/28

ما با همه شاه‌ها بدیم؛ شاه بد است. اصلاً شاه نمیتواند خوب باشد. ملوکیت بد است. ملوکیت به معنای مالکیت است. آن کسی که خودش را ملک مینامد، یعنی پادشاه مالکیتی نسبت به مردم و به اصطلاح رعیت خودش برای خود قائل است. در اسلام اصلاً ملوکیت مردود است. خلافت و ولایت، نقطه‌ی مقابل ملوکیت است. (1)

19 - نقش مهم آگاهی در مردم‌سالاری دینی

نظام جمهوری اسلامی، یک نظام مردمی است و نظام مردمی، جز با آگاهی مردم ممکن نیست پیش برود. نظام دیکتاتوری، نظام غیر مردمی، نظام کودتایی، نظام تحمیلی که با مردم سر و کاری ندارد، دست مردم کاری ندارد، با فکر مردم سر و کاری ندارد، برایش مهم نیست که مردم بفهمند یا نفهمند. چه آنجا که شمشیر حاکم است و چه آنجا که سرمایه حاکم است فرقی نمیکند اگر دشمنی و مخالفتی هم با نظام شد، بالاخره سر و کارش با پول یا شمشیر است و کاری به اراده و خواست مردم ندارد؛ بنابراین، برای آن نظام، آگاهی مردم مهم نیست. میخواهند بدانند، میخواهند ندانند. نظامهای غیر مردمی گاهی، ریاکارانه، اسم مردم را می‌آورند؛ لکن تظاهر است و واقعی نیست. (2)

حکومت‌های مستبد دنیا، صرفه‌شان به این است که مردم سیاسی نباشند؛ مردم درک و تحلیل و شعور سیاسی نداشته باشند؛ اما حکومتی که میخواهد به دست مردم کارهای بزرگ را انجام دهد؛ نظام را میخواهد با قدرت بی‌پایان مردم به سر منزل مقصود برساند و مردم را همه چیز نظام میدانند، مگر مردم آن بخصوص جوانان و بالاخص جوانان دانشجوی آن

ص: 124

1- . در جمع دانشجویان دانشگاه تهران 1377/2/22

2- . در دیدار مدیران و مسئولان مطبوعات کشور 1375/2/13

میتوانند غیر سیاسی باشند؟ مگر میشود! عالم ترین عالمها و دانشمندترین دانشمنداها را هم، اگر مغز و فهم سیاسی نداشته باشند، دشمن با يك آبنبات تُرش میتواند به آن طرف ببرد؛ مجذوب خودش کند و در جهت اهداف خودش قرار دهد!⁽¹⁾

مردم در این نظام باید بدانند، نظام ما و کشور ما غیر از کشورها و نظامهایی است که بر مبنای استبداد اداره میشود که میخواهند مردم نفهمند، کر و کور باشند. اگر صرفه ی رژیمهایی در این گوشه و آن گوشه ی عالم در ندانستن مردمشان است، صرفه ی نظام ما و رژیم ما و حکومت ما و دولت ما در دانستن مردم است. اگر مردم ندانند، اگر مردم نفهمند، اگر مردم تصمیم نگیرند، کار گردانندگان این حکومت مشکل میشود؛ لذاست که مبنای کار این نظام بر بصیرت مردم است.⁽²⁾

20 - تواضع بدون ضعف و اقتدار بدون تکبر

در دوران حکومت، تواضع بدون ضعف و اقتدار بدون تکبر، از خصوصیات امیرالمؤمنین است. در همان حالی که با متخلف، با منحرف، با آن کسی که مورد حدّ الهی است و با دشمن در میدانهای خود در نهایت قاطعیت عمل میکند، در عین حال برای خود برای آن من شومی که در هر وجودی سربرآورد، او را ضایع و بیچاره خواهد کرد، هیچ جایی در وجود علی نیست. هر چه هست، هضم در اراده ی الهی است؛ عبد و بنده ی خدا است.

اگر ولایت اسلامی باشد، زندگی زیر سایه ی امیرالمؤمنین، برای همه حاصل خواهد شد: برای مؤمن، برای فاسق و برای کافر، حتی کفار هم در آن راحت زندگی میکنند؛ این طور نیست که در آن، فقط آدمهای پرهیزکار

ص: 125

1- . در دیدار دانش آموزان و دانشجویان به مناسبت روز ملی مبارزه با استکبار 1372/8/12

2- . در خطبه های نماز جمعه 1362/1/26

راحت باشند، غیر پرهیزکار هم از امنیت آن محیط، از مساوات، از عدالت و از آرامش معنوی در آن محیط، استفاده میکند. اگر حکومت الهی نشد، جامعه، جامعه‌ی تبعیض آمیز است. تبعیض هم انواعی دارد. آنجایی که زمامداران حکومت و قدرت، مردمانی باشند که یا از کسی ترسند، یا اخلاقیاتی نداشته باشند و در درون آنها ناظری از خدا نباشد، همین وضعی است که امروز شما در دنیا ملاحظه میکنید؛ کشتن مسلمانان کوزوو و به دنبال آن، مسلمانان بوسنی و هرزگوین، با هدف نابود کردن نسل مسلمان از منطقه‌ی اروپا؛ این کار انجام میگردد. [اینکه] مسلمانان در اروپا صاحب مملکتی باشند، نمیشود؛ [اما] اگر به عنوان یک انسان درجه‌ی دوزندگی کنند، مانعی ندارد؛ اینها حقایقِ حوادث این روزگار است. این هدف کسانی است که از همه طرف، دست به دست هم دادند تا قضایای بوسنی راه افتاد و امروز قضایای کوزوو راه افتاده است. شما ملاحظه کنید، یوگسلاوی از یک طرف و متحدین غربی ناتو از یک طرف، با هم جنگ دارند؛ اما نتیجه چیست؟ آیا یک مسلمان به خاطر اینکه ظاهراً یوگسلاوی را مجازات میکنند، احساس آرامش کرد؟ ابداً! از روزی که این حملات شروع شده است، شدت عمل نسبت به مسلمانان بیشتر است.

البته ارتباط خودشان با هم بر سر قضیه‌ی حکومت و استبداد و قلدری و اینکه یکی حتماً باید صربها را زیر بند و فرمان خود بیاورد، چیزهایی را ایجاد میکند؛ اما برای مسلمانان فرقی نمیکند. مسلمانان در بوسنی و هرزگوین هم چند سال مورد تجاوز قرار گرفتند، کتک خوردند، کشته و در گورهای دسته جمعی دفن شدند؛ به قصد اینکه آنها را متفرق و متلاشی کنند - آخر سر آمدند و با شکل بکلی نامطلوبی، صلح را برقرار کردند؛ البته وقتی دیدند چاره‌ای نیست، اقدام کردند؛ زیرا مسلمانان بوسنی، انصافاً ایستادگی کردند - به خاطر اینکه وجود مسلمانان را در اینجا برخلاف اهداف خودخواهانه و مستبدانه‌ی خودشان میدانند. حالا اسم آن دموکراسی

است، باشد؛ اسم که چیزی را عوض نمیکند. همه ی این آقایانی که در آنجا هستند، حاکمان دموکراتیک و حکومت‌های دموکراسی هستند؛ آیا این دموکراسی است؟ معنای دموکراسی، این است؟ آیا بشریت برای این مقاصد، باید تحمّل این همه مشکلات را بکند؟ اگر واقعاً دموکراسی این است، پس استبداد و دموکراسی فرقی با هم ندارد! کشورهای دموکرات دنیا و کسانی که با حکومت‌های به اصطلاح دموکراسی بر سر کارند، در برخورد با جماعتی که با آنها همفکر نیستند یا به دلیلی وجود آنها را برای خودشان مفید میدانند، یا مضر میدانند حق داشته باشند با شدیدترین ابزارها رفتار کنند! پس اگر بشریت، دموکراسی غربی را رد کند، نفی و انکار کند و از آن اظهار برائت نماید، حق دارد.

ولایت اسلامی این گونه نیست. ولایت اسلامی این طور است که وقتی مخالفین در حکومت امیرالمؤمنین، خلخال از پای زن یهودی بیرون می آورند، امام آن جمعیت و حاکم حکیم میگوید: اگر مسلمانی از این امر بمیرد از غصّه ی اینکه در حکومت او خلخال از پای يك زن یهودی درآورده اند، حق دارد؛ مثل امیرالمؤمنین که مبالغه نمیکند؛ میگوید اگر انسان از این غصّه بمیرد، حق دارد؛ این حکومت و ولایت اسلامی است. (1)

21 - خدمت حقیقی و واقعی به مردم، نه داشتن اهداف شخصی

مسئولین به خاطر کار و جهاد و تلاششان نباید هیچ منّتی بر سر مردم داشته باشند؛ چون برای خدا کار میکنند، برای انجام وظیفه کار میکنند و وظیفه شان را انجام میدهند. ما مکرّر به مسئولین دلسوز و علاقه مند گفته ایم که آقایان محترم! بالاترین عزّت برای يك مسئول کشور این است که به معنای حقیقی کلمه، خودش را خدمتگزار مردم بداند؛ پیش خدا و خلق و در افکار عمومی عالم، هیچ عزّتی برای يك مسئول کشوری، از

ص: 127

این بالاتر نیست. دموکراسی واقعی یعنی اینکه مسئولین کشور، خودشان را حقیقتاً برای مردم و در خدمت مردم بدانند. در دنیا کشورهایی هستند که دولتها در آنها به نام دموکراسی بر سر کار می آیند، اما هدفهایشان فرسنگها از دموکراسی فاصله دارد. اگر کسی بعضی از کتابهای مربوط به زندگی اجتماعی این کشورها را خوانده باشد، خواهد دید اگر آن مسئول نخست وزیر یا رئیس جمهور چهار سال بر سر کار است، همّت اساسی اش این است که در این چهار سال حداکثر استفاده ی شخصی را ببرد. بنده نسبت به بعضی از کشورها، با دقت و آگاهی از زوایای مختلف، این مطالب را خوانده و دیده ام. فلان نخست وزیر یا رئیس جمهور، میخواهد برای دوران بازنشستگی خودش نانی بپزد و آماده کند! با شرکتها و کمپانی ها، قراردادی ببندد تا بتواند زندگی را بگذراند؛ هدف این است. مردم آن کشورها در درجه ی دوّمند و گاهی اصلاً مطرح نیستند؛ اسمشان هم دموکراسی است؛ دروغ است؛ دموکراسی نیست. (1)

22 - گفتگوی صحیح در مقابل، عربده کشی در برخی دموکراسی ها

در مردم سالاری اسلامی، گفتگو با عربده کشی و چاقوکشی در بعضی از دموکراسی ها تفاوت دارد. اینجا گفتگو میکنند؛ به قول امام، مثل مباحثه های طلبگی. در مجلس و جاهای دیگر مباحثه کنند، حتّی بر سر مسئله ای دعوا کنند؛ اما کینه از هم به دل نگیرند؛ بعد هم پهلوی همدیگر بنشینند و با هم صحبت کنند. نگذارند اختلاف نظر به تنازع برسد؛ این تنازع موجب فشل و ضعف قوا خواهد شد. (2)

ص: 128

1- . در سخن حضرت عبدالعظیم الحسنی (ع) 1373/8/5

2- . در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران 1382/5/15

1 - گفتار اول: جایگاه امام در مردم سالاری دینی

1-1 - امامت یعنی پیشوایی جسم و دل و حاکمیت دین و دنیا

امامت یعنی پیشوایی جسم و دل؛ هر دو. امام یعنی حاکمیت دین و دنیا در زندگی مردم. فقط حاکمیت بر اجسام نیست، اداره‌ی زندگی دنیایی و روزمره‌ی متعارف مردم نیست؛ مدیریت دلها است، تکامل بخشیدن به روحها و جانها است، بالا بردن فکرها و معنویتها است؛ این معنای امامت است؛ اسلام این را میخواهد؛ ادیان دیگر هم همین جور بوده اند. البته از ادیان دیگر، سند باقیمانده‌ی متقنی در دست بشر نیست، لکن اسلام سند روشن دارد. امامت یعنی دستگاهی که عزت‌خدایی را برای مردم به وجود می‌آورد، علم و معرفت به مردم میدهد، رفق و مدارا را میان آنها ترویج میکند، ابهت اسلام و مسلمین را در مقابل دشمن حفظ میکند؛ اما سلطنت و حکومت‌های جائزانه، نقطه‌ی مقابل آن است. امروز در بسیاری از کشورهای دنیا اسم زمامداران، پادشاه نیست، اما در واقع پادشاهند. اسمشان سلطان نیست و ظواهر دموکراسی هم در آنها جاری است، اما در باطن، همان سلطنت است؛ یعنی رفتار تعددآمیز با مردم و رفتار ذلت‌آمیز با هر قدرتی که بالاسر آنها باشد. حتی شما می‌بینید که در

يك کشور بزرگ و مقتدر، رؤسای سیاسی آنها باز به نوبه ی خود مقهور و اسیر دست صاحبان کمپانی ها، مراکز شبکه ای پنهان جهانی، مراکز مافیایی و مراکز صهیونیستی هستند، مجبورند طبق میل دل آنها حرف بزنند و موضع گیری کنند برای اینکه آنها نرنجند؛ این سلطنت است. (1)

2-1 - امام یعنی حاکمیت انسان معصوم مصون از آفات

دو آفت، هم دینداری را تهدید میکند و هم سیاست را؛ یکی از آفتهای دینداری این است که دینداری يك جامعه یا يك شخص، با انحراف یا بی مبالاتی یا تحجّر و جمود یا فراموش کردن نقش عقل یا التقاط و امثال اینها همراه شود. آفت دیگر دینداری این است که دین به زندگی شخصی محدود شود؛ عرصه ی وسیع زندگی جمعی انسانها و جامعه را فراموش یا درباره ی آن سکوت کند و از آن کناره بگیرد.

دو خطر هم سیاست را تهدید میکند: یکی این است که سیاست از اخلاق فاصله بگیرد و از معنویت و فضیلت خالی شود؛ یعنی شیطنتها بر سیاست غلبه پیدا کند؛ هواهای نفسانی اشخاص، سیاست را قبضه کند؛ منافع طبقات زورگو و زرسالاران جوامع، سیاست را به دست گیرد و به این سمت و آن سمت بکشاند. اگر این آفت به سیاست خورد، آن گاه همه ی صحنه ی اجتماعی انسانها دچار عیب و آفت میشود. آفت دیگر سیاست این است که انسانهای کوتاه بین، کودک منش و ضعیف، سیاست را در دست گیرند و زمام سیاست از دستهای پُر قدرت خارج شود و به دست انسانهای بی کفایت بیفتد.

راه کار چیست؟ بهترین شکل و راه کار این است که در رأس سیاست و اداره ی امور جوامع، کسانی قرار گیرند که دینداری و سیاست گذاری آنها این دو آفت را نداشته باشد؛ یعنی کسانی اداره ی امور جوامع را بر عهده گیرند

ص: 130

که دیندار و دارای معنویت باشند، فکر دینی آنها بلند باشد، از انحراف و خطا و التقاط و کج بینی در دین مصون باشند، از تحجر و جمود و متوقف ماندن در فهم دین برکنار باشند، دین را ملعبه ی دست زندگی خود نکنند، از لحاظ سیاست، انسانهای باکفایت و باتدبیر و شجاع باشند و سیاست را از معنویت و اخلاق و فضیلت جدا نکنند؛ چنین کسانی اگر زمام امور يك جامعه را به دست گرفتند، آن گاه جامعه از بیشترین خطراتی که ممکن است برای آن پیش آید، محفوظ خواهد ماند. اوج چنین وضعیتی کجا است؟ آنجا است که يك انسان معصوم از خطا و اشتباه در رأس قدرت سیاسی و دینی قرار گیرد؛ امام یعنی این.

امام معصوم انسان والایی است که از لحاظ دینی، قلب او آیینه ی تابناک انوار هدایت الهی است، روح او به سرچشمه ی وحی متصل است، هدایت او هدایت خالص است؛ از لحاظ اخلاق انسانی رفتار و اخلاق او صددرصد همراه با فضیلت است، هوای نفس در او راهی ندارد، گناه بر او چیره نمیشود، شهوت و تمایلات انسانی، او را مغلوب خود نمیکند، خشم و غضب، او را از راه خدا دور نمیکند؛ از لحاظ سیاسی، بیش وسیع او آن چنان است که آرام ترین حرکات و ریزترین حوادث را در صحنه ی زندگی جامعه، با چشم تیزبین خود میبیند که امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «والله لا اکون کالصَّبَّع تنام علی طول اللّٰدم» (1)؛ یعنی من کسی نیستم که بشود با لالایی او را خواب کرد در مواجهه ی با حوادث زندگی و وقایع کمرشکن، از خود شجاعت و اقتدار روحی و معنوی نشان میدهد، جانش برای او ارزشی ندارد، اما برای جان انسانها، حتی مردم دور دست، حتی زنانی که جزو پیروان دین او نیستند، ارزش قائل است و میگوید اگر کسی از غصه دق کند، حق دارد.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مقابله با خطرهای آن چنان شجاعانه عمل

ص: 131

میکنند که میگویند کسی نمیتوانست با فتنه ای که من چشم آن را در آوردم - منظور، فتنه ی خوارج است یا فتنه ی ناکثین - در افتد. آن معنویت و دین و اخلاق و فضیلت از یک طرف، آن بینش عمیق و شجاعت و فداکاری و عواطف رقیق انسانی در کنار صلابت و استحکام معنوی و روحی از طرف دیگر؛ همه ی اینها ناشی از عصمت است؛ چون خدای متعال او را به مقام عصمت برگزیده است و گناه و اشتباه در کار او وجود ندارد. اگر چنین کسی در رأس جامعه باشد، اوج مطلوب همه ی رسالتها است؛ این معنای غدیر است؛ در غدیر، چنین کاری اتفاق افتاد.

غدیر را فقط در حدّ یک نصب یا معرفی ساده که پیغمبر اکرم کسی را معرفی کرد، تلقی نکنید؛ البتّه پیغمبر، امیرالمؤمنین را در حضور جمع چند ده هزار نفری مسلمانها به خلافت منصوب کرد؛ در این تردیدی نیست و این مطلبی نیست که فقط شیعه آن را نقل کند. حادثه ی غدیر را برادران اهل سنت ما و محدّثان آنها در کتابهای خود با همان خصوصیات که شیعه نقل میکند، نقل کرده اند؛ این چیزی نیست که کسی بتواند آن را انکار کند؛ اما قضیه در این حد متوقّف نمیماند. مسئله این است که از دوران حضرت آدم که رشته ی نبوتها و رسالتها شروع شد و بارها و بارها حکومتهای نبوی در طول تاریخ تشکیل گردید، مثل سلیمان و داوود و کسان دیگری از بنی اسرائیل تا زمان پیغمبر ما؛ آنجایی که ترکیب بدیع و شیوای دین و سیاست در اوج خود به صورت یک سنت ماندگار درآید و هدایت جامعه را تضمین کند؛ در قضیه ی غدیر اتفاق افتاد. لذا در همین دعای ندبه ای که عرض کردم، میخوانیم: «فلما انقضت ایامه ولیّه علیّین ابی طالب صلواتک علیهما و الهما هادياً اذ کان هو المنذر و لکلّ قوم هادٍ» (1). چقدر خوب است که ما به معارفی که - به برکت هدایت اهل بیت (علیهم السّلام) - این طور ارزان در اختیار افکار ما قرار گرفته است، با دقت و تأمل، توجه کنیم؛ دعای ندبه

ص: 132

همان طور که عرض کردم يك خطبه ی غراء است و تاریخچه ی این فکر و ریشه ی این حرکت را از دوران رسالتها بیان میکنند. اگر دقت کنید، در این دعا هیچ نقطه ی اختلاف انگیزی بین شیعه و سنی - که جنگ تاریخی برافروخته شده به دست انسانهای با انگیزه های مختلف است - وجود ندارد و مسئله ی امامت و ولایت به صورت استدلالی بیان میشود. «اذ كان هو المنذر و لكل قوم هاد»؛ یعنی پیغمبر دارای مقام رسالت و انذار و تبشیر است؛ آغازکننده ی يك راه و بازکننده ی افق در مقابل بشریت است.

اما پیغمبر، ابدی و دائمی نیست. جوامع، هدایت کننده لازم دارند. این هدایت کننده را اسلام پیش بینی کرده است: معصومین در نسلهای متعدّد پشت سر هم بیایند، زمام امور را به دست گیرند، جامعه را با تعلیمات قرآنی ناب و خالص در طول چند نسل و چند قرن هدایت کنند و در واقع همه ی افکار و خصوصیات و رفتارها و خُلقیات اسلامی را در جامعه ی اسلامی نهادینه کنند. البته بعد از آن، باز حجت خدا در میان مردم زنده میماند؛ چون دنیا و بشریت بدون قیام حجت امکان ندارد؛ اما بشریت راه خود را پیدا میکرد، که این البته اتفاق نیفتاد؛ نقشه و طرح کلی اسلام این است و این معنای غدیر است.

امامت یعنی همان اوج معنای مطلوب اداره ی جامعه، در مقابل انواع و اقسام مدیریتهای جامعه، که از ضعفها و شهوات و نخوت(1) و فزون طلبی انسانی سرچشمه میگیرد. اسلام شیوه و نسخه ی امامت را به بشریت ارائه میکند؛ یعنی اینکه يك انسان، هم دلش از فیض هدایت الهی سرشار و لبریز باشد، هم معارف دین را بشناسد و بفهمد، یعنی راه را درست تشخیص دهد، هم دارای قدرت عملکرد باشد که «یا یحیی خذ الكتاب بقوة»(2)، هم جان و خواست و زندگی شخصی برایش حائز اهمیت نباشد؛

ص: 133

1- . تکبر

2- . سوره مریم، بخشی از آیه ی 19، ترجمه: «ای یحیی! کتاب [خدا] را با جدّ و جهد بگیر...»

اما جان و زندگی و سعادت انسانها برای او همه چیز باشد؛ که امیرالمؤمنین در کمتر از پنج سال حکومت خود، این را در عمل نشان داد. شما می بینید که مدّت کوتاه کمتر از پنج سال حکومت امیرالمؤمنین؛ به عنوان يك نمونه و الگو و چیزی که بشریت آن را هرگز فراموش نخواهد کرد؛ در طول قرن‌ها همچنان میدرخشد و باقی مانده است؛ این نتیجه ی درس و معنا و تفسیر واقعه ی غدیر است. (1)

3-1 - امامت یعنی پیشوایی قافله ی دین و دنیا

امامت یعنی پیشوایی قافله ی دین و دنیا. در قافله ای که همه به يك سمت و هدف والا در حرکتند، يك نفر بقیّه را راهنمایی میکند و اگر کسی گم شود، دست او را میگیرد و برمیگرداند، اگر کسی خسته شود، او را به ادامه ی راه تشویق میکند، اگر کسی پایش مجروح شود، پای او را میندود و کمک معنوی و مادی به همه میرساند. اسم این در اصطلاح اسلامی، امام هدایت است و سلطنت، نقطه ی مقابل این است. سلطنت به معنای پادشاهی موروثی، فقط يك نوع از سلطنت است؛ لذا بعضی سلاطین در دنیا هستند که اسمشان سلطان نیست، اما باطنشان تسلّط و زورگویی بر انسانها است. [حکومت] هر کس، در هر دوره ای از تاریخ، اسمش هرچه میخواید، باشد، وقتی به ملت خود یا به ملّتهای دیگر زور بگویید، سلطنت است. اینکه رئیس جمهور يك دولت به خود حق بدهد که بدون هیچ استحقاق اخلاقی، علمی و حقوقی، منافع خود و کمپانی های پشتیبان خود را بر منافع میلیونها انسان ترجیح دهد و برای ملّتهای دنیا تکلیف معین کند، این سلطنت است؛ حالا اسمش سلطان باشد یا نباشد! (2)

ص: 134

1- . در اجتماع بزرگ زائران و مجاوران حضرت رضا (ع) در روز عید غدیر خم 1380/12/12

2- . در جمع دهها هزار نفر از راهیان نور و قشرهای مختلف مردم در پادگان دوکوهه 1381/1/9

اشاره

امامت یعنی پیشوایی روحی و معنوی و پیوند عاطفی و اعتقادی با مردم؛ اما سلطنت، یعنی حکومت با زور و قدرت و فریب، بدون هیچ گونه علقه‌ی معنوی و عاطفی و ایمانی. این دو، درست نقطه‌ی مقابل هم است. امامت، حرکتی در میان امت، برای امت و در جهت خیر است. سلطنت یعنی یک سلطه‌ی مقتدرانه علیه مصالح مردم و برای طبقات خاص، برای ثروت اندوزی و برای شهوت رانی گروه حاکم. آنچه که ما در زمان قیام امام حسین می بینیم، دومی است، نه اولی. یعنی یزیدی که بر سر کار آمده بود، نه با مردم ارتباط داشت، نه علم داشت، نه پرهیزکاری و پاکدامنی و پارسایی داشت، نه سابقه‌ی جهاد در راه خدا داشت، نه ذره‌ای به معنویات اسلام اعتقاد داشت، نه رفتار او رفتار یک مؤمن و نه گفتار او گفتار یک حکیم بود؛ هیچ چیزش به پیامبر شباهت نداشت. در چنین شرایطی، برای کسی مثل حسین بن علی که خود او همان امامی است که باید به جای پیامبر قرار گیرد، فرصتی پیش آمد و قیام کرد. (1)

حکومت‌های دنیوی، مظهر استبداد

در حکومت‌های بشری آنچه که از به خود بستن و نشان دادن مظاهر اقتدار و سلطنت و سلطه و زورگویی و برای خود خواستن و غیر خود را نفی کردن است، نقطه‌ی مقابلش در حکومت الهی [بوده و] مظهر آن هم امیرالمؤمنین (علیه السلام) است.

در دوران حکومت، تواضع بدون ضعف و اقتدار بدون تکبر، از خصوصیات امیرالمؤمنین است. در همان حالی که با متخلف، با منحرف، با آن کسی که مورد حدّ الهی است و با دشمن در میدانهای خود در نهایت قاطعیت عمل میکند، در عین حال برای خود، برای آن من شومی

ص: 135

که در هر وجودی سربرآورد، او را ضایع و بیچاره خواهد کرد، هیچ جایی در وجود علی نیست. هرچه هست، هضم در اراده ی الهی است؛ عبد و بنده ی خدا است.

در معیارهای الهی و اسلامی، بزرگ ترین تعریف برای يك انسان عبودیت خدا است؛ «اشهد انّ محمداً عبده و رسوله» رسول را بعد از عبد ذکر میکنند؛ امیرالمؤمنین این است؛ معنای ولایت در اصطلاح و استعمال اسلامی، این است؛ یعنی حکومتی که در آن، اقتدار حاکمیت هست، ولی خودخواهی سلطنت نیست، جزم و عزم قاطع هست که «فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» (1) اما استبداد به رأی نیست. کسانی که با حکومت و با ولایت اسلامی، دشمنی میکنند، از این چیزها میترسند؛ با اسلامش بدند. اسم ولایت را حمل کردند بر مفاهیمی که یا ناشی از بی اطلاعی و بی سوادى و کج فهمی است، یا ناشی از غرض و عناد. ولایت یعنی حکومتی که در آن در عین وجود اقتدار، در عین وجود عزت يك حاکم و جزم و عزم و تصمیم قاطع يك حاکم، هیچ نشانه ای از استبداد و خودخواهی و خودرأیی و زیاده طلبی و برای خود طلبی و مانند اینها نیست؛ این آن نشانه ی اصلی برای این حکومت است. بدیهی است که در چنین حکومتی، عدالت باید زنده شود. هرچه که ما در امر عدالت، کوتاه بیاییم، ضعف ما در این خصوصیات است؛ اینکه من بارها میگویم که تا رسیدن به نقطه ی مطلوب حکومت اسلامی، فاصله داریم - اگرچه با حکومتهای مادی هم خیلی فاصله داریم - به خاطر این است. هرچه و هر جا که در امر عدالت، در امر محو شدن و هضم شدن در اراده ی الهی و احکام الهی، کوتاه بیاییم، ناشی از ضعفهای شخصی ما است، وَاَلَا حَكَمَ اسْلَامِی و ولایت اسلامی این است. (2)

ص: 136

1- . سوره ی آل عمران، بخشی از آیه ی 159، ترجمه: «و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن...».

2- . به مناسبت عید سعید غدیر 1378/1/16

2-1 - جایگاه مردم

2-1-1 - تکیه به مردم در چارچوب اسلام

سیاست نظام اسلامی این بوده که به مردم تکیه کند. حقیقتاً نظام مردم سالار به معنای حقیقی کلمه، نظام جمهوری اسلامی است. ما در چارچوب اسلام و با هدایت اسلام و نگاه اسلامی، به مردم تکیه میکنیم و با مردم و برای مردم حرکت میکنیم. تکیه به مردم، تکیه به جوانها، دفاع از حقوق محرومان در کشور ما، انگیزه ی دفاع از محرومان، عمومی است؛ اگرچه که امیدواریم دایره ی محرومان روزبه روز کوچک تر شود و کمتر باشند. به کارگیری سرمایه ها و ابتکارهای صاحبان سرمایه، یکی از بخشهای تکیه به مردم است؛ [و همه ی اینها] کلاً سیاست نظام اسلامی است. ما سرمایه های مالی و سرمایه های فکری و ذهنی مردم را برای پیشرفت کشور به کار میگیریم. (1)

2-1-2 - نقش مردم، نقش معیار

مسئله ی اصلی ما، مسئله ی مردم است؛ حضور مردم، میل مردم، اراده ی مردم، عزم راسخ مردم. این را باید عرض کنیم که در همه ی تحولات و جنبشهای گوناگون و بزرگ اجتماعی، نقش مردم، نقش معیار است. یعنی گسترش يك تحوّل، گسترش يك فکر، گسترش نفوذ يك مصلح اجتماعی، وابسته ی به این است که با مردم چقدر ارتباط داشته باشد؛ هرچه ارتباط او و آن جریان و آن جنبش و آن تحوّل با مردم بیشتر باشد، امکان موقّعیّت او بیشتر است؛ اگر از مردم منقطع شد، دیری نخواهد پایید، کاری نخواهد کرد. البتّه در تاریخ کشور ما جایجایی های قدرت، آمدن سلسله های سلاطین و رفتن آنها، به مردم ارتباطی نداشته است؛

ص: 137

لیکن همین سلسله های حکومتی و سلطنتی ای که در طول تاریخ ما وجود داشته اند، هر کدام از آنها که توانسته اند رابطه ی خودشان را با مردم به یک نحوی محکم و گرم و دوستانه کنند، پایداری شان، موفقیتشان در اداره ی کشور و در عزت ملی بیشتر بوده است؛ هر کدام، از مردم منقطع شدند، همه چیز را از دست دادند که نمونه ی اتم آن در این دوره های اخیر، سلسله ی قاجار و سلسله ی منحوس پهلوی است. ما، در دوران نزدیک خودمان یک تجربه ی مشروطیت را داریم و یک تجربه ی ملی شدن صنعت نفت را. در این دو، مردم حضور داشتند، شرکت داشتند، عامل پیروزی هر دو نهضت، مردم بودند؛ ولی از مردم جدا شدند. در نهضت مشروطیت، انگلیسها با مکر و کلاه خودشان، با حيله و خدعه ی خودشان آمدند، بر امواج مشروطیت سوار شدند، مردم و رهبران مردمی را کنار زدند، مشروطیت سر از قلدری رضاخان درآورد. در قضیه ی صنعت نفت و ملی شدن نفت هم در اول دهه ی 30 شمسی در کشورمان، مردم عامل بودند، مردم مؤثر بودند، حضور آنها موفقیت آور بود؛ لیکن دیری نپایید که از مردم جدا شدند، به مردم پشت کردند؛ کودتای آمریکایی آمد، امور را قبضه کرد و کشور را مجدداً به استبداد کشاند.

در طول تاریخ ما، هیچ حادثه ای مثل حادثه ی پیروزی انقلاب اسلامی و حوادث بعد از آن نبوده است که مردم در آن، نقش مستقیم داشته باشند. در انقلاب اسلامی مردم آمدند؛ همه ی مردم، همه ی قشرهای مردم، از شهری و روستایی، از زن و مرد، از پیر و جوان، از تحصیلکرده و بیسواد، همه و همه در کنار هم حضور پیدا کردند؛ با اینکه متکی به قدرت و زور هم نبودند، سلاح هم نداشتند؛ اگر هم داشتند، به کار نمیبردند؛ اما در عین حال توانستند یک رژیم تا دندان مسلح متکی به قدرتهای استکباری را بکلی از پا در بیاورند و انقلاب را پیروز کنند. منتها نکته ی اساسی در انقلاب ما این بود که نقش مردم با پیروزی انقلاب تمام نشد و این از حکمت امام بزرگوار

ما و ژرف نگری آن مرد حکیم و معنوی و الهی بود. او ملت ایران را بدرستی شناخته بود، ملت ایران را باور کرده بود، به سلامت و صداقت و عزم راسخ و توانایی های ملت ایران ایمان داشت. همان روزها بعضی ها بودند که میگفتند خیلی خوب، انقلاب پیروز شد، مردم برگردند بروند خانه هایشان؛ [اما] امام محکم ایستاد و کارها را به مردم سپرد؛ یعنی پنجاه روز بعد از پیروزی انقلاب، نظام سیاسی کشور به وسیله ی فرماندوم مردم تعیین شد. شما به انقلابهای گوناگون نگاه کنید تا معلوم شود که اهمیت این حرف چقدر است. پنجاه روز بعد از پیروزی انقلاب، مردم فهمیدند چه نظامی را میخواهند؛ خودشان پای صندوقهای رأی آمدند و با آن رأی عجیب و تاریخی مشخص کردند که نظام جمهوری اسلامی را میخواهند. در این دو بیست سال اخیر - که سالهای انقلابهای بزرگ است - در هیچ انقلابی چنین اتفاقی نیفتاده است که با این فاصله ی کم، نظام جدید به وسیله ی خود مردم؛ نه به وسیله ی یک عامل دیگر؛ تعیین شود. بعد بلافاصله امام بزرگوار دنبال قانون اساسی بود. (1)

3-1-2 - اتکای جمهوری اسلامی به مردم

در جمهوری اسلامی اگر مردم در صحنه نباشند، جمهوری اسلامی چیزی نیست. جمهوری اسلامی، چهار مسئول از قبیل بنده نیست؛ جمهوری اسلامی، یعنی حضور همگانی ملت ایران و حرکت عمومی به سمت آرمانها و آرزوهای بزرگ و عملی؛ این معنای جمهوری اسلامی است. اتکای جمهوری اسلامی و اقتدار جمهوری اسلامی به دلهای مردم است، به عواطف و احساسات مردم است، به خرد و اندیشه و بصیرت مردم است؛ اگر در طول سی و چند سال، با این همه تلاش نتوانستند جمهوری اسلامی را متزلزل کنند، به خاطر این است؛ وَاَلَا این دنیای مادی،

ص: 139

این دنیای مستکبر، این قدرتهای ظالم و بیرحم و خبیث، مگر ممکن بود بگذارد يك نظامی با این داعیه هایی که نظام جمهوری اسلامی دارد، زنده بماند؟ می بینید با کشورهای که نهضتی در آنها به نام اسلام راه افتاده، چه میکنند: زیر فشار میگذارند، خواسته های خودشان را بزور بر آنها تحمیل میکنند، آنها را وادار میکنند. در جمهوری اسلامی این کارها نشد؛ نتوانستند. دشمن میخواهد خواسته های خود را بر جمهوری اسلامی تحمیل کند، جمهوری اسلامی را سر به فرمان خود قرار دهد؛ و این در صورتی میتواند اتفاق بیفتد که جمهوری اسلامی ضعیف باشد. با حضور مردم، جمهوری اسلامی قوت میگیرد؛ نمیخواهند این اقتدار باشد؛ لذا در همه ی انتخاباتهای ما، در طول این سالها، قبل از هنگام انتخابات، تبلیغات دشمن علیه انتخابات شروع شده؛ یعنی قبل از آنکه مسئولین ما و رسانه های ما و مطبوعات ما شروع کنند برای انتخابات کار کردن، دشمن طراحی کرده است و شروع کرده است؛ این دفعه هم همین جور است. (1)

2-2 - عرصه های حضور مردم در نظام ولایی با توجه به اندیشه ی امام

1-2-2 - عرصه ی اول: عرصه ی تکیه ی نظام به آرای مردم

عرصه ی اول، عرصه ی تکیه ی نظام به آرای مردم است. تکیه ی نظام به آرای مردم، یکی از میدانهایی است که مردم در آن نقش دارند. حضور مردم و اعتقاد به آنها باید در اینجا خود را نشان دهد. در قانون اساسی ما و در تعالیم و راهنمایی های امام، همیشه بر این نکته تأکید شده است که نظام بدون حمایت و رأی و خواست مردم، در حقیقت هیچ است. باید با اتکا به رأی مردم، کسی بر سر کار بیاید. باید با اتکا به اراده ی مردم، نظام حرکت کند. انتخابات ریاست جمهوری، انتخابات خبرگان، انتخابات مجلس شورای اسلامی و انتخابات دیگر، مظاهر حضور رأی و اراده و خواست مردم

ص: 140

است؛ این یکی از عرصه‌ها است. لذا امام بزرگوار، هم در دوران حیات خود به شدت به این عنصر در این عرصه پایبند باقی ماند و هم در وصیتنامه‌ی خود آن را منعکس و به مردم و مسئولان توصیه کرد. در حقیقت، انتخابات و حضور مردم در صحنه‌ی انتخاب رئیس جمهور، نمایندگان مجلس و یا سایر انتخابیهایی که میکنند، هم حق مردم است، هم تکلیفی بر دوش آنها است. در نظام اسلامی مردم تعیین کننده اند؛ این هم از اسلام سرچشمه میگیرد. مسئله‌ی اساسی‌ای که بنده بارها بر آن تأکید کرده‌ام، این است که اسلام‌گرایی در نظام اسلامی، از مردم‌گرایی جدا نیست. مردم‌گرایی در نظام اسلامی، ریشه‌ی اسلامی دارد. وقتی ما میگوییم که در نظام اسلامی، امکان ندارد مردم نادیده گرفته شوند؛ پایه و اساس حق مردم در این انتخاب، خود اسلام است؛ لذا مردم‌سالاری ما که مردم‌سالاری دینی است، دارای فلسفه و مبنا است. چرا باید مردم رأی دهند؟ چرا باید رأی مردم دارای اعتبار باشد؟ این متکی بر احساسات توخالی و پوچ و مبتنی بر اعتبارات نیست؛ متکی بر یک بنای بسیار مستحکم اسلامی است. پس یکی از عرصه‌هایی که امام همواره بر آن تأکید میکرد و آن را در ساخت نظام اسلامی کار گذاشت و برای همیشه آن را ماندگار کرد، مسئله‌ی حضور مردم در انتخاب مسئولان نظام و منتهی شدن مسئولیتها به اراده و خواست مردم است. (1)

2-2-2 - عرصه‌ی دوم: عرصه‌ی تکلیف مسئولان در قبال مردم

عرصه‌ی دوم، عرصه‌ی تکلیف مسئولان در قبال مردم است. وقتی ما میگوییم مردم، معنایش این نیست که مردم بیایند رأی بدهند و مسئول یا نماینده‌ای را انتخاب کنند؛ بعد دیگر برای مردم هیچ مسئولیتی وجود نداشته باشد؛ صرفاً همین باشد که اگر کسی میخواهد برای مردم کاری بکند، به این خاطر باشد که مردم بار دیگر به او رأی دهند؛ مسئله این

ص: 141

نیست. در اسلام و نظام جمهوری اسلامی، فلسفه‌ی مسئولیت پیدا کردن مسئولان در کشور این است که برای مردم کار کنند. مسئولان برای مردمند و خدمتگزار و مدیون و امانتدار آنها هستند؛ مردم، محورند. کسی که در نظام جمهوری اسلامی مسئولیتی به دست می‌آورد، باید همه‌ی هم‌وغمش برای مردم باشد؛ هم برای دنیای مردم، هم برای مادّیت مردم، هم برای معنویت مردم، هم برای ایجاد عدالت در میان مردم، هم برای احیای شأن انسانی مردم، هم برای آزادی مردم؛ اینها جزو وظایف اصلی حکومت است. البته وقتی می‌گوییم مردم، منظور همه‌ی طبقات مردمند؛ لیکن بدیهی است کسانی از مردم باید بیشتر مورد توجه قرار گیرند که بیشتر مورد محرومیت قرار گرفته‌اند؛ لذا امام دائماً روی طبقات محروم و پابرهنگان کشور تکیه می‌کردند. این فریب است که کسی ادّعا کند برای مردم کار میکند؛ اما در عمل، کار او برای طبقات مرفّه باشد، نه برای طبقات مستضعف و محروم؛ نه اینکه نباید برای طبقات مرفّه کار کرد؛ آنها هم از حقوق عمومی کشور باید بهره‌مند شوند؛ اما به آن کسی که محرومیت دارد و دستش از حقوق خود خالی مانده است، باید بیشتر توجه و همّت و تلاش را اختصاص داد؛ لذا امام به طور دائم بر حقوق مستضعفان و محرومان و پابرهنگان تکیه می‌کرد. عملاً هم در تمام مدّت پیروزی انقلاب تا امروز و قبل از آن، کسانی که بیش از همه سینه سپر کردند، از نظام دفاع کردند، سختی‌های نظام را به جان خریدند و در مقابل دشمنان ایستادند، طبقات محروم و پابرهنگه و مستضعفان جامعه بوده‌اند؛ اینها باید بیش از دیگران مورد توجه قرار گیرند. (1)

3-2-2 - عرصه‌ی سوّم: عرصه‌ی بهره‌برداری از فکر و عمل مردم در راه اعتلای کشور

عرصه‌ی سوّم که باز بر محور مردم حرکت میکند، عبارت است از بهره‌برداری از فکر و عمل مردم در راه اعتلای کشور؛ یعنی استعدادها را

ص: 142

شکوفای کردن و معطل نگذاشتن. از اوایل انقلاب، همیشه امام خطاب به جوانان، دانشجویان، متفکران کشور و کسانی که داری استعداد بودند، میگفت که به خودتان ایمان بیاورید، نیروی خودتان را باور کنید و بدانید که میتوانید. این درست در مقابل تعالیمی بود که در دوران طولانی استبداد در این کشور، تلقین میشد که مردم ایران نمیتوانند. ما در دوران انقلاب هم دیدیم همان کسانی که اسلام را به معنای حقیقی خود باور نداشتند، به این معنا هم باور نداشتند؛ همیشه چشم آنها به بیرون مرزهای کشور بود و به مردم و توانایی های آنها اعتقاد نداشتند. این فکر و این توجه را هم، امام در این نظام نهادینه کرد که استعدادهای جوان این کشور، احساس توانایی کنند؛ و شما بعد از انقلاب هرچه از نشانه های علم و پیشرفت علمی و صنعتی در کشور مشاهده میکنید، ناشی از این است. هرجا که نشانه های وابستگی مشاهده میشود که به معنای تحقیر ملت ایران و استعدادهای اوست، ناشی از نقطه ی مقابل این تفکر است. (1)

4-2-2 - عرصه ی چهارم: عرصه ی لزوم آگاه سازی دائمی مردم

عرصه ی چهارم در خصوص توجه امام به مردم، عبارت است از لزوم آگاه سازی دائمی مردم. خود امام در سنین بالای عمر با حال پیرمردی از هر فرصتی استفاده کرد برای اینکه حقایق را برای مردم بیان کند. در دستگاه های تبلیغاتی جهانی، نقش تحریف و گمراه سازی، نقش فوق العاده خطرناکی است که امام به آن توجه داشت. وسایل ارتباطی فکری نامطمئن و وابسته به دشمنان کشور و ملت، امام را وادار میکرد که، هم خود او به طور دائم در موضع تبیین و ارشاد و هدایت مردم قرار گیرد، و هم به دیگران دائماً توصیه کند که حقایق را به مردم بگویند و افکار آنها

ص: 143

را نسبت به حقایقی که دشمن سعی میکند آنها را مکتوم نگه دارد، آشنا کنند. اینکه ما دائماً به صاحبان بیان و قلم و تریبونهای مختلف توصیه میکنیم که هدف و همت خود را بر تبیین صحیح حقایق قرار دهند، برای این است. امروز دشمن، درست در موضع مقابل این نقطه ی اساسی اسلامی کار میکند. از اوائل انقلاب، یکی از اهداف مهم دشمن، تحریف حقایق و تاریخ بود. اگر يك وقت در داخل کشور حنجره یا قلم مزدوری پیدا میشد که حقایق جنگ و انقلاب و اسلام را تحریف میکرد، میدیدید فریادهای تشویق از اطراف دنیا بلند میشد. امروز نیز همین طور است. امروز هم اگر در داخل کشور کسانی به خاطر خوش کردن دل استکبار و راضی کردن دشمنان اسلام و این ملت و این کشور چیزی بگویند و بنویسند که در آن تحریف اسلام و تاریخ انقلاب و چهره های انقلاب باشد، می بینید که در دنیا از طرف دستگاه های تبلیغاتی استکبار برای او هورا میکشند و او را تشویق میکنند! تبیین، موضوع بسیار مهمی است. انسانها تابع بینش و دید خودشان هستند. اگر کسی بتواند حقایق را در چشم مردم تحریف کند، یعنی در واقع عمل و بازو و اراده ی مردم را به سمت گمراهی کشانده است؛ این همان چیزی است که دشمن میخواهد. امروز اگر کسانی علیه اسلام و مقدّسات و مجاهدتهای این ملت قلم فرسایی کنند و چیزی بنویسند؛ اگر کسانی علیه بهترین فرزندان این کشور، یعنی شهیدان ما و مجاهدان راه خدا اظهارنظری کنند و ریشی بجنبانند؛ اگر کسانی علیه بسیج و جهاد و شهادت حرفی بزنند و چیزی بنویسند؛ می بینید مورد تشویق رادیوها و سیاستمداران و نویسندگان خارجی قرار میگیرند. امروز همه ی افراد، چه کسانی که بیاناتشان در حوزه های وسیع کاربرد دارد، چه کسانی که در حوزه های کوچکتر سخنانشان مؤثر واقع میشود؛ مثل مدرسه و کلاس و دانشگاه و محیطهای کارگری و غیره، مسئولند؛ اگر دیدند حقایق و محکّمات اسلام و انقلاب مورد تحریف قرار میگیرد، وظیفه دارند تبیین

کنند، نباید سکوت کنند؛ امام به این نکته بسیار توجه میکرد، و این یکی از چیزهایی است که راز استحکام و ماندگاری و پایداری نظام در آن مندرج است.⁽¹⁾

3 - گفتار سوم: رابطه ی امام و امت در نظام ولایی

3-1 - مفهوم و اهمّیت ولایت

وقتی که در نظامی، ولیّ الله کسی مثل پیغمبر اکرم یا امیرالمؤمنین در رأس نظام قرار دارد، آن جامعه، جامعه ی ولایت است؛ نظام، نظام ولایت است. ولایت، هم صفتی است برای منصبی که نبیّ اکرم و جانشینان او از سوی پروردگار، حائز آن بوده اند، هم خصوصیتی است برای آن جامعه ی اسلامی که در سایه ی آن حکومت، زندگی میکند و از پرتو آن بهره میگیرد؛ من این نکته را بارها عرض کرده ام، امروز هم میخواهم بر روی همان نکته تکیه کنم؛ برای اینکه مسائل زندگی، مسائل سرنوشت ساز و وظیفه ی مهمّ ملت اسلام، وابسته به همین نکات اساسی و زیربنایی است؛ آن نکته این است: ولایت که عنوان حکومت در اسلام و شاخصه ی نظام اجتماعی و سیاسی برای اسلام است، يك معنای دقیق و ظریفی دارد، که معنای اصلی ولایت هم همان است و آن عبارت است از پیوستگی، پیوند، درهم پیچیدن و درهم تنیدگی؛ این معنای ولایت است؛ چیزی که مفهوم وحدت، دست به دست هم دادن، با هم بودن، با هم حرکت کردن، اتّحاد در هدف، اتّحاد در راه و وحدت در همه ی شئون سیاسی و اجتماعی را برای انسان، تداعی میکند. ولایت یعنی پیوند. «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا»⁽²⁾؛ یعنی این. پیوند افراد جامعه ی اسلامی، با

ص: 145

1- . در اجتماع زائران مرقد مطهر امام خمینی (ره) 1380/3/14

2- . بخشی از آیه ی 72 سوره ی انفال، ترجمه: «... و کسانی که ایمان آورده اند ولی مهاجرت نکرده اند، هیچ گونه خویشاوندی [دینی] با شما ندارند، مگر آنکه [در راه خدا] هجرت کنند...»

هجرت حاصل میشود، نه فقط با ایمان؛ ایمان کافی نیست. پیوند ولایت که يك پدیده ی سیاسی، يك پدیده ی اجتماعی و يك حادثه ی تعیین کننده برای زندگی است، با تلاش، با حرکت، با هجرت، با در کنار هم بودن و با هم کار کردن حاصل میشود؛ لذاست که در نظام اسلامی، «ولی» از مردم جدا نیست. معنای ولایت که پیوند و پیوستگی و با هم بودن است، يك جا به معنای محبت می آید، يك جا هم به معنای پشتیبانی می آید که همه ی اینها در واقع مصادیق به هم پیوستگی، وحدت و اتحاد است، و الا معنای حقیقی، همان اتحاد و یگانگی و با هم بودن و برای هم بودن است؛ معنای ولایت، این است. اگر با این دید به جامعه ی اسلامی نگاه کنید، ابعاد این وحدت اجتماعی و وحدت سیاسی و وحدت معنوی و روحی و وحدت عملی، ابعاد عجیبی می یابد که بسیاری از معارف اسلامی را برای ما معنی میکند؛ به سمت مرکز عالم وجود حرکت کردن انسان، در جهت ولایت الله حرکت کردن است. همه ی ذرات عالم، خواه و ناخواه در چنبر ولایت الهی، در دایره ی ولایت الله قرار دارند و انسانهای آگاه، مختار، تصمیم گیرنده و دارای حُسن انتخاب، عملاً هم ولایت الهی را برمیگزینند و در آن راه حرکت میکنند، محبت الهی را کسب میکنند و خود از محبت پروردگار، پر میشوند. صفای دنیای اسلام و محیط اسلامی و محیط معنوی، ناشی از همین ولایت الله است. این ولایت الهی، با ولایت خداوند در عالم سیاست و محیط سیاسی، تفاوت جوهری ندارد؛ حقیقت هر دو یکی است. لذا در نظام اسلامی، حکومت با محبت، با ایمان، با وحدت و همدلی، همچنین با هم بودن مردم و حکومت، با هم بودن اجزای حکومت و با هم بودن اجزای مردم است؛ اینها است که مصداق حقیقی ولایت را در جهان متشکلت و متفرق و متنازع، متمایز و مشخص میکند و نشان میدهد که این نظام اسلامی است. وجه غالب زندگی در نظام اسلامی و در نظام ولایت، باید تعاطف، همدلی، تعاون و همکاری باشد؛ لذا شما در آیات کریمه ی قرآن

هم که نگاه میکنید می بینید این مسئله ی همکاری و همدلی و همراهی، بخش قابل توجهی از آیات قرآن را به خود اختصاص داده است؛ آیاتی هست که صریحاً در این معنا است، مثل «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً» (1) و غیر اینها؛ آیاتی هم هست که اگرچه بصراحت در این معنا نیست، اما مفاد و جهت حقیقی آن، اتحاد دلها و جانها و همگامی انسانها است و میدانید که امیرالمؤمنین، مظهر همدلی یک رهبری سیاسی، یک حاکم سیاسی و یک ولی و امام، با آحاد مردم است، مثال زدن تر از امیرالمؤمنین هم نمیشود کسی را در دنیا و در تاریخ پیدا کرد؛ علیّ ولیّ الله؛ ولایت به معنای حقیقی، این است.

ما از اول در نظام مقدّس جمهوری اسلامی، به برکت وحدت و اتحاد، هر کاری کردیم و توانسته ایم بکنیم؛ این همان روح ولایت است؛ ولایت یعنی این و بحمدالله ملّت ما، ملّتی یکپارچه و مردمی متّحدند. این اتحاد، مظاهر بسیار ارزشمندی داشته است؛ ملّت ما از امتیاز معنای همزیستی، همدلی، همدستی، همگامی و اتّفاق و اتحاد، با همه ی خصوصیاتِی که در قاموس سیاسی جهان دارد و آن را ارزشمند کرده است، به تمام معنی کلمه برخوردار بوده است. (2)

2-3 - ولایت در بین مؤمنین، لازمه ی حکومت و تسلّط الهی

ولایت در بین مؤمنین، لازمه ی حکومت الهی و تسلّط الهی است، لازمه ی حکمروایی آیات قرآن و احکام نورانی قرآن است. اگر دلها جدا بود، اگر دشمنی بود، اگر بغضاء بود، دیگر این حکومت الهی نیست؛ این حکومت طاغوت است. جان گرگان و سگان از هم جدا است. (3) این حکومت، غیر الهی و غیر انسانی و نظام، نظام غیر ولایتی است؛ آن وقت

ص: 147

1- . سوره ی آل عمران، آیه ی 103، ترجمه: «و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید...»

2- . در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام به مناسبت عید سعید غدیر 1377/1/27

3- . مثنوی معنوی، دفتر چهارم، بخش هفده؛ جان گرگان و سگان از هم جدا است متّحد جانهای شیران خداست

نمیشود ادّعی نظام الهی کرد؛ لیکن حقیقت قضیه این است که دلها با هم است، مردم در خطّ اسلامند، مردم در خطّ خدا و راه خدا هستند. البته ممکن است سلاقی، اختلاف داشته باشد؛ مذاقها اختلاف داشته باشد. مسئله مذاق و سلیقه، غیر از دل و جهت و راه و جهت گیری کلی است. در این جهت گیری کلی «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا» اعتصام به حبل الله، باید با اجتماع باشد، باید با هم اعتصام کنند. همه با مسئولین کشور، همه برای تقویت نیروهای خدمتگزار کشور، احساس وظیفه کنند. همه باید دولت را تقویت کنند؛ همه باید پشتیبانی کنند. (1)

3-3 - ولایت، مستلزم پیوندهای فکری و عقیدتی مردم و حاکمان

معنای ولایت این است که اسلام در نماز و روزه و زکات و اعمال فردی و عبادات، خلاصه نمیشود. اسلام، دارای نظام سیاسی است و در آن حکومتی بر مبنای مقررات اسلامی پیش بینی شده است. در اصطلاح و عرف اسلامی نام حکومت، «ولایت» است. ولایت، حکومتی است که در آن، شخص حاکم با آحاد مردم دارای پیوندهای محبت آمیز و عاطفی و فکری و عقیدتی است، مردم به او متصل و پیوسته اند، به او علاقه مندند و او منشأ همه ی این نظام سیاسی [بوده] و وظایف خود را از خدا میدانند و خود را عبد و بنده خدا می انگارد. استکبار در ولایت وجود ندارد. حکومتی که اسلام معرفی میکند، از دموکراسی های رایج دنیا مردمی تر است؛ با دلها و افکار و احساسات و عقاید و نیازهای فکری مردم ارتباط دارد؛ حکومت در خدمت مردم است. در حکومت اسلامی، کسی که ولیّ امر است یعنی کار اداره ی نظام سیاسی به او سپرده شده است، از لحاظ قانون با دیگران یکسان است. او حق دارد بسیاری از کارهای بزرگ را برای مردم و کشور و اسلام و مسلمین انجام دهد؛ اما خودش محکوم قانون است. (2)

ص: 148

-
- 1- . در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام به مناسبت عید سعید غدیر 1377/1/27
 - 2- . در اجتماع بزرگ زائران و مجاوران حضرت رضا (ع) در مشهد مقدّس 1379/1/6

یکی از خصوصیات این مردم سالاری این است که رابطه‌ی مردم و مسئولان به صرف رابطه‌ی قانونی منحصر نمیشود؛ بلکه علاوه بر آن، رابطه‌ی عاطفی و ایمانی است که ناشی از اعتقادات مردم، ناشی از بینش دینی مردم، ناشی از تعهد مردم به مبانی و اصول انقلاب است. این چیزی است که در دنیا ما نظیری برایش نمیشناسیم که رابطه‌ی مردم با مسئولین، یک چنین رابطه‌ی مستحکم عاطفی و ایمانی و نشانه‌ی پایبندی به مبانی باشد؛ و همین است که مسئولین را هدایت میکند. رئیس جمهور محترمی که امروز رسماً به مسئولیت سنگین و افتخارآمیز ریاست جمهوری رسیدند، به این نکته توجه کنند که مردم، کشور عزیز ایران را یک کشور اسلامی و مبتنی بر تعاریف اسلامی و تعالیم اسلامی میدانند؛ لذا می‌ایستند... شما ملاحظه کنید دیروز در این کشور روز قدس بود. چه کسی اجبار کرده بود که مردم در این هوای گرم، با دهان روزه بیایند توی خیابانها، در تهران، در شهرستانها، در هوای گرم مناطقی مثل خوزستان و بر مبنای یک اعتقاد شعار بدهند و ایستادگی را به رخ دنیا بکشانند و موضع خود را نسبت به مسئله‌ی فلسطین و رژیم غاصب صهیونیست اعلام کنند؟ تحلیل تحلیلگران چگونه است؟ این حادثه‌ی عظیم را چگونه تحلیل میکنند؟ این اتفاقی است که هر سال در روز قدس و نیز در روز بیست و دوم بهمن می‌افتد؛ این ملت می‌آیند با شوق، با ذوق، از همه‌ی قشرها، پیر و جوان، زن و مرد، در اقصی نقاط کشور، موضع خودشان را نسبت به مسائل اساسی کشور فریاد میکنند؛ این همان ایمان است، این رابطه‌ی ایمانی است. هیچ دستوری، هیچ مشوق مادّی‌ای نمیتواند مردم را اینجور به میدانهای حضور بکشاند؛ حضور در انتخابات هم همین جور است. انتخابات پرشور ریاست جمهوری امسال را که ملاحظه کردید و همچنین نظائرش را در دوره‌های گذشته، مردم به وجود می‌آورند؛ چون احساس تعهد میکنند،

احساس تکلیف میکنند؛ پابندی و تقید ایمانی، آنها را به میدان حضور سیاسی و حضور اجتماعی میکشاند؛ این، خصوصیت مردم سالاری دینی است. این راه را امام بزرگوار جلوی پای مردم گذاشت، مردم هم با وفاداری کامل این راه را تا امروز پیموده اند، ان شاء الله بعد از این هم خواهند پیمود. (1)

اسلام، حکومت را با تعبیر «ولایت» بیان میکند و شخصی را که در رأس حکومت قرار دارد، به عنوان والی، ولی، مولا یعنی اشتقاقات کلمه ی ولایت معرفی میکند. معنای آن چیست؟ معنای آن، این است که در نظام سیاسی اسلام، آن کسی که در رأس قدرت قرار دارد و آن کسانی که قدرت حکومت بر آنها در اختیار اوست، ارتباط و اتصال و پیوستگی جدایی ناپذیری از هم دارند؛ این، معنای این قضیه است؛ این، فلسفه ی سیاسی اسلام را در مسئله ی حکومت برای ما معنا میکند. هر حکومتی که این طور نباشد، ولایت نیست؛ یعنی حاکمیتی که اسلام پیش بینی کرده است، نیست. اگر فرض کنیم در رأس قدرت، کسانی باشند که با مردم ارتباطی نداشته باشند، این ولایت نیست. اگر کسانی باشند که رابطه ی آنها با مردم، رابطه ی ترس و رعب و خوف باشد، نه رابطه ی محبت و التیام و پیوستگی، این ولایت نیست. اگر کسانی با کودتا بر سر کار بیایند، این ولایت نیست. اگر کسی با وراثت و جانشینی نسبی منهای فضایل و کیفیات حقیقی که در حکومت شرط است در رأس کار قرار گیرد، این ولایت نیست. ولایت، آن وقتی است که ارتباط والی یا ولی، با مردمی که ولایت بر آنها است، یک ارتباط نزدیک، صمیمانه، محبت آمیز و همان طور که در مورد خود پیامبر وجود دارد، باشد؛ یعنی از خود مردم کسی باشد که عهده دار مسئله ی ولایت و حکومت باشد؛ اساس کار در حاکمیت اسلام این است. (2)

ص: 150

1- . در مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری در روز بیست و پنجم ماه مبارک رمضان 1392/5/12

2- . در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام به مناسبت عید سعید غدیر 1376/2/6

اشاره

ولایت، آن وقتی است که ارتباط والی یا ولی، با مردمی که ولایت بر آنها است، يك ارتباط نزدیک، صمیمانه، محبت آمیز و همان طوری که در مورد خود پیامبر وجود دارد «بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ» (1)؛ از خود آنها کسی را مبعوث کرده است باشد؛ یعنی از خود مردم کسی باشد که عهده دار مسئله ی ولایت و حکومت باشد. اساس کار در حاکمیت اسلام این است. البته معیارها سر جای خود محفوظ است. اگر کسی همین ارتباط با مردم را بدون داشتن آن معیارهای واقعی پیدا کرد، این بازهم ولایت نیست و این ملاکها را ندارد؛ اگرچه ممکن است بعد دیگری را داشته باشد. پس، علاوه بر آن معانی حقیقی ای که وجود دارد، حکومت در اسلام، حکومت ولایی است و ولایت یعنی حکومت، که با این تعبیر لطیف و متناسب با شخصیت و شرافت انسان بیان شده است. حقیقت ولایت الهی این است: ارتباط با مردم. (2)

حقیقت ولایت توجه به حقوق مردم و مصالح آنان

اسلام، منهای همین مفهوم ولایت که يك مفهوم مردمی و متوجه به جهت حقوق مردم و رعایت آنها و حفظ جانب انسانها است، هیچ حاکمیتی را بر مردم نمیپذیرد و هیچ عنوان دیگری را در باب حکومت قائل نیست. آن کسی که ولی و حاکم مردم است، يك سلطان نیست؛ یعنی عنوان حکومت، از بعد اقتدار و قدرت او بر تصرف ملاحظه نمیشود، از بعد اینکه او هرکاری که میخواهد، میتواند بکند، مورد توجه و رعایت نیست؛ بلکه از باب ولایت و سرپرستی او و اینکه ولی مؤمنین یا ولی امور مسلمین است، این حق یا این شغل یا این سمت مورد توجه قرار میگیرد؛

ص: 151

1- . سوره ی آل عمران؛ بخشی از آیه ی 164، ترجمه: «... پیامبری از خودشان در میان آنان برانگیخت...».

2- . در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام به مناسبت عید سعید غدیر 1376/2/6

مردمی ترین نوع حکومت این است. در فرهنگ بشری، یعنی فرهنگ آزادی خواهان عالم در طول تاریخ هیچ چیزی که از حکومت زشت باشد، در مفهوم ولایت وجود ندارد. مفهوم استبداد یا خودسری، به میل خود یا به ضرر مردم تصمیم گرفتن، مطلقاً در معنای ولایت اسلامی نیست. ولایت در اسلام، ناشی از ارزشها است؛ ارزشهایی که وجود آنها، هم آن سمت و هم مردم را مصونیت میبخشد؛ مثلاً عدالت به معنای خاص، یعنی آن ملکه ی نفسانی از جمله ی شرایط ولایت است؛ اگر این شرط تأمین شد، ولایت يك چیز آسیب ناپذیر است؛ زیرا بجز این که کمترین عمل خلافی که خارج از محدوده و خارج از اوامر و نواهی اسلامی است، از طرف آن ولی یا والی تحقق پیدا کرد، شرط عدالت سلب میشود. کوچک ترین ظلم و کوچک ترین کج رفتاری که خلاف شرع باشد، عدالت را سلب میکند، هر تبعیضی، هر عمل خلاف و گناه و ترك وظیفه ای، عدالت را از والی سلب میکند؛ وقتی هم که عدالت سلب شد، او از آن منصب منعزل میشود. ولایت یعنی حاکمیت انسانهای پارسا، انسانهای مخالف با شهوات و نفس خودشان، انسانهای عامل به صالحات؛ این، معنای ولایت اسلامی است. (1)

6-3 - ارتباط بین ولی و مردم، غیر قابل انفکاک

در آن دستگاهی که حکومتش به شکل ولایت است، ارتباط بین ولی و مردم، غیر قابل انفکاک میباشد. ولایت یعنی سرپرستی، پیوند، ارتباط، اتصال، به هم پیچیده شدن دو چیز، به هم جوشیدگی و به هم پیوستگی کسانی که با یکدیگر ولایت دارند. معنا و شکل و مفهوم ولایت در جامعه و نظام اسلامی، این است. از این جهت، در جامعه ی اسلامی، کلمه ی ولایت

ص: 152

به حکومت اطلاق میشود و رابطه ی بین ولی و مردم، يك رابطه ی ولايتی است و ارتباط و اتصال آنها، غير قابل انفكاك میباشد و تمام اجزای این جامعه، با يكديگر متصلند و از هم جدا نیستند. قضيه، مثل دستگاه های سلطنت، دستگاه های قدرت و کودتاچی هایی که بر يك جامعه مسلط میشوند، نیست.

در جامعه ی اسلامی، دستگاه مدیریت و حاکمیت جامعه، همه و همه، متکی به مردم، جزو مردم، همراه با مردم، متصل به مردم به تمام معنای اتصال هستند و جدا نیستند. آنجایی که دستگاه های حکومت، به راهی میروند و مصالح مردم، به راه دیگری، به خاطر همین احساس جدایی است. مصالح دستگاه حاکم، يك چیز است؛ مصالح مردم، يك چیز دیگر. مصالح دستگاه حاکم، پیوند با آمریکا و قدرتهای مسلط و استعمارگران و غارتگران منابع نفتی و این چیزها است - همچنان که در دوران رژیم منحوس پهلوی، در کشور ما بود و امروز در خیلی از کشورهای دیگر هست - مصالح مردم، يك چیز دیگر است؛ مصالح مردم در این است که آن دستگاه حاکم و آن نوکران و پیوستگان بیگانه را از سر راه کمال خودشان بردارند؛ مصالح این دو، بکلی در دو جهت قرار دارد. لیکن در نظام اسلامی، این طور نیست؛ در نظام اسلامی، حاکم، ولی و دوست و سرپرست و برادر و مرتبط و برای مردم است.

ما مسئولان وظیفه داریم که ولایت الهی و اسلامی را در جامعه ی خودمان، در شکل پرجاذبه ی آن، برای انسانهای مشتاق و محروم، هرچه بیشتر تحقق ببخشیم. قدم اول این است که از راه مردم جدا نشویم و فراموش نکنیم که همین مردم، پابرهنگان، طبقات ضعیف، این کسانی که در معیارهای مادی جوامع، چیزی به حساب نمی آیند، صاحبان اصلی کشورند و پیروزی های این انقلاب و این کشور و عزت ایران، به خاطر فداکاری های آنان به دست آمده است. فراموش نکنیم که این مردم بودند

که اسلام را برای این کشور الهی و اسلامی خواستند و اراده کردند و آن را تحقق بخشیدند. از مردم جدا نشوید. (1)

7-3 - ولایت، یعنی نبودن خودپرستی، سلطنت و اقتدار خودخواهانه

ولایت، یعنی حکومت الهی که هیچ اثری از خودپرستی، سلطنت و اقتدار خودخواهانه در آن وجود ندارد؛ اگر وجود پیدا کرد، ولایت نیست. فرق بین حکومت و ضمانتهای الهی با غیر الهی، این است که در ضمانتهای الهی، ضمانت درونی است. اگر کسی که متصدی مقامی است، شرایط آن را نداشت، به خودی خود این پیوند از او خلع میشود؛ این امر خیلی مهمی است. بنای ولایت الهی، بر هضم شدن در امر و نهی پروردگار است؛ یعنی حکومتی که در آن، اقتدار حاکمیت هست، ولی خودخواهی سلطنت نیست، جزم و عزم قاطع هست، اما استبداد به رأی نیست. درست نقطه ی مقابل سلاطین مادی و حکومتهای بشری. در حکومتهای بشری، آنچه که از به خود بستن و نشان دادن مظاهر اقتدار و سلطنت و سلطه و زورگویی و برای خود خواستن و غیر خود را نفی کردن هست، نقطه ی مقابلش در حکومت الهی است؛ مظهر آن هم امیرالمؤمنین (علیه الصلوة والسلام) است. (2)

8-3 - ولایت، یعنی اقتدار بدون استبداد

ولایت، یعنی حکومتی که در آن در عین وجود اقتدار، در عین وجود عزت يك حاکم و جزم و عزم و تصمیم قاطع يك حاکم، هیچ نشانه ای از استبداد و خودخواهی و خودرأیی و زیاده طلبی و برای خودطلبی و مانند اینها نیست؛ این، آن نشانه ی اصلی برای این حکومت است. بدیهی است که در چنین حکومتی، عدالت باید زنده شود. هر چه که ما در امر

ص: 154

1- . در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران، به مناسبت عید سعید غدیر 1369/4/20

2- . در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام به مناسبت عید سعید غدیر 1378/1/16

عدالت کوتاه بیاییم، ضعف ما در این خصوصیات است. هرچه و هر جا که در امر عدالت، در امر محو شدن و هضم شدن در اراده ی الهی و احکام الهی، کوتاه بیاییم، ناشی از ضعفهای شخصی ما است. اگر ولایت اسلامی باشد، زندگی زیر سایه ی امیرالمؤمنین، برای همه حاصل خواهد شد برای مؤمن، برای فاسق و برای کافر؛ حتی کفار هم در آن، راحت زندگی میکنند. این طور نیست که در آن، فقط آدمهای پرهیزکار، راحت باشند؛ غیر پرهیزکار هم از امنیت آن محیط، از مساوات، از عدالت و از آرامش معنوی در آن محیط، استفاده میکنند. ولایت اسلامی این طور است که وقتی مخالفین در حکومت امیرالمؤمنین، خلخال از پای زن یهودی بیرون می آورند، امام آن جمعیت و حاکم حکیم میگوید که اگر مسلمانی از این امر بمیرد، از غصه ی اینکه در حکومت او خلخال از پای يك زن یهودی در آورده اند، حق دارد. اگر حکومت الهی نشد، جامعه، جامعه ی تبعیض آمیز است. تبعیض هم انواعی دارد. آنجایی که زمامداران حکومت و قدرت، مردمانی باشند که یا از کسی ترسند، یا اخلاقیاتی نداشته باشند و در درون آنها ناظری از خدا نباشد، همین وضعی است که امروز شما در دنیا ملاحظه میکنید: کشتن مسلمانان کوزوو و به دنبال مسلمانان بوسنی و هرزگوین، با هدف نابود کردن نسل مسلمان از منطقه ی اروپا؛ این کار انجام میگیرد. [اینکه] مسلمانان در اروپا صاحب مملکتی باشند، نمیشود؛ اما اگر به عنوان يك انسان درجه ی دوزندگی کنند، مانعی ندارد! (1)

9-3 - ولایت یعنی ارتباط و اتصال

این حرکت بزرگ و تاریخ ساز، یعنی نصب امیرالمؤمنین متکی به ملاکهایی است و این کار، مفهومی دارد. اگرچه ولایت يك امر سیاسی است، اما همه ی مضمون ولایت در سیاست خلاصه نمیشود. این ولایت،

ص: 155

پرتوی از ولایت ذات مقدّس پروردگار است. این ولایت، ناشی از حضور ولایت الهی در وجود امیرالمؤمنین است، همچنان که در وجود پیامبر مکرم اسلام بود. این ولایت، فرعی از آن اصل و میوه ای از آن ریشه است. لذا از آن به «ولایت» تعبیر شده است. ولایت در حقیقت به معنای پیوند، ارتباط و اتصال است. آن کسی که منصوب به این مقام است، برخلاف حکام و فرمانروایان عالم، فقط يك فرمانروا یا يك سلطان و يك حاکم نیست بلکه يك ولی است، به مردم نزدیک است، به آنها پیوسته است و مورد اتکای دل و جان مردم است. (1)

10-3 - امکان تحقق کامل ولایت اسلامی در يك جامعه ی اسلامی

ولایت اسلامی به شکل کامل، در يك جامعه ی اسلامی عملی است؛ چون ولایت بر اساس ارزشهای اسلامی یعنی عدالت اسلامی، علم اسلامی و دین اسلامی است؛ اما به شکل غیر کامل، در همه ی ملت‌ها و در میان همه ی جوامع عملی است. اگر میخواهند کسی را به عنوان رهبر و حاکم بر جامعه انتخاب کنند، سراغ آن کسی که سرمایه داران معرفی میکنند، نروند؛ سراغ پارساترین و پاك ترین و بی اعتناترین انسانها به دنیا بروند؛ آن کسی که قدرت را سرمایه ی شخصی خود به حساب نمی آورد و از آن برای سود شخصی خویش استفاده نمیکند. اگر ملت‌ها، قطع نظر از مذاهب و ادیانی که بر آنها حاکم است، بخواهند راه سعادت را پیدا کنند، باید به ولایت اسلامی برگردند. (2)

ص: 156

1- . در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام به مناسبت عید غدیر خم 1381/12/1

2- . در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام به مناسبت عید غدیر خم 1370/4/10

1-1 - جایگاه رهبران در طول تاریخ

رهبران عالم در طول تاریخ از پیغمبران و جانشینانشان که بگذریم، به طور غالب انسانهای فاسق و فاسد و هوسران و خودخواه و مغروری بوده اند. امروز هم به دنیا که نگاه کنید وضعیّت همان گونه است و درد بزرگ جوامع بشری هم همین است؛ فرق نمیکند، چه در جوامع مستکبر و چه در جوامع مستضعف؛ حتی در جوامع مستضعف هم رهبران اگر فاسد نبودند، اگر متکبر نبودند، اگر به فکر مردم خودشان بودند، آن جامعه ها مستضعف نمی ماندند. من درباره ی قاره ی آفریقا مطالعات زیادی میکنم، قاره ی آفریقا یکی از ثروتمندترین قاره های دنیا است. انسان تا نبیند باور نمیکند که آفریقا آن چنان سرزمینهای سرسبزی، آن چنان مناطق آبادی، آن چنان جنگلهای انبوهی، آن چنان رودخانه های سرشار و فیاضی و دریاچه های معجزگونه ای را در خود دارد؛ اما همین آفریقا با این زمینه ی طبیعی برای کشاورزی و با داشتن مهم ترین و قیمتی ترین منابع عالم، امروز گرسنه ترین مناطق دنیا است؛ چرا؟ به نظر ما رهبران و سران به وظایف خودشان عمل نمیکند. اگر خودخواهی ها و راحت طلبی ها و جاه طلبی ها، اگر ضعفهای بشری در

میان نباشد، ملت‌های آفریقا می‌توانند آن سرزمین را اقلاباً برای زندگی خودشان آباد کنند. در کشورهای اسلامی هم قضیه همین جور است. امروز مهم ترین منابع نفت عالم در کشورهای اسلامی است؛ حساس ترین گذرگاه های آبی عالم یا در وسط کشورهای اسلامی است یا در کنار آنها است؛ مهم ترین مسیرهای استراتژیک بین مناطق دور دنیا متعلق به کشورهای اسلامی است. به نقشه ی جغرافیا نگاه کنید، دنیای اسلام در قلب جهان بشریت قرار گرفته است؛ با این وضعیت، امروز کشورهای اسلامی، یا از فقر رنج میبرند، از بیسوادی رنج میبرند، از تبعیض رنج میبرند، یا آمریکا و یا قدرتهای دیگر بر آنها حکمرانی میکنند؛ چرا؟ چون رهبران کشورهای اسلامی به وظایفشان عمل نمیکنند. در طول تاریخ همین بلای بزرگ را ملت‌ها و کشورها و اجتماعات داشته اند. (1)

2-1 - اهمیت رهبران الهی

قرآن کریم وقتی از انبیاء حرف میزند، آنان را به عنوان رهبران برجسته یاد میکند. «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا» (2)؛ یعنی ما پیغمبران را رهبرانی قرار دادیم که مردم را در سایه ی فرمان ما هدایت میکنند. رهبر نقشه را از خدا میگیرد، راه را از خدا می آموزد، روشها را از خدا می آموزد؛ این رهبری، رهبری درست است. «وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ» (3)؛ وقتی رهبری، رهبری خدایی شد، کار خوب را هم از خدا یاد میگیرد. خدا آن رهبری را که از سوی اوست، دست میگیرد و هدایت میکند، از مشکلات او را عبور میدهد. (4)

ص: 158

1- . در جمع مردم نیشابور 1365/4/29

2- . سوره ی انبیاء، بخشی از آیه ی 73، ترجمه: «و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت میکردند...».

3- . همان، ترجمه: «... و به ایشان انجام دادن کارهای نیک را وحی کردیم...».

4- . در جمع مردم نیشابور 1365/4/29

قرنها گذشت از صدر اسلام؛ رهبری ها، رهبری های اسلامی نبود. مردم مسلمان بودند، اما رهبران به اسلام اعتقاد و ایمان نداشتند، لذا اسلام و مسلمین دچار انحطاط شدند. انقلاب بزرگ ما مهم ترین کاری که کرده است، مسئله ی رهبری است. رهبری در انقلاب ما از رهبری دنیایی به رهبری الهی تبدیل شد. در جامعه ی اسلامی، در جمهوری اسلامی ما رهبر آن کسی است که مردم به دین او، به تقوای او، به علم او، به ورع و زهد او، به عبودیت او، به صلاح او معتقدند. مردم بیخود معتقد نمی شوند. در دنیا نگاه کنید رهبران کیانند؟ آن رهبری که به زندگی زاهدانه قناعت کند در دنیا کجا است؟ آن رهبری که نیمه ی شب با خدا راز و نیاز کند، از خدا کمک بخواهد، آن رهبر کجا است؟ آن رهبری که در مشکلات عظیم سیاسی و اقتصادی و نظامی از خدا استمداد کند، به خدا توکل کند، رضای خدا را در نظر بگیرد، اخلاص داشته باشد، کجا است؟ در زیر این آسمان تنها نقطه ای از عالم که رهبری با این خصوصیات امتیاز دارد، جمهوری اسلامی و کشور عزیز و میهن بزرگ و محبوب اسلام، یعنی کشور ایران است. امروز به برکت انقلاب، رهبری ما به يك رهبری الهی تبدیل پیدا کرده است. در گذشته رهبران و زمامداران در این کشور چه کسانی بودند؟ رهبر عظیم و عزیز ما آن انسانی است که کوه مشکلات و طوفانهای حوادث با توکل به خدا برای او چیز بسیار کوچک و قابل تحملی است، و این دستگاه رهبری و این توکل عجیب و این اتکا به خدا و این ایمان و باور حقیقی به پروردگار و به لطف الهی در تمام نظام اجتماعی ما به برکت رهبری به چشم می خورد. لذا ما امروز در مقابل قدرتهای استکباری که با انقلاب ما دست و پنجه نرم میکنند، نه فقط احساس بیم نمیکنیم، نه تنها احساس ضعف نمیکنیم، نه تنها از آنها نمیترسیم، بلکه خدا خواسته است که در مقابله ی با قدرتهای استکباری، قدرتهای استکباری از انقلاب

اسلامی و از جمهوری اسلامی و از ملت ایران بترسند؛ این به برکت اتکا به خدا است. امروز در دنیا تنها کشوری که قانونش از اسلام گرفته میشود کشور ما است. تنها کشوری که دنباله زو انبیای الهی است کشور ما است. تنها نقطه ای که زر و زور ارزش به حساب نمی آید کشور ما است. تنها جایی که مردم با رهبری احساس همسنجی کامل میکنند کشور ما است، و این به برکت انقلاب اسلامی ما است که مسئله ی رهبری را این طور با تکیه ی به قرآن و احکام الهی حل کرده است. خدای متعال بر ما ممت گذاشت و رهبری، انسان بزرگی، شخصیت برجسته و ممتازی که در طول تاریخ نظیر او را کم شناخته ایم و دیده ایم به ما ارزانی داشت. (1)

2 - اهمیت مسئله ی ولایت فقیه

اشاره

واقعاً مسئله ی ولایت فقیه، مسئله ی مهمی است؛ مسئله ی شوخی نیست؛ یعنی اساس نظام و ستون فقرات نظام است. (2)

محوریت ولایت فقیه در قانون اساسی

خیلی ها ادعای حکومت اسلامی کردند، اما آن کسانی رهبری این حکومتها را به دست گرفتند که خودشان از اسلام سررشته ای نداشتند، اطلاعی نداشتند. چگونه ممکن است بر جامعه ی اسلامی کسی حکومت بکند که خود او اسلام را نشناسد یا تقیّد او به اسلام و به عمل به اسلام یا دلسوزی او برای اسلام مورد تردید باشد. این حکومت اسلامی برای اولین بار - تا آنجایی که ما می شناسیم - پایه ی حکومت را گذاشت بر ولایت فقیه. یعنی در رأس حکومت کسی قرار دارد که از دیگران اسلام را بهتر می شناسد، با کتاب و سنت بیشتر آشنا است و از لحاظ تقوا و پایبندی

ص: 160

1- . در جمع مردم نیشابور 1365/4/29

2- . در دیدار اعضای مجلس خبرگان 1375/11/25

عملی هم ممتاز است. یعنی تقوای او و پایبندی او و دلسوزی او مُبرهن و واضح است؛ این اولین هدف که چیز فوق العاده بدیع و تازه ای بود. هدف بعدی قانون اساسی، وحدت کشور و امنیت عمومی و رابطه ی ارگانیک و پیوسته ی تمام دستگاه ها بود. شما به قانون اساسی ما که نگاه میکنید می بینید تمام دستگاه های کشور مثل کلافی به هم بسته و پیچیده اند و همه به مرکز ولایت فقیه به نحوی از انحاء متّصلند. دستگاه قانونگذاری کشور بالاخره قانون را باید به نظر شورای نگهبان برساند که فقهای این شورا که نصف تعداد آن را تشکیل میدهند، منصوب ولیفقیه اند. قوه ی مجریه به رئیس جمهور ختم میشود که رئیس جمهور با امضا و تصویب امام امت این مسئولیت را پس از رأی مردم به عهده میگیرد. قوه ی قضائیه به شورای عالی قضائی ختم میشود که دو عنصر اصلی شورای عالی قضائی مورد قبول و تأیید و نصب ولیفقیه هستند. یعنی این دستگاهها به همدیگر متّصل و مرتبط و پیچیده و همه منتهی میشوند به رأس مخروط یعنی ولیفقیه، که یکی از هدفهای قانون اساسی این بوده که این دستگاه ها را به هم مرتبط و متّصل بکند و بین آنها ارتباط برقرار کند. یکی از اهداف قانون اساسی این بوده که قدرت را در يك نقطه متمرکز نکند؛ چون تمرکز قدرت در يك نقطه، يك تجربه ی بسیار تلخی برای کشور ما و برای همه ی کشورها است. خب، يك نفر وقتی قوی شد، وقتی احساس کرد که مستقل است، بی نیاز از دیگران است، نظارتی بالای سرش نیست «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٌ غَابِرٌ» (1) طغیان، بدون تردید گریبان چنین انسانی را خواهد گرفت. در قانون اساسی جمهوری اسلامی، قدرت به شکل عجیبی تقسیم شده بین مراکز مختلف. البته اگر ما درست دقت کنیم راه هماهنگی و وحدت عمل بین این مراکز مختلف هم در خود قانون اساسی وجود دارد که اگر به شکل صحیحی مَشی بشود، این هماهنگی هم کاملاً میسر است. (2)

ص: 161

1- . سوره ی علق، بخشی از آیه ی 6 و آیه ی 7، ترجمه: «... حَقًّا که انسان سرکشی میکند * همین که خود را بی نیاز پندارد»

2- . در خطبه های نماز جمعه 1366/9/20

اشاره

ایشان [نراقی] معروف ترین فقیهی است که درباره ی «ولایت فقیه» نظر قاطع صریح روشنی دارد. اگرچه مرحوم صاحب جواهر در اعتقاد به ولایت فقیه، کمتر از ایشان نیست؛ قطعاً صاحب جواهر هم با همین سعه معتقد است؛ بلکه میشود گفت همه ی فقهای شیعه از اول الی زماننا هذا، نسبت به مسئله ی ولایت همین عقیده را داشته اند؛ منتها برای آنها موضوعیت نداشته تا بیایند درباره ی سعه ی ولایت بحث کنند. انسان از مجموع فرمایشهای فقها، از زمان محقق حلّی و حتی قبل از ایشان، به طور قطع چیزی غیر از این پیدا نمیکند؛ لیکن ایشان بصراحت این قضیه را این طور قوی و خوب بحث کرده اند. (1)

اعتقاد همه ی فقهای اسلام به اصل ولایت فقیه

همه میدانند و صاحب نظران جهانی هم واقفند که ولایت فقیه از ابتکارات بسیار برجسته و نمایان و ممتاز اسلام است. فکر حکومت ولایت فقیه به معنای درست این کلمه، فکری است که امروز پاسخگوی نیازهای حقیقی بشر است. بشر، امروز از بی تقوایی ها و بی توجهی به معنویات رنج میبرد و زندگی او دستخوش غرقه شدن در مادیات است. اگر حکومتی تشکیل شود که طبیعی است بیشترین تأثیر را حکومت در وضع زندگی و در سرنوشت مردم دارد و در رأس آن، کسی قرار گیرد که فرضاً عالم به دین است، عالم به معنویات است، خویشتن دار در مقابل گناه و مطیع خدا است؛ هیچ چیز برای بشریت از این حکومت مفیدتر، نجات بخش تر و فوری تر و ضروری تر نیست. لذا ولایت فقیه موضوعی نیست که ما درباره ی اصل آن دچار مشکل باشیم و بخواهیم خودمان را جمع و جور کنیم تا مشروعیت آن را اثبات نماییم؛ چون جزو واضحات اسلام است. اصل

ص: 162

ولایت فقیه را هیچ یک از فقهای اسلام، از اول ظهور اسلام تاکنون منکر نشده است. البته در وسعت دایره ی این ولایت، بحث است و مسلماً روشن است کسانی که به موضوع حکومت فکر نمیکنند، کسانی که با مسائل سیاسی در جوامع بشری آشنایی ندارند، کسانی که نمیدانند عمل به دین، متوقف بر حاکمیت دین است و بدون حاکمیت دین، عمل به دین به صورت کامل نه امکان دارد و نه اصلاً قابل تصور است، دایره ی ولایت فقیه را در این وسعت نمیدانند و از آنها توقع هم نیست.

موضوع، یک موضوع سیاسی و به معنای بصیرت در امر سیاسی است؛ این، نظر فقهی نیست. بنابراین، کسانی که از این بصیرت برخوردارند مانند فقهای قبل از دوره ی ما و زمان ما که آنها را می شناسید و اسم و نظراتشان معروف و واضح است و همچنین امام بزرگوار و دیگر فقهای بزرگ زمان خود ما، بر این امر اتفاق نظر کرده اند. پس درباره ی اصل موضوع با مشکلی مواجه نیستیم، ولی درباره ی جزئیات و فروع مسائلی که متوجه این مجموعه میشود، حتماً باید بحث شود و اولی به این بحث هم، خبرگان این راه ورشته اند. اگر خبرگان در این زمینه، درست و منطبق با اصول بحث نکنند، ناخبرگان می آیند و شطحیات بی منطقی را در این زمینه رایج میکنند. بنابراین، بهترین کار همین است که در خصوص فروع و جزئیات بحث شود. (1)

ضرورت تفکیک مسئله ی اصل ولایت فقیه از شخص ولی

البته در بحث ولایت فقیه، همواره باید این تفکیک مورد نظر باشد که آن چیزی که مربوط به دین و تشریح است، اصل شاکله ی نظام است، اصل ولایت فقیه است؛ اما در مورد شخص، چه زید و چه عمرو و تشخیص اینکه کیست و چه خصوصیتی دارد؟ آیا اصلاً فقاقت و عدالت دارد و از شرایط

ص: 163

برخوردار است؟ و یا در دوران امر بین زید و عمرو که آیا این مقدم است یا آن، طبیعتاً این طور نیست که شرع، مستقیماً وارد شود. شرع مقدّس، معیارهایی به دست مردم میدهد و آنها در این زمینه ها، طبق معیارها عمل میکنند؛ در این مورد هم مسئله ای نیست که درخور بحث اختلافی بین صاحب نظران باشد. (1)

4 - مفهوم ولایت

ولایت یعنی پیوند، یعنی همین شکل زنجیره ای پیدا کردن انسانها با یکدیگر؛ این معنای ولایت است. ولایت ائمه ی اطهار هم که شنیدید و گفته میشود، یعنی همان پیوند میان ما و میان امامان؛ از لحاظ فکری، از لحاظ روحی و از لحاظ عملی. اگر این سه حالت پیوند میان ما و ائمه و پیغمبر و خدا پیدا بشود، این همان ولایت است. ولایة الله هم گفته شده که شنیدید؛ ولایت الهی؛ گاهی گفته میشود ولایت ائمه ی اطهار؛ اینها همه اش یکی است؛ یعنی ولایت خدا و ولایت ائمه دو تا نیست. ولایت ائمه با ولایت پیغمبر دو چیز نیست، همه اش یک چیز است و این ولایت یعنی همان پیوند؛ یعنی ارتباط و اتصال دو چیز به طوری که به آسانی آن دو چیز را بتوان از هم جدا کرد، که من به عنوان يك آدمی که در زمینه ی مسائل اسلامی فکر میکنند، وقتی که این ارتباط را میخواهم درست در فرهنگ اسلامی بفهمم، که این جور استنباط میکنم که این ارتباط و این اتصال، اتصال فکری روحی و عملی است. در این سه شاخه ارتباط، اگر بین ما و ائمه، بین ما و خدا، بین ما و پیامبر ارتباط برقرار شد، ولایت برقرار است. (2)

ص: 164

1- . در دیدار اعضای مجلس خبرگان 1375/11/25

2- . دیدار با جامعه ی اسلامی هیئت علمی دانشگاه ملی ایران 1361/2/7

ولایت را با این مفهوم وقتی که مطرح میکنیم، در دوران اختناق، یعنی دوران مبارزه برای تشکیل حکومت، ایجاد يك تشکیلات است. بدون يك تشکیلات که محور آن تشکیلات، آن ولی باشد، چه پیغمبر، چه امام، چه فقیه، نمیتوان ولایت را برقرار کرد، نمیتوان مبارزه را ادامه داد. البته تشکیلات که میگوییم، منظورمان شکل تشکیلاتهای معمولی عرفی عالم نیست. حتماً حزبی باشد، سازمانی باشد با همان خصوصیات؛ نه، رابطه های منظم و همان که اول تعریف کردم؛ پیوند؛ پیوند مستحکم، مثل پیوندی که بین عناصری در ایران و امام بود. آن وقت بین همه ی مردم و امام پیوند نبود؛ بین يك عده ای در ایران و امام پیوند بود، در طول سالیان اختناق که حالا شما بعضی هایتان اینجا بودید، از نزدیک بودید، شاید خودتان جزء آن زنجیره ی پیوند بودید، بعضی هم از دور دیدید به هر حال مسائل را؛ این مال دوران اختناق است.

بعد که حکومت اسلامی تشکیل شد، همین ارتباط و تشکیلی که آن روز وجود داشت، در جمع مسلمانان پذیرفته ی این راه و این دین، حل میشود؛ یعنی به این تعبیر میخواهیم بگوییم آن دایره ی این زنجیره، به میزان خیلی زیادی ناگهان توسعه پیدا میکند. پیغمبر يك روز خودش بود و يك هفتاد هشتاد نفر آدم در مکه؛ آن ولایت وجود داشت. بعد که آمدند مدینه، این هفتاد هشتاد نفر تبدیل شدند به چند هزار نفر. شهر مدینه مثلاً شاید حدود ده پانزده هزار نفر جمعیت داشته، با اطرافش، تدریجاً هم روستاها و مانند اینها زیاد شده بودند؛ اینها خارج از ولایت که نبودند، اینها پیوند داشتند؛ به چه پیوند داشتند؟ به ولی. ولی کدام است؟ آن کسی که در محور است. آن مرکز، ولی است، دیگران هم مثل محیط دایره از هر نقطه ای که میخواستند حرکت بکنند، به این ولی میرسیدند؛ یعنی، ولی مرکز و محور حقیقی بود و همه از همه جا به او ارتباط پیدا کردند، منتها بعضی در يك دایره ی واقعی،

نه فرعی؛ دایره ی واقعی کوچک تری؛ بعضی در يك دایره ی بزرگ تری و همه در دایره ی جامعه ی اسلامی. و این ولایت، همان ولایت قبل از پیروزی است. ولایتی که بر سر محور او پیغمبر است و پیغمبر هم حکومت دارد، عیناً همان ولایتی است که در دوران اختناق و دوران مبارزه بود که باز هم در محورش پیغمبر بود؛ منتها افرادش کمتر بودند، حالا افرادش بیشتر شدند؛ «يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا»⁽¹⁾. چون آسایش پیدا شده، فوج فوج می آیند. البته همه هم برادرند، نه اینکه بی خودی بیایند، نه؛ خوبند، برادرند، همه هم از ما هستند. منتها در سابق، قبل از اینکه پیغمبر بیاید مکه، اینها دیگر نبودند، در مدینه بعداً اینها ملحق شدند یا از خود مکه بودند، بعداً آمدند... و شناختند؛ به هر حال جزو این دایره ی بزرگ شدند. پس آنچه که شما در دوران مدینه یعنی دوران پیروزی انقلاب، به نام حکومت و در مرکز این حکومت، شخص ولی، ملاحظه میکنید این عیناً همان چیزی است که در دوران اختناق، یعنی در دوران مکه، به نام يك پیوند، يك جمع، يك گروه، وجود دارد؛ فرقی نکرده است، منتها بزرگ تر شده، متشکل تر شده، پیچیده تر شده طبیعتاً و شده این. مسئولیتهای بیشتری هم روی دوشش نشسته. ما در دوران مکه و مدینه مان، دوران مکه مان مال قبل از 57 بود، دوران اختناق ما؛ دوران مدینه مان هم حالا- است؛ عیناً همین را داریم. البته ولی ما امام ما است و دایره ی نزدیک به امام از لحاظ ولایت، دولت و تشکیلات دولتی و حکومتی است، حالا اعم از رئیس جمهور و تشکیلات دولت و دستگاه اداره کننده ی دولت. این ولایت، یعنی این پیوند، شکل صحیحش آن شکلی است که از هر نقطه ی از این جامعه، از این دایره ی وسیع، آغاز میشود تا به این محور و به این مرکز، از این طریق برسد. من امروز می‌شنوم که بعضی ها در این کشور اظهار میکنند که ما فلان تشکیلات را

ص: 166

1- . سوره ی نصر، بخشی از آیه ی 2، ترجمه: «... به دین خدا داخل میشوند [و تو را به رسالت تصدیق میکنند]».

قبول نداریم، تابع ولایت فقیه ایم. این اصلاً تصوّر غلطی است، چون ولایت فقیه جز این طریق، طریقی ندارد. یعنی مرکز و محور که ولایت فقیه است، جز این طریق دایره ی کوچک که طریق دولت است، اصلاً هیچ راهی ندارد؛ اصلاً قاعداً باید عبور کرد تا به آن مرکز رسید. این برای ما يك درس است؛ این برای ما يك تصوّر درست از همه ی جامعه ها و انجمنها و تشکیلاتهایی است که به وجود می آید. (1)

6 - معنی ولایت فقیه

اشاره

ولایت فقیه، یعنی مسئله ی حاکمیت يك فرد؛ و این فرد هم سطوح مختلف دارد. یکی بیسندد و یکی نپسندد؛ مسئله ی ولایت فقیه، در این خلاصه نمیشود؛ بلکه يك فرهنگ و يك جریان است. ولایت، یعنی حکومت؛ و فقیه، یعنی دین شناس؛ یعنی حکومت انسان دین شناس. پس معنایش چیست؟ معنایش این است که جامعه، جامعه ی دینی است و اگر حکومت دینی و جامعه ی دینی نیست، پس چرا يك دین شناس سر کار بیاید؟ ببینید؛ در همین قدم اول، معنای مسئله ی ولایت فقیه، جامعه ی دینی است؛ یعنی درست آن چیزی که امروز دنیای استکبار، با آن مقابله و معارضه میکند و اساس معارضات این است؛ پس اولش مسئله ی ولایت فقیه است. (2)

ولایت فقیه یعنی حکومت ایدئولوگها، حکومت اندیشمندان اعتقادی

ولایت فقیه را اگر بخواهیم آن تصوّر درست از آن مفهوم را با يك بیان فارسی قابل فهم برای همه ارائه بدهیم، معنایش حکومت ایدئولوگها است، حکومت اندیشمندان اعتقادی است در جامعه؛ این معنای ولایت

ص: 167

1- . در دیدار با جامعه ی اسلامی هیئت علمی دانشگاه ملّی ایران 1361/2/7

2- . در دیدار اعضای مجلس خبرگان 1375/11/25

فقیه است؛ در مقابل حکومت نظامیان، حکومت زورمداران، حکومت سرمایه داران، حکومت کارگران مثلاً- حالا- و انواع و اقسام حکومت‌هایی که، تزهایی که مطرح میشود، این ولایت فقیه یعنی حکومت صاحب نظران در اعتقاد این جامعه. فقه، یعنی شناخت، اصلاً کلمه ی فقه یعنی فهمیدن، درک، شناخت؛ این معنای فقه است. و مراد از فقه در اینجا و در هر جا که به اصطلاح، مطرح میشود، یعنی شناخت اسلام؛ چون دین این جامعه و آن زمینه ی اعتقادی ای که جزو بافت طبیعی این جامعه است، همان اسلام است. فقیه یعنی شناسنده ی اسلام، آن کسی که اسلام را کاملاً می شناسد. ولایت هم یعنی حکومت. البته این ولایت که گفتم، با آن ولایت که قبلاً گفتم که پیوند است، یک ارتباط طولی خیلی جالبی دارد که اگر همان مفهوم ولایت را که اول برایتان ذکر کردم تعقیب میکردیم، به این حکومت هم میرسیدیم. حالا در مقام بحث ولایت، در اینجا نیستیم. اینجا منظور از ولایت، حکومت است. پس ولایت فقیه، یعنی حکومت دین شناسان، اسلام شناسان، صاحب نظران در اندیشه ی اسلامی. این معنای حکومت هم که میگوییم، نه به معنای رئیس دولت یا رئیس جمهور؛ بلکه معنایش این است که آن کسی که در امور جامعه صاحب نظر نهایی است، او بایستی فقیه باشد. بعد البته رئیس جمهور را هم او تنفیذ میکند، بقیه ی چیزها هم از آن طریق درست میشود. پس یک نظام است؛ ولایت فقیه، یک نظام است. اعتقاد به ولایت فقیه، اعتقاد به یک خطّ اسلامی است. صرفاً این نیست که ما به یک مسئله که معتقد شدیم، یا مثلاً اینکه بله امام خمینی میتواند در رأس این جامعه قرار بگیرد، این شد اعتقاد به ولایت فقیه؛ نه، این اعتقاد به ولایت فقیه نیست. خب کسانی ممکن است به امام خمینی معتقد باشند که حتی به اسلام اعتقادی ندارند؛ این شخصیت را قبول دارند. مثل اینکه به علین ابیطالب خیلی ها اعتقاد دارند که به اسلام اصلاً اعتقاد ندارند؛ آن را قبولش دارند؛ این معنای

ولایت فقیه نیست. اعتقاد به ولایت فقیه یعنی اعتقاد به يك برداشت، يك نوع برداشت، يك نوع استنباط و تلقی از اسلام. دو جور تلقی از اسلام است: يك جور تلقی منطبق با ولایت فقیه، يك جور تلقی غیر منطبق با ولایت فقیه. ما در این کشور از حدود شاید سی سال پیش، حالا آنکه که من یادم می آید بیست و پنج شش سال پیش مثلاً، يك جریان اسلامی داشتیم که اسلامی هم بوده، معاند و متضاد با اسلام هم نبوده؛ اما برداشت او از اسلام عبارت بوده از يك سری اندوخته های ذهنی خودش که بر آنها شواهدی در قرآن و حدیث هم طبق اعتقاد استنباط خودش پیدا میکرده، این جزو اسلام بوده. البته این برداشت ذهنی گاهی میشده، عبارت بوده از مارکسیسم مثل این گروه مجاهدین که حالا بهشان میگویند منافقین. واقعاً هم منافقند چون این جور برداشت، برداشت منافقانه است که تفکرات اینها، پایه های اصلی ذهنی شان مارکسیسم است؛ منتها هرکسی میتواند به قرآن مراجعه کند و آنچه که در دل خودش هست و دل خودش میخواهد، يك چیزی به عنوان شاهد و اشاره و مثلاً مانند اینها، در قرآن پیدا کند به حرف خودش؛ حالا يك وقت مارکسیسم است، يك وقت تفکرات لیبرالی غربی است، سرمایه داری غربی است، انواع و اقسام اندیشه های غربی است: اجتماعی و اقتصادی و غیره، لکن هر دو در این شریکند که اسلام نیستند، بلکه پروریده های ذهن خود آن صاحب نظرند که بر اسلام تحمیل میشود. این يك برداشت، يك برداشت هم این است که نه، ما ذهنمان را خالی کنیم، قرآن و حدیث را بگذاریم جلویمان و هر چیزی را هم که واقعاً دیدیم به عقلمان جور نمی آید در اسلام، تعبداً قبول کنیم که غالباً هم وقتی تعبداً آدم قبول میکند، بعد شواهد را بر صدق او و صحت و اتقان او در آینده ببیند؛ کما اینکه الان، این روزگار، روزگاری است که شاهد و دلیل زیاد دارد؛ اعتقاد به ولایت فقیه یعنی این. به این توجه بکنید اگر در جماعت شما آن کسانی وارد بشوند که اعتقاد به خط ولایت فقیه و خط

اسلام فقاهت نداشته باشند و بخواهند تفکرات گوناگون را به نام اسلام به خورد ذهن این و آن بدهند، این آنکه شما میخواهید نیست و روی این مسئله تکیه کنید، دقت کنید، این چیز بسیار حساس و مهمی است و تعیین کننده است. (1)

7 - خصوصیات و شرایط ولتقیه

اشاره

طبق نظریه ی ولایت فقیه، برای حاکمیت و ولایت، فقاهت کافی نیست؛ شرایط دیگری دارد که هر کدام را شما حساب کنید، یک جریان عظیم فکری دنبالش هست؛ مثلاً باید عادل باشد، یعنی اگر از عدالت افتاد، اصلاً ولایت به خودی خود منتفی میشود. ببینید چقدر معنای عظیمی دارد! پذیرش این معنا یعنی عدل در یک جامعه؛ این، خیلی مهم است. هیچ شکل دیگری از جامعه، این معنا را ندارد. مثلاً در جمهوری، عدل نخواهید؛ بالاخره مردم ممکن است اشتباه کنند و یک مرد غیر عادل را بگذارند. اصلاً در شعارهایش نمیگوید که من عادل، بنا نیست که بگوید من عادل هستم و مرتکب خلاف نمیشوم؛ نه، میگوید من هم خلاف میکنم. بنابراین، نفس تعیین عدالت در باب مسئله ی ولایت فقیه که جزو شرایط حتمی است و داخل قانون اساسی ما هم هست، خودش یک جریان فکری است که یک معنای فکری و یک مفهوم ارزنده و آموزنده دارد.

بعد می آید سراغ بقیه ی شرایطی که در قانون اساسی برای این مسئله ذکر شده است. شما شرایط را ببینید؛ دنبال هر کدام فرهنگ است. این قضیه ای نیست که بشود با آن شوخی کرد. اینکه امام - که اهل مبالغه هم نبودند - فرمودند: «پیرو ولایت فقیه باشید تا کشور شما آسیبی نبیند»، مراد این نیست که فقط آسیب خارجی نبیند؛ آسیب فرهنگی، دینی، اجتماعی، و سیاسی هم نبیند، اختلافات در آن به وجود نیاید. (2)

ص: 170

1- . در دیدار با جامعه ی اسلامی هیئت علمی دانشگاه ملی ایران 1361/2/7

2- . در دیدار اعضای مجلس خبرگان 1375/11/25

در جامعه ای که مردم آن جامعه اعتقاد به خدا دارند، حکومت آن جامعه باید حکومت مکتب باشد. یعنی مکتب اسلام و شریعت اسلامی و احکام و مقررات اسلامی باید بر زندگی مردم حکومت کند. و به عنوان اجراکننده ی این احکام در جامعه، آن کسی از همه مناسب تر و شایسته تر است که دارای دو صفت بارز و اصلی باشد: اول اینکه این احکام را، شریعت اسلام را، فقه اسلام را از همه بهتر بداند، تسلط و احاطه ی کامل به احکام الهی و قوانین الهی داشته باشد؛ خصوصیت دوم اینکه این انسان آگاه به معارف الهی و فقه الهی دارای قدرتی باشد که بتواند خود را از گناه، از خطای عمدی، از انحراف عمدی مصون بدارد، یعنی همان چیزی که در عرف فرهنگ اسلامی به آن عدالت گفته میشود. عدالت آن ملکه ای است که، آن حالت نفسانی و روحی ای است که [اگر] در هر انسانی باشد، او را از گناه، از خطا و انحراف، باز میدارد. البته اشتباه برای همه متصور است؛ اما عمداً گناه کردن از انسانی که داری ملکه ی عدالت است هرگز متصور نیست. این دو خصوصیت مربوط میشود به آن کسی که در جامعه ی اسلامی میخواهد احکام الهی و اسلامی را اجرا کند که در قانون اساسی ما، این حکم واضح به عنوان ولایت فقیه مجسم و بازگو شده است و نظام ولایت فقیه بر قانون اساسی جمهوری اسلامی ما و بر شکل کلی جامعه ی ما، حاکم است؛ یعنی در همه ی گوشه و کناره های بخشهای عمده ی این جامعه، ولایت فقیه حاضر و مؤثر است که مختصری در این باره شرح خواهیم داد.

مطلبی که به صورت اصولی باید مورد توجه باشد، این است که ولایت فقیه یعنی حکومت آن آگاه به دین؛ حکومت و تسلط آن کسی که دین را می شناسد و دارای عدالت نیز هست، طبق آن شرایطی که در قانون اساسی، برای فقیه رهبر انقلاب و فقیه اداره کننده ی شئون جامعه معین شده است. مدیر و مدبر و دارای این شرایط بودن در مرتبه ی بعد است.

آنچه به صورت اصلی، به عنوان شرایط اصلی برای مجری امور جامعه، اداره کننده ی امور جامعه، بر مبنای تفکر اسلام لازم است، همین دو صفت است، یعنی فقاہت و عدالت. فقیه باشد، دین را بشناسد و عادل باشد، اشتباه نکند. البتہ فقیه عادل اگر بخواهد جامعه را درست اداره کند، باید قدرت تدبیر و اداره ی امور را هم داشته باشد. اگر بخواهد جامعه را از لغزش در پرتگاه ها نجات بدهد، باید عالم شناس و جریان شناس و مردم شناس هم باشد، دارای حکمت سیاسی هم باید باشد. مبنای آن دو صفت است، این صفات هم در کنار آن دو صفت جزء لوازم است. آنچه به نظر بنده میرسد این است که ما برای اینکه ولایت فقیه را، یعنی حکومت فقیه در جامعه ی اسلامی را ثابت بکنیم، احتیاج به دلیل نقلی نداریم. اگر چه ادلّه ی نقلیه، یعنی قرآن و حدیث، هم بر حکومت فقہا و علمای الهی صادق و شاهد و دلیل است، اما اگر هیچ دلیل نقلی هم ما برای حکومت دین شناسان در جامعه ی اسلامی نداشتیم، عقل و اعتبار عقلی دلالت میکند و کفایت میکند بر اینکه ما بدانیم برای اجرای احکام الهی در جامعه، کسانی میتوانند کفایت و لیاقت لازم را داشته باشند که دارای این صفات باشند؛ یعنی دین را بشناسند. اگر طرف صحبت ما آن کسانی باشند که اساساً حکومت دین را قبول ندارند، اجرای احکام الهی را در میان انسانها بجد نمیگیرند و قبول نمیکنند، البتہ محتاج استدلال دیگری خواهیم بود. اما آن کسی که میپذیرد که باید احکام الهی و قوانین اسلامی در جامعه پیاده بشود و این را لازمه ی اعتقاد به خدا و به اسلام میدانند، در برابر کسی که چنین زمینه ی اعتقادی را دارد، ما محتاج استدلال برای ولایت فقیه نیستیم که ثابت کنیم که در روایت یا در قرآن چنین گفته شده است؛ زیرا جامعه ای که با قوانین اسلامی باید اداره بشود، اداره کننده ی جامعه باید این قوانین را بداند. اشراف و نظارت ولیفقیه بر همه ی مراکز اساسی و حسّاس جامعه ی اسلامی يك ضرورت است که قانون اساسی

ما به این ضرورت پاسخ گفته است و همان طور که حالا- شرح خواهم داد، ولیفقیه در جامعه ی پیش بینی شده ی در قانون اساسی جمهوری اسلامی، بر همه ی مراکز حسّاس این جامعه اشراف و نظارت دارد و در آن حضور دارد و این چیزی است که محتاج استدلال نیست. و تعجّب است از کسانی که استدلال میکنند تا ولایت فقیه را رد کنند و نفی کنند. اگر جامعه ای به ارزشهای الهی و به ارزشهای دینی اعتنایی نداشته باشد، البتّه میپذیرد که در رأس آن جامعه يك انسانی که از هیچ اخلاق انسانی هم برخوردار نیست حاکم باشد، میپذیرد که يك هنرپیشه مثلاً در رأس يك جامعه قرار بگیرد؛ یا يك سرمایه دار بزرگ، اداره ی امور جامعه را به عهده داشته باشد. امّا آن جامعه ای که پایبند ارزشهای الهی است، آن جامعه ای که توحید را قبول کرده است، نبوّت را قبول کرده است، شریعت الهی را قبول کرده است، هیچ چاره ای ندارد جز اینکه در رأس جامعه کسی را بپذیرد که شریعت اسلامی و الهی را میداند، از اخلاق فاضله ی الهی برخوردار است، گناه نمیکند، اشتباه عمدی مرتکب نمیشود، ظلم نمیکند، برای خود چیزی نمیخواهد، برای انسانها دل میسوزاند، ارزشهای الهی را بر مسائل و جهات شخصی و گروهی ترجیح میدهد؛ لذا در جامعه ی اسلامی ما و در نظام جمهوری اسلامی، این مطلب تأمین شده است. (1)

1-7 - شرایط رهبری در قانون اساسی

قانون اساسی جمهوری اسلامی درباره ی مسئله ی رهبری، آن قدر محکم و متین برخورد کرده است که انقلاب، بوسیله ی مسئله ی رهبری و شرایط رهبری، برای همیشه تضمین شده است. آن کشوری که همیشه در رأس آن يك عالم، فقیه، زاهد، متّقی، و رِع و باتقوا باشد، آن کشور امکان انحراف و آن جامعه امکان شکست را برای خود نخواهد داشت. اسلام برای رهبر سه شرط اساسی را لازم میداند؛ شما ببینید؛ روشنفکران، اندیشمندان، انسانهای آگاه دقّت کنند ببینند آیا در میان ترّهای جهانی، در میان مکاتبی که در دنیا، امروز رایج است، مترقّی تر و سالم تر و قوی تر از این میتوانند پیدا کنند؟

ص: 173

اسلام سه شرط برای رهبر قائل است: اول علم، دوم تقوا و سوم کفایت؛ باید عالم باشد، باید باتقوا باشد، باید دارای کفایت و تدبیر و قدرت اداره باشد. در دنیا، ملاکها برای زمامداری چیزهای دیگری است. زر است، زور است، قدرت نظامی است، جنجال و غوغاگری است؛ در بسیاری از کشورها رهبران و سران، بوسیله ی سیاستهایی انتخاب میشوند که میخواهند بوسیله ی این مهره های خودشان منافعشان را در آن کشور تعقیب کنند. يك نفری از بین می‌رود، میمیرد؛ يك مهره ای را در جای او میگذارند؛ یا يك مهره ای را بر میدارند، مهره ی دیگری را میگذارند؛ امروز دنیا این جور است. در بعضی از جاهای دنیا هم با تزویر، با فریب، با تبلیغات دروغ و پوچ، يك نفری را در يك انتخاباتی برنده میکنند، زمام کشور را دست او میسپارند؛ امروز دنیا این جورها است. کجای دنیا است که يك ملت از روی ایمان و اخلاص، از روی بصیرت و درایت، در طول راه و مبارزه يك رهبر را با علم و تقوا و کفایت شناخته باشد و او را انتخاب کرده باشد؟ این کار فقط در کشور ما اتفاق افتاده است. مسئله ی رهبری که همان ولایت فقیه است، جزو مترقی ترین مسائل اجتماعی و سیاسی امروز است؛ و تز جمهوری اسلامی یکی از پیشروترین ترها است. بعضی خیال میکنند ولایت فقیه يك چیزی است که مال داخل مدارس است، مدارس طلبگی بحث ولایت فقیه را درست کرده اند؛ این جور نیست. ولایت فقیه مترقی ترین و مدرن ترین تهای حکومتی امروز است. ولایت فقیه یعنی حاکمیت آن انسانی که تفکر و ایمان و ایدئولوژی حاکم بر جامعه ی خودش را از همه بهتر وارد است و بهتر می شناسند؛ يك چنین کسی باید در يك

جامعه حکومت بکند. يك چنین انسانی میتواند این جامعه را به صلاح و نجات و به تکامل مادی و معنوی برساند. (1)

7-2 - دلایل حذف موضوع مرجعیت از شرایط رهبری

این نظر امام بود و اعتقاد ایشان این بود که شرط رهبری، مرجعیت نیست، شرط رهبری بر مبنای ولایت فقیه فقاهت است، اجتهاد، نه مرجعیت. مرجع آن کسی است که هم فقیه است هم مردم دیگر از او تقلید میکنند در امور دینشان، درحالی که شرط فقاهت حتماً تقلید کردن دیگران نیست، يك فقیه میتواند مرجع باشد، میتواند مرجع نباشد؛ پس آنچه که در ولایت فقیه لازم است فقاهت است، البته عدالت و تدبیر و مانند اینها هم به جای خود محفوظ است. فقاهت شرط است نه مرجع بودن، لذا بود که این قید را ایشان معتقد بودند که بایستی حذف کنیم. ایشان میفرمایند که اگر ما مرجعیت را شرط قرار بدهیم، يك وقت می بینید در بین مراجع آن کسی که صفات رهبری را و شرایط آن را داشته باشد پیدا نمیشود، آن وقت نظام به بن بست خواهد رسید، اما اگر ما مرجعیت را از شرایط حذف کردیم، ضربه ای هم نمیخورد؛ چون فقاهت به هر حال وجود دارد، این بن بست احتمالی هم به وجود نمی آید. (2)

7-3 - مبنای حکومت ولایی (از ولایت الله تا ولایت فقیه)

حکومت متعلق به خدا

در قرآن، حکومت در اصل، متعلق به خدا است و هیچ شریکی را خدای متعال در حکومت خود قبول نمیکند. آیات متعددی، شاید ده ها آیه در قرآن، این مطلب را برای ما توضیح میدهد، که این عباراتی را که من

ص: 175

1- . در جمع مردم نیشابور 1365/4/29

2- . در جلسه ی پرسش و پاسخ در دانشگاه امیرکبیر 1368/3/5

از آیات انتخاب کردم، چند جمله را میخوانم؛ ببینید به ذهن شما هم آشنا است. «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ» (1)؛ در حکومت، هیچ کس، شریک خدا نیست. آن کسانی که خودشان را دارای حکومت مستقل از خدا میدانستند و میدانند، یا حکومت بر دلهای مردم را متعلق به خدا و حکومت بر صحنه ی زندگی را متعلق به خودشان میدانستند، انداد الله هستند، شرکاء الله هستند، که خدا آنها را رد میکند. «وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا» (2) هیچ کس را خدای متعال در حکومت با خود شریک نمیکند. «وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ» (3) انسانها هیچ ولی ای غیر از خدا ندارند. «قُلْ أَعْيَرَ اللَّهُ اتَّخَذُ وَلِيًّا فَاظِرِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (4) آیا من غیر از خدا، کسی را به عنوان ولی انتخاب بکنم، درحالی که آفریننده ی آسمان و زمین خدا است. اگر انسان زیر بار حکومت کسی قرار است برود، باید زیر بار حکومت آن کسی برود که قدرت در سراسر آفرینش در قبضه ی اوست؛ که این آیه، استدلالی هم در کنار مسئله دارد؛ این حکومت الهی. گفتیم که حکومت خدا آن وقتی تحقق پیدا میکند؛ که يك انسانی از طرف خدای متعال عملاً و در واقعیت جامعه، زمام قدرت مردم را به دست بگیرد. خوارج برای اینکه حکمیت را، و درحقیقت، حاکمیت امیرالمؤمنین را رد بکنند، میگفتند: «لا حکم الا لله» (5) بله امیرالمؤمنین تصدیق میکند میگوید من هم قبول دارم که «لا حکم الا لله»؛ اما شما نمیخواهید این را بگویید، شما میخواهید بگویید که «لا امره الا لله»؛ یعنی امیرالمؤمنین و حاکم و زمامدار مردم، خدا است. خب حالا هرکسی خودش

ص: 176

-
- 1- . سوره ی اسراء، بخشی از آیه ی 111، ترجمه: «... و نه در جهاننداری شریکی دارد...»
 - 2- . سوره ی کهف، بخشی از آیه ی 26، ترجمه: «... و هیچ کس را در فرمانروایی خود شریک نمی گیرد»
 - 3- . بقره، بخشی از آیه 107، ترجمه: «... شما جز خدا سرور ندارید...»
 - 4- . سوره ی انعام، بخشی از آیه ی 14، ترجمه: «... بگو: آیا غیر از خدا - پدیدآورنده ی آسمانها و زمین - سرپرستی برگزینم؟...»
 - 5- . بحار، ج 32، ص 544

را به خدا نسبت خواهد داد؛ در جامعه، حکومتِ خدا، باید در حکومت و امارت و ولایت يك انسانی مجسم بشود. پس خدای متعال این حکومت را تنفیذ میکند به انسانهایی؛ این انسانها چه کسانی هستند؟ پیغمبران، در درجه ی اول، حاکم الهی پیغمبرانند؛ که باز این هم در قرآن در آیات متعددی، مورد توجه قرار گرفته، يك جا از قول مؤمنین، خطاب به خدای متعال میفرماید که مؤمنین به خدا عرض کردند: «وَ اجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا» (1)؛ برای ما از سوی خود يك ولی و حاکم قرار بده. یا در آیه ی دیگر میفرماید که «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ» (2)؛ ولیّ شما خدا و رسولند، نه اینکه رسول شريك خدا است؛ چون خدا شريك را قبول نمیکند؛ رسول نایب خدا است، جانشین خدا است، مظهر حاکمیت و ولایت خدا است. یا در يك آیه ی دیگر «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (3)؛ این آیه يك نکته ای دارد. میفرماید آنچه را که پیامبر به شما گفت، از او بپذیرید، از آنچه شما را از آن نهی کرد، اجتناب کنید. ظاهر این سخن نشان میدهد که این سخن، خطاب به مؤمنینی است که اصل وحی خدا و دین خدا را قبول کردند، وحی خدا را از پیغمبر گرفته اند آیات قرآن را و احکام الهی و شرعی را پذیرفتند؛ خدا به اینها میگوید که هرچه پیغمبر گفت قبول کنید. پس روشن است که منظور از هرچه پیغمبر گفت، احکام شرعی نیست؛ چون این مردم احکام شرعی را از پیغمبر گرفتند، به آن ایمان آوردند، به آن عمل هم کردند. این يك چیز اضافه را به مردم میگوید. میگوید اگر این پیغمبر به شما حکمی داد، دستوری داد، اجرای کاری را خواست، دخالت در جان و نفس و مال شما کرد، شما باید آن را قبول کنید؛ یعنی همان حکم حکومتی، یعنی آن دخالت اجرایی در امور مردم؛ پس ولایت الهی به پیغمبر منتقل

ص: 177

-
- 1- . سوره ی نساء، بخشی از آیه ی 75، ترجمه: «... و از جانب خود برای ما سرپرستی قرار ده...»
 - 2- . سوره ی مائده، بخشی از آیه ی 55، ترجمه: «ولیّ شما، تنها خدا و پیامبر او است...»
 - 3- . سوره ی حشر، بخشی از آیه ی 7، ترجمه: «... و آنچه را فرستاده [او] به شما داد، آن را بپذیرید و از آنچه شما را باز داشت، بازایستید...»

شد، از پیغمبر هم به اتفاق همه ی مسلمین، ولایت و حکومت به غیر پیغمبر منتقل شده است. حالا [اینکه] به چه کسی منتقل شده، بین فرق مسلمین محلّ اختلاف است؛ شیعه در این بین معتقد است که ولایت پیغمبر منتقل شده است به ائمه ی معصومین که دوازده نفر هستند. برادران اهل سنّت این را اعتقاد ندارند و معتقدند که ولایت از سوی پیغمبر به خلفای چهارگانه و بعد از آن هم به کسانی که دارای ولایت امر و حکومت بوده اند منتقل شده. یعنی امروز در دنیای اسلام این مطلب میان مسلمانها پذیرفته شده است که اگر کسی «أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (1) بود؛ یعنی از خود مردم، از میان مردم دارای قدرت حاکمیت شد، اطاعت او واجب است. یعنی مسلمانها اطاعت از پیغمبر را به عنوان حاکمیت، منتقل کرده اند به افراد دیگری در جامعه ی بشری، به شکلهای مختلف. البته بعضی از برادران اهل سنّت، ممکن است عقاید افراطی در این مورد داشته باشند و تصوّر کنند که این حاکم هر جور بود: فاسق بود، فاجر بود، وابسته بود، بی دین بود هم اطاعت او واجب است. لکن مسلماً عدّه ی زیادی از مسلمانها، مسلمانان اهل سنّت، برادران سنّی ما معتقد هستند بر اینکه حکومت اسلامی که متعلّق به پیغمبر بود، این به انسانهایی با يك شرایط عادی و معمولی و بدون فسق و الحاد و فجور منتقل خواهد شد. ما در این میان يك عقیده ای داریم که اگر آن را بر دنیای اسلام عرضه کنیم، دنیای اسلام آن را به احتمال زیاد خواهد پذیرفت و خواهد پسندید. ما میگوییم کاری به دوران صدر اسلام نداریم، بحث و دعوای بین شیعه و سنّی در مسئله ی خلافت در صدر اسلام را نمیخواهیم مطرح کنیم و مایل نیستیم که مطرح بشود. اما در دوران غیبت، یعنی در همان دورانی که ما هم معتقدیم که امام معصومی در جامعه وجود ندارد، این حکومت متعلّق به چه کسی باشد بهتر است؟ عقیده ی ما و اعتقاد به ولایت فقیه این را میگوید که همان

ص: 178

1- . سوره ی نساء، بخشی از آیه ی 59، ترجمه: «... اولیای امر خود...».

حکومتی که متعلق به خدا بود و منتقل به پیغمبران و به پیغمبر اسلام شد، آن در این دوران منتقل میشود به يك انسانی که طهارت و تقوا را، در حدّ عدالت داشته باشد. انسان پاکیزه و باتقوایی باشد، گناه نکند، ظلم نکند، گرایش به دشمنان خدا پیدا نکند، مطیع امر خدا باشد، با هوای نفس خود مخالفت کند، بر نفس خود کنترل داشته باشد؛ این يك شرط؛ علاوه ی بر این، به احکام اسلامی و به قرآن کاملاً مسلط باشد؛ یعنی قدرت فقاہت داشته باشد، بتواند اسلام را بفهمد، دین را بشناسد، احکام الهی را از مستندات آن کشف کند، با قرآن مأنوس باشد، با سنت انس داشته باشد و توانایی استنباط داشته باشد؛ علاوه ی بر این، یعنی غیر از فقاہت و عدالت، درایت و کفایت هم لازم است. [یعنی] انسانی باشد که دارای درایت لازم باشد، هوشمند باشد، زمان را بشناسد، دشمنان اسلام را بشناسد، دنیا را بشناسد و با توجه به اینکه شرط اساسی، یعنی فقاہت، عدالت و کفایت - که خود این کفایت، کفایت ذهنی و کفایت عملی است - [را دارا است]، درایت هم باید داشته باشد و هوشمند باشد و قدرت اداره و تدبیر هم داشته باشد. این سه شرط است که يك انسان را شایسته میکند و لایق میکند که ولایتی را که متعلق به خدا است و متعلق به پیغمبر است، در اختیار بگیرد. اگر در يك زمانی از این گونه افراد تعداد متعددی بودند... انتخاب آن ولایتی که يك چنین سمت بزرگی را بر عهده خواهد داشت، به عهده ی مردم است، که این در قانون اساسی ما هم هست، در عمل امیرالمؤمنین در صدر اسلام هم هست که مردم آمدند، اصرار کردند و امیرالمؤمنین را به خلافت برداشتند. در ایران مردم مبارزه کردند، مجاهدت کردند، خون دادند، فداکاری کردند، بزرگ ترین حماسه های تاریخ معاصر را آفریدند تا طاغوت را بر کنار کردند و يك چنین انسانی را، يك فقیه پارسای عادل باتقوای زاهد مخالف با هوای نفس هوشمند مسلط به مسائل جهانی و آگاه از جریانات جهانی را، و دلسوز

برای امت مسلمان را بر قدرت مسلط کردند و قدرت را به او تفیذ کردند؛ این خلاصه ی ایده و نظر ما در باب ولایت فقیه است. پس همان طور که ملاحظه میکنید، مسئله ی ولایت در جامعه ی اسلامی، يك چیز بسیار روشن و کاملاً متکی به مبانی اسلامی و متخذ از آیات قرآنی است، و عقل يك انسان سالم و بی غرض هم این را تصدیق میکند. ولایت خدا منتقل به پیغمبر، ولایت پیغمبر منتقل به ائمه ی معصومین [میشود]؛ یعنی در دوران امر بین معصوم و غیر معصوم، معصوم مقدم بر غیر معصوم است و پس از انتقال از معصومین یا از غیر معصومین، - هر چه که مسلمانها اعتقاد دارند - در زمان حاضر که قرار است همان ولایت منتقل بشود به يك انسانی؛ چه کسی مقدم است؟ چه کسی شایسته تر است؟ چه کسی اطمینان و اعتماد برانگیزتر است؟ آیا آن کسی که اصلاً اسلام را نمی شناسد، دین را نمی شناسد، با قرآن آشنا نیست، احیاناً اعتقادی به قرآن یا به خدای قرآن و آورنده ی قرآن ندارد، بیاید و زمام امور مسلمین را بر عهده بگیرد؟ یا انسانی که واقف به قرآن است، عالم به قرآن است، مسلط به دین است، آگاه از احکام است و میتواند احکام اسلامی را بدون اینکه از دیگری تقلید کند و سؤال کند، خودش از منابع اسلامی به دست بیاورد و استنباط کند؟ طبیعی است که این دومی مقدم است. در دوران امر بین انسان فاسق فاجر لایبالی تابع هوای نفس وابسته ی به قدرتهای غافل از سعادت و صلاح و فلاح انسان، یا يك انسان عادل پرهیزکار پارسای مسلط بر هوای نفس، تسلیم امر خدا و مطیع فرمان الهی و دلسوز برای احکام اسلامی؛ کدام مقدمند؟ طبیعی است که این دومی مقدم است برای زمامداری بر امور مسلمین. و شرط دیگر یعنی دارای کفایت و کارایی لازم برای اداره [بودن]، این هم يك شرط قهری و عقلی است. کسی که کفایت اداره ندارد را نمیشود زمامدار امور هیچ کاری کرد، حتی کار کوچک؛ مگر اینکه کفایت آن کار را داشته باشد، چه برسد به اداره ی امور مسلمین؛ این هم يك شرط

قهری است. پس می بینید اعتقاد به ولایت فقیه آن جوری که ما امروز داریم تبیین میکنیم و در نظام جمهوری اسلامی قاعده ی همه ی امور است، يك اعتقادی است منطبق با متن قرآن، منطبق با لُبِّ اسلام و حاقِّ اصول اسلامی و منطبق با عقل سلیم. (1)

چکیده ی بحث سلسله مراتب حکومت الهی و ولایت الهی

گفتیم که حکومت و ولایت بنا به نظر اسلام، مخصوص خدای متعال است و خدای متعال حاکمیت الهی را در بندگان برگزیده و پیامبران خود مجسم فرموده و انبیاء الهی هم به حاکمیت الهی ادامه دادند تا دوران ختم نبوت، بعد از وجود مقدس پیغمبر، ائمه ی معصومین و اولیای خدا، ولیّ الهی بودند و همان ولایت الهی در ولایت ائمه مجسم شد و در دوران غیبت کبری هم به حسب حکم قطعی و صریح عقل و هم برحسب ادله ی اسلامی و شرعی، این ولایت و این حاکمیت، مخصوص به انسان دین شناس، عادل، بصیر به اوضاع و احوال زمان، یعنی فقیه است. و عرض کردیم که این سلسله مراتب حکومت الهی و ولایت الهی است و اینکه امروز، شایسته ترین افراد برای حکومت، فقیه جامع الشّرایط است علی الاصول. و بین فرق اسلامی هیچ گونه اختلافی نیست و همه قبول دارند که در هر شرایطی، وقتی که ولیّ منصوب از قبیل خدا نیست، وجود ندارد، یعنی منصوب به شخص، آن کسی از همه شایسته تر است که به معیارهای اسلامی نزدیک تر باشد، یعنی فقیه، جامع الشّرایط، عادل، عالم و مخالف با هوای نفس و بصیر به اوضاع زمان و دارای قدرت تدبیر، یعنی همان چیزی که ما در قانون اساسی جمهوری اسلامی و در نظام این جمهوری، به عنوان ولایت فقیه شناختیم. (2)

ص: 181

1- . در خطبه های نماز جمعه 1366/11/16

2- . در خطبه های نماز جمعه 1366/12/7

این بحث اصولی بعدی پیش می آید که کار ولایت فقیه چیست در جامعه؟ کار ولایت فقیه عبارتست از اداره ی جامعه البته بر مبنای اسلام و شکی در این نیست؛ اما آنجایی که مصالح اسلامی را، مصالح اجتماعی را ولایت فقیه تشخیص میدهد و بر طبق مصلحت، يك دستوری صادر میکند، آن دستور حکم الله است، آن دستور خودش يك دستور شرعی است، ولایت فقیه چه با اتکا به دلیل عقلی قطعی و چه با اتکا به ادله ی شرعی، يك مصلحتی را برای جامعه تشخیص میدهد، آن مصلحت را اعمال میکند، آن میشود حکم الله و برای همه ی مردم این حکم واجب الطاعه است. معنای این جمله ای که در بیانات بزرگان تکرار شد که حکومت از احکام اولیه است هم همین است؛ اصل حکومت از احکام اولیه است و احکام حاکم اسلامی هم حکم اولی است، یعنی حکم ثانوی به معنای اینکه تابع ضرورتها باشد نیست. البته در مواردی هم میتواند حکم به حکم ثانوی بکند. حکم ثانوی هم حکم شرعی است، فرقی نمیکند، اما آنچه را که ولایت فقیه در جامعه ی اسلامی به عنوان قانونی وضع میکند یا اجرا میکند، احکام اولی است مثل احکام الله است؛ لذا شما در جمهوری اسلامی این را از اول شنیدید که مقررات جمهوری اسلامی، مقررات اسلامی و واجب الطاعه است. آنچه که امروز در جامعه ی اسلامی به همین شکلی که دستگاه قانون گذاری مملکت دارد اجرا میکند و قانون میگذارد، و دستگاه اجراکننده ی مملکت آن را اجرا میکند، همه اش احکام حکومتی ولایت فقیه است. مالیاتی که امروز طبق قانون وضع میشود، مقررات صادرات و وارداتی که طبق قانون وضع میشود، تمام قوانینی که در مجلس شورای اسلامی میگذرد، همه ی آنچه که در حوزه ی اختیارات دولت است و دولت آن را وضع میکند و اجرا میکند، همه ی آنچه که در حوزه ی دستگاه قضائی هست و دستگاه

قضائی آنها را وضع میکند یا اجرا میکند، همه ی اینها مظاهر حاکمیت ولایت فقیه است. این درحقیقت به خاطر مشروعیت ولایت فقیه است که این همه مشروعیت پیدا میکند. در جامعه ی اسلامی تمام دستگاه ها، چه دستگاه های قانونگذار، چه دستگاه های اجراکننده، اعم از قوه ی اجرائیه و قوه ی قضائیه، مشروعیتشان به خاطر ارتباط و اتصال به ولایت فقیه است؛ و الا بخودی خود حتی مجلس قانونگذاری هم حق قانونگذاری ندارد. مجلس شورای اسلامی که قانون وضع میکند؛ معنای قانون وضع کردن چیست؟ معنای قانون وضع کردن این است که محدودیتهایی را در زندگی مردم، بر طبق یک مصالحی ایجاد میکنند؛ یک چنین کاری، بنابر مبانی فقهی اسلامی و بنابر اصل ولایت فقیه برای هیچ کس جایز نیست و از هیچ کس مشروع نیست، مگر ولایت فقیه. یعنی درحقیقت، اعتبار قانونگذاری هم به اتکا به ولایت فقیه است. اعتبار قوه ی مجریه هم به اتکا و امضا و تنفیذ ولایت فقیه است. اگر ولایت فقیه اجازه ندهد و تنفیذ نکند و امضا نکند، تمام این دستگاه هایی که در مملکت مشغول کار هستند، چه قانونگذاری، چه اجرائیات، کارهایشان بدون دلیل و بدون حق است و واجب الطاعه و الزامی نیست. به خاطر ارتباط و اتصال به ولایت فقیه است که اینها مشروعیت پیدا میکنند. درحقیقت، ولایت فقیه مثل روحی است در کالبد نظام؛ من بالاتر از این بگویم، اعتبار قانون اساسی در جمهوری اسلامی که ملاک و معیار و چارچوب قوانین است، به خاطر قبول و تأیید ولایت فقیه است و الا خبرگان، پنجاه نفر، شصت نفر، صد نفر از هر قشری چه حقی دارند دور هم بنشینند و برای مردم مملکت و مردم جامعه قانون وضع کنند، قانون اساسی وضع کنند؟ اکثریت مردم چه حقی دارند که امضا کنند قانون اساسی را و برای همه ی مردم این قانون را لازم الاجرا بکنند؟ آن کسی که حق دارد که قانون اساسی را برای جامعه قرار بدهد ولایت فقیه است، او همان امام اسلامی است، و دستگاهی است که حاکمیت الهی را از طریق

وراثت پیغمبر و وراثت ائمه ی معصومین در اختیار دارد. چون او به خبرگان دستور داد که بنشینند، قانون اساسی بنویسند، و چون او امضا کرد قانون اساسی را، قانون اساسی شد قانون، حتی مشروعیت اصل نظام جمهوری اسلامی، به عنوان يك حکم ولّیّقیه است. این ولّیّقیه است که نظام جمهوری اسلامی را به عنوان نظام برای جامعه ی اسلامی به وجود می آورد و... و مخالفت با این نظام حرام میشود و جزء گناهان کبیره میشود و مبارزه ی با مخالفین این نظام واجب میشود؛ چرا؟ برای خاطر اینکه این نظام، نظامی است که ولّیّقیه، یعنی آن مقام مسؤل موظّف معذور از طرف پروردگار برای مردم به وجود آورده؛ این شأن ولایت فقیه است، البته در این باره که ولّیّقیه به چه اعتباری و از کجا يك چنین اختیار وسیعی را دارد هم خوشبختانه در همین چند روزه بحثهای خوبی شد، که در حقیقت ولایت و حاکمیت ولّیّقیه، ولایت و حاکمیت فقه اسلامی است، ولایت و حاکمیت دین خدا است، ولایت و حاکمیت ملاکها و ارزشها است؛ نه ولایت و حاکمیت يك شخص، یعنی خود ولّیّقیه هم به عنوان يك شخص موظّف است که از آنچه که حکم ولّیّقیه است اطاعت کند و تبعیت کند. احکام ولّیّقیه بر همه واجب الاطاعه است حتی بر خود ولّیّقیه. این چنین گستره ی بسیار وسیع و عظیمی را، دامنه ی ولایت فقیه دارا است که منتهی هم میشود به ولایت خدا. یعنی چون ریشه ی ولایت فقیه، ولایت الهی است، ریشه ی آن ولایت پیغمبر هست، و همان چیزی است که از پیغمبر و اوصیای معصومینش، و از اوصیای معصومین به علمای امت، فقهای امت، آن کسانی که دارای این شرایط هستند منتقل شده لذا است که دارای چنین سعه ی اختیاراتی است؛ این معنای ولایت فقیه در جامعه ی اسلامی است. البته اگر ولّیّقیه بخشی از این اختیارات را به کسی یا دستگاهی داد، آن شخص یا آن دستگاه دارای آن اختیاری که ولّیّقیه به او داده خواهد شد، همچنان که طبق قانون اساسی، اختیاراتی را

که دستگاه‌ها دارند انجام می‌دهند و فراتر از آن؛ اگر ولیفقیه، اختیار خاصی را به یک دستگاهی، به دولت، به یک وزارتخانه، به یک شخص، به یک بنیاد، به یک دستگاه تفیید کند و بدهد، آن اختیار متعلق به آن شخص یا آن دستگاه خواهد بود؛ اما در حقیقت، اختیار واقعی و ولایت واقعی و حق واقعی یا به تعبیری وظیفه‌ی واقعی متعلق به شخص ولیفقیه است، این پایه و قاعده‌ی این بحث است. (1)

2-4-7 - مسئله‌ی احکام مصلحتی و ولایی

حدود این ولایت و حکومت که فقیه دارد، تا کجا است؟ آیا در برخی از مسائل زندگی، یا در همه‌ی آنها است؟... به طور اجمال اگر بخواهیم پاسخ بدهیم، حدود ولایت و حاکمیت فقیه، همان حدود فقه است. تا هر جای زندگی بشر، که فقه اسلامی، یعنی احکام الهی گسترده است، ولایت و حاکمیت فقیه هم تا همان جا گسترده است. و چون میدانیم که فقه اسلامی هیچ امری از امور زندگی بشر را از حکم الهی بیرون نمیداند و همه‌ی مسائل سیاسی، اقتصادی، فردی، اجتماعی، مشمول حکم الهی است، پس حاکمیت ولیفقیه هم شامل همه‌ی امور فردی و امور اجتماعی و امور سیاسی و امور اقتصادی و امور نظامی و امور بین‌المللی و همه‌ی چیزهایی است که در قلمرو حکم اسلامی و شرعی است. آن نکته‌ای که بسیار باید به آن اهمیت داد و به آن توجه کرد، این چیزی است که حالا عرض خواهم کرد و آن این است که فقه اسلامی دارای احکامی است که از لحاظ اهمیت یکسان نیستند؛ این گستره‌ی وسیعی که فقه اسلامی دارد، که شاید هزاران موضوع و صدها عنوان مهم در آن هست، بعضی بر بعضی دیگر ترجیح دارند، یعنی اگر در جایی دو حکم شرعی لازم باشد که با هم قابل جمع هم نباشد و نتوان به هر دو حکم شرعی عمل کرد، یکی از آن دو حکم را قهراً

ص: 185

باید بر دیگری ترجیح داد؛ کدام را ترجیح می‌دهیم؟ آن حکمی که اهمّیت بیشتری دارد، حیاتی تر است، فوری تر است، جهات گوناگونی در آن است که بر دیگری ترجیح دارد. از باب مثال بخواهیم محاسبه کنیم؛ در میان احکام اسلامی، يك حکمی وجود دارد که عبارت است از حرمت تسلیم جامعه ی اسلامی در مقابل دشمنان خارجی، و عدم جواز تسلّط بیگانگان بر جامعه ی اسلامی؛ این يك حکم فقهی است و خارج از فقه هم نیست؛ حالا اگر در جایی که تسلّط بیگانگان بر جامعه ی اسلامی وجود دارد، مسلمانها بخواهند به این حکم اسلامی عمل کنند، چه کار باید بکنند؟ چگونه بایستی اقدام بکنند؟ باید مجاهدت کنند، باید جان و مال بدهند. باید بسیاری از مضیقه ها را برای خودشان قبول کنند در خلال این وظایفی که باید انجام بدهند. ای بسا برخی از واجبات دیگر اسلامی تحت الشّعاع قرار خواهد گرفت و ممکن نخواهد بود که آن واجبات را ما عمل بکنیم؛ مثلاً حفظ جان يك واجب شرعی است، حفظ مال دیگران و مالکیت دیگران يك واجب شرعی است؛ اما آنجایی که مسئله ی تسلّط بیگانگان مطرح است و این واجب در میان است، آن واجبات دیگر تحت الشّعاع قرار خواهد گرفت و لازم است که ما این تکلیف شرعی را بر دیگر تکالیف ترجیح بدهیم. یا مثلاً آنجایی که حفظ نظام اسلامی اقتضا میکند که ما از برخی از تکالیف فرعی صرفنظر کنیم؛ خوب حفظ نظام اسلامی یکی از احکام فقه است، خارج از فقه اسلامی که نیست، فقه فقط طهارت و نجاست و احکام فردی و جزئی که نیست؛ حفظ اسلام، حفظ نظام اسلامی هم یکی از واجبات فقهی است، یکی از تکالیف شرعی است؛ در مواردی، اگر ما بخواهیم نظام اسلامی را حفظ بکنیم شاید لازم بشود یکی، دوتا، ده تا از واجباتی را که اهمّیت کمتری دارد فدای این واجب بکنیم. یا مثلاً حفظ رفاه عمومی در جامعه یا امنیت عمومی در جامعه، يك واجب شرعی است و یکی از احکام فقهی است؛ این هم جزو فقه است؛ شاید در جایی برای

اینکه ما رفاه عمومی را در جامعه تأمین کنیم احتیاج به این باشد که برخی از واجبات دیگر را زیر پای این واجب بگذاریم، فدای این واجب بکنیم. یا اگر ما امنیت جامعه را بخواهیم تأمین کنیم، شاید لازم باشد گاهی يك، دو، بیشتر از واجبات و احکام شرعی را قربانی این واجب بکنیم؛ چرا؟ چون این واجب مهم تر است؛ بنابراین می بینید که در میان احکام فقهی همه یکسان نیستند.

به عنوان يك مثالی در تاریخ نزدیک به خود ما، که همه تان هم شناختید و میدانید، همین مسئله ی حرمت تنباکویی را که میرزای بزرگ شیرازی (اعلی الله مقامه) فتوای آن را صادر کرد و حکم داد را مورد نظر بگیرید؛ اگر از يك عالمی سؤال میکردند در آن روز که رفتن و خریدن تنباکو و کشیدن این تنباکو چطور است؛ احکام رساله ای و فقهی تصریح دارد به اینکه کشیدن تنباکو حرام نیست؛ فتوای همه ی فقههای اصولی ما هم همین بوده؛ لکن ناگهان يك فتوایی صادر میشود از يك عالم که این حکم به معنای اصطلاحی هم نیست - که موضوع را تعیین میکند - بلکه فتوا است، منتها يك حکم حکومتی است، يك حکم ولایتی است، که در آن روز چون اسلام قوت داشت - اگرچه حاکم اسلامی فقیه نبود - اما فقیه میتوانست اعمال نفوذ بکند. چون این فقیه میدانند که يك کمپانی انگلیسی آمده و همه ی موجودی و همه ی مزارع تنباکو و توتون و همه ی امکانات مربوط به این را با دولت آن روز ایران معامله کرده، و این مقدمه ی يك سلطه ی اقتصادی و سیاسی بر جامعه ی اسلامی است و این حرام است و سلطه ی کمپانی انگلیسی بر جامعه ی اسلامی جایز نیست، برای اینکه این فعل حرام انجام نگیرد، برای اینکه جامعه ی اسلامی از سلطه ی اقتصادی بیگانه رها بشود یا به دام او نیفتد، ایشان يك حلالی را که به حسب ظاهر شرع حلال است، حرام میکنند؛ میگویند کشیدن تنباکو حرام است و هیچ کس از علمای آن روز، که آگاه بودند و بصیر بودند هم این فتوا را به معنای از بین بردن فقه

اسلامی ندانستند. حالا شاید افراد کج سلیقه یا بی خبر و غافل همان روزها هم نقی این گوشه و آن گوشه میزدند؛ لکن افرادی که میرزا را می شناختند، افرادی که با مسائل فقهی و با نظام فقهی اسلام آشنا بودند، بخوبی میفهمیدند که این يك حکم فقهی است، این يك واجب شرعی است.

پس وقتی امر دائر است بین دو حکم شرعی که یکی آن قدر اهمّیت دارد، اما دیگری آن اهمّیت را ندارد، آن کسی که بصیر است، فقیه است، زمان را می شناسد، مسائل را میداند، از سیاست مّطلع است، از دشمنی ها مّطلع است، میتواند یکی از این دو حکم را بر دیگری ترجیح بدهد؛ کدام را ترجیح خواهد داد؟ آنکه اهمّیت بیشتری دارد. و این باب ترجیح هم بایی مهم در اصول فقه ما است که در حوزه های علمیه تدریس میشود و روی آن بحث میشود و این، در همه جا جاری است. یعنی در هر جایی که دو حکم با یکدیگر مزاحمت بکنند، فقیه هر کدام از آنها که مهم تر باشد را بر آن دیگری ترجیح خواهد داد. منتها شناختن حکم مهم تر کار همه کس نیست، يك کسی باید باشد که اولاً با گستره ی فقه آشنا باشد، فقه اسلامی را بشناسد، مصالح را هم بداند. هرکسی که فقه را دانست و فقیه بود هم نمیتواند تشخیص بدهد.

ای بسا فقهای که از مسائل زمان مّطلع نباشند، آگاه نباشند، ترجیح يك حکم بر يك حکم دیگر را اصلاً توجّه نکنند و درك نکنند؛ آنها نمیتوانند این کار را بکنند؛ اما در جامعه ی اسلامی، آن کسی که ولیّ امت هست و رهبر جامعه است و فقیه است و بصیر است و عادل است، تابع هوای نفس خودش نیست، تابع چیزهای شخصی نیست؛ و مصالح مسلمین را نگاه میکند؛ [میبیند که] دو واجب شرعی است، یا يك واجب و يك حرام است، یا يك واجب و يك شی مباح است - احکام شرعی مباحش هم باید مباح باشد نمیشود مباح را هم تغییر داد به غیر مباح، اما - آنجایی که معارضه باشد، آن مباح را حرام میکند به خاطر يك مصلحت دیگر، آن

واجب را حرام میکند به خاطر يك مصلحت دیگر، آن حرام را واجب میکند به خاطر يك مصلحت دیگر. این در حقیقت، ترجیح دادن يك حکم شرعی است بر يك حکم دیگر به خاطر مهم تر بودن آن؛ این آن احکام ولایتی است. پس توجه میکنید که احکام ولایتی، و حکمی که از روی مصلحت، ولیقیه صادر میکند، در حقیقت به معنای احیای فقه است. بعضی آدمهای کوتاه نظر ممکن است فکر کنند که اگر حکم مصلحتی صادر شد و يك حکم شرعی ظاهری از بین رفت یا موقتاً یا برای بلندمدت، پس فقه چه شد؟ فقه پایمال شد؛ نه، فقه پایمال نشد فقه احیا شد، چون همان حکمی هم که ترجیح داده میشود و لازم الاجرا میشود، آن هم حکم فقهی است؛ یعنی آنجایی که ولیقیه دستور میدهد که مسلمانها لازم است که مثلاً اموال خودشان را یا فلان مقدار از مال خودشان را برای يك مقصود مهمی بدهند، خب «الناس مسلطون علی اموالهم» (1)؛ این يك حکم شرعی است، شکی نیست مردم بر مال خودشان مسلطند و کسی حق ندارد مال آنها را از آنها بگیرد، اما آن مصلحتی که ایجاب کرده است که مال همین مردمی که بر مالشان مسلط هستند از آنها گرفته بشود و صرف يك امری بشود؛ آن مصلحت چیست؟ مثلاً دفاع از اسلام، دفاع از نظام اسلامی، یا حفظ رفاه قشرهای محروم، یا حفظ امنیت جامعه؛ این مصلحت که خود این هم يك مصلحت شرعی است و يك حکم فقهی است، اهمّیش، در این موارد بیشتر از «الناس مسلطون علی اموالهم» است. یا فرض بفرمایید حاکم اسلامی دستور میدهد که فلان کشت را در زمینهای خودتان باید نکنید؛ يك وقتی است که مثلاً جامعه ی اسلامی به گندم نیاز دارد؛ فرض کنید يك شرایطی پیش بیاید که جامعه ی اسلامی احتیاج مبرمی به غلات، به گندم و جو مثلاً داشته باشد؛ اینجا حاکم اسلامی دستور خواهد داد که هرکسی که مزرعه ای دارد یا مزرعه ای با این شرایط یا در اینجای خاص

ص: 189

دارد، ممنوع است از اینکه چیز دیگری کشت کند و موظف است که فقط گندم یا جو کشت کند. خب اینجا هست که کسی بیاید بگوید که آقا من مالک این زمین بودم و اختیار ملک خودم را داشتم، من میخواهم به جای گندم مثلاً هندوانه کشت کنم؛ بله تسلط بر ملک خود و زمین خود و اختیار کشت، يك حکم شرعی است؛ اما حفظ نظام جامعه، حفظ رفاه جامعه، که اگر گندم به آن نرسد، این نظام، این رفاه از بین خواهد رفت هم يك حکم شرعی است، و این مهم تر از آن است. اینجا حاکم اسلامی دستور میدهد که مثلاً در فلان جاها، در فلان مناطق با فلان شرایط، هیچ کس حق ندارد که غیر از این مواد، چیز دیگری را کشت کند. یا مثلاً کسی حق ندارد کشت خشخاش بکند، کسی بگوید که خشخاش يك چیزی است، يك کشتی است من میخواهم در زمین خودم خشخاش کشت کنم؛ نه امنیت عمومی جامعه و سلامت عمومی جامعه به هم خواهد خورد. اگر کسی پولش را بدهد و مواد مخدر را مثلاً خرید و فروش کند یا مواد مخدر را تولید بکند یا مواد مخدر را نگه بدارد، سلامت جامعه تهدید خواهد شد و حفظ سلامت جامعه يك واجب شرعی است، يك حکم فقهی است و ولّیقه اهمّیت این حکم فقهی را بیشتر میدانند از اهمّیت مالکیت شما بر پولت یا بر زمینت که میخواهی مثلاً خشخاش کشت بکنی. لذا اینجا این را بر آن ترجیح میدهد و اعلام میکنند که جایز نیست و حرام است فلان کشت، فلان معامله، فلان کار.

پس همان طور که مشاهده میشود، احکام حکومتی از مجموعه ی فقه عظیم اسلامی بیرون نیست. این اشتباه است که ما خیال کنیم کسی با مطالعه ی رساله ی عملیه و توضیح المسائل خواهد توانست احکام گوناگون فقهی را و آن که مهم تر است، آن که اهمّیتش کمتر است ترجیح بدهد؛ این جور نیست. آن کسی که فقیه است احکام اسلامی را میدانند، مهم بودن و مهم تر بودن را در میان احکام فقهی تشخیص میدهد، او قادر

است که ارزیابی کند و بداند که کدامیک از اینها از دیگری مهم تر است و این اختیار، مخصوص ولیفقیه است. به ذهن بعضی ممکن است این جور بیاید که، اگر ما آمدیم حکم مصلحتی و حکم ولایتی را باب کردیم، هرکسی در هر گوشه ی مملکت، وقتی که بنای اجرای احکام شرعی بشود بگوید که من مصلحت نمیدانم، مصلحت این است که این حکم اجرا نشود، پس تکلیف این احکام الهی چه خواهد شد؟ مسئله اصلاً این نیست، مسئله ی اینکه کسی تشخیص بدهد که این حکم مصلحت دارد یا ندارد نیست، تشخیص مصلحت به عهده ی ولیفقیه است، یا کسی که او منصوب کند، یا کسی که او تعیین بکند. این جور نیست که هرکسی بتواند در مواجهه ی با هر يك از احکام شرعی، بگوید که من مصلحت نمیدانم که این حکم انجام بگیرد؛ بنابراین این حکم فعلاً تعطیل و آن کاری که مصلحت است انجام بگیرد؛ به عنوان حکم الهی این چنین چیزی نیست و چنین اختیاری را هیچ کس ندارد، مگر ولیفقیه و آن کسی که ولیفقیه معین بکند؛ لذا شما ملاحظه میکنید در آن مواردی که چنین حکمی لازم است که به عهده ی امام امت است، امام يك مجموعه ای را تعیین کردند برای تشخیص مصلحت. همین مجمع تشخیص مصلحت و صدور احکام مصلحتی و ولایتی، يك مجموعه ی جامع الاطرافی را امام معین کردند از مسئولین کشور، تعدادی را گذاشتند که با مسائل کشور آشنا هستند، مصالح را میدانند، آگاه به احکام شرعی هستند. آگاه به سیاستهای زمان هستند و در بین این جمع سیزده نفره شش نفر فقهای شورای نگهبان را نصب کردند، که اینها به حسب قانون اساسی، فقیه، مجتهد و عادل هستند؛ یعنی احکام را هم میدانند، مسائل را هم میدانند. اینها هستند، به اضافه ی مسئولین دیگر مملکتی که، هم با احکام شرع آشنا هستند، هم با مصالح روز آشنایند. امام يك مجموعه ی کامل سیزده نفره را تشکیل دادند که این مجموعه ی کامل بنشیند، در هر جایی که مصلحت نظام را تشخیص داد، حکم ولایتی

را در آنجا صادر بکند. مصلحت نظام یعنی چه؟ یعنی آنجایی که دفاع از کشور متوقف به اوست، حفظ نظام متوقف به اوست، رفاه عمومی متوقف به اوست، رفاه يك قشر از جامعه، مثل کارگران یا کشاورزان یا قشرهای دیگر جامعه متوقف به اوست. نمیشود ما اجازه بدهیم که يك قشری از جامعه، در شرایط دشواری زندگی بکنند به خاطر ظواهر فقهی که در رساله ی عملیه وجود دارد، و غافل بشویم از این. حفظ مصلحت و صلاح قشرهای جامعه هم جزو فقه شرعی است و اسلامی است، بخشی از فقه وسیع اسلام است. چطور ما بیاییم احکام فقهی کوچک تر و درجه ی دوّم و کمتر اهمّیت تر را مورد توجه قرار بدهیم؛ امّا يك حکم فقهی با این عظمت را مثل مثلاً حفظ نظام اسلامی، یا حفظ امنیّت عمومی، یا حفظ نظم اجتماعی، یا حفظ رفاه يك قشری از اقشار جامعه را مورد توجه قرار ندهیم؛ اینکه عدل اسلامی نیست. در این چنین مواردی این مجمع تشخیص مصلحت، مصلحت را تشخیص میدهند و آن را عمل میکنند. و امام همان طور که در حکمشان هم تصریح فرمودند، کمال احتیاط را در این مورد کردند؛ یعنی به خاطر اهتمام شدید به اینکه هیچ مصلحتی فوت نشود، این مجموعه را در نظر گرفتند؛ وّالاّ شاید اگر چنانچه میخواستند این قدر احتیاط نکنند و دقّت نظر به خرج ندهند، به این اندازه و با این کیفیّت و حجم و مانند اینها هم لازم نبود، لکن ایشان خواستند که هیچ مصلحتی از مصالح اسلامی ندیده گرفته نشود و فوت نشود و جامعه ی اسلامی بر پایه ی مصالح عالیّه ی اسلامی که در همان فقه وسیع اسلامی مطرح شده - ان شاءالله، به فضل الهی - اداره بشود. برای اطلاع برادران و خواهران عزیزمان عرض میکنم که این مجمع با جدیّت تمام دنبال میشود و دو جلسه تشکیل جلسه داده. و چون کار این مجمع کار فوق العاده حسّاس و مهمّی است و نظام داخلی و کیفیّت کار در این مجمع، نقش مهمّی دارد در اینکه این مجمع بتواند به حقایق دست پیدا بکند و حکم درست و کامل و منطبق با مصلحت

را صادر بکنند، این دو جلسه - که جلسات طولانی و مفصل و پربحثی هم بوده - صرف شده به اینکه نظام این کار و کیفیت اینکه این حکم بیاید و رویش بحث بشود و چگونه بحث بشود و چگونه ابلاغ بشود، مورد بحث قرار گرفته و بحمدالله جلسات بسیار خوبی هم هست. اعضای جلسه با تفاهم، با علاقه، با شوق، با همکاری کامل این کار را ادامه میدهند و ما امیدوار هستیم که ان شاءالله بتواند این مجمع مصلحتی بن بست ها را بشکند. این هم که بعضی تصور کرده اند که تشکیل این مجمع به معنای این است که اختیارات یک ارگانی کم بشود یا آن ارگان دیگر تضعیف بشود یا آن ارگان تقویت بشود؛ این نیست، این یک کار جدید است. البته احکام مصلحتی قبلاً هم صادر میشد. ما در همین احکامی که الان در استفتائات امام عزیزمان هست، یک جایی، احکام ولایتی و مصلحتی را مشاهده میکنیم که حکم مصلحتی صادر میشده، هم از طریق دولت، هم از طریق خود شخص امام؛ منتها این کار یک نظام پیدا کرد. ما بسیاری از قوانینی را که در مجلس شورای اسلامی تصویب میشد، وقتی میرفت به شورای نگهبان، شورای نگهبان نگاه میکردند با ظواهر فقه مخالف بود آن را برمیگرداندند و یک بن بست به وجود می آمد، البته در مواردی مجلس میتوانست آن را اصلاح کند و هم، نظر مصلحت اندیشانه ی مجلس، هم نظر شرعی شورای نگهبان تأمین بشود. آنجایی که تأمین میشد - که در اکثر موارد هم همین جور بود - که تأمین میشد و قانون تنفیذ میشد و اجرا میشد، اما در مواردی هم که بعضی از آن موارد اگرچه از لحاظ عددی کمتر است، اما از لحاظ اهمیت خیلی بالا است، یعنی تأثیر زیادی در وضع عمومی جامعه دارد، اینها میماند. یک بن بست بود، این بن بست را امام باز کردند. یک مجموعه ای تشکیل شده که امام اختیارات خودشان در باب ولایت فقیه را دادند به این مجمع و این مجمع از قبل امام این اختیار را دارد که تشخیص مصلحت نظام را در هر یک از موارد بدهد و آنچه که مصلحت

بود، حکم اسلامی و حکم شرعی است؛ چرا؟ چون حفظ نظام متوقف به آن است یا حفظ رفاه عمومی متوقف به آن است، یا حفظ امنیت متوقف به آن است، یا حفظ نظم متوقف به آن است، که همان طور که عرض کردم حفظ نظم اسلامی هم جزو احکام فقه است. حفظ نظام جمهوری اسلامی هم جزو احکام فقه است. حفظ رفاه عمومی جامعه هم جزو احکام فقه است. هرچه که مصلحت بر آن منطبق شد از نظر این افرادی که دارای بصیرت سیاسی و بصیرت فقهی هستند، همان حکم فقهی و حکم شرعی است؛ خارج از حکم شرعی نیست که ان شاء الله امیدواریم در سایه ی باز شدن این بن بست ها بسیاری از مشکلاتی که از این ناحیه ممکن است حاصل شده باشد، برطرف بشود و یک مرحله ی جدیدی است در حرکت جمهوری اسلامی. (1)

3-4-7 - میزان دخالت ولیفقیه در امور سایر قوا

1-3-4-7 - حضور کامل در نظارت بر قوای سه گانه

در رأس نیروهای اجرایی کشور، رئیس جمهور قرار دارد که به وسیله ی امام، رأی مردم نسبت به او تنفیذ میشود، یعنی در حقیقت از سوی امام منصوب میشود. مردم در میان کسانی که شایسته ی ریاست جمهوری هستند یک نفر را انتخاب میکنند و امام رأی مردم را تنفیذ میکند، یعنی اگر امام تنفیذ نکند این شخص رئیس جمهور نیست. امام، فقیه عادل و ولیّ امر مسلمین، درباره ی بالاترین مقام اجرایی کشور، سررشته دار امور است. در قوه ی مقننه، امام شش نفر فقهای شورای نگهبان را نصب میکند و این به معنای حضور امام در قانونگذاری کشور است؛ که اگر امام در قانونگذاری کشور حضور نداشته باشد، قانونگذاری زیر نظر ولیفقیه انجام نگرفته است؛ همچنان که امام بالاترین مقامات قوه ی قضائیه را نصب

ص: 194

میکند، یعنی در قوه‌ی قضائیه هم حضور امام همه کاره است. رئیس دیوان عالی کشور و دادستان کل کشور، دو مقامی هستند که همه‌ی مسائل قضائی کشور به آنها ارتباط پیدا میکند و این دو نفر در حقیقت نواب امام، نایبان امام و منصوبان امامند؛ یعنی حضور امام را تأمین میکنند. پس در جامعه‌ی اسلامی ولیفقیه که حاکم من قبل الله، بر اساس معیارهای اسلامی است در قوه‌ی مجریه و قوه‌ی مقننه و قوه‌ی قضائیه حضور کامل دارد. البته اختیارات ولیفقیه به این اندازه منحصر نیست و اختیارات او از اینها بالاتر است. در ارتش، در مسائل نظامی، در شروع جنگ، در شروع صلح، در بسیج نیروها و در همه‌ی آنچه که مسائل گره‌های اصلی جامعه‌ی اسلامی را تشکیل میدهد، ولیفقیه دارای قدرت و حضور کامل است برحسب قانون اساسی و این همان چیزی است که بر طبق اعتبار عقلی در جامعه‌ی ای که حکومت اسلامی در آن جامعه باید باشد، متوقع و منتظر است. پس به طور خلاصه در جامعه‌ی ای که مردم اعتقاد به خدا دارند و اعتقاد به دین و شریعت اسلامی دارند، حاکم و ولی‌ امر باید کسی باشد که تجسم مکتب باشد، یعنی حکومت او حکومت مکتب باشد. البته نوع حکومت او هم با نوع حکومت‌های معمولی در عالم متفاوت است. حکومت او حکومت جبر و زور نیست؛ حکومت اخلاق است، حکومت دین است، حکومت حکمت است، حکومت معرفت است، حکومت برادری است، یعنی امام و ولی‌ امر در جامعه‌ی اسلامی با انسانهای دیگر برادر است، با آنها با عاطفه‌ی برادری و با رابطه‌ی برادری زندگی میکنند. این حکومت که حکومت ولی‌ امر و حکومت مکتب در جامعه‌ی اسلامی است باید در همه‌ی مراکز اساسی و مهم این جامعه تجسم پیدا بکند که برحسب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران همان طوری که گفته شد در قوه‌ی قضائیه، در قوه‌ی مقننه و در قوه‌ی مجریه تجسم پیدا میکند؛ این پایه و اساسی است برای همه‌ی مباحث اجتماعی که ان شاء الله بتدریج این مباحث

باید به عرض شما برادران و خواهران برسد، و در همه ی این مباحث آنچه مورد توجه است این است که همه ی مسائل اجتماعی در جامعه ی اسلامی از پایه ی توحید، از پایه ی اعتقاد به خدا و اعتقاد به روز جزا و نظارت خدا و نماینده ی دین خدا باید نشئت بگیرد. (1)

2-3-4-7 - دخالت در تنظیم سیاستهای کلی

مهم ترین وظیفه ی رهبری در قانون اساسی، تنظیم سیاستهای کلی است. فرایند تنظیم سیاستهای کلی یکی از منطقی ترین و زیباترین فرایندها است، [که البته] عده ای دلشان میخواهد که دائم بر طبل دروغگویی و بهتان زنی بکوبند. ما هم حرفی نمیزنیم و آنها هم هرچه میخواهند میگویند؛ اشکالی هم ندارد؛ اما شما جوانان شاید بدانید و اگر نمیدانید بدانید که فرایند تنظیم سیاستهای کلی، فرایند بسیار قوی و مستحکمی است. این سیاستها، اول در کمیسیونهای دولت تنظیم میشود و بعد به دولت می آید. دولت آنها را بررسی و تصویب میکند و به رهبری پیشنهاد میکند. رهبری هم آن را به مجمع تشخیص مصلحت میدهد. این سیاستها در کمیسیونهای مجمع تشخیص مصلحت با حضور کارشناسان متعدّد از بخشهای مختلف اقتصادی، فرهنگی، دانشگاهی، علمی که از خود مجمع و بیرون آن هستند، بررسی و تکمیل میشود؛ بعد مجدداً به رهبری میدهند. رهبری هم آن سیاستها را با آن مبانی و اصول ارزشی نظام جمهوری اسلامی تطبیق میدهد، تصویب میکند و آن سیاستها به دولت برمیگردد و به مجلس ابلاغ میشود. نقش رهبری در تنظیم سیاستها این است که مراقب باشد تا برنامه ریزی هایی که در چهارچوب این سیاستها میخواهد انجام بگیرد، نظام را به بیراهه و گمراهه نکشاند؛ منافع طبقات محروم و حقوق مردم پامال نشود؛ خواسته ها و منافع قدرتهای افزون طلب

ص: 196

و سلطه طلب و مداخله گر تامین نشود. این جزو وظایف رهبری است و اگر در این زمینه ها قصوری یا تقصیری پیش آید، متوجه رهبری است. بعد که این سیاستها ابلاغ شد، مجلس موظف است برطبق این سیاستها قانون بگذراند، و دولت هم موظف است سیاستهای اجرایی خودش را تنظیم و بر طبق آنها عمل کند. مجموعه ی این سازوکار مفصل دستگاه های اجرایی و قضائی و تقنینی، در این چارچوب به کار می افتند و کار میکنند که هر کدام مسئولانی دارند و مسئولیتهایی، که باید کار را انجام دهند.

رهبری در مسئولیتهای این دستگاه ها دخالت نمیکند، مگر خیلی بندرت و در مواردی که احساس کند تخلف آشکاری صورت میگیرد. مسئولیتهای مجلس با خود مجلس است. بنده به خیلی از این قوانینی که در مجلس تنظیم میشود، اعتقادی ندارم و آنها را قبول ندارم، ولی وقتی قانون شد، بنده هم به صورت یک قانون عمل میکنم و مخالفت نمیکنم. موارد متعددی پیش می آید از اقدامهایی که در دولت انجام میگیرد و مورد قبول من نیست؛ اما مسئولانی دارد که تنظیم و تصمیم گیری کرده اند؛ وظیفه ی آنها است. اگر آن تصمیم گیری شامل خود رهبری هم باشد، ما طبق آن تصمیم گیری عمل میکنیم و نمیگوییم نه؛ اما جاهایی هست که رهبری احساس میکند اگر در اینجا به مسئولی که وظیفه ای داشته و به آن توجه نکرده، تذکر و توجه ندهد، زاویه ی بسیار خطرناکی در مسیر عمومی ملت پیش می آید. لذا وارد میدان میشود. در مورد این دوره ی مجلس شورای اسلامی یک بار چنین چیزی تقریباً در دو یا دو سال و نیم قبل پیش آمد و آن در قضیه ی قانون مطبوعات بود، که بنده احساس کردم تکلیف شرعی دارم که به مجلس تذکر دهم و تذکر دادم. مجلس هم با کمال موافقت و مراقبت در این زمینه با رهبری همکاری کرد و خطی را که در کمیسیون پیش بینی شده بود دنبال نکرد که از آنها متشکر هستیم. (1)

ص: 197

رهبری يك مدیریت است؛ البته مدیریت اجرایی نیست. این اشکال و اشتباه هم در طول زمان، از اول انقلاب تا امروز، در بعضی از تبلیغات ادامه دارد. این جور تلقی کنند که رهبری يك مدیریت اجرایی است؛ نه، مدیریت اجرایی، مشخص است. مدیریت اجرایی در بخش قوه ی مجریه ضوابط مشخصی دارد، معلوم است، مسئولین معینی دارد؛ در قوه ی قضائیه هم که آن هم مدیریت اجرایی است همین طور، هر کدام مسئولیتهایی دارند؛ قوه ی مقننه هم که معلوم است. رهبری، ناظر بر اینها است. به چه معنا؟ به این معنا که از حرکت کلی نظام مراقبت کند. (1)

در واقع رهبری، يك مدیریت کلان ارزشی است. همین طور که اشاره کردم، گاهی اوقات فشارها، مضیقه ها و ضرورتها، مدیریتهای گوناگون را به بعضی از انعطافهای غیر لازم یا غیر جاضر وادار میکند؛ رهبری بایستی مراقب باشد، نگذارد چنین اتفاقی بیفتد؛ این مسئولیت بسیار سنگینی است. این مسئولیت، مسئولیت اجرایی نیست؛ دخالت در کارها هم نیست. بعضی ها دوست میدارند مدام بگویند که فلان تصمیمها بدون نظر رهبری گرفته نمیشود؛ نه، این طور نیست. مسئولین در بخشهای مختلف، مسئولیتهای مشخصی دارند. در بخش اقتصادی، در بخش سیاسی، در بخش دیپلماسی، نمایندگان مجلس در بخشهای خودشان، مسئولان قوه ی قضائیه در بخش خودشان، مسئولیتهای مشخصی دارند. در همه ی اینها رهبری نه میتواند دخالت کند، نه حق دارد دخالت کند، نه قادر است دخالت کند؛ اصلاً امکان ندارد. خیلی از تصمیمهای اقتصادی ممکن است گرفته شود که رهبری قبول هم نداشته باشد، اما دخالت نمیکند؛ مسئولینی دارد، مسئولیش باید عمل کنند. بله، آنجایی که اتخاذ يك سیاستی منتهی خواهد شد به کج شدن راه انقلاب، رهبری مسئولیت

ص: 198

پیدا میکند. در تصمیم و عمل رهبری باید عقلانیت در خدمت اصول قرار بگیرد، واقع بینی در خدمت آرمانگرایی ها قرار بگیرد. (1)

مسئولیت رهبری در نظام جمهوری اسلامی این است که مراقب باشد نگذارد جهت گیری نظام اسلامی تغییر کند و از سمت هدفها منحرف شود. دست اندرکاران اجرایی کشور در بخشهای مختلف، هر کدام وظایفی دارند. ما باید نگذاریم نظام جمهوری اسلامی از این جهت گیری زاویه پیدا کند و منحرف شود. خدا و مردم و اراده ی مردم هم مورد اتکا است. در درجه ی اول هدایت و دستگیری الهی و بعد عواطف پُرشور مردم به ما نوید میدهد که میتوانیم در این راه پیش برویم. (2)

4-3-4-7 - منظور از ولایت مطلقه

اشاره

بعضی ها خیال میکنند که این «ولایت مطلقه ی فقیه» که در قانون اساسی آمده، معنایش این است که رهبری مطلق العنان است و هر کار که دلش بخواهد، میتواند بکند! معنای ولایت مطلقه این نیست. رهبری بایستی موبه موقوانین را اجرا کند و به آنها احترام بگذارد؛ منتها در مواردی، اگر مسئولان و دست اندرکاران امور بخواهند قانونی را که معتبر است موبه مو عمل کنند، دچار مشکل میشوند. قانون بشری همین طور است. قانون اساسی راه چاره ای را باز کرده و گفته آنجایی که مسئولان امور در اجرای فلان قانون مالیاتی یا سیاست خارجی، بازرگانی، صنعتی و دانشگاهی دچار مضیقه میشوند و هیچ کار نمیتوانند بکنند (مجلس هم این طور نیست که امروز شما چیزی را ببرید و فردا تصویب کنند و به شما جواب دهند) رهبری مرجع است؛ زمان امام هم همین طور بود. بنده خودم آن وقت رئیس جمهور بودم و جایی که مضیقه هایی داشتیم، به امام نامه مینوشتیم

ص: 199

1- . در دیدار دانشجویان کرمانشاه 1390/7/24

2- . در اجتماع بزرگ مردم جیرفت 1384/2/17

و ایشان اجازه میدادند. بعد از امام، دولت قبلی و دولت فعلی گاهی راجع به مسائل گوناگون نامه مینویسند که در اینجا مضيقه وجود دارد، شما اجازه بدهید که این بخش از قانون نقض شود. رهبری بررسی و دقت میکند و اگر احساس کرد که بناگزی باید این کار را بکند، آن را انجام میدهد. جاهایی هم که به صورت معضل مهمّ کشوری است، به مجمع تشخیص مصلحت ارجاع میشود؛ این معنای ولایت مطلقه است، وّالّا رهبر، رئیس جمهور، وزرا و نمایندگان، همه در مقابل قانون تسلیمند و باید تسلیم باشند.

قانون آن قدر مهم است که قالب عملکرد من و شما است. آن کسی را که ما انتخاب میکنیم و به مجلس میفرستیم، کسی است که سرنوشت کشور را در چهار سال معین میکند. ابتدا که ما این نظام پارلمانی را قبول کردیم، بعضی از سیستمهای منطقه ای که اسلامی هم بودند، اعتراض کردند که این چه چیزی است شما قبول کرده اید؟ من حالا نمیخواهم اسم بیاورم. یکی از همین دولتهای مدعی میگفت چرا شما نظام پارلمانی را قبول کردید؟ ما با استدلال به ایشان ثابت کردیم که همین نظام پارلمانی درست است. بنابراین نکته ی اول این است که مردم سالاری دینی که یکی از مهم ترین مظاهر آن همین انتخابات مجلس شورای اسلامی است، به پایه ی فکری و اعتقادی اسلامی تکیه دارد. (1)

يك جمله ای را امام بیان کردند که ولایت مطلقه ی فقیه؛ يك عدّه ای با مغالطه خواستند این قضیّه را به نحوی مشوب (2) کنند و يك معنای غلط و تفسیر غلطی بدهند. گفتند معنای ولایت مطلقه این است که رهبری در نظام جمهوری اسلامی، مطلق از همه ی قوانین است؛ مثل يك اسبِ مهار کننده شده ای، هر جا بخواهد، هر کار بخواهد، میتواند بکند. مسئله این نبود، این نیست. امام بزرگوار خودش از همه بیشتر به رعایت قوانین، به رعایت اصول، به رعایت مبانی، به رعایت جزئیات احکام شرعی مقید بود؛

ص: 200

1- . در دیدار استادان و دانشجویان قزوین 1382/9/26

2- . آشفته

و این وظیفه‌ی رهبری است. در نظام جمهوری اسلامی، رهبری فقط تابع این نیست که کسی او را به خاطر اینکه شرایط را از دست داده، عزل کند؛ اگر این شرایط در او وجود نداشته باشد، خودش بخودی خود عزل شده است؛ این خیلی چیز مهمی است. (1)

1-4-3-4-7 - منالی از ضرورت دخالت رهبری: قضیه‌ی هسته‌ای

در قضیه‌ی هسته‌ای، در آن دوره‌ی اول که تلاطم‌هایی بود، بعضاً اقدام‌هایی انجام می‌گرفت که شاید مطلوب نبود. من آنجا در سخنرانی عمومی گفتم اگر چنانچه این کارها انجام نگیرد، خودم وارد می‌شوم و همین هم شد. این معنای رهبری است؛ این یک چیزی است که از اسلام گرفته شده است؛ یک نکته‌ی مثبتی است در نظام اسلامی. (2)

دستگاه‌های گوناگون قوه‌ی قضائیه، قوه‌ی مجریه، قوه‌ی مقننه مثل همه‌ی دنیا، کارهای موظف قانونی خودشان را دارند انجام می‌دهند، با اختیارات کاملی که در قانون اساسی معین شده؛ اما حرکت کلان و کلی نظام اسلامی به سمت آن آرمانها باید منحرف نشود؛ اگر منحرف شد، باید گریبان رهبری را گرفت، او را بایستی مسئول دانست؛ او مسئول است که نگذارد. البته این مسئله، مثالهای زیادی دارد؛ چون وقت کم است، به یکی از آنها اشاره‌ی مختصری می‌کنم. (3)

2-4-3-4-7 - منالی دیگر از ضرورت دخالت رهبری: مسئله‌ی روابط با آمریکا

مسئله‌ی روابط با آمریکا، که در این چند سال چه کارها کردند، چه تلاشها کردند، در دوره‌های مختلف دولتهای گوناگون، تحت تأثیر عوامل مختلف. خوب، این به حرکت عمومی نظام ضرر می‌زد، فایده‌ای هم برای

ص: 201

1- . در دیدار دانشجویان کرمانشاه 1390/7/24

2- . همان

3- . همان

وضع معیشت و زندگی مردم نداشت؛ [لذا] اینجا ممانعت شد. و مسائل گوناگونی از این قبیل هست. (1)

5-3-4-7 - گستره ی ولایت فقیه، کلّ امت اسلامی

اگر بخواهد يك حکومتی مردمی باشد و اسلامی باشد، باید خطّ ولایت فقیه در او تحکیم بشود، وّلا مردمی هم نخواهد بود، اسلامی هم نخواهد بود. حکومت مردمی حمایت مردم را میخواهد، مردم در بافت جوامع اسلامی از چه کسی حمایت میکنند؟ از رجال سیاسی؟ از سیاست بازان و رشکسته؟ از مدّعیان دروغگو؟ یا از علما و پیشوایان مذهبی که بر قلب مردم حکومت میکنند؟ وضعیّت ایران میتواند سرنوشت وضعیّت عراق و همه ی کشورهای اسلامی را تعیین کند؛ فرقی هم بین شیعه و سنی نیست؛ جوامع اهل تسنّن هم مثل جوامع اهل تشیّع به علمای خودشان اعتقاد دارند، آنها رهبران دینی آنها هستند، بخصوص آن علمایی که وابستگی های سیاسی و استعماری نداشته باشند یا کم داشته باشند... آنکه مال يك مرز جغرافیایی است يك رئیس جمهور است، يك نخست وزیر است. آنکه عرف بین المللی یا فرض کنید که قراردادهای سنّتی و غیره وادار میکند که بایستی دخالت نکنند، رئیس جمهور است، نخست وزیر است، دولت است، نه امام. امام یعنی مرجع تقلید، امام یعنی آن کسی که از اسلام سخن میگوید، او مرز جغرافیایی نمی شناسد. آنچه که تبعیّت از او را ایجاب میکند اسلام است؛ اسلام که مال يك مرز جغرافیایی نیست. مگر اسلام ایران غیر از اسلام عراق و غیر از اسلام افغانستان و غیر از اسلام پاکستان و غیر از اسلام سوریه و غیر از اسلام جاهای دیگر است؟ اگر «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (2) با فهمی که ما از این آیه داریم، با فهمی که

ص: 202

1- . در دیدار دانشجویان کرمانشاه 1390/7/24

2- . سوره ی نساء، بخشی از آیه ی 59، ترجمه: «خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید...».

اجتهاد و فقاہت ما از این آیه دارد، مال همه ی مسلمانها است، پس ولایت امام امت هم مال همه ی امت است. امت اسلامی که فقط ملت ایران نیستند، ملت ایران سی چهل میلیون آدم هستند که در این محدوده ی جغرافیایی زندگی میکنند. معنی ندارد در يك جامعه ی اسلامی بزرگ دو امام، دو واجب الطاعة؛ بنابراین همان نسبتی که امام با ملت ایران دارد همان نسبت را عیناً امام با ملت عراق دارد؛ این خط را فراموش نکنید، این «مفترق الطریق» بین راه خط امام، راه صحیح و راه غیر صحیح (1).

4-4-7 - مسئله ی نظارت بر دستگاه های مرتبط با رهبری

یکی از برادران راجع به اینکه برخی از دستگاه هایی که مرتبط با رهبری هستند، از فعالیت شفاف و از بازرسی امتناع میکنند، تذکر دادند. البته من چنین گمانی ندارم. اگر چنانچه این جور باشد، بله، نباید از بیان شفاف در مسائلی که تبیین شدنی است و باید تبیین شود، اجتناب کنند؛ از بازرسی هم نباید امتناع کنند. فکر هم نمیکنم که حالا مثلاً دستگاه هایی مثل بنیاد مستضعفان یا از قبیل اینها، از بازرسی مستثنا باشند؛ یعنی من تا حالا چنین تصویری ندارم. به هر حال اگر این جور باشد، این اشکال وارد است؛ و لازم است که دستگاه های نظارتی بتوانند بر اینها هم نظارت کنند. (2)

5-4-7 - مسئله ی نظرات کارشناسی مخالف با نظر رهبری

گفته شد که تا بعضی ها نظرات کارشناسی ای میدهند که با نظر رهبری مخالف است؛ میگویند آقا این ضد ولایت است. من به شما عرض بکنم؛ هیچ نظر کارشناسی ای که مخالف با نظر این حقیر باشد، مخالفت با

ص: 203

1- . در دیدار با روحانیون عراقی مقیم ایران 1361/1/8

2- . در دیدار دانشجویان در روز نوزدهم ماه مبارك رمضان 1392/5/6

ولایت نیست؛ دیگر از این واضح تر؟ نظر کارشناسی، نظر کارشناسی است. کار کارشناسی، کار علمی، کار دقیق به هر نتیجه ای که برسد، آن نتیجه برای کسی که آن کار علمی را قبول دارد، معتبر است؛ به هیچ وجه مخالفت با ولایت فقیه و نظام هم نیست. البته گاهی اوقات میشود که این حقیر خودش در یک زمینه ای کارشناس است؛ بالاخره ما هم در یک بخشهایی یک مختصر کارشناسی ای داریم؛ این نظر کارشناسی ممکن است در مقابل یک نظر کارشناسی دیگر قرار بگیرد؛ خیلی خوب، دو تا نظر است؛ کسانی که میخواهند انتخاب کنند، انتخاب کنند. در زمینه های فرهنگی، در زمینه های آموزشی، در بخشهای مخصوصی، بالاخره ما یک مختصری سررشته داریم، یک قدری کار کردیم؛ این میشود نظر کارشناسی. به هر حال هیچگاه اعلام نظر کارشناسی و نظر علمی، معارضه و مبارزه و مخالفت و اعلام جدایی از رهبری و ولایت و این حرفها به حساب نمی آید و نباید بیاید. (1)

6-4-7 - عدم ضرورت مطابقت کامل نظرات دیگران با دیدگاه رهبری

این جور نیست که همه ی مواضعی که آحاد مردم از جمله دانشجویان - که جزو قشرهای پیشرو هستند - اتخاذ میکنند، بایستی الگو گرفته و برگردان نظراتی باشد که رهبری ابراز میکند؛ نه، شما به عنوان یک انسان مسلمان، مؤمن، صاحب فکر، باید نگاه کنید، تکلیفتان را احساس کنید، تحلیل داشته باشید... نسبت به اشخاص، نسبت به جریانها، نسبت به سیاستها، نسبت به دولتها، موضع داشته باشید، نظر داشته باشید. این جور نیست که شما باید منتظر بمانید، ببینید که رهبری درباره ی فلان شخص، یا فلان حرکت، یا فلان عمل، یا فلان سیاست چه موضعی اتخاذ میکند که بر اساس آن، شما هم موضع گیری کنید؛ نه، اینکه کارها را قفل

ص: 204

خواهد کرد. رهبری وظایفی دارد، آن وظایف را اگر خدای متعال به او کمک کند و توفیق بدهد، عمل خواهد کرد؛ شما هم وظایفی دارید؛ به صحنه نگاه کنید، تصمیم گیری کنید؛ منتها معیار عبارت باشد از تقوا؛ معیار، تقوا باشد. تقوا یعنی اسیر هوای نفس نشدن در جانبداری و طرف داری یا در مخالفت و معارضه، در انتقاد یا در تمجید؛ این را رعایت کنید. اگر این رعایت شد، هم انتقاد خوب است، هم جانبداری و تمجید خوب است: از شخص، از دولت، از فلان جریان سیاسی؛ از فلان حادثه ی سیاسی؛ هیچ اشکالی ندارد. البته اگر در يك زمینه ای نظری هم از سوی این حقیر ابراز شد، آن کسانی که حسن‌نظر دارند و این نظر را قبول دارند، ممکن است این هم یکی از عواملی باشد که در تشخیص آنها دخالت خواهد داشت؛ لکن این به معنای این نیست که وظیفه ی افراد در مورد موضع گیری ها و در مورد اظهارنظرها ساقط بشود؛ نه، هرکسی نگاه کند [و وظیفه اش را انجام بدهد]. عرض کردم معیار این است که با رعایت تقوا باشد؛ یعنی بدون گرایش به هوای نفس؛ اگر انتقاد میکنیم، اگر طرف داری و جانبداری میکنیم، اگر يك حرکت را، يك سیاست را تأیید میکنیم یا اگر رد میکنیم، واقعاً از روی احساس وظیفه و تکلیف و بدون دخالت دادن اغراض نفسانی [باشد]؛ این هم يك نکته ی دیگر. (1)

7-4-7 - رهبری و شیوه ی بیان مواضع

کسانی به عنوان نماینده ی رهبری از زبان رهبری حرف میزنند. خب، من خودم هنوز که الحمدلله زبانم از کار نیفتاده؛ حرف خود من که مقدم به حرف آنها است. آنچه «من» میگویم، حرف من است؛ کسانی هم که حرف میزنند - نمایندگان رهبری و منصوبین رهبری و مانند اینها که تعداد

ص: 205

زیادی اند - از قول رهبری نمیگویند؛ این را توجه داشته باشید. در همین مسئله ای که بالخصوص اسم آوردند، آن کسی را که اسم آوردند، آن کس حرف خودش را زده بود؛ از زبان رهبری چیزی نگفته بود. بنده هم حرف خودم را زدم؛ هم قبل از آن، هم بعد از آن؛ شما حرف من را از خود من بشنوید. بله، ممکن است يك نفری جزو منصوبین رهبری هم باشد، درباره ی فلان مسئله يك عقیده ای خلاف رهبری هم داشته باشد، هیچ اشکال ندارد؛ این جور چیزی هم هست. خیلی از همین آقایان محترمی که منصوبین رهبری اند، در فلان مسئله ی خاصّ سیاسی یا اجتماعی یا اعتقادی ممکن است عقیده شان غیر از عقیده ی رهبری باشد؛ ما این را اشکال ندانستیم؛ عمده برای ما جهت گیری های کلی است، جهت گیری های انقلابی است. وّالا در هر مسئله که ما نمی نشینیم هماهنگ کنیم که بینیم در فلان مسئله نظر ما یکی هست یا نیست؛ خوب، او نظر خودش را گفته. این هم نمیشود که من هر جا هرکسی از نمایندگان ما يك چیزی گفت، ما فوراً بگوییم آقا! شما، این را غلط گفتید، این را درست گفتید، روابط عمومی اعلان کند؛ این هم نمیشود. بله، اگر از قول حقیر، کسی چیزی بگوید و به گوش من برسد و خلاف باشد، ما به خود او بلافاصله تذکر می‌دهیم؛ مکرّر اتّفاق افتاده؛ تذکر دادیم، گفتیم که شما خودتان این را اصلاحش کنید، آن طرف هم اصلاح کرده. مصلحت نمیدانم که اگر يك کسی يك چیزی گفت، ما هم اینجا برداریم يك اعلامیه بدهیم که فلان کس غلط کرد این حرف را زد؛ اینکه نمیشود. هر جا برخلاف نظر ما، البته از قول من؛ اگر از قول خودش گفته باشد، نه از قول من چیزی گفته باشد، اطلاع می‌دهیم و می‌گوییم آقا! این را شما از قول ما، شنیدیم گفتید و باید خودتان اصلاح کنید؛ این هم این مطلب. (1)

ص: 206

1 - موافقت مشروط با تحرّز

به طور اجمال بگویم ما با تحرّز مطلقاً مخالف نیستیم. اینکه خیال کنند ما با حزب و تحرّز مخالفیم؛ نه، این طور نیست. قبل از پیروزی انقلاب، پایه های يك حزب بزرگ و فعال را خود ما ریختیم؛ اول انقلاب هم این حزب را تشکیل دادیم، امام هم تأیید کردند، چند سال هم با جدّیت مشغول بودیم؛ البته بعد به جهاتی تعطیل شد. همان وقت به ما اشکال میکردند که تحرّز با وحدت عمومی جامعه مخالف است. من آن وقت يك سخنرانی مفصّلی کردم، که بعد هم پیاده شد و چاپ شد و پخش شد؛ تحت عنوان «وحدت و تحرّز». تحرّز میتواند در جامعه انجام بگیرد، در عینحال وحدت هم صدمه ای نیند؛ اینها با هم منافاتی ندارد؛ منتها آن حزبی که مورد نظر ما است، عبارت است از يك تشکیلاتی که نقش راهنمایی و هدایت آحاد مردم را به سمت آرمانهایی ایفا میکند. (1)

2 - دو نوع حزب مقبول و مردود

اشاره

ما دوجور حزب داریم:

ص: 209

اشاره

يك حزب عبارت است از کانال کشی برای هدایت‌های فکری، چه فکری به معنای سیاسی، چه فکری به معنای دینی و عقیدتی. اگر چنانچه کسانی این کار را بکنند، خوب است. قصد، عبارت از این نیست که قدرت را در دست بگیرند؛ میخواهند جامعه را به يك سطحی از معرفت، به يك سطحی از دانایی سیاسی و عقیدتی برسانند؛ این چیز خوبی است. البته کسانی که يك چنین توانایی ای داشته باشند، به طور طبیعی در مسابقات قدرت، در انتخابات قدرت هم صاحب رأی خواهند شد، برنده خواهند شد؛ لیکن این هدفشان نیست؛ این يك جور حزب است؛ این مورد تأیید است. میدان باز است؛ هرکس میخواهد بکند، بکند. (1)

«حزب جمهوری اسلامی» نمونه ای یکتا از احزاب خوب

يك حزب این است که مجموعه ای از صاحبان فکر سیاسی یا اعتقادی و یا ایمانی می نشینند و تشکلی درست میکنند و میان خودشان و آحاد مردم کانال کشی میکنند و مردمی را با خودشان همراه میکنند، تا فکر خود را به آنها برسانند؛ کانونهای حزبی تشکیل میشود، هسته های حزبی تشکیل میشود، سلولهای حزبی تشکیل میشود و اینها در این مرکز می نشینند و افکاری را که خودشان به آن اعتقاد دارند و پای آن ایستاده اند - چه فکر سیاسی، چه فکر غیر سیاسی، چه فکر دینی، چه فکر غیر دینی - در این کانالها میریزند و این افکار به تك تك افراد میرسد و آن مردمی که اینها را قبول میکنند، با اینها پیوند پیدا میکنند. به نظر من، این سبک تحزب، منطقی است. «حزب جمهوری اسلامی» بر این اساس تشکیل شده بود و همین طور بود. البته به طور طبیعی اگر حزبی با این خصوصیات، در مرکز خودش توانست آدمهای بافکرتر و زبده تر و خوشفکرتری داشته باشد،

ص: 210

میتواند تعداد بیشتری را با خودش همفکر کند. نتیجه این خواهد شد که وقتی انتخاباتی پیش آمد، تا از طرف مرکزیت این حزب چیزی گفته شد، آن مردم از روی اعتقاد خودشان بر طبق آن عمل میکنند؛ یا حتی بدون اینکه آن مرکزیت چیزی بگوید؛ چون معیارهایشان یکی است و با یکدیگر همفکرند. این شکل درست تحزب است و البته چنین چیزی الان در کشور ما نیست. شاید به شکل خیلی ناقصش یکی، دو نمونه در گوشه و کنار پیدا شود؛ اما بعد از «حزب جمهوری اسلامی» که ما تعطیلش کردیم، دیگر چنین چیزی را به این شکل من سراغ ندارم. (1)

2-2 - نوع دوم: باشگاه هایی برای کسب قدرت (احزاب کنونی غربی)

اشاره

يك جور حزب، تقلید از احزاب کنونی غربی است. حالا من گذشته را کاری ندارم، احزاب کنونی غربی به معنای باشگاه هایی برای کسب قدرت است؛ اصلاً حزب یعنی مجموعه ای برای کسب قدرت. يك گروهی با هم همراه میشوند، از سرمایه و پول و امکانات مالی خودشان بهره مند میشوند، یا از دیگران کسب میکنند، یا بندو بستهای سیاسی میکنند، برای اینکه به قدرت برسند. يك گروه هم رقیب اینها است؛ کارهای مشابه اینها را انجام میدهد تا آنها را از قدرت پایین بکشد، خودش بشود جایگزین. الان احزاب در دنیا غالباً اینگونه اند. این دو حزبی که در آمریکا به نوبت در رأس کار قرار میگیرند، از همین قبیلند؛ اینها در واقع باشگاه های کسب قدرتند؛ این هیچ وجهی ندارد. اگر کسانی در داخل کشور ما با این شیوه دنبال تحزب میروند، ما جلوییشان را نمیگیریم. اگر کسی ادعا کند که نظام، جلوی تشکیل احزاب را گرفته است، يك دروغ واضحی گفته؛ چنین چیزی نیست؛ اما من این جور حزبی را تأیید نمیکنم. معنای این جور حزب سازی، این جور حزب بازی عبارت است از کشمکش قدرت؛ این هیچ وجهی ندارد. اما

ص: 211

حزب به معنای اول، یعنی يك کانال کثی در درون جامعه، برای گسترش فکر درست - چه فکر عقیدتی و اسلامی، چه فکر سیاسی و تربیت کادرهای گوناگون - بسیار خوب است؛ این چیز نامطلوبی نیست. (1)

اجتماع داعیه داران سیاسی در حزب برای کسب قدرت

من تحزب را این میدانم که عده ای از داعیه داران سیاسی، به دنبال کسب قدرت، دور هم جمع شوند؛ ده نفر، پانزده نفر، بیست نفر؛ و با شعار و ایجاد هیجان و جذابیتهای دروغین، مردم یا گروه هایی از مردم را به این طرف و آن طرف بکشانند و مرتب دعوا و اختلاف راه بیندازند و برای اینکه بیکار نمانند، يك مسئله ی كوچك را بزرگ کنند؛ يك چیز كم اهمیّت را پُراهمیّت جلوه دهند و روزها و هفته ها درباره اش بحث و تحلیل کنند؛ بر اساس آن، دوست و دشمن معین کنند: فلان کس، فلان طرفی است، پس دشمن است؛ فلان کس، فلان طرفی است، پس دوست است؛ بنده اینها را تحزب میدانم. اینها روشهای غلط سیاسی است که در دنیا هم رایج است. دل ما خوش بوده است که در ایران این چیزها رایج نباشد؛ اما متأسفانه بعضی کسان به این چیزها دلبستگی دارند. بسیار خوب؛ اما اگر کسی مسئولیتی را قبول کرد، چنانچه بنا شد چنین دلبستگی ای پیدا کند، به آن مدیریت ضربه خواهد زد. من يك وقت به بعضی از مسئولان دولتی پیغام دادم و گفتم ساعتی را که شما در جلسه ی حزبی خود صرف میکنید - البته نمیگویم پول و امکانات میگیرید - متعلق به دولت و مردم است. شما حق ندارید آن را صرف مسائل حزبی و جناحی و گروهی و امثال اینها بکنید. (2)

ص: 212

1- . در دیدار دانشجویان کرمانشاه 1390/7/24

2- . در دیدار جوانان استان اصفهان 1380/8/12

يك طور حزب هم هست که همان حزبهای رایج امروز اروپا و آمریکا است؛ مثل حزب جمهوری خواه، حزب دموکرات، حزب کارگر انگلیس، حزب محافظه کار انگلیس. مبنای این احزاب بر این پایه ای که ما گفتیم، نیست؛ [بلکه] مجموعه ای از خواص، با يك منفعت مشترکی که بین خودشان تعریف میکنند - ولو در خیلی از مسائل با یکدیگر همفکر هم نیستند؛ گاهی خیلی هم با هم مخالفند - می نشینند با همدیگر قرارداد میگذارند و يك حزب به وجود می آورند. این حزب در میان مردم معروف است؛ اما عضو مصلحتی دارد، نه عضو فکری؛ تفاوت اساسی اش اینجا است. عضو مصلحتی یعنی چه؟ یعنی اینکه فلان سرمایه دار، فلان کاسب، فلان استاد، فلان فیلسوف، احیاناً فلان روحانی، از این حزب حمایت میکنند؛ مثلاً فلان روحانی میگوید من به مریدهای خودم دستور میدهم که به کاندیدای شما رأی بدهند، اما در مقابلش شما باید فرضاً به مسجد یا کلیسای من این امتیاز را بدهید؛ آنها هم قبول میکنند! آن مردمی که رأی میدهند، نه آن کاندیدا را می شناسند، نه فکر حاکم بر او را می شناسند، نه مؤسسان حزب را درست می شناسند، نه میدانند آن کاندیدا چه کار میخواهد بکند. به صرف اینکه امام جماعت مسجد گفته مثلاً به «حزب کنگره» در هند رأی بدهید، اینها هم رأی میدهند! اینکه میگویم، اتفاقاً درست همین قضیه در هند اتفاق افتاد و برخی از مسلمانان به کاندیدای «حزب کنگره» رأی دادند! چند میلیون مسلمان به کاندیدای «حزب کنگره» رأی میدهند؛ در حالی که نه با آنها هم عقیده اند، نه همفکرند، نه ایمانشان یکی است، نه اصلاً میدانند آنها در مملکت چه کار میخواهند بکنند؛ اما چون آن آقا گفته که مصلحت مسلمانان این است، این کار را میکنند! یا مثلاً فلان سرمایه دار میگوید من این قدر پول به شما میدهم و به حزبتان کمک میکنم؛ اما مرا در فلان جا سفیر کنید! بحث سفیر

معین کردن، بازرس فلان جا معین کردن، فلان شغل سیاسی را دادن، جزو شرایط حتمی حزب بازی به شکل غربی است؛ چون کسی از روی ایمان کار نمیکند؛ از روی قرارداد کار میکند!⁽¹⁾

احزاب در جامعه ی غرب، فعال مایشاء

من نمیدانم شما چقدر با وضع دموکراسی های غربی و انتخابات آنجا آشنا هستید. هرچه در این زمینه اطلاع پیدا کنید و معلوماتتان بیشتر شود، به ناکامی دموکراسی غربی و تحزب که پایه ی آن دموکراسی آن چنانی است بیشتر پی خواهید برد. کتابی هست که بعید است شما آن را مطالعه کرده باشید، لابد کمتر وقت میکنید بخوانید؛ این کتاب از يك رمان نویس معروف آمریکایی به نام «هوارد فاست» است، ظاهراً هنوز هم زنده است و شاید ده، دوازده جلد کتاب دارد؛ بنده هم بعضی از کتابهایش را دارم و خیلی از آنها را خوانده ام. او يك رمان نویس بسیار خوبی است؛ قدری هم چپ میزند؛ البته چپ به اصطلاح آمریکایی ها. میدانید در اصطلاح آمریکایی ها، چپ کسی است که يك ذره اسم عدالت و تأمین اجتماعی و امثال این واژه ها را بر زبان بیاورد و یا در کتابی بنویسد. او کتابی دارد به نام «آمریکایی» که شرح حال شخصی است که پدر و مادرش از یکی از کشورهای ظاهرآ اروپای شرقی، با آن زحمات از اقیانوس اطلس عبور کردند و همراه با مهاجران اروپایی، خودشان را به آمریکا رساندند و دنبال شغل و کار و نان بخورونمیر بودند. ظاهراً در آمریکا این طور است که کسی که در آنجا متولد شود، آمریکایی است؛ یعنی شهروند آنجا است. برای آن شخص هم که اشاره کردم، شناسنامه ی آمریکایی گرفتند؛ با اینکه پدر و مادرش آمریکایی نبودند. در این کتاب، مراحل رشد و تربیت و پیشرفت و دوره ی کلاس قضائی دیدن و قاضی شدن و بالاخره وارد مبارزات انتخاباتی

ص: 214

شدن این فرد شرح داده شده است. در مقدمه ی کتاب هم مترجم مینویسد که این رمان است، اما واقعیت دارد؛ شرح حال فلان کس معروف در فلان ایالت آمریکا است. آدم وقتی این کتاب را میخواند، واقعاً میفهمد که انتخابات یعنی چه! برای انسانی که میخواهد در يك جامعه ی دارای منطق زندگی کند، این معیارها مطلقاً معنی ندارد. از انتخابات شورای شهر و شهرداری ها شروع میشود، تا به انتخابات ایالتی و انتخابات کنگره و انتخابات ریاست جمهوری میرسد. کسانی که در آن انتخابات هیچ کاره ی محضند، مردمند؛ مردمی که می آیند رأی میدهند. همان مردمی که پای صندوق حاضر میشوند و رأی میدهند، هیچ کاره ی محضند. آن کلوبهایی که در آنها اشخاص و کاندیداها انتخاب میشوند، کلوبهایی هستند بکلی جدای از مردم و هیچ ربطی به آنها ندارد؛ مثلاً کلوب حزب دموکرات شاخه ی ایالت فلان. [اینکه] این آقا چگونه انتخاب میشود که از مرحله ی پایین تا مرحله ی ایالتی بالا می آید، و بعد در يك مرحله ی دیگر به کنگره راه می یابد، تا مثلاً يك وقتی رئیس جمهور شود، جزو چیزهای عجیب و غریبی است که انسان میبیند و با معیارهای انسانی و صحیح هیچ تطبیق نمیکند. احزاب هم در آنجا همه کاره اند؛ البته پُرویی، پشت هم اندازی، پولداری، داشتن پشتوانه های صهیونیستی، خوش قیافه و خوش تیپ و خوش صحبت بودن و احياناً يك همسر فعال و جذاب داشتن، همه ی اینها در این انتخاباتها و گزینشها مؤثر است. حزب در آنجا به این معنا است. این آقایانی که من میبینم الان برای تحزب در کشور تلاش میکنند، بیشتر ذهنشان دنبال این طور حزبی است؛ من این گونه حزب را قبول ندارم. (1)

ولایت حزبی و گروهی رایج در غرب، ضد مردم سالاری

ولایت حزبی و گروهی رایج در غرب و تسلیم بودن بی چون و چرا در برابر

ص: 215

مواضع حزبی و جناحی، هیچ نشانی از مردم سالاری واقعی ندارد و در عمل، تحقق منافع ملی و مصالح عمومی جامعه و کشور را ناممکن میسازد.⁽¹⁾

ص: 216

1- . در دیدار اعضای شورای اسلامی شهر تهران 1379/4/27

1 - ماهیت اصول گرای

متأسفانه يك عده، اصول گرای را با تحجر اشتباه گرفته و خیال کرده اند که اصول گرای یعنی تحجر؛ در حالی که اصول گرای به معنای تحجر نیست. اصول گرای یعنی اصول مستدلّ منطقی را قبول داشتن و به آنها پایبند ماندن و رفتارهای خود را با آن اصول تطبیق کردن؛ مثل شاخصهایی که انسان را در يك جاده هدایت میکند. «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا» (1)، این استقامت کردن، اصول گرای است. معنای تحجر این است که از هر آنچه که به صورت يك باور در ذهن انسان وارد شده، بدون اینکه پایه های استدلالی و استناد مستحکمی داشته باشد، بی دلیل و متعصبانه دفاع کردن. «إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ» (2). «حمیت جاهلیه» گریبان کسانی را میگیرد و آنها جاهلانه از يك چیز دفاع میکنند. اصول گرای با این دفاع جاهلانه و حمیت متعصبانه و متحجرانه اشتباه نشود. تا گفته میشود تحجر، ذهن بعضی به تحجر جناحهای دینی میرود؛

ص: 217

-
- 1- . سوره ی احقاف، بخشی از آیه ی 13، ترجمه: «کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداست» سپس ایستادگی کردند...»
 - 2- . سوره ی فتح، بخشی از آیه ی 26، ترجمه: «آن گاه که کافران در دلهای خود، تعصب [آن هم] تعصب جاهلیت ورزیدند...»

در حالی که جناحهای به اصطلاح روشنفکر و متجدد ما، در تحجر، دست کمی از متحجرین دینی ندارند، بلکه در مواردی به مراتب از آنها بدترند. من یادم نمی‌رود، دوران قبل از انقلاب در این مجالسی که با دانشجویان و بعضی از فعالان سیاسی چپ تشکیل میشد، اگر کسی حرفی می‌زد که با مبانی مارکسیسم اندک مخالفت و مساسی داشت، استدلال لازم نبود، میگفتند این حرف باطل و غلط است! همان که در قرآن می‌گوید: «إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ» (1). چون این را شنیده‌اند، بر آن پای می‌فشارند و براساس آن هر حرف منطقی را باطل می‌کردند. تحجر در آنجا بیشتر است. (2)

اصول‌گرایی به حرف نیست؛ اصول‌گرایی در مقابل نحله‌های سیاسی رایج کشور هم نیست. این غلط است که ما کشور یا فعالان سیاسی را به اصول‌گرا و اصلاح طلب تقسیم کنیم: اصول‌گرا و فلان؛ نه. اصول‌گرایی متعلق به همه‌ی کسانی است که به مبانی انقلاب معتقد و پایبندند و آنها را دوست میدارند؛ حالا اسمشان هر چه باشد. (3)

2 - اصول نظام سیاسی اسلام

1-2 - اصل اول، ایمان و هویت اسلامی و انقلابی و پایبندی به آن

در درجه‌ی اول، ایمان و هویت اسلامی و انقلابی و پایبندی به آن. این، وظایفی را بر عهده‌ی دولت می‌گذارد. نمیشود گفت که دولت به ایمان مردم کاری ندارد؛ نه. مدتی این فکر را ترویج کردند؛ اما این غلط است. دولت وظیفه‌دار است. چطور وزارت بهداشت با داروهای مصنوعی ناصر خسرو مبارزه میکند؛ اما وزارت ارشاد با مخدرهای فرهنگی مبارزه نکند؟ با سم پراکنان فرهنگی مبارزه نکند؟ این، وظیفه‌ی دولت

ص: 218

1- . سوره‌ی زخرف، بخشی از آیه‌ی 22، ترجمه: «... ما پدران خود را بر آیینی یافتیم...»

2- . در دیدار اعضای انجمن اهل قلم 1381/11/7

3- . در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی 1385/3/29

است؛ صدا و سیما يك جور، وزارت ارشاد يك جور و دستگاه های گوناگون يك جور. وظیفه ی مهم این است که ما پایه های يك ايمان روشن بینانه و استوار را در ذهن نسلهای جوان و رو به رشد خودمان تقویت کنیم؛ ايمان دور از خرافه گری و سست اندیشی، ايمان روشن بینانه، ايمان به دین، ايمان به نظام، ايمان به مردم، ايمان به آینده، ايمان به خود، ايمان به استقلال کشور و ايمان به وحدت ملی و ايمانی که در هیچ بخشی برافروزنده ی آتشیهای تعصب فرقه ای نباشد. این را من تکرار و تأکید میکنم و به همه میگویم: این غلط است که ما به نام ايمان اسلامی یا ايمان مذهبی حرفی بزنیم و کاری بکنیم که تعصب بهای فرقه ای را دائم مشتعل کنیم و همه را به جان هم بیندازیم؛ قضیه اصلاً این طور نیست. به ايمان خودتان پایبند باشید؛ با هرکسی هم که از لحاظ ايمان مذهبی یا دینی با شما مخالف است، بحث بکنید، مجادله بکنید، استدلال بکنید، منطق بکنید و او را به فکر خودتان معتقد بکنید؛ اَمَّا تَعَصَّبَ افْرُوزِي نَكْنِيْدُ؛ «وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ اَحْسَنُ»⁽¹⁾؛ این، قرآن است. چرا يك عدّه ای نمیفهمند، من نمیدانم. در این بخش، یکی از وظایف مهمّ دیگری که بر عهده ی دولت و نظام جمهوری اسلامی است، این است که هویت اسلامی را در دنیای اسلام برجسته و شفاف کنیم، تا این يك معیاری باشد در جلوی چشم ملت های مسلمان؛ تدین دور از خرافه و کاوش در منابع دینی و نوآوری. بعضی ها خیال میکنند که نوآوری در دین امکان ندارد! گنجینه ی منابع اسلامی و دینی ما بی پایان است؛ ما به قدر وسع خودمان، فقط چند سطل آب از این چشمه ی جوشان برداشته ایم؛ تلاش کنیم و فکرهای نو و حرفهای نو در زمینه های مختلف تولید کنیم. این قرآن يك اقیانوس بی پایان است؛ خیلی حقایق هست؛ نه «خیلی»، بلکه بیشتر حقایق عالم را که ما از قرآن میتوانیم بفهمیم، هنوز

ص: 219

1- . سوره ی نحل، بخشی از آیه ی 125، ترجمه: «... و با آنان به [شیوه ای] که نیکوتر است مجادله نمای...»

نفهمیده ایم. فکر کردن، استخراج کردن، نوآوری کردن و سخن نور را در مقابل افکار عمومی متفکران و اندیشمندان مسلمان قرار دادن، یکی از کارهای ما است. البته پیدا است که این کار مثل همه ی کارهای دیگر، باید با اسلوب و فنّ خود انجام بگیرد؛ این يك متد دارد و خارج از آن متد نمیشود کار را انجام داد. آن کسی که اصلاً در يك فتنی وارد نیست، نمیشود به او گفت در این فن، نوآوری بکن؛ این کار کسانی است که واردند؛ مطلعند؛ با کتاب و سنت و با قرآن آشنايند؛ فتن این فتنند. از کسی که اصلاً موسیقی بلد نیست، نمیشود گفت يك آهنگ تازه بساز؛ چگونه بسازد؟ پرچم برادری اسلامی را با همه ی ملت‌های اسلامی بلند کنیم و فضیلت‌های اخلاقی را در جامعه رشد بدهیم: همکاری، گذشت، کمک، صبر، حلم؛ اینها خلقیات اسلامی است؛ اینها را در جامعه رشد بدهیم. این، همان ایمان و هویت اسلامی و انقلابی است که اصل اول است. بعضی ها خیال میکنند وقتی ما میگوییم «اسلام» و «ایمان»، یعنی چشم‌هایمان را ببندیم، همه کس را نفی کنیم، در مقابل هر حرف و فکری با اخم فراوان وارد بشویم؛ مثل بعضی از این منحرفهایی که در افغانستان دیدید و امروز در مجموعه ی شبکه ی تروریستی عراق، خودشان را نشان میدهند و همه ی دنیای اسلام را خارج از اسلام میدانند! اخمها در هم و چشمها بسته است و شمشیرهای عربان را دور سرشان میچرخانند و ملت‌ها را به خاك و خون میکشند؛ آن روش، روش ما نیست. ایران اسلامی پرچم خودش را دارد. ما کسی مثل امام را با آن افکار نو، روشن و با آن نوآوری در همه ی بخشها، حتی در فقه داریم؛ علت اینکه شما می بینید که اسلامی که ایران اسلامی عرضه میکند، مثل قند در کام ملت‌ها شیرین می آید و همه جا پخش میشود، این است. استعداد، ذوق، فهم و حکمت ایرانی وقتی در کار حلاجی و فهم دین می افتد، این ثمرات خوب را پدید می آورد. هویت اسلامی و دینی و پایبندی به آن، یعنی این. (1)

ص: 220

اصل دوّم، عدالت است. فلسفه ی وجودی ما، عدالت است. اینکه ما برنامه ی رشد اقتصادی درست کنیم و بگذاریم بعد از حاصل شدن دو، سه برنامه ی رشد اقتصادی، به فکر عدالت بیفتیم، منطقی نیست. رشد اقتصادی باید همپای عدالت پیش برود. برنامه ریزی کنند و راهش را پیدا کنند. عدالت چیست؟ البته ممکن است در معنا کردن عدالت، افرادی، کسانی یا گروه هایی اختلاف نظر داشته باشند؛ اما يك قدرِ مسلمهایی وجود دارد: کم کردن فاصله ها، دادن فرصتهای برابر، تشویق درستکار و مهار متجاوزان به ثروت ملی، عدالت را در بدنه ی حاکمیتی رایج کردن، عزل و نصبها، قضاوتها، اظهارنظرها، مناطق دوردست کشور و مناطق فقیر را مثل مرکز کشور زیر نظر آوردن، منابع مالی کشور را به همه رساندن، همه را صاحب و مالک این منابع دانستن، از قدرِ مسلمها و مورد اتّفاقیهای عدالت است که باید انجام بگیرد. بنابراین، عدالت يك اصل است و نیازمند قاطعیّت. عدالت، با من بمیرم، تو بمیری درست نمیشود؛ عدالت، با تعارف درست نمیشود؛ اولاً- قاطعیّت میخواهد، ثانیاً ارتباط با مردم میخواهد، ثالثاً ساده زیستی و مردمی بودن لازم دارد و بالاتر از همه، خودسازی و تهذیب میخواهد؛ این هم جزو پیش شرطها و پیش نیازهای اجرای عدالت است. اول، باید خودمان را درست کنیم و يك دستی به سر و صورت خودمان بکشیم، تا بتوانیم عدالت را اجرا کنیم؛ وظیفه ی من و شما اینها است. واقعاً باید با ویژه خواران و فساد مبارزه کنیم. (1)

2-3 - اصل سوّم، حفظ استقلال سیاسی

اصل سوّم، حفظ استقلال سیاسی است. این، خیلی مهم است؛ این، جزو مبانی اصولی نظام است. این استقلال، استقلال سیاسی، اقتصادی

ص: 221

و فرهنگی است. ما باید این بندهای اختاپوس فرهنگی تحمیل شده ی به وسیله ی غرب را از دست و پای خودمان باز کنیم؛ این هم یکی از اصول ما است. آن حرکتی، آن جریانی، آن شعاری و آن برنامه ریزی ای که در آن استقلال کشور و ملت دیده نشود، اصول گرایانه نیست. (1)

4-2 - اصل چهارم، تقویت خودباوری و اعتماد به نفس ملی

اصل چهارم، تقویت خودباوری و اعتماد به نفس ملی است. این اعتماد به نفس، در همه جا است. ما اکنون در زمینه ی مثلاً علوم تجربی، نمونه هایش را دیده ایم که یکی اش فتاوری هسته ای است، یکی اش تولید سلولهای بنیادی است، یکی اش کارهای خوبی است که در بخشهای گوناگون انجام داده اند و من حالا نمیخواهم پیش از موعد، آنها را تصریح و بیان کنم، که به نفع پیشرفت دانش بشری هم هست. البته اینها فقط يك بخشی از کار است. استقلال اعتماد به نفس ملی و خودباوری، فقط به این چیزها منحصر نمیشود که ما میتوانیم سد درست کنیم؛ میتوانیم نیروگاه درست کنیم و میتوانیم بدون کمک خارجی، کارهای بزرگ و پروژه های عظیم را راه اندازی کنیم، بلکه باید در سیاست، فلسفه، ابتکارهای مردمی و ارزشهای اخلاقی هم خودباوری داشته باشیم. ببینید! دیگران يك حرکت ابلهانه ی دیوانه واری مثل گاوبازی در خیابانهایشان راه می اندازند، تلفات جانی میدهند، خودشان را مسخره میکنند؛ اما افتخار هم میکنند که این سنت ملی ما است! کار، غلط است؛ اما خودباوری خوب است؛ خجالت نمیکشند. حالا فرض بفرمایید اگر ما يك سنت اسلامی داریم که منطقی هم برایش داریم و آن را هم پذیرفته ایم، نبایستی در انجام دادن آن خجالت بکشیم. من حالا نمیخواهم مثال بزنم؛ اما مواردی هست که مثال زدنش صلاح نیست؛ ممکن است ریز شدن و جزئی شدن در بعضی

ص: 222

از مسائل باشد؛ ولی مثالهای فراوانی را میتوانید پیدا کنید. در ارزشهای اخلاقی: مبارزه‌ی فرهنگی دائم با خودباختگی مزمن و تحمیلی که چند ده سال بر این کشور تحمیل شده. بزرگان و پرچمداران فرهنگ و سیاست در این کشور، در يك مقطع زمانی و با صدای واحد، با وقاحت تمام گفتند که ایرانی صفر محض است و اگر بخواهد معنا پیدا کند، باید برود کنار فرهنگ فرنگی. اولین پیشروان قافله‌ی روشنفکری کشور ما و معروف‌ترین سیاستمداران دوران قاجار و پهلوی، این حرف را صریحاً گفتند، بعضی‌ها هم که نگفتند، این طور عمل کردند و این شد يك بیماری مزمن در جامعه‌ی ما؛ بایستی با این مبارزه کرد. (1)

5-2 - اصل پنجم، جهاد علمی

اصل پنجم، جهاد علمی است. من تکیه میکنم که این جزو مبانی اصول‌گرایی است؛ «جهاد علمی». چند سال است من تکرار کرده‌ام: باید نهضت تولید علم در کشور راه بیفتد. من خوشحالم وقتی با دانشجوها و جوانها مواجه میشوم که غالباً آنها حرف میزنند و مطالبی را میگویند، میبینم آنها همین مسئله‌ی تولید علم و اتصال علم و صنعت و پشتیبانی دولت از پیشرفت و ابتکارات علمی را به عنوان توقع از ما مطرح میکنند. من میگویم خیلی خوشحالم و اینها حرفهای ما است و حالا در بین مجموعه‌ی دانشگاهی عرف شده؛ لیکن این کافی نیست؛ باید به سمت کارهای بزرگ برویم. ببینید! يك وقت هست شما میتوانید هواپیمایی را که دیگران اختراع کرده‌اند و ساخته‌اند، خودتان بدون کمک دیگران در داخل کشور بسازید؛ این خیلی خوب است، این بهتر از خریدن هواپیمای ساخته شده است؛ اما يك وقت هست شما خودتان يك چیزی در سطح هواپیما در کشورتان تولید میکنید؛ این است آنچه که ما لازم داریم. ما باید بر ثروت علمی بشر

ص: 223

بیفزاییم؛ نگویند نمیشود؛ میشود. یک روزی بشریت، فناوری ریزترینها، نانو تکنولوژی را نمیشناخت، بعد شناخت. امروز صد میدان دیگر ممکن است وجود داشته باشد که بشر نمیشناسد؛ اما میتوان آنها را شناخت و میتوان جلو رفت. البته مقدمات دارد؛ اما آن مقدمات را هم میشود با همت فراهم کرد. من یک روز در مجموعه ی جوانها و اهل دانشگاه گفتم من توقعم زیاد نیست؛ من این را از شما جامعه ی علمی کشور توقع میکنم که شما پنجاه سال دیگر - پنجاه سال، نیم قرن است - در رتبه ی بالای علمی دنیا قرار داشته باشید؛ این توقع زیادی است از یک ملت با استعداد؛ اما اگر بخواهیم این اتفاق بیفتد، از الان باید سخت کار کنیم. شرطش تنبلی نکردن است، غفلت نکردن است، خست نوزیدن است، از ورود در این راه وحشت نکردن است و میدان دادن و پرورش نخبگان علمی است. در بعضی از بخشها ما با دنیا فاصله مان زیاد نیست؛ در آن بخشها مثل همین بخشهایی که اسم آوردم، خوشبختانه فاصله مان با پیشرفتهای دنیا و آن نوکهای حرکت زیاد نیست، میتوانیم تلاشمان را مضاعف کنیم؛ این هم یک کار است. بنابراین، این جزو وظایف دولت است؛ بایستی میدان داد. این جوانها تشنه ی کار و فهمیدن هستند، به شرط اینکه امکانات در اختیار اینها قرار بگیرد. الحمدلله ما استاد خوب هم کم نداریم. یک روزی بود ما اوائل انقلاب، در این کشور قحط استاد داشتیم؛ اما امروز نه، بحمدالله اساتید فراوان است و امروز اکثریت آنان پرورش یافته ی دامان خود این ملت و روئیده ی در همین آب و هوا هستند. (1)

2-6 - اصل ششم، تثبیت و تأمین آزادی و آزاداندیشی

اصل ششم، تثبیت و تأمین آزادی و آزاداندیشی است. آزادی را نباید بد معنا کرد. آزادی یکی از بزرگ ترین نعمتهای الهی است که یکی از شعبش

ص: 224

آزاداندیشی است. بدون آزاداندیشی، این رشد اجتماعی، علمی، فکری و فلسفی امکان ندارد. در حوزه های علمی، دانشگاه و محیطهای فرهنگی و مطبوعاتی، هو کردن کسی که حرف تازه ای می آورد، یکی از بزرگ ترین خطاها است؛ بگذارید آزادانه فکر کنند. البته من فهم غلط از آزادی را تأیید نمیکنم؛ من باز گذاشتن دست دشمن را در داخل، برای اینکه مرتباً گاز سمی تولید کند و در فضای فرهنگی یا سیاسی کشور بدمد، تأیید نمیکنم؛ من براندازی خاموش را آن چنانی که خود آمریکایی ها گفتند و عواملشان چند سال قبل در اینجا سادگی و بی عقلی کردند و به زبان آوردند، برنمیتابم و رد میکنم؛ اما توسعه ی آزادی و رها بودن میدان برای پرورش فکر و اندیشه و علم و فهم، ربطی به اینها ندارد. ظرافتی لازم است که آدم این دو منطقه را از همدیگر باز بشناسد و مرز اینها را معین بکند. آزادی و آزاداندیشی، یکی از مبانی اصلی اصول گرایی است. (1)

2-7 - اصل هفتم، اصلاح و تصحیح روشها؛ اصلاحات

اصل هفتم، اصلاح و تصحیح روشها است؛ اصلاحات. اصلاحات جزو مبانی اصول گرایی است. من به نظرم پارسال بود که در سفر کرمان، با جوانها و مجموعه ی دانشجوها و دانشگاهی ها که روبه رو شدم، گفتم که اصلاحات اصول گرایانه و اصول گرایی مصلحانه در هم تنیده هستند. آن اصلاحاتی که بخواهد با معیار آمریکایی در کشور انجام بگیرد، مثل همان اصلاحات رضاخانی است. میدانید که رضاخان در مهم ترین بخشها و سالهای سلطنتش، شعارش اصلاحات بود. همه ی این فجایع و جنایاتی که شما در دوره ی رضاخان سراغ دارید، تحت نام و زیر پرچم اصلاحات انجام گرفته است؛ اسناد بازمانده ی از دوره ی رضاخان را بخوانید. افراد را برکنار میکردند؛ چون میگفتند اینها ضد اصلاحاتند؛ افرادی را سر کار

ص: 225

می آوردند؛ چون میگفتند اینها مؤمن به اصلاحاتند. آن اصلاحاتی که با معیار رضاخانی، با معیار آمریکایی و با معیار فرهنگ غربی انجام بگیرد، اصلاحات نیست، افسادات است. بنده سه، چهار سال قبل، چند سخنرانی در نماز جمعه و غیر نماز جمعه در این باره کرده ام. اصلاحات باید ضابطه مند و مبتنی بر ارزشها و معیارها و خطکشیهای اسلامی و ایرانی باشد. معیار اصلاحات، قانون اساسی است؛ بر این اساس، باید ما اصلاحات کنیم؛ ما به اصلاحات احتیاج داریم. اصلاحات، تصحیح روشهای ما است، تصحیح هدفهای مرحله ای ما است، تصحیح تصمیم گیری های ما است، تعصّب نورزیدن روی تصمیم گیری های ناحق است؛ این، غیر از ساختارشکنی و مبارزه ی با قانون اساسی، مبارزه ی با اسلام و مبارزه ی با استقلال یک کشور است. (1)

8-2 - اصل هشتم، شکوفایی اقتصادی

آخرین اصل هم که البته در این فهرست کوتاهی که من عرض میکنم، آخرین نیست، شکوفایی اقتصادی است، رسیدگی به زندگی مردم است و رسیدگی به اقتصاد کشور. ما احتیاج داریم که از سرمایه گذاری حمایت بشود؛ کارآفرینی بشود؛ تولید داخلی ترویج بشود؛ با قاچاق و فساد مجدّانه مبارزه بشود؛ اشتغال به عنوان یک مبنای اصلی و یک هدف مهم دنبال بشود؛ ثبات و شفافیت و انسجام سیاستها و مقررات اقتصادی انجام بشود. مقررات اقتصادی ای که امروز یک چیز بگوییم، فردا عوضش بکنیم، فایده ای ندارد. مقررات اقتصادی و قوانین ما، هم باید ثبات داشته باشند که مردم بتوانند روی آن برنامه ریزی کنند، هم باید منسجم باشد و با هم بخواند و شفاف باشد. بازاریابی جهانی، یکی از مهم ترین وظایف، برای رونق اقتصادی کشور است که جزو کارهایی است که ما نکرده ایم و جزو

ص: 226

کم کاری های ما است. و [نیز] اطلاع رسانی کامل از فعالیتهای و برنامه ها؛ ما بایستی اینها را در نظر داشته باشیم. (1)

3 - شاخصه های دولت اصول گرا

اشاره

شاخصه های اصول گرایی، شاخصه های مهمی است. این شاخصه ها باید مورد توجه قرار بگیرد، که من به بعضی از اینها اشاره میکنم. در اظهارات شما هم هست، آن را میگویید و تکرار میکنید و در برنامه هایتان میگنجانید. تحقق مجموعه ی این شاخصه ها به معنای حقیقی کلمه، دولت را به عنوان يك دولت اصول گرا معرفی خواهد کرد. (2)

1-3 - عدالت خواهی و عدالت گستری

شاخصه ی اول «عدالت خواهی و عدالت گستری» است. به زبان، آسان است، اما در عمل بسیار کار دشواری است و مقدمات بسیاری لازم دارد. باید خیلی کار کرد تا اینکه عدالت تحقق پیدا کند؛ عدالت جغرافیایی، عدالت طبقاتی، عدالت در زمینه های مسائل اقتصادی، عدالت در زمینه های مسائل فرهنگی، عدالت در جایگزین شدن و جای گرفتن در مسئولیتهای و مناصب و عدالت در قضاوتها؛ ما؛ نه فقط قضاوتی که قاضی در دادگاه میکند، بلکه داوری هایی که ما نسبت به اشخاص و قضایا میکنیم؛ اینها همه عدالت است و عدالت در آنها نقش دارد. عدالت خواهی و عدالت گستری به معنای همه ی اینها است. البته امروز کشور ما بیش از هر چیز دیگر، تشنه ی عدالت اقتصادی است؛ علت هم این است که واقعاً يك شکافی به صورت میراث معیوبی از گذشته بود و این شکاف باید پُر میشد؛ که نشده است؛ البته به شکل معقولی باید پُر شود. ما

ص: 227

1- . در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی 1385/3/29

2- . در دیدار با رئیس جمهور و اعضای هیئت دولت 1385/6/6

پُر کردنِ این شکاف را به همان شکلی می‌گوییم که اسلام توصیه میکند؛ حرفهای غیر منطقی و ناممکن و نامعقول را نمی‌خواهیم به میان بیاوریم. همان طور که اسلام می‌گوید: «فرصتها در مقابل همه باشد و امکانات عمومی مورد استفاده ی همه قرار گیرد.» بنابراین يك شاخصه، مسئله ی عدالت خواهی و عدالت گستری است که پهنه ی وسیعی دارد. (1)

2-3 - فسادستیزی

«فسادستیزی» شاخصه ی دیگر است. «سلامت اعتقادی و اخلاقی مسئولان کشور» بخصوص مسئولان عالی رتبه، در سطوح دولت و معاونین و از این قبیل، بسیار مهم است و شاخصه ی دیگری است که از لحاظ اعتقادی و اخلاقی اشخاص سالمی باشند. (2)

3-3 - اعتزاز به اسلام

«اعتزاز به اسلام» یکی دیگر از شاخصه های اصول گرایی است. ما در دورانِ این 27 سال، بعضی از مسئولان نظام اسلامی را دیده بودیم که خجالت میکشیدند يك حکم اسلامی یا يك جهت گیری اسلامی را صریحاً بر زبان بیاورند؛ نه، ما طلبکاریم. من بارها گفته ام، در قضیه ی «زن»، ما پاسخگوی غرب نیستیم، غرب باید پاسخگوی ما باشد؛ ما هستیم که سؤال مطرح میکنیم. در زمینه ی حقوق بشر، ماییم که طلبکار مدعیان منافق و دوروی حقوق بشر هستیم. بنابراین به اسلام اعتزاز داشته باشید. آنچه را که اسلام به ما آموخته، اگر ما درست یاد گرفته باشیم و دچار کج فکری و انحراف و غلطفهمی نشده باشیم، چیزی است که باید به آن افتخار کنیم. (3)

ص: 228

1- . در دیدار با رئیس جمهور و اعضای هیئت دولت 1385/6/6

2- . همان

3- . همان

«ساده زیستی و مردم گرایی» شاخصه ی دیگری است. (1)

منظور از «ساده زیستی»

یکی از شعارهای ما قبل از پیروزی انقلاب نه شعارهای انقلاب، شعارهای دوستانه ی خودمان در مجموعه ی رفاقتی و مجموعه هایی که با هم بودیم، با هم فکر میکردیم و کار و مبارزه میکردیم «ساده زیستی» بود؛ زندگی ساده و کمتر بهره بردن از جلوه های دنیا. بعد که انقلاب پیروز شد، سعی کردیم باز هم همین روش، همین شعار و همین مبنا را دنبال کنیم. امام بزرگوار ما خودش مظهر همین معنا بود؛ آدمی بود که تعینات دنیوی، حقیقتاً برایش ارزش نداشت. آدم این را در آن مرد معنوی و بزرگوار میدید که تعینات، تعلقات و تکلفات دنیوی، اصلاً برای خودش ارزش نداشت!... اینکه دارم میگویم، منظورم بهره مندی شخصی است؛ معنایش این نیست که کشور، کار آبادانی و عمران نکند و دنیا را آباد نکند. اینها همیشه، تخلیه ها و شبهه افکنی های مخالفین اسلام بوده، میگفتند: اینکه اسلام با دنیا مخالف است؛ یعنی دنیا را آباد نکنیم؛ نه، آن دنیایی که گفته میشود، دنیای شخصی است؛ یعنی خود شما دنبال تکلیف زندگی دنیایی نباشید و زندگی را ساده بگذرانید؛ معنایش این است. امیرالمؤمنین (علیه السلام)، شخصاً زاهدانه ترین زندگی ها را داشت؛ اما در عین حال، مرتب هم کار میکرد، مزرعه را آباد و چاه آب، جاری میکرد، جهاد میکرد و کشور را اداره میکرد، حکومت به آن عظمت را ریاست میکرد، سیاستگذاری و سیاستمداری میکرد.

غرض و مراد ما، دل سپردن به دنیا است که البته مقدار زیادی از مشکلات ما ناشی از این مسئله است. من مسئول دولتی و حکومتی، یا

ص: 229

من روحانی، باید مواظب باشم؛ بخصوص ما دو صنف خصوصیتی داریم، يك وقت گفتند: وای به حال آن کسانی که هر دو هستند؛ هم مسئول حکومتی، هم روحانی؛ اینها مشکلشان بیشتر و تکلیفشان سنگین تر است. توقع مردم، بجا و بحق از آنها بیشتر است. خدای متعال هم آنها را بیشتر مورد سؤال قرار خواهد داد؛ چون اثر عملشان هم بیشتر است. ما باید بیشتر مواظب باشیم. دیگران هم باید مواظب باشند؛ شما هم که دانشجویید، یا استادیید باید مواظب باشید؛ شما هم که رئیسید، باید مواظب باشید. همه باید مواظب باشند که به دام تکلفات و تعینات زندگی نیفتند و در اشرافیگری و مانند اینها غرق نشوند. زینت دنیا را به قدری که خدای متعال قرار داده و مباح است، برای همه کس بخواهند. البتّه «الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (1)؛ هیچ ایرادی ندارد. نه مال ایراد دارد، نه فرزندان ایراد دارد، نه مقام و مانند اینها؛ لیکن غرق شدن در اینها، عمده کردن و هدف قرار دادن اینها و خود را در تکلیفات و تعینات زندگی منحصر کردن است که آسیب میزند. (2)

حرمت مانور اشرافیگری

يك وقت هست که ما در زندگی شخصی خود، مثلاً حرکت اشراف گونه ای داریم بین خودمان و خدا؛ که اگر حرام باشد، حرام است؛ اگر مکروه باشد، مکروه است؛ اگر مباح باشد، مباح است. اما يك وقت هست که ما جلوی چشم مردم يك مانور اشرافیگری می‌دهیم؛ این دیگر مباح و مکروه ندارد؛ همه اش حرام است؛ به خاطر اینکه تعلیم دهنده ی اشرافیگری است به: اولاً زیردست‌های خودمان، ثانیاً، آحاد مردم به این کار تشویق میشوند. ما نباید مردم را به این کار تشویق کنیم. ممکن است در داخل جامعه کسانی پولدار باشند و ریخت و پاش کنند البتّه این کار بدی است،

ص: 230

1- . سوره ی كهف، بخشی از آیه ی 46، ترجمه: «مال و پسران زیور زندگی دنیایند...».

2- . در دیدار با شرکت کنندگان در همایش آسیب شناسی انقلاب 1377/12/15

ولی به خودشان مربوط است اما ریخت و پاش ما اولاً از جیبمان نیست، از بیت المال است، ثانیاً ریخت و پاش ما مشوق ریخت و پاش دیگران است. واقعاً «التاس علی دین ملوکهم»؛ ملوک در اینجا به معنی پادشاهان نیست که بگوییم ما پادشاه نداریم؛ نه، ملوک شماها هستید؛ التاس علی دین ماها.

در یکی از تاریخها خواندم زمانی که ولید بن عبدالملک خلیفه شده بود، چون خیلی اهل جمع کردن ثروت و جواهرات و اشیای قیمتی بود، مردم کوچه و بازار وقتی به همدیگر میرسیدند، مکالماتشان از این قبیل بود: آقا! فلان لباس را آوردند، شما خریدید؟ آقا! فلان نگین را فلان کس آورده، شما خریدید؟ یعنی مردم همه اش راجع به خرید و فروش وسایل و اشیای زینتی و امثال اینها حرف میزدند. بعد از ولید، سلیمان بن عبدالملک خلیفه شد. او اهل ساختمان سازی بود و به کاخ سازی و ساختمان سازی خیلی عشق می ورزید. این مورخ میگوید مردم حتی وقتی برای نماز به مسجد می آمدند، یکی میگفت: آقا! شما کار ساختمانی منزلتان را تمام کردید؟ دیگری میگفت: آقا! شما فلان خانه یا زمین را خریدید؟ دیگری میگفت: آقا! شما آن دو اتاق را اضافه کردید؟ حرفهایشان همه از این قبیل بود. بعد از این دو نفر، عمر بن عبدالعزیز آمد. او اهل عبادت بود. مورخ میگوید مردم کوچه و بازار وقتی به هم میرسیدند، یکی میگفت: آقا! راستی شما دیروز دعای ماه رجب را خواندید؟ دیگری میگفت: آن دو رکعت نماز را خواندید؟ بنابراین رفتار ماها يك تأثیر قهری در رفتار مردم دارد. ساده زیستی بسیار چیز خوبی است. (1)

5-3 - تواضع و نغلتیدن در گرداب غرور

«تواضع و نغلتیدن در گرداب غرور» هم یکی از شاخصه هایی است که

ص: 231

لازمه‌ی اصول‌گرایی است؛ ما در معرض این هستیم. ببینید عزیزان! شماها در موضع بالایی قرار دارید و مورد احترامید. افراد پیش شماها می‌آیند و تعریف و تمجید میکنند؛ بعضی از روی اعتقاد، بعضی بدون اعتقاد برای اینکه شما خوشتان بیاید. ما خودمان باید مواظب باشیم. حرفهایی را که در تمجید و ستایش ما میزنند، باور نکنیم. ما باید به درون خودمان نگاه کنیم که «الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ» (1)؛ نقصها، مشکلات و کمبودهایمان را نگاه کنیم و فریب نخوریم. این فریب خوردن، انسان را در دام و گرداب غرور می‌اندازد. اگر انسان خودش را بد برآورد کرد، دیگر نجات پیدا نمیکند. (2)

3-6 - اجتناب از اسراف و ریخت و پاش

اشاره

«اجتناب از اسراف و ریخت و پاش». (3)

اسراف؛ منشی طاغوتی

در حالی که فقر و تنگدستی و گرسنگی و سطح پایین زندگی، گلوی اکثریت ملت ایران را میفشرد؛ اسراف و ولخرجی و تجمل و زندگی های افسانه وار و کاخهای شاه و خانواده و رجال درباری و فرماندهان نظامی اش از يك طرف و غارت منابع ملی به وسیله ی کمپانی های بیگانه و دلّالان داخلی شان از طرف دیگر، روزه روز عرصه را بر مردم تنگ تر میکرد. (4)

برادران و خواهران! هر جا هستید و در هر مسئولیتی قرار دارید، باید مراقب باشید. يك رفتار شما، يك گفتار شما، يك حرکت شما میتواند تأثیر ماندگار بگذارد؛ میتواند تأثیرهای وسیعی در زندگی مردم بگذارد. سالها است که بنده درباره ی زندگی تشریفاتی مکرر تذکر میدهم. این، دو

ص: 232

1- . سوره ی قیامه، آیه ی 14، ترجمه: «بلکه انسان خودش از وضع خود آگاه است».

2- . در دیدار با رئیس جمهور و اعضای هیئت دولت 1385/6/6

3- . همان

4- . پیام به ملت ایران به مناسبت بیستمین سالگرد انقلاب اسلامی 1377/11/21

جنبه دارد: يك جنبه از لحاظ اصل پابندی به تجملات و تشریفات است که این بد و دون شأن انسان والا است؛ یعنی يك وقت انسان به يك چیز غیر لازم پایبند میشود که دون شأن انسان است. بعلاوه، مسرفانه است؛ تضييع سرمایه ها، تضييع اموال و تضييع موجودی ها در آن هست. این يك بعد قضیه است که اصل اسراف بد است؛ اصل تجمل، همراه با اسراف و همراه با زیاده روی است و بد است. لیکن جنبه ی دومی دارد که اهمیتش کمتر از جنبه ی اول نیست و آن انعکاس تجمل شما در زندگی مردم است؛ بعضی ها از این غفلت میکنند. وقتی شما جلوی چشم مردم، وضع اتاق و دفتر و محیط کار و محیط زندگی را آن چنانی میکنید، این يك درس عملی است و هرکسی این را میبیند، بر او اثر میگذارد؛ حداقل، این را باید رعایت کرد. فضا را، فضای تجملاتی و تجمل گرایی و عادت کردن به تجمل قرار ندهیم؛ چون امروز اگر این روحیه ی تجمل گرایی در جامعه ی ما رواج پیدا کند که متأسفانه تا میزان زیادی هم رواج پیدا کرده است، بسیاری از مشکلات اقتصادی و اجتماعی و اخلاقی کشور اصلاً حل نخواهد شد... این همان تأثیر حرف و اقدام و عملکرد من و شما در روحیه ی مردم است. این، اهمیت تقوای ما را این قدر زیاد میکند. (1)

3-7 - خردگرایی، تدبیر و حکمت در تصمیم گیری و عمل

«خردگرایی و تدبیر و حکمت، در تصمیم گیری و عمل»، جزو مسائلی است که حتماً به آن احتیاج دارید؛ همه مان در تصمیم گیری ها و عملمان به آن احتیاج داریم. (2)

3-8 - مسئولیت پذیری و پاسخگویی

«مسئولیت پذیری و پاسخگویی»؛ در هر بخشی که ما هستیم، مسئولیت

ص: 233

1- . در دیدار کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران 1378/10/4

2- . در دیدار با رئیس جمهور و اعضای هیئت دولت 1385/6/6

آن کاری را که بر عهده گرفته ایم بپذیریم. زیرمجموعه، زیرمجموعه ی ما است، احساس مسئولیت کنیم. در هر نقطه ای مسئولیت تعریف شده ای وجود دارد، آن مسئولیت را بایستی بپذیرفت. (1)

9-3 - اهتمام به علم و پیشرفت علمی

از جمله ی شاخصه های مهم اصول گرایی، یکی «اهتمام به علم و پیشرفت علمی» است. شما ببینید چه زمانی در آغاز پیدایش اسلام گفته شد: «طلب العلم فریضة علی کلّ مسلم و مسلمة» (2) یا «مؤمن و مؤمنة» همان وقتی که نماز و زکات و این چیزها آمد، طلب العلم هم آمد؛ «اطلبوا العلم ولو بالصّین» (3) هم آمد. من بارها تکرار میکنم که این به خاطر همین است که جامعه، بدون علم نخواهد توانست آرمانهای خودش را بالا بیاورد؛ مثل این است که انسان حرف حقی داشته باشد، اما اصلاً زبان گفتش را نداشته باشد. نداشتن علم این طور است. علم موجب میشود که شما بتوانید آن آرمانها، آن اهداف و آن خطّ روشن و جاده ی روشن صراط مستقیمی را که در دست و اختیار شما است، مطرح کنید و کسان بیشتری را از بشریت، به آن هدایت کنید. [اگر] علم نداشته باشید، این امکان پذیر نخواهد بود. بنابراین علم که وسیله ی رشد ملی، بشری، انسانی و اوج گرفتن در محیط عام بشریت است، جزو چیزهای لازم است و باید به این اهتمام داشته باشید. (4)

10-3 - سعه ی صدر و تحمل مخالف

«سعه ی صدر و تحمل مخالف»؛ که از جمله ی شاخصه هایی است که جزو پایه های اصول گرایی است. گاهی انسان از حرفی که میزند، ناراحت

ص: 234

1- . در دیدار با رئیس جمهور و اعضای هیئت دولت 1385/6/6

2- . بحار الأنوار، ج 1، ص 177

3- . الحکم الزاهره، ص 51

4- . در دیدار با رئیس جمهور و اعضای هیئت دولت 1385/6/6

هم میشود، حرص هم میخورد، گاهی به خدا هم شکایت میکنند که خدایا! تو که میبینی واقع قضیه چیست و چقدر با چیزی که اینها میگویند، فاصله دارد؛ اما درعینحال، انسان بایستی حلم به خرج دهد. حلم یعنی ظرفیت و تحمل صدای مخالف را داشتن. البته این... به معنای آن نیست که دولت از عملکرد خودش دفاع نکند؛ نه، حتماً بایستی دفاع کند. (1)

11-3 - اجتناب از هواهای نفس

«اجتناب از هواهای نفس»؛ چه هوای نفس شخصی، چه هوای نفس گروهی؛... بحمدالله عناصر دولت به هیچ گروه و دسته و باند و جریانی وابسته نیستند؛ این خیلی نکته ی مهمی است. مراقب باشید حرکت، اظهار نظر و حرف، انتساب به يك جریان، به يك باند و به يك گروه را پیش نیاورد، که اگر این طور شود، هوای نفس تقریباً انفکاک ناپذیر است؛ هوای نفس گروهی هم مثل هوای نفس شخصی است؛ آن هم همین طور است. هوای نفس گروهی هم انسان را بی حساب و کتاب به این طرف و آن طرف میکشاند و از خرد و جاّده ی مستقیم منحرف میکند. این هم جزو لوازم اصول گرایی است. (2)

12-3 - انس با خدا تضمین کننده ی سایر اصول

«انس با خدا»، «انس با قرآن» و «استمداد دائمی از خدا»؛ این آخری که از شاخصه های اصول گرایی است، تضمین کننده ی همه ی آن چیزهایی است که قبلاً عرض کردیم. انس با خدا یادتان نرود. ما بارها میگوییم که خدمات مسئولان نظام از هر عبادتی بالاتر است؛ این حرف درستی است و مبالغه هم در آن نیست. اما بدانید، این خدمات، آن وقتی خدمت خواهد

ص: 235

1- . در دیدار با رئیس جمهور و اعضای هیئت دولت 1385/6/6

2- . همان

شد و آن وقتی با خلوص و درخشش و شفافیت خود باقی خواهد ماند که دل شما با خدا مأنوس باشد. اگر دل از خدا غافل شد، اگر دل رابطه‌ی خودش را با ذکر و توجه و خشوع از دست داد، همین خدمتی که ما میگوییم بالاترین عبادت است، همین خدمت، مشوب خواهد شد؛ اصلاً به کلی مشوب میشود و در آن اغراض و هواها می آید. جهاد در میدان جنگ و میدان نظامی که این قدر عظمت دارد، اگر با اهداف خدایی نباشد و بدون ارتباط با خدا باشد، به یک چیز کم ارزش یا بی ارزش و گاهی هم ضد ارزش، تبدیل میشود! لذا من بر این امر تأکید و اصرار دارم؛ بخصوص حالا که ماه شعبان هم هست. در این صلوات ماه شعبان صلواتی که وارد شده و اول ظهر خوانده میشود «اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ شَجَرَةِ النَّبُوَّةِ وَ مَوْضِعِ الرَّسَالَةِ»، تا میرسد به اینجا «و هذا شهر نبيك سيد رسلك شعبان الذي حففته منك بالرحمة و الرضوان»؛ این ماه پوشیده و محفوف شده ی به رحمت و رضوان الهی است؛ آن وقت «الذی کان رسول الله صلی الله علیه و آله یدأب فی صیامه و قیامه فی لیالیه و آیامه بخوعاً لك فی إكرامه و إعظامه إلى محلّ حمامه» (1)؛ یعنی تا دم مرگ، پیغمبر این حالت را حفظ کرد؛ ماه شعبان که میشد، ماه صیام و قیام پیغمبر بود، قیام یعنی برخاستن در نیمه های شب و تضرع، ذکر و خشوع؛ و صیام هم که روزه ی روز هست؛ این روش پیغمبر بود. ببینید پیغمبر با آن عظمت مقامش و با آن رسیدن به عالی ترین مرتبه ی عصمت، درعینحال از این تلاش و مجاهدتی که او را دائم به خدا نزدیک تر و متذکّرتر کند، تا دم مرگ باز نمی ایستاد. چون پیغمبر هم روزه روز تکامل پیدا میکرد. پیغمبر سال اول بعثت با پیغمبر سال بیست و سوم بعثت، یک جور نبودند؛ پیغمبر 23 سال در تقرّب پروردگار جلو رفته بود. امّا حتّی تا همان سال آخر هم که مراحل عالی انسانیت را - که اصلاً در عقل هیچ انسانی نمیگنجد - اوطی کرده بود، از ذکر و ارتباط و اتصال و خشوع غافل نمیماند. ماها که

ص: 236

خیلی عقیم، خیلی احتیاج داریم. ما بیشتر از آن بزرگوار احتیاج داریم؛ منتها همّت ما آن قدر نیست. به هر حال، ارتباط با قرآن را، نماز اول وقت را، قرآن خواندن هر روز را، توجّه و ذکر و استمداد از خداوند را، متوسّل شدن در آنجایی که کار مشکل میشود، آنجایی که بار سنگین میشود و از خدا طلب کمک کردن، اینها را فراموش نکنید، اینها بسیار مهم است. (1)

13-3 - چند شاخص دیگر

«شایسته سالاری»، «نظارت بر عملکرد زیرمجموعه» و «تلاش بی وقفه برای این خدمات»... «قانون گرایی»، «شجاعت و قاطعیّت در بیان و اعمال آنچه که حق است»، «انس با خدا»، «انس با قرآن» و «استمداد دائمی از خدا»؛ این آخری که از شاخصه های اصول گرایی است، تضمین کننده ی همه ی آن چیزهایی است که قبلاً عرض کردیم. (2)

ص: 237

1- . در دیدار با رئیس جمهور و اعضای هیئت دولت 1385/6/6

2- . همان

1 - ضرورت و مفهوم اصلاحات

1-1 - ضرورت اصلاحات

بنده معتقدم که اصلاحات، يك حقيقت ضروري و لازم است و بايد در کشور ما انجام گیرد. اصلاحات در کشور ما از سر اضطرار نیست که فلان حاکمی مجبور شود مورد مطالبات سخت قرار گیرد و گوشه و کناری را اصلاح کند؛ نخیر، اصلاحات جزو ذات هویت انقلابی و دینی نظام ما است. اگر اصلاح به صورت نوبه نو انجام نگیرد، نظام فاسد خواهد شد و به بیراهه خواهد رفت؛ اصلاحات يك فریضه است. [اما اینکه] میدانهای اصلاحات کجا است؛ بحث دیگری است. اصل اصلاحات يك کار لازم است و بايد انجام گیرد. وقتی اصلاحات نشود، برخی از نتایجی که ما امروز با آنها دست به گریبانیم، پیش می آید: توزیع ثروت ناعادلانه میشود، نوکیسه های بی رحم بر گوشه و کنار نظام اقتصادی جامعه مسلط میشوند، فقر گسترش پیدا میکند، زندگی سخت میشود، از منابع کشور بدرستی استفاده نمیشود، مغزها فرار میکنند و از مغزهایی که میمانند، حداکثر استفاده نمیشود. وقتی که اصلاحات باشد، این آفتها و این آسیبها و ده ها

مورد از قبیل آنها پیش نمی آید. پس مطلب اول اینکه اصلاحات امری ضروری و لازم است. (1)

1-2 - مفهوم اصلاح

ضرورت تعریف مفهوم اصلاح

باید تعریف مشخصی از اصلاحات به وجود بیاید تا ترسیم آن چهره و وضعیتی که ما در نهایتِ جاّده ی اصلاحات میخواهیم به آن برسیم، برای همه - هم مردم، هم مسئولان - آسان شود و بدانند به کجا میخواهند برسند. اشکال کار آقای گورباچف این بود که عیوب و اشکالات را میدانست، اما تصویر روشنی از آنچه که باید انجام گیرد، نداشت؛ اگر هم داشت، مردمش آن تصویر را نمیدانستند. بنابراین اگر تعریف مشخصی از اصلاحات نشود، الگوهای تحمیلی غلبه خواهد کرد؛ همان اتّفاقی که در شوروی افتاد؛ چون نمیدانستند چه کار میخواهند بکنند؛ لذا به سراغ تقلید ناشیانه ی اصلاحات در الگوها و مدل‌های غربی رفتند و به آنها پناه بردند. امام بزرگوار ما هوشمندانه این ضعف را در آنها تشخیص دادند؛ لذا در نامه ای که ایشان به گورباچف نوشتند، این نکته را متذکر شدند. ایشان نوشتند شما اگر بخواهید گره های کور اقتصاد سوسیالیسم و کمونیسم را با پناه بردن به کانون سرمایه داری غرب حل کنید، نه تنها دردی از جامعه ی خود را دوا نخواهید کرد، بلکه دیگران باید بیایند و اشتباهات شما را جبران کنند؛ چرا که امروز اگر مارکسیسم در روشهای اقتصادی و اجتماعی به بن بست رسیده است، دنیای غرب هم در این مسائل - البته به شکلی دیگر و نیز در مسائل دیگر - گرفتار حادثه است. (2)

ص: 240

1- . در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران 1379/4/19

2- . همان

اصلاح چیست؟ اصلاح این است که هر نقطه ی خرابی، هر نقطه ی نارسایی و هر نقطه ی فاسدی، به يك نقطه ی صحیح تبدیل شود. انقلاب، خودش يك اصلاح بزرگ است. اگرچه در اصطلاحات سیاسی دنیا، «انقلاب» را در مقابل «اصلاح» قرار میدهند، اما من با آن اصطلاح نمیخواهم حرف بزنم. من اصلاح با اصطلاح اسلامی را مطرح میکنم. خود انقلاب، بزرگ ترین اصلاح است. تداوم اصلاحات، در ذات و هویت انقلاب نهفته است. يك ملت انقلابی و هوشیار و شجاع، به طور دائم نگاه میکند تا ببیند فسادهایی که از قبل در میان او مانده، فسادهایی که در طول زمان، بر اثر غفلتها و سوءمدیریتها و سوءتدبیرها و تجاوزها به وجود آمده کدام است تا آنها را اصلاح کند؛ اشتباهات و خطاها کدام است، تا آنها را اصلاح کند؛ انقلاب بدون اصلاح امکان ندارد. هیچ جامعه ی انسانی ای، بدون اصلاح امکان ندارد. از اوّل انقلاب همه آرزو داشتند که اصلاحات به وجود آید. هرکس هم به قدرِ همت خود کاری کرده است. امروز هم دولتی آمده و شعار خودش را «اصلاحات» قرار داده است. (1)

اصلاح طلبی جزو ذات انقلاب و ارتجاع، ضدّ انقلاب

اصلاح طلبی جزو ذات انقلاب است. اصلاً انقلاب، یعنی يك حرکت بزرگ و رو به جلو، که این حرکت هرگز ایستایی ندارد و به طور دائم پیشرونده است. این پیشروندگی یعنی همان اصلاح طلبی. البته اگر آمریکایی ها بخواهند بیابند و به ما درس اصلاح طلبی بدهند و بگویند شما این کارها را نکنید تا اصلاح طلب باشید، بدیهی است که ما قبول نمیکنیم؛ زیرا آن چیزی که آنها اصلاح طلبی میدانند، عین ارتجاع به گذشته است. اگر

ص: 241

امروز به جای حکومت مردمی پُرنشاطِ مستقلّ شجاعِ جمهوری اسلامی در این کشور، يك حکومت پادشاهی مرتجعانه ی مطیع غرب بود، اینها آن را اصلاح طلب میدانستند. آن گونه اصلاح طلبی برای خودشان خوب است. اگر آن نوع اصلاح طلبی خوب است، بروند برای خودشان عمل کنند. اصلاح طلبی با معنای درست این کلمه جزء لاینفک انقلاب است و يك دانشجوی مسلمان نمیتواند اصلاح طلب نباشد. اصلاح طلبی يك پُز سیاسی نیست؛ از این به عنوان يك پُز سیاسی و وسیله ای برای جذب دل این و آن نباید استفاده کرد؛ از این برای موجّه کردن چهره نباید استفاده کرد؛ اصلاح طلبی، يك تکلیف و يك مجاهدت است. دولت و ملت موظّفند اصلاح طلب باشند؛ البته اجازه ندهند که اصلاح طلبی را دیگران برای آنها تعریف کنند. خودشان باید اصلاح خودشان را بشناسند، جستجو کنند، تشخیص دهند و تعریف کنند. نقطه ی مقابله هم اصلاح طلبی آمریکایی و اصلاح طلبی بیگانه پسند است. (1)

ارتجاع؛ مسئله ای مربوط به دوران اسلام

در قرآن کریم، حقیقت تلخی مطرح شده است که اگر بخواهیم اسمی برایش بگذاریم، میتوان اسم آن را «ارتجاع»، یعنی رجعت به عقب یا «ارتداد»، یعنی برگشتن، عقبگرد، خسران و از دست دادن دستاوردها گذاشت. راجع به این مقوله، در قرآن، حدیث و تاریخ، صحبت شده است. این مقوله، متأسّف فغانه به جوامع و ملتّهایی مربوط است که در بهترین حالات معنوی و الهی هستند. یعنی به مردم دوران جاهلیت مربوط نیست، بلکه به مردم دوران اسلام مربوط است. چون اینها هستند که ممکن است این میکروب در مزاجشان اثر بگذارد. آن، يك بیماری است که مخصوص کشورها و ملتّهایی است که با حرکتی عظیم، يك قدم به جلو برداشته اند و به تعبیر

ص: 242

امروز، انقلاب کرده، به جایی رسیده و خود را به خدا نزدیک کرده اند. به تعبیر دیگر، آن بیماری، مخصوص کسانی است که خدای متعال به آنان انعام کرده است. (1)

میزان اهمیت ارتجاع در قرآن

شما نگاه کنید این قضیه چقدر مهم است که ما هر روز، بارها در سوره ی حمد باید جمله ای را که به نحوی اشاره به همین حقیقت تلخ دارد، تکرار کنیم: «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ * صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ» (2)؛ راه کسانی که به آنان نعمت دادی. منتها، کسانی که خدا به آنان نعمت داده است، دو نوعند: اول کسی که دچار بلای غضب الهی و بیماری ضلالت بعد از هدایت شده است که میگوید: «خدایا مرا جزو این انعام شده ها قرار نده». نوع دوم، کسی که انعام بر او شده است، اما دیگر مورد غضب بعدی و دچار ضلالت بعدی نشده است. میگوید: «مرا جزو اینها قرار بده». «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ.» مرا از انعام شدگانی که از قبیل «فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ» (3) هستند قرار بده، نه از قبیل آنهایی که درباره شان فرموده ای: «أَذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ» (4)؛ یعنی بنی اسرائیل. بنی اسرائیل هم جزو کسانی بودند که خدای متعال برایشان انعام کرد و

ص: 243

- 1- . در دیدار فرماندهان و اعضای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، به مناسبت روز پاسدار 1373/10/15
- 2- . سوره فاتحه، آیات 6 و 7، ترجمه: «به راه راست ما را راهبر باش * راه آنهایی که برخوردارشان کرده ای، همانان که نه درخور خشم اند و نه گمگشتگان».
- 3- . سوره ی نساء، آیه ی 69، ترجمه: «و کسانی که از خدا و فرستاده اش اطاعت نمایند آنان (در دنیا و آخرت) همراه کسانی هستند که خدا بر آنها نعمت بخشیده از پیامبران و صدیقان و شهیدان و گواهان اعمال و شایستگان و آنها نیکو رفیقانی هستند».
- 4- . سوره ی بقره، آیه ی 47، ترجمه: «ای فرزندان اسرائیل، نعمتهایی را که من به شما ارزانی داشتم و اینکه شما را بر جهانیان (زمانتان) برتری دادم، به یاد آورید».

قرآن مصرّح این معنا است: «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ تِيَّ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ»؛ «من به شما هم انعام کردم». و «أَنْتِي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ»؛ «نعمت بسیار بزرگی هم دادم؛ که شما به خاطر آن نعمت، بر همه ی بشریت فضیلت پیدا کردید». اما همین بنی اسرائیل، کسانی بودند که بعدها کارشان به جایی رسید که خدای متعال، لعنت دائمی بر آنان فرستاد و در روایات داریم که مراد از «الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ»، یهود است. یعنی کسانی که دچار آن تجربه و امتحان تلخ تاریخی شدند. البته، چنین چیزی، در مورد مسلمین هم ممکن است. به همین سبب، قرآن، مسلمانان را بر حذر داشته است. (1)

برگشت از ارزشهای انقلابی وابسته به ایده های انقلاب

این کدام فلسفه است، با کدام انقلاب تطبیق شده و در کجا تجربه شده که نسلهای سوّم انقلاب، از انقلاب برمیگردند؟ نخیر، این بسته به این است که ایده ی آن انقلاب چه باشد. اگر ایده های يك انقلاب بتواند نسل دوّم و سوّم و دهم را به خاطر اصالت و صحّت خود قانع کند، آن انقلاب عمر ابدی خواهد داشت. ایده های انقلاب اسلامی، ایده هایی هستند که عمر ابد دارند. عدالت خواهی هیچ وقت کهنه نمیشود؛ آزادی خواهی و استقلال خواهی هیچ وقت کهنه نمیشود؛ مبارزه با دخالت بیگانگان هیچ وقت کهنه نمیشود. اینها ایده هایی است که همیشه برای نسلها جاذبه دارد. تنورسین هایشان نشستند بافتند، ساده لوحان هم در اینجا باور کردند؛ گفتند نسل سوّم انقلاب ایده ها را پس میزند و چون جاذبه ی انقلاب کم میشود، ما میتوانیم برویم انقلاب را از دست انقلابیون خارج کنیم و به دست خودمان بگیریم؛ «خودمان» یعنی چه کسانی؟ یعنی کسانی که قبل از انقلاب، سالها بر این کشور مسلط بودند. من میگویم این فکر، بسیار

ص: 244

ساده لوحانه و ابلهانه است. مطمئن باشند همان شور و هیجان و ایمان و عواطفی که در نسل جوان آن روز وجود داشت و توانست آن کار را بکند، در این نسل جوان هم موجود است. بدانند هر سنگی به سمت انقلاب پرتاب کنند، کمانه میکند و به سر و روی خودشان برمیگردد. انقلاب کهنه نمیشود و آتش انقلاب آن گاه که با انبار پنبه‌ی پوسیده‌ی آنها درگیر شود، باز هم تازه خواهد بود و خواهد سوزاند. (1)

حادثه‌ی عاشورا، نشانه‌ی ارتجاع امت اسلامی

عبرت آن است که انسان نگاه کند و ببیند چطور شد حسین بن علی (علیه السلام) همان کودکی که جلوی چشم مردم، آن همه مورد تجلیل پیغمبر بود و پیغمبر درباره‌ی او فرموده بود: «سید شباب اهل الجنة» (2)؛ سرور جوانان بهشت بعد از گذشت نیم قرن از زمان پیغمبر، با آن وضع فجیع کشته شد؟ چطور شد که این امت، حسین بن علی را جلوی چشم کسانی از همان نسلی که دیده بودند که او بر دوش پیغمبر سوار میشد و این حرفها را از زبان پیغمبر درباره‌ی او شنیده بودند، با آن وضع فجیع کشتند؟ این، عبرت است. مگر شوخی بود که دختران پیغمبر را مثل دختران سرزمینهای فتح شده‌ی غیر اسلامی، بیاورند جلوی چشم مردم کوچه و بازار بگردانند و به کسی مثل زینب (سلام الله علیها) اهانت کنند؟ چطور شد که کار به اینجا رسید؟ این، همان عبرت است و از درس بالاتر است. این، نگاه به اعماق و ریزه کاری های تاریخ و حوادث است. حال به مناسبت بحث «ارتجاع» یا «ارتداد» یا «رجعت»، میخواهم عرض کنم که در همین جریان، زینب کبری (سلام الله علیها) اسم قضیه‌ی «ارتجاع» را آورد؛ یعنی به همین بیماری

ص: 245

1- . در جمع دانشجویان و استادان دانشگاه صنعتی امیرکبیر 1379/12/9

2- . امالی صدوق، ص 115

اشاره کرد و در کوفه فرمود: «انما مثلکم کمثل التي نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا» (1)؛ «شما مثل کسانی هستید که پشمی یا پنبه ای را با زحمت به نخ تبدیل میکنند و بعد می نشینند با زحمت زیاد، این نخها را باز میکنند و باز به پنبه یا پشم تبدیل میکنند!» این، یعنی ارتجاع و برگشت و زینب کبری به این معنا اشاره کرد. یعنی در امت پیغمبر خاتم (صلی الله علیه وآله وسلم) همان اندازه این خطر وجود دارد که در امت موسی. بعد از گذشت زمان پیغمبر با آن نفس گرم پیغمبر این حوادث شوخی نیست! در زمان پیغمبر این انسانی که به وحی الهی متصل بود، درباره ی تمام حوادث ریز و درشتی که اتفاق می افتاد، آیه ی قرآن نازل میشد و وحی الهی، صریح و روشن و بی ابهام، نازل میگردد؛ حالا بعد از آن سازندگی که پیغمبر داشت، آن چنان رجعت فجیع، دردآور و فراموش نشدنی، در تاریخ اتفاق می افتد! پس این میکروب، میکروب «رجعت» یا «ارتجاع» یا «ارتداد» است. (2)

دشمن بزرگ انقلاب، میکروب ارتجاع

عزیزان من! مسائل اساسی انقلاب را ما با چه کسانی در میان بگذاریم؟ چه کسی نسبت به این انقلاب و نظام اسلامی، دلسوزتر، علاقه مندتر و خودی تر از شما است؟ مخاطب این بیان، شما جوانان مؤمن مخلص پاک نهاد حقیقتاً دلسوز انقلاب، چه در لباس شما و چه در لباسهای دیگر لباسهای نظامی؛ اعم از ارتشی و بسیجی و نیروی انتظامی و لباسهای عادی و روحانی و غیر روحانی هستید. من میخواهم این را عرض کنم که: آقایان! دشمن بزرگ انقلاب در درون انقلاب، همین میکروب ارتجاع است؛

ص: 246

-
- 1- حضرت زینب (س) خطاب به مردم کوفه؛ الإحتجاج، احمد بن علی طبرسی، ج 2، ص 304؛ اللهوف، سید بن طاووس، ص 146؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج 45، ص 108
 - 2- در دیدار فرماندهان و اعضای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، به مناسبت روز پاسدار 1373/10/15

این میکروبی که در جوامع انقلابی رشد میکند، تکثیر میشود، نفوذ میکند، بیماری می آورد و بیماری اش هم واگیر است. (1)

ناقلهای میکروب ارتجاع

امروز مهم ترین طرح دشمن، «انتظار» است. دشمن منتظر نشسته است تا این میکروب در داخل این کالبد سالم و نیرومند؛ یعنی کالبد نظام اسلامی و جمهوری اسلامی اثر کند. لذا ما باید مراقب باشیم. امروز آنها منتظرند که فساد در داخل این کشور نفوذ پیدا کند؛ تردید در اذهان جوانان این کشور نفوذ پیدا کند؛ سرگرمی های بازدارنده و فاسد، بر آرمانهای بزرگ غلبه پیدا کند؛ دنیاطلبی و اشتغال به مال و زینت دنیا رایج شود و لذت پول و زندگی راحت و تجملاتی، خود را زیر دندان عناصر انقلابی نشان دهد؛ (2) اینها ناقلهای میکروب ارتجاعند. نه اینکه مردم یا انقلابیون نباید زندگی کنند؛ نه، نعمت و برکات خدا، مال همه است و همه باید از آنها استفاده کنند. اما پرداختن به دنیا و شهوات، پرداختن به مال و مال اندوزی، پرداختن به خود، بیش از پرداختن و اندیشیدن به جمع و هدف و خدا و دین خدا، دچار شدن به فساد اخلاقی اعم از فسادهای مالی، جنسی، اداری و اختلافات داخلی که این هم یک نوع فساد بسیار خطرناک است و جاه طلبی های غلط و نامشروع، آن چنان که در دنیای غرب مطرح است، عواملی هستند که کاخ آرمانی انقلاب و اسلام و هر حقیقتی را ویران میکنند. بناهای جدیدی ساخته خواهد شد؛ اما بناهای طاغوتی، غیر خدایی، بناهای ضد اسلامی و ضد ارزشهایی که به خاطر آنها خون شهدای ما ریخته شد. و این یعنی همان رجعت و برگشت، که دشمن منتظر آن است. (3)

ص: 247

1- . در دیدار فرماندهان و اعضای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، به مناسبت روز پاسدار 1373/10/15

2- . همان

3- . همان

اگر می بینید که مسئله ی تهاجم فرهنگی یا شبیخون فرهنگی یا قتل عام فرهنگی در این کشور به شدت از طرف دشمن دنبال میشود؛ اگر می بینید که تبلیغات دشمن در همه جای دنیا روی جمهوری اسلامی بیش از جاهای دیگر متمرکز است و اگر می بینید که دائم تلاش میکنند ذهن ملت، بخصوص جوانان و مؤمنین را در داخل جمهوری اسلامی تصرف کنند، به همین سبب است. دشمن و نهادهای دشمن، بر اثر تجربه فهمیده اند که انسان، آسیب پذیر است. میگویند: «هر انسانی، قابل فاسد شدن است. هرکس باشد، میتواند فاسدش کرد». البته راست میگویند؛ با يك استثنا: «الّا المتّقین». متّقین را نمیتوان فاسد کرد. آنها این را؛ یعنی معنای تقوا را دیگر نمیفهمند. بله؛ انسانها را میتوان فاسد کرد و میتوان زیبایی های دنیا را از طرق نامشروع در جلوی چشم آنها به رژه در آورد و دلهایشان را بُرد؛ طوری که همه ی ارزشها را دور بریزند و در مقابل جلوه های مادی قربانی کنند. اما اگر تقوا نباشد؛ «الّا المتّقین». تقوا در قیامت هم اثر میکند، در دنیا هم اثر میکند، در سیاست هم اثر میکند، در حفظ نظام هم اثر میکند، در جنگ هم اثر میکند. و این را خود شما، درك و لمس کردید و دیدید. (1)

نوآوری و ارتجاع

الف) دین و نوآوری

تفکری که ما امروز به دنیا عرضه میکنیم، بسیار نو و مبتنی بر مذهب است. دنیا و تحلیلهای و نگرشهای مادی عادت کرده بودند که مدرنیسم را از تفکرات الهی و معنوی جدا کنند و اینها را نقطه ی مقابل هم بدانند. هر چیز مذهبی و معنوی، چه اسلامی و چه غیر اسلامی متعلق به گذشته و

ص: 248

ارتجاعی به حساب می‌آمد. هرچیزی را که می‌گفتند نو و مدرن است، معنایش این بود که حتماً ضدّ مذهبی و غیر معنوی است. این، برداشت غلطی از مذاهب بود. (1)

امروز بعکس، عدالت اجتماعی ای که ما مطرح میکنیم و حقوق بشر به سبکی که اسلام مطرح میکند، بمراتب راقی تر از آنچه که دنیای دموکراسی مطرح میکند، است. عدالت اجتماعی ما، از دنیای به اصطلاح سوسیالیسم، پیشرفته تر است. حقوق بشر و آزادی های فردی ما، از آنچه که در دنیای به اصطلاح دموکراسی مطرح میشود، پیشرفته تر است و این را دنیا هم قبول دارد. به این تبلیغات و رادیوها و مجلاتی که پول میگیرند و چیزی میگویند و مینویسند و دائماً واژه ی ارتجاع را تکرار میکنند، نگاه نکنید؛ اینها قابل ذکر و توجه نیستند.

مرتجع ترین نظامهای دنیا، نظامهایی هستند که حتی يك پارلمان صوری هم ندارند تا نمایندگان مردم در آنجا دور هم جمع بشوند و بعضی ها نظر بدهند؛ چون نظامشان پوسیده است و طاقت این کار را ندارند و چنین کاری را بر نمیتابند. همین نظامهای بدون پارلمان و مرتجع، گاهی جمهوری اسلامی را مرتجع و نظام ما را نظام مآلهای مرتجع مینامند! اصلاً آشکار است که این صحبتها، يك شکل دیکته شده میباشد و فرمی است که همه ی دنیا بر اساس يك تفکر و پایه ی تبلیغاتی، سیاستی را تدوین کرده اند تا به جمهوری اسلامی تهمت واپسگرایی و مرتجع بودن بزنند. بسیار خوب، بگویند؛ محلّ بحث نیست. ما واقعیات را نگاه میکنیم. ما چیزی را که خود آنها به آن اعتقاد دارند و به آن رسیده اند، مورد نظر قرار میدهیم. در خلال بعضی از اظهارنظرها، کاملاً آشکار میشود که متفکران امروز و سیاستمداران برجسته ی دنیا، نسبت به جمهوری اسلامی چه نظری دارند؟ نظرها، نظرهای کاملاً مثبتی است. (2)

ص: 249

1- . در دیدار با مدیران ستاد فرماندهی کلّ قوا 1368/12/21

2- . همان

ب) منظور از نوآوری، نوآوری در روشها نه ارزشها

البته این به معنای تحجّر نیست؛ بنده طرف دار تحجّر نیستم؛ طرف دار نوگرایی هستم. نوگرایی در روشها است. ممکن است روشها تغییر پیدا کند؛ اما با تغییر روشها اصول تغییر پیدا نمیکنند و خودش را آشکار نشان میدهد. روشی که به عنوان نوگرایی رو می آید و انسان میبند اصول گم شد، باید بفهمد که آن روش، غلط است. تاکتیکی که ما را از استراتژی دور میکند، پیدا است که غلط است. (1)

باید بگوییم نوآوری اصلاً چیزی نیست که اجازه، لازم داشته باشد و کسی که میخواهد نوآوری کند، نباید از کسی اجازه بگیرد. اگر میدانی وجود داشت، این نوآوری و خلاّ قیّت به وجود خواهد آمد. من معتقدم نوآوری باید در همه ی زمینه ها انجام گیرد. معنای نوآوری این نیست که ما اصول پذیرفته شده ی منطقی و عقلانی خودمان را زیر سؤال ببریم. معنای نوآوری، پیشرفت و تکامل در اموری است که رو به تکامل هستند؛ مثلاً عدالت چیز خوبی است؛ کسی که بخواهد نوآوری کند، شیوه ی خوبی را برای تأمین عدالت پیدا میکند؛ اما در خوبی عدالت شك نمیکنند. محبّت به پدر و مادر و محبّت به فرزند، يك امر طبیعی است؛ ممکن است کسی برای آن شیوه ای پیدا کند که تاکنون وجود نداشته است؛ اما در اصل این اصول کسی شك نمیکنند. بنابراین، وقتی شما به نوآوری اشاره میکنید و میگویید جوان میخواهد نوآوری کند، لزوماً به آن معنی نیست که نوآوری شامل نوآوری های غیر منطقی و نامعقول هم میشود. بنابراین، نوآوری درست مورد نظر است. (2)

بنده کاملاً موافق هستم که باید نوآوری شود؛ لیکن اینکه میگویید جامعه ی ما نمی پسندد، من نمیتوانم خیلی از شما قبول کنم؛ یا شما چون

ص: 250

1- . در دیدار اعضای ستاد برگزاری مراسم ارتحال امام خمینی (ره) 1384/10/30

2- . در جلسه ی پرسش و پاسخ با جوانان در دوّمین روز از دهه ی فجر (روز انقلاب اسلامی و جوانان) 1377/11/13

جوان هستید و داخل خانواده ی خودتان یا جای دیگر قرار دارید، خبری دارید که من ندارم؛ یا من چون تجربه ی بیشتر و اطلاعات زیادتری دارم، چیزی میدانم که شما نمیدانید؛ به هر حال یکی از این دو است. من گمان میکنم که جامعه ی ما، جامعه ای است که نوآوری را اصلاً تربیت و استقبال نمیکند. يك نمونه اش همین است که شما در مورد حضرت امام اشاره کردید. امام بزرگوار يك مرد کهنسال هشتادساله بودند که در اواخر عمرشان این دو فتوایی را که شما میگویید، صادر کردند. اینها نشان دهنده ی آن است که جامعه ی ما اصلاً جامعه ای است که با پدیده های نو و معقول و منطقی، کاملاً همساز و همخوان است؛ خانواده های ما نیز همین طورند. البته ممکن است خانواده ها با بعضی از «از حد خارج شدن های جوانان» مقابله کنند که این هم منطقی است. نباید از پدران و مادران انتظار داشته باشید که به جوانشان اصلاً تذکر ندهند. هر جوانی به کمک فکری پدر و مادر خود احتیاج دارد. نباید تصوّر کرد که کمکهای فکری پدر و مادر و بکن نکن های پدران و مادران و مشفقانه، جلوی نوآوری جوان را میگیرد؛ نه، این طور نیست. من گمان نمیکنم آنجایی که نوآوری معقول و منطقی و صحیحی باشد، پدر و مادر یا بخصوص جامعه ی ما در مقابل آن بایستند؛ نه. امروز اصلاً تشویق به نوآوری، جزو شعارهای مکرر این جامعه و این نظام است. (1)

ج) نوآوری های غیر منطقی

ما نوآوری را دوست میداریم؛ منتها همان طور که شما هم در صحبتهایتان کاملاً توجّه داشتید و به آن اشاره کردید و من هم تصریح کردم، نوآوری بایستی به نوآوری های غیر منطقی و گاهی نابخردانه منتهی

ص: 251

نشود؛ یعنی انسان با هرچه که سنت است، با هرچه که از نسل قبل است، یا قدیمی است، به صرف اینکه من می‌خواهم نوآوری کنم، مبارزه نکنم؛ این اصلاً منطقی نیست، این را عقل نمی‌پذیرد. نوآوری، یعنی در آن میدان‌هایی که حرکت تکاملی وجود دارد، بایستی ما آن را پیش ببریم. بنابراین، از جوانان این انتظار هست که نوآوری و خلاقیت کنند. البته افرادی هم هستند که چشم و گوش‌شان خیلی بسته است؛ من این را هم منکر نمی‌شوم. تحجر و تصلب هست، لیکن همان آدم‌های متحجر را هم میتوان با شیوه‌ی منطقی درست، آگاهشان کرد. ما این را در دوره‌ی مبارزات خیلی تجربه کردیم. جوانانی دور و بر ما بودند که در خانواده‌های خودشان گاهی حرف‌هایی را مطرح میکردند که باعث برآشفتگی پدران و مادرانشان میشد. اتفاق افتاده بود که بعضی از این پدران و مادران به ما مراجعه میکردند. برای خود من چند بار از این قبیل مراجعات اتفاق افتاد. آدم با آن پدر و مادر که صحبت میکرد، میدید هیچ تعصبی ندارند، ولی چون محتوای حرف فرزندشان را نمیدانند، یعنی آن جوان نتوانسته بود مقصود خودش را درست بیان کند آشفته شده اند. به هر حال، آدم‌هایی را هم که انسان خیال میکند در مسئله‌ی تعصب و تحجر دارند، میتوان با منطق درست توجیه کرد. البته پیش از آن باید به این نکته توجه نمود که نکند آنچه که آنها به خرج میدهند، تعصب و تحجر نیست؛ بلکه میخواهند اشتباهی را از من تصحیح کنند. به این نکته هم بایستی توجه کنید. (1)

3-1 - شاخصهای اصلاحات درست و غلط

اشاره

حرف قاطع در این زمینه، يك كلمه است: اصلاحات، یا اصلاحات انقلابی و اسلامی و ایمانی است و همه‌ی مسئولان کشور، همه‌ی مردم مؤمن

ص: 252

1- . در جلسه‌ی پرسش و پاسخ با جوانان در دومین روز از دهه‌ی فجر (روز انقلاب اسلامی و جوانان) 1377/11/13

و همه ی صاحب نظران با آن موافقتند؛ یا اصلاحات، اصلاحات آمریکایی است و همه ی مسئولان کشور، همه ی مردم مؤمن و همه ی آحاد هوشیار ملت با آن مخالفند. (1)

1-3-1 - اصلاحات غلط: اصلاحات آمریکایی

من به تعبیرهای رایج اصلاح طلب و محافظه کار و امثال اینها هیچ کاری ندارم؛ اصلاح طلبی به عنوان یک پُر سیاسی، مورد نظر من نیست. بعضی کسان دم از اصلاح طلبی میزنند، در حالی که اصلاً نمیدانند چه میخواهند و دنبال چه هستند. بعضی کسان دم از اصلاح طلبی میزنند، در حالی که آن چیزی که ته ذهنشان قرار دارد، در واقع اصلاح طلبی نیست؛ نوعی ارتجاع و برگشت به عقب است. می بینید که بعضی کسان زیر نام زیبا و جذاب اصلاح طلبی، دنبال این هستند که به دورانی برگردند که دین فقط جنبه ی تشریفات در زندگی انسان داشته باشد و نه بیشتر! این دیگر اصلاح طلبی نیست؛ این نقطه ی مقابل اصلاح طلبی است. اصلاح طلبی با تکامل و پیشرفت همراه است، نه با عقبگرد. البته بعضی افراد هم هستند که اسم اصلاح طلبی را می آورند؛ اما مقصودشان اصلاحات آمریکایی است! من یکی دو سال پیش در نماز جمعه مطرح کردم که ما اصلاحات انقلابی داریم و اصلاحات آمریکایی. اصلاح آمریکایی مظهرش این است که جرثومه ی فساد ی مثل محمّددرضای پهلوی، دوباره به ایران برگردد و امور را در قبضه ی خود بگیرد؛ بعد هم کلید طلایی سلطه ی اجنبی بر کشور را در سینی نقره به اربابان آمریکایی تقدیم کند! اینکه شما می بینید رسانه های آمریکایی و انگلیسی و سیاستمداران شان دم از اصلاحات در ایران میزنند، منظورشان چنین چیزی است؛ یعنی جرثومه ی فساد ی که تابع و مرید و آلت دست و کوچک ابدال آنها باشد، در کشور بر سر کار بیاید و همه چیز را

ص: 253

يك نوع چیزهایی هست که دشمن آن را اصلاحات میدانند. آمریکایی ها میگویند حجاب شما از بین برود؛ مرزهای اخلاقی و دینی شکسته شود؛ حکومت قرآن و انطباق قوانین با اسلام که جزو قانون اساسی است نباید باشد؛ این یعنی اصلاحات! اینها اصلاحات آمریکایی است. ملت ایران آنچه را که به دست آورده، ارزان به دست نیاورده است. ملت ایران استقلال و رشد سیاسی و شخصیتی و عزت خود را به دست آورده است؛ اینها که ارزان به دست نیامده است. (2)

2-3-1 - اصلاحات درست: اصلاحات انقلابی و اسلامی

اشاره

اصلاحات برای هر نظامی لازم است؛ اصلاحات برای هر جامعه ای جزو ضروری ترین نیازها است؛ ما هم به اصلاحات احتیاج داریم. اصلاحات یعنی اینکه نقاط مثبت و منفی را فهرست کنیم و نقاط منفی را به نقاط مثبت تبدیل کنیم. این همان چیزی است که انقلاب، قدم بلند آغازین آن را برداشت و موفق شد، و عوامل بااخلاص انقلاب در طول این بیست و پنج سال، در دستگاه های مختلف همه ی تلاش خودشان را برای این کار کرده اند و موفقیت های بزرگی هم داشته اند؛ این، اصلاحات انقلابی است؛ اصلاحات اسلامی است. البته دشمنان این نظام و انقلاب، تغییر ساختار اصل نظام را هدف گرفته اند و اصلاحات از نظر آنها، یعنی تغییر نظام و تبدیل نظام جمهوری اسلامی به يك نظام وابسته و سرسپرده ی دشمنهای مستکبر. اصلاحات به معنای حقیقی کلمه، شامل همه ی دستگاه های کشور میشود. هیچ دستگاهی نباید خود را از انتقاد و نقد مصون و از عیب خالی بداند؛ همه ی دستگاه های کشور باید مورد نقد منصفانه قرار بگیرند

ص: 254

1- . در دیدار جوانان استان اصفهان 1380/8/12

2- . در خطبه های نماز جمعه ی تهران 1379/1/26

و همه در جهت اهداف نظام و در چارچوب آن، رفتار خود را اصلاح کنند. دولت، مجلس، قوه ی قضائیه و سایر دستگاه هایی که در کشور هستند و مسئولیتهای مهمی بر دوش آنها است، همه مشمول این قاعده ی کلی هستند؛ نقد، اصلاح و پاسخگویی؛ این، معنای حقیقی اصلاح نظام مورد نظر اسلام است، که «إِنْ أُريدُ إِلَّا الْإِصْلَاحُ مَا اسْتَطَعْتُ» (1)؛ پیغمبران این را میفرمودند. همه ی کار پیغمبران عبارت بود از اینکه تا میتوانند اصلاح کنند؛ یعنی فساد را در کشور از بین ببرند؛ این معنای اصلاح واقعی است. (2)

اصلاحات حسینی

در زمینه ی اصلاح، دو جمله از امام حسین (علیه السلام) نقل شده است. امام حسین (علیه السلام) میفرماید: «خرجت لطلب الاصلاح فی أمة جدی» (3). او دنبال اصلاحات است و میخواهد اصلاح به وجود آورد. يك جای دیگر هم میفرماید: «لنرى المعالم من دينك و نظهر الإصلاح فی بلادك» (4)؛ میخواهیم اصلاح در میان ملت اسلام و کشور اسلامی به وجود بیاید. این شعار امام حسین (علیه السلام) است. (5)

بعضی هم هستند که صادقانه اصلاح طلبند؛ در این شکی نیست. واقعاً از کمبودها، نارسایی ها، عقده ها و انحرافها رنج میبرند و دنبال اصلاح آنها هستند، که این به جای خود مطلوب است. جوان، این گونه اصلاح طلب است؛ یعنی به طور طبیعی طالب عدالت، آزادی های مشروع و تحقق آرمانهای اسلامی است. حقایق و آرمانهای اسلامی، او را به هیجان می آورد و در او جاذبه ایجاد میکند. تصویری که در ذهن او از سیمای

ص: 255

- 1- . سوره ی هود، آیه ی 11، ترجمه: «من قصدی جز اصلاح [جامعه] تا آنجا که بتوانم ندارم و توفیق من جز به [یاری] خدا نیست؛ بر او توکل کرده ام و به سوی او باز میگردم».
- 2- . در دیدار اقشار مختلف مردم 1383/1/26
- 3- . مقتل الحسين مقرر، ص 156 به نقل از مقتل خوارزمی، ج 1، ص 188 و مقتل العوالم، ص 54
- 4- . تحف العقول عن آل الرسول، ص 237
- 5- . در خطبه های نماز جمعه ی تهران 1379/1/26

امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقش بسته، او را به هیجان می آورد؛ نواقص موجود را با او تطبیق و مقایسه میکند و طالب اصلاح میشود. این ویژگی بسیار برجسته ای است. (1)

3-3-1 - شاخصهای اصلاحات انقلابی

اشاره

بدیهی است که در میان جامعه مواردی وجود دارد که باید اصلاح شود. ما اصلاح اداری لازم داریم؛ اصلاح اقتصادی لازم داریم؛ اصلاح قضائی لازم داریم؛ اصلاح امنیتی لازم داریم؛ اصلاح در قوانین و مقررات لازم داریم. ما احتیاج داریم که دستگاه اداریمان مقرراتی داشته باشد که برای همه یکسان باشد و در آن تبعیض نباشد. اگر بود، نقطه ی فاسدی است و باید اصلاح شود. باید رشوه و ارتشاء وجود نداشته باشد؛ اگر بود، فساد است و باید اصلاح شود. راه های کسب ثروت باید مشروع باشد؛ اگر کسانی از راه های نامشروع کسب ثروت کردند، این فساد است و باید اصلاح شود. اگر کسانی از امتیازات بیجا استفاده کردند، ثروتهای بادآورده به دست آوردند و دیگران را به قیمت اینکه خودشان ثروتمند شوند، فقیر کردند، این فساد است و باید اصلاح شود. اگر در جامعه امتیازات انحصاری به وجود آوردند و همه نتوانستند از فرصتهای برابر استفاده کنند، این فساد است و باید اصلاح شود. اگر امنیت شغلی و ثبات مقررات نبود؛ اگر انسانی که میخواهد در جامعه کار کند، دست و پایش را بستند و برای تلاش کردن، به او فرصت ندادند، اینها فساد است و باید اصلاح شود. اگر در جامعه گرایش مصرفی رو به رشد است، این فساد است. اگر در تلاشهای اقتصادی، دلالی بر تولید ترجیح دارد، این فساد است؛ اینها را باید اصلاح کرد؛ اصلاحات اینها است. اگر مردم دچار حالت بی انضباطی اند، بخصوص مسئولان بخشهای اداره ی کشور بی انضباطند و انضباط اجتماعی نیست، این فساد است.

ص: 256

اگر احساس مسئولیت نیست، این فساد است. اگر در جوانان، ملکات انسانی یعنی شجاعت، صفا، صدق، نشاط، فعالیت و کار، رشد پیدا نمیکند، این فساد است. اگر روابط جنسی ناسالم در جامعه هست، این فساد است. اگر اعتیاد در جامعه هست، این فساد است. اگر سطح معرفت و شعور عمومی در حد مطلوب نیست، این فساد است. اگر وظیفه شناسی در مسئولان نیست، این فساد است. اگر کسانی هستند که خانواده ها را ناامن میکنند؛ اگر کسانی هستند که شهرها و خیابانها و جاده ها و روستاها را ناامن میکنند، این برای کشور فساد است. اگر جرم و جنایت هست؛ اگر دسترسی به قضاوت عادلانه نیست؛ اگر رسیدگی های قضائی طولانی میشود و پرونده ها مدتها میماند، اینها فساد است و باید اصلاح شود. باید از جرم و جنایت پیشگیری کرد. انقلاب، ما را به ایجاد این اصلاحات امر میکند و فرمان میدهد. همه خوشحالند و دوست میدارند که این گونه اصلاحات در جامعه انجام گیرد. البته این اصلاحات هم با تعارف انجام نمیگیرد؛ این اصلاحات، با قاطعیت و با اقدام انجام میگیرد. (1)

مبارزه با فقر و فساد و تبعیض

اشاره

مسئولان کشور با همه ی قدرت و توان، شاخصهای اصلی را برای اصلاح امور کشور در نظر بگیرند؛ همان سه شاخص عمده ای که گفته شد: مبارزه با فقر، مبارزه با فساد، مبارزه با تبعیض. این اساس قضیه است. اگر فقر و فساد و تبعیض به وسیله ی مسئولان کشور تحمل نشود؛ رضای الهی، توفیق الهی، هدایت الهی، شامل حال همه خواهد شد؛ گره ها باز خواهد شد. (2)

باید هدف مبارزه، اینها باشد. اصلاحات حقیقی در کشور، اینها است. آن اصلاحاتی که هرکسی در کشور، بخصوص در کشوری مثل کشور ما که

ص: 257

1- . در خطبه های نماز جمعه ی تهران 1379/1/26

2- . در اجتماع بزرگ مردم قم 1379/7/14

مردم مؤمنند و پایبند به اصول و مبانی اعتقادی و اخلاقی هستند دنبال آن است، جلو بیفتند و خود را آماده ی تحمّل مشکلات آن کند، مردم دنبال او خواهند بود و به او کمک خواهند کرد. هر دولتی، هر مسئول دولتی ای، هر انسان روشن بینی، هر عالم دینی و هر فرزانه ای، اگر این گونه اصلاحات را مبارزه با فقر و فساد دنبال کند، مردم یاری خواهند کرد. (1)

آماج این مبارزه، سه چیز است: یکی فقر است، یکی فساد است و یکی تبعیض. اگر با فقر و فساد و تبعیض در کشور مبارزه شود، اصلاحات به معنای حقیقی اصلاحات انقلابی و اسلامی تحقق پیدا خواهد کرد. مشکلات ما از این سه پایه ی شوم و از این سه عنصر مخرب است. ناامنی هم که داریم، به خاطر همین است. بسیاری از ناامنی ها، به خاطر فقر است و بسیاری به خاطر فساد است. (2)

الف) فقر و راه های مبارزه با آن

اشاره

با فقر، باید مبارزه شود؛ هم با فقر شخصی افراد و با کمبود مناشی (3) در آمد و هم با فقر عمومی. انسانی که امکان زندگی در حدّ نیاز و ضروری را ندارد، مصداق حدیثی است که از قول پیامبر نقل شده است که «كاد الفقر أن يكون كفراً» (4)؛ فقر، انسان را به فساد، به خیانت و به بسیاری از راه ها میکشاند. البتّه انسانهای مؤمن، همیشه مقاومت میکنند؛ این مجوّزی نیست برای اینکه افرادی بخواهند به این بهانه از مسیر صحیح منحرف شوند؛ اما فقر، این خطر را دارد. فقر عمومی هم موجب میشود که شهری مثل اردبیل، دچار کمبود فرهنگستان، کمبود کتابخانه، کمبود ورزشگاه و کمبود سالنهای

ص: 258

1- . در جمع مردم استان اردبیل 1379/5/3

2- . همان

3- . ریشه ها

4- . الكافي، ثقة الإسلام كليني، ج 2، ص 307؛ خصال، شيخ صدوق، ج 1، ص 12؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج 70، ص 246

فرهنگی باشد و جوانها از این جهت دچار فقر عمومی باشند. اینها همه، ناشی از فقر است. مبارزه با فقر، یعنی تلاش برای اینکه ثروت ممکنى که میشود از منابع ملّی استخراج گردد و به دست آید، اولاً به شکل بهینه استخراج شود و بعد به شکل بهینه مصرف شود و اسراف نگردد. (1)

مبارزه با فقر، يك وظیفه ی همگانی

در دعای روزهای ماه رمضان میگوییم: «اللهم اغن كل فقير! اللهم اشبع كل جائع! اللهم اكس كل عريان!» (2) این دعا فقط برای خواندن نیست؛ برای این است که همه خود را برای مبارزه با فقر و مجاهدت در راه ستردن غبار محرومیت از چهره ی محرومان و مستضعفان موظف بدانند. این مبارزه، يك وظیفه ی همگانی است. در آیات قرآن میخوانیم: «أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالذِّينِ فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ وَلَا يَحُضُّ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ» (3). یکی از نشانه های تکذیب دین این است که انسان در مقابل فقر فقیران و محرومان بی تفاوت باشد و احساس مسئولیت نکند. در ماه رمضان، به برکت روزه، طعم گرسنگی و تشنگی و نرسیدن به آنچه اشتهای نفس انسان است را درک کردیم و چشیدیم. این باید ما را به احساس مسئولیتی که اسلام در قبال مسئله ی مهم فقر و فقیر از یکایک مسلمانان خواسته است و بر دوش آنان وظیفه نهاده است، نزدیک کند. البته علاج فقر به شکل اصولی، در هر جامعه ای از راه استقرار عدالت اجتماعی و نظام عادلانه در محیط جامعه است، تا کسانی که اهل دست اندازی به حقوق دیگرانند، نتوانند ثروتی را که حق همگان است، به سود خود مصادره کنند. این يك وظیفه ی دولتی و حکومتی است؛ اما مردم هم به نوبه ی خود، وظیفه ی سنگینی بر

ص: 259

1- . در جمع مردم استان اردبیل 1379/5/3

2- . مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی

3- . سوره ی ماعون، آیات 1 تا 3، ترجمه: «آیا کسی که [روز] جزا را دروغ میخواند، دیدی؟ * این همان کس است که یتیم را بسختی میراند * و به خوراک دادن بی نوا ترغیب نمیکند».

دوش دارند. اجرای برنامه های اجتماعی فقط در بلندمدت و میان مدت و بتدریج امکانپذیر است؛ اما نمیشود منتظر ماند تا برنامه های اجتماعی به ثمر برسد و شاهد محرومیت محرومان و فقر گرسنگان در جامعه بود. این وظیفه ی خود مردم و همه ی کسانی است که میتوانند در این راه تلاش کنند. (1)

همه موظف به مواسات

همه باید خود را موظف به مواسات بدانند. مواسات یعنی هیچ خانواده ای از خانواده های مسلمان و هم میهن و محروم را با دردها و محرومیتها و مشکلات خود تنها نگذاشتن؛ به سراغ آنها رفتن و دست کمک رسانی به سوی آنها دراز کردن. امروز این يك وظیفه ی جهانی برای همه ی انسانهایی است که دارای وجدان و اخلاق و عاطفه ی انسانی هستند؛ اما برای مسلمانان، علاوه بر اینکه يك وظیفه ی اخلاقی و عاطفی است، يك وظیفه ی دینی است.

به همسایه ها و فقرا رسیدگی کنید. یکی از عواملی که نمیگذارد دست کسانی که توانایی کمک دارند، به یاری فقرا دراز شود، روحیه ی مصرف گرایی و تجمل در جامعه است. برای جامعه بالای بزرگی است که میل به مصرف، روزه روز در آن زیاد شود و همه به بیشتر مصرف کردن، بیشتر خوردن، متنوع تر خوردن، متنوع تر پوشیدن و دنبال نشانه های مُد و هر چیز تازه برای وسایل زندگی و تجملات آن رفتن، تشویق شوند. چه ثروتها و پولهایی که در این راه ها هدر می رود و از مصرف شدن در جایی که موجب رضای خدا و رفع مشکلات جمعی از مردم است، باز میماند! (2)

تعدیل مصرف برای کمک به فقرا

مصرف گرایی برای جامعه بالای بزرگی است. اسراف، روزه روز

ص: 260

1- . در خطبه های نماز عید فطر 1381/5/19

2- . همان

شکافهای طبقاتی و شکاف بین فقیر و غنی را بیشتر و عمیق تر میکند. یکی از چیزهایی که لازم است مردم برای خود وظیفه بدانند، اجتناب از اسراف است. دستگاه های مسئول بخشهای مختلف دولتی، بخصوص دستگاه های تبلیغاتی و فرهنگی بویژه صدا و سیما باید وظیفه ی خود بدانند که مردم را نه فقط به اسراف و مصرف گرایی و تجمل گرایی سوق ندهند؛ بلکه در جهت عکس، مردم را به سمت قناعت، اکتفا و به اندازه ی لازم مصرف کردن و اجتناب از زیاده روی و اسراف دعوت کنند و سوق دهند. مصرف گرایی، جامعه را از پای در می آورد. جامعه ای که مصرف آن از تولیدش بیشتر باشد، در میدانهای مختلف شکست خواهد خورد. ما باید عادت کنیم مصرف خود را تعدیل و کم کنیم و از زیادی ها بزنیم.

جوانان اجتماعات خانوادگی تشکیل دهند و کمکهای افراد خانواده را جمع کنند و در درجه ی اول به مصرف فقرا و نادرهای همان خانواده و فامیل برسانند و اگر نیازی نبود، به فقرای دیگر رسیدگی کنند.⁽¹⁾

امروز در جامعه ی ما فقر وجود دارد. وظیفه ی ما به عنوان نظام اسلامی، ریشه کن کردن فقر در جامعه است. نباید در جامعه، محرومیت باشد. این تکلیف ما است به عنوان دولت، به عنوان نظام اسلامی، به عنوان آحاد مردم. «کَلِّم رَاعٍ و کَلِّم مَسْئُولٌ عَنِ رَعِيَّتِهِ»⁽²⁾؛ این وظیفه ی همه است. هر کدام به نحوی تجمل و اسراف و زیاده روی را کم کنیم. این درس ماه رمضان است. این کار، همت و گذشت و بصیرت و آگاهی میخواهد. از خدای متعال کمک بخواهیم.⁽³⁾

ص: 261

1- . در خطبه های نماز عید فطر 1381/5/19

2- . بحار الانوار، علامه مجلسی، ج 72، ص 38

3- . در خطبه های نماز عید فطر 1381/5/19

فساد، یعنی فساد اخلاقی، فساد کاری، عدم احساس وجدان در تقدیم خدمات عمومی، عدم احساس مسئولیت در مواجهه با افکار عمومی و با ذهنهای مردم؛ اینها شاخه‌ها و شعبه‌های فساد است. مسئولان، فرزندگان، دلسوزان و کسانی که با افکار عمومی، مواجهند، نباید بگذارند که دستهای بدخواه بیاید و میکروبیهای اختلاف را در فضای ذهنی تزریق کند. چه فایده‌ای برای مردم دارد و چه کمکی به مردم است که شعارهای اختلاف آمیز و شعارهای تفرقه انگیز در میانشان رواج پیدا کند؟ نیاز واقعی مردم، اینها نیست؛ نیاز واقعی مردم چیز دیگری است. (1)

مبارزه با فساد اقتصادی در عمل، نه با حرف

امروز مسئولان باید همه‌ی تلاششان را بکنند برای اینکه گره‌های اقتصادی را باز کنند، مشکلات را برطرف کنند. بنده سه چهار سال قبل از این، در صحبت اول سال صریحاً به مردم و به مسئولین گفتم که نقشه‌ی دشمنان ملت ایران از حالا- به بعد، بیش از همه، نقشه‌ی اقتصادی است. خب، می‌بینید که همین جور شد. هم دولت، هم مجلس، همه‌ی نیرویشان را، همه‌ی فکر و ذکرشان را متمرکز کنند بر روی سیاستهای درست اقتصادی. چند سال قبل از این، بنده درباره‌ی فساد اقتصادی، به رؤسای قوا نامه دادم. خب، با فساد اقتصادی مبارزه کنید. به زبان گفتن که مطلب تمام نمیشود؛ عملاً با فساد مبارزه کنید. مرتب بگوییم مبارزه با فساد اقتصادی؛ خب، کو؟ در عمل چه کار شد؟ چه کار کردید؟ اینها است که انسان را متأثر میکند. (2)

ص: 262

1- . در جمع مردم استان اردبیل 1379/5/3

2- . در دیدار مردم آذربایجان در آستانه‌ی سالروز قیام 29 بهمن 1356 مردم تبریز 1391/11/28

یکی از دوستان اشاره کردند که امیرالمؤمنین در فرمان خود به مالک اشتر فرموده اند که آدمهای سوءاستفاده جو را رسوا کنید؛ شما گفته اید که افشا نکنید. امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند موردی را که اثبات نشده، افشا کنید. هیچ وقت چنین چیزی در بیان امیرالمؤمنین نیست، و این قطعاً از اسلام نیست. ما چطور چیزی را که اثبات نشده، به صرف اتهام، افشا کنیم؟ ممکن است اینقدر حجم اتهام زیاد و وسیع باشد که يك عده ای به چشم يك امر قطعی و واقعی به آن نگاه کنند، اما هیچ پشتوانه ی استدلالی نداشته باشد، جایی ثابت نشده باشد. ما هیچ حجتی نداریم که این را بگوییم. حتی من در همان جلسه ای که اشاره کردند، از این بالاتر را گفتم. من گفتم حتی جرمی که ثابت شد، اصل نباید بر افشای آن جرم باشد. بالاخره يك مجرمی است، يك غلطی کرده، مجازات هم میشود؛ خانواده ی او، فرزندان او، پدر و مادر او گناهی نکرده اند؛ ما چرا بیخود اینها را رسوا کنیم؟ مگر آنجایی که خود نفس افشا کردن، يك مصلحت بزرگی داشته باشد. بله، يك جایی هست که نفس افشاگری در يك مسئله ی ثابت شده، مصلحتی دارد؛ آنجا ایرادی ندارد. این، منطقی است. هیچ چیزی هم نه از امیرالمؤمنین (علیه السلام) و نه از هیچ يك از ائمه ی هدی (علیهم السلام) برخلاف این وجود ندارد. ما واقعاً حق نداریم افراد را به صرف گمان متهم کنیم، مشهور کنیم؛ واقعاً جایز نیست؛ نه در سایت، نه در روزنامه، نه در تریبونهای گوناگون. حیثیت افراد را باید حفظ کرد. (1)

ج) تبعیض

يك کار مهم دیگر، مبارزه با تبعیض است. تبعیض، یعنی به جای ملاحظه ی قابلیتها، به جای ملاحظه ی استحقاق، به جای ملاحظه ی خدا

ص: 263

و قانون، ملاحظه ی رابطه ها بشود! نتیجه، این بشود که اگر به اهل يك روستا چند میلیون داده شود، زندگی يك روستا متحوّل میگردد و آن روستا محروم نمیماند؛ اما اشخاصی هم پیدا میشوند که میلیونها را صرف خواسته های حقیر و كوچك، صرف يك میهمانی، صرف يك كار تجملی، صرف يك كار غیر ضروری و احیاناً مضر بکنند!⁽¹⁾

2 - لوازم مدیریت اصلاحات

2-1 - ضرورت تعریف دقیق اصلاحات

اصلاحات باید تعریف شود. اولاً برای خود ما که میخواهیم اصلاحات کنیم، تعریف شود و مشخص باشد که میخواهیم چه کار کنیم. ثانیاً برای مردم تعریف شود که منظور ما از اصلاحات چیست، تا هرکسی نتواند به میل خودش اصلاحات را معنا کند. این جزو کارهایی است که مجموعه ای از مسئولان دولتی، دستگاه قضائی و مجلس و غیره میتوانند انجام دهند. باید تعریف مشخصی از اصلاحات به وجود بیاید تا ترسیم آن چهره و وضعیتی که ما در نهایت جاده ی اصلاحات میخواهیم به آن برسیم، برای همه - هم مردم، هم مسئولان - آسان شود و بدانند به کجا میخواهند برسند. اشکال کار آقای گورباچف این بود که عیوب و اشکالات را میدانست؛ اما تصویر روشنی از آنچه که باید انجام گیرد، نداشت؛ اگر هم داشت، مردمش آن تصویر را نمیدانستند. بنابراین اگر تعریف مشخصی از اصلاحات نشود، الگوهای تحمیلی غلبه خواهد کرد؛ همان اتفاقی که در شوروی افتاد؛ چون نمیدانستند چه کار میخواهند بکنند؛ لذا به سراغ تقلید ناشیانه ی اصلاحات در الگوها و مدلهای غربی رفتند و به آنها پناه بردند. امام بزرگوار ما هوشمندانه این ضعف را در آنها تشخیص دادند؛ لذا در نامه ای که ایشان به گورباچف نوشتند، این نکته را متذکر شدند. ایشان نوشتند شما

ص: 264

اگر بخواهید گره های کور اقتصاد سوسیالیسم و کمونیسم را با پناه بردن به کانون سرمایه داری غرب حل کنید، نه تنها دردی از جامعه ی خود را دوا نخواهید کرد، بلکه دیگران باید بیایند و اشتباهات شما را جبران کنند؛ چرا که امروز اگر مارکسیسم در روشهای اقتصادی و اجتماعی به بن بست رسیده است، دنیای غرب هم در این مسائل البته به شکلی دیگر و نیز در مسائل دیگر گرفتار حادثه است. اینکه بنده مکرر میگویم امام یک حکیم واقعی بود، به این خاطر است. در آن جنجال تبلیغاتی رسانه ای جهان، نکته ی اصلی را امام تشخیص داد. (1)

2-2 - هدایت اصلاحات از يك مرکز مقتدر و خويشتن دار

اشاره

اصلاحات باید از يك مرکز مقتدر و خويشتن دار هدایت شود تا دچار بی رویگی نشود. ای بسا کاری که میتواند در ظرف ده سال بخوبی و سلامت انجام گیرد، اگر در ظرف دو سال بخواهید آن را انجام دهید، به ضایعات غیر قابل جبرانی منتهی خواهد شد؛ مثل اتمبیلی که در جاده ی دشوار و خطرناکی با سرعت بیش از حد معقول حرکت کند؛ اگر تصادف نکند، تعجب است؛ اگر آسیب نبیند و نزند، تعجب است. باید مرکزی هوشیار، مقتدر و خويشتن دار وجود داشته باشد که نگذارد به آن حرکتی که میخواهد انجام گیرد، شتاب بیش از حد مفید داده شود؛ کار با میزان و به طور صحیح انجام گیرد. (2)

خطر عدم مدیریت اصلاحات: فرجام شوروی سابق

در شوروی سابق وقتی که این کار را شروع کردند، در دروازه ی فیلمها و کتابها و روزنامه ها و لباسها و الگوهای غربی باز شد؛ یعنی آن ادعاها

ص: 265

1- . در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران 1379/4/19

2- . همان

در واقعیتها، مصداقهای مشخص غربی را مجسم میکرد. این حالت، حالت بسیار خطرناکی بود. در اینجا به نقش رسانه‌ها توجه کنید. رسانه‌ها مسئولیت دارند؛ روزنامه‌ها حساسند. قسمت عمده‌ی حساسیت من بر روی روزنامه‌ها از اینجا ناشی میشود. بحث بر سر روزنامه‌ها و مطبوعات، بحث بر سر آزادی نیست. بعضی افراد نخواهند آزادی را برای ما معنا کنند؛ حرفی نداریم، استفاده کنیم؛ اما ما معنای آزادی را میدانیم؛ برای آزادی هم بسیار دلمان میتپد. مراد از آزادی هم همان آزادی بیان و آزادی فکر است؛ منتها اگر شما رفتید بر طبق وظیفه تان در دگان یک قاچاق فروش را بستید، آن فرد نمیتواند بگوید شما با آزادی کسب و کار مخالفت کردید؛ نه، بحث آزادی کسب و کار نیست؛ کسب و کار آزاد است، قاچاق فروشی ممنوع است. بحث بر سر آزادی بیان نیست؛ بیان و فکر آزاد است؛ سمپاشی و اضلال و گمراه‌گری ممنوع است؛ آن هم در شرایط حساسی که امروز کشور ما دارد. من به بعضی از مسئولان تبلیغاتی کشور بارها گفته‌ام، آن روزی که شما توان و استعداد مقابله با تهاجم تبلیغاتی دشمن را داشته باشید، آن کسی که بیش از دیگران میدان دار تکثر مطبوعات و روزنامه‌ها و کتاب و فیلم و غیره باشد، بنده هستم؛ اما شما بگویند بینم در مقابل آن فیلمی که پایه‌های فرهنگ مردم، اعتقاد مردم، دین مردم، روحیه‌ی انقلابی و ایثار و شهادت را در مردم متزلزل میکند که نه یکی، نه دو تا، نه ده تا است، شما چند فیلم ساخته‌اید؟ اینجا است که من احساس خطر میکنم. البته کار اساسی و بلندمدت این است که برای تولید آنچه که خوب است، فکر کنیم؛ اما تا آنچه خوب است به میدان بیاید، من نمیتوانم قبول کنم و بپذیرم که این سیل لجن بیاید و جوان و کودک و قشرهای مختلف را در خودش غرق کند. از تمام شیوه‌های دشمن شادکن و دشمن‌آموز برای مقابله با تفکر انقلاب استفاده شود؛ اگر کسی هم مخالفت و مقابله کند، فوراً انگ و تهمت بخورد! اینکه آزادی نشد؛ اینکه عاقلانه و خردمندانه نیست؛ اینکه مدیریت کشور نیست. شما مسئولید به نقش رسانه‌ها توجه کنید.

این بسیار بسیار

مهم است. حساسیت بر روی نقش رسانه های مکتوب و روزنامه ها، بخصوص در شرایط کنونی ما بسیار مهم است. با این تصویری که عرض کردم، مشخص میشود که آنها چقدر میتوانند به نفع دشمن نقش ایفا کنند. مدعی آنها هم باید همه ی دستگاہ و همه ی جبهه ی متحد طرف دار نظام و مسئولان قوه های مختلف و مسئولان بخشهای میانی گوناگون باشند. مدعی آنها فقط دستگاہ قضائی یا فلان روحانی نیست. همه باید در این قضیه مدعی باشند. (1)

3-2 - حفظ ساختار قانون اساسی در زمینه ی اصلاحات

در قانون اساسی، بیشتر از همه چیز، نقش اسلام و منبعیت و منشیت اسلام برای قوانین و ساختارها و گزینشها مطرح است. ساختار قانون اساسی بایستی به طور دقیق حفظ شود. شما نگاه کنید ببینید دشمن چگونه با قانون اساسی ما برخورد میکند: گوشه ای از قانون اساسی را نفی میکند، گوشه ای را اثبات میکند؛ یک جا به قانون اساسی تمسک میکند، یک جا علیه اش حرف میزند! قانون اساسی میثاق بزرگ ملی و دینی و انقلابی ما است. اسلام - که همه چیز ما اسلام است - در قانون اساسی تجسم و تبلور پیدا کرده است. اصل چهارم قانون اساسی تکلیف همه چیز را روشن کرده است. اگر در قوانین عادی حتی در خود قانون اساسی یک جا اصلی یا قانونی وجود داشته باشد که در مقام اجرا یا در مقام قانونگذاری، با این اسلامیت معارضه پیدا کند، این اصل بر آنها حاکم است؛ حکومت به معنای مصطلح اصولی و علمی حوزه های علمیه. البته این گفتن نداشت؛ اگر هم نمیگفتند، حکومتش واضح بود؛ اما به این حکومت تصریح کرده اند. بنابراین ساختار قانون اساسی بایستی به طور کامل در اصلاحات حفظ شود. (2)

ص: 267

1- . در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران 1379/4/19

2- . همان

4-2 - مقابله ی جدی با هرگونه تندروی و افراد تندرو

[الزام دیگر]، مقابله ی جدی با هرگونه تندروی و تندروانی است که جاده صاف کن دشمنند؛ یعنی مدل یلتسینی! همه ی دستگاه ها باید با مدل یلتسینی به شدت مقابله کنند و نگذارند يك جاه طلب، يك فریب خورده، يك مغرض و يك غافل بیاید و حرکت را از حالت صحیح خودش خارج کند و حالت مسابقه و حالت تعارض به وجود بیاورد. (1)

5-2 - مقابله ی جدی با دخالت خارجی ها و غربی ها

[الزام دیگر]، مقابله ی جدی با دخالت خارجی ها و غربی ها و بی اعتنایی به انگشت اشاره ی غربی ها و سوءظن به آنها است. البته بحث دیپلماسی و بحث ارتباطات خارجی، بحث دیگری است. انسان در مقام دیپلماسی، میدهد، میگیرد، قرارداد میندند و همه کار میکند؛ اما در مسائل اساسی نظام، بایستی انگشت اشاره ی آنها را با سوءظن مورد ملاحظه قرار داد. (2)

6-2 - هماهنگی اصلاحات در بخشهای مختلف

[الزام دیگر]، هماهنگی اصلاحات در بخشهای مختلف است. این نکته مهم است. ببینید عزیزان من! در بعضی از بخشها، اصلاحات، پیچیده و دشوار و کند است. مثلاً در بخش اقتصادی، کار بسیار کند انجام میگردد؛ توزیع عادلانه درآمدها نیز همین طور است؛ کار بسیار سختی است؛ کار آسانی نیست. ریشه کن کردن فقر و رسیدگی به مناطق محروم، همه ی اینها جزو اصلاحات است. اصلاح ساختار اداری، کار بسیار دشوار و پیچیده و سنگینی است؛ اینها دیر پیش میرود. در بخش

ص: 268

1- . در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران 1379/4/19

2- . همان

معادل گلاسنوست آقای گورباچف نه، کار آسان است؛ در يك روز هم میشود به بیست روزنامه مجوّز داد تا منتشر شوند. این میشود ناهماهنگ؛ این طوری نمیشود؛ باید هماهنگ حرکت کنیم؛ باید پایه پای بخشهای دشوار حرکت کنیم. اینکه بنده تأکید میکنم مسئله ی معیشت اولویّت دارد، يك بخش عمده اش به خاطر این است؛ چون بخش معیشت، بخش مشکلی است. همه ی نیرویتان را که شما جمع کنید، با همه ی صداقت و دلسوزی و علاقه مندی هم که کار کنید، سرعت خاصی خواهید داشت؛ بقیه ی بخشها را هم باید با همان سرعت حرکت دهید. اگر این سرعت برابر و هماهنگ را رعایت نکردید، آن وقت مشکلات بسیار اساسی ای پیش می آید که البته بعضی از آنها قابل محاسبه است، برخی دیگر قابل محاسبه نیست؛ از آنهایی که قابل محاسبه است، بعضی قابل پیشگیری است، برخی قابل پیشگیری هم نیست. (1)

2-7 - مقابله ی جدّی با عوامل تجزیه ی قومی در کشور

[الزام دیگر]، مقابله ی جدّی با عوامل تجزیه ی قومی در کشور است. من این را عرض میکنم؛ بخصوص خطاب من به کسانی است که در این بخش صاحبان مسئولیتند؛ چه در وزارت کشور، چه در جاهای دیگر. توجّه کنید؛ امروز انگیزه ی تحریک قومیتها جدّی است. مسئولان ذی ربط ما که میخواهند دنبال مسائل بگردند، این را می بینند. همه ی اقوام ایرانی به ایران و جمهوری اسلامی علاقه مندند و ایران را میهن خودشان میدانند. بنده پیوندم با منطقه ی ترك نشین معلوم است. مدّتها در منطقه ی بلوچ نشین زندگی کرده ام و از نزدیک با عناصر بلوچ ارتباط داشته ام؛ با بعضی از بخشهای دیگر هم ارتباطات دور و نزدیک داشته ام؛ با آنهایی هم که ارتباط نداشته ام، از آنها اطلاعاتی دارم که کم نیست. میدانم روحیه شان چیست.

ص: 269

من در دوره ی مسئولیتهای مختلف، سفرهای فراوانی به میان اینها کرده ام. اقوام ایرانی مسلمانند و به این آب و خاک دل بسته اند؛ عزت و رفاه خودشان را در ایران سربلند و آزاد مشاهده میکنند؛ اما دشمن مشغول تحریکات است. تحریکات دشمن را نباید دست کم گرفت. مراقب باشید. این از جمله مسائل بسیار مهم است و احساس میشود که دستهایی در جریان هستند برای اینکه زمام این کار را از دست دولت خارج کنند. البته در آن صورت اگر خدای نکرده چنین وضعی پیش بیاید، مشکلات پیش خواهد آمد؛ پول، همت و وقت صرف آن خواهد شد و مسئولان کشور از کارهای اساسی باز خواهند ماند. (1)

3- مراحل اصلاحات

3-1- اصلاح خود (طلب آموزش و توبه)

آموزش الهی به معنای اصلاح خطاها است؛ به معنای جبران کردن ضربه هایی است که بر خودمان و بر دیگران وارد کردیم. اگر بشر بجد درصدد اصلاح خطاها و مفاسد باشد، راه خدا هموار خواهد شد و سرانجام بشر، سرانجام نیکی خواهد شد. اشکال کار ما انسان ها غفلت از خطای خود، غفلت از لزوم اصلاح و غفلت از اجرایی کردن اصلاح در خود است. اگر این غفلتها از بین رفت و اگر این عزم به وجود آمد، همه چیز اصلاح میشود. در مرحله ی اول که مرحله ی مقدماتی و جزو بزرگ ترین وظایف ما است خودمان اصلاح میشویم، که اساس هم این است؛ یعنی همه ی کارها مقدمه ی اصلاح خود است؛ همه ی کارها مقدمه ی کسب رضای الهی از خود است؛ «عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا يَصُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ» (2) همه ی تلاشها

ص: 270

1- . در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران 1379/4/19

2- . سوره ی مائده، بخشی از آیه ی 105، ترجمه: «... به خودتان پردازید. هر گاه شما هدایت یافتید، آن کس که گمراه شده است به شما زبانی نمی رساند...»

و مجاهدتها برای این است که بتوانیم خدا را از خودمان راضی کنیم و به کمالی که در اصل آفرینش برای ما در نظر گرفته شده، خود را برسانیم. (1)

2-3 - اصلاح و استغفار اجتماعی

اشاره

مرحله ی دیگر، استغفار اجتماعی و اصلاح اجتماعی است؛ مسیر و هدف جمعی و کارکرد عمومی را در حوزه ی توانایی خودمان اصلاح کنیم؛ که این واضح ترین نمونه از تأثیر استغفار و مفهوم و محتوا و مضمون واقعی استغفار است. نباید این کار را دشوار به حساب آورد. اگر اراده کنیم، این کار آسان است و ما میتوانیم. این شبها در دعای شریف ابوحمزه خواندید: «وَأَنَّ الرَّاحِلَ إِلَيْكَ قَرِيبَ الْمَسَافَةِ» (2)؛ پروردگارا! کسی که به سمت تو بیاید، راهش نزدیک است. عمده، عزم کردن، حرکت کردن و همت گماشتن است. (3)

1-2-3 - استغفار از گناه فردی با آثار فردی

از سه گونه گناه باید استغفار کرد؛ اینها به درد ما میخورد؛ من و شما در کارهای مدیریتی هم به آن نیاز داریم. غفلت از اینها خسارتهای بزرگی را بر ما وارد کرده است و میکند. سه جور گناه وجود دارد: يك جور گناهی است که فقط ظلم به نفس است که تعبیر ظلم به نفس در قرآن و در حدیث فراوان است، گناهی است که فرد مرتکب میشود و اثر مستقیمش هم به خود او برمیگردد؛ گناهان متعارف فردی معمولی. (4)

ص: 271

1- . در دیدار کارگزاران نظام 1384/8/8

2- . دعای ابوحمزه ی شمالی: مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی

3- . در دیدار کارگزاران نظام 1384/8/8

4- . همان

نوع دیگر، گناهی است که فرد مرتکب میشود، اما اثر مستقیم آن به مردم و به دیگری میرسد. این گناه، سنگین تر است. این گناه، ظلم به نفس هم هست؛ اما چون تعدی و تجاوز به دیگران است، دشواری کار آن بیشتر است و علاج آن هم سخت تر است؛ از قبیل ظلم، غضب، پایمال کردن حقوق مردم، پایمال کردن حقوق عمومی انسانها. این گناه بیشتر متعلق میشود به حکومتها؛ این گناه مدیران است؛ این گناه سیاستمداران است؛ این گناه شخصیت‌های بین المللی است؛ این گناه آنهایی است که يك كلمه حرفشان، يك امضایشان، يك عزلشان، يك نصبشان میتواند خانواده هایی و گاهی ملتی را تحت تأثیر قرار دهد. مردم عادی معمولاً این طور گناهی ندارند؛ اگر هم داشته باشند، دایره اش خیلی ضعیف است؛ کسی راه برود و مثلاً پای کسی را عمدتاً لگد کند؛ در این حد است. اما من و شما اگر قرار شد مبتلای به این نوع گناه شویم، دامنه اش وسیع است. همین طور که گفتیم، يك امضای ما، يك حکم ما، يك حرف ما، يك قضاوت ما، يك نشست و برخاست ما در محلّ تصمیم گیری میتواند اثر مستقیم خودش را به جماعت‌های زیادی برساند. این نوع گناه هم استغفار متناسب با خودش دارد. استغفار گناه نوع اول به این است که انسان صادقانه از خدای متعال آمرزش بخواهد؛ اما گناه نوع دوم مسئله اش فقط با استغفار حل نمیشود؛ انسان باید آن را درست کند. مقوله ی اصلاح کردن و درست کردن و مشکلات را برطرف کردن، اینجا پیش می آید. (1)

اشاره

نوع سوم، گناهان جمعی ملّتها است. بحث يك نفر آدم نیست که خطایی انجام دهد و يك عده از آن متضرر شوند؛ گاهی يك ملّت یا

ص: 272

جماعت مؤثری از يك ملت مبتلا به گناهی میشوند. این گناه هم استغفار خودش را دارد. يك ملت گاهی سالهای متمادی در مقابل منکر و ظلمی سکوت میکند و هیچ عکس العملی از خود نشان نمیدهد؛ این هم يك گناه است؛ شاید گناه دشوارتری هم باشد؛ این همان «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (1) است؛ این همان گناهی است که نعمتهای بزرگ را زایل میکند؛ این همان گناهی است که بلاهای سخت را بر سر جماعتها و ملتهای گنهکار مسلط میکند. ملتی که در شهر تهران ایستادند و تماشا کردند که مجتهد بزرگی مثل شیخ فضل الله نوری را بالای دار بکشند و دم نزنند؛ دیدند که او را با اینکه جزو بانیان و بنیانگذاران و رهبران مشروطه بود، به جرم اینکه با جریان انگلیسی و غربگرایی مشروطیت همراهی نکرد، ضد مشروطه قلمداد کردند که هنوز هم يك عده قلمزنها و گوینده ها و نویسنده های ما همین حرف دروغ بی مبنای بی منطق را نشخوار و تکرار میکنند، پنجاه سال بعد چوبش را خوردند: در همین شهر تهران مجلس مؤسسه سانی تشکیل شد و در آنجا انتقال سلطنت و حکومت به رضاشاه را تصویب کردند. آنها يك عده آدم خاص نبودند؛ این يك گناه ملی و عمومی بود. «وَإِنْتَقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً» (2)؛ گاهی مجازات فقط شامل افرادی که مرتکب گناهی شدند، نمیشود؛ مجازات عمومی است؛ چون حرکت عمومی بوده؛ ولو همه ی افراد در آن شرکت مستقیم نداشتند. همین ملت آن روزی که به خیابانها آمدند و سینه شان را مقابل تانکهای محمدرضا پهلوی سپر کردند و از مرگ نترسیدند؛ یعنی تحمل و صبر و سکوت گناه آلود پنجاه ساله را تغییر دادند، خدای متعال پاداش آنها را داد؛ حکومت ظلم ساقط شد، حکومت مردمی سر کار آمد؛ وابستگی ننگ آلود

ص: 273

1- . سوره ی رعد، بخشی از آیه ی 11، ترجمه: «... در حقیقت خدا حال قومی را تغییر نمیدهد تا آنان حال خود را تغییر دهند...».

2- . سوره ی انفال، بخشی از آیه ی 25، ترجمه: «و از فتنه ای که تنها به ستمکاران شما نمیرسد، بترسید...».

سیاسی از بین رفت، حرکت استقلال آغاز شد و ان شاءالله ادامه هم دارد و ادامه پیدا خواهد کرد و این ملت به توفیق الهی و به همت خود، به آرمانهای خودش خواهد رسید. این به خاطر این بود که حرکت کرد. بنابراین گناه نوع سوم هم يك طور استغفار دارد. (1)

در قرآن بارها «توبه» با «اصلاح» همراه آمده است؛ «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَ أَصْلَحُوا» (2)، «لِمَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا» (3). در جایی مصداق این اصلاح هم ذکر شده است: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ» (4)؛ در مقابل کسانی که کتمان کنندگان حقایق بودند، «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ بَيَّنُّوا» (5) یا «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ إِعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَ أَخْلَصُوا دِينَهُمْ» (6)؛ درباره ی کسانی است که نفاق ورزیدند و دودله شدند. میفرماید توبه و اصلاح اینها به این است که خودشان را يك دله و خالص کنند. بنابراین اصلاح، لازمه ی توبه است. ما باید استغفار کنیم. استغفار ما فراتر از استغفار اشخاص خود ما است. بنده هم باید بروم برای شخص خودم استغفار کنم، شما هم باید استغفار کنید. در واقع نمیشود گفت ما گناهکاریم؛ غرق گناهییم. اینقدر کوتاهی، اینقدر تخلف و اینقدر تقصیر در اعمال شخصی ما وجود دارد؛ لذا باید استغفار کنیم. استغفار هم دل را نورانی و هم ذهن و روح را شفاف میکند. اینها استغفارهای شخصی ما است؛ بین خود ما و خدا است؛ لیکن

ص: 274

- 1- . در دیدار کارگزاران نظام 1384/8/8
- 2- . سوره ی بقره، بخشی از آیه ی 160، ترجمه: «... مگر کسانی که توبه کردند و [خود را] اصلاح نمودند...».
- 3- . سوره ی طه، بخشی از آیه ی 82، ترجمه: «... کسی که توبه کند و ایمان بیاورد و کار شایسته نماید...».
- 4- . سوره ی بقره، بخشی از آیه ی 159، ترجمه: «... کسانی که نشانه های روشن و رهنمودی را که فرو فرستادیم، نهفته میدارند».
- 5- . سوره ی بقره، بخشی از آیه ی 160، ترجمه: «... مگر کسانی که توبه کردند و [خود را] اصلاح نمودند و [حقیقت را] آشکار کردند...».
- 6- . سوره ی نسا، بخشی از آیه ی 146، ترجمه: «... مگر کسانی که توبه کردند و [عمل خود را] اصلاح نمودند و به خدا تمسک جستند و دین خود را برای خدا خالص گردانیدند...».

استغفارهای عمومی هم داریم؛ چون جمعی که اینجا نشسته اند، مسئولان کشور هستند؛ رؤسای قوا هستند؛ مدیران ارشد کشور هستند. من پنج سرفصل را یادداشت کرده ام؛ اما چون وقت نیست، توضیح نمیدهم؛ فقط عبور میکنم. (1)

برخی مصادیق گناهان جمعی

1 - گناه اختلاف

یکی مسئله‌ی اختلاف است. از اختلافات باید توبه و استغفار کنیم. اختلاف به ما ضربه میزند. اختلاف گاهی با برانگیختن احساسات قومی و مذهبی و محلی و سیاسی است؛ گاهی با به کشمکش رساندن اختلافات فکری است. اختلاف فکری ممکن است وجود داشته باشد، ایرادی هم ندارد؛ اما نباید به کشمکش برسد. اینکه ما به بعضی از کسانی که بر ضد اعتقادات مردم، بر ضد حقایق موجود جامعه و بر ضد تاریخ صحیح قلم فرسایی‌های اغواگر میکنند، اعتراض میکنیم، به خاطر همین است؛ و الا ما با بیان آزاد، مسئله و مشکلی نداریم. بنده به معنای حقیقی و وسیع کلمه معتقد به آزادی بیانم؛ منتها برخی از حرفها جایش در منبرهای عمومی نیست؛ جایش در مباحث تخصصی است. بله، چند نفر فقیه بنشینند، چند نفر حقوقدان بنشینند، چند نفر فیلسوف بنشینند، چند نفر جامعه‌شناس بنشینند درباره‌ی اساسی‌ترین مسائل و درباره‌ی اصل توحید با هم بحث کنند؛ یکی رد کند، یکی قبول کند، یکی استدلال کند؛ بعد هم پخش بشود و جلوی چشم مردم قرار بگیرد؛ اما در محافل تخصصی این کار باید انجام بگیرد. درباره‌ی بینات انقلاب هم همین طور است؛ درباره‌ی مسائل اساسی نظام جمهوری اسلامی هم همین طور است؛ در مجالس تخصصی بحث انجام بگیرد. این نهضت آزاد فکری که ما مطرح کردیم، برای همین است. البته دانشگاه‌ها و حوزه‌ها اول حرکت خوبی از خود نشان

ص: 275

دادند و تجاوب کردند؛ لیکن عملاً من در صحنه چیزی مشاهده نمیکنم. محافل علمی راه بیندازند و بحث کنند؛ اما اگر قرار شد يك نفر اغواگرانه مطلبی را که در حوزه ی تخصصی باید به بحث و جدل و استدلال طرفینی گذاشته شود، برای عامه ی مردم بیان کند، این آزادی بیان نیست. البته اینها اختلافات فکری و سیاسی و اختلاف و شکاف بین ارکان حاکمیت نظام است که میتواند به کشمکش نرسد. [دشمنان ما] چند سال تلاش داشتند این کار را بکنند؛ یعنی بین ارکان حاکمیت اختلاف بیندازند. پیدا است که وقتی بین مسئولان اصلی کشور کشمکش و دعوا و اختلاف بود و همدیگر را قبول نداشتند و دائم به فکر ضربه زدن به هم بودند، کارها پیش نمیرود. خوشبختانه برخی از مسئولان، هوشیارانه زیر بار نرفتند و اجازه ندادند؛ و الا برنامه ی دشمن خیلی وسیع بود. (1)

2 - گناه خودخواهی به معنای وسیع کلمه

دوم، مسئله ی خودخواهی به معنای وسیع کلمه است. از خودخواهی ها باید استغفار کنیم. خودخواهی نقطه ی مقابل خداخواهی است. دل خودخواه به همان اندازه که خودخواه و خودپرست است، از خداخواهی و خداپرستی دور است. این خودخواهی به معنای وسیع کلمه است؛ یعنی شامل حمایت بی استدلال و متعصبانه و حمیت آمیز از خود، از حزب خود، از جناح خود، از خویشاوند و وابسته ی خود و از دوست و رفیق صمیمی خود است؛ این غلط است. بسیاری از اختلافاتی که در جامعه ی سیاسی کشور ما وجود داشت، ناشی از همین بود. بنده سالها پیش، شاید بیست سال پیش گفتم اختلافاتی که به عنوان چپ و راست بروز میکند، مثل اختلافات قبیله ای زمان قدیم است. نگذاریم این حالت ادامه پیدا کند؛ نگذاریم این خودخواهی ها در ما رسوخ کند و منشأ اثر شود. (2)

ص: 276

1- . در دیدار کارگزاران نظام 1384/8/8

2- . همان

3 - گناه غفلت از مردم و خدمت به آنها

سوّم، غفلت از مردم و خدمت به آنها است. اگر غفلتی در این مورد داشته ایم، باید به خدا پناه ببریم و توبه کنیم. نگذاریم دل ما از مردم غافل شود؛ بخصوص شما مسئولانی که مردم با شعار «خدمت به مردم»، «مبارزه ی با فساد»، «عدالت اجتماعی» - چه در مجلس، چه در دولت - شما را انتخاب کرده اند. يك لحظه باید از خدمت به مردم غافل نشویم. [\(1\)](#)

ص: 277

1- . در دیدار کارگزاران نظام 1384/8/8

فصل چهارم وحدت گرایی (وحدت سیاسی)؛ ابعاد و شاخصها

1 - ضرورت، اهمیت و مفهوم وحدت

1-1 - ضرورت وحدت سیاسی

وحدت کلمه را حفظ کنید. مبدا کسانی یا زبانهایی، بدون قصد و غرض سوئی، فقط به علت اشتباه و به خاطر اینکه مصلحت را نمیفهمند و نمیدانند که چه بگویند، چیزهایی بگویند که مردم را دلسرد بکنند. (1)

باید کاری کنیم و ملت ایران کاری بکنند که مسئولین کشور با هم همدل باشند، همراه باشند. باید همه در صراط واحد باشند. (2)

1-2 - اهمیت وحدت و انسجام ملی

مسئله ی وحدت و انسجام ملی هم به نظر من چیز خیلی مهمی است؛ که ما اینقدر این قضیه را تکرار کردیم که کأنه الفاظ دارد خاصیت‌های خودش را در افاده ی معنا از دست میدهد! ما باید همه یک حرف بزنیم. مسئولین باید جهت گیری ها را دقیق و منطبق بر یکدیگر قرار بدهند؛ این به

ص: 279

1- . در دیدار مسئولان بنیاد شهید، جمعی از استادان و دانشجویان دانشگاه ها و اقشار مختلف مردم 1369/5/24

2- . در دیدار با گروه کثیری از کارگران و کارآفرینان 1387/2/4

عهده‌ی همه‌ی است. تقصیرها را هم گردن یکدیگر نیندازیم. اینکه بگوییم آقا ما میخواهیم فلان کار را بکنیم، نمیگذارند؛ یا فلان کار را کردیم، جلوییش را گرفتند؛ یا فلان تصمیم را گرفتیم، اقدام نکردند، انجام ندادند که قوای مختلف و بخشهای مختلف به همدیگر بگویند این را کسی قبول نمیکنند. بالاخره حوزه‌های مسئولیت، مشخص است؛ یکی باید قانون بگذارد، یکی باید اجرا کند، یکی سیاستها را تنظیم کند، یکی عملیاتی کند. همه باید با هم هماهنگ عمل کنند. ما نباید تعامل قوا با یکدیگر را دست کم بگیریم. البته مخاطب این حرف، فقط قوه‌ی مجریه نیست؛ قوه‌ی قضائیه و قوه‌ی مقننه هم مخاطب این قضیه اند؛ دستگاه‌های گوناگون اجرایی هم که داخل دولت نیستند مثل نیروهای مسلح و دیگران داخل در همین خطابند. همه باید به این معنا توجه کنند. البته رسانه‌ها و منبردارها و تریبون دارها نقش دارند. رسانه‌ها خیلی نقش دارند در اینکه وحدت ایجاد کنند یا اختلاف ایجاد کنند. امروز با گسترش مراکز و پایگاه‌های اطلاع رسانی و خبری و اینترنتی، حرف از هر زبانی، از هر حنجره‌ای در بیاید، به گوش همه میرسد. خیلی‌ها هم رعایت نمیکنند. آن کسانی که مسئولند، چه در دولت، چه در بیرون دولت، باید خیلی اهتمام بورزند به اینکه این آزادی‌ای که نظام اسلامی به بیان حقایق داده، در جهت درستی به کار بیفتد؛ در جهت ایجاد نشاط کار، امید، همدلی و همبستگی. (1)

3-1 - مفهوم اتحاد

اتحاد به معنای همسان بودن فکرها نیست. خب، الحمدلله شماها همه در سطوح بالای فکری و علمی هستید؛ اینها برای شما، گفتن ندارد. ما احتیاج داریم به اینکه به ما تذکر داده شود تا عمل کنیم؛ و الا خیلی از چیزها را میدانیم. امروز باید اتحاد وجود داشته باشد. دوئیت و اختلاف و

ص: 280

تفرقه، مظهر ضعف و انحطاط و انهزام يك ملت است؛ باید نگذارید این اتفاق بیفتد. اختلاف نظر هم وجود دارد، ابایی هم از گفتن اختلاف نظر نیست؛ بله، ما در این قضیه با هم اختلاف نظر داریم، اما دستمان در دست هم است. مثلاً او میگوید این کار باید بشود، من میگویم باید نشود. بالاخره يك مرجعی وجود دارد؛ یا مرجع، قانون است؛ یا مرجع، دستگاه قضائی است؛ یا مرجع، شورای نگهبان است یا هرچه آن مرجع هم تعیین تکلیف خواهد کرد؛ اما با هم دست به یقه نمی‌شویم. این اتحاد باید وجود داشته باشد. باید در جهت مصالح عالی‌ه ی کشور، بین دستگاه‌ها همدلی وجود داشته باشد؛ این باید بروز کند. البته همه هم همین را میگویند. يك وقتی يك نفری با عصبانیت داشت از يك چیزی دفاع میکرد، يك نفر به او گفت آقا حالا چرا عصبانی میشوی؟ با همان عصبانیت داد کشید: من عصبانی نیستم! حالا از اطراف از دو طرف هم نمیشود گفت بعضی دائم دم از اتحاد هم میزنند، اما در عین حال باز نشانه‌ها و نمونه‌های تفرق گاهی دیده میشود. من خواهش میکنم به این مسئله توجه کنید؛ هم در درون مجلس بین خود دوستان که در مجلس هستید، هم در بین مجلس و قوای دیگر قوه‌ی مجریه و قوه‌ی قضائیه این اتحاد و اتفاق را حفظ کنید و بدانید که این ملت، این کشور، این نظام، این جهت‌گیری، بشارت داده‌ی به توفیق و پیروزی است؛ این لطف خدا است، سنتهای الهی این را اقتضا میکند. (1)

2 - جناح بندی و تحزب؛ وجوه ممدوح و مذموم

2-1 - جناح بندی های مرسوم (چپ و راست) قبيله ای است نه عقیدتی

با تجربه ای که بنده از اول انقلاب تا حالا دارم، غالب دستة بندی های سیاسی کشور ما از این قبیل بود که متأسفانه بعد به دستة بندی های عمیق تر هم منتهی شد. در آن سالهای ریاست جمهوری بنده، دو گروه در

ص: 281

کشور بودند: چپ و راست. يك عدّه ای میگفتند چپ، يك عدّه میگفتند راست. بنده يك بحث تحلیلی مفصّلی کردم سالهای 62، 63 بود؛ حالا- دقیقاً یادم نیست و ثابت کردم که این اختلافات مثل اختلافات قبائل قدیمی عرب است. يك قبیله با يك قبیله ی دیگر بد بود؛ منشأش نه يك مبنای اقتصادی بود و نه يك مبنای اعتقادی. فرض کنید يك وقتی اسب این قبیله در مرتع یکی از افراد آن قبیله چریده، او هم مثلاً گفته «بالای چشمت ابروست»؛ این هم يك جوابی داده و احیاناً خونی هم بینشان ریخته شده یا نشده، اما این دو قبیله دیگر تا ابد باید با هم دشمن باشند! بنده ثابت کردم که اختلافات آن روز چپ و راست در کشور ما از این قبیل است؛ و بود. اختلافات عاطفی و اخلاقی به دسته بندی های سیاسی تبدیل شده بود. البته امروز آن طور نیست. امروز يك عدّه عمیقاً با نظام جمهوری اسلامی مخالفند؛ حالا با زبانها و شعارهای گوناگون و تحت پرچمهای مختلف با اصل نظام مخالفند. مخالفت هم نه به خاطر اینکه يك جایگزین بهتری برای آن دارند [بلکه] با همان شعارهایی که جمهوری اسلامی به خاطر مبارزه با آنها به وجود آمد، میخواهند با جمهوری اسلامی مخالفت کنند. جمهوری اسلامی بر اساس نفی سلطه ی غرب و آمریکا سرکار آمد؛ اما اینها طرف دار سلطه ی غربند. جمهوری اسلامی برای گسترش دین و معنویت و مفاهیم اسلامی سرکار آمد؛ درحالی که اینها اصلاً مخالف گسترش این مفاهیمند. جمهوری اسلامی شعار خودش را وحدت دین و سیاست قرار داد؛ درحالی که اینها اصلاً دشمن وحدت دین و سیاستند. بعضی ها این طورند؛ حالا کمند، زیادند، چه کسانی اند و چه هستند، اینها را کار نداریم، لکن باز در بین همین مجموعه هایی که همفکرند و هم جهتند، انسان میبندد يك اختلافاتی هست که باز از قبیل همان اختلافات قبیله ای سابق است. (1)

ص: 282

تقسیم بندی جناحها به چپ و راست و مدرن و سنتی و غیره، حرف است. اینها حقایق نیست. حقیقت عبارت است از آن تکلیف و مسئولیتی که شما دارید. آن مهم است. آن چیزی است که گریبان ما را میگیرد. آن چیزی است که ما را به پاسخگویی در مقابل خدا وادار میکند. (1)

من به هر دو جناح - حالا- خودشان دو جناح میگویند، من که بین نمایندگان مؤمن و مخلص و انقلابی، خیلی دوئیتی نمیبینم - عرض میکنم: طوری عمل کنید که يك وقت نشود نگاه کنید ببینید، شما از يك راه میروید و ملت از راه دیگری برای خودش میروند و موکلیتان پشت سر شما نیستند. اگر مجلس شورای اسلامی، جایی برای این شد که بعضی ها با هم تسویه حساب کنند، یواش یواش همین طور خواهد شد. حق نمایندگان علاقه مند به وظیفه و کارشان هم، ضایع خواهد شد. (2)

مسئولان هم اختلاف سلیقه دارند، اما اختلاف سلیقه يك مسئله است و اختلاف سلیقه را برای کشمکش بهانه قرار دادن، يك حرف دیگر است. این دومی زندگی را بر مردم تلخ میکند. (3)

2-2 - حد مجاز اختلاف جناحی: منافع ملی و سیاسی

در این مسائل خطی و خطوطی و نزاعی و دعوا و خطکشی ها و امثال اینها کاری نداریم که اینها درست است یا غلط است، مهم این است که اگر همه ی اطراف قضیه که معتقد به مبانی اسلام و ارزشهای انقلاب اسلامی و ارزشهای اسلامند، چنانچه معیارشان همین باشد که بخواهند رضای خدا را کسب کنند، هیچکدام از اینها به انقلاب ضرر نخواهد زد؛ اما اگر این معیار و ملاک نبود؛ دنبال رضای خدا نبودیم، دنبال هوی ها و

ص: 283

1- . در دیدار با نمایندگان دوره ی ششم مجلس شورای اسلامی 1379/3/29

2- . در دیدار جمعی از خانواده های معظم شهدا، جانبازان، آزادگان و گروهی از مردم غیور کشور 1369/8/2

3- . در دیدار کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران 1378/10/4

هوسها و خواسته‌ها و خودخواهی‌ها و خودبینی‌ها بودیم، طبیعی است که ده‌ها و صدها مشکل به وجود خواهد آمد؛ ده‌ها و صدها منفذ برای نفوذ دشمن به وجود خواهد آمد و خدای متعال هم ما را هدایت نخواهد کرد. اگر ما رضای الهی را هدف قرار ندهیم، از هدایت الهی هم به گمان زیاد محروم خواهیم ماند. البته يك وقت هم ممکن است تفضلاً لطفی در حق ما بشود، اما نمیتوانیم دیگر به هدایت الهی مطمئن باشیم و سکون نفس داشته باشیم. این سکون نفس، آن وقتی پیش خواهد آمد که ما هدفمان را رضای خدا قرار دهیم؛ بخصوص شما برادران و خواهران عزیز نماینده، چون جای مهمی نشسته‌اید، این را باید در همه جا معیار خودتان قرار دهید. در درجه‌ی اول، این مسائل دوستی‌ها و دشمنی‌ها را بر اساس این تفسیر کنید؛ نه اینکه رضای خدا را براساس آنها توجیه کنید. (1)

3-2 - مسئله‌ی تیم ملی و دعوی آبی و قرمز

من در مورد وحدت و یکپارچگی این يك جمله را عرض کنم: دوستی به من گفت بعضی از دستهای سیاسی در کشور سعی میکنند میدان سیاست را هم مثل میدان ورزش به «آبی پوش» و «قرمز پوش» تبدیل کنند. يك عده «قرمز پوش» اند و يك عده «آبی پوش». باید هم با هم در میدان سیاست رقابت داشته باشند. من گفتم در میدان ورزش، «قرمز پوش» و «آبی پوش»، هر دو در تیم ملی شرکت میکنند. وقتی هم که «قرمز پوش» و «آبی پوش» در تیم ملی شرکت کردند، یکی دروازه بان میشود، یکی مدافع میشود، یکی مهاجم میشود؛ با هم همکاری میکنند. اگر در میدان سیاست کسانی «قرمز پوش» و کسانی «آبی پوش» و کسانی «سبز پوش» و کسانی «زرد پوش» شدند، بشوند؛ اما آنجایی که پای تیم ملی در میان است، آنجایی که منافع ملت و مواجهه‌ی با دشمن مطرح است، مواظب باشند اختلافات را کنار

ص: 284

بگذارند و مثل يك تيم كار كنند. آن طور نباشد كه در تيم ملّی، آنجایی كه منافع ملّت مطرح است، به دروازه ی خودی گل بزنند! اگر این میشود، عیبی ندارد؛ نامها مختلف باشد، اما دلها یکی باشد. دلها یکی؛ بر محور دین، بر محور نظام، بر محور اسلام و بر محور منافع ملّی باشد. امیدواریم كه ان شاء الله این گونه باشد. (1)

اختلافات درون گروهی و بگومگوهای داخلی، تا آنجا مجاز است كه این صف را در مقابل آن صف مقابل، متزلزل نكند. حواستان جمع باشد، خودتان را زیر سؤال نبرید و «يكی بر سر شاخ و بن مبرید»، نباشید. عزّت، حیات، بقا و آرزوهای بزرگ مقدّس ما، در گرو آن است؛ این را باید حفظ كنید. از این مرحله كه گذشتید، طبیعی است كه هر كس دیدگاه و فكري دارد و حرفی ميزند اشكالی ندارد، ولی به همدیگر کمتر تعرّض بكنید، یا [اصلاً تعرّض] نكنید. (2)

4-2 - لزوم همکاری و همدلی بین جناحهای مختلف

صلاح ذات البین كه امیرالمؤمنین (علیه السّلام) در وصیّت مهمّ خود آن را بیان میکنند، فقط ائتلاف و اتّحاد ظاهری نیست كه دو گروه و دو جماعت بر سر يك چیز، قراردادی ببندند و ائتلاف ظاهری تشكيل دهند؛ از این بالاتر است؛ یعنی فی مابین همدیگر، دلها با هم صاف شود؛ ذهنها نسبت به يكدیگر خوشبین شود و هیچ گونه تعرّض و ایدایی از کسی و از جناحی به يك مجموعه ی دیگر صورت نگیرد. (3)

ص: 285

1- . در دیدار گروه كثیری از جوانان استان اردبیل 1379/5/5

2- . در دیدار مسئولان و كارگزاران نظام به همراه حجّت الاسلام والمسلمین حاج سیّد احمد خمینی 1369/9/14

3- . در خطبه های نماز جمعه ی تهران 1381/9/1

بعد از اینکه میفرمایند «اصلاح ذات بینکم» (1)، به سخن پیغمبر اکرم استشهد میکنند و میفرمایند «فَإِنِّي سَمِعْتُ جَدَّكَمَا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) يَقُولُ صَلَاحَ ذَاتِ الْبَيْنِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَّةِ الصَّلَاةِ وَالصِّيَامِ» (2)؛ یعنی فضیلت اصلاح ذات البین مردم، دلها را به هم نزدیک کردن و ذهنها را نسبت به هم خوشبین نمودن از هر نماز و روزه ای بیشتر است. اگر کسی نماز مستحبی بخواند یا روزه ی مستحبی بگیرد، یا برود برای اصلاح ذات البین تلاش کند؛ دومی افضل است. این هم از چیزهایی است که ما امروز به آن خیلی احتیاج داریم.

یکی از کارهایی که دشمنان ملت ایران از اوّل انقلاب تاکنون به طور جدّی دنبال آن بوده اند، همین دل چرکین کردن گروه های جامعه نسبت به یکدیگر است؛ چه گروه های سیاسی، چه گروه های مذهبی و دینی و چه قشرهای مختلف. در طول زمان، استعمار و بخصوص استعمار انگلیس آن زمان که بر تمام مناطق خاورمیانه و کشور ما و کشورهای دیگر مسلط بود، این سیاست را دنبال میکرد؛ بعد هم دیگران یاد گرفتند. آمریکایی ها هم امروز همین کار را میکنند؛ دشمنان ملت ایران هم نسبت به کشور ما همین کار را در برنامه ی خود دارند: دلها را نسبت به هم چرکین و قشرها را از یکدیگر روگردان کنند. اوّل انقلاب به برکت فریاد اصلاح طلب امام و حرکت اصلاحی انقلاب، دلها و قشرها به هم نزدیک شدند. سالها است آن شکافهایی که قبل از انقلاب بین قشرها وجود داشت، دیگر وجود ندارد. بین روحانی و دانشجو، بین نظامی و غیر نظامی، بین روشنفکر و مجموعه ی کاسب و تاجر، شکافهای سنتی ای وجود داشت که سالها روی آن کار شده بود؛ اما این شکافها بعد از انقلاب ترمیم گردید، از بین رفت و یا کم شد. امروز بار دیگر میخواهند این شکافها را به وجود آورند؛ همچنان که

ص: 286

1- . نهج البلاغه، نامه ی 47، ص 421

2- . همان

شکافهای مذهبی را زیاد میکنند و گروه های مذهبی را وادار به تظاهر به دشمنی با یکدیگر مینمایند، برای اینکه شکاف ایجاد شود. شکافهایی که بین بدنه ی یکپارچه ی مردم به وجود می آید، راه را برای دشمن باز میکند و دشمن با این اختلافها میتواند در داخل يك جامعه و يك کشور نفوذ کند و سیاستهای خود را دنبال نماید. همه باید خیلی مراقب باشند.

شما می بینید امروز تبلیغات جهانی روی چند چیز متمرکز است: یکی از آنها این است که در داخل نظام جمهوری اسلامی، مجموعه ی متصدیان و خدمتگزاران نظام و کارگزاران کشور را به دو دسته تقسیم میکنند و برای هر دسته اسم میگذارند؛ البته يك عده هم ساده لوحانه در داخل کشور همان حرفی را که آنها میزنند، تکرار میکنند که در واقع حرف اینها نیست، حرف آنها است. همان دشمن خارجی وقتی متصدیان نظام را به دو دسته تقسیم کرد، اعلام میکند ما با این دسته موافق و با آن دسته مخالفیم؛ يك دسته اسمشان اصلاح طلب است، يك دسته اسمشان محافظه کار است. اینها دام دشمنان است؛ همه باید متوجه باشند در دام دشمن قرار نگیرند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) به ما میفرماید: «اصلاح ذات بینکم»؛ دلها را با هم صاف و به هم نزدیک کنید. اختلاف سلیقه ها را به معنای دشمنی تلقی نکنید. اختلاف نظر و اختلاف سلیقه، حتی اختلاف عقاید سیاسی و دینی و غیره، تا آنجایی که به مبانی عملی نظام ارتباطی ندارد، میتواند موجب دشمنی و جدایی و خصومت با یکدیگر نشود. (1)

6-2 - بی توجهی مردم به خطکشی های تصنعی و مصنوعی

این اختلافات سیاسی و جناحی که گاهی بسیار بزرگ نشان داده میشود، به این بزرگی نیست؛ به این اهمیت نیست. مردم راه خودشان را میروند. راه مردم، راه اسلام، راه انقلاب، راه خدا و راه امام بزرگوار است.

ص: 287

مردم با این خط‌کشی‌های تصنعی و مصنوعی کاری ندارند. دشمن دوست میدارد جناحها را بیشتر به جان هم بیندازد. بنده از روی دلسوزی کامل، بارها در نماز جمعه که مقدس‌ترین مکانها است و در سایر جاها، جناحهای سیاسی را دعوت کردم؛ گفتم بیاید بنشینید با هم صحبت کنید، با هم مذاکره کنید. بیاید مواردی را که بر روی آن با هم اتفاق نظر دارید، اصل قرار دهید و اختلافات را براساس اینها حل کنید. اگر بر روی اصول پافشاری کنید، موارد جزئی اختلافی و سیاسی اهمیتی هم ندارد. عده‌ای قبول کردند؛ عده‌ای لجاجت کردند و میکنند. این لجاجت چه معنا دارد؟! چرا باید کسانی وحدت ملت را، وحدت ملی را، امنیت ملی را، منافع ملی و مصالح این کشور را قربانی اغراض جناحی کنند؛ که اگر بدون نفوذ دشمن باشد، بسیار بد است و اگر با نفوذ دشمن باشد، چند برابر بدتر است؟

7-2 - ضرورت جلوگیری از تبدیل اختلاف به کدورت سیاسی

من جداً میخواهم این را خواهش کنم که همه کوشش کنند که اختلاف نظر در تحلیل، در برداشت، در تلقی از واقعیتها، به کدورت نینجامد، به دعوا نینجامد. خب، مثل محیطهای علمی، دو نفر ممکن است نظرات علمی متفاوتی داشته باشند؛ این لزوماً به درگیری و مخالفت و دشمنی نخواهد انجامید؛ خب، دو نظر است. در زمینه‌ی مسائل سیاسی و اجتماعی هم به نظرم میرسد که وقتی در چارچوبها شما متفق و متحدید، این جور باید برخورد کنید؛ نگذارید به کدورت بینجامد. بله، ممکن است کسانی باشند که از لحاظ اصول و مبانی با شما دشمنی کنند؛ خب آن يك مقوله‌ی دیگری است، يك بحث دیگری است؛ اما اختلاف نظر نباید به دعوا و کدورت و احیاناً خشونت بینجامد. امام (رضوان الله علیه) البته نه به دانشجویان، [بلکه] مکرراً به سیاستمداران و نمایندگان و مسئولان

و فعالان سیاسی توصیه می‌کردند و میگفتند مثل مباحثه‌ی طلبه‌ها رفتار کنید. طلبه‌ها در هنگام مباحثه، گاهی اوقات علیه هم عصبانی میشوند حالا مضمون هم میگویند به طلبه‌ها، میگویند کتاب تو سر هم میزند! که البته چنین چیزی نیست بحث میکنند، داد میکشند؛ کسی نگاه کند، خیال میکند اینها میخواهند مثلاً همدیگر را تگه پاره کنند؛ در حالی که نه، مباحثه که تمام میشود، بلند میشوند میروند با همدیگر سر سفره می‌نشینند و آبگوشتشان را میخورند، با هم حرف میزنند، با هم دوستند، رفیقند. امام میگفتند: سیاسیون چه در مجلس، چه در دولت، چه در حزب جمهوری اسلامی که آن وقت ما داشتیم، یا بقیه‌ی عرصه‌های سیاسی این جور با هم رفتار کنند. ممکن است اختلاف نظر هم باشد، بگویم هم باشد، اما نگذارید کدورت و دشمنی به میان بیاید. (1)

8-2 - ضرورت تحمل مخالف

در محیط دانشجویی، «رقابت گفتمانی» چیز خوبی است، در صورتی که با تحمل مخالف همراه باشد. از وجود مخالف، نباید انسان تعجب بکند، نباید انسان خشمگین بشود، نباید انسان بیمناک بشود؛ هیچ کدام از این سه حالت در قبال مخالف، قابل قبول نیست. اگر انسان از داشتن مخالف تعجب بکند، معنای آن این است که نسبت به خودش خیلی خوشبین است؛ تعجب میکند که کسی با او مخالف باشد. تعجب ندارد! خب، هر انسانی، هر فکری، هر جهتی و جهت گیری و جریانی، یک عده مخالف دارد، این جور هم نیست که بگویم آن مخالفها خطا میکنند؛ نه، نقاط ضعفی وجود دارد و آن نقاط ضعف موجب میشود یک عده ای مخالفت بکنند. بنابراین وجود مخالف نباید تعجب ما را برانگیزد؛ همچنان که نباید خشم ما را برانگیزد و عصبانی بشویم که چرا با ما مخالفند؛ نه، مخالفت

ص: 289

قابل فهم است، قابل قبول است. وحشت هم نباید بکنیم؛ وحشت کردن از وجود مخالف، نشان دهنده ی این است که انسان به استحکام موضع خودش خاطر جمع نیست و اطمینان ندارد؛ نه، منطقی داریم، پایه های این منطق را محکم میکنیم، مستحکم میکنیم، وارد میدان رقابت گفتمانی میشویم و بحث میکنیم؛ روحیه ی دانشجو باید چنین چیزی باشد. بنابراین محیطهای دانشجویی با همین نشاطی که بحمدالله امروز دارند، ادامه ی کار خواهند داد؛ یکدیگر را هم تحمل کنند، با همدیگر حرف بزنند، با هم بحث بکنند، مبانی را محکم کنند؛ اساس کار را هم در زمینه ی عملی، تقوا قرار بدهند و در زمینه ی فکری، حدومرز اسلامی و شناخت دشمن و شناخت شیوه های دشمنی که از سوی دشمن به کار میرود. (1)

3 - معیارهای وحدت سیاسی

3-1 - اصول اساسی نظام اسلامی

همه را دعوت میکنم به وحدت کلمه بر اساس اصول اساسی نظام اسلامی؛ بر اساس بیّنات قانون اساسی؛ بر اساس اسلام؛ بر اساس راه امام؛ بر اساس منافع مردم؛ بر اساس ستیزه با هرکسی که با این ملت ستیزه گری میکند. این خطّ روشنی است که همه ی خیرخواهان و دلسوزان و افراد صادق میتوانند بر اساس آن جمع شوند. (2)

3-2 - خطّ امام

واقعاً به خطّ امام برگردیم. دو گروهند، باشند اما چرا با هم تعارض میکنند؟ مگر نمیشود نقاط مشترک را هم در قبال نقاط محلّ افتراق مورد

ص: 290

1- . در دیدار دانشجویان در بیست و پنجمین روز ماه مبارک رمضان در حسینیه ی امام خمینی (ره) 1393/5/1

2- . در اجتماع بزرگ مردم قم 1379/7/14

توجه قرار داد؟ چه اشکالی دارد جمع‌هایی که با هم معارضند، جمع‌های روحانی، جمع‌های دانشجویی، جمع‌هایی که در مجلس یا جاهای دیگر هستند هر چند وقت يك بار با همدیگر بنشینند، آن نقاط مشترك فی مابین خودشان را به زبان بیاورند؟ شما مگر در چند چیز با هم اختلاف دارید؟ مگر نقاط اختلاف، از نقاط اتفاق و وحدت نظر قوی تر و مهم تر است؟ چه کسی چنین چیزی را گفته است؟ چه کسی میتواند این حرف را ادعا بکند؟(1)

3-3 - قانون اساسی

ضابطه، مقدم بر هر مصلحت اندیشی

معیار عبارت است از مقررات و قانون. سلائق نباید دخالت کند. گرایش سیاسی، گرایش گروهی، گرایش جناحی نباید دخالت کند. سفارش و توصیه نباید دخالت کند. معیار بایستی بین خود و خدا، همان معیار قانونی باشد؛ هم در مسئله‌ی نظارتها، هم در مسئله‌ی قبول یا ردّ قوانین مجلس. فقط باید معیار را معیار قانون قرار داد. مرقانون باید رعایت شود. گاهی ممکن است انسان به نظرش برسد که اگر اینجا بر طبق قانون عمل کنیم، مصلحت نباشد. در همان جا رعایت قانون از رعایت آن مصلحت بالاتر و لازم تر است؛ چون اگر چنانچه بنا شد که با نظر اشخاص و افراد و مصلحت اندیشی این و آن، معیارها و ضابطه‌ها به هم بخورد، دیگر ضابطه‌ای باقی نخواهد ماند؛ يك روز يك کسی يك جور مصلحت میدانند، يك روز دیگر کس دیگری جور دیگری ممکن است مصلحت بدانند، یا در يك روز دو نفر دو جور مصلحت بدانند؛ لذا دیگر قانونی باقی نمی‌ماند، ضابطه‌ای باقی نمی‌ماند. ضابطه مقدم است بر هر مصلحت اندیشی، بر هر نگاه و دید و بینش. البته در نگاه فقهی یا استنباط حقوقی در شورای نگهبان ممکن است تغییراتی پیش بیاید؛ این ایرادی ندارد؛ برای هر مجتهدی تبدل رأی

ص: 291

پیش می‌آید. امروز از دلیل، یک چیز می‌فهمد؛ یک روز دیگر ممکن است به همان دلیل نگاه کند، چیز دیگری بفهمد؛ این اشکالی ندارد. تبدل رأی شورای نگهبان در موارد گوناگون، عیب نیست؛ منتها همین تبدل رأی هم بایستی منطبق باشد بر ضوابط و قوانین و منضبط باشد. (1)

قانون، مبنا و معیار در نظام سیاسی اسلام

الآن به شما برادران مسئول، اعم از نظار و هیئت اجرایی عرض می‌کنم که مواظب باشید، کارتان سر سوزنی از معیار قانونی تخطی نکنند. نظرات و سلائق شخصی را کنار بگذارید. اینکه کسی به خاطر تشخیصی که از دین و انقلاب و اسلام و رهبری و ملت و دولت دارد، یک نفر را تقویت کند، یک نفر را رد کند، یک نفر را تضعیف کند، یکی را یک خرده جلو بکشد، یکی را یک خرده عقب بزند، خلاف ضابطه است. غیر از قانونی که تصویب شده و به دست شما داده اند، تا طبق آن عمل کنید، هر چیزی را که شما معیار دانستید، بدانید معیار و ضابطه نیست. ضابطه، همین است که در دست شما است. طبق همین ضابطه، دقیق، بدون رعایت حبّ و بغض، بدون رعایت خطوخطوط و بدون رعایت جهات سیاسی عمل کنید.

من بارها عرض کرده‌ام که دین و اسلام و انقلاب، همان چیزی است که امروز در قالب قوانین مجلس شورای اسلامی تصویب شده است و از تأیید بزرگان و فقهای محترم شورای نگهبان، یا بعضی از مراکز مثل مجمع تشخیص مصلحت و غیره گذشته باشد. انقلاب، یعنی قوانینی که از اینجاها خارج شده باشد. اگر انقلاب در خلال ماده و قانون و آئین نامه و مقررات، مجسم و متجسد نباشد، یک چیز خیالی و بی ضابطه خواهد شد که هرکسی هرطور دلش خواست، آن را تفسیر خواهد کرد. این طور نیست. دین و شرع و اسلام، همان چیزی است که مبادی اسلامی آن را قانون

ص: 292

کرده اند و به شما داده اند.

البته این حرف مربوط به عاقه ی مردم است؛ ولی مواردی هم هست که مثلاً قانونی برای يك قاضی مطرح میشود که خلاف شرع است و از سابق مانده و دست کاری هم نشده است. این قاضی هم، عالم و فقیه است و میبند که این قانون خلاف شرع است. در اینجا باید برخلاف آن قانون عمل نکند. چنین مواردی، استثنایی است. آن چیزی که در اختیار عموم و حتی خواص مردم است و در مسائل عمومی و مشترك و جامع، ملاک عمل میباشد، همان چیزی است که تصویب شده است. شما بر طبق این باید عمل کنید. بگذارید دشمنان و بدخواهان نتوانند درباره ی انتخاباتی به این اهمیّت و عظمت، کمترین حرفی بگویند.

حدیث است که «رحم الله امرء عمل عملاً فاحکمه» (1): خدا آن انسانی را رحمت کند که کاری محکم و سنجیده و کامل و درست انجام بدهد. درستی کار برای يك خیاط و يك کفّاش و يك آهنگر و يك صنعتگر، طوری است؛ برای يك عمل کننده ی به قانون و ضابطه ی اداری، طور دیگری است. به هر حال، هر دو محکم کاری است. (2)

قانون بد بهتر از بی قانونی

من نه وکیل مدافع شمایم، نه وکیل مدافع آنها؛ این هم معلوم باشد من وکیل مدافع قانونم و در درجه ی اوّل قانون اساسی. من معتقدم باید به قانون عمل کرد؛ چه به نفع ما باشد، چه به ضرر ما. خیلی از قوانینی که در مجلس تصویب میشود، ممکن است مورد قبول شما نباشد؛ خیلی از مصوّبات دولت ممکن است مورد قبول شما و من نباشد؛ اما به همان چیزی هم که قبول نداریم، باید عمل کنیم؛ و این منطق دارد. منطق این است که

ص: 293

1- . مسائل علیّین جعفر و مستدرکاتها، علیّین جعفر (ع)، ص 93

2- . در دیدار با مردم استان لرستان و خوزستان به همراه گروهی از مسئولین کشوری 1369/7/4

قانون بد بهتر از بی قانونی و نقض قانون است. اینکه ما قانون را هر جا طبق میل ما از آب درمی آید، قبول داشته باشیم؛ هر جا نتیجه اش طبق میل ما از آب در نمی آید، قبول نداشته باشیم، منطقی نیست. من معتقدم قانون باید ملاک باشد؛ اما اینکه در این مجموعه ی مورد تنازع، چه کسی قانون را رعایت کرده، چه کسی قانون را شکسته، بین شما و آنها محلّ اختلاف است. (1)

رقابت قانونی نه لجوجانه

اگر در مجلس نمایندگان مؤمن، با اخلاص و توانمند حضور داشته باشند، مجلس خیلی از گره ها را میتواند باز کند. مهم ترین موضوعی که بنده توقع و اهتمام به آن دارم، انتخابات است. البته انتخابات، میدان رقابت است و افراد بایستی با هم رقابت کنند؛ رقابت سالم. هر کس که به این نظام معتقد و پایبند است، میتواند وارد میدان انتخابات شود. کسانی که این نظام و قانون اساسی را قبول ندارند، آمدنشان به مجلس خطا است و خودشان هم بایستی بدانند که از نظر این ملت آمدن آنها به مجلس خطا است. معلوم است کسانی که این قانون اساسی و این ملت و کارها و شعارها و راه و اهدافش را قبول ندارند، نباید به مجلس بیایند؛ اما آن کسانی که نظام، اسلام، قانون اساسی و امام را قبول دارند، باید به میدان رقابت بیایند؛ منتها رقابت سالم و نه رقابت لجوجانه و عنادآمیز. این جناحها و خطوط و احزاب هم از نظر بنده اعتباری ندارند. بعضی خودشان که کشمکش میکنند هیچ، سعی میکنند که رهبری و دستگاه های نظام را هم وانمود کنند که در دعوای جناحی و خطّی اینها واردند! این مطلب درست نیست. بنده حزب و شخصیت نمی شناسم؛ بنده این را می شناسم که کسی که می آید به مجلس، باید باتقوا باشد. اولین شرط تقوا است: «إِنَّ

ص: 294

أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ» (1). دیگر اینکه باید طرف دار محرومین باشد؛ بداند که در کشور محرومیت هست و سعی و همت او باشد که رفع محرومیت کند. باید ضد فساد هم باشد و با فساد مالی و اقتصادی به شدت و بجِد، از بُن دندان و نه به لفظ، مخالف باشد، تا با فساد مبارزه کند. البته توانمند، با اخلاص و عالم هم باشد. صلاحیت بر اساس این مسائل است و مسئولان دستگاه های مختلف، چه وزارت کشور، چه شورای نگهبان و چه دستگاه هایی که در زیر مجموعه ی این مراکز مشغول فعالیت هستند باید معیارشان را قانون قرار دهند؛ زیرا در قانون این مسائل پیش بینی شده است. اگر قانون به طور دقیق و غیر جانبدارانه از يك جناح و يك گروه و يك حزب رعایت شود، همین چیزی که ما میخواهیم، تحقق پیدا خواهد کرد. دستگاه های دولتی مراقب باشند که نقش داور را ایفا کنند. در يك بازی ورزشی داور نقش مشخصی دارد. اگر هر يك از دو تیمی که با هم مسابقه میدهند، پیروز شوند، در حقیقت داورى که خوب داورى کرده، پیروز شده است؛ اما اگر داور رفت سراغ یکی از دو تیم، رفت سراغ این جناح یا آن خط، چه آن تیم پیروز شود، چه شکست بخورد، داور شکست خورده است. دستگاه های دولتی نقش داورى خود را حفظ کنند و مراقب باشند گرایش به این حزب و آن حزب و این جناح و آن خط پیدا نکنند. قانون را مخلصاً، خالصاً رعایت کنند؛ همه چیز درست خواهد بود؛ مردم هم قدرت انتخاب پیدا میکنند. البته کسانی که به عنوان نامزد انتخابات به مردم معرفی میشوند، معنایش این است که اینها صلاحیت دارند و این معرفی، امضای صلاحیت اینها است. دستگاه ها بایستی مراقب باشند که این امضا بیهوده، خلاف و دروغ نباشد. این دروغ گفتن به مردم است؛ هم رد کردن آدم صالح، هم پذیرفتن آدم ناصالح؛ هر دو بد و هر دو خلاف است. (2)

ص: 295

1- . سوره ی حجرات، بخشی از آیه ی 26، ترجمه: «... در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست...»

2- . در دیدار اقشار مختلف مردم قم 1382/10/18

ممکن است بعضی نقاط اختلاف نظر، درباره ی مسائل سیاسی و غیره بین اشخاص باشد، باشد؛ اختلاف نظر داشتن، حتی در مسائل دینی، گاهی موجب دعوا نیست. شما به فقهای اسلام نگاه کنید؛ يك فقیه در مسئله ای رأی دارد، فقیه دیگر صددرصد رأی مخالف اوست؛ اما پشت سر هم نماز میخوانند؛ به هم اقتدا میکنند؛ یکدیگر را عادل میدانند؛ در مسائل، این گونه باید حرکت کرد. اگر هوای نفس نباشد، اگر خودخواهی نباشد، اگر مصلحت قبیله گرایی نباشد؛ مصلحت کشور، مصلحت نظام، آینده های بلندمدت، مورد نظر باشد، این جنجالها و این مناقشه ها چیزی نیست که دو گروه را، دو نفر را، دو انسان انقلابی را به جان هم بیندازد. من الان هم عرض میکنم که گروه های خودی، فاصله ی بین خودشان را کم کنند. گروه های خودی، به همان معنایی که در نماز جمعه ی قبل معنا کردم؛ یعنی کسانی که اسلام را قبول دارند؛ حکومت اسلامی را قبول دارند؛ این مرد بزرگ را که نشانه های او بحمدالله در میان ما بوفور مشاهده میشود قبول دارند؛ راه و خط او را قبول دارند. با این معنا، این گروه ها اگر نماینده ی مردم باشند، نماینده ی اکثریت قاطع مردمند؛ اگر نماینده ی مردم هم نباشند، باید بدانند که اکثریت قاطع مردم در این راه حرکت میکنند. ممکن است در گوشه و کنار، يك گروه از زخم خورده های انقلاب، وابسته های به دشمن و ضعیف النفسهای استحاله شده باشند که اینها را قبول نداشته باشند. این گروه های خودی، خطوط و فاصله های بین خودشان را کم و ضعیف کنند؛ فاصله ها بین خودشان که کم شد، فاصله ی با غریبه ها آشکار میشود؛ همان که امام در وصیتنامه و در بیاتیه ی خود فرمود که نگذارید غریبه ها بر سرنوشت این کشور تأثیر بگذارند. تأثیرگذاری غریبه فقط این نیست که بیاید مقامی را متصدی شود و به عهده گیرد؛ گاهی غریبه از راه های دیگری اعمال نفوذ میکنند. خودی ها نباید اجازه دهند. باید به هم نزدیک شوند تا فاصله ی غریبه ها با آنها آشکار شود. آن کسانی که اصل اسلام و

حکومت اسلامی را قبول ندارند - البته اینکه میگوییم اصل اسلام را قبول ندارند، به عنوان یک مذهب نمیگوییم؛ خیلی از اقلیتهای دینی در کشور ما هستند که اسلام را قبول ندارند، اما راه ملت ایران را قبول دارند و با ملت همراهند - شاخصهای انقلاب و شاخصهای خط امام را قبول ندارند، اصلاً منکرند و منتظرند از بیرون این مرزها کسی بیاید و زمام امور کشور را در دست گیرد، منتظرند بیگانه بیاید، منتظرند اوضاع قبل از انقلاب تکرار شود، اینها غریبه اند. هرچه شما خودی ها با هم نزدیک تر و مهربان تر باشید، غریبه ها از شما فاصله ی بیشتری خواهند گرفت. (1)

3-5 - تنازل، لازمه ی اتحاد و نزدیک شدن به هم

اشاره

جناحهای مختلف بنشینند با یکدیگر همفکری و تبادل نظر و کار مشترک کنند و به هم نزدیک شوند؛ مگر نمیشود؟ اتحاد و نزدیک شدن به هم، تنازل لازم دارد. نمیشود که ما همان جای خودمان بایستیم، دیگری هم همان جای خودش بایستد و بعد بگوییم که به یکدیگر نزدیک بشویم. نزدیکی به این است که یک قدم شما بردارید، یک قدم هم او بردارد. (2)

اختلافات واقعی، کمتر از تظاهر به اختلاف

به نظر من، اختلافات واقعی، کمتر از تظاهر به اختلاف است؛ این هم خودش نکته ای است. اختلاف و شکاف و جدایی واقعی بین برادران، بمراتب کمتر از آن چیزی است که بر زبان می آورند. من نمیدانم این حالت مبالغه گویی ما در حرف زدن و در اظهارات، چرا متوقف نمیشود؟ طوری حرف میزنند که آن خوش خیالهای بیچاره ای که در بیرون نشسته اند، خیال میکنند که همین فردا اینها به هم میپزند و علیه یکدیگر اسلحه بر میدارند! حرفها این قدر تند است. (3)

ص: 297

- 1- . در خطبه های نماز جمعه ی تهران 1378/7/9
- 2- . در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران 1370/5/23
- 3- . همان

بعضی از بگومگوها، بعضی از خدشه‌هایی که در کار یکدیگر میکنیم، کاملاً قابل خط خوردن از صفحه‌ی همکاری‌ها است؛ اینجور نیست که يك چیز اساسی و اصولی باشد؛ غالباً توهمات است. (1)

4 - جناح بندی واقعی: خط انقلاب و خط دشمنان انقلاب

اشاره

دو خط بیشتر نیست: يك خط، خط انقلاب و طرف داران انقلاب و امام است؛ يك خط هم، خط دشمنان این انقلاب است. الان از جناح‌های مختلف، از غربی غربی، تا شرقی شرقی سابق - که حالا همه یکی شده اند - کسانی هستند که وابستگی‌های گوناگون گروهی و باندي و حزبی و تشکیلاتی به جاهای مختلف داشتند؛ اما امروز همه زیر این خیمه‌ی ننگین جمع شده اند، تا با تمام ابزارها و روشهای مختلف، با جمهوری اسلامی مخالفت کنند! (2)

در جبهه‌ی فرهنگی و سیاسی و اقتصادی، عده‌ای از دشمنان اسلام و این نظام، دور هم جمع شده اند. این، يك خط است. خط دوستان انقلاب، دوستان امام و دوستان این راه - چه کسانی که سابقه دارند و چه کسانی که ندارند - نیز يك خط است. من نمیخواهم بین آنهایی که سوابق دارند، با آنهایی که ندارند، فاصله قائل بشوم. اگر کسی هم سوابق دارد، بالاخره برای خدا و در راه اوست. این جوانانی که هیچ سابقه‌ی مبارزاتی هم نداشتند، کسانی بودند که در انقلاب آمدند. در آن دورانی که ماها خیال میکردیم کاری میکنیم، اینها بچه بودند، ولی آمدند و از ماها میدانها جلو رفتند و ما به گرد و خاک آنها هم نمی‌رسیم. بنابراین، آنهایی که مؤمن به این نظامند و

ص: 298

1- . در دیدار رئیس و مسئولان قوه‌ی قضائیه 1391/4/7

2- . در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام به همراه حجّت الاسلام والمسلمین حاج سید احمد خمینی 1369/9/14

با ایمان کار میکنند، در يك خطّ دیگر قرار میگیرند. در هر جا که هستید، در هر تشکیلاتی که کار میکنید و هر سلیقه ای که دارید، جزو این جناحید؛ یادتان نرود. هر مسلک سیاسی و به تعبیر رایج هر خطّ سیاسی ای که دارید، جزو این جناحید؛ این را همیشه به یاد داشته باشید. (1)

1-4 - تقسیمات دروغین چپ و راست

خارجی ها، هم به این مسائل دامن میزنند و هم به دروغ، مردم ایران را تقسیم میکنند. تقسیماتی که خارجی ها از مردم میکنند، اغلب خلاف واقع و دروغ است. عدّه ای «راست»، عدّه ای «چپ»، عدّه ای «سنّتی»، عدّه ای «مدرن»... اینها همه اش حرفهای بی ربط و مزخرفی است که خارجی ها القا میکنند. البتّه يك عدّه آدمهای ساده هم در داخل، بدشان نمی آید که بگویند ما جزو فلان دسته هستیم؛ خیال میکنند که این يك افتخار است. نه آقا! جزو ملت ایران باشید. جزو توده ی انقلابی مردم باشید. جزو این جماعت و ملت دین باور باشید. اسمهای چپ و راست و قدیم و جدید و امثال اینها، افسانه است. اینها واقعیت ندارد. به دلیل اینکه هیچ کدام از این گروه هایی هم که آنها ذکر میکنند، هیچ تفکّر مدوّنی ارائه نکرده اند. دسته بندی گروه ها با ارائه ی تفکّر مدوّن امکان پذیر میشود. در شرایط فعلی، گروه های موجود چه تفکّر مدوّنی دارند که ادّعا شود این با آن، این تفاوت را دارد؛ که این مدرن است، این نمیدانم چپ است، این راست است؟ اینها حرفهای بی معنی است. حرفهای بی ربطی است که خارجی ها و تبلیغات بیگانه عنوان میکنند. بله؛ يك جریان ضدّ انقلابی و ضدّ دینی وجود دارد. يك لیبرالیسم ادّعایی و وابسته در کشور ما هست؛ نه اینکه نباشد. کسانی هستند که در دوران تسلّط رژیم فاسد و ستمگر

ص: 299

گذشته، به ساز آن رژیم رقصیدند، با آن همکاری کردند، دست اطاعت و غلامی به آن دادند و آن اوضاع را تحمّل کردند و دم نزدند؛ نویسنده بودند، شاعر بودند، هنرمند بودند، مطبوعاتچی بودند... هر چه بودند [فرقی نمیکنند.] بعد که نظام جمهوری اسلامی بر سر کار آمد و آزادی معقولی به همه داده شد و مردم توانستند آزادانه افکارشان را بگویند و حرفهایشان را به زبان بیاورند و بنویسند، اینها برای جمهوری اسلامی شیر شدند! حالا هم در مطبوعات وابسته ای که پولهایش از آن طرف مرز می آید و خطّ کَلّی اش هم به احتمال زیاد از آن طرف مرز داده میشود، جمهوری اسلامی را متّهم میکنند و به بعضی از اختلافات جزئی سلیقه ای دامن میزنند و به شعار دادن پوچ میپردازند. اینها هستند. از اینها بایستی به شدّت پرهیز کرد. اما متنِ مَلّت، متنِ خوبی است. متنِ مَلّت، متنِ متدیّنی است. امیدواریم خدای متعال تقصّل فرماید، اینجا هم مردم هدایت شوند همچنان که تاکنون هدایت شده اند و آنچه را که وظیفه ی آنها است متوجّه شوند. (1)

2-4 - لزوم حفظ یکپارچگی خانواده ی انقلاب

مسائل جزئی، اختلافی، اهمّیتی ندارد. بگومگوهایی که این گروه با آن گروه، این آدم با آن آدم دارد، اینها اهمّیت ندارند. اینها چیزهای جزئی است. خانواده ی انقلاب باید یکپارچگی خودش را حفظ کند. (2)

در موارد اختلاف سلیقه، بالاخره هر طرف بایستی يك مقدار کوتاهی بیاید تا بتوانند مسائل را جمع کنند. با دولت بایستی همراهی بشود. اختلاف سلیقه نباید موجب بشود که دولت اصول گرای معتقد به مبانی انقلاب و به شدّت در حال تحرّک و خدمت و زحمت کشی، تضعیف بشود. (3)

ص: 300

1- . در دیدار پرسنل و فرماندهان ارتش 1375/1/28

2- . در دیدار با اقشار مختلف مردم آذربایجان به مناسبت روز 29 بهمن 1386/11/28

3- . در دیدار نمایندگان هفتمین دوره ی مجلس شورای اسلامی 1386/3/8

اختلاف سیاسی مانعی ندارد؛ اختلاف نظر مانعی ندارد؛ مبارزات انتخاباتی به شکل سالم، مانعی ندارد؛ اما خراب کردن یکدیگر، خراب کردن چهره ی کشور، خراب کردن ذهن مردم و چهره ی مسئولین دلسوز، اشکال دارد. ایجاد سؤال و ابهام در ذهن مردم، اشکال دارد. (1)

5 - جناح بندی منفی

5-1 - تفرقه و تنازع بین جناحها

مواظب باشید، درحالی که ما دنیای اسلام را به وحدت دعوت میکنیم، دشمن نتواند در میان صفوف خود جمهوری اسلامی، اختلاف و تفرقه ایجاد کند. شرط پیروزی ها این است که جناحهای مختلف در جمهوری اسلامی، احترام هم را حفظ کنند و با هم باشند. در جمهوری اسلامی، انتخاب، انتخاب اصلح است؛ نه رقابت انتخاباتی. این دعواها و رقابتهای، متعلق به دموکراسی های غربی است که از خدا و دین، هیچ چیزی به مشامشان نرسیده است.

کارهایی که بعضی ها انجام میدهند، باب جمهوری اسلامی نیست. در اینجا ممشا، ممشای اسلامی است و انتخاب، انتخاب اصلح. مردم باید با چشم باز و با بصیرت وارد بشوند و آدمهایی را که اطمینان پیدا میکنند، انتخاب کنند. گیرم که زید و عمرو در این جمع نباشند؛ این نباید موجب تعارض بشود. (2)

گروه ها و جریانهای سیاسی با هم کنار بیایند و با هم کار کنند. بدبینی، تهمت، اهانت به یکدیگر و قهر از یکدیگر نداشته باشند. حالا میگویند که اختلاف مذاق سیاسی داریم! بنده خیلی نمیدانم که آنها واقعاً چقدر با هم اختلاف مبنایی سیاسی دارند. به فرض اگر در زمینه های اقتصادی و

ص: 301

1- . در اجتماع زائران حضرت رضا (ع) در روز عید سعید فطر 1371/1/16

2- . در دیدار با گروه کثیری از آزادگان و اقشار مختلف مردم، در اولین روز از هفته ی وحدت 1369/7/11

سیاسی با هم اختلافی دارند اگر اختلافشان، فقط اختلاف عاطفی نیست خیلی خوب؛ در دایره ی آن اختلافات با هم رقابت کنند؛ حرفی نیست؛ اما این رقابتهای را به خصومت، به دشمنی و به کینه ورزی در مقابل هم نکشانند. ببینید که دشمن اینجا ایستاده است؛ ببینید که دشمن منتظر فرصت است؛ ببینید که روی جنگ جناحها با یکدیگر محاسبه میکند. (1)

2-5 - آثار منفی تنازع سیاسی

5-2-1 - سلب اعتماد مردم

اگر مردم اهل اصطلاح باشند، الان اجماع مرگب بر فسق همه است؛ چون طرفین مُجمَعند! اینها میگویند آنها بدند، آنها هم میگویند اینها بدند و قول ثالثی نیز وجود ندارد! این چطور برخورد کردن با قضایا است؟ اعتماد مردم را به اصل نظام از دست میدهم. نگویند مردم به نظام بی اعتماد میشوند. این نظامی که ده سال، یازده سال کسی مثل امام بالای سرش بود و آن شلاق کوبنده ی فرمایشهای آن بزرگوار بر سر و شانهِ همه ی ما فرود می آمد به حجم فرمایشهای امام نگاه کنید؛ من گمان نمیکنم که در هیچ موضوعی به قدر موضوع اختلافات، ایشان مطلب فرموده باشند، در عین حال ماها اصلاح نشدیم. آیا این نشان نمیدهد که بنیان کار خراب است؟ اگر ادامه بدهید، این استنتاج را شما برای مردم درست میکنید و دیگر نمیروند نقاط مثبتی را که در این بین هست، پیدا کنند و روی آن تأمل نمایند؛ خواهند گفت که معلوم میشود اشکالی در اصل کار هست! (2)

5-2-2 - سوء استفاده ی دشمن

آقایانی که سردمداران خطوط سیاسی و گرایشهای سیاسی هستید!

ص: 302

1- . در خطبه های نماز جمعه 1378/5/8

2- . در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران 1370/5/23

حالا برسید به این حرفی که ما میگوییم شما خودی ها وقتی سر قضایای بیهوده این طور با هم درگیر میشوید، دشمن سوءاستفاده میکند؛ بفرمایید، این يك نمونه؛ دیدید دشمن چطور استفاده کرد! دیدید دشمن چگونه نیش خود را زد! این مسائل را کنار بگذارید. البته ما اصرار نداریم که همه يك طور فکر کنند؛ اما برای کار سیاسی و درگیری سیاسی، حدی قائل شوید و خطّ قرمزی بگذارید. بی حساب و کتاب با هم مبارزه نکنید که آن قدر مشغول شوید که به دشمن اجازه دهید این طور بیاید و داخل این میدانها بشود. سر این قضیه ی قانون مطبوعات و سر قضایای گوناگون دیگر، چه جنجال و چه دعوایی به راه افتاد! همه اش مسائل خطّوخطوط! برای چه؟ برای اینکه قانونی در مجلس تصویب میشود! من به يك جریان سیاسی خاص اشاره نمیکنم؛ خطاب من به همه است. برای من، آن خطّ و این خطّ و هر خطّ سیاسی و سلیقه ی سیاسی دیگر، تفاوت نمیکنند. برای من، مناط و ملاک، راه خدا و راه امام و راه اسلام و حفظ کشور و رعایت مصالح مردم و حفظ آینده کشور مطرح است. برای من فرقی نمیکنند که فلان کس متعلق به خطّ «الف» است، فلان کس متعلق به خطّ «ب» است. من به همه عرض میکنم؛ شما هم هشیار باشید. (1)

نمایندگان مجلس شورای اسلامی، از تریبون مجلس که چنین تریبونی، جزو افتخارات جمهوری اسلامی است، مستقیم حرف میزنند و هر هفته چندین ساعت صدایشان از رادیو پخش میشود و همه ی مردم خودی و غریبه میتوانند رادیو را باز کنند و بشنوند. وقتی دشمنان ما پای این رادیو نشستند و گوش کردند که قطعاً هم می نشینند و بیش از همه، منتظر حرفهای شماها در نطق پیش از دستور هستند و دیدند که حرف غلیظ مسئله داری از دهان شما خارج شد، قطعاً خوشحال میشوند. نمیگویند که

ص: 303

این فرد، جزو این جناح یا آن جناح است؛ کاری که به خیر و شرّ دو جناح ندارند و اصلاً جناح نمی‌فهمند. آنان فقط به يك جناح قائلند؛ خودشان را هم در يك جناح دیگر میدانند. (1)

در مقابل آنان، يك جناح وجود دارد که آن، جناح معتقد به اسلام و امام و اهداف اسلامی و نظام جمهوری اسلامی است. آنان هر دو جناح را هم جزو این جناح میدانند. لذا هر کدام که حرفی بزنید، بدون اینکه ملاحظه کنند شما از چه جناحی هستید، خوشحال میشوند و میگویند که در صف دشمن - آنان شما را دشمن میدانند؛ درست هم هست - زمزمه‌ی اختلاف به گوش میرسد؛ «فقی ذلک سرور عدوک» (2). (3)

5-2-3 - منازعه‌ی در درون، موجب جری شدن دشمن

در سرتاسر کشور، امروز ما احتیاج داریم به اتحاد و یکپارچگی. بهانه‌های اختلاف زیاد است. گاهی در يك قضیه‌ی ای سلیقه‌ی يك نفر، دو نفر با هم یکسان نیست؛ این نباید بهانه‌ی اختلاف بشود. گاهی در کسی يك گرایش هست، در دیگری نیست؛ این نباید مایه‌ی اختلاف بشود. آراء، نظرات، همه محترمند. اختلاف در درون، منازعه‌ی در درون، موجب فشل میشود. قرآن به ما تعلیم میدهد: «وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ» (4). اگر منازعه کنیم، سر مسائل گوناگون مسائل سیاسی، مسائل اقتصادی، مسائل شخصیتی دست به یقه شویم، دشمن ما جری میشود. يك مقدار از جرئتی که دشمن در سالهای گذشته پیدا کرد، به خاطر اختلافات بود. امیرالمؤمنین (علیه السلام)

ص: 304

- 1- . در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام به همراه حجّت الاسلام والمسلمین حاج سید احمد خمینی 1369/9/14
- 2- . دعای ابوحمزه ثمالی، مفاتیح الجنان شیخ عباس قمی
- 3- . در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام به همراه حجّت الاسلام والمسلمین حاج سید احمد خمینی 1369/9/14
- 4- . سوره‌ی انفال، بخشی از آیه‌ی 46، ترجمه: «... و با هم نزاع مکنید که سُست شوید و مهابت شما از بین برود...»

به ما درس می‌دهد؛ می‌فرماید: «لیس من طلب الحقّ فاخطأه کمن طلب الباطل فأصابه» (1). مخالفین دو جورند. یک مخالفی است که دنبال حق است، او هم دنبال جمهوری اسلامی است، او هم دنبال انقلاب است، او هم دنبال دین و خدا است، منتها راه را اشتباه کرده؛ با این نباید دشمنی کرد؛ این فرق دارد با کسی که در جهت غیر نظام اسلامی، با هدف معاندانه‌ی علیه نظام اسلامی حرکت میکند. دلها را به هم نرم کنید، برخوردها را نسبت به یکدیگر مهربانانه تر کنید. (2)

5-2-4 - ناراحتی دوستان

از طرف دیگر، دل‌های دوستان واقعی شما مجروح میشود. مردم در تاکسی و خانه و مغازه، رادیوها را باز میکنند؛ وقتی دیدند که در آنجا یک نفر ایستاده و به نحوی با طرف مقابلش حرف می‌زند که گویی با آمریکا، با دشمن خونی خودش حرف می‌زند و گویی پشت این دروازه‌ها، دشمن با همه‌ی وجود نایستاده است، قلبشان مجروح میشود. خدا میداند در این تلفنهایی که به اینجا میشود و برای من می‌آورند، یا کسانی از مردم معمولی و ائمه‌ی جمعه که به من مراجعه میکنند، راجع به همین مسئله اظهار نگرانی میکنند. در این چند سال، از جمله در همین یکی، دو سال اخیر، در این خصوص بارها به من گفته‌اند. هرکس هم که می‌گوید، آدم جواب ندارد. یکی از آن حرفهایی که برایش هیچ جوابی نداریم، همین است. مراقب باشید که حریمها را نشکنید. (3)

ص: 305

1- . نهج البلاغه، ص 94، خطبه‌ی 61

2- . در حرم مطهر رضوی در آغاز سال 1391/1/1

3- . در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام به همراه حجّت الاسلام والمسلمین حاج سید احمد خمینی 1369/9/14

من همیشه هشدار داده ام که منازعات سیاسی نمیگذارد مسئولان کار کنند. آن مسئولی که سرگرم «آری» یا «نه» های حزبی و گروهی و جناحی و سیاسی است، فرصت ندارد وقت خود را صرف امور مردم کند. البته ما پیشرفتهای فراوانی داشته ایم. من مخالفم که کسی پیشرفت دولتهای متوالی جمهوری اسلامی را از اول انقلاب تا امروز ندیده بگیرد و تحقیر کند. خودکوچک بینی، درست مثل خودبزرگ بینی، یک بیماری ملی است. (1)

مردم از دعوای سیاسی و اختلافات سیاسی خسته اند؛ مردم این چیزها را دوست نمی‌دارند. در کشور کارهای زیادی هست که باید انجام بگیرد؛ کارهای زیادی هم انجام گرفته است. مشکلات فراوانی وجود دارد که باید برطرف شود؛ گره‌هایی هست که باید باز شود. در کشور باید فساد ریشه کن شود؛ تبعیض نباشد؛ به طبقه‌ی مستضعف و محروم بخصوص مستضعفین بی دست و پا به طور ویژه توجه شود؛ اینها وظایف اسلامی ما است؛ وظایفی است که قانون اساسی بر دوش همه‌ی مسئولان کشور گذاشته است؛ هیچ کس نمیتواند خود را از این کارها برکنار بدارد. دعوای لفظی، شعارهای لفاظی گونه، اسم از مفاهیم مبهم و بی سروته آوردن، مشکل مردم را حل نمیکند؛ مردم احتیاج دارند به اینکه در میدان عمل و کار، با لجنهایی که نمیگذارد این دریاچه‌ی مصفا طراوت لازم را داشته باشد، مبارزه شود. کسی که سر کار می‌آید هرکس باشد، هر شعاری داده باشد، هر حرفی در مقام ادعا به مردم زده باشد، اولین وظیفه اش این است که برای گره‌گشایی مشکلات مردم آستین همت بالا-بزند؛ همکاران خودش را از کسانی که مؤمن به حق مردم و مؤمن به کارایی نظام جمهوری اسلامی هستند، انتخاب کند؛ وارد میدان عمل شود و برای مردم کار کند. (2)

ص: 306

1- . در اجتماع بزرگ مردم شهرستان کاشان و آران و بیدگل 1380/8/20

2- . در دیدار اقشار مختلف مردم 1384/3/25

1 - واقعیت وجود تعارض و اختلاف

اشاره

این درون نظام و برون نظام، یک مفاهیم تبلیغاتی و شعارهای پوچ نیست؛ تابلوی صرف نیست؛ یک شاخصهایی دارد، مبناهای عقیدتی دارد، مبناهای علمی دارد. تا حالا این جور بوده، ان شاءالله بعد از این هم همین جور باشد. (1)

از اول انقلاب تا امروز، در جریان انقلاب و جریان اصیل این مردم انشعابهایی به وجود آمده، تعارضهایی به وجود آمده است. بعضی از این تعارضها و انشعابها خسارت زا هم بوده است؛ بعضی هم نه، با هشیاری مردم، با آگاهی و مسئولیت پذیری عناصر فعال در این جریانها، حل شده است؛ برای انقلاب و برای کشور باری درست نکرده است. (2)

نوع در اختلاف نظرها و انشعابها

این اختلاف نظرها و انشعابهایی که پیدا میشود، همه یک جور نیست. بعضی انشعابها ناشی از اختلاف در مبانی و در عقاید است؛ بعضی از

ص: 307

1- . در خطبه های نماز جمعه ی تهران 1388/6/20

2- . همان

اینها بحث عقاید و معتقدات نیست؛ بحث منافع است، دعوا بر سر منافع است؛ بعضی از این اختلافها هیچ کدام از اینها نیست؛ مسئله‌ی سلائق است، اختلاف دیدگاه و اختلاف سلیقه در اجرای اصول است؛ در چارچوب اصول و مبانی، در روشها اختلاف به وجود می‌آید؛ لذا اینها يك جور نیستند. (1)

2- روش برخورد امام (رضوان الله علیه) با اختلافات

از اوّل انقلاب در بین همین گروه‌هایی که در دوران پیش از انقلاب و در حوادث سالهای مبارزات، همه در کنار هم بودیم، اختلافهایی به وجود آمد. امام (رضوان الله علیه) با همه‌ی این اختلافات يك جور برخورد نکرد. همین طور که در روش امیرالمؤمنین عرض کردیم، روش امام (رضوان الله علیه) هم همین جور بود؛ یعنی اوّل با مدارا، با نصیحت؛ لیکن آن وقتی که اقتضا کرد، برخورد کرد. يك گروه مربوط به دولت موقت بودند و مشکلات آنها بود، يك گروه آن کسانی بودند که علیه لایحه‌ی قصاص آن حرکت را انجام دادند، يك گروه حتّی کار را به ترور و درگیری‌های خیابانی کشیدند؛ با هر کدام از اینها امام به يك نحوی برخورد کرد. در سطوح بالای حکومت هم بود؛ نخست وزیر بود، رئیس جمهور بود، حتّی بعدها در اواخر عمر امام (رضوان الله علیه) در سطوح بالاتر از رئیس جمهور هم بود. امام با کسانی که احساس کردند نمیشود با اینها بیش از آن مدارا کرد، برخورد کردند. همه هم سوابق انقلابی داشتند، سوابق مذهبی داشتند، خیلی شان هم در سطوح بالا بودند؛ لیکن خوب، این جور شد دیگر؛ این انشعابها پیش آمد. بعضی واقعاً با امام درافتادند؛ بعضی نه، اختلاف نظری هم بود، اما به درگیری و دعوا و انشعاب و انشقاق نینجامید. بعضی با امام درافتادند و مدارای امام را ندیده گرفتند. امام به همین گروهك منافقین که خواسته بودند بیایند با ایشان ملاقات کنند،

ص: 308

پیغام دادند که اگر شما به حق عمل کنید، من می آیم سراغ شما؛ اگر دست از این کارهای خلاف بردارید، خود من می آیم سراغ شما. یعنی امام تا این حد با اینها مدارا کردند و حرف زدند. خوب، وقتی احساس خطر شد؛ بخصوص آن وقتی که مسئله، مسئله ی رسوخ دادن مبانی غلط در کالبد نظام و انقلاب است، این دیگر مثل سم مهلك است. آن وقت امام رعایت نکردند، مدارا نکردند؛ برخورد کردند. این در مورد آن چیزهایی است که در اختلافات بنیانی است.

حالا همانهایی هم که اختلاف بر سر منافع دارند، گاهی رنگ عقیدتی و مبنایی به آن میدهند. هر کدام از اینها باشد یا آنهایی که اختلاف در مبانی و عقاید است، یا آنهایی که اختلاف بر سر منافع است آنجایی که به درگیری با نظام و درگیری با انقلاب و پشت کردن به مبانی انقلاب باشد، آن وقت حالت دشمن را پیدا میکنند. (1)

3 - روش برخورد نظام با گروه های مختلف

3-1 - روش برخورد نظام با دگراندیشان

اشاره

عده ای از ورشکستگان سیاسی و مطرودان امام و انقلاب هستند که از اینکه خیال کنند بحرانی برای جمهوری اسلامی پیش آمده، خوشحال میشوند: «إِنْ تُصِيبَكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ» (2)؛ هر خیری به شما برسد، آنها بدشان می آید. اگر شرّی به شما برسد «یفرحوا بها»؛ خوشحال میشوند. آنها از احتمال اینکه ممکن است شرّی برای نظام جمهوری اسلامی پیش آید، خوشحال میشوند و خوشحالی خودشان را هم بروز میدهند. گفت: «وقاحت به شادی گشوده دهن!» این عده کسانی هستند که تا بالای سرشان زیر بار منت جمهوری اسلامی و مردم انقلابی و مسلمان است و جمهوری اسلامی و این مردم

ص: 309

1- . در خطبه های نماز جمعه ی تهران 1388/6/20

2- . سوره ی توبه، بخشی از آیه ی 50

به اینها آزادی داد و اینها را از محنتهای سنگین و شدید رهانید؛ اما اینها نسبت به امام، انقلاب و مردم قدرناشناسی کردند؛ نمک خوردند و نمکدان شکستند و الان دلشان را به این خوش میکنند که آمریکا ایران را تهدید کند! اینها کسانی هستند که هر بهانه و تهدیدی که آمریکایی ها و صهیونیستها علیه جمهوری اسلامی مطرح و علم کنند، از پیش خوشحال میشوند؛ فردا هم که حقوق بشر علیه جمهوری اسلامی مطرح شود، خوشحالی میکنند. این عده کسی نیستند و نکند که مراکز سیاسی دنیا و بخصوص اروپا را فریب دهند! اینها در نظام جمهوری اسلامی ورشکستگان به تقصیرند؛ کسانی هستند که با مردم قهرند، مردم هم با اینها قهرند و نسبت به اینها بی اعتماد. البته نظام جمهوری اسلامی تا وقتی از اینها شرارتی نبیند، کاری به کارشان ندارد؛ برخلاف آنچه تبلیغ میکنند که ما چون طور دیگری فکر میکنیم، با ما برخورد میکنند! این عده اسم محترمانه ای برای خودشان درست کرده اند به نام «دگراندیش». بنده يك وقت گفتم دگراندیش تعبیر غلطی است؛ زیرا در جامعه اسلامی این همه دگراندیش هست و دگراندیشی به معنی دشمنی نیست. جمهوری اسلامی هیچ وقت با دگراندیش برخورد نمیکند. در بین جمعی که الان اینجا تشریف دارید، برادران مسلمان غیر شیعه و غیر مسلمان هم هستند که همه هم اعضای نظام اسلامی اند و برای آن کار میکنند. بحث عناد و مخالفت و شرارت است که جمهوری اسلامی با اینها مقابله میکند. البته اگر کسی عناد و شرارت کرد، جمهوری اسلامی بدون هیچ تردید و ملاحظه به آن شخص ضربه میزند. (1)

1-1-3 - مدارای نظام با دگراندیشان غیر شرور

کسی عقیده ای مخالف داشته باشد، کاری به کار نظام نداشته باشد، نظام با او کاری ندارد. بعضی رایج کرده اند: «دگراندیشان». نظام

ص: 310

با دگراندیشان چگونه رفتار میکند؟ نظام با دگراندیشان کاری ندارد. این همه دگراندیش هست. دگراندیش سیاسی که بالاتر از دگراندیش دینی نیست. خوب، ما اقلیتهای دینی داریم که دگراندیشند، در مجلس شورای اسلامی هم عضو دارند، در مناصب مختلف هم حضور دارند. بنابراین بحث دگراندیشی نیست؛ بحث مخالفت است، بحث معارضه است، بحث ضربه زدن است، در مقابل نظام و در مقابل انقلاب شمشیر کشیدن است. آنکه نظام با او برخورد میکند، این است. اما اگر اختلاف، اختلاف در سلائق است، در روشها است، نه، این اختلافات مضر نیست؛ نافع هم هست. (1)

اشکالی ندارد که مسئولان کشور، متولیان امور کشور منتقدینی داشته باشند که ضعفهای آنها را به خود آنها نشان بدهند. وقتی انسان در مقام رقابت قرار بگیرد، مقابل منتقد قرار بگیرد، بهتر کار میکند. این جور نیست که وجود منتقدین و کسانی که این روش را قبول ندارند، آن روش را قبول دارند، برای نظام ضرری داشته باشد؛ منتها باید در چارچوب نظام باشد؛ این اشکالی ندارد، این مخالفت هیچ مخالفت مضرری نیست؛ نظام هم مطلقاً با یک چنین مخالفتی برخورد نمیکند. البته انتقاد باید در چارچوب اصول باشد. اصول انقلاب هم مشخص است که چیست. اصول انقلاب امور سلیقه ای نیست که هر که از یک گوشه ای دریاید، سنگ اصول را به سینه بزند؛ بعد که سراغ این اصول میرویم، می بینیم بیگانه ی از انقلاب است. اصول انقلاب، اسلام است؛ قانون اساسی است؛ رهنمودهای امام است؛ وصیتنامه ی امام است؛ سیاستهای کلی نظام است که در قانون اساسی معین شده است که این سیاستهای کلی بایست تدوین بشود. در این چارچوب، اختلاف نظر، اختلاف ممشا، اختلاف سلیقه عیب نیست، که حسن است؛ مضر نیست، که مفید و نافع است. این یک مطلب است که

ص: 311

در میدان معارضات این چینی، نظام با هیچ کس برخورد نمی‌کند. آنجایی که افراد در چارچوب اصول رفتار کنند، دنبال خشونت نروند، درصدد بر هم زدن امنیت جامعه نباشند، آسایش جامعه را نخواهند به هم بزنند - از این کارهای خلافی که انجام می‌گیرد؛ دروغ پراکنی و شایعه - نظام هیچگونه مسئله ای ندارد. مخالفینی هستند، نظراتی دارند، نظرات خودشان را بیان میکنند؛ نظام برخورد نمی‌کند. بنای نظام در اینجا، جذب حداکثری و دفع حداقلی است. این، روش نظام است؛ این را همه توجه بکنند. آن کسانی هم که نظر مخالف دارند، نظرات مخالف با نظرات رسمی دارند، در این چارچوب میتوانند خودشان را مقایسه کنند. (1)

2-3 - روش برخورد با گروه های برانداز

1-2-3 - هر حرکت به قصد براندازی، شروع به محاربه

جمهوری اسلامی و مسئولان آن بعد از این نه حق دارند و نه تصمیم دارند که در مقابل کسانی که میخواهند با شعار آزادی علیه منافع مردم، علیه خود آزادی و علیه سرنوشت این ملت اقدام و حرکت کنند، مداخلات کنند. در محافل خودشان نشستند و گفتند ما میخواهیم براندازی قانونی کنیم! چیز عجیبی است! ما چیزی به اسم براندازی قانونی نمی شناسیم. هر حرکت و تلاشی که به قصد براندازی صورت گیرد، شروع به محاربه است. حکم محارب هم در اسلام معلوم است. ما که این همه دشمن و معاند داریم و این گونه در دنیا محاصره ی اقتصادی و تبلیغاتی شده ایم، باید بیشتر به فکر باشیم. (2)

ص: 312

1- . در خطبه های نماز جمعه ی تهران 1388/6/20

2- . در جمع دانشجویان و استادان دانشگاه صنعتی امیرکبیر 1379/12/9

البته کسی که دشمن نظام است، این طور نیست که نمیتواند در این نظام زندگی کند؛ نه. مخالفان اسلام میتوانند در این نظام زندگی کنند؛ کسانی هم که اسلام را اصلاً قبول ندارند، میتوانند در این نظام زندگی کنند. اسلام نگفته که هر کس در ظلّ نظام اسلامی زندگی میکند، باید معتقد به اسلام و میانی اسلام باشد؛ نه. زندگی کنند و از حقوق شهروندی و امنیت هم برخوردار باشند. اگر دزدی در خانه يك غير مسلمان را بشکند و برود دزدی کند، آن دزد را هم مجازات میکنند. در مجموع، بین کسانی که به نظام معتقدند و کسانی که مخالف نظامند، در حقوق شهروندی تفاوتی نیست. میتوانند زندگی کنند؛ اما حقّ معارضه و مبارزه با نظام را ندارند. حقّ تیشه برداشتن و زدن به ریشه ی نظام را ندارند. در اینجا نظام باید جلوی آنها را بگیرد. حال ما بنشینیم بحث کنیم که معنای براندازی چیست؟ آیا فلان مرحله جزو براندازی هست یا نه؟ کلمه ی براندازی که از آسمان نازل نشده است. کسی که با نظام معارضه میکند، باید در این معارضه به او کمک نکرد و جلوی او را گرفت و اگر عمل او مصداق یکی از عناوین جرائم قانونی است، او را مجازات کرد. همه باید در این معنا متفق باشند. آن گاه ما بباییم با کسانی که نظام را قبول ندارند و عازم بر معارضه با نظامند، روزبه روز مرزهای خود را کمرنگ کنیم و دائماً با خودی ها به جان هم بیفتیم! این درست نیست. معنای این بحث خودی و غیر خودی را که ما دوسه سال پیش مطرح کردیم و عدّه ای را هم نگران کرد، همین است. معنای غیر خودی این نیست که او نباید در این کشور زندگی کند؛ نه. غیر خودی هم زندگی کند؛ منتها معلوم شود که او با نظام میانه ای ندارد؛ برای اینکه او در مواردی منشأ اثر خواهد بود. مرز حفظ شود، حرف او تکرار نشود، کار او مورد تأیید قرار نگیرد. این اساس قضیه است. جالب اینجا است، خیلی از کسانی که گله میکنند که چرا گفتید خودی و غیر خودی،

خودشان مسئولان نظام و مردم مؤمن را خودی نمیدانند غیر خودی میدانند و به آنها اعتماد نمیکنند! عملاً خود آنها عامل به تقسیم افراد به خودی و غیر خودی اند! میگویند چرا به مردم میفهمانید که ما غیر خودی هستیم! (1)

3-2-3 - نظام مجبور به مقابله با معارضان به مبانی

اگر کسی با مبانی نظام معارضه کند، با امنیت مردم مخالفت کند، نظام مجبور است در مقابل او بایستد. ما درباره ی افرادی که به آنها اهانت میشود، تهمت زده میشود، میگوییم اینها حق دفاع دارند؛ خوب، نظام هم همین جور است؛ نظام هم حق دفاع از خودش را دارد. این خطا است که کسی خیال کند چون نظام حاکمیت است و قدرت سیاسی است، نباید دفاع کند؛ بی دفاع بماند؛ [اگر] در مقابلش هرگونه مخالفتی، معارضه ای، قانون شکنی ای، مرز شکنی ای انجام بگیرد، باید عکس العمل نشان ندهد؛ این درست نیست؛ هیچ جای دنیا هم چنین نیست. در اختلافات گوناگونی که در بین احزاب دنیا وجود دارد در همین کشورهایی که خودشان را پیشرو دموکراسی میدانند هیچ کدام از این احزاب متعارض و متخالف، با اصول و مبانی آن نظام مخالفت نمیکنند؛ و الا از نظر مردم مردود هستند. دستگاه هایی دارند؛ دستگاه های رعایت قانون اساسی و دادگاه قانون اساسی - شبیه شورای نگهبان خودمان - که اینها را رد میکنند. این جور نیست که قبول کنند یک نفری بیاید در یک نظامی علیه مبانی آن نظام مبارزه کند، معارضه کند، آن وقت نظام در مقابل او ساکت و آرام بنشیند. به کمتر از آن هم گاهی دیده میشود که در همین نظامهای اروپایی برخوردهای خشن و تندی میکنند؛ چیزهایی که جزو اصول هم محسوب نمیشود. بنابراین برخورد با نظام، برخورد با مبانی نظام، ایستادگی و شمشیر کشیدن روی نظام، جواب تند دارد؛ اما نظر مخالف داشتن، نظر متفاوت داشتن،

ص: 314

آن وقتی که با این اشکالات همراه نباشد، تهمت و شایعه افکنی و دروغ و از این چیزها نباشد، نه، نظام هیچگونه برخوردی نخواهد کرد. شیوه‌ی نظام این نبوده، امروز هم نیست و ان شاءالله در آینده هم نخواهد بود. (1)

4-2-3 - ضرورت ایستادگی در مقابل اغواگران

یکی از مهم‌ترین خدمات انقلاب اسلامی، احیای عقلانیت صحیح در کشور بود. اینکه شما جوان دانشجو می‌آیید مسائل منطقه را تحلیل میکنید، با نگاه موشکافانه مسائل را می‌بینید، دشمن را معرفی میکنید، حوادث منطقه را تحلیل میکنید و می‌ایستید، نشان دهنده‌ی حیات عقلانی یک کشور است؛ این را انقلاب به ما داد. امروز بعضی‌ها باز دلشان میخواهد برگردند به همان شکل سابق. همان جریانهای غرب زده، جریانهایی که عاشق غربند، ملت را تحقیر میکنند، داشته‌ها را تحقیر میکنند، فرهنگ و هویت ملی را تحقیر میکنند به نفع مسالطین غربی؛ دلشان میخواهد که همانها دوباره بیایند و برای امور کشور، فرهنگ کشور، جهت‌گیری کشور، شاخص معین کنند و معرفی کنند. این عده‌ای که امروز در خارج از کشور، در زیر پرچم همین دشمنان خونی ملت ایران دارند علیه جمهوری اسلامی کار میکنند، همین کسانی هستند که واقعاً دنبال این هستند که همان غفلت محاسباتی، همان اغوای شیطانی که نسبت به عقلانیت این کشور در یک دوره‌ای وجود داشت، مجدداً حاکم بشود. در مقابل اینها باید ایستاد. (2)

4 - موافقان و مخالفان خارجی نظام اسلامی

عده‌ای نگاه میکنند به دشمنی‌ها، دلشان را از دست میدهند؛

ص: 315

1- . در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران 1388/6/20

2- . در دیدار دانشجویان در بیست و پنجمین روز ماه مبارک رمضان در حسینیه‌ی امام خمینی (ره) 1393/5/1

زهره شان آب میشود از اینکه می بینند دهانهای از خشم گشوده، علیه جمهوری اسلامی بدگویی میکنند، حرف میزنند. خب، همه ی نظامهای عالم، همه ی حکومتهای عالم دشمنانی دارند و دوستانی؛ امروز هم این جور است، در طول تاریخ هم این جور بوده. هیچ حکومتی را شما پیدا نمیکنید که همه ی مردم در داخل آن حکومت و خارج آن حکومت با او خوب باشند یا همه با او بد باشند؛ نه، يك عده ای موافق دارند، يك عده ای مخالف. حکومت پیغمبر هم همین جور بود، حکومت امیرالمؤمنین هم همین جور بود، حکومت معاویه و یزید هم همین جور بود؛ يك عده ای موافق [بودند]، يك عده ای مخالف. جمهوری اسلامی هم همین جور است؛ يك عده ای موافق هستند، يك عده مخالف هستند؛ منتها مسئله این است که ببینیم موافقین يك حکومت چه کسانیند، مخالفین این حکومت چه کسانی اند؛ این شاخص است.

يك حکومتی هست که هرچه غارتگر بین المللی است، با او مخالف است؛ هرچه زورگوی بین المللی است، با او مخالف است؛ هر دولت دارای سابقه ی سیاه استعمارگری با او مخالف است؛ هر سرمایه دار صهیونیست خبیثی با او مخالف است. خب این مخالفتها مایه ی افتخار است؛ اینها که نباید کسی را بترساند. موافقینش چه کسانیند؟ ملت‌های مؤمن در سرتاسر دنیا موافق با او هستند؛ ملت‌های مسلمان، غیر ایرانی؛ در آفریقا، در کشورهای آفریقای شمالی، در نقاط مسلمان نشین آفریقا، در آسیا، تا اندونزی، تا مالزی، در کشورهای عربی، غیر عربی، در اروپا، جماعت‌های مسلمان، ملت‌های مسلمان، دوستدار او هستند، هوادار او هستند.

در مسابقه ی فوتبال چند سال قبل، تیم ایرانی بر تیم مقابلش پیروز شد. توی قهوه خانه های یکی از کشورهای شمال آفریقا جوانها نشسته بودند، گلزن ایرانی که گل میزد، اینها کف میزدند. یکی به آنها گفت شما که کشور خودتان نیست، چه کار دارید به اینکه بازیکن ایرانی مثلاً يك گل زد توی

دروازه‌ی طرف مقابلش، که او هم دشمن شما نیست. میگفتند پیروزی ایران، پیروزی ما است؛ حتی در میدان فوتبال! اینها قیمت دارد.

در بلواهای بعد از انتخابات، مسلمانان کشورهای مختلف اسلامی نگران بودند؛ پیغام میدادند به آشنایان خودشان در اینجا، که در ایران چه خبر است؟ اینها میگفتند ناراحت نباشید، نترسید، جمهوری اسلامی قوی تر از این حرفها است. يك حکومت این جوری است؛ دشمنانش آنهايند، دوستانش اینهايند. همه‌ی بدها و شمرهای عالم با او دشمنند، همه‌ی مظلومان با او موافقند؛ ملت فلسطین طرف دار او است، ملت‌های عربی مقاوم طرف دار او هستند. بله، دولت آمریکا هم مخالفش است، دولت انگلیس هم که خباثت دويست ساله در ایران دارد - سابقه‌ی خباثت انگلیسی‌ها در ایران، دويست ساله است - با او مخالف است. این مخالفتها کسی را به وحشت نمی‌اندازد. اما يك دولتی بعکس است؛ طرف دارش عبارتند از دزدها و غارتگرها و مستکبرين و زورگویان عالم، مخالفینش عبارتند از ملت خودش یا ملت‌های مؤمن و ملت‌های مظلوم؛ این مایه‌ی ننگ است. جمهوری اسلامی تا امروز مخالفیني داشته است از آن قبیل مخالفین؛ دزدهای عالم، غارتگرهای عالم، مستکبرين عالم؛ اینهايند که با جمهوری اسلامی مخالفند؛ اینهايند که در مجامع جهانی سعی میکنند با جمهوری اسلامی مقابله و مخالفت کنند؛ اما آحاد مردم، توده‌های مردم، دولتهای مستقل، سیاستمداران منفک از آن قدرتها، ملت‌های مظلوم، موافق با جمهوری اسلامیند. به خاطر ترس از اینگونه مخالفتها، نباید چهره‌ی تسلیم به دشمن نشان داد. به هر حال نسل جوان ما بایستی هشیار باشد. (1)

ص: 317

غرض ورزی، بی‌اعتنایی و کج‌فهمی بسیاری از پژوهندگان و نویسندگان نسبت به حیات سیاسی امامان

علی‌رغم هزاران کتاب کوچک و بزرگ و قدیم و جدید درباره‌ی زندگی ائمه، امروز همچنان غباری از ابهام و اجمال، بخش عظیمی از زندگی این بزرگواران را فراگرفته و حیات سیاسی برجسته‌ترین چهره‌های خاندان نبوت که دو قرن و نیم از حساس‌ترین دورانهای تاریخ اسلام را در برمیگیرد با غرض‌ورزی یا بی‌اعتنایی و یا کج‌فهمی بسیاری از پژوهندگان و نویسندگان روبرو شده است، این است که ما از یک تاریخچه‌ی مدون و مضبوط درباره‌ی زندگی پرحادثه و پرماجرایی آن پیشوایان تهی هستیم. (1)

تأسیسی نظام عادلانه‌ی اسلامی، بزرگ‌ترین هدف مبارزه‌ی ائمه

مهم‌ترین چیزی که در زندگی ائمه به طور شایسته مورد توجه قرار نگرفته، عنصر «مبارزه‌ی حاد سیاسی» است. از آغاز نیمه‌ی دوم قرن اول هجری که خلافت اسلامی به طور آشکار با پیرایه‌های سلطنت آمیخته شد و امامت اسلامی به حکومت جابرانه‌ی پادشاهی بدل گشت، ائمه‌ی اهل بیت (علیهم‌السلام) مبارزه‌ی سیاسی خود را به شیوه‌ای متناسب با اوضاع و

ص: 321

شرایط، شدت بخشیدند. بزرگ ترین هدف این مبارزه تشکیل نظام اسلامی و تأسیس حکومتی بر پایه ی امامت بود. بی شك تبیین و تفسیر دین با دیدگاه مخصوص اهل بیت وحی و رفع تحریفها و کج فهمی ها از معارف اسلامی و احکام دینی نیز هدف مهمی برای جهاد اهل بیت به حساب می آمد. اما طبق قرائن حتمی، جهاد اهل بیت به این هدفها محدود نمیشد و بزرگ ترین هدف آن، چیزی جز تشکیل حکومت علوی و تأسیس نظام عادلانه ی اسلامی نبود. بیشترین دشواری های زندگی مرارت بار و پر از ایثار ائمه و یاران آنان به خاطر داشتن این هدف بود و ائمه از دوران امام سجّاد و بعد از حادثه ی عاشورا به زمینه سازی درازمدت برای این مقصود پرداختند. در تمام دوران 140 ساله ی میان حادثه ی عاشورا و ولایت عهدی امام هشتم، جریان وابسته به امامان اهل بیت، یعنی شیعیان، همیشه بزرگ ترین و خطرناک ترین دشمن دستگاه های خلافت به حساب می آمد. در این مدت بارها زمینه های آماده ای پیش آمد و مبارزات تشیع که باید آن را نهضت علوی نام داد، به پیروزی های بزرگی نزدیک گردید، اما هر بار موانعی بر سر راه پیروزی نهایی پدید می آمد و غالباً بزرگ ترین ضربه از ناحیه ی تهاجم بر محور و مرکز اصلی این نهضت، یعنی شخص امام در هر زمان و به زندان افکندن یا به شهادت رساندن آن حضرت وارد میگشت و هنگامی که نوبت به امام بعد میرسید، اختناق و فشار و سخت گیری به حدی بود که برای آماده کردن زمینه به زمان طولانی دیگری نیاز بود. (1)

ص: 322

1 - ضرورت مطالعه ی زندگی رسول اکرم

صرف اینکه بنشینیم، بگوییم آیه های نازل شد و جبرئیلی آمد و پیغمبر مبعوث به رسالت شد و خوشحال بشویم که چه کسی ایمان آورد و چه کسی ایمان نیاورد، مسئله ای را حل نمیکند. مسئله این است که ما باید از این حادثه که مادر همه ی حوادث دوران حیات مبارک پیغمبر است، درس بگیریم. همه ی این 23 سال درس است.

من يك وقت به بعضی دوستان گفتم زندگی پیغمبر را میلی متری باید مطالعه کرد. هر لحظه ی این زندگی يك حادثه است؛ يك درس است؛ يك جلوه ی عظیم انسانی است؛ تمام این 23 سال همین جور است. جوانهای ما بروند تاریخ زندگی پیغمبر را از منابع محکم و مستند بخوانند و ببینند چه اتفاقی افتاده است. اگر شما می بینید امتی به این عظمت به وجود آمد که امروز هم بهترین حرفها، بهترین راه ها، بزرگ ترین درسها، شفابخش ترین داروها برای بشریت در همین مجموعه ی امت اسلامی است، این جور به وجود آمد، گسترش پیدا کرد و ریشه دار شد. وَاَلَا صرف اینکه حق با ما باشد، ما پیش نمیرویم؛ حَقَّ همراه با ایستادگی [کار را پیش میبرد]. امیرالمؤمنین - بارها من این جمله را از آن بزرگوار نقل کردم - در جنگ صفین فرمود: «لا

يحمل هذا العلم إلا اهل البصر و الصبر» (1). این پرچم را کسانی میتوانند بلند کنند که اولاً بصیرت داشته باشند، بفهمند قضیه چیست، هدف چیست؛ ثانیاً صبر داشته باشند. صبر یعنی همین استقامت، ایستادگی، پابرجایی. این را ما باید از بعثت درس بگیریم. (2)

2 - صحنه های زندگی پیامبر اعظم

2-1 - صحنه ی اول: صحنه ی دعوت و جهاد

صحنه ی اول از زندگی پیامبر، صحنه ی دعوت و جهاد بود. کار مهم پیامبر خدا، دعوت به حق و حقیقت و جهاد در راه این دعوت بود. در مقابل دنیای ظلمانی زمان خود، پیامبر اکرم دچار تشویش نشد. چه آن روزی که در مکه تنها بود، یا جمع کوچکی از مسلمین او را احاطه کرده بودند و در مقابلش سران متکبر عرب، صننادید (3) قریش و گردنکشان، با اخلاقیهای خشن و با دستهای قدرتمند قرار گرفته بودند و یا عامه ی مردمی که از معرفت نصیبی نبرده بودند، وحشت نکرد؛ سخن حق خود را گفت، تکرار کرد، تبیین کرد، روشن کرد، اهانتها را تحمّل کرد، سختی ها و رنجها را به جان خرید، تا توانست جمع کثیری را مسلمان کند؛ و چه آن وقتی که حکومت اسلامی تشکیل داد و خود در موضع رئیس این حکومت، قدرت را به دست گرفت. آن روز هم دشمنان و معارضان گوناگونی در مقابل پیامبر بودند؛ چه گروه های مسلح عرب، وحشی هایی که در بیابانهای حجاز و یمامه، همه جا پراکنده بودند و دعوت اسلام باید آنها را اصلاح میکرد و آنها مقاومت میکردند و چه پادشاهان بزرگ دنیای آن روز، دو ابرقدرت آن روز عالم؛ یعنی ایران و امپراتوری روم که پیامبر نامه ها نوشت، مجادله ها

ص: 324

1- . نهج البلاغه، خطبه ی 173

2- . در دیدار مسئولان نظام به مناسبت مبعث حضرت رسول اعظم (ص) 1387/5/9

3- . مهتران، بزرگان

کرد، سخنها گفت، لشکرکشی ها کرد، سختی ها کشید، در محاصره ی اقتصادی افتاد و کار به جایی رسید که مردم مدینه گاهی دو روز و سه روز، نان برای خوردن پیدا نمیکردند. تهدیدهای فراوان از همه طرف پیامبر را احاطه کرد. بعضی از مردم نگران میشدند، بعضی متزلزل میشدند، بعضی نق میزدند، بعضی پیامبر را به ملایمت و سازش تشویق میکردند؛ اما پیامبر در این صحنه ی دعوت و جهاد، يك لحظه دچار سستی نشد و با قدرت، جامعه ی اسلامی را پیش برد، تا به اوج عزّت و قدرت رساند؛ و همان نظام و جامعه بود که به برکت ایستادگی پیامبر در میدانهای نبرد و دعوت، در سالهای بعد توانست به قدرت اوّل دنیا تبدیل شود. (1)

2-2 - صحنه ی دوّم: رفتار با مردم

صحنه ی دوّم از زندگی پیامبر، رفتار آن حضرت با مردم بود. هرگز خُلق و خوی مردمی و محبّت و رفق به مردم و سعی در استقرار عدالت در میان مردم را فراموش نکرد؛ مانند خود مردم و متن مردم زندگی کرد؛ با آنها نشست و برخاست کرد؛ با غلامان و طبقات پایین جامعه، دوستی و رفاقت کرد؛ با آنها غذا میخورد؛ با آنها می نشست؛ با آنها محبّت و مدارا میکرد؛ قدرت، او را عوض نکرد؛ ثروت ملّی، او را تغییر نداد؛ رفتار او در دوران سختی و در دورانی که سختی برطرف شده بود، فرقی نکرد؛ در همه حال با مردم و از مردم بود؛ رفق به مردم میکرد و برای مردم عدالت میخواست.

در جنگ خندق، وقتی که مسلمین در مدینه از همه طرف تقریباً محاصره بودند و غذا به مدینه نمی آمد و آذوقه ی مردم تمام شده بود، به طوری که گاهی دو روز، سه روز کسی غذا گیرش نمی آمد که بخورد، در همان حال پیامبر اکرم خودش در خندق کندن در برابر دشمن، با مردم مشارکت میکرد و مانند مردم گرسنگی میکشید.

ص: 325

در روایت دارد، فاطمه ی زهرا (سلام الله علیها) که برای حسن و حسین که کودکان خردسالی بودند، مقداری آرد دست و پا کرده بود و نان مختصری پخته بود، دلش نیامد که پدر خود را گرسنه بگذارد. تگّه ای از آن نانی که برای بچه ها پخته بود، برای پدرش برد. پیامبر فرمود: دخترم! از کجا آورده ای؟ گفت: مال بچه ها است. پیامبر لقمه ای در دهانشان گذاشتند و خوردند. طبق روایت - که گمان میکنم سند روایت هم سند معتبری است - پیامبر فرمود: من سه روز است که هیچ چیز نخورده ام! بنابراین، او مثل خود مردم و در کنار مردم بود و با آنها رفیق و مدارا میکرد؛ چه در این حالت، و چه در دورانی که سختی ها برطرف شده بود، مگّه فتح شده بود، دشمنان منکوب شده بودند و همه سر جای خود نشسته بودند.

بعد از فتح طائف، غنایم زیادی به دست پیامبر رسید و او آنها را بین مسلمین تقسیم میکرد. عده ای از مسلمانان ایمانهای راسخ داشتند، که آنها کنار بودند؛ عده ای هم از این تازه مسلمانان و قبایل اطراف مگّه و طائف بودند که بر سر پیامبر ریختند و غنیمت خواستند؛ پیامبر را اذیت کردند، محاصره کردند؛ پیامبر میداد، میگرفتند؛ اما باز میخواستند! کار به جایی رسید که عبای روی دوش پیامبر هم به دست این عربهای تازه مسلمان ناهموار و خشن افتاد! اینجا هم که در اوج عزّت و قدرت بود، پیامبر باز با مردم با همان رفیق، با همان مدارا و با همان خوشرویی رفتار کرد؛ با خوش اخلاقی و خوش خلقی صدایش را بلند کرد و گفت: «ایّها النَّاسِ رُدُّوا عَلَیَّ بَرْدِی» (1)؛ ای مردم! عبایم را به من برگردانید! این، وضع معاشرت پیامبر با مردم بود.

پیامبر با غلامان نشست و برخاست میکرد و با آنها غذا میخورد. او بر روی زمین نشسته بود و با عده ای از مردمان فقیر غذا میخورد. زن بیابان نشینی عبور کرد و با تعجب پرسید: یا رسول الله! تو مثل بندگان غذا میخوری!

ص: 326

پیامبر تبسمی کردند و فرمودند: «ویحک ایّ عبدٍ اعبد منّی» (1)؛ از من بنده تر کیست؟

او لباس ساده میپوشید. هر غذایی که در مقابل او بود و فراهم میشد، میخورد؛ غذای خاصی نمیخواست؛ غذایی را به عنوان نامطلوب رد نمیکرد. در همه ی تاریخ بشریت، این خلیقات بی نظیر است. در عین معاشرت، او در کمال نظافت و طهارت ظاهری و معنوی بود، که عبدالله بن عمر گفت: «ما رأیت احداً اجود و لا انجد و لا اشجع و لا اوضاً من رسول الله» (2)؛ از او بخشنده تر و یاری کننده تر و شجاع تر و درخشان تر کسی را ندیدم. این، رفتار پیامبر با مردم بود؛ معاشرت انسانی، معاشرت حسن، معاشرت مانند خود مردم، بدون تکبر، بدون جبروت. با اینکه پیامبر هیبت الهی و طبیعی داشت و در حضور او مردم دست و پای خودشان را گم میکردند، اما او با مردم ملاطفت و خوش اخلاقی میکرد. وقتی در جمعی نشسته بود، شناخته نمیشد که او پیامبر و فرمانده و بزرگ این جمعیت است. مدیریت اجتماعی و نظامی او در حدّ اعلی بود و به همه کار سر میکشید. البته جامعه، جامعه ی کوچکی بود؛ مدینه بود و اطراف مدینه، و بعد هم مکه و یکی، دو شهر دیگر؛ اما به کار مردم اهتمام داشت و منظم و مرتب بود. در آن جامعه ی بدوی، مدیریت و دفتر و حساب و محاسبه و تشویق و تنبیه را در میان مردم باب کرد. این هم زندگی معاشرتی پیامبر بود که باید برای همه ی ما هم برای مسئولان کشور، هم برای آحاد مردم اسوه و الگو باشد. (3)

3-2 - صحنه ی سوّم، ذکر و عبادت الهی

و بالاخره صحنه ی سوّم از زندگی پیامبر، ذکر و عبادت الهی آن حضرت بود. پیامبر با آن مقام و با آن شأن و عظمت، از عبادت خود غافل نمیشد؛

ص: 327

1- . بحار الانوار، ج 16، ص 225

2- . همان، ص 231

3- . در خطبه های نماز جمعه ی تهران 1370/7/5

نیمه ی شب میگریست و دعا و استغفار میکرد. امّسلمه يك شب دید پیامبر نیست؛ رفت دید مشغول دعا کردن است و اشک میریزد و استغفار میکند و عرض میکند: «اللّٰهُمَّ فِلا تَكْلِنِي اِلى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ» (1). امّسلمه گریه اش گرفت. پیامبر از گریه ی او برگشت و گفت: اینجا چه میکنی؟ عرض کرد: یا رسول الله! تو که خدای متعال این قدر عزیزت میدارد و گناہانت را آمرزیده است «لِيَغْفِرَ لَكَ اللهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ» (2) چرا گریه میکنی و میگوئی خدایا ما را به خودمان وانگذار؟ فرمود: «وما يؤمنني»؛ اگر از خدا غافل بشوم، چه چیزی من را نگه خواهد داشت؟ (3) این برای ما درس است. در روز عزّت، در روز ذلّت، در روز سختی، در روز راحتی، در روزی که دشمن انسان را محاصره کرده است، در روزی که دشمن با همه ی عظمت، خودش را بر چشم و وجود انسان تحمیل میکند، و در همه ی حالات خدا را به یاد داشتن، خدا را فراموش نکردن، به خدا تکیه کردن، از خدا خواستن؛ این، آن درس بزرگ پیامبر به ما است. (4)

3 - شاخصهای نظام حکومتی پیامبر

اشاره

نظامی که پیغمبر ساخت، شاخصهای گوناگونی دارد که در بین آنها هفت شاخص از همه مهم تر و برجسته تر است:

3-1 - ایمان و معنویت

شاخص اول، ایمان و معنویت است. انگیزه و موتور پیشبرنده ی حقیقی در نظام نبوی، ایمانی است که از سرچشمه ی دل و فکر مردم میجوشد و دست و بازو و پا و وجود آنها را در جهت صحیح به حرکت در می آورد.

ص: 328

1- . تفسیر قمی، علیّین ابراهیم قمی، ج 2، ص 74

2- . سوره ی فتح، بخشی از آیه ی 2، ترجمه: «تا خداوند از گناه گذشته و آینده تو درگذرد...»

3- . بحار الانوار، ج 16، باب 9، ص 218

4- . در خطبه های نماز جمعه ی تهران 1370/7/5

پس شاخص اول، دمیدن و تقویت روح ایمان و معنویت و دادن اعتقاد و اندیشه‌ی درست به افراد است، که پیغمبر این را از مکه شروع کرد و در مدینه پرچمش را با قدرت بالا برد. (1)

عبودیت کامل و بی شریک در مقابل پروردگار؛ یعنی عبودیت خدا در کار و عمل فردی، از عبودیت در نماز که باید قصد قربت داشته باشد، تا عبودیت در ساخت جامعه، در نظام حکومت، نظام زندگی مردم و مناسبات اجتماعی میان مردم بر مبنای عبودیت خدا. (2)

2-3 - قسط و عدل

شاخص دوم، قسط و عدل است. اساس کار بر عدالت و قسط و رساندن هر حقی به حق دار بدون هیچ ملاحظه است. (3)

خط اصلی دوم، عدالت مطلق و بی اغماض بود. عدالت در قضاوت، عدالت در برخورداری های عمومی و نه خصوصی امکاناتی که متعلق به همه ی مردم است و باید بین آنها با عدالت تقسیم شود، عدالت در اجرای حدود الهی، عدالت در مناصب و مسئولیت دهی و مسئولیت پذیری. البته عدالت، غیر از مساوات است؛ اشتباه نشود. گاهی مساوات، ظلم است. عدالت، یعنی هر چیزی را به جای خود گذاشتن و به هرکسی حق او را دادن. آن عدل مطلق و بی اغماض بود. در زمان پیامبر، هیچ کس در جامعه ی اسلامی از چارچوب عدالت خارج نبود. (4)

ص: 329

-
- 1- . در خطبه های نماز جمعه ی تهران 1380/2/28
 - 2- . در خطبه های نماز جمعه ی تهران 1377/2/18
 - 3- . در خطبه های نماز جمعه ی تهران 1380/2/28
 - 4- . در خطبه های نماز جمعه ی تهران 1377/2/18

شاخص سوّم، علم و معرفت است. در نظام نبوی، پایه ی همه چیز، دانستن و شناختن و آگاهی و بیداری است. کسی را کورکورانه به سمتی حرکت نمیدهند؛ مردم را با آگاهی و معرفت و قدرت تشخیص، به نیروی فعال، نه نیروی منفعل بدل میکنند. (1)

معرفت شفاف و بی ابهام؛ معرفت نسبت به دین، معرفت نسبت به احکام، معرفت نسبت به جامعه، معرفت نسبت به تکلیف، معرفت نسبت به خدا، معرفت نسبت به پیامبر، معرفت نسبت به طبیعت. همین معرفت بود که به علم و علم اندوزی منتهی شد و جامعه ی اسلامی را در قرن چهارم هجری به اوج تمدّن علمی رساند. پیامبر نمیگذاشت ابهام باشد. (2)

3-4 - صفا، اخوّت و عشق و عاطفه

شاخص چهارم، صفا و اخوّت است. در نظام نبوی، درگیری های برخاسته از انگیزه های خرافی، شخصی، سودطلبی و منفعت طلبی مبعوض است و با آن مبارزه میشود. فضا، فضای صمیمیت و اخوّت و برادری و همدلی است. (3)

این هم از خصوصیات اصلی جامعه اسلامی است؛ عشق به خدا، عشق خدا به مردم؛ محبّت، عشق، محبّت به همسر، محبّت به فرزند، که مستحبّ است فرزند را ببوسی؛ مستحبّ است که به فرزند محبّت کنی؛ مستحبّ است که به همسرت عشق بورزی و محبّت کنی؛ مستحبّ است که به برادران مسلمان محبّت کنی و محبّت داشته باشی؛ محبّت به پیامبر، محبّت به اهل بیت. (4)

ص: 330

1- . در خطبه های نماز جمعه ی تهران 1380/2/28

2- . در خطبه های نماز جمعه ی تهران 1377/2/18

3- . در خطبه های نماز جمعه ی تهران 1380/2/28

4- . در خطبه های نماز جمعه ی تهران 1377/2/18

3-5 - صلاح اخلاقی و رفتاری

شاخص پنجم، صلاح اخلاقی و رفتاری است. انسانها را تزکیه و از مفسد و رذائل اخلاقی، پیراسته و پاک میکند؛ انسان با اخلاق و مزگی میسازد؛ «وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (1). تزکیه، یکی از آن پایه های اصلی است؛ یعنی پیغمبر روی یکایک افراد، کار تربیتی و انسان سازی میکرد. (2)

3-6 - اقتدار و عزت

شاخص ششم، اقتدار و عزت است. جامعه و نظام نبوی، توسری خور، وابسته، دنباله رو و دست حاجت به سوی این و آن درازکن نیست؛ عزیز و مقتدر و تصمیم گیر است؛ صلاح خود را که شناخت، برای تأمین آن تلاش میکند و کار خود را پیش میبرد. (3)

3-7 - کار، حرکت و پیشرفت دائمی

اشاره

شاخص هفتم، کار و حرکت و پیشرفت دائمی است. توقف در نظام نبوی وجود ندارد؛ به طور مرتب، حرکت، کار و پیشرفت است. اتفاق نمی افتد که يك زمان بگویند: دیگر تمام شد؛ حال بنشینیم استراحت کنیم! این وجود ندارد. البته این کار، کار لذت آور و شادی بخشی است؛ کار خستگی آور و کسل کننده و ملول کننده و به تعبیر آورنده ای نیست؛ کاری است که به انسان نشاط و نیرو و شوق میدهد. (4)

پایه گذاری نمونه ی يك نظام کامل برای ابد در مدینه

پیغمبر وارد مدینه شد تا این نظام را سر پا و کامل کند و آن را برای ابد

ص: 331

1- .سوره ی جمعه، بخشی از آیه ی 2، ترجمه: «... و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد...»

2- . در خطبه های نماز جمعه ی تهران 1380/2/28

3- . همان

4- . همان

در تاریخ، به عنوان نمونه بگذارد تا هرکسی در هر جای تاریخ از بعد از زمان خودش تا قیامت توانست، مثل آن را به وجود آورد و در دلها شوق ایجاد کند تا انسانها به سوی چنان جامعه ای بروند. البته ایجاد چنین نظامی، به پایه های اعتقادی و انسانی احتیاج دارد. اول باید عقاید و اندیشه های صحیحی وجود داشته باشد تا این نظام بر پایه ی آن افکار بنا شود. پیغمبر این اندیشه ها و افکار را در قالب کلمه ی توحید و عزت انسان و بقیه ی معارف اسلامی در دوران سیزده سال مکه تبیین کرده بود؛ بعد هم در مدینه و در تمام آنات و لحظات تا دم مرگ، دائماً این افکار و این معارف بلند را که پایه های این نظامند به این و آن تفهیم کرد و تعلیم داد. دوم، پایه ها و ستونهای انسانی لازم است تا این بنا بر دوش آنها قرار گیرد، چون نظام اسلامی قائم به فرد نیست، پیغمبر بسیاری از این ستونها را هم در مکه به وجود آورده و آماده کرده بود. يك عده، صحابه ی بزرگوار پیغمبر بودند با اختلاف مرتبه ای که داشتند، اینها معلول و محصول تلاش و مجاهدت دوران سخت سیزده ساله ی مکه بودند. يك عده هم کسانی بودند که قبل از هجرت پیغمبر، در یثرب با پیام پیغمبر به وجود آمده بودند؛ از قبیل سعدبن معاذها و ابی ایوب ها و دیگران. بعد هم که پیغمبر آمد، از لحظه ی ورود، انسان سازی را شروع کرد و روزه روز مدیران لایق، انسانهای بزرگ، شجاع، باگذشت، باایمان، قوی و بامعرفت به عنوان ستونهای مستحکم این بنای شامخ و رفیع، وارد مدینه شدند. هجرت پیغمبر به مدینه که قبل از ورود پیامبر به این شهر، یثرب نامیده میشد و بعد از آمدن آن حضرت، مدینه النبی نام گرفت، مثل نسیم خوش بهاری بود که در فضای این شهر پیچید و همه احساس کردند کأنه گشایشی به وجود آمده است؛ لذا دلها متوجه و بیدار شد. وقتی که مردم شنیدند پیغمبر وارد قبا شده است - قبا نزدیک مدینه است و آن حضرت پانزده روز در آنجا ماند - شوق دیدن ایشان روزه روز در دل مردم مدینه بیشتر میشد. بعضی از مردم به قبا میرفتند و

پیغمبر را زیارت میکردند و برمیکشستند؛ عدّه ای هم در مدینه منتظر بودند تا ایشان بیاید. بعد که پیغمبر وارد مدینه شد، این شوق و این نسیم لطیف و ملایم، به طوفانی در دل‌های مردم تبدیل شد و دل‌ها را عوض کرد. ناگهان احساس کردند که عقاید و عواطف و وابستگی‌های قبایلی و تعصبات آنها، در چهره و رفتار و سخن این مرد محو شده است و با دروازه‌ی جدیدی به سوی حقایق عالم آفرینش و معارف اخلاقی آشنا شده‌اند. همین طوفان بود که اول در دل‌ها انقلاب ایجاد کرد؛ بعد به اطراف مدینه گسترش پیدا کرد؛ سپس دژ طبیعی مکه را تسخیر کرد و سرانجام به راه‌های دور قدم گذاشت و تا اعماق دو امپراتوری و کشور بزرگ آن روز پیش رفت؛ و هر جا رفت، دل‌ها را تکان داد و در درون انسانها انقلاب به وجود آورد. مسلمانان در صدر اسلام، ایران و روم را با نیروی ایمان فتح کردند. ملت‌های مورد هجوم هم به مجردی که اینها را میدیدند، در دل‌هایشان نیز این ایمان به وجود می‌آمد. شمشیر برای این بود که مانعها و سرکرده‌های زر و زورمدار را از سر راه بردارد؛ و الا توده‌ی مردم، همه جا همان طوفان را دریافت کرده بودند و دو امپراتوری عظیم در آن روزگار یعنی روم و ایران تا اعماق خودشان جزو نظام و کشور اسلامی شده بودند. همه‌ی اینها چهل سال طول کشید؛ ده سال در زمان پیغمبر بود؛ سی سال هم بعد از پیغمبر. (1)

4 - مراحل و شیوه‌ی تدبیر پیامبر اعظم در امور سیاسی

اشاره

بعد، تدبیر و سیاست اداره‌ی آن نظام را طرّاحی کرد. وقتی انسان نگاه میکند و میبیند قدم به قدم، مدبّرانه و هوشیارانه پیش رفته است، میفهمد که پشت سر آن عزم و تصمیم قوی و قاطع، چه اندیشه و فکر و محاسبه‌ی دقیقی قرار گرفته است که علی الظّاهر جز با وحی الهی ممکن نیست. امروز هم کسانی که بخواهند اوضاع آن ده سال را قدم به قدم دنبال کنند، چیزی

ص: 333

نمی‌فهمند. اگر انسان هر واقعه‌ای را جداگانه حساب کند، چیزی ملتفت نمی‌شود؛ باید نگاه کند و ببیند ترتیب کار چگونه است؛ چطور همه‌ی این کارها مدبرانه، هوشیارانه و با محاسبه‌ی صحیح انجام گرفته است. (1)

1-4 - قدم اول، ایجاد وحدت

اول، ایجاد وحدت است. همه‌ی مردم مدینه که مسلمان نشدند؛ اکثر مسلمان شدند و تعداد بسیار کمی هم نامسلمان ماندند. علاوه‌ی بر اینها، سه قبیله‌ی مهم یهودی، قبیله‌ی بنی قینقاع، قبیله‌ی بنی النضیر و قبیله‌ی بنی قریظه در مدینه ساکن بودند؛ یعنی در قلعه‌های اختصاصی خودشان که تقریباً به مدینه چسبیده بود، زندگی می‌کردند. آمدن اینها به مدینه به صد سال، دوست سال قبل از آن برمیگشت و اینکه چرا آمده بودند، خودش داستان طولانی و مفصّلی دارد. در زمانی که پیغمبر اکرم وارد مدینه شد، خصوصیت این یهودی‌ها در دو، سه چیز بود: یکی این بود که ثروت اصلی مدینه، بهترین مزارع کشاورزی، بهترین تجارت‌های سودده و سودبخش‌ترین صنایع ساخت طلاآلات و امثال این چیزها در اختیارشان بود. بیشتر مردم مدینه در موارد نیاز به اینها مراجعه می‌کردند؛ پول قرض می‌گرفتند و ربا می‌پرداختند؛ یعنی از لحاظ مالی، ریش همه در دست یهودی‌ها بود. دوم اینکه بر مردم مدینه برتری فرهنگی داشتند. چون اهل کتاب بودند و با معارف گوناگون، معارف دینی و مسائلی که از ذهن نیمه وحشی‌های مدینه، بسیار دور بود، آشنا بودند؛ لذا تسلط فکری داشتند. در واقع اگر بخواهیم به زبان امروز صحبت کنیم، یهودی‌ها در مدینه یک طبقه‌ی روشنفکر محسوب می‌شدند؛ لذا مردم آنجا را تحمیق و تحقیر و مسخره می‌کردند. البته آنجایی که خطری متوجه‌شان میشد و لازم بود، کوچکی هم می‌کردند؛ لیکن به طور طبیعی اینها برتر بودند.

خصوصیت

ص: 334

سوم این بود که با جاهای دوردست هم ارتباط داشتند؛ یعنی محدود به فضای مدینه نبودند. یهودی‌ها واقعیتی در مدینه بودند؛ بنابراین پیغمبر باید حساب اینها را میکرد. پیغمبر اکرم يك میثاق دست جمعی عمومی ایجاد کرد. وقتی آن حضرت وارد مدینه شد، بدون اینکه هیچ قراردادی باشد، بدون اینکه چیزی از مردم بخواهد و بدون اینکه مردم در این باره مذاکره‌ای کرده باشند، روشن شد که رهبری این جامعه متعلق به این مرد است؛ یعنی شخصیت و عظمت نبوی به طور طبیعی همه را در مقابل او خاضع کرد؛ معلوم شد که او رهبر است و آنچه میگوید، باید همه بر محورش حرکت و اقدام کنند. پیغمبر میثاقی نوشت که مورد قبول همه قرار گرفت. این میثاق درباره‌ی تعامل اجتماعی، معاملات، منازعات، دیه، روابط پیغمبر با مخالفان، با یهودی‌ها و با غیر مسلمان‌ها بود. همه‌ی اینها نوشته و ثبت شد؛ مفصل هم هست؛ شاید دو سه صفحه‌ی کتابهای بزرگ تواریخ قدیمی را گرفته است. (1)

2-4 - قدم دوم، ایجاد اخوت

اقدام بعدی بسیار مهم، ایجاد اخوت بود. اشرافیگری و تعصبهای خرافی و غرور قبیله‌ای و جدایی قشرهای گوناگون مردم از یکدیگر، مهم‌ترین بلاهای جوامع متعصب و جاهلی آن روز عرب بود. پیغمبر با ایجاد اخوت، اینها را زیر پای خودش له کرد. بین فلان رئیس قبیله با فلان آدم بسیار پایین و متوسط، اخوت ایجاد کرد. گفت شما دو نفر با هم برادرید؛ آنها هم با کمال میل این برادری را قبول کردند. اشراف و بزرگان را در کنار بردگان مسلمان شده و آزادی یافته قرار داد و با این کار، همه‌ی موانع وحدت اجتماعی را از بین برد. وقتی میخواستند برای مسجد، مؤذن انتخاب کنند، خوش صداها و خوش قیافه‌ها زیاد بودند، معاریف و شخصیت‌های

ص: 335

برجسته متعدّد بودند؛ اما از میان همه ی اینها بلال حبشی را انتخاب کرد. نه زیبایی، نه صوت و نه شرف خانوادگی و پدر و مادری مطرح بود؛ فقط اسلام و ایمان، مجاهدت در راه خدا و نشان دادن فداکاری در این راه ملاک بود. ببینید چطور ارزشها را در عمل مشخص کرد. بیش از آنچه که حرف او بخواهد در دلها اثر بگذارد، عمل و سیره و ممشای او در دلها اثر گذاشت. (1)

برای آنکه این کار به سامان برسد، سه مرحله وجود داشت: مرحله ی اول، شالوده ریزی نظام بود که با این کارها انجام گرفت. مرحله ی دوم، حراست از این نظام بود. موجود زنده ی رو به رشد و نموّی که همه ی صاحبان قدرت اگر او را بشناسند، از او احساس خطر میکنند، قهراً دشمن دارد. اگر پیغمبر نتواند در مقابل دشمن، هوشیارانه از این مولود طبیعی مبارک حراست کند، این نظام از بین خواهد رفت و همه ی زحماتش بی حاصل خواهد بود؛ لذا باید حراست کند. مرحله ی سوم، عبارت از تکمیل و سازندگی بنا است. شالوده ریزی کافی نیست؛ شالوده ریزی، قدم اول است. این سه کار در عرض هم انجام میگیرد. شالوده ریزی در درجه ی اول است؛ اما در همین شالوده ریزی هم ملاحظه ی دشمنان شده است و بعد از این هم حراست ادامه پیدا خواهد کرد. در همین شالوده ریزی، به بنای اشخاص و بنیانهای اجتماعی نیز توجه شده است و بعد از این هم ادامه پیدا خواهد کرد. (2)

5- سیره ی پیامبر در برخورد با پنج دشمن اصلی

5-1- دشمن اول، قبایل نیمه وحشی اطراف مدینه

يك دشمن، كوچك و كم اهميت است؛ اما در عين حال نبايد از او غافل ماند. يك وقت ممكن است يك خطر بزرگ به وجود آورد. او کدام است؟ قبایل نیمه وحشی اطراف مدینه. به فاصله ی ده فرسخ، پانزده

ص: 336

1- . در خطبه های نماز جمعه ی تهران 1380/2/28

2- . همان

فرسخ، بیست فرسخ از مدینه، قبایل نیمه وحشی ای وجود دارند که تمام زندگی آنها عبارت از جنگ و خونریزی و غارت و به جان هم افتادن و از همدیگر قاپیدن است. پیغمبر اگر بخواهد در مدینه نظام اجتماعی سالم و مطمئن و آرامی به وجود آورد، باید حساب اینها را بکند. پیغمبر فکر اینها را کرد. در هر کدام از آنها اگر نشانه‌ی صلاح و هدایت بود، با آنها پیمان بست؛ اول هم نگفت که حتماً بیاید مسلمان شوید؛ نه، کافر و مشرک هم بودند؛ اما با اینها پیمان بست تا تعرض نکنند. پیغمبر بر عهد و پیمان خودش، بسیار پافشاری میکرد و پایدار بود؛ که این را هم عرض خواهم کرد. آنها را که شریر بودند و قابل اعتماد نبودند، پیغمبر علاج کرد و خودش سراغ آنها رفت. این سریه‌هایی که شنیده‌اید پیغمبر پنجاه نفر را سراغ فلان قبیله فرستاد، بیست نفر را سراغ فلان قبیله، مربوط به اینها است؛ کسانی که خوی و طبیعت آنها آرام‌پذیر و هدایت‌پذیر و صلاح‌پذیر نیست و جز با خونریزی و استفاده‌ی از قدرت نمیتوانند زندگی کنند. لذا پیغمبر سراغ آنها رفت و آنها را منکوب کرد و سر جای خودشان نشانده (1).

2-5 - دشمن دؤم، اشراف متکبرِ قدرتمندِ متنفذ مکه

دشمن دؤم، مکه است که یک مرکزیت است. درست است که در مکه حکومت به معنای رایج خودش وجود نداشت؛ اما یک گروه اشراف متکبرِ قدرتمندِ متنفذ با هم بر مکه حکومت میکردند. اینها با هم اختلاف داشتند، اما در مقابل این مولود جدید، با یکدیگر همدست بودند. پیغمبر میدانست خطر عمده از ناحیه‌ی آنها است؛ همین‌طور هم در عمل اتفاق افتاد. پیغمبر احساس کرد اگر بنشیند تا آنها سراغش بیایند، یقیناً آنها فرصت خواهند یافت؛ لذا سراغ آنها رفت؛ منتها به طرف مکه حرکت نکرد. راه کاروانی آنها از نزدیکی مدینه عبور میکرد؛ پیغمبر تعرض خودش را به

ص: 337

آنها شروع کرد، که جنگ بدر، مهم ترین این تعرضها در اول کار بود. پیغمبر تعرض را شروع کرد؛ آنها هم با تعصب و پیگیری و لجاجت به جنگ آن حضرت آمدند. تقریباً چهار، پنج سال وضع این گونه بود؛ یعنی پیغمبر آنها را به حال خودشان رها نمیکرد؛ آنها هم امیدوار بودند که بتوانند این مولود جدید یعنی نظام اسلامی را که از آن احساس خطر میکردند، ریشه کن کنند. جنگ احد و جنگهای متعدّد دیگری که اتفاق افتاد، در همین زمینه بود.

آخرین جنگی که آنها سراغ پیغمبر آمدند، جنگ خندق یکی از آن جنگهای بسیار مهم بود. همه ی نیرویشان را جمع کردند و از دیگران هم کمک گرفتند و گفتند میرویم پیغمبر و دویست نفر، سیصد نفر، پانصد نفر از یاران نزدیک او را قتل عام میکنیم؛ مدینه را هم غارت میکنیم و آسوده برمی گردیم؛ دیگر هیچ اثری از اینها نخواهد ماند. قبل از آنکه اینها به مدینه برسند، پیغمبر اکرم از قضایا مطلع شد و آن خندق معروف را کند. یک طرف مدینه قابل نفوذ بود؛ لذا در آنجا خندقی تقریباً به عرض چهل متر گندند. ماه رمضان بود. طبق بعضی از روایات، هوا بسیار سرد بود؛ آن سال بارندگی هم نشده بود و مردم در آمدی نداشتند؛ لذا مشکلات فراوانی وجود داشت. سخت تر از همه، پیغمبر کار کرد. در کندن خندق، هر جا دید کسی خسته شده و گیر کرده و نمیتواند پیش برود، پیغمبر میرفت کلنگ را از او میگرفت و بنا میکرد به کار کردن؛ یعنی فقط با دستور حضور نداشت؛ با تن خود در وسط جمعیت حضور داشت. کفار، مقابل خندق آمدند، اما دیدند نمیتوانند؛ لذا شکسته و مفتضح و مأیوس و ناکام مجبور شدند برگردند. پیغمبر فرمود تمام شد؛ این آخرین حمله ی قریش مکه به ما است. از حالا دیگر نوبت ما است؛ ما به طرف مکه و به سراغ آنها میرویم.

سال بعد از آن، پیغمبر گفت ما میخواهیم به زیارت عمره بیاییم. ماجرای حدیبیه که یکی از ماجراهای بسیار پرمغز و پرمعنا است در این زمان اتفاق افتاد. پیغمبر به قصد عمره به طرف مکه حرکت کرد. آنها دیدند

در ماه حرام که ماه جنگ نیست - و آنها هم به ماه حرام احترام می‌گذاشتند - پیغمبر به طرف مکه می‌آید. چه کار کنند؟ راه را باز بگذارند بیاید؟ با این موقّیّت، چه کار خواهند کرد و چطور میتوانند در مقابل او بایستند؟ آیا در ماه حرام بروند با او جنگ کنند؟ چگونه جنگ کنند؟ بالاخره تصمیم گرفتند و گفتند می‌رویم و نمی‌گذاریم او به مکه بیاید؛ و اگر بهانه‌ای پیدا کردیم، قتل عامشان می‌کنیم. پیغمبر با عالی‌ترین تدبیر، کاری کرد که آنها نشستند و با او قرارداد امضا کردند تا برگردد؛ اما سال بعد بیاید و عمره به جا آورد و در سرتاسر منطقه هم برای تبلیغات پیغمبر فضا باز باشد. اسمش صلح است؛ اما خدای متعال در قرآن می‌فرماید: «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا» (1)؛ ما برای تو فتح مبینی ایجاد کردیم. اگر کسانی به مراجع صحیح و محکم تاریخ، مراجعه کنند، خواهند دید که ماجرای حدیبیه چقدر عجیب است. سال بعد پیغمبر به عمره رفت و علی رغم آنها، شوکت آن بزرگوار روزبه روز زیاد شد. سال بعدش یعنی سال هشتم که کفار نقض عهد کرده بودند، پیغمبر رفت و مکه را فتح کرد، که فتحی عظیم و حاکی از تسلّط و اقتدار آن حضرت بود. بنابراین پیغمبر با این دشمن هم مدبرانه، قدرتمندانه، با صبر و حوصله، بدون دستپاچگی و بدون حتّی یک قدم عقب نشینی برخورد کرد و روزبه روز و لحظه به لحظه به طرف جلو پیش رفت. (2)

3-5 - دشمن سوّم، یهودی‌ها

دشمن سوّم، یهودی‌ها بودند؛ یعنی بیگانگان نامطمئنّی که علی‌العجله حاضر شدند با پیغمبر در مدینه زندگی کنند؛ اما دست از موزیگری و اخلاص‌گری و تخریب برنمی‌داشتند. اگر نگاه کنید، بخش مهمّی از سوره ی بقره و بعضی از سوره‌های دیگر قرآن مربوط به برخورد و مبارزه‌ی فرهنگی

ص: 339

1- . سوره ی فتح، آیه ی 1

2- . در خطبه‌های نماز جمعه ی تهران 1380/2/28

پیغمبر با یهود است. گفتیم که چون اینها فرهنگی بودند؛ آگاهی هایی داشتند؛ روی ذهنهای مردم ضعیف الایمان اثر زیاد میگذاشتند؛ توطئه میکردند؛ مردم را ناامید میکردند و به جان هم می انداختند. اینها دشمن سازمان یافته ای بودند. پیغمبر تا آنجایی که میتواند، با اینها مدارا کرد؛ اما بعد که دید اینها مدارا بردار نیستند، مجازاتشان کرد. پیغمبر، بیخود و بدون مقدمه هم سراغ اینها نرفت؛ هر کدام از این سه قبیله عملی انجام دادند و پیغمبر بر طبق آن عمل، آنها را مجازات کرد. اول، بنی قینقاع بودند که به پیغمبر خیانت کردند؛ پیغمبر سراغشان رفت و فرمود باید از آنجا بروید؛ اینها را کوچ داد و از آن منطقه بیرون کرد و تمام امکاناتشان برای مسلمانها ماند. دسته ی دوم، بنی نضیر بودند. اینها هم خیانت کردند که داستان خیانتهایشان مهم است، لذا پیغمبر فرمود مقداری از وسایلتان را بردارید و بروید؛ اینها هم مجبور شدند و رفتند. دسته ی سوم بنی قریظه بودند که پیغمبر امان و اجازه شان داد تا بمانند؛ اینها را بیرون نکرد؛ با اینها پیمان بست تا در جنگ خندق نگذارند دشمن از طرف محلاتشان وارد مدینه شود؛ اما اینها ناجوانمردی کردند و با دشمن پیمان بستند تا در کنار آنها به پیغمبر حمله کنند! یعنی نه فقط به پیمانشان با پیغمبر پایدار نماندند، بلکه در آن حالی که پیغمبر يك قسمت مدینه را که قابل نفوذ بود خندق حفر کرده بود و محلات اینها در طرف دیگری بود که باید مانع از این میشدند که دشمن از آنجا بیاید، اینها رفتند با دشمن مذاکره و گفتگو کردند تا دشمن و آنها مشترکاً از آنجا وارد مدینه شوند و از پشت به پیغمبر خنجر بزنند! پیغمبر در اثنای توطئه ی اینها، ماجرا را فهمید. محاصره ی مدینه، قریب يك ماه طول کشیده بود؛ در اواسط این يك ماه بود که اینها این خیانت را کردند. پیغمبر مطلع شد که اینها چنین تصمیمی گرفته اند. با يك تدبیر بسیار هوشیارانه، کاری کرد که بین اینها و قریش به هم خورد که ماجرایش را در تاریخ نوشته اند. کاری کرد که اطمینان اینها و قریش

از همدیگر سلب شد. یکی از آن حیل‌های جنگی سیاسی بسیار زیبای پیغمبر همین جا بود؛ یعنی اینها را علی العجالة متوقف کرد تا نتوانند لطمه بزنند. بعد که قریش و همپیمانانشان شکست خوردند و از خندق جدا شدند و به طرف مکه رفتند، پیغمبر به مدینه برگشت. همان روزی که برگشت، نماز ظهر را خواند و فرمود نماز عصر را جلوی قلعه‌های بنی قریظه میخوانیم؛ راه بیفتیم به آنجا برویم؛ یعنی حتی يك شب هم معطل نکرد؛ رفت و آنها را محاصره کرد. بیست و پنج روز بین اینها محاصره و درگیری بود؛ بعد پیغمبر همه ی مردان جنگی اینها را به قتل رساند؛ چون خیانتشان بزرگ تر بود و قابل اصلاح نبودند. پیغمبر با اینها این گونه برخورد کرد؛ یعنی دشمنی یهود را عمدتاً در قضیه ی بنی قریظه، قبلش در قضیه ی بنی نضیر، بعدش در قضیه ی یهودیان خیبر این گونه با تدبیر و قدرت و پیگیری و همراه با اخلاق والای انسانی از سر مسلمانها رفع کرد. در هیچ کدام از این قضایا، پیغمبر نقض عهد نکرد؛ حتی دشمنان اسلام هم این را قبول دارند که پیغمبر در این قضایا هیچ نقض عهدی نکرد؛ آنها بودند که نقض عهد کردند. (1)

4-5 - دشمن چهارم، منافقین

دشمن چهارم، منافقین بودند. منافقین در داخل مردم بودند؛ کسانی که به زبان ایمان آورده بودند، اما در باطن ایمان نداشتند؛ مردمان پست، معاند، تنگ نظر و آماده ی همکاری با دشمن، منتها سازمان نیافته. فرق اینها با یهود این بود. پیغمبر با دشمن سازمان یافته ای که آماده و منتظر حمله است تا ضربه بزند، مثل برخورد با یهود رفتار میکند و به آنها امان نمیدهد؛ اما دشمنی را که سازمان یافته نیست و لجاجتها و دشمنی‌ها و خباثتهای فردی دارد و بی ایمان است، تحمل میکند. عبدالله بن اُبی، یکی

ص: 341

از دشمن ترین دشمنان پیغمبر بود. تقریباً تا سال آخر زندگی پیغمبر، این شخص زنده بود؛ اما پیغمبر با او رفتار بدی نکرد. در عین حال که همه میدانستند او منافق است؛ ولی با او مماشات کرد؛ مثل بقیه ی مسلمانها با او رفتار کرد؛ سهمش را از بیت المال داد، امنیتش را حفظ کرد، حرمتش را رعایت کرد. با اینکه آنها این همه بدجنسی و خباثت میکردند؛ که باز در سوره ی بقره، فصلی مربوط به همین منافقین است. وقتی که جمعی از این منافقین کارهای سازمان یافته کردند، پیغمبر به سراغشان رفت. در قضیه ی مسجد ضرار، اینها رفتند مرکزی درست کردند؛ با خارج از نظام اسلامی یعنی با کسی که در منطقه ی روم بود؛ مثل ابوعامر راهب ارتباط برقرار کردند و مقدمه سازی کردند تا از روم علیه پیغمبر لشکر بکشند. در اینجا پیغمبر به سراغ آنها رفت و مسجدی را که ساخته بودند، ویران کرد و سوزاند. فرمود این مسجد، مسجد نیست؛ اینجا محلّ توطئه علیه مسجد و علیه نام خدا و علیه مردم است. یا آنجایی که يك دسته از همین منافقین، کفر خودشان را ظاهر کردند و از مدینه رفتند و در جایی لشکری درست کردند؛ پیغمبر با اینها مبارزه کرد و فرمود اگر نزدیک بیایند، به سراغشان میرویم و با آنها میجنگیم؛ با اینکه منافقین در داخل مدینه هم بودند و پیغمبر با آنها کاری نداشت. بنابراین با دسته ی سوم، برخورد سازمان یافته ی قاطع؛ اما با دسته ی چهارم، برخورد همراه با ملایمت داشت؛ چون اینها سازمان یافته نبودند و خطرشان، خطر فردی بود. پیغمبر با رفتار خود، غالباً هم اینها را شرمنده میکرد. (1)

5-5 - دشمن پنجم، دشمن درون

و اما دشمن پنجم. دشمن پنجم عبارت بود از دشمنی که در درون هر يك از افراد مسلمان و مؤمن وجود داشت. خطرناك تر از همه ی دشمنها

ص: 342

هم همین است. این دشمن در درون ما هم وجود دارد: تمایلات نفسانی، خودخواهی ها، میل به انحراف، میل به گمراهی و لغزشهایی که زمینه ی آن را خود انسان فراهم میکند. پیغمبر با این دشمن هم سخت مبارزه کرد؛ منتها مبارزه ی با این دشمن، به وسیله ی شمشیر نیست؛ به وسیله ی تربیت و تزکیه و تعلیم و هشدار دادن است. لذا وقتی که مردم با آن همه زحمت از جنگ برگشتند، پیغمبر فرمود شما از جهاد کوچک تر برگشتید، حالا مشغول جهاد بزرگ تر شوید. عجب! یا رسول الله! جهاد بزرگ تر چیست؟ ما این جهاد با این عظمت و با این زحمت را انجام دادیم؛ مگر بزرگ تر از این هم جهادی وجود دارد؟ فرمود بله، جهاد با نفس خودتان. اگر قرآن میفرماید: «الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» (1)، اینها منافقین نیستند؛ البته عده ای از منافقین هم جزو «الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» اند، اما هرکسی که «الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» است؛ یعنی در دل، بیماری دارد جزو منافقین نیست؛ گاهی مؤمن است، اما در دلش مرض هست. این مرض یعنی چه؟ یعنی ضعفهای اخلاقی، شخصیتی، هوسرانی و میل به خودخواهی های گوناگون؛ که اگر جلوی خود را نگیری و خودت با آنها مبارزه نکنی، ایمان را از تو خواهد گرفت و تو را از درون پوک خواهد کرد. وقتی ایمان را از تو گرفت، دل تویی ایمان و ظاهر تو با ایمان است؛ آن وقت اسم چنین کسی منافق است. اگر خدای نکرده دل من و شما از ایمان تهی شد، درحالی که ظاهرمان، ظاهر ایمانی است؛ پایندی ها و دلپستگی های اعتقادی و ایمانی را از دست دادیم، اما زبان ما همچنان همان حرفهای ایمانی را میزند که قبلاً میزد؛ این میشود نفاق؛ این هم خطرناک است. قرآن میفرماید: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاؤُا أَلْسُوَا أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ» (2)؛ آن کسانی که کار بد کردند، بدترین نصیبشان خواهد شد. آن بدترین چیست؟ تکذیب آیات الهی. در جای دیگر میفرماید: آن کسانی که

ص: 343

1- . سوره ی انفال، آیه ی 49

2- . سوره ی روم، آیه ی 10

به این وظیفه ی بزرگ انفاق در راه خدا عمل نکردند، «فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ» (1)؛ چون با خدا خلف وعده کردند، در دلشان نفاق به وجود آمد. خطر بزرگ برای جامعه ی اسلامی این است؛ هر جا هم که شما در تاریخ می بینید جامعه ی اسلامی منحرف شده، از اینجا منحرف شده است. ممکن است دشمن خارجی بیاید، سرکوب کند، شکست دهد و تارومار کند؛ اما نمیتواند نابود کند، بالاخره ایمان میماند و در جایی سر بلند میکند و سبز میشود. اما آنجایی که این لشکر دشمن درونی به انسان حمله کرد و درون انسان را تهی و خالی نمود، راه منحرف خواهد شد. هر جا انحراف وجود دارد، منشأش این است. پیغمبر با این دشمن هم مبارزه کرد. (2)

6-5 - الگوی رفتاری پیامبر در برخورد با دوست و دشمن

پیغمبر در رفتار خود مدبرانه عمل کرد و سرعت عمل داشت. نگذاشت در هیچ قضیه ای وقت بگذرد. قناعت و طهارت شخصی داشت و هیچ نقطه ی ضعفی در وجود مبارکش نبود. او معصوم و پاکیزه بود؛ این خودش مهم ترین عامل در اثرگذاری است. ما باید یاد بگیریم؛ مقدار زیادی از این حرفها را باید به بنده بگویند؛ من باید یاد بگیرم؛ مسئولان باید یاد بگیرند. اثرگذاری با عمل، بمراتب فراگیرتر و عمیق تر است از اثرگذاری با زبان. او قاطعیت و صراحت داشت. پیغمبر هیچ وقت دو پهلو حرف نزد. البته وقتی با دشمن مواجه میشد، کار سیاسی دقیق میکرد و دشمن را به اشتباه می انداخت. در موارد فراوانی، پیغمبر دشمن را غافلگیر کرده است؛ چه از لحاظ نظامی، چه از لحاظ سیاسی؛ اما با مؤمنین و مردم خود، همیشه

ص: 344

1- . سوره ی توبه، آیه ی 77 «در نتیجه، به سزای آن که با خدا خلف وعده کردند و از آن روی که دروغ می گفتند، در دلهایشان - تا روزی که او را دیدار می کنند - پیامدهای نفاق را باقی گذارد».

2- . در خطبه های نماز جمعه ی تهران 1380/2/28

صریح، شفاف و روشن حرف میزد و سیاسی کاری نمیکرد و در موارد لازم نرمش نشان میداد؛ مثل قضیه ی عبدالله بن اُبی که ماجراهای مفصلی دارد. او هرگز عهد و پیمان خودش را با مردم و با گروه هایی که با آنها عهد و پیمان بسته بود حتی با دشمنانش، حتی با کفار مکه نشکست. پیغمبر عهد و پیمان خود را با آنها نقض نکرد؛ آنها نقض کردند، پیغمبر پاسخ قاطع داد. هرگز پیمان خودش را با کسی نقض نکرد؛ لذا همه میدانستند که وقتی با این شخص قرارداد بستند، به قرارداد او میشود اعتماد کرد. از سوی دیگر، پیغمبر تضرع خودش را از دست نداد و ارتباط خود را با خدا روزبه روز محکم تر کرد. در وسط میدان جنگ، همان وقتی که نیروهای خودش را مرتب میکرد، تشویق و تحریض میکرد، خودش دست به سلاح میبرد و فرماندهی قاطع میکرد، یا آنها را تعلیم میداد که چه کار کنند، روی زانو می افتاد و دستش را پیش خدای متعال بلند میکرد و جلوی مردم بنا میکرد به اشک ریختن و با خدا حرف زدن: پروردگارا! توبه ما کمک کن؛ پروردگارا! تو از ما پشتیبانی کن؛ پروردگارا! تو خودت دشمنانت را دفع کن. نه دعای او موجب میشد که نیرویش را به کار نگیرد؛ نه به کار گرفتن نیرو، موجب میشد که از توسل و تضرع و ارتباط با خدا غافل بماند؛ به هر دو توجه داشت. او هرگز در مقابل دشمن عنود دچار تردید و ترس نشد. امیرالمؤمنین که مظهر شجاعت است میگوید هر وقت در جنگها شرایط سخت میشد و به تعبیر امروز ما کم می آوردیم، به پیغمبر پناه میبردیم. هر وقت کسی در جاهای سخت، احساس ضعف میکرد، به پیغمبر پناه میبرد. او ده سال حکومت کرد؛ اما اگر بخواهیم عملی را که در این ده سال انجام گرفته، به يك مجموعه ی پُرکار بدهیم تا آن را انجام دهند، در طی صد سال هم نمیتوانند آن همه کار و تلاش و خدمت را انجام دهند. اگر ما کارهای امروزمان را با آنچه که پیغمبر انجام داد، مقایسه کنیم، آنگاه میفهمیم که پیغمبر چه

کرده است. اداره ی آن حکومت و ایجاد آن جامعه و ایجاد آن الگو، یکی از معجزات پیغمبر است. مردم ده سال با او شب و روز زندگی کردند؛ به خانه اش رفتند و او به خانه شان آمد؛ در مسجد با هم بودند؛ در راه با هم رفتند؛ با هم مسافرت کردند؛ با هم خوابیدند؛ با هم گرسنگی کشیدند؛ با هم شادی کردند. محیط زندگی پیغمبر، محیط شادی هم بود؛ با افراد شوخی میکرد، مسابقه میگذاشت و خودش هم در آن شرکت میکرد. آن مردمی که ده سال با او زندگی کردند، روزبه روز محبت پیغمبر و اعتقاد به او در دلهايشان عمیق تر شد. وقتی در فتح مکه، ابوسفیان مخفیانه و با حمایت عباس عموی پیغمبر به اردوگاه آن حضرت آمد تا امان بگیرد، صبح دید که پیغمبر وضو میگیرد و مردم اطراف آن حضرت جمع شده اند تا قطرات آبی را که از صورت و دست ایشان میچکد، از یکدیگر بر بایند! گفت: من کسری و قیصر، این پادشاهان بزرگ و مقتدر دنیا را دیده ام؛ اما چنین عزتی را در آنها ندیده ام. آری؛ عزت معنوی، عزت واقعی است؛ «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ» (1)؛ مؤمنین هم اگر آن راه را بروند، عزت دارند. در مثل چنین روزهایی روز بیست و هشتم صفر این نور آسمانی، این انسان والا- و این پدر مهربان از میان مردم رفت و آنها را غمگین و داغدار کرد. روز رحلت پیغمبر و قبل از آن، روزهای بیماری آن حضرت، روزهای سختی برای مدینه بود؛ بویژه با آن خصوصیات که اندکی قبل از رحلت پیغمبر پیش آمد. پیغمبر به مسجد آمد و روی منبر نشست و فرمود: هرکس به گردن من حقی دارد، آن حق را از من بگیرد. مردم شروع به گریه کردند و گفتند یا رسول الله! ما به گردن تو حق داشته باشیم! فرمود رسوایی پیش خدا سخت تر از رسوایی پیش شما است؛ اگر به گردن من حقی دارید، اگر از من طلبی

ص: 346

1- . سوره ی منافقون، بخشی از آیه ی 8، ترجمه: «... عزت از آن خدا و از آن پیامبر او و از آن مؤمنان است...»

دارید، بیایید و بگیریید تا به روز قیامت نیفتد. ببینید چه اخلاقی! کیست که دارد این حرف را میزند؟ آن انسان والایی که جبرئیل به مصاحبت با او افتخار میکند؛ اما در عین حال با مردم شوخی نمیکنند؛ جدی میگویند تا مبادا در جایی به وسیله ی او، ندانسته حقی از کسی ضایع شده باشد. پیغمبر این مطلب را دو بار، سه بار تکرار کرد. البته در تاریخ ماجراهایی را آورده اند که من خیلی نمیدانم کدامش و چقدرش دقیق است؛ اما آن مطلبی که غالباً نقل کرده اند، این است که يك نفر بلند شد و عرض کرد: یا رسول الله! من به گردن تو حقی دارم. تو يك وقت با ناقه از پهلو من عبور میکردی؛ من هم سوار بودم، تو هم سوار بودی. ناقه ی من نزدیک تو آمد و تو با عصا، هی کردی؛ ولی عصا به شکم من خورد و من این را از تو طلبکارم! پیغمبر پیرهنش را بالا زد و گفت همین حالا بیا قصاص کن؛ نگذار به قیامت بیفتد. مردم حیرت زده نگاه میکردند و میگفتند آیا این مرد واقعاً میخواهد قصاص کند؟ آیا دلش خواهد آمد؟ دیدند پیغمبر کسی را فرستاد تا از خانه، همان چوبدستی را بیاورند. بعد فرمود: بیا بگیر و با همین چوب به شکم من بزن. آن مرد جلو آمد. مردم، همه مبهوت، متحیر و شرمند از اینکه نکند این مرد بخواهد این کار را بکند؛ اما يك وقت دیدند او روی پای پیغمبر افتاد و بنا کرد شکم پیغمبر را بوسیدن. گفت: یا رسول الله! من با مس بدن تو خودم را از آتش دوزخ نجات میدهم! (1)

6 - اخلاق حکومتی پیامبر

6-1 - عادل و باتدبیر

آن حضرت عادل و باتدبیر بود. کسی که تاریخ ورود پیامبر به مدینه را بخواند آن جنگهای قبیله ای، آن حمله کردن ها، آن کشاندن دشمن از مگه به وسط بیابانها، آن ضربات متوالی، آن برخورد با دشمن عنود، چنان تدبیر

ص: 347

قوی و حکمت آمیز و همه جانبه ای در خلال این تاریخ مشاهده میکند که حیرت آور است و مجال نیست که من بخواهم آن را بیان کنم. (1)

2-6 - حافظ و نگهدارنده ی ضابطه و قانون

او حافظ و نگهدارنده ی ضابطه و قانون بود و نمیگذاشت قانون، چه توسط خودش و چه توسط دیگران نقض شود. خودش هم محکوم قوانین بود. آیات قرآن هم بر این نکته ناطق است. برطبق همان قوانینی که مردم باید عمل میکردند، خود آن بزرگوار هم دقیقاً و به شدت عمل میکرد و اجازه نمیداد تخلفی بشود. وقتی که در جنگ بنی قریظه مردهای آن طرف را گرفتند؛ خائنه‌ایشان را به قتل رساندند و بقیه را اسیر کردند و اموال و ثروت بنی قریظه را آوردند، چند نفر از امهات مؤمنین که یکی جناب امّ المؤمنین زینب بنت جحش است، یکی امّ المؤمنین عایشه است، یکی امّ المؤمنین حفصه است، به پیامبر عرض کردند: یا رسول الله! این همه طلا و این همه ثروت از یهود آمده، يك مقدار هم به ما بدهید. اما پیامبر اکرم با اینکه زنها مورد علاقه اش بودند؛ به آنها محبت داشت و نسبت به آنها بسیار خوش رفتار بود، حاضر نشد به خواسته شان عمل کند. اگر پیامبر میخواست از آن ثروتها به همسران خود بدهد، مسلمانان هم حرفی نداشتند؛ لیکن او حاضر نشد. بعد که زیاد اصرار کردند، پیامبر با آنها حالت کناره گیری به خود گرفت و يك ماه از زنان خودش دوری کرد که از او چنان توقعی کردند. بعد آیات شریفه ی سوره ی احزاب نازل شد: «يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسَّيُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ» (2)، «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزُوجِكُمْ إِن كُنْتُمْ تُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعِكُنَّ وَأَسَدِّحِكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا. وَإِن كُنْتُمْ تُرِيدُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالذَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ

ص: 348

1- . در خطبه های نماز جمعه ی تهران 1379/2/23

2- . سوره ی احزاب، بخشی از آیه ی 32، ترجمه: «ای همسران پیامبر، شما مانند هیچ يك از زنان [دیگر] نیستید...»

أَجْرًا عَظِيمًا» (1). پیامبر فرمود: اگر میخواهید با من زندگی کنید، زندگی زاهدانه است و تخطی از قانون ممکن نیست. (2)

3-6 - عهد نگهدار

از دیگر خلقیات حکومتی او این بود که عهد نگهدار بود. هیچ وقت عهد شکنی نکرد. قریش با او عهد شکنی کردند، اما او نکرد. یهود بارها عهد شکنی کردند، او نکرد. (3)

4-6 - رازدار

او همچنین رازدار بود. وقتی برای فتح مکه حرکت میکرد، هیچ کس نفهمید پیامبر کجا میخواهد برود. همه ی لشکر را بسیج کرد و گفت بیرون برویم. گفتند کجا، گفت بعد معلوم خواهد شد. به هیچ کس اجازه نداد که بفهمد او به سمت مکه میرود. کاری کرد که تا نزدیک مکه، قریش هنوز خبر نداشتند که پیامبر به مکه می آید! (4)

5-6 - توجه کننده به تفاوت های دشمنان

دشمنان را یکسان نمیدانست. این از نکات مهم زندگی پیامبر است. بعضی از دشمنان، دشمنانی بودند که دشمنیشان عمیق بود؛ اما پیامبر اگر میدید خطر عمده ای ندارند، کاری به کارشان نداشت و نسبت به آنها

ص: 349

1- . سوره ی احزاب، آیات 28 و 29، ترجمه: «ای پیامبر! به همسرانت بگو: اگر شما زندگی دنیا و زینت (وزرق و برق) آن را میخواهید، بیایید تا شما را (با پرداخت مهرتان) بهره مند سازم و به وجهی نیکو (بدون قهر و خشونت) رهایتان کنم. و اگر خدا و رسولش و سرای آخرت را میخواهید، پس (بدانید که) قطعاً خداوند برای نیکوکاران از شما پاداش بزرگی را آماده کرده است».

2- . در خطبه های نماز جمعه ی تهران 1379/2/23

3- . همان

4- . همان

آسان گیر بود. بعضی دشمنان هم بودند که خطر داشتند، اما پیامبر آنها را مراقبت میکرد و زیر نظر داشت؛ مثل عبدالله بن اُبی منافق در جه ی يك، علیه پیامبر توطئه هم میکرد؛ لیکن پیامبر فقط او را زیر نظر داشت، کاری به کار او نداشت و تا اواخر عمر پیامبر هم بود. اندکی قبل از وفات پیامبر، عبدالله بن اُبی از دنیا رفت؛ اما پیامبر او را تحمّل میکرد. اینها دشمنانی بودند که از ناحیه ی آنها حکومت و نظام اسلامی و جامعه ی اسلامی مورد تهدید جدّی واقع نمیشد. اما پیامبر با دشمنانی که از ناحیه ی آنها خطر وجود داشت، به شدّت سخت گیر بود. همان آدم مهربان، همان آدم دل رحم، همان آدم پرگذشت و با اغماض، دستور داد که خائن بنی قریظه را که چند صد نفر میشدند در يك روز به قتل رساندند و بنی نضیر و بنی قینقاع را بیرون راندند و خیبر را فتح کردند؛ چون اینها دشمنان خطرناکی بودند. پیامبر با آنها اوّل ورود به مکه کمال مهربانی را به خرج داده بود؛ اما اینها در مقابل خیانت کردند و از پشت خنجر زدند و توطئه و تهدید کردند. پیامبر عبدالله بن اُبی را تحمّل میکرد؛ یهودی داخل مدینه را تحمّل میکرد؛ قرشی پناه آورنده ی به او یا بی آزار را تحمّل میکرد. وقتی مکه را فتح کرد، چون دیگر خطری از ناحیه ی آنها نبود، حتّی امثال ابی سفیان و بعضی از بزرگان دیگر را نوازش هم کرد؛ اما این دشمن غدار خطرناک غیر قابل اطمینان را به شدّت سرکوب کرد. اینها اخلاق حکومتی آن بزرگوار است. در مقابل وسوسه های دشمن، هوشیار؛ در مقابل مؤمنین، خاکسار؛ در مقابل دستور خدا، مطیع محض و عبد به معنای واقعی؛ در مقابل مصالح مسلمانان، بی تاب برای اقدام و انجام. این، خلاصه ای از شخصیت آن بزرگوار است. (1)

ص: 350

مسئله‌ی غدیر و تعیین امیرالمؤمنین (علیه السلام) به عنوان ولیّ امر امت اسلامی از سوی پیامبر مکرم اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) یک حادثه‌ی بسیار بزرگ و پرمعنا است؛ درحقیقت دخالت نبیّ مکرم در امر مدیریت جامعه است. معنای این حرکت که در روز هجدهم ذی الحجه سال دهم هجرت اتفاق افتاد، این است که اسلام به مسئله‌ی مدیریت جامعه به چشم اهمّیت نگاه میکند. این طور نیست که امر مدیریت در نظام اسلامی و جامعه‌ی اسلامی، رها و بی اعتنا باشد. علت هم این است که مدیریت یک جامعه، جزو اثرگذارترین مسائل جامعه است. تعیین امیرالمؤمنین هم که مظهر تقوا و علم و شجاعت و فداکاری و عدل در میان صحابه‌ی پیغمبر است ابعاد این مدیریت را روشن میکند. معلوم میشود آنچه از نظر اسلام در باب مدیریت جامعه اهمّیت دارد، اینها است. کسانی که امیرالمؤمنین را به جانشینی بلافصل هم قبول ندارند، در علم و زهد و تقوا و شجاعت آن بزرگوار و در فداکاری او برای حق و عدل، تردید ندارند؛ این مورد اتفاق همه‌ی مسلمین و همه‌ی کسانی است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) را می شناسند. این نشان میدهد که جامعه‌ی اسلامی از نظر اسلام و پیغمبر، چه نوع مدیریت و زمامداری و حکومتی را باید به عنوان هدف مطلوب دنبال کند.

مشکل جوامع بشری هم در مهم ترین مقاطع، در همین نقطه بوده است؛ یعنی جوامع بشری هرگاه از زمامداران باتدبیر و باتقوا و پرهیزکار و شجاع برخوردار بوده اند، توانسته اند قدمهایی جلو برونند. آن وقتی که جوامع دچار مدیرانی شدند که برای آنها پرهیزکاری و پاکدامنی معنا نداشت، ترجیح منافع مردم بر منافع خودشان مطرح نبود، ترس از خدا و محاسبه‌ی الهی برایشان مطرح نبود، انسانهای ضعیف، انسانهای دلبسته‌ی به منافع و شهوات شخصی [بودند،] مشکلات برایشان به وجود آمد؛ چه مشکلات مادی و چه مشکلات اخلاقی و معنوی. اینکه می بینید ملل اسلامی

و کشورهای اسلامی در برهه ای از تاریخ، مقهور قدرتهای ظالم و متجاوز شدند، علت همین بود. اگر آن روزی که استعمار و لشکرکشی ها و کشورگشایی های غربی در مناطق اسلامی شروع شد، زمامداران مسلمان از دین، از پاکدامنی، از غیرت و از شجاعت برخوردار بودند، قضیه این طور نمیشد. اگر پایبند به شهوات و پایبند به تسلط خودشان بر مقام و قدرت چند روزه نبودند، موضوع این طور نمیشد. ضعف مسلمانان و جوامع اسلامی، اغلب ناشی شده است از ضعف مدیران جوامع و زمامداران آنها؛ البته هر دوروی هم اثر میگذارند. مدیریتهای ناتوان و ناهل، نظام اخلاقی و سیاسی را در جامعه سست میکنند و انسانها را به ضعف میکشانند؛ آن وقت در چنین جامعه ای به طور طبیعی باز زمامداران از انسانهای ناهل تر و ضعیف تر رنج میبرند و مبتلای به آنها میشوند. (1)

ص: 352

1- . در دیدار مردم پاکدشت، در سالروز عید سعید غدیر 1383/11/10

اشاره

آنچه درباره ی آن بزرگوار هرگز فراموش نشدنی است، عبارت است از برجستگی های عملی و رفتاری ای که در حکومت کوتاه امیرالمؤمنین در آن قلمرو وسیع اسلامی ظاهر شد و در تاریخ ماند. مقامات معنوی و خصوصیات رفتاری شخصی بی نظیر آن بزرگوار به جای خود، که اگر به کتابها مراجعه کنید، فصول زیادی را در بیان برجستگی های امیرالمؤمنین خواهید دید؛ علم او، تقوای او، شجاعت او، سبقت او به اسلام، زهد او و امثال اینها، که واقعاً از حدّ شمارش معمولی بالاتر است و همه ی اینها هم عظیم و شگفت آور است و هر کدام مثل خورشید تابناکی میدرخشد، اما به گمان من آنچه از همه بالاتر است، سیره ی آن بزرگوار در حکومت است. جای امتحان اساسی اینجا است. قدرت در قبضه ی اختیار امیرالمؤمنین باشد؛ آن هم در آن رقعہ ی (1) عظیم حکومت. این رفتار به شدت بی نظیر و شگفت آور، باید الگوی ما باشد. اینکه همه ی کسانی که امیرالمؤمنین را در حدّ این رفتار حکومتی می شناسند، از کوتاهی دوران حکومت آن بزرگوار تأسّف میخورند، به خاطر این است که اگر این روش در سالهای متمادی

ص: 353

ادامه پیدا میکرد، شاید مسیر تاریخ عالم عوض میشد. اگر این الگو ادامه پیدا میکرد و چند سالی در اختیار مردم قرار میگرفت، شاید سرنوشت بشریت عوض میشد و این قدرتهای مٔکی بر فساد و پول و شهوت و زورگویی و بی انصافی که در طول تاریخ در دنیا مشاهده شده و سرنوشت بشر را به تاریکی و سیاهی رقم زده اند به وجود نمی آمدند. در حال حاضر این الگو در مقابل ما است. آنچه که بیش از همه مورد توجه و نظرم هست، این است که ما امروز در نظام جمهوری اسلامی باید خود را به این الگو نزدیک کنیم. اگر این گونه شد، جامعه ی ایرانی ما و بر اثر آن، سرتاسر دنیای اسلام و همه ی بشریت، از حکومت ما منتفع خواهد شد. باید همه ی سعی و تلاش ما این باشد که خود را به آن الگوها نزدیک کنیم. (1)

یک دسته ی دیگر از خصوصیات امیرالمؤمنین است که او را به عنوان یک الگو و یک نمونه در مدّ نظر همه ی انسانهای تاریخ نگه میدارد که اینها برای پیروی کردن است. الگو یک وسیله و معیار و میزانی است برای اینکه آن کاری که انسان میخواهد انجام دهد، با آن الگو تطبیق داده شود. این الگو دیگر مخصوص جمعی خاص نیست؛ حتی مخصوص مسلمانان هم نیست. اینکه می بینید چهره ی امیرالمؤمنین، این قدر در تاریخ جذاب است، به خاطر همین خصوصیات است. لذا کسی که دین اسلام را هم قبول ندارد یا امامت آن بزرگوار را هم تصدیق نکرده است، او هم در مقابل عظمت این خصوصیات، در وجود خود احساس تعظیم میکند و خواه ناخواه زبان به ستایش او میگشاید. بنابراین، این خصوصیات برای همه الگو است و ما که امروز یک حکومت اسلامی داریم و یک حکومت علوی را ادعا میکنیم، این الگو برای ما از همه حتمی تر و فوری تر و غیر قابل اغماض تر است. ما باید ببینیم در این نقطه ی عالم که پرچم ولایت علوی را بلند کردیم، حرفمان چیست و چه میخواهیم به بشریت عرضه کنیم. آن چارچوبی را که

ص: 354

ما برای سعادت بشر تعیین میکنیم و سر دست میگیریم و نشان میدهیم، چیست؟ امیرالمؤمنین اینجا برترین الگو است. نمیشود فقط به زبان گفت «امیرالمؤمنین، علی» و اظهار عشق و علاقه کرد؛ اما در عمل با رفتار او و با درسی که با زبان و در عمل خود به ما داده است، مخالفت کرد. بنده و امثال بنده که کارگزاران حکومتیم وظیفه مان سنگین تر است؛ چون ما باید عمل کنیم و از آن راهی که او رفته است برویم. ممکن است بعضی بگویند: شما کجا، امیرالمؤمنین کجا؟ قدرت او، توانایی او، ایمان او، صبر او، آن استخوان بندی مستحکم روحی او کجا، شما کجا؟ این حرف البته درست است. ما هیچ کدامان قابل مقایسه با او نیستیم. نمیشود گفت او بهتر است، او بالاتر است و ما پایین تریم؛ نه، اصلاً این مقایسه غلط است. او در اوج فلك است و ما در خاك تیره، دور خودمان میچرخیم. فاصله ها خیلی زیاد است؛ اما جهت گیری را میشود انتخاب کرد؛ یعنی ما باید خودمان را به آن سمت و به آن هدفی که او نشان میداد، نزدیک کنیم؛ هرکسی به قدر توان خود؛ هرکسی بر حسب اقتضای زمان خود، چون راه همان راه و هدف همان هدف است. این نکته ی بسیار مهمی است.

شاید در طول دوازده، سیزده قرن، در همین دنیای اسلام، حکومتهایی سر کار آمدند که اسم پیغمبر اکرم را با عظمت می آوردند و خودشان را خلیفه ی پیغمبر میدانستند. اگر کسی میگفت شما خلیفه ی پیغمبر نیستید، حاضر بودند حتی او را به قتل برسانند. میگفتند ما خلیفه ی پیغمبریم. از خلفای بنی امیه بگیرد تا خلفای بنی عباس که حدود پانصد، ششصد سال حکومت کردند، تا خلفای فاطمی در مصر و شمال آفریقا؛ بعد هم خلفای عثمانی که تا همین جنگ بین الملل اول در آسیای صغیر یعنی ترکیه ی فعلی حکومت میکردند و مرکز حکومتشان آنجا بود و همه ی این کشورهای عربی هم تقریباً تحت حکومت آنها بودند، همگی خود را خلیفه ی پیغمبر میخواندند. بعضی از آنها از این هم قدم بالاتر

میگذاشتند و میگفتند خلیفه الله: ما خلیفه ی خداییم؛ جانشین خداییم! این اسمشان بود؛ اما عملشان چه بود؟ عملشان، عمل به همان رسوم حکومت‌های پادشاهی ستمگرانه ای بود که قبل از آنها هم در دنیا بود؛ در زمان آنها هم در نقاط دیگر دنیا بود؛ بعد از آنها هم تا امروز در همه جای دنیا چنین حکومت‌هایی بوده است. اسم، خلافت پیغمبر بود، اما رسم و عمل و رفتار، چیز دیگری بود. اینها چه کسانی هستند؟ اسم مناسب اینها چیست؟ منافق؛ یعنی کسی که ادعای چیزی را میکند، وعده ی چیزی را میدهد، پرچم چیزی را بلند میکند؛ اما در رفتار خود، در عمل خود و در راه خود، ملتزم و پایبند به آن چیز نیست. يك چیز دیگر، يك راه دیگر و يك عمل دیگر بر رفتار و گفتار او حاکم است؛ این میشود منافق. ما میخواهیم این طور باشیم؟ آیا ما میخواهیم پرچم ولایت علوی و حکومت علوی و پیروی امیرالمؤمنین را بلند کنیم، اما حکومت خود را با مکتب‌هایی که با راه علی، با فکر علی و با منطق امیرالمؤمنین صددرصد مخالفند، تطبیق دهیم؟ حالا بعضی صددرصد، بعضی نود درصد، بعضی هشتاد درصد، مخالفند و اساس کارشان اساس دیگری است. لذا ما بیش از همه باید پایبند به آن باشیم که الگوی علوی را بشناسیم و آن را ملاک قرار دهیم. الگوی علوی در حکومت چیست؟ شاخصه هایی دارد که این شاخصه ها بایستی رعایت شود. مردم هم باید به ما نگاه کنند، ببینند اگر شاخصه های حکومت علوی را رعایت میکنیم - حالا به قدر توانایی خودمان - آن وقت قبول کنند که ما حکومتی در راه علی هستیم. اگر دیدند ما آن شاخصه ها را رعایت نمیکنیم یا عکس آنها عمل میکنیم - بحث این نیست که قدرت ما کمتر از علی است و اراده ی دنبال کردن آن راه را نداریم - آن وقت گفتار ما و ادعای ما را قبول نکنند و بگویند نه، این حکومت علوی نیست؛ این حکومت ولایت امیرالمؤمنین نیست. ملاک اینها است. اینها را بایستی

وقتی ما نام امیرالمؤمنین را گرامی میداریم، باید برای عمل کردنمان باشد. ما نمیتوانیم مرتب به مردم بگوییم شما مثل امیرالمؤمنین عمل کنید. ما که امروز در نظام جمهوری اسلامی مسئولیم، بیشترین مسئولیت را داریم و بیشترین تکلیف بر دوشمان سنگینی میکند. امیدوارم مسئولان جمهوری اسلامی مثل امیرالمؤمنین این توفیق را پیدا کنند و دنبال آن راه، به خط و نشان اشاره ی سرانگشت آن بزرگوار حرکت کنند. البته امیرالمؤمنین در این راه، بسیار سختی تحمل کرد. امروز، روز شهادت آن بزرگوار است. شاید در دوران حیات آن بزرگوار، شکایتهای اصلی او را کسی از زبان مبارکش نشنید. البته امیرالمؤمنین بارها در منبر از مردم شکوه و آنها را ملامت میکرد؛ اما شکایتهای امیرالمؤمنین فقط این نبود که به مردم بگوید چرا در میدان جهاد حاضر نمیشوید؟ دل امیرالمؤمنین پُر از درد بود. امیرالمؤمنین در دعای معروف کمیل که انشای آن حضرت است، خطاب به پروردگار عالم مطالبی را عرض میکند: «الهی و سیدی و مولای و مالک رقی». از جمله، این خطاب به گوش و ذهن من، بسیار حسّاس کننده آمد: «یا من الیه شکوت احوالی»؛ ای کسی که من شکایتهای خود را به او میکنم. او به خدا شکایت میکرد؛ دل آن حضرت پُر از درد بود. نگرانی امیرالمؤمنین، هم وضعیّت جامعه و مردم بود؛ هم وضعیّت مسیر دین و جهت گیری دینی در نظام اسلامی تازه پای آن روز بود و هم احساس مسئولیت سنگین خود او. البته امیرالمؤمنین يك هزارم از این مسئولیت را نیز کم نگذاشت. (2)

بزرگ ترین خطر برای نظام و حکومتی مثل نظام و حکومت ما که با نام اسلام به وجود آمده، این است که ما فراموش کنیم الگوی حکومت ما، امیرالمؤمنین است؛ به الگوهای رایج دنیا و تاریخ نگاه کنیم و خود را با

ص: 357

1- . در دیدار با ائمه مختلف مردم به مناسبت میلاد امیرالمؤمنین علی (ع) 1381/6/30

2- . در خطبه های نماز جمعه ی 21 رمضان 1380/9/16

آنها مقایسه کنیم؛ به روش حکومت‌های منحرفی که در طول تاریخ روزه روز به بشریت ضربه زدند، نگاه کنیم که اگر يك جنبه از زندگی انسان را رونقی بخشیدند، جنبه ی دیگری را دچار ضایعات جبران ناشدنی کردند. همّت جمهوری اسلامی باید این باشد که خود را به آن الگویی که در غدیر معرفی شد و در دوران پنج ساله ی حکومت امیرالمؤمنین، نمونه ی آن نشان داده شد، نزدیک کند. اگر دقت کنید، می بینید جنگ‌های امیرالمؤمنین در این مدّت کوتاه، همه در راه جلوگیری از تبدیل امامت و ولایت اسلامی به آن شکل‌های منحرف است؛ تبدیل امامت به سلطنت؛ تبدیل حکومت معرفت به حکومت جهالت؛ تبدیل حکومت مبتنی بر نادیده گرفتن منافع شخصی به حکومتی که در رأس آن کسانی باشند که بیش از همه چیز، به منافع شخصی خود و جمع کردن مال و منال دنیوی می اندیشند. (1)

امروز در جمهوری اسلامی اگر بخواهیم سعادت این کشور تأمین شود و مردم عزیز ایران با تواناییهایی که خدای متعال در جوهر این کشور و این ملت قرار داده، به تمنیات و آرزوهای مشروع خود برسند، باید همان خط را دنبال کنیم و دین و دنیای خود را از روی آن حکومت، الگو بگیریم: سیاست ناآلوده ی به اغراض و امیال و شهوات؛ سیاست الهام گرفته از دین و اخلاق؛ سیاستی که در شکل دهی آن، منافع عمومی ملت بر منافع شخصی و گروهی و قومی و منافع بیگانگانی که همه ی دنیا را برای خود میخواهند، ترجیح پیدا کند؛ سیاستی که در آن، دنیا و زندگی و معیشت مردم، در کنار عزّت، اقتدار ملی، آبروی جهانی، فرهنگ متعالی، پیشرفت علمی، معنویت، فضیلت، دین و اخلاق تأمین شود. ما امروز این را لازم داریم و این به وسیله ی حاکمان و زمامدارانی تأمین میشود که با میل و انتخاب و خواست و عاطفه ی جوشان و بر طبق عقیده ی مردم بر مسند مسئولیت نشسته اند و کارها را دنبال میکنند. این میشود نمونه ی کامل.

ص: 358

اگر ما در جمهوری اسلامی این خط و این راه را دنبال کنیم که به توفیق الهی، این کار، هم عملی است، هم نمونه‌ها و تجربه‌ی آن را در طول این 23 سال، مسئولان کشور به دست آورده‌اند و هم مورد علاقه‌ی مردم است، آن‌گاه خدا راضی می‌شود؛ مردم اعتماد بیشتری پیدا می‌کنند و اقتدار نظام دنبال می‌شود. (1)

ما امروز اگر جمهوری اسلامی هستیم، اگر حکومت علوی هستیم، باید اینها را رعایت کنیم. شما مردم هم اینها را باید از ما بخواهید. اقامه‌ی دین خدا را باید بخواهید. اینکه ما نگاه کنیم ببینیم شرق و غرب در مفاهیم حکومتی و مفاهیم سیاسی حرفشان چیست، آنها چه می‌گویند، ما هم سعی کنیم خودمان را آن‌طور تطبیق دهیم، این مثل همان خلافت عثمانی‌ها است، مثل خلافت بنی امیه و بنی عباس است. آنها هم اسمشان خلیفه‌ی پیغمبر بود؛ اسمشان حاکم اسلامی بود؛ اما رسم و عملشان حکومت کسری و قیصر و حکومت پادشاهان بود. همان‌طور که آنها عمل می‌کردند، اینها هم همان‌طور عمل می‌کردند. اسممان حکومت علوی و حکومت اسلامی باشد، بعد برویم سراغ سرمایه‌داری غرب، سراغ حکومتی که سرمایه‌داران و کمپانی‌داران و زشت‌ترین ظالمان و ستمگران عالم آن را اداره می‌کنند! این درست است؟ این همان نفاق خواهد شد. پرچمی را با یک نامی بلند کنیم، آن وقت در زیر این پرچم سراغ چیزهای دیگر برویم؟ امروز در نظام اسلامی، همه‌ی کارگزاران حکومت، از پایین تا بالا؛ از رهبری که خدمتگزار همه است از رئیس‌جمهور، از وزرا، از مسئولین قضائی، از نمایندگان مجلس و از مدیران گوناگونی که در اکناف کشور هستند، باید هم‌تشان این باشد که دین خدا را اقامه کنند، عدالت را احیا کنند، تبعیض در اجرای مقررات را از میان بردارند، بیشترین توجهشان به طبقه‌ی محروم و مستضعف و فقیر باشد همچنان که امیرالمؤمنین بود،

ص: 359

شعار تقوا را شعار شخصی و عمومی خودشان قرار دهند؛ این وظیفه‌ی ما است. اینکه دنیا این طور حکومت را می‌پسندد یا نمی‌پسندد، این برای ما معیار و ملاک نیست. جهت، این است، سمت و سو، این است. البته زمانه روزبه روز پیچیده تر میشود؛ ارتباطات انسانی روزبه روز دشوارتر و پیچیده تر میشود؛ اعمال عدالت و اقامه‌ی حق کار آسانی نیست؛ اما هدف این است و این است که مردم را خوشبخت میکند؛ این است که سعادت مردم را تأمین میکند؛ این است که فقر و تبعیض را از بین میبرد؛ این است که ریشه‌ی فساد را در جامعه میکند. وَاَلَا اگر این نباشد، حکومت‌های جائز دنیا دم از حقوق بشر میزنند ولی زشت ترین کارها را علیه حقوق بشر انجام میدهند. عراق را به جرم اینکه سلاح شیمیایی مصرف کرده است، مورد تهاجم قرار میدهند؛ در حالی که سلاح شیمیایی را خودشان به او دادند! خودشان او را تشویق کردند! آن وقت که او سلاح شیمیایی مصرف کرد، چشم را روی هم گذاشتند! اینها عادلند؟ اینها طرف دار حقوق بشرند؟ اینها از انسایت چیزی سرشان میشود؟ به نام مبارزه با ترور، میخواهند دنیا را به آتش بکشند. زشت ترین و فجیع ترین نوع ترور، امروز در اراضی مقدس فلسطین جاری است؛ نه فقط اخم نمیکند بلکه تشویق هم میکنند؛ از آن دفاع میکنند؛ آن را لازم میدانند! اینها حکومت‌هایی هستند که انسان از اینها تقلید کند؟... راه درست برای کسی که پیرو امیرالمؤمنین است، این است که شاخصه‌های حکومت علوی را در نظر داشته باشد، همان اندازه‌ای که میتواند و قدرت دارد. طبق آنچه که سازوکارهای جهانی اقتضا میکند دوران صنعت و صنعت‌های پیچیده و روش‌های فوق مدرن صنعتی و مانند اینها اقتضائاتی دارد، اینها را رعایت کند تا آن جهت گیری يك سر سوزن منحرف نشود. این میشود يك انسان والا؛ میشود يك حاکم علوی. چنین جامعه‌ای قدرتمند میشود؛ چنین جامعه‌ای پولادین میشود؛ جامعه‌ای که مردمش راست بگویند و از مسئولان‌شان راست بشنوند؛ آنچه

را که وعده میدهند، آنچه را که میگویند، آنچه را که به عنوان پرچم بلند میکنند، همان را عمل میکنند و «لَمْ تَقُولُونَ مَا لَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (1) نباشند. این، آن روش درست است و این به برکت امیرالمؤمنین ممکن است. (2)

آنچه که مهم است و امروز برای ما از معرفت و آگاهی‌ها مهم‌تر است، عبارت است از نزدیک شدن عملی به امیرالمؤمنین (علیه السلام)؛ زیرا او اسوه است. شناختن علی کافی نیست؛ شناختن باید مقدمه‌ی نزدیک شدن به جایگاه امیرالمؤمنین باشد. اگر حکومتی خیر و صلاح مردم را میطلبد، باید علیین ابی طالب (علیه السلام) را اسوه و الگوی خود قرار دهد. اینجا است که انسانها احساس خواهند کرد که سعادت در زندگی آنها حضور دارد. هم امروز این طور است و هم در آینده‌ی تاریخ، همیشه همین گونه خواهد بود. اگر جامعه‌ای در انتظار سعادت است، راه عملی آن است که حکومتها، زندگی و حکومت امیرالمؤمنین را اسوه قرار دهند و به آن سمت حرکت کنند. حرف و عمل ریاکارانه‌ی حکومتهای غربی که امروز تبلیغات دنیا در دست آنها است نمیتواند انسانها را سعادتمند کند و جامعه را از طعم واقعی عدالت شیرین کام نماید. (3)

امیرالمؤمنین (علیه السلام)، هم خطاب به مسئولان مطالبی را فرموده است و هم خطاب به آحاد مردم. آنچه که خطاب به آحاد مردم است، عمدتاً خطاب به مسئولان هم هست؛ اما آنچه که خطاب به مسئولان است، فقط خطاب به خود آنها است؛ که این در نامه‌های امیرالمؤمنین - چه نامه‌ی معروف آن حضرت به مالک اشتر، چه بقیه‌ی نامه‌هایی که به استانداران و کارگزاران نظام خودشان مینوشتند - منعکس است. (4)

حکومت امیرالمؤمنین در زمینه‌ی اقامه‌ی عدل، حمایت از مظلوم،

ص: 361

1- . سوره‌ی صف، بخشی از آیه‌ی 2، ترجمه: «... چرا چیزی می‌گویید که انجام نمی‌دهید؟»

2- . در دیدار با اقشار مختلف مردم به مناسبت میلاد امیرالمؤمنین علی (ع) 1381/6/30

3- . در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران 1379/12/26

4- . در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران 1379/9/25

مواجهه‌ی با ظالم و طرف‌داری از حق در همه‌ی شرایط، الگویی است که باید از آن تبعیت شود. این کهنگی بردار هم نیست و در همه‌ی شرایط گوناگون علمی و اجتماعی دنیا، میتواند برای خوشبختی و سعادت انسانها الگو باشد. ما نمیخواهیم از روش‌داری آن دوره تقلید کنیم و بگوییم اینها مشمول تحوّل زمانی است و مثلاً روزه روز روزه‌های نویی می‌آید. ما میخواهیم از جهت‌گیری آن حکومت که تا ابد زنده است، تبعیت کنیم. دفاع از مظلوم، همیشه یک نقطه‌ی درخشان است. کنار نیامدن با ظالم، رشوه‌نپذیرفتن از زورمند و زرمند و یا فشردن بر حقیقت، ارزشهایی است که هیچ وقت در دنیا کهنه نمیشود. در شرایط و اوضاع و احوال گوناگون، این خصوصیات همیشه با ارزش است. ما اینها را باید دنبال کنیم؛ اصول اینها است. اینکه میگوییم حکومت اصول گرا، یعنی پیرو و پایبند به چنین ارزشهای ماندگاری که هرگز کهنگی پذیر نیست. اتفاقاً زورگوها و قلدراهای دنیا از همین پایبندی ناراحتند. آنها هم از همین خشمگین میشوند که چرا حکومت اسلامی در ایران طرف‌دار مظلومان فلسطین یا طرف‌دار ملت افغانستان است یا با فلان دولت قلدردار و ظالم در دنیا سازش نمیکند. اینکه شما می‌بینید بنیادگرایی و اصول‌گرایی مثل یک دشنام، در دست و دهان دشمنان این ملت می‌چرخد، به خاطر همین است. این اصول، همان چیزهایی است که قلدرها و زورگوهای دنیا از آن متضرر میشوند و با آن مخالفند. آن روز با امیرالمؤمنین هم بر سر همین چیزها جنگیدند. تلاش ما به عنوان حکومت باید این باشد. (1)

البته ممکن است کسی بپرسد چرا اینها را با مردم در میان می‌گذارید؛ بروید بخشنامه کنید تا مسئولان حکومت رفتارشان را این گونه کنند؛ یا بروید مسئولان را نصیحت کنید. اولاً همه یا اغلب این چیزها بخشنامه‌ای و دستوری نیست. اینها مسائلی است که با ایمان و باور و دل‌بسته بودن به

ص: 362

يك حقيقت و با عزم و اراده ی پولادينِ ناشی از ايمان تحقّق پذير است. البته آن چیزهایی که بخشنامه ای است، بخشنامه میکنیم؛ آن چیزهایی که دستوری است، به مسئولان دستور هم میدهیم؛ اما دستور و بخشنامه، حل کننده ی همه چیز نیست. به مسئولان نصیحت هم میکنیم، اما این هم کافی نیست. این حقایق باید در جامعه به صورت عرف درآید و مطالبات جامعه را تشکیل دهد. در نظام جمهوری اسلامی، مردم باید از مسئولانِ مقابله ی با ظلم و ظالم و مفسده را بخواهند. باید معیارشان برای پذیرش يك حاکم و يك مسئول بالا و والای نظام، این چیزها باشد: مبارزه ی با ظلم، کنار نیامدن با ظالم، تسلیم نشدن در مقابل زورگویی، حفظ حرمت انسان و انسانیت، سعی در احقاق حق، در همه ی قالبها و شکلها و میدانهایش. بنابراین من اینها را در محضر عامّ مردم مطرح میکنم؛ کما اینکه امیرالمؤمنین نیز همین بیانات را خطاب به مردم گفته است. نامه های آن بزرگوار اگرچه خطاب به اشخاص است، اما همه مطلع میشدند. خطبه ها هم که در مقابل چشم مردم مطرح میشد. (1)

حکومت علوی؛ الگوی جمهوری اسلامی

امیرالمؤمنین در شخصیت خود، مظهر خصوصیات است که امروز اگر ما مردم و مسئولان این خصوصیات را در رفتار و گفتار خودمان منعکس کنیم، جامعه ی اسلامی مان اوج و اعتلا پیدا خواهد کرد. راه تعالی و پیشرفت و اصلاح دنیا و آخرت يك ملت، يك راه پیمودنی است. در مقابل انسان مؤمن و معتقد به خدا و به رسالت انسان، بن بست وجود ندارد. يك ملت میتواند همه ی مشکلات و همه ی سنگ راه ها و خار راه ها در طریق کمال را از جلوی پای خود بردارد؛ به شرط آنکه خصوصیات را که برای این حرکت عظیم و همه جانبه لازم است، در خود به وجود آورد؛ و امیرالمؤمنین

ص: 363

مظهر این خصوصیات بود. امیرالمؤمنین، هم مظهر تقوا و امانت و هم دارای صدق و صراحت بود. آن بزرگوار با اینکه يك سیاستمدار و رئیس دنیای اسلام بود و تدبیر امور يك جمعیت عظیم چند ده میلیونی آن زمان، با نبود وسایل امروزی برای ارتباط، بر دوش او بود و جامعه و امت اسلامی را اداره میکرد، اما سیاستمداری علی موجب این نمیشد که از جاده ی صداقت و صراحت کنار رود. علی، صادق و صریح بود؛ آنچه میگفت، به آن معتقد بود و برای او راهنمای عمل بود. برای این است که کلمه کلمه ی گفتار امیرالمؤمنین در طول تاریخ مثل نورافکنی برای زبدگان و نخبگان فکری عالم درخشیده است.

انقلاب اسلامی بر اساس الگو قرار دادن همین شخصیت همه جانبه ی کامل به وجود آمد. آنهایی که خواستند از انقلابهای گذشته و از بعضی حوادث کشورهای دیگر برای انقلاب اسلامی شبیه سازی کنند، به این نکته توجه نکردند. انقلاب اسلامی الگو و نمونه ی خود را از امیرالمؤمنین گرفت و نظام جمهوری اسلامی به وجود آمد. امام بزرگوار ما که يك شاگرد و رهرو مکتب امیرالمؤمنین (علیه السلام) بودند، در رفتار و گفتار خود، همین توصیه ها را میکردند. اگر نگاه کنید، در تعالیم امام بزرگوار، جابه جا شاخصهای علوی را مشاهده میکنید. به خاطر همین بوده است که دشمنان، نقطه ی مقابل راه امام را هدف فعالیت خودشان قرار داده اند. تبلیغات دشمنان انقلاب و نظام جمهوری اسلامی که دشمنان ملت ایرانند، هدف خود را همین قرار داده اند که نقطه ی مقابل راهی را که امام بزرگوار با شاخصهای معین ترسیم کرده بودند، در میان مردم ترویج کنند. البته متن ملت عزیز ما، تسلیم فشار تبلیغاتی دشمن نشده و نخواهد شد؛ اما کسانی که خودشان اشتباه کردند، در بین ما هستند. اینها راه غلطی رفتند و بعضی از مجموعه ها را هم با خودشان به راه غلط کشاندند. امام به ملت ما یاد دادند که باید مسئولان در فکر ضعفها و پابرهنه ها باشند و به نیازهای مردم

توجه کنند. آنها در تبلیغات و در تهاجم فرهنگی خود، توجه به خواست قدرتهای استکباری را ملاک قرار دادند؛ ببینند آمریکا از چه چیزی بدش می آید، از آن پرهیز کنند؛ ببینند قلدران و زورگویان عالم به چه چیزی تمایل دارند، به طرف آن حرکت کنند. این نقطه ی مقابل تعالیم جمهوری اسلامی است که در گفتار امام بزرگوار ما تجلی می کرد. امام به ما یاد دادند که هرچه فریاد دارید بر سر آمریکا بکشید؛ اما عده ای فریادهای خود را بر سر خودی ها کشیدند؛ به دیگران هم یاد میدهند که بر سر همدیگر فریاد بکشند! امام در وصیتنامه و در تعلیمات دوران حیات بابرکت خود تکرار میکردند که از غریبه ها و نامحرمها و نفوذی ها برحذر باشید. مراقب باشید تا کسانی که با این انقلاب و این نظام و این اسلام و با منافع مردم هیچ میانه ی خوبی ندارند، در ارکان تصمیم گیری کشور نفوذ نکنند. مسئله ی غریبه ها و نااهلها و نامحرمها را اول امام مطرح کردند. اینها در مقابل آن جهت و آن خطّ روشن، میگویند از دوستان و از خودی ها برحذر باشید و پرهیز کنید. اینها را با نامهای گوناگون و چپ و راست مطرح میکنند. اگر شما هر کدام از این رادیوهای بیگانه را باز کنید، در هر يك از برنامه هایشان، حداقل چند بار اسم جناح محافظه کار و نوگرا را مطرح میکنند؛ تعبیراتی که ملت ایران و علاقه مندان به انقلاب و مؤمنان و وفاداران به مصالح عمومی این ملت و این کشور را به جبهه های مختلفی تقسیم میکند. امام میگفتند ایران یکپارچه، ملت متحد و همزبان؛ اما عده ای سعی میکنند طبق خواست و میل و صلاحدید دشمنان این ملت، جهات غیر عمومی را قومیتها و مذاهب و دسته دسته کردن مردم و بازی با الفاظی از قبیل حزب و امثال آن را در میان مردم رایج کنند و یکپارچگی مردم و آن وحدتی را که میتواند ایران اسلامی را از لابلای طوفانها عبور دهد، به هر شکلی دچار انشقاق و پراکندگی کنند.

جمهوری اسلامی، همان الگوی امیرالمؤمنین، الگوی ایمان، تقوا،

پاکدامنی، توجّه به ضعفها و خواست طبقات محروم جامعه و توجّه به مصالح عمومی ملّت را مورد توجّه قرار داد. بدیهی است که عدّه ای با چنین نظام و حکومت و کشوری که باج نمیدهد، تسلیم دشمن مداخله گر نمیشود، فرش قرمز در مقابل پای چپاولگران پهن نمیکند، مصالح کشور را به بیگانگان نمیسپارد و می ایستد و از حقّ خود دفاع میکند، مخالف و دشمن میشوند. (1)

2- وضعیت بد امت اسلامی در زمان حکومت علی (علیه السلام)

آن روزی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) در جامعه ی اسلامی آن روز بر سر کار آمد، وضع امت مسلمان با آن روزی که پیغمبر اکرم از دنیا رفت، تفاوت زیادی کرده بود. این 25 سال فاصله ی بین رحلت پیغمبر اکرم و آمدن امیرالمؤمنین بر سر کار، حوادث زیادی اتفاق افتاده بود که این حوادث بر روی ذهن و فکر و اخلاق و عمل جامعه ی اسلامی اثر گذاشته بود و بعد، این نظام و این جامعه را امیرالمؤمنین تحویل گرفت... این بلیّه در دنیای اسلام و در دورانی که امیرالمؤمنین بر سرکار آمد، وجود داشت که موجب شده بود حقّ صریح، یعنی کسی مثل علیّین ابی طالب (علیه السلام) مورد خدشه و مناقشه قرار بگیرد؛ کسانی مقام او، معنویّت او، سابقه ی او، صلاحیتهای بی نظیر او را برای مدیریّت جامعه ی اسلامی ندیده بگیرند و با او معارضه و مبارزه کنند. این، بر اثر دنیاطلبی بود. راز انحرافی که آن روز امیرالمؤمنین در مقابل خود ملاحظه میکرد و نهج البلاغه پر است از بیان این انحرافها، عبارت بود از دنیاطلبی. شما امروز به دنیا نگاه کنید، همین را مشاهده میکنید. وقتی عناصر دنیاطلب، فرصت طلب، متجاوز، زمام کارها را در سطح عالم در دست گرفتند، همان میشود که ملاحظه میکنید. اولاً به حقوق انسانها ظلم میشود؛ ثانیاً حق و سهم آحاد بشر از این

ص: 366

1- . در اجتماع بزرگ مردم مشهد و زائران حرم مطهر امام رضا (ع) 1380/1/1

سفره‌ی عظیم طبیعت الهی و موهبت الهی ندیده گرفته میشود؛ ثالثاً همین دنیاطلبان برای اینکه به مقاصد خودشان برسند، در جامعه فتنه ایجاد میکنند؛ جنگها، تبلیغات دروغین، سیاست بازی‌های ناجوانمردانه؛ اینها ناشی از همین دنیاطلبی‌ها است. در محیط فتنه - محیط فتنه به معنای محیط غبارآلود است و وقتی فتنه در جامعه‌ای به وجود آمد، فضای ذهنی مردم مثل محیط غبارآلود و مه‌آلود است که گاهی انسان نمیتواند دو متری خودش را هم ببیند یک چنین وضعی به وجود می‌آید. در یک چنین وضعیتی است که - خیلی‌ها اشتباه میکنند، بصیرتشان را از دست میدهند. تعصّب‌بهای بیخود، عصبیتهای جاهلی در چنین فضایی رشد پیدا میکند. آن وقت می‌بینید محور دنیاطلبانند، اما یک عده کسانی که اهل دنیا هم نیستند، به خاطر فتنه در جهت هدفهای آنها حرکت میکنند؛ وضع دنیا این جور میشود. بنابراین «الدنيا رأس كل خطيئة» (1). حبّ دنیا، دل بستن به دنیا، در رأس همه‌ی خطایا و همه‌ی گناهان است. امیرالمؤمنین به این نکته توجه میدهد. این برنامه‌ی تربیت اخلاقی امیرالمؤمنین است. (2)

3 - خصوصیات سلوک سیاسی علوی

3-1 - پایبندی کامل به دین خدا و اصرار بر اقامه‌ی دین الهی

اول، پایبندی کامل به دین خدا و اصرار بر اقامه‌ی دین الهی. این شاخصه‌ی اول است. هر حکومتی که اساس کارش بر اقامه‌ی دین خدا نباشد، علوی نیست. در وسط جنگ، آنهایی که در دوران دفاع هشت ساله، در میدان بودند میفهمند من چه میگویم در آن بحبوحه‌ی رزم که هر رزمنده و هر سربازی همش این است ببیند چطور میتواند حمله کند و چطور میتواند از خودش دفاع نماید، یک نفر نزد امیرالمؤمنین آمد و مسئله‌ای

ص: 367

1- . الکافی، ثقة الإسلام کلینی، ج 2، ص 130؛ خصال، شیخ صدوق، ج 1، ص 25

2- . در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران در روز هجدهم رمضان 1387/6/30

راجع به توحید پرسید. گفت در «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» (1) این کلمه ی «احد» یعنی چه؟ حالا این يك مسئله ی اصلی هم نیست. از اصل وجود خدا سؤال نکرد؛ يك مسئله ی فرعی را سؤال کرد. دوروبری های امیرالمؤمنین آمدند جلو که مرد حسابی، حالا وقت این سؤالها است؟ حضرت فرمود: «نه؛ بگذارید جوابش را بدهم. ما برای همین میجنگیم». یعنی جنگ امیرالمؤمنین، سیاست امیرالمؤمنین، جبهه بندی امیرالمؤمنین، خون دل های امیرالمؤمنین و همه ی خطوط اصلی ای که در حکومت خود انتخاب میکند، برای این است که دین خدا اقامه شود. این يك شاخصه است. اگر در نظام اسلامی و در جمهوری اسلامی که به نام حکومت علوی خود را معرفی میکند، اقامه ی دین خدا هدف نباشد؛ مردم به دین خدا عمل نکنند یا نکنند؛ اعتقاد داشته باشند یا نداشته باشند؛ اقامه ی حق الهی بشود یا نشود و بگوئیم به ما چه ربطی دارد، اگر این طور باشد، این حکومت علوی نیست. اقامه ی دین الهی، اولین شاخصه است و این مادر همه ی خصوصیات دیگر زندگی امیرالمؤمنین و حکومت امیرالمؤمنین است. عدالت او هم ناشی از این است. مردم سالاری و رعایت مردم در زندگی امیرالمؤمنین هم مربوط به همین است. (2)

2-3 - عدالت مطلق

اشاره

خصوصیت دوم و شاخصه ی دوم حکومت امیرالمؤمنین عدالت است؛ عدالت مطلق. یعنی هیچ مصلحت شخصی و هیچ سیاست مربوط به شخص خود را بر عدالت مقدم نمیکند. «أنا مروءتی أن أطلب النصرة بالجور لا والله» (3)؛ من حاضر نیستم پیروزی را از راه ظلم به دست آورم.

ص: 368

1- . سوره ی توحید، آیه ی 1، ترجمه: «بگو او خدایی یکتا است».

2- . در دیدار با اقشار مختلف مردم به مناسبت میلاد امیرالمؤمنین علی (ع) 1381/6/30

3- . تحف العقول، ص 185

بینید چقدر این تابلو، تابلوی درخشانی است؛ چه پرچم بلندی است. به شما میگویند ممکن است در این میدان سیاست، در این میدان مسابقه علمی، در این میدان انتخابات، در این میدان جنگ، پیروز شوید؛ اما متوقف به این است که این ظلم را انجام دهید. کدام را انتخاب میکنید؟ امیرالمؤمنین میگوید من این پیروزی را نمیخواهم. من شکست بخورم عیبی ندارد، اما ظلم نمیکنم. همه ی این حرفهایی که راجع به امیرالمؤمنین درباره ی عدالت شنیده اید، محورش همین عدالت طلبی مطلق امیرالمؤمنین است. عدالت برای همه و عدالت در همه ی شئون؛ یعنی عدالت اقتصادی، عدالت سیاسی، عدالت اجتماعی و عدالت اخلاقی. این یکی دیگر از معیارهای حکومت امیرالمؤمنین است. ظلم را تحمّل نمیکنند؛ خودش هم به ظلم تسلیم نمیشود، ولو مصالحش از دست برود. یکی از ظلمهای بزرگ تبعیض است؛ چه تبعیض در اجرای احکام، چه تبعیض در اجرای مقررات. اینها به هیچ وجه برای امیرالمؤمنین قابل قبول نیست. يك نفر از طرف داران پروپاقرص او که تبلیغاتچی بسیار ماهری است و دائماً به نفع او تبلیغات حق میکند، مرتکب عمل خلافی میشود و امیرالمؤمنین حدّ الهی را بر او جاری میکند. طرف دار مذکور که چنین انتظاری ندارد، میگوید: یا امیرالمؤمنین! منی که این قدر طرف دار شمایم؟ منی که این قدر از شما دفاع میکنم؟ حضرت میفرماید: بله، حکم خدا است. آن طرف داری ای که از ما میکنی، ان شاءالله قبول باشد، خیلی هم متشکر؛ اما حکم خدا این است. حدّ خدا را برایش جاری کرد؛ او هم گفت: خیلی خوب؛ حال که این طور است، سراغ دربار معاویه میروم که قدر مرا میدانند! و رفت. (1)

ص: 369

مدارا نکردن با ظالم، همدلی با مظلوم و کمک برای گرفتن حقّ مظلوم از ظالم، چیزهایی است که در زندگی امیرالمؤمنین، در کلمات امیرالمؤمنین و در خطب نهج البلاغه، بوضوح در صدها نقطه، قابل ملاحظه است. به این جملات پر بار امیرالمؤمنین توجه بفرمایید: «والله لأن ابیت علی حسک السّعدان مسهّداً أو أجرّ فی الأغلال مصفّداً أحبّ الیّ من أن القی الله... ظالماً لبعض العباد و غاصباً لشیئ من الحطام» (1)؛ ببینید! نمودار و پیشانی حکومت امیرالمؤمنین این است؛ یعنی اگر در سخت ترین شرایط زندگی قرار بگیریم، ممکن نیست که من اندک ظلمی به احدی از خلائق انجام بدهم و برای خودم حطام دنیا را جمع آوری کنم؛ برای خودم ذخائر دنیوی را طلب بکنم.

دنیا در چشم و نظر امیرالمؤمنین به معنای آنچه که انسان برای خود از بهره های زندگی قائل است بکلی مردود و متروک است. (2) خطاب به دنیا میگوید «غری غیری»؛ ای لذتها! ای زیبایی های زندگی مادی! برو دیگری را فریب بده؛ علی را نمیتوانی فریب بدهی. این شعار امیرالمؤمنین است.

امروز در نظام اسلامی، نظامی که به اسم اسلام در این کشور تشکیل شده است، اهمّیت چه چیزی از همه بیشتر و حسّاسیت نسبت به آن لازم تر است؟ عدالت. یعنی اگر امیرالمؤمنین (علیه السّلام) در زمان ما و در این جامعه و در میان این مردم که این جور عشق خودشان را نسبت به آن بزرگوار ابراز میکنند حضور میداشت، چه چیزی را بیشتر از همه چیز دنبال میکرد؟ یقیناً عدالت... امیرالمؤمنین از عمّال خود هم مطالبه ی عدالت میکرد؛ با اینکه آنها در حدّ امیرالمؤمنین نبودند. پس تکلیف اجرای عدالت بر دوش ما هم هست؛ باید دنبال بکنیم. این چیزی است که مردم باید بخواهند؛ باید فرهنگ عمومی ملت ما بشود. مردم ما باید بیشترین چیزی را که

ص: 370

1- . نهج البلاغه، خطبه ی 224

2- . بحار الانوار، ج 34، باب النوادر، ص 351

میخواهند، عدالت و انصاف باشد؛ هم در امور داخل کشور، هم در مسائل جهانی. (1)

عدالت، بارزترین نقطه در زندگی جمعی و حکومتی امیرالمؤمنین

در زندگی جمعی و حکومتی امیرالمؤمنین، نقطه‌ی بارزتر از همه چیز «عدالت» است. همچنان که در عمل فردی امیرالمؤمنین نقطه‌ی بارز تقوا است، در عمل حکومتی و سیاسی و شأن خلافت امیرالمؤمنین، بارزترین نقطه، عدالت است. این برای ما که خود را پیرو امیرالمؤمنین میدانیم، نقطه‌ی بسیار با اهمیتی است. ملاحظه‌ی عدالت، اجر نهادن به عدالت و عمل کردن به آنچه مقتضای عدالت است، وظیفه‌ی ما است و باید شاخصه‌ی نظام اسلامی به حساب آید. همه چیز تحت الشّماع عدالت قرار میگیرد؛ این منطق امیرالمؤمنین (علیه السّلام) است.

اگر به زندگی امیرالمؤمنین و حوادث دوران تقریباً پنج ساله‌ی حکومت آن حضرت نگاه کنیم، می بینیم عمده‌ی آنچه برای آن بزرگوار در این مدّت به عنوان مشکل پیش آمد، ناشی از عدالت خواهی ایشان بود. این نشان میدهد که مسئله‌ی عدالت چقدر سخت است. عدالت خواهی و دنبال عدالت رفتن، به زبان آسان است؛ اما در عمل آن قدر با موانع گوناگون مواجه میشود که دشوارترین کار هر حکومت و نظامی این است که عدالت را در جامعه تأمین کند. عدالت فقط عدالت اقتصادی نیست؛ عدالت در همه‌ی امور و شئون زندگی بسیار دشوار است. این همان چیزی است که امیرالمؤمنین با آن قدرت ملکوتی و شأن الهی، آن را وجهه‌ی همّت خود قرار داد و دنبال کرد. لذا امیرالمؤمنین در این عبارت معروف فرموده است: «والله لأنّ أبيت علی حسك السّعدان مسهداً أو أجزّ فی الأغلال مصفّداً أحبّ إلی من

ص: 371

1- . در دیدار اقشار مختلف مردم به مناسبت میلاد حضرت علی (ع) 1387/4/26

أن ألقى الله ورسوله يوم القيامة ظالماً لبعض العباد و غاصباً لشيء من الحطام» (1)؛ یعنی از خلافت کنار آمدن که هیچ؛ اگر مرا به غل و زنجیر بکشند و روی خارهای مگیلان هم با تن عریان بکشانند، حاضر نیستم حتی به یک نفر از بندگان خدا ظلم کنم. به خاطر همین منطق، امیرالمؤمنین همه ی مشکلات دوران خلافت خود را لمس کرد و با آنها مواجه شد؛ چون عدالت او بود که آن دشمنها و دشمنی ها را علیه او به وجود می آورد. امیرالمؤمنین ایستادگی کرد و به خاطر مواجهه ی با مشکلات و حل آنها حاضر نشد از عدالت دست بردارد؛ این شد درس.

پنج سال حکومت امیرالمؤمنین، دوران بسیار کوتاهی در تاریخ اسلام است؛ اما آنچه به این دوران کوتاه اهمیت میدهد، این است که امیرالمؤمنین عملاً عدالت را نشان داد؛ مثل سرمشقی که بالای صفحه مینویسند و متعلم باید مثل آن را در صفحه تکرار کند. امیرالمؤمنین این سرمشق را نوشت که اگر به خاطر عدالت خواهی، این همه مشکل برای حاکم اسلامی به وجود آید - که در طول نزدیک پنج سال نگذاشتند امیرالمؤمنین بدون دغدغه به اداره ی کشور و مسائل آن بیندیشد؛ سه جنگ را با مشکلات و دنباله های گوناگون بر او تحمیل کردند - باید تسلیم نشد. تسلیم نشد، یعنی چه؟ یعنی از راه عدالت عقب نشینی نکرد؛ این شد درس (2).

1-2-3 - ابعاد عدالت علوی

عدالت شخصی در حدّ اعلی

مفاهیم گوناگونی که شعب مختلف عدالت دارد، در وجود امیرالمؤمنین درهم تنیده است. امیرالمؤمنین مظهر عدل الهی هم هست. عدل به آن معنایی که ما جزو اصول دین میدانیم، اقتضا میکرد که خداوند متعال

ص: 372

1- . نهج البلاغه، خطبه ی 224

2- . در خطبه های نماز جمعه ی تهران 1382/8/23

شخصیتی مثل امیرالمؤمنین را برای رهبری و هدایت مردم انتخاب کند؛ و این کار را خدای متعال کرد. وجود امیرالمؤمنین، شخصیت او، تربیت او، اوج مقام او، و بعد نصب او به خلافت، اینها مظهر عدل الهی است؛ اما در وجود خود او، عدالت به معنای انسانی آن هم به طور کامل متجلی است. عدالت انسانی در دو قلمرو فردی و اجتماعی، خود را نشان می‌دهد: عدالت یک انسان در قلمرو فردی او، و عدالت یک انسان در زمینه‌ی حکومت و فرمانروایی او، که به آن عدالت اجتماعی می‌گوییم. هر دوی اینها در زندگی امیرالمؤمنین برجسته است. اینها را ما باید به قصد عمل کردن بدانیم؛ بخصوص کسانی که در جامعه مسئولیتهایی بر دوش دارند و در قلمرو حکومت، صاحب شأنی هستند.

در امیرالمؤمنین عدالت شخصی در حدّ اعلی بود؛ همان چیزی که از آن به تقوا تعبیر می‌کنیم. همین تقوا است که در عمل سیاسی او، در عمل نظامی او، در تقسیم بیت المال توسط او، در استفاده‌ی او از بهره‌های زندگی، در هزینه کردن بیت المال مسلمین، در قضاوت او و در همه‌ی شئون او خودش را نشان می‌دهد. در واقع در هر انسانی، عدالت شخصی و نفسانی او، پشتوانه‌ی عدالت جمعی و منطقه‌ی تأثیر عدالت در زندگی اجتماعی است. نمی‌شود کسی در درون خود و در عمل شخصی خود تقوا نداشته باشد، دچار هوای نفس و اسیر شیطان باشد، اما ادّعا کند که میتواند در جامعه عدالت را اجرا کند. چنین چیزی ممکن نیست. هرکس که بخواهد در محیط زندگی مردم منشأ عدالت شود، اول باید در درون خود تقوای الهی را رعایت کند. تقوا به همان معنایی که در ابتدای خطبه عرض کردم، یعنی مراقبت برای خطا نکردن. البته معنای این حرف آن نیست که انسان خطا نخواهد کرد؛ خیر. بالاخره هر انسان غیر معصومی دچار خطا میشود؛ اما این مراقبت، یک صراط مستقیم و یک راه نجات است و از غرق شدن انسان جلوگیری میکند و به انسان قدرت میبخشد. انسانی که مراقب

خود نیست و در عمل و کلام و زندگی شخصی خود دچار بی عدالتی و بی تقوایی است، نمیتواند در محیط جامعه منشأ عدالت اجتماعی باشد. اینجا است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) درس همیشگی خودش را به همه ی کسانی که در امور سیاسی جامعه ی خود نقشی دارند، بیان کرده است: «من نصب نفسه للناس إماماً فليبدأ بتعليم نفسه قبل تعليم غيره» (1)؛ هرکس که خود را در معرض ریاست، امامت و پیشوایی جامعه میگذارد، در هر محدوده ای اول باید شروع به تأدیب و تربیت خود کند؛ بعد شروع به تربیت مردم کند. یعنی اول خودش را اصلاح کند، بعد به سراغ دیگران برود. میفرماید: «ولیکن تأدیه بسیرته قبل تأدیه بلسانه» (2)؛ اگر میخواهد دیگران را تربیت کند، باید با سیره و روش و رفتار خود تربیت کند؛ نه فقط با زبان خود. به زبان، بسیار چیزها میشود گفت؛ اما آن چیزی که میتواند انسانها را به راه خدا هدایت کند، سیره و عمل کسی است که در محدوده ای - چه در آفاق يك جامعه و چه در محدوده های كوچك تر - او را به عنوان پیشوا و معلّم و کسی که مردم بنا است از او پیروی کنند، منصوب کنند. بعد میفرماید: «ومعلّم نفسه و مؤدّبها حقّ بالاجلال من معلّم الناس و مؤدّبهم» (3)؛ کسی که خود را تعلیم میدهد و تأدیب میکند، بیشتر مستحقّ اجلال و تکریم است، از آن کسی که میخواهد دیگران را تأدیب کند، درحالی که خودش را تأدیب نکرده است. این، منطق و درس امیرالمؤمنین است. حکومت، فقط فرمانروایی نیست. حکومت، نفوذ در دلها و مقبولیت در ذهنها است. کسی که در چنین موقعیتی قرار میگیرد یا خود را قرار میدهد، اول باید در درون خود بصورت دائمی مشغول تأدیب باشد؛ خود را هدایت کند، به خود تذکّر دهد و خود را موعظه نماید. (4)

ص: 374

1- . نهج البلاغه، قصار 73

2- . نهج البلاغه، ص 480

3- . در خطبه های نماز جمعه ی تهران 1382/8/23

4- . در خطبه های نماز جمعه ی تهران 1379/12/26

امیرالمؤمنین درباره ی کسی که سزاوار امارت بر مردم یا به دست گرفتن بخشی از کارهای مردم است - که البته این از موضع ریاست يك کشور شروع میشود و تا مدیریتهای پایین تر و کوچک تر ادامه پیدا میکند، امیرالمؤمنین این توصیه ها را برای فرمانداران و استانداران خود میفرمودند؛ اما برای قاضی يك شهر و مسئول يك بخش و مدیر گوشه ای از گوشه های این دستگاه عریض و طویل هم صادق بود، - میفرمایند: «فكان أول عدله نفي الهوى عن نفسه» (1)؛ اولین قدم او در راه عدالت این است که هواوهوس را از خودش دور کند. «بصف الحق و يعمل به» (2)؛ حق را بر زبان جاری و توصیف کند و نیز به آن عمل نماید. به همین خاطر است که در اسلام، قدرت با اخلاق پیوسته است و قدرت عاری از اخلاق، يك قدرت ظالمانه و غاصبانه است. روشهایی که برای کسب قدرت و حفظ آن به کار گرفته میشود، باید روشهای اخلاقی باشد. در اسلام، کسب قدرت به هر قیمتی، وجود ندارد. این طور نیست که کسی یا جمعی حق داشته باشند به هر روش و وسیله ای متشبث شوند، برای اینکه قدرت را به دست آورند همان گونه که امروز در بسیاری از مناطق دنیا رایج است نه، قدرتی که از این راه به دست آید و یا حفظ شود، قدرت نامشروع و ظالمانه است.

در اسلام، روشها بسیار مهمند؛ روشها مثل ارزشها هستند. در اسلام همچنان که ارزشها بسیار اهمیّت دارند، روشها هم اهمیّت دارند و ارزشها باید در روشها هم خودشان را نشان دهند. امروز اگر میخواهیم حکومت ما به معنای حقیقی کلمه اسلامی باشد، بدون ملاحظه باید در همین راه حرکت کنیم. مسئولان بخشهای مختلف، قوای سه گانه، مدیران میانی، همه و همه باید سعی شان این باشد که برای کارها و پیشبرد اهدافشان، از

ص: 375

1- . نهج البلاغه، خطبه ی 87

2- . همان

روش سالم و اخلاقی استفاده کنند. استفاده از این روش ممکن است در جایی ناکامی‌ها و دردهایی را هم به لحاظ کسب قدرت به وجود آورد؛ اما در عین حال این متعین است که از نظر اسلام و از نظر امیرالمؤمنین، تشبث به روشهای غیر اخلاقی به هیچ وجه صحیح نیست. راه علی این است و ما باید این گونه حرکت کنیم. این مطالبی که عرض کردم، در زمینه‌ی عدالت در قلمرو مسائل شخصی علیین ابی طالب (علیه السلام) بود. (1)

نسخه‌ی کامل اسلام در تأمین عدالت اجتماعی

و اما عدالت علی (علیه السلام) در قلمرو جامعه؛ یعنی تأمین عدالت اجتماعی. در اینجا امیرالمؤمنین نسخه‌ی کامل اسلام است. حکومت امیرالمؤمنین (علیه السلام) یک حکومت صددرصد اسلامی است، نه 99 درصد یا 99/99 درصد؛ نه. صددرصد یک حکومت اسلامی است. تا آنجایی که به امیرالمؤمنین و دامنه‌ی اختیار و قلمرو قدرت او ارتباط پیدا میکند، یک لحظه حرکت و تصمیم غیر اسلامی در او نیست؛ یعنی عدالت مطلق. البته در مناطق گوناگونی از حکومت امیرالمؤمنین کاملاً ممکن بود و اتفاق هم افتاد که کارهای غیر عادلانه‌ای انجام گیرد؛ اما امیرالمؤمنین به عنوان یک فرد مسئول، هر جا که با چنین چیزی مواجه شد، احساس تکلیف کرد. نامه‌ها و هشدارها و خطبه‌های جانسوز و جنگهای امیرالمؤمنین، همه در راه اجرای این عدالت بود. (2)

تکلیف مشابه در شرایط امروز

امروز تکلیف ما نیز همین است. من نمیخواهم این گمان حتی در ذهنها به وجود آید که ممکن است انسانهایی مثل ما، یا حتی بالاتر از ما،

ص: 376

1- . در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران 1379/12/26

2- . همان

بتوانند شبیه امیرالمؤمنین شوند؛ نه. امیرالمؤمنین يك مثال اعلى و يك نمونه ی ناب است. این نمونه برای آن است که همه به آن سمت حرکت کنند؛ وَاَلَا امیرالمؤمنین قابل تشبیه نیست و هیچ کس را نمیشود به او تشبیه کرد. این بزرگوارانی که خدای متعال آنها را انتخاب کرد و به آنها عصمت بخشید - چه انبیای عظام الهی و چه ائمه ی اطهار (علیهم السّلام) - ستارگان آسمان بشریت و مُلك و ملكوتند. اینها کسانی نیستند که افراد عادی امثال ما با نفسهای حقیر و ظرفیتهای كوچك بتوانند آن گونه حرکت کنند یا به آنجا برسند؛ اما آنها راهنمایند. انسان، با ستاره، راه را پیدا میکند. بنابراین ما باید در آن سمت حرکت کنیم. امروز وظیفه ی ما این است. امروز در نظام جمهوری اسلامی هیچ کس حق ندارد بگوید چون ما نمیتوانیم مثل امیرالمؤمنین عمل کنیم، پس تکلیفی نداریم؛ نه. بین آنچه که ما میتوانیم عمل کنیم و آنجا که امیرالمؤمنین بود، مراتب بسیاری فاصله است. ما هرچه میتوانیم، باید این مراتب را طی کنیم و پیش برویم.

عدالت باید واقعیتِ خودش را در جامعه نشان دهد؛ و این ممکن است؛ کما اینکه انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی بخشهایی از عدالت را که در دوره ای اجرای آن در ایران جزو محالات شمرده میشد، محقق کرد. يك روز بود که در کشور ما امکان دستیابی به مراکز سیاسی برای کسانی که وابسته ی به آمریکا نبودند، قبل از آن وابسته ی به انگلیس نبودند، وابسته ی به قدرتهای فاسد نبودند، وابسته ی به آن دربار فاسد نبودند، جزو محالات بود. مردم عادی کاره ای نبودند. کسی به ذهنش هم خطور نمیکرد که بتواند بدون این آلودگی ها و وابستگی ها، در مجموعه ی فلك سیاست و قدرت در این کشور تأثیری بگذارد؛ اما امروز همه ی آحاد این کشور می بینند که اگر بخواهند و اگر شرایط لازم را در خودشان فراهم کنند، به بالاترین مقامات سیاسی این نظام نایل میشوند. يك روز بود که در این کشور عدالت اجتماعی برای کسی قابل تصوّر نبود؛ اما امروز بخشی

از آن محقق شده است. پس ما میتوانیم. با همت مردم، میشود کارهای زیادی کرد.

مسئولان باید همت کنند تا بتوانند این عدالتِ مورد نظر اسلام را در همه ی ابعاد در ابعاد قضائی، در ابعاد اقتصادی، در تقسیم منابع ثروت ملی و فرصتهای گوناگون و در همه ی چیزهایی که در کشور برای انسانها اهمیت دارد اجرا کنند. در هزینه ی بیت المال، در استفاده ی شخصی، در عزل و نصب و در همه ی کارهایی که يك مسئول در قوای سه گانه، چه در قوه ی مجریه، چه در قوه ی قضائیه و چه در قوه ی مقننه میتواند انجام دهد، باید هدف، اجرای عدالت؛ و روش، روش عادلانه باشد. اگر این طور شد که در هر بخشی از بخشهای این کشور و این نظام به تحقق عدالت همت گماشته شد و کسانی دنبالش را گرفتند و عدالت در دسترس بود و مردم طعم آن را چشیدند - در همه ی بخشهای زندگی باید سعی کنیم اثری از بی عدالتی نماند - آن روز است که جمهوری اسلامی خواهد توانست به همه ی مردم دنیا و به همه ی امتهای اسلامی، به عنوان الگوی حقیقی اسلام، خودش را نشان دهد.

امروز کشورهای مسلمان، مجذوب حاکمیت اسلامند و آن روزی که تحقق واقعی حاکمیت اسلام را ببینند، این جاذبه ده برابر خواهد شد. یعنی ببینند حدود الهی در جامعه ای رعایت میشود؛ ببینند حقوق مردم در يك جامعه به طور کامل رعایت میشود؛ ببینند هیچ کس به خاطر برخورداری های گوناگون، دیگران را در دامان بی عدالتی و ظلم نمی اندازد؛ ببینند هیچ کس به خاطر شخصیت و مقام، از اجرای عدالت حقیقی و واقعی در حق او برکنار نمیماند؛ ببینند تخلف از همه کس جرم است؛ ببینند به همه ی آحاد مردم به خاطر شأن انسانی و برادری اسلامی، یکسان نگاه میشود. اگر ما این طور عمل کردیم، این امانت الهی را که در دست ما است، پاسداری کرده ایم؛ اما اگر این گونه عمل نکنیم، آن گاه امیرالمؤمنین قضاوت سختی دارد: «اعلم

یا رفاعة أنّ هذه الإمارة أمانة»؛ امیرالمؤمنین میفرماید: این ریاست و مدیریتی که در اختیار من و شما است، يك امانت است؛ «فمن جعلها خیانة»؛ هرکس این را به خیانت تبدیل کند و به هواوهوس آلوده نماید و در خدمت مطامع شخصی و وسیله ی اجرای مقاصد غیر الهی و غیر عادلانه ی خود قرار دهد، «لعنة الله إلى يوم القيامة» (1)؛ تا روز قیامت لعنت خدا بر او خواهد بود. (2)

برخورد قاطع علی (علیه السلام) با دشمنان عدالت

امروز ما مدعی پیروی از امیرالمؤمنین هستیم. البتّه علیّین ابی طالب مخصوص شیعه نیست؛ دنیای اسلام برای علی شأن و عظمت قائل است و او را امام خود میدانند. تفاوتی که وجود دارد، این است که در مقام تطبیق با گفتار و کردار دیگران، ما هر فعل و ترک آن بزرگوار را به خاطر عصمتش برای خود حجت میدانیم. این خصوصیت شیعه است. بنابراین ما به عنوان شیعه باید این درس را به یاد داشته باشیم که عدالت، قابل اغماض و قابل معامله نیست و هیچ يك از مصالح گوناگون - نه مصالح فردی و نه مصالح حکومت و کشور اسلامی - نمیتواند با عدالت معامله شود. امیرالمؤمنین به خاطر عدالت، این مشکلات را متحمل شد و عقب نشینی نکرد. (3)

برخورد با قاسطین، ناکثین و مارقین

سه گروه با امیرالمؤمنین مواجه شدند: گروه قاسطین؛ یعنی بنی امیّه و اهل شام. اینها اهل عمل به ظلم و روش ظالمانه بودند؛ کارشان هم با امیرالمؤمنین به شدت ظالمانه بود. گروه دیگر ناکثین، بیعت شکنان بودند؛ یعنی همزمان و دوستان قدیمی امیرالمؤمنین که طاعت عدالت او را نیاوردند و با او درافتادند؛ کسانی که علی را می شناختند و به او اعتقاد داشتند. بعضی از آنها حتی در روی کار آمدن امیرالمؤمنین هم نقش داشتند و با او بیعت کرده بودند؛ اما طاعت عدالت امیرالمؤمنین را

ص: 379

- 1- . دعائم الاسلام، ج 2، ص 531
- 2- . در خطبه های نماز جمعه ی تهران 1379/12/26
- 3- . در خطبه های نماز جمعه ی تهران 1382/8/23

نیاوردند و با او درافتادند؛ چون دیدند آن حضرت به آشنایی و سابقه و رفاقت توجّهی نمیکنند. یک گروه هم مارقین بودند؛ یعنی آن جمعیت افراطی و متعصّب در نظرات خود؛ بدون اینکه اعتقاد دینی آنها ریشه ی معرفتی درستی داشته باشد.

به اشتباه، مارقین را افراد مقدّس مآب مینامند. مسئله ی مقدّس مآبی نیست، در بین اصحاب امیرالمؤمنین کسانی بودند که از آنها خیلی مقدّس تر بودند؛ مسئله این است که کسانی تفکّر و دیدی دارند که با ظواهر دین هم سازگار است، امّا ریشه ی معرفتی ندارد و عمیق نیست. اینها شناخت ندارند تا بتوانند در موارد اشتباه، خود را از انحراف نجات دهند. یک جا آن قدر تند می ایستند که میگویند چون قرآن سر نیزه است، نباید به آن تیراندازی کرد؛ زیرا قرآن مقدّس است. در جنگ صفّین بمجّرد اینکه با حيله ی شامی ها قرآنها سر نیزه شد، چون احساس شکست کرده بودند، مجبور شدند قرآنها را سر نیزه کنند، اینها آن قدر نسبت به قرآن متعصّب و علاقه مند و افراطی شدند که از امیرالمؤمنین که قرآن ناطق بود، برای قرآن اهمّیت بیشتری قائل شدند. آمدند به امیرالمؤمنین فشار آوردند و گفتند اینها اهل قرآنند، برادر مسلمانند؛ با اینها نباید بجنگی! با تهدید، امیرالمؤمنین را وادار کردند جنگ را نیمه کاره رها کند. همینها بعد از آنکه فهمیدند فریب خورده اند و سرشان کلاه رفته است، از آن طرف آن قدر دچار تقریط شدند که گفتند همه ی ما کافر شده ایم و علی هم کافر شده است؛ لذا باید توبه و استغفار کند! این افراد به خاطر اینکه ریشه ی معرفتی و اعتقادی درستی ندارند، براحتی 180 درجه مسیر انحراف را طی میکنند. اگر بخواهید نمونه ی این قضیه را در انقلاب ما پیدا کنید، منافقین هستند؛ همینهایی

که اول انقلاب در مبارزه با آمریکا امام را هم قبول نداشتند، بعد رفتند زیر دامن آمریکا مخفی شدند و از آمریکا پول گرفتند و به صدام پناهنده شدند! وقتی ریشه‌ی معرفتی نباشد؛ غرور ناشی از نادانی به یافته‌های ذهنی خود باشد و تمسک به ظواهر دین هم وجود داشته باشد، نتیجه‌ی این میشود؛ مارقین.

اما از همه‌ی اینها خطرناک‌تر برای امیرالمؤمنین، قاسطین بودند؛ کسانی که اهل بنای ظالمانه‌ی در حکومت بودند؛ اصلاً مبنای علوی و اسلامی را در حکومت قبول نداشتند؛ خود علی و بیعت مردم با علی را هم قبول نمی‌کردند و زیر بار او نمی‌رفتند؛ به رفتار عادلانه و تقسیم به قسط و عمل به عدل هم مطلقاً اعتقادی نداشتند؛ چون اگر می‌خواستند به عدالت میدان بدهند و اسم عدالت را بیاورند، اول گریبان خودشان گرفته میشد. برای اینکه با عدالت علوی مبارزه کنند، آمدند به احترام به صحابه و اصل شورا متمسک شدند. این مطلب خیلی مهمی است. برای اینکه اصل عدالت را بکوبند و ارزش عدالت را که محور حکومت امیرالمؤمنین بود، از یادها ببرند، آمدند ارزش اسلامی دیگری را که البته اهمیت آن بمراتب کمتر از ارزش عدالت است، در مقابل امیرالمؤمنین علم کردند. قصد آنها حمایت از آرای صحابه یا از خود صحابه یا از شورای صحابه نبود. امیرالمؤمنین در نامه‌ای همین معنا را به نحوی به معاویه مینویسد و میگوید تو میخواهی بین مهاجرین و انصار قضاوت کنی؟ تو میخواهی به ما یاد بدهی؟ شما تازه مسلمانان میخواهید اسلام را به علین ابی طالب که وجودش آمیخته‌ی با اسلام و ساخته‌ی دست اسلام است، یاد بدهید؟! بنابراین آنها با عدالت علوی مخالف بودند و به آن اعتقادی نداشتند. (1)

ص: 381

یکی دیگر از خصوصیات و شاخصه های حکومت امیرالمؤمنین تقوا است. ببینید؛ اینها هر کدام يك پرچم است، هر کدام يك علامت است. تقوا یعنی چه؟ یعنی آن شدت مراقبتی که انسان در اعمال شخصی خود از راه حق هیچ تخطی نکند؛ این معنی تقوا است. یعنی کاملاً مراقب خود باشد. در دست زدن به پول مراقبت کند؛ در دست زدن به آبروی انسانها مراقبت کند؛ در گزینشها مراقبت کند؛ در طرد کردن ها مراقبت کند؛ در حرف زدن مراقبت کند که برخلاف حق سخنی نگوید؛ یعنی شدت مراقبت. شما نهج البلاغه را نگاه کنید، پُر است از این مطالب. حالا متأسفانه در بین بعضی ها معمول شده که هر غلطی میخوانند بکنند، به اسم اینکه امیرالمؤمنین این گونه بود و امیرالمؤمنین این طور عمل میکرد، انجام میدهند. به چه دلیل؟ از کجا؟ امیرالمؤمنین در نهج البلاغه است. امیرالمؤمنین در روایات فراوانی است که از آن بزرگوار و اولاد طاهرینش باقی مانده است. کو این چیزهایی که بعضی میگویند علی این طور بود، علی آن طور بود؟ نخیر؛ علی آن است که در نهج البلاغه است. شما نهج البلاغه را از اول تا آخر نگاه کنید! سرتاپای نهج البلاغه تحریض (1) بر تقوا است؛ دعوت به تقوا و پرهیزکاری است. تا انسان پرهیزکار نباشد، نمیتواند اقامه ی دین خدا کند. آلوده دامانی، بد دردی است. آلوده بودن دل انسان به گناه، نمیگذارد انسان حقیقت را درک کند، چه برسد به اینکه دنبال حقیقت حرکت کند. تقوا یکی از شاخصه های حکومت امیرالمؤمنین، برخاسته از اراده ی مردم و خواست مردم است. «تغلب» - یعنی از راه غلبه و زور بر مردم حاکم شدن - در منطق امیرالمؤمنین نیست. با اینکه خود را برحق میدانست، اما کنار نشست، تا وقتی مردم آمدند، اصرار کردند، ابرام کردند، شاید گریه کردند، التماس کردند که آقا شما بیا زمام امور ما را در دست

ص: 382

بگیر. آن وقت آمد و زمام امور مردم را در دست گرفت. خودش گفت که اگر مردم نیامده بودند؛ اگر مردم اصرار نمیکردند، اگر این طلب جدی مردم نبود، من علاقه ای به این کار نداشتم. قدرت در دست گرفتن و اعمال اقتدار، برای امیرالمؤمنین جاذبه ای ندارد. قدرت طلبی برای کسانی جاذبه دارد که میخواهند خواهشهای نفسانی و هواهای نفسانی خودشان را ارضا کنند، نه برای امیرالمؤمنین. او دنبال تکلیف شرعی است؛ دنبال اقامه ی حق است. مردم، قدرت را به او سپردند، او هم قدرت را گرفت و بعد با اقتدار، آن قدرت را نگه داشت. آنجایی هم که کسانی با قدرت اسلامی او، با حکومت اسلامی او معارضه کردند، هیچ مجامله و ملاحظه ای نکرد. صحابه ی پیغمبرند، باشند! موجهینند، باشند! سابقه ی جهاد در راه اسلام دارند، داشته باشند! با حکومت حق معارضه و مقابله کرده اند و باید در مقابلشان با اقتدار ایستاد؛ و ایستاد! این سه جنگ امیرالمؤمنین از این قبیل بود. اینها شاخصه ی يك حکومت صحیح است. (1)

4-3 - ایجاد وحدت

وحدت امت اسلامی برای امیرالمؤمنین مهم بود. استقرار عدالت در میان امت اسلامی هم برای امیرالمؤمنین مهم بود. حق طلبی آن بزرگوار در هر دو جا خود را نشان میدهد؛ هم در آنجایی که در پی عدالت، دشوارترین آزمونهای زندگی خود را تحمّل میکند؛ آن سختی ها را، آن مجاهدتهای دشوار را، آن جنگهایی را که بر آن بزرگوار تحمیل شد، آن سه جنگ دوران کوتاه حکومت، اینها را تحمّل میکند؛ چون دنبال عدالت است. حق را در اینجا با قاطعیت تعقیب میکند، هم در آنجایی که امیرالمؤمنین به خاطر خدا، به خاطر مصالح اسلام، به خاطر وحدت مسلمانان، از حقی که برای خود او مسلم است، چشم پوشی میکند و در مقام معارضه بر نمی آید؛ اسلام

ص: 383

راه، مسلمانان راه، جامعه‌ی اسلامی راه، وحدت اسلامی را پاس میدارد.

«أمسکت یدی حتّی رأیت راجعة النَّاسِ قد رجعت عن الإسلام یدعون إلی محق دین محمد (صلی الله علیه وآله)» (1)؛ یعنی آن وقتی که دیدم مسئله‌ی اسلام مطرح است، مصالح اسلامی، مصالح جامعه‌ی اسلامی مطرح است، در آنجا دیگر سکوت را جایز ندانستم، آدمم وسط میدان برای ایجاد وحدت. مال دوران اول پس از رحلت پیغمبر و آن دوران محنت امیرالمؤمنین است؛ آنجا هم حق را با قاطعیّت دنبال میکند. حق، در اینجا وحدت است. اینها برای ما درس است. جامعه‌ی اسلامی در تمام ادوار مختلف از ناحیه‌ی بی عدالتی ضربه خورده است؛ و از ناحیه پراکندگی و نفاق و جدایی افراد از یکدیگر و مقابل یکدیگر ایستادن، ضربه خورده است. از این چیزها دنیای اسلام ضربه خورده. هرچه شما به تاریخ اسلام مراجعه کنید بخصوص در قرون اخیر، این معنا را روشن تر می بینید. دنیای اسلام نیازمند اتحاد است. امیرالمؤمنین مایه‌ی وحدت دنیای اسلام باید باشد. دشمنان اسلام میخواهند بین طوائف مسلمان به وسیله‌ی امیرالمؤمنین که خود وسیله‌ی وحدت و اتحاد است، اختلاف ایجاد کنند. اینها را باید دنیای اسلام بگوش باشد. (2)

3-5 - ابعاد سیاست ورزی امیرالمؤمنین (علیه السلام)

سلوک سیاسی امیرالمؤمنین، آمیخته با سلوک معنوی و اخلاقی

سلوک سیاسی امیرالمؤمنین از سلوک معنوی و اخلاقی او جدا نیست؛ سیاست امیرالمؤمنین هم آمیخته‌ی با معنویّت است، آمیخته‌ی اخلاق است، اصلاً منشأگرفته‌ی از معنویّت علی و اخلاق اوست. سیاست اگر از اخلاق سرچشمه بگیرد، از معنویّت سیراب بشود، برای مردمی که مواجه با آن سیاستند، وسیله‌ی کمال است، راه بهشت است؛ اما اگر سیاست از

ص: 384

1- . نهج البلاغه، نامه‌ی 62

2- . در سالروز ولادت حضرت امیرالمؤمنین (ع) 1388/4/15

اخلاق جدا شد، از معنویّت جدا شد، آن وقت سیاست ورزی میشود يك وسیله ای برای کسب قدرت، به هر قیمت؛ برای کسب ثروت، برای پیش بردن کار خود در دنیا. این سیاست میشود آفت؛ برای خود سیاست ورز هم آفت است، برای مردمی هم که در عرصه ی زندگی آنها این سیاست ورزیده میشود هم آفت است. امیرالمؤمنین این حکومتی را که در آن سه جنگِ مفصل نظامی با هزارها کشته اتّفاق افتاد، شما در نهج البلاغه نگاه کنید، با تعبیراتی معرّفی میکند که نشاندهنده ی تحقیر او نسبت به این حکومت است. يك وقت او را در خطاب به ابن عباس از بند کفش کهنه ی وصله زده ی خود بی ارزش تر معرّفی میکند. يك جا درباره ی همین حکومت میفرماید: «لألفیتم دنیاکم هذه أزهّد عندی من عطفة عنز» (1)؛ آن رطوبتی که از عطسه ی يك بزغاله حاصل میشود چقدر ارزش رطوبتی و حیاتی دارد؟ هیچ. میفرماید: این حکومت، این قدرت، نشستن بر این اریکه برای علی، از این کمتر و کم اهمیّت تر است. يك جا در همان خطبه برای اینکه چرا این حکومت را قبول کرد، استدلال میکند: «لولا حضور الحاضر و قیام الحجّة بوجود النّاصر»؛ دیدم مردم آمدند، اصرار میکنند، نصرت خودشان را عرضه میکنند، قبول کردم. باز در مقام استدلال: «ما أخذ الله علی العلماء ألاّ یقاروا علی کظّة ظالم و لا سغب مظلوم» (2)؛ میفرماید: خدای متعال بر عالمان، بر دانایان عالم، تکلیف معین کرده است که بر سیری ظالم و تهیدستی و گرسنگی مظلوم صبر نکنند، تحمّل نکنند. اینها است چیزهایی که امیرالمؤمنین را به سمت حکومت میکشاند، یا در مقابل کسانی که علیه او بغی (3) میکنند، به مقاومت، به ایستادگی، به حتّی جنگ نظامی میکشاند؛ وّالّا حکومت برای امیرالمؤمنین ارزشی ندارد (4).

ص: 385

1- . نهج البلاغه، خطبه ی 3

2- . نهج البلاغه، خطبه ی 3 معروف به شقشقیّه

3- . نافرمانی و عصیان

4- . در خطبه های نماز جمعه ی تهران 1388/6/20

در این سیاست ورزی، امیرالمؤمنین یکی از خصوصیاتش این است: از مکر و فریب دور است. در يك جمله ای از حضرت نقل شده که: «لولا التَّقَى لکنت أدهى العرب» (1)؛ اگر تقوا دست و پای مرا نمی بست، از همه ی آحاد و مکاران عرب، مکر و حيله را بهتر بلد بودم. يك جای دیگر در مقام مقایسه ی معاویه با خودش، چون معاویه به دهاء (2) و مکر در حکومت معروف بود، به حسب آنچه که نقل شده، فرمود: «والله ما معاویه بأدهی منی» (3)؛ معاویه از من زرنگ تر نیست. منتها علی چه کند؟ وقتی بنای بر رعایت تقوا و رعایت اخلاق دارد، دست و زبانش بسته است. روش امیرالمؤمنین این است. تقوا که نبود، دست و زبان انسان باز است، میتواند همه چیز بگوید، خلاف واقع میتواند بگوید، تهمت میتواند بزند، دروغ به مردم میتواند بگوید، نقض تعهدات میتواند بکند، دلبستگی به دشمنان صراط مستقیم میتواند پیدا کند. وقتی تقوا نبود، این جور است. امیرالمؤمنین میفرماید: من سیاست را با تقوا انتخاب کردم، با تقوا اختیار کردم؛ این است که در روش امیرالمؤمنین، مکاری و حيله گری و کارهای کثیف و این چیزها وجود ندارد؛ پاکیزه است.

یکی از خطرهای جدایی دین از سیاست که عده ای آن را همیشه در دنیای اسلام ترویج میکردند، در کشور ما هم بود، امروز هم متأسفانه بعضی، نغمه هایی را در جدایی دین از سیاست بلند میکنند. همین است که وقتی سیاست از دین جدا شد، از اخلاق جدا خواهد شد، از معنویت جدا خواهد شد. در نظامهای سکولار و بی رابطه ی با دین، اخلاق در اغلب

ص: 386

1- شرح ابن ابی الحدید، ج 1، ص 28

2- زیرکی و کاردانی

3- نهج البلاغه، خطبه ی 200

نزدیک به همه ی موارد، از بین رفته است. حالا يك وقت استثنائاً در جایی يك عمل اخلاقی دیده بشود، این ممکن است؛ استثناء است. وقتی دین از سیاست جدا شد، سیاست میشود غیر اخلاقی، مبنی بر همه ی محاسبات مادی و نفع طلبانه. سلوک سیاسی امیرالمؤمنین بر پایه ی معنویّت است و از سلوک معنوی او جدا نیست. (1)

2-5-3 - مدارا با مخالفان و دشمنان

تا حدّ ممکن با مخالفان خودش، حتّی با دشمنان خودش مدارا کرد. اینکه می بینید امیرالمؤمنین سه جنگ را در دوران حدود پنج سال حکومت خود مجبور شد و تحمّل کرد، بعد از این بود که همه ی مداراهای لازم انجام گرفته بود. امیرالمؤمنین کسی نبود که بدون رعایت مداراهای لازم با مخالفان، اوّل دست به شمشیر ببرد. حالا چند جمله از امیرالمؤمنین را بشنوید:

يك جا در اوّل خلافت، يك عدّه ای آمدند دور امیرالمؤمنین، اشاره میکردند به بعضی که آقا! تکلیف اینها را یکسره کن. اصرار میکردند. امیرالمؤمنین در جواب، اینها را نصیحت به صبر کرد و از جمله ی چیزهایی که فرمود، این بود: این نظری که شما دارید، يك نظر است. «فرقة تری ما ترون»؛ يك عدّه همین نظر شما را قبول دارند. «و فرقة تری ما لا ترون»؛ يك عدّه حرفی را قبول دارند که شما معتقد به او نیستید، او را قبول ندارید. «و فرقة لا تری هذا و لا ذاك»؛ يك عدّه ای هم نه آن طرفی و نه آن طرفی، يك نظر سوّمی دارند. «فاصبروا»؛ صبر کنید تا امیرالمؤمنین با حکمت، کار خود را انجام بدهد. «حتّی... تؤخذ الحقوق مسمحة»؛ بگذارید با سماح، با ملاحظت، با ملایمت، حقّ ذی حق را بگیریم، احقاق حق بکنیم. «و اذا لم اجد بدّاً فاخر

ص: 387

الدَّوَاءُ الْكَيِّ» (1)؛ تا میتوانیم با تسامح، با سماح، با خوش رفتاری، حق را به حق دار برگردانیم، احقاق حق بکنیم. اگر دیدیم چاره ای نماند، زیر بار حق نمیروند، آن وقت «آخر الدَّوَاءُ الْكَيِّ». این يك مثل معروف عربی است؛ «آخر الدَّوَاءُ الْكَيِّ»؛ یعنی آخرین چاره را دیگر با قاطعیّت انجام میدهیم. تا آنجایی که ممکن است، با دارو و مرهم گذاری عمل میکنیم برای اینکه این زخم را علاج کنیم و شفا بدهیم؛ مرهم میگذاریم؛ وقتی نشد، آخر کار داغ میکنیم؛ چاره ای نیست.

در جنگ صفین قبل از آنکه جنگ شروع بشود، يك عده ای همین طور پا به زمین میکوبیدند که امیرالمؤمنین چرا حمله نمیکنی؟ اصرار میکردند که حمله کن. امیرالمؤمنین فرمود: «فوالله ما دفعت الحرب يوماً إلّا وأنا أطمع أن تلحق بی طائفةً فتهدی بی» (2)؛ یعنی من دنبال جنگ نیستم، دنبال هدایتیم؛ يك روز هم که درگیری و برخورد را عقب می اندازم، برای این است که شاید يك عده ای دل به حقیقت بدهند، به راه صراط مستقیم بیایند. وقتی که مأیوس شدیم، دیدیم نه، کسی نمی آید، آن وقت شمشیر را میکشیم و جنگ را شروع میکنیم.

درباره ی اهل جمل، در قضیه ی جنگ جمل که یکی از آزمایشهای بسیار دشوار امیرالمؤمنین بود، فرمود: «انّ هؤلاء قد تمالنوا علی سخطة إمارتی»؛ اینها جمع شدند، دست به یکی کردند برای اینکه نسبت به این حکومتی

ص: 388

1- . نهج البلاغه، خطبه ی 168: یا إخوانه إني لست أجهل ما تعلمون و لكن كيف لي بقوة و القوم المجلبون على حدّ شوكتهم يملكوننا و لا نملكهم و ها هم هؤلاء قد ثارت معهم عبدانكم و التفت إليهم أعرابكم و هم خلالكم يسومونكم ما شاءوا و هل ترون موضعاً لقدرةٍ على شيءٍ تريدونه إنّ هذا الأمر أمر جاهليّةٍ و إنّ لهؤلاء القوم مادّةٌ إنّ الناس من هذا الأمر إذا حرّك على أمورٍ فرقةٌ تری ما لا ترون و فرقةٌ لا تری هذا و لا ذاك فاصبروا حتّى يهدأ الناس و تقع القلوب مواقعها و تؤخذ الحقوق مسمحةً فاهدءوا عني و انظروا ما ذا يأتيكم به أمری و لا تفعلوا فعلةً تضعضع قوّةً و تسقط منّةً و تورث وهناً و ذلّةً و سأمسك الأمر ما استمسك و إذا لم أجد بداً فأخر الدَّوَاءُ الْكَيِّ

2- . نهج البلاغه، خطبه ی 55

که به امیرالمؤمنین رسیده است، خشم خود را آشکار کنند. «و سَأصبر»؛ فرمود: من صبر خواهم کرد؛ اَمَّا تَا كِي؟ «ما لم أخف على جماعتكم» (1)؛ آن وقتی که ببینم حرکت اینها دارد بین شما مسلمانها شکاف ایجاد میکند، اختلاف ایجاد میکند، برادران را در مقابل هم قرار میدهد، آن وقت وارد عمل خواهم شد و فتنه را علاج خواهم کرد؛ تا آن وقتی که ممکن است، صبر میکنم و با نصیحت رفتار میکنم. (2)

3-5-3 - گفتگوی مستدل با دشمنان و مخالفان خود

یکی از خصوصیات امیرالمؤمنین در ممشای سیاسی اش این بود که با دشمنان خود و مخالفان خود با استدلال حرف میزد و استدلال میکرد. در نامه هایی که حتی به معاویه نوشته است، با اینکه دشمنی بین معاویه و امیرالمؤمنین شدید بود، در عین حال او نامه مینوشت، اهانت میکرد، حرفهای خلاف میگفت، استدلال میکرد بر اینکه روش تو غلط است. با طلحه و زبیر که آمدند با امیرالمؤمنین بیعت کردند اینها به عنوانی که میخواهیم عمره برویم، از مدینه خارج شدند، رفتند به طرف مکه. امیرالمؤمنین مراقب بود، از اول هم گفت که اینها قصدشان عمره نیست. رفتند و کارهایی کردند؛ حالا تفصیلهای زیاد است. حضرت این جور میفرماید: «لقد نعمت ما یسیراً و أرجأتما کثیراً» (3)؛ شما یک چیز کوچک را وسیله و مایه ی اختلاف قرار دادید، این همه نقاط مثبت را ندیده گرفتید؛ دم از دشمنی میزنید، دم از مخالفت میزنید. با اینها متواضعانه امیرالمؤمنین حرف میزند، توضیح میدهد؛ میگوید: من دنبال دشمن نمیگردم. این مدارا را دارد. اَمَّا آن وقتی که این مدارا اثر نکند، آن وقت جای قاطعیت

ص: 389

1- . نهج البلاغه، خطبه ی 169

2- . در خطبه های نماز جمعه ی تهران 1388/6/20

3- . نهج البلاغه، خطبه ی 205

علوی است؛ آنجایی است که امیرالمؤمنین نشان می‌دهد که با کسانی مثل خوارج، آن جور رفتار میکند که خودش فرمود: «انا فقأت عین الفتنة» (1)؛ چشم فتنه را من در آوردم. و کسی دیگر غیر از علی نمیتوانست به گفته ی خود آن بزرگوار در نهج البلاغه این کار را بکند. (2)

4-5-3 - پرهیز از توسل به ظلم، دروغ و کارهای ظالمانه برای پیروز شدن

یکی از خصوصیات سیاست ورزی امیرالمؤمنین این بود که برای پیروز شدن، به ظلم و به دروغ و به کارهای ظالمانه متوسل نمیشد. يك عده ای در اوائل حکومت امیرالمؤمنین آمدند که آقا شما این افرادی که در جامعه هستید، این متفدین، يك مقداری ملاحظه ی اینها را بکن و سهم بیشتری از بیت المال به اینها بده، مخالفت اینها را موجب نشو و دلہایشان را جلب کن! فرمود: «أتأمرؤنی أن أطلب التصر بالجور»؛ شما میخواهید من پیروزی را به وسیله ی ظلم برای خودم دست و پا کنم؟ «والله لا أطور به ما سمر سميرٌ و ما أم نجمٌ فی السماء نجماً» (3)؛ امکان ندارد امیرالمؤمنین با ظلم، با راه غلط و خطا، با شیوه های غیر اسلامی دوست برای خودش درست کند. (4)

5-5-3 - ممانعت از تملق و چاپلوسی در برابر او

یکی از خصوصیات امیرالمؤمنین در سلوک سیاسی اش این بود که از مردم جدّاً نه به صورت تعارف، درخواست میکند که با او متملقانه حرف نزنند، چاپلوسی نکنند، تصنع در برخورد با او به خرج ندهند. در وسط یکی از خطبه های امیرالمؤمنین که یکی از آن خطبه های بلیغ و عجیب امیرالمؤمنین است، يك نفری بلند شد، شروع کرد تعریف و تمجید از

ص: 390

1- . نهج البلاغه، خطبه ی 92

2- . در خطبه های نماز جمعه ی تهران 1388/6/20

3- . نهج البلاغه، خطبه ی 126

4- . در خطبه های نماز جمعه ی تهران 1388/6/20

امیرالمؤمنین؛ از سخن و از مطالب آن حضرت بنا کرد تمجید کردن و ثنا کردن بر امیرالمؤمنین. حرفهای او که تمام شد، حضرت رو کرد به او، تقریباً به همان اندازه ای که صحبت کرده بود، آنچه که انسان در نهج البلاغه و در آن مقداری که سید رضی انتخاب کرده، میبندد در نصیحت این مرد صحبت کرد که با من این جور حرف نزنید. از جمله، همین عبارت معروف است: «فلا تکلمونی بما تکلم به الجبارة»؛ آنجوری که با پادشاهان، با جباران حرف میزنند، با من حرف نزنید. «ولا تتحفظوا منی بما يتحفظ به عند أهل البادرة»؛ آن جور که ملاحظه میکنند که مبادا بدش بیاید، مبادا موجب ناخوسندی یا ناخوشایندی فلان جبار بشود حرفهایی را نمیزنند، ملاحظاتی را میکنند، جلوی من این ملاحظات را نکنید. «لا تخالطونی بالمصانعة ولا تظنوا بی استئقلاً فی حق قیل لی» (1)؛ خیال نکنید که اگر حرف حقی را به من گفتید، علی از حرف حق شما دلگیر خواهد شد. برای او سنگین خواهد آمد؛ این جور نیست. این هم یکی از خصوصیات سیاست امیرالمؤمنین است. (2)

6-5-3 - رفتار متفاوت با مخالفان و معارضان

یکی از خصوصیات دیگر این بزرگوار هم این است که رفتارش با مخالفان و معارضان یک جور نیست؛ همه را به یک چوب نمیراند. امیرالمؤمنین فرق میگذارد بین افرادی و جریانهایی، با افرادی و جریانهای دیگری. درباره ی خوارج البتّه در مقابل انحراف و انحطاط و توسّل به ظواهر دینی بدون اعتقاد، علی ایستاد؛ هم در مقابل معاویه ایستاد، آن وقتی که قرآنها را سر نیزه کردند، امیرالمؤمنین فرمود: والله این مکر است، این خدعه است، این فریب است؛ اینها به قرآن اعتقادی ندارند؛ هم در آن وقتی که خوارج با آن

ص: 391

1- . نهج البلاغه، خطبه ی 216

2- . در خطبه های نماز جمعه ی تهران 1388/6/20

ظواهر دینی، با آن صوت حزین قرآن خوانی در مقابل حضرت قرار گرفتند، حضرت ایستاد. یعنی آنجایی که کسانی بخواهند با ظواهر دینی کار بکنند و پیش بروند، امیرالمؤمنین می ایستاد؛ حالا- چه معاویه بود، چه خوارج بود؛ تفاوتی نمی‌کرد. اما در عین حال يك جور با آنها برخورد نمی‌کرد. ایستادگی بود، اما نصیحت امیرالمؤمنین و رفتار خود او همیشه این بود. لذا فرمود «لا تقاتلوا الخوارج بعدی»؛ بعد از من با خوارج نجهنگید؛ جنگ با خوارج نکنید؛ «فلیس من طلب الحقّ فاخطأه کمن طلب الباطل فأدرکه» (1)؛ آن کسی که دنبال حق هست، منتها اشتباه میکند دنبال حق است؛ از روی جهالت، از روی قشریگری خطا میکند، اشتباه میکند، او مثل کسی نیست که دنبال باطل می‌رود و به باطل می‌رسد؛ اینها يك جور نیستند. (2)

7-5-3 - صدق و صراحت

امیرالمؤمنین، هم مظهر تقوا و امانت و هم دارای صدق و صراحت بود. آن بزرگوار با اینکه يك سیاستمدار و رئیس دنیای اسلام بود و تدبیر امور يك جمعیت عظیم چند ده میلیونی آن زمان، با نبود وسایل امروزی برای ارتباط، بر دوش او بود و جامعه و امت اسلامی را اداره می‌کرد، اما سیاستمداری علی موجب این نمیشد که از جاده ی صداقت و صراحت کنار رود. علی، صادق و صریح بود؛ آنچه میگفت، به آن معتقد بود و برای او راهنمای عمل بود. برای این است که کلمه کلمه ی گفتار امیرالمؤمنین در طول تاریخ، مثل نورافکنی برای زیدگان و نخبگان فکری عالم درخشیده است. (3)

ص: 392

1- . نهج البلاغه، خطبه ی 61

2- . در خطبه های نماز جمعه ی تهران 1388/6/20

3- . در اجتماع بزرگ مردم مشهد و زائران حرم مطهر امام رضا (ع) 1380/1/1

8-5-3 - توجه به ضعفا و قدرت و قاطعیت در مقابل زورگویان

امیرالمؤمنین نام مردم را می آورد، اما به معنای حقیقی کلمه طرف دار مردم و ضعفا بود. توجه به ضعفا، قدرت و قاطعیت در مقابل زورگویان و ناحق طلبان و بهره مندی کم از منابع اموال عمومی، خصوصیات دیگر امیرالمؤمنین است. هرکس که بیت المال مسلمین را ملک خود به حساب می آورد یا به زبان بگوید و یا اگر نمیگوید، در عمل این طور وانمود کند که ما این قدرها حق داریم و با بیت المال مثل اموال شخصی خود رفتار کند یا بخورد یا ببخشد یا در راه اغراض شخصی از آن استفاده کند، نمیتواند دنباله رو علی به حساب آید. رفتار علوی در همه ی این ابعاد، وظیفه ی ما است؛ کار زیاد، بهره مندی کم. امیرالمؤمنین، هم در آن زمانی که وظیفه ی حکومت بر دوش او بود و هم در آن زمانی که انزوا و کنار بودن از حکومت را بر او تحمیل کرده بودند، وسط میدان بود و کار میکرد. هیچ وقت علی نرفت در خانه بنشیند و با مردم و جامعه و کشور قهر کند. این خصوصیت امیرالمؤمنین نیست. (1)

9-5-3 - اخلاص و ارتباط با خدا

خصوصیت دیگر آن بزرگوار، ارتباط با خدا است. البته زبان انسانهای کوچک و قاصری مثل من بسیار نارسا تر از این است که حتی بتواند تقوه (2) کند و کلیاتی از عبادت آن بزرگوار را بیان نماید. وقتی امام سجّاد که زین عابدین است، در مقابل عبادت امیرالمؤمنین به شگفتی وادار شود، امثال ما اصلاً باید سخنی بر زبان نیاوریم. (3)

اگر حاکمان و صاحب منصبان اسلامی بخواهند این وظایف را انجام دهند، به يك نقطه ی دیگر احتیاج دارند و آن، اخلاص و برای خدا کار

ص: 393

1- . در اجتماع بزرگ مردم مشهد و زائران حرم مطهر امام رضا (ع) 1380/1/1

2- . به زبان آوردن

3- . در اجتماع بزرگ مردم مشهد و زائران حرم مطهر امام رضا (ع) 1380/1/1

کردن و با خدا رابطه‌ی خود را نگه داشتن است. مسئله‌ی مسئول امور و صاحب منصب در نظام اسلامی، فقط مواجهه‌ی با مردم نیست؛ اگر با خدا متصل نباشد، کار برای مردم و خدمت برای آنها، یعنی همان مسئولیت اصلی‌ای که دارد، لنگ خواهد ماند. پشتوانه‌ی این مأموریت و مسئولیت، همین ارتباط با مردم است؛ لذا باز امیرالمؤمنین طبق روایت نهج البلاغه در همین نامه به مالک اشتر میفرماید: «واجعل لنفسك فيما بينك وبين الله أفضل تلك الموافقة»؛ اوقات خودت را که برای کارهای گوناگون صرف می‌کنی، بهترین و بانشاطترینش را بگذار برای خلوت بین خودت و خدا؛ یعنی حالت ارتباط با خدا و انابه‌ی به او و تضرع را برای اوقات خستگی و کسالت نگذار. بعد میفرماید: «وإن كانت كلها لله»؛ اگرچه وقتی که تو صاحب منصب در حکومت اسلامی هستی، همه‌ی کارهایت متعلق به خدا است، به شرطی که «إذا صلحت فيها النية و سلمت منها الرعية» (1)؛ نیت خالص باشد و کاری که مردم را بیازارد، از تو سر نزنند، اما در عین حال در بین تمام این تلاشهایی که همه‌اش هم عبادت است، وقتی را بگذار برای اینکه بین خودت و خدا خلوت کنی. این چهره‌ی صاحبان مناصب در نظام اسلامی و در قاموس امیرالمؤمنین است. (2)

10-5-3 - بسیج نیروها در راه حق و در برابر ناحق

بسیج نیروها در راه حق و در برابر ناحق، خصوصیت دیگر امیرالمؤمنین است. نگویند چرا مردم را نسبت به استکبار و مظالم آن و عوامل و ایادی دشمنان خدا حساس و بسیج می‌کنید. امیرالمؤمنین هم این خصوصیت را داشت. ما هم باید مانند امیرالمؤمنین، همه‌ی نیروها و همه‌ی دلها و همه‌ی تنها و همه‌ی توانها را در مقابل ناحق و در راه حق بسیج کنیم. هم

ص: 394

1- . نهج البلاغه، نامه‌ی 53

2- . در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران 1379/9/25

باید خودمان آماده باشیم، هم باید دلها و جانهای آماده و جوانهای نورانی را که امروز جامعه ی ما به وجود جوانانی را که دلهایشان پاك است، دارای نشاط و طراوت است، در راه خدا و در راه حقیقت و در راه تلاش مخلصانه که در این دوران، ایران اسلامی به آن نیازمند است، بسیج کنیم. (1)

11-5-3 - مبارزه با مقدس مآبی های متحجرانه و بی مبنا

مبارزه با مقدس مآبی های متحجرانه و بی مبنا هم یکی دیگر از خصوصیات امیرالمؤمنین است. همان امیرالمؤمنین عابدِ پارسای ذاکر خداوند که نخلستانهای کوفه انعکاس فریاد دعا و تضرع او را تا ابد در سینه ی خود حفظ کرده اند، با کسانی که با تسك و تعبد متحجرانه و بی مبنا میخواستند شخصیت فردی خودشان را به رخ مردم بکشند و اگر اخلاص هم داشتند، ابعاد گوناگون شخصیت خود و دیگران را معطل گذاشته بودند، مقابله کرد. امیرالمؤمنین انسانی است که مَر حقیقت را بیان میکرد، چه به مذاق جناحهای مختلف خوش بیاید یا نیاید، چه به مذاق کسانی که میخواستند به ظاهر بچسبند و باطن را رها کنند، خوش بیاید یا نیاید، چه به مذاق کسانی که میخواستند با سلائق شخصی خودشان دین خدا را تعبیر و تفسیر کنند، خوش بیاید یا نیاید. همه ی اینها در زمان امیرالمؤمنین بودند. اینها شخصیتهای مشخصی هستند که در تاریخ نمونه دارند؛ در زمان امیرالمؤمنین هم نمونه داشتند. اسلام امیرالمؤمنین، اسلامی است که در آن، ذکر و شور و حال و طراوت و حرکت و سازندگی و جهاد و فداکاری و ایثار هست. امروز که ما نمونه هایی از آن انسانهای جورواجور را می بینیم، وظیفه پیدا میکنیم. (2)

ص: 395

1- . در اجتماع بزرگ مردم مشهد و زائران حرم مطهر امام رضا (ع) 1380/1/1

2- . همان

اشاره

امیرالمؤمنین میفرماید: من آماده ام که سخت ترین شرایط زندگی را برای خودم به وجود آورم؛ اما خدا را در حالی که به یکی از بندگان او ظلم کرده ام، ملاقات نکنم؛ «والله لأن أبيت على حسك السعدان مسهداً أو أجزّ في الأغلال مصفداً أحبّ إليّ»؛ اگر مرا با بدن برهنه بر روی خارها بیندازند، یا با زنجیرهای گران، دست و پایم را ببندند و روی زمین بکشانند، این شکنجه ی جسمانی برای من قابل قبول تر و محبوب تر است از اینکه «ألقي الله ورسوله يوم القيامة ظالماً لبعض العباد و غاصباً لشيء من الحطام» (1)؛ خدا را در حالی ملاقات کنم که به يك نفر ظلم کرده ام، یا مال دنیا را برای خود جمع کرده ام. (2)

پرهیز دادن مسئولان از مقایسه ی خود با اشراف

آن حضرت در جایی دیگر از نهج البلاغه میفرماید: «إنّ الله تعالى فرض على أئمة العدل أن يقدرّوا أنفسهم بضعفة الناس» (3)؛ یعنی صاحبان مناصب در نظام حق، حق ندارند خودشان را با اعیان و اشراف مقایسه کنند و بگویند چون اشراف و اعیان این گونه خانه و زندگی دارند و این طور گذران میکنند، پس ما هم که صاحب این منصب و این مسئولیت در جمهوری اسلامی یا در نظام اسلامی و حاکمیت اسلامی هستیم، سعی کنیم مثل آنها زندگی کنیم؛ یا اینکه چون رؤسا و مسئولان و وزرای کشورهای دیگر در نظامهای غیر الهی و غیر حق این طور زندگی میکنند، این طور خوشگذرانی میکنند و این گونه از امکانات مادی استفاده میکنند، ما هم بایستی همان طور زندگی کنیم؛ نه. حق ندارند زندگیشان را با اعیان و اشراف و متمکّنان و یا با منحرفان اندازه گیری کنند. پس با چه کسانی باید زندگی خودشان را اندازه بگیرند؟ «العدل أن يقدرّوا أنفسهم بضعفة الناس»؛ با مردم معمولی، آن

ص: 396

1- . نهج البلاغه، خطبه ی 224

2- . در خطبه های نماز جمعه ی تهران 1379/9/25

3- . نهج البلاغه، خطبه ی 209

هم ضعیفها و پایین ترهایشان. در این عبارت، این تعبیر نیست که مثل آنها زندگی کن ممکن است هرکسی نتواند آن گونه زندگی را بر خودش تنگ بگیرد، اما این هست که خودت را با او اندازه بگیر و با او مقایسه کن؛ نه با اعیان و اشراف و با فلان پولدار و فلان سرمایه دار. مسئول و صاحب يك منصب در نظام اسلامی و نظام حق، نباید طوری زندگی کند که باب اعیان و اشراف و متمکنان و برخورداران جامعه، یا مسئولان کشورهای غیر اسلامی است. این فرهنگ غلطی است که هرکس در مسئولیتهای دولتی به مقام و مسئولیتی رسید، باید فلان طور خانه، یا فلان طور وسیله ی رفت و آمد، یا فلان طور امکانات زندگی داشته باشد؛ نه، دستور امیرالمؤمنین این نیست؛ فقط مربوط به آن زمان هم نیست؛ مربوط به همه ی زمانها است. آن زمان هم این گونه نبود که همه ی مردم فقیر باشند. فتوحات اسلامی شده بود؛ در کشور اسلامی ثروتهایی وجود داشت و ثروتمندان و تجاری بودند که از راه حرام یا حلال - فعلاً کاری نداریم - زندگی هایشان، زندگی های برخوردارانه بود. امیرالمؤمنین در همین زمان میفرماید نباید زندگی شما، زندگی برخوردارانه باشد؛ این مربوط به مسئولان و صاحبان مناصب در نظام اسلامی است که باید خودشان را با مردم ضعیف بسنجند، نه با برخورداران جامعه. (1)

لزوم دوری مسئولان اسلامی از اسراف و تجمل

آن حضرت در نامه ی دیگری به اشعث بن قیس میفرماید: «وإنَّ عملك ليس لك بطعمهٍ و لكِنَّه فی عنقك أمانةٌ» (2)؛ یعنی این مسئولیت و منصبی که در نظام اسلامی داری، طعمه و سرمایه و کاسبی نیست؛ اشتباه نشود، مسئولیت در نظام اسلامی، باری بر دوش انسان است که باید آن را به خاطر هدف و نیتی تحمّل کند. برداشت صحیح از دولت اسلامی و مسئولیت

ص: 397

1- . در خطبه های نماز جمعه ی تهران 1379/9/25

2- . نهج البلاغه، نامه ی 5

مسئولان اسلامی نباید در رفتار و عمل خودشان مسرفانه و متجملانه زندگی کنند. بالاتر از آن، نباید طوری زندگی کنند که روش اسراف آمیز و تجمل آمیز به يك فرهنگ تبدیل شود. این هم نقطه ی بعدی است که اهمیّتش از اولی بیشتر است، یا لاقلاً کمتر نیست. فرض بفرمایید اگر به وسیله ی يك نفر در سطح عالی و در میان صاحبان مناصب حکومت اسلامی، کیفیت آرایش محلّ زندگی و محلّ کار، کیفیت زندگی خانوادگی، چگونگی ازدواج فرزندان، مهریه ها و جهیزیه ها و از این قبیل، به شکل غیر اسلامی آن، به معنای مسرفانه انجام گیرد، این به فرهنگ تبدیل میشود، به این معنا که بقیّه نگاه میکنند و یاد میگیرند؛ مهریه ها بالا میروند، ازدواجها مشکل میشود، زندگی سخت میشود و همین رفتار بتدریج آثارش در طول مدّتی کوتاه یا بلند، در متن جامعه منعکس میگردد. بنابراین مهم ترین مطلب اصلی امیرالمؤمنین در باب حکومت این است: حاکم نباید حکومت را برای خود وسیله ی اعاشه (1) و زندگی و کسب درآمد و اندوختن ثروت قرار دهد، بلکه باید آن را يك مسئولیت بداند. باری است بر دوش او؛ باید همه ی همّت خود را بگذارد که این بار را به منزل برساند. (2)

نمونه هایی از سیره ی علوی در ساده زیستی

در اوائل حکومت، امیرالمؤمنین بین همه ی آحاد مردم در اعطای بیت المال تساوی برقرار کرد؛ چون قبل از امیرالمؤمنین تقریباً بیست سالی بود که در اسلام رسم شده بود بعضی اشخاص را به خاطر سبقت در اسلام و مهاجر و انصار بودن و... بر بعضی دیگر ترجیح دهند. پولی را که در بیت المال جمع میشد که از غنایم جنگها و یا شاید از زکوات بود وقتی

ص: 398

1- . زندگی کردن

2- . در خطبه های نماز جمعه ی تهران 1379/9/25

تقسیم میکردند، به صورت سرانه به اشخاص میدادند. رسم مالی آن روزگار این گونه بود؛ مثل رسوم ادارات دولتی جهان امروز نبود. در آن زمان رسم شده بود که به بعضی بیشتر بدهند. امیرالمؤمنین آمد و گفت نه؛ هرکس متدین تر و مؤمن تر است، اجرش با خدا است. هرکس توانایی بیشتری دارد، در زندگی تلاش میکند و اگر دنبال مال است، مال کسب میکند؛ اما من بیت المال را بالسویه تقسیم میکنم. بعضی اشخاص آمدند نصیحت کردند و گفتند یا امیرالمؤمنین! این کار، شما را شکست میدهد و عده ای را وادار میکند در مقابل شما بایستند. حضرت چنین فرمود: «أَتَمَرَوْتِي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجُورِ فَيَمُنُ وَلَيْتَ عَلَيْهِ؟! وَاللَّهِ لَا أَطُورُ بِهِ مَا سَمَرَ سَمِيرٌ وَمَا أُمَّ نَجْمٌ فِي السَّمَاءِ نَجْمًا» (1)؛ شما از من میخواهید که در حوزه ی حکومت خود، پیروزی را با ظلم به دست آورم؟! آری؛ من پیروز خواهم شد و عده ای مخالفت نمیکنند؛ ولی من این پیروزی را نمیخواهم. اگر بنا است به خاطر ظلم و جور از امیرالمؤمنین طرف داری شود، امیرالمؤمنین آن را نمیخواهد. فرمود: «والله ما اطور به ما سمر سمير»؛ من هرگز چنین کاری را نخواهم کرد.

در جای دیگر، در آن نامه ی معروف به عثمان بن حنیف میفرماید: «الا- و انّ لكلّ مأموم اماماً یقتدی به ویستضیء بنور علمه»؛ هر مأمومی امامی دارد که باید از دانش او استفاده و از نور او استضاء کند و به او اقتدا و از او پیروی نماید. بعد فرمود: «الا و انّ امامکم قد اکتفی من دنیاه بطمریه و من طعمه بقرصیه» (2). امیرالمؤمنین خوراک و لباس خود را که شبیه فقیرترین مردم آن روزگار بود، مطرح فرمود و گفت: من که امام شما هستم، این گونه زندگی میکنم. به عثمان بن حنیف فرمود: شما نمیتوانید مثل من زندگی کنید؛ یعنی این توقع هم وجود ندارد؛ «ولکن اعینونی بورع و اجتهاد»؛ اما از گناه پرهیز کنید و در راه رسیدن به اینجا تلاش نمایید. این همان مطلبی است که

ص: 399

1- . نهج البلاغه، خطبه ی 126

2- . نهج البلاغه، نامه ی 45

امروز امیرالمؤمنین به ما هم میگوید. از آنچه خلاف و گناه و نامشروع است، بپرهیزید و تلاش هم بورزید خود را نزدیک کنید؛ هر چه رسیدید و هر چه توانستید. (1)

13-5-3 - ترکیب سه خصلت اقتدار، مظلومیت و پیروزی

در شخصیت و زندگی و شهادت این بزرگوار، سه عنصر که ظاهراً با یکدیگر چندان هم سازگاری ندارند، جمع شده است. این سه عنصر عبارت است از: اقتدار، مظلومیت و پیروزی.

«اقتدار» آن حضرت، عبارت است از قدرت او در اراده‌ی پولادینش، در عزم راسخش، در اداره‌ی مشکل‌ترین عرصه‌های نظامی، در هدایت ذهنها و فکرها به سوی عالی‌ترین مفاهیم اسلامی و انسانی، تربیت انسانهای بزرگ از قبیل مالک اشتر و عمار و ابن عباس و محمد بن ابی بکر و دیگران و ایجاد یک جریان در تاریخ بشری. مظهر اقتدار آن بزرگوار، اقتدار منطق، اقتدار فکر و سیاست، اقتدار حکومت و اقتدار بازوی شجاع بود. هیچ ضعفی از هیچ طرف، در شخصیت امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیست. در عین حال یکی از مظلوم‌ترین چهره‌های تاریخ است و مظلومیت در همه‌ی بخشهای زندگیش وجود داشت. در دوران نوجوانی، مظلوم واقع شد. در دوران جوانی بعد از پیامبر مظلوم واقع شد. در دوران کهولت و خلافت، مظلوم واقع شد. بعد از شهادت هم تا سالهای متمادی بر سر منبرها از او بدگویی کردند و به او نسبتهای دروغ دادند. شهادت او هم مظلومانه است.

در همه‌ی آثار اسلامی، ما دو نفر را داریم که از آنها به «ثارالله» تعبیر شده است. در فارسی، ما یک معادل درست و کامل برای اصطلاح عربی «ثار» نداریم. وقتی کسی از خانواده‌ای از روی ظلم به قتل میرسد، خانواده‌ی مقتول صاحب این خون است. این را «ثار» میگویند و آن خانواده حق دارد

ص: 400

خونخواهی کند. اینکه میگویند خون خدا، تعبیر خیلی نارسا و ناقصی از «ثار» است و درست مراد را نمیفهماند. «ثار»، یعنی حق خونخواهی. اگر کسی «ثار» یک خانواده است، یعنی این خانواده حق دارد درباره ی او خونخواهی کند. در تاریخ اسلام از دو نفر اسم آورده شده است که صاحب خون اینها و کسی که حق خونخواهی اینها را دارد، خدا است. این دو نفر یکی امام حسین است و یکی هم پدرش امیرالمؤمنین؛ «یا ثارالله و ابن ثاره» (1). پدرش امیرالمؤمنین هم حق خونخواهی اش متعلق به خدا است. (2)

3-6 - دشمنان علی (علیه السلام) و روش برخورد با آنان

3-6-1 - قاسطین (ستمگران)

قاسطین، یعنی ستمگران. ماده ی «قسط» وقتی که به صورت مجرّد استعمال میشود قَسَطٌ یَقْسِطُ، یعنی جار یجور، ظَلَمَ یَظْلِمُ به معنای ظلم کردن است. وقتی با ثلاثی مزید و در باب افعال آورده میشود، اقسط یقسط یعنی عدل و انصاف. بنابراین، اگر «قسط» در باب افعال به کار رود، به معنای عدل است؛ اما وقتی که قَسَطٌ یَقْسِطُ گفته شود، ضدّ آن است، یعنی ظلم و جور. قاسطین از این ماده است. قاسطین، یعنی ستمگران. امیرالمؤمنین اسم اینها را ستمگر گذاشت. اینها چه کسانی بودند؟ اینها مجموعه ای از کسانی بودند که اسلام را به صورت ظاهری و مصلحتی قبول کرده بودند و حکومت علوی را از اساس قبول نداشتند. هر کاری هم امیرالمؤمنین با اینها میکرد، فایده نداشت. البته این حکومت، گرد محور بنی امیّه و معاویه بن ابی سفیان که حاکم و استاندار شام بود، گرد آمده بودند؛ بارزترین شخصیتشان هم خود جناب معاویه، بعد هم مروان حکم و ولیدبن عقبه است. اینها یک جبهه اند و حاضر نبودند که با علی کنار بیایند و با

ص: 401

1- . مفاتیح الجنان، زیارت عاشورا

2- . در خطبه های نماز جمعه ی تهران 1377/10/18

امیرالمؤمنین بسازند. درست است که مغیره بن شعبه و عبدالله بن عباس و دیگران در اول حکومت امیرالمؤمنین گفتند: «یا امیرالمؤمنین! اینها را چند صباحی نگه دار» اما حضرت قبول نکرد. آنها حمل کردند بر اینکه حضرت بی سیاستی کرد؛ لیکن نه، آنها خودشان غافل بودند؛ قضایای بعدی این را نشان داد. امیرالمؤمنین هر کار هم که میکرد، معاویه با او نمیساخت. این تفکر، تفکری نبود که حکومتی مثل حکومت علوی را قبول کند؛ هرچند قبلی ها، بعضی ها را تحمّل کردند.

از وقتی که معاویه مسلمان شده بود تا آن روزی که میخواست با امیرالمؤمنین بجنگد، کمتر از سی سال گذشته بود. او و اطرافیانش سالها در شام حکومت کرده بودند، نفوذی پیدا کرده بودند، پایگاهی پیدا کرده بودند؛ دیگر آن روزهای اول نبود که تا يك كلمه بگویند، به آنها بگویند که شما تازه مسلمانید، چه میگوید؛ جایی باز کرده بودند. بنابراین، اینها جریانی بودند که اساساً حکومت علوی را قبول نداشتند و میخواستند حکومت طور دیگری باشد و دست خودشان باشد؛ که بعد هم این را نشان دادند و دنیای اسلام تجربه ی حکومت اینها را چشید. یعنی همان معاویه ای که در زمان رقابت با امیرالمؤمنین، آن طور به بعضی از اصحاب روی خوش نشان میداد و محبت میکرد، بعداً در حکومتش، برخوردهای خشن از خود نشان داد، تا به زمان یزید و حادثه ی کربلا رسید؛ بعد هم به زمان مروان و عبدالملک و حجاج بن یوسف ثقفی و یوسف بن عمر ثقفی رسید؛ که یکی از میوه های آن حکومت است. یعنی این حکومتهایی که تاریخ از ذکر جرائمشان به خود میلرزد، مثل حکومت حجاج، همان حکومتهایی هستند که معاویه بنیانگذاری کرد و بر سر چنین چیزی با امیرالمؤمنین جنگید. از اول معلوم بود که آنها چه چیزی را دنبال میکنند و میخواهند؛ یعنی يك حکومت دنیایی محض، با محور قراردادن خودپرستی ها و خودی ها؛ همان چیزهایی که در حکومت بنی امیه همه

مشاهده کردند. البته بنده در اینجا هیچ بحث عقیدتی و کلامی ندارم. این چیزهایی که عرض میکنم، متن تاریخ است. تاریخ شیعه هم نیست؛ اینها تاریخ «ابن اثیر» و تاریخ «ابن قتیبه» و امثال اینها است که من متنهاش را دارم و یادداشت شده و محفوظ هم هست. اینها حرفهایی است که جزو مسلمات است؛ بحث اختلافات فکری شیعه و سنی نیست. (1)

2-6-3 - ناکثین (بیعت شکنان)

جبهه ی دومی که با امیرالمؤمنین جنگید، جبهه ی ناکثین بود. ناکثین، یعنی شکنندگان و در اینجا یعنی شکنندگان بیعت. اینها اول با امیرالمؤمنین بیعت کردند، ولی بعد بیعت را شکستند. اینها مسلمان بودند و برخلاف گروه اول، خودی بودند؛ منتها خودی هایی که حکومت علی بن ابی طالب را تا آنجایی قبول داشتند که برای آنها سهم قابل قبولی در آن حکومت وجود داشته باشد؛ با آنها مشورت شود، به آنها مسئولیت داده شود، به آنها حکومت داده شود، به اموالی که در اختیارشان است، ثروتهای باد آورده تعرضی نشود؛ نگویند از کجا آورده اید! در سال گذشته در همین ایام، من در یکی از خطبه های نماز جمعه متنی را خواندم و عرض کردم که وقتی بعضی از اینها از دنیا رفتند، چقدر ثروت باقی گذاشتند! این گروه، امیرالمؤمنین را قبول میکردند؛ نه اینکه قبول نکنند، منتها شرطش این بود که با این چیزها کاری نداشته باشد و نگوید که چرا این اموال را آوردی، چرا گرفتی، چرا میخوری، چرا میبیری؛ این حرفها دیگر در کار نباشد! لذا اول هم آمدند و اکثرشان بیعت کردند. البته بعضی هم بیعت نکردند. جناب سعد بن ابی وقاص از همان اول هم بیعت نکرد، بعضی های دیگر از همان اول بیعت نکردند؛ لیکن جناب طلحه، جناب زبیر، بزرگان اصحاب و دیگران و دیگران با امیرالمؤمنین بیعت نمودند و تسلیم شدند

ص: 403

و قبول کردند؛ منتها سه، چهار ماه که گذشت، دیدند نه، با این حکومت نمیشود ساخت؛ زیرا این حکومت، حکومتی است که دوست و آشنا نمی شناسد؛ برای خود حقی قائل نیست؛ برای خانواده ی خود حقی قائل نیست؛ برای کسانی که سبقت در اسلام دارند، حقی قائل نیست هرچند خودش به اسلام از همه سابق تر است، ملاحظه ای در اجرای احکام الهی ندارد. اینها را که دیدند، دیدند نه، با این آدم نمیشود ساخت؛ لذا جدا شدند و رفتند و جنگ جمل به راه افتاد که واقعاً فتنه ای بود. امّ المؤمنین عایشه را هم با خودشان همراه کردند. چقدر در این جنگ کشته شدند. البتّه امیرالمؤمنین پیروز شد و قضایا را صاف کرد. این هم جبهه ی دوّم بود که مدّتی آن بزرگوار را مشغول کردند. (1)

3-6-3 - مارقین (دین گریزان)

اشاره

جبهه ی سوّم، جبهه ی مارقین بود. مارق، یعنی گریزان. در تسمیه ی اینها به مارق، این گونه گفته اند که اینها آن چنان از دین گریزان بودند که يك تیر از کمان گریزان میشود! وقتی شما تیر را در چله ی کمان میگذارید و پرتاب میکنید، چطور آن تیر میگریزد، عبور میکند و دور میشود! اینها همین گونه از دین دور شدند. البتّه اینها متمسّك به ظواهر دین هم بودند و اسم دین را هم می آوردند. اینها همان خوارج بودند؛ گروهی که مبنای کار خود را بر فهمها و درکهای انحرافی که چیز خطرناکی است، قرار داده بودند. دین را از علیّین ابی طالب که مفسّر قرآن و عالم به علم کتاب بود یاد نمیگرفتند؛ اما گروه شدنشان، متشکّل شدنشان و به اصطلاح امروز، گروهك تشکیل دادنشان سیاست لازم داشت. این سیاست از جای دیگری هدایت میشد. نکته ی مهم اینجا است که این گروهکی که اعضای آن تا کلمه ای میگفتی، يك آیه ی قرآن برایت میخواندند؛ در وسط نماز جماعت

ص: 404

امیرالمؤمنین می آمدند و آیه ای را میخواندند که تعریضی به امیرالمؤمنین داشته باشد؛ پای منبر امیرالمؤمنین بلند میشدند آیه ای میخواندند که تعریضی داشته باشد؛ شعارشان «لا حکم الا لله» (1) بود؛ یعنی ما حکومت شما را قبول نداریم، ما اهل حکومت الله هستیم؛ این آدمهایی که ظواهر کارشان این گونه بود، سازماندهی و تشکل سیاسی شان، با هدایت و رایزنی بزرگان دستگاه قاسطین و بزرگان شام یعنی عمروعاص و معاویه انجام میگرفت! اینها با آنها ارتباط داشتند. اشعث بن قیس، آن گونه که قرائن زیادی بر آن دلالت میکند، فرد ناخالصی بود. يك عده مردمان بیچاره ی ضعیف از لحاظ فکری هم دنبال اینها راه افتادند و حرکت کردند. بنابراین، گروه سومی که امیرالمؤمنین با آنها مواجه شد و البته بر آنها هم پیروز گردید، مارقین بودند. در جنگ نهروان ضربه ی قاطعی به اینها زد؛ منتها اینها در جامعه بودند که بالاخره هم حضورشان به شهادت آن بزرگوار منتهی شد... بعضی خوارج را به خشکمقدّسها تشبیه میکنند؛ نه. بحث سر «خشکمقدّس» و «مقدّس مآب» نیست. مقدّس مآب که در کناری نشسته است و برای خودش نماز و دعا میخواند. اینکه معنای خوارج نیست. خوارج آن عنصری است که شورش طلبی میکند؛ بحران ایجاد میکند، وارد میدان میشود، بحث جنگ با علی دارد و با علی میجنگد؛ منتها مبنای کار غلط است؛ جنگ غلط است؛ ابزار غلط است؛ هدف باطل است. این سه گروه بودند که امیرالمؤمنین با اینها مواجه بود. (2)

تفاوت عمده ی دوران حکومت امیرالمؤمنین و دوران حکومت پیامبر اکرم

تفاوت عمده ی امیرالمؤمنین در دوران حکومت خود با پیامبر اکرم در دوران حکومت و حیات مبارکش، این بود که در زمان پیامبر، صفوف

ص: 405

1- . بحار، ج 32، ص 544

2- . در خطبه های نماز جمعه ی تهران 1377/10/18

مشخص وجود داشت: صف ایمان و کفر. منافقین میماندند که دائماً آیات قرآن، افراد را از منافقین که در داخل جامعه بودند بر حذر میداشت؛ انگشت اشاره را به سوی آنها دراز میکرد؛ مؤمنین را در مقابل آنها تقویت میکرد؛ روحیه ی آنها را تضعیف میکرد؛ یعنی در نظام اسلامی در زمان پیامبر، همه چیز آشکار بود. صفوف مشخص در مقابل هم بودند: يك نفر طرف دار کفر و طاغوت و جاهلیت بود؛ يك نفر هم طرف دار ایمان و اسلام و توحید و معنویت. البته آنجا هم همه گونه مردمی بودند، آن زمان هم همه گونه آدمی بود، لیکن صفوف مشخص بود. در زمان امیرالمؤمنین، اشکال کار این بود که صفوف، مشخص نبود؛ به خاطر اینکه همان گروه دوم یعنی «ناکثین» چهره های موجّهی بودند. هرکسی در مقابله با شخصیتی مثل جناب زبیر، یا جناب طلحه، دچار تردید میشد. این زبیر کسی بود که در زمان پیامبر، جزو شخصیتها و برجسته ها و پسر عمّه ی پیامبر و نزدیک به آن حضرت بود. حتی بعد از دوران پیامبر هم جزو کسانی بود که برای دفاع از امیرالمؤمنین، به سقیفه اعتراض کرد. بله؛ «حکم مستوری و مستی همه بر عاقبت است!» خدا عاقبت همه مان را به خیر کند. گاهی اوقات دنیاطلبی، اوضاع گوناگون و جلوه های دنیا، آن چنان اثرهایی میگذارد، آن چنان تغییرهایی در برخی از شخصیتها به وجود می آورد که انسان نسبت به خواص هم گاهی اوقات دچار اشکال میشود؛ چه برسد برای مردم عامی. بنابراین، آن روز واقعاً سخت بود. آنهایی که دوروبر امیرالمؤمنین بودند و ایستادند و جنگیدند، خیلی بصیرت به خرج دادند. بنده بارها از امیرالمؤمنین نقل کرده ام که فرمود: «لا یحمل هذا العلم إلا أهل البصر و الصبر» (1). در درجه ی اول، بصیرت لازم است. معلوم است که با وجود چنین درگیری هایی، مشکلات امیرالمؤمنین چگونه بود. یا آن کج رفتارهایی که با تکیه بر ادعای اسلام، با امیرالمؤمنین میجنگیدند و حرفهای غلط میزدند.

ص: 406

در صدر اسلام، افکار غلط خیلی مطرح میشد؛ اما آیه ی قرآن نازل میشد و صریحاً آن افکار را رد میکرد؛ چه در دوران مکه و چه در دوران مدینه. شما ببینید سوره ی بقره که يك سوره ی مدنی است، وقتی انسان نگاه میکند، میبیند عمدتاً شرح چالشها و درگیری های گوناگون پیامبر با منافقین و با یهود است؛ به جزئیات هم میردازد؛ حتی روشهایی که یهود مدینه در آن روز برای اذیت روانی پیامبر به کار میبردند، آنها را هم در قرآن ذکر میکند؛ «لَا تَقُولُوا رَاعِدًا» (1) و از این قبیل. و باز سوره ی مبارکه ی اعراف که سوره ای مکی است، فصل مشبعی (2) را ذکر میکند و با خرافات میجنگد. این مسئله ی حرام و حلال کردن گوشتها و انواع گوشتها که اینها را نسبت به محرّمات واقعی، محرّمات دروغین و محرّمات پوچ تلقی میکردند: «قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ» (3). حرام اینها است، نه آنهایی که شما رفتید «سائبه» و «بحیره» و فلان و فلان را برای خودتان حرام درست کردید. قرآن با این گونه افکار صریحاً مبارزه میکرد؛ اما در زمان امیرالمؤمنین، همان مخالفان هم از قرآن استفاده میکردند؛ همانها هم از آیات قرآن بهره میبردند. لذا کار امیرالمؤمنین بمراتب از این جهت دشوارتر بود. امیرالمؤمنین دوران حکومت کوتاه خود را با این سختی ها گذراند.

در مقابل اینها، جبهه ی خود علی است؛ يك جبهه ی حقیقتاً قوی. کسانی مثل عمّار، مثل مالک اشتر، مثل عبدالله بن عباس، مثل محمّد بن ابی بکر، مثل میثم تمار، مثل حُجرین عدی بودند؛ شخصیتهای مؤمن و بصیر و آگاهی که در هدایت افکار مردم چقدر نقش داشتند! یکی از بخشهای زیبای دوران امیرالمؤمنین، البته زیبا از جهت تلاش هنرمندانه ی این بزرگان؛ اما در عین حال تلخ از جهت رنجها و شکنجه هایی که اینها

ص: 407

1- . سوره ی بقره، آیه ی 104، ترجمه: «.. نگویند: راعنا (ما را رعایت کن)...».

2- . کامل، سیرکننده

3- . سوره ی اعراف، بخشی از آیه ی 33، ترجمه: «بگو: پروردگار من فقط زشتکاریها را، چه آشکارش [باشد] و چه پنهان، و گناه و ستم ناحق را حرام گردانیده است.».

کشیدند، این منظره ی حرکت اینها به کوفه و بصره است. وقتی که طلحه و زبیر و امثال اینها آمدند صف آرایی کردند و بصره را گرفتند و سراغ کوفه رفتند، حضرت، امام حسن و بعضی از اصحاب را فرستاد. مذاکراتی که آنها با مردم کردند، حرفهایی که آنها در مسجد گفتند، محاجّه هایی که آنها کردند، یکی از آن بخشهای پرهیجان و زیبا و پرمغز تاریخ صدر اسلام است. لذا شما می بینید که عمده ی تهاجمهای دشمنان امیرالمؤمنین هم متوجه همینها بود. علیه مالک اشتر، بیشترین توطئه ها بود؛ علیه عمّار یاسر، بیشترین توطئه ها بود؛ علیه محمّد بن ابی بکر، توطئه بود. علیه همه ی آن کسانی که از اوّل کار در ماجرای امیرالمؤمنین امتحانی داده بودند و نشان داده بودند که چه ایمانهای مستحکم و استوار و چه بصیرتی دارند، از طرف دشمنان، انواع و اقسام سهام تهمت پرتاب میگردید و به جان آنها سوءقصد میشد و لذا اغلبشان هم شهید میشدند. عمّار در جنگ شهید شد؛ لیکن محمّد بن ابی بکر با حيله ی شامی ها به شهادت رسید. مالک اشتر با حيله ی شامی ها شهید شد. بعضی دیگر هم ماندند، اما بعدها به نحو شدیدی به شهادت رسیدند. این وضع زندگی و حکومت امیرالمؤمنین است. اگر بخواهیم جمع بندی کنیم، این گونه باید عرض کنیم که دوران این حکومت، دوران يك حکومت مقتدرانه و درعینحال مظلومانه و پیروز بود. یعنی هم در زمان خود توانست دشمنان را به زانو درآورد، هم بعد از شهادت مظلومانه اش، در طول تاریخ توانست مثل مشعلی بر فراز تاریخ باشد. البتّه خون دل های امیرالمؤمنین در این مدّت، جزو پرمحنت ترین حوادث و ماجراهای تاریخ است. (1)

ص: 408

1 - تغییر شرایط نهضت اسلامی پیش از امام حسن (علیه السلام)

دوران امام مجتبی (علیه السلام) و حادثه ی صلح آن بزرگوار با معاویّه، یا آن چیزی که به نام صلح نامیده شد، حادثه ی سرنوشت ساز و بی نظیری در کلّ روند انقلاب اسلامی صدر اوّل بود. دیگر ما نظیر این حادثه را نداشتیم... انقلاب اسلام، یعنی تفکر اسلام و امانتی که خدای متعال به نام اسلام برای مردم فرستاد، در دوره ی اوّل، یک نهضت و یک حرکت بود و در قالب یک مبارزه و یک نهضت عظیم انقلابی، خودش را نشان داد و آن در هنگامی بود که رسول خدا (صلی الله علیه وآله)، این فکر را در مکه اعلام کردند و دشمنان تفکر توحید و اسلام، در مقابل آن صف آرای نمودند؛ برای اینکه نگذارند این فکر پیش برود. پیامبر، با نیرو گرفتن از عناصر مؤمن، این نهضت را سازماندهی کرد و یک مبارزه ی بسیار هوشمندانه و قوی و پیشرو را در مکه به وجود آورد. این نهضت و مبارزه، سیزده سال طول کشید. این، دوره ی اوّل بود.

بعد از سیزده سال، با تعلیمات پیامبر، با شعارهایی که داد، با سازماندهی ای که کرد، با فداکاری ای که شد، با مجموع عواملی که وجود

داشت، این تفکر، يك حکومت و يك نظام شد و به يك نظام سیاسی و نظام زندگی يك امت تبدیل گردید و آن هنگامی بود که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به مدینه تشریف آوردند و آنجا را پایگاه خودشان قرار دادند و حکومت اسلامی را در آنجا گستراندند و اسلام از شکل يك نهضت، به شکل يك حکومت تبدیل شد. این، دوره ی دوّم بود.

این روند، در ده سالی که نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) حیات داشتند و بعد از ایشان، در دوران خلفای چهارگانه و سپس تا زمان امام مجتبی (علیه الصّلاة والسّلام) و خلافت آن بزرگوار که تقریباً شش ماه طول کشید، ادامه پیدا کرد و اسلام به شکل حکومت، ظاهر شد. همه چیز، شکل يك نظام اجتماعی را هم داشت؛ یعنی حکومت و ارتش و کار سیاسی و کار فرهنگی و کار قضائی و تنظیم روابط اقتصادی مردم را هم داشت و قابل بود که گسترش پیدا کند و اگر به همان شکل پیش میرفت، تمام روی زمین را هم میگرفت؛ یعنی اسلام نشان داد که این قابلیت را هم دارد.

در دوران امام حسن (علیه السّلام)، جریان مخالفی آن چنان رشد کرد که توانست به صورت يك مانع ظاهر بشود. البتّه این جریان مخالف، در زمان امام مجتبی (علیه السّلام) به وجود نیامده بود؛ سالها قبل به وجود آمده بود. اگر کسی بخواهد قدری دور از ملاحظات اعتقادی و صرفاً متکی به شواهد تاریخی حرف بزند، شاید بتواند ادّعا کند که این جریان، حتّی در دوران اسلام به وجود نیامده بود؛ بلکه ادامه ای بود از آنچه که در دوران نهضت پیامبر، یعنی دوران مگّه وجود داشت.

بعد از آنکه خلافت در زمان عثمان که از بنی امیّه بود به دست این قوم رسید، ابوسفیان که در آن وقت، نابینا هم شده بود با دوستانش دور هم نشسته بودند. پرسید: چه کسانی در جلسه هستند؟ پاسخ شنید که فلانی و فلانی و فلانی. وقتی که خاطر جمع شد همه خودی هستند و

آدم بیگانه ای در جلسه نیست، به آنها خطاب کرد و گفت: «تَلَقُّوهَا تَلَقُّفَ الْكُرَّةِ» (1). یعنی مثل توپ، حکومت را به هم پاس بدهید و نگذارید از دست شما خارج بشود! این قضیه را تواریخ سنّی و شیعه نقل کرده اند. اینها مسائل اعتقادی نیست و ما اصلاً از دیدگاه اعتقادی بحث نمیکنیم؛ یعنی من خوش ندارم که مسائل را از آن دیدگاه بررسی کنم؛ بلکه فقط جنبه ی تاریخی آن را مطرح میکنم. البتّه ابوسفیان در آن وقت، مسلمان بود و اسلام آورده بود؛ منتها اسلام بعد از فتح یا مشرف به فتح. اسلام دوران غربت و ضعف نبود، اسلام بعد از قدرت اسلام بود. این جریان، در زمان امام حسن مجتبی (علیه السلام) به اوج قدرت خودش رسید و همان جریانی بود که به شکل معاویه بن ابی سفیان، در مقابل امام حسن مجتبی (علیه السلام) ظاهر شد. این جریان، معارضه را شروع کرد؛ راه را بر حکومت اسلامی، یعنی اسلام به شکل حکومت برید و قطع کرد و مشکلاتی فراهم نمود؛ تا آنجایی که عملاً مانع از پیشروی آن جریان حکومت اسلامی شد. (2)

2 - ضعف تحلیل سیاسی و غلظت فتنه در زمان امام حسن (علیه السلام)

دوران دشوار هر انقلابی، آن دورانی است که حق و باطل در آن ممزوج بشود. ببینید امیرالمؤمنین از این مینالد: «ولکن یؤخذ من هذا ضغثٌ و من هذا ضغثٌ فیمزجان فهناک یتولی الشّیطان علی أولیائه» (3). در دوران پیامبر، این طور نبود. در دوران پیامبر، صفوف، صفوف صریح و روشنی بود. آن طرف، کفار و مشرکان و اهل مکه بودند؛ کسانی بودند که یکی یکی مهاجرین از اینها خاطره داشتند: او من را در فلان تاریخ زد، او من را زندانی کرد، او اموال

ص: 411

1- . شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 9، ص 53

2- . در دیدار با اقشار مختلف مردم در روز پانزدهم ماه مبارک رمضان و میلاد امام حسن مجتبی (ع) 1369/1/22

3- . نهج البلاغه، خطبه ی 50

من را غارت کرد؛ بنابراین شبیه ای نبود. یهود بودند؛ توطئه گرانی که همه ی اهل مدینه، از مهاجر و انصار با توطئه های آنها آشنا بودند. جنگ بنی قریظه اتفاق افتاد، پیامبر دستور داد عده ی کثیری آدم را سر بریدند؛ خم به ابروی کسی نیامد و هیچ کس نگفت چرا؛ چون صحنه، صحنه ی روشنی بود؛ غباری در صحنه نبود. این طور جایی، جنگ آسان است؛ حفظ ایمان هم آسان است. اما در دوران امیرالمؤمنین، چه کسانی در مقابل علی (علیه السلام) قرار گرفتند؟ خیال میکنید شوخی است؟ خیال میکنید آسان بود که «عبدالله بن مسعود»، صحابی به این بزرگی بنا به نقل عده ای جزو پابندهای به ولایت امیرالمؤمنین نماند و جزو منحرفان به حساب آمد؟ همین «ربیع بن خثیم» و آنهایی که در جنگ صفین آمدند گفتند ما از این قتال ناراحتیم، اجازه بده به مرزها برویم و در جنگ وارد نشویم، در روایت دارد که «من اصحاب عبدالله بن مسعود» (1) اینجا است که قضیه سخت است. وقتی غبار غلیظتر میگردد، میشود دوران امام حسن؛ و شما می بینید که چه اتفاقی افتاد. باز در دوران امیرالمؤمنین، قدری غبار رقیق تر بود؛ کسانی مثل عمار یاسر، آن افشاگر بزرگ دستگاه امیرالمؤمنین بودند. هر جا حادثه ای اتفاق می افتاد، عمار یاسر و بزرگانی از صحابه ی پیامبر بودند که میرفتند حرف میزدند، توجیه میکردند و لااقل برای عده ای غبارها زدوده میشد؛ اما در دوران امام حسن، همان هم نبود. در دوران شبیه و در دوران جنگ با کافر غیر صریح، جنگ با کسانی که میتوانند شعارها را بر هدفهای خودشان منطبق کنند، بسیار بسیار دشوار است؛ باید هوشیار بود... من يك وقت در دوران زندگی تقریباً پنج ساله ی حکومت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و آنچه که پیش آمد، مطالعات وسیعی داشتم. آنچه من توانستم به عنوان جمع بندی به دست بیاورم، این است که «تحلیل سیاسی» ضعیف بود. البته در درجه ی بعد، عوامل دیگری هم بود؛ اما مهم ترین مسئله این بود. وَالْأَخِيلِي

ص: 412

از مردم هنوز مؤمن بودند؛ اما مؤمنانه در پای هودج امّ المؤمنین در مقابل علی (علیه السلام) جنگیدند و کشته شدند! بنابراین، تحلیل غلط بود. (1)

3 - صلح امام حسن (علیه السلام)

3-1 - امام حسین (علیه السلام)، مدافع صلح امام حسن (علیه السلام)

در بین آل رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)، پُرشورتر از همه کیست؟ شهادت آمیزترین زندگی را چه کسی داشته است؟ غیرتمندترین آنها برای حفظ دین در مقابل دشمن، برای حفظ دین چه کسی بوده است؟ حسین بن علی (علیه السلام) بوده است. آن حضرت در این صلح، با امام حسن (علیه السلام) شریک بودند. صلح را تنها امام حسن نکرد؛ امام حسن و امام حسین این کار را کردند؛ منتها امام حسن (علیه السلام) جلو بود و امام حسین (علیه السلام) پشت سر او بود.

امام حسین (علیه السلام)، جزو مدافعان ایده ی صلح امام حسن (علیه السلام) بود. وقتی که در یک مجلس خصوصی، یکی از یاران نزدیک از این پُرشورها و پُرحماسة ها به امام مجتبی (علیه السلام) اعتراضی کرد، امام حسین با او برخورد کردند: «فغمز الحسین فی وجه حجر» (2). هیچ کس نمیتواند بگوید که اگر امام حسین به جای امام حسن بود، این صلح انجام نمیگرفت. نخیر، امام حسین با امام حسن بود و این صلح انجام گرفت و اگر امام حسن (علیه السلام) هم نبود و امام حسین (علیه السلام) تنها بود، در آن شرایط، باز هم همین کار انجام میگرفت و صلح میشد. (3)

ص: 413

1- . در پایان چهارمین مجمع بزرگ فرماندهان و مسئولان دفاتر نمایندگی ولیّ فقیه در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی 1370/6/27

2- . شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 16، ص 15

3- . در دیدار با اقشار مختلف مردم در روز پانزدهم ماه مبارک رمضان و میلاد امام حسن مجتبی (ع) 1369/1/22

1-2-3 - صلح، گریز ناپذیر و غیر قابل تخلف

در باب صلح امام حسن (علیه السلام)، این مسئله را بارها گفته ایم و در کتابها نوشته اند که هرکس حتی خود امیرالمؤمنین (علیه السلام) هم اگر به جای امام حسن مجتبی (علیه السلام) بود و در آن شرایط قرار میگرفت، ممکن نبود کاری بکند، غیر از آن کاری که امام حسن کرد. هیچ کس نمیتواند بگوید که امام حسن، فلان گوشه ی کارش سؤال برانگیز است. نه، کار آن بزرگوار، صددرصد بر استدلال منطقی غیر قابل تخلف منطبق بود. (1)

صلح، عوامل خودش را داشت و هیچ تخلف و گریزی از آن نبود. آن روز، شهادت ممکن نبود. مرحوم «شیخ راضی آل یاسین» (رضوان الله تعالی علیه)، در این کتاب «صلح الحسن» که من بیست سال پیش، آن را ترجمه کردم و چاپ شده است، ثابت میکند که اصلاً جا برای شهادت نبود. هر کشته شدنی که شهادت نیست؛ کشته شدن با شرایطی، شهادت است. آن شرایط، در آنجا نبود و اگر امام حسن (علیه السلام)، در آن روز کشته میشدند، شهید نشده بودند. امکان نداشت که آن روز کسی بتواند در آن شرایط، حرکت مصلحت آمیزی انجام بدهد که کشته بشود و اسمش شهادت باشد و انتحار نکرده باشد.

راجع به صلح، از ابعاد مختلف صحبت کرده ایم؛ اما حالا مسئله این است که بعد از صلح امام حسن مجتبی (علیه السلام)، کار به شکلی هوشمندانه و زیرکانه تنظیم شد که اسلام و جریان اسلامی، وارد کانال آلوده ای که به نام خلافت و در معنا سلطنت به وجود آمده بود، نشود. این، هنر امام حسن مجتبی (علیه السلام) بود. امام حسن مجتبی کاری کرد که جریان اصیل اسلام که از مگه شروع شده بود و به حکومت اسلامی و

ص: 414

به زمان امیرالمؤمنین و زمان خود او رسیده بود در مجرای دیگری، جریان پیدا بکند؛ منتها نه به شکل حکومت؛ زیرا ممکن نبود لااقل دوباره به شکل نهضت جریان پیدا کند. این، دوره ی سوم اسلام است.

اسلام، دوباره نهضت شد. اسلام ناب، اسلام اصیل، اسلام ظلم ستیز، اسلام سازش ناپذیر، اسلام دور از تحریف و مبرّا از اینکه بازیچه ی دست هواها و هوسها بشود، باقی ماند؛ اما در شکل نهضت باقی ماند. یعنی در زمان امام حسن (علیه السلام)، تفکر انقلابی اسلامی که دوره ای را طی کرده بود و به قدرت و حکومت رسیده بود، دوباره برگشت و يك نهضت شد. البته در این دوره، کار این نهضت، بمراتب مشکل تر از دوره ی خود پیامبر بود؛ زیرا شعارها در دست کسانی بود که لباس مذهب را بر تن کرده بودند؛ درحالی که از مذهب نبودند. مشکلی کار ائمه ی هدی (علیهم السلام)، اینجا بود. (1)

2-2-3 - نیاز به افزایش معرفت و عقلانیت در دوران دوم نهضت اسلامی

در دوران دوم نهضت، یعنی دوران خلافت خلفای سفیانی و مروانی و عباسی، مهم ترین چیزی که مردم احتیاج داشتند، این بود که اصالت‌های اسلام و جرقه های اسلام اصیل و قرآنی را در لابلا ی حرفهای گوناگون و پراکنده ببینند و بشناسند و اشتباه نکنند. بیخود نیست که ادیان، این همه روی تعقل و تدبّر تکیه کرده اند. بیخود نیست که در قرآن کریم، این همه روی تفکر و تعقل و تدبّر انسانها تکیه شده است؛ آن هم درباره ی اصلی ترین موضوعات دین، یعنی توحید.

توحید، فقط این نیست که بگوییم خدایی هست، آن هم یکی است و دو نیست. این، صورت توحید است. باطن توحید، اقیانوس بی کرانه ای است که اولیای خدا در آن غرق میشوند. توحید، وادی بسیار با عظمتی

ص: 415

1- . در دیدار با اقشار مختلف مردم در روز پانزدهم ماه مبارک رمضان و میلاد امام حسن مجتبی (ع) 1369/1/22

است؛ اما در چنین وادی با عظمتی، باز از مؤمنین و مسلمین و موحدین خواسته اند که با تکیه به تفکر و تدبیر و تعقل، پیش بروند. واقعاً هم عقل و تفکر میتواند انسان را پیش ببرد. البته در مراحل مختلف، عقل به نور وحی و نور معرفت و آموزشهای اولیای خدا، تجهیز و تغذیه میشود؛ لیکن بالاخره آنچه که پیش میرود، عقل است. بدون عقل، نمیشود هیچ جا رفت.

ملت اسلامی، در تمام دوران چندصدساله ای که چیزی به نام خلافت، بر او حکومت میکرد، یعنی تا قرن هفتم که خلافت عباسی ادامه داشت (البته بعد از انقراض خلافت عباسی، باز در گوشه و کنار، چیزهایی به نام خلافت وجود داشت؛ مثل زمان ممالیک در مصر و تا مدتها بعد هم در بلاد عثمانی و جاهای دیگر) آن چیزی که مردم احتیاج داشتند بفهمند، این بوده که عقل را قاضی کنند، تا بدانند آیا نظر اسلام و قرآن و کتاب الهی و احادیث مسلمّه راجع به اولیای امور، با واقعیت موجود تطبیق میکند، یا نه. این، چیز خیلی مهمی است. (1)

3-2-3 - دوران خلافت خلفای سفیانی و مروانی و عباسی، دوران انحطاط ارزشها

... دوران خلافت مروانی و سفیانی و عباسی، دورانی بود که ارزشهای اسلامی از محتوای واقعی خودشان خالی شدند. صورتهایی باقی ماند؛ ولی محتواها، به محتواهای جاهلی و شیطنانی تبدیل شد. آن دستگاہی که میخواست انسانها را عاقل، متعبد، مؤمن، آزاد، دور از آلايشها، خاضع عندالله و متکبر در مقابل متکبران تربیت کند و بسازد که بهترینش، همان دستگاہ مدیریت اسلامی در زمان پیامبر (صلی الله علیه وآله) بود، به دستگاہی تبدیل شد که انسانها را با تدابیر گوناگون، اهل دنیا و هوی و شهوات و تملق و دوری از معنویات و انسانهای بی شخصیت و فاسق و فاسدی میساخت

ص: 416

1- . در دیدار با اقشار مختلف مردم در روز پانزدهم ماه مبارک رمضان و میلاد امام حسن مجتبی (ع) 1369/1/22

و رشد میداد. متأسفانه، در تمام دوران خلافت اموی و عباسی، این طور بود.

در کتابهای تاریخ، چیزهایی نوشتند که اگر بخواهیم آنها را بگوییم، خیلی طول میکشد. از زمان خود معاویه هم شروع شد. معاویه را معروفش کردند؛ یعنی مورخان نوشتند که او آدمی حلیم و باظرفیت بوده و به مخالفانش اجازه میداده که در مقابلش حرف بزنند و هرچه میخواهند، بگویند. البته در برهه ای از زمان و در اوائل کارش، شاید همین طور هم بوده است؛ لیکن در کنار این بُعد، ابعاد دیگر شخصیت او را کمتر نوشته اند: اینکه او چطور اشخاص و رؤسا و وجوه و رجال را وادار میکرد که از عقاید و ایمان خودشان دست بکشند و حتی در راه مقابله ی با حق، تجهیز بشوند. اینها را خیلی ها نوشته اند. البته باز هم در تاریخ ثبت است و همینهایی را هم که ما الان میدانیم، باز يك عده نوشته اند.

مردمانی که در آن دستگاه ها پرورش پیدا میکردند، عادت داده میشدند که هیچ چیزی را برخلاف میل و هوای خلیفه، بر زبان نیاورند. این چه جامعه ای است؟ این چطور انسانی است؟ این چطور اراده ی الهی و اسلامی در انسانها است که بخواهند مفاصد را اصلاح کنند و از بین ببرند و جامعه را جامعه ای الهی درست کنند؟ آیا چنین چیزی، ممکن است؟

«جاحظ» و یا شاید «ابوالفرج اصفهانی» نقل میکنند که معاویه در دوران خلافتش، با اسب به مکه میرفت. یکی از رجال آن روز هم در کنار او بود. معاویه سرگرم صحبت با آن شخص بود. پشت سر اینها هم عده ای می آمدند. معاویه مفاخر اموی جاهلی خودش را نقل میکرد که در جاهلیت، اینجا این طور بود، آن طور بود، پدر من ابوسفیان چنین کرد، چنان کرد. بچه ها هم در مسیر، بازی میکردند و ظاهراً سنگ می انداختند. در این بین، سنگی به پیشانی کسی که کنار معاویه اسب میراند و حرکت میکرد، خورد و خون جاری شد. او چیزی نگفت و حرف معاویه را قطع نکرد

و تحمّل کرد. خون، روی صورت و محاسنش ریخت. معاویه همین طور که سرگرم صحبت بود، ناگهان به طرف این مرد برگشت و دید خون روی صورت اوست. گفت: از پیشانی تو خون میریزد. آن فرد، در جواب معاویه گفت: خون؟ از صورت من؟ کو؟ کجا؟ وانمود کرد که از بس مجذوب معاویه بوده، خوردن این سنگ و مجروح شدن پیشانی و ریختن خون را نفهمیده است! معاویه گفت: عجب، سنگ به پیشانی ات خورده، ولی تو نفهمیدی؟ گفت: نه، من نفهمیدم. دست زد و گفت: عجب، خون؟ بعد به جان معاویه و یا به مقدّسات قسم خورد که تا وقتی تو نگفتی، شیرینی کلام تو نگذاشت که بفهمم خون جاری شده است! معاویه پرسید: سهم عطیّه ات در بیت المال چقدر است؟ مثلاً گفت: فلان قدر. معاویه گفت: به تو ظلم کرده اند، این را باید سه برابر کنند! این، فرهنگ حاکم بر دستگاه حکومت معاویه بود.

کسانی که در این دوران، تملّق رؤسا و خلفا را میگفتند، کارها در دست آنها بود. کارها بر اساس صلاحیت و شایستگیشان واگذار نمیشد. اصولاً عرب، به اصل و نسب خیلی اهمّیت میدهد. فلان کس، از کدام خانواده است؟ پدرانش، چه کسانی بودند؟ اینها حتی رعایت اصل و نسب را هم نمیکردند. «خالدبن عبدالله قصری» که در زمان عبدالملک، مدّتی حاکم عراق و کوفه بود و خیلی هم ظلم و سوءاستفاده کرد، در کتابها نوشته اند که آدم بی سروپایی بود و کسی نبود که او را به خاطر اصل و نسبش به این کار گماشته باشند؛ اما صرفاً چون نزدیک بود، به این سمت رسیده بود.

درباره ی «خالدبن عبدالله قصری» نوشته اند که کسی بود که میگفت، خلافت از نبوّت بالاتر است: «كان يفضّل الخلافة على النبوة»! (1) استدلال هم میکرد و میگفت: وقتی شما به مسافرت بروید، کسی را به عنوان خلیفه و جانشین خودتان میگذارید که به کارهای خانه و دگانتان رسیدگی کند؛

ص: 418

این خلیفه است. بعد که به مسافرت رفتید، مثلاً کاغذی هم میفرستید و پیغامی هم به يك نفر میدهید که می آورد؛ آن رسول است. حالا کدام بالاتر است؟ کدام به شما نزدیک تر است؟ آن کس که شما در رأس خانواده تان گذاشتید، یا آن کس که يك کاغذ دادید، تا برای شما بیاورد؟ با این استدلال عوامانه ی ابلهانه، میخواست ثابت بکند که خلیفه از پیامبر بالاتر است! به چنین آدمی که چنین ایده ای را تبلیغ میکرد، پاداش میداد.

در زمان عبدالملك و بعضی پسرهای او، يك نفر به نام «یوسف بن عمر ثقفی» را مدتهای مدید بر عراق گماشتند. او سالها حاکم و والی عراق بود. این شخص، آدم عقده ای بدبختی بود که از عقده ای بودنش، چیزهایی نقل کرده اند. مرد كوچك جثّه و كوچك اندامی بود که عقده ی كوچكی جثّه ی خودش را داشت. وقتی که پارچه ای به خیاط میداد تا بدوزد، از خیاط سؤال میکرد که آیا این پارچه به اندازه ی تن من است؟ خیاط به این پارچه نگاه میکرد و اگر مثلاً میگفت این پارچه برای اندام شما اندازه است و بلکه زیاد هم می آید، فوراً پارچه را از این خیاط میگرفت و دستور میداد که او را مجازات هم بکنند! خیاطها این قضیه را فهمیده بودند. به همین خاطر، وقتی پارچه ای را به خیاط عرضه میکرد و میگفت برای من بس است یا نه، خیاط نگاه میکرد و میگفت نه، این پارچه ظاهراً برای هیکل و جثّه ی شما کم بیاید و باید خیلی زحمت بکشیم، تا آن را مناسب تن شما در بیاوریم! او هم با اینکه میدانست خیاط دروغ میگوید، ولی خوشش می آمد؛ این قدر احمق بود! او همان کسی است که زیدبن علی (علیه السلام) را در کوفه به شهادت رساند. چنین کسی، سالها بر جان و مال و عرض مردم مسلط بود. نه يك اصل و نسب درستی، نه يك سواد درستی، نه يك فهم درستی داشت؛ ولی چون به رأس قدرت وابسته بود، به این سمت گماشته شده بود. اینها آفت است. اینها برای يك نظام، بزرگ ترین آفتها است.

این جریان، همین طور ادامه پیدا کرد. در کنار این، جریان مسلمانی

اصیل، جریان اسلام ارزشی، جریان اسلام قرآنی که هیچ وقت با آن جریان حاکم، اما ضد ارزشها کنار نمی آمد نیز ادامه پیدا کرد که مصداق بارز آن، ائمه ی هدی (علیهم السّلام) و بسیاری از مسلمانان همراه آنان بودند. به برکت امام حسن مجتبی (علیه السّلام)، این جریان ارزشی نهضت اسلامی، اسلام را حفظ کرد. اگر امام مجتبی این صلح را انجام نمیداد، آن اسلام ارزشی نهضتی باقی نمیماند و از بین میرفت؛ چون معاویه بالاخره غلبه پیدا میکرد.

وضعیت، وضعیتی نبود که امکان داشته باشد امام حسن مجتبی (علیه السّلام) غلبه پیدا کند. همه ی عوامل، در جهت عکس غلبه ی امام مجتبی (علیه السّلام) بود. معاویه غلبه پیدا میکرد؛ چون دستگاه تبلیغات در اختیار او بود. چهره ی او در اسلام، چهره ای نبود که نتوانند موجه کنند و نشان بدهند. اگر امام حسن (علیه السّلام) صلح نمیکرد، تمام ارکان خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله) را از بین میبردند و کسی را باقی نمیگذاشتند که حافظ نظام ارزشی اصیل اسلام باشد. همه چیز بکلی از بین میرفت و ذکر اسلام برمی افتاد و نوبت به جریان عاشورا هم نمیرسید.

اگر بنا بود امام مجتبی (علیه السّلام)، جنگ با معاویه را ادامه بدهد و به شهادت خاندان پیامبر منتهی بشود، امام حسین (علیه السّلام) هم باید در همین ماجرا کشته میشد، اصحاب برجسته هم باید کشته میشدند، حجر بن عدی ها هم باید کشته میشدند، همه باید از بین میرفتند و کسی که بماند و بتواند از فرصتها استفاده بکند و اسلام را در شکل ارزشی خودش باز هم حفظ کند، دیگر باقی نمیماند. این، حقّ عظیمی است که امام مجتبی (علیه السّلام) بر بقای اسلام دارد.

این هم يك بعد دیگر از زندگی امام مجتبی (علیه السّلام) و صلح آن بزرگوار است که امیدواریم خداوند به همه ی ما بصیرتی عنایت کند، تا بتوانیم این بزرگوار را بشناسیم و نگذاریم پرده ی جهالت و غبار بدشناختی ای که

تا مدتها بر چهره ی آن بزرگوار بوده، باقی بماند. یعنی حقیقت را باید همه بفهمند و بدانند که صلح امام مجتبی (علیه السلام)، همان قدر ارزش داشت که شهادت برادر بزرگوارش، امام حسین (علیه السلام) ارزش داشت. و همان قدر که آن شهادت به اسلام خدمت کرد، آن صلح هم همان قدر یا بیشتر به اسلام خدمت کرد. (1)

4-2-3 - مصلحت بزرگ تر از جنگ، حفظ اصل اسلام

در صدر اسلام بزرگ ترین و مهم ترین ضربه ای که بر اسلام وارد شد، این بود که حکومت اسلامی از امامت به سلطنت تبدیل شد. حکومت امام حسن و حکومت علی بن ابی طالب (علیه السلام) به سلطنت شام تبدیل شد! البته امام حسن مجتبی (علیه السلام) آن روز به خاطر يك مصلحت بزرگ تر که حفظ اصل اسلام بود، مجبور شد این تحمیل را به جان بپذیرد. حکومت را از امام حسن گرفتند. وقتی حکومت از مرکز دینی خودش خارج شد و در اختیار دنیاطلبان و دنیاداران گذاشته شد، بدیهی است که بعد هم حادثه ی کربلا پیش می آید. آن وقت حادثه ی کربلا حادثه ای نیست که بشود جلوی آن را گرفت؛ اجتناب ناپذیر میشود. بیست سال بعد از آنکه حکومت اسلامی از دست محور اصلی آن که امامت است گرفته شد، امام حسین فرزند پیامبر در کربلا با آن وضع فجیع به خاک و خون کشیده شد. اساس حمله و نقشه ی دشمن این است که حکومت را از محور اصلی محور امامت، محور دین خارج کند. بعد خاطرش جمع است که همه کار خواهد کرد! (2)

ص: 421

1- . در دیدار با اقشار مختلف مردم در روز پانزدهم ماه مبارك رمضان و میلاد امام حسن مجتبی (ع) 1369/1/22

2- . در دیدار با جوانان در مصالای بزرگ تهران 1379/2/1

1 - سیره ی سیاسی امام حسین (علیه السلام) در زمان امامت امام حسن (علیه السلام)

1-1 - اطاعت از امام

در دوران حیات مبارک برادرش - که ایشان مأموم آن بزرگوار و امام حسن (علیه السلام) امام بود - ایشان همان حرکت عظیم را ادامه داد. باز همین طور پیشرفت و انجام وظایف در کنار برادر و اطاعت مطلق از امام زمان است. همه ی اینها درجه و تعالی است. لحظه لحظه هایش را حساب کنید. بعد در مقابل شهادت برادر قرار گرفت. بعد از آن هم زندگی مبارک این بزرگوار، ده سال ادامه پیدا کرده است؛ از وقت شهادت امام حسن تا هنگام شهادت امام حسین، حدود ده سال و اندکی است؛ شما ببینید امام حسین در این ده سال قبل از عاشورا چه میکرد. (1)

2 - سیره ی سیاسی امام حسین (علیه السلام) در دوران امامت

2-1 - سیره ی سیاسی قبل از واقعه ی کربلا

2-1-1 - مبارزه با تحریف

آن عبادت و تضرع، آن توسل و اعتکاف در حرم پیغمبر و آن ریاضت

ص: 423

1- . در دیدار با پاسداران انقلاب اسلامی به مناسبت روز پاسدار 1375/9/24

معنوی و روحانی، يك طرف قضیه است. از طرف دیگر، تلاش آن بزرگوار در نشر علم و معارف و مبارزه ی با تحریف است. تحریف در آن روز، بزرگ ترین بلاى معنوی برای اسلام بود که مثل سیلابی از فساد و گنداب، به سمت اذهان جامعه ی اسلامی سرازیر شده بود. دورانی بود که به شهرهای اسلامی و کشورها و ملتهای مسلمان آن روز سفارش میشد بزرگ ترین شخصیت اسلام را لعن کنند! اگر کسی متهم میشد به اینکه طرف دار جریان امامت و ولایت امیرالمؤمنین است، تحت تعقیب قرار میگرفت؛ «القتل بالظنة و الأخذ بالتهمة» (1).

در چنین دورانی این بزرگوار، مثل کوه ایستاد و مثل فولاد پرده های تحریف را برید. کلمات و فرمایشات و خطاب آن بزرگوار به علما، چیزهایی است که بعضی از آنها که در تاریخ مانده است، نشان میدهد ایشان چه حرکت عظیمی را در این زمینه داشته است. (2)

2-1-2 - نهی از منکر و امر به معروف

رشته ی بعدی هم رشته ی نهی از منکر و امر به معروف در بالاترین شکل آن است که در نامه به معاویه در کتابهای تاریخ نقل شده است؛ نقل شیعه هم نیست، اتفاقاً این نامه را تا آنجا که در ذهنم هست، مورّخین سنّی نقل کرده اند؛ به گمانم شیعه نقل نکرده است؛ یعنی من برخورد نکرده ام؛ یا اگر هم نقل کرده اند، از آنها نقل کرده اند. آن نامه ی کذابی و نهی از منکر و امر به معروف، تا هنگام حرکت از مدینه است که بعد از به سلطنت رسیدن یزید است که این هم امر به معروف و نهی از منکر است. «ارید أن آمر بالمعروف و أنهی عن المنکر» (3). ببینید؛ يك انسان، هم در تلاش نفسانی و شخصی

ص: 424

1- . الاحتجاج (طبرسی)، ج 2، ص 298؛ مکاتیب الائمه، ج 3، ص 96

2- . در دیدار با پاسداران انقلاب اسلامی به مناسبت روز پاسدار 1375/9/24

3- . بحار الأنوار، ج 44، ص 329

تهذیب نفس آن حرکت عظیم را میکند؛ هم در صحنه و عرصه ی فرهنگی؛ که مبارزه ی با تحریف، اشاعه ی احکام الهی و تربیت شاگرد و انسانهای بزرگ است و هم در عرصه ی سیاسی که امر به معروف و نهی از منکر است. بعد هم مجاهدت عظیم ایشان که مربوط به عرصه ی سیاسی است. این انسان، در سه عرصه مشغول خودسازی و پیشرفت است. (1)

2-2 - روح حادثه ی کربلا

1-2-2 - قیام امام حسین (علیه السلام)؛ امتداد قیام انبیا

بشر در طول تاریخ، بیشترین خطا و گنهکاری و بی تقوایی خود را در عرصه ی حکومتداری نشان داده است. گناہانی که از سوی حاکمان و زمامداران و مسلمانان بر سرنوشت مردم سرزده است، با گناہان بسیار بزرگ افراد معمولی و عادی قابل مقایسه نیست. در این عرصه، بشر کمتر از خرد و اخلاق و حکمت بهره برده است. در این عرصه، منطق خیلی کمتر از عرصه های دیگر زندگی بشری حاکم بوده است. کسانی که خسارت این بی خردی و بی منطقی و فساد و گناه آلودگی را پرداخته اند، آحاد افراد بشر، گاهی مردم يك جامعه و گاهی مردم جوامع متعدّد بودند. این حکومتها در آغاز به شکل استبداد فردی بودند؛ بعد با تحوّل جوامع بشری، به صورت استبداد جمعی و سازمان یافته درآمدند. لذا مهم ترین کار انبیای عظام الهی مقابله با طواغیت و کسانی است که نعمتهای خدا را ضایع کردند: «وَ إِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ» (2). آیه ی قرآن، از این حکومتهای فاسد، با این تعبیرات تکان دهنده یاد میکند؛ سعی کردند تا فساد را جهانگیر کنند. «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ

ص: 425

1- . در دیدار با پاسداران انقلاب اسلامی به مناسبت روز پاسدار 1375/9/24

2- . سوره ی بقره، آیه ی 205، ترجمه: «و چون برگردد [یا ریاستی یابد] کوشش می کند که در زمین فساد نماید و کشت و نسل را نابود سازد و خداوند تباہکاری را دوست ندارد».

كُفْرًا وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُورِ * جَهَنَّمَ يَصَلُّونَهَا وَ يَسْتَأْذِنُهَا (1)؛ نعمتهای الهی و انسانی و طبیعی را به کفران تبدیل کردند و انسانها را که باید از این نعم برخوردار میشدند، در جهنم سوزانی که از کفران خود به وجود آوردند، سوزاندند و کباب کردند. انبیاء در مقابل اینها صف آرایی کردند. اگر انبیاء با طواغیت عالم و طغیانگران تاریخ برخورد نداشتند، احتیاج به جنگ و جدل نبود. اینکه قرآن میگوید: «وَ كَأَيِّنْ مِنْ نَبِيِّ قَاتَلْ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ» (2)، چه بسیار پیامبرانی که همراه با مؤمنان خداپرست، به قتال و جنگ دست زدند؛ این جنگ با چه کسانی بود؟ طرف جنگ انبیاء، همین حکومتهای فاسد، قدرتهای ویرانگر و طغیانگر تاریخ بودند که بشریت را بدبخت و نابود کردند.

انبیاء نجات دهندگان انسانند؛ لذا در قرآن، يك هدف بزرگ نبوتها و رسالتها، اقامه ی عدل معرفی شده است: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَ أُنزِلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (3). اصلاً انزال کتابهای الهی و ارسال رسل برای این بوده است که قسط و عدل در میان جوامع حاکم شود؛ یعنی نمادهای ظلم و زورگویی و فساد از میان برخیزد. حرکت امام حسین (علیه السلام)، چنین حرکتی بود. فرمود: «أَتَمَّا خَرَجْتَ لَطَلَبَ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِي» (4). همچنین فرمود: «مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحَرَمِ اللَّهِ، نَاكثًا لِعَهْدِ اللَّهِ [تا آخر] فَلَمْ يَغْيِرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَ لَا قَوْلٍ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَدْخُلَهُ مَدْخَلَهُ» (5)؛ یعنی اگر کسی کانون فساد و ظلم را ببیند و بی تفاوت بنشیند، در نزد خدای متعال با او هم سرنوشت است. فرمود: من برای گردنکشی و تفرعن حرکت نکردم.

ص: 426

- 1- . سوره ی ابراهیم، آیات 28 و 29، ترجمه: «آیا به کسانی که [شکر] نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند و قوم خود را به سرای هلاکت درآوردند ننگریستی؟ * [در آن سرای هلاکت که] جهنم است [و] در آن وارد می شوند، و چه بد قرارگاهی است».
- 2- . سوره ی آل عمران، آیه ی 147
- 3- . سوره ی حدید، بخشی از آیه ی 25، ترجمه: «به راستی [ما] پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند...»
- 4- . بحار الانوار، ج 44، ص 329
- 5- . رجال نجاشی، ص 144

دعوت مردم عراق از امام حسین (علیه السلام) برای این بود که برود و حکومت کند؛ امام هم به همین دعوت پاسخ دادند. یعنی چنین نیست که امام حسین (علیه السلام) به فکر حکومت نبود، امام حسین (علیه السلام) به فکر سرکوب کردن قدرتهای طاغوتی بود؛ چه با گرفتن حکومت و چه با شهادت و دادن خون. (1)

2-2-2 - نابودی اسلام در صورت عدم قیام

اشاره

امام حسین (علیه السلام) میدانست که اگر این حرکت را نکند، این امضای او، این سکوت او، این سکون او، چه بر سر اسلام خواهد آورد. وقتی قدرتی همه ی امکانات جوامع و یا یک جامعه را در اختیار دارد و راه طغیان پیش میگیرد و جلو میرود، اگر مردان و داعیه داران حق در مقابل او اظهار وجود نکنند و حرکت او را تخطئه نکنند، با این عمل، کار او را امضا کرده اند؛ یعنی ظلم به امضای اهل حق میرسد، بدون اینکه خودشان خواسته باشند. این گناهی بود که آن روز بزرگان و آقازادگان بنی هاشم و فرزندان سردمداران بزرگ صدر اسلام مرتکب شدند. امام حسین (علیه السلام) این را برنمیافت؛ لذا قیام کرد.

نقل شده است بعد از آنکه امام سجاد (علیه السلام) پس از حادثه ی عاشورا به مدینه برگشت، شاید از آن وقتی که این کاروان از مدینه بیرون رفت و دوباره برگشت ده، یازده ماه فاصله شده بود، یک نفر خدمت ایشان آمد و عرض کرد: یابن رسول الله! دیدید رفتید، چه شد! راست هم میگفت؛ این کاروان در حالی رفته بود که حسین بن علی (علیه السلام)، خورشید درخشان اهل بیت، فرزند پیغمبر و عزیز دل رسول الله، در رأس و میان آنها بود؛ دختر امیرالمؤمنین با عزت و سرافرازی رفته بود؛ فرزندان امیرالمؤمنین عباس و دیگران، فرزندان امام حسین، فرزندان امام حسن، جوانان برجسته و زبده

ص: 427

و نامدار بنی هاشم، همه با این کاروان رفته بودند؛ حالا این کاروان برگشته و فقط يك مرد، امام سجّاد (علیه السّلام) در این کاروان هست؛ زنها اسارت کشیده، رنج و داغ دیده اند؛ امام حسین نبود، علی اکبر نبود، حتّی کودک شیرخوار در میان این کاروان نبود. امام سجّاد (علیه السّلام) در جواب آن شخص فرمود: فکر کن اگر نمیرفتیم، چه میشد! بله، اگر نمیرفتند، جسمها زنده میماند، امّا حقیقت نابود میشد؛ روح ذوب میشد؛ وجدانها پایمال میشد؛ خرد و منطق در طول تاریخ محکوم میشد و حتّی نام اسلام هم نمیماند. (1)

قیام امام حسین (علیه السّلام) قیام برای بیداری جامعه

در طول تاریخ اسلام وقتی نگاه میکنیم، نداشتن این درك و شمّ سیاسی درست، ملّتها را همیشه در خواب نگه داشته است و به دشمنان ملّتها امکان داده است که هر کاری که میخواهند، بر سر ملّتها بیاورند و از عکس العمل آنها در امان و مصون بمانند.

با این نگاه، شما به حادثه ی کربلا نگاه کنید. بسیاری از مسلمانان دوران اواخر شصت ساله ی بعد از حادثه ی هجرت یعنی پنجاه ساله ی بعد از رحلت نبیّ مکرمّ از حوادثی که میگذشت، تحلیل درستی نداشتند. چون تحلیل نداشتند، عکس العمل نداشتند. لذا میدان، باز بود جلوی کسانی که هر کاری میخواستند، هر انحرافی که در مسیر امّت اسلامی به وجود می آوردند، کسی جلودارشان نباشد؛ میکردند. کار به جایی رسید که يك فرد فاسقِ فاجرِ بدنامِ رسوا، جوانی که هیچ يك از شرایط حاکمیت اسلامی و خلافت پیغمبر در او وجود ندارد و نقطه ی عکس مسیر پیغمبر در اعمال او ظاهر است، بشود رهبر امّت اسلامی و جانشین پیغمبر! ببینید چقدر این حادثه امروز به نظر شما عجیب می آید؟ آن روز این حادثه به نظر مردمی که در آن دوران بودند، عجیب نیامد. خواص احساس خطر

ص: 428

نکردند. بعضی هم که شاید احساس خطر میکردند، منافع شخصی شان، عافیتشان، راحتشان، اجازه نداد که عکس العملی نشان بدهند. پیغمبر، اسلام را آورد تا مردم را به توحید، به پاکیزگی، به عدالت، به سلامت اخلاق، به صلاح عمومی جامعه ی بشری سوق بدهد. امروز کسی به جای پیغمبر می نشیند که سر تا پایش فساد است، سر تا پایش فسق است، به اصل وجود خدا و وحدانیت خدا اعتقادی ندارد. با فاصله ی پنجاه سال بعد از رحلت پیغمبر، يك چنین کسی می آید سر کار! این به نظر شما امروز خیلی عجیب می آید؛ آن روز به نظر بسیاری از آن مردم، عجیب نیامد. عجب! یزید خلیفه شد و مأمورین غلاظ و شداد را گذاشتند در اطراف دنیای اسلام که از مردم بیعت بگیرند. مردم هم دسته دسته رفتند بیعت کردند؛ علما بیعت کردند، زهاد بیعت کردند، نخبگان بیعت کردند، سیاستمداران بیعت کردند.

در يك چنین موقعیتی که این قدر غفلت بر دنیای اسلام حاکم است که خطر را درك و استشمام نمیکنند، چه کار باید کرد؟ کسی مثل حسین بن علی که مظهر اسلام است، نسخه ی بی تغییر پیغمبر مکرم اسلام است «حسین منّی و انا من حسین» (1) در این شرایط چه کار باید بکند؟ او باید کاری کند که دنیای اسلام را نه فقط آن روز، بلکه در طول قرنهای بعد از آن بیدار کند؛ آگاه کند؛ تکان بدهد. این تکان با قیام امام حسین شروع شد. حالا اینکه امام حسین دعوت شد برای حکومت در کوفه و حرکت کرد به کوفه، اینها ظواهر کار و بهانه های کار بود. اگر امام حسین (علیه السلام) دعوت هم نمیشد، این قیام تحقق پیدا میکرد. امام حسین باید این حرکت را انجام میداد، تا نشان بدهد که دستور کار، در يك چنین شرایطی، برای مسلمان چیست. نسخه را به همه ی مسلمانهای قرنهای بعدی نشان داد. يك نسخه ای نوشت؛ منتها نسخه ی حسین بن علی، نسخه ی لفاظی و حرّافی و «دستور بده، خودت بنشین» نبود؛ نسخه ی عملی بود. او خودش

ص: 429

حرکت کرد و نشان داد که راه این است. ایشان از قول پیغمبر نقل میکنند که آن وقتی که شما دیدید که اسلام کنار گذاشته شد؛ ظالمین بر مردم حکومت میکنند؛ دین خدا را تغییر میدهند؛ با فسق و فجور با مردم رفتار میکنند؛ آن کسی که در مقابل این وضع، نایستد و قیام نکند، «کان حقاً علی الله ان یدخله مدخله» (1)؛ خدای متعال با این آدم ساکت و بی تفاوت هم مثل همان کسی که «مستحلّ حرّات الله» (2) است، رفتار خواهد کرد. این نسخه است. قیام امام حسین این است. در راه این قیام، جان مطهر و مبارک و گرانبهای امام حسین که برترین جانهای عالم است، اگر قربانی شود به نظر امام حسین، بهای زیادی نیست. جان بهترین مردمان که اصحاب امام حسین بودند، اگر قربان شود، برای امام حسین بهای گرانی محسوب نمیشود. اسارت آل الله، حرم پیغمبر، شخصیتی مثل زینب که در دست بیگانگان اسیر بشود، حسین بن علی میدانست وقتی در این بیابان کشته شود، آنها این زن و بچه را اسیر میکنند، این اسارت و پرداختن این بهای سنگین به نظر امام حسین، برای این مقصود، سنگین نبود. بهایی که ما میپردازیم، باید ملاحظه شود با آن چیزی که با این پرداخت، برای اسلام، برای مسلمین، برای امت اسلامی و برای جامعه به دست می آید. گاهی صد تومان انسان خرج کند، اسراف کرده؛ گاهی صد میلیارد اگر خرج کند، اسراف نکرده. باید دید چه در مقابله میگیریم. (3)

نمایش استقامت، بدون تردید در عقیده

ماجرای کربلا تقریباً بیشتر از یک نصف روز یا اندکی بیشتر طول نکشیده است. تعدادی هم شهید شده اند، حالا 72 نفر یا چند نفر کمتر و بیشتر این همه شهید در دنیا هست. مسئله ی کربلا که شما می بینید این همه

ص: 430

1- . رجال نجاشی، ص 144

2- . حلال شمارنده ی حرامهای الهی

3- . در دیدار با جمعی از مردم قم به مناسبت قیام نوزدهم دی 1387/10/19

عظمت پیدا کرده است؛ حق هم همین است و از اینها هم عظیم تر است، این گونه در اعماق وجود بشر تأثیر گذاشته و نفوذ کرده است، به خاطر روح این قضیه است. جسم قضیه چندان حجمی ندارد. بالاخره بچه های كوچك در همه جا كشته شده اند؛ در حالی كه آنجا يك بچه ی شش ماهه كشته شد، دشمنان در بعضی جاها قتل عام کرده اند و صدها بچه را كشته اند، قضیه در اینجا از لحاظ جسمانی مطرح نیست؛ از لحاظ معنا و روح خیلی مهم است.

روح قضیه این است كه امام حسین (علیه السلام) در این ماجرا، با يك لشكر روبه رو نبود؛ با جماعتی از انسانها، هر چند صد برابر خودش، طرف نبود؛ امام حسین (علیه السلام) با جهانی انحراف و ظلمات روبرو بود. این مهم است. با يك جهان كجروی و ظلمت و ظلم مواجه بود، كه آن جهان هم همه چیز داشت. پول، زر و زور، شعر، كتاب و محدث و آخوند داشت. وحشت انگیز بود. تن آدم معمولی حتی آدم فوق معمولی در مقابل عظمت پوشالی آن دنیای ظلمت میلرزید. قدم و دل امام حسین (علیه السلام) در مقابل این دنیا نلرزید؛ احساس ضعف و تردید نكرد و يك تهِ وسط میدان آمد. عظمت قضیه این است كه قیام لله است.

كار امام حسین (علیه السلام) در كربلا، با كار جدّ مطهرش حضرت محمدبن عبدالله (صلی الله علیه وآله وسلم) در بعثت، قابل تشبیه و مقایسه است. قضیه این است. همان طور كه پیغمبر در آنجا، يك تهِ با يك دنیا مواجه شد، امام حسین هم در ماجرای كربلا، يك تهِ با يك دنیا مواجه بود. آن بزرگوار هم نترسید؛ ایستاد و جلو آمد. امام حسین هم نترسید؛ ایستاد و جلو آمد. حرکت نبوی و حرکت حسینی، مثل دایره ی متحدالمركز هستند. به يك جهت متوجهند. لذا اینجا «حسین مّتی و انا من حسین» معنا پیدا میکند. این عظمت كار امام حسین است.

امام حسین (علیه السلام) در شب عاشورا كه فرمود: بروید و اینجا نمانید؛

دست بچه های مرا هم بگیرید و ببرید؛ اینها مرا میخواهند، شوخی که نکرد. فرض کنید آنها قبول میکردند و میرفتند و امام حسین، تک و تنها و یا با ده نفر میماند؛ آیا خیال میکنید عظمت کار امام حسین کم میشد؟ نه؛ عیناً باز همین عظمت را داشت. اگر به جای این 72 نفر، 72 هزار نفر اطراف امام حسین را میگرفتند، آیا باز عظمت کار کم میشد؟ نه، عظمت کار اینجا بود که امام حسین (علیه السلام)، در مقابل فشار و سنگینی يك دنای متعوض و مدعی، احساس تردید نکرد؛ در حالی که آدمهای معمولی احساس تردید میکنند. آدمهای فوق معمولی هم احساس تردید میکنند. کما اینکه بارها گفته ام عبدالله بن عباس که يك شخصیت بزرگی است و همه ی آقازاده های قریش، از آن وضع ناراحت بودند. عبدالله زبیر، عبدالله عمر، عبدالرحمن بن ابی بکر و فرزندان بزرگان صحابه و بعضی صحابه از این قبیلند. در مدینه عدّه ی زیادی صحابه بودند؛ آدمهای باغیرتی هم بودند، نه اینکه خیال کنید باغیرت نبودند؛ همان کسانی بودند که در مقابل تهاجم مسلم بن عقبه، در قضیه ی «حرّه» مدینه که سال بعد به مدینه حمله بردند و همه را قتل عام کردند ایستادند جنگیدند و مبارزه کردند. خیال نکنید ترسو بودند؛ نه، شمشیرزن و شجاع بودند.

اما شجاعت ورود در میدان جنگ، يك مسئله است و شجاعت مواجه شدن با يك دنیا، يك مسئله ی دیگر است. امام حسین (علیه السلام) این دوّمی را داشت. برای این دوّمی حرکت کرد. برای همین است که من بارها تأکید کرده ام که حرکت امام بزرگوار ما، يك حرکت حسینی بود. امام بزرگوار در زمان ما، رشحه ای از حرکت حسینی را در کار خود داشت. حالا بعضی بگویند که امام حسین در صحرای کربلا، تشنه شهید شد؛ ولی امام بزرگوار، با این عزّت، حکومت و زندگی کردند؛ از دنیا رفتند و تشییع شدند. شاخص قضیه اینها نیست. شاخص قضیه مواجه شدن با يك عظمت پوشالی است که همه ی چیزها را هم با خود دارد. (1)

ص: 432

يك جمله در زیارت اربعین امام حسین (علیه السلام) ذکر شده است که مانند بسیاری از جملات این زیارتها و دعاها، بسیار پرمغز و در خور تأمل و تدبّر است... آن جمله این است: «وبذل مهجته فيك». این زیارت اربعین است؛ منتها فقره های اول آن، دعا است که گوینده ی این جملات خطاب به خداوند متعال عرض میکنند: «وبذل مهجته فيك»؛ یعنی حسین بن علی، جان و خون خود را در راه تو داد؛ «ليستتقذ عبادك من الجهالة»؛ تا بندگان تو را از جهل نجات دهد؛ «وحيرة الضلالة»؛ و آنها را از سرگردانی ناشی از ضلالت و گمراهی برهاند. این يك طرف قضیه، یعنی طرف قیام کننده؛ حسین بن علی (علیه السلام) است. طرف دیگر قضیه، در فقره ی بعدی معرفی میشود: «وقد توازر عليه من غرته الدنيا وباع حظّه بالارذل الأدنى»؛ نقطه ی مقابل، کسانی بودند که فریب زندگی، آنها را به خود مشغول و دنیای مادی، زخارف دنیایی، شهوات و هواهای نفس، از خود بیخودشان کرده بود؛ «وباع حظّه بالارذل الأدنى»؛ سهمی را که خدای متعال برای هر انسانی در آفرینش عظیم خود قرار داده است، این سهم عبارت است از سعادت و خوشبختی دنیا و آخرت به بهای پست و ناچیز و غیر قابل اعتنایی فروخته بودند. این، خلاصه ی نهضت حسینی است.

با مذاقه ی در این بیان، انسان احساس میکند که نهضت حسینی در واقع با دو نگاه قابل ملاحظه است، که هر دو هم درست است؛ اما مجموع دو نگاه، نشان دهنده ی ابعاد عظیم این نهضت است. يك نگاه، حرکت ظاهری حسین بن علی است؛ که حرکت علیه يك حکومت فاسد و منحرف و ظالم و سرکوبگر یعنی حکومت یزید است؛ اما باطن این قضیه، حرکت بزرگ تری است که نگاه دوم، انسان را به آن میرساند؛ و آن حرکت علیه جهل و زبونی انسان است. در حقیقت، امام حسین اگرچه با یزید مبارزه میکند، اما مبارزه ی گسترده ی تاریخی وی با یزید کوتاه عمر بی ارزش نیست؛ بلکه

با جهل و پستی و گمراهی و زیبونی و ذلت انسان است. امام حسین با اینها مبارزه میکند. (1)

تبدیل حکومت آرمانی پیامبر به سلطنت جاهلانه در زمانه ی کربلا

يك حکومت آرمانی به وسیله ی اسلام به وجود آمد. اگر بخواهیم ماجرای امام حسین را در سطور خلاصه کنیم، این طور میشود: بشریت، دچار ظلم و جهل و تبعیض بود. حکومت‌های بزرگ دنیا، که حکومت قیصر و کسرای آن زمان است، چه در ایران آن روز، چه در امپراتوری روم آن روز، حکومت اشرافیگری و حکومت غیر مردمی و حکومت شمشیر بی منطق و حکومت جهالت و فساد بود. حکومت‌های کوچک تر هم مثل آنچه که در جزیره العرب بود، از آنها بدتر بودند و مجموعاً جاهلیتی دنیا را فرا گرفته بود. در این میان، نور اسلام به وسیله ی پیامبر خدا و با مدد الهی و مبارزات عظیم و توانفرسای مردمی توانست اول يك منطقه از جزیره العرب را روشن کند و بعد بتدریج گسترش یابد و شعاع آن، همه جا را فرا گیرد. وقتی پیامبر از دنیا میرفت، این حکومت، حکومت مستقری بود که میتوانست الگوی همه ی بشریت در طول تاریخ باشد؛ و اگر آن حکومت با همان جهت ادامه پیدا میکرد، بدون تردید تاریخ عوض میشد؛ یعنی آنچه که بنا بود در قرن‌ها بعد از آن در زمان ظهور امام زمان در وضعیتی فعلی پدید آید، در همان زمان پدید آمده بود. دنیای سرشار از عدالت و پاکی و راستی و معرفت و محبت، دنیای دوران امام زمان است که زندگی بشر هم از آنجا به بعد است. زندگی حقیقی انسان در این عالم، مربوط به دوران بعد از ظهور امام زمان است که خدا میداند بشر در آنجا به چه عظمت‌هایی نایل خواهد شد. بنابراین، اگر ادامه ی حکومت پیامبر میسر میشد و در همان دوره های اول پدید می آمد و تاریخ بشریت عوض میشد، فرجام کار بشری مدتها جلو می افتاد؛ اما این

ص: 434

کار به دلایلی نشد.

خصوصیت حکومت پیامبر این بود که به جای ابتناء بر ظلم، ابتناء بر عدل داشت. به جای شرک و تفرقه ی فکری انسان، متکی بر توحید و تمرکز بر عبودیت ذات مقدس پروردگار بود. به جای جهل، متکی بر علم و معرفت بود. به جای کینه ورزی انسانها با هم، متکی بر محبت و ارتباط و اتصال و رفق و مدارا بود؛ یعنی يك حکومت از ظاهر و باطن آراسته. انسانی که در چنین حکومتی پرورش پیدا میکند، انسانی باتقوا، پاکدامن، عالم، بابصیرت، فعال، پُرنشاط، متحرک و رو به کمال است. با گذشت پنجاه سال، قضایا عوض شد. اسم، اسم اسلام ماند؛ نام، نام اسلامی بود؛ اما باطن دیگر اسلامی نبود. به جای حکومت عدل، باز حکومت ظلم بر سر کار آمد. به جای برابری و برادری، تبعیض و دودستگی و شکاف طبقاتی به وجود آمد. به جای معرفت، جهل حاکم شد. در این دوره ی پنجاه ساله، هرچه به طرف پایین می آییم، اگر انسان بخواهد از این سرفصلها بیشتر پیدا کند، صدها شاهد و نمونه وجود دارد که اهل تحقیق باید اینها را برای ذهنهای جوان و جوینده روشن کنند.

امامت به سلطنت تبدیل شد! ماهیت امامت، با ماهیت سلطنت، مغایر و متفاوت و متناقض است. این دو ضد همنند. امامت، یعنی پیشوایی روحی و معنوی و پیوند عاطفی و اعتقادی با مردم. اما سلطنت، یعنی حکومت با زور و قدرت و فریب؛ بدون هیچ گونه علقه ی معنوی و عاطفی و ایمانی. این دو، درست نقطه ی مقابل هم است. امامت، حرکتی در میان امت، برای امت و در جهت خیر است. سلطنت، یعنی يك سلطه ی مقتدرانه علیه مصالح مردم و برای طبقات خاص؛ برای ثروت اندوزی و برای شهوت رانی گروه حاکم. آنچه که ما در زمان قیام امام حسین می بینیم، دومی است، نه آن اولی. یعنی یزیدی که بر سر کار آمده بود، نه با مردم ارتباط داشت، نه علم داشت، نه پرهیزکاری و پاکدامنی و

ص: 435

پارسایی داشت، نه سابقه‌ی جهاد در راه خدا داشت، نه ذره‌ای به معنویات اسلام اعتقاد داشت، نه رفتار او رفتار یک مؤمن و نه گفتار او گفتار یک حکیم بود. هیچ چیزش به پیامبر شباهت نداشت. در چنین شرایطی، برای کسی مثل حسین بن علی که خود او همان امامی است که باید به جای پیامبر قرار گیرد، فرصتی پیش آمد و قیام کرد.

اگر به تحلیل ظاهری قضیه نگاه کنیم، این قیام، قیام علیه حکومت فاسد و ضد مردمی یزید است؛ اما در باطن، یک قیام برای ارزشهای اسلامی و برای معرفت و برای ایمان و برای عزت است. برای این است که مردم از فساد و زبونی و پستی و جهالت نجات پیدا کنند. لذا ابتدا که از مدینه خارج شد، در پیام به برادرش محمد بن حنفیه و در واقع در پیام به تاریخ چنین گفت: «واتی لم أخرج أشراً و لا بطراً و لا مفسداً و لا ظالماً»؛ من با تکبر، با غرور، از روی فخرفروشی، از روی میل به قدرت و تشنه‌ی قدرت بودن قیام نکردم؛ «اتما خرجت لطلب الإصلاح فی امة جدی» (1)؛ من میبینم که اوضاع در میان امت پیامبر دگرگون شده است؛ حرکت، حرکت غلطی است؛ حرکت، حرکت به سمت انحطاط است؛ در ضد جهتی است که اسلام میخواست و پیامبر آورده بود. قیام کردم برای اینکه با اینها مبارزه کنم. (2)

جهل و زبونی؛ دو عامل بدبختی

امروز هم هر جایی که بشر در دنیا ضربه خورده است، چه ضربه‌ی سیاسی، چه ضربه‌ی نظامی و چه ضربه‌ی اقتصادی، اگر ریشه اش را کاوش کنید، یا در جهل است، یا در زبونی. یعنی یا نمیدانند و معرفت لازم را به آنچه که باید معرفت داشته باشند، ندارند؛ یا اینکه معرفت دارند، اما خود را ارزان فروخته اند؛ زبونی را خریده اند و حاضر به پستی و دنائت شده اند! امام

ص: 436

1- . مقتل خوارزمی، ج 1، ص 188

2- . در خطبه های نماز جمعه ی تهران 1379/1/26

سجّاد و امیرالمؤمنین بنا بر آنچه که از آنها نقل شده فرموده اند: «لیس لانفسکم ثمن الا الجنة فلا تبعوها بغيرها» (1)؛ ای انسان! اگر بنا است هستی و هویت و موجودیت تو فروخته شود، فقط يك بها دارد و بس و آن بهشت الهی است. به هر چه کمتر از بهشت بفروشی، سرت کلاه رفته است. اگر همه ی دنیا را هم به قیمت قبول پستی و ذلت و زبونی روح به شما بدهند، جایز نیست. همه ی کسانی که در اطراف دنیا تسلیم زر و زور صاحبان زر و زور شده اند و این زبونی را قبول کرده اند چه عالم، چه سیاستمدار، چه فعال سیاسی و اجتماعی و چه روشنفکر، به خاطر این است که ارزش خود را نشناختند و خود را فروختند. بسیاری از سیاستمداران دنیا خودشان را فروخته اند. عزت فقط این نیست که انسان روی تخت سلطنت یا ریاست بنشیند. گاهی يك نفر بر تخت سلطنت نشسته است، به هزاران نفر هم با تکبر فخرفروشی میکند و زور میگوید؛ اما در عین حال زبون و اسیر يك قدرت و يك مرکز دیگر است؛ اسیر تمایلات نفسانی خود است که البته اسرای سیاسی امروز دنیا به این آخری نمیرسند، چون اسیر قدرتها و اسیر مراکزند!

... پیامبر در مقابل مردم مثل بندگان غذا میخورد و مثل بندگان می نشست؛ نه مثل اشراف زاده ها: «کان رسول الله (صلی الله علیه وآله) يأکل اکل العبد و یجلس جلوس العبد» (2)؛ پیامبر جزو فامیلهای اشراف زاده بود؛ اما رفتار او با مردم خود، رفتار متواضعانه ای بود. به آنها احترام میکرد؛ به آنها فخر و تعهد نمیفروخت؛ اما اشاره و نگاه مبارکش بر تن امپراتوران آن روز عالم در سالهای آخر عمرش لرزه می انداخت. این عزت است.

امامت، یعنی دستگاهی که عزت خدایی را برای مردم به وجود می آورد. علم و معرفت به مردم میدهد. رفق و مدارا را میان آنها ترویج میکند. اّبهت اسلام و مسلمین را در مقابل دشمن حفظ میکند. اما سلطنت و

ص: 437

1- . نهج البلاغه، حکمت 456

2- . کافی، ج 6، ص 271

حکومت‌های جائزانه، نقطه‌ی مقابل آن است. امروز در بسیاری از کشورهای دنیا اسم زمامداران، پادشاه نیست، اما در واقع پادشاهند. اسمشان سلطان نیست و ظواهر دموکراسی هم در آنها جاری است، اما در باطن، همان سلطنت است؛ یعنی رفتار تعندآمیز با مردم و رفتار ذلت‌آمیز با هر قدرتی که بالاسر آنها باشد! حتی شما می‌بینید که در یک کشور بزرگ و مقتدر، رؤسای سیاسی آنها باز به نوبه‌ی خود مقهور و اسیر دست صاحبان کمپانی‌ها، مراکز شبکه‌ای پنهان جهانی، مراکز مافیایی و مراکز صهیونیستی هستند. مجبورند طبق میل دل آنها حرف بزنند و موضع‌گیری کنند؛ برای اینکه آنها نرنجند. این سلطنت است. وقتی که در رأس، ذلت و زبونی وجود داشت، در قاعده و بدنه هم ذلت و زبونی وجود خواهد داشت. امام حسین علیه این قیام کرد.

در رفتار امام حسین، از اولی که از مدینه حرکت کرد، تا مثل فردایی که در کربلا به شهادت رسید، همان معنویت و عزت و سرافرازی و درعینحال عبودیت و تسلیم مطلق در مقابل خدا محسوس است. در همه‌ی مراحل هم این طور است. آن روز که صدها نامه و شاید هزارها نامه با این مضمون برای او آوردند که ما شیعیان و مخلصان تو هستیم و در کوفه و در عراق منتظرت هستیم، دچار غرور نشد. آنجا که سخنرانی کرد و فرمود: «خَطَّ الموت علی ولد آدم مَخَطَّ القلاده فی جید الفتاة»⁽¹⁾، صحبت از مرگ کرد. نگفت چنان و چنین میکنیم. دشمنانش را تهدید و دوستانش را تطمیع به تقسیم مناصب کوفه نکرد. حرکت مسلمانان ی همراه با معرفت، همراه با عبودیت و همراه با تواضع، آن وقتی است که همه دستها را به طرفش دراز کرده اند و نسبت به او اظهار ارادت میکنند. آن روز هم که در کربلا همراه یک جمع کمتر از صد نفر، توسط سی هزار جمعیت از اراذل و اوباش محاصره شد و

ص: 438

جانش را تهدید کردند، عزیزانش را تهدید کردند، زنها و حرمش را تهدید به اسارت کردند، ذره ای اضطراب در این مرد خدا و این بنده ی خدا و این عزیز اسلام مشاهده نشد. (1)

3-2 - انقلاب اسلامی عمل به نسخه ی نهضت حسینی

اشاره

انقلاب اسلامی عمل به این نسخه بود. امام بزرگوار ما به این نسخه عمل کرد. يك عده ای آدمهای ظاهرنگر و سطحی بین البتّه آدمهای خوب، مردمان بدی نبودند؛ ما اینها را می شناختیم، همان وقت میگفتند که ایشان این جوانها را به میدان آوردند و بهترین جوانهای ما به کشتن داده میشوند؛ خونشان ریخته میشود. خیال میکردند که امام نمایند که جان این جوانها در خطر قرار میگیرد. دلشان برای او میسوخت. این ناشی بود از اینکه محاسبه ی درست نمیشد. بله، در جنگ تحمیلی، ما این همه شهید دادیم، این همه جانباز دادیم، این همه خانواده داغدار شدند. این، بهای بزرگی است؛ اما در مقابل، چه؟ در مقابل، استقلال کشور، پرچم اسلام، هویت ایران اسلامی را در مقابل آن طوفان عظیم حفظ کردیم. (2)

زمان ما بهتر از زمان امام حسین (علیه السلام)

دشمن امام حسین (علیه السلام)، پول و زور و شمشیرزن و مروج و مبلغ و سینه چاك داشت. عزیزان من! الان وضع شما این است. کربلا تا آخر دنیا گسترده است. کربلا که به مرزهای آن میدان چند صد متری محدود نمیشد. الان همان روز است. همه ی دنیای استکبار و ظلم امروز، با جمهوری اسلامی مواجه است.

البتّه امروز حقّاً و انصافاً بهتر از زمان امام حسین است. باید این را

ص: 439

1- . در خطبه های نماز جمعه ی تهران 1379/1/26

2- . در دیدار با جمعی از مردم قم به مناسبت قیام نوزدهم دی 1387/10/19

قبول کرد. بالاخره امروز در لابلای این ظلمات، روشنی‌هایی دیده میشود. افراد و کسانی هستند؛ روشنفکران، مردمان آگاه و ملت‌هایی در گوشه و کنار دنیا هستند؛ ارتباطات خوب است. اما وضع دشمن اسلام و جمهوری اسلامی و دشمن این حق و این گوهر گرانمایه ای که در اختیار و در مشت شما است، در همه جا گسترده است. از دولت استکباری آمریکا بگیرید تا فرهنگ حاکم بر بسیاری از جوامع امروز دنیا، اعم از جوامع غربی و دنباله روهای آنها، تا دل‌های فریب خورده ای که حتی در خانه ی شما، یعنی در چهار دیواری همین کشور الهی و حسینی زندگی میکنند گسترده است؛ مدّعی هم هستند! ناگهان با يك نشست و برخاست، جمهوری اسلامی را به چیزی متّهم میکنند که اگر برای مردم دنیا تشریح شود، مردم دنیا تعجّب خواهند کرد! همان طور که امیرالمؤمنین را به نماز نخواندن متّهم میکردند!

... در قضایای مختلف، در محاصره ی اقتصادی و در کارهای گوناگون و تهدیدهای مختلف هم این گونه است. البته معارضة ی سیاسی و فرهنگی دولتها، بخش كوچك معارضة با جمهوری اسلامی است. بخش مهم تر، معارضة ی فرهنگی غرب با نظام جمهوری اسلامی است که يك معارضة ی عمیق و بلندمدّت است. ایستادگی در مقابل اینها روح حسینی میخواهد. آن کسانی که امروز در مقابل تهاجم و توطئه آفرینی های دشمنان ما در جبهه ی استکبار، در کار جهادی و سیاسی ایستادگی میکنند، کار حسین بن علی (علیه السّلام) را میکنند. پس عظمت حرکت حسین بن علی (علیه السّلام) اینجا است.

این نکته به نوبه ی خود، ما را به نقطه ی دیگری میرساند و آن این است که چطور میشود ایستاد؟ ایستادن که کار آسانی نیست؛ قدرت میخواهد. این قدرت نیز با اخلاص حاصل میشود؛ لذا باید سراغ اخلاص بروید و برویم. برای خدا، برای وظیفه و تکلیف فعالیت کنیم، نه برای خواهشها و هواهای نفسانی، یا توقّعات و گفتن این و آن. اگر این شد، آن وقت میدان، هیچ گاه

از انسانهای بزرگ و ستونهای استواری که میتوانند این خیمه را نگه دارند، خالی نخواهد بود. همان گونه که مسئله در میدان جنگ، برای بسیاری از رزمندگان فداکار و جان برکف ما، حقاً و انصافاً مسئله ی اخلاص بود. اول انقلاب، قبل از جنگ و بعد از جنگ هم همین طور بوده است. مسئله ی اخلاص را تمرین کنیم. (1)

نیاز امروز جمهوری اسلامی به آن عزم و ایستادگی

امروز جمهوری اسلامی به این روحیه و به آن عزم و ایستادگی نیاز دارد. من میخواهم به شما بگویم که عزیزان من! امروز حیثیت ایران و ملت ایران هم نیاز دارد. اگر کسی اهل دین خدا هم نباشد، برای خدا کاری نخواهد کرد؛ همین قدر بخواهد که این خانه برای اهل آن سالم و پابرجا بماند. چنین کسی هم باید بداند که جز با ایستادگی پارسایانه و شجاعانه در مقابل دشمن، امکان پذیر نیست. دشمن لحظه ای غافل نیست و هر کاری بتواند میکند. من بارها گفته ام دشمنان جهانی ما، هیچ ممتی بر ملت ایران ندارند که بگویند ما میتوانستیم فلان ضربه را به شما بزنیم و نزدیم؛ نه. هر ضربه ای که زدند، نمیتوانستند! نتوانستن که فقط نداشتن مهمات نیست. هزار گونه مانع و مشکل داشتند که نمیتوانستند. از عکس العملش و از مشکلات منطقه ای ترسیدند؛ لیکن هیچ وقت هم غافل نبودند از اینکه بتوانند ضربه ای را وارد کنند که کاری و مؤثر باشد. امتحان هم کردند، دیدند که برای این ملت، ضربه ی کاری وجود ندارد. ضربه ای از جنگ هشت ساله کاری تر؟

جنگ هشت ساله، این ملت را آبدیده، شجاع و متکی به نفس کرد. نام این ملت را بلند کرد. خیلی از ملتهای مسلمان دنیا به خاطر جنگ و عقاید شما ملت، توجه و گرایش پیدا کرده اند. شرح حال کسانی را که در ستایش

ص: 441

ملت ایران و در ستایش ایران و جمهوری اسلامی و شهر تهران، شعر گفته و مقاله نوشته اند که فراوان است بخوانید. در کشورهای اسلامی، بخصوص در کشورهای عربی هستند. البته کشورهای غیر عربی هم در این جهت زیادند. از آنها علت را میپرسند؛ میگویند: ماجرای جنگ ما را به خود آورد!

این ایستادگی ملت ایران، این قدرت همراه با مظلومیت، ملتها را تکان داد. این را هم امتحان کردند و دیدند. اما باز هم مترصدند؛ «یتربص بکم الدوائر»⁽¹⁾. همچنان که قرآن درباره ی پیغمبر فرمود: دائم در حال کمینگری هستند که بتوانند حرکتی انجام دهند. اینکه گاهی می بینید راجع به ایران و جمهوری اسلامی میگویند: «امنیت را چنین میکند» شایعه درست میکنند یا میگویند: «فلان سلاح را دارد؛ در فلان حادثه و انفجار دست داشته است»، همه ی اینها همین توطئه چینی ها است؛ همین نقشه درست کردن و زمینه ساختن برای مبارزه جویی با ملت ایران است. البته همه هم بحمدالله نقش بر آب شده است؛ بعد از این هم خواهد شد.⁽²⁾

ص: 442

1- . بحار الانوار، ج 22، باب 37، ص 9

2- . در دیدار با پاسداران انقلاب اسلامی به مناسبت روز پاسدار 1375/9/24

1 - تبدیل حکومت مبتنی بر دین به سلطنت بعد از امام حسین (علیه السلام)

وقتی پیامبر از دنیا میرفت، این حکومت، حکومت مستقری بود که میتوانست الگوی همه ی بشریت در طول تاریخ باشد؛ و اگر آن حکومت با همان جهت ادامه پیدا میکرد، بدون تردید تاریخ عوض میشد؛ یعنی آنچه که بنا بود در قرنهای بعد از آن در زمان ظهور امام زمان پدید آید، در همان زمان پدیده آمده بود. (1)

خصوصیت حکومت پیامبر این بود که به جای ابتناء بر ظلم، ابتناء بر عدل داشت. به جای شرك و تفرقه ی فکری انسان، متکی بر توحید و تمرکز بر عبودیت ذات مقدس پروردگار بود. به جای جهل، متکی بر علم و معرفت بود. به جای کینه ورزی انسانها با هم، متکی بر محبت و ارتباط و اتصال و رفق و مدارا بود؛ یعنی يك حکومت از ظاهر و باطن آراسته. انسانی که در چنین حکومتی پرورش پیدا میکند، انسانی باتقوا، پاکدامن، عالم، بابصیرت، فعال، پُرنشاط، متحرک و رو به کمال است. با گذشت پنجاه سال، قضایای عوض شد. اسم، اسم اسلام ماند؛ نام، نام اسلامی بود؛ اما باطن دیگر اسلامی نبود. به جای حکومت عدل، باز حکومت ظلم بر سر

ص: 443

کار آمد. به جای برابری و برادری، تبعیض و دودستگی و شکاف طبقاتی به وجود آمد. به جای معرفت، جهل حاکم شد. امامت به سلطنت تبدیل شد! ماهیت امامت، با ماهیت سلطنت، مغایر و متفاوت و مناقض است. این دو ضد همنند. (1)

بین حرکت امام صادق (علیه السلام) و به طور کلی حرکت عمومی ائمه ی هدی (علیهم السلام)، بخصوص نه امامی که از بعد از حادثه ی عاشورا تا زمان غیبت حضرت ولی عصر (ارواحنافداه) این منصب را داشتند، با رفتار و هویت و حرکت بسیجی امروز ملت ما، رابطه ای وجود دارد. (2)

وقتی شما به تاریخ اسلام نگاه میکنید، مقطعی را می بینید که در آن، خلافت - یعنی حکومت مبتنی بر پایه های دین - تبدیل شده است به سلطنت، که یکی از مقاطع بسیار خطرناک تاریخ اسلام است. البته بعضی از صحابه ی بزرگ پیغمبر در همان اوقات، جامعه ی اسلامی را از اینکه این حادثه پیش بیاید، بر حذر میداشتند؛ اما پیش آمد. چرا پیش آمد و علل و عواملش چه بود و چه کسانی بودند؟ اینها فعلاً مورد بحث من نیست، ولی این حادثه اتفاق افتاد. نتیجه ی این اتفاق این بود که جامعه ای که بر اساس ارزشهای دینی و اسلامی و در جهت سعادت و صلاح انسان و انسانیت پدید آمده بود، مسیر خودش را به صورت فاحشی تغییر داد. وقتی از منبع و مرکز حکومت يك جامعه، تقوا نترود، صلاح و دین و معرفت و هدایت سرازیر نشود، بلکه بعکس، از رأس قلّه ی جامعه، دنیاطلبی، اشرافیگری، ماده گرایی، شهوت پرستی صادر شود و بروز کند، معلوم است که در يك چنین جامعه ای، چه بر سر ارزشهای اصیل و والا خواهد آمد. و این اتفاق در يك برهه ای، سالها بعد از وفات نبی مکرم اسلام، در تاریخ صدر اسلام پیش آمد. در چنین شرایطی، دلسوزان و مؤمنان صادق، چه

ص: 444

1- . در خطبه های نماز جمعه ی تهران 1379/1/26

2- . در دیدار بسیجیان به مناسبت هفته ی بسیج 1384/9/7

وظیفه ای دارند؟ در رأس همه، آن کسانی که بیش از همه وظیفه دارند، امامان معصوم هستند؛ زیرا خدای متعال به آنها از علم خود، از روح خود، از هدایت خود، نصیب وافر داده است؛ آنها را عالم و معصوم و هدایت کننده و هدایت شونده قرار داده است. ائمه ی ما در این دوران، وظیفه ی خودشان دانستند که در مقابل این انحراف عجیب بایستند. آنها مدتی با ایستادگی رویاروی و واضح سیاسی مثل دوران امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) - که اثر خود را گذاشت - کار خود را کردند. آن کار، شعله ی اعتراض عمیقی را به وضعیّت تازه ی پدیدآمده ی انحرافی در جامعه ی اسلامی برافروخت و بعد از آن، در دوران ائمه ی بعدی، این کار با دشواری بسیار پیچیده و پُررنجی ادامه پیدا کرد. ائمه ی اطهار (علیهم السلام) وظیفه ی خود میدانستند که هم پایه ی ارزشها و تفکر اسلامی را در ذهنیّت جامعه مستحکم و عمیق نمایند و هم سعی کنند که بنای آن سلطنت پدید آمده و به ناحق بر جای نبوت نشسته را منهدم و ویران کنند و یک بنای حقیقی و صحیحی به وجود بیاورند. ائمه (علیهم السلام) این دو کار را میکردند. آنچه عرض میکنم، موضوع يك بحث بسیار طولانی و ریز است که کتابها خواهد شد؛ این، يك تصویر اجمالی از دور است. (1)

2- سیره ی سیاسی امام سجّاد (علیه السلام)

2-1- تلاش برای اقامه ی دین و حاکمیّت الهی

اقامه ی دین، وظیفه است. حاکمیّت دین، هدف مهمّ همه ی ادیان است؛ «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (2). قیام به قسط، قیام به عدل و حاکمیّت الهی، هدف بزرگ ادیان است. اصلاً ائمه ی ما (علیهم السلام) تمام زجر و مصیبتشان

ص: 445

1- . در دیدار بسیجیان به مناسبت هفته ی بسیج 1384/9/7

2- . سوره ی حدید، بخشی از آیه ی 25، ترجمه: «... تا مردم (در زندگی دنیا) به قسط و عدل برخیزند...»

به خاطر این بود که دنبال حاکمیت الهی بودند؛ وَاَلَا اِگر امام صادق و امام باقر (علیهما السلام) يك گوشه می نشستند و چند نفر دور خودشان جمع میکردند و فقط يك مسئله ی شرعی میگفتند، کسی به آنها کاری نداشت. خود امام صادق در يك حدیث میفرماید: «هذا أبو حنیفة له أصحابٌ و هذا الحسن البصری له أصحابٌ» (1)؛ ابوحنیفه اصحاب دارد، حسن بصری اصحاب دارد. پس، چرا به آنها کاری ندارند؟ چون میدانند که آن حضرت داعیه ی امامت دارد؛ اما آنها داعیه ی امامت نداشتند. ابوحنیفه داعیه ی امامت نداشت. این علمای معروف اهل سنت، محدثان و فقهایشان داعیه ی امامت نداشتند. اینها امام زمان را که هارون، منصور و عبدالملک بود، قبول داشتند.

میگویند وقتی سلیمان بن عبدالملک از دنیا رفت، کتب محمد بن شهاب زهری را از خزانه ی او بیرون آوردند. امام زمانش سلیمان بن عبدالملک بود؛ برای او کتاب مینوشت. امام یعنی چه؟ امام یعنی رئیس دین و دنیا. او رئیس دین و دنیا بود. حتی با اینکه به حسب ظاهر، هارون و بقیه ی خلفای جوری که بودند، درسی نخوانده بودند؛ چون آنها وقت درس خواندن که نداشتند، شاهزاده و آقازاده بودند، مشغول پلو چلو خوردن و شکار و عیاشی و این حرفها بودند تا به خلافت میرسیدند؛ موقع خلافت هم جوان بودند، مثلاً هارون الرشید بیست و دو ساله بود که به خلافت رسید؛ بعضی ها بیست و پنج ساله یا سی ساله بودند و درسی نخوانده بودند؛ در عین حال همان عبّاد و زهادی که اسمهایشان را شنیده اید، از قبیل عمرو بن عبیده ها و غیر ذلك وقتی که هارون با آنها روبرو میشد، اعتراف میکردند که هارون افقه از آنها است!

مالك در مدینه به وسیله ی استاندار مدینه سر قضیه ای كتك خورد؛ بعد خلیفه از او عذرخواهی فراوان کرد و برایش پول فرستاد. بعد از سفر مکه، به مدینه رفت و از اوستمالت کرد. بعد با اصحاب ابوحنیفه که از

ص: 446

لحاظ فقهی با مالک مخالف بودند، شروع به بحث کرد و عقاید مالک را اثبات نمود. یعنی چه؟ یعنی مجتهد و فقیه بود؛ رئیس دین و دنیا بود.

اینها ادعای امامت نداشتند؛ کسی که ادعای امامت داشت، او همین امام مظلوم و عزیز ما بود؛ امام صادق (علیه السلام)، امام باقر (علیه السلام)، امام موسی بن جعفر (علیه السلام). آنها این را میفهمیدند؛ یعنی واضح بود. البته گاهی در مقابل خلفا تقیه میکردند، اما معلوم بود که داعیه ی امامت داشتند. شیعیان آنان در همه جا تعبیر این معنا را میکردند.

وقتی که میخواستند در مورد موسی بن جعفر (علیه السلام) سعایت کنند، تا هارون ایشان را به زندان ببرد، آن شخصی که پیش هارون آمد و سعایت کرد، گفت: «خليفةان في الأرض موسى بن جعفر بالمدينة يجبي له الخراج وأنت بالعراق يجبي لك الخراج» (1) پرسید: آیا برای دو خلیفه خراج جمع میشود؟ هارون گفت: برای چه کسی غیر از من؟ گفت: از خراسان و هرات و جاهای مختلف، مردم خمس مالشان را پیش موسی بن جعفر میبرند. پس درست توجه کنید، مسئله، مسئله ی داعیه ی خلافت و امامت بود. در راه این داعیه، ائمه ی ما کشته شدند، یا به زندان رفتند. (2)

2-2 - بزرگ ترین مسئولیت امام سجّاد (علیه السلام)؛ انتقال پیام عاشورا

امام سجّاد توانست همان چند ساعت گنج عاشورا را استخراج کند. امام باقر و ائمه ی بعد از ایشان هم استخراج کردند و آن چنان این چشمه ی جوشان را جاری نمودند که هنوز هم جاری است و همیشه هم در زندگی مردم منشأ خیر بوده، همیشه بیدار کرده، همیشه درس داده و یاد داده که چه کار باید کرد؛ الان هم همین طور است. الان هم هرکدام از ما، هر جمله ای از عبارات امام حسین را که برایمان مانده، میخوانیم، به یاد می آوریم و

ص: 447

1- بحار الانوار، ج 48، ص 240

2- در جمع علما و روحانیون استان لرستان 1370/5/30

مسئله ی شهید و ایثارگری، کهنه شدنی نیست؛ این، موتور حرکت جامعه است؛ بعضی ها از این نکته غفلت میکنند. اینکه می بینید بعضی با سخن، قلم و حرکات خود، نگاهی به ایثار و شهادت می اندازند که آن نگاه منفی و ناسپاسانه است، بر اثر غفلت آنها است؛ نمیفهمند پاسداری از حرمت شهیدان و ایثارگران چقدر برای يك جامعه و ملت و کشور دارای اهمیت است. شما ببینید خون مطهر حسین بن علی (علیه السلام) در کربلا در غربت بر زمین ریخته شد؛ اما بزرگ ترین مسئولیتی که بر عهده ی امام سجاد (علیه السلام) و زینب کبری (سلام الله علیها) قرار گرفت، از همان لحظه ی اول این بود که این پیام را روی دست بگیرند و به سرتاسر دنیای اسلام آن را به شکلهای گوناگون منتقل کنند. این حرکت برای احیای دین حقیقی و دین حسین بن علی و آن هدفی که امام حسین برای آن شهید شد، يك امر ضروری و لازم بود. البته اجر الهی برای امام حسین محفوظ بود؛ میتوانستند او را در بوته ی سکوت بگذارند؛ اما چرا امام سجاد (علیه السلام) تا آخر - عمر سی سال بعد از او، امام سجاد زندگی کردند - در هر مناسبتی نام حسین، خون حسین و شهادت اباعبدالله را مطرح کردند؛ آن را به یاد مردم آوردند؟ این تلاش برای چه بود؟ بعضی خیال میکنند این کار برای انتقام گرفتن از بنی امیه بود؛ درحالی که بنی امیه بعدها از بین رفتند. امام رضا (علیه السلام) که بعد از آمدن بنی عباس است، چرا به ریّان بن شیب دستور میدهد مصیبتنامه ی اباعبدالله را در میان خودتان بخوانید؟ آن وقت که بنی امیه نبودند؛ تارومار شده بودند. این کار برای این است که راه حسین بن علی و خون او علم و پرچم حرکت عظیم امت اسلام به سوی هدفهای اسلامی است؛ این پرچم باید سرپا بماند؛ تا امروز هم بر سرپا مانده و تا امروز هم

اگر زینب کبری (سلام الله علیها) و امام سجّاد (علیه السّلام) در طول آن روزهای اسارت، چه در همان عصر عاشورا در کربلا و چه در روزهای بعد، در راه شام و کوفه و خود شهر شام و بعد از آن در زیارت کربلا و بعد عزیمت به مدینه و سپس در طول سالهای متمادی که این بزرگواران زنده ماندند، مجاهدات و تبیین و افشاگری نکرده بودند و حقیقت فلسفه ی عاشورا و هدف حسین بن علی و ظلم دشمن را بیان نمیکردند، واقعه ی عاشورا تا امروز، جوشان و زنده و مشتعل باقی نمیماند. چرا امام صادق (علیه السّلام) طبق روایت فرمودند که هرکس يك بيت شعر درباره ی حادثه ی عاشورا بگوید و کسانی را با آن بیت شعر بگریاند، خداوند بهشت را بر او واجب خواهد کرد؟ (2) چون تمام دستگاه های تبلیغاتی، برای منزوی کردن و در ظلمت نگه داشتن مسئله ی عاشورا و کلاً مسئله ی اهل بیت، تجهیز شده بودند تا نگذارند مردم بفهمند چه شد و قضیه چه بود. تبلیغ، این گونه است. آن روزها هم مثل امروز، قدرتهای ظالم و ستمگر، حدّاکثر استفاده را از تبلیغات دروغ و مغرضانه و شیطنت آمیز میکردند. در چنین فضایی، مگر ممکن بود قضیه ی عاشورا که با این عظمت در بیابانی در گوشه ای از دنیای اسلام اتفاق افتاده با این تپش و نشاط باقی بماند؟ یقیناً بدون آن تلاشها، از بین میرفت. آنچه این یاد را زنده کرد، تلاش بازماندگان حسین بن علی (علیه السّلام) بود. به همان اندازه که مجاهدت حسین بن علی (علیه السّلام) و یارانش به عنوان صاحبان پرچم، با موانع برخورد داشت و سخت بود، به همان اندازه نیز مجاهدت زینب (علیها السّلام) و مجاهدت امام سجّاد (علیه السّلام) و بقیه ی بزرگواران دشوار بود. البتّه صحنه ی آنها، صحنه ی نظامی نبود؛ بلکه تبلیغی و فرهنگی بود. ما به این نکته ها باید توجه کنیم.

ص: 449

1- . در دیدار با خانواده ی معظّم شهدا، جانبازان و آزادگان استان همدان 1383/4/16

2- . بحارالانوار، ج 44، ص 282

درسی که اربعین به ما می‌دهد، این است که باید یاد حقیقت و خاطره‌ی شهادت را در مقابل طوفان تبلیغات دشمن زنده نگه داشت. شما ببینید از اول انقلاب تا امروز، تبلیغات علیه انقلاب و امام و اسلام و این ملت، چقدر پر حجم بوده است. چه تبلیغات و طوفانی که علیه جنگ به راه نیفتاد! جنگی که دفاع و حراست از اسلام و میهن و حیثیت و شرف مردم بود. ببینید دشمنان علیه شهدای عزیزی که جانشان یعنی بزرگ‌ترین سرمایه‌شان را برداشتند و رفتند در راه خدا نثار نمودند، چه کردند و مستقیم و غیر مستقیم، با رادیوها و روزنامه‌ها و مجله‌ها و کتابهایی که منتشر می‌کردند، در ذهن آدمهای ساده لوح در همه جای دنیا، چه تلقینی توانستند بکنند!

حتی افراد معدودی از آدمهای ساده دل و جاهل و نیز انسانهای موجه و غیر موجهی در کشور خودمان هم، در آن فضای ملتهب جنگ، گاهی حرفهایی می‌زدند که ناشی از ندانستن و عدم احاطه به حقایق بود. همین چیزها بود که امام عزیز را برمی‌آشفته و وادار می‌کرد که با آن فریاد ملکوتی، حقایق را با صراحت بیان کند. اگر در مقابل این تبلیغات، تبلیغات حق نبود و نباشد و اگر آگاهی ملت ایران و گویندگان و نویسندگان و هنرمندان، در خدمت حقیقتی که در این کشور وجود دارد، قرار نگیرد، دشمن در میدان تبلیغات غالب خواهد شد. میدان تبلیغات، میدان بسیار عظیم و خطرناکی است. البته، اکثریت قاطع ملت و آحاد مردم ما، به برکت آگاهی ناشی از انقلاب، در مقابل تبلیغات دشمن بیمه هستند و مصونیت پیدا کرده‌اند. از بس دشمن دروغ گفت و چیزهایی را که در مقابل چشم مردم بود، بعکس و واژگون نشان داد و منعکس کرد، اطمینان مردم ما نسبت به گفته‌ها و بافته‌ها و یاوه‌گویی‌های تبلیغات جهانی، بکلی سلب شده است.

دستگاه ظالم جبار یزیدی با تبلیغات خود، حسین بن علی (علیه السلام) را

محکوم میساخت و وانمود میکرد که حسین بن علی (علیه السلام) کسی بود که بر ضد دستگاه عدل و حکومت اسلامی و برای دنیا قیام کرده است! بعضی هم، این تبلیغات دروغ را باور میکردند. بعد هم که حسین بن علی (علیه السلام)، با آن وضع عجیب و با آن شکل فجیع، به وسیله ی دژخیمان در صحرای کربلا به شهادت رسید، آن را يك غلبه و فتح وانمود میکردند! اما تبلیغات صحیح دستگاه امامت، تمام این بافته ها را عوض کرد. حق، این گونه است. (1)

3-2 - دلیل اهتمام امام سجاد به تربیت اخلاقی مردم

آن بزرگوار، تقریباً 34 سال بعد از حادثه ی کربلا، در محیط اسلامی آن روز زندگی کرد و این زندگی، از همه جهت یکی از زندگی های پر از درس است که ای کاش کسانی که از کیفیات عالی این زندگی آگاهی دارند، آن را برای مردم، برای مسلمین و حتی برای غیر مسلمانان تشریح میکردند، تا معلوم میشد که چگونه چهارمین امام بزرگوار ما، بعد از حادثه ی عاشورا که ضربه ی عظیمی بر پیکر اسلام ناب و راستین بود، توانست يك تنه بایستد و مانع از ویران شدن بنای دین شود. اگر تلاشهای امام سجاد (علیه السلام) نبود، شهادت امام حسین (علیه السلام) ضایع شده بود و آثار آن نمیماند. سهم امام چهارم، سهم عظیمی است. در زندگی امام چهارم، چند رشته کار وجود دارد که یکی از آنها، همین رشته ی اخلاق است. یعنی تربیت و تهذیب اخلاق جامعه ی اسلامی. این نکته ای است که من میخواهم چند دقیقه ای درباره اش، با شما برادران و خواهران عزیز و با همه ی ملت ایران صحبت کنم.

ص: 451

1- . در دیدار با اقشار مختلف مردم نایین و ابرده خراسان و جمعی از خانواده های شهدای تهران، گرگان و چهاردانگه، اعضای جمعیت هلال احمر، مسئولان واحدهای فرهنگی بنیاد شهید و خواهران دانشجوی دانشگاه اصفهان 1368/6/29

امام سجّاد به تعلیم و تغییر اخلاق در جامعه ی اسلامی کمر بست. چرا؟ چون طبق تحلیل آن امام بزرگوار، بخش مهمّی از مشکلات اساسی دنیای اسلام که به فاجعه ی کربلا انجامید، ناشی از انحطاط و فساد اخلاق مردم بود. اگر مردم از اخلاق اسلامی برخوردار بودند، یزید و ابن زیاد و عمر سعد و دیگران نمیتوانستند آن فاجعه را بیافرینند. اگر مردم آن طور پست نشده بودند، آن طور به خاک نچسبیده بودند، آن طور از آرمانها دور نشده بودند و رذایل بر آنها حاکم نمیبود، ممکن نبود حکومتها ولو فاسد باشند؛ ولو بی دین و جائر باشند بتوانند مردم را به ایجاد چنان فاجعه ی عظیمی؛ یعنی کشتن پسر پیغمبر و پسر فاطمه ی زهرا (سلام الله علیها) وادار کنند. مگر این شوخی است؟ يك ملت، وقتی منشأ همه ی مفاسد خواهد شد که اخلاق او خراب شود. این را امام سجّاد (علیه السلام)، در چهره ی جامعه ی اسلامی تفحص کرد و کمر بست به اینکه این چهره را از این زشتی پاک کند و اخلاق را نیکو گرداند. لذا دعای «مکارم الاخلاق» دعا است؛ اما درس است. «صحیفه ی سجّادیه» دعا است؛ اما درس است. (1)

عجیب این است که اگرچه از همه ی ائمه (علیهم السلام) تا آنجایی که در ذهنم هست تقریباً دعاهایی مأثور است و ادعیه ای به ما رسیده است، اما بیشترین و معروف ترین دعاها از سه امام است، که هر سه درگیر مبارزات بزرگ مدّت عمر خودشان بودند: یکی امیرالمؤمنین (علیه السلام) است که دعاهایی مثل دعای کمیل و دعاهای دیگر از آن بزرگوار رسیده است، که يك عالم و غوغایی است. بعد ادعیه ی مربوط به امام حسین (علیه السلام) است، که همین دعای عرفه مظهر آنها است. این دعا، واقعاً دعای عجیبی است. بعد هم امام سجّاد (علیه السلام) است که فرزند و پیام آور عاشورا و مبارز در مقابل کاخ ستم یزید است. این سه امامی که حضورشان در صحنه های

ص: 452

مبارزات از همه بارزتر است، دعایشان هم از همه بیشتر است؛ درسشان در خلال دعا هم از همه بیشتر است. آن وقت شما همین خصوصیات اخلاقی را در صحیفه ی سجّادیه نگاه کنید. (1)

4-2 - دلیل امام سجّاد (علیه السلام) برای جهاد نکردن

عبّاد بصری، امام سجّاد (علیه السلام) را در راه حج دید و عرض کرد: «ترکت الجهاد و صعوبته و أقبلت علی الحجّ و لینته» (2). یعنی جهاد و سختی هایش را رها کرده ای و سراغ حج آمده ای که کار آسانی است؟! این آیه را هم برای حضرت خواند: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُدْأَتُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ» (3). او برای امام سجّاد (علیه السلام) آیه ی قرآن میخواند که چرا شما عوض جهاد، به حج می آید! جهاد زیر پرچم چه کسی؟ عبدالملک مروان! یعنی امام سجّاد (علیه السلام) زیر پرچم عبدالملک برود و جهاد کند؟ آیا این جهاد است؟ حضرت فرمود: دنباله ی این آیه را بلدی؟ عرض کرد: بله. فرمودند: بخوان. خواند: «الْتَائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْمَعْرُوفُونَ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ» (4). حضرت فرمود: هروقت که تائبون، عابدون، حامدون، سائحون، راکعون، ساجدون، آمرون بالمعروف، ناهون عن المنکر و حافظون لحدود الله سر کار آمدند، من زیر پرچم آنها میروم و آنگاه جهاد خواهم کرد؛ حالا روز جهاد نیست. (5)

ص: 453

1- . در دیدار با گروه کثیری از پاسداران سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به مناسبت روز پاسدار 1376/9/13

2- . بحارالانوار، ج 46، ص 116

3- . سوره ی توبه، بخشی از آیه ی 111، ترجمه: «درحقیقت، خدا از مؤمنان، جان و مالشان را به [بهای] اینکه بهشت برای آنان باشد، خریده است همان کسانی که در راه خدا می جنگند و می کُشند و کشته می شوند...»

4- . سوره ی توبه، آیه ی 112

5- . در دیدار با فرماندهان و جمعی از پاسداران کمیته های انقلاب اسلامی 1369/10/10

امام باقر (علیه السلام) و مبارزه با جریان انحرافی

این بزرگوار که حدود هجده سال دوران امامتشان طول کشید، الگوی کامل تلاش و مبارزه و مجاهدت خستگی ناپذیر و پُر از مشکلات برای اشاعه ی دین و کلمه ی حق و راه انداختن جریان فکری درست در دنیای آن روز بودند. هدفی که امروز ملت ایران برای آن تلاش میکند، یعنی زنده کردن سخن حق در دنیای مادی و منحط و گمراه کننده و غرق در فساد کاری است که امام باقر (علیه السلام) يك تنه به كمك معدودی از اصحاب خود، در دنیای بزرگ آن روز اسلام انجام میداد. (1)

وصیت سیاسی و جریان ساز امام باقر (علیه السلام)

شهادت امام باقر (علیه السلام) که يك شهادت دارای پیام بود؛ لذا خود امام باقر وصیت کرد که بعد از او تا ده سال در منا به مناسبت این رحلت، یادبود برپا شود. در میان ائمه ی ما این بی سابقه است، بی نظیر است. یاد امام

ص: 455

1- . در مراسم بیعت جمع کثیری از اقشار مختلف مردم شهرهای قم، رفسنجان و کهنوج 1368/4/19

باقر، یعنی یاد سر بر آوردن حیات دوباره ی جریان اصیل اسلامی در مقابله ی با تحریفها و مسخهایی که انجام گرفته بود. (1)

اوج مبارزه با جریان انحرافی در زمان امام صادق (علیه السلام)

ائمه (علیهم السلام)، مبارزه ی بسیار پُرنج و پُرتلاش و پُرمحتوا و فراگیری را میکردند؛ هم در زمینه ی معنوی و فرهنگی؛ برای حفظ پایه های اعتقاد اسلامی و جلوگیری از انحرافی که در جهت بنای حکومت سلطنتی ممکن بود به وجود بیاید که به وجود آمده بود؛ هم در جهت مبارزه ی سیاسی. اوج این حرکت در زمان امام صادق بود. نمیشود گفت در زمانهای دیگر، این حرکت اوج نداشت؛ چرا، در زمان امام رضا (علیه السلام) و در زمانهای دیگر هم همین طور بود؛ منتها زمانه در دوران امام صادق (علیه السلام) يك فرصت و فسحتی را در اختیار گذاشت و این بزرگوار توانستند کاری بکنند که با پایه های معرفت اسلامی صحیح در جامعه، آن چنان مستحکم بشود که تحریفها دیگر نتوانند این پایه ها را از بین ببرند. ایشان این کار را کرد، تا این زمینه بماند و در هر دوره ای از دوره های تاریخ، کسانی که لایق هستند، بتوانند از این زمینه استفاده کنند و نظام اسلامی و مبنای مبتنی بر ارزشهای اسلامی را به وجود بیاورند و این بنای رفیع را بسازند. این، کار امام صادق (علیه السلام) است. آنچه که ما امروز در عرصه ی نظام جمهوری اسلامی با آن مواجه هستیم، شباهتی به این حرکت عظیم عمیق نیازمند به صبر و حوصله ی ائمه (علیهم السلام) دارد؛ به همان اندازه هم تأثیرات عمیقی را دارد. (2)

ص: 456

1- . در دیدار جمع کثیری از بسیجیان کشور 1388/9/4

2- . در دیدار بسیجیان به مناسبت هفته ی بسیج 1384/9/7

این مقطع 35 ساله (از 148 تا 183 هجری) یعنی دوران امامت حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر (علیه السلام) یکی از مهم ترین مقاطع زندگینامه ی ائمه (علیهم السلام) است. دو تن از مقتدرترین سلاطین بنی عباس منصور و هارون و دو تن از جبارترین آنان مهدی و هادی در آن حکومت میکردند. بسی از قیامها و شورشها و شورشگرها در خراسان، در افریقیه، در جزیره ی موصل، در دیلمان و جرجان، در شام، در نصیبین، در مصر، در آذربایجان و ارمنستان و در اقطاری دیگر، سرکوب و منقاد گردیده و در ناحیه ی شرق و غرب و شمال قلمرو وسیع اسلامی، فتوحات تازه و غنایم و اموال وافر، بر قدرت و استحکام تخت عباسیان افزوده بود.

جریانهای فکری و عقیدتی در این دوران، برخی به اوج رسیده و برخی زاده شده و فضای ذهنی را از تعارضات، انباشته و حربه ای در دست قدرتمداران و آفتی در هوشیاری اسلامی و سیاسی مردم گشته و میدان را بر علّمدارانِ صحنه ی معارف اصیل اسلامی و صاحبان دعوت علوی، تنگ و دشوار ساخته بود.

شعر و هنر، فقه و حدیث و حتی زهد و ورع، در خدمت ارباب قدرت

درآمده و مکمل ابزار زر و زور آنان گشته بود. در این دوران، دیگر نه مانند اواخر دوران بنی امیه و نه همچون ده ساله ی اول دوران بنی عباس و نه شبیه دوران پس از مرگ هارون که در هر يك، حکومت مسلط وقت، به نحوی تهدید میشد؛ تهدیدی جدی دستگاہ خلافت را نمیلرزاند و خلیفه را از جریان عمیق و مستمر دعوت اهل بیت (علیهم السّلام) غافل نمیساخت.

در این دوران، تنها چیزی که میتوانست مبارزه و حرکت فکری و سیاسی اهل بیت (علیهم السّلام) و یاران صدیق آنان را مجال رشد و استمرار بخشد، تلاش خستگی ناپذیر و جهاد خطیر آن بزرگواران بود و توسل به شیوه ی الهی «تقیّه». و بدین ترتیب است که عظمت حیرت آور و دهشت انگیز جهاد حضرت موسی بن جعفر (علیه السّلام) آشکار میگردد.

باید عرض کنم که کاوشگران تاریخ اسلام، آنگاه که به فحص و شرح زندگی امام موسی بن جعفر (علیه السّلام) پرداخته اند، سهم شایسته ای از توجه و تفضّل را که باید به حادثه ی عظیم و بی نظیر حبس طویل المدّۀ این امام همام اختصاص می یافت، بدان اختصاص نداده و در نتیجه از جهاد خطیر آن بزرگوار غافل مانده اند.

در زندگینامه ی آن امام عالی مقام، سخن از حوادث گوناگون و بی ارتباط با یکدیگر و تأکید بر مقام علمی و معنوی و قدسی آن سلاله ی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلّم) و نقل قضایای خاندان و اصحاب و شاگردان و مباحثات علمی و کلامی و امثال آن، بدون توجه به خطّ جهاد مستمری که همه ی عمر 35 ساله ی امامت آن بزرگوار را فراگرفته بوده است، ناقص و ناتمام میماند. تشریح و تبیین این خط است که همه ی اجزای این زندگی پرفیض را به یکدیگر مرتبط میسازد و تصویری واضح و متکامل و جهت دار که در آن هر پدیده ای و هر حادثه ای و هر حرکتی، دارای معنایی است، ارائه میکند.

چرا حضرت امام صادق (علیه السّلام) به «مفضّل» میفرماید: امر امامت این

جوانك را فقط به اشخاص مورد وثوق بگو؟ و به «عبدالرحمن بن حجاج» به جای تصریح به کنایه میگوید: زره بر تن او راست آمده است؟ و به یاران نزدیک چون «صفوان جمّال» او را به علامت و نشانه معرفی میکنند؟ و چرا بالاخره در وصیتنامه ی خود، نام فرزندش را به عنوان وصی، پس از نام چهار تن دیگر می آورد که نخستین آنان «منصور عباسی» و سپس حاکم مدینه و سپس نام دوزن است؛ چنان که پس از ارتحال آن حضرت، جمعی از بزرگان شیعه نمیدانند جانشین آن بزرگوار، همین جوان بیست ساله است؟ چرا در گفتگو با هارون که به او خطاب میکند: «خلیفتان یحیی الیهما الخراج»، زبان به سخن نرم و انکار آمیز میگشاید؛ اما ابتدائاً در خطاب به مرد زاهد نافذالکلمه ای به نام «حسن بن عبدالله» سخن را به معرفت امام میکشاند و آنگاه خود را امام مفترض الطّاعة، یعنی صاحب مقامی که آن روز خلیفه ی عباسی در آن متمکن بود، معرفی میکند؟

چرا به «علی بن یقظین» که صاحب منصب بلندپایه ی دستگاه هارون و از شیفتگان امام است، عملی تقیّه آمیز را فرمان میدهد؛ اما «صفوان جمّال» را بر خدمت همان دستگاه شماتت میکند و او را به قطع رابطه با خلیفه فرامیخواند؟ چگونه و با چه وسیله ای آن همه پیوند و رابطه در قلمرو گسترده ی اسلام، میان دوستان و یاران خود پدید می آورد و شبکه ای که تا چین گسترده است، میسازد؟

چرا «منصور» و «مهدی» و «هارون» و «هادی»، هر کدام در برهه ای از دوران خود، کمر به قتل و حبس و تبعید او میندند؟ و چرا چنان که از برخی روایات دانسته میشود، آن حضرت در برهه ای از دوران 35 ساله، در اختفا به سر برده و در قرای شام(1) یا مناطقی از طبرستان حضور یافته و از سوی خلیفه ی وقت، مورد تعقیب قرار گرفته و به یاران خود سفارش کرده که اگر خلیفه دربارہ ی من از شما پرسید، بگوئید او را نمیشناسیم و نمیدانیم کجا

ص: 459

چرا هارون در يك سفر حج، آن حضرت را در حدّ اعلی تجلیل میکند و در سفر دیگری دستور حبس و تبعید او را میدهد و چرا آن حضرت در اوائل خلافت هارون که وی روش ملایمت و گذشت در پیش گرفته و علویان را از حبسها آزاد کرده بود، تعریفی از فدک میکند که بر همه ی کشور وسیع اسلامی منطبق است؛ تا آنجا که خلیفه به آن حضرت به تعریض میگوید: پس برخیز و در جای من بنشین؟ و چرا رفتار همان خلیفه ی ملایم، پس از چند سال، چندان خشن میشود که آن حضرت را به زندانی سخت می افکند و پس از سالها حبس، حتی تحمّل وجود زندانی او را نیز بر خود دشوار می یابد و او را جنایتکارانه مسموم و شهید میکند؟

اینها و صدها حادثه ی توجّه برانگیز و پر معنی و در عین حال ظاهراً بی ارتباط و گاه متناقض با یکدیگر در زندگی موسی بن جعفر (علیه السلام) هنگامی معنی میشود و ربط می یابد که ما آن رشته ی مستمری را که از آغاز امامت آن بزرگوار تا لحظه ی شهادتش ادامه داشته، مشاهده کنیم. این رشته، همان خطّ جهاد و مبارزه ی ائمه (علیهم السلام) است که در تمام دوران 250 ساله و در شکلهای گوناگون استمرار داشته و هدف از آن، اولاً تبیین اسلام ناب و تفسیر صحیح قرآن و ارائه ی تصویری روشن از معرفت اسلامی است و ثانیاً، تبیین مسئله ی امامت و حاکمیت سیاسی در جامعه ی اسلامی و ثالثاً، تلاش و کوشش برای تشکیل آن جامعه و تحقق بخشیدن به هدف پیامبر معظم اسلام (صلی الله علیه وآله) و همه ی پیامبران؛ یعنی اقامه ی قسط و عدل و زدودن آندادالله از صحنه ی حکومت و سپردن زمام اداره ی زندگی به خلفاءالله و بندگان صالح خداوند.

امام موسی بن جعفر (علیه السلام) نیز همه ی زندگی خود را وقف این جهاد مقدّس ساخته بود؛ درس و تعلیم و فقه و حدیث و تقیّه و تربیتش در این جهت بود. البتّه، زمان او ویژگی های خود را داشت؛ پس جهاد او نیز به

تناسب زمان، مختصّاتی می یافت؛ عیناً مانند دیگر ائمه ی هشتگانه، از زمان امام سجّاد (علیه السّلام) تا امام عسکری (علیه السّلام) که هر یک یا هر چند نفر، مختصّاتی در زمان و به تبع آن، در جهادِ خود داشتند و مجموعاً زندگی آنان، دوره ی چهارم از زندگی 250 ساله را تشکیل میدهد که خود نیز به مرحله هایی تقسیم میگردد. (1)

ص: 461

1- . پیام به سوّمین کنگره ی جهانی امام رضا (ع) 1368/7/26

عمر مبارک امام رضا (علیه السلام) تقریباً 55 سال بوده است؛ یعنی از سال 148 که سال شهادت امام صادق (علیه السلام) است تا سال 203 تمام زندگی این بزرگوار با همه ی این عظمتها و عمقها و ابعاد گوناگونی که میشود برای آن ذکر کرد و تصویر کرد، در همین مدّت عمر نسبتاً کوتاه انجام گرفته است. از این مدّت 55 سال، نزدیک به بیست سال تقریباً نوزده سال مدّت امامت این بزرگوار است؛ امّا همین مدّت کوتاه را که ملاحظه میکنید، تأثیری که در واقعیت دنیای اسلام گذاشت و به گسترش و عمقی که به معنای حقیقی اسلام و پیوستن به اهل بیت (علیهم السلام) و آشنا شدن با مکتب این بزرگواران انجامید، يك داستان عجیبی است، يك دریای عمیقی است. آن وقتی که حضرت به امامت رسیدند، دوستان و نزدیکان و علاقه مندان حضرت میگفتند که: علیبن موسی در این فضا چه کار میتواند انجام بدهد، این فضای شدّت اختناقِ هارونی که در روایت دارد که میگفتند: «و سیف هارون یقطر دما»⁽¹⁾؛ خون میچکد از شمشیر هارون این جوان در این شرایط، در ادامه ی جهاد امامان شیعه و در مسئولیت عظیمی که برعهده اش

ص: 463

است، میخواهد چه بکند؟ این اول امامت علیین موسی الرضا (علیه السلام) است. بعد از این نوزده سال یا بیست سال که پایان دوران امامت و شهادت علیین موسی الرضا است، وقتی شما نگاه میکنید، می بینید که همان تفکر ولایت اهل بیت و پیوستگی به خاندان پیغمبر آن چنان گسترشی در دنیای اسلام پیدا کرده که دستگاه ظالم و دیکتاتور بنی عباس از مواجهه ی با آن عاجز است؛ این را علیین موسی الرضا انجام داده. شما شنیده اید که دعبل به مرو، به خراسان آمد و آن اشعار معروف را در مدح امام رضا انشاء کرد و انشاد کرد؛ بعد هم جایزه ای گرفت؛ و حالا فرض بفرمایید چند روزی هم در مرو و در سایر شهرهای خراسان ماند، بعد هم راه افتاد رفت به طرف بغداد و کوفه و همان جاهایی که میخواست برود. در میان راه دزدها به کاروانی که دعبل در آن بود حمله کردند و غارت کردند این کاروان را. کاروانی ها نشسته بودند تماشا میکردند، اموالشان همه به غارت رفته بود، رئیس دزدها هم نشسته بود بالای بلندی روی يك سنگی، او هم با تبختر تماشا میکرد این زندانی ها و اسرای کاروان و این اموالی را که گرفته بودند و جمع میکردند و می بستند و ضبط میکردند. دعبل شنید که رئیس دزدها دارد با خودش زمزمه میکند، يك شعری را میخواند؛ گوش کرد، دید شعر خودش است. يك بیت از همان قصیده ای را که فرضاً يك ماه پیش، يك ماه و نیم پیش در مرو سروده «أری فیئهم فی غیرهم» (1) تا آخر رئیس دزدها در بین راه، در نزدیکی مثلاً ری و عراق، این شعر را دارد از حفظ میخواند. دعبل خوشحال شد، بلند شد گفت که این شعری که میخوانی، مال کیست؟ گفت: این شعر مال دعبل خزاعی است. گفت: خب، دعبل خزاعی منم! رئیس دزدها وقتی که دید این شخص دعبل خزاعی است، بلند شد او را در آغوش گرفت، بوسید، گفت: به برکت حضور این شخص در این کاروان، همه ی اموال را پس بدهید. همه ی اموال را پس دادند، کاروانی ها را احترام

ص: 464

1- . أری فیئهم فی غیرهم متقسماً و أیدیهم من فیئهم صفراً

کردند، راه انداختند رفتند. (1) خب، این حادثه ی کوچکی است در تاریخ، اما معنای بزرگی دارد. شعری که در باب علیین موسی الرضا در مرو سروده میشود؛ بعد از حدود يك ماه، يك ماه و نیم کمتر، بیشتر در ری و عراق از زبان يك راهزن، آن هم به صورت حفظشده، تکرار میشود. معنای این چیست؟ معنایش این است که زمینه آن چنان برای ترویج اهل بیت و برای نام مبارك امام رضا مساعد است که این شعر - که آن روز شعر یکی از مؤثرترین و نافذترین رسانه ها بوده - در يك مدّت کوتاهی دست به دست میچرخد تا میرسد به يك آدمی که مثلاً يك راهزنی در وسط بیابان است. این نشان دهنده ی حرکت عظیمی است که در دوران امامت علیین موسی الرضا (علیه السلام) برای ترویج مکتب اهل بیت انجام گرفته؛ محبت آنها همه گیر شده است؛ حضور آنها و وجود آنها در جامعه ی اسلامی به اعماق دل‌های مردم نفوذ پیدا کرده است. اینکه شما می بینید امامزاده های بزرگوار بلند شدند، راه افتادند، آمدند اینجا، غیر از جنبه ی عزا و غمناک قضیه که شهادت اینها در بین راه است، يك جنبه ی مثبت و پر معنا دارد؛ معنای این، درخواست مردم، تقاضای مردم، زمینه ی پذیرش و قبول مردم نسبت به اهل بیت است. میدانید وقتی میگوییم «اهل بیت»، یعنی این مکتب، این معنا و لّبی که اهل بیت از اسلام معرفی میکردند؛ یعنی يك کار عمیقاً فرهنگی و معنوی و يك کار بزرگ اعتقادی.

این حرکت امام رضا (علیه السلام) است؛ تا بالاخره مأمون طی همان قضایایی که شنیده اید و تکرار شده است و میدانید، احساس میکند که ناچار است علیین موسی الرضا (علیه السلام) را که با نیت‌های خاص خودش، آن بزرگوار را از مدینه کشانده بود، آورده بود، به خود نزدیک کرده بود و قصد کشتن آن بزرگوار را هم نداشت برخلاف آنچه تدبیر کرده بود، به شهادت

ص: 465

برساند؛ کار قضاء الهی و اراده ی الهی و تدبیر الهی که پاره ی تن پیغمبر در این نقطه ی دوردست از مدینه مدفون بشود که خود این یک تدبیر الهی است، یک مهندسی الهی است به وسیله ی دشمنان اهل بیت انجام بگیرد. (1)

2 - شیوه ی تقیه آمیز امام رضا (علیه السلام) و حفظ شیعه از گزند نابودی

ائمه در میان طوفان سخت این حوادث هوشمندانه و شجاعانه تشیع را همچون جریانی کوچک اما عمیق و تند و پایدار از لابلائی گذرگاه های دشوار و خطرناک گذراندند. و خلفای اموی و عباسی در هیچ زمان نتوانستند با نابود کردن امام، جریان امامت را نابود کنند و این خنجر برنده همواره در پهلوئی دستگاه خلافت، فرو رفته ماند و به صورت تهدیدی همیشگی آسایش را از آنان سلب کرد. هنگامی که موسی بن جعفر پس از سالها حبس در زندان هارونی مسموم و شهید شد، در قلمرو وسیع سلطنت عباسی اختناق کامل حکمفرما بود. در آن فضای گرفته که به گفته ی یکی از یاران علی بن موسی (علیه السلام): «از شمشیر هارون خون میچکید»، بزرگ ترین هنر امام معصوم و بزرگوار ما آن بود که توانست درخت تشیع را از گزند طوفان حادثه سلامت بدارد و از پراکندگی و دلسردی یاران پدر بزرگوار مانع شود. با شیوه ی تقیه آمیز شگفت آوری جان خود را که محور و روح جمعیت شیعیان بود، حفظ کرد و در دوران قدرت مقتدرین خلفای بنی عباس و در دوران استقرار و ثبات کامل آن رژیم، مبارزات عمیق امامت را ادامه داد. تاریخ نتوانسته است ترسیم روشنی از دوران ده ساله ی زندگی امام هشتم در زمان هارون و بعد از او در دوران پنج ساله ی جنگهای داخلی میان خراسان و بغداد، به ما ارائه کند، اما به تدبیر میتوان فهمید که امام هشتم در این دوران

ص: 466

1- . در دیدار فرماندهان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در سالروز ولادت حضرت امام رضا (ع) 1392/6/26

همان مبارزه‌ی درازمدت اهل بیت را که در همه‌ی اعصار بعد از عاشورا استمرار داشته با همان جهت‌گیری و همان اهداف ادامه‌میداده است. (1)

3 - شرایط شیعیان در زمان مأمون

هنگامی که مأمون در سال 198 از جنگ قدرت با امین فراغت یافت و خلافت بی‌منازع را به چنگ آورد، یکی از اولین تدابیر او حلّ مشکل علویان و مبارزات تشیع بود. او برای این منظور، تجربه‌ی همه‌ی خلفای سلف خود را پیش چشم داشت. تجربه‌ی آنکه نمایشگر قدرت و وسعت و عمق روزافزون آن نهضت و ناتوانی دستگاه‌های قدرت از ریشه‌کن کردن و حتی متوقف و محدود کردن آن بود. او میدید که سطوت و حشمت هارونی حتی با به بند کشیدن طولانی و بالاخره مسموم کردن امام هفتم در زندان هم نتوانست از شورشها و مبارزات سیاسی، نظامی، تبلیغاتی و فکری شیعیان مانع شود. او اینک درحالی که از اقتدار پدر و پیشینیان خود نیز برخوردار نبود و بعلاوه بر اثر جنگهای داخلی میان بنی عباس، سلطنت عباسی را در تهدید مشکلات بزرگی مشاهده میکرد، بی‌شک لازم بود به خطر نهضت علویان به چشم جدی تری بنگرد.

شاید مأمون در ارزیابی خطر شیعیان برای دستگاه خود واقع بینانه فکر میکرد. گمان زیاد بر این است که فاصله‌ی پانزده ساله‌ی بعد از شهادت امام هفتم تا آن روز و بویژه فرصت پنج ساله‌ی جنگهای داخلی، جریان تشیع را از آمادگی بیشتری برای برافراشتن پرچم حکومت علوی برخوردار ساخته بود.

مأمون این خطر را زیرکانه حدس زد و درصدد مقابله با آن برآمد و به دنباله‌ی همین ارزیابی و تشخیص بود که ماجرای دعوت امام هشتم از مدینه به خراسان و پیشنهاد الزامی ولیعهدی به آن حضرت پیش آمد.

ص: 467

و این حادثه که در همه ی دوران طولانی امامت کم نظیر و یا در نوع خود بی نظیر بود، تحقق یافت.

اکنون جای آن است که به اختصار، حادثه ی ولیعهدی را مورد مطالعه قرار دهیم. در این حادثه، امام هشتم علی بن موسی الرضا در برابر يك تجربه ی تاریخی عظیم قرار گرفت و در معرض يك نبرد پنهانی سیاسی که پیروزی یا ناکامی آن میتواند سرنوشت تشیع را رقم بزند، واقع شد.

در این نبرد، رقیب که ابتکار عمل را به دست داشت و با همه ی امکانات به میدان آمده بود، مأمون بود. مأمون با هوشی سرشار و تدبیری قوی و فهم و درایتی بی سابقه قدم در میدانی نهاد که اگر پیروز میشد و اگر میتوانست آن چنان که برنامه ریزی کرده بود کار را به انجام برساند، یقیناً به هدفی دست می یافت که از سال چهل هجری، یعنی از شهادت علی بن ابی طالب هیچ يك از خلفای اموی و عباسی با وجود تلاش خود نتوانسته بودند به آن دست یابند؛ یعنی میتوانست درخت تشیع را ریشه کن کند و جریان معارضی را که همواره همچون خاری در چشم سردمداران خلافت های طاغوتی فرو رفته بود، بکلی نابود سازد.

اما امام هشتم با تدبیری الهی بر مأمون فائق آمد و او را در میدان نبرد سیاسی ای که خود به وجود آورده بود، به طور کامل شکست داد و نه فقط تشیع، ضعیف یا ریشه کن نشد، بلکه حتی سال 201 هجری، یعنی سال ولایتعهدی آن حضرت، یکی از پربرکت ترین سالهای تاریخ تشیع شد و نفس تازه ای در مبارزات علویان دمیده شد. و این همه به برکت تدبیر الهی امام هشتم و شیوه ی حکیمانه ای بود که آن امام معصوم در این آزمایش بزرگ از خویشتن نشان داد.

برای اینکه پرتوی بر سیمای این حادثه ی عجیب افکنده شود، به تشریح کوتاهی از تدبیر مأمون و تدبیر امام در این حادثه میپردازیم. (1)

ص: 468

اشاره

مأمون از دعوت امام هشتم به خراسان، چند مقصود عمده را تعقیب میکرد:

1-4 - تبدیل مبارزات انقلابی شیعیان به فعالیت سیاسی آرام

اولین و مهم ترین آنها، تبدیل صحنه ی مبارزات حادّ انقلابی شیعیان به عرصه ی فعالیت سیاسی آرام و بی خطر بود. همان طور که گفتیم، شیعیان در پوشش تقیه، مبارزاتی خستگی ناپذیر و تمام نشدنی داشتند، این مبارزات که با دو ویژگی همراه بود، تأثیر توصیف ناپذیری در بر هم زدن بساط خلافت داشت؛ آن دو ویژگی، یکی مظلومیت بود و دیگری قداست.

شیعیان با اتکا به این دو عامل نفوذ، اندیشه ی شیعی را که همان تفسیر و تبیین اسلام از دیدگاه ائمه ی اهل بیت است، به زوایای دل و ذهن مخاطبین خود میرساندند و هرکسی را که از اندک آمادگی ای برخوردار بود، به آن طرز فکر متمایل و یا مؤمن میساختند و چنین بود که دایره ی تشیع، روزه روزه در دنیای اسلام گسترش می یافت. و همان مظلومیت و قداست بود که با پشتوانه ی تفکر شیعی، اینجا و آنجا در همه ی دورانها قیامهای مسلحانه و حرکات شورشگرانه را بر ضدّ دستگاه های خلافت سازماندهی میکرد.

مأمون میخواست یکباره آن خفا و استتار را از این جمع مبارز بگیرد و امام را از میدان مبارزه ی انقلابی به میدان سیاست بکشاند و بدین وسیله کارایی نهضت تشیع را که بر اثر همان استتار و اختفا روزه روزه افزایش یافته بود، به صفر برساند. با این کار مأمون، آن دو ویژگی مؤثر و نافذ را نیز از گروه علویان میگرفت؛ زیرا جمعی که رهبرشان فرد ممتاز دستگاه خلافت و ولیعهد پادشاه مطلق العنان وقت و متصرف در امور کشور است، نه مظلوم است و نه آن چنان مقدّس.

این تدبیر میتوانست فکر شیعی را هم در ردیف بقیّه ی عقاید و افکاری که در جامعه طرف دارانی داشت قرار دهد و آن را از حدّ يك تفکر مخالف دستگاه که اگرچه از نظر دستگاه ها، ممنوع و مبعوض است، از نظر مردم بخصوص ضعفا پرجاذبه و استفهام برانگیز است، خارج سازد.

2-4 - تخطئه ی مدّعی تشیع مبنی بر غاصبانه بودن خلافت های اموی و عباسی

دوم: تخطئه ی مدّعی تشیع مبنی بر غاصبانه بودن خلافت های اموی و عباسی و مشروعیت دادن به این خلافتها بود. مأمون با این کار به همه ی شیعیان، مزورانه ثابت میکرد که ادّعی غاصبانه و نامشروع بودن خلافت های مسلّط که همواره جزو اصول اعتقادی شیعه به حساب میرفته، يك حرف بی پایه و ناشی از ضعف و عقده های حقارت بوده است، چه اگر خلافت های دیگران نامشروع و جابرانه بود، خلافت مأمون هم که جانشین آنها است، میباید نامشروع و غاصبانه باشد و چون علیّ بن موسی الرضا با ورود در آن دستگاه و قبول جانشینی مأمون، او را قانونی و مشروع دانسته، پس باید بقیّه ی خلفا هم از مشروعیت برخوردار بوده باشند و این نقض همه ی ادّعاهای شیعیان است. با این کار نه فقط مأمون از علیّ بن موسی الرضا بر مشروعیت حکومت خود و گذشتگانش اعتراف میگرفت، بلکه یکی از ارکان اعتقادی تشیع را که همان ظالمانه بودن پایه ی حکومت های قبلی است نیز درهم میکوبید.

علاوه بر این، ادّعی دیگر شیعیان مبنی بر زهد و پارسایی و بی اعتنایی ائمه به دنیا نیز با این کار نقض میشد و چنین وانمود میشد که آن حضرت فقط در شرایطی که به دنیا دسترسی نداشته اند نسبت به آن زهد می ورزیدند و اکنون که درهای بهشت دنیا به روی ایشان باز شد، به سوی آن شتافتند و مثل دیگران خود را از آن مغتنم کردند.

3-4 - در کنترل گرفتن امام توسط دستگاه های حکومت

سوم: اینکه مأمون با این کار، امام را که همواره يك كانون معارضه و مبارزه بود، در کنترل دستگاه های خود قرار میداد و بجز خود آن حضرت، همه ی سران و گردنکشان و سلحشوران علوی را نیز در سیطره ی خود در می آورد، و این موفقیتی بود که هرگز هیچ يك از اسلاف مأمون، چه بنی امیه و چه بنی عباس بر آن دست نیافته بودند.

4-4 - ایجاد فاصله بین امام و مردم

چهارم: اینکه امام را که يك عنصر مردمی و قبله ی امیدها و مرجع سؤاها و شکوه ها بود، در محاصره ی مأموران حکومت قرار میداد و رفته رفته رنگ مردمی بودن را از او میزدود و میان او و مردم و سپس میان او و عوطف و محبت های مردم فاصله می افکند.

5-4 - کسب وجهه و حیثیت معنوی برای مأمون

هدف پنجم این بود که با این کار برای خود وجهه و حیثیتی معنوی کسب میکرد، طبیعی بود که در دنیای آن روز، همه او را بر اینکه فرزندی از پیغمبر و شخصیت مقدس و معنوی را به ولیعهدی خود برگزیده و برادران و فرزندان خود را از این امتیاز محروم ساخته است، ستایش کنند و همیشه چنین است که نزدیکی دینداران به دنیاطلبان از آبروی دینداران میکاهد و بر آبروی دنیاطلبان می افزاید.

6-4 - تبدیل امام به توجیه گر دستگاه خلافت

اشاره

ششم آنکه در پندار مأمون، امام با این کار به يك توجیه گر دستگاه خلافت بدل میگشت، بدیهی است شخصی در حد علمی و تقوایی امام با آن حیثیت و حرمت بی نظیری که وی به عنوان فرزند پیامبر در

چشم همگان داشت، اگر نقش توجیه حوادث را در دستگاه حکومت بر عهده میگرفت، هیچ نغمه‌ی مخالفی نمیتوانست خدشه‌ای بر حیثیت آن دستگاه وارد سازد؛ این همان حصار منیعی بود که میتوانست همه‌ی خطاها و زشتی‌های دستگاه خلافت را از چشمها پوشیده بدارد.

بجز اینها، هدفهای دیگری نیز برای مأمون متصور بود. (1)

تدبیر مأمون؛ بسیار هوشمندانه و پیچیده

چنان که مشاهده میشود، این تدبیر بقدری پیچیده و عمیق است که یقیناً هیچ کس جز مأمون نمیتوانست آن را بخوبی هدایت کند و بدین جهت بود که دوستان و نزدیکان مأمون از ابعاد و جوانب آن بی‌خبر بودند. از برخی گزارشهای تاریخی چنین برمی‌آید که حتی فضل بن سهل، وزیر و فرمانده کل و مقرب‌ترین فرد دستگاه خلافت نیز از حقیقت و محتوای این سیاست، بی‌خبر بوده است. مأمون حتی برای اینکه هیچ‌گونه ضربه‌ای بر هدفهای وی از این حرکت پیچیده وارد نیاید، داستانهای جعلی برای علّت و انگیزه‌ی این اقدام میساخت و به این‌وآن میگفت.

حقاً باید گفت سیاست مأمون از پختگی و عمق بی‌نظیری برخوردار بود، اما آن سوی دیگر این صحنه‌ی نبرد، امام علی بن موسی الرضا است و همین است که علی‌رغم زیرکی شیطنت‌آمیز مأمون، تدبیر پخته و همه‌جانبه‌ی او را به حرکتی بی‌اثر و بازیچه‌ای کودکانه بدل میکنند. مأمون با قبول آن همه زحمت و با وجود سرمایه‌گذاری عظیمی که در این راه کرد، از این عمل نه تنها طرفی برنست، بلکه سیاست او به سیاستی برضد او بدل شد. تیری که با آن، اعتبار و حیثیت و مدعاهای امام علی بن موسی الرضا را هدف گرفته بود، خود او را آماج قرار داد، به طوری که بعد از گذشت مدتی کوتاه، ناگزیر شد همه‌ی تدابیر گذشته‌ی خود را کأن لم یکن شمرده، بالاخره

ص: 472

همان شیوه ای را در برابر امام در پیش بگیرد که همه ی گذشتگانش در پیش گرفته بودند یعنی «قتل»؛ و مأمون که در آرزوی چهره ی قداست مآب خلیفه ای موجّه و مقدّس و خردمند، این همه تلاش کرده بود، سرانجام در همان مزبله ای که همه ی خلفای پیش از او در آن سقوط کرده بودند، یعنی فساد و فحشا و عیش و عشرت توأم با ظلم و کبر فرو غلتید. (1)

5- سیاستها و تدابیر امام علیّین موسی الرضا (علیه السلام) در مقابل مأمون

5-1- پر کردن فضای مدینه از کراهت و نارضایی

هنگامی که امام را از مدینه به خراسان دعوت کردند، آن حضرت فضای مدینه را از کراهت و نارضایی خود پرکرد، به طوری که همه کس در پیرامون امام یقین کردند که مأمون با تیت سوء حضرت را از وطن خود دور میکند. امام بدینی خود به مأمون را با هر زبان ممکن به همه ی گوشها رساند. در وداع با حرم پیغمبر، در وداع با خانواده اش هنگام خروج از مدینه، در طواف کعبه که برای وداع انجام میداد، با گفتار و رفتار، با زبان دعا و زبان اشک، بر همه ثابت کرد که این سفر، سفر مرگ اوست. همه ی کسانی که باید طبق انتظار مأمون نسبت به او خوش بین و نسبت به امام به خاطر پذیرش پیشنهاد او بدین میشدند، در اولین لحظات این سفر دلشان از کینه ی مأمون که امام عزیزشان را این طور ظالمانه از آنان جدا میکرد و به قتلگاه میبرد، لبریز شد. (2)

5-2- استتکاف شدید از پذیرش پیشنهاد ولایتعهدی

هنگامی که در مرو پیشنهاد ولایتعهدی آن حضرت مطرح شد، حضرت به شدت استتکاف کردند و تا وقتی مأمون صریحاً آن حضرت

ص: 473

1- 1363/5/18 .

2- . همان

را تهدید به قتل نکرد، آن را نپذیرفتند. این مطلب همه جا پیچید که علیّین موسی الرضا ولیعهدی و پیش از آن خلافت را که مأمون به او با اصرار پیشنهاد کرده بود، نپذیرفته است. دست اندرکاران امور که به ظرافت تدبیر مأمون واقف نبودند، ناشیانه عدم قبول امام را همه جا منتشر کردند، حتّی فضل بن سهل در جمعی از کارگزاران و مأموران حکومت گفت من هرگز خلافت را چنین خوار ندیده ام، امیرالمؤمنین آن را به علیّین موسی الرضا تقدیم میکند و علیّین موسی دست رد به سینه ی او میزند.

خود امام از هر فرصتی، اجباری بودن این منصب را به گوش این و آن میرساند، همواره میگفت من تهدید به قتل شدم تا ولیعهدی را قبول کردم. طبیعی بود که این سخن همچون عجیب ترین پدیده ی سیاسی، دهان به دهان و شهر به شهر پراکنده شود و همه ی آفاق اسلام در آن روز یا بعدها بفهمند که در همان زمان که کسی مثل مأمون فقط به دلیل آنکه از ولیعهدی برادرش امین عزل شده است، به جنگی چندساله دست میزند و هزاران نفر از جمله برادرش امین را به خاطر آن به قتل میرساند و سر برادرش را از روی خشم شهر به شهر میگرداند، کسی مثل علیّین موسی الرضا پیدا میشود که به ولیعهدی با بی اعتنایی نگاه میکند و آن را جز با کراهت و در صورت تهدید به قتل نمیپذیرد. مقایسه ای که از این رهگذر میان امام علیّین موسی الرضا و مأمون عبّاسی در ذهنها نقش می بست، درست عکس آن چیزی را نتیجه میداد که مأمون به خاطر آن، این سرمایه گذاری را کرده بود. (1)

3-5 - پذیرش ولایتعهدی، مشروط به عدم دخالت در شئون حکومت

با این همه علیّین موسی الرضا فقط بدین شرط ولیعهدی را پذیرفت که در هیچ يك از شئون حکومت دخالت نکند و به جنگ و صلح و عزل و

ص: 474

نصب و تدبیر امور نپردازد و مأمون که فکر میکرد فعلاً در شروع کار این شرط قابل تحمّل است و بعدها بتدریج میتوان امام را به صحنه ی فعالیتّهای خلافتی کشانید، این شرط را از آن حضرت قبول کرد. روشن است که با تحقّق این شرط، نقشه ی مأمون نقش بر آب میشد و بیشترین هدفهای او نابرآورده میگشت.

امام در همان حال که نام ولیعهد داشت و قهراً از امکانات دستگاه خلافت نیز برخوردار میبود، چهره ای به خود میگرفت که گویی با دستگاه خلافت، مخالف و به آن معترض است، نه امری، نه نهی، نه تصدّی مسئولیتی، نه قبول شغلی، نه دفاعی از حکومت و طبعاً نه هیچ گونه توجیهی برای کارهای آن دستگاه. روشن است که عضوی در دستگاه حکومت که چنین با اختیار و اراده ی خود، از همه ی مسئولیتها کناره میگیرد، نمیتواند نسبت به آن دستگاه صمیمی و طرف دار باشد. مأمون بخوبی این نقیصه را حس میکرد و لذا پس از آنکه کار ولیعهدی انجام گرفت، بارها درصدد برآمد امام را برخلاف تعهد قبلی با لطائف الحیل به مشاغل خلافتی بکشاند و سیاست مبارزه ی منفی امام را نقض کند، اما هر دفعه امام هشیارانه نقشه ی او را خنثی میکرد.

يك نمونه همان است که معمر بن خلّاد از خود امام هشتم نقل میکند که مأمون به امام میگوید اگر ممکن است به کسانی که از او حرف شنوی دارند، در باب مناطقی که اوضاع آن پریشان است چیزی بنویس و امام استنکاف میکند و قرار قبلی که همان عدم دخالت مطلق است را به یادش می آورد و نمونه ی بسیار مهم و جالب دیگر، ماجرای نماز عید است که مأمون به این بهانه «که مردم قدر تو را بشناسند و دلهای آنان آرام گیرد» امام را به امامت نماز عید دعوت میکند. امام استنکاف میکند و پس از اینکه مأمون اصرار را به نهایت میرساند، امام به این شرط قبول میکند که نماز را به شیوه ی پیغمبر و علیّین ابی طالب به جا آورد و آنگاه امام از این

فرصت چنان بهره ای میگیرد که مأمون را از اصرار خود پشیمان میسازد و امام را از نیمه ی راه نماز برمیگرداند، یعنی به ناچار ضربه ی دیگری بر ظاهر ریاکارانه ی دستگاه خود وارد میسازد. (1)

4-5 - بر ملا کردن داعیه ی امامت شیعی در جهان اسلام

اما بهره برداری اصلی امام از این ماجرا بسی از اینها مهم تر است: امام با قبول ولیعهدی، دست به حرکتی میزند که در تاریخ زندگی ائمه پس از پایان خلافت اهل بیت در سال چهارم هجری تا آن روز و تا آخر دوران خلافت بی نظیر بوده است و آن بر ملا کردن داعیه ی امامت شیعی در سطح عظیم اسلام و دریدن پرده ی غلیظ تقیه و رساندن پیام تشیع به گوش همه ی مسلمانها است. تریبون عظیم خلافت در اختیار امام قرار گرفت و امام در آن، سخنانی را که در طول 150 سال جز در خفا و با تقیه و به خصیصین و یاران نزدیک گفته نشده بود، به صدای بلند فریاد کرد و با استفاده از امکانات معمولی آن زمان که جز در اختیار خلفا و نزدیکان درجه یک آنها قرار نمیگرفت، آن را به گوش همه رساند.

مناظرات امام در مجمع علما و در محضر مأمون که در آن قوی ترین استدلالهای امامت را بیان فرموده است، نامه ی جوامع الشریعه که در آن همه ی رؤوس مطالب عقیدتی و فقهی شیعی را برای فضل بن سهل نوشته است، حدیث معروف امامت که در مرو برای عبدالعزیز بن مسلم کرده است، قصائد فراوانی که در مدح آن حضرت به مناسبت ولایتعهدی سروده شده و برخی از آن مانند قصیده ی دعبل و ابونواس همیشه در شمار قصائد برجسته ی عربی به شمار رفته است، نمایشگر این موقفت عظیم امام است.

در آن سال در مدینه و شاید در بسیاری از آفاق اسلامی، هنگامی که خبر ولایتعهدی علین موسی الرضا رسید، در خطبه ی نماز جمعه، فضائل

ص: 476

اهل بیت بر زبان رانده شد. اهل بیت پیغمبر که هفتاد سال علناً بر منبرها دشنام داده شدند و سالهای متمادی دیگر کسی جرئت بر زبان آوردن فضائل آنها را نداشت، اکنون همه جا به عظمت و نیکی یاد شدند، دوستان آنان از این حادثه روحیه و قوت قلب گرفتند، بی خبرها و بی تفاوت ها با آن آشنا شدند و به آن گرایش یافتند و دشمنان سوگندخورده احساس ضعف و شکست کردند، محدثین و متفکرین شیعه، معارفی را که تا آن روز جز در خلوت نمیشد به زبان آورد، در جلسات درسی بزرگ و مجامع عمومی بر زبان راندند. (1)

5-5 - استفاده از هر فرصتی برای ایجاد رابطه ی جدید میان خود و مردم

در حالی که مأمون امام را جدا از مردم می پسندید و این جدایی را در نهایت، وسیله ای برای قطع رابطه ی معنوی و عاطفی میان امام و مردم میخواست، امام در هر فرصتی خود را در معرض ارتباط با مردم قرار میداد، با اینکه مأمون آگاهانه مسیر حرکت امام از مدینه تا مرو را به طرزی انتخاب کرده بود که شهرهای معروف به محبت اهل بیت مانند کوفه و قم در سر راه قرار نگیرند. امام در همان مسیر تعیین شده، از هر فرصتی برای ایجاد رابطه ی جدیدی میان خود و مردم استفاده کرد. در اهواز آیات امامت را نشان داد، در بصره خود را در معرض محبت دلهایی که با او نامهربان بودند قرار داد، در نیشابور حدیث سلسله الذهب را برای همیشه به یادگار گذاشت و علاوه بر آن، نشانه های معجزه آسای دیگری نیز آشکار ساخت و در جابه جای این سفر طولانی، فرصت ارشاد مردم را مغتنم شمرد، در مرو که سر منزل اصلی و اقامتگاه خلافت بود هم هرگاه فرصتی دست داد، حصارهای دستگاه حکومت را برای حضور در انبوه جمعیت مردم شکافت. (2)

ص: 477

1- . 1363/5/18

2- . همان

نه تنها سرجنابان تشیع از سوی امام به سکوت و سازش تشویق نشدند، بلکه فرائن حاکی از آن است که وضع جدید امام موجب دلگرمی آنان شد و شورشگرانی که بیشترین دورانهای عمر خود را در کوه های صعب العبور و آبادی های دوردست و با سختی و دشواری میگذراندند، با حمایت امام علیین موسی الرضا حتی مورد احترام و تجلیل کارگزاران حکومت در شهرهای مختلف نیز قرار گرفتند. شاعر ناسازگار و تندزبانی چون دعبل که هرگز به هیچ خلیفه و وزیر و امیری روی خوش نشان نداده و در دستگاه آنان رحل اقامت نیفکنده بود و هیچ کس از سرجنابان خلافت از تیزی زبان او مصون نمانده بود و به همین دلیل همیشه مورد تعقیب و تفتیش دستگاه های دولتی به سر میبرد و سالیان دراز، دار خود را بر دوش خود حمل میکرد و میان شهرها و آبادی ها سرگردان و فراری میگذرانید، توانست به حضور امام و مقتدای محبوب خود برسد و معروف ترین و شیواترین قصیده ی خود را که ادعاینامه ی نهضت علوی بر ضد دستگاه های خلافت اموی و عباسی است، برای آن حضرت بسراید و شعر او در زمانی کوتاه به همه ی اقطار عالم اسلام برسد، به طوری که در بازگشت از محضر امام، آن را از زبان رئیس راهزنان میان راه بشنود. (1)

6 - نتایج تدابیر مأمون و سیاستهای امام

يك سال پس از اعلام ولیعهدی وضعيت چنین است:

مأمون علیین موسی را از امکانات و حرمت بی حد و مرز برخوردار کرده است، اما همه میدانند که این ولیعهد عالی مقام در هیچ يك از کارهای دولتی یا حکومتی دخالت نمیکند و به میل خود از هر آنچه به دستگاه خلافت مربوط میشود، روگردان است و همه میدانند که او ولیعهدی را به

ص: 478

همین شرط که به هیچ کار دست نزنند، قبول کرده است.

مأمون چه در متن فرمان ولایتعهدی و چه در گفته ها و اظهارات دیگر او را به فضل و تقوا و نسب رفیع و مقام علمی منبع ستوده است و او اکنون در چشم آن مردمی که برخی از او فقط نامی شنیده و جمعی به همین اندازه هم او را نشناخته و شاید گروهی بغض او را همواره در دل پرورانده بودند، به عنوان يك چهره ی در خور تعظیم و تجلیل و يك انسان شایسته ی خلافت که از خلیفه به سال و علم و تقوا و خویشی با پیغمبر، بزرگ تر و شایسته تر است شناخته اند.

مأمون نه تنها با حضور او نتوانسته معارضان شیعی خود را به خود خوشبین و دست و زبان تند آنان را از خود و خلافت خود منصرف سازد، بلکه حتی علیبن موسی مایه ی امان و اطمینان و تقویت روحیه آنان نیز شده است، در مدینه و مکه و دیگر اقطار مهم اسلامی، نه فقط نام علیبن موسی به تهمت حرص به دنیا و عشق به مقام و منصب از رونق نیفتاده، بلکه حشمت ظاهری بر عزت معنوی او افزوده شده و زبان ستایشگران پس از ده ها سال به فضل و رتبه ی معنوی پدران مظلوم و معصوم او گشوده شده است. کوتاه سخن آنکه مأمون در این قمار بزرگ نه تنها چیزی به دست نیاورده که بسیاری چیزها را از دست داده و در انتظار است که بقیه را نیز از دست بدهد. اینجا بود که مأمون احساس شکست و خسران کرد و درصدد برآمد که خطای فاحش خود را جبران کند و خود را محتاج آن دید که پس از این همه سرمایه گذاری، سرانجام برای مقابله با دشمنان آشتی ناپذیر دستگاه های خلافت یعنی ائمه ی اهل بیت (علیهم السّلام) به همان شیوه ای متوسّل شد که همیشه گذشتگان ظالم و فاجر او متوسّل شده بودند، یعنی قتل.

بدیهی است قتل امام هشتم پس از چنان موقعیت ممتاز به آسانی میسر نبود. قرائن نشان میدهد که مأمون پیش از اقدام قطعی خود برای به

شهادت رساندن امام به کارهای دیگری دست زده است که شاید بتواند این آخرین علاج را آسان تر به کار برد، شایعه پراکنی و نقل سخنان دروغ از قول امام، از جمله ی این تدابیر است، به گمان زیاد اینکه ناگهان در مرو شایع شد که علی بن موسی همه ی مردم را بردگان خود میداند، جز با دست اندرکاری عمال مأمون ممکن نبود.

هنگامی که ابی الصّلت این خبر را برای امام آورد، حضرت فرمود: «بار الٰه، ای پدیدآورنده ی آسمانها و زمین، تو شاهدهی که نه من و نه هیچ يك از پدرانم هرگز چنین سخنی نگفته ایم و این یکی از همان ستمهایی است که از سوی اینان به ما میشود.»

تشکیل مجالس مناظره با هر آن کسی که کمتر امیدی به غلبه ی او بر امام میرفت نیز از جمله ی همین تدابیر است. هنگامی که امام، مناظره کنندگان ادیان و مذاهب مختلف را در بحث عمومی خود منکوب کرد و آوازه ی دانش و حجّت قاطعش در همه جا پیچید، مأمون در صدد برآمد که هر متکلم و اهل مجادله ای را به مجلس مناظره با امام بکشاند، شاید يك نفر در این بین بتواند امام را مجاب کند. البتّه چنان که میدانیم هرچه تشکیل مناظرات ادامه می یافت قدرت علمی امام آشکارتر میشد و مأمون از تأثیر این وسیله نومیدتر.

بنا بر روایات، يك یا دوبار توطئه ی قتل امام به وسیله ی نوکران و ایادی خود را ریخت و يك بار هم حضرت را در سرخس به زندان افکند، اما این شیوه ها هم نتیجه ای جز جلب اعتقاد همان دست اندرکاران به رتبه ی معنوی امام را به بار نیاورد و مأمون در مانده تر و خشمگین تر شد. در آخر، چاره ای جز آن نیافت که به دست خود و بدون هیچ گونه واسطه ای امام را مسموم کند و همین کار را کرد و در ماه صفر 203 هجری یعنی قریب دو سال پس از آوردن آن حضرت از مدینه به خراسان و يك سال و اندی پس از

صدور فرمان ولیعهدی به نام آن حضرت، دست خود را به جنایت بزرگ و فراموش نشدنی قتل امام آلود. (1)

ص: 481

1- . 1363/5/18 2. در مراسم افتتاحیه ی کنگره ی جهانی حضرت رضا (ع) 1365/4/28

رهبر معظم انقلاب در دوران ریاست جمهوری به تفصیل سیره ی سیاسی ائمه (علیهم السّلام) و شرایط متفاوت هر دوره را توضیح داده اند. ایشان در این سخنرانی، تلاش داشته اند اثبات کنند چگونه مجموعه ی رفتار و سلوک سیاسی ائمه در شکلی واحد قابل جمع و ارائه است. این سخنرانی دارای منطقی درهم تنیده و به هم پیوسته است. میشد بیانات مرتبط با هر کدام از ائمه ی کرام را در فصل مربوطه ارائه کرد، اما انسجام و ترتیب منطقی مطالب لطمه میدید؛ به همین دلیل متن کامل سخنرانی با تقطیع و تیتراژ و به همان ترتیبی که ارائه شده آمده است.

1 - انسان 250 ساله: عنصر سیاسی؛ خطّ ممتدّ زندگی ائمه ی هدی (علیهم السّلام)

... عنصر مبارزه ی سیاسی حد، که خطّ ممتدّ زندگی ائمه ی هدی (علیهم السّلام) را در طول 250 سال تشکیل میدهد، در لابلای روایات و احادیث و شرح حالهای ناظر به جنبه های علمی و معنوی، گم شده است. زندگی ائمه (علیهم السّلام) را ما باید به عنوان درس و اسوه فرا بگیریم؛ نه فقط به عنوان خاطره های شکوهمند و ارزنده؛ و این، بدون توجه به روش و منش سیاسی

این بزرگواران، ممکن نیست. بنده شخصاً علاقه ای به این بُعد و جانب از زندگی ائمه (علیهم السّلام) پیدا کردم؛ و بد نیست این را عرض کنم که اول بار این فکر برای بنده در سال 1350 و در دوران محنت بار يك امتحان و ابتلاء دشوار پیدا شد.

اگرچه قبل از آن، به ائمه، به صورت مبارزان بزرگی که در راه اعلاء کلمه ی توحید و استقرار حکومت الهی فداکاری میکردند، توجه داشتم، اما نکته ای که در آن برهه ناگهان برای من روشن شد، این بود که زندگی این بزرگواران، علی رغم تفاوت ظاهری که بعضی حتی میان برخی از بخشهای این زندگی، احساس تناقض کردند در مجموع، يك حرکت مستمر و طولانی است، که از سال یازدهم هجرت شروع میشود و 250 سال ادامه پیدا میکند و به سال 260 که سال شروع غیبت صغری است، در زندگی ائمه خاتمه پیدا میکند.

این بزرگواران يك واحدند، يك شخصیتند. شك نمیشود کرد که هدف و جهت آنها یکی است. پس ما به جای اینکه بیاییم زندگی امام حسن مجتبی (علیه السّلام) را جدا و زندگی امام حسین (علیه السّلام) را جدا و زندگی امام سجّاد (علیه السّلام) را جدا تحلیل کنیم تا احیاناً در دام این اشتباه خطرناک بیفتیم که سیره ی این سه امام، به خاطر اختلاف ظاهری با هم، متعارض و متخالفند، باید يك انسانی را فرض کنیم که 250 سال عمر کرده و در سال یازدهم هجرت قدم در يك راهی گذاشته و تا سال 260 هجری این راه را طی کرده است.

تمام حرکات این انسان بزرگ و معصوم، با این دید قابل فهم و قابل توجیه خواهد بود. هر انسانی که از عقل و حکمت برخوردار باشد، ولو نه از عصمت در يك حرکت بلندمدت، تاکتیکها و اختیارهای موضعی خواهد داشت. گاهی ممکن است لازم بداند که تند حرکت کند و گاهی کند؛ گاهی حتی ممکن است به عقب نشینی حکیمانه دست بزند؛ اما همان

عقب نشینی هم از نظر کسانی که علم و حکمت و هدفداری او را میدانند، يك حرکت به جلو محسوب میشود.

با این دید، زندگی امیرالمؤمنین، با زندگی امام مجتبی، با زندگی حضرت ابی عبدالله، با زندگی هشت امام دیگر تا سال 260 يك حرکت مستمر است. این را بنده در آن سال متوجه شدم، با این دید وارد زندگی آنها شدم؛ يك بار دیگر نگاه کردم و هرچه پیش رفتم، این فکر تأیید شد. (1)

2 - مفهوم مبارزه ی حادّ سیاسی ائمه (علیهم السّلام)

اولاً مبارزه ی سیاسی یا مبارزه ی حادّ سیاسی که ما به ائمه (علیهم السّلام) نسبت میدهیم، یعنی چه؟ منظور این است که مبارزات ائمه ی معصومین (علیهم السّلام) فقط مبارزه ی علمی و اعتقادی و کلامی نبود؛ از قبیل مبارزات کلامی ای که شما در طول همین مدّت، در تاریخ اسلام مشاهده میکنید؛ مثل معتزله، اشاعره و دیگران، مقصود ائمه از این نشستن ها و حلقات درس و بیان حدیث و نقل معارف و بیان احکام، فقط این نبود که يك مکتب کلامی یا فقهی را که به آنها وابسته بود، صددرصد ثابت کنند و خصوم خودشان را مُفهم کنند؛ چیزی بیش از این بود.

همچنین ائمه (علیهم السّلام) يك مبارزه ی مسلّحانه هم از قبیل آن چیزی که انسان در زندگی جناب زید و بازماندگانش و همچنین بنی الحسن و بعضی از آل جعفر و دیگران، در تاریخ زندگی ائمه مبینند، نداشتند. البتّه همین جا اشاره کنم... آنها را به طور مطلق هم تخطئه نمیکردند؛ بعضی را تخطئه میکردند به دلایلی غیر از نفس مبارزه ی مسلّحانه، بعضی را هم تأیید کامل میکردند، در بعضی هم به نحو پشت جبهه شرکت میکردند «لوددت أنّ الخارجیّ یخرج من ءال محمّد خرج و علیّ نفقة عیاله» (2)؛ کمک مالی،

ص: 485

1- . در مراسم افتتاحیه ی کنگره ی جهانی حضرت رضا (ع) 1365/4/28

2- . السّرائر، ص 569

کمک آبرویی، کمک به جا دادن و مخفی کردن و از این قبیل، لیکن خودشان به عنوان ائمه (علیهم السلام)، آن سلسله ای که ما می شناسیم، وارد در مبارزه ی مسلحانه نبودند و نمیشدند.

مبارزه ی سیاسی با هدف تشکیل حکومت اسلامی: مبارزه ی سیاسی، نه آن اولی است و نه این دومی؛ بلکه عبارت است از مبارزه ای با يك هدف سیاسی. آن هدف سیاسی چیست؟ عبارت است از تشکیل حکومت اسلامی و به تعبیر ما حکومت علوی. ائمه از لحظه ی وفات رسول الله تا سال 260، درصدد بودند که حکومت الهی را در جامعه ی اسلامی به وجود بیاورند؛ این، اصل مدعا است.

البته نمیتوانیم بگوییم که میخواستند حکومت اسلامی را در زمان خودشان، یعنی هر امامی در زمان خودش به وجود بیاورند؛ آینده های میان مدّت و بلندمدّت و در مواردی هم نزدیک مدّت وجود داشت. مثلاً در زمان امام مجتبی (علیه السلام)، به نظر ما تلاش برای ایجاد حکومت اسلامی در آینده ی کوتاه مدّت بود. امام مجتبی در جواب به آن کسانی، مسیب بن نجبه و دیگران که میگفتند چرا شما سکوت کردید، میفرمود: «إِنْ أَدْرِي لَعَلَّ فِتْنَةَ لَكُمْ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ» (1). و در زمان امام سجّاد (علیه السلام)، به نظر بنده، برای آینده ی میان مدّت بود؛ که حالا- در این باره، شواهد و مطالبی را که هست، عرض خواهم کرد. در زمان امام باقر (علیه السلام)، احتمال زیاد این است که برای آینده ی کوتاه مدّت بود. از بعد از شهادت امام هشتم (علیه السلام) به گمان زیاد برای آینده ی بلندمدّت بود. برای چه موقع؟ مختلف بود، اما همیشه بود. این، معنای مبارزه ی سیاسی است.

همه ی کارهای ائمه (علیهم السلام) غیر از آن کارهای معنوی و روحی که مربوط به اعلاء نفس يك انسان و قرب او به خدا است، بینه و بین ربّه یعنی درس، حدیث، علم، کلام، محاجّه با خصوم علمی، با خصوم سیاسی،

ص: 486

1- . سوره ی انبیاء، آیه ی 111، ترجمه: «و نمی دانم، شاید آن برای شما آزمایشی و تا چندگاهی [وسیله ی] برخورداری باشد».

تبعید، حمایت از يك گروه و ردّ يك گروه، در این خط است؛ برای این است که حکومت اسلامی را تشکیل دهند. این، مدّعا است....(1)

3 - دلایل اثباتگر تفکر سیاسی ائمه

البته بعضی از دلایل، دلایل کلی است؛ مثل اینکه میدانیم امامت، ادامه ی نبوت است؛ و نبی، اول امام است «انّ رسول الله کان الامام» (2) در کلام امام صادق (علیه السلام) و رسول الله برای ایجاد نظام عدل و حقّ الهی قیام کرد و آن نظام را با مبارزات پیگیر خود به وجود آورد و تا بود، از آن حفاظت کرد. نمیشود که امام که دنباله ی نبی است، از يك چنین نظامی غافل بماند. این، يك استدلال کلی است؛ که البته با بحث زیاد و توجه به نکات گوناگون، این استدلال را میشود تعقیب کرد.

بعضی از دلایل هم دلایل صادره ی از کلمات ائمه (علیهم السلام) یا از روش و منش زندگی آنها است؛ که با توجه به این نکته و با تقطن به این جهت گیری، همه ی آنها معنا پیدا میکنند. و حقیقت این است که يك مقدار هم در توجه به این معنا، شرایط و اوضاع میتواند کمک کند؛ کما اینکه آن زمان برای ما چنین چیزی بود؛ در داخل سلّول تاریک زندان، انسان میتواند علّت و معنا و وجه سلام بر «معدّب فی قعرالسّجون و ظلم المطامیر ذی السّاق المرضوض بحلق القيود» (3) را درست بفهمد. (4)

4 - ترسیم کلی خطّ ممتدّ مبارزه ی ائمه

شباهتها و تفاوتهای حرکت سیاسی ائمه با بنی العباس

اگر بخواهیم عنصر مبارزه ی سیاسی را مشخص کنیم، نه آن چیزی

ص: 487

1- . در مراسم افتتاحیه ی کنگره ی جهانی حضرت رضا (ع) 1365/4/28

2- . کافی، ج 4، ص 466

3- . بحارالانوار، ج 99، ص 17

4- . در مراسم افتتاحیه ی کنگره ی جهانی حضرت رضا (ع) 1365/4/28

است که در مبارزات کلامی مشاهده میشود، و نه آن چیزی است که در مبارزات مسلحانه دیده میشود. برای کسانی که تاریخ قرن دوم هجری را خوب میدانند و حرکات بنی العباس را از سالهای قبل از سال 100 هجری تا سال 132 که آغاز حکومت بنی العباس است درست مطالعه کرده اند، بنده میتوانم تشبیه کنم مبارزه ی حادّ سیاسی در زندگی ائمه را به آن چنان چیزی که در زندگی بنی العباس مشاهده میشود.

البته اگر کسی در زندگی بنی العباس و مبارزات آنها و دعوت آنها مطالعه نکرده باشد، این تشبیه، درست رسا و گویا نیست. در زندگی ائمه (علیهم السّلام) هم همان طور چیزی هست، منتها با فرقه‌های جوهری در هدف بنی العباس و ائمه و در روشهای آنها و ائمه و در اشخاص آنها و ائمه؛ اما شکل کار و نقشه ی کار، تقریباً به هم نزدیک است. لذا يك جاهایی هم می بینید که این دو جریان، با هم مخلوط میشوند؛ یعنی بنی العباس به خاطر نزدیکی روش و تبلیغات و دعوتشان با آل علی، در مناطق دورتر از حجاز و عراق، این جور وانمود میکنند که همان خطّ آل علی هستند! حتّی لباس سیاه را که «مسوده» در طلیعه ی دعوت بنی عباس در خراسان و ری بر تن میکردند، میگفتند «هذا السّواد حداد آل محمّد و شهداء کربلا و زید و یحیی»⁽¹⁾؛ این لباس ماتم آل محمّد و ماتم شهیدان کربلا و ماتم زید و یحیی است. حتّی عدّه ای از سرانشان خیال میکردند که دارند برای آل علی کار میکنند.

يك چنین حرکتی در زندگی ائمه بود؛ منتها همان طور که گفتیم، با سه تفاوت عنصری در هدف، در روشها و در اشخاص. این، معنای مبارزه ی سیاسی در زندگی ائمه (علیهم السّلام) است. من لازم میدانم ترسیم کلی مبارزه ی ائمه را اوّل عرض کنم، بعد برگردیم به بعضی از نمودارهای این مبارزه در کلمات ائمه (علیهم السّلام).

ص: 488

اشاره

ترسیم کلی را در دوران سه امام اول، یعنی امیرالمؤمنین و امام مجتبی و سیدالشهداء، فعلاً مسکوت میگذارم، درباره ی آنها زیاد بحث شده و تقریباً کسی شبهه ندارد که در حرکت آنها يك جهت گیری و عنصر سیاسی و هدف سیاسی وجود داشته است؛ از دوران امام سجّاد شروع میکنم.

به نظر بنده، از دوران امام سجّاد، یعنی از سال 61 هجری تا سال 260 که 200 سال است ما سه مرحله داریم: يك مرحله از سال 61 تا سال 135 است؛ یعنی شروع خلافت منصور عباسی. در این مرحله، حرکت از يك نقطه آغاز میشود، بتدریج کیفیت و عمق و گسترش پیدا میکند، اوج میگیرد، تا سال 135. سال 135 که سال مرگ سفّاح و خلافت منصور است، وضع عوض میشود. مشکلاتی پدید می آید که بسیاری از پیشرفتها را متوقّف و معطل میکند. در يك مبارزه ی سیاسی، این طور چیزی پیش می آید؛ و ما هم در این دوران خودمان مشاهده کرده ایم.

يك مرحله ی دیگر، از سال 135 تا سال 202 یا 203 است، که سال شهادت امام رضا است. این هم يك مرحله ی دیگر است که باز حرکت و مبارزه، از يك نقطه ی بالاتر از نقطه ی سال 61 و عمیق تر و گسترده تر از آن، منتها با يك مشکلات جدیدی آغاز میشود و رفته رفته اوج و گسترش پیدا میکنند و قدم به قدم به پیروزی نزدیک میشود، تا سال شهادت امام هشتم که سال 202 یا 203 یا 204 است؛ احتمالاً 203 باشد که اینجا باز حرکت متوقّف میشود.

با رفتن مأمون به بغداد در سال 204 و شروع خلافت مأمونی که یکی از فصلهای بسیار دشوار در زندگی ائمه (علیهم السّلام) است باز فصل جدیدی آغاز میشود، که فصل محنت ائمه است. با اینکه گسترش تشیع در آن روزها بیش از همیشه بوده، به اعتقاد بنده محنت ائمه هم در آن روزها بیش از همیشه بوده است. و این همان دورانی است که به گمان بنده،

تلاش و مبارزه برای بلندمدت است. یعنی ائمه (علیهم السّلام) دیگر برای پیش از غیبت صغری تلاش نمیکنند، بلکه برای بعدها زمینه سازی میکنند. و این دوران، از سال 204 تا 260 ادامه پیدا میکند؛ که سال شهادت امام عسکری (علیه السّلام) و شروع غیبت صغری است. (1)

این، سه دوره است؛ هر يك از این سه دوره، خصوصیاتى دارد که بنده اجمالاً خصوصیات این دوره ها را عرض میکنم:

دوران امام سجّاد (علیه السّلام)

شرایط زمان

1 - فراگیری جوّ رعب و اختناق بر اثر حادثه ی کربلا

دوره ی اول که دوره ی امام سجّاد (علیه السّلام) است، کار با دشواری فراوان آغاز میشود. حادثه ی کربلا يك تکان سختی در ارکان شیعه بلکه در همه جای دنیای اسلام داد. قتل و تعقیب و شکنجه و ظلم سابقه داشت، اما کشتن پسر پیغمبر و اسارت خانواده ی پیغمبر و بردن آنان شهر به شهر و بر نیزه کردن سر عزیز زهرا که هنوز کسانی بودند که بوسه ی پیغمبر بر آن لب و دهان را دیده بودند، چیزی بود که دنیای اسلام را مبهوت کرد؛ کسی باور نمیکرد که کار به اینجا برسد.

اگر شعری که به حضرت زینب (علیها السّلام) منسوب است، درست باشد:

«ما توهمت یا شقیق فؤادی *** کان هذا مقدراً مکتوباً» (2)

اشاره به این نکته است؛ و این، برداشت همه ی مردم است. ناگهان احساس شد که سیاست، سیاست دیگری است؛ سخت گیری، از آنچه که تا حالا حدس زده میشد، بالاتر است؛ چیزهای تصوّر نشدنی، تصوّر شد و انجام شد. لذا رعب شدیدی تمام دنیای اسلام را گرفت؛ مگر کوفه را، و کوفه

ص: 490

1- . در مراسم افتتاحیه ی کنگره ی جهانی حضرت رضا (ع) 1365/4/28

2- . بحار الانوار، ج 45، باب 39، ص 115

فقط به برکت توّابین و بعد به برکت مختار؛ وَاَلاَ آن رعبی که ناشی از حادثه ی کربلا، در مدینه و در جاهای دیگر بود حتی در مکه، با وجود اینکه عبدالله زبیر هم بعد از چندی قیام کرده بود، يك رعب بی سابقه ای در دنیای اسلام بود.

اگرچه حرکت توّابین در سال 64 و 65 که شهادت توّابین ظاهراً سال 65 است، هوای تازه ای را در فضای گرفته ی عراق به وجود آورد، اما شهادت همه ی آنها تا آخر، مجدداً جوّ رعب و اختناق را در کوفه و عراق هم بیشتر کرد؛ و بعد از آنکه دشمنان دستگاه اموی یعنی مختار و مصعب بن زبیر به جان هم افتادند، و عبدالله زبیر از مکه، مختار طرف دار اهل بیت را هم نتوانست تحمل کند و مختار به دست مصعب کشته شد، باز این رعب و وحشت بیشتر شد و امیدها کمتر. و بالاخره عبدالملک که سر کار آمد، بعد از مدّت کوتاهی تمام دنیای اسلام با کمال قدرت زیر نگیب بنی امیّه قرار گرفت؛ و عبدالملک 21 سال قدرتمندانه حکومت کرد.

البته لازم است مخصوصاً به ماجرای حرّه اشاره کنم. در سال 64 که حمله ی مسلم بن عقبه به مدینه است، آن هم بیشتر موجب شد که باز رعب و وحشت زیاد شود و اهل بیت در غربت بیفتند. جریانش به طور خلاصه این است که یزید يك جوانی از سرداران شامی را که بی تجربه بود، بر مدینه گماشت. او برای اینکه مدنی ها را با یزید مهربان کند، عده ای از اهل مدینه را دعوت کرد که بروند با یزید در شام ملاقات کنند. اینها رفتند و با یزید در شام ملاقات کردند. یزید جایزه های زیادی، پنجاه هزار درهم و صد هزار درهم به اینها داد؛ ولی اینها که یا از صحابه یا از اولاد صحابه بودند، وقتی دستگاه یزید را دیدند، بیشتر نسبت به او متغیّر و خشمگین شدند. به مدینه برگشتند و عبدالله بن حنظله ی غسیل الملائکه ادعای امارت کرد و قیام کرد و مدینه را جدای از حکومت مرکزی اعلام کرد. آنها هم مسلم بن عقبه را فرستادند و آن چنان فاجعه ای در مدینه به بار آوردند که در کتب تواریخ، این حادثه فصل گریه آور و غمباری را تشکیل میدهد. این

هم بیشتر موجب شد که مردم احساس رعب و وحشت کنند. این رعب، حاکم بر دنیای اسلام بود. (1)

2 - انحطاط فکری مردم در سرتاسر دنیای اسلام

يك عامل ديگر در کنار این رعب به وجود آمد و آن، انحطاط فکری مردم در سرتاسر دنیای اسلام بود؛ که ناشی از بی اعتنائی به تعلیمات دین، در دوران بیست ساله ی گذشته بود. از بس تعلیم دین و تعلیم ایمان و تفسیر آیات و بیان حقایق از زبان پیغمبر، در دوران بیست سال بعد از سال چهل هجری به این طرف مهجور شد، که مردم از لحاظ اعتقادات و مایه های ایمانی، به شدت پوچ و توخالی شده بودند. وقتی انسان زندگی مردم آن دوران را زیر ذره بین میگذارد، در تواریخ و روایات گوناگونی که در تواریخ هست، این مسئله واضح میشود.

البته علما و قراء و محدثین بودند... لیکن عامه ی مردم دچار يك بی ایمانی و ضعف و اختلال اعتقادی شدید شده بودند. کار به جایی رسیده بود که حتی بعضی از ایادی دستگاه خلافت، نبوت را زیر سؤال میبردند! در کتابها دارد که خالد بن عبدالله قسری که یکی از دست نشاندهگان بسیار پست و دنی بنی امیه بود میگفت: «كان يفضّل الخلافة على النبوة»؛ خلافت از نبوت بالاتر است! استدلالی هم می آورد و میگفت: «اَيُّهُمَا أَفْضَلُ؟ خَلِيفَةُ رَجُلٍ فِي أَهْلِهِ أَوْ رَسُولُهُ إِلَى أَصْحَابِهِ؟» (2) شما يك نفر را جانشین خودتان در خانواده بگذارید؛ این بالاتر و نزدیک تر به شما است، یا آن کسی که برای يك پیامی او را به جایی میفرستید؟ خب، پیدا است آن کسی را که در خانه ی خودتان میگذارید و خلیفه ی شما است، نزدیک تر به شما است؛ پس خلیفه ی خدا که خلیفه ی رسول الله هم نمیگفتند؛ میگفتند خلیفه الله

ص: 492

1- . در مراسم افتتاحیه ی کنگره ی جهانی حضرت رضا (ع) 1365/4/28

2- . دراسات فی الحدیث و المحدثین، ص 102

بالا تر از رسول الله است! این را خالد بن عبدالله قسری میگفت، دیگران هم میگفتند. بنده در اشعار شعرای دوران بنی امیه و بنی عباس که نگاه کردم، دیدم از زمان عبدالملک، تعبیر «خلیفه الله» در اشعار اینقدر تکرار شده است که آدم یادش می‌رود که خلیفه، خلیفه ی پیغمبر هم هست! این تا زمان بنی عباس هم ادامه داشته است. بشار در اشعار خود میگوید:

«ضاعت خلافتکم یا قوم فالتمسوا *** خلیفة الله بین الرّقّ و العود»⁽¹⁾.

حتّی آن وقتی هم که میخواست خلیفه را هجو کند، باز خلیفه الله میگفت! همه جا در اشعار شعرای معروف آن زمان، مثل جریر و فرزدق و کثیر و دیگرانی که بودند صدها شاعر معروف و بزرگ هستند، وقتی در مدح خلیفه حرف میزنند، خلیفه الله است؛ خلیفه رسول الله نیست. این، یک نمونه است. اعتقادات مردم حتّی اینگونه نسبت به مبانی دینی سست شده بود. اخلاق مردم به شدت خراب شده بود.⁽²⁾

3 - فراگیری فحشا، فساد و عیاشی در جهان اسلام بخصوص مکه و مدینه

نکته ای را بنده در مطالعه ی کتاب «آغانی» ابوالفرج توجّه کردم و آن این است که در سالهای حدود هفتاد و هشتاد و نود و صد، تقریباً تا پنجاه شصت سال بعد از آن، بزرگ ترین خواننده ها و نوازنده ها و عیاشها و عشرت طلبهای دنیای اسلام، یا مال مدینه اند، یا مال مکه! هر وقت خلیفه در شام دلش برای غنا تنگ میشد و یک خواننده و نوازنده ای میخواست، میفرستاد تا از مدینه یا مکه، خواننده ها و نوازنده های معروف، مغّنی ها و خنیاگران را برای او ببرند. بدترین و هرزه دراترین شعرا در مکه و مدینه بودند! مهبط وحی پیغمبر و زادگاه اسلام، مرکز فحشا و فساد شده بود! خوب است

ص: 493

1- . آمالی المرتضی، ج 1، ص 141

2- . در مراسم افتتاحیه ی کنگره ی جهانی حضرت رضا (ع) 1365/4/28

ما اینها را درباره ی مدینه و مکه بدانیم که متأسفانه در آثاری که ماها داریم، از يك چنین چیزهایی اثری نیست و این واقعیتی است که بوده. بنده يك نمونه از رواج فساد و فحشا را عرض بکنم:

در مکه شاعری بود به نام «عمر بن ابی ربیع» جزو شاعرهای عریان گوی بی پرده ی هرزه درا و البتّه در اوج قدرت و هنر شعری مُرد. حالا داستانهای خود عمر بن ابی ربیع و اینکه اینها در مکه چه کار میکردند، يك فصل مشبعی از تاریخ غمبار آن روزگار است؛ که مکه و طواف و رمی جمرات را که در «مغنی» خوانده ایم:

«فوالله ما ادری و ان كنت داريا *** بسبع رمیت الجمر ام بثمان»

مربوط به همین جاها است، مال همینها است. در حال رمی جمره:

«بدا لی منها معصم حین جمرت *** و کفّ خضیب زیت بینان»(1).

این عمر بن ابی ربیع وقتی که مرد، راوی نقل میکند در مدینه عزای عمومی شد و در کوچه های مدینه مردم میگریستند! هر جا میرفتم، مجموعه هایی از جوانها و مرد و زن ایستاده بودند و بر مرگ عمر بن ابی ربیع در مکه تأسف میخوردند. دیدم يك کنیزکی دارد دنبال کاری می رود مثلاً سطلی در دستش است و می رود آب بیاورد، همین طور اشک میریزد و بر مرگ عمر بن ابی ربیع گریه و زاری میکنند و تأسف میخورد. به يك جمعی جوان رسید، گفتند: چرا اینقدر گریه میکنی؟ گفت: برای خاطر اینکه این مرد مُرد و از دست ما رفت. یکی گفت غصه نخور، شاعر دیگری در مکه هست حارث بن خالد مخزومی که مدتی هم از طرف همین خلفای شام، حاکم مکه بوده است؛ از آن شاعرهایی که او هم مثل عمر بن ابی ربیع، هرزه گو و پرده درا و عریان سّ را بود که این شعر را گفته است. و بنا کرد یکی از شعرهای آن شاعر را خواندن. وقتی که این شعر را خواند، کنیز يك قدری گوش کرد که شعر و خصوصیات، در «آغانی» نقل شده است بعد اشکهایش را پاک

ص: 494

کرد و گفت: «الحمد لله الذي لم يخل حرمه»⁽¹⁾؛ خدا را شکر که حرم خودش را خالی نگذاشت؛ بالاخره اگر یکی رفت، یکی به جایش آمد! این، وضع اخلاقی مردم مدینه است!

شما داستانهای زیادی را از شب نشینی های مکه و مدینه می بینید؛ و نه فقط بین افراد پایین، بین همه جور مردم. آدم گدای گرسنه ی بدبختی مثل اشعب طماع معروف، که شاعر و دلچسب بوده، و مردم معمولی کوچه و بازار و همین کنیزک و امثال اینها، تا آفازاده های معروف قریش و حتی بنی هاشم که بنده اسم نمی آورم چه زنانشان، چه مردانشان، جزو همین کسانی بودند که غرق در این فحشا بودند!

در زمان امارت همین شخص مخزومی، عایشه بنت طلحه آمد، در حال طواف بود، این به او علاقه داشت؛ وقت اذان شد، آن خانم پیغام داد که بگو اذان نگویند تا من طوافم تمام شود! او دستور داد اذان عصر را نگویند! به او ایراد کردند که تو برای خاطر یک نفر، یک زن که دارد طواف میکند، میگویی نماز مردم را تأخیر بیندازند؟ گفت: به خدا اگر تا فردا صبح هم طوافش طول میکشید، میگفتم اذان را نگویند! این، وضع آن روزگار است.

خب، آن وضع فکری آنها، این هم وضع فساد اخلاقی و فساد سیاسی شان؛ که این هم یک عامل دیگر است.⁽²⁾

غربت مطلق امام سجاد (علیه السلام) در این اوضاع

اشاره

اغلب شخصیت‌های بزرگ، سر در آخور تمنیات مادی که به وسیله ی رجال حکومت برآورده میشد، داشتند. شخصیت بزرگی مثل محمدبن شهاب زهری که خودش یک زمانی شاگرد امام سجاد هم بوده، وابسته ی به دستگاه شد؛ که آن نامه ی معروف امام سجاد به محمدبن شهاب زهری،

ص: 495

1- . الأغانی، ج 1، ص 372 (با اندکی تفاوت)

2- . در مراسم افتتاحیه ی کنگره ی جهانی حضرت رضا (ع) 1365/4/28

نامه ای برای تاریخ است که در «تحف العقول» و جاهای دیگر ثبت شده است؛ این نشان دهنده ی این است که چه وابستگی هایی برای شخصیت‌های بزرگ بوده است. امثال محمد بن شهاب زیاد است.

يك جمله ای را مرحوم مجلسی (رضوان الله علیه) از جابر نقل میکند که ظاهراً جابر بن عبدالله است که امام سجّاد فرمود: «ما ندري كيف نصنع بالناس ان حدّثناهم بما سمعنا من رسول الله (صلّى الله عليه واله) ضحكوا» نه فقط قبول نمیکنند، میخندند «وان سکتنا لم یسعنا» (1). بعد ماجرای را ذکر میکند که حضرت حدیثی را برای جمعی نقل کردند؛ کسی در بین آن جمع بود، استهزاء کرد و آن حدیث را قبول نکرد. بعد درباره ی سعید بن مسیب و زهری میگوید: اینها از منحرفین بودند. البتّه بنده این را در مورد سعید بن مسیب قبول نمیکنم، دلایل دیگری دارد که او جزو حواریون امام بوده است، امّا در مورد زهری و خیلی های دیگر، همین جور است. بعد ابن ابی الحدید عدّه ی زیادی از شخصیتها و رجال آن زمان را میشمرد که همه از اهل بیت منحرف بودند. بعد، از امام سجّاد (علیه السلام) نقل میکند که فرمودند: «ما بمکّة والمدینه عشرون رجلاً یحبّنا» (2)؛ بیست نفر در همه ی مکه و مدینه نیستند که ما را دوست داشته باشند!

این، وضع دوران امام سجّاد است، آن وقتی که ایشان میخواهد شروع به این کار عظیم کند و این همان دورانی است که بعدها امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «ارتدّ النَّاسُ بعد الحسین الّا ثلاثة» (3)؛ فقط سه نفر بعد از ماجرای عاشورا ماندند! این حدیث، سه نفر را اسم می آورد: «ابو خالد الکابلی»، «یحیی بن ام طویل» و «جبیر بن مطعم». البتّه علّامه ی شوشتری احتمال میدهند که «جبیر بن مطعم» درست نیست و «حکیم بن جبیر بن مطعم» است. در

ص: 496

1- بحار الانوار، ج 6، ص 259

2- شرح نهج البلاغه، ج 4، ص 104

3- اختصاص، ص 64

بعضی از روایات یا شاید در بعضی از نقلها که بنده الان درست یادم نیست و متأسفانه نشد هم مراجعه کنم، محمدبن جبیرین مطعم است. البته در «بحار» روایاتی هست که چهار نفر را ذکر میکند؛ در بعضی از روایات، پنج نفر را ذکر میکند؛ که اینها همه اش قابل جمع با همدیگر هم هست.

این، وضع امام سجّاد (علیه السلام) است؛ که در يك چنین زمینه ی قفري(1)، آن حضرت مشغول کار خودشان میشوند. حالا امام سجّاد باید چه کار کند؟(2)

سه مسؤلیت امام سجّاد (علیه السلام)

اشاره

سه مسؤلیت بر دوش امام سجّاد است؛ اگر بخواهد آن هدف را تعقیب کند:

1 - تعلیم معارف دین به مردم

اولاً باید معارف دین را به مردم زمان خودش یاد بدهد. ما اگر بخواهیم يك حکومت اسلامی به وجود بیاوریم، امکان ندارد که بدون اینکه مردم را با معارف دینی آشنا کرده باشیم، بتوانیم امید داشته باشیم يك حکومت به وجود بیاوریم. بنابراین اول کار این است که معارف دینی به مردم تعلیم داده شود.(3)

2 - بازسازی مسئله ی امامت در ذهن مردم

کار دوم این است که بخصوص مسئله ی امامت، که مسئله ی مهجوری شده، یا از ذهنها بکلی دور شده، یا بد معنا شده، دوباره در ذهنهای مردم

ص: 497

1- . قفر: بیابان بی آب و علف؛ کنایه از تنهایی حضرت

2- . در مراسم افتتاحیه ی کنگره ی جهانی حضرت رضا (ع) 1365/4/28

3- . همان

بازسازی شود. امامت یعنی چه؟ چه کسی باید امام باشد؟ امام چه شرایطی دارد؟ این هم يك کار دیگر است. چون بالاخره جامعه امام داشت دیگر؛ عبدالملك امام بود، مردم او را امام میدانستند، پیشوای جامعه بود.

البته... آن برداشتی که ما در طول دو سه قرن اخیر در معنای امام داشتیم، با آن معنایی که برای امام در صدر اسلام وجود داشته، بکلی متفاوت است. هم موافقین، هم مخالفین، امام را به همان معنایی میدانستند که ما امروز در دوران جمهوری اسلامی میدانیم: امام امت، امام ملت. یعنی حاکم دین و دنیا. برداشت ما از امام، در طول این دو سه قرن اخیر، چیز دیگری بود. برداشتمان این بود که جامعه يك نفر را دارد که از مردم مالیات میگیرد، مردم را به جنگ میبرد، مردم را به صلح میخواند، امور مردم را اداره میکند، ادارات دولتی را درست میکند، دولتی تشکیل میدهد، قبض و بسط میکند؛ آن، اسمش حاکم است. يك نفر دیگر هم داریم در آن طرف، که او دین مردم را درست میکند، اعتقاد مردم را درست میکند، قرائت نماز مردم را درست میکند هرچه همّتش باشد او اسمش عالم است. و امام در دوران خودش همان عالم است؛ که خلیفه کار خودش را میکرد، او هم دین مردم را درست میکرد، یا اخلاق مردم را درست میکرد. برداشت ما از امام این بود؛ در حالی که در صدر اسلام، برداشت همه از امام غیر از این است. امام، یعنی پیشوای جامعه؛ منتها پیشوای دین و دنیا. بنی امیه هم همین ادعا را داشتند، بنی العباس هم همین ادعا را داشتند، همان مخمورهای غرق شده ی در لهو و لعب ها هم همین ادعاها را داشتند؛ آنها هم خودشان را امام میدانستند... پس جامعه امام داشت؛ امامش عبدالملك بود. امام سجّاد باید برای مردم معنای امامت را، جهت امامت را، شرایط امامت را آن چیزهایی که امام ناگزیر از آنها است و آن چیزهایی که اگر نباشد، کسی نمیتواند امام باشد، تشریح و تبیین کند. (1)

ص: 498

سوم اینکه بگویند من امامم. یعنی آن کسی که باید در آنجا قرار بگیرد، منم. این سه کار را باید امام سجّاد میکرد.

بیشترین تلاش را امام سجّاد روی کار اول گذاشت؛ چون همان طور که گفتیم زمینه ای بود که نوبت به مسئله ی «من امامم» نمیرسید؛ باید دین مردم درست میشد، باید اخلاق مردم درست میشد، باید مردم از این غرقاب فساد بیرون می آمدند، باید دوباره جهت گیری معنوی که لبّ لباب دین و روح اصلی دین، همان جهت گیری معنوی است در جامعه احیا میشد.

لذا شما نگاه میکنید، می بینید که زندگی و کلمات امام سجّاد همه اش زهد است؛ «انّ علامة الزّاهدين في الدنيا الرّاغبين في الآخرة...» (1) تا آخر. شروع در يك سخن مفصّل و طولانی؛ که اگرچه در آن سخن هم يك اشاره ی به آن اهداف کذایی که ذکر کردیم، هست. یا «أولا حرّ يدع هذه اللّماظة لأهلها فليس لأنفسكم ثمن إلاّ الجنة فلا تبيعوها بغيرها» (2). کلمات امام سجّاد بیشترین زهد است، بیشترین معارف است؛ امّا معارف هم باز در لباس دعا است؛ چون همان طور که گفتیم اختناق در آن دوران و نامساعد بودن وضع، اجازه نمیداد که امام سجّاد بخواهند با آن مردم، بی پرده و صریح و روشن حرف بزنند؛ نه فقط دستگاه ها نمیگذاشتند، مردم هم نمیخواستند! اصلاً آن جامعه، يك جامعه ی نالایق و تباه شده و ضایع شده ای بود که باید بازسازی میشد. 34 سال از سال 61 تا 95 زندگی امام سجّاد اینطور گذشته. البتّه هرچه گذشته، وضع بهتر شده است؛ لذا در دنباله ی همان حدیث «ارتدّ الثّاس بعدالحسين» از امام صادق، دارد که «ثمّ انّ الثّاس لحقوا و كثروا» (3)؛ بعد مردم ملحق شدند. و ما می بینیم که همین طور است. دوران امام باقر که میرسد... وضع فرق میکند. این به خاطر زحمات 34 ساله ی

ص: 499

1- . تحف العقول، ص 272

2- . همان، ص 390

3- . رجال کشی، ص 123

در کلمات امام سجّاد توجه به کادرسازی هم هست. در کتاب شریف «تحف العقول» چند کلام طویل از امام سجّاد نقل شده است. بنده متأسّف فانه وقت نکردم به کتابهای دیگر نگاه کنم و اگر نمونه های دیگری از این کلمات از امام سجّاد هست، پیدا کنم؛ گمان هم نمیکنم باشد، یا زیاد باشد. کلمات کوتاه چرا، اما کلمات بلند، مثل آن دو سه حدیث مفصّلی که از امام سجّاد در «تحف العقول» نقل شده، دیگر فکر نمیکنم باشد. لحن و خطاب این احادیث نشان دهنده ی کاری است که امام سجّاد میکرد.

یکی از اینها معلوم است که خطاب به عامّه ی مردم است؛ اولش «ایّها النّاس» است، با «ایّها النّاس» شروع میشود. در این خطاب، تذکّر به معارف اسلامی است. حضرت در این حدیث مفصّل میفرماید که وقتی انسان را در قبر میگذارند، از ربّ او سؤال میکنند، از پیغمبر او سؤال میکنند، از دنیای او سؤال میکنند، از امام او سؤال میکنند. این يك لحن ملایم و رقیقی است که به درد عامّه ی مردمی که در حیطه ی تبلیغات امام سجّاد قرار میگرفتند، میخورد؛ اما يك حدیث دیگر هست که آن، جور دیگری شروع میشود و مضمون آن هم نشان میدهد که مربوط به خواص است. اولش اینگونه شروع میشود: «كفانا الله و ایاکم كید الظّالمین و بغی الحاسدین و بطش الجبّارین ایّها المؤمنین لا یفتنّکم الطّواغیت» (1). این مربوط به عامّه ی مردم نیست؛ مشخص است که مربوط به عدّه ی خاصّی است. میشود حدس زد که امام در طول این مدّت، یا در دوره های مختلف، در سالهای مختلف، یا با جمعهای مختلف، دو سه جور بیان و تعلیمات داشته اند؛ بعضی از آنها آن طور است، بعضی این گونه است؛ در بعضی اشاره ی به دستگاه حاکم و طواغیت زمان است، در بعضی فقط به کلیّات و مسائل اسلامی اکتفا شده است و لاغیر.

ص: 500

این، زندگی امام سجّاد است که در طول این 34 سال، آرام آرام آن محیط تاریک و ظلمانی را، آن مردم غافل و بی خبر را از چنگ شهوات، از یک طرف و تسلّط دستگاه های جبار، از یک طرف و کمند علمای سوء وابسته ی به دستگاه ها، از یک طرف کنار میکشد و نجات میدهد و مجموعاً یک عدّه و یک مجموعه ی مؤمنِ علاقه مندِ صالحی که بتوانند قاعده ای بشوند برای کارهای آینده، به وجود می آورد. این، زندگی امام سجّاد است. البتّه جزئیات زندگی آن حضرت جای بحث چند ساعته ی جداگانه ای دارد که بنده ساعتهای متمادی راجع به زندگی امام سجّاد صحبت کرده ام، الان بیش از این اشاره، در بحث کنونی ما نمیگنجد. (1)

دوران امام باقر (علیه السلام)

بهبتر شدن وضع زمانه ی امام باقر (علیه السلام) نسبت به زمان امام سجّاد (علیه السلام)

بعد نوبت به امام باقر میرسد. زندگی امام باقر دنباله ی همان خط است، منتها وضع بهتر شده است؛ آنجا هم تعلیمات دین و معارف اسلامی است؛ اما اولاً مردم، دیگر آن بی اعتنایی و بی مهری را نسبت به خاندان پیغمبر ندارند. وقتی امام باقر وارد مسجد مدینه میشود، عدّه ای از مردم همواره حلقه میزنند، دور او را میگیرند و از او استفاده میکنند. که میگوید امام باقر را در مسجد مدینه دیدم، «و حوله اهل خراسان و غیرهم» (2)؛ از بلاد دوردست، از خراسان و جاهایی که نزدیک اینجاها نیستند، عدّه ای آمدند و دور حضرت را گرفتند. این نشان دهنده ی این است که تبلیغات دارد مثل امواجی به سرتاسر جهان اسلام سرایت میکند و مردم نقاط دوردست، دلشان به اهل بیت دارد نزدیک میشود. در یک روایت دیگر دارد: «احتوشه

ص: 501

1- . در مراسم افتتاحیه ی کنگره ی جهانی حضرت رضا (ع) 1365/4/28

2- . کافی، ج 6، ص 256

اهل العراق»(1)؛ در حاشیه ی او نشسته بودند و او را در میان خود گرفته بودند و آن حضرت و آنها درباره ی مسائل حلال و حرام صحبت میکردند.

بزرگان علمای زمان، پیش امام باقر درس میخوانند و استفاده میکنند. شخصیت معروفی مثل عکرمه، شاگرد ابن عباس، وقتی می آید خدمت امام باقر که از آن حضرت حدیث بشنود، شاید هم برای اینکه امتحانش کند، دست و بالش میلرزد و در آغوش امام می افتد. بعد خودش تعجب میکند و میگوید: من بزرگانی مثل ابن عباس را دیدم، از آنها حدیث شنفتم؛ ولی یابن رسول الله! این حالتی که در مقابل تو به من دست داد، هرگز به من دست نداده بود. و ببینید امام باقر در جوابش چقدر صریح میگویند: «و یحك یا عبید اهل الشام اناک بین یدی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمہ»(2)؛ تو در مقابل عظمت معنویت است که مجبوری اینگونه به خودت بلرزی؛ ای بنده ی کوچک شامیان!

کسی مثل ابوحنیفه که از فقها و بزرگان زمان است، خدمت امام باقر می آید و از آن حضرت معارف و احکام دین را فرا میگیرد. بسیاری از علمای دیگر، جزو شاگردان امام باقر هستند. شخصیت علمی امام باقر در اکناف عالم چنان میپیچد که به «باقرالعلوم» معروف میشود.(3)

زمینه ی اجتماعی و عاطفی مساعدتر برای حرکت سیاسی تندتر

پس می بینید که وضع اجتماعی و وضع عاطفی مردم و احترامات آنها نسبت به ائمه، در زمان امام باقر فرق کرده، تفاوت کرده است. به همین نسبت، ما می بینیم که حرکت سیاسی امام باقر هم تندتر است. یعنی امام سجّاد در مقابله ی با عبدالملک، روبرو، تندی و سخن درشت و سخنی که بتوانند آن را به عنوان يك قرینه ای بر مخالفت بگیرند، ندارند. عبدالملک

ص: 502

1- . المناقب، ج 4، ص 198

2- . المناقب، ج 4، ص 182

3- . در مراسم افتتاحیه ی کنگره ی جهانی حضرت رضا (ع) 1365/4/28

به امام سجّاد درباره ی فلان موضوع نامه مینوشت، حضرت هم جواب او را میدادند. البتّه جواب پسر پیغمبر، همیشه يك جواب محکم و متین و دندان شکن است؛ امّا در آن، تعرّض به آن صورت نیست.

ولی در مورد امام باقر (علیه السّلام) این طور نیست. حرکت امام باقر آن چنان است که هشام بن عبدالملک احساس وحشت میکند و میبندد که باید آن حضرت را زیر نظر قرار بدهد و میخواهد آن حضرت را به شام بفرستد. البتّه امام سجّاد را هم در دوران امامتشان به شام بردند بعد از آن دفعه ی اوّل، با غل و زنجیر و اینها لیکن وضع در آنجا جور دیگری است و امام سجّاد همیشه با ملاحظه ی بیشتری برخورد میکردند. امّا در مورد امام باقر، ما لحن کلام را تندتر می بینیم.

بنده چند تا روایت را در مذاکرات حضرت باقر (علیه السّلام) با اصحابشان دیدم که نشانه ی دعوت به حکومت و خلافت و امامت و حتّی نوید آینده در آنها مشاهده میشود. يك روایت، این روایتی است که در «بحار» آمده است. نقل میکند که منزل حضرت ابی جعفر پر از جمعیت بود؛ پیرمردی که به عصایی تکیه داده بود، آمد و سلام کرد و خدمت حضرت اظهار علاقه و اظهار محبّت کرد و بعد پهلوی حضرت نشست و گفت: «فوالله انی لأحبّکم و احبّ من یحبّکم و والله ما یحبّکم و والله ما یحبّکم و احبّ من یحبّکم لطمع فی دنیا و انّی لأبغض عدوّکم و ابرأ منه و والله ما ابغضه و ابرأ منه لوتر کان بینی و بینه والله انّی لأحلّ حلالکم و احرم حرامکم و انتظر امرکم فهل ترجو لی جعلنی الله فداک». یعنی آیا امید داری که من آن روزگار شما را بینم؟ چون منتظر امر شما هستم؛ یعنی منتظر فرارسیدن دوران حکومت شما هستم.

«امر»، «هذا الأمر»، «امرکم» در تعبیرات آن دوره، چه تعبیرات بین ائمّه و اصحاب ائمّه، چه مخالفینشان و دشمنانشان یعنی حکومت. مثلاً هارون اشاره میکند: «والله لوتنازعت معی فی هذا الأمر»؛ یعنی خلافت، یعنی امامت. «انتظر امرکم»، یعنی خلافتتان. بلا شك این تعبیر به این معنا است.

آن وقت سؤال میکنند که آیا امید دارید که من به آن روز برسم و آن روز را ببینم؟ «فقال ابو جعفر (علیه السلام) الی الی حتی اقعده الی جنبه»؛ او را نزدیک آوردند، پهلوی خودشان نشاندند. «ثم قال ایها الشیخ ان ابی علی بن الحسین (علیه السلام) اتاه رجل فسأله عن مثل الذی سئلتنی عنه». خب، این را ما در روایات امام سجّاد پیدا نمیکنیم. حضرت از قول امام سجّاد نقل میکنند. یقیناً میشود فهمید که اگر امام سجّاد در یک جمع بزرگی این قضیه را فرموده بودند، به گوش دیگران و ماها هم میرسید؛ اما چیزی را که امام سجّاد سراً - به گمان زیاد فرمودند - اینجا امام باقر علناً میگویند. بعد، از قول پدرشان نقل میکنند که فرمود: «ان تمت ترد علی رسول الله و علی علی و الحسن و الحسین و علی علی بن الحسین و یثلج قلبک و یبرد فؤادک و تقرّ عینک و تستقبل بالروح و الریحان مع الکرام الکاتبین... و ان تعش تری ما یقرّ الله به عینک و تكون معنا فی السّ نام الأعلى» (1). یعنی حضرت مایوسش نمیکنند. میگویند اگر بمیری، که با پیغمبر هستی؛ چون پیر بوده؛ اگر هم بمانی، با خود ما خواهی بود. یک چنین تعبیراتی در کلام امام باقر هست. (2)

تعیین وقت برای خروج

اما آن چیزی که میخواستیم در زندگی امام باقر عرض کنم، این است: اولاً در یک روایت از امام باقر (علیه السلام)، برای خروج، تعیین وقت شده؛ و این چیز عجیبی است. «عن ابی حمزة الثمالی بسند عالٍ؛ حدیث در کافی است قال سمعت ابا جعفر (علیه السلام) یقول یا ثابت انّ الله تبارک و تعالی قد کان وقت هذا الأمر فی السّ بعین»؛ قرار بوده در سال هفتاد، حکومت الهی تشکیل شود. «فلما ان قتل الحسین (صلوات الله علیه) اشتدّ غضب الله تعالی علی اهل الأرض فأخّره الی اربعین و مائة فحدّثناکم فأذعتم الحدیث فکشفتم قناع السّتر و لم یجعل الله له

ص: 504

1- . بحار الانوار، ج 46، ص 361

2- . در مراسم افتتاحیه ی کنگره ی جهانی حضرت رضا (ع) 1365/4/28

بعد ذلك وقتاً عندنا و يمحو الله ما يشاء و يثبت و عنده ام الكتاب». ابو حمزه ميگويد: «فحدّثت بذلك ابا عبد الله (عليه السلام) فقال قد كان كذلك» (1).

سال 140، دوران زندگي امام صادق است؛ اين همان چيزي است كه بنده قبل از آنكه اين حديث را هم بينم، از روال زندگي ائمه به نظرم ميرسيد كه دوران حكومتي كه امام سجّاد آنگونه برايش كار ميكند و امام باقر آنگونه كار ميكند، مي افتد به دوران امام صادق.

وفات امام صادق (عليه السلام) سال 148 است، و اين سال 140 است. 140 يعني بعد از سال 135 كه بنده قبلاً عرض كردم. در سال 135 منصور روي كار مي آيد. اگر منصور روي كار نمي آمد، يا اگر حادثه ي بني عباس پيش نمي آمد، تقدير عادي الهی اين بود كه بايد در سال 140 حكومت الهی و حكومت اسلامي سر كار باشد. ائمه داشتند اين جور كار ميكردند.

من درباره ي اينكه اين اينده، مورد توقع و انتظار ائمه بوده، فعلاً بحثي ندارم؛ آن، يكي از فصول جداگانه ي اين بحث است... الان صحبت من سر وضع امام باقر (عليه السلام) است كه ايشان در آن دوران به اين معنا تصريح ميكند؛ بيان ميكند كه سال 140 قرار بوده، ما به شما گفتيم، شما افشا كرديد و خدای متعال ديگر تأخير انداخته، به ما هم نگفته، ما هم به شما نميگوييم. اين يكي از خصوصيات دوران امام باقر است.

... اجمالاً زندگي آن حضرت يك زندگي است كه مبارزه در آن، واضح تر است؛ منتها مبارزه ي حادّ مسلحانه نه.

زيدبن علي برادر حضرت به امام باقر مراجعه ميكند، حضرت ميگويند قيام نكن. آن چيزي كه ديده شده است كه بعضي به جناب زيد اهانت ميكند كه ايشان حرف امام را كه گفته بودند قيام نكن گوش نكرد؛ نه، اين طور نيست. امام باقر فرمودند قيام نكن؛ و او گوش كرد و قيام نكرد؛ ولي با امام صادق كه مشورت كرد، امام نفرمودند قيام نكن؛ امام او را تشويق

ص: 505

کردند که قیام کن؛ و خود امام صادق آرزو کردند که ای کاش من جزو کسانی بودم که با زید بودند؛ وقتی که شهید شد. بنابراین جناب زید به هیچ وجه نباید مورد این بی توجهی و بی لطفی قرار بگیرد.

امام قیام مسلحانه را قبول نمی‌کردند و قبول نکردند، اما مبارزه‌ی سیاسی حاد که واضح است. یعنی به نظر می‌رسد این مبارزه، مبارزه‌ی ای است که میشود آن را فهمید؛ در حالی که در دوران امام سجّاد، برای کسی که نگاه میکرد، احساس مبارزه نمیشد؛ ولی در زندگی امام باقر، این مسئله احساس میشود.

بعد از آن هم که دوران زندگی این بزرگوار به پایان میرسد، ما می‌بینیم که آن حضرت حرکت مبارزی خودشان را با آن ماجرای منا ادامه میدهند؛ «لنوادب تندبني عشر سنين بمنی» (1) ده سال بایستی در منا بر امام باقر گریه کنند؛ این، ادامه‌ی همان مبارزه است. گریه‌ی بر امام باقر، آن هم در منا، به چه منظوری است؟ در زندگی ائمه (علیهم السّلام)، آنجایی که گریه تحریر شده است، بر امام حسین (علیه السّلام) است که روایات متقن مسلم قطعاً دارد، بنده جای دیگری یاد نمی‌آید. چرا، در مورد حضرت رضا نقل شده است که در هنگام حرکتشان جمع کردند که برایشان گریه کنند؛ که این يك حرکت کاملاً سیاسی و جهت دار و معنی داری بود. امام باقر (علیه السّلام) وصیت میکنند و هشتصد درهم از مال خودشان را میگذارند که این کار را در منا بکنند. (2)

حرکت تبلیغاتی سیاسی دقیق در منا

منا با عرفات فرق دارد، با مشعر فرق دارد، با خود مکه فرق دارد. مردم در مکه متفرّقند، شهر است، مشغول کارشانند در عرفات يك صبح تا

ص: 506

1- . کافی، ج 5، ص 117

2- . در مراسم افتتاحیه‌ی کنگره‌ی جهانی حضرت رضا (ع) 1365/4/28

عصر بیشتر نیستند؛ صبح که می آیند، خسته اند، عصر هم با عجله دارند میروند که به جاهای دیگر برسند؛ مشعر يك چند ساعتی در شب است، يك گذرگاهی است در راه منا؛ اما منا سه شب متوالی است. کسانی که بخواهند در این سه شب، روزها خودشان را به مگه برسانند و شب برگردند، کمند؛ آنجا میمانند در آن زمان و با وسایل آن روز در حقیقت سه شبانه روز هزارها انسان آنجا هستند، که از اکناف عالم اسلام آمده اند؛ و انسان میبند که جای مناسبی است برای اینکه انسان در آنجا تبلیغات کند. هر حرفی که بخواهد به دنیای اسلام برسد، جایش آنجا است؛ با وضع آن روز که رادیو و تلویزیون و روزنامه و وسایل ارتباط جمعی نبوده. آنجا وقتی يك عده بر محمدبن علی از اولاد پیغمبر گریه میکنند، همه قاعدتاً سؤال خواهند کرد که چرا گریه میکنید؟ انسان برای هر مرده ای که گریه نمیکند. مگر به او ظلم شده بود؟ مگر کشته شده؟ چه کسی به او ظلم کرده؟ چرا به او ظلم کردند؟ و سؤالهای فراوانی از این قبیل به دنبالش می آید. این همان حرکت سیاسی مبارزی بسیار دقیق و حساب شده است.

در دوران زندگی امام باقر يك نکته ی دیگری را هم بنده توجه کردم، و آن این است که استدلالهایی که در نیمه ی اول قرن اول هجری در باب خلافت بر زبان اهل بیت میگذشت، همانها را امام باقر هم تکرار میکنند؛ یعنی استدلال بر امامت، به خاطر نزدیکی به پیغمبر؛ همان استدلالی که امیرالمؤمنین در صدر اول میکردند، که عرب بر عجم تفاخر کردند، به خاطر پیغمبر؛ و قریش بر غیر قریش تفاخر کردند، به خاطر پیغمبر؛ اما ما را که نزدیکان به پیغمبر هستیم، کنار میگذارند و دیگران می آیند! اگر پیغمبر مایه ی تفاخر عرب بر عجم و قریش بر غیر قریش است، پس اینجا هم مایه ی تفاخر بر دیگران و مایه ی اولویت ما بر دیگران است. این استدلال، استدلال امیرالمؤمنین است که در صدر اول، بارها در کلمات ایشان تکرار شده است. ما می بینیم که امام باقر هم در سالهای بین 95 و 114 که دوران

امامت این حضرت است، این کلمات را بیان میکنند. محاجّه ی برای خلافت؛ این چیز خیلی معناداری است و نشان دهنده ی جهت گیری و انگیزه ها و روشن بودن این مطلب است. (1)

دوران امام صادق (علیه السلام)

دو مرحله ناشی از وضعیتهای متفاوت در زمانه ی امام

1 - مرحله ی اوّل: اختلاف بین خلفا و فرصت مناسب برای امام

اشاره

دوران امام باقر هم تمام میشود. از سال 114 دوران امامت امام صادق شروع میشود، تا سال 148؛ که مهم ترین دوران در این مرحله ی اوّل، دوران زندگی امام صادق است. در این دوران، امام صادق دو مرحله را طی میکنند: یکی از سال 114 تا سال 132، یا تا سال 135، یا تا غلبه ی بنی عباس، یا تا خلافت منصور. این دوران، دوران آسایش و گشایش بود. آنچه معروف شده که به خاطر اختلاف بنی امیّه و بنی عباس، ائمه فرصت کردند، مربوط به این دوران است. زمان امام باقر چنین چیزی نبود. زمان امام باقر، قدرت بنی امیّه بود و هشام بن عبدالملک «و کان هشام رجلهم» که مرد بنی امیّه و بزرگ ترین شخصیت بنی امیّه، بعد از عبدالملک، هشام بود. بنابراین در زمان امام باقر هیچگونه اختلافی بین کسی و کسی نبوده که موجب این باشد که ائمه بتوانند از فرصت استفاده کنند؛ این مربوط به زمان امام صادق است؛ آن هم مربوط به این دوران، که دوران آهسته آهسته، شروع دعوت بنی عباس و گسترش دعوت اینها و اوج دعوت شیعی علوی در سرتاسر دنیای اسلام بود... آن وقتی که امام صادق به امامت رسیدند، در جاهای مختلف دنیای اسلام در آفریقا، در خراسان، در فارس، در ماوراءالنهر چه درگیری ها و چه جنگهایی بوده است. يك چنین وضع عجیبی بوده، که امام صادق برای بیان معارف اسلامی از فرصت استفاده

ص: 508

کردند؛ همان سه نکته ای که در زندگی امام سجّاد هم بود: معارف اسلامی، مسئله ی امامت، و بخصوص تکیه بر روی امامت اهل بیت؛ که این سوّمی در دوران زندگی امام صادق، در این دوران اوّل، بوضوح مشاهده میشود. (1)

فریاد کردن مسئله ی امامت

البته اینجا مسئله ی امامت را باید مطرح کرد، که ببینید چه میکردند. يك نمونه این است این روایتی که بنده اینجا یادداشت کردم عمرو بن ابی المقدام میگوید: «رأيت ابا عبد الله (عليه السلام) يوم عرفة بالموقف وهو ينادي بأعلى صوته»؛ حضرت روز عرفة در عرفات وسط مردم ایستاده بودند و به اعلی صوت و با فریاد جمله ای را میگفتند. به يك طرف رو میکردند و این جمله را میگفتند، بعد به يك طرف دیگر رو میکردند و میگفتند؛ به چهار طرف رو میکردند و این مطلب را با فریاد میگفتند. حالا آن مطلب چیست؟ «إيها الناس انّ رسول الله كان الامام». می بینید، توجه به معنای امامت است؛ بیدار کردن مردم نسبت به حقیقت امامت، که امامت چیست و آیا اینها که سر کارند، شایسته ی امامتند یا نه؟ «ثمّ كان عليّ بن ابی طالب، ثمّ الحسن، ثمّ الحسين، ثمّ عليّ بن الحسين، ثمّ محمّد بن عليّ، ثمّ هه. فینادی ثلاث مرّات لمن بين يديه وعن يمينه وعن يساره وفي خلفه اثني عشر صوتاً» (2). هر طرفی سه بار فریاد میکرد و اینها را میگفت؛ که حضرت دوازده مرتبه این جمله را در عرفات تکرار کرد. بعد میگوید پرسیدم که آن «هه» یا «هه» یعنی چه؟ گفتند مثلاً در لغت بنی تمیم یا بنی فلان، کنایه است از «من». یعنی بعد از محمّد بن علی، من امام هستم. این، يك نمونه است.

يك نمونه ی دیگر: «قال قدم رجل من اهل الكوفة الى خراسان فدعا الناس الى ولاية جعفر بن محمّد (عليه السلام)، ففرقة اطاعت و اجابت» (3)؛ يك نفر از کوفه

ص: 509

1- . در مراسم افتتاحیه ی کنگره ی جهانی حضرت رضا (ع) 1365/4/28

2- . کافی، ج 4، ص 466

3- . الثّاقب فی المناقب، ص 410

بلند شده به خراسان آمده، مردم را به ولایت جعفر بن محمد دعوت میکند؛ یعنی به حکومتشان. شما ببینید در دوران مبارزات، آن وقتی که ما توانستیم بگوییم «جمهوری اسلامی» یا «حکومت اسلامی»، کی بود؟ در طول سالهای مبارزه، حداکثر این بود که ما مثلاً حدود اسلامی را در باب حکومت بیان کنیم، آنهایی که درباره ی حکومت بحث میکردند بیان کنیم که چگونه آدمهایی باید حاکم باشند و نظر اسلام درباره ی حکومت چیست؛ این، حداکثر چیزی بود که ما میگفتیم. سال 57 یا حداکثر سال 56 بود که ما در محافل خصوصی اسم «حکومت اسلامی» را آوردیم، که تازه حاکمش را معین نمیکردیم.

پس ببینید، اینکه زمان امام صادق بلند میشوند میروند در اقصی نقاط عالم اسلام، مردم را به حکومت امام صادق دعوت میکنند، معنایش چیست؟ معنایش «اقتراب الأجل»⁽¹⁾ است؛ این همان سال 140 است؛ این همان چیزی است که به طور طبیعی خیز حرکت ائمه ایجاب میکرده است که در آن دورانها حکومت اسلامی به وجود بیاید.

خب، رفته مردم را به ولایت جعفر بن محمد (علیه السلام) دعوت میکند. البته ما امروز معنای ولایت را خوب میفهمیم. در قبل، ولایت را فقط به محبت معنا میکردند. مردم را که به ولایت دعوت کرده، یعنی به محبت جعفر بن محمد دعوت کرده است؟! دعوتی ندارد به محبت. بعد هم اگر دعوت کنند، دیگر این دنباله هایش معنی ندارد. «فرقة اطاعت و اجابت»؛ يك فرقه اطاعت و اجابت کردند. «و فرقة جحدت و انكرت»؛ و يك فرقه انكار کردند، گفتند نه. خب، محبت اهل بيت را غالباً در دنياى اسلام انكار نمیکردند؛ چیز دیگری است. «فرقه ورعت و وقتت». توقف و تورع، دیگر مربوط به محبت نیست؛ مربوط به يك چیز دیگر است. این، همان حکومت

ص: 510

است. بعد «فخرج من كل فرقة رجل فدخلوا على ابي عبدالله (عليه السلام)» (1)؛ که خدمت حضرت می آیند و صحبت‌هایی میکنند. بعد حضرت به یکی از آن متوقفین که در مقابل حضرت قرار گرفته، میگویند: تو که تورع و توقف کردی، چرا در کنار آن نهرِ فلان تورع نکردی و فلان کار خلاف را انجام دادی؟ که او ناگهان متنبه میشود و میفهمد که حضرت تعریض میکنند.

این نشان میدهد آن کسی که خراسان رفته، از پیش خود نرفته، خلاف رضای امام هم نبوده، بلکه امام هم قضیه را دنبال میکردند. این مربوط به دوران امام صادق (علیه السلام) است. البته این دوران، خیلی پرشورتر است. (2)

2 - مرحله ی دوم: بازگشت اختناق و برخورد شدید منصور عباسی با امام

تا وقتی که منصور سر کار می آید. البته وقتی منصور سر کار می آید، وضع سخت میشود و زندگی حضرت برمیگردد به دوران زندگی امام باقر. اختناق حاکم میشود. بارها حضرت به حیره، به رمیله، به کجا و کجا تبعید شدند. دفعات متعدّد، منصور حضرت را خواست. يك بار گفت: «قتلنی الله ان لم اقتلك» (3). يك بار برای حاکم مدینه پیغام فرستاد که «ان احرق علی جعفرین محمّد داره»؛ خانه اش را آتش بزن. که حضرت آمدند در میان آتشها و يك نمایش غریبی را نشان دادند «انا ابن اعراق الثری» (4) که خود این، آن مخالفین را بیشتر منکوب کرد. برخورد بین منصور و حضرت صادق، برخورد بسیار سختی است؛ بارها حضرت را تهدید کرد.

البته آن روایاتی هم که میگوید حضرت پیش منصور تذلل و کوچکی کردند، هیچ کدام درست نیست. بنده دنبال روایات رفتم، دیدم اصلاً اصل و اساسی ندارد؛ غالباً به ربیع حاجب میرسد. ربیع حاجب، فاسقِ قطعی

ص: 511

1- . الثاقب فی المناقب، ص 410

2- . در مراسم افتتاحیه ی کنگره ی جهانی حضرت رضا (ع) 1365/4/28

3- . المناقب، ج 4، ص 231

4- . کافی، ج 3، ص 473

است؛ از نزدیکان منصور است. يك عده هم ساده لوحانه گفتند که ربیع شیعہ بوده است! ربیع کجایش شیعہ بود؟ دنبال زندگی ربیع بن یونس رفتیم، دیدیم یکی از آن افرادی است که از خانه زادی در دستگاہ بنی عباس آمدہ و نوکری آنها را کردہ و حاجب منصور بودہ و بعد ہم خدمات فراوانی بہ بنی عباس کردہ است. وقتی کہ منصور مرد، اگر ربیع نبود، خلافت از دست خانوادہ ی منصور بیرون میرفت و بہ عموہایش میرسید؛ این بود کہ وصیتنامہ ای بہ نام مہدی پسر منصور جعل کرد و مہدی را بہ خلافت رساند. فضل بن ربیع، پسر ہمین شخص است. نخیر، اینها خانوادگی جزو وفاداران و مخلصین بنی عباس بودند و هیچ ارادتی ہم بہ اہل بیت نداشتند. ہرچہ ہم ربیع جعل کردہ، دروغ جعل کردہ؛ برای خاطر اینکہ حضرت را در سَمعہ ی آن روز محیط اسلامی، يك چنین آدمی وانمود کند کہ باید در مقابل خلیفہ تذلّل کرد، تا دیگران ہم تکلیف خودشان را بدانند.

بہ ہر حال برخورد بین امام صادق و منصور خیلی تند است؛ تا سال 148 کہ بہ شہادت امام صادق منتهی میشود. (1)

دوران امام موسی بن جعفر (علیہ السلام)

زندگی فوق العادہ شورانگیز و دوران اوج مبارزہ

دنبالہ ی قضیہ و زندگی امام موسی بن جعفر فوق العادہ زندگی شورانگیزی است. بہ نظر بندہ، اوج این حرکات مبارزہ، مربوط بہ زمان موسی بن جعفر است؛ و ما متأسفانہ از زندگی موسی بن جعفر يك گزارش درست و حسابی در دست نداریم. گاہی يك چیزهایی گوشہ و کنار، از زندگی آن حضرت پیدا میشود کہ آدم را مبهوت میکند.

امام موسی بن جعفر مدّتی پیدا نبودند؛ یعنی ہارون دنبالشان میگشتہ، حضرت را پیدا نمیکردہ است. کسانی را میبردہ شکنجہ میکردہ، کہ شما

ص: 512

بگویند موسی بن جعفر کجا است؟... این يك چیز بی سابقه است.

ابن شهر آشوب در «مناقب» يك روایتی را نقل میکند که موسی بن جعفر در يك مدتی «دخل بعض قری الشام متنگرا هاربا» (1). ما این چیز را درباره ی هیچ يك از ائمه نداریم، که «فوق فی غار و فیه راهب» (2)؛ بعد با آن راهب صحبت کردند، چه کردند، چه گفتند. اینها نشان دهنده ی جرّقه هایی است در زندگی موسی بن جعفر، که آن وقت معنای آن زندان حبس ابد کذایی معلوم میشود؛ و آلا هارون اول که به خلافت رسید و مدینه آمد - همان طور که شنیده اید - موسی بن جعفر را کاملاً نواخت و احترام کرد؛ مثل آن ماجرای که نقل شده است: حضرت بر درازگوشی سوار بودند و وارد منطقه ای شدند که هارون نشسته بود. حضرت میخواستند پیاده شوند، اما هارون قسم داد که باید تا دم بساط من سواره بیایید. ایشان سواره آمدند و احترامشان کردند. مأمون میگوید بعد که موسی بن جعفر رفت، به ماها گفتند که رکابشان را بگیرید. البته جالب این است که در همین روایت آمده است که مأمون میگوید: هارون پدرم به همه پنج هزار دینار و ده هزار دینار جایزه میداد؛ به موسی بن جعفر دوست دینار جایزه داده! در حالی که وقتی صحبت کرد و حال حضرت را پرسید، حضرت فرمودند: بله، اولاد زیادی دارم، گرفتاری های زیادی دارم؛ وضع معیشت خوب نیست.

البته به نظر بنده این صحبتها هم بسیار جالب است از موسی بن جعفر برای هارون. برای ما این صحبتها خیلی آشنا است و کاملاً قابل فهم است که آدم چطور میشود يك وقت به مثل هارونی اظهار کند که بله، ما وضعمان خوب نیست و زندگی مان هم نمیگذرد! معنای این به هیچ وجه گدایی و تذلل نیست. اگر آدم خودش چنین کرده باشد، میداند که این چگونه است؛ و میدانم که خیلی از شماها در دوران رژیم جبار و دوران خفقان، تقیّتاً از این کارها زیاد کردید.

ص: 513

1- . مناقب، ج 4، ص 311

2- . همان

بعد که مأمون این حرفها را میزند که این ایجاب میکند که هارون بگوید بسیار خوب، پس مثلاً این پنجاه هزار دینار مال شما، میگوید از پدرم پرسیدم که چرا این کار را کردی، گفت اگر این مبلغ را بدهم مضمونش این است او شمشیر به دست های خراسان را بسیج خواهد کرد و دویست هزار مرد را به جان من خواهد انداخت! این برداشت هارون است؛ و هارون درست فهمیده بود. حالا بعضی خیال میکنند که از حضرت سعایت میکردند؛ نه، حقیقت قضیه این بود.

آن زمان که موسی بن جعفر با هارون مبارزه میکرد، واقعاً اگر پولی در آن دستگاه بود، خیلی کسان بودند که آماده و حاضر بودند در کنار موسی بن جعفر شمشیر بزنند؛ که ما نمونه هایش را در غیر ائمه جاهای دیگر دیدیم؛ مثل حسین بن علی (شهید فخر) که قبل از هارون، زمان موسی الهادی بود و دیگران و دیگران. کار آنها نشان دهنده ی این است که ائمه چقدر میتوانند مردم را دور خودشان جمع کنند؛ و هارون این را درست فهمیده بود.

بنابراین دوران موسی بن جعفر، دوران اوج است، که بعد هم به زندان منتهی میشود. (1)

دوران امام رضا (علیه السلام)

دوران گسترش و وضع خوب ائمه

بعد که نوبت امام هشتم (علیه السلام) میرسد، باز دوران، دوران گسترش و رواج و وضع خوب ائمه است و شیعه در همه جا گسترده اند و امکانات، بسیار زیاد است؛ که به مسئله ی ولایتعهدی منتهی میشود.

البته در دوران هارون، امام هشتم در نهایت تقیه زندگی میکردند؛ یعنی پوشش تلاش را داشتند، حرکت را داشتند، تماس را داشتند؛ آدم میتواند

ص: 514

این را بفهمد. مثلاً فرض بفرمایید دعبل خزاعی که درباره ی امام هشتم در دوران ولایتعهدی آنگونه حرف میزند، آنآ که از زیر سنگ بیرون نیامده بود. آن جامعه ای که دعبل خزاعی را میپرورد، یا ابراهیم بن عباس شاعر را میپرورد که جزو مداحان علیین موسی الرضا است یا دیگران و دیگران، بایستی فرهنگ ارادت به خاندان پیغمبر در آن جامعه سابقه داشته باشد؛ و آن طور نیست که آنآ و ناگهان ببینیم که بله، در مدینه و در خراسان و در ری و در مناطق گوناگون، با ولایتعهدی علیین موسی الرضا جشن گرفتند، اما قبلاً چنین چیزی سابقه ندارد...

آنچه که در دوران ولایتعهدی علیین موسی الرضا پیش آمد، که حادثه ی بسیار مهمی است... نشان دهنده ی این است که علاقه ی مردم و جوشش محبتهای مردم نسبت به اهل بیت، در دوران امام رضا، خیلی بالا بوده است.

بعد هم که اختلاف امین و مأمون پنج سال طول کشید و جنگ و جدال بین خراسان و بغداد بود. همه ی اینها موجب شد که علیین موسی الرضا بتوانند کار خوبی بکنند، که اوجش به مسئله ی ولایتعهدی رسید؛ منتها متأسفانه آنجا هم باز همین طور که گفتیم با آن حادثه ی شهادت قطع شد و دوران جدیدی شروع شد که دوران محنت و غم اهل بیت است؛ بدتر از همه ی اوقات دیگر. (1)

6 - عناوین و ابهاماتی که نیاز به تحقیق دارد

اشاره

اگر کسی بخواهد کار کند، خیلی بیش از اینها عنوان هست؛ اما من حالا- برای اینکه اگر دیگران بخواهند کار کنند، این عناوین در اختیارشان باشد، اینها را عرض میکنم.

ص: 515

یکی از مسائل، ادّعی امامت و دعوت به امامت است؛ که این در زندگی ائمه هرجا هست، نشانه‌ی حرکت مبارزی است؛ که این يك فصل مفصّلی است. مثلاً روایات «الأئمة نور الله» (1) در کافی و آن نامه‌ی حضرت رضا ظاهراً به فضل بن سهل، از آن بحثهای بسیار مفصّل است. پس یکی مسئله‌ی امامت است. (2)

برداشت خلفا از ادّعاها و کارهای ائمه

مسئله‌ی دیگر، برداشت خلفا از ادّعاها و کارهای ائمه است. شما می‌بینید که از زمان عبدالملك تا زمان متوکل، همیشه يك نوع برداشت از زندگی ائمه بوده است. این را باید دنبالگیری کرد؛ نمیشود سهل انگاری کرد. چرا اینها از زندگی ائمه اینگونه برداشت میکردند؟ مثلاً «خليفةان في الأرض موسى بن جعفر بالمدينة يجبي له الخراج» (3) که درباره‌ی موسی بن جعفر است، یا «هذا عليّ ابنه قد قعد و ادّعی الأمر لنفسه» (4) درباره‌ی امام علیّین موسی و درباره‌ی ائمه‌ی دیگر. این داعیه‌ای که خلفا و دوستان خلفا از زندگی ائمه برداشت میکردند، قابل توجه است. یکی از آن نقاط مهم که بنده روایاتی را اینجا یادداشت کرده‌ام، اصرار خلفا، بخصوص خلفای بنی عباس است بر اینکه امامت را به خودشان نسبت دهند؛ اما حسّاسیّت شیعه این بود که نگذارند. کثیر از شعرای بزرگ طراز اوّل آن دوره‌ی اوّل است؛ یعنی در ردیف فرزدد و جریر و نسیب و مانند اینها است. ایشان وقتی خدمت امام باقر آمد، حضرت گفتند: «امتدحت عبدالملك»؛ شنیدم مدح عبدالملك را کردی! کثیر دستپاچه شد و گفت: «ما قلت له يا امام

ص: 516

1- . کافی، ج 1، ص 194

2- . در مراسم افتتاحیه‌ی کنگره‌ی جهانی حضرت رضا (ع) 1365/4/28

3- . رجال کشی، ص 263

4- . عیون اخبار الرضا (ع)، ج 2، ص 226

الهدی»؛ من «امام الهدی» یا «خلیفة رسول الله» به او نگفتم. «وانما قلت له يا اسد و الأسد کلب و یا شمس و الشمس جهاد و یا بحر و البحر موات و یا حية و الحية دویبه منتنة» (1). بنا کرد توجیه کردن. حضرت خنیدند؛ اشاره کردند به کمیت، آن وقت کمیت بلند شد و آن قصیده ی هاشمیّه را خواند:

من لقلبٍ متیمٍ مستهائمٍ *** غیر ما صبوةٍ ولا احلام

که میرسد به اینجا: «ساسة لا کمن یری رعية الناس سواء و رعية الأنعام» (2). یعنی ائمه نسبت به اینکه عبدالملک مدح بشود، حسّاس بودند؛ اما شاگردان ائمه و دوستان مثل کثیر حسّاسیتشان روی «امام الهدی» بود؛ میگفتند ما که به او «امام الهدی» نگفتم. او هم میخواست به او «امام الهدی» بگویند. در زمان بنی عبّاس، این بیشتر بود. مروان بن ابی حفصه ی اموی خبیث، که از شعرای مدّاح و وابسته و مزدور هم بنی امیه و هم بنی عبّاس بود، عجیب این بود که زمان بنی امیه، شاعر دربار بود؛ بعد که بنی عبّاس سر کار آمدند، باز شاعر دربار شد؛ چون شاعر بسیار بزرگی بود، او را با پول میخریدند مدح بنی عبّاس را که میگفت، به این اکتفا نمیکرد که از کرمشان و خصالشان بگوید؛ آنها را به پیغمبر نسبت میداد! یکی از شعرهای او این است:

اتی یكون و لیس ذاك بکائن *** لبنى البنات وراثة الأعمام (3)

میگوید: چطور چنین چیزی میشود که دخترزادگان، ارث عمورا ببرند؟ خب، عمومی پیغمبر عبّاس ارث دارد. چرا دخترزاده ها که اولاد فاطمه هستند میخواهند ارث او را ببرند؟ ببینید، دعوا سر خلافت است. يك جنگ حقیقی فرهنگی است، جنگ سیاسی است. در مقابلش فوراً شاعر شیعی معروف، جعفر بن عفان طائی، جواب میدهد؛ میگوید:

ص: 517

1- . المناقب، ج 4، ص 207

2- . الفتوح، ج 8، ص 268

3- . تاریخ طبری، ج 8، ص 182

لم لا يكون و انّ ذاك لكائن *** لبني البنات وراثه الأعمام

للبنات نصف كامل من ماله *** و العمّ متروك بغير سهام(1)

میگوید: دختر نصف مال پدر را میبرد؛ عمو از مال آن انسانی که دختر دارد، چه میبرد؟ پس شما ارثی ندارید که آن را طلب میکنید. ببینید، بین شعرا دعوی فرهنگی و دعوی سیاسی است. این حساسیت روی داعیه های ائمه است، که این هم قابل توجه است.(2)

تأیید و حمایت از حرکات خونین

تأیید و حمایت از حرکات خونین، یکی از بحثهای زندگی ائمه است، که حاکی از همین جهت گیری مبارزه است. اظهارات امام صادق درباره ی معلی بن خنیس وقتی کشته میشد که «ما کان ینال درجته إلا بما ینال من داود بن علی»(3) و اظهارات در باب زید، در باب حسین بن علی شهید فخ از این قبیل است.

روایت عجیبی را من در «نور الثقلین» دیدم که نقل میکند کسی از علی بن عقبه، عن ابیه، «قال دخلت انا و المعلی علی ابی عبدالله (علیه السلام)». وارد شدیم، حضرت بی مقدمه شروع کردند و گفتند: «ابشروا انتم علی احدی الحسنین شفی الله صدورکم و اذهب غیظ قلوبکم و انالکم علی عدوکم و هو قول الله و یشف صدور قوم مؤمنین و ان مضیتم قبل ان تروا ذلك مضیتم علی دین الله الذی رضیه لنبیه و لعلی»(4). این روایت نمیگوید که قضیه چه بوده، اما شما ببینید قضیه چه میتوانسته باشد. معلی بن خنیس که بعد هم کشته میشود (و کان بابه

ص: 518

1- . بحار الانوار، ج 44، ص 283؛ ج 47، ص 314

2- . در مراسم افتتاحیه ی کنگره ی جهانی حضرت رضا (ع) 1365/4/28

3- . الخرائج، ج 2، ص 647

4- . نور الثقلین، ج 3، ص 190

معلی بن خنیس» (1) باب امام صادق است. خود این باب هم باب واسعی است که بابهای ائمه چه کسانی بودند و غالباً هم کشته شدند. یحیی بن اَمطویل به شهادت رسید، معلی بن خنیس همین طور.

معلی بن خنیس با يك نفر دیگر بر امام صادق وارد میشوند. امام صادق بی مقدمه میگویند: الحمدلله خدا غیظ قلوب شما را فرو نشاند، خشم شما را فرو نشاند، شما را بر دشمنان پیروز کرد، بر یکی از دو خوبی - احدی الحُسَینین - وارد شدید. اگر چنانچه این هم نمیشد و رفته بودید، باز بر دین خدا رفته بودید. بنابراین پیدا است که يك حرکت حاد کرده بودند و آمده بودند و حضرت به آنها خدقوتی میداده است. روایات دیگری هم در باب تأیید از حرکات خونین هست. (2)

زندانها، تبعیدها و تعقیبها

يك بحث دیگر در زندگی ائمه، زندانها و تبعیدها و تعقیبها است؛ که به نظر بنده يك فصلی است و باید دنبال شود. (3)

زبان تند و تیز ائمه در مقابل خلفا

نکته ی دیگر، زبان تند و تیز ائمه در مقابل خلفا است؛ که اگر اینها آدمهای محافظه کاری بودند، باید مثل دیگر علما و زهاد و مانند اینها، زبان نرم به خودشان میگرفتند. حتی آن زهادی که مورد ارادت خلفا بودند، میدانید زهاد زیادی بودند که خلفا به اینها علاقه مند بودند؛ اینها را نصیحت میکردند، مثلاً هارون را به گریه هم می آوردند، مواظب بودند که به خلفا جبار و طاغی و شیطان نگویند؛ اما ائمه میگفتند. (4)

ص: 519

1- . مناقب آل ابی طالب (ع)، ج 4، ص 280؛ البته در این کتاب محمدبن سنان به عنوان باب حضرت معرفی شده است.

2- . در مراسم افتتاحیه ی کنگره ی جهانی حضرت رضا (ع) 1365/4/28

3- . همان

4- . همان

يك بحث، تندی های خلفا به ائمه است؛ مثل همان که در مورد منصور چند موردش را عرض کردم و هارون هم نسبت به موسی بن جعفر دارد؛ و از این قبیل. (1)

مسئله ی داعیه هایی حاکی از استراتژی امامت

يك مسئله از آن عناوینی که باید تعقیب شود، داعیه هایی است که حاکی از استراتژی امامت است. انسان گاهی داعیه هایی در زندگی ائمه میبیند، که اینها عادی نیست؛ داعی از استراتژی خاصی است؛ که آن، همین استراتژی امامت است...

یکی مسئله ی فدك است. هارون يك وقتی برای اینکه قال قضیه ی بنی هاشم و ادعاهایشان را بکند، به موسی بن جعفر گفت: «خذ فدكاً حتّی اردّها اليك»؛ محدوده ی فدك را مشخص کن تا آن را به تو برگردانم. حضرت اول امتناع میکنند، بعد میگویند: «لاء اخذها الاّ بحدودها»؛ اگر حدود اصلی اش را بدهی، میگیرم. بعد او میگوید که بسیار خوب، حدودش را مشخص کن. آن وقت خیلی جالب است؛ حضرت برایش حدود معین میکنند: «أما الحدّ الأوّل فعدن»؛ يك حدّ فدك، عدن است حالا اینها مثلاً در مدینه یا در بغداد نشسته اند و دارند با هم صحبت میکنند منتهی الیه جزیره العرب. «فتغيّر وجه الرّشيد»؛ رنگش متغیّر شد. «وقال ايها»؛ عجب! «قال و الحدّ الثّاني سمرقند»؛ حدّ دوّم فدك، سمرقند است. «فاربّد وجهه»؛ رنگش تیره شد! «والحدّ الثّالث افريقيّة»؛ حدّ سوّم، تونس است. «فاسودّ وجهه»؛ صورت هارون الرشيد سیاه شد! «وقال هيّه»؛ هه هه، عجب! چه حرفی! «قال و الرّابع سيف البحر ممّا يلي الجزر و ارمينيّة»؛ حدّ چهارم، حاشیه ی دریاها و آن جزیره ها و مثلاً ارمنستان؛ آن منتهی الیه دریای مدیترانه و آنجاها. «قال الرّشيد فلم يبق

ص: 520

لنا شيئاً» ؛ پس برای ما چه ماند؟ «فتحول الی مجلسی» ؛ بلند شو بیا سر جای من بنشین! «قال موسی (علیه السلام) قد اعلمتک اننی ان حدّتها لم تردّها» ؛ گفتم که اگر محدودش کنم، تو آن را برنمیگردانی. «فعند ذلك عزم علی قتله» (1)؛ اینجا که رسید، عازم شد که موسی بن جعفر را بکشد. از این قبیل داعیه ها در زندگی موسی بن جعفر، امام صادق و امام هشتم وجود دارد؛ که آن هم يك بحث قابل توجه است. (2)

برداشت اصحاب ائمه از حرکت ائمه

يك بحث دیگری که قابل توجه است، برداشت اصحاب ائمه از حرکت ائمه است. اصحاب ائمه که از ما به امام نزدیک تر بودند؛ آنها درباره ی ائمه چه خیال میکردند؟ آیا شما در روایات ائمه برنخوردید به اینکه اصحاب ائمه انتظار خروج از ائمه داشتند؟ خب، بیخودی انتظار خروج داشتند؟ آن کسی که بلند میشود می آید و میگوید: یا بن رسول الله! چرا قیام نمیکنی؛ درحالی که پانصد هزار مرد در فلان جا، خراسان منتظر اشاره ی تو هستند و حضرت با او مرتّب چانه میزنند تا بالاخره به تعداد کمتری میرسد، او چرا میگوید قیام کنید؟ آن افراد متعددی که مرتّب به امام صادق مراجعه میکردند - غیر از جاسوسهای بنی عباس، آنها را نمیگویم؛ آن کسانی که جاسوس بودند، از جواب امام معلوم میشود که اینها جاسوسند؛ اما آن کسانی که واقعاً جاسوس نبودند، از جواب امام میشود فهمید که جاسوس نبوده اند چرا مراجعه میکردند؟ زراره که یکی از بزرگ ترین اصحاب امام صادق است، خدمت امام صادق می آید؛ این روایت خیلی جالبی است میگوید: یا بن رسول الله! يك نفر از اصحاب ما در کوفه به يك نفر از دشمنان ما مدیون است و چون نتوانسته است قرض را بدهد، فرار کرده.

ص: 521

1- . المناقب، ج 4، ص 320

2- . در مراسم افتتاحیه ی کنگره ی جهانی حضرت رضا (ع) 1365/4/28

شما بفرمایید که اگر این قضیه، همین یکی دو ساله انجام خواهد گرفت، ما بگوییم این فرد، فراری بماند تا ان شاءالله حکومت حق بیاید و مسئله، خودش به خودی خود حل شود؛ اگر نه، زمان بیشتری طول میکشد، این بیچاره نمیتواند خیلی فراری بماند؛ ما جمع شویم و پولش را فراهم کنیم و بدهیم. حضرت جواب صریح نمیدهند که نمیشود. حالا زراره چرا باید این طور خیال کند که همین یکی دو ساله قرار است يك كاری انجام بگیرد؟ یعنی زراره آدم ساده دلی بود؟ با مسائل ائمه آشنا نبود؟

هنگامی که امام باقر وفات میکردند، زراره به یکی از اصحاب امام صادق، هشام بن سالم میگوید: «لا تری علی اعداها غیر جعفر»⁽¹⁾؛ روی منبرهای خلافت، غیر از جعفر کس دیگری را نخواهی دید. بعد میگوید: وقتی که حضرت باقر رحلت کردند، من پرسیدم که چطور شد؟ گفت: بله، این استنباط خودم بود. یعنی امام نفرموده بود، که حرف امام دروغ در نیاید. خب، چرا زراره چنین اشتباهی را ممکن است بکند؟ این واقعاً اشتباه است؟ یا نه، برداشت از ادعاهای ائمه و از آینده ی دنیای اسلام در مورد ائمه، يك چیز قابل توجه است. آنها همه شان منتظر بودند. بدانید که اصحاب ائمه همه یا اکثر منتظر بودند که خروج و قیام بشود و حکومت حق بزودی تشکیل شود؛ که داستانهای مفصّلی در این باب هست. بنابراین برداشت اصحاب ائمه از حرکات آنان که همان انتظار خلافت است این هم يك فصل است، که قابل بررسی است.⁽²⁾

عَلَّتْ بَعْضُ خُلَفَا بَهْ اِئْمَه

يك فصل دیگر این است که آیا علّت اینکه ائمه مورد بغض خلفا بودند،

ص: 522

1- . رجال کشی، ص 156

2- . در مراسم افتتاحیه ی کنگره ی جهانی حضرت رضا (ع) 1365/4/28

حسد خلفا بود؟ این يك سؤال است. عدّه ای خیال میکنند که چون ائمه محسود خلفا بودند، اینها را میکشتمند. بنده این را قبول ندارم. قبول دارم که ائمه محسود بودند که حضرت پس از قرائت آیه ی شریفه ی «أَمْ يَحْسَدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» (1) میفرماید که «نحن المحسودون» (2) اما حسد چه وقت ممکن است منشأ چنین آثاری بشود؟ حسد بر علمشان بود؟ حسد بر تقوایشان بود؟ خب، افراد عالم و متقی خیلی بودند. در همان زمان ائمه کسانی از علما بودند که معروف به علم و ورع و تقوا و زهد بودند و خلفا هم سراغ اینها میرفتند و گریه میکردند! منصور گفت: «کلکم یمشی روید، کلکم یطلب صید، غیر عمروین عبید» (3)؛ عمروین عبید را دیگر استثناء کرد. البته بنده در زندگی عمروین عبید دیدم که نخیر، ایشان هم جزو همان مستثنی منه (4) است؛ «یطلب صید» و اینها است! از این قبیل زیاد بودند. آن کسانی که علمشان زیاد بود، تقوایشان هم زیاد بود، در بین مردم هم وجهه داشتند مثل ابویوسف قاضی، مثل ابوحنیفه، مثل حسن بصری، مثل سفیان ثوری و از این قبیل رجال معروف به علم و تقوا و ورع، اینها مدعی خلیفه نبودند، خلیفه هم هیچ کاری به کار اینها نداشت؛ لذا حسد نسبت به اینها وجود نداشت. حسد نسبت به آن کسی است که ادعایی دارد؛ آن که ادعایی ندارد، چه حسدی؟ بنابراین حسد کافی نیست. این هم يك بحث است، که بد نیست مورد توجه قرار بگیرد. (5)

ص: 523

-
- 1- . سوره ی نساء، آیه ی 54
 - 2- . کافی، ج 1، ص 186
 - 3- . مروج الذهب، ج 3، ص 303
 - 4- . مجموعه ای که عدّه ای از افراد آن، از دایره ی آن خارج شده باشند. مقصود معظّمه این است که عمروین عبید هم به دنبال دنیا بوده است.
 - 5- . در مراسم افتتاحیه ی کنگره ی جهانی حضرت رضا (ع) 1365/4/28

یکی دیگر از عناوین، تندی اصحاب ائمه است. در بین صحابه ی ائمه، کسانی مثل یحیی بن اَاطویل هستند که حرکات تندی داشتند و آشکارا بدگویی میکردند. مثلاً یحیی بن اَاطویل داخل مسجد مدینه میرفت، به مردم رو میکرد و میگفت: «اَاطا براء منکم کفرنا بکم و بدا بیننا و بینکم العداوة و البغضاء». حرف ابراهیم به کفار را به مسلمانان آن زمان میگفت! یا در کناسه ی کوفه می آمد، به شیعیان خطاب میکرد و حرفهایی میزد. (1)

معلی بن خنیس وقتی مردم در ایام عید برای نماز به صحرا میرفتند، با لباس ژولیده و سر و روی آشفته به بیابان می آمد، بعد اشک میریخت، فریاد میکشید و میگفت: «اللّهم انّ هذا مقام اولیائک»؛ این چیزی که اینها غصب کرده اند، جای اولیاء تو است. فریاد میکشید، علناً میگفت. این هم قابل تحقیق و بررسی است.

حالا ما می بینیم که متأسفانه معلی بن خنیس را آن چنان بمباران تبلیغاتی کردند، این یار دیرین امام صادق و شهید بین یدی ولی الله را؛ که حضرت به خاطر او، با داودبن علی قطع رابطه کردند و او را لعن کردند؛ و داودبن علی به خاطر قتل معلی کشته شد و حضرت فرمودند: «معلی ما کان ینال درجه الا بما نال من داودبن علی» (2) به عنوان اینکه راوی درست و حسابی نیست! بنده دست همان خباثت بنی عباس را در اینگونه کارها میبینم، که چهره های برجسته ی تشیع را این طور از دور خارج کنند. این هم يك مسئله است که قابل بحث است. (3)

مسئله ی تقیه

و بالاخره مسئله ی تقیه. تقیه در این چارچوب معنا میدهد. تقیه یعنی

ص: 524

1- . بحار الانوار، ج 46

2- . الخرائج، ج 2، ص 647

3- . در مراسم افتتاحیه ی کنگره ی جهانی حضرت رضا (ع) 1365/4/28

همین که امام سجّاد و امام باقر و امام صادق و بقیّه ی ائمّه، این کارهایی که گفتیم، بکنند و نگذارند این پوشش و حفاظ از روی کارها برداشته شود؛ و اگر کسی هم تندی میکند، به او بگویند تندی نکن؛ که در آن روایت، حضرت میفرماید: «لیس من احتمال امرنا التّصدیق له». این طور نیست که کسی که حامل امر ما است و ولایت ما را قبول دارد، فقط ما را تصدیق کند، این کافی نیست بلکه «من احتمال امرنا ستره و صیانت»؛ سرّ ما را باید مکتوم بدارد؛ نباید به کسی بگوید. بعد حضرت میگویند: «هذا ابوحنیفه و له اصحاب هذا فلان و له اصحاب» (1)؛ کسی به کار اینها کاری ندارد. من هم فرزند پیغمبر هستم، زیر پوشش قرآن و حدیث و معارف میتوانستم اصحابی داشته باشم، کسی به کار من کاری نداشته باشد. شماها میروید، به اینجا و آنجا میگویید، اسرار مرا فاش میکنید، اینقدر برای ما مشکل درست میکنید. (2)

7 - جمع بندی در خصوص سلوك سیاسی ائمّه (علیهم السّلام)

اشاره

تلاش ائمّه (علیهم السّلام) عبارت بود از مجاهدت در این چند هدف:

7-1 - زنده نگه داشتن معارف حقّه ی اسلامی

اولاً زنده نگه داشتن معارف حقّه ی اسلامی، اصول و مبانی اسلامی؛ اینها را زنده نگه دارد. سعی حکومتهای ظالم و طواغیت امت این بوده است که معارف اسلامی را یا نابود کنند یا قلب بکنند، عوض کنند، تحریف کنند. یکی از مهم ترین رشته های حرکات ائمّه (علیهم السّلام) ایستادگی در مقابل این بوده؛ حفظ معارف اسلامی، احیای معارف اسلامی. (3)

ص: 525

1- . کافی، ج 2، ص 222

2- . در مراسم افتتاحیه ی کنگره ی جهانی حضرت رضا (ع) 1365/4/28

3- . در دیدار اعضای مجمع جهانی اهل بیت (ع) و اتّحادیه ی رادیو و تلویزیونهای اسلامی 1394/5/26

2-7 - اقامه ی احکام الهی

یکی از کارهای دیگر ائمه (علیهم السّلام) اقامه ی احکام الهی بوده است. سعی در اقامه ی احکام الهی؛ چه در زمانی که حکومت دستشان بود، چه آن زمانی که از حکومت و از قدرت برکنار بودند. تلاششان مصروف بود برای اینکه بتوانند احکام الهی را در جامعه محقق کنند. (1)

3-7 - مجاهدت فی سبیل الله

يك كار ديگر ائمه (عليهم السّلام) مجاهدت فی سبیل الله بود که شما در زیارت ائمه میخوانید: أشهد أنّك جاهدت فی الله حقّ جهاده؛ (2) حقّ جهاد؛ یعنی هیچ کم نگذاشته اند در مجاهدت در راه خدا؛ با همه ی وجود، با همه ی توان، با همه ی ظرفیت در راه خدا مجاهدت کردند. (3)

4-7 - مبارزه ی با ظلم و ظالم

يك بخش مهمّ از این مجاهدت که خود يك سرفصل جداگانه ای است، مبارزه ی با ظلم و مبارزه ی با ظالم بوده است. زندگی ائمه (علیهم السّلام) سر تا پا عبارت است از مبارزه ی با ظلمه، مبارزه ی با ظلم. علّت آن فشارها و مسموم شدن‌ها و شهیدشدن‌ها و مانند اینها هم همه اش همین بوده است؛ چون با ظلم و ظالم مبارزه میکردند. (4)

این زندگی ائمه است. ما حالا میخواهیم پیروان اهل بیت باشیم؛ باید این چیزها را رعایت کنیم. بایستی معارف اسلامی را ترویج کنیم؛ بایستی اقامه ی احکام الهی را جزو اهداف خودمان بدانیم؛ باید در راه خدا با

ص: 526

1- . در دیدار اعضای مجمع جهانی اهل بیت (ع) و اتّحادیه ی رادیو و تلویزیونهای اسلامی 1394/5/26

2- . مفاتیح الجنان، زیارت امین الله

3- . در دیدار اعضای مجمع جهانی اهل بیت (ع) و اتّحادیه ی رادیو و تلویزیونهای اسلامی 1394/5/26

4- . همان

همه ی وجود مجاهدت کنیم؛ باید با ظلم بجنگیم، با ظالم بجنگیم، مبارزه کنیم؛ این وظیفه ی ما است. خب، مجاهدت فقط جنگ نظامی نیست؛ مجاهدت اعم است از انواع مبارزات، از مبارزات فرهنگی گرفته تا مبارزات سیاسی تا مبارزات اقتصادی؛ اینها همه داخل در عنوان مجاهدت است. ذهن فقط نرود به جنگ نظامی؛ يك وقتى هم ممکن است در يك جایی جنگ نظامی پیش بیاید، لکن همه ی مجاهدت آن نیست. (1)

ص: 527

1- . در دیدار اعضای مجمع جهانی اهل بیت (ع) و اتحادیه ی رادیو و تلویزیونهای اسلامی 1394/5/26

1 - گفتار اول: سلوك سياسى فاطمه زهرا (سلام الله عليها)

1-1 - فاطمه ی زهرا (سلام الله عليها)؛ نسخه کامل انسانیت

تمام ابعادی که برای زن متصوّر است و برای يك انسان متصوّر است، در فاطمه ی زهرا (سلام الله عليها) جلوه کرده و بوده است. يك زن معمولی نبوده است؛ يك زن روحانی، يك زن ملکوتی، يك انسان به تمام معنا انسان، تمام نسخه ی انسانیت، تمام حقیقت زن، تمام حقیقت انسان. او زن معمولی نیست؛ او موجود ملکوتی است که در عالم به صورت انسان ظاهر شده است؛ بلکه موجود الهی جبروتی در صورت يك زن ظاهر شده است... تمام هویت‌های کمالی که در انسان متصوّر است و در زن تصوّر دارد، تمام در این زن است. و فردا مانند زنی متولد میشود؛ زنی که تمام خاصه های انبیا در اوست. زنی که اگر مرد بود، نبی بود؛ زنی که اگر مرد بود، به جای رسول الله بود. پس، فردا روز زن است؛ تمام حیثیت زن و تمام شخصیت زن فردا موجود شد. معنویات، جلوه های ملکوتی، جلوه های الهی، جلوه های جبروتی، جلوه های مُلکی و ناسوتی همه در این موجود مجتمع است. انسانی است به تمام معنا انسان؛ زنی است به تمام معنا زن. از برای زن ابعاد مختلفه است؛ چنانچه برای مرد، و برای انسان. این صورت طبیعی

نازل ترین مرتبه ی انسان است و نازل ترین مرتبه ی زن است و نازل ترین مرتبه ی مرد است؛ لکن از همین مرتبه ی نازل، حرکت به سوی کمال است. انسان، موجود متحرک است؛ از مرتبه ی طبیعت تا مرتبه ی غیب، تافنا در الوهیت. برای صدیقه ی طاهره این مسائل، این معانی حاصل است. از مرتبه ی طبیعت شروع کرده است، حرکت کرده است؛ حرکت معنوی؛ با قدرت الهی، با دست غیبی، با تربیت رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) مراحل را طی کرده است تا رسیده است به مرتبه ای که دست همه از او کوتاه است. پس، فردا تمام جلوه ی زن تحقّق پیدا کرده است؛ و زن به تمام معنا متحقّق است. فردا روز زن است. (1)

2-1 - شخصیت جهادی، ممتاز و همه جانبه ی زهرا ی اطهر (سلام الله علیها)

شخصیت زهرا ی اطهر، در ابعاد سیاسی و اجتماعی و جهادی، شخصیت ممتاز و برجسته ای است؛ به طوری که همه ی زنان مبارز و انقلابی و برجسته و سیاسی عالم میتوانند از زندگی کوتاه و پرمغز او درس بگیرند. زنی که در بیت انقلاب متولد شد و تمام دوران کودکی را در آغوش پدری گذراند که در حال یک مبارزه ی عظیم جهانی فراموش نشدنی بود. آن خانمی که در دوران کودکی، سختی های مبارزه ی دوران مکه را چشید، به شعب ابی طالب برده شد، گرسنگی و سختی و رعب و انواع و اقسام شدت های دوران مبارزه ی مکه را لمس نمود و بعد هم که به مدینه هجرت کرد، همسر مردی شد که تمام زندگی اش جهاد فی سبیل الله بود و در تمام قریب به یازده سال زندگی مشترک فاطمه ی زهرا و امیرالمؤمنین (علیهما السلام)، هیچ سالی، بلکه هیچ نیم سالی نگذشت که این شوهر، کمر به جهاد فی سبیل الله نبسته و به میدان جنگ نرفته باشد و این زن بزرگ و فداکار، همسری شایسته ی یک مرد مجاهد و یک سرباز و سردار دائمی میدان

ص: 530

جنگ را نکرده باشد.

پس، زندگی فاطمه ی زهرا (سلام الله علیها)، اگرچه کوتاه بود و حدود بیست سال بیشتر طول نکشید؛ اما این زندگی، از جهت جهاد و مبارزه و تلاش و کار انقلابی و صبر انقلابی و درس و فراگیری و آموزش به این و آن و سخنرانی و دفاع از نبوت و امامت و نظام اسلامی، دریای پهناوری از تلاش و مبارزه و کار و در نهایت هم شهادت است. این، زندگی جهادی فاطمه ی زهرا است که بسیار عظیم و فوق العاده و حقیقتاً بی نظیر است و یقیناً در ذهن بشر - چه امروز و چه در آینده - يك نقطه ی درخشان و استثنایی است. (1)

3-1 - فاطمه ی زهرا (سلام الله علیها)؛ شخصیتی جامع الاطراف و مجاهدی نمونه

جهاد آن بزرگوار در میدانهای مختلف، يك جهاد نمونه است؛ در دفاع از اسلام، در دفاع از امامت و ولایت، در حمایت از پیغمبر، در نگهداری بزرگ ترین سردار اسلام، یعنی امیرالمؤمنین که شوهر او بود.

امیرالمؤمنین درباره ی فاطمه ی زهرا (سلام الله علیها) فرمود: «ما أغضبتنی و لا خرجت من امری» (2). يك بار این زن در طول دوران زناشویی، مرا به خشم نیاورد و يك بار از دستور من سرپیچی نکرد. فاطمه ی زهرا (سلام الله علیها) با آن عظمت و جلالت، در محیط خانه، يك همسر و يك زن است؛ آن گونه که اسلام میگوید. در محیط علم هم يك دانشمند والا است. آن خطبه ای که فاطمه ی زهرا (سلام الله علیها) در مسجد مدینه، بعد از رحلت پیغمبر ایراد کرده است، خطبه ای است که به گفته ی علامه ی مجلسی، «بزرگان فصحا و بلغا و دانشمندان باید بنشینند کلمات و عبارات آن را معنا کنند!» این قدر پرمغز است! از لحاظ زیبایی هنری، مثل زیباترین و بلندترین کلمات

ص: 531

1- . در دیدار با جمع کثیری از زنان شهرهای تهران، تبریز، اصفهان، کرمان، قم، قزوین، یزد، کرج و استانهای چهارمحال و بختیاری و مازندران 1368/10/26

2- . كشف الغمّة فی معرفة الأئمّة (ع)، ج 1، ص 363 (با اندکی تفاوت)

نهج البلاغه است. فاطمه ی زهرا (سلام الله علیها) می‌رود در مسجد مدینه، در مقابل مردم می‌ایستد و ارتجالاً حرف می‌زند! شاید یک ساعت، با بهترین و زیباترین عبارات و زبده ترین و گزیده ترین معانی صحبت کرده است. (1)

4-1 سربازی فداکار در عرصه های مختلف

زندگی آن بزرگوار مشحون است به مجاهدت؛ مثل يك سرباز فداکار در عرصه های مختلف، این بزرگوار حضور فعال و مؤثر دارد. از دوران کودکی در مکه، در شعب ابی طالب، در کمک رسانی و روحیه دهی به پدر بزرگوارش، تا همراهی با امیرالمؤمنین در مراحل دشوار زندگی در مدینه، در آن جنگها، در آن غربتها، در میان آن تهدیدها، در آن سختی زندگی مادی و فشارهای گوناگون و همچنین در دوران محنت آن بزرگوار یعنی بعد از رحلت پیغمبر، چه در مسجد مدینه، چه در بستر بیماری، در همه ی این مراحل، این بزرگوار مشغول فعالیت است، مشغول تلاش است؛ يك حکیم مجاهد، يك عارف مجاهد. همچنین از لحاظ وظایف زنانگی، وظیفه ی همسری، وظیفه ی مادری، تربیت فرزند، پذیرایی و مهربانی با شوهر، يك زن نمونه است. آنچه که در خطاب به امیرالمؤمنین از این بزرگوار نقل میشود، تعبیری که میکند، خشوع و خضوعی که نشان میدهد، اطاعت و تسلیمی که در مقابل امیرالمؤمنین دارد، بعد تربیت این فرزندان، فرزندی مثل امام حسن، فرزندی مثل امام حسین، فرزندی مثل زینب، آیت عظمی و اعلاى يك زن نمونه است در وظایف زنانه، تربیت زنانه، محبت زنانه؛ و همه ی این مجموعه ی ذی قیمت و بی نظیر، در يك عمر هجده ساله. يك دختر جوان هجده نوزده ساله، با این همه مقامات معنوی و اخلاقی و سجایای رفتاری، وجود يك چنین عنصری، يك چنین موجودی در هر جامعه ای، در هر تاریخی، در هر ملتی که باشد، مایه ی افتخار است؛ و دیگر نداریم

ص: 532

نظیر این بزرگوار را. دانستن این معارف، انسان را با سجایای آن بزرگوار آشنا میکند؛ اما بدون پیوند عاطفی، بدون محبت، بدون آن آتش شور و شوقی که اشکها را از چشم انسان جاری میکند چه در وقتی که انسان مصیبت او را میشنود، چه در وقتی که منقبت او را میشنود انسان به نتیجه نمیرسد؛ این يك چیز دیگر است؛ این همان پیوند عاطفی و معنوی و روحی است؛ این را باید حفظ کرد. (1)

1-5 - سه مرحله ی مهم در زندگی فاطمه ی زهرا (سلام الله علیها)

1-5-1 - پیش از ازدواج و در سالهای سخت رسالت

مثل يك مادر، مثل يك مشاور، مثل يك پرستار برای پیامبر

حضرت زهرا (سلام الله علیها) در سنین شش، هفت سالگی بودند؛ اختلاف وجود دارد، چون در تاریخ ولادت آن حضرت، روایات مختلف است که قضیه ی شعب ابی طالب پیش آمد. شعب ابی طالب، دوران بسیار سختی در تاریخ صدر اسلام است؛ یعنی دعوت پیامبر شروع شده بود، دعوت را علنی کرده بود، بتدریج مردم مکه بخصوص جوانان، بخصوص برده ها به حضرت میگریزیدند و بزرگان طاغوت مثل همان ابولهب و ابوجهل و دیگران دیدند که هیچ چاره ای ندارند، جز اینکه پیامبر و همه ی مجموعه ی دوروبرش را از مدینه اخراج کنند؛ همین کار را هم کردند. تعداد زیادی از اینها را که ده ها خانوار میشدند و شامل پیامبر و خویشاوندان پیامبر و خود ابی طالب - با اینکه ابی طالب هم جزو بزرگان بود - و بچه و بزرگ و کوچک میشدند، همه را از مکه بیرون کردند. اینها از مکه بیرون رفتند؛ اما کجا بروند؟ تصادفاً جناب ابی طالب، در گوشه ای از نزدیکی مکه فرضاً چند کیلومتری مکه در شکاف کوهی ملکی داشت؛ اسمش «شعب ابی طالب» بود. شعب، یعنی همین شکاف کوه؛ يك درّه ی کوچک. ما مشهدی ها به

ص: 533

1- . در دیدار با گروهی از زنان به مناسبت میلاد حضرت زهرا (س) و روز زن 1371/9/25

چنین جایی «بازه» میگوییم. اتفاقاً این از آن لغت‌های صحیح دقیق فارسی سره هم هست که به لهجه ی محلی، روستایی‌ها به آن «بزه» میگویند؛ اما همان اصلش «بازه» است. جناب ابی طالب يك بازه یا يك شعب داشت؛ گفتند به آنجا برویم. حالا شما فکرش را بکنید! در مکه، روزها هوا گرم و شبها بی نهایت سرد بود؛ یعنی وضعیتی غیر قابل تحمل. اینها سه سال در این بیابانها زندگی کردند. چقدر گرسنگی کشیدند، چقدر سختی کشیدند، چقدر محنت بردند، خدا میداند. یکی از دوره های سخت پیامبر، آنجا بود. پیامبر اکرم در این دوران، مسئولیتش فقط مسئولیت رهبری به معنای اداره ی يك جمعیت نبود؛ باید میتوانست از کار خودش پیش اینهایی که دچار محنت شده اند، دفاع کند.

میدانید وقتی که اوضاع خوب است، کسانی که دور محور يك رهبری جمع شده اند، همه از اوضاع راضی‌اند؛ میگویند خدا پدرش را بیامرزد، ما را به این وضع خوب آورد. وقتی سختی پیدا میشود، همه دچار تردید میشوند، میگویند ایشان ما را آورد؛ ما که نمیخواستیم به این وضع دچار شویم!

البته ایمانهای قوی می ایستند؛ اما بالاخره همه ی سختی‌ها به دوش پیامبر فشار می آورد. در همین اثنا، وقتی که نهایت شدت روحی برای پیامبر بود، جناب ابی طالب که پشتیبان پیامبر و امید او محسوب میشد، و خدیجه ی کبری که او هم بزرگ ترین کمک روحی برای پیامبر به شمار میرفت، در ظرف يك هفته از دنیا رفتند! حادثه ی خیلی عجیبی است؛ یعنی پیامبر تنهای تنها شد.

من نمیدانم شما هیچ وقت رئیس يك مجموعه ی کاری بوده اید، تا بدانید معنای مسئولیت يك مجموعه چیست؟ در چنین شرایطی، انسان واقعاً بیچاره میشود. در این شرایط، نقش فاطمه ی زهرا (سلام الله علیها) را ببینید. آدم تاریخ را که نگاه میکند، این گونه موارد را در گوشه کنارها هم باید پیدا کند؛ متأسفانه هیچ فصلی برای این طور چیزها باز نکرده اند.

فاطمه ی زهرا (سلام الله علیها) مثل يك مادر، مثل يك مشاور، مثل يك پرستار برای پیامبر بوده است. آنجا بوده که گفتند فاطمه «امّ اییها» مادر پدرش است. این مربوط به آن وقت است؛ یعنی وقتی که يك دختر شش، هفت ساله این گونه بوده است. البته در محیطهای عربی و در محیطهای گرم، دختران زودتر رشد جسمی و روحی میکنند؛ مثلاً به اندازه ی رشد يك دختر ده، دوازده ساله ی امروز. این، احساس مسئولیت است. آیا این نمیتواند برای يك جوان الگو باشد، که نسبت به مسائل پیرامونی خودش زود احساس مسئولیت و احساس نشاط کند؟ آن سرمایه ی عظیم نشاطی را که در وجود اوست، خرج کند، برای اینکه غبار کدورت و غم را از چهره ی پدری که مثلاً حدود پنجاه سال از سنش میگذرد و تقریباً پیرمردی شده است، پاک کند. آیا این نمیتواند برای يك جوان الگو باشد؟ این خیلی مهم است. (1)

2-5-1 - پس از ازدواج و دوران همسری؛ يك مجاهد تمام وقت

تجهیز روحی و معنوی امام مجاهد

نمونه ی بعد، مسئله ی همسررداری و شوهررداری است. يك وقت انسان فکر میکند که شوهررداری، یعنی انسان در آشپزخانه غذا را بپزد، اتاق را تروتمیز و پتو را پهن کند و مثل قدیمی ها تشکچه بگذارد که آقا از اداره یا از دکان بیاید! شوهررداری که فقط این نیست. شما ببینید شوهررداری فاطمه ی زهرا (سلام الله علیها) چگونه بود. در طول ده سالی که پیامبر در مدینه حضور داشت، حدود نُه سالش حضرت زهرا و حضرت امیرالمؤمنین (علیهما السلام) با همدیگر زن و شوهر بودند. در این نُه سال، جنگهای كوچك و بزرگی ذکر کرده اند، حدود شصت جنگ اتفاق افتاده که در اغلب آنها هم امیرالمؤمنین (علیه السلام) بوده است. حالا شما ببینید، او خانمی است که در

ص: 535

خانه نشسته و شوهرش مرتب در جبهه است و اگر در جبهه نباشد، جبهه لنگ میماند؛ این قدر جبهه وابسته ی به اوست. از لحاظ زندگی هم وضع روبه راهی ندارند؛ همان چیزهایی که شنیده ایم: «وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ» (1)؛ یعنی حقیقتاً زندگی فقیرانه ی محض داشتند؛ در حالی که دختر رهبری هم هست، دختر پیامبر هم هست، يك نوع احساس مسئولیت هم میکند.

ببینید انسان چقدر روحیه ی قوی میخواهد داشته باشد تا بتواند این شوهر را تجهیز کند؛ دل او را از وسوسه ی اهل و عیال و گرفتاری های زندگی خالی کند؛ به او دلگرمی دهد؛ بچه ها را به آن خوبی که او تربیت کرده، تربیت کند. حالا شما بگویید امام حسن و امام حسین (علیهما السلام)، امام بودند و طینت امامت داشتند؛ زینب (علیها السلام) که امام نبود. فاطمه ی زهرا (سلام الله علیها) او را در همین مدت نه سال تربیت کرده بود. بعد از پیامبر هم که ایشان مدت زیادی زنده نماند.

این طور خانه داری، این طور شوهرداری و این طور کدبانویی کرد و این طور محور زندگی فامیل ماندگار در تاریخ قرار گرفت. آیا اینها نمیتواند برای يك دختر جوان، يك خانم خانه دار یا مُشرف به خانه داری الگو باشد؟ اینها خیلی مهم است. (2)

3-5-1 - بعد از وفات پیامبر

محاكمه ی حکومتی های وقت

بعد از قضیه ی وفات پیامبر، آمدن به مسجد و آن خطبه ی عجیب را خواندن، خیلی شگفت انگیز است! اصلاً امثال ما که اهل سخنرانی و حرف زدن ارتجالی هستیم، میفهمیم که چقدر این سخنان عظیم است.

ص: 536

1- . سوره ی انسان، آیه ی 8 و بعضی از آیه ی 9، ترجمه: «و به [پاس] دوستی [خدا،] بینوا و یتیم و اسیر را خوراك میدادند * ما برای خشنودی خدا است که به شما میخورانیم...»

2- . در گفت و شنود صمیمانه با گروهی از جوانان و نوجوانان 1376/11/14

يك دختر هجده ساله، بيست ساله و حداكثر 24 ساله كه البتّه سنّ دقيق آن حضرت مسلمّ نيست؛ چون تاريخ ولادت آن بزرگوار مسلمّ نيست و در آن اختلاف است آن هم با آن مصيبتها و سختي ها به مسجد مي آيد، در مقابل انبوه جمعيت، با حجاب سختراني ميكنند كه آن سختراني، كلمه به كلمه اش در تاريخ ميماند. (1)

حضرت مجاهده داشته است، حضرت به اندازه ي خودش كه در اين ظرف کوتاه مجاهده داشته است، مخاطبه داشته است با حكومتهاي وقت، محاكمه ميكرده است حكومتهاي وقت را، شما بايد اقتدا به او بكنيد تا پذيرفته باشيد كه اين روز، روز زن است؛ يعني، روز تولد اين حضرت روز زن است. (2)

2 - گفتار دوم: سلوك سياسي حضرت زينب (سلام الله عليها)

2-1 - شخصيت همه جانبه و عظيم حضرت زينب (سلام الله عليها)

شخصيت زينب كبرى منحصر در بُعد غمگساري و پرستاري آن بزرگوار نيست. زينب كبرى (سلام الله عليها) يك نمونه ي كامل از زن مسلمان است؛ يعني الكويي كه اسلام براي تربيت زنان، آن را در مقابل چشم مردم دنيا قرار داده است. زينب كبرى داراي شخصيت چند بُعدی است؛ دانا و خبير و داراي معرفت والا و يك انسان برجسته است كه هر كس با آن بزرگوار مواجه ميشود، در مقابل عظمت دانايي و روي و معرفت او احساس خضوع ميكنند. شايد مهم ترين بُعدی كه شخصيت زن اسلامي ميتواند آن را در مقابل چشم همه قرار دهد، تأثيري كه از اسلام پذيرفته اين بُعد است. شخصيت زن اسلامي به برکت ايمان و دل سپردن به رحمت و عظمت الهی، آن چنان سعه و عظمتي پيدا ميكنند كه حوادث بزرگ در مقابل

ص: 537

1- . در گفت و شنود صميمانه با گروهی از جوانان و نوجوانان 1376/11/14

2- . صحيفه ي امام خميني (ره)، ج 20، ص 6

او، حقیر و ناچیز میشود. در زندگی زینب کبری، این بُعد از همه بارزتر و برجسته تر است. حادثه ای مثل روز عاشورا نمیتواند زینب کبری را خرد کند. شکوه و حشمت ظاهری دستگاه ستمگر جباری مثل یزید و عبیدالله بن زیاد نمیتواند زینب کبری را تحقیر کند. زینب کبری در مدینه که محلّ استقرار شخصیت باعظمت اوست و در کربلا که کانون محنتهای اوست و در کاخ جبارانی مثل یزید و عبیدالله بن زیاد، همان عظمت و شکوه معنوی را با خود حفظ میکند و شخصیتهای دیگر در مقابل او تحقیر میشوند. یزید و عبیدالله بن زیاد، این مغروران ستمگر زمان خود در مقابل این زن اسیر و دست بسته، تحقیر میشوند. زینب کبری شور عاطفه ی زنانه را همراه کرده است با عظمت و استقرار و متانت قلب يك انسان مؤمن و زبان صریح و روشن يك مجاهد فی سبیل الله و زلال معرفتی که از زبان و دل او بیرون میترود و شنوندگان و حاضران را مبهوت میکند. عظمت زنانه اش، بزرگان دروغین ظاهری را در مقابل او حقیر و کوچک میکند. عظمت زنانه، یعنی این؛ یعنی مخلوطی از شور و عاطفه ی انسانی، که در هیچ مردی نمیتوان این عاطفه ی شورانگیز را سراغ داد؛ همراه با متانت شخصیت و استواری روح که همه ی حوادث بزرگ و خطیر را در خود هضم میکند و روی آتشیهای گداخته، شجاعانه قدم میگذارد و عبور میکند؛ درعینحال، درس میدهد و مردم را آگاهی میبخشد؛ درعینحال، امام زمان خود یعنی امام سجّاد را مانند يك مادر مهربان آرامش و تسلّا میبخشد؛ درعینحال، با کودکان برادر و بچه های پدر ازدست داده ی آن حادثه ی عظیم، در میان آن طوفان شدید، مثل سدّ مستحکمی برای آنها امنیت و آرامش و تسلّا ایجاد میکند. بنابراین زینب کبری (سلام الله علیها) يك شخصیت همه جانبه بود. اسلام زن را به این طرف سوق میدهد. (1)

ص: 538

2-2 - زینب کبری (سلام الله علیها)؛ الگوی زنان در تاریخ

زینب کبری برای زنان ما در طول تاریخ يك الگو است؛ عقل و متانت، قدرت و شجاعت، شور و احساس عاطفی، صراحت زبان، متانت دل، استواری روح؛ در عین حال، مادرانه، خواهرانه، با همه ی انسانها برخورد کردن، در محیط خانه شمع محبت را روشن نگه داشتن، همسر و فرزندان را بر سر سفره ی محبت و عاطفه ی خود دور هم جمع کردن؛ اینها خصوصیات زن مسلمان است. (1)

2-3 - ایستادگی حضرت زینب (سلام الله علیها)، عامل بقای روح اسلام و مسلمین

نام مبارك حضرت زینب نشان دهنده ی تلاشی از این نوع [تلاش مخلصانه] است. تلاش حضرت زینب (سلام الله علیها) فقط این نیست که از امام بیماری در کربلا حراست و پرستاری کرده است. حضرت زینب از روح کلی اسلام و جامعه ی آن روز مسلمین پرستاری کرد؛ پرستاری بزرگ او آنجا است. حضرت زینب در مقابل يك دنیا بدی، ظلم، بی انصافی، حیوان صفتی و قساوت، يك تنه ایستاد و با این ایستادگی، توانست از روح کلی اسلام حراست و پرستاری کند. همچنان که میگوییم امام حسین (علیه السلام) اسلام را حفظ کرد، میتوانیم دقیقاً ادعا کنیم که حضرت زینب (سلام الله علیها) هم با ایستادگی خود، اسلام را حفظ کرد. این ایستادگی، يك رمز و راز و يك عامل اصلی است. (2)

2-4 - کار زینب کبری (سلام الله علیها)؛ تبدیل شکست ظاهری به پیروزی قطعی

زینب کبری يك نمونه ی برجسته ی تاریخ است که عظمت حضور يك زن را در یکی از مهم ترین مسائل تاریخ نشان میدهد. اینکه گفته میشود در

ص: 539

1- . در دیدار با اقشار مختلف مردم 1384/3/25

2- . در دیدار با پرستاران، در آستانه ی سالروز میلاد حضرت زینب (س) 1380/5/3

عاشورا، در حادثه ی کربلا، خون بر شمشیر پیروز شد - که واقعاً پیروز شد - عامل این پیروزی، حضرت زینب بود؛ و آلا خون در کربلا تمام شد. حادثه ی نظامی با شکست ظاهری نیروهای حق در عرصه ی عاشورا به پایان رسید؛ اما آن چیزی که موجب شد این شکست نظامی ظاهری، تبدیل به يك پیروزی قطعی دائمی شود، عبارت بود از منش زینب کبری؛ نقشی که حضرت زینب بر عهده گرفت؛ این خیلی چیز مهمی است. این حادثه نشان داد که زن در حاشیه ی تاریخ نیست؛ زن در متن حوادث مهم تاریخی قرار دارد. قرآن هم در موارد متعددی به این نکته ناطق است؛ لیکن این مربوط به تاریخ نزدیک است، مربوط به امم گذشته نیست؛ يك حادثه ی زنده و ملموس است که انسان زینب کبری را مشاهده میکند که با يك عظمت خیره کننده و درخشنده ای در عرصه ظاهر میشود؛ کاری میکند که دشمنی که به حسب ظاهر در کارزار نظامی پیروز شده است و مخالفین خود را قلع و قمع کرده است و بر تخت پیروزی تکیه زده است، در مقر قدرت خود، در کاخ ریاست خود، تحقیر و ذلیل شود؛ داغ ننگ ابدی را به پیشانی او میزند و پیروزی او را تبدیل میکند به يك شکست؛ این کار زینب کبری است. زینب (سلام الله علیها) نشان داد که میتوان حجب و عفاف زنانه را تبدیل کرد به عزت مجاهدانه، به يك جهاد بزرگ.

آنچه که از بیانات زینب کبری باقی مانده است و امروز در دسترس ما است، عظمت حرکت زینب کبری را نشان میدهد. خطبه ی فراموش نشدنی زینب کبری در بازار کوفه يك حرف زدن معمولی نیست، اظهار نظر معمولی يك شخصیت بزرگ نیست؛ يك تحلیل عظیم از وضع جامعه ی اسلامی در آن دوره است که با زیباترین کلمات و با عمیق ترین و غنی ترین مفاهیم در آن شرایط بیان شده است. قوت شخصیت را ببینید؛ چقدر این شخصیت قوی است. دو روز قبل در يك بیابان، برادر او را، امام او را، رهبر او را با این همه عزیزان و جوانان و فرزندان و مانند اینها از بین برده اند، این

جمع چنده نفره ی زنان و کودکان را اسیر کرده اند، آورده اند در مقابل چشم مردم، روی شتر اسارت، مردم آمده اند دارند تماشا میکنند، بعضی هلله می کنند، بعضی هم گریه میکنند؛ در يك چنین شرایط بحرانی، ناگهان این خورشید عظمت طلوع میکند؛ همان لحنی را به کار میبرد که پدرش امیرالمؤمنین بر روی منبر خلافت در مقابل امت خود به کار میبرد؛ همان جور حرف میزند؛ با همان جور کلمات، با همان فصاحت و بلاغت، با همان بلندی مضمون و معنا: «یا أهل الكوفة یا أهل الغدر و الختل» (1)؛ ای خدعه گرها، ای کسانی که تظاهر کردید! شاید خودتان باور هم کردید که دنباله رو اسلام و اهل بیت هستید؛ اما در امتحان این جور کم آوردید، در فتنه این جور کوری نشان دادید. «هل فيكم إلا الصّلف و العجب و الشّنف و الكذب و ملق الإماء و غمز الأعداء»؛ شما رفتارتان، زبانتان با دلتان یکسان نبود. به خودتان مغرور شدید، خیال کردید ایمان دارید، خیال کردید همچنان انقلابی هستید، خیال کردید همچنان پیرو امیرالمؤمنین هستید؛ در حالی که واقع قضیه این نبود. نتوانستید از عهده ی مقابله ی با فتنه بر بیایید، نتوانستید خودتان را نجات دهید. «مثلکم کمثل التي نقصت غزلها من بعد قوة أنکاثا»؛ مثل آن کسی شدید که پشم را میریسد، تبدیل به نخ میکند، بعد نخها را دوباره باز میکند، تبدیل میکند به همان پشم یا پنبه ی نریسیده. با بی بصیرتی، با نشناختن فضا، با تشخیص ندادن حق و باطل، کرده های خودتان را، گذشته ی خودتان را باطل کردید. ظاهر، ظاهر ایمان، دهان پر از ادّعی انقلابی گری؛ اما باطن، باطن پوک، باطن بی مقاومت در مقابل بادهای مخالف. این، آسیب شناسی است.

با این بیان قوی، با این کلمات رسا، آن هم در آن شرایط دشوار، این گونه صحبت می کرد. این جور نبود که يك عدّه مستمع جلوی حضرت زینب نشسته باشند، گوش فرا داده باشند، او هم مثل يك خطیبی برای

ص: 541

اینها خطبه بخواند؛ نه، يك عدّه دشمن، نیزه داران دشمن دوروبرشان را گرفته اند؛ يك عدّه هم مردم مختلف الحال حضور داشتند؛ همانهایی که مسلم را به دست ابن زیاد دادند، همانهایی که به امام حسین نامه نوشتند و تحلف کردند، همانهایی که آن روزی که باید با ابن زیاد در می افتادند، داخل خانه هایشان مخفی شدند، اینها بودند در بازار کوفه يك عدّه هم کسانی بودند که ضعف نفس نشان دادند، حالا هم نگاه میکنند، دختر امیرالمؤمنین را می بینند، گریه میکنند. حضرت زینب کبری با این عدّه ی ناهمگون و غیر قابل اعتماد مواجه است، اما این جور محکم حرف میزند. او زن تاریخ است؛ این زن، دیگر ضعیفه نیست. نمیشود زن را ضعیفه دانست. این جوهر زنانه ی مؤمن، این جور خودش را در شرایط دشوار نشان میدهد. این زن است که الگو است؛ الگو برای همه ی مردان بزرگ عالم و زنان بزرگ عالم. انقلاب نبوی و انقلاب علوی را آسیب شناسی میکند؛ میگوید شماها نتوانستید در فتنه، حق را تشخیص بدهید؛ نتوانستید به وظیفه تان عمل کنید؛ نتیجه این شد که جگرگوشه ی پیغمبر سرش بر روی نیزه رفت. عظمت زینب را اینجا میشود فهمید. (1)

5-2 - عظمت زینب کبری (سلام الله علیها)؛ ناشی از حرکت انسانی و اسلامی

زینب کبری يك زن بزرگ است. عظمتی که این زن بزرگ در چشم ملت‌های اسلامی دارد، از چیست؟ نمیشود گفت به خاطر این است که دختر علی بن ابی طالب (علیه السلام)، یا خواهر حسین بن علی و حسن بن علی (علیهما السلام) است. نسبتها هرگز نمیتوانند چنین عظمتی را خلق کنند. همه ی ائمه ی ما، دختران و مادران و خواهرانی داشتند؛ اما کویك نفر مثل زینب کبری؟

ص: 542

1- . در دیدار با گروه کثیری از پرستاران نمونه ی کشور به مناسبت سالروز میلاد حضرت زینب کبری (س) 1389/2/1

ارزش و عظمت زینب کبری، به خاطر موضع و حرکت عظیم انسانی و اسلامی او بر اساس تکلیف الهی است. کار او، تصمیم او، نوع حرکت او، به او این طور عظمت بخشید. هرکس چنین کاری بکند، ولو دختر امیرالمؤمنین (علیه السلام) هم نباشد، عظمت پیدا میکند. بخش عمده ی این عظمت از اینجا است که اولاً موقعیت را شناخت؛ هم موقعیت قبل از رفتن امام حسین (علیه السلام) به کربلا، هم موقعیت لحظات بحرانی روز عاشورا، هم موقعیت حوادث کشنده ی بعد از شهادت امام حسین را؛ و ثانیاً طبق هر موقعیت، يك انتخاب کرد. این انتخابها زینب را ساخت.

قبل از حرکت به کربلا بزرگانی مثل ابن عباس و ابن جعفر و چهره های نامدار صدر اسلام، که ادعای فقاقت و شهامت و ریاست و آقازادگی و امثال اینها را داشتند، گیج شدند و نفهمیدند چه کار باید بکنند؛ ولی زینب کبری گیج نشد و فهمید که باید این راه را برود و امام خود را تنها نگذارد؛ و رفت. نه اینکه نمیفهمید راه سختی است؛ او بهتر از دیگران حس میکرد. او يك زن بود؛ زنی که برای مأموریت، از شوهر و خانواده اش جدا میشود؛ و به همین دلیل هم بود که بچه های خردسال و نوباوگان خود را هم به همراه برد؛ حس میکرد که حادثه چگونه است.

در آن ساعتهای بحرانی که قوی ترین انسانها نمیتوانند بفهمند چه باید بکنند، او فهمید و امام خود را پشتیبانی کرد و او را برای شهید شدن تجهیز نمود. بعد از شهادت حسین بن علی هم که دنیا ظلمانی شد و دلها و جانها و آفاق عالم تاریک گردید، این زن بزرگ يك نوری شد و درخشید. زینب به جایی رسید که فقط والاترین انسانهای تاریخ بشریت، یعنی پیامبران میتوانند به آنجا برسند. (1)

ص: 543

یکی از عوامل مؤلّد این روحیه و این صبر در زینب کبری (سلام الله علیها) و در دیگر اولیاء الهی که این جور حرکت کردند، صدق است؛ صادقانه با پیمان خدای متعال برخورد کردن، دل را صادقانه به راه خدا سپردن؛ این خیلی مهم است. در قرآن کریم این صدق را، هم برای انبیاء عظام الهی لازم می‌شمرد: «وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ وَ أَخَذْنَا مِنْهُمُ مِيثَاقًا غَلِيظًا * لِيَسْئَلَ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ» (1)؛ ای پیامبر ما از تو پیمان گرفتیم و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پیمان گرفتیم، از همه ی پیغمبران پیمان گرفتیم و این پیمان، پیمان بسیار محکم و غلیظی است در «لیسئل»، «لام» به تعبیر ما طلبه ها «لام» عاقبت است و نتیجه ی این پیمان این است که این پیغمبران بزرگ مورد سؤال قرار میگیرند از صدقی که در قبال این پیمان نشان دادند و به خرج دادند؛ یعنی پیغمبر ما و پیغمبران بزرگ الهی باید در پیشگاه پروردگار عرصه کنند میزان صدقتی را که در مقام اعمال این میثاق الهی به کار بردند؛ این مال پیغمبران؛ در مورد مردم معمولی و مؤمنین [هم میفرماید]: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا * لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَ يُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِن شَاءَ» (2). در مورد پیغمبران بزرگ، نقطه ی مقابل صادق را کافر قرار داد: «وَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا» (3). در مورد این مؤمنین، نقطه ی مقابل صادقین را منافقین قرار داد؛ که در اینجا نکته هایی هست. از من و شما هم

ص: 544

- 1- . سوره ی احزاب، آیه ی 7 و بخشی از آیه ی 8، ترجمه: «و [یاد کن] هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم، و از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پسر مریم، و از [همه] آنان پیمانی استوار گرفتیم * تا راستان را از صدقشان باز پرسد...»
- 2- . سوره ی احزاب، آیه ی 23 و بخشی از آیه ی 24، ترجمه: «از میان مؤمنان مردانی اند که به آنچه با خدا عهد بستند صادقانه وفا کردند. برخی از آنان به شهادت رسیدند و برخی از آنها در [همین] انتظارند و [هرگز عقیده ی خود را] تبدیل نکردند * تا خدا راستگویان را به [پاداش] راستی شان پاداش دهد، و منافقان را اگر بخواهد، عذاب کند...».
- 3- . سوره ی احزاب، بخشی از آیه ی 8، ترجمه: «... و برای کافران عذابی دردناک آماده کرده است.».

سؤال میکنند درباره ی وعده و عهدی که با خدا کردیم؛ ما با خدا معاهده داریم. حالا در این آیه ی شریفه «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ» این عهدی که میگوید مؤمنین با خدا بسته اند و بعضی از مؤمنین به این عهد به نیکی وفا کردند و پای این عهدشان ثابت قدم ماندند، همان است که چند آیه قبل در همین سوره ی مبارکه میفرماید که «وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُولُونَ الدُّبَارَ» (1)؛ همه ی ما به این نکات باید توجه کنیم. با خدای متعال عهد کرده بودند که از مقابل دشمن فرار نکنند، به دشمن پشت نکنند. رها کردن مواضع و عقب نشینی منزهمانه در مواجهه ی با دشمن، از جمله ی چیزهایی است که قرآن تأکید میکند که نباید انجام بگیرد؛ در جنگ نظامی و در جنگ سیاسی و در جنگ اقتصادی، در هر جایی که صحنه ی زورآزمایی است، در مقابل دشمن باید ایستاد؛ باید عزم شما بر عزم دشمن پیروز بشود، باید اراده ی شما بر اراده ی دشمن غالب بشود؛ و میشود و این ممکن است. در عرصه ی هرگونه جهاد و کارزاری، پشت کردن به دشمن و هزیمت کردن، از نظر اسلام و قرآن ممنوع است. (2)

3 - گفتار سوم: حضرت آسیه (سلام الله علیها)

مبارزه با قدرت طاغوتی فرعون

خدای متعال دو زن را به عنوان نمونه ی مؤمنان ذکر میکند: «وَصَدْرَ رَبِّ اللَّهِ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ» (3)؛ یکی زن فرعون و دیگری، حضرت مریم: «وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ». آن زن اول، قصر فرعون را مجذوب نکرد؛ زن پرورش یافته در

ص: 545

1- . سوره ی احزاب، آیه ی 15

2- . در دیدار با پنجاه هزار فرمانده ی بسیج سراسر کشور در مصالای امام خمینی (ره) 1392/8/29

3- . سوره ی تحریم، بخشی از آیه ی 11، ترجمه: «و برای کسانی که ایمان آورده اند، خدا همسر فرعون را مثل آورده، آنگاه که گفت: پروردگارا! پیش خود در بهشت خانه ای برایم بساز، و مرا از فرعون و کردارش نجات ده...»

بساط فرعونى، كسى كه زن فرعون است و لابد پدر و مادر و خاندانش هم از همين طواغيت بودند، در نهايت راحت و نعمت و رفاه و عزت ظاهرى بود و زندگى ميكرد؛ اما ايمان موسى دل او را برد و تصرف كرد؛ به موسى ايمان آورد. وقتى ايمان آورد و راه را شناخت، همه ي آن راحت و رفاه را کنار گذاشت و ديگر آن قصر باعظمت در مقابل او جاذبه اى نداشت؛ گفت: «رَبِّ اِنِّ لِيْ عِنْدَكَ بَيِّنَاتٍ فِي الْجَنَّةِ»؛ من خانه ي بهشتى را ترجيح ميدهم؛ زندگى دنيا ارزشى ندارد. حضرت مريم هم: «وَمَرْيَمَ اِئْتَّ عِمْرَانَ الَّذِيْ اَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيْهِ مِنْ رُوْحِنَا» (1)؛ دامن خود را پاك و پاكيژه نگه داشت؛ اينها ارزشهاى انساني است. (2)

قرآن كريم، وقتى ميخواهد نمونه اى براى انسانهاى باايمان ذكر كند، آن را از ميان مردان ذكر نميكند؛ از ميان زنان ذكر ميكند: «وَضَرَبَ اللهُ مَثَلًا لِّلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اِمْرَاَتٍ فِرْعَوْنِ؛ خداى متعال در اينجا، دو زن را به عنوان دو نمونه از انسانهاى برجسته و مؤمن نه از زنان برجسته ذكر ميكند. يعنى در صحنه ي انسانيت و تكامل معنوى، خداى متعال وقتى ميخواهد نمونه ي ممتازى بيان كند، سخن از پيامبران و مردان بزرگ و شخصيتهاى علمى و دينى نميكند؛ بلكه سخن از دو زن به ميان مى آورد كه يكي از آن دو زن، زن فرعون است. «اِذْ قَالَتْ رَبِّ اِنِّ لِيْ عِنْدَكَ بَيِّنَاتٍ فِي الْجَنَّةِ»؛ زنى در مقام مبارزه با قدرت طاغوتى شوهرش، زنى با استقلال كامل كه زير بار شوهر متجاوز و قدرتمند و فرعون صفت و فرعون نام خود نميرود. عظمت اين زن، اينجا است كه شوهر نمیتواند راه گمراهى را بر او تحميل كند؛ اگرچه آن شوهر، شخصى در حد فرعون با آن قدرت و با آن شخصيت باشد. ميليونها مرد، زير دست فرعون و محكوم اراده ي اويند؛ اما همسر خود اين مرد، در خانه محكوم اراده ي او نيست؛ آزاد است، به خدا ايمان مى آورد، راه فرعون را ترك

ص: 546

1- . سوره ي تحريم، بخشى از آيه ي 12، ترجمه: «و مريم دخت عمران را، همان كسى كه خود را پاكدامن نگاه داشت و در او از روح خود دميديم...»

2- . در ديدار با مداحان به مناسبت ميلاد حضرت فاطمه (س) 1383/5/17

میگوید و راه خدا و راه حق را انتخاب میکند. لذا به عنوان يك موجود و يك انسان برجسته، نه فقط از میان زنان، بلکه از میان همه ی بنی نوع بشر انتخاب میشود. (1)

4 - گفتار چهارم: شهیده بنت الهدی صدر

خواهران من! دختران من! بانوان کشور اسلامی! بدانید، در هر زمانی، در هر محیط کوچکی و در هر خانواده ای که زنی با این تربیت توانست رشد کند، همان عظمت را پیدا کرد. مخصوصاً صدر اسلام نبود؛ حتی در دوران اختناق، حتی در دوران حاکمیت کفر هم این ممکن است. اگر خانواده ای توانستند دختر خودشان را درست تربیت کنند، این دختر يك انسان بزرگ شد. ما در ایران هم داشتیم، در زمان خودمان هم داشتیم، در خارج از ایران هم داشتیم. در همین زمان ما، يك زن جوان شجاع عالم متفکر هنرمندی به نام خانم «بنت الهدی» خواهر شهید صدر توانست تاریخی را تحت تأثیر خود قرار دهد، توانست در عراقِ مظلوم نقش ایفا کند؛ البته به شهادت هم رسید. عظمت زنی مثل بنت الهدی، از هیچ يك از مردان شجاع و بزرگ کمتر نیست. حرکت او، حرکتی زنانه بود؛ حرکت آن مردان، حرکتی مردانه است؛ اما هر دو حرکت، حرکت تکاملی و حاکی از عظمت شخصیت و درخشش جوهر و ذات انسان است. این گونه زنهایی را باید تربیت کرد و پرورش داد. (2)

5 - گفتار پنجم: مادران و همسران شهدا و جانبازان

5-1 - نقش زنان فاطمی و زینبی در انقلاب

زنان ما در طول حوادث انقلاب و بعد از انقلاب تا امروز، نشان داده اند

ص: 547

1- . در اجتماع زنان خوزستان 1375/12/20

2- . در همایش بزرگ خواهران در ورزشگاه آزادی به مناسبت جشن میلاد کوثر 1376/7/30

که در آن چیزهایی که معیار واقعی زندگی و ارزش و برجستگی آنها است، در سطوح عالی قرار دارند. مادری که فرزندان خود را در راه خدا و در راه هدف، هدفی که برای او مقدّس است و پیشِ خدا هم مقدّس است، تقدیم میکند و خم به ابرو نمی آورد، يك عمل برجسته انجام داده است و این امر کوچکی نیست. این را با هر معیار و میزانی اندازه گیری کنید، با عظمت است. زن جوانی که حرمت همسرش و خودش را به مدت ده، یازده سال که همسرش در زندانهای دشمن اسیر بوده، با کمال عفت و سربلندی و پاکدامنی حفظ کرده است، آیا کارش ارزش نیست؟ اینها ارزشند.

زنان ما در میدان جنگ حضور پیدا کردند؛ در میدان بازسازی حضور پیدا کردند و در میدان نشان دادن قدرت روانی، از همه بیشتر فعالیت کردند. بهترین کسانی که در جوّ تبلیغات گوناگون دشمنان ایستادند، بانوان کشور ما بودند. تبلیغات دشمنان، به شکلهای مختلف انتقاد، گاهی را کوهی کردن، مشکل کوچکی را ده برابر جلوه دادن و از این رادیو و آن رادیو گفتن است. متأسفانه بعضی از قلم به مزدهای داخلی خودمان هم که گویی با انقلاب پدرکشتگی دارند، در فلان مجله و فلان نشریه، این چیزها را مینویسند. بعضی با شبنامه و بعضی با نشریات آشکار و مجاز تبلیغات میکنند. به افراد پول میدهند که در صف فلان جنس یا در اتوبوس بایستند و بدگویی کنند. این پولها را هم برای شایعه پراکنی و خراب کردن جو خرج میکنند. بهترین کسانی که در چنین جوّی ایستادند، بانوان کشور ما بودند؛ همین زنان مؤمن که بحمدالله و به کوری چشم دشمنان، عده شان هم فراوان است و اکثریت زنان ما را تشکیل میدهند. این همان جامعه ی زن زینبی و فاطمی است. این همان تربیت اسلامی و نظام اسلامی است. ارزش، برجستگی و آزادی زن، اینها [\(1\)](#).

ص: 548

1- . در دیدار با گروهی از خواهران پرستار به مناسبت ولادت حضرت زینب (س) 1373/7/20

2-5 - مادران شهید؛ بی نظیر در تاریخ

به این توده ی مردم... نمیشود خیلی دست درازی کرد؛ یا حاضرند توده ی مردم به اینکه کشته ای هم بدهند، بلکه کشته هایی بدهند، بلکه جوانهایشان را هم میدهند، بعد هم افتخار میکنند؛ مادرهای امروز نمونه است، خدا میداند. یعنی در طول تاریخ مثل این مادرها ما نداشتیم الا کم، که فرزندان کشته بشود و بعد بیاید بگوید که نه، من افتخار دارم. بعضی از جوانها به من میگفتند که این مادرها ما را گرم نگه داشته اند؛ این عکس العمل این مادرهای جوان مرده، ما را زنده نگه داشته و گرم نگه داشته، برای اینکه اینها هستند که به ما شجاعت میدهند، اینها هستند که ما را تشویق میکنند. (1)

و ما مکرر دیدیم که زنان بزرگواری زینب گونه فریاد میزنند که فرزندان خود را از دست داده و در راه خدای تعالی و اسلام عزیز از همه چیز خود گذشته و مفتخرند به این امر؛ و میدانند آنچه به دست آورده اند بالاتر از جنّات نعیم است، چه رسد به متاع ناچیز دنیا. (2)

3-5 - دختران متدین و انقلابی و تحصیلکرده و ساده زیست

امروز متدین ترین، انقلابی ترین، پاک ترین و باایمان ترین دختران و زنان جوان ما، در میان قشرهای تحصیلکرده هستند. کسانی که اهل تجمل و چسبیدن به زروزیورآلات هستند و یا کورکورانه و چشم بسته میخواهند از الگوهای غربی در لباس و پوشاک و وضع زندگی تقلید کنند، غالباً از سواد و معلومات و معرفت کافی بهره ندارند. کسی که معلومات داشته باشد، میتواند رفتار خود را کنترل کند و آن را با هرچه حق و حقیقت و خوب است، تطبیق دهد. بنابراین، در میدان علمی، همه ی راه های فعالیت باید برای

ص: 549

1- . صحیفه ی امام خمینی (ره)، ج 4، ص 269

2- . همان، ج 21، ص 398

زنان باز باشد. دختران، حتی در روستاها هم درس بخوانند. توصیه ی من به پدران و مادران این است که بگذارند دختر بچه هایشان به مدرسه بروند و سواد بیاموزند. اگر آنها استعداد دارند و مایلند پس از طیّ مراحل ابتدایی به تحصیلات عالیّه و دانشگاهی پردازند، ممانعت نکنید. بگذارید در جامعه ی اسلامی ما آنها جزو انسانهای باسواد و دارای معلومات شوند. (1)

ص: 550

1- . در جمع خواهران ارومیّه ای 1375/6/28

1 - ویژگی های شخصی امام به عنوان يك زمامدار

آنچه که در دوره ی بعد از تشکیل نظام اسلامی، از ابعاد وجودی امام مشاهده شد، به نظر من بمراتب مهم تر و عظیم تر بود از آنچه که قبلاً دیده شده بود. در این دوران، امام این شخصیت برجسته و ممتاز در دو بُعد و دو چهره مشاهده میشود: در دوران حکومت، يك چهره، چهره ی رهبر و زمامدار است؛ يك چهره، چهره ی يك زاهد و عارف. ترکیب این دو با هم، از آن کارهایی است که جز در پیامبران، جز در مثل داود و سلیمان، جز در پیامبری مثل پیامبر خاتم (صلی الله علیه وآله وسلم) انسان نمیتواند دیگر پیدا کند. اینها حقایقی است که ملت ایران در طول سالهای متمادی آنها را لمس کرده؛ ما هم که از نزدیک شاهدش بودیم و دیدیم. تربیت اسلامی و قرآنی این است. امام به چنین چیزی همه را دعوت میکرد؛ نظام اسلامی را برای تربیت انسانهایی از این قبیل میخواست و می پسندید؛ همان طور که خود او مظهر اعلاي آن بود. در چهره ی يك حاکم و زمامدار و رهبر، امام بزرگوار مردی هوشیار، باشهامت، باتدبیر، بابتکار و دریادل بود. امواج سهمگین در مقابل او چیز کم اهمیتی محسوب میشدند. هیچ حادثه ی سنگینی نبود که بتواند او را شکست دهد و او را به خضوع در مقابل آن حادثه وادار کند.

در همه ی حوادث تلخ و سختی که در زمان ده ساله ی رهبری آن بزرگوار پیش آمد که خیلی زیاد هم بود، امام از همه ی آنها بزرگ تر بود. هیچ کدام از این حوادث: آن جنگ، آن حمله ی آمریکا، آن توطئه های کودتا، آن ترورهای عجیب و غریب، آن محاصره ی اقتصادی، آن کارهای عظیم و عجیب و غریبی که دشمنان با شکل‌های مختلف میکردند، نمیتوانست این مرد بزرگ را دچار احساس ضعف و شکست کند. او از همه ی این حوادث، قوی تر و بزرگ تر بود. او معتقد به مردم بود؛ حقیقتاً به آرای مردم اعتقاد داشت. او به نظر و به رأی مردم اعتقاد داشت که من در خطبه ی دوّم در این باره مختصری صحبت خواهم کرد. به مردم از صمیم قلب علاقه داشت؛ به مردم عشق می ورزید و آنها را دوست میداشت.

اغلب آن صفاتی که در زمامداران مختلف عالم، مایه ی امتیاز آنها میشد، تا آنجایی که من بررسی کردم و به ذهنم رسیده است، ما در امام مجتمع میدیدیم. او، هم عاقل بود، هم دوراندیش بود، هم محتاط بود، هم دشمن شناس بود، هم به دوست اعتماد میکرد و هم ضربه ای را که به دشمن وارد میکرد، قاطع وارد میکرد. همه ی صفات و خصوصیات که برای يك انسان لازم است تا بتواند در چنین جایگاه حسّاس و خطیری انجام وظیفه کند و خدا و وجدان خود را راضی نماید، در این مرد جمع بود. (1)

امام به مردم اعتماد داشت. انقلاب که پیروز شد، امام میتواند اعلان کند که نظام ما، يك نظام جمهوری اسلامی است؛ از مردم هم هیچ نظری نخواهد؛ هیچ کس هم اعتراضی نمیکرد؛ اما این کار را نکرد. درباره ی اصل و کیفیت نظام، رفراندوم راه انداخت و از مردم نظر خواست؛ مردم هم گفتند «جمهوری اسلامی»؛ و این نظام تحکیم شد. برای تعیین قانون اساسی، امام میتواند يك قانون اساسی مطرح کند؛ همه ی مردم، یا اکثریت قاطعی از مردم هم یقیناً قبول میکردند. میتواند عدّه ای را معین کند و

ص: 552

بگوید اینها بروند قانون اساسی بنویسند؛ هیچ کس هم اعتراض نمیکرد؛ اما امام این کار را نکرد. امام انتخابات خبرگان را به راه انداخت و حتی عجله داشت که این کار هرچه زودتر انجام گیرد. در انقلابهای دنیا که البته غالباً هم کودتا است و انقلاب نیست، کسانی که در رأس قرار میگیرند و زمامدار میشوند، برای خودشان يك سال، دو سال فرصت قرار میدهند و میگویند تا وقتی آماده برای رأی گیری شویم، باید این مدت بگذرد؛ اما همان را هم غالباً تمدید میکنند! امام دو ماه از پیروزی انقلاب نگذشته بود که اولین انتخابات یعنی همان رفراندوم جمهوری اسلامی را به راه انداخت. یکی، دو ماه بعد، انتخابات خبرگان قانون اساسی بود. چند ماه بعد، انتخابات ریاست جمهوری بود. چند ماه بعد، انتخابات مجلس بود. در يك سال که همان سال 58 باشد امام چهار بار از آرای مردم برای امور گوناگون استفسار کرد: برای اصل نظام، برای قانون اساسی نظام که قانون اساسی يك بار خبرگانش انتخاب شدند، يك بار خود قانون اساسی به رأی گذاشته شد، برای ریاست جمهوری و برای تشکیل مجلس شورای اسلامی. (1)

او برای خودش هیچ چیز نمیخواست. برای تنها پسرش - که عزیزترین انسانها برای امام، مرحوم حاج احمدآقا بود و ما بارها این را از امام شنیده بودیم که میفرمود اعزاز اشخاص در نظر من ایشان است - در ده سال آن حکومت و آن زمامداری و رهبری بزرگ، يك خانه نخرید. ما مکرر رفته بودیم و دیده بودیم که عزیزترین کس امام، در آن باغچه ای که پشت حسینیه ی منزل امام بود، داخل دو، سه اتاق زندگی میکرد. آن بزرگوار برای خود، زخارف دنیوی و ذخیره و افزون طلبی نداشت و نخواست؛ بلکه بعکس، هدایای فراوانی برایش می آوردند که آن هدایا را در راه خدا میداد. آنچه را هم که داشت و متعلق به خود او بود و مربوط به بیت المال نبود، برای بیت المال مصرف میکرد. همان آدمی که حاضر نبود آن روز با ده پانزده میلیون تومان،

ص: 553

خانه‌ی قابل قبولی برای پسرش بخرد ولو از مال شخصی خودش، صدها میلیون تومان مال شخصی خود را برای نقاط مختلف برای آبادانی، برای کمک به فقرا، برای رسیدگی به سیل زدگان و جاهای مختلف دیگر صرف میکرد. ما اطلاع داشتیم که در مواردی پولهای شخصی خود امام بود که به اشخاصی داده میشد، تا بروند آنها را مصرف کنند؛ اینها هدایایی بود که مریدان و علاقه مندان و دوستان برای امام آورده بودند.

او اهل خلوت، اهل عبادت، اهل گریه‌ی نیمه شب، اهل دعا، تضرع، ارتباط با خدا، شعر و معنویت و عرفان و ذوق و حال بود. آن مردی که چهره‌ی باصلابتش دشمنان ملت ایران را میترساند و به خود میلرزاند، آن سَدّ مستحکم و کوه استوار، وقتی که مسائل عاطفی و انسانی پیش می‌آمد، يك انسان لطیف، يك انسان کامل و يك انسان مهربان بود. من این قضیه را نقل کرده‌ام که يك وقت در یکی از سفرهای من، خانمی خودش را به من رساند و گفت از قول من به امام بگویند که پسر من در جنگ اسیر شده بود و اخیراً خبر کشته شدن او را برایم آورده‌اند. من پسر من کشته شده، اما برایم اهمیّت ندارد؛ برای من سلامت شما اهمیّت دارد. آن خانم این جمله را در اوج هیجان و احساس به من گفت. من خدمت امام آمدم و داخل رفتم. ایشان سر پا ایستاده بود و من همین مطلب را برایش نقل کردم؛ دیدم این کوه استوار و وقار و استقامت، مثل درخت تناوری که ناگهان بر اثر طوفانی خم شود، در خود فرورفت. مثل کسی که دلش بشکند؛ روح و جان و جسم او تحت تأثیر این حرف مادر شهید قرار گرفت و چشمانش پُر از اشک شد!

شی در يك جلسه‌ی خصوصی، با دو سه نفر از دوستان، منزل مرحوم حاج احمد آقا نشسته بودیم؛ ایشان هم نشسته بود. یکی از ما گفتیم: آقا شما مقامات معنوی دارید، مقامات عرفانی دارید؛ چند جمله‌ای ما را نصیحت و هدایت کنید. آن مرد با عظمتی که آن گونه اهل معنا و اهل سلوک بود، در مقابل این جمله‌ی ستایش گونه‌ی کوتاه يك شاگردش که البته همه‌ی ما

مثل شاگردان و مثل فرزندان امام بودیم؛ رفتار ما مثل فرزند در مقابل پدر بود؛ آن چنان در حال حیا و شرمندگی و تواضع فرورفت که اثر آن در رفتار و جسم و کیفیت نشستن او محسوس شد! در حقیقت ما شرمنده شدیم که این حرف را زدیم که موجب حیا امام شد. آن مرد شجاع و آن نیروی عظیم، در قضایای عاطفی و معنوی، این گونه متواضع و باحیا بود.

نکته ی آخری که من میخواهم عرض کنم، این است که همه ی اینها را امام از عمل به دین، از پابندی به دین، از تقوا و از مطیع امر خدا بودن داشت. خود او هم بارها این مضمون را در گونه گونه ی کلمات خود بر زبان می آورد و بیان میکرد: «هرچه هست، از خداست». او همه چیز را از خدا میدانست؛ هضم در اراده ی خدا بود؛ حلّ در حکم الهی بود؛ انقلاب را خدا پیروز کرد؛ خرمشهر را خدا آزاد کرد؛ دلهای مردم را خدا جمع کرد. او همه چیز را از منظر الهی میدید و عامل به احکام بود؛ خدای متعال هم درهای رحمت را به روی او باز کرد. (1)

در هر يك از کشورهای جهان و در هر زمان، هر گاه انسانی با دانش و خردمندی و اندیشه ی بلند، یا با پرهیزکاری و پارسایی و ایمان استوار، یا با شهامت و دلیری و همّت والا، یا با زیرکی و تیزبینی و پختگی سیاسی، قدم در میدان کاری بزرگ بگذارد و پایدار و صبور، هدف مقدّسی را دنبال کند، بی تردید کشور و ملت خود و گاه بشریت را به افتخارات بزرگ و پیشرفتهای ماندگار خواهد رسانید. همه ی کسانی که نامشان در فهرست نام آوران تاریخ قرار گرفته است، به برخی از این ویژگی ها آراسته بوده اند.

اما نام آور بزرگ دوران معاصر یعنی امام روح الله خمینی همه ی این ویژگی ها را با هم، آن هم در نصابی معمولاً دست نیافتنی و کم نظیر داشت. او دانشمندی پارسا و خردمندی پرهیزکار و حکیمی سیاستمدار و مؤمنی نواندیش و عارفی شجاع و هوشمند و فرمانروایی عادل و مجاهدی فداکار

ص: 555

بود.

او فقیه و اصولی و فیلسوف و عارف و معلم اخلاق و ادیب و شاعر بود، برترین کرسی تدریس و فشرده ترین و گرم ترین مجمع علمی حوزه در طول سالیان دراز به او تعلق داشت.

در او، خصلتهای برجسته ی خداداد، درآمیخته با آنچه او خود از معارف قرآنی آموخته و دل و جانش را به آن زیور داده بود، شخصیت عظیم و جذّاب و تأثیرگذاری پدید آورده بود که هر يك از چهره های برجسته ی يك قرن اخير جهان که قرن رجال بزرگ و مصلحان نام آور دینی و سیاسی و اجتماعی است، در برابر آن، کم جاذبه و يك بعدی و کوچک به نظر می آمدند.

کاری که او بدان همّت گماشت و با ایمان و توکل و تدبیر و صبر خود بدان دست یافت، نیز به همان اندازه بزرگ و باورنکردنی و اعجاب انگیز بود.

شخصیت ممتاز و درخشان او در همه ی دوره های حیات سیاسی اش خیره کننده و منحصر به فرد بود، هم در آن روزی که از جایگاه مرجعیت دینی در قم، رژیم وابسته و فاسد پهلوی و حامیان مداخله گر آمریکایی آن را با نهیب پیامبرانه ی خود به مبارزه طلبید و ظلم و استبداد و زراندوزی و دین ستیزی شاه و دستیارانش را دستخوش طوفان خشم ملت ساخت، و هم در آن هنگام که پس از مبارزه ی فشرده و پرمحنت پانزده ساله، توانست با جهاد عظیم ملت ایران، نظام اسلامی را بر سر کار آورد و رژیم خائن و فاسد و بی کفایت را ریشه کن سازد.

در همه حال، او همین قلّه ی ایمان و شجاعت و فداکاری را در کنار ژرفای حکمت و تدبیر و خردمندی، در وجود گرانبهای خود به نمایش نهاد.

او ایران را بدرستی می شناخت: از سویی موقعیت حسّاس و تعیین کننده ی جغرافیایی و جغرافیای سیاسی آن، استعداد انباشته ی طبیعی و انسانی آن، دلبستگی ها و هدفها و آرزوهای بزرگ آن و از سویی، تاریخ محنت بار 150 سال اخیر آن، سلطه ی بیگانگان و غارتگران بر آن، خیانت

ص: 556

و فساد و خودکامگی خاندان پهلوی و هزار فامیل وابسته به آن، فقر و عقب ماندگی علمی و صنعتی و اخلاقی تحمیل شده بر آن... و برتر از همه، ملت بزرگ و ریشه دار و رشید و با ایمان آن.

با وضع جهان و ملت‌های استعمار شده و دولت‌های مستکبر و نسل جوان حیرت زده و تشنه ی حقیقت، بویژه وضع اسفبار کشورهای مسلمان و امت اسلامی نیز آشنا و به خاطر آن دردمند بود و مسئله ی غم بار فلسطین روح باعظمت او را می آزرده.

احساس وظیفه ی دینی، او را وارد میدان مبارزه ای بزرگ و تاریخی کرد که هرگز بجز مردان استثنایی تاریخ در آن قدم نهاده و بجز معدودی از آن پیروز بیرون نیامده اند.

او به نجات ایران از چنگال رژیم فاسدی که عقب ماندگی و انحطاط و فقر اقتصادی و اخلاقی و علمی را بر آن تحمیل کرده بود، می اندیشید و راه یگانه ی آن را بازگشت به اسلام و ایجاد نظام سیاسی اسلام در کشور، و حکومت ارزشهای الهی تشخیص داد.

با گشودن این راه، الگویی زنده در برابر امت اسلامی نهاد و جریان تازه ای در دنیای اسلام پدید آورد که احیای دوباره ی هویت اسلامی در میان مسلمانان، اولین محصول مبارك آن بود.

مبارزه ی خود را از قدم اول به کمک قشرهای وسیع مردم با نام خدا آغاز کرد، با آنان سخن گفت و ایمان و عقل و همت آنان را به یاری طلبید. هرگز به سراغ احزاب و گروه های مدعی نرفت و غالباً به انگیزه های آنان با چشم تردید نگریست و از بند و بستها و بده بستانهای سیاسی آنان روی گردانید. با مردم همیشه صادقانه و دلسوزانه سخن گفت و چون معلّمی بصیر و راهنمایی بکد، در مسیر طولانی مبارزه، عقل و حکمت و معرفت خود را در اختیار راهروان نهاد.

هنگامی که مبارزه ی ملت ایران در میان ناباوری جهانیان به پیروزی

رسید و ملت ایران یکپارچه رهبری و زمامداری او را به جان پذیرفت، او با رفتار و منش خود، بزرگ ترین تحوّل را در تاریخ سیاسی این کشور پدید آورد: یعنی سلطنت را که حکومت مستبدانه ی ستمگران و دنیاخواران بود، به امامت که نهاد حکومت خدایی و مردمی بندگان خدا است تبدیل کرد. اقتدار و صلابت خود را با عدل و دادگری مزین کرد و تقوُّق همه کس پذیر خود را با عبودیت و خاکساری منور ساخت و تمکّن و برخورداری را با زهد و پارسایی درمان کرد. راه خدا و بندگی خدا را لحظه ای رها نکرد و چون بار امامتی سنگین بر دوش داشت، مراقبت روح خود را مضاعف ساخت. سخن از دل برخاسته و دلِ ذاکر و خاشع و رفتار از دین الهام گرفته ی او، چشمه ی جوشانی از معرفت و حکمت و تدبیر الهی را بر فکر و ذهن ملت ایران که عاشق صفا و معنویت او بودند، جاری ساخت و دولتمردان و مسئولان و آحاد مردم را برای مواجهه با انبوه دشمنی ها و دسیسه ها و حلّ کوه مشکلات تحمیلی آماده و مجهّز کرد. (1)

2 - اهمّیت مکتب سیاسی امام

1-2 - عامل مهمّ تسلیم ناپذیری و ایستادگی ملت ایران، مکتب سیاسی امام

باید تصدیق کنیم که دشمنان نظام اسلامی برای مقابله و مبارزه ی با نظام جمهوری اسلامی و حرکت ملت ایران، جز این چاره ای هم ندارند؛ زیرا عامل مهمّ تسلیم ناپذیری و ایستادگی ملت ایران در راه پُر افتخار خود، فلسفه ی سیاسی و مکتب سیاسی امام است، که ملت ما از بن دندان به آن اعتقاد دارند. دشمنان انقلاب چاره ای ندارند جز اینکه با فلسفه ی امام، با مکتب امام و با شخصیت امام که همچنان زنده و پایدار است، دشمنی کنند تا بتوانند این ملت را به خیال خود به عقب نشینی و تسلیم در مقابل خودشان وادار کنند. امام بزرگوار با مکتب سیاسی خود بود که

ص: 558

1- . پیام به مناسبت دهه ی بزرگداشت یکصدمین سال میلاد امام خمینی (ره) 1378/6/31

توانست طلسم دیرپای استبداد را در این کشور بشکند. امام بزرگوار با مکتب سیاسی خود بود که توانست دست غارتگران را از این کشور کوتاه کند؛ غارتگرانی که با همدستی با دیکتاتورها، ایران را به خانه‌ی امن خود تبدیل کرده بودند؛ کسانی که امیدوار بودند بتوانند ایران را به صورت یک کشور تولیدکننده‌ی مواد اولیه و انبار تمام نشدنی نفت برای خود نگه دارند. من میخواهم روی مکتب سیاسی امام تکیه کنم. (1)

2-2 - پایه ریزی حکومت اسلامی، عمل صالح امام

عمل صالح امام، پایه ریزی حکومت اسلام و نظام اسلامی بود. خوب است برادران و خواهران ارجمند توجه کنند، تا این اهمیت و عظمتی که عمل صالح امام از آن برخوردار است، به درستی در ذهن آنان بنشیند. امام بزرگوار ما، نظام اسلامی را تشکیل داد؛ یک نظام اسلامی که بر اساس آن یک حکومت و تشکیلات سیاسی اسلامی هست و پشت سر آن هم یک برنامه‌ی اسلامی قرار دارد. هر سه نقطه درخور توجه و تعمق است. (2)

نظام اسلامی ای که امام در این کشور تشکیل داد و به وجود آورد، عبارت از این است که شکل زندگی این ملت، قالب و معنای اسلامی پیدا کند و جهت گیری، اسلامی باشد. این نظام اسلامی دارای یک ماده‌ی اصلی به نام «ایمان به خدا و غیب» و نیز دارای یک قالب و صورت به نام «شریعت اسلامی» است. چنین نظامی که با مایه‌ی ایمان و با صورت و قالب مقررات و شریعت اسلامی، یک نظام اختصاصی استثنایی ناشناخته برای بشر مادی، اما شناخته به وسیله‌ی مسلمانانی است که با اسلام و قرآن آشنا هستند، جز در صدر اسلام، دیگر در طول تاریخ وجود نداشته است، و امروز هم جز در ایران اسلامی در هیچ جای جهان وجود ندارد. (3)

ص: 559

1- . در مراسم پانزدهمین سالگرد ارتحال امام خمینی (ره) 1383/3/14

2- . همان

3- . همان

البته کسی امیدوار نبود که در این دوران بشود نظام اسلامی را پیاده کرد. هیچ کس تصور نمی‌کرد که با این همه دشمنی و مخالفت، کسی جرئت کند به سمت این راه برود، یا قدرت داشته باشد که این کار را انجام دهد. اما امام، این کار نشدنی را با قدرت ایمان و اراده و همت خود و به کمک تکیه به نفوس میلیونها دل مشتاق و عاشق انجام داد. بخش بارز و مشخص در این نظام، دستگاه سیاسی، یعنی دستگاه حکومت است و اولین بخش در هر نظامی، همین بخش سیاسی است که شکل میگیرد. از همین جا میشود نظامها، مکتبها و هدفها را درست شناخت. (1)

3-2 - راز موفقیت امام، در مکتب سیاسی ایشان

مکتب سیاسی امام نمیتواند از شخصیت پُر جاذبه ی امام جدا شود. راز موفقیت امام در مکتبی است که عرضه کرد و توانست آن را به طور مجسم و به صورت يك نظام، در مقابل چشم مردم جهان قرار دهد. البته انقلاب عظیم اسلامی ما به دست مردم به پیروزی رسید و ملت ایران عمق توانایی ها و ظرفیت فراوان خود را نشان داد؛ اما این ملت بدون امام و مکتب سیاسی او قادر به چنین کار بزرگی نبود. مکتب سیاسی امام میدانی را باز میکند که گستره ی آن حتی از تشکیل نظام اسلامی هم وسیع تر است. مکتب سیاسی ای که امام آن را مطرح و برای آن مجاهدت کرد و آن را تجسم و عینیت بخشید، برای بشریت و برای دنیا حرف تازه دارد و راه تازه پیشنهاد میکند. چیزهایی در این مکتب وجود دارد که بشریت تشنه ی آنها است؛ لذا کهنه نمیشود. کسانی که سعی میکنند امام بزرگوار ما را به عنوان يك شخصیت متعلق به تاریخ و متعلق به گذشته معرفی کنند، در تلاش خود موفق نخواهند شد. امام در مکتب سیاسی خود زنده است و تا این مکتب سیاسی زنده است، حضور و وجود امام در میان امت اسلامی، بلکه در میان بشریت، منشأ آثار بزرگ و ماندگار است. (2)

ص: 560

1- . در مراسم پنجمین سالگرد ارتحال امام خمینی (ره) 1373/3/14

2- . همان

بحمدالله راه ما، راه روشن و اسلامی است که امام به ما معرفی کرد. راه ما، راه آن اسلامی است که دشمنان خدا از آن میترسند و مستضعفان و مظلومان از آن خوشحال و امیدوار میشوند؛ نه چیزی که اسمش اسلام است و از اول تا آخر، در خدمت دشمنان اسلام میباشد. ما این را به عنوان اسلام قبول نداریم. این، همان اسلام آمریکایی است؛ تعبیر درستی که بارها امام فقید حکیممان، آن را تکرار میکردند. اسلام ناب، اسلامی است که باید ابوجهل ها از آن بترسند. اگر اسلامی بود که ابوجهل ها و ابوسفیان ها از آن ترسیدند و با آن دشمن نبودند، باید در اسلام بودنش شك کنیم. آن اسلامی هم که طبقات مستضعف و محروم به آن امیدوار نشوند و دل ندهند، اسلام نیست. اسلامی که نتواند آرزوهای خفته و فروگشته ی قشرهای مظلوم را در سطح دنیا، نه فقط در سطح کشور خودمان زنده و احیا کند، شك کنید در اینکه این دین، اسلام باشد. همه ی بشریت متدین، منتظر مصلح است و همه ی مسلمین، منتظر مهدی موعودند و خصوصیت مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه وارواحنافداه) در نظر مسلمانان این است که: «یملأ الله به الارض قسطاً و عدلاً کما ملئت ظلماً و جوراً» (1). عدل و داد، استقرار عدالت در جامعه، از بین بردن ظلم از سطح زمین، خصوصیت مهدی موعود است. اسلامی که در آن، تلاش برای عدالت و مبارزه با ظلم نباشد، چطور میتواند اسلام باشد و بشریت به سمت آن حرکت کند؟ بشر به سمت آن چیزی حرکت میکند که مظهر آن، وجود مقدس مهدی (عجل الله تعالی فرجه وارواحنافداه) باشد و او کسی است که در احادیث متواتر وارد شده که دنیا را از عدل و داد پر میکند و ظلم را ریشه کن میسازد. (2)

ص: 561

1- . کمال الدین و تمام النعمة، ج 2، ص 377؛ کفایة الأثر فی النّصّ علی الأئمة الإثنی عشر، ص 280؛ بحار الأنوار، ج 51، ص 156

2- . در دیدار با جمع کثیری از پاسداران، در سالروز میلاد امام حسین (ع) و روز پاسدار 1368/12/10

اگر نظام جمهوری اسلامی و این انقلاب بزرگ و جهانی را رستاخیز عظیمی که در دنیا به وجود آمده و رستاخیز عظیم تری که در درون انسانها پدید آمده و این تحوّل‌ی که مسها را طلا کرده است، کلمه‌ی طیبه و شجره‌ی طیبه بدانیم که هست، ریشه‌ی این شجره‌ی طیبه، همین شخصیت عظیمی است که همه چیز از او رویید. او بود که این درخت مبارک را رویاند. او همه چیز بود، و اگر نبود، ما هیچ چیز نداشتیم. در گذشته، همین ایران و ملت و موقعیت جغرافیایی و همین فقه و قرآن و نهج البلاغه بود؛ اما در واقع چیزی نداشتیم و روزبه روز عقب تر میرفتیم و بیشتر بر سرمان میخورد و شخصیت ما هضم میشد. بعد که او پدید آمد و قدم در صحنه گذاشت، مثل وجودی که ماهیات را هستی و تحقق میبخشد و مثل خورشیدی که میتابد و اشیا را آشکار میکند و مانند روحی که به کالبدی دمیده میشود و اجزای آن را زنده میسازد، ما را زنده و نمایان کرد و به حرکت درآورد؛ آن وقت ارزش جغرافیایی و تاریخی و فرهنگ گذشته و قرآن و نهج البلاغه و ملت ما احیا شد و به کارمان آمد. او کلید بود. او ریشه‌ی این درخت محسوب میشد. این ریشه باید محفوظ بماند. اگر این نظام از ریشه‌ی خود یعنی از امام عزیز جدا شود، مثل درختی است که «أُجْتُتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ»⁽¹⁾؛ یعنی از روی زمین آن را ازّه کرده باشند و بین تنه و ریشه‌ی آن فاصله انداخته باشند. ممکن است چهار روزی هم نمود و هیکلی داشته باشد، اما سرنوشتش معلوم است: دیگر رابطه‌ی حیاتی و تغذیه‌ای بین این دو نیست. ما نباید بگذاریم نظام اسلامی از ریشه‌ی خودش یعنی امام جدا شود. ممکن است بگویند امام از ما جدا شد و در عالم ملکوت بسر میبرد و ما با او مرتبط نیستیم. ولی باید بگویم شخصیت امام مثل شخصیت پیامبران، فقط به وجود خارجی او نبود. آن روزی که حضرت موسی (علیه السلام) از مردم خودش

ص: 562

1- . سوره‌ی ابراهیم (ع)، بخشی از آیه‌ی 26، ترجمه: «... از روی زمین کنده شده...»

گرفته شد، آیا بنی اسرائیل و امت موسی (علیه السلام) بکلی از منبع خودشان جدا شدند؟ خیر، ارتباط و اتصال در شخصیت‌های معنوی و روحی که به وجود خارجی آنها وابسته نیست. آن روزی که رسول اسلام، حضرت محمدبن عبدالله رحلت فرمود، آیا امت اسلام بی پیامبر شد؟ ما که در قرن‌ها و نسل‌های بعد آمدیم، آیا دیگر پیامبر نداشتیم؟ چرا، ما هم پیامبر داشتیم؛ در حالی که جسم او نزد ما نبود و در عالم ملکوت و بالاتر از آن بسر میبرد. (1)

6-2 - خصوصیات کامل يك مکتب فکری در منظومه ی فکری امام

منظومه ی فکری امام دارای خصوصیات کامل يك مکتب فکری و اجتماعی و سیاسی است. اولاً متکی و مبتنی بر يك جهان بینی است که این جهان بینی عبارت است از توحید. همه ی فعالیت او، همه ی منطق او مبتنی بود بر توحید که زیربنای اصلی همه ی تفکرات اسلامی است.

خصوصیت دیگر این منظومه ی فکری که آن را به صورت يك مکتب به معنای واقعی کلمه در می آورد، این است که منظومه ی فکری امام به روز بود؛ مسائل مورد ابتلائی جوامع بشری و جامعه ی ایرانی را مطرح میکرد و مخاطبان، آن را حس میکردند. در مکتب فکری امام، ضدیت با استبداد و ضدیت با استکبار حرف اول را میزند؛ این آن چیزی است که ملت ایران هم آن را حس میکرد، ملتهای مسلمان دیگر بلکه ملتهای غیر مسلمان [هم] آن را حس کردند؛ برای همین این دعوت گسترش پیدا کرد.

خصوصیت دیگر این مکتب فکری این بود که زنده و پویا و پر تحرک و عملیاتی بود؛ مثل بعضی از اندیشه پردازی‌ها و تئوری سازی‌های روشنفکرانه نبود که در محفل بحث، حرفهای زیبا و قشنگی است، اما در میدان عمل کارایی ندارد؛ منطق امام، فکر امام، راه امام، عملیاتی بود؛ قابل

ص: 563

1- . در دیدار با دست اندرکاران احداث مرقد مطهر امام خمینی (ره) 1368/4/28

تحقق در میدان عمل بود؛ به همین دلیل هم به پیروزی رسید و پیش رفت؛ این حرکت، مسیر تاریخ کشور ما را عوض کرد.(1)

3 - سه باور بنیادین و محوری امام

اشاره

سه باور در امام بزرگوار ما وجود داشت که همین سه باور به او قاطعیت میداد، شجاعت میداد و استقامت میداد: باور به خدا، باور به مردم و باور به خود. این سه باور، در وجود امام، در تصمیم امام، در همه ی حرکت‌های امام، خود را به معنای واقعی کلمه نشان داد. امام با دل خود با مردم حرف زد، مردم هم با جان خود به او لبیک گفتند، به وسط میدان آمدند و مردانه ایستادند و حرکتی که از هیچ نقطه ای از دنیا نسبت به آن، نگاه محبت آمیزی وجود نداشت و دست کمکی دراز نشد، بتدریج به سمت پیروزی حرکت کرد و در نهایت به پیروزی رسید. من این سه باوری را که در امام وجود داشت، اندکی باز کنم. اینها مطالب مهمی است که اگر چنانچه در دل ما جایی باز کند، مسیر حرکت ما را روشن خواهد کرد.(2)

1-3 - باور به خدا

در باور به خدا، امام مصداق این آیه ی شریفه بود: «الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ» (3)؛ «حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ» را امام با همه ی وجود ادا میکرد و از بن دندان به آن معتقد بود. امام به خدای متعال اعتماد داشت، به وعده ی الهی یقین داشت، برای

ص: 564

1- . در مراسم بیست و ششمین سالروز رحلت امام خمینی (ره) 1394/3/14

2- . همان

3- . سوره ی آل عمران، آیه ی 173، ترجمه: «همان کسانی که [برخی از] مردم به ایشان گفتند: مردمان برای [جنگ با] شما گرد آمده اند؛ پس، از آن بترسید. و [لی این سخن] بر ایمانشان افزود و گفتند: خدا ما را بس است و نیکو حمایتگری است.».

خدا حرکت کرد و کار کرد و حرف زد و اقدام کرد و میدانست که «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ» (1) وعده ی الهی است و حتمی و تخلّف ناپذیر است. (2)

2-3 - باور به مردم

در باور به مردم، امام بزرگوار، ملت ایران را به معنای حقیقی کلمه می شناخت. امام اعتقاد داشت که این ملت، ملّتی است با ایمان، عمیق، باهوش و شجاع؛ که اگر پیشوایان لایقی در میان آنها پیدا شوند، این ملت میتواند مثل خورشید در میدانهای مختلف بدرخشد؛ امام این را قبول داشت. اگر يك روز عنصر نالایقی مثل شاه سلطان حسین موجب شد که ملت ایران در لاک خود فرو بروند، اما در روز دیگری، مرد شجاعی مثل نادرقلی بدون آن القاب و عناوین وقتی در میان مردم ظاهر میشود و با شجاعت، پیشوایی مردم را به عهده میگیرد، این ملت میتواند میدان حرکت افتخارآمیز خود را از دهلی تا دریای سیاه گسترش دهد؛ این را امام در تاریخ دیده بود، نظائر آن را مشاهده کرده بود و اعتقاد و ایمان به این مطلب داشت؛ ملت ایران را می شناخت، به ملت ایران اعتماد داشت. ایمان عمیق مردم که در زیر اندوهای ساخته و پرداخته ی دنیاطلبان مخفی و پنهان شده بود، امام بزرگوار این ایمان عمیق تغییرناپذیر را شکوفا کرد؛ غیرت دینی مردم را برانگیخت و ملت ایران، الگوی استقامت و بصیرت شد. مردم در چشم امام بزرگوار، عزیزترین بودند؛ دشمنان مردم، منفورترین بودند. اینکه شما ملاحظه میکنید که امام در مقابله ی با قدرتهای سلطه گر لحظه ای از پاننشست، عمدتاً به خاطر همین بود که قدرتهای سلطه گر، دشمن سعادت مردم بودند و امام دشمن مردم را دشمن میداشت. (3)

ص: 565

1- . سوره ی محمّد، بخش از آیه ی 7، ترجمه: «... اگر خدا را یاری کنید یاریتان می کند...»

2- . در مراسم بیست و چهارمین سالروز رحلت امام خمینی (ره) 1392/3/14

3- . همان

اشاره

در باور به خود - اعتماد به نفس - امام به مردم ایران «ما میتوانیم» را تعلیم داد. امام قبل از آنکه «ما میتوانیم» را به مردم ایران تلقین کند و تعلیم دهد، «ما میتوانیم» را در وجود خود زنده کرد؛ اعتقاد خود را به توانایی شخصیتی خود، به معنای حقیقی کلمه، به مظهر بروز و ظهور رساند. در روز عاشورای سال 42 امام در عین غربت، در میان طلاب و مردم قم در مدرسه ی فیضیه، محمدرضاشاه را که با اتکای آمریکا و قدرتهای خارجی، به طور بی قید و شرط و بی مهارتی بر کشور حکومت میکرد، تهدید کرد که اگر این جور حرکت کنی، این راه را ادامه دهی، من به مردم ایران خواهم گفت تو را از ایران بیرون کنند! این را چه کسی میگوید؟ یک روحانی ساکن در قم، بدون سلاح، بدون تجهیزات، بدون پول، بدون پشتیبانی بین المللی؛ فقط به اتکای ایمان به خدا و اعتماد به نفس، که میتواند در این میدان بایستد. آن روزی که امام از تبعید برگشت، در همین بهشت زهرا دولت بختیار را تهدید کرد و با صدای بلند گفت که من توی دهن دولت بختیار میزنم، «من دولت تعیین میکنم». این، اعتماد به نفس بود. امام به خود و به نیروی خود و به توانایی های خود ایمان و باور داشت. همین باور به خود، در عمل امام، در گفتار امام، به ملت ایران منتقل شد. عزیزان من! صد سال به ما ملت ایران تلقین کرده بودند که شما نمیتوانید؛ نمیتوانید کشورتان را اداره کنید، نمیتوانید عزت به دست بیاورید، نمیتوانید ساخت و ساز کنید، نمیتوانید در میدان علم حرکت کنید، نمیتوانید، ما هم باورمان شده بود.

یکی از ابزارهای مؤثر دشمنان برای تسلط بر ملتها، همین تلقین «نمیتوانید» است؛ که ملتها مأیوس شوند، بگویند ما که نمیتوانیم کاری بکنیم. با این ترفند، صد سال ملت ایران در میدانهای سیاست، علم، اقتصاد و همه ی میدانهای زندگی عقب افتاد. امام مطلب را برگرداند، این ابزار تسلط ابرقدرتها را از دست آنها گرفت، به ملت ایران گفت «شما

میتوانید»؛ شجاعت را به ما برگرداند، تصمیم و قاطعیت را به ما برگرداند، اعتماد به نفس را به ما برگرداند، ما ملت ایران احساس کردیم میتوانیم؛ حرکت کردیم، اقدام کردیم؛ لذا ملت ایران در همه ی میدانها که حالا اشاره ای خواهم کرد در این سی و چند سال پیروز شده است. (1)

اثرات این سه باور در امام و نهضت امام

این سه باور در امام یعنی باور به خدا، باور به مردم، باور به خود، محور همه ی تصمیم گیری های او، همه ی اقدامهای او و همه ی سیاستهای او شد. در آغاز نهضت، همین سه باور به امام قدرت داد؛ در دوران تبعید، همین جور؛ وقتی که امام به پاریس حرکت کرد، همین جور؛ وقتی که به ایران آمد، همین سه باور به امام این قدرت را داد که در آن شرایط وارد تهران شود؛ در حوادث بهمن 57، در فتنه های داخلی، در اعلام نظام جمهوری اسلامی، در ایستادگی صریح در مقابل نظم ظالمانه ی جهانی، در اعلام «نه شرقی، نه غربی»، در جنگ تحمیلی و در همه ی قضایای آن ده سال پر حادثه ی زندگی امام، همین سه باور در امام متجلی بود. منشأ تصمیم امام، منشأ اقدام امام، منشأ سیاستهای امام، همین سه باور بود.

تا روزهای آخر زندگی، هیچ کس در حرف و عمل امام بزرگوار ما، نشانی از افسردگی و تردید و خستگی و وادادگی و تسلیم طلبی پیدا نکرد. بسیاری از انقلابی های دنیا وقتی که از دوران جوانی خارج میشوند و به پیری میرسند، دچار تردید میشوند، دچار محافظه کاری میشوند؛ حتی گاهی حرفهای اصلی خودشان را هم پس میگیرند. بیانیه های امام در سالهای آخر عمر، حتی از سخنان سال 42 ایشان گاهی انقلابی تر بود، تندتر بود، قوی تر بود؛ پیر میشد، اما دل او جوان بود، روح او زنده بود؛ این همان استقامتی است

ص: 567

که در قرآن کریم میفرماید: «وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِينَهُمْ مَاءً غَدَقًا» (1). در آیه ی دیگر میفرماید: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ» (2). این سه باور، امام را زنده نگه داشت؛ جوان نگه داشت؛ فکر امام و راه امام و طریقه ی امام را برای این ملت، ماندگار و ثابت کرد. آن وقت همین سه باور بتدریج در مردم ما، در جوانان ما، در قشرهای گوناگون، همگانی شد؛ امید پیدا شد، اعتماد به نفس پیدا شد، توکل به خدا پیدا شد؛ اینها جای یأس را گرفت، جای تاریک نمایی را گرفت، جای بدبینی را گرفت؛ مردم ایران روحيات خودشان را تغيير دادند، خدای متعال هم وضع آنها را تغيير داد: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (3)؛ ملت ایران راه خود را، حرکت خود را، انگیزه های خود را اصلاح کردند، خدای متعال هم به آنها کمک کرد، به آنها نصرت داد و پشتیبانی کرد. نتیجه چه شد؟ نتیجه این شد که ایران وابسته تبدیل شد به ایران مستقل. (4)

4 - تفاوت‌های نظام سیاسی امام با نظام سیاسی طاغوتی قبل از انقلاب

دو ویژگی نظام منسوخ ستم شاهی

اشاره

امام بزرگوار به کمک این ملت بزرگ، يك نظام سیاسی فاسد و وابسته و منحرفی را برانداخت و به جای آن، نظام سالم و مستقل و کارآمدی را در کشور ایران برسر کار آورد. توجه به تفاوتها و تقابلهای اساسی این دو نظام، نکته ی مهمی است...

ص: 568

- 1- . سوره ی جن، آیه ی 16، ترجمه: «و اگر [مردم] در راه درست، پایداری ورزند، قطعاً آب گوارایی بدیشان نوشانیم».
- 2- . سوره ی فصّلت، بخشی از آیه ی 30، ترجمه: «در حقیقت، کسانی که گفتند: پروردگار ما خداست؛ سپس ایستادگی کردند، فرشتگان بر آنان فرود می آیند...»
- 3- . سوره ی رعد، بخشی از آیه ی 11، ترجمه: «... در حقیقت، خدا حال قومی را تغییر نمی دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند...»
- 4- . در مراسم بیست و چهارمین سالروز رحلت امام خمینی (ره) 1392/3/14

آن نظام سیاسی ای که امام بزرگوار ما با نهضت خود و به کمک این ملت از بین برد، یعنی نظام فاسد و وابسته ی پادشاهی، نظامی بود که سردمداران و مسئولان و رؤسای آن، به سرنوشت ملت ایران و جوانان این کشور اهمیتی نمیدادند و کشور و ملت را به سمت وابستگی هرچه بیشتر سوق میدادند. سعادت مردم به عنوان يك هدف، برای آنها مطلقاً مطرح نبود. اداره ی کشور، با الگوهای غلط و نامتناسبی انجام میشد، که از کشورهای بیگانه به طور ناقص گرفته شده بود و تازه همان هم اجرا نمیشد؛ یعنی يك نظام استبدادی و دیکتاتوری محض، تحت نامهای گوناگون و با روشهایی که هیچ کدام از آن روشها، برخاسته از اراده و خواست ملت و متوجه به مصالح آنها نبود.

در نظام وابسته ی منسوخ و برافتاده ی قبل از انقلاب، مردم دچار فساد و بی بندوباری بودند، یا به تعبیر درست تر، به سمت فساد و بی بندوباری و خودبختگی و بی ایمانی سوق داده میشدند. یعنی حرکت ملت را این طور تنظیم کرده بودند که روزه روز در کشور، بی ایمانی همه گیرتر شود و مردم از ایمان معنوی درست محروم بمانند و به فساد و بی بندوباری کشانده شوند و خودبختگی در مقابل بیگانگان در آنها تقویت گردد و استقلال اقتصادی و فرهنگی در کشور، مفهومی نداشته باشد. جهت کلی حرکت در آن نظام منسوخ و فاسد، این بود. (1)

1-4 - حاکمیت عشق به مردم به جای بی اعتنایی به مردم

هنر بزرگ امام بزرگوار در این بود که به جای آن نظام فاسد، يك نظام سیاسی در این کشور برقرار کرد که به جای بی اعتنایی به مردم، عشق به مردم بر آن حاکم است. به جای بی توجهی به سرنوشت ملت، بخصوص سرنوشت جوانان، عشق به سرنوشت ملت و عشق به سرنوشت جوانان و

ص: 569

اهمیت فوق العاده به آنها در آن مطرح است. به جای خودباختگی در مقابل بیگانگان، خودباوری در میان مردم روزبه روز توسعه پیدا میکند. به جای وابستگی سیاسی و اقتصادی و فرهنگی به بیگانگان، استقلال سیاسی و اقتصادی و فرهنگی هدف قرار گرفته است. (1)

2-4 - استقلال و اتکا به خود، به جای وابستگی

ملت ایران، در بینش نظام سیاسی ای که امام بزرگوار در این کشور برقرار کرد، نیازی ندارد که روشهای زندگی خود را از دیگران تقلید کند و یاد بگیرد؛ زیرا دارای فرهنگ غنی و عمیقی است. اسلام را دارد، آموزشهای قرآنی را دارد، دستورات الهی را دارد، سنتهای اصیل ملی و بومی خود را دارد و میتواند یک زندگی شیرین، زیبا، باشکوه، مرفه و همراه با عزت را برای خود ترتیب دهد. تفاوت شکل نظام اسلامی ای که امام بزرگوار در این کشور مستقر کرد، با نظام فاسدی که قبل از نهضت امام بزرگوار و قبل از وقوع معجزه ی عظیم زمان ما در این کشور مستقر بود، این قدر عمیق و آشکار است. وقتی نگاه کنید و دقت نمایید، می بینید که همه ی نقاط منفی ای که در نظام منحط پهلوی بر ملت ایران تحمیل شده بود و جزو خصلتهای ذاتی آن نظام سیاسی بود، در نظام سیاسی ای که امام بزرگوار در این کشور به وجود آورد، به نقاطی که 180 درجه با آن فاصله دارد، تبدیل شده است.

در نظام اسلامی، مردم به خودشان ایمان و اعتقاد دارند؛ نظام سیاسی برای خود احترام قائل است؛ زیر بار تحمیل قدرتمداران جهانی و سلطه ی استکباری نمیروند؛ استقلال کشور، متکی به منافع و مصالح خود این مردم است، نه متکی به خواست و مصالح بیگانگان؛ مسئولان کشور، منتخبان خود ملتند، نه تحمیل شده به وسیله ی اجانب، یا به وجود آمده در کودتاهای نظامی و با پول دشمنان. در آن نظام، مردم در تعیین سرنوشت

ص: 570

سیاسی خودشان، هیچ نقشی نداشتند؛ اما در نظام اسلامی، مردم در تعیین سرنوشت سیاسی خودشان، همه ی نقش و تأثیر را دارا هستند. (1)

3-4 - تبدیل هدفهای اسلام به اهداف نظام سیاسی

آنچه را که امام بزرگوار، با دست قدرتمند و معجز نشان خود به وجود آورد که آن هم از ایمان و توکل و شخصیت مستحکم او سرچشمه میگرفت، بر اساس اسلام بود. یعنی هدفهای نظام اسلامی، هدفهای اسلامی است؛ هدفهایی است که در قرآن و اسلام تعریف شده است. روشها و برنامه های نظام اسلامی هم، همان مقررات و برنامه ها و احکامی است که در منابع اسلامی تبیین و معین شده است؛ یعنی نظام اسلامی، نظامی است که صددرصد برخاسته ی از اسلام است.

ادّعا نمیکنیم که واقعیت جامعه، صددرصد منطبق با اسلام است؛ این، چیزی است که در بلندمدت باید تأمین شود، اما ادّعا میکنیم که برنامه ها متّخذ از اسلام است؛ روشها برخاسته ی از مقررات اسلامی است و هدفها، هدفهایی است که به وسیله ی اسلام، برای بشر و جوامع بشری و آحاد انسان تعریف شده است. لذا آن نکته ای که عرض شد، آشکار میشود؛ یعنی چون متّکی به اسلام است، ابعاد آن از ابعاد ایران وسیع تر است. (2)

4-4 - ترسیم اهداف نظام فراتر از مرزهای ایران

یکی از نکاتی که تبلیغات دشمنان همواره نسبت به نظام اسلامی مطرح کرده اند، عبارت از صدور انقلاب است. بارها هم مسئولان جمهوری اسلامی گفته اند که ما نمیخواهیم انقلابمان را به کشورها و در میان ملتها صادر کنیم؛ اما آنها باز هم تکرار میکنند! مقصود آنها از صدور انقلاب،

ص: 571

1- . در اجتماع باشکوه زائران مرقد مطهر امام خمینی (ره) 1376/3/14

2- . همان

همین است که وقتی نظام اسلامی بر مبنای احکام اسلام و هدفهای قرآنی تنظیم شده باشد که شده است، در هر جای آفاق عالم که مسلمانی زندگی میکند، این نظام و این انقلاب را از خود میداند، به آن افتخار میکند و از عزّتش، احساس عزّت دارد.

امروز جمهوری اسلامی، در صحنه های سیاسی و بین المللی و در عرصه ی سازندگی کشور و در نمایشهای سیاسی عظیمی که این ملت به وجود می آورد، مثل همین مسئله ی انتخابات، یا بقیّه ی عرصه هایی که مردم در آن حضور پیدا میکنند، سر بلند است. هرگاه یکی از اینها به وجود می آید، یکی از نمونه های عزّت و استقلال هم ظاهر میشود. هر جای عالم، مسلمانی زندگی میکند، وقتی این خبر را میشوند، احساس عزّت میکند؛ چرا؟ چون نظام جمهوری اسلامی را متعلّق به خودش میداند و این به خاطر آن است که امام بزرگوار طراح و معمار این انقلاب، این نظام را بر اساس هدفهای اسلامی به وجود آورد و به آن، جنبه ی فرامرزی و جهانی و بین المللی داد.

نمیتوانند این نظام را در چارچوب مرزهای ایران محبوس کنند. مسلمانان دنیا، این نظام را از خود میدانند و این همان چیزی است که استکبار را به شدّت خشمگین میکند. اسم این را صدور انقلاب میگذارند؛ یعنی همان تعبیری که انقلابیون مارکسیست، در دهه های میانه ی قرن بیستم، به آن افتخار میکردند؛ در حالی که ما به آن معنا و به آن صورت، معتقد به صدور انقلاب نیستیم. وقتی که این انقلاب، اسلامی است، پس همه ی مسلمانان عالم، به آن علاقه مند و معتقدند و آن را از خود میدانند.

ملاحظه کردید که امام بزرگوار در طراحی این انقلاب و در تنظیم نظام سیاسی بر اساس این انقلاب، یعنی تشکیل حکومت و نظام جمهوری اسلامی به فضل پروردگار و به هدایت الهی، روشی را برگزید که روش پیامبران و بندگان متّصل به منبع غیب است. این، به خاطر آن است که امام، قرآن

را دوست میداشت، خود شاگرد مکتب قرآن بود، با قرآن مانوس بود، از قرآن استمداد میکرد و قرآن برای او برنامه‌ی زندگی به حساب می‌آمد. این، یکی از نتایج و آثار بزرگ و شکوهمند آن حقیقت است. (1)

5 - جوهره‌ی مکتب سیاسی امام

1-5 - جوهر اصلی مکتب امام، رابطه‌ی دین و دنیا

جوهر اصلی در مکتب امام بزرگوار ما، رابطه‌ی دین و دنیا است؛ یعنی همان چیزی که از آن به مسئله‌ی دین و سیاست و دین و زندگی هم تعبیر میکنند. امام در بیان ارتباط دین و دنیا، نظر اسلام و سخن اسلام را به عنوان مبنا و روح و اساس کار خود قرار داده بود. اسلام، دنیا را وسیله‌ی ای در دست انسان برای رسیدن به کمال میدانند. از نظر اسلام، دنیا مزرعه‌ی آخرت است. دنیا چیست؟ در این نگاه و با این تعبیر، دنیا عبارت است از انسان و جهان. زندگی انسانها، تلاش انسانها، خرد و دانایی انسانها، حقوق انسانها، وظایف و تکالیف انسانها، صحنه‌ی سیاست انسانها، اقتصاد جوامع انسانی، صحنه‌ی تربیت، صحنه‌ی عدالت؛ اینها همه میدانهای زندگی است. به این معنا، دنیا میدان اساسی وظیفه و مسئولیت و رسالت دین است. دین آمده است تا در این صحنه‌ی عظیم و در این عرصه‌ی متنوع، به مجموعه‌ی تلاش انسان شکل و جهت بدهد و آن را هدایت کند. دین و دنیا در این تعبیر و به این معنای از دنیا، از یکدیگر تفکیک ناپذیرند. دین نمیتواند غیر از دنیا عرصه‌ی دیگری برای ادای رسالت خود پیدا کند. دنیا هم بدون مهندسی دین و بدون دست خلاق و سازنده‌ی دین، دنیایی خواهد بود تهی از معنویت، تهی از حقیقت، تهی از محبت و تهی از روح. دنیا یعنی محیط زندگی انسان بدون دین، تبدیل میشود به قانون جنگل و محیط جنگلی و زندگی جنگلی. انسان در این صحنه‌ی عظیم باید بتواند

ص: 573

احساس امنیت و آرامش کند و میدان را به سوی تعالی و تکامل معنوی باز نماید. در صحنه ی زندگی باید قدرت و زور مادی ملاک حقیقت به حساب نیاید. در چنین صحنه ای، آنچه میتواند حاکمیت صحیح را بر عهده بگیرد، جز دین چیز دیگری نیست. تفکیک دین از دنیا به این معنی، یعنی خالی کردن زندگی و سیاست و اقتصاد از معنویت؛ یعنی نابود کردن عدالت و معنویت. دنیا به معنای فرصتهای زندگی انسان، به معنای نعمتهای پراکنده ی در عرصه ی جهان، به معنای زیبایی ها و شیرینی ها، تلخی ها و مصیبتها، وسیله ی رشد و تکامل انسان است. اینها هم از نظر دین، ابزارهایی هستند برای اینکه انسان بتواند راه خود را به سوی تعالی و تکامل و بروز استعدادهایی که خدا در وجود او گذاشته است، ادامه دهد. دنیای به این معنا، از دین قابل تفکیک نیست. سیاست و اقتصاد و حکومت و حقوق و اخلاق و روابط فردی و اجتماعی به این معنا، از دین قابل تفکیک نیست. لذا دین و دنیا در منطق امام بزرگوار ما مکمل و آمیخته و درهم تنیده ی با یکدیگر است و قابل تفکیک نیست. این، درست همان نقطه ای است که از آغاز حرکت امام تا امروز، بیشترین مقاومت و خصومت و عناد را از سوی دنیاداران و مستکبران برانگیخته است؛ کسانی که زندگی و حکومت و تلاش و ثروت آنها مبتنی بر حذف دین و اخلاق و معنویت از جامعه است.

اما دنیا مفهوم دیگری هم دارد. در متون اسلامی، دنیا به معنای نفسانیت و خودخواهی و اسیر هواوهوس خود بودن و دیگران را هم اسیر هواوهوس خود کردن، آمده است. سرتاسر قرآن و احادیث و کلمات بزرگان دین در طعن و طرد چنین دنیایی است. در لسان روایات ما، دنیای مطرودی که با دین قابل جمع نیست، به معنای هواوهوس و نفسانیت و انانیت و خودخواهی و خودپرستی است؛ این دنیا شاخصه ی فرعون و نمرود و قارون و شاخصه ی شاه و بوش و صدام است؛ این دنیا شاخصه ی مستکبران ظالم و ستمگر

روزگار در طول تاریخ تا امروز است. البته اینها مجسمه های بزرگ ترِ رذائل اخلاقی و این دنیای مذموم اند. يك انسان معمولی هم میتواند در دل و درون خود يك فرعون داشته باشد و به قدرِ توان و امکانات خود، فرعونى و قارونى و قیصرى و امپراتورانه عمل کند. اگر امکاناتش بیشتر شد، او هم مثل فرعون و قارون و بقیه ی گردنکشان و طواغیت تاریخ خواهد بود. این دین با دنیا قابل جمع نیست؛ این همان دنیایی است که در لسان روایات، هَووی دین نامیده شده است؛ نمیتوانند با هم جمع شوند. اگر کسی بخواهد دنیای به این معنا را با دین جمع کند، ممکن نیست. دین را با چنین دنیایی نمیشود آباد کرد. دین را در خدمت چنین دنیایی قرار دادن، خیانت به دین است. امام، ما را از اسارت دنیا هم برحذر میداشت. امام بزرگوار ما که دین را عین سیاست، عین اقتصاد و عین دنیا میدید، دائماً مردم و مسئولان را از دنیای به این معنا برحذر میداشت.

ما باید بین این دو معنای از دنیا فاصله قائل شویم. خود او هم دنیای به معنای دوّم را بکلی کنار گذاشته بود؛ اهل هوای نفس و انایت و خودخواهی و نفسانیت نبود. اما دنیای به معنای اوّل یعنی عرصه ی وسیع زندگی چیزی بود که مثل متون اسلامی و آن چنان که اسلام به ما آموخته است، امام آن را با دین همسان و منطبق میدانست. امیرالمؤمنین میفرماید: «الدنيا متجر اولياء الله» (1)؛ دنیا جایگاه بازرگانی و سودای اولیاء خدا است، یا ابزار بازرگانی و سودای آنها است؛ میتوانند از دنیا برای رسیدن به تعالی معنوی استفاده کنند.

راهی که ملت ایران در پیش دارد، راه آباد کردن دنیا است. علم را، دانایی را، اقتصاد را، سیاست را، زندگی فردی را، روابط اجتماعی را، برنامه های کلان جامعه را که اجزای گوناگون دنیا است باید آباد کرد، پیش برد، رونق داد و آنها را به شکوفایی رساند؛ و همه ی اینها در سایه ی دین

ص: 575

تحقق پیدا خواهد کرد. امام این را به ما آموخت؛ و همین عامل دشمنی آشتی ناپذیر و خصومت کور ابرقدرتها با نظام جمهوری اسلامی بود، و امروز هم هست. امروز هم یکی از آماجهای تهاجم دشمنان ما در سطح تبلیغات جهانی، همین یگانگی دین و دنیا است؛ میگویند چرا دین را پیشوا و مهندس دنیا میدانید. آنها احساس خطر میکنند؛ چون دنیایی که آنها میخواهند، دنیای ظلم و تجاوز و دنیای تهی از معنویت و اخلاق است. این، نظمی است که استکبار جهانی برای بشریت امروز و دیروز، همیشه در نظر داشته است. نظام جمهوری اسلامی این نظم باطل و این دور غلط را شکسته است؛ نمونه ای را نشان میدهد که دین میتواند در دنیای مردم به طور عملی مؤثر باشد. (1)

2-5 - توجه توأمان به دنیا و آخرت در نظام اسلامی

برنامه ی نظام اسلامی هم، در میان برنامه هایی که مصلحان دنیا و دولتها و آوردگان پیامهای جدید مطرح میکنند، استثنایی است. در این برنامه، بازسازی دنیا و آخرت با هم است. نظام اسلامی میخواهد دنیای مردم را آباد سازد؛ اما نمیخواهد به آن اکتفا کند. دنیا و آخرت در نظام اسلامی و در برنامه ی این نظام، توأمانند. انسانها باید زندگی را سرفراز و با رفاه بگذرانند؛ اما این رفاه و آسایش و هرچه که این آسایش را برای انسانها فراهم میکند، همه و همه مقدمه برای رضای الهی است. آنها ذی المقدمه است و هدف، کسب رضای پروردگار است. این، يك امر استثنایی در صحنه ی امروز عالم، بلکه در همیشه ی تاریخ جز در حکومتهای انبیا و جانشینان و اوصیای آنها است. همه ادعا میکنند که میخواهند دنیای مردم را اصلاح کنند و غالباً هم نمیتوانند. اما نظام اسلامی میخواهد دین

ص: 576

و دنیا را اصلاح کند و میتواند هم. این قدرت را اسلام نشان داده است.

اگر چشمان باانصاف، وضع کنونی کشور را هم نگاه کنند، این موضوع را تصدیق میکنند. امروز این ملت و این دولت و این کشوری که هشت سال جنگ را بر آن تحمیل و مسلط کردند؛ کارخانه هایش را خراب کردند؛ راه هایش را نابود کردند؛ محاصره ی اقتصادی اش کردند؛ امکانات را از او باز گرفتند؛ هیچ دولتی هیچ کمکی به او نکرد و از داخل به وسیله کارهای سیاسی و تبلیغاتی هم انواع فشارها را بر آن وارد آوردند، برنامه های بازسازی و بخصوص کارهای زیربنایی را چنان دنبال میکنند که ناظران هم به تحسین میپردازند. کسانی که می آیند و می بینند، هم برنامه و هم مجریان برنامه را تحسین میکنند. اگر فشار دشمن نبود؛ اگر دستهای خائن و تحریک شده ی دشمن نبود؛ اگر حضور تبلیغاتی و اقتصادی و سیاسی دشمن در پشت مرزهای ما نبود، وضع ما به مراتب بهتر از این بود و بسیاری از مشکلاتی که امروز از لحاظ اقتصادی در کشور هست، وجود نداشت.

برنامه ی اسلامی، برنامه ی اداره و آبادسازی دنیا و آخرت است. برنامه های دیگر، به دین ملت و به آخرت انسانها کاری ندارند. برنامه ی اسلامی، تربیت و تهذیب میکند. امروز در کشور ما یک حرکت عمومی، بخصوص در میان جوانان، به سمت آموزش قرآن، فراگیری دین و عمل به احکام و مقررات اسلامی مشاهده میشود. این دیگر مال اهل دنیا نیست. اهل دنیا مدعی اند دنیای ملتها را درست میکنند که نمیتوانند هم. اما اسلام دنیا و آخرت را مطمح نظر قرار میدهد و به فضل پروردگار میتواند هم. ملت نیز بر اثر اسلام، هم ایمانش، هم صبرش و هم آگاهی اش در میان ملتهای عالم، استثنایی است. این مجموعه را که روی هم میگذارید، عمل صالح این مرد بزرگوار و این عبد صالح پروردگار میشود. (1)

ص: 577

مظهر معنویت در امام بزرگوار، در درجه ی اول، اخلاص خود او بود. امام کار را برای خدا انجام داد. از اول، هرچه که احساس میکرد تکلیف الهی اوست، آن را انجام میداد. از فداکاری در این راه، امام ابا نکرد. از شروع مبارزات در سال 1341، امام این جور عمل کرد؛ با تکلیف پیش رفت. به مردم و مسئولین هم این درس را بارها گفت و تکرار کرد که آنچه مهم است، تکلیف است. ما تکلیف را انجام میدهیم، ترتب نتیجه بر کار ما دست خدا است. بنابراین مظهر مهم معنویت در رفتار امام، اخلاص او بود. برای خاطر تعریف و تمجید این و آن، حرفی نزد، کاری نکرد، اقدامی نکرد. آنچه که برای خدا انجام داد، به وسیله ی خدای متعال به آن برکت داده شد؛ ماندگار شد. خاصیت اخلاص این است. امام همین توصیه را به مسئولین هم تکرار میکردند. امام ماها را امر میکردند به اینکه اهل توکل باشیم، اهل اعتماد به خدا باشیم، اهل حسن ظنّ به پروردگار باشیم، برای خدا کار کنیم. خود او اهل توکل بود، اهل تضرّع بود، اهل توسّل بود، اهل استمداد از خدا بود، اهل عبادت بود. بعد از پایان ماه رمضان، انسان وقتی امام را میدید، به طور محسوسی در او احساس نورانیت میکرد. از فرصتهای زندگی برای تقرب به خدای متعال، برای پاکیزه کردن دل و جان مطهر خودش استفاده میکرد. دیگران را هم امر میکرد و میگفت: «ما در محضر خدا هستیم. عالم، محضر خداست. عالم، محل حضور جلوه های الهی است». همه را به این راه سوق میداد. خود او اهل رعایت اخلاق بود، دیگران را هم به اخلاق سوق میداد. بخش مهمی از معنویت در اسلام عبارت است از اخلاق، دوری از گناه، دوری از تهمت، دوری از سوءظن، دوری از غیبت، دوری از بددلی، دوری از جداسازی دلها از یکدیگر. خود امام بزرگوار این چیزها را رعایت میکرد، به مردم هم سفارش میکرد، به مسئولین هم سفارش میکرد. امام ماها را توصیه میکردند به اینکه مغرور نشویم، خودمان را بالاتر

از مردم ندانیم، خودمان را بالاتر از انتقاد ندانیم، بی‌عیب ندانیم. همه‌ی مسئولین طراز اول کشور این را از امام شنیده بودند که بایستی آماده باشیم؛ اگر چنانچه از ما عیب گرفتند، نگوئیم ما بالاتر از اینیم که عیب داشته باشیم، بالاتر از اینیم که به ما انتقادی وارد باشد. خود امام هم همین جور بود. ایشان، هم در نوشته‌های خود، بخصوص در اواخر عمر شریفش هم در اظهارات خود، بارها گفت من در فلان قضیه اشتباه کردم. اقرار کرد به اینکه در فلان قضیه خطا کرده است؛ این خیلی عظمت لازم دارد. روح يك انسانی باید بزرگ باشد که بتواند يك چنین حرکتی را انجام دهد؛ خودش را منسوب کند به اشتباه و خطا. این معنویت امام بود، این اخلاق امام بود؛ این یکی از ابعاد مهم درس امام به ما است. (1)

یکی از این خطوط این است که در مکتب سیاسی امام، معنویت با سیاست در هم تنیده است. در مکتب سیاسی امام، معنویت از سیاست جدا نیست؛ سیاست و عرفان، سیاست و اخلاق. امام که تجسم مکتب سیاسی خود بود، سیاست و معنویت را با هم داشت و همین را دنبال میکرد؛ حتی در مبارزات سیاسی، کانون اصلی در رفتار امام، معنویت او بود. همه‌ی رفتارها و همه‌ی مواضع امام حول محور خدا و معنویت دور میزد. امام به اراده‌ی تشریحی پروردگار اعتقاد و به اراده‌ی تکوینی او اعتماد داشت و میدانست کسی که در راه تحقق شریعت الهی حرکت میکند، قوانین و سنتهای آفرینش کمک کار اوست. او معتقد بود که: «وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ غَزِيْرًا حَكِيْمًا» (2). امام قوانین شریعت را بستر حرکت خود میدانست و علائم راهنمای حرکت خود به شمار می‌آورد. حرکت امام برای سعادت کشور و ملت، بر مبنای هدایت شریعت اسلامی بود؛

ص: 579

1- . در مراسم بیست و دومین سالگرد ارتحال امام خمینی (ره) 1390/3/14

2- . سوره‌ی فتح، آیه‌ی 7، ترجمه: «و سپاهیان آسمانها و زمین از آن خدا است، و خدا همواره شکست ناپذیر سنجیده کار است.»

لذا «تکلیف الهی» برای امام کلید سعادت به حساب می‌آید و او را به هدفهای بزرگ آرمانی خود میرساند. اینکه از قول امام معروف است و همه میدانیم که گفته بودند «ما برای تکلیف عمل میکنیم، نه برای پیروزی»، به معنای بی‌رغبتی ایشان به پیروزی نبود. بدون تردید پیروزی در همه‌ی هدفهای بزرگ، آرزوی امام بود. پیروزی جزو نعمتهای خدا است و امام به پیروزی علاقه مند بود، نه اینکه علاقه مند نبود یا بی‌رغبت بود، اما آنچه او را به سوی آن هدفها پیش میبرد، تکلیف و عمل به وظیفه‌ی الهی بود؛ برای خدا حرکت کردن بود. چون انگیزه‌ی او این بود، لذا نمیترسید؛ شک نمیکرد؛ مأیوس نمیشد؛ مغرور نمیشد؛ متزلزل و خسته هم نمیشد. اینها خاصیت عمل به تکلیف و عمل برای خدا است. کسی که برای تکلیف عمل میکند، دچار تردید و تزلزل نمیشود؛ ترسیده و خسته نمیشود؛ از راه برنمیگردد و مصلحت‌اندیشی‌های شخصی، تعیین‌کننده‌ی راه و جهت‌گیری او نمیشود. کسی که سیاست را با عرفان جمع میکند و معنویت را با حرکت سیاسی، یکجا در برنامه‌ی زندگی خود قرار میدهد، برای او ترس از مرگ معنا ندارد؛ ترس از شکست هم معنا ندارد. این درست نقطه‌ی مقابل سیاست کهنه‌شده و از مدافته‌ی غربی است که بدروغ آن را سیاست مدرن میگویند؛ یعنی تفکیک دین از سیاست و تفکیک دولت از معنویت. تمدن غربی بر پایه‌ی ستیز با معنویت و طرد معنویت بنا شد؛ این خطای بزرگ کسانی بود که تمدن و حرکت علمی و صنعتی را در اروپا شروع کردند. اینکه به علم اهمیت دادند، خوب بود؛ اما با معنویت به جنگ برخاستند؛ این بد و انحراف بود. لذا این تمدن مادی و دور از معنویت هرچه پیشرفت کند، انحرافش بیشتر میشود؛ هم خود آنها و هم همه‌ی بشریت را با میوه‌های زهرآگین خود تلخ‌کام میکند؛ همچنان که تا امروز کرده است. پدیده‌ی استعمار که ده‌ها کشور و میلیون‌ها انسان را سالهای متمادی غرق

در سخت ترین و شدیدترین محنتها کرد، یکی از چیزهایی است که در نتیجه ی تفکیک علم از معنویت، سیاست از معنویت و دولت از اخلاق در اروپا اتفاق افتاد. دو جنگ جهانی اول و دوم هم از همان میوه های تلخ بود. کمونیسم و حکومت های اختناق مارکسیستی هم جزو نتیجه ها و میوه های تلخ جدایی حرکت علمی و صنعتی از معنویت بود. ویران شدن کانون خانواده، سیلاب فساد جنسی و طغیان سرمایه داری افراطی، همه نتایج همان تفکیک است. امروز هم اوج این دوری از معنویت را در زندان ابوغریب و دیگر زندانهای عراق می بینید. کسانی که این زندانها را اداره میکنند، مدعی هستند که در تمدن بشری پیشرفته ترینند! نتیجه ی چنین پیشرفتی را مردم دنیا از راه عکس و فیلم در زندانهای عراق دیدند و یا از آن مطلع شدند. فجایعی که برای ملت عراق و قبل از آن برای ملت افغانستان پیش آمده است، منحصر به این چیزها نیست. در دو سه سال قبل کاروان عروسی در افغانستان بمباران شد و ماه قبل در عراق مجلس عروسی به وسیله ی هواپیماهای انگلیسی به عزا تبدیل گردید. تحقیر جوانهای عراقی، شکنجه ی مردان عراقی، تعرض به زنان و نوامیس عراقی، وارد شدن به حریم امن خانواده های عراقی، دولت فرمایشی به وجود آوردن برای ملت عراق، همه سرریزهای همان حرکتی است که وقتی شروع شد، این نتایج به طور قهری به دنبال آن هست. معنویت از دستگاه سیاست حذف شده است. در گذشته هم حکام و مستبدین و دیکتاتورهای دنیا در شرق و غرب عالم از این کارها میکردند؛ اما وقتی نامها و شعارهای زیبایی مثل حقوق بشر، حقوق انسان و رأی انسان برای اروپایی ها شناخته شد و وقتی پا در جاده ی علم گذاشتند، دوری از معنویت نگذاشت این شعارها آن طور که توقع بود و معنا میشد، برای بشریت خیر به بار آورد؛ همانها برای بشریت مایه ی شر و فساد شد. حرف نو مکتب سیاسی امام بزرگوار ما برای دنیا این است که در همه ی ارکان برنامه ریزی های يك قدرت سیاسی، سیاست

با معنویت و قدرت با اخلاق همراه شود و اصول اخلاقی مورد مراعات قرار گیرد. شاخص اول از شاخصهای اساسی مکتب سیاسی امام این است. (1)

تعقیب هدف اسلامی و حاکمیت اسلامی در صحنه ی ایمان و عمل

امام، هیچ ارزشی را بالاتر از ارزش اسلام به حساب نمی آورد. انقلاب و نهضت امام، برای حاکمیت اسلام بود. مردم هم که این نظام را قبول کردند، این انقلاب را به پا کردند و امام را پذیرفتند، برای انگیزه ی اسلامی بود. سرّ موفقیت امام این بود که صریح و بدون پرده پوشی، اسلام را روی دست گرفت و اعلام کرد من میخواهم برای اسلام کار کنم و همه چیز در سایه ی اسلام است. قبل از دوران انقلاب ما کسانی در کشور ما و در بعضی کشورهای دیگر بوده اند که حقیقتاً به اسلام اعتقاد داشتند، اما جرئت نمیکردند، یا نمیخواستند صریحاً اسلام را مطرح کنند؛ تحت نامهای دیگری وارد میدان میشدند و عموماً شکست خوردند. علت اینکه امام پیروز شد، چون هدف خود را که حاکمیت اسلام است، صریح بیان کرد. البته اسلام که امام فرمود، در دو بخش قابل توجه است: یکی بخش اسلام در قالب نظام. امام، اینجا خیلی سخت گیر بود و به يك کلمه کم یا زیاد، راضی نمیشد؛ به يك مسامحه، چه در مسائل اقتصادی، چه غیره، راضی نمیشد. همه جا مُرّ اسلام. نظام اسلامی، مجلس شورای اسلامی، دولت اسلامی، قضاوت اسلامی و دستگاه های گوناگون باید بر طبق مصالح، خطّ اسلام و راه حاکمیت اسلام را دنبال کنند. امام، این را دنبال میکرد و تا آنجا که توانست، تلاش کرد. چهره ی دوم در مورد پایبندی به اسلام، عمل فردی اشخاص است. در اینجا دیگر آن صلابت و قاطعیت و اعمال قدرت، وجود ندارد. اینجا موعظه، نصیحت، زبان خوش و امر به معروف است. امام، به این عقیده داشت. پس اول چیزی که در خطّ امام، مهم

ص: 582

است، تعقیب هدف اسلامی و حاکمیت اسلامی در صحنه ی ایمان و در صحنه ی عمل است. (1)

4-5 - پاسداری از ارزشها با تبیین درست ولایت فقیه

شاخص مهم دیگر مکتب سیاسی امام بزرگوار ما، پاسداری از ارزشها است که مظهر آن را امام بزرگوار در تبیین مسئله ی ولایت فقیه روشن کردند. از اول انقلاب اسلامی و پیروزی انقلاب و تشکیل نظام اسلامی، بسیاری سعی کرده اند مسئله ی ولایت فقیه را نادرست، بد و برخلاف واقع معرفی کنند؛ برداشتهای خلاف واقع و دروغ و خواسته ها و توقعات غیر منطبق با متن نظام سیاسی اسلام و فکر سیاسی امام بزرگوار. اینکه گاهی میشنوید تبلیغاتچی های مجذوب دشمنان این حرفها را میپراکنند، مربوط به امروز نیست؛ از اول، همین جریانات و دست آموزها و تبلیغات دیگران، این حرفها را مطرح میکردند. عده ای سعی میکنند ولایت فقیه را به معنای حکومت مطلقه ی فردی معرفی کنند؛ این دروغ است. ولایت فقیه طبق قانون اساسی ما نافی مسئولیتهای ارکان مسئول کشور نیست. مسئولیت دستگاه های مختلف و ارکان کشور غیر قابل سلب است. ولایت فقیه، جایگاه مهندسی نظام و حفظ خط و جهت نظام و جلوگیری از انحراف به چپ و راست است؛ این اساسی ترین و محوری ترین مفهوم و معنای ولایت فقیه است. بنابراین ولایت فقیه نه يك امر نمادین و تشریفاتی محض و احياناً نصیحت کننده است - که بعضی از اول انقلاب این را میخواستند و ترویج میکردند - و نه نقش حاکمیت اجرایی در ارکان حکومت دارد؛ چون کشور مسئولان اجرایی، قضائی و تقنینی دارد و همه باید بر اساس مسئولیت خود، کارهایشان را انجام دهند و پاسخگوی مسئولیتهای خود باشند. نقش ولایت فقیه این است که در این مجموعه ی پیچیده و درهم تنیده ی

ص: 583

تلاش‌های گوناگون، نباید حرکت نظام، انحراف از هدفها و ارزشها باشد؛ نباید به چپ و راست انحراف پیدا شود. پاسداری و دیده بانی حرکت کلی نظام به سمت هدفهای آرمانی و عالی اش، مهم ترین و اساسی ترین نقش ولایت فقیه است. امام بزرگوار این نقش را از متن فقه سیاسی اسلام و از متن دین فهمید و استنباط کرد؛ همچنان که در طول تاریخ شیعه و تاریخ فقه شیعی در تمام ادوار، فقهای ما این را از دین فهمیدند و شناختند و به آن اذعان کردند. البته فقها برای تحقق آن فرصت پیدا نکردند، اما این را جزو مسلمات فقه اسلام شناختند و دانستند؛ و همین طور هم هست. این مسئولیت بسیار حساس و مهم، به نوبه ی خود، هم از معیارها و ضابطه های دینی و هم از رأی و خواست مردم بهره میبرد؛ یعنی ضابطه های رهبری و ولایت فقیه، طبق مکتب سیاسی امام بزرگوار ما، ضابطه های دینی است؛ مثل ضابطه ی کشورهای سرمایه داری، وابستگی به فلان جناح قدرتمند و ثروتمند نیست. آنها هم ضابطه دارند و در چارچوب ضوابطشان انتخاب میکنند، اما ضوابط آنها این است: جزو فلان باند قدرتمند و ثروتمند بودن، که اگر خارج از آن باند باشند، ضابطه را ندارند. در مکتب سیاسی اسلام، ضابطه، اینها نیست؛ ضابطه، ضابطه ی معنوی است. ضابطه عبارت است از علم، تقوا و درایت. علم، آگاهی می آورد؛ تقوا، شجاعت می آورد؛ درایت، مصالح کشور و ملت را تأمین میکند؛ اینها ضابطه های اصلی است بر طبق مکتب سیاسی اسلام. کسی که در آن مسند حساس قرار گرفته است، اگر یکی از این ضابطه ها از او سلب شود و فاقد یکی از این ضابطه ها شود، چنانچه همه ی مردم کشور هم طرف دارش باشند، از اهلیت ساقط خواهد شد. رأی مردم تأثیر دارد، اما در چارچوب این ضابطه. کسی که نقش رهبری و نقش ولی فقیه را بر عهده گرفته، اگر ضابطه ی علم یا ضابطه ی تقوا یا ضابطه ی درایت از او سلب شد، چنانچه مردم هم او را بخواهند و به نامش شعار هم بدهند، از صلاحیت می افتد و نمیتواند این

مسئولیت را ادامه دهد. از طرف دیگر کسی که دارای این ضوابط است و با رأی مردم که به وسیله ی مجلس خبرگان تحقق پیدا میکند، یعنی متصل به آرا و خواست مردم انتخاب میشود، نمیتواند بگوید من این ضوابط را دارم؛ بنابراین مردم باید از من بپذیرند. «باید» نداریم. مردم هستند که انتخاب میکنند. حق انتخاب، متعلق به مردم است. ببینید چقدر شیوا و زیبا ضوابط دینی و اراده ی مردم ترکیب یافته است؛ آن هم در حساس ترین مرکزی که در مدیریت نظام وجود دارد. امام این را آورد. بدیهی است که دشمنان امام خمینی و دشمنان مکتب سیاسی او از این نقش خوششان نمی آید؛ لذا او را آماج حملات قرار میدهند. در رأس اینها کسانی هستند که به برکت امام بزرگوار ما و مکتب سیاسی او، دستشان از غارت منابع مادی و معنوی این کشور کوتاه شده است. آنها جلودارند، يك عده هم دنبالشان حرکت میکنند. بعضی میفهمند چه کار میکنند، بعضی هم نمیفهمند چه کار میکنند. (1)

5-5 - توجه به شایستگی و تقوای کارگزاران دستگاه سیاسی

امام بزرگوار ما، حکومتی تشکیل داد که در دنیای امروز، بلکه در طول تاریخ - غیر از موارد استثنایی - از صدر اسلام تاکنون بی نظیر است. این حکومت هدفی دارد که عبارت است از رسیدن به جامعه ی آرمانی اسلام... خصوصیات این حکومت این است که در نظامی که امام پدید آورد، اجزای دستگاه سیاسی دارای صلاحند؛ انسانهای صالحند، انسانهای مؤمنند؛ انسانهای پرهیزکار و دارای ورع و پاکدامند. این را مقایسه کنید با دولتها و حکومتهایی که امروز مدعی رهبری بشریتند و ببینید چقدر فاصله است! (2)

در نظام اسلامی ای که امام پدید آورد، دستگاه سیاسی، يك دستگاه

ص: 585

1- . در مراسم پانزدهمین سالگرد ارتحال امام خمینی (ره) 1383/3/14

2- . همان

پاك و متشكّل از انسانهایی است که دارای صلاحند؛ اهل دنیاطلبی نیستند و برای خود چیزی نمیخواهند. برای آنها هدف عبارت است از اسلام و احکام الهی و ماورای همه ی اینها، هدف عبارت است از رضای خداوند. نمونه ی کاملش، خود این بزرگمرد بود. مسئولین نظام، به فضل پروردگار، در این سالیان پر تلاطم بعد از پیروزی انقلاب تا امروز، نشان دادند که همه از آن چهره ی منور نشانی دارند؛ حتی بعضی هم، بیش از آنچه که بشود توصیف کرد.

اینکه شما بینید در دنیای امروز، برای يك رئیس جمهور، یا يك مسئول قوه ی قضائیه، یا يك رئیس قوه ی مقننه و یا سرداران نظامی و فرماندهان میدان جنگی، نیازهای شخصی و هواها و هوسهای نفسانی، انگیزه ی حرکت نیست، موردی کم نظیر و بعضاً بی نظیر است. علاوه بر این، خصوصیت دیگر این دستگاه سیاسی، استقلال آن است. مسئولین این دستگاه، زیر بار کسی نیستند؛ از هیچ قدرتی واهمه ندارند و فرمان قدرتمندان عالم را که مسلّح و مجهّز به ابزارهای زر و زورند، به هیچ میگیرند. این هم موردی کمیاب در عالم است.

در نظام جمهوری اسلامی، طبیعت قضیه همین است و همه به فضل پروردگار همین طورند. باز نمونه ی اعلی خود این بزرگمرد بود و دیگران هم، هر يك رشحه ای از این حقیقت را در وجود خود دارند. پس، این هم نظام دستگاه سیاسی، از نظام اسلامی ای که امام پدید آورد. (1)

6-5 - نگاه بین المللی و جهانی مکتب سیاسی امام

مخاطب امام در سخن و ایده ی سیاسی خود، بشریت است؛ نه فقط ملت ایران. ملت ایران این پیام را به گوش جان شنید، پایش ایستاد، برایش مبارزه کرد و توانست عزّت و استقلال خود را به دست آورد؛ اما مخاطب این

ص: 586

پیام، همه‌ی بشریت است. مکتب سیاسی امام این خیر و استقلال و عزّت و ایمان را برای همه‌ی امت اسلامی و همه‌ی بشریت می‌خواهد؛ این رسالتی است بر دوش يك انسان مسلمان. البته تفاوت امام با کسانی که برای خود رسالت جهانی قائلند، این است که مکتب سیاسی امام با توپ و تانک و اسلحه و شکنجه نمی‌خواهد ملتّی را به فکر و به راه خود معتقد کند. آمریکایی‌ها هم می‌گویند ما رسالت داریم در دنیا حقوق بشر و دموکراسی را توسعه دهیم. راه گسترش دموکراسی، کاربرد بمب اتم در هیروشیما است؟ توپ و تانک و جنگ افروزی و کودتاگری در آمریکای لاتین و آفریقا است؟ امروز هم در خاورمیانه این همه دغل بازی و فریبگری و ظلم و جنایت به چشم می‌خورد. با این وسایل می‌خواهند حقوق بشر و رسالت جهانی شان را گسترش دهند! مکتب سیاسی اسلام فکر درست و سخن نو خود را با تبیین در فضای ذهن بشریت رها می‌کند و مثل نسیم بهاری و عطر گلها در همه جا می‌پیچد. کسانی که شامه‌ی درستی داشته باشند، آن را استشمام می‌کنند و از آن بهره می‌برند؛ همچنان که امروز در بسیاری از کشورهای دنیا بهره‌ی آن را برده‌اند. فلسطینی‌ها می‌گویند ما حیات دوباره و بیداری خود را از پیام امام گرفته ایم؛ لبنانی‌ها می‌گویند ما پیروزی خود بر ارتش رژیم صهیونیستی و اخراج صهیونیستها را از مکتب امام درس گرفته ایم؛ مسلمانها در هر نقطه‌ی دنیا، جوانهای مسلمان، روشنفکران مسلمان، نخبگان مسلمان فتوحات فکری خود در میدانهای سیاسی را برخاسته و برآمده‌ی از مکتب فکری امام میدانند؛ توده‌های امت اسلامی با نام اسلام احساس عزّت می‌کنند؛ این همان نگاه بین المللی مکتب امام به مسائل بشر است؛ مخصوص دنیای اسلام هم نیست؛ لذا امروز مسئله‌ی فلسطین برای ما يك مسئله‌ی اصلی است؛ مصائب امت اسلامی برای ما دردناک است. آنچه در دنیای اسلام اتفاق می‌افتد، برای ملت ایران و کسانی که به نام و یاد امام بزرگوار دل بسته و دلخوش هستند، مسائل اساسی است؛ نمیتوانند نسبت به این مسائل

بی تفاوت بگذرند. برای همین است که دنیای استکبار می‌خواهد بزرگ‌ترین جنایتها را نسبت به ملت‌های مسلمان انجام دهد؛ در حالی که دیگر ملت‌های مسلمان نبینند، نفهمند و تصمیم نگیرند؛ حتی اعتراض هم نکنند. ملت ایران می‌بیند، می‌فهمد، اعتراض می‌کند، موضع می‌گیرد و نسبت به مسائل دنیای اسلام بی تفاوت نمی‌ماند. (1)

6 - ویژگی‌ها و اصول خط امام

اشاره

اینکه ما امروز می‌گوییم خط امام، وصیت امام و توصیه‌ی امام... مسئله این نیست که ما به صورت متحجر به چیزی چسبیده باشیم، بدون اینکه تعقلی در آنجا باشد؛ نه. آن مرد دانا، آن مرد حکیم، آن مرد خبیر به اسلام، آن مرد دنیاشناس، با توجه به نیاز این ملت، راهی را انتخاب کرد، نشانه‌هایی را گذاشت و توصیه‌هایی را کرد؛ هر جا هم به آن توصیه‌ها عمل شد، جواب داد. امروز هم ما به همان توصیه‌ها نیاز داریم. امروز هم کشور ما به همان راه، به همان نشانه‌ها و به همان خطوط احتیاج دارد. بحمدالله عزم ملت و مسئولان بر همین است که این راه دنبال شود. به فضل پروردگار، این راه را که راه خدا، راه پیامبر، راه تحقق کوثر، راه نجات و سربلندی و عزت و برداشته شدن مشکلات کشور است، علی‌رغم خواست و دشمنی دشمنان و حرف‌های کوتاه بینان، با کمال قدرت ادامه خواهیم داد. (2)

خط امام، تفسیرکننده‌ی نظام جمهوری اسلامی

اشاره

من رئوس مطالبی را در خصوصیات این خط و این جهت‌گیری که ما به آن «خط امام» می‌گوییم و مشخصه‌ی حرکت نظام جمهوری اسلامی در ده سال حیات بابرکت امام بوده است، عرض می‌کنم: خط امام، یعنی آن

ص: 588

1- در مراسم پانزدهمین سالگرد ارتحال امام خمینی (ره) 1383/3/14

2- در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران 1378/7/9

مسلك و سلوك حكومتی امام امت. یعنی چیزی که تفسیرکننده ی نظام جمهوری اسلامی است. جمهوری اسلامی، میتواند با جهت گیری های مختلفی تحقق یابد. آنچه که این جهت گیری ها را به صواب نزدیک میکند و مورد قبول و اعتقاد امام (رضوان الله تعالی علیه) بوده است، اینها است:

1-6 - ایستادگی در برابر تحمیل و نفوذ قدرتهای خارجی

اول، ایستادگی در برابر تحمیل و نفوذ قدرتهای خارجی و نداشتن سر سازش با این قدرتها. این، اولین مشخصه ی حرکت امام بزرگوار ما است. (1)

امام صریحاً در جبهه ی مخالف قلدان بین المللی و مستکبران قرار داشت، هیچ ملاحظه ای نمیکرد. این است که امام در مقابله ی میان قلدان و مستکبران و قدرتهای زورگوی عالم با مظلومان، در جبهه ی مظلومان بود؛ صریح و بدون ملاحظه و بی تکیه این را بیان میکرد. طرف دار جدی مظلومان جهان بود. امام با مستکبرین سر آشتی نداشت. واژه ی «شیطان بزرگ» برای آمریکا، يك ابداع عجیبی از سوی امام بود. امتداد معرفتی و عملی این تعبیر شیطان بزرگ خیلی زیاد است. وقتی شما يك کسی را، يك دستگاهی را شیطان دانستید، معلوم است که باید رفتار شما در مقابل او چگونه باشد، باید احساسات شما نسبت به او چگونه باشد؛ امام تا روز آخر، نسبت به آمریکا همین احساس را داشت؛ عنوان شیطان بزرگ را، هم به کار میبرد، هم از بن دندان اعتقاد به این معنا داشت. در مقابل از اول انقلاب کسانی بودند که توجه نمیکردند که آمریکا عقبه ی تغذیه کننده ی رژیم طاغوتی است که به وسیله ی ملت ایران برافتاد. ملت ایران رژیم طاغوت را ساقط کردند، اما کسانی بودند آن روز که با حضور آمریکایی ها، با فعالیت آنها، حتی فعالیت برخی از نهادهای آمریکایی در داخل کشور موافق بودند! اختلاف عمده ی دولت موقت با امام بزرگوار سر این قضیه بود؛

ص: 589

ما از نزدیک میدیدیم. آنها توجه نمی‌کردند که آمریکا تغذیه کننده ی رژیم طاغوت بود؛ این رژیم حالا برافزاده است اما آن دستگاه تغذیه کننده هنوز باقی است، فعال است، اگر به او میدان داده شود، مجال داده شود، دوباره مشغول خواهد شد و ضربه خواهد زد و نقاط ضعف را جستجو خواهد کرد و از آن نقاط ضعف وارد خواهد شد؛ این را توجه نمی‌کردند. امام این را میدید، لذا موضع گیری امام در زمینه ی مسئله ی لانه ی جاسوسی ناشی از همین نگاه و همین دیدگاه بود. در دنیا کسانی به این نقطه توجه نکردند و ضربه اش را خوردند که حالا نمی‌خواهیم کسانی را شماتت و ملامت کنیم؛ اما این ضربه ای است که بعضی خوردند، به خاطر اینکه رژیمهای مرتجع و مستکبر را ساقط کردند، [ولی] عقبه ی آنها را نادیده گرفتند. امام این عقبه را از روز اول دید، با آن مقابله کرد؛ لذا تا آخر، امام علیه آمریکا و دستگاه سیاسی و امنیتی آمریکا موضع داشت.

مقابلاً امام بزرگوار در طول این سالیان دراز از فلسطین حمایت کرد، دفاع کرد. از افغانستان دفاع کرد. آن روزی که شوروی ها وارد افغانستان شدند، با اینکه ما گرفتار دشمنی آمریکا بودیم، دولتها معمولاً در این مواقع که با يك طرف گرفتاری دارند، با طرف دیگر می‌سازند، امام بزرگوار در همان حال در مقابل شوروی موضع قاطع گرفت که این موضع قاطع را حتی بعضی از دولتهایی که گرایش غربی داشتند هم نگرفتند، اما امام بزرگوار بدون هیچ ملاحظه ای از ملت افغانستان حمایت کرد، از ملت لبنان حمایت کرد، فلسطینی ها را با کمال صمیمیت مورد حمایت خودش قرار داد. این منطق امام است در مورد مقابله ی با استکبار. با این منطق امروز میشود قضایای دنیا را شناسایی کرد، موضع درست را میشود فهمید. امروز ما به همان اندازه ای که با رفتار وحشیانه و ظالمانه ی جریان داعش در عراق و در سوریه مخالفیم، به همان اندازه با رفتار ظالمانه ی پلیس فدرال آمریکا در داخل کشورشان مخالفیم. اینها هر دو مثل هم هستند؛ به همان

اندازه که با محاصره ی غزه - که محاصره ی ظالمانه ای است علیه مردم مظلوم غزه - مخالفیم، به همان اندازه با بمباران مردم مظلوم و بی پناه یمن مخالفیم، به همان اندازه با سخت گیری هایی که علیه مردم بحرین به وجود می آید مخالفیم، به همان اندازه با حمله ی هواپیماهای بدون سرنشین آمریکا به مردم در افغانستان و در پاکستان مخالفیم. این منطق، منطق امام است. هر جا ظلم هست دو طرف وجود دارد: ظالم و مظلوم؛ ما طرف دار مظلومیم، مخالف با ظالمیم؛ این موضع گیری ای است که امام بصراحت انجام میداد و این یکی از خطوط اصلی است. امروز هم به همین دلیل، مسئله ی فلسطین برای ما يك مسئله ی اصلی است؛ این را همه بدانند. مسئله ی فلسطین از دستور کار نظام جمهوری اسلامی خارج نخواهد شد. مسئله ی فلسطین، عرصه ی يك مجاهدتِ واجب و لازم اسلامی است، هیچ حادثه ای ما را از مسئله ی فلسطین جدا نمیکند. ممکن است کسانی در صحنه ی فلسطین باشند که به وظایفشان عمل نکنند، حساب آنها جدا است، اما مردم فلسطین، ملت فلسطین، مجاهدان فلسطینی مورد تأیید و حمایت ما هستند. (1)

2-6 - اهتمام به تعبد و عمل فردی و ایستادگی در برابر وسوسه های نفسانی

دوم اهتمام به تعبد و عمل فردی و ایستادگی در برابر سلطه ی شیطان نفس و وسوسه های نفسانی؛ این دو مطلب بزرگ و این دو میدان مبارزه را، امام از هم جدا نمیکردند و در صحنه ی اجتماع و سیاست، در مقابل شیطان بزرگ و شیطانهای قدرت می ایستادند. در صحنه ی روان آدمی و درون وجود انسان، امام با نفس مبارزه میکردند و اصرار بر تعبد و عمل اسلامی و فردی و شخصی داشتند. (2)

ص: 591

1- . در مراسم بیست و ششمین سالروز رحلت امام خمینی (ره) 1394/3/14

2- . در مراسم سالگرد ارتحال امام خمینی (ره) 1371/3/14

سوم، اهمیت دادن به توانایی ملت‌ها و «اصل» دانستن آنها بود. امام با ملت‌ها سخن میگفتند و معتقد بودند که تحولات بزرگ عالم، اگر به دست ملت‌ها انجام گیرد، غیر قابل شکست است و ملت‌ها میتوانند در دنیا تحول ایجاد کنند و محیط‌های خودشان را عوض نمایند. (1)

یکی دیگر از نقاط اصلی و خطوط اصلی تفکر امام، مسئله‌ی استقلال کشور، ردّ سلطه‌پذیری [است]؛ این هم یکی از سرفصل‌های مهم است... استقلال یعنی آزادی در مقیاس يك ملت؛ این معنای استقلال است. اینکه بعضی در زبان یا در شعار دنبال آزادی‌های فردی باشند، اما علیه استقلال کشور حرف بزنند، يك تناقض است. چطور ممکن است آزادی فردی اشخاص محترم باشد، اما آزادی يك ملت، آزادی در مقیاس يك کشور، در مقابل تحریم‌های مخالفان و بیگانگان، محترم نباشد! این اصلاً قابل فهم نیست، قابل قبول نیست. متأسفانه کسانی هستند که تئوری‌سازی میکنند برای نفی استقلال کشور، استقلال را گاهی به انزوا معنا میکنند، گاهی به این عنوان که امروز استقلال کشورها يك ارزش به حساب نمی‌آید، قلمزنی میکنند و حرف میزنند؛ این حرف‌ها هم در بین جامعه پخش میشود؛ کسانی این جور حرکت میکنند. این يك غلط بزرگ، يك خطای بسیار مهم و خطرناک است. امام معتقد به استقلال کشور بود، معتقد به ردّ سلطه‌ی [بر] کشور بود. دشمن ما در طول این سال‌ها، بسیاری از فعالیت‌هایی که علیه کشور ما و ملت ما کرده است، برای این بود که خدشه در استقلال به وجود بیاورد، چه تحریم، چه تهدید، اینها استقلال را هدف گرفته‌اند. باید همه هوشیار باشند بدانند که هدف‌های دشمن چیست. این هم یکی از خطوط اصلی است. (2)

ص: 592

1- . در مراسم سالگرد ارتحال امام خمینی (ره) 1371/3/14

2- . همان

چهارم، اصرار بر وحدت مسلمین و مبارزه با تفرقه افکنی استکبار. (1)

مسلمانان عالم، عقل استراتژیک نظام اسلامی به حساب می آیند. الان ملت‌ها در آسیا، در آفریقا و در همین منطقه ی خود ما طرف دار نظام اسلامی هستند. این اظهار ارادتی که به امام و به انقلاب میکنند، سابقه ندارد؛ نه امروز نسبت به هیچ کشوری در دنیا وجود دارد و معمول است و نه در گذشته چنین چیزی بوده است. این به خاطر اسلام است. امام روی سرنوشت برادران مسلمان، حساس بود. (2)

یکی از مؤثرترین شگردهای دشمنان اسلام این بود که ملت‌های مسلمان را تحقیر کنند. به ایران و کشورهای عربی و شبه قاره ی هند و کشورهای آسیای میانه و آسیای دور و آفریقا و اقلیت‌های اسلامی در اروپا و آمریکا نگاه کنید! همه جا این سیاست، یعنی تحقیر مسلمانان اعمال شده است. درست توجه کنید که این چقدر مهم است. مسلمانان خصوصیتی دارند که میتوانند اراده ی خود را در حرکت عالم مؤثر کنند. به خاطر چه؟ به خاطر احکام نورانی اسلام؛ بلکه به خاطر روحیات و خلقیاتی که اسلام به مسلمانان میدهد؛ مثل ظلم ستیزی و کنار نیامدن با بدی و فساد، مثل امر به معروف و نهی از منکر و جهاد فی سبیل الله، که جهاد فی سبیل الله میدان گسترده و عرض عریضی دارد و مخصوص صحنه ی نبرد رویاروی جسمانی نیست، بلکه جهاد داخل خانه ها هم ممکن است و همه جا انسان میتواند با دشمن خدا جهاد کند؛ اگر اراده داشته باشد و اگر بداند باید چه کار کند.

این، مجموعه ی احکام اسلامی است. این، جهاد و امر به معروف و عدم کنار آمدن با بدی و فساد و تحمل نکردن ظلم است: «لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ» (3).

ص: 593

1- . در مراسم سالگرد ارتحال امام خمینی (ره) 1371/3/14

2- . در خطبه های نماز جمعه ی تهران 1378/3/14

3- . سوره ی بقره، بخشی از آیه ی 279، ترجمه: «... به کسی ستم نکرده اید و از کسی ستم نکشیده اید...».

مجموع این احکام و معارف موجب شده است مسلمان به طور طبیعی در هر جای دنیا که هست، چه به صورت يك ملت و چه از يك ملت كوچك تر، تا يك فرد به برکت این احکام قادر باشد اراده ی خود را در اداره ی جهان و محیط خودش مؤثر سازد. این، خصوصیت مسلمان است. استعمارگران از چنین خصوصیتی ناراحتند. ظالمان عالم از چنین خصوصیتی نگرانند.

روزی که اروپایی ها سوار کشتی ها شدند و آمدند کشورهای منطقه ی آسیا و آفریقا و خاورمیانه و بقیه ی جاها را تصرف کردند، از این روحیه ی مسلمانان میترسیدند. برای اینکه مسلمان بی خطر شود، دو کار باید با او بکنند: یکی اینکه او را از احکام اسلامی دور کنند و دوّم اینکه روحیه ی او را بشکنند و تحقیرش کنند. پس، ببینید همه ی سیاستهای دشمنان اسلام در طول مبارزه ی با اسلام که این یکی دو قرن اخیر، اوج این مبارزه بوده است، در این دو چیز متمرکز میشود: یکی دور کردن مسلمین از احکام اسلام و دوّم تحقیر مسلمین و شکستن و خرد کردن روحیه ی آنان. نتیجه چه شد؟ نتیجه این شد که کشورهای اسلامی، به صورت کشورهای درجه ی سه ی عالم درآمدند. نمیشود گفت درجه ی دو. هر جا کشور اسلامی بود، یا مستقیم زیر نفوذ دشمنان اسلام و قدرتهای بیگانه بود، یا يك عامل قدرتهای بیگانه بر آنها مسلط بود؛ مثل خاندان منحوس پهلوی در اینجا و بعضی کشورهای دیگر که نظیر این را داشتند. این، وضعیت مسلمانان بوده است.

امام بزرگوار ما آمد و درست روی همین دو نقطه انگشت گذاشت. علت اینکه شما می بینید اسم امام، دنیای اسلامی را مثل طوفانی درنوردید، اینها است. با تبلیغات و با پروپاگاندا که نمیشود کسی را این طور در دل ملتها جا داد. اینکه در بعضی از نقاط عالم که مردم آنجا اسم ایران را اصلاً نشنیده بودند، به امام بزرگوار ما عشق و ارادت می ورزیدند، به خاطر این چیزها است. این، سنت الهی و قاعده ی آفرینش است. امام روی این دو

نقطه تکیه کرد. وجدان ملت‌ها بیدار شد و دیدند که راه نجات، همین و الگو هم ملت ایران است.

امام بزرگوار، ملت ایران را به برگشت به اسلام دعوت کرد و گفت بیایید به اسلام به معنای حقیقی کلمه عمل کنید. نه فقط عمل کردن در داخل مسجدها و به صورت عبادات فردی؛ بلکه به صورت عمل کامل این کار را انجام دهید و نظام زندگی را از اسلام بگیرید. به همین خاطر، جمهوری اسلامی را تشکیل داد. در نقطه ی دوم هم روحیه ی این ملت را احیا و بازسازی کرد. به ملت ایران آموخت و فهماند که قدرت دارد و میتواند. به همه ی ملت‌های مسلمان دنیا پیام داد که شما دارای قدرت واقعی هستید و میتوانید دشمن را به زانو در آورید. هر جا و به هر اندازه، نسخه ی امام بزرگوار عمل شد، این نتیجه را داد. در خود کشور ما، ملت ایران از حالت ضعف و انفصال به جایی رسید که امروز در قضایای مهم دنیا، اراده اش دارای نقش است. دشمنان ما نیز همین را میگویند.

دیروز شرق و غرب و امروز همه ی قدرتهای مؤثر، دست روی هم گذاشتند که بتوانند حق ملت فلسطین را نابود کنند و از بین ببرند؛ ولی جمهوری اسلامی اعلام مخالفت کرده است. همه در همه جای دنیا میگویند: «چون جمهوری اسلامی مخالف است، این روند پیش نمی‌رود.» این، اراده ی ملت ایران است. آری؛ همین طور است، پیش نخواهد رفت. ملتی که رئیس حکومت سابقش شاه ذلیل و فاسد، در امور روزمره ی زندگی خود با سفارت آمریکا و انگلیس مشورت میکرد و از آنها خط میگرفت، وضعش به جایی رسیده است که حالا نه آمریکا و نه هیچ قدرت دیگری، کوچک ترین نفوذی روی این کشور و این ملت ندارند. این، برای يك ملت اقتدار ملی است. این کار را امام بزرگوار کرد و روحیه ی مسلمانی را احیا نمود.

در زمینه ی سازندگی نیز همین طور است. فرمود که شما میتوانید همه چیز بسازید و کشور خودتان را به دست خویش آباد کنید. و
میتوانید

مستغنی از بیگانگان باشید و مدارج علم و دانش را مثل دیگران بیمایید و دانشگاه های خودتان را مستقل کنید! امروز شما ببینید ملت ایران قدم به قدم همه ی این موارد را پیش میبرد. اینها را ملت تجربه کرد.

این، داخل ایران بود. در هر نقطه ی جهان هم که نسخه ی شفابخش امام به هر اندازه عمل شد، به همان اندازه ملتها فایده بردند. شما ببینید طبیعت قضیه ی فلسطین یا مسئله ی دردناک لبنان یا مسائل گوناگون دیگر، امروز چقدر با گذشته تفاوت کرده است! امروز، ملت فلسطین بیدار شده است و عناصر حقیقی فلسطینی در داخل سرزمینهای اشغالی، خود را به صورت خاری در چشم اشغالگران نشان میدهند. آنها منتظر نشستند که چهار نفر به اسمشان در بیرون مرزهای فلسطین حرف بزنند. خود ملت فلسطین حرف میزند و اقدام و حرکت میکند؛ آن هم به نام اسلام. در هر جایی که این نسخه یعنی نسخه ی اتکای به نفس و اعتماد به خود و بازگشت به اسلام به هر اندازه عمل شد، به همان اندازه کار ابرقدرتها را مشکل و حرکت ملتها را شتابنده کرد.

نسخه ی امام بزرگوار ما، مسلمانان را در هر نقطه ی عالم عزیز کرد. امروز، مسلمانان جهان در هر نقطه ای از دنیا احساس عزت میکنند. روزی بود که مسلمان از مسلمانی خود احساس سرشکستگی میکرد؛ اما امروز مسلمان از مسلمانی خود احساس سربلندی و عزت میکند. اینها، کلیات حرکت امام بزرگوار ما است. (1)

5-6 - اصرار بر ایجاد روابط سالم دوستانه با دولتها

پنجم، اصرار بر ایجاد روابط سالم دوستانه با دولتها؛ مگر استثناهایی که هرکدام استدلالی قوی پشت سرش بود. امام به ما یاد دادند که جمهوری

ص: 596

1- . در دیدار با اقشار مختلف مردم و میهمانان خارجی شرکت کننده در مراسم سالگرد ارتحال امام خمینی (ره) 1375/3/16

اسلامی، در سطح عالم میتواند و باید از روابط سالمی با دولتها برخوردار شود. البته رابطه با آمریکا مردود است؛ به سبب اینکه آمریکا يك دولت استکباری و متجاوز و ظالم است و با اسلام و جمهوری اسلامی در حال معارضة و محاربه است. ارتباط با رژیم صهیونیستی... مردود است؛ اما رابطه با بقیه ی دولتها، بسته به مصالح نظام جمهوری اسلامی است و اصل، بر ایجاد ارتباط است. (1)

6-6 - اصرار بر شکستن حصار تحجّر و التقاط در فهم و عمل

اشاره

ششم، اصرار بر شکستن حصار تحجّر و التقاط در فهم و عمل اسلامی و التزام به اسلام ناب. هم تحجّر، از دیدگاه امام در بیان و عمل مردود بود، هم التقاط. (2)

اولین مطلبی که در [مکتب] امام وجود دارد، اثبات اسلام ناب محمدی و نفی اسلام آمریکایی است. امام، اسلام ناب را در مقابل اسلام آمریکایی قرار داد. اسلام آمریکایی چیست؟ اسلام آمریکایی در زمان ما و در زمان امام و در همه ی زمانها تا آنجایی که ما می شناسیم، ممکن است در آینده هم همین جور باشد، دو شاخه بیشتر ندارد: یکی اسلام سکولار، یکی اسلام متحجّر؛ لذا امام، آن کسانی را که تفکر سکولاری داشتند، یعنی دین را، جامعه را، رفتار اجتماعی انسانها را، جدای از اسلام میخواستند، همواره در ردیف کسانی گذاشت که نگاه متحجّرانه ی به دین داشتند؛ یعنی نگاه عقب افتاده ی غیر قابل فهم برای انسانهای نواندیش و متعصّب بانه ی بر روی مبانی غلط، تحجّر؛ هر دوی اینها را امام در کنار هم همواره ذکر کرده است. امروز که شما نگاه میکنید، می بینید هر دو نمونه ی اسلام، در دنیای اسلام وجود دارد، هر دو هم مورد حمایت قدرتهای قلدر دنیا و مورد حمایت

ص: 597

1- . در مراسم سالگرد ارتحال امام خمینی (ره) 1371/3/14

2- . همان

آمریکا است. امروز، هم جریان منحرف داعش و القاعده و امثال اینها مورد حمایت آمریکا و اسرائیلند، هم بعضی از جریانهای به نام اسلام و بیگانه‌ی از عمل اسلامی و فقه اسلامی و شریعت اسلامی، مورد حمایت آمریکا است. اسلام ناب از نظر امام بزرگوار، آن اسلام متکی به کتاب و سنت است که با فکر روشن، با آشنایی با زمان و مکان، با شیوه و متمد علمی جافتاده و تکمیل شده‌ی در حوزه‌های علمی، استنباط میشود و به دست می‌آید. این جور نیست که روش استنباط مورد توجه نباشد و هرکسی بتواند قرآن را باز کند و اصول حرکت اجتماعی را استنباط بکند؛ نه، این يك متمد دارد، این يك روش دارد؛ این روش علمی است، کارشده است، کسانی هستند که میتوانند این روش را دنبال کنند. اسلام ناب از نظر امام بزرگوار این است. البته هرکسی هم که آن متمد را بلد است، آن روش را بلد است، قادر نیست؛ باید فکر روشن داشته باشد، باید آشنا با زمان و مکان باشد، باید نیازهای بالفعل جوامع بشری و جوامع اسلامی را بشناسد، باید دشمن را بشناسد، نحوه‌ی دشمنی‌های او را بداند، آن وقت میتواند اسلام ناب را مشخص کند و بشناسد و بشناساند. اسلام آخوندهای درباری که امام مکرر با همین تعبیر از آنها اسم می‌آوردند، اسلام داعشی؛ از آن طرف، اسلام بی تفاوت در مقابل جنایات صهیونیستی، در مقابل جنایات آمریکا، اسلام چشم دوخته‌ی به آمریکا و قدرتهای بزرگ و به اشاره‌ی آمریکا، اینها همه سر در يك آخور دارند؛ در یکجا اینها همه به هم میرسند؛ از نظر امام اینها همه مردودند. اسلامی که امام معرفی میکنند، در مقابل همه‌ی اینها است. پیرو امام، آن کسی که دنباله رو امام است، باید مرزبندی داشته باشد؛ هم با اسلام متحجر، هم با اسلام سکولار؛ اسلام ناب را شناسایی کند و دنبال کند. یکی از اصول امام این است. این چیزی نیست که امام يك بار گفته باشد؛ در سرتاسر آثار امام، بیانات امام، گسترده است. (1)

ص: 598

چند نمونه از مظاهر عقلانیت امام گزینش مردم سالاری برای نظام سیاسی کشور

اولین نمونه، همین گزینش مردم سالاری برای نظام سیاسی کشور بود؛ یعنی تکیه ی به آرای مردم. انتخاب مردم سالاری، یکی از مظاهر روشن عقلانیت امام در مکتب حیات بخش و نجات بخش او بود. قرنهای متمادی حکومتهای فردی بر کشور ما حکومت کرده بودند و حتی در دورانی که در ایران جریان مشروطه به وجود آمد و بظاهر جریان قانون در کشور رسمی شد، عملاً استبداد و دیکتاتوری دوران پهلوی از استبداد گذشتگان نشان گزنده تر و سخت تر و مصیبت بارتر بود. در کشوری با این سابقه، امام بزرگوار ما این امکان را پیدا کرد، این توفیق را یافت که مسئله ی حضور مردم و انتخابات مردمی را به یک حقیقت نهادینه شده تبدیل کند. مردم ما هرگز مزه ی انتخابات آزاد را، جز در برهه های بسیار کوتاه در صدر مشروطه، تجربه نکرده بودند. در یک چنین کشوری، در یک چنین فضایی، امام بزرگوار ما از اولین قدم، انتخابات را در کشور نهادینه کرد. بارها شنیدید که در طول این 32 سالی که از پیروزی انقلاب اسلامی میگذرد، در حدود 32 یا 33 انتخابات در کشور اتفاق افتاده است که مردم آزادانه پای صندوقهای رأی آمدند و رأی خودشان را به صندوق انداختند و منشأ تشکیل مجلس و دولت و خبرگان و شوراهای شهر و امثال اینها شدند. این، بارزترین نمونه ی عقلانیت امام بزرگوار ما بود.

سرسختی و عدم انعطاف او در مقابله ی با دشمن مهاجم

یک نمونه ی دیگر از عقلانیت امام و تکیه ی او به خرد و هوشمندی، عبارت است از سرسختی و عدم انعطاف او در مقابله ی با دشمن مهاجم. امام به دشمن اعتماد نکرد. بعد از آنکه دشمن ملت ایران و دشمن این انقلاب را درست شناخت، در مقابل او مثل کوه ایستاد. آن کسانی که خیال

کردند و خیال میکنند عقل اقتضا میکند که انسان گاهی در مقابل دشمن کوتاه بیاید، امام درست نقطه‌ی مقابل این تصوّر حرکت کرد. عقلانیت امام و آن خرد پخته‌ی قوام یافته‌ی این مرد الهی، او را به این نتیجه رساند که در مقابل دشمن، کمترین انعطاف و کمترین عقب نشینی و کمترین نرمش، به پیشروی دشمن می انجامد. در میدان رویارویی دشمن، از عقب نشینی طرف مقابل، دلش به رحم نمی آید. هر يك قدم عقب نشینی ملت مبارز در مقابل دشمنان، به معنای يك قدم جلو آمدن دشمن و مسلط شدن اوست. این، یکی از مظاهر عقلانیت امام بزرگوار بود.

تزریق روح اعتماد به نفس و خوداتکایی در ملت

يك مظهر دیگر عقلانیت امام، تزریق روح اعتماد به نفس و خوداتکایی در ملت بود. در طول سالهای متمادی، از آغاز تسلط و ورود غربی ها در این کشور، یعنی از اوّل قرن 19 میلادی که پای غربی ها به ایران باز شد، دائماً به وسیله‌ی عوامل و دستیاران خودشان، با تحلیلهای گوناگون، توی سر ملت ایران میزدند؛ ملت ایران را تحقیر میکردند، به ملت ایران میاوراندند که نمیتواند، عرضه‌ی اقدام علمی و پیشرفت علمی ندارد، توانایی کار کردن و روی پای خود ایستادن را ندارد. سردمداران رژیم پهلوی و قبل از او، مکرر ملت ایران را تحقیر میکردند. این جور وانمود میکردند که اگر پیشرفتی متصوّر است، اگر کار بزرگی باید بشود، باید به وسیله‌ی غربی ها بشود؛ ملت ایران توانایی ندارد. امام بزرگوار به يك چنین ملّتی روح اعتماد به نفس را تزریق کرد و این نقطه‌ی تحوّل ملت ایران شد. پیشرفتهای ما در زمینه‌ی علمی، در زمینه‌ی صنعتی، در انواع و اقسام عرصه‌های زندگی، معلول همین اعتماد به نفس است. امروز جوان ایرانی ما، صنعتگر ایرانی ما، دانشمند ایرانی ما، سیاستمدار ایرانی ما، مبلغ ایرانی ما احساس توانایی

میکنند. این شعار «ما میتوانیم» را امام بزرگوار در اعماق جان این ملت قرار داد. این، یکی از مظاهر مهم عقلانیت امام بزرگوار بود.

تدوین قانون اساسی

یک مظهر دیگر، تدوین قانون اساسی بود. امام خبرگان ملت را از طریق انتخابات مأمور کرد که قانون اساسی را تدوین کنند. آن تدوین کنندگان قانون اساسی، با انتخاب ملت این کار را انجام دادند. این جور نبود که امام یک جمع خاصی را بگذارد که قانون اساسی بنویسند؛ به عهده ی ملت گذاشته شد. ملت خبرگانی را با شناسایی خود، با معرفت خود انتخاب کردند و آنها قانون اساسی را تدوین کردند. بعد امام همین قانون اساسی را مجدداً در معرض آرای مردم قرار داد و رفراندوم قانون اساسی در کشور تشکیل شد. این، یکی از مظاهر عقلانیت امام است. ببینید، پایه های نظام را امام این جور مستحکم کرد. هم از لحاظ حقوقی، هم از لحاظ سیاسی، هم از لحاظ فعالیت اجتماعی، هم از لحاظ پیشرفتهای علمی، امام یک قاعده ی محکم و مستحکمی را به وجود آورد که بر اساس این قاعده میشود تمدن عظیم اسلامی را بنا نهاد.

تفهیم به مردم که خودشان صاحب مملکتند

از جمله ی مسائلی که مظهر عقلانیت امام بزرگوار بود، این بود که ایشان به مردم تفهیم کرد که آنها صاحب و مالک این کشورند. مملکت صاحب دارد. این حرف را در دوران حکومتهای استبدادی بر زبان جاری میکردند که آقا مملکت صاحب دارد. مرادشان از صاحب مملکت، دیکتاتورها و مستبدینی بودند که بر کشور حکمرانی میکردند. امام به مردم تفهیم کرد که مملکت صاحب دارد و صاحب مملکت، خود مردم هستند. (1)

ص: 601

اشاره

هفتم، نقش محوری دادن به نجات محرومین و تأمین عدالت اجتماعی. همیشه، مردم در چشم امام، «اصل» بودند. در منطق و در خط حکومتی امام امت، محرومان و مستضعفان، محور تصمیم‌گیری‌ها محسوب می‌شدند و همه‌ی فعالیت‌های اقتصادی و امثال آن، بر محور نجات محرومین از محرومیتها بود. (1)

در بُعد مسائل داخلی کشور؛ امام طرف‌دار جدی حمایت از محرومان و مستضعفان بود؛ امام نابرابری اقتصادی را با شدت و حدت رد میکرد؛ اشرافیگری را با تلخی رد میکرد؛ به معنای واقعی کلمه امام طرف‌دار عدالت اجتماعی بود؛ طرف‌داری از مستضعفان شاید یکی از پرتکرارترین مطالبی است که امام بزرگوار ما در بیاناتشان گفتند؛ این یکی از خطوط روشن امام است؛ این یکی از اصول قطعی امام است، همه باید تلاش کنند که فقر را ریشه کن کنند؛ همه باید تلاش کنند که محرومان را از محرومیت بیرون بیاورند و تا آنجایی که در توان کشور است، به محرومان کمک کنند. از آن طرف به مسئولان کشور هشدار میداد درباره‌ی خوی کاخ‌نشینی، این نکته‌ای که در قرآن هم آمده است: «وَسَكَنتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا» (2) و همه را از خوی کاخ‌نشینی برحذر میداشت، تأکید مکرر میکرد بر اینکه به وفاداری طبقات ضعیف اعتماد کنید؛ این را امام مکرر میگفت که این کوخ‌نشینانند، این فقرايند، این محرومانند که این صحنه‌ها را با وجود محرومیتها پر کرده‌اند، اعتراض هم نمیکنند، در میدانهای خطر هم حاضر میشوند؛ [اما] آن کسانی که برخوردارای‌های بیشتری داشتند، در موارد مختلف اگر مشکلی پیش می‌آمد، اتفاقاً آنها بیشتر ابراز نارضایتی میکردند. این وفاداری طبقات متوسط مردم و طبقات محروم مردم، از نظر

ص: 602

1- . در مراسم سالگرد ارتحال امام خمینی (ره) 1371/3/14

2- . سوره‌ی ابراهیم، بخشی از آیه‌ی 45، ترجمه: «و در سراهای کسانی که بر خود ستم روا داشتند سکونت گزیدید...»

امام يك امر برجسته بود و این را تأکید میکرد. بر مصرف درست بیت المال تأکید میکرد، بر پرهیز کردن از اسراف تأکید میکرد. این هم یکی از خطوط اساسی است: مسئله‌ی عدالت اجتماعی، طرف داری از محرومان و دوری از خوی اشرافیگری و خوی تجمل‌گرایی و عمل در این جهت. (1)

اگرچه به يك معنا عدالت هم از همان عقلانیت و نیز از معنویت برمیخیزد، اما برجستگی بُعد عدالت در منظر امام بزرگوار، آن را به طور مشخص تری در مقابل ماقرار میدهد. از اول پیروزی انقلاب، امام تکیه‌ی بر طبقات ضعیف را اصرار کردند، تکرار کردند، توصیه کردند. تعبیر «پابرهنگان» و «کوخ نشینان» جزو تعبیراتی بود که در کلام امام بارها و بارها تکرار شد. به مسئولین اصرار داشتند که به طبقات محروم برسید. به مسئولین اصرار داشتند که از اشرافیگری پرهیز کنند. این، یکی از توصیه‌های مهم امام بزرگوار بود. ما نباید اینها را فراموش کنیم. آفت مسئولیت در يك نظامی که متکی به آرای مردم و متکی به ایمان مردم است، این است که مسئولین به فکر رفاه شخصی بیفتند؛ به فکر جمع‌آوری برای خودشان بیفتند؛ در هوس زندگی اشرافیگری، به این در و آن در بزنند؛ این آفت بسیار بزرگی است. امام خودش از این آفت بکلی برکنار ماند و مسئولین کشور را هم بارها توصیه میکرد که به کاخ نشینی و به اشرافیگری تمایل پیدا نکنند، سرگرم مال اندوزی نشوند، با مردم ارتباط نزدیک داشته باشند. ماها که آن روز جزو مسئولین بودیم، امام دوست میداشت که با مردم ارتباط داشته باشیم، مانوس باشیم؛ اصرار داشت که خدمات به اقصانقاط کشور برده شود؛ مردم نقاط دور، از خدمات عمومی کشور بهره مند شوند. اینها ناظر به آن بُعد عدالت امام بزرگوار بود. امام اصرار داشت که مسئولین از میان مردم انتخاب شوند، از خود مردم باشند، وابستگی‌ها ملاک قبول مسئولیتها نباشد. وابستگی به شخصیتها، به فامیلها، بالای هزار فامیلی که در دوران

ص: 603

قاجار و دوران پهلوی بر سر این کشور آمد، امام بزرگوار ما را نسبت به این قضیه حساس کرده بود. گاهی در مقام تعریف از يك مسئولی می‌گفتند: این از دل مردم برخاسته است. ملائک را این میدانستند. از نظر امام بزرگوار، تکیه ی به ثروت و تکیه ی به قدرت برای گرفتن مسئولیت، جزو خطرهای بزرگ برای کشور و برای انقلاب بود. **خب، اینها ابعاد خطّ امام است. (1)**

1-7-6 - عدالت اجتماعی؛ از اصلی ترین خطوط مکتب سیاسی امام

عدالت اجتماعی یکی از مهم ترین و اصلی ترین خطوط در مکتب سیاسی امام بزرگوار ما است. در همه ی برنامه های حکومت، در قانونگذاری، در اجرا، در قضا باید عدالت اجتماعی و پُر کردن شکافهای طبقاتی، مورد نظر و هدف باشد. اینکه ما بگوییم کشور را ثروتمند میکنیم، یعنی تولید ناخالص ملّی را بالا- میبریم، اما ثروتها در گوشه ای به نفع يك عدّه انبار شود و عدّه ی کثیری از مردم هم دستشان خالی باشد، با مکتب سیاسی امام نمیسازد. پُر کردن شکاف اقتصادی در بین مردم و رفع تبعیض در استفاده ی از منابع گوناگون ملّی در میان طبقات مردم، مهم ترین و سخت ترین مسئولیت ما است. همه ی برنامه ریزان، قانونگذاران، مجریان و همه ی کسانی که در دستگاه های گوناگون مشغول کار هستند، باید این را مورد توجه قرار دهند و یکی از مهم ترین شاخصهای حرکت خود به حساب آورند. (2)

2-7-6 - پابرهنگان؛ مهم ترین عنصر پیروزی در منظر امام

امام، پابرهنگان را مهم ترین عنصر در پیروزی های این ملت میدانست؛ همین طور هم هست و همان طور که گفتیم، امام به گفتن هم اکتفا

ص: 604

1- . در مراسم بیست و دومین سالگرد ارتحال امام خمینی (ره) 1390/3/14

2- . در مراسم پانزدهمین سالگرد ارتحال امام خمینی (ره) 1383/3/14

نکرد. امام از همان اول انقلاب، جهاد سازندگی، کمیته ی امداد، بنیاد مستضعفان، بنیاد پانزده خرداد و بنیاد مسکن را به وجود آورد و دستورات مؤکد به دولتهای وقت داد. عدالت اجتماعی، جزو شعارهای اصلی است. نمیشود این را در درجه ی دوم قرار داد و به حاشیه راند. حالا- عده ای از آن طرف در می آیند [و میگویند] که امام فرمود: انقلاب ما انقلاب نان نیست، برای نان نیست! بله؛ انقلاب اکتبر روسیه که در سال 1917 پیدا شد، به خاطر قطع شدن نان در شهرهای اصلی آن روز، مثلاً مسکو بود. اگر مردم آن روز نان داشتند همین نان معمولی، آن انقلاب پیش نمی آمد. انقلاب ما این گونه نبود، انقلاب ما براساس يك ایمان بود؛ اما معنایش این نیست که انقلاب نباید به زندگی مردم، به اقتصاد، به نان و به رفاه مردم پردازد. این چه حرفی است؟ امام به این مسائل میپرداخت و دستور میداد و آنچه در درجه ی اول، مورد نظر امام بود، عبارت بود از طبقات محروم و مستضعف. البته امروز کنارگودنشین ها، آنهایی که همیشه بلدند گوشه ای بنشینند و دستور و نسخه صادر کنند، بدون اینکه بدانند واقعیتهای چگونه است، یا هیچ مسئولیتی احساس کنند، میگویند عدالت اجتماعی تحقق پیدا نکرده است! البته عدالت اجتماعی کامل، بلاشک تحقق پیدا نکرده است، خیلی باید مجاهدت کنیم، اما نظام اسلامی آمد و آن برنامه و نقشه ی غلطی را که در این مملکت بود که هیچ حقی برای روستا و روستانشین و شهرهای دوردست و طبقات محروم قائل نبودند تغییر داد و بیشترین اهتمام را روی این چیزها گذاشت. امروز بیشترین اهتمام دولت خدمتگزار ما برای نقاط محروم است. در طول دوران انقلاب، همیشه دولتها این طور بودند؛ بیشترین اهتمامشان برای مردم محروم و نقاط محروم بود و کارهای فراوان و خدمات عظیمی هم انجام گرفته است. اینها به برکت همین عنصر عدالت اجتماعی در خط امام است. (1)

ص: 605

هشتم، توجّه ویژه به مبارزه با رژیم اشغالگر قدس و رژیم غاصب صهیونیستی بود. مبارزه با اسرائیل، جایگاه خاصی در منطق امام در راه و رسم حکومتی داشت. از اموری که در نظر امام امت به هیچ وجه برای ملت‌های مسلمان قابل اغماض نبود، مبارزه با صهیونیستها بود؛ چون امام بزرگوار، نقش ویرانگر و مخرب این رژیم تحمیلی را از سالها پیش از پیروزی انقلاب، بدرستی تشخیص داده بودند.⁽¹⁾

9-6 - حفظ وحدت ملی و ایجاد یکپارچگی در میان ملت ایران

نهم، حفظ وحدت ملی و ایجاد یکپارچگی در میان ملت ایران و اصرار بر مقابله و مبارزه با هر شعار تفرقه افکنانه.⁽²⁾

یکی دیگر از خطوط اصلی تفکر امام و راه امام و خط امام... مسئله ی وحدت ملی است و توجّه به توطئه های تفرقه افکن، چه تفرقه ی بر اساس مذهب شیعه و سنی، چه تفرقه ی براساس قومیتها، فارس و عرب و ترک و کرد و لر و بلوچ و امثال اینها. تفرقه افکنی یکی از سیاستهای قطعی دشمن بود و امام بزرگوار ما از اول بر روی وحدت ملی و اتحاد آحاد ملت، یک تکیه ی کم نظیر داشت که این یکی از خطوط است؛ امروز ما این خط را هم باید دنبال بکنیم. امروز شما می بینید در دنیا مسئله ی تفرقه ی دنیای اسلام یکی از سیاستهای اصلی استکبار است. آمریکایی ها کارشان به آنجا رسیده است که حالا دیگر اسم شیعه و سنی می آورند؛ اسلام شیعه، اسلام سنی؛ از یکی حمایت میکنند، به یکی حمله میکنند. در حالی که جمهوری اسلامی ایران از اول نسبت به این مسئله ی اختلاف مذهبی یک نگاه کاملاً یکسانی داشت. ما با برادران فلسطینی مان که سنی اند،

ص: 606

1- . در مراسم سالگرد ارتحال امام خمینی (ره) 1371/3/14

2- . همان

همان جور عمل کردیم که با برادران حزب الله لبنان که شیعه هستند، عمل کردیم. همه جا يك جور عمل کردیم. نگاه امام بزرگوار ما در داخل کشور این بود، در دنیای اسلام نگاه جمهوری اسلامی نگاه امت ساز است، امت اسلامی مورد نظر است. اینکه نوکرهای دست دوم آمریکا می آیند مسئله ی هلال شیعی را مطرح میکنند، نشان دهنده ی سیاستهای تفرقه افکن است. اینکه آمریکایی ها علی رغم تبلیغات فراوان، نسبت به همین گروه های تفرقه افکن تکفیری در عراق و سوریه مداخلات میکنند احیاناً در مواردی هم به آنها به صورت بی خبر و مخفیانه کمک میکنند، عواملشان که به صورت صریح از آنها حمایت میکنند این نشان دهنده ی این است که نقش تفرقه افکنی از نظر دشمنان اسلام و مسلمین و دشمنان جمهوری اسلامی نقش بسیار برجسته ای است. این را همه توجه کنند؛ هم شیعه توجه کند، هم سنی توجه کند؛ بازی دشمن را نخورند. آن تستی که آمریکا از آن حمایت کند و آن تشییعی که از مرکز لندن به دنیا صادر بشود، اینها مثل هم هستند؛ هر دوی آنها برادران شیطانند، هر دوی آنها عوامل آمریکا و غرب و استکبارند. (1)

10-6 - حفظ مردمی بودن حکومت و ایجاد رابطه با مردم و حفظ ارتباط با آنها

دهم، حفظ مردمی بودن حکومت و ایجاد رابطه با مردم و حفظ ارتباط با آنها [است؛] لذا امام، هم به مسئولین سفارش میکردند: «از مردم جدا نشوید؛ با مردم باشید؛ زی مردم را داشته باشید؛ به فکر مردم باشید» و خلاصه، رابطه را از طرف مسئولین تأمین میکردند، هم متقابلاً به مردم سفارش مسئولین و دولتها را میکردند. یعنی امام با کسانی که ارگانهای نظام و دولت را تضعیف مینمودند، به نحوی از انحا مقابله میکردند. (2)

اعتقاد به اراده ی مردم و نیروی مردم و مخالفت با تمرکزهای دولتی؛ این

ص: 607

1- . در مراسم سالگرد ارتحال امام خمینی (ره) 1394/3/14

2- . همان

از جمله ی خطوط اصلی حرکت امام است. در آن روزها سعی میشد به خاطر يك برداشت نادرست، همه ی کارهای اقتصادی کشور به دولت موکول و وابسته شود؛ امام بارها و بارها هشدار میداد و این هشدارها در بیانات ایشان به طور واضح منعکس است - که این مسائل را به مردم بسپارید - اعتماد به مردم داشت در مسائل اقتصادی، اعتماد به مردم داشت در مسائل نظامی. این را توجّه کنند: امام از اوّل پشتیبان ارتش بود؛ کسی که مانع از انحلال ارتش در کشور شد، شخص امام بود، با وجود این، نیروی سپاه را به وجود آورد، بعد هم نهاد بسیج را به وجود آورد؛ حرکت نظامی را يك جریان مردمی قرار داد. در مسائل اقتصادی، تکیه ی به مردم؛ در مسائل نظامی، تکیه ی به مردم؛ در مسائل سازندگی کشور، تکیه ی به مردم - که جهاد سازندگی را به راه انداخت - در مسائل تبلیغات، تکیه ی به مردم؛ و بالاتر از همه مسئله ی انتخابات کشور و آرای مردم در مدیریت کشور و تشکیلات نظام سیاسی کشور در تمام طول این مدّت. دوران حاکمیت امام بزرگوار ما ده سال است؛ از این ده سال، هشت سال در این کشور جنگ بود؛ شهرها بمباران میشد؛ جبهه ها مشغول جنگ بودند که شاید در حدود ده انتخابات در کشور انجام گرفت، انتخاباتهای گوناگون يك روز از تاریخ مقررّ خود عقب نیفتاد؛ در همه ی مراحل، در همه ی احوال، در همه ی شرایط، امام بزرگوار اصرار داشت که انتخابات در وقت مقررّ خود انجام بگیرد. اینکه در بعضی از کشورها معمول است حالت فوق العاده اعلام میکنند، امام يك روز حالت فوق العاده اعلام نکرد، به انتخابات اهمّیت میداد. در روز انتخابات جزو اوّلین کسانی که پای صندوق رأی حاضر میشد، شخص امام بزرگوار بود. اعتقاد به مردم و به معنای حقیقی کلمه احترام برای آرای مردم و افکار مردم و تشخیص مردم قائل بود. ممکن بود آن چیزی را که مردم انتخاب میکنند، مورد نظر امام در يك موردی هم نباشد؛ اما در عین حال برای آرای مردم احترام قائل بود، آنها را محترم میشمرد، آنها را

معتبر می‌شمرد، این هم یکی از چیزها است. امام در مورد مردم به اینها هم اکتفا نکرد، مردم را ولی نعمت مسئولان معرفی کرد. مکرر امام ذکر کردند که این مردم ولی نعمت ما هستند. در مواردی خود را خادم ملت معرفی کرد؛ میگفت: اگر به من خادم ملت بگویند بهتر از این است که رهبر بگویند؛ این خیلی حرف بزرگی است، نشان دهنده ی جایگاه برجسته ی مردم و افکار مردم و آرای مردم و حضور مردم در نظر امام است. مردم هم پاسخ مناسب دادند؛ در صحنه حضور پیدا کردند. آنجایی که انگشت اشاره ی او بود، مردم با جان و دل در آنجا حاضر شدند. این متقابل بود؛ امام به مردم اعتماد داشت، مردم به امام اعتماد داشتند. امام مردم را دوست داشت، مردم امام را دوست داشتند؛ این رابطه ی متقابل، يك امر طبیعی است. (1)

11-6 - اعتقاد راسخ و صادقانه به نقش مردم

اشاره

در مکتب سیاسی امام، هویت انسانی، هم ارزشمند و دارای کرامت است، هم قدرتمند و کارساز است. نتیجه ی ارزشمندی و کرامت داشتن این است که در اداره ی سرنوشت بشر و يك جامعه، آرای مردم باید نقش اساسی ایفا کند. لذا مردم سالاری در مکتب سیاسی امام بزرگوار ما که از متن اسلام گرفته شده است، مردم سالاری حقیقی است؛ مثل مردم سالاری آمریکایی و امثال آن، شعار و فریب و اغواگری ذهنهای مردم نیست. مردم با رأی خود، با اراده ی خود، با خواست خود و با ایمان خود راه را انتخاب میکنند؛ مسئولان خود را هم انتخاب میکنند. لذا دو ماه از پیروزی انقلاب نگذشته بود که امام، اصل نظام برآمده ی از انقلاب را به رأی مردم گذاشت. شما این را مقایسه کنید با رفتاری که کودتاگران نظامی در دنیا میکنند، رفتاری که حکومت‌های کمونیستی میکردند و رفتاری که امروز آمریکا میکند. امروز آمریکا بعد از پانزده ماه که با اشغال نظامی، عراق را گرفته

ص: 609

است، هنوز به مردم این کشور اجازه نمیدهد که بگویند برای حکومت خود چه چیز و چه کسانی را میخواهند. نماینده‌ی سازمان ملل دیروز مصاحبه میکند و میگوید چون آمریکایی‌ها در عراق حضور نظامی دارند، باید رأی حاکم آمریکایی در انتخاب عناصر دولت مراعات شود! دموکراسی اینها این است. نام دموکراسی، اغواگری است. دموکراسی حتی در کشورهای خودشان هم، یک مردم سالاری حقیقی نیست؛ جلوه‌فروشی به وسیله‌ی تبلیغات رنگین و پولهای بی حسابی است که در این راه خرج میکنند؛ لذا آرای مردم گم است. در مکتب سیاسی امام رأی مردم به معنای واقعی کلمه تأثیر میگذارد و تعیین کننده است. این، کرامت و ارزشمندی رأی مردم است. از طرف دیگر، امام با اتکا به قدرت رأی مردم معتقد بود که با اراده‌ی پولادین مردم میشود در مقابل همه‌ی قدرتهای متجاوز جهانی ایستاد؛ و ایستاد. در مکتب سیاسی امام، مردم سالاری از متن دین برخاسته است؛ از «أَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ» (1) برخاسته است؛ از «هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِبَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ» (2) برخاسته است. ما این را از کسی وام نگرفته ایم. عده‌ای میخواهند وانمود کنند که نقش مردم در اداره‌ی حکومتها را باید غربی‌ها بیایند به ما یاد بدهند! غربی‌ها خودشان هنوز در خم یک کوچه گرفتارند! همین آمریکایی‌ها و همین مدعیان دموکراسی، دیکتاتورهایی از قبیل محمّد رضای پهلوی را که سی و پنج سال در این مملکت دیکتاتوری مطلق داشت و قبل از او پدرش حدود بیست سال در این کشور دیکتاتوری کرد، در آغوش گرفتند و پشتیبانی کردند و از آنها حمایت کردند. اینها طرف دار دموکراسی اند؟ دروغ میگویند. هرکس میخواهد دموکراسی اینها را ببیند، به عراق برود. برود رفتار آنها را با مردم مظلوم افغانستان ببیند. برود دموکراسی آمریکایی را از حمایت بی دریغ آمریکا از شارون جنایتکار

ص: 610

1- . سوره‌ی شوری، بخشی از آیه‌ی 38، ترجمه: «... و کارشان در میانشان مشورت است...».

2- . سوره‌ی انفال، بخشی از آیه‌ی 62، ترجمه: «... همو بود که تو را با یاری خود و مؤمنان نیرومند گردانید...».

ببیند. دموکراسی آنها این است؛ ما از اینها دموکراسی یاد بگیریم؟ اینها برای انسان نقش و ارزش قائلند؟ شما ببینید امروز در فلسطین چه فجایعی دارد اتفاق می افتد. آیا فلسطینی ها انسان نیستند؟ آیا صاحب سرزمین خود نیستند؟ آیا حق ندارند رأی و عقیده داشته باشند؟ امروز زشت ترین و فجیع ترین رفتار در فلسطین و عراق و افغانستان و قبل از این در بسیاری از مناطق دیگر دارد صورت میگیرد؛ آن وقت همان کسانی که این رفتارهای زشت را انجام میدهند، خجالت نمیکشند و ادعای دموکراسی میکنند! رئیس جمهور آمریکا و قیحانه ادعا میکند که رسالت گسترش دموکراسی در دنیا و خاورمیانه بر دوش او سنگینی میکند! دموکراسی آنها را در زندانهای امثال ابوغریب که در عراق و گوانتانامو کم هم نیستند، مردم دنیا دارند می بینند. این، دموکراسی و حقوق بشر آنها است! بسیار غافلانه است اگر کسی در داخل جوامع ما و در میان امت اسلامی خیال کند که غربی ها باید بیایند به ملت‌های ما دموکراسی و مردم سالاری یاد بدهند! ما توقع داریم گویندگان و نویسندگانی که از انصاف برخوردار هستند، طوری حرف زنند و طوری ننویسند که گویی امروز آنها دارند به مردم ما پیام مردم سالاری میدهند. مردم سالاری را امام آورد؛ مردم سالاری را انقلاب آورد. در کشوری که در طول قرنهای متمادی، جز در برهه های بسیار کوتاه که مثل يك لحظه گذشته است، معنای رأی و اراده ی مردم را نمیدانستند (ما در طول عمر خود چشمانمان به صندوق رأی نیفتاده بود! برای رأی مردم ایران کسی ارزش قائل نبود و دیکتاتورها در تمام دوران حکومت خود بیشترین بی اعتنایی را به مردم ما میکردند) امام و انقلاب و نظام اسلامی ما مردم سالاری را آورد. عده ای طوری حرف میزنند که گویا ما تازه داریم وارد میدان مردم سالاری میشویم!⁽¹⁾

... هیچ کس در نظام اسلامی نباید مردم، رأی مردم و خواست مردم را

ص: 611

انکار کند. حالا بعضی، رأی مردم را پایه‌ی مشروعیت میدانند؛ لاقلاً پایه‌ی اعمال مشروعیت است. بدون آرای مردم، بدون حضور مردم و بدون تحقق خواست مردم، خیمه‌ی نظام اسلامی، سرپا نمیشود و نمیماند. البته مردم، مسلمانند و این اراده و خواست مردم، در چارچوب قوانین و احکام اسلامی است. امام، مجمع تشخیص مصلحت را درست کرد؛ یعنی آرای مردم که مظهرش مجلس شورای اسلامی است و حدود اسلامی که مظهرش شورای نگهبان است، اگر بین آنها اختلافی پیدا شد، مجمع تشخیص مصلحت تصمیم میگیرد. آنجایی که مصلحت کشور اقتضا کند، آن را بر این مقدم میدارد. مجمع تشخیص مصلحت را هم امام درست کرد. آنچه که در مورد آزادی گفته میشود، همه در شکم این حرکت عظیم و این سرخط مهمی است که امام برای این کشور به وجود آورد. حالا عده‌ای تازه از راه رسیده، میخواهند آزادی؛ آزادی فکر و آزادی رأی را به امام و دستگاه امام و نظام اسلامی، تازه یاد بدهند و تلقین کنند! این خطی بود که امام، حرکت نظام اسلامی را بر این خط قرار داد. بحمدالله مسئولان کشور چه امروز، چه در دوره‌ی قبل و دولت قبل که همه شاگردان امام بودند و دست پروردگان امام هستند، این چیزها را از بن دندان دانستند و باور کردند؛ نمیخواهد دیگری بیاید و به اینها یاد بدهد. (1)

1-11-6 - تفاوت دموکراسی غربی با مکتب امام

امام جمهوری اسلامی را مطرح کرد. جمهوری اسلامی، یعنی یک نظام حکومتی نوین و نوآورده شده که با هیچ یک از نظامهای متعارف دنیایی شباهت نداشت؛ اما همه‌ی خصوصیات مثبتی را که میشود در یک نظام پیش‌بینی کرد، در جمهوری اسلامی هست: اسلام هست، آرای مردم هست، ایمان مردم هست، احساس عزت هست، تعبد هست، احکام و

ص: 612

مقررات اسلامی - که احیاکننده ی زندگی انسان است - هست. بله؛ اگر ما اسلام را به معنای شناخته شده ی به وسیله ی امام، یعنی به همان معنای صحیح و ناب و متکی به مبانی و اصول به مرحله ی عمل بیاوریم، همه جا جواب خواهد داد؛ همچنان که هر جا به میدان آمدیم و دفاع کردیم و اصرار ورزیدیم، جواب داد. این اسلام، در نظام حکومتی جواب داد؛ که حالا مجال نیست من بگویم. این قواره ی حکومتی که امروز در ایران وجود دارد، از همه ی قواره هایی که امروز در بخشهای مختلف جهان هست، برای آزادی و پیشرفت يك ملت متناسب تر است؛ هم از دموکراسی های غربی، هم از انواع و اقسام نظامهای حکومتی دیگر؛ چه برسد به آن نظامهای بسته ی استبدادی که راجع به آنها اصلاً بحثی نداریم. آنجایی که پیشنهاد نظام اسلامی، هر چه بود، عمل شد، جواب داد. در زمینه ی پایبندی به مسائل فرهنگی و مقابله ی با دشمن، جواب داد. تا آن روز، همیشه کشور و ملت ما گیرنده ی فرهنگ غرب بود؛ اما به برکت اقدام امام، جریان فرهنگی دوسویه شد؛ يك جریان فرهنگی هم از سوی مرکز ما یعنی از سوی جامعه ی اسلامی به سمت بیرون این جامعه به حرکت درآمد؛ آن چنان شد که سران استکبار را بارها و بارها به وحشت انداخت و تا امروز هم آن را تکرار میکنند؛ البته این روزها کمتر. فریاد میکردند که شما میخواهید انقلابتان را صادر کنید؛ درحالی که ما انقلابمان را بسته بندی نکرده بودیم تا به جایی صادر کنیم! معنایش همین جریان این سویه ی فرهنگی بود که به کشورهای اسلامی و حتی به غیر کشورهای اسلامی میرفت و انسانها را بیدار و متوجه میکرد. (1)

در مورد مردم، مهم ترین کاری که امام کرد، این بود که مفهوم مردم سالاری را از چیزی که طراحان دموکراسی غربی و عوامل آنها در صحنه های عملی میخواستند نشان دهند، بکلی دور کرد. سعی آنها این بود که این طور القا کنند که مردم سالاری با دین سالاری و دین داری سازگار نیست. امام این

ص: 613

مفهوم باطل را زایل کرد و مردم سالاری دینی یعنی همان جمهوری اسلامی را در دنیا مطرح نمود. او به زبان هم اکتفا نکرد؛ صرفاً استدلال فکری هم نکرد؛ عملاً این را نشان داد. (1)

12-6 - سازندگی کشور و ارائه ی الگوی عملی از کشور

یازدهم، اصرار بر سازندگی کشور و تحویل يك نمونه ی عملی از کشور و جامعه ی اسلامی به جهان، که در ماه های آخر عمر به برکت امام، جایگاه مهمی داشت. بر این اصرار داشتند که کشور باید از لحاظ اقتصادی، از لحاظ کارهای زیربنایی و از لحاظ موارد درآمد، بازسازی شود و برای مردم، نمونه ای عینی و عملی از سازندگی اسلامی ارائه گردد.

... راه ملت ایران در آینده چیست؟ در يك جمله، به طور خلاصه باید بگویم که راه ملت ایران در آینده، همان راه امام و انقلاب و ایستادگی و مقاومت در مقابل تحمیل ابرقدرتها و دفاع از مستضعفین و مظلومین و دفاع از اسلام و قرآن و برافراشتن پرچم اسلام و قرآن در سطح عالم است. (2)

13-6 - اعتماد به وعده های الهی و بی اعتمادی به قدرتهای زورگو

یکی از اصول امام، اتکال به کمک الهی، اعتماد به صدق وعده ی الهی، و در نقطه ی مقابل، بی اعتمادی به قدرتهای مستکبر و زورگوی جهانی است؛ این یکی از اجزای مکتب امام است؛ اتکال به قدرت الهی. خدای متعال وعده داده است به مؤمنین؛ و کسانی که این وعده را باور ندارند در کلام خود خداوند لعن شده اند: آن کسانی که «الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا» (3).

ص: 614

1- . در مراسم چهاردهمین سالگرد ارتحال امام خمینی (ره) 1382/3/14

2- . در مراسم سالگرد ارتحال امام خمینی (ره) 1371/3/14

3- . سوره ی فتح، بخشی از آیه ی 6، ترجمه: «مردان و زنان نفاق پیشه و مردان و زنان مشرک را که به خدا گمان بد برده اند و خدا بر ایشان خشم نموده و لعنتشان کرده و جهنم را برای آنان آماده گردانیده و [چه] بد سرانجامی است».

اعتقاد به صدق وعده ی الهی که فرموده است «إِنْ تَنْصَرُوا لِلَّهِ يَنْصَرْكُمْ»⁽¹⁾ یکی از ارکان تفکر امام بزرگوار ما است؛ باید به این وعده اعتماد و اتکال کرد. نقطه ی مقابل، به دلخوش کُنْک های دشمنان، مستکبران، قدرتهای جهانی، مطلقاً نباید اعتماد کرد؛ این هم در عمل امام، در رفتار امام، در بیانات امام به طور کامل مشهود است. این اتکال به قدرت پروردگار و اعتماد به او، موجب میشد که امام بزرگوار در مواضع انقلابی خود صریح باشد. امام با صراحت صحبت میکرد؛ آنچه را مورد اعتقاد او بود صریح بیان میکرد، چون اتکا به خدا داشت، نه اینکه نمیدانست قدرتها بدشان می آید، نه اینکه نمیدانست آنها عصبانی میشوند، میدانست اما به قدرت الهی، به کمک الهی، به نصرت الهی باور داشت. در برابر حوادث، دچار رودربایستی نشد؛ به یکی از نامه ها - امام شاید به دو نامه از نامه های سران مستکبر دنیا یا وابستگان به مستکبر که به او نوشته بودند جواب داد - امام به آن نامه، با صراحت تمام، مطلب را جواب داد که همان وقت در صداوسیما جمهوری اسلامی پخش شد. البته امام مؤدبانه حرف میزد، اما مواضع قاطع و روشن خود را در آن نامه ها بیان کرد و این توکل خود را امام مثل خونی در شریان ملت جاری کرد؛ ملت هم اهل توکل به خدای متعال شد، به نصرت الهی معتقد شد و در این راه وارد شد. اینکه امام به مستکبرین هیچ اعتمادی و هیچ اعتقادی نداشت، موجب میشد که به وعده های آنها اعتنایی نکند. رئیس جمهور آمریکا ریگان، که رئیس جمهور مقتدری هم بود، به امام نامه نوشت و پیغام فرستاد و آدم فرستاد، امام به او اعتنایی نکرد، پاسخی به او نداد و اعتنایی نکرد و وعده ای را که او داده بود، امام به هیچ گرفت.

در يك مورد دیگر، يك وعده ای در مورد پایان جنگ تحمیلی، یکی از دولتهای وابسته ی به آمریکا داده بود، بحث صدها میلیارد یا هزار میلیارد

ص: 615

در میان بود، امام اعتنایی به آن نکردند، اعتماد نکردند. ما حالا در قضایای گوناگون جاری خودمان داریم همین معنا را لمس میکنیم، می بینیم که چطور نمیشود به وعده ی مستکبرین اعتماد کرد، به حرفهایی که در جلسه ی خصوصی میزنند نمیشود اعتماد کرد، این را داریم لمس میکنیم. امام آن را جزو خطوط اصلی کار خود قرار داد، اعتماد به خدا، بی اعتمادی به مستکبران. این البته به معنای قطع رابطه ی با دنیا نبود، [چون] سران کشورها به مناسبت های مختلف برای امام پیام تبریک میفرستادند، امام هم به پیام تبریک آنها جواب میداد. ارتباط این جور، در حدّ معمول، مؤدبانه و محترمانه وجود داشت، اما هیچ گونه اعتمادی به مستکبرین و قلدران و تبعه و دنباله زوان آنها وجود نداشت. (1)

7 - عناصر استحکام و ماندگاری نظام سیاسی از نظر امام

اشاره

امام در ساخت و مهندسی نظام جمهوری اسلامی، همه ی عناصر و اجزایی را که میتواند این نظام را استوار و ماندگار کند، مورد ملاحظه قرار داد و با مهارت تمام این عناصر اصلی را در درون این بنای شامخ و مستحکم کار گذاشت. این عناصر اصلی عبارت است از اسلام، مردم، قانون گرایی و دشمن ستیزی. امام بزرگوار در بنای نظام شامخی که به جای رژیم پوسیده ی سلطنتی در ایران بر سر کار آورد، این عناصر و اجزا را با دقت تمام کار گذاشت؛ در عمل خود به آنها پایبند و متعهد ماند و در پیام و بیان و تعالیم خود بر آنها پافشاری کرد. امروز هم مثل 22 سال گذشته، همه ی کسانی که وجود نظام اسلامی را با منافع نامشروع خودشان ناسازگار می بینند و با آن دشمنی میکنند، بیش از همه با همین چهار عنصر مقابله میکنند. عمده ی تلاش آنها این است که یا عنصر اسلامیّت را از نظام بگیرند؛ یا تکیه بر مردم را با همان معنای وسیع و بدیعی که امام به آن

ص: 616

توجه داشت از نظام سلب کنند؛ یا در بنای قانونی نظام خدشه کنند؛ یا هشیاری و بیداری دائمی در مقابل دشمن را از نظام بگیرند و بیداری را به خواب آلودگی و غفلت تبدیل کنند.⁽¹⁾

1-7 - اسلام گرایی و تکیه بر مبانی مستحکم اسلامی و قرآنی

اصلی ترین عنصر تشکیل دهنده ی نظام... عبارت است از اسلام گرایی و تکیه بر مبانی مستحکم اسلامی و قرآنی. خیلی ها از این حقیقت بسیار مؤثر غفلت کردند؛ اما راز پیروزی انقلاب در این نکته بود؛ چون ملت ایران از اعماق قلب به اسلام معتقد و مؤمن و وابسته بود و هست. اغلب ملتهای مسلمان همین گونه اند و اگر موانع از سر راهشان برداشته شود، ایمان عمیق آنان به اسلام آشکار خواهد شد. لذا وقتی مردم پرچم اسلام را در دست امام مشاهده کردند و باور کردند که امام برای احیای عظمت اسلامی و ایجاد نظام اسلامی وارد میدان مبارزه شده است، گرد او را گرفتند. بعد هم که انقلاب پیروز شد، با همین انگیزه، از روی طوع و رغبت در میدانهای خطر حاضر شدند؛ چون ایمان آنها به اسلام، عمیق بود.

بعضی از کسانی که خودشان را در شمار زیدگان و نخبگان و احزاب سیاسی و صاحب نظران مسائل سیاست به حساب می آوردند، این را نمی پسندیدند. جدای از کسانی که به اسلام عقیده نداشتند، بعضی کسان به اسلام عقیده داشتند، اما نظام اسلامی را قبول نمیکردند. لذا از اول انقلاب، در عرض و به موازات خط امام، جریانی پیدا شد که به يك نظام لائیک و الگوبرداری شده از نظامهای غربی دعوت میکرد؛ منتها با رنگ و لعاب اسلامی؛ اسم اسلامی، اما باطن غیر اسلامی؛ ساخت اسلامی، اما جهت گیری غیر اسلامی. البته آنها بی میل نبودند که در کنار چنین نظامی، آخوند وجیه المله ای هم برای مقبول جلوه دادن نظام در چشم

ص: 617

مردم وجود داشته باشد؛ چون مردم به اسلام دل بسته بودند، بدشان نمی آمد روحانی مورد قبولی در کنار نظام قرار گیرد تا نظام را در چشم مردم، اسلامی جلوه دهد؛ دولتمردان نظام هم به همان شکلی که خودشان می پسندند و تشخیص میدهند، نظام را به همان صورت غیر اسلامی و در حقیقت، شکل بازسازی شده ی رژیم سلطنتی، منتها طبق قبول سیاستمداران و قدرتمندان دنیا اداره کنند. ظاهر و رنگ و لعاب دین هم این فایده را برای آنها داشته باشد که نیروهای مردم را در خدمتشان قرار دهد؛ هر جا به حضور مردم احتیاج است، در هنگام جنگ و دفاع و دادن مالیات و غیره همین ظاهر اسلامی، مردم را به همکاری با آن نظام وادار کند؛ اما اگر حقوق شرعی مردم تأمین نشد، نشد؛ اگر با سلطه گران مبارزه نشد، نشد؛ اگر استقلال کشور و فرهنگ و اقتصاد مردم در قبضه ی دشمنان قرار گرفت، گرفت! لذا از اول که امام دستور داد قانون اساسی به وسیله ی خبرگان منتخب مردم تدوین شود، هر جا که نام اسلام و نشانی از حضور واقعی اسلام بود، اینها مقابله کردند. آنجایی که اصل مربوط به «ولایت فقیه» مطرح شد، اینها بی تابانه مبارزه کردند. البته با ولایتش مخالف نبودند، ولایت یعنی حکومت؛ آنها تشنه ی قدرت و حکومت کردن بودند، با فقیه اش مخالف بودند؛ چون به معنای حضور حقیقی دین در جامعه بود؛ این را برنمیافتند و تحمل نمیکردند. هر جا که نشانه ی حضور واقعی اسلام بود، اینها معترض بودند.

امام در مقابل این جریان که بسیار هم مدعی بود ایستاد؛ روی مبانی اسلام تکیه کرد؛ روی ترکیب و ساخت اسلامی نظام، با جدیت اصرار ورزید؛ چون امام مانند هر کسی که با اسلام آشنا است، معتقد بود و امروز هم ما معتقدیم که سعادت و رفاه و آزادگی و عزت يك ملت و نیز عدالت و تکیه به مردم به معنای واقعی کلمه در سایه ی احکام اسلام تأمین میشود. آنهایی که شعار عدالت و مردم سالاری دادند، نشان دادند که نمیتوانند حقوق و منافع مردم را عادلانه تأمین کنند؛ اما اسلام میتواند این کار را

بکند. تکیه ی بر اسلام، به معنای ایمان عمیق امام بزرگوار به رسالت اسلام بود؛ یعنی امروز اسلام میتواند ملت‌ها را نجات دهد. لذا هم در تدوین قانون اساسی و هم در تمام رهنمودهایی که امام در طول ده سال زندگی مبارک خود به ملت‌های مسلمان داد، بر روی اسلام تکیه کرد و همین موجب شد که نظام جمهوری اسلامی با وجود دشمنی های بی اندازه ی قدرتهای جهانی، در میان ملت‌های مسلمان، هم طرف داران بی شماری پیدا کند و هم در آنها شوق و امید و انگیزه به وجود آورد و حرکت اسلامی را در سرتاسر جهان اسلام زمینه سازی کند. امروز هم اگر نظام جمهوری اسلامی و مسئولان و رؤسای این نظام در دنیا عزت و آبرویی دارند، به برکت اسلام است. چه آنهایی که در دنیا به اسلام معتقدند و چه حتی آنهایی که به اسلام معتقد نیستند، عزتی که برای جمهوری اسلامی و مسئولان آن قائلند، به خاطر اسلام است. آنهایی هم که به اسلام معتقد نیستند، نقش و نفوذ و تأثیر و اقتدار اسلامی را می شناسند و میدانند و آن کسی که مظهر این اقتدار است، در چشمشان دارای عظمت و جلال است.

امام بر روی اسلام تکیه کرد؛ به اسم اسلام قانع نشد؛ بر این اصرار ورزید که باید قوانین اسلامی در تمام گوشه و کنار دستگاه های دولتی و حکومتی حاکم شود. البته این کار، يك کار بلندمدت بود. امام هم این را میدانست که در کوتاه مدت، این مقصود تحقق پیدا نمیکند؛ اما راه را باز کرد و حرکت را شروع نمود و جهت را نشان داد و همه فهمیدند که باید به معنای حقیقی کلمه به سمت احکام و تعالیم اسلام و ساخت اسلامی برای نظام و جامعه حرکت کنند تا بتوانند عدالت را تأمین، فقر را برطرف و فساد را ریشه کن کنند؛ تا بتوانند دردهای مزمنی را که بر این ملت تحمیل شده است، جبران کنند.

امروز بنده به عنوان کسی که با آمار و ارقام و واقعیات دستگاه های حکومتی از نزدیک آشنا است، به شما مردم عزیز عرض میکنم: هر جا که

ما با قاطعیّت، معرفت و روشن بینی، احکام اسلام را بر سر دست گرفتیم، دنبال آن حرکت کردیم و صادقانه خواستیم اسلام را پیاده کنیم، موفق شدیم؛ اما هر جا ناکامی و ضعفی وجود دارد، بر اثر این است که ما در آن مورد، از اسلام و حکم اسلامی و ترتیب اسلامی غفلت کرده ایم. هم در زمینه ی اقتصادی، هم در زمینه ی سیاسی، هم در زمینه ی بین المللی و هم در زمینه ی تربیتهای صحیح مردمی، امروز هر جا که ضعف و ناکامی ای مشاهده میشود، اگر کسی دقت و ریشه یابی کند، به اینجا میرسد که در این نقطه، دستور اسلام و حکم اسلامی مورد توجه قرار نگرفته است. امام میدانست که اگر ما به اسلام متمسک شویم، هم عزّت دنیا، هم رفاه مادی، هم قدرت سیاسی، هم آسایش و هم امنیّت عمومی برای مردم پدید خواهد آمد؛ لذا امام اسلامیّت را به معنای حقیقی کلمه در بافت نظام اسلامی و این بنای مستحکم و شامخ گذاشت. (1)

2-7 - تکیه بر مردم

عنصر دوّم که امام به آن حدّاکثر توجه را کرد، عنصر «مردم» بود. تقریباً در همه ی نظامهای حکومتی در دنیا، از مردم صحبت میشود و هیچ کس نمیگوید که من میخواهم برخلاف مصلحت مردم کار کنم. حتّی در رژیمهای استبدادی سلطنتی موروثی، هیچ کس نمیگوید که من میخواهم برخلاف میل مردم عمل کنم. بنابراین ادّعای مردم گرایی وجود دارد؛ اما مهم این است که حقیقتاً در کجا برای مردم شأن و منزلت و حقّ و نقش قائل میشوند. وقتی امام بر روی عنصر «مردم» تکیه میکرد، لفاظی نمیکرد؛ به معنای حقیقی کلمه به اصالت عنصر «مردم» در نظام اسلامی معتقد بود و مردم را در چند عرصه مورد توجه دقیق و حقیقی خود قرار داد. (2)

ص: 620

1- . در اجتماع زائران مرقد مطهر امام خمینی (ره) 1380/3/14

2- . همان

عنصر سوم که برای امام اهمیت داشت، نظم و قانون بود. لذا حتی قبل از آنکه انقلاب به پیروزی برسد، امام دولت معین کرد. انقلابهای دنیا یا کودتاهایی که به اسم انقلاب در دنیا به وجود می آمدند که دهه های میانی قرن گذشته ی میلادی از این گونه انقلابها پُر بود، هیچ کدام این طور نبودند. وقتی در کشوری انقلاب میشد یا انقلاب حقیقی، یا کودتایی به اسم انقلاب، مدتها از دولت و تشکیلات دولتی و نظم دولتی خبری نبود. یک گروه به نام مسئولان انقلاب، زمام کشور را در دست می گرفتند و طبق میل و تشخیص خودشان هر طور بود عمل میکردند. در انقلاب اسلامی، امام اجازه نداد این طور بشود؛ حتی از قبل از پیروزی انقلاب دولت تعیین کرد تا نظم وجود داشته باشد. با اینکه آن وقت شورای انقلاب هم بود، اما امام خواست با شکل قانونی و منطقی، کشور اداره شود. اصل تشخیص اینکه چه نظامی در کشور بر سر کار بیاید، این را امام به عهده ی فرماندوم و آرای عمومی گذاشت. این هم در دنیا سابقه نداشت. در هیچ انقلابی در دنیا، ما نشنیدیم و ندیدیم که انتخاب نوع نظام را آن هم در همان اوائل انقلاب به عهده ی مردم بگذارند. هنوز از پیروزی انقلاب دو ماه نگذشته بود که امام همه پرسى درباره ی نظام اسلامی را اعلان کرد، که مردم به نظام جمهوری اسلامی رأی دادند. چند ماه از پیروزی انقلاب نگذشته بود که امام گفت باید قانون اساسی نوشته شود. آن کار هم نه به وسیله ی جمعی که خود امام معین کند، بلکه باز به وسیله ی منتخبان مردم صورت گرفت. مردم اعضای مجلس خبرگان را که منتخبان مردم بودند انتخاب کردند تا قانون اساسی تدوین شود؛ باز مجدداً همان قانون را به رأی مردم گذاشتند. هنوز يك سال از پیروزی انقلاب نگذشته بود که مردم در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کردند؛ بعد از مدت کوتاهی هم مجلس شورای اسلامی به راه افتاد. بنابراین از اول، مبنای کار انقلاب بر نظم و قانون بود. کسانی که با

این ترتیب منطقی انقلاب نمیتوانستند کنار بیایند، یا نمیتوانستند تحمل کنند که این انقلاب این گونه قدم به قدم منطقی حرکت کند، در همه ی این موارد اخلال کردند. تقاله های آنها امروز هم انقلاب را به بی قانونی متهم میکنند! این انقلاب، مظهر نظم و قانون بود؛ در هیچ جای دیگر دنیا، در این انقلابهایی که اتفاق افتاده است، چه در انقلابهای این قرن و چه قبل از آن، چنین چیزی دیده نشده است. این را باید مغتنم شمرد. پابندی به نظم و قانون و مسئولیتهای قانونی قوا باید مورد احترام همه باشد.

اگر شما امروز می بینید که با تبلیغات و تحریک دشمنان، در هر برهه ای از زمان، قوای قانونی کشور مورد تعرض تبلیغاتی قرار میگیرند، این دنباله ی همان دشمنی ای است که از اول با اساس نظم و قانون در جمهوری اسلامی وجود داشت و امام مقابل آن ایستاد. ما همیشه این را تأکید کرده ایم و باز هم تکرار میکنیم، وظایفی که در قانون اساسی برای قوای سه گانه و مسئولان قانونی معین شده، معتبر و محترم است و همه باید در مقابل این قانون، حالت تسلیم داشته باشند. بی قانونی به شکلهای مختلفی خود را نشان میدهد. یکی از آنها همین است که علیه اساس و ترتیبات قانون اساسی مبارزه ی تبلیغاتی شود و لجن پراکنی صورت گیرد و به مسئولیتهای قانونی در هر بخشی از بخشها بی احترامی گردد. این آن چیزی است که از اول انقلاب، دشمنان امام و اسلام بر روی آن پافشاری میکردند و امام در مقابل آن ایستاد. (1)

7-4 - دشمن ستیزی و سلطه ستیزی

اشاره

عنصر اساسی چهارم که امام آن را در پایه های نظام جمهوری اسلامی کار گذاشت و بحمدالله مایه ی ماندگاری نظام شد، مسئله ی دشمن ستیزی و سلطه ستیزی است. امام يك لحظه، نه خود از کید و مکر و حيله ی

ص: 622

دشمن غفلت کرد و نه گذاشت که مسئولان غفلت کنند. نظامی مثل نظام جمهوری اسلامی که منافع دستگاه های استکباری دنیا را در این نقطه ی از عالم و در بسیاری از کشورهای اسلامی تهدید کرده است، بدیهی است که مورد دشمنی است. در ایران عزیز ما، اینها سالهای متمادی مثل ماری بر روی منابع ملی و دستگاه های سیاسی کشور چنبره زده بودند. در نظام سلطنتی غاصب و وابسته، مگر کسی جرئت داشت به کسانی که وارد این کشور شده بودند تا ملت را تحقیر و فقیر و منابع او را غارت کنند و او را عقب مانده نگه دارند، اندک اهانتی کند؟ کسی جرئت نداشت به آنها بگوید «بالای چشمتان ابروست» آمریکایی ها و صهیونیستها و دیگر غارتگران و چپاولگران دنیا، در کمال امنیت و آرامش به ایران می آمدند، میرفتند و میبردند. سیاست کشور، در دست آنها؛ آمدن و رفتن حکومتها، در دست آنها؛ آوردن و بردن شاه مملکت، در اختیار آنها؛ تعیین نخست وزیران، با صوابدید آنها؛ و موضع گیری های سیاسی کشور، تماماً در جهت خواسته ها و منافع آنها بود. نظام جمهوری اسلامی آمد و این بساط را بکل به هم ریخت. امام میدانست که این دشمن ساکت نمی نشیند و تعرض میکند. اگر در برهه ای تعرض کرد و تودهنی خورد، موقتاً عقب نشینی میکند تا باز تعرض کند؛ لذا باید هشیار و بیدار بود. امروز من متأسفانه میبینم که کسانی طبق خواسته ی آن دشمنان، تبلیغ میکنند که این توهم است! دشمن همین را میخواهد که مردم، مسئولان، کارگزاران حکومت، اداره کنندگان کشور و طراحان و قانونگذاران امور زندگی مردم، از تهدید دشمن غفلت کنند. نباید اجازه داد؛ باید دشمن و شیوه های دشمنی او را شناخت. این آن چیزی است که باید برای همیشه به یاد ما بماند و امام بر روی این نکته تأکید میکرد. اینکه میدیدید امام میفرمود: «هرچه فریاد دارید، بر سر آمریکا بکشید»، به خاطر این است. (1)

ص: 623

اینها چهار نقطه ی قوت اساسی است. هم مردم و هم مسئولان باید قدر اینها را بدانند. این چهار عنصر موجب پایداری نظام است. این چهار عنصر موجب آن است که هیچ وقت دشمن نتواند به این نظام ضربه بزند. هر جا ما از این چهار عنصر غفلت کردیم، ضربه خوردیم. اگر ضربه ی اقتصادی خوردیم، اگر عقب ماندگی اقتصادی پیدا کردیم، اگر در زمینه های سیاسی دچار ضعفی شدیم، بر اثر غفلت از این عناصر بوده است. آنجایی که پیشرفت کردیم، آنجایی که عزت به دست آوردیم، آنجایی که توانستیم موانع را از سر راه برداریم، آنجایی که دشمن را ناکام کردیم، به خاطر تکیه بر این عناصر بوده است. نگذارند و نگذارید این عناصر از دست مردم برود و مورد تهاجم قرار گیرد. نگذارید دشمن به میل خود، راه را برای تسلط مجدد بر این کشور هموار کند. هشیاری مسئولان کشور و آحاد مردم لازم است. (1)

8 - آفات نظام اسلامی و تقابل امام با آن

اشاره

امام بزرگوار در طراحي این انقلاب و در تنظیم نظام سیاسی بر اساس این انقلاب، یعنی تشکیل حکومت و نظام جمهوری اسلامی به فضل پروردگار و به هدایت الهی، روشی را برگزید که روش پیامبران و بندگان متصل به منبع غیب است. این، به خاطر آن است که امام، قرآن را دوست میداشت، خود، شاگرد مکتب قرآن بود، با قرآن مأنوس بود، از قرآن استمداد میکرد و قرآن برای او برنامه ی زندگی به حساب می آمد. این، یکی از نتایج و آثار بزرگ و شکوهمند آن حقیقت است... چنین حرکت عظیمی، معمولاً و عادتاً با یکی از دو آفت «تجّر» یا «انفعال» مواجه میشود. چنین کار بزرگی، آفاتی دارد و آفت بزرگ چنین حرکت عظیمی با این ابعاد وسیع... یکی از دو آفت «تجّر» یا «انفعال» است. (2)

ص: 624

1- . در اجتماع زائران مرقد مطهر امام خمینی (ره) 1380/3/14

2- . در اجتماع زائران مرقد مطهر امام خمینی (ره) 1376/3/14

تحجّر این است که کسی که می‌خواهد کار بزرگی را با این عظمت انجام دهد، نتواند نیازهای زمان و لوازم هر لحظه لحظه ی زندگی يك ملت را از قرآن بشناسد و بخواهد در يك وضعيت ایستا و بدون انعطاف، حکم نماید و کار کند و پیش برود. این، امکان پذیر نیست. معنای تحجّر آن است که کسی که می‌خواهد از مبانی اسلام و فقه اسلام، برای بنای جامعه استفاده کند، به ظواهر احکام اکتفا نماید و نتواند کشف طبیعی احکام و معارف اسلامی را، در آنجایی که قابل کشف است، درک کند و برای نیاز يك ملت و يك نظام و يك کشور که نیاز لحظه به لحظه است نتواند علاج و دستور روز را نسخه کند و ارائه دهد. این، بلای بزرگی است.

اگر در رأس نظامهای سیاسی ای که بر اساس اسلام، یا تشکیل شده است یا در آینده تشکیل خواهد شد، چنین روحیه ای وجود داشته باشد، یقیناً اسلام بدنام خواهد شد و منبع لایزال معارف و احکام اسلامی نخواهند توانست جامعه را پیش ببرند. امام، خود را از این آفت مبرا کرد. به خاطر طول سالهایی که فقهای شیعه و خود گروه شیعه، در دنیای اسلام به قدرت و حکومت دسترسی نداشتند و فقه شیعه، يك فقه غیر حکومتی و فقه فردی بود، امام بزرگوار، فقه شیعه را به سمت فقه حکومتی کشاند.

همچنان که اهل فن اطلاع دارند، در میان کتب فقهی شیعه، بسیاری از مباحثی که مربوط به اداره ی کشورند، مثل مسئله ی حکومت، مسئله ی حسبه و چیزهایی که با کارهای جمعی و داشتن قدرت سیاسی ارتباط پیدا میکند، چند قرن است که جایشان خالی است. بعضی از آنها، از اوائل هم در کتب فقهی شیعه، مورد تعرض قرار نگرفته است؛ مثل همین مسئله ی حکومت. بعضی مسائل مثل مسئله ی جهاد که يك مسئله ی اساسی در فقه اسلام است چند قرن است که از کتب فقهی استدلالی شیعه، بتدریج کنار گذاشته شده و در اغلب کتب فقهی استدلالی، مورد

توجه قرار نگرفته است.

علت هم معلوم است. فقهای شیعه، در این مورد تقصیر یا قصوری نکرده اند. برای آنها، این مسائل مطرح نبوده است. شیعه، حکومت نداشته است. فقه شیعه، نمیخواسته است جامعه ی سیاسی را اداره کند. حکومتی در اختیار او نبوده است که جهاد بخواند آن حکومت را اداره کند و احکامش را از کتاب و سنت استنباط نماید. لذا فقه شیعه و کتب فقهی شیعه، بیشتر فقه فردی بود؛ فقهی که برای اداره ی امور دینی يك فرد، یا حداکثر دایره های محدودی از زندگی اجتماعی، مثل مسائل مربوط به خانواده و امثال آن کاربرد داشت.

شاید بشود به جرئت گفت که فقه شیعه، عمیق ترین فقه های اسلامی است؛ یعنی کتب فقهی فقهای امامیه، از لحاظ عمق، از همه ی کتب فقهی ای که ما دیده ایم، به طور معدّل عمیق تر و دقیق تر است؛ اما این مباحث و این گرایش در زمینه های مختلف، در آن وجود نداشته است.

امام بزرگوار، فقه شیعه را از دورانی که خود در تبعید بود، به سمت فقه اجتماعی و فقه حکومتی و فقهی که میخواهد نظام زندگی ملتها را اداره کند و باید پاسخگوی مسائل کوچک و بزرگ ملتها باشد، کشاند. این، یعنی نقطه ی مقابل آن آفتی که گفتیم تحجر است. حتی در اواخر سالهای عمر بابرکت امام بزرگوار، مسائلی که بظاهر جزئی مینمود، اما با توجه به اینکه يك خط و يك سمت گیری را به فقهای شیعه نشان میداد، بسیار مهم بود پیش آمد و ایشان باز هم نشان داد که آن کسی که میخواهد نظام را اداره کند؛ آن فقهی که میخواهد يك ملت یا مجموعه ی عظیمی از انسانها و ملتها را اداره کند، بایستی بتواند شرایط زمان را بشناسد و پاسخ هر نیازی را در هنگام آن نیاز، به آن بدهد و نمیتواند در زمینه های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و همه ی مسائل زندگی مردم، نقطه ای را بی پاسخ بگذارد. (1)

ص: 626

آفت دومی که در چنین مواردی، مسئولان و رهبران و گردانندگان اجتماعات را تهدید میکند، این است که آنها را دچار انفعال و خودباختگی کنند و در موضع تأثیرپذیری ناخواسته از اراده‌ی دیگران قرار دهند. امام بزرگوار، در مقابل این آفت دوم هم مثل کوه ایستاد. آن چیزی که باید مورد توجه قرار گیرد و من اصرار دارم که مردم عزیز ما، بخصوص جوانان و همچنین مسئولان بخشهای مختلف نظام مقدس جمهوری اسلامی به آن توجه کنند، این است که دشمنان نظام جمهوری اسلامی، وقتی نمیتوانند در میدان مبارزه‌ی رویاروی، کار مؤثری با این نظام انجام دهند؛ یعنی نمیتوانند به آن ضربه‌ی نظامی بزنند؛ نمیتوانند انفجار داخلی درست کنند؛ نمیتوانند ضربه‌های امنیتی بزنند؛ نمیتوانند با محاصره‌ی اقتصادی، آن را به زانو درآورند، وقتی از همه‌ی اینها مأیوس میشوند یک راه برایشان باقی میماند و آن، این است که نظام اسلامی و انقلابی را به موضعی برخلاف اصول خود سوق دهند، یا به عبارت ساده‌تر و روشن‌تر، آن را وادار کنند که از گفته‌های خود در زمینه‌ی مسائل انقلاب برگردد؛ حرف و مواضع خود را تخطئه کند و خودش را دچار تناقض نماید! این را از چه راهی انجام میدهند؟ از راه فشارهای تبلیغاتی، فشارهای سیاسی، فشارهای فرهنگی. جو را آن چنان از فشار انباشته میکنند که انسانهای ضعیف النفس، در مقابل این فشار نمیتوانند مقاومت کنند.

اگر بخواهیم یکی، دو مثال در زمینه‌ی مسائل سیاسی عرض کنیم، باید بگوییم که تا ده، پانزده سال قبل، مسئله‌ی فلسطین در دنیای اسلام، مسئله‌ای بود که همه به نام آن شعار میدادند؛ بعضی صادقانه‌تر، بعضی همراه با ظاهرسازی؛ ولی به هر حال، همه‌ی حکومت‌های اسلامی، شعار مسئله‌ی فلسطین را اقلّاً به زبان میگفتند و تکرار میکردند. فشار استکبار و دشمنان شروع شد. یعنی همان کسانی که از اول، بانی غصبِ

کشور فلسطین از يك ملت یعنی ملت فلسطین و سپردن آن به دست يك مجموعه ی مهاجر و دروغین و يك ملت ساختگی بودند، شروع به فشار آوردن بر روی دولتها و شخصیتها کردند.

ملت کنونی صهیونیست اشغالگر، يك ملت ساختگی است. هیچ عنصری از عناصر اصلی يك ملت در اشغالگران نیست، از جاهای مختلف عالم، با دیدگاه های مختلف، با مناسی اجتماعی مختلف و با عقاید گوناگون آمده اند؛ صرفاً از جهت اینکه به نژاد بنی اسرائیل اتصال و ارتباط دارند! قرنها از هم جدا بوده اند، ولی آنها را به عنوان يك ملت تلقی کرده اند. يك ملت تصنعی و دروغین؛ برای اینکه بتوانند در این نقطه ی حساس از جهان یعنی قلب خاورمیانه و قلب جهان اسلام پایگاهی برای استکبار باشند. روز اول، انگلیسی ها آنها را به وجود آوردند؛ امروز هم رژیم آمریکا حداکثر استفاده را از آن میبرد و اهداف استکباری خود را تأمین میکند.

همانهایی که این زمینه را به وجود آورده اند، شروع به ایجاد فشارهای تبلیغاتی و سیاسی بر روی دولتها و شخصیتها و نظامهای سیاسی کرده اند و باب گفتگوهای پشت پرده و رشوه دادنها و رشوه گرفتنها را باز گشوده اند و کاری کرده اند که این شعار عمومی مسلمانان را بتدریج از زبان دولتها بگیرند؛ و الا از ملتها که نمیتوانند بگیرند. همان کسانی که پانزده یا بیست سال قبل، دولت صهیونیست را به عنوان دولت غاصب، مورد قطع رابطه و محاصره ی اقتصادی قرار داده بودند، امروز برای ایجاد ارتباط اقتصادی با او، مسابقه میگذارند! این، همان انفعال است. فشار گوناگون دستگاه های متمرکز استکبار، چه از لحاظ تبلیغات و چه از لحاظ مسائل اقتصادی و غیره، به قدری بر اینها به طور متوالی وارد می آید که احساس میکنند ناچارند عقب نشینی کنند و عقب نشینی میکنند. این، خودباختگی و انفعال در زمینه ی مسائل سیاسی است.

همین قضیه، به شکل بسیار خطرناک تر، در زمینه ی مسائل اعتقادی و مواضع اصولی مطرح میشود. در اواسط این قرن، بسیاری از کسانی که با اتکا به موج چپ، در آفریقا و آسیا، انقلابها و نظامهایی به وجود آوردند، بعد از گذشت پنج سال، ده سال، پانزده سال، زیر فشار دشمنان مسلط و دارندگان زر و زور و بوقهای تبلیغاتی، همه ی مواضع اصولی خودشان را از دست دادند و بتدریج به آنها نزدیک شدند! فقط اسمهایشان با هم فرق داشت؛ اما باطنشان یکی بود.

خطر بزرگی که انقلابها و اصالت ملتها را تهدید میکند، این خطر است. خطر بزرگی که صاحبان فکر و اندیشه را در کشورها تهدید میکند، این خطر است. امام، در مقابل این خطر، مثل کوه استوار ایستاد؛ «کالجیل لا تحرکه العواصف» (1). از ساعت اول، از نام نظام جمهوری اسلامی بگیری، تا بقیه ی قضایا. آن روزها معمول بود که کلمه ی «دموکراتیک» را در کنار نام جمهوری بیاورند؛ یعنی يك کلمه ی غربی، دارای محتوای دوگانه. هم غربی ها ادعا میکردند که ما دموکراتیک هستیم، هم کشورهای سوسیالیستی و شرقی آن روز میگفتند ما دموکراتیکیم! در دنیا مُد بود که اسم کشورها و نظامهای سیاسی را دولت دموکراتیک فلان جا بگذارند. اصرار داشتند که این کلمه را بر کلمه ی جمهوری اسلامی اضافه کنند. البته صرف اضافه کردن يك کلمه نبود؛ دنباله ی این اضافه کردن، خیلی از حرفها و مسائل وجود داشت که امام با آن دید تیزبین خود دید.

امام از اول اعلام کرد: «جمهوری اسلامی؛ نه يك کلمه کم، نه يك کلمه زیاد». جمهوری اسلامی، همان است که انسان از قرآن میگیرد. در هر مرحله ای، بخصوص در سالهای اول که هنوز قاطعیت امام بزرگوار برای تصمیم گیرندگان جهانی در داخل دولتهای استکباری، درست معلوم نشده بود، از این فشارها زیاد می آوردند؛ ولی البته بعدها مأیوس شدند.

ص: 629

این، آن نکته ای است که همه باید توجه داشته باشند. (1)

امروز هم همین معنا وجود دارد. دستگاه های وابسته ی تبلیغاتی استکبار، در رادیوهایشان، يك کشور را به خاطر اعتقادات اصیلش، به باد تمسخر و استهزا میگیرند؛ برای اینکه ملّتی را وادار به عقب نشینی کنند. این رادیوهای بیگانه، با پولهای گزافی که اداره میشوند، برای همین است که ملّتها را در مقابل موج مصنوعی جهانی که آنها با تبلیغات خودشان وانمود میکنند به احساس غربت وادار کنند. در همه ی قضایا هم دخالت میکنند و نظرات اصیل ملّتها را مورد تهاجم قرار میدهند. ما از ملّتهای دیگر هم کم و بیش خبر داریم؛ اما بیشتر، از ملّت و از مسائل اصولی خودمان اطلاع داریم.

در همه ی زمینه ها در قضیه ی زن، در قضیه ی حقوق بشر، در قضیه ی دموکراسی اظهار نظر و دخالت میکنند و ملّت را به خاطر عقاید اصولی اش زیر سؤال میبرند. در حالی که در همه ی این قضایایی که امروز بوقهای تبلیغاتی استکبار، ملّت ایران را متّهم میکنند، مردم ما میتوانند با گردن برافراشته بایستند و در يك عرصه ی جهانی - اگر در عرصه ی بین المللی، چنین فرصتی به این ملّت بزرگ داده شود - اثبات کنند که در این زمینه ها، خودِ غربی ها از ملّت ایران عقب ترند.

يك مسئله، همین مسئله ی دموکراسی و مسئله ی حضور و دخالت مردم و مسئله ی آرای آنها است. امروز شما ببینید، ملّت ایران در انتخاباتی که مربوط به گزینش رئیس جمهور است، یعنی گزینش رئیس و مدیر امور اجرایی کشور و برای او مهم است، با درصد بالایی شرکت کرد و رأی داد؛ که من هرچه نگاه کردم، در این سالهای اخیر، در هیچ يك از کشورهای غربی، در انتخاباتی که آنها خودشان بدان افتخار میکنند، چنین حضوری از مردم مشاهده نشده است. ملّت ایران، به دهان یاوه گویانی زد که نظام

ص: 630

جمهوری اسلامی را به این متهم میکردند که با مردم کاری ندارد و آرای مردم در آن دارای نقش نیست. ملت، به آنها تو دهنی زد و نشان داد که نخیر؛ اگر شما راهپیمایی ها را نمی بینید؛ اگر حاضر نیستید که حضور مردم را در صحنه های گوناگون پرهیجان این انقلاب و این کشور ببینید؛ بیایید، این يك نمونه و يك حضور آشکار و غیر قابل انکار را ببینید.

جمهوری اسلامی، این افتخار را دارد که تصمیم گیری در آن، در مسائل مهمی از این قبیل، به عهده ی مردم است. مردم، این امکان و این میدان را دارند و نظام جمهوری اسلامی از آنها میخواهد که در این میدان وارد شوند و حضور پیدا کنند و این حرکت را انجام دهند. البته تبلیغات دشمن که با این چیزها تمام نمیشود. تبلیغات خصمانه ی دشمن، تبلیغات استکباری، تبلیغاتی که ناشی از غرض ورزی و عناد است، به خاطر واقعیت داشتن حرفها که نیست. چیزی را برای يك ملت و يك کشور و يك نظام بهانه میکنند و به دروغ روی آن تبلیغات مینمایند. (1)

3-8 - راه امام، راه میان تحجر و خودباختگی

راه میان تحجر و خودباختگی، راهی بود که امام انتخاب کرد. این، درس بزرگ امام بود و توانست این انقلاب را نجات دهد. امروز هم به فضل پروردگار، همان راه و همان خط در این کشور مجرا و معتبر است و مسئولان و فرزنانگان و بزرگان و علما و سیاستمداران و جوانان کشور و آحاد ملت، بر روی همین خط حرکت میکنند. رحمت خدا بر آن روح پاك و فکر بلندی که راه را درست تشخیص داد، درست حرکت کرد و به نتایج درست آن دست پیدا کرد. (2)

ص: 631

1- . در اجتماع زائران مرقد مطهر امام خمینی (ره) 1376/3/14

2- . همان

9-1 - مفهوم و امکان تحریف شخصیت امام

آیا شخصیتها هم قابل تحریفند؟ معمولاً عنوان تحریف را و اصطلاح تحریف را درباره‌ی تحریف متون به کار می‌بریم؛ آیا شخصیتها را هم میشود تحریف کرد؟ بله. تحریف شخصیتها به این است که ارکان اصلی شخصیت آن انسان بزرگ یا مجهول بماند، یا غلط معنا شود، یا به صورت انحرافی و سطحی معنا شود؛ همه‌ی اینها برمیگردد به تحریف شخصیت. شخصیتی که الگوست، امام و پیشواست، رفتار او، گفتار او برای نسلهای بعد از خود او راهنما و رهنمود است، اگر تحریف شود زیان بزرگی به وجود خواهد آمد. امام را نباید به عنوان صرفاً يك شخصیت محترم تاریخی مورد توجه قرار داد؛ بعضی این جور میخواهند: امام يك شخصیت محترمی است در تاریخ این کشور که روزگاری بود، فعال بود، مفید بود، بعد هم از میان جمعیت رفت و روزگار او تمام شد؛ احترامش میکنیم، نامش را با تجلیل می‌آوریم، صرفاً همین. بعضی میخواهند امام را این جور بشناسند و بشناساند و این جور تلقی کنند؛ این غلط است.

امام مظهر عینی حرکت عظیمی است که ملت ایران آغاز کرد و تاریخ خود را متحول کرد؛ امام بنیانگذار يك مکتب فکری و سیاسی و اجتماعی است. ملت ایران این مکتب را، این راه را، این نقشه را پذیرفت و در آن مشغول حرکت شد؛ ادامه‌ی این راه بستگی دارد به اینکه این نقشه‌ی راه، درست شناخته بشود؛ بدون اینکه امام را درست بشناسیم به معنای شناخت اصول امام این نقشه‌ی راه، شناخته نخواهد شد. بدیهی است بحث ما بر مبانی فکری امام است؛ بحث بر سر تصمیمهای مقطعی و مربوط به زمان یا مکان نیست؛ بحث بر سر آن شاکله‌ی اصلی تفکر امام بزرگوار ما است؛ این را میخواهیم درست بشناسیم. (1)

ص: 632

2-9 - تحریف شخصیت امام؛ تحریف راه امام و منحرف کردن مسیر صراط مستقیم

اگر ملت ایران بخواهد به آن هدفها برسد، بخواهد این راه را ادامه بدهد، باید راه امام بزرگوار را درست بشناسد، اصول او را درست بشناسد، نگذارد شخصیت امام را تحریف کنند؛ که تحریف شخصیت امام، تحریف راه امام و منحرف کردن مسیر صراط مستقیم ملت ایران است. اگر راه امام را گم کنیم یا فراموش کنیم یا خدای نکرده عمداً به کنار بگذاریم، ملت ایران سیلی خواهد خورد. همه باید بدانند که هاضمه‌ی سیری ناپذیر استکبار جهانی چشم از کشورشان برنداشته است؛ یک کشور بزرگ، یک کشور ثروتمند، یک کشور واقع شده‌ی در یک چهارراه حساس جهانی، برای قدرتمندان دغلباز عالم خیلی مهم است. اینها دست از طمع خود برنداشته‌اند، چشم برنداشته‌اند؛ فقط آن وقتی عقب خواهند نشست که شما ملت ایران آن چنان قدرتی پیدا کنید، آن چنان پیشرفتی پیدا کنید که امید آنها قطع بشود. اینجا است که خطر تحریف امام اهمیت پیدا میکند؛ اگر شخصیت امام تحریف شد، بد معرفی شد، غلط معرفی شد، همه‌ی این خطرات بزرگ متوجه ملت ایران خواهد شد؛ اینجا است که خطر تحریف امام به عنوان یک هشدار باید در گوش و چشم مسئولان کشور، صاحب نظران فکری انقلاب، شاگردان قدیمی امام، کسانی که علاقه‌ی به این راه دارند و عموم جوانان، فرزندان، دانشگاهیان، حوزویان تلقی بشود. خب، این مقدمه‌ی عریض من بود. (1)

3-9 - تحریف امام در زمان حیات ایشان

در زمان حیات امام هم برای تحریف شخصیت امام کار میشد؛ از یک طرف دشمن بود که از اول انقلاب سعی کرد در تبلیغات جهانی خود امام را به صورت یک انقلابی خشک و خشن از نوع آنچه در تاریخ انقلابهای

ص: 633

بزرگ و معروف عالم مثل انقلاب فرانسه، انقلاب مارکسیستی شوروی و بعضی از انقلابهای دیگر می شناسیم معرّفی کند؛ يك انسانی که خشك است و خشن است و گره ابروی او باز نمیشود و صرفاً نگاه میکند به مقابله ی با دشمن و هیچ عاطفه ای، هیچ انعطافی در او نیست؛ امام را این جور می کردند که این غلط بود. بله، امام قاطع بود، غیر متزلزل بود، در تصمیم خود همان طور که حالا عرض خواهم کرد، انسانی راسخ بود لکن مظهر عاطفه بود، مظهر لطافت بود، مظهر محبّت بود، مظهر دلداری و دلدادگی در مقابل خدا و در مقابل خلق خدا، بخصوص نسبت به قشرهای مظلوم و مستضعف جامعه بود؛ این کاری بود که دشمن از روز اوّل در انقلاب ما، در تبلیغات جهانی نسبت به امام انجام میداد.

در داخل هم بعضی ندانسته، بعضی هم دانسته [شخصیت امام را] تحریف میکردند؛ حتّی زمان حیات خود امام. هر حرفی را که به نظرشان پسندیده بود، به امام نسبت میدادند؛ در حالی که ارتباطی به امام نداشت. بعد از رحلت امام هم همین جریان ادامه داشته است؛ حتّی تا آنجایی که بعضی حرفها و بعضی اظهارات، امام را به صورت يك آدم لیبرال که هیچ قید و شرطی در رفتار او در زمینه های سیاسی، حتّی در زمینه های فکری و فرهنگی وجود ندارد معرّفی میکنند؛ این هم به شدّت غلط و خلاف واقع است. ما اگر بخواهیم شخصیت امام را به معنای واقعی کلمه پیدا کنیم، این راه دارد؛ اگر ما این راه را که عرض خواهم کرد رفتیم، مطلب حل خواهد شد و الا امروز کسانی می آیند طبق میل خود و سلیقه ی خود يك جور امام را معرّفی میکنند، ممکن است در فرداها کسان دیگری بیایند و بر طبق سلیقه دیگری، بر طبق حوادث دیگری که در دنیا پیش می آید، مصلحت بدانند که امام را جور دیگری معرّفی کنند؛ این نمیشود. محبوبیت امام در بین مردم يك چیز ماندگار است؛ این را دشمن نتوانست از بین ببرد؛ برای

همین، مسئله‌ی تحریف شخصیت امامِ نافذ در دل‌های مردمان زیادی در کشور و بیرون از کشور خطر بزرگی محسوب میشود. (1)

4-9 - راه جلوگیری از تحریف؛ بازخوانی اصول امام

آن راهی که میتواند مانع از این تحریف بشود، بازخوانی اصول امام است. امام يك اصولی دارد، يك مبانی ای دارد؛ این مبانی در طول ده سال دوران حاکمیت اسلامی و پیش از آن در طول پانزده سال دوران نهضت، در بیانات گوناگون بیان شده است؛ اصول امام را در این بیانات میشود پیدا کرد؛ این اصول را، این خطوط را کنار هم که بگذاریم، يك شاکله ای از امام بزرگوار تشکیل خواهد شد؛ شخصیت امام این است. نمیگویم به هر مطلب فرعی توجه کنید؛ زندگی امام مثل زندگی همه ی انسانهای دیگر فرازونشیب‌هایی دارد؛ حوادثی در آن اتفاق افتاده است و هر حادثه ای اقتضایی داشته است. مطالب اصولی را عرض میکنیم، آن چیزهایی که قابل انکار نیست، جزو بیانات امام است، در طول سالهای متمادی، چه قبل از تشکیل حکومت اسلامی، چه در دوران تشکیل حکومت اسلامی، چه در دوران جنگ تحمیلی هشت ساله، چه قبل از آن و چه بعد از آن، این اصول را امام در بیانات خود تکرار کرده است. این اصول را گزینشی هم نبایستی انتخاب کرد. من البته امروز پنج شش مورد از اینها را عرض میکنم، اما همین جا هم میگویم اصول امام ممکن است فقط اینها نباشد، صاحب نظران و افرادی که میتوانند و توانایی این کار را دارند، بروند دنبال کنند، بیانات امام را نگاه کنند بحمدالله تدوین شده است، موجود است، در اختیار همه است و این اصول را استخراج کنند. من امروز همه ی اصول قابل استخراج از بیانات امام را نمیتوانم عرض بکنم، پنج، شش مورد را امروز عرض میکنم، نمیخواهم گزینشی باشد، لذا میگویم افراد بروند نگاه

ص: 635

کنند، مواردی را پیدا کنند؛ اما آنچه را من امروز عرض میکنم جزو مسلماتِ منطق امام و مکتب امام و راه امام و خطِّ امام است. (1)

ص: 636

1- . در مراسم بیست و ششمین سالروز رحلت امام خمینی (ره) 1394/3/14

1-1 - حفظ دین در مقابل تحریف و نشر آن

علما، دین و معارف و فقه اسلامی را نگه داشتند، تحریف را از ساحت احکام الهی دور کردند، شعله‌ی ایمان را در دل مردم برافروختند و برافروخته نگه داشتند، توجه مردم را به قرآن و تعالیم اهل بیت (علیهم السّلام) تأمین کردند و برانگیختند. علما بودند که در طول تاریخ، با ستمگران مبارزه کردند و پناه مظلومان و ملت‌های ضعیف و مردم مؤمن مستضعف شدند. علما بودند که از فرصت‌ها استفاده کردند، تا معارف اسلامی را گسترش بدهند و سرتاسر بلاد اسلامی را با ایمان اسلامی و با دین و در این مناطق، با محبت اهل بیت (علیهم السّلام) و با سیره‌ی آن بزرگواران آشنا کنند. علما بر اساس سیره‌ی انبیا و اولیا زندگی کرده‌اند. شمشیر، دین را در اقطار کشورهای اسلامی نبرد. شمشیر نمیتواند ایمان را در دلها برویاند. آنچه میتواند گل ایمان را در دلها سبز کند، موعظه و تبیین احکام و معارف الهی است. امروز بحمدالله تفکر اسلامی، همه جا در اقطار عالم اسلام زنده است. (1)

ص: 637

1- . در دیدار با جمعی از روحانیون، ائمه‌ی جماعات و وعّاظ نقاط مختلف کشور در آستانه‌ی ماه مبارک رمضان 1369/12/22

اساساً روحانیت شیعه همواره خصوصیتی منحصر به فرد داشته است و امروز هم که نظام جمهوری اسلامی برپا است و مسئولان آن بعضاً از خود این حوزه ها برخاسته اند و صبغه ی روحانیت و دینی در این حکومت مشهود است، باز حوزه های علمیه ی شیعه همان خصوصیت را حفظ کرده اند. آن خصوصیت چیست؟ آن عبارت است از «استقلال و مردمی بودن».

این، در هیچ جای دنیا وجود ندارد. مجامع روحانی، چه مسلمان، چه مسیحی، چه یهودی در غیر شیعه، مجامعی هستند که با مردم سروکار دارند، یعنی مردم به کلیساها هم میروند، اما روحانی در آنجا، با پیش نماز مسجد ما در اینجا، از زمین تا آسمان تفاوت دارد. او یک فردی است وابسته به یک تشکیلاتی که از ملحقات دولت و سلطه ی حاکم بر آن کشور است یا سلطه ای شبیه سلطه ی روحانیت مثل مسیحی ها، که مثلاً کاتولیکهایشان به یک جای دیگر وابسته اند، پروتستانها به یک جای دیگر وابسته اند و فرقه های مختلفشان هر کدام به مراکز قدرت وابسته اند و نصب و عزل میشوند؛ اما روحانیت شیعه این طور نیست؛ روحانی شیعه فقط متصل به مردم و برای مردم و در شئون روحانی، در خدمت مردم است؛ لذا تغذیه ی مالی روحانیون هم از مردم است. بارها بعضی از آقایان معتبر و معروف قم به بنده گفته اند که شما بیاید از منابع دولتی برای حوزه ها یک بخشی را به عنوان شهریه جدا کنید؛ بنده سالها است با این قضیه مخالفت کرده ام و گفته ام نمیکنم. خود من هم که شهریه میدهم، از وجوهات میدهم. این خیلی مهم است: پشتیبان ما مردمند.

هر کدام از مسئولان روحانی هم که در کشور مشغول کارهای اجرایی هستند، در درجه ی اول، روحانی هستند و در درجه ی دوم، مسئول. یعنی اگر این مسئولیت را کنار بگذارند، یا از آنها بگیرند، یک روحانی اند و مشغول کار روحانی شان هستند. این، پدیده ی خیلی بزرگ و مهمی است

ارتباط با مردم هم يك ارتباط دوجانبه و تنگاتنگ است. مردم به روحانی میرسند، روحانی به مردم میرسد. رسیدگی روحانی به مردم هم فقط مسئله گویی نیست؛ درحالی که در بین ما این طوری جا افتاده است. روحانی گره گشایی میکند، مشورت فکری میدهد و حلّ و فصل خصومتها و اختلافات را میکند؛ الان هم همین طور است. می نشیند، حرف میزند، نصیحت میکند و دل به دل مردم میدهد. لذا هر جایی هم که منصوبان ما در مشاغل گوناگون هستند و رفقا و طلبه ها و فضایی را میفرستیم، سفارش من به آنها این است؛ مثلاً در مورد دانشگاه میگویم در دانشگاه آن طور رفتار کنید که گویا در مسجد پیش نمازید، با مردم می نشینید حرف میزنید، سؤال میکنند، جواب میدهید، گله گزاری دارند، مشکل دارند، مشکل روحی دارند، مشکل فکری دارند؛ یعنی همدلی با مردم. همین خصوصیت با مردم بودن باعث شده است که در تحولات عظیم اجتماعی کشور ما که مهم ترین کشور شیعه ی دنیا است روحانیت پیشقدم باشد. شما ببینید کدام تحوّل بزرگ و اساسی سیاسی محض در کشور انجام گرفته است که در آن روحانیت در صف مقدّم نباشد. (1)

3-1 - پیشاهنگی علما در قضایای سیاسی و انقلابی

در طول زمان، در مسائل سیاسی هم این حوزه ها تأثیر گذاشتند و ما این را در تاریخ گذشته ی خودمان هم دیده ایم؛ مثل دوران علامه ی حلّی (2) (رضوان الله علیه) که مدرسه ی سیّار داشت و طلاب را حتّی با خود در شهرها و بلاد گوناگون حرکت میداد؛ و قبل از آن، در زمان شیخ طوسی (3) و

ص: 639

1- . در دیدار با روحانیون 1385/8/17

2- . 726-648 هـ .- ق

3- . 460-385 هـ .- ق

شاگردان آن بزرگوار که در آفاق دنیای اسلام پخش میشدند، چه در طرف شرق، چه در طرف غرب؛ مثل شهرهای شام و طرابلس و مصر و دیگر مناطق و یا در زمان سید مرتضی؛ (1) و چه در زمانهای نزدیک به زمان ما، مثل دوران قبل از شیخ انصاری، (2) زمان مرحوم کاشف الغطاء (3) که حوزه های علمیّه آن وقت در وضع تحولات جاری زندگی مؤثر بودند؛ و بعد شاگردان شیخ انصاری مثل مرحوم میرزای شیرازی (4) و بعد آخوند خراسانی (5) و دیگران که نقش آنها را در قضایای قبل از مشروطیت و در خود قضیه ی مشروطیت و بعد از آن تا زمان ما، همه میدانند (یعنی باید گفت همه هم نمیدانند. متأسفانه این جزو مباحث کم تحقیق شده و کم کار ما است؛ باید همه بدانند. اینها چیزهای دانسته شده و شناخته شده و ثبت و ضبط شده ای است) و چه در زمان ما، که تحرک ملت و تحقق انقلاب اسلامی و حدوث جامعه ای با پایه های اسلامی، به وسیله ی حوزه های علمیّه انجام گرفت. استاد حوزه ی علمیّه بود که پیشاهنگ بود. طلاب و فضلاء حوزه ی علمیّه بودند که در سرتاسر کشور، سربازان آن فرمانده و آن رهبر بودند. کاری انجام گرفت که در طول تاریخ اسلام، از بعد از صدر اول تا امروز انجام نگرفته بود و آن تحقق این نظام اسلامی بود. در دوران بعد از انقلاب تا امروز هم که حضور طلاب و حوزه های علمیّه در مراحل مختلف انقلاب واضح است. (6)

4-1 - ذخیره ی عظیمی از حیثیت عمومی علما، عامل انقلاب اسلامی

برادران عزیز و آقایان علمای محترم! این لباس ما و شأن ما، همیشه

ص: 640

1- . 355-436 ه. - ق

2- . 1281-1214 ه. - ق

3- . 1228-1154 ه. - ق

4- . 1312-1230 ه. - ق

5- . 1329-1255 ه. - ق

6- . در آغاز درس خارج فقه 1370/6/31

دارای مسئولیت بوده است. نه اینکه ما فرض کنیم زمانی را میشود پیدا کرد که در آن، عالم دینی از مسئولیتهای خطیری که فوق مسئولیتهای مردم معمولی بوده، فارغ بوده؛ نه، همیشه این طور بوده است. این به خاطر طبیعت علم است که «صنفان من امتی اذا صلحا صلحت امتی و اذا فسدا فسدت امتی» (1)؛ که اولش فقها، بعد هم امرا است. تلفیق این دو هم در زمان ما اتفاق افتاده است، که واویلاست! پس، مسئولیت سنگینی بر دوش کسانی که این دو را با هم داشته باشند، قرار دارد.

در زمانهای گذشته همیشه این طور بوده است؛ لذا ما علمای بزرگی را از میان مسلمین ایران می بینیم که شئون بسیار تعیین کننده ای در امر حرکت تاریخ بر عهده گرفته اند. اگر به مبارزات دوران مشروطه و بعد از مشروطه و قبل از مشروطه و مبارزات علمای همین استان فارس و مبارزات و مجاهدات عجیب و بسیار برجسته ی مرحوم آسیدعبدالاحسین لاری و مبارزات علمای همین بوشهر خودتان، مثل مرحوم آسیدعبداللہ بلادی و بعد حضور مراجع عظام تقلید در اغلب قضایای مهم این کشور و سپس مبارزات علمای سایر شهرها را در سرتاسر کشور نگاه کنید، نقش تعیین کننده ای را از علمای بزرگ مشاهده خواهید کرد.

البته ممکن است از دیگر علما نقشی ثبت نشده باشد؛ به خاطر اینکه عظمت آنها آن قدر نبوده است؛ وَاَلَا مثلاً مرحوم میرزای قمی (2) (رضوان الله تعالی علیه) نقشش در دفاعی که ایرانی ها در مقابل تهاجم روسها میکردند، مشخص است. ایشان آن «رساله ی عباسیّه» را در جهاد نوشته است. یا مرحوم کاشف الغطاء (3) (رضوان الله علیه) که در همان زمان، همین نقش را ایفا کرد و احکام بسیار مهمی را بیان نمود؛ و هلمّ جزاً. این نقش، زیاد است؛ مگر آن وقتی که علمای ما در انزوا قرار داشتند؛ یعنی مغلوب علی امرهم بوده اند

ص: 641

1- . تحف العقول، ص 50

2- . 1231-1151 هـ .- ق

3- . 1228-1154 هـ .- ق

و از طرف کسانی که سررشته‌ی کارها در دستشان بوده، به آنها اعتنایی نمیشده است.

همین مجاهدتها و از خودگذشتگی‌ها بود که يك ذخیره‌ی تمام نشدنی را پدید آورد. البته همه چیز تمام میشود؛ حتی این ذخایر آبرویی هم دیر یا زود تمام میشود؛ بسته به عمل ما است. علمای اسلام بخصوص علمای شیعه در ایران ذخیره‌ی عظیمی از حیثیت عمومی به وجود آوردند، که آن ذخیره توانست این انقلاب را به پیروزی برساند. اگر کسی خیال کند که این انقلاب عظیم با آن قدرت روحی و آن صلابت معنوی امام - که آن طور که ما دیده ایم و تجربه کرده ایم، در هزاران هزار انسان، یکی آن طور پیدا نمیشود - بدون آن اعتقاد معنوی عمیق مردم ایران به علما - که این ذخیره، همین اعتقاد است ممکن بود - با همان رهبری پیروز بشود، مطمئن باشید اشتباه کرده است. اگر آن ذخیره‌ی ایمان عمیق نسلهای پی در پی نمیبود، هیچ دستی نمیتوانست به صورت خلق الساعه چنین انقلابی را به وجود بیاورد و به پیروزی برساند.

امام، یکی از همان سلسله‌ی اطیاب بود؛ یکی از همان کسانی بود که خود بر این ذخیره، سهم بسیار عظیمی را اضافه کرد؛ به روحانیت و به رهبران اسلامی آبرو داد؛ اما از آن ذخیره، این بزرگوار حداکثر استفاده را در جای خود و به نحو صحیح انجام داد.

وقتی که امام بزرگوار ما در سال 1341 نهضت را شروع فرمود، آن کسانی که به ندای او پاسخ گفتند، از هزار نفر، يك نفر نمی شناخت این مرد کیست. خیلی‌ها اسم ایشان را هم درست نمیتوانستند تلفظ کنند، اما اجابت کردند؛ میدانستند عالم بزرگی است که برای حفظ اسلام در قم سینه سپر کرده و ایستاده است. جاذبه این بود: عالم دین. بعد که مردم با ایشان آشنا شدند و ایشان را شناختند، آن وقت آن پیوند عاشقانه‌ی بی نظیر پدید آمد، که در بین علمای ما چنین چیزی نبود و به این آسانی‌ها هم نخواهد بود.

این، آن ذخیره‌ی معنوی است.

هر عالمی از علمای بزرگ که آمد، چیزی بر آن ذخیره افزود. میرزای شیرازی (1) و شیخ انصاری (2) و آخوند خراسانی (3) و آشیخ عبدالله مازندرانی (4) و آسید محمد کاظم یزدی (5) و آشیخ میرزا محمد حسن آشتیانی (6) و مرحوم مدرّس (7) و مرحوم آیت الله کاشانی (8) و مرحوم آیت الله بروجردی (9) و دیگران، برگی بر این دفتر افزودند و این کتاب مفصل و مطوّل پُر از فضایل دین و افتخارات علمای دین پدید آمد؛ این شوخی نیست. این، زمینه‌ی پیروزی این نهضت بود؛ و این متعلّق به گذشته است. (10)

2 - نقش برخی علمای بزرگ در جریان‌ات سیاسی معاصر

2-1 - آیت الله العظمی سید عبدالحسین لاری

اشاره

2-1 - آیت الله العظمی سید عبدالحسین لاری (11)

پیشگامی در آزادی خواهی و مبارزه‌ی با استبداد داخلی و اشغالگران خارجی

منطقه‌ی لارستان در صد و اندی سال پیش به همّت این مرد بزرگ و کمک مردم این منطقه، مردم شهرها و عشایر، يك حرکت اسلامی بسیار پرماجرایی را در تاریخ ما ثبت کردند. اگر ارزیابی ما درباره‌ی ملت‌ها تابع این است که مقدار آگاهی آنها را بسنجیم، مقدار عزم و اراده‌ی ملی آنها را بسنجیم، روشن بینی و شجاعت آنها در اقدام را بسنجیم، اگر این وسیله‌ی

ص: 643

1- . 1312-1230 هـ . ق

2- . 1281-1214 هـ . ق

3- . 1329-1255 هـ . ق

4- . قرن نهم هـ . ق

5- . 1338-1247 هـ . ق

6- . 1339-1248 هـ . ق

7- . 1316-1249 هـ . ش

8- . 1340-1264 هـ . ش

9- . 1340-1253 هـ . ش

10- . در جمع روحانیون و طلاب حوزه‌ی علمیّه و ائمّه‌ی جمعه و جماعات استان بوشهر 1370/10/11

11- . 1264-1342 هـ . ق

سنجش قدر و قیمت جمعیتها و ملتها است، باید بگوئیم مردم لار و منطقه ی لارستان بزرگ، به حسب این مقیاسها و معیارها جزو برجسته ترین مردم کشور پهناور ما هستند. آن روزی که مسئله ی آزادی خواهی و مبارزه ی با استبداد در کمتر نقطه ای از کشور مطرح بود، در این منطقه به برکت روحانیت این مجتهد بزرگ و آگاه، مسئله ی مبارزه با استبداد برای مردم مطرح شد. آن روزی که مقاومت در مقابل اشغالگران خارجی برای بسیاری از ملت‌های منطقه ی ما و ملت خود ما چندان معنای روشنی نداشت، مردم منطقه ی لارستان به رهبری این سید بزرگوار در برابر اشغال انگلیس ایستادند؛ در مقابل زورگویی انگلیسها جان خودشان را کف دست قرار دادند. مرحوم آیت الله آسید عبدالحسین لاری در نامه ای که به فرزند خودش مینویسد، مینویسد فشارها زیاد است، اما من تا آخرین قطره ی خون خودم ایستاده ام. وقتی رهبر این جور است، وقتی پیشوای مردم این جور صادقانه می ایستد، به طور طبیعی عزم و اراده ی ملی در جهت درست به کار می افتد و ملت‌ها را هدایت میکند. بعد از آن بزرگوار هم فرزند او، مرحوم آیت الله آسید عبدالمحمد که شخصیت برجسته ی روحانی است هم مبارزاتی را انجام دادند. (1)

2-2 - آیت الله العظمی میرزای شیرازی

مبارزات چندجانبه ی میرزا

اشاره

میرزای شیرازی (2)... آن عالم بزرگ تاریخ روحانیت و پرچمدار يك مبارزه ی پُر مغز و پُر معنا علیه مراکز فساد و کانونهای طغیان و انحراف. حرکت میرزای شیرازی که برخلاف بسیاری از حوادث 150 سال اخیر، متأسفانه هنوز کار درست و کاملی درباره ی آن نشده است، يك حرکت

ص: 644

1- . در دیدار عمومی با مردم لار 1387/2/19

2- . 1312-1230 ه . - ق

ذو ابعاد و پرمعنا و بسیار پُربرکت بوده است. آن يك سطری که میرزای شیرازی نوشت و آن روز بساط کمپانی انگلیسی را از ایران برچید و سلطه ی استعماری را موقتاً از کشور قطع کرد، يك مبارزه ی چندجانبه [بود]:

1 - مبارزه با دستگاه استبدادی سلطنت مطلقه ی ناصرالدین شاهی

اولاً، مبارزه با دستگاه استبدادی سلطنت مطلقه ی ناصرالدین شاهی بود که در اوج خود هم بود؛ یعنی تا آن روز چهل و چند سال بود که آن پادشاه ظالم بر ایران حکومت مطلقه میکرد و حقیقتاً هیچ چیز هم جلودار او نبود. مفسد حکومت ناصرالدین شاهی، هم دامنه ی اقتصادی داشت، هم دامنه ی سیاسی داشت، هم دامنه ی معارفی و دینی داشت؛ مثلاً یکی از اهداف ناصرالدین شاه طبق اسنادی که امروز در اختیار هست، این بود که نفوذ علما را در جامعه کم کند. بعضی از غرب زده ها و قدرت زده های زمان ما میخواستند مبارزه ی رضاخان با روحانیت را به حساب جریانات روشنفکری بگذارند؛ که بله، رضاخان میدید که علما مرتجعند و چون میخواست کشور را نوسازی کند، لذا با علما مبارزه میکرد! معلوم میشود که این قضیه این طورها نیست؛ مسئله ی مبارزه ی با علما، در دستور کار همه ی سلاطین مستبد بود؛ نمیتوانستند در کنار و روبه روی خود کانون قدرتی را تحمل کنند که تا اعماق دل مردم نفوذ دارد. رضاخان با همان انگیزه ای با علما برخورد میکرد که ناصرالدین شاه میخواست برخورد کند. در همین قضیه، میرزای بزرگ (رضوان الله علیه) قبلاً یکی دو نامه به ناصرالدین شاه نوشت و او را از این کارها نهی کرد؛ اما او با تعبیرات توهین آمیز و سبکی به میرزا جواب داد: شما مشغول درس و کار خودتان باشید؛ به این کارها کاری نداشته باشید! می بینید که این عبارت هم عبارت آشنایی است و در طول این صد و چند سال، طرف داران قدرت مطلقه ی شخصی، بارها آن را به علما گفتند: بروید مشغول مدرسه و مسجد خودتان باشید؛

به سیاست چه کار دارید! پس ناصرالدین شاه دارای يك حکومت مطلقه و مستبدّ فردی بود که با اخلاق و اقتصاد و دین و روحانیت محبوب مردم معارضه و ناسازگاری داشت. بنابراین، يك بعد فتوای میرزای شیرازی، مبارزه با این خودکامه و کشیدن دندان قدرتمند این پلنگ تیزدندان بود؛ و حقیقتاً دندان او کشیده شد و قدرت او کم شد. این قضیه مربوط به سال 1308 هجری است؛ یعنی چهار سال پیش از رحلت میرزا و تقریباً پنج سال پیش از مرگ ناصرالدین شاه.⁽¹⁾

2 - مبارزه ی با استعمار و نفوذ خارجی ها

ثانیاً، مبارزه ی با استعمار و نفوذ خارجی ها در این کشور بود. در چند سال آخر عمر ناصرالدین شاه سالهای اوّل قرن چهاردهم؛ یعنی از سال 1300 به بعد، کار دربار ناصرالدین شاه، امتیاز دادن به این دولت و آن دولت، این کمپانی و آن کمپانی و گرفتن پول و فروختن مملکت شده بود؛ مثل امتیاز رویترو و همین امتیاز تنباکو و غیره! با آن حرکت عظیم میرزا و آن فتوای کوبنده، جلوی این انحصارها و امتیازها و دخالتهای خارجی هم گرفته شد.⁽²⁾

3 - مبارزه ی با غرب زدگان

اشاره

ثالثاً، مبارزه ی با غرب زدگانی بود که در همان ایّام، تازه شروع به ایجاد جریانهای فکری در داخل کشور کرده بودند و روی خودشان نام «روشنفکر» گذاشته بودند؛ از قبیل میرزا ملکم خان و امثال او؛ که اینها نه فقط با این حرکت خیانتبار ناصرالدین شاه مبارزه نکردند، بلکه همین شخص نام برده که او را به اصطلاح بنیانگذار و پدر روشنفکری در ایران دانسته اند،

ص: 646

1- . در دیدار با جمعی از روحانیون، انّمه ی جماعات و وعّاظ نقاط مختلف کشور در آستانه ی ماه مبارك رمضان 1370/12/14

2- . همان

حتی خود دلّال انحصارات خارجی هم بود! آنهایی که دم از روشنفکری و دفاع از منافع ملت میزدند، آن طور برخورد کردند؛ اما روحانیت و در رأس آن میرزای بزرگ، این گونه قاطع و کوبنده با همه ی اینها مبارزه کرد؛ این پرچم پُرافتخاری است که میرزای شیرازی آن را بلند کرد و بعد از او این پرچم نخواهید. اگرچه قبل از میرزا هم از این گونه قضایا بود، زمان میرزای قمی، زمان کاشف الغطاء و دیگران و دیگران، که در دفاع از منافع ملت اسلامی و اسلام و مسلمین و ورود در مسائل اجتماعی سعی وافری داشتند، لیکن نمونه ی کامل آن، این حرکت بود. (1)

استمرار حرکت میرزا

بعد از میرزا نیز شاگردان او و بزرگان حوزه ی علمیه ی نجف و کربلا و سامرا و قم و بقیه ی مراکز اسلامی، هر جا که محلّ حضور يك رهبر اسلامی و حضور قدرتمندانه ی اسلام بود، حضور داشتند؛ و این یکی از عجایب تاریخ ایران است؛ و عجیب تر این است که این حادثه برای مردم ما شناخته شده نیست! مردم ما نمیدانند که وقتی ایتالیایی ها وارد لیبی شدند و آن کشور را اشغال کردند، مرحوم سیّد محمّد کاظم طباطبایی صاحب عروه و بعضی دیگر از مراجع قم، به نفع مردم مسلمان لیبی و علیه ایتالیایی ها فتوای جهاد دادند. مردم نمیدانند که وقتی انگلیسی ها در بوشهر نیرو پیاده کردند، مرحوم آیت الله العظمی سیّد عبدالحسین لاری آن ملای مجاهد طراز اول، اعلام جهاد داد و مردم را مسلّح کرد و خودش نیز مسلّح شد و پیشاپیش مردم حرکت و جهاد کرد. مردم ایران نمیدانند که مرحوم شیخ الشریعه ی اصفهانی، مرجع تقلید بزرگ ساکن نجف فتوا داد که استعمال اجناس مصنوعه ی در داخل کشور لازم است و مردم باید از

ص: 647

استفاده از مصنوعات خارجی اجتناب کنند، تا به این ترتیب دیگران در داخل کشور نفوذ نکنند. همه میدانند که در ژاپن، حدود صد سال پیش از این گفتند که مردم حق ندارند از مصنوعات خارجی استفاده کنند، تا در داخل آن کشور چرخ اقتصاد به کار بیفتد؛ اما میدانند که در همان زمان، بلکه زودتر از آن، عین همین پیشنهاد و همین فتوا، از طرف مراجع و علمای شیعه صادر شد؛ منتها متأسفانه در داخل کشور، هیچ کس از سرجنابها و اهل قلم و اهل سیاست و روشنفکران کمکشان نکرد! فتوای میرزای شیرازی دوم مرحوم میرزا محمدتقی شیرازی در مقابله ی با انگلیسی ها و فتوای تحریم انتخابات قلابی انگلیسی ها در عراق، نمونه ای دیگر از حضور علما در صحنه ی سیاست است. آن روز مرحوم شریعت اصفهانی فتوا داد که شرکت در انتخابات قلابی انگلیسی ها حرام است؛ کار سیاسی از این روشن تر، از این قوی تر، از این روشن بینانه تر؟ امروز مسئله ی آن انتخابات یواش یواش دارد از لابلای کتابها خارج میشود! آن علما و مراجع، سلف صالح شما هستند. این است معنای آن مطلبی که امام بزرگوار ما مکرر میفرمودند که علما پیشوایان نهضت مردم علیه ظلم و استبداد در طول سالیان متمادی بوده اند؛ و اینها است که به شخصیتهایی مثل مرحوم سیدحسن مدرس و مرحوم آیت الله کاشانی منتهی شد؛ اینها طلبه های همان مدرسه و شاگردان همان اساتید بودند که این طور در ایران درخشیدند. (1)

3-2 - میرزا کوچک جنگلی

قضیه ی مرحوم میرزا کوچک جنگلی يك قضیه ی ویژه است؛ اگرچه که در آن دوره ی خاص، یعنی در دوره ی فاصله ی بین مشروطیت و سر

ص: 648

کار آمدن رضاخان، حوادث گوناگونی در کشور به وجود آمده و همزمان با نهضت جنگل، چند کار بزرگ دیگر هم در گوشه و کنار کشور؛ مثل مرحوم شیخ محمد خیابانی در تبریز، یا کلنل محمدتقی خان پسیان در مشهد؛ اتفاق افتاده - که اینها همه تقریباً همزمان است - لکن قضیه ی جنگل يك قضیه ی ویژه است. خب ما قضایای تبریز را و حضور مرحوم شیخ محمد خیابانی و اینها را خوب میدانیم، هم در تاریخ نوشته شده و هم قضایای خصوصی و اطلاعات زیادی داریم، اما آن صبغه ی مردمی و نجابتی که در کار مرحوم میرزا کوچک خان جنگلی هست، در هیچ کدام از این دو سه کار دیگری که همزمان در آن دوره اتفاق افتاد در سرتاسر ایران، نظیر ندارد. میرزا کوچک... يك روحانی است، يك طلبه است... در اینکه طلبه بوده، در اینکه روحانی بوده، هیچ شکی نیست؛ در حوزه ی خودرشت، بزرگانی هم در آن وقت بوده اند که میتوانند از آنها استفاده کند، در این هیچ تردیدی نیست. بنابراین منشأ حرکت میرزا کوچک خان، يك منشأ صددرصد دینی و اعتقادی است.

رفتار او هم يك رفتار دینی و اعتقادی است، یعنی انسان مشاهده میکند با اینکه در درون تشکیلات خودشان مخالفینی داشت، بعضی از اقشار گوناگون ممتاز هم با او مخالفت میکردند، اما مرحوم میرزا کوچک در برخورد با اینها کاملاً حدود شرعی را رعایت میکرد و اهل درگیری با داخل نبوده. مثلاً کسانی بودند که مخالفتهای اعتقادی با ایشان داشتند؛ همراهان ایشان - آن افرادی ها - میگفتند اینها را بزنیم سرکوب کنیم! میرزا کوچک نمیگذاشته، جلوی اینها را میگرفته و مانع میشده از اینکه این کار را بکنند؛ یعنی رفتار هم يك رفتار دینی است.

و حرکت، يك حرکت صددرصد اسلامی و ایرانی است. خب آن زمان میدانید دیگر، آن غوغای نهضت مارکسیستی و تشکیل شوروی و هیاهویی که در دنیا و در بین ملت‌ها راه افتاده بود و جاذبه ای که برای بعضی

از ملت‌ها به وجود آورده بود، طبعاً يك عده ای را مجذوب خودش کرده بود و دوروبری های ایشان هم از این طریق به ایشان خیانت کردند. لکن این مرد به خاطر پابندی اش به اسلام، جذب تفکر مارکسیستی نشد و رد کرد به طور صریح و قاطع آن نظریه را؛ با اینکه جزو نزدیک ترین هایی که با او از اول همراه بودند، گرایش پیدا کردند. البته آنها هم ناکام از دنیا رفتند، هیچ کدام آنها هم خیری از این زندگی ندیدند و از آن جریان بلشویکی هیچ خیر و تجاوب جوانمردانه ای مشاهده نکردند. و [میرزا کوچک با این جریان] مخالفت کرد، [چرا که با] اجنبی مخالف بود؛ یعنی چون سیاستی بود که از طرف اجانب بود [با آن مخالفت کرد]. با اینکه اینها مقابله شان با دستگاه های حاکم مثل انگلیس و روسهای قزاق و مانند اینها بود؛ اما در عین حال به آن طرف هم جذب نشد؛ استقلال را حفظ کرد. يك نمونه ی خیلی برجسته ای است میرزا کوچک خان؛ خداوند ان شاءالله در جاتش را عالی کند. (1)

4-2 - آیت الله ابوالقاسم کاشانی

نقش محوری در مبارزات ملی شدن نفت

آیت الله کاشانی کسی است که اگر او نبود، نهضت ملی شدن صنعت نفت یقیناً در این کشور به وقوع نمیپیوست. من به جوانان عرض میکنم، با تاریخ گذشته ی نزدیک کشورتان آشنا شوید؛ چون یکی از راه های فریب و اغواگری، تحریف تاریخ است که امروز متأسفانه این کار پوفور صورت میگیرد. مرحوم کاشانی کسی است که به کمک او دکتر مصدق و دیگر سران نهضت ملی شدن صنعت نفت توانستند حمایت مردم را به این حرکت جلب کنند؛ و آلا حمایت مردم جلب نمیشد. کسی مصدق را نمی شناخت؛ کسی معنای ملی شدن صنعت نفت را نمیدانست؛ توده های عظیم مردم که رأی و حضور و اقدام آنها در تحولات اجتماعی

ص: 650

تعیین کننده است، در جریان وارد نبودند و برای آنها توضیح داده نشده بود. دستگاه دربار که مخالف چیزفهمی مردم بود، خودش هم عامل دست انگلیسی ها بود. روشنفکران و سیاسیونی که جهت حرکتشان این بود، وسیله و راهی نداشتند و مردم به آنها اعتماد نمیکردند. مرحوم آیت الله کاشانی وارد میدان شد. سابقه ی این مرد را، علما می شناختند و مردم ایران هم به او ارادت داشتند. او کسی بود که به وسیله ی قشون غاصبِ مداخله گر انگلیس در ایران، از کشور تبعید شده بود. شما ببینید آن روز وضع کشور چگونه بود. امروز به استقلال سیاسی ملت ایران نگاه کنید، ببینید هیچ قدرتی در دنیا نمیتواند هیچ گونه موضع گیری ای حتی موضع گیری زبانی را بر دولتمردان ما تحمیل کند؛ اما آن موقع چنین بود که يك دولت بیگانه در دنباله ی جنگ بین الملل دوّم که انگلیسی ها و آمریکایی ها و روسها در زمان حکومت محمّددرضای پهلوی از چند طرف وارد کشور ما شده بودند به خودش جرئت میداد که يك عالم دینی را به خاطر مخالفت با سیاست انگلیس بگیرد و به خارج از کشور تبعید کند! البتّه قبلاً او را در قلعه ی فلك الافلاك خرم آباد زندانی کردند، که من رفتم آن سلولی را که میگفتند مرحوم آقای کاشانی در آنجا زندانی بود، از نزدیک دیدم. وقتی که از تبعید به تهران برگشت، امواج احساسات و ارادت مردم نسبت به این روحانی مجاهد و مبارز، چنان طوفانی به راه انداخت که همه ی دشمنان را پس زد و انگلیسی ها و دیگران حساب کار خود را کردند و فهمیدند که مبارزه با این عالم روحانی به جایی نخواهد رسید. بعد، مرحوم آیت الله کاشانی به عنوان نماینده ی مردم تهران و رئیس مجلس آن روز، پشتیبان طرح ملی شدن صنعت نفت شد. نمایندگان مرحوم آیت الله کاشانی به سرتاسر کشور مسافرت میکردند. من خودم آن وقت نوجوان بودم. نماینده ی مرحوم آیت الله کاشانی به مشهد آمد و منبر رفت. او چنان دلهای مردم را مثل مغناطیس به خود جذب میکرد که هیچ عامل دیگری نمیتوانست جای این حرکت

را بگیرد. و به این ترتیب در سال 1329 شمسی یعنی 51 سال قبل که شروع نهضت ملی شدن صنعت نفت ایران است، مردم طرف دار ملی شدن صنعت نفت ایران شدند و علی رغم اینکه محمدرضا موافق نخست وزیری مصدق نبود، به پشتیبانی حمایت مردمی، مصدق نخست وزیر شد. اگر مرحوم آیت الله کاشانی این حمایت عظیم مردمی را برای مصدق به وجود نمی آورد، او نخست وزیر نمیشد. بعد در سال 1331 که ضد حمله ی دربار علیه مصدق شروع شد و او از نخست وزیری برکنار گردید، فقط يك عامل توانست مجدداً قدرت را به مصدق برگرداند و او مرحوم آیت الله کاشانی بود. اینها جزو واضحات تاریخ است؛ جزو حوادثی است که کسانی که آن روز بودند، دیده اند و از قضایای آن خبر دارند و به روشنی میدانند چه گذشته است؛ لیکن عده ای عمداً اینها را کتمان میکنند و نمیگذارند این حرفها به گوش نسل حاضر برسد؛ که البته مقاصدشان معلوم است. وقتی شاه، قوام السلطنه را به جای مصدق به نخست وزیری انتخاب کرد، مرحوم آیت الله کاشانی در مقابل قوام السلطنه اعلامیه داد؛ مردم کفن پوشیدند و در تهران و شهرهای دیگر به خیابانها آمدند؛ لذا قوام السلطنه سه روز بیشتر نتوانست به عنوان نخست وزیر بماند. اصلاً مگر میشد در مقابل امواج عظیم مردم که آیت الله کاشانی راه انداخته بود، مقاومت کرد؟ لذا قوام السلطنه کنار رفت و دوباره مصدق بر سر کار آمد. انگلیسی ها نفت ایران را ملك شخصی خود به حساب آورده بودند و ده ها سال استفاده ی غاصبانه میکردند و مال ملت ایران را تقریباً مفت مفت میبردند و دربار سلطنت هم برای اینکه چهار روز بیشتر به حکومت ننگین خود ادامه دهد، با انگلیسی ها همکاری میکرد. اما این بساط را نهضت ملی شدن صنعت نفت به هم زد، که عامل و سرچشمه ی اصلی جوشش در این نهضت، همین مرد بزرگ و شجاع بود: مرحوم آیت الله سیدابوالقاسم کاشانی. (1)

ص: 652

دشمن فهمید که راز پیروزی ملت ایران چیست؛ لذا درصدد برآمد تا سیاسیون و سردمداران دولتی را از روحانیت و دین جدا کند. آنها را از آیت الله کاشانی جدا کردند و بینشان فاصله انداختند و متأسفانه موفق هم شدند. از سی تیر 1331 که مرحوم آیت الله کاشانی توانست ملت ایران را آن طور به صحنه بیاورد، تا 28 مرداد 1332 که عوامل آمریکا در تهران توانستند مصدق را سرنگون و تمام بساط او را جمع کنند و مردم هیچ حرکتی از خود نشان ندادند، یک سال و یک ماه بیشتر طول نکشید. در این یک سال و یک ماه، با وساطت ابادی ضد استقلال این کشور و با توطئه ی دشمنان این ملت، دکتر مصدق مرتب فاصله ی خود را با آقای کاشانی زیاد کرد، تا اینکه مرحوم آیت الله کاشانی چند روز قبل از ماجرای 28 مرداد نامه نوشت - همه ی این نامه ها موجود است - و گفت من میترسم با این وضعی که دارید، علیه شما کودتا کنند و مشکلی به وجود آورند. دکتر مصدق گفت: من مستظهر به پشتیبانی مردم ایران هستم! اشتباه او همین جا بود. ملت ایران را سرانگشت روحانیت کسی مثل آیت الله کاشانی وادار میکرد که صحنه ها را پُر کند و به میدان بیاید و جان خود را به خطر بیندازد. در 28 مرداد که کاشانی منزوی و خانه نشین بود و در واقع دولت مصدق او را منزوی و از خود جدا کرده بود، عدم حضور او در صحنه موجب شد که مردم نیز در صحنه حضور نداشته باشند؛ لذا کودتای های مأمور مستقیم آمریکا توانستند بیایند و به راحتی بخشی از ارتش را به تصرف درآورند و کودتا کنند. یک مشت اوباش و الواط تهران را هم راه انداختند و مصدق را سرنگون کردند. پس از آن، دیکتاتورِ محمدرضا شاهی به وجود آمد که 25 سال این ملت زیر چکمه های دیکتاتوری او لگدمال شد و ملی شدن صنعت نفت هم در واقع هیچ و پوچ گردید؛ چون همان نفت را به کنسرسیومی دادند که آمریکایی ها طراحان آن را کردند. هرچه دشمن

خواست، همان شد؛ به خاطر جدا شدن از روحانیت و دین. اینها عبرت است. (1)

5-2 - آیت الله سیدحسن مدرس

مقاومت در مقابل ارباب و تطمیع، مهم ترین ویژگی مدرس

امام (رضوان الله علیه) بارها اسم «مدرس» را می آوردند. مگر خصوصیت مدرس چه بود؟ از مدرس عالم تر هم داشتیم. خصوصیت عمده ی مدرس این بود که هیچ عامل ارباب و تهدید و تطمیع و فریبگری در او اثر نمیکرد. همان وقتی که علی الظاهر فضا را بر ضد او آن چنان متشنج کرده بودند که علیه اش شعار میدادند، او ایستاد و حرف خودش را زد. این خصوصیت يك نماینده ی خوب در مجلس است. بعضی ها زود مرعوب میشوند! من بارها عرض کرده ام که قدرتهای استکباری یعنی همین قدرتهای سلطه گر جهانی که مرتب روی این کشور و آن کشور دست می اندازند و دولتها و ملتها را زیر یوغ خودش میکشانند، عمده ی کارشان از ترساندن میگذرد. قدرت واقعیشان آن قدر نیست که بر زبان می آورند. بدیهی است این همه که اینها با این انقلاب و با این کشور بدند، اگر قدرت داشتند، تاکنون این انقلاب این طور رشد نمیکرد و این گونه نمیماند. آیا این خود دلیل نیست که سلطه گران آمریکا و صهیونیستهای عالم، آن چنان که ادعا میکنند، قدرت ندارند؟! اینها عمده ی کارشان را از راه تهدید و مرعوب کردن پیش میبرند. نماینده باید کسی باشد که مرعوب نشود. چه کسی مرعوب نمیشود؟ آدمی که دلش به خدا متکی باشد. وقتی انسان به خدا متوکل بود، از هیچ کس مرعوب نمیشود. ما يك نمونه ی زنده ی کسانی را که مرعوب نمیشوند در زمان خودمان دیدیم؛ یعنی امام (رضوان الله علیه) و هزاران نمونه ی دیگر را در میدان جنگ و در میدانهای سیاست ملاحظه کردیم. این جوانان مؤمن

ص: 654

و پاك باخته، از خدا ترسیدند؛ از هیچ کس غیر خدا ترسیدند: «الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدِ جَمَعُوا لَكُمْ فَاسْتَخَشِرْتُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ» (1). (2)

مخالفت مدرّس با قراردادهای استعماری ننگین

انگلیسی ها قراردادی را با دولت قاجاریه در میان گذاشتند که بر اساس آن قرارداد، تمام مسائل مالی و تمام مسائل نظامی کشور ایران در قبضه ی انگلیسی ها قرار میگرفت. مرحوم سیدحسن مدرّس، آن عالم آگاه، با این قرارداد مخالفت کرد و نگذاشت این لایحه در مجلس شورای ملی آن روز تصویب شود. بعد که انگلیسی ها از اینجا محروم شدند و دیدند نمیشود این طور عمل کرد، به فکر تازه ای افتادند. فهمیدند باید در ایران يك دیکتاتور را بر سر کار بیاورند تا امثال مدرّس را قلع و قمع کند؛ با مردم با کمال خشونت رفتار کند؛ خواسته های انگلیس را اعمال کند. لذا رضاخان را بر سر کار آوردند. ماجرای به سلطنت رسیدن رضاخان در ایران، یکی از ماجراهای بسیار عبرت انگیز تاریخ ما است. ماجرای است که همه ی جوانهای این کشور، امروز باید بدانند. هرج و مرج قبل از رضاخان، به وسیله ی مشت پولادین رضاخان و با کمک دولت انگلیس از بین رفت و يك نظم تحمیلی و استبدادی در کشور به وجود آمد که 55 سال ادامه پیدا کرد. نفوذ انگلیس در دستگاه های سیاسی و فرهنگی کشور ما، مردم را تحت فشار قرار داد. (3)

6-11 - آیت الله آقاجفی اصفهانی

وقتی که عالم شیعی در حوادث بزرگ اجتماعی حضور دارد، در این

ص: 655

1- . سوره ی آل عمران، آیه ی 173، ترجمه: «همان کسانی که [برخی از] مردم به ایشان گفتند: مردمان برای [جنگ با] شما گرد آمده اند؛ پس، از آن بترسید. و [لی این سخن] بر ایمانشان افزود و گفتند: خدا ما را بس است و نیکو حمایتگری است».

2- . در دیدار کارگزاران حج 1378/11/26

3- . در اجتماع بزرگ مردم قم 1379/7/14

طبعاً اسلامیّت هست، مقابله ی با هر دستگاه ظلم و استعمار و استکبار اعمّ از استعمار خارجی یا استبداد داخلی درش هست، مردمی بودن قهراً درش هست، امتداد داشتن در متن مردم و در خودِ روحانیّت درش هست. شما ملاحظه کنید، همین کاری که مرحوم آقای آقاجفی اصفهانی و اخوی ایشان مرحوم حاج آقا نورالله انجام دادند، این کار از قبل از مشروطه شروع شده، یعنی از زمان تحریم تنباکو و تا زمان رضاخان ادامه پیدا کرده؛ درحالی که در خلال این مدّت چه حوادث تلخی برای اینها پیش آمده: هم برای خود مرحوم آقاجفی که تبعید شد، مورد تحقیر قرار گرفت، به او اهانت شد، همین طور که شما میگویید مورد تهمت قرار گرفت و ابهاماتی در مورد ایشان به ذهنها القا شد؛ مرحوم حاج آقا نورالله (1) هم که معلوم است، بعد آمد و مسموم شد و به شهادت رسید. بنابراین نفسِ حضور روحانی عالم برجسته ی دینی خودش يك موضوعیّتی دارد. (2)

ص: 656

1- . برادر مرحوم آقاجفی

2- . در دیدار دست اندرکاران برگزاری کنگره ی بزرگداشت یکصدمین سالگرد رحلت آیت الله العظمی آقاجفی اصفهانی 1390/7/4

1 - ویژگی های فرهنگ سیاسی اسلام

1-1 - اسلامی بودن جهت گیری و عمل دولت

اشاره

اولین گام در تحوّل این است که رفتار خودمان، کیفیت کارمان، عزل و نصب خودمان، اعمال مدیریت خودمان، جذبه ای که به خرج میدهیم، انعطافی که به خرج میدهیم، برخوردی که با طبقات مخاطب و مراجع به خودمان انجام میدهیم، اسلامی باشد. (1)

اگر امروز احکام اسلام در این مملکت اجرا شود؛ همه ی گره ها و مشکلات باز و حل خواهد شد. ما هرچه عقب مانده ایم، به خاطر این است که در این زمینه ها یا کوتاهی کرده ایم یا نشده است. (2)

اسم ما دولت اسلامی باشد، کافی نیست؛ باید عمل و جهت گیری ما اسلامی باشد. اگر در اینها اختلال پیدا شد، حرکت مستمر و مداوم و پویانده ای که لازم است تا دولت اسلامی به صورت کامل شکل بگیرد، دچار نُکث میشود و طبعاً کار عقب می افتد. البته دولت اسلامی کامل به معنای واقعی کلمه، در زمان انسان کامل تشکیل خواهد شد؛ ما به قدر توان و تلاش

ص: 659

1- . در دیدار رئیس جمهور و هیئت وزیران 1384/6/8

2- . در دیدار نمایندگان مجلس شورای اسلامی 1382/3/7

خود می‌خواهیم مجموعه‌ی کارگزاران حکومت را به نقطه‌ای برسانیم که با نصاب جمهوری اسلامی تطبیق کند. (1)

دولت اسلامی، زمینه‌ی شکل‌گیری کشور اسلامی

اگر دولت ما اسلامی شد، آن وقت کشورمان اسلامی خواهد شد. اگر من و شما در معاشرت‌مان، در رفتارمان، در طلب مالمان، در مجاهدتمان، نتوانستیم خود را به حدّ نصاب برسانیم، از آن دانشجو، از آن جوان بازاری، از آن عنصر در رده‌های پایین دولتی، از آن کارگر، از آن روستایی، از آن شهری چه توقّعی میتوانیم داشته باشیم که اسلامی عمل کنند؟ چرا مردم را بیخود ملامت میکنیم؟ نباید ملامت کنیم. اگر کمبودی هست، خودمان را باید ملامت کنیم. (2)

عمل اسلامی مسئولان، مقدمه‌ی اسلامی شدن رفتار مردم

اول، ما اسلامی میشویم؛ وقتی اسلامی شدیم، آن وقت عمل مردم را مسلمان واقعی خواهد کرد و کشور، اسلامی خواهد شد؛ هم احکام و مقرّرات اسلامی است، هم اجرا اسلامی است، هم دولتمردان اسلامی اند، هم مردم به تبع حال و به تبع دولتمردان از لحاظ اخلاقی اسلامی خواهند شد. البتّه شیطان نمی‌میرد؛ شیطان زنده است. همیشه عدّه‌ای، جریانی، مجموعه‌هایی هستند که تسلیم شیطان بشوند؛ اما شکل کلی، اسلامی خواهد شد. (3)

ص: 660

1- . در دیدار رئیس‌جمهور و هیئت وزیران 1384/6/8

2- . همان

3- . همان

امیرالمؤمنین (علیه السلام) از اوائل نوجوانی تا هنگام مرگ، دو صفت «بصیرت» و «صبر»؛ بیداری و پایداری را با خود همراه داشت. او يك لحظه دچار غفلت و كج فهمی و انحراف فکری و بد تشخیص دادن واقعیتها نشد. از همان وقتی که از غار حرا و کوه نور، پرچم اسلام به دست پیامبر برافراشته شد و کلمه ی «لااله الاالله» بر زبان آن بزرگوار جاری شد و حرکت نبوت و رسالت آغاز گردید، این واقعیت درخشان را علیین ابی طالب (علیه السلام) تشخیص داد؛ پای این تشخیص هم ایستاد و با مشکلات آن هم ساخت؛ اگر تلاش لازم داشت، آن تلاش را هم انجام داد؛ اگر مبارزه لازم داشت، آن مبارزه را کرد؛ اگر جانفشانی میخواست، جان خود را در طبق اخلاص گذاشت و به میدان برد و اگر کار سیاسی و فعالیت حکومت داری و کشورداری میخواست، آن را انجام داد. بصیرت و بیداری او، يك لحظه از او جدا نشد. دوام، صبر و پایداری کرد و در این راه استوار و صراط مستقیم، استقامت ورزید. این استقامت ورزیدن، خسته نشدن، مغلوب خواسته ها و هواهای نفس انسانی که انسان را به تبلی و رها کردن کار فرا میخواند نشدن، نکته ی مهمی است. (1)

آری؛ عصمت امیرالمؤمنین (علیه السلام) قابل تقلید نیست. شخصیت امیرالمؤمنین (علیه السلام) قابل مقایسه با هیچ کس نیست. هر کدام از انسانهای بزرگی که ما در محیط و یا در تاریخ خودمان هم مشاهده کرده ایم، اگر بخواهند با امیرالمؤمنین (علیه السلام) مقایسه شوند، مثل مقایسه ی ذره با آفتاب است؛ قابل مقایسه نیستند، اما این دو خصوصیت در امیرالمؤمنین (علیه السلام) قابل تقلید و قابل پیروی است. کسی نمیتواند بگوید که اگر امیرالمؤمنین (علیه السلام) صبر و بصیرت، یعنی بیداری و پایداری داشت به خاطر این بود که امیرالمؤمنین بود. همه در این خصوصیت باید

ص: 661

سعی کنند که خودشان را به امیرالمؤمنین (علیه السلام) نزدیک کنند؛ هر چه همت و استعدادشان باشد. (1)

رازداری و عدم افشای اسرار حکومت

آنچه را که بر طبق مصلحت کشور و مصلحت نظام نباید گفت، نمیگوییم؛ نه اینکه خلاف آن را بگوییم، بسیاری از مسائل هست که گفتن آن بر مسئولان کشور حرام است؛ نباید بگویند. ما اگر همه ی آن چیزهایی را که میدانیم، بگوییم، فقط شما که نمیشنوید، آنهایی که دشمن شما هستند، آنها هم میشنوند... بلاشک نباید برخی از مطالب را گفت. اما آنچه را که نباید گفت، نباید گفت؛ نه اینکه باید خلاف آن را گفت و در اذهان شوب ایجاد کرد؛ شائبه ای به وجود آورد. قبلاً این روشن باشد، معلوم باشد؛ حرف ما همان است که از ما میشنوید؛ چه در نماز جمعه، چه در دیدارهای عمومی، چه در دیدارهای دانشجویی و دیدارهای گوناگون اختصاصی دیگر. (2)

مواظبت بر کمرنگ نشدن مرزهای ما و دشمن

مواظب باشید مرزهایتان را مشخص کنید. کسانی هستند که مزدور آنهایند؛ کسانی هستند که نوکر آنهایند؛ کسانی هستند که در خدمت آنهایند. مرزهایتان را با اینها هم روشن کنید و مشخص کنید. ملت ایران وقت انتخابات که میرسد، احتیاج به بصیرت دارد؛ نگاه کند ببیند دشمن چه موضعی گرفته است در قبال این حرکت عظیم مردمی؛ حواس خود را جمع کند، تصمیم درست بگیرد. این هم وظیفه ی ما مردم است که بایستی مراقبت کنیم. مواظب باشید مرزهای میان شما و دشمن کمرنگ

ص: 662

1- . در دیدار با گروه کثیری از دانشجویان و دانش آموزان به مناسبت سیزدهم آبان 1377/8/12

2- . در دیدار با دانشجویان نخبه، برتران کنکور و فعالان تشکلهای سیاسی - فرهنگی دانشگاه ها 1386/7/17

نشود؛ پاك نشود. مرز وقتی كمرنگ شد، احتمال اينكه كسانى از اين مرز عبور كنند يا دشمن از اين مرز عبور كند و بيايد اين طرف يا دوست و خودى غافل شود و از مرز عبور كند و برود به دامن دشمن، زياد خواهد بود. مرزها را روشن كنيد؛ مشخص كنيد. (1)

غفلت از توطئه ي استكبار؛ مقدمه ي اسارت در دام توطئه

اينكه مى بينيد ملت ما بعد از 26 سال «مرگ بر آمريكا» را فراموش نميكنند، به خاطر اين است كه غفلت از توطئه ي استكبار جهاني همان و اسير توطئه شدن همان. در واقع مرگ بر آمريكايى كه مردم ما ميگويند، مثل همان «اعوذبالله من الشيطان الرجيم» است كه اول هر سوره ي قرآن قبل از «بسم الله الرحمن الرحيم» گفته ميشود. استعاذه ي به خدا از شيطان رجيم براى چيست؟ براى اين است كه انسان مؤمن يك لحظه حضور شيطان را فراموش نكند؛ يك لحظه از ياد نبرد كه شيطان آماده ي حمله به او و انهدام حصار معنوى و ايماني اوست. مرگ بر آمريكا هم براى اين است كه ملت فراموش نكند كه سلطه گران جهاني منافع سرشارى كه در اين كشور داشته اند و دست آنها کوتاه شده، از ياد نبرده اند. آنها هميشه دنبال اين هستند كه همان منافع را باز در داخل اين كشور براى خودشان تأمين كنند و به قيمت نابودى استعداد جوانان و آينده ي اين كشور، بر ثروت و علم و فتاوري خود بيفزايند. پس ملت ايران دير شروع كرد؛ از انقلاب اسلامى شروع كرد. تغييرات عظيم عميق اجتماعى بايد در طول چند نسل به وجود بيايد. (2)

در روايات ما هست كه از موارد شبهه پرهيزيد، زيرا كه نزديك شدن به موارد شبهه، انسان را در خطر لغزش به آن سوى مرز قرار ميدهد. (3)

ص: 663

1- . در دیدار با جمعی از اقشار مختلف مردم قم 1386/10/19

2- . در دیدار اعضای اتحادیه ی انجمنهای اسلامی دانش آموزان 1383/12/24

3- . دیدار نمایندگان هفتمین دوره ی مجلس شورای اسلامی 1386/3/8

ما هر روز و هر ساعت، در معرض يك امتحانيم. ملت ما بايد با همان اراده ای که این نظام را در طول چند سال مبارزه و مقاومت به وجود آورد و آن را حفظ کرد، در آینده هم با قدرت و مقاومت و مجاهدت و آگاهی و هوشیاری، این نعمت بزرگ الهی را حفظ کند. ملت ما، ملت هوشیاری است. البته، باید این آگاهی ها تقویت هم بشود و قدرت تحلیل، روزه روز بالا رود تا مردم در مقابل حوادث بتوانند خودشان را حفظ کنند. (1)

داشتن تحلیل سیاسی

شما خیال نکنید آمریکا از لحاظ قدرت مادی ضعیف است؛ نخیر! قوی است و همه چیز دارد؛ اما چیزهایی که او دارد، بر آنچه که این انقلاب دارد، کارگر نیست. آن امکانات، رژیمی را تهدید میکند که با کودتا روی کار آمده است و یا با مردم خود ارتباط ندارد. نظام اسلامی چیزی دارد که بمب و حمله ی خارجی و مانند آنها بر آن کارگر نیست؛ بلکه آن را مستحکم تر میکند و آن «مردم» است. نظام اسلامی مردم را دارد. تا مردم با نظام اسلامی اند؛ تا مردم اگر ببینند سروصدایی است، پنجره ها را باز میکنند ببینند چه خبر است و اگر به وجود آنها احتیاج است بروند؛ تا جوانان به مسائل انقلاب، احساس حمیت میکنند؛ تا سیاست جزو زندگی مردم است؛ دانشگاه سیاسی است، بازار سیاسی است، جامعه ی روحانیت سیاسی است و همه و همه در مسائل سیاسی دخالت میکنند، نظر میدهند و تحلیل میکنند، کاری از آمریکا و غیر آمریکا و بمب اتم و تجهیزات و فتاوری و پول و دلار و غیره برنخواهد آمد. این، بخش اول قضیه. بنابراین، دشمن نمیتواند هیچ کاری بکند. اما اگر این نظام اسلامی، مردم را از دست بدهد؛ مردم بی توجه و دلسرد شوند، ایمانشان سست شود، به فکر

ص: 664

زندگی شخصی خودشان بیفتند؛ هرکسی بگوید ما چند سال در خدمت انقلاب بودیم، دیگر بس است، برویم سراغ کارمان؛ تاجر برای تجارت خود، کاسب برای کسب خود، زارع برای زراعت خود، دانشجو و طلبه برای درس خود و آن یکی برای تبلیغ خود، ارزش بیشتری قائل شوند، مسائل کشور و انقلاب، البته آسیب پذیر است. ما از آسمان که نیفتاده ایم! ما ذاتاً که بر ملت‌های دیگر؛ امت‌های تاریخ و گذشتگان خودمان، رجحانی نداریم. رجحان این ملت به دلیل انتخاب راه خدا و ایمان بود؛ به سبب حضورش بود که «من کان لله کان الله له»؛ هر کس در خدمت اهداف الهی باشد، خدا کمکش میکند. «وَلَيُنْصِرَنَّ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ» (1)؛ هر کس خدا را نصرت کند، خدا هم نصرتش میکند. تا به حال این طور بود. اگر خدا را نصرت نکنیم، قضیه بعکس و طور دیگری میشود و دشمن، مسلط خواهد شد. (2)

شما دانشجویان؛ و حتی دانش آموزان مدارس، روی این ریزترین پدیده های سیاسی دنیا فکر کنید و تحلیل بدهید. گیرم که تحلیلی هم بدهید که خلاف واقع باشد؛ باشد! کشوری که جوانانش سیاسی نباشند، اصلاً توی باغ مسائل سیاسی نیستند، مسائل سیاسی دنیا را نمیفهمند، جریانهای سیاسی دنیا را نمیفهمند و تحلیل درست ندارند. مگر چنین کشوری میتواند بر دوش مردم، حکومت و حرکت و مبارزه و جهاد کند؟ این نکات ریز را، باید جوانان ما درک کنند. (3)

3-1 - صبر و استقامت

استقامت؛ اساس کار

بدانید حفظ نعمت بمراتب مشکل تر از کسب نعمت است. استقامت

ص: 665

1- . سوره ی بقره، بخشی از آیه ی 40، ترجمه: «و قطعاً خدا به کسی که [دین] او را یاری میکند، یاری میدهد».

2- . در خطبه های نماز جمعه ی 19 رمضان 1374/11/20

3- . در دیدار دانش آموزان و دانشجویان به مناسبت روز ملی مبارزه با استکبار 1372/8/12

کردن اساس کار است. خیلی از ماها نیت‌هایمان خوب است و با نیت خوب وارد می‌شویم؛ اما نمیتوانیم این نیت را نگه داریم؛ این نیت در اثنای راه به موانعی برخورد میکند؛ سایش پیدا میکند؛ کمرنگ و ضعیف میشود و احیاناً يك جاذبه ی قوی معارضی دل را - که جایگاه نیت، دل است - به سوی خودش جذب میکند؛ يك وقت نگاه میکنید، می بینید اصلاً نیت رفت؛ نیت يك چیز دیگر شده؛ آن وقت راه انسان عوض میشود. اگر می بینید بعضی ها ربنا الله را گفتند، اما امروز به جای کعبه رو به بتکده دارند؛ شعار خوب را دادند، اما امروز 180 درجه در جهت عکس آن شعار حرکت میکنند، عاملش این است؛ نتوانستند نگه دارند. چرا نتوانستند؟ چون در اثنای راه، جاذبه ها پیدا میشود. (1)

حرکت امام، الگوبرداری شده از حرکت حسینی در موضوع استقامت

میدانید که حرکت امام، مشابهتهای زیادی با نهضت حسینی دارد و تقریباً الگوبرداری شده از حرکت حسینی است. گرچه آن حرکت، یعنی حرکت امام حسین (علیه السلام) منتهی به شهادت آن حضرت و یارانش شد و این حرکت به پیروزی امام منتهی گردید؛ ولی این فارق ایجاد نمیکند. زیرا يك نوع فکر، يك مضمون و يك طرح کلی بر هر دو حرکت حاکم بود. اقتضانات متفاوت بود؛ لذا سرنوشت آن حرکت، شهادت امام حسین (علیه السلام) و سرنوشت این حرکت، حکومت امام بزرگوار ما شد. این به طور کلی، امر روشن و واضحی است. (2)

از جمله ویژگی هایی که در هر دو حرکت، به طور بارزی وجود دارد، موضوع «استقامت» است. با کلمه ی استقامت و معنای آن، نباید عبوری و گذرا برخورد شود؛ چون خیلی مهم است.

ص: 666

1- . در دیدار رئیس جمهور و هیئت وزیران 1384/6/8

2- . در اجتماع پرشکوه زائران مرقد مطهر امام خمینی (ره) 1375/3/14

... عرض من این است که امام بزرگوار ما در این خصوصیت، به طور کامل دنباله رو امام حسین (علیه السلام) شد. لذا، این خصوصیت امام، انقلاب را به پیروزی رساند. ثانیاً، پیروزی بعد از رفتن خودش را هم تضمین کرد؛ هم پیروزی فکرش و هم پیروزی راهش را که مظهر آن، همین اجتماع عظیم شما مردم و مظهر وسیع ترش در سطح عالم، گرایش ملت‌ها به اسلام و به راه امام است. کسب این پیروزی‌ها، به خاطر استقامت او بود. (1)

سه عرصه‌ی صبر سیاسی: طاعت، معصیت و معصیت

این سه عرصه گاهی در مسائل صرفاً شخصی است، مثل همین مثالهایی که به ذهن می‌آید و همه میدانیم و عرض شد؛ گاهی در مسائل غیر شخصی است؛ مسائل اجتماعی، مسائل عمومی، یا به تعبیر دیگر، مسائلی که سر و کار دارد با سرنوشت یک مجموعه؛ یک امت، یک ملت، یک کشور. فرض بفرمایید آن اطاعتی که انسان باید بر آن پافشارد، اطاعتی است که اگر آن را انجام بدهیم یا ندهیم، به سرنوشت یک کشور ارتباط پیدا میکنند. فرض بفرمایید اطاعت جهاد فی سبیل الله مثلاً. در دوران دفاع مقدّس، رفتن به جبهه یک اطاعت بود. ایستادگی در امر دفاع از کشور و دفاع از نظام یک امر لازم و یک اطاعت بود. ایستادگی بر دفاع چیزی نبود که فقط مربوط به شخص خود انسان باشد. هر رزمنده‌ای که میرفت، در واقع داشت سرنوشت کشور را با رفتن خود و ایستادگی خود رقم میزد. یک وقت اطاعت این جور است. یا فلان کار بزرگ را که شما نماینده‌ی مجلس‌سید یا وزیرید یا مدیرید یا نظامی هستید یا در یک مؤسسه‌ی فرهنگی مشغول کارید، هر کدام در هر جا که مشغول کار هستید و اقدام لازمی را باید انجام بدهید، این اقدام، اطاعت است؛ اطاعت خدا است؛ خدمت به بندگان است. این یک جهتِ اطاعت به خدا، وظیفه‌ی در نظام اسلامی است.

ص: 667

این هم يك جهت دیگر اطاعت از خدا. مأمورین این دستگاه، این نظام الهی، کارهایی که انجام میدهند، وظایف الهی است که دارند انجام میدهند؛ از صدر تا ذیل. اگر چنانچه از این کار، شما خسته شدید مأمور انتظامی هستید، خسته شدید؛ مأمور اقتصادی هستید، خسته شدید؛ مأمور امنیتی هستید، خسته شدید؛ مأمور سیاسی هستید، خسته شدید؛ این بی صبری است. این خلاف توصیه ی «وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ» (1) است. به صبر استعانت کنید و از صبر کمک بگیرید. (2)

یا يك چیزی که معصیت است. معصیتی که تبعه ی آن، دنباله ی زشت و ناخوشایند آن فقط دامنگیر شخص شما نمیشود. «وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً» (3). گاهی يك چیزهایی هست که انسان يك حرکت خلافی را انجام میدهد، يك حرف نابجایی را میزند، يك اقدام نابجایی را میکند، يك امضای نابجایی را میکند - ما مسئولین و ضعیفان این جور است - که تبعاتش دامنگیر يك کشور یا يك جماعتی از کشور یا يك قشر میشود. این شد گناه. اینجا صبر از معصیت، معنای عظیم تری پیدا میکند. این صبر با آن صبری که شما مثلاً در مقابل يك رشوه قرار گرفته اید، صبر میکنید و رشوه را نمیگیرید، فرق میکنند. این بسیار کار ممدوحی است، بسیار کار بزرگی است؛ اما يك صبر در مقابل يك گناه شخصی است. از این بالاتر، صبر در مقابل گناهی است که این گناه فقط دامن شخص را نمیگیرد، دامن مجموعه را میگیرد. پس صبر از معصیت، چنین میدانی دارد. (4)

صبر بر مصیبت هم همین جور است. مصائب گاهی مصائب شخصی

ص: 668

- 1- . سوره ی بقره، بخشی از آیه ی 45.
- 2- . دیدار رؤسای سه قوه و مسئولان و مدیران بخشهای مختلف نظام 1387/6/19
- 3- . سوره ی انفال، بخشی از آیه ی 25، ترجمه: «و از فتنه ای که تنها به ستمکاران شما نمی رسد بترسید...»
- 4- . دیدار رؤسای سه قوه و مسئولان و مدیران بخشهای مختلف نظام 1387/6/19

انسان است، گاهی مصائب عمومی است. فرض بفرمایید مسئولین کشور با توطئه های گوناگون، با تهمت‌ها، با بدگویی ها، با اهانت‌ها و افتراهای صریح مواجهند؛ می بینید دیگر توی این مجموعه ی عظیم ارتباطات بین المللی و این خبرها و رسانه ها و نوشتارها و گفتارها، چقدر حرف زده میشود. علیه اسلام جداگانه؛ یعنی علیه جمهوری اسلامی به خاطر اسلام، علیه جمهوری اسلامی به خاطر انقلاب؛ علیه جمهوری اسلامی به خاطر تك تك آرمانهای نامطلوب از نظر استکبار؛ و علیه جمهوری اسلامی به خاطر بعضی از اشخاصی که در جمهوری اسلامی هستند که آنها نمی پسندندشان. یعنی علیه جمهوری اسلامی از طرق مختلف، به جهات مختلف این تهاجمات هست. خوب، اینها مصیبت است، صبر کردنش هم آسان نیست. بعضی از سران و مسئولان دنیا که ما آنها را از نزدیک دیده ایم و از حالات بعضی شان شنیده ایم، هستند که اینها گاهی يك زاویه ی بسیار بازی پیدا میکنند از اهداف و خط مستقیمی که به خیال خودشان ترسیم کردند؛ فقط به خاطر همین مسائل و ملاحظات بین المللی و اهانت‌های بین المللی. تحمل اینها برایشان سخت است. پس این هم صبر در مصیبت.

بنابراین صبر را با همه ی اهمیتی که دارد در این سه عرصه، يك بار در مسائل شخصی باید ملاحظه کرد که مهم است و من و شما بیشتر از دیگران باید به آن اهميت بدهیم، يك بار در عرصه ی مسائل اجتماعی و سیاسی و عمومی و ملی و همگانی که آن مخصوص من و شما است؛ یعنی مبتلا به آحاد مردم نیست؛ آنها این جور چیزهایی ندارند؛ مال ماها است؛ مال من است، مال شما ی دولتی است، مال شما ی قضائی است، مال شما ی نماینده ی مجلس است، مال مسئولین است. در هر دو مرحله، در هر دو سطح بایستی این سه عرصه را مورد نظر قرار داد و از صبر كمك گرفت؛ از صبر استعانت کرد؛ این اصل مطلب.

آنچه در کنار این مطلب عرض میکنیم، این است که یکی

از بی صبری هایی که ما گاهی اوقات از خودمان نشان می‌دهیم یا شاهد هستیم که بعضی نشان می‌دهند، بی صبری در مقابل حفظ آرمانها و اهداف انقلاب است. به نظر من این از همه مهم تر است. جهت گیری نظام اسلامی؛ بایستی بر آن پای فشرده و بر سر آن پایداری کرد. صبر، اینجا بیش از جاهای دیگر معنا می‌دهد. (1)

ضرورت صبر بر اصول، مبانی و پایه های نظام اسلامی

ببینید برادران و خواهران عزیز! شماها مسئولین و کارگزاران این نظامید. نخبگان سیاسی و فرهنگی و اجتماعی این نظام، یا جمعی از نخبگان، اینجا جمع هستید؛ عمده ی مسئولین کشور الان اینجا جمع هستند. من و شما چرا در این نظام مشغول کار شدیم؟ آیا ما از اول به دنبال این بودیم که حکومتی تشکیل شود، دولتی به وجود بیاید، ما بشویم رئیس دولت، مسئول دولت، وزیر دولت، وکیل دولت؟ مگر مقصود این بوده؟ نه. اگر مقصود این باشد، باید عرض کنم زحماتی که هر کدام از ما میکشیم اگر با این نیت باشد همه اش «هَبَاءٌ مَّنْثُورًا» (2) است؛ بی ارزش است؛ پیش خدای متعال اجری ندارد؛ با زوال عمر زائل میشود، بلکه با زوال مدّت مسئولیت زائل میشود. ما فرقی با بقیّه ی گروه هایی که در کشورهای مختلف می آیند یک رژیم را تغییر می‌دهند، بر سر کار می آیند و قدرت را به دست میگیرند، این است که ما آمدیم برای اینکه یک جامعه ی اسلامی به وجود بیاوریم؛ ما آمدیم تا حیات طیّبه ی اسلامی را برای کشورمان و برای مردمان بازتولید کنیم؛ آن را تأمین کنیم. و اگر بخواهیم با یک نگاه وسیع تر نگاه کنیم، چون بازتولید حیات طیّبه ی اسلامی در کشور ما میتواند و میتواندست و میتواند همچنان الگویی برای دنیای اسلام شود، در واقع آمدیم برای اینکه دنیای

ص: 670

1- . دیدار رؤسای سه قوه و مسئولان و مدیران بخشهای مختلف نظام 1387/6/19

2- . سوره ی فرقان، بخشی از آیه ی 25، ترجمه: «... گردی پراکنده...».

اسلام را متوجه به این حقیقت و این شجره ی طیبه بکنیم؛ ما برای این آمدمیم. هدف، جز این چیز دیگری نبود، الان هم هدف جز این چیز دیگری نیست.

نظام اسلامی، نظامی است بر پایه ی مبانی اسلام. هر جا که توانسته ایم وضع موجود و ساختار کنونی نظام خودمان را بر پایه ی اسلام قرار بدهیم، این خوب است، مطلوب است؛ هر جا نتوانستیم، سعی ما باید این باشد که آن را بر همان پایه و مبنای اسلامی قرار بدهیم؛ از او نباید تخطی کنیم. این هدف ما است.

راز دشمنی های استکبار هم همین است؛ برای خاطر اینکه اسلام، نظام اسلامی و حکومت اسلامی و جامعه ی اسلامی، با ظلم مخالف است؛ با استکبار مخالف است؛ با دست اندازی به زندگی مردم مخالف است؛ با تجاوز به ملتها مخالف است؛ با فرعونیت قدرتها مخالف است؛ با استبداد بین المللی مثل استبداد داخلی کشورها مخالف است. این مخالفت هم فقط مخالفت قلبی نیست؛ نه، مخالفتی است که در مقام عمل و هر جایی که اقتضا پیدا کند، بروز خواهد کرد؛ ظهور پیدا خواهد کرد. این را میدانند؛ این از جمهوری اسلامی شناخته شده است. لذا آن کسانی که اهل تجاوزند، آن کسانی که اهل دست اندازی به منابع ثروت دیگرانند، اهل استکبارند، اهل فرعونیت در برخوردهای سیاسی خودشان هستند، با نظام جمهوری اسلامی قهراً مخالفند.

آن روز من در جمع آقایان محترمی گفتم. اینکه گفته میشود ما با قدرتهای بزرگ یا با آمریکا تفاهم نداریم، اشتباه است. عدم تفاهمی در کار نیست؛ آنها کاملاً ما را می شناسند، کما اینکه ما آنها را کاملاً می شناسیم. ما طبیعت و خوی استکبار را می شناسیم؛ میدانیم که آنها زیر ظاهر مخملینی که بر روی پنجه های خشن خود، بر روی چنگالهای خونین خود کشیده اند، چیست؛ این را ما میدانیم، می بینیم. ما به ادکلن و کراوات و ظاهر شیک

آقایان هرگز فریب نخورده ایم؛ باطنشان را دیده ایم. خودشان هم باطنشان را نشان داده اند؛ در گوانتانامو، در ابوغریب، در عراق، در افغانستان، در این بمبارانها، در این زورگویی ها، در این دخالت کردن در همه چیز، در این دسته بندی ها برای غارت ثروت حتی از ملت‌های خودشان و نه [تنها] از ملت‌های دیگر؛ ملت‌های دیگر که هستند. آنها از ملت خودشان هم غارت میکنند. کمپانی ها این جوری اند دیگر اینها را ما شناخته ایم، آنها هم ما را شناخته اند؛ آنها هم میدانند آن جمهوری اسلامی ای که با انقلاب آمد و امام آورد و سندهای جمهوری اسلامی بر آن پافشاری میکنند، یعنی جمهوری ضدّ ظلم، ضدّ استکبار، ضدّ زیاده خواهی، ضدّ تجاوز، ضدّ کنز ثروت و همین چیزهایی که در قرآن هست. آنها این را میدانند، به همین جهت مخالفند. این نظام ما است.

حالا- من و شما که مسئول در این نظام هستیم، مظهر واقعی و حقیقی صبر ما، صبر بر این اصول و این مبانی و این پایه ها است. باید از میدان در نروید. این جور نباشد که اگر چنانچه درباره ی قصاص اسلامی، درباره ی اقتصاد اسلامی، درباره ی شکل حکومت اسلامی، درباره ی قانون اساسی شما، هو و جنجال و هیاهو در دنیا راه انداختند - که امکان این کار را هم دارند که هیاهو راه بیندازند - شما جا بزنید؛ نه، بر مبانی خودتان پافشاری کنید. مبانی شما، عبودیت خدا است، خدمت به بندگان خدا است، دشمنی با دشمنان خدا است، دشمنی با دشمنان بندگان خدا است؛ شعارهای ما اینها است. نظام جمهوری اسلامی نظامی است بر این پایه ها؛ نظامی است عقلانی، نظامی است دانشی. عقلانیت باید بر تمام ارکان این نظام از بالا تا پایین حاکم باشد؛ اما عقلانیت به معنای تسلیم نیست؛ عقلانیت به معنای هزیمت نیست؛ عقلانیت برای پیش رفتن و در جهت یافتن راه هایی برای هر چه موفق تر شدن در رسیدن به این آرمانها است.

بعضی ها با نام عقلانیت، با نام اعتدال، با نام پرهیز از جنجال و دردسر

بین المللی، میخواهند از مبانی انقلاب و اصول انقلاب کم بگذارند! این نمیشود. این نشانه‌ی بی صبری و نشانه‌ی خسته شدن است. گاهی این خسته شدن را که خودشان خسته شده اند به مردم نسبت میدهند [و میگویند: «مردم خسته شده اند!»]؛ نخیر. مردم آن وقتی که احساس کنند مسئولین کشور با سربلندی، مسلمانی و عبودیت خودشان را اعلام میکنند، خوشوقت میشوند؛ خوشحال میشوند. این مردم، مسلمانند. حرکت مردم هم به خاطر همین بود. این مردم مگر همان مردمی نیستند که انقلاب کردند؟ شعارهای انقلاب چه بود؟ این مردم مگر همان مردمی نیستند که هشت سال این جنگ مظلومانه را اداره کردند؟ همین مردم اداره کردند. مگر مردم دیگری هستند؟ غیر از آن مردمی که در این کشور این کارهای بزرگ را انجام دادند، کدام مردم این کارها را کردند؟ پریشب تلویزیون فرمایش امام را راجع به مرحوم آیت الله طالقانی نقل میکرد، که دیدم واقعاً سر تا پای بیانات امام، از اول تا آخرش، کلمه کلمه اش، نکته و حکمت است رحمت و رضوان خدا بر او باد، ایشان در سخنرانی به مردم مطلبی به این مضمون میفرمود که نگاه کنید ببینید مردم در تشییع جنازه‌ی آقای طالقانی چه گفتند؟ گفتند: «ای نائب پیغمبر ما، جای تو خالی». عزاداری آنها برای نائب پیغمبر است. مسئله‌ی نیابت پیغمبر مطرح است؛ عالم دین. این نکته را امام از حرف مردم استفاده میکند و به ما تحویل میدهد. این درست است. مردم، پایبند اسلامند. در کنار مردم داری، در کنار مردمی بودن، برای مردم دل سوزاندن، برای مردم کار کردن، به آرای مردم اهمیت گذاشتن، به احساسات و عواطف مردم اهمیت دادن؛ این است مردمی بودن. وقتی مردم ببینند شما که مسئول جمهوری اسلامی هستید، افتخار میکنید، اعتزاز میکنید به مسلمانی خودتان، به ضد استکباری بودن خودتان، به ضد استبدادی بودن خودتان و از طرفی افتخار و اعتزاز میکنید به خدمتگزاری مردم؛ با مردم هستید، با مردم انس پیدا میکنید، به مردم

محبت میکنند، از مردم کمک میخواهید در مسائل گوناگون، خب، مردم خرسند میشوند؛ مردم این مسئول را دوست میدارند؛ خوششان می آید. ما وظیفه مان این است. ما حق نداریم از شعارهای انقلاب و شعارهای اسلام عقب نشینی کنیم؛ این، يك بی صبری است. این بی صبری ای است که نباید این را قبول کرد. پایبندی به این شعارها برخلاف خواست دشمن، برخلاف نظر دشمن، با حرکت کشور به سوی پیشرفت به معنای حقیقی کلمه، هیچ منافاتی هم ندارد که همیشه سعی میکردند این جور القا کنند که اگر اسلامی هستید، پس دیگر پیشرفت و دست یافتن به مراحل بالای رفاه مادی و پیشرفت علمی ممکن نیست؛ نخیر، درست بعکس است؛ درست بعکس است. ما پیشرفتهایمان زیاد بوده. (1)

4-1 - اخلاص و صدق در کار

صدق و اخلاص، شرط اول

توصیه ام به شما برادران عزیز این است که هر جا هستید، هر کاری که احساس میکنید انقلاب بدان نیاز دارد، آن را انجام بدهید. انقلاب به کار آدمهای کارآمد و صادق نیاز دارد. صدق و اخلاص، شرط اول است. اگر ما در کسی صدق و اخلاص نبینیم، خیلی احتمال دارد که کار او هم به درد نخورد و یا در مواقعی مشکل درست کند. انسانی که صدق و اخلاص ندارد، ولی کارایی دارد، مثل ماشینی میماند که اگر مراقبش نبودند و يك پیچ آن اشکال پیدا کرد، گاهی می بینید که ضربه ای هم به آدم میزند. کارایی انسانی به این است که هر فردی، از روی اخلاص و صدق و تبت صحیح، کاری را که به عهده اش است، انجام دهد تا انسان تلقی شود و ماشین نباشد. (2)

ص: 674

1- . در دیدار رؤسای سه قوه و مسئولان و مدیران بخشهای مختلف نظام 1387/6/19

2- . در مراسم تودیع کارکنان نهاد ریاست جمهوری 1368/5/18

با نام و یاد خدا، برای خدمت به خلق خدا نیت کنید. وقت را مصروف خدمت کنید، مصروف کار کنید، قصد را خدایی کنید و آنچه را که وظیفه‌ی شما است، با اخلاص و به بهترین وجهی انجام دهید. (1)

اخلاص لله، جلب کننده‌ی قلوب

چیزی که میتواند دل مردم را به طرف ما جلب کند اخلاص لله است. این، راز قضیه است. یکی از حکم قرآنی و یکی از حکم اسلامی، این است. این، خودش حکمت است. حکمت یعنی اینکه من و شما، اگر میانه‌ی خودمان را با خدا درست کنیم، خدا میانه‌ی ما را با مردم، درست خواهد کرد. راه دیگری وجود ندارد. حکمت، یعنی این! حقیقتی است فراتر از محاسبات مادی و حقیر؛ اگر شما برای خدا کار کردید و در راه خدا قدم برداشتید، خدا مشکل شما را با مردم، حل خواهد کرد. راه، این است. یعنی اگر انسان، حتی قصد جلب نفوس را هم داشته باشد، راهش این است که با صمیمیت عمل کند. اما ما باید قصدمان از این هم بالاتر باشد. ما باید تکلیفمان را انجام دهیم. (2)

ایمان و عمل مخلصانه، عامل قدرت و ثبات

ایمان و اخلاص و عمل مخلصانه، عامل قدرت و ثبات ما بود. (3)

1-5 - نگاه به قدرت به عنوان وسیله و فرصت برای تقرب به خدا

يك فرصت ذی قیمتی در اختیار کارگزاران نظام قرار گرفته است. به این فرصت برای تقرب به خدا، برای عبادت، برای تکامل نفس، برای

ص: 675

1- . در دیدار مسئولان شوراهای اسلامی شهر و بخش سراسر کشور 1378/3/4

2- . در دیدار نمایندگان دوره ی چهارم مجلس شورای اسلامی 1371/3/20

3- . در مراسم بیعت روحانیون، مسئولان و اقشار مختلف مردم استان اصفهان 1368/4/25

انجام وظیفه ای که ما را پیش خدای متعال روسفید خواهد کرد و ذخیره ای محسوب خواهد شد، نگاه کنید؛ برای آن روزی که انسان با حسرت به زندگی دنیایی خود نگاه میکند و دنبال ذخیره ای برای آن روز میگردد؛ روز قیامت. از این نظر باید این فرصت را حقیقتاً مغتنم بشمرید که امکان خدمت به شما داده شد؛ این فرصت، همیشه در دست ما که نمیماند. (1)

خدمت، با این ارزشی که عرض شد، خیلی بالاتر از آن است که انسان آن را وسیله ای قرار بدهد برای اینکه فلان مقصود مادی یا فلان هدف شخصی خود را برآورده کند. این چند سال را برای تقرّب به خدا استفاده کنیم. بعضی هستند که از این فرصتهای خدمت استفاده میکنند برای پُر کردن جیب خودشان؛ برای، به خیال خودشان، تأمین آینده ی خودشان؛ برای آباد کردن زندگی خودشان؛ این خطا است. این همانی است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) مالک اشتر را از آن نهی کرد و فرمود این مسؤلیتی که به تو سپرده شده است، طعمه ندان؛ این يك طعمه نیست که بیفتی رویش و بنا کنی «دو بدین چنگ و دو بدان چنگال»، خودت را، شکمت را، زندگی ات را بخواهی با این کار رنگین کنی. (2)

6-1 - توکل به خداوند در امور

به خدا توکل کنید. از خدای متعال توفیق بخواهید. رابطه تان را روزبه روز با معنویت و خدای متعال تقویت کنید. مبدا اشتغالات کاری، شما را از ذکر و توجه و پرداختن به معنویات باز بدارد! یعنی یکی از خطرهای این است که در عمل زدگی غرق بشویم و از آن ارتباط قلبی خودمان غافل بمانیم. آن چیزی که پشتوانه ی نشاط و شور و شوق و تحرّک و توفیق ما است، کمک الهی است. کمک الهی را باید به معنای واقعی کلمه از خدا خواست و از

ص: 676

1- . در دیدار رئیس جمهور، مسئولان و کارگزاران نظام 1386/4/9

2- . همان

خدا طلب کرد. (1) اعتماد به خدا را از دست ندهند؛ به خدا اعتماد کنند و به این مردم اعتماد کنند؛ ما باید به خدا متوسل باشیم، متذکر باشیم. (2)

7-1 - تکلیف گرایی

اشاره

این درس را هم سعی کردم که از امام عزیز بزرگوار فقیدمان به یاد داشته باشم که باید مقصود ما انجام تکلیف باشد، چه آن اقدامی که ما میکنیم، به نتایج مرسوم و مفروض خود در عرف معمول برسد و چه نرسد. ما برای نتایج، کار نمیکنیم؛ اگرچه به آن نتایج علاقه داریم و میخواهیم جمهوری اسلامی، قدرتمند و ثروتمند باشد و آسیب دشمنان جهانی به ما نرسد و از لحاظ مادی و معنوی، ملت ما برجسته و برخوردار باشد. اما حقیقت این است که این گونه نیست که اگر ما با تلاش خود و طبق وظیفه و حجت، به این مقاصد برسیم، احساس شکست بکنیم. این نکته را امام در طول ده سال گذشته، قولاً و عملاً به همه ی ما تفهیم کردند. آن چیزی را که احساس میکنیم تکلیف شرعی ما است، ان شاءالله انجام میدهیم. در تشخیص تکلیف هم سعی میکنیم نهایت دقت و احتیاط را انجام بدهیم. چیزی که من برای خود فرض میدانم، این است. در تشخیص تکلیف، ان شاءالله دچار سهل انگاری و آسان نگری نمیشویم. جوانب امر را مطالعه میکنیم تا آن چیزی که به عنوان تکلیف، در سمت هدایت عمومی ملت بر دوش ما است، تشخیص بدهیم. وقتی که تشخیص دادیم، پا را در آنجا محکم میگذاریم و بدون هیچ گونه تردید و ترسی و بدون هیچ گونه ملاحظه ای از هیچ قدرت سیاسی و نظامی عالم و هیچ تهدیدکننده و خطر هشداردهنده ای و بدون رعایت آن چیزهایی که انسان مجاز نیست آنها را در راه انجام تکلیف رعایت کند، عمل میکنیم. این، ان شاءالله شیوه

ص: 677

1- . در دیدار با رئیس جمهور و اعضای هیئت دولت به مناسبت هفته ی دولت 1386/6/4

2- . در دیدار کارگزاران نظام 1386/1/17

و سیره‌ی ما خواهد بود؛ یعنی تشخیص درست تکلیف و اقدام قطعی در جهت آن. (1)

دو نکته‌ی همراهی با مردم و حرکت در جهت خواست و اراده‌ی الهی را فراموش نکنید. مسئله‌ی خواست خدا هم امر غیر قابل فهم و مبهمی نیست. در هر کاری آنچه را که فکر میکنید تکلیف الهی است، عمل کنید. اگر تکلیف الهی با خواسته‌های شخصی معارض شد، خواسته‌ی شخصی را کنار بگذارید. این همان تقوای حقیقی و کاری است که برای مسئولان لازم است. برای پُست و مقام و شغل و امثال اینها اصالت و اهمّیت قائل نباشید. (2)

تکلیف مداری یا نتیجه‌گرایی

یک سؤال دیگر این است که اینجا هم باز بعضی از دوستان گفتند که رابطه‌ی «تکلیف مداری» با «دنبال نتیجه بودن» چیست؟ امام فرمودند: ما دنبال تکلیف هستیم. آیا این معنایش این است که امام دنبال نتیجه نبود؟ چطور میشود چنین چیزی را گفت؟ امام بزرگوار که با آن شدت، با آن حدّت، در سنین کهولت، این همه سختی‌ها را دنبال کرد، برای اینکه نظام اسلامی را بر سر کار بیاورد و موفق هم شد، میشود گفت که ایشان دنبال نتیجه نبود؟ حتماً تکلیف‌گرایی معنایش این است که انسان در راه رسیدن به نتیجه‌ی مطلوب، بر طبق تکلیف عمل کند؛ برخلاف تکلیف عمل نکند، ضدّ تکلیف عمل نکند، کار نامشروع انجام ندهد؛ وَاَلَا تَلَّاحِیْ که پیغمبران کردند، اولیای دین کردند، همه برای رسیدن به نتایج معینی بود؛ دنبال نتایج بودند. مگر میشود گفت که ما دنبال نتیجه نیستیم؟ یعنی نتیجه هرچه شد، شد؟ نه. البتّه آن کسی که برای رسیدن به نتیجه، بر طبق

ص: 678

1- . در دیدار با اعضای مجلس خبرگان رهبری 1368/5/15

2- . در دیدار با رئیس جمهور و هیئت وزیران به مناسبت بزرگداشت هفته‌ی دولت 1374/6/8

تکلیف عمل میکند، اگر يك وقتی هم به نتیجه ی مطلوب خود نرسید، احساس پشیمانی نمیکنند؛ خاطرش جمع است که تکلیفش را انجام داده. اگر انسان برای رسیدن به نتیجه، بر طبق تکلیف عمل نکرد، وقتی نرسید، احساس خسارت خواهد کرد؛ اما آن که تکلیف خودش را انجام داده، مسئولیت خودش را انجام داده، کار شایسته و بایسته را انجام داده است و همان طور که قبلاً گفتیم، واقعیتهای ملاحظه کرده و دیده است و بر طبق این واقعیتهای برنامه ریزی و کار کرده، آخرش هم به نتیجه نرسید، خب احساس خسارت نمیکنند؛ او کار خودش را انجام داده. بنابراین، اینکه تصوّر کنیم تکلیف گزایی معنایش این است که ما اصلاً به نتیجه نظر نداشته باشیم، نگاه درستی نیست.

در دفاع مقدّس و در همه ی جنگهایی که در صدر اسلام، زمان پیغمبر یا بعضی از ائمّه (علیهم السّلام) بوده است، کسانی که وارد میدان جهاد میشدند، برای تکلیف هم حرکت میکردند. جهاد فی سبیل الله يك تکلیف بود. در دفاع مقدّس هم همین جور بود؛ ورود در این میدان، با احساس تکلیف بود؛ آن کسانی که وارد میشدند، اغلب احساس تکلیف میکردند. اما آیا این احساس تکلیف، معنایش این بود که به نتیجه نیندیشند؟ راه رسیدن به نتیجه را محاسبه نکنند؟ اتّاق جنگ نداشته باشند؟ برنامه ریزی و تاکتیک و اتّاق فرمان و لشکر و تشکیلات نظامی نداشته باشند؟ این جور نیست. بنابراین تکلیف گزایی هیچ منافاتی ندارد با دنبال نتیجه بودن و انسان نگاه کند بیند این نتیجه چگونه به دست می آید، چگونه قابل تحقّق است؛ برای رسیدن به آن نتیجه، بر طبق راه های مشروع و میسر، برنامه ریزی کند. (1)

1-8 - ایمان شاداب

درست به این نکته توجّه کنید: هر دستگاه و هر مجموعه ای که بتواند

ص: 679

در درون خودش، این ایمان شاداب و پُرنشاط و فَعّال و پربرکت را بیشتر حفظ کند، بیشتر به درد این مَلّت، به درد این مملکت و این نظام و به درد این تاریخ میخورد و شما جهادگران، از آن قبیل هستید. شما توانستید این ایمان را در درون خودتان حفظ کنید. ارزش اصلی جهاد به این است. عشق و ارادت بنده به امثال مجموعه ی شما به خاطر این است. ما هیچ قوم و خویشی ای با اشخاص نداریم. اینکه شبانه روزی نمیگذرد که من شما جهادگران را بخصوص دعا نکنم، به خاطر وجود این گوهر تابناک در درون شما و در میان شما است. این را حفظ کنید. این است که میتواند کشور را نجات دهد. این است که به این مَلّت، نیرو میبخشد که بتواند در مقابل فشارها مقاومت کند.

فشار، زیاد است. از اوّل انقلاب هم فشار، زیاد بوده است؛ نه اینکه امروز خصوصیتی دارد. البته گاهی اوقات در داخل، بعضی از افراد غریبه - واقعاً باید گفت غریبه و بیگانه صفت - حرفهایی میزنند، یا کارهایی میکنند که دشمن، تطمیع و تشجیع میشود و فشارها را زیاد میکند! گاهی هم این طور نیست. آنچه که این دشمن را در همه ی ادوار مأیوس و رد کرده است، همین ایمان است. اینکه من نسبت به روزنامه ها هشدار دادم و باز هم آن را تکرار میکنم، به خاطر این است. البته بحث همه ی روزنامه ها نیست؛ بحث تعداد قلیلی از روزنامه ها است. فرقی نمیکند؛ قلیل و کثیر ندارد. بعضی از این طرف و آن طرف فریاد بلند کردند که «آقا مگر شما با آزادی مطبوعات مخالفید؟ شما که گفتید ما حرف مخالف را تحمّل میکنیم!» بله؛ حالا هم میگوییم. بنده حالا هم میگوییم که کسانی که نظر مخالفی دارند در هر مسئله و در هر زمینه مخالفت خودشان را بنویسند، بگویند، چاپ و منتشر کنند؛ کسی به آن کاری ندارد. اما فرق است بین آن کسی که نظر مخالفی دارد و این نظر مخالف را بیان میکند، با کسی که در زیر نقاب اعلام يك نظر مخالف، توطئه میکند و دشمنی می ورزد. اگر امروز کسی

از لحاظ اقتصادی در کار این دولت خدمتگزار، اخلاص کند، او دشمن ما است، باید با او مقابله کنیم. دشمنی، دشمنی است. دشمنی در عرصه ی اقتصادی دشمنی است و باید با آن مقابله کرد. دشمنی در عرصه ی نظامی و دشمنی در صحنه ی کار امنیتی، دشمنی است و باید با آن مقابله کرد. دشمنی در عرصه ی کار فرهنگی هم دشمنی است.

اگر کسی می نشیند و يك سلسله نوشته را در ظرف ده روز، یا بیست روز جور میکند و تدریجاً در روزنامه ای نشر میدهد، هدف آن نوشته این است که در مجموع در پایان کار مردم را نسبت به آینده ی خود ناامید سازد و وضعیّت کشور را آن چنان بد تصویر کند که برای هیچ کس نشاط کار کردن باقی نماند، این توطئه است. اگر کسی دستگاه های مسئول در کشور را با دروغ، با بیان مطالب خلاف و یا بیان نکردن بخشهای مهمی از حقیقت، طوری معرفی کند که برای جوانی که در دانشگاه درس میخواند، برای جوانی که در کارگاه کار میکند، اصلاً امید و نشاطی به آینده باقی نماند، بگوید آقا چه فایده دارد ما کار کنیم؛ این خیانت نیست؟ اگر کسانی بنشینند بنویسند و اصل مشروعیّت نظام اسلامی را که با این همه خون و فداکاری به دست آمده است، زیر سؤال ببرند، اینها توطئه است، اینها دشمنی کردن است؛ این بیان حرف مخالف خوانی است. مخالف خوانی يك حرف است و حرف مخالف زدن يك حرف دیگر است. اگر بخشهای مختلف، گوشه های گوناگون و سیاستهای مختلف را مورد نقد و انتقاد قرار دهند، چیز بدی نیست. يك کسی حرفی را میزند، يك کسی هم جواب او را میدهد، قضیه تمام میشود؛ اما اگر کسی بخواهد با نوشته ی خود، اساس و پایه های اصلی نظام را، آینده ی این ملت و کشور و مشروعیّت این نظام را در ذهن مردم متزلزل کند، این خیانت و براندازی است. دشمنی و براندازی، يك حرف است و حرف مخالف زدن يك حرف دیگر است. انسان، دست دشمنان را به طور صریح میبندد.

این را هم شما بدانید، یکی از مهم ترین ابزارهای نفوذ استکباری، همین رادیوهای بیگانه است! خرجهای زیادی میکنند، پولهایی میگذارند و سرمایه گذاری میکنند. من در یکی دو سال گذشته در خصوص اینکه آمریکا و صهیونیستها و جهانخواران اقتصادی دنیا چگونه به این رسانه های جمعی تکیه کرده اند، شرح مفصّلی دادم. در نماز جمعه بحث کردم که چگونه شده است که اینها میخواهند از این طریق در ملتها نفوذ کنند. رسانه های جمعی ابزار کار آنها است. در داخل هم يك عده می آیند و با اینها همصدا میشوند!

البته همه ی کسانی که در این میدان، کار خلاف میکنند، دشمنان نیستند؛ این هم معلوم باشد. بعضی هم دوستان نادانند، بعضی خودی های غافلند. من از خودی ها مصرّاً میخواهم قدری ذهن خودشان را باز کنند و فکر خودشان را به کار بیندازند؛ بفهمند امروز دشمن کیست، چه میخواهد و چه میکند و نقشه ی دشمن چیست؛ عقل، این است. شما در جبهه ی جنگ باید بدانید که آیا این جبهتی که تیراندازی میکنید، بمباران میکنید، همان جایی نیست که دشمن میخواهد بمباران شود؟ چرا شما کار دشمن را به عهده میگیرید؟ چرا جاده ی دشمن را هموار میکنید برای اینکه بتواند نیروهای خودی را دور بزند؟ مسئله این است. تأکیدی که ما همیشه میکنیم بر اینکه افراد، قدرت تحلیل سیاسی داشته باشند، برای این است که این گونه اشتباهات را نکنند. البته دشمنان نقاب دار، دشمنان دورو و منافق، دشمنانی که حتی جرئت ظاهر شدن هم ندارند، پشت عناصر صادق و سالم و احیاناً ساده، خود را پنهان میکنند! آنها را باید شناخت و هشدارشان داد. امروز کشور و ملت، احتیاج دارد به اینکه مردم، تیزبین و هوشیار باشند، بیدار و دشمن شناس باشند و بفهمند دشمن چه میکند. الان ببینید تمام رادیوهای بیگانه و مطبوعات خارجی و خبرگزاری ها، دست به [دست] هم داده اند برای اینکه انتخابات مجلس

خبرگان را سست کنند. مسئله از نظر آنها این نیست که چه کسی انتخاب خواهد شد و چه کسی نخواهد شد؛ این برای آنها درجه ی دوّم است. در درجه ی اوّل، آنچه برای آنها اهمّیت دارد، این است که مردم پای صندوقها حاضر نشوند. این را خوب فهمیدید؟ انسان آگاه در جامعه ی ما دارای هر فکری، هر جناحی و هر جهتی این را میفهمد. باید در مقابل این بایستد. (1)

9-1 - تقوا و خودسازی

اشاره

تقوا باید در گفتار، در عمل، در تصمیم گیری، با زیردستان خود و با مجموعه کسانی که با ما کار میکنند، مورد توجه قرار گیرد؛ که اینها درسی به آنها است؛ رفتار آنها هم درسی برای مردم است. (2)

تقوا، هم وسیله و هم راه علاج

تقوا، هم يك وسیله است، هم يك راه علاج است. فقط تکلیف و وظیفه نیست؛ فقط این نیست که خدای متعال از تقوای ما در هنگامه ی حساب سؤال خواهد کرد؛ ما که مسئول هستیم، از حساب الهی، از سختی حساب الهی، از فرعِ یوم الحساب غفلت داریم و هرچه مسئولیتیمان بیشتر باشد، این خطر سنگین تر است. باید بدانیم که اگر خدای متعال با فضل و رحمت و مغفرت خود با ما عمل نکند، کار ما خیلی سخت است. جزئیّات مخارجی که میکنیم، جزئیّات تصرفاتی که میکنیم، جزئیّات برخورد و رفتاری که با مخاطبان خود و با مردم میکنیم، هر کدام از اینها پیش خدای متعال حساب دارد. علاوه بر اینکه باید به فکر حساب الهی و مؤاخذه ی الهی بود، باید دانست که تقوا راه را هم باز میکند. تقوا موجب میشود که در همه ی بن بست ها بخصوص بن بستهای اجتماعی شما راه نجات پیدا

ص: 683

1- . در دیدار جمعی از جهادگران جهاد سازندگی 1377/7/15

2- . در دیدار کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران 1378/10/4

کنید. در بن بست های بزرگ، تقوای مسئولان، برای آنها راه نجات پدید خواهد آورد. به مشکلات مردم باید بر اساس همین روحیه ی تقوا برسید. (1)

ارتباط با خدا؛ تضمین کننده ی صحت عمل و استقامت

خودتان را، دلتان را، عملتان را از خدای متعال منقطع نکنید. ارتباط با خدا تضمین کننده ی صحت عمل و استقامت در راه است. اگر بخواهیم در این جاده درست حرکت کنیم، با ظواهر دلفریب زودگذر از راه، پرت نیفتیم و به سمت هدف، مستقیم حرکت کنیم، حتماً در این کار، یاد خدا و اتکا به خدا و اتصال دائمی به خدا مورد نیاز است؛ این را باید دستور همیشگی خودمان قرار دهیم. باید دائم در یاد خدا بود. در هر تصمیمی، در هر اقدامی، در هر حرفی که میزنیم در هر گزینشی که میکنیم، در هر جذبی، در هر دفعی، معیار خدایی را در نظر داشته باشیم. ملاک هم این است که هوای نفس و اغراض شخصی در کار نباشد. در هر چیزی اغراض شخصی و هوای نفس وارد شود، غیر خدایی است. (2)

برای اینکه بتوانید این راه را سالم طی کنید و 1450 روزی را که در پیش دارید، بخوبی سپری کنید، باید خود را به خدا وصل کنید. قرآن خواندن هر روز را فراموش نکنید. هر روز حتماً قرآن بخوانید؛ هر مقداری میتوانید. آنهایی که ترجمه ی قرآن را میفهمند، با تدبّر به ترجمه نگاه کنند. آنهایی که ترجمه ی قرآن را نمیفهمند، یک قرآن مترجم خوب کنار دستشان بگذارند و به ترجمه ی آن نگاه کنند. اما هر روز بخوانید؛ این را یک سیره ی قطعی برای خودتان قرار دهید. علامت بگذارید، فردا از دنباله اش بخوانید. تا آنجایی که میتوانید، به نماز و توجه و ذکر در نماز و به نوافل اهمّیت دهید. (3)

تقوا مایه ی این است که یک فرد یا یک جامعه، در هر میدانی که وارد

ص: 684

1- . در دیدار کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران 1378/4/10

2- . در دیدار رئیس جمهور و هیئت وزیران 1384/6/8

3- . همان

میشود، موفق شود. «الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (1)؛ عاقبت این سیر عظیم تاریخی و جهانی، متعلق به متقین است. آخرت هم متعلق به متقین است. عاقبت همین دنیا هم متعلق به متقین است. امام اگر بانقوا نبود، در طول این مبارزه نمیتوانست آن منش و شخصیتی را از خود بروز دهد که برای چنین حرکت عظیمی محور شود و کار به اینجا منتهی گردد. تقوای او، او را به اینجا رساند. تقوای او، او را حفظ کرد.

اگر در نظامی، مسئولان نظام بانقوا باشند، فساد در آن نظام راه پیدا نمیکند. اگر در يك جبهه ی جنگ، مسئولان و فرماندهان بانقوا باشند - یعنی همین مراقبت دائمی از خود - موجب میشود که هیچ خسارتی وارد نشود. نه اینکه اگر نیروها نابرابر بود، دشمن حیثاً به پیشروی نائل نخواهد شد چرا؛ خواهد شد اما این تقوا موجب میشود که در موقع نابرابری، کاری بکنید که انسان در موقع برابری خواهد کرد. یعنی اگر غفلت نکنید، کار نابجایی سر نزنند و آن کاری را که در آن هنگام باید کرد، انجام دهید، خسارت حاصل نخواهد شد.

تقوا، این عامل عظیم در همه ی میدانهای زندگی مؤثر است. شما ببینید در قرآن چقدر راجع به تقوا صحبت شده است. همه اش برای این نیست که وقتی مُردید و به آن دنیا رفتید، خدا به شما اجر خواهد داد؛ نخیر، تقوا زندگی این نشئه را اداره میکند. اداره ی صحیح زندگی این نشئه است که آن نشئه را میسازد. نداشتن تقوا موجب میشود که انسان دچار غفلت شود. غفلت، انسان را با مغز به زمین میزند.

امیرالمؤمنین تقوا را به اسب راهوارِ نجیب در اختیار تشبیه میکند که صاحبش بر آن می نشیند و آن را هدایت میکند و آن اسب هم بدون هیچ دغدغه ای، صاحب خود را به آنجایی که باید ببرد، میبرد. آن گاه خطا را که مقابل تقوا است، به اسب سرکش و نانجیب و ناهمواری تشبیه میکند که

ص: 685

وقتی صاحبش نشست، افسار را از دست او می‌گند و او را به جایی میبرد که نمیخواهد و اراده ندارد برود؛ مثلاً او را به زمین میکوبد.

تقوا در امور زندگی هم اثر میبخشد. در این دستگاه عظیم و در این سپاه مقدّس که به تعبیر امام (رضوان الله تعالی علیه) لشکر امام زمان و لشکر اسلام است، سعی کنید در تمام زوایا تقوا را زنده کنید؛ تقوا در عمل فردی، تقوا در عمل جمعی، تقوای کاری، تقوای سازمانی، تقوای سیاسی آنجایی که جایش هست تقوا در عمل فردی خود، در رابطه‌ی با خدا، در رابطه‌ی با انسانها، در رابطه‌ی با بیت المال و در رابطه‌ی با کار. اگر این شد، از همه‌ی آنچه که به عنوان برنامه‌ی انقلاب و نظام جمهوری اسلامی از اوّل تا به حال ترتیب داده شده است و نیز از آنچه که امام بزرگوار ترسیم کرده است و همه‌ی ما ملت ایران آن را پذیرفته ایم، به کوری چشم دشمن، یک سر سوزن عقب و جلو نخواهد رفت و همان برنامه‌ها عیناً انجام خواهد شد.

خیال نکنید که چون دوران حیات ظاهری امام (رضوان الله علیه) به سر آمد، برنامه‌ها تغییر کرد و اوضاع طور دیگری شد. بعضی آدمهای بی‌خبر و غیر مطلع و یا مغرض، سعی میکنند که با تعبیرات گوناگون فاصله ایجاد کنند. یعنی این طور وانمود کنند که یک دوره، دوره‌ی امام بود و تمام شد؛ یک دوره هم دوره‌ی جاری است! یعنی دوره‌ها را تقسیم بندی میکنند. نخیر؛ آدمها می‌آیند و می‌روند؛ مسئولان می‌آیند و می‌روند و عوض میشوند؛ شخصیتها دگرگون میشوند؛ اما خط و راه انقلاب یک راه است: خطّ مستقیم و صراط مستقیم؛ همان که انقلاب از روز اوّل در همه‌ی قضایای مهمّ جهانی ترسیم کرده است.

بحمدالله مسئولان و دولتمردان و کسانی که زمام امور را در دست گرفته‌اند، همه مؤمن، معتقد و عاشق همین راهی هستند که به برکت رهبری امام بزرگوار پیموده شد؛ بعد از وفات ایشان هم تا امروز پیموده شده است؛ بعد از این هم ان شاءالله تا آخر پیموده خواهد شد. به برکت تقوا، شما

در تمام اینها موفق خواهید شد. آنچه که امروز همه ی عوامل فعاله ی این نظام مقدّس را قدرت و اقتدار میبخشد، تقوا است. (1)

راه خدا، راه پُررهروی است. در طول تاریخ، خیلی از این راه رفتند. البتّه سختی هایی هم دارد؛ اما این طور هم نیست که همه اش سختی باشد. راه خدا، راه افتخار و راه عزّت است. اگر این راه درست پیموده شود، راه آسایش انسانها است. ملّتها در سایه ی پیمودن راه خداست که به رفاه و امنیّت و آرامش و آگاهی و معرفت میرسند. بدبختی مردم دنیا به خاطر پیموده نشدن راه خدا و به خاطر [پیمودن] راه طواغیت است. در خبرها میگفتند بیست میلیون کودک بی پدر و مادر یا شبیه بی پدر و مادر آواره ی بدبخت و نیز صدها میلیون گرسنه در دنیا هست. طاغوتها هستند که انسانها را این طور دچار چنین بدبختی هایی میکنند. راه خدا، راه عزّت، کرامت، آسایش زندگی و پرورش خوب نفوس طیّبه است. این، راه خدا است.

البتّه برای اینکه این راه تثبیت شود، مردان حق و گروهی از مردم بایستی مقداری سختی ها را به خودشان تحمیل کنند. شما سرداران و دلاوران سپاهی، از جمله ی آن گروه هستید که باید مقداری بر خودتان مشاقّ این راه را تحمیل کنید و با قدرت بایستید. البتّه خدای متعال هم کمک خواهد کرد: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا» (2)؛ سختی هم ادامه پیدا نمیکند. این راه وقتی که با این دقّت ادامه پیدا کرد، ان شاءالله خدای متعال هم درهای فَرَج را، هم بر روی ملّت، هم بر روی همه ی ملّتهای مظلوم و مستضعف و هم بر روی کسانی که در این راه مبارزه و کار میکنند، خواهد گشود. (3)

حرف اساسی و مهم در جمع ما این است که ما به مسؤولیّت خود که بسیار امر خطیر و سنگین و درعینحال باارزشی است، بیندیشیم؛ آن را

ص: 687

-
- 1- . در دیدار با فرماندهان و مسئولان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی 1376/6/26
 - 2- . سوره ی طلاق، بخشی از آیه ی 2، ترجمه: «... و هر کس از خدا پروا کند، [خدا] برای او راه بیرون شدنی قرار می دهد»
 - 3- . در دیدار با فرماندهان و مسئولان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی 1376/6/26

پاس بداریم و از عهده‌ی آن برآییم. کوشش ما باید این باشد و این فقط با رعایت تقوای الهی امکان پذیر است. اگر تقوا را رعایت کنیم، کار ما درست انجام خواهد شد و با شرایط لازم و دور از شائبه‌ها و اختلالهایی که از ناحیه‌ی فساد هر کاری پیش می‌آید، جلو خواهد رفت و به نتایج خود خواهد رسید. تقوا موجب میشود که ما، هم خوب و درست بفهمیم، هم درست بیان و عمل کنیم. وقتی انسان درست بفهمد و درست عمل و تبیین کند، موفقیت حتمی و اجتناب ناپذیر است. به همین دلیل است که بیشترین توصیه در قرآن و روایات به مؤمنان، توصیه‌ی به تقوا است. ما بیش از همه‌ی مردم به تقوا احتیاج داریم؛ چون مسئولیت‌مان سنگین است و بخشی از اقتدار ملی در اختیار ما است. اگر تقوا نباشد، این اقتداری که متعلق به ملت است و گوشه‌ای از آن در اختیار هر یک از افراد جمع حاضر است، ممکن است در راه و جای درست خود مصرف نشود. بنابراین، مهم‌ترین مسئله برای ما تقوا است.

وقتی توصیه به تقوا میکنیم، معنایش این نیست که تقوا وجود ندارد؛ نه، بلکه توصیه به این است که اگر این دستاورد معنوی در ما هست، حفظ شود؛ اگر ناقص است، تکمیل و اگر مفقود است، تأمین گردد. این طور هم نیست که توصیه کننده‌ی به تقوا که در این مجلس و در نمازهای جمعه و در سخنرانی‌ها و در بیانات موعظه‌آمیز بنده هستم نیاز کمتری به تقوا داشته باشد تا توصیه شونده؛ نخیر، بلکه گاهی توصیه کننده خودش به مراتب محتاج‌تر است به توصیه؛ اما موعظه، گفتن و توصیه کردن لازم است. لذا در شرع مقدس اسلام «تواصی» وارد است. همه باید همدیگر را توصیه و سفارش به حق، صبر و حفظ راه مستقیم الهی کنیم تا از این راه منحرف نشویم. (1)

ص: 688

اگر بخواهیم تقوا را در زندگی - چون ادعای تقوا و بر زبان آوردن آن کافی نیست - واقعاً باید متقی و پرهیزکار بود و در اعمال و رفتار خودمان بروز دهیم، مهم ترین عرصه ی آن برای ما مسئولان، عرصه ی مسئولیتهای اجتماعی و هدفهای انقلاب را بجد دنبال کردن است. انقلاب اسلامی هدفها و شعارهایی دارد که برای تحقق آن جانهای پاک و خونها فدا شده است. این هدفها رشد معنوی و مادی، ساختن دنیا و آخرت مردم و تأثیرگذاری بر روی آنها، تعالی اخلاقی، رسیدن کشور به نقطه ای که شایسته ی کرامت انسانی است و ایجاد فضایی برای رشد استعدادها و بهره بردن افراد از مواهب الهی چه مواهب مادی و چه مواهب معنوی است که از جمله ی آنها میتوان به آزادی، علم و فضایل اخلاقی اشاره کرد.

نظام به این منظور به وجود نیامد که قدرت را از دست عدّه ای بگیرد و به دست عدّه ی دیگری که من و شما باشیم، بدهد؛ بدون اینکه این عدّه که قدرت را میگیرند، تعهدی در قبال این حرکت عظیم مردم داشته باشند. مردم، این موج عظیم و دریای خروشان که انقلاب را به وجود آوردند و در بحرانهای گوناگون آن را حفظ کردند و به سلامت این نظام را از گردنه های خطرناک گذراندند، توقعاتی دارند. این توقعات را ما مؤمنان به اسلام در نام اسلام خلاصه میکنیم که حقیقت هم همین است. منتها چون ممکن است اسلام با تفسیرها و تبیینهای غلط در معرض دید خیلی ها قرار گیرد و اشتباه شود، «جمهوری اسلامی» شعارهای مشخص دارد: استقلال، آزادی، رشد معنوی و تعالی مادی، ایجاد محیط امن و باکرامت برای انسانها. ما باید این خواسته ها را دنبال و برای آنها حرکت کنیم.

مسئولان بالای کشور و بخشهای مختلف، باید بزرگ ترین مظهر تقوایشان این باشد که آن مسئولیتی را که بر حسب قانون بر عهده گرفته اند، به بهترین وجه و بدون هیچ نقصی ادا کنند. البته در سطوح متوسط یا در بدنه ی

وسیع مسئولان کشور، ممکن است نشود توقعات را در این حد برای آنها مطرح کرد؛ اما در مورد مسئولان سطح بالا و مدیران ارشد نظام نمایندگان مجلس، مسئولان قوه قضائیه، اعضای دولت، نیروهای مسلح، نهادهای انقلابی و بخشهای مسئول روحانی در زمینه انقلاب میشود. این مسئولان که الحمدلله بیشترشان در اینجا جمع هستند باید بیشترین تلاش و کار را بکنند تا این مسئولیتهایی که به عهده آنهاست، به بهترین وجه انجام گیرد. اگر این شد، زندگی مردم آباد و عقب ماندگی های کشور جبران خواهد شد؛ کما اینکه هر مقدار که کار کردیم، اثرش را در جامعه دیده ایم. (1)

همه مراقب باشند که به دشمن نظام اسلامی به هیچ نحو چه با همسویی و چه با همجهتی و چه با موضع گیری و حرف زدن و اقدام کردن کمک نکنند. یکی از موضوعاتی که منافی با تقوا و پرهیزکاری است، همین موضوع است. (2)

از جمله مواردی که باید از تقوای مسئولان و نظام بروز کند، رعایت حدود قانونی در همه ی بخشها است و عدم تخلفی از آنچه که قانون اساسی و قوانین معتبر برای بخشها و دستگاه های مختلف معین کرده اند. تخلفی از این قوانین، در مواردی مشکل بزرگ فساد اقتصادی و فساد دستگاه های مسئول را به وجود می آورد و یا موجب تعارض بین دستگاه های مختلف و تشتت و بگومگوهای مضر و مفسده انگیز میشود. (3)

سیاهه ای از گناهان مسئولان

گناهان مسئولان. علاوه ی بر گناهان شخصی آحاد مردم، يك سیاهه ای از گناهان است که مخصوص مسئولان است و یکی از آنها همین است: «کوتاهی کردن»؛ کاری را که میتوان انجام داد و باید انجام داد، انجام ندادن.

ص: 690

1- . در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام 1382/8/11

2- . همان

3- . همان

از جمله «دست درازی به اموال عمومی»، جزو گناهان من و شما است؛ یعنی من و شما هستیم که میتوانیم مرتکب این گناه بشویم؛ اما آحاد مردم نمیتوانند. تأثیرش هم نسبت به سرقتی که فلان آدم معمولی ممکن است بکند، بمراتب بیشتر و مضاعف است. «کُند کردن حرکت عمومی کشور با ایجاد یأس»، یکی دیگر از گناهان ما است. مردم را مأیوس کنیم، نیروی محرکه را مأیوس کنیم و افق را در چشم آن کسانی که بایستی با شوق و امید جلو بروند، تیره و تاریک نشان بدهیم؛ این کُند کردن حرکت مردم است؛ این يك گناه بزرگی است. یکی از چیزهایی که حرکت کشور را کُند میکند، تفرقه، اختلاف و دست به گریبان شدن است؛ این ایجاد اختلاف یا دامن زدن به اختلاف، جزو گناهان مخصوص طبقه ی ماها، مجموعه ی مسئولان و سیاستمدارها است. یا فساد اقتصادی، چه دست داشتن در فساد اقتصادی، چه چشم بستن بر فساد اقتصادی، چیزهایی است که حرکت عمومی کشور را کُند میکند. فساد اقتصادی، هم خودش يك کُندکننده است، از جهت اینکه فساد است و مسئله ی مالیّه ی عمومی کشور را دچار مشکل میکند، هم انعکاسش در ذهن مردم از جهت دیگری موجب فساد است، که ناامیدی ایجاد میکند؛ لذا چه شرکت داشتن در يك فساد العیاذبالله و خدای نخواستہ، چه دیدن و چشم بستن بر يك فساد؛ یا کشاندن مردم به فساد؛ نوع ادبیّات، نوع حرف و کاری که مردم را نسبت به مسائل مفسدانه جری و گستاخ کند چه فساد مالی، چه فساد امور جنسی و امثال اینها کُند کردن حرکت کشور است؛ و اینها گناهان ما است. (1)

10-1 - حفظ اتحاد و انسجام سیاسی

انسجام؛ شرط پیشرفت

مسئولان باید به سیاستها عمل کنند و منسجم باشند. انسجام،

ص: 691

مهم ترین شرط پیشرفت است. من به شما عرض کنم، اگر دشمن ملاحظه کند که در کشور ما یک گروه مؤمن، متعهد، منسجم، همدل و کارآمد بر سر کار هستند، ناامید میشود و انگیزه ی او برای دشمنی کم خواهد شد. کسانی که تفرقه ی بین مسئولان را تشویق میکنند، بفهمند چه کار میکنند. امروز سیاست دشمنان کشور این است که بین مسئولان اختلاف بیندازند. ما از گروهکهایی که یک سرشان در داخل است، یک سرشان در خارج، خبرهای ویژه داریم. برنامه ی عمده ی اینها این است که بین مسئولان کشور، با عنوانهای چپ، راست و عناوین دیگر، اختلاف بیندازند. مردم وحدت مسئولان را میخواهند. مردم هر جا ببینند مسئولان با هم هستند و همدل و همزمانند و یکدیگر را تخریب نمیکند، خوشحال و امیدوار میشوند؛ اما دشمن بعکس، ناامید میشود. (1)

ضرورت اتحاد مسئولان کشور

مطلبی که لازم میدانم در مورد مسئولان کشور تأکید کنم، در درجه ی اول، انسجام و اتحاد کلمه است. مسئولان کشور باید متحد باشند و حرفشان یکی باشد. یکی از توطئه های دشمن در چند سال اخیر این بوده است که بتواند آدمهای نامعتقد به آرمان اسلامی را در صفوف مسئولان بالای کشور نفوذ دهد؛ برای اینکه انسجام مدیران ارشد کشور به هم بخورد. این خطر بزرگی است. البته مدیران کشور هم مثل بقیه ی مردم در هر مسئله ای آرا و عقایدی دارند و عقاید آنها برای خودشان محترم است؛ ولی دو نکته وجود دارد: یکی اینکه اگر کسی در نظام جمهوری اسلامی در مسئولیتی مشغول کار است، ولی آرمانهای نظام جمهوری اسلامی را آن گونه که امام بزرگوار ترسیم کرده است و در قانون اساسی تجسم پیدا کرده، در دلش قبول ندارد، اشغال آن پست برای او حرام شرعی است. آنجایی که

ص: 692

صحبت از مسائل اساسی نظام اسلامی است، آنجایی که وحدت دین و سیاست مطرح است، آنجایی که اصول قانون اساسی مورد نظر است، آنجایی که الزام به تبعیت از دین و شریعت مطرح است، اگر يك مسئول عقیده ای غیر از این دارد، میتواند شهروند جمهوری اسلامی باشد، مانعی ندارد اما نمیتواند مسئول باشد؛ بخصوص در مسئولیتهای بالا. مدیران ارشد، نمایندگان مجلس و مسئولان عالی مقام قوه قضائی، در عین حال که مسئولیت مهمی در نظام جمهوری اسلامی دارند، نمیتوانند به آرمانهای نظام جمهوری اسلامی و اصول قانون اساسی اعتقادی نداشته باشند؛ چون اعتقاد انسان در عمل و گفتار او اثر میگذارد. (1)

جلوگیری از کشیده شدن اختلافات مسئولان به کوی و بازار

نکته ی دوم این است که آنجایی که مسئولان در غیر مسائل اصلی نظام در مسائل کاری، اداری، فهم يك قانون با هم اختلاف نظری دارند، نباید این اختلاف نظر جلوی چشم مردم قرار گیرد و به کوی و بازار کشیده شود. اختلاف نظر نباید نشان دهنده ی اختلاف مسئولان باشد. چرا؟ چون مردم را مأیوس و نگران و دشمن را خوشحال میکند. البته اختلاف بین مسئولان در فهم يك وظیفه، يك امر متوقع است. مثلاً ممکن است رئیس جمهور محترم و رئیس قضاوت محترم درباره ی نقطه ای از نقاط، دارای دو دید و دو بینش باشند و هر کدام هم برای خود استدلالی داشته باشند. بسیار خوب؛ این راه حل دارد. در قانون اساسی، راه حل اینها معین شده است. هماهنگ کننده ی سه قوه، رهبر است و رهبری میتواند این مشکلات را برطرف کند. معیار همکاری، قانون اساسی است؛ که وظایف، حکم موارد اختلاف و تنازع و حکم و مرجع را هم معلوم کرده است. در قانون اساسی، قوه ی مجریه وظایفی دارد که مشخص است. مدیریتهای

ص: 693

عمده‌ی کشور، اداره‌ی همه‌ی امور اجرایی کشور و هزینه‌ی کردن بودجه‌ی کلان کشور، بر عهده‌ی قوه‌ی مجریه است. وظیفه‌ی قوه‌ی مقننه عبارت است از قانونگذاری و نظارت بر عملکرد مسئولان دولتی. وظیفه‌ی قوه‌ی قضائیه عبارت است از تعقیب متخلفان از قانون و احقاق حق، تا کسی به کسی ظلم و تعدی و تجاوز نکند. اگر هر کدام از قوا بخواهند وظایف خود را انجام دهند، آن قدر کار و جهاد خدایسند در این مجموعه کارها وجود دارد که دیگر وقتی باقی نماند. وظیفه‌ی رهبری هم در قانون معلوم شده است. رهبری در کارهای اجرایی کشور هیچ دخالت مستقیمی نمی‌کند؛ نه در قوه‌ی مجریه، نه در قوه‌ی قضائیه و نه در قوه‌ی مقننه. مهم‌ترین کار رهبری عبارت است از تعیین سیاستهای کلان کشور؛ یعنی آن چیزهایی که جهت‌گیری کشور را مشخص می‌کند؛ که همه‌ی قوانین، مقررات و عملکردها باید در این جهت باشد. حضور رهبری در همه‌ی بخشهای کشور، به معنای حضور سیاستهای رهبری است که باید با دقت اجرا شود. و من به شما عرض کنم، هر جایی که این سیاستها اجرا شده، کشور سود کرده است؛ اما در طول سالهای گذشته از ده، دوازده سال پیش تاکنون هر جا از این سیاستها تخلف شده، کشور ضرر کرده است؛ که گاهی ضررش را فهمیده اند، گاهی هم بعد از گذشت مدتی ضررش را فهمیده اند. بنابراین حضور رهبری، جدی است.

البته ممکن است در بخشی از مسائلی که این سیاستها متضمن آن است، مسئولانی نظرات دگرگونه‌ای داشته باشند. ایرادی ندارد، اینها می‌آیند و نظرات خود را مطرح می‌کنند. اتخاذ این سیاستها هم یک روند بسیار معقول و منطقی دارد. در دستگاه موظف این کار در دولت، طراحی میشود و بعد درجه بالا می‌آید تا به مجمع تشخیص مصلحت میرسد. بنابراین تمام جوانب مراعات میشود. در عین حال ممکن است یک نفر مخالف باشد. ایرادی ندارد؛ لیکن همچنان که یک قانون تا وقتی

قانون است، مخالفت با آن جایز نیست؛ سیاست هم که مضمون قانون اساسی است، مرتبه‌ی سیاستها از قانون بالاتر است؛ در حدّ قانون اساسی است تا وقتی تغییر پیدا نکرده است، ولو کسی نظر دیگری داشته باشد، نباید بر طبق نظر خود عمل یا تبلیغ کند. بحث در مجامع علمی و فنی و تخصصی، بسیار خوب است؛ اما فضا سازی در کشور به شکلی که اغوای افکار عمومی شود، غلط و برخلاف مصالح کشور است. (1)

تا شما ملت ایران، این اتحاد و آمادگی برای انجام کارهای بزرگ را دارید، همه‌ی آرزوهای انبیا و اولیا به دست شما قابل عمل است. آمل بزرگ آنان، استقرار عدل جهانی و نجات مستضعفان و نابودی ظلم در سطح عالم بود. البته وعده‌ی الهی حق است و استقرار عدل جهانی فقط در دوران ظهور حضرت بقیة الله (ارواحنا له الفداء) انجام خواهد گرفت؛ اما يك ملت مؤمن و مبارز می تواند زمینه را برای تشکیل آن حکومت فراهم کند؛ همچنان که ملت ایران تاکنون توانسته و بر خیلی از مشکلات فائق آمده است. (2)

امروز سنگر اصلی در سطح عالم، جمهوری اسلامی است. این سنگر را باید محکم نگه دارید. با چه چیز؟ با اتحاد و اتفاق؛ با همدلی میان آحاد مردم و میان مردم و مسئولین کشور؛ با همدلی میان مردم و دولت، میان مردم و مجلس، میان دولت و مجلس، میان کارگزاران کشور و میان آحاد مردم. گروه‌های مختلف، جناح‌های مختلف، سیاستها و جهت گیری های مختلف، در مقابله با دشمن، باید با هم باشند و کاری نکنند که دشمن سوء استفاده کند. (3)

ص: 695

1- . در اجتماع بزرگ مردم اصفهان 1380/8/8

2- . در مراسم بیعت اصناف مشهد، مسئولین بنیاد پانزده خرداد، نهضت سواد آموزی و وزارت نیرو 1368/4/8

3- . در اجتماع زائران حضرت رضا (ع) در روز عید سعید فطر 1371/1/16

در بعضی از دوره ها این طور بود که وقتی انسان رادیوی مجلس را باز میکرد، کأنه از این بلندگو دارد دعوا بیرون میریزد! دعوا و تشنج و جنگ اعصاب همین طور سرریز میشد و درون جامعه میریخت. مجلس شما بحمدالله این طوری نیست؛ و در هیچ شرایطی به خودتان اجازه ندهید این طور بشود. کسی دارد حرفی میزند، اما طبق نظر شما نیست؛ خیلی خوب، گوش کنید تا حرفش تمام شود؛ بعد اگر اقتضا داشت که این حرف پاسخ داده شود، شما هم در يك فرصت قانونی و به شکل درستی به او پاسخ دهید. حرف توی حرف، جنجال و های وهوی، کار مناسبی نیست. متأسفانه بعضی ها این رسم را در مجلس گذاشتند؛ شما این رسم را بردارید و ریشه کن کنید. شما عملاً باید خونسردی را در مقابل حرفهای تحریک آمیزی که احیاناً ممکن است به گوشتان برسد، حفظ کنید. فضای متانت و وقار مجلس را که بحمدالله تا امروز حفظ شده است، حفظ کنید و افزایش دهید و نگذارید خدشه دار شود. (1)

به مردمان عرض میکنم که هم در این انتخاباتها و هم به طور عمومی ملت ما باید بیشتر از گذشته به اتحاد اهمیّت بدهند و تحمل کردن یکدیگر را یاد بگیرند. ما گاهی اوقات سر چیزهای کوچک با هم يك و دو میکنیم، درحالی که در مبانی و اصول مثل هم هستیم! يك چیزی شما میگوی، يك ایراد بیخودی ای من میگیرم، بنا میکنیم يك و دو کردن. البته يك و دو بین دو نفر و در يك محیط شخصی، اهمیّتی ندارد؛ اما وقتی در محیط عظیم کشور چنین چیزی واقع شود، فضای سیاسی را نامطلوب میکند. بنابراین، ما باید از بی تحملی و ایرادگیری های بیخود پرهیز کنیم و به مسئله ی اتحاد و مشارکت برای شکل دادن به آینده، اهمیّت بدهیم. آینده ی کشور دست شما است؛ باید به این، شکل بدهید. (2)

ص: 696

1- . در دیدار با نمایندگان مجلس شورای اسلامی 1384/3/8

2- . در دیدار مردم استان سمنان 1385/8/17

من از همه ی قوای سه گانه، نمایندگان مجلس، مسئولان در دولت، مسئولان در قوه ی قضائیه خواهش میکنم که سعی کنند فضای سیاسی کشور را متعادل نگه دارند تا مردم در يك فضای متعادل به موسم انتخابات برسند. مردم به انتخابات علاقه دارند. آنچه مردم را می ماند، برخی از صحنه های ناخشنودکننده ای است که در سطوح ما به چشم آنها می آید. فضا باید متعادل، منطقی و عقلایی باشد. گفتگوی انتقادی اشکالی ندارد؛ اما گفتگو با های وهوی فرق دارد. در مردم سالاری اسلامی، گفتگو با عربده کشی و چاقوکشی در بعضی از دموکراسی ها تفاوت دارد. اینجا گفتگو میکنند؛ به قول امام، مثل مباحثه های طلبگی. در مجلس و جاهای دیگر مباحثه کنند، حتی بر سر مسئله ای دعوا کنند؛ اما کینه از هم به دل نگیرند؛ بعد هم پهلوی همدیگر بنشینند و با هم صحبت کنند. نگذارند اختلاف نظر به تنازع برسد. این تنازع موجب فشل و ضعف قوا خواهد شد. دروغ، اهانت، یکدیگر را متهم کردن دستگاه ها، شایعه پراکنی، افترا به رقیب، تحریک عصبیتهای گوناگون؛ اینها هیچ کدام با انتخابات اسلامی سازگار نیست. این خطاب به همه ی جناحها است؛ خطاب به اشخاص یا جناح معینی نیست؛ این وظیفه ی همه ی ما است. همه ی جناحها باید این چیزها را رعایت کنند. همه در چارچوب قانون حرکت کنند. نه مجلس، نه شورای نگهبان، نه مجمع تشخیص مصلحت، نه رئیس جمهور، نه رهبری، هیچ کدام حق ندارند از چارچوب قانون تخطی کنند. هر جا قانون اختیاراتی به کسی یا مجموعه ای داده، طبق آن عمل کنند. دشمن با اختلاف میان ما، وسوسه میشود. (1)

ص: 697

خدمت کردن، اجتناب از تبعیض، اجتناب از تضييع بيت المال و اجتناب از تضييع حقوق مردم، اجتناب از سوءاستفاده از شغل و مسئولیت [جزو وظایف ما است.] کسی که مسئولیتی دارد، و جاهتی از این طریق به دست آورده، این و جاهت متعلق به مردم است؛ مثل بيت المال. همچنان که يك مسئول به این دلیل که کلید صندوق بيت المال در دستش است، نمیتواند از بيت المال در مصارف شخصی خرج کند، به همین دلیل حق ندارد که از و جاهت و قدرت و امکان و فرصتهایی که در اختیارش است، به سود شخص خود و منافع شخصی اش استفاده کند، تلاش مجاهدت آمیز و تلاش سخت، یعنی به کارگیری عقل، علم، تخصص و تجربه و به کار بردن همه ی ظرفیت دستگاه تحت مدیریت برای رسیدن به آرمانهای نظام اسلامی، رفتار دینی است. اگر يك مسئول خیلی هم مقدس مآب باشد، اما از ظرفیت خود برای کار و تلاش استفاده نکند، رفتار دینی او ناقص است؛ اگر از فرصتها استفاده نکند و عقل و تدبیر و هوش و علم و تخصص و تجربه را به کار نگیرد، رفتار دینی اش ناقص است. معارف اسلامی ما پُر است از این مفاهیم عالی و متعالی و قرآن و احادیث ما هم سرشار از این معارف است. البته مسئول متدین کسی است که این ضوابط را در زندگی خود به عنوان اصول حتمی و غیر قابل تخلف در نظر داشته باشد. اگر مسئولان نظام جمهوری اسلامی مقید به این ضوابط باشند، نظام اسلامی روز به روز و قدم به قدم به پیش میرود. (1)

13-1 - شجاعت سیاسی

يك مسئله ی دیگری که جزو وظایف ما است، این است که باید از دشمنی اشرار بيمناك نشویم. دشمنی بالاخره وجود دارد. هیچ ملتی که

ص: 698

صاحب حرفی و ایده ای باشد و حرکتی بکند، از دشمنی دشمنان مصون نیست. امروز به نظر من، اقبال ملت ایران این است که دشمن ملت ایران و دشمنان ملت ایران، جزو بدنام ترین ها در دنیا هستند. شما ملاحظه کنید، امروز دولت آمریکا در سطح بین المللی يك بازیگر خشن و آلوده ی به جنایت معرفی شده که واقعیت قضیه هم همین است. در سطح بین المللی [وجهه ی] دولت آمریکا امروز این است: يك بازیگر خشن، آلوده ی به جنایت و بی باک از کارهای زشت و ارتکاب خلاف حقوق ملتها و حقوق انسانها؛ در داخل کشور خودشان هم به عنوان يك دولت و يك رژیم دروغگو و مزور معرفی شده [که] وعده میدهد، عمل نمیکند. لذاست که اعتقاد مردم به این دولتها هم به این رئیس جمهور فعلی آمریکا، هم به رئیس جمهور قبلی آمریکا [در] نظرسنجی هایی که از مردم کردند، در حد بسیار پایینی بود؛ نشان میدهد که مردم اینها را قبول ندارند. اینها دشمن ما هستند؛ دشمن ما يك دولت آبرومند، يك دولت حرف حساب دار نیست، اینها هستند. لذا از اینها ناپستی يك بیمی انسان به خودش راه بدهد. و اتکا به حمایت الهی امر بسیار مهمی است؛ حالا جناب آقای مهدوی (1) آیه ی شریفه ی مربوط به قوم موسی را خواندند، يك بخش دیگر را هم من بخوانم که وقتی که بنی اسرائیل حرکت کردند و از مصر بیرون آمدند و جناب موسی اینها را آورد، بعد از مدتی لشکر فرعون از پشت رسید؛ «فَلَمَّا تَرَاءَا الْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمُدْرِكُونَ» (2)، وقتی که این دو جمعیت بحدی رسیدند که دیگر همدیگر را از دور میدیدند، یعنی اینها میدیدند که آنها دارند می آیند، آنها هم اینها را میدیدند؛ «قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمُدْرِكُونَ»، پدرمان در آمد، از دست رفتیم؛ «قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ» (3)؛ ببینید این درس است: با خدا

ص: 699

-
- 1- . رئیس مجلس خبرگان
 - 2- . سوره ی شعراء، آیه ی 61
 - 3- . سوره ی شعراء، آیه ی 62، ترجمه: «گفت: چنین نیست، زیرا پروردگرم با من است و به زودی مرا راهنمایی خواهد کرد».

باشید، خدای متعال مگر وامیگذارد بنده ای را که با او باشد؟ «لَا تَخَافُ إِنِّي مَعَكُمْ أَسْمَعُ وَ أَرَى» (1)؛ در بخش دیگری از قضیه ی حضرت موسی. با خدا که باشیم، برای خدا که باشیم، خدای متعال کمک میکند. این هم این وظیفه ی دیگر، بیمناک نشدن. (2)

14-1 - داشتن روحیه ی خدمتگذاری

هدف خدمتگذاری

در نظام جمهوری اسلامی، پذیرش مسئولیت به معنای کامجویی از قدرت نیست؛ به معنای قبول زحمات خدمت به مردم است؛ این معنای قبول زحمت است؛ معنای مسئولیت در نظام جمهوری اسلامی این است. مسئولان تلاش میکنند، کار میکنند، زحمت میکشند، توان خودشان را به میدان می آورند تا بتوانند از مشکلات مردم کم کنند، بتوانند کشور را به اهداف برسانند. ظرفیتهای کشور هم خوشبختانه بسیار زیاد است؛ زحمات متراکمی که گذشتگان کشیدند، آنها هم جزو ظرفیتهای این کشور است؛ از این ظرفیتهای باید مسئولان محترم استفاده کنند. (3)

حقیقتاً خدمتکار مردم بودن، افتخار است؛ نه به عنوان يك شعار. بزرگان اهل معرفت ما به شاگردان خود، به دست پروردگان خود همیشه سفارش میکردند که در کنار ذکر و عبادت و خشوع و توسل و تذکر، به مردم خدمت کنند؛ گاهی این را ترجیح میدادند بر عبادات فردی؛ این مقرب الی الله است. شما يك کار خوب که به نفع يك نفر انجام میدهید، این حسنه است؛ این شما را به خدا نزدیک میکند؛ این برای شما ثواب و اجر

ص: 700

- 1- . سوره ی طه، بخشی از آیه ی 46، ترجمه: «... مترسید، من همراه شمایم، می شنوم و میبینم»
- 2- . در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری پس از پایان پانزدهمین اجلاس رسمی دوره ی چهارم مجلس خبرگان رهبری
1392/12/15
- 3- . در مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری اسلامی ایران در روز بیست و پنجم ماه مبارک رمضان 1392/5/12

الهی و اخروی دارد؛ چه برسد به اینکه این خدمت شما، برای مجموعه های متعدّد مردم، برای گروه مردم، برای اهل يك استان، اهل يك شهر، اهل يك بخش باشد. بنابراین اصل قضیه این است که ما اگر چنانچه توفیق خدمتگزاری پیدا کردیم، این را شکر بگزاریم؛ شاکر خدای متعال باشیم؛ این را نعمتی از طرف الهی بدانیم.

نتیجه ی این نعمت دانستن این است که برای این خدمتگزاری، منت بر سر کسی نگذاریم؛ این درجه ی اولش است. خدای متعال به ما توفیق داده؛ این توفیق، لطف الهی است؛ شکر لازم دارد. پس اگر ما توانستیم خدمتگزاری کنیم، باید بدون منت باشد. این يك نکته است.

يك نکته ی دیگر این است که در خدمتگزاری باید هیچگونه تمایزی قائل نشد. مسئولیت در هر بخشی از بخشها عبارت است از خدمت به آحاد مردم. این دوست ما است، این بیگانه ی از ما است، این دشمن ما است، این گرایش سیاسی اش این است، گرایش دینی اش این است؛ اینها هیچ تأثیری ندارد. خدمت باید عمومی باشد، برای همه باشد؛ آن وقت این تأثیر میگذارد در عمل کسانی که در مجموعه های بزرگ مشغول خدمتگزاری هستند؛ مثل يك استان، یا مثل يك شهرستان. بخشهای مختلف شهرستانها، انسانهای جورواجوری را در خود جای داده اند؛ لذا نگاه نسبت به همه باید یکسان باشد. خدمت مال همه است، متعلق به همه است، ما هم باید امانتداری کنیم؛ آنچه را که در اختیار ما است، در اختیار همه قرار بدهیم. (1)

البته «خدمت» تعابیر مختلفی دارد. هرکس ممکن است چیزی را خدمت بداند. ما دیدگاهی داریم، فکری داریم، مکتبی داریم که اساس این نظام بر آن بنا شده است و آن، مکتب اسلام است. آن تفکر الهی است. تفکر توحیدی است. همان فکری است که این توده های عظیم

ص: 701

ملت، به خاطر آن حاضر شدند جوانانشان را در راه خدا بدهند و از همه چیز خودشان بگذرند و پشت سرشان را نگاه نکنند. خدمت، یعنی آنکه در این راه حرکت کنیم، که این راه، خودش متضمن خدمت به مردم است. این، آن مسئله‌ی اصلی است که ما در هر لحظه باید به یادش باشیم. (1)

من یکی از مسئولان را در محضری دیدم که برخوردش با مردم قدری متکبرانانه بود. من پیغام دادم و گفتم به ایشان بگویید که اگر میخواهد جبران آن برخورد را بکند، باید در همان طور محضری ظاهر بشود و بگوید: ای مردم! من نوکر شمایم. خلاف که نگفته؛ آیا دروغ گفته است؟ یک مسئول کشور چکاره است؟ فلسفه‌ی وجودی ما غیر از خدمت به مردم چیست؟ امام فرمودند: اگر به من خدمتگزار بگویند، بهتر از این است که رهبر بگویند. این حرف درستی است؛ چون خدمتگزاری، برای انسانی که دلش بیدار باشد، مدح بزرگ تری است. امام، تمام وجودش بیدار بود؛ شوخی و تعارف هم که نمیکرد. حقیقتاً اگر این ملت شهادت میدادند که قطعاً میدادند که امام خدمتگزار آنها است، امام بیشتر خوشحال میشد، تا همه‌ی ملت یکصدا فریاد بزنند که تو رهبر ما هستی.

خدمتگزاری به مردم افتخار است. این اسمها و این سمتها و این تیتراها که افتخاری ندارد. در طول تاریخ، خیلی‌ها با این اسمها و با این تیتراها آمدند و رفتند؛ اما جز لعنت خدا و بندگان خدا، چیزی با خودشان نبردند. واقعاً چه ارزشی دارد؟ من رهبرم، من رئیس جمهورم، من رئیس قوه‌ی فلانم، من وزیرم؛ اینها چه ارزشی دارد؟ اگر توانستم خودم را قانع کنم که من خدمتگزارم، یک چیزی؛ والا چه ارزشی دارد؟ خدمتگزار چه کسانی؟ مردم. البته همه‌ی افراد ملت و جامعه را باید خدمت کرد؛ اما مراد عمدتاً طبقه‌ی محرومند که باید مورد توجه خاص برای خدمت قرار بگیرند؛ به دو

ص: 702

دلیل: اولاً چون احتیاجشان بیشتر است و عدل این را اقتضا میکند؛ ثانیاً چون پشتیبانی آنها از نظام، جدی تر و همیشگی تر است و از اول این طور بوده است. (1)

در جبهه ها چه کسانی بودند؟ نسبتها را ملاحظه بکنید؛ خیلی از این پولداران، از این مرفهان جامعه، از این بی دردها و بی احساسها، هشت سال جنگ آمد و رفت، اما اینها جنگ را حس نکردند؛ همان غذا، همان راحتی و همان آرامش! اگر چهار روز هم آن شهر مورد تهاجمی بود، سوار ماشینشان میشدند و به يك جای دیگر میرفتند و راحت استراحت میکردند؛ نفهمیدند که بر سر این مملکت چه گذشت! اینها آن مردمی نیستند که دولت و دستگاه ها باید برای خدمت به آنها خودکشان کنند. نه، آن کس که جنگ و بمباران و محاصره ی اقتصادی و کم آبی و کم برقی و گرانی و سایر مشکلات را با همه ی وجود در این ده، دوازده سال احساس کرده، در درجه ی اول او باید مورد توجه باشد. مردم که میگوییم، یعنی اینها؛ همان عامه ای که امیرالمؤمنین (علیه السلام) در آن فرمان تاریخیشان به مالک اشتر فرمودند که عامه را داشته باش، خاصه را رها کن. عامه، یعنی همانهایی که در جنگ با تو هستند، در مشکلات با تو هستند، سختی ها را با تو تقسیم میکنند، غم تو را از دلت میزدایند، خودشان را سپر بالای تو قرار میدهند و صادقند؛ نه عافیت طلبهای پُرویی پُرخور پُرخواهی که هیچ وقت هم قانع نمیشوند. تا وقتی که خیری به آنها برسد، تو را میخواهند؛ بمجرد اینکه ذره ای کم شود، رویشان را برمیگردانند. (2) آقایان! ما در قبال مردم دو کار داریم: يك کار این است که به آنها خدمت برسانیم؛ کار دیگر این است که محبت و اعتماد آنها را جلب کنیم. خدمت به آنها برسانیم، یعنی چه؟ یعنی هر جا که هستید، برنامه ی شما آن وقتی درست است که نفعش به همین مردمی

ص: 703

1- . در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران 1370/5/23

2- . همان

که عرض کردم، برسد. البتّه دنبال نفع کوتاه مدّت نیستیم. نگویید که حالا برنامه ی پنج ساله چنين و چنان شد. حقوق بگیران وضعشان بدتر شد. البتّه درباره ی مسائل مربوط به اوضاع گرانی ها و تورّم و مشکلات، مطالبی هست که ان شاءالله من در دیدار جداگانه ی با هیئت دولت در میان خواهم گذاشت. نه، آن برنامه ی صحیح و آن راه درست که به خیر عامّه ی مردم منتهی خواهد شد، ملاک است. در دستگاه قضائی، ملاک این است؛ در دستگاه قانونگذاری، ملاک این است؛ در دستگاه اجرایی هم ملاک این است. هرکسی در کشور باید برای خدمت به مردم تلاش کند. برای این کار باید وقت بگذارید. (1)

آمادگی برای خدمت در هر موقعیتی

یکی از دانشجویان در سؤال کتبی خود از من پرسید که شما بعد از ریاست جمهوری قصد دارید چه شغلی انتخاب کنید؟ چون همه نوع حدسی زده میشد، من گفتم برای خودم شغلی در نظر نگرفته ام و نمیدانم چه پیش می آید؛ اما همین قدر بگویم که اگر امام مرا مأمور عقیدتی - سیاسی گردان انتظامی زابل کنند و بگویند به آنجا برو، من دست زن و بچه ام را میگیرم و به زابل میروم و در آنجا مسئول عقیدتی - سیاسی آن گردان میشوم. یعنی من هیچ خواسته ی مشخصی در این زمینه برای خودم قائل نیستم. (2)

دو نکته را مورد نظر قرار بدهیم: يك نکته، استفاده ی غیر قابل قبول از اعتبارات و سمتها و عنوانها است، آنچه که اصطلاحاً به آن قدرت نمایی میگویند و دیگری، استفاده ی نامشروع از موارد مالی است. البتّه در جمهوری اسلامی، بحمدالله همه ی دستگاه ها مبنی بر صلاحند؛ اما در

ص: 704

1- . در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران 1370/5/23

2- . در جمع دانشجویان و استادان دانشگاه صنعتی امیرکبیر 1379/12/9

مجموعه های مبنی بر صلاح، بالاخره این طور نیست که شیطان راه پیدا نکند... خیلی مهم و قابل توجه است که کسانی از انتصاب به دستگاهی در سطح بالای جامعه و در دستگاه های گوناگون، استفاده ی نامشروع نکنند. این، برای من ملاک بالا و مهمی است... نسبت به آینده، بایستی خودمان را برای خدمت در هر جا و به هر گونه آماده کنیم؛ بدون اینکه قبلاً در جایی، خدمت خود را نشان و مشخص کرده باشیم. از اول انقلاب، خودم این گونه بودم و بنایم بر این بود. هنگامی که قرار بود امام تشریف بیاورند و ما در دانشگاه تهران تحصّل داشتیم، جمعی از رفقای نزدیکی که با هم کار میکردیم و همه شان در طول مدّت انقلاب، نام و نشانهایی پیدا کردند و بعضی از آنها هم به شهادت رسیدند مثل شهید بهشتی، شهید مطهری، شهید باهنر، برادر عزیزمان آقای هاشمی، مرحوم ربّانی شیرازی، مرحوم ربّانی املشی با هم می نشستیم و در مورد قضایای گوناگون مشورت میکردیم. گفتیم که امام، دو سه روز دیگر یا مثلاً فردا وارد تهران میشوند و ما آمادگی لازم را نداریم. بیایم سازماندهی کنیم که وقتی ایشان آمدند و مراجعات زیاد شد و کارها از همه طرف به اینجا ارجاع گردید، معطل نمانیم. صحبت دولت هم در میان نبود.

ما عضو شورای انقلاب بودیم و بعضی هم در آن وقت، این موضوع را نمیدانستند و حتّی بعضی از رفقا مثل مرحوم ربّانی شیرازی یا مرحوم ربّانی املشی نمیدانستند که ما چند نفر، عضو شورای انقلاب هم هستیم. ما با هم کار میکردیم و صحبت دولت هم در میان نبود؛ صحبت همان بیت امام بود که وقتی ایشان وارد میشوند، مسؤلیتهایی پیش خواهد آمد. گفتیم بنشینیم برای این موضوع، يك سازماندهی بکنیم. ساعتی را در عصر يك روز معین کردیم و رفتیم در اتاقی نشستیم. صحبت از تقسیم مسؤلیتها شد و در آنجا گفتیم که مسؤلیت من این باشد که چای بدهم! همه تعجب کردند. یعنی چه؟ چای؟ گفتیم: بله، من چای درست کردن را خوب بلدم.

با گفتن این پیشنهاد، جلسه حالی پیدا کرد. میشود آدم بگوید که مثلاً قسمت دفتر مراجعات، به عهده ی من باشد. تنافس و تعارض که نیست. ما میخواهیم این مجموعه را با همدیگر اداره کنیم؛ هر جایش هم که قرار گرفتیم، اگر توانستیم کار آنجا را انجام بدهیم، خوب است(1).

از پیش معین نکنیم که صندلی ما آنجا است

از پیش معین نکنیم که صندلی ما آنجا است و اگر دیدیم آن صندلی را به ما دادند، خوشحال بشویم و برویم بنشینیم و بگوییم حَقمان بود و اگر دیدیم آن صندلی نشد و یا گوشه اش ذره ای ساییده بود، بگوییم به ما ظلم شد و قبول نداریم و قهر کنیم و بیرون برویم. من، از اول این روحیه را نداشتم و سعی نکردم این طوری باشم. در مجموعه ی انقلاب، تکلیف ما این است. قبل از رحلت حضرت امام که دوران ریاست جمهوری در حال اتمام بود، دست و پایم را جمع میکردم. مکرر مراجعه میکردند و بعضی از مشاغل را پیشنهاد مینمودند. آدمهای بی مسئولیت، این مشاغل را پیش خودشان به قدوقواره ی من بریده و دوخته بودند! ولی من گفتم که اگر يك وقت امام به من واجب کنند و بگویند شما فلان کار را انجام دهید؛ چون دستور امام تکلیف است و برو برگرد ندارد، آن را انجام میدهم. اما اگر چنانچه تکلیف نباشد و من از امام خواهش خواهم کرد که تکلیفی به من نکنند تا به کارهای فرهنگی بپردازم، دنبال کارهای فرهنگی میروم(2).

آمادگی دائمی

نه تنها برای این مقطع، که برای همیشه خودتان را آماده نگه دارید تا انقلاب به هر طریق که اقتضا میکند از شما استفاده کند. این یادگاری را با هم داشته باشیم. يك وقت، بهترین استفاده از يك انسان زنده و عاقل

ص: 706

1- . در مراسم تودیع کارکنان نهاد ریاست جمهوری 1368/5/18

2- . همان

و باشعور این است که مثل نردبان بشود و يك نفر پایش را روی دوش او بگذارد تا دستش به جایی برسد که کاری انجام بدهد. چه اشکالی دارد؟ اگر مصلحت انقلاب و کشور اقتضا میکند، باید چنین کاری هم کرد. (1)

15-1 - دلسوزی و کوناھی نکردن در کار

هرکسی در جامعه ی اسلامی و نظام اسلامی بتواند يك مأموریتی به دست بیاورد و آن مأموریت را بدرستی انجام دهد، واقعاً باید خدا را شاکر باشد؛ ولی باید توجه داشت که این فرصت، امتحان بزرگی هم هست. ما در حال امتحان دادیم. در برجستگی های دوران زندگی است که امتحانهای سخت پیش می آید. در روال عادی زندگی امتحان هست، لیکن امتحانهای برجسته و نفسگیر معمولاً مال آنجایی است که انسان وارد مقاطع حساس میشود؛ که از جمله اش همین مسئولیتهای ماها است. گاهی يك نفر سالهای طولانی از عمر خود را با امانت و طهارت گذرانده است، بعد میرسد به يك مقطع امتحان؛ اگر نتواند در این مقطع امتحان، توانایی خودش را در مهار نفس نشان دهد، لغزش پیدا خواهد کرد. این مقطع حساس، نمایندگی مجلس است؛ مسئولیتهای دولتی است؛ مسئولیتهایی از قبیل مسئولیت این بنده ی حقیر است. اینها آن مقاطع حساس زندگی ما است؛ اینجاها باید مواظب خودمان باشیم، مراقب باشیم. گاهی انسان در حال عادی زندگی، خوب زندگی میکند؛ اما وقتی به پرتگاه رسید، وقتی به نقطه ی حساس رسید، وقتی به پیچ خطرناک رسید، نمیتواند درست کنترل کند. این را باید به یاد داشته باشیم. «فی تقلب الأحوال علم جواهر الرجال» (2)؛ ما خودمان را هم در يك چنین مقاطعی میتوانیم درست محك بزنیم. معمولاً انسان به خودش خوشبین است. ما عیبهای خودمان را نمی بینیم؛ معمولاً

ص: 707

1- . در مراسم تودیع کارکنان نهاد ریاست جمهوری 1368/5/18

2- . نهج البلاغه، حکمت 213

محسّسات خودمان را بزرگ تر از آنچه که هست، می بینیم. این طور جاها وقتی که بین خودمان و خدا خلوت کنیم، میتوانیم ضعفهای خودمان را، نقصهای خودمان را پیدا کنیم. يك جا پول هست، يك جا قدرت هست، يك جا وجاهت هست، يك جا شهوات جنسی هست؛ اینها امتحانهای سخت است. آنچه که برای نمایندگان محترم مجلس، برای مسئولان دولتی، برای مسئولان قضائی، برای نیروهای مسلّح، برای روحانیون، برای آن کسانی که مجموعه ای از اینها را با هم دارند، مهم است، این است که با دید نافذ خودشان مواقع امتحان و مواضع امتحان را بشناسند؛ بدانند که این نقطه، نقطه ی امتحان است؛ غفلت نکنیم. اگر توانستیم از این پیچ خطرناک، از این نقطه ی حسّاس، از این لب پرتگاه به سلامت عبور کنیم، خدا را شاکر باشیم، سپاسگزار باشیم. این، آن نقطه ی اصلی و حرف اصلی ما با شما برادران و خواهران عزیز است. در درجه ی اوّل، این نصیحت به خود بنده است؛ به شما میگویم تا ان شاءالله دل خود این گوینده ی حقیر تحت تأثیر این حرفها قرار بگیرد و نصیحت شویم، موعظه شویم؛ هم از طرفی قدر موقعیتی را که به ما فرصت خدمت به مردم و خدمت به اسلام و خدمت به کشور و خدمت به نظام را میدهد، بدانیم و این را نعمت بزرگ خدا بشماریم؛ هم از آن طرف توجّه کنیم که در اختیار داشتن این فرصت، يك خطراتی هم دارد. يك خودروی تروتمیز خوش فرمان تندر و زیر پای انسان البتّه موقّیتی است، انسان را به مقاصد میرساند؛ اما به همان اندازه خطرات هم دارد؛ باید مراقب بود. (1)

خدمت رسانی منطقی دارد. ما اصلاً برای خدمت به مردم آمده ایم. فلسفه ی وجود ما خدمت به مردم است. در روایات وارد شده است که والی و حاکم اسلامی حاکم در همه ی سطوح؛ وزیر و استاندار و بالاتر و پایین تر و همه، مشمول این جمله اند با مردم باید مثل پدر مهربان نسبت به

ص: 708

فرزندان باشد. اگر به شما خبر برسد که فرزندان از بیماری، از سرما، از گرما، از گرسنگی، از تحقیر، از اهانت و از غربت رنج میکشد، چه حالی پیدا میکنید؟ میتوانید تحمل کنید؟ در سطح کشور نسبت به هرکس چنین اتفاقی بیفتد، تا آنجایی که شما علم و اطلاع دارید، باید همین احساس را داشته باشید؛ نباید آرام و قرار داشته باشیم. نهضت خدمت رسانی یعنی این. این خدمت را باید برای مردم محسوس کنیم. کارهای بزرگی را که صورت گرفته، باید به زندگی مردم بکشانیم تا لذتش را حس کنند. انضباط مالی و مبارزه با فساد هم از کارهای لازم است. (1)

حرف من این است که باید ترتیبی داده بشود و مکانیسمی به وجود بیاید که کارگزاران حکومتی، خودشان را به معنای حقیقی کلمه، خدام و خدمتگزاران مردم بدانند؛ بروند کار کنند و همان قدری که برایشان مقرر و معین شده است، زحمت بکشند و وظیفه ی خود را انجام بدهند؛ کوتاهی نباید باشد. (2)

16-1 - خستگی ناپذیر بودن

ما نمیخواهیم فقط کار کنیم؛ ما میخواهیم محرومیت را از بین ببریم و محروم را از محرومیت خارج کنیم؛ هدف این است. وَاَلَا اگر شما بگویید من کار میکنم، ممکن است در يك اداره هم يك نفر بگوید من باید هشت ساعت یا شش ساعت کار کنم، یا ده ساعت کار کرده ام و دیگر بس است. این منطق، منطق درستی نیست.

البته اگر خسته میشوید، اگر احتیاج به استراحت دارید، باید استراحت کنید، تا برای کار آماده بشوید. ما استراحت را نفی نمیکنیم؛ اما کار حد ندارد. کار تا آن حدی است که به نتیجه برسیم و به آن هدف و مقصودی

ص: 709

1- . در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران 1382/5/15

2- . در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام به همراه حجّت الاسلام والمسلمین حاج سید احمد خمینی 1369/9/14

که مورد نظر است، نزدیک بشویم. بنابراین، تا آنجایی که انسان توان دارد، باید کار کند. (1)

17-1 - تواضع

رفتارتان باید مردمی، عادلانه و متواضعانه باشد. آقایان! با مردم گرم بگیرید؛ در مقابل مردم تواضع کنید؛ به میان مردم بروید؛ در موارد مقتضی به خانه های مردم سر بزنید. شکوه استانداری، شما را هضم نکند؛ بر شما غلبه نکند؛ این بسیار بسیار مهم است. مردم ببینند کسی از خودشان است؛ در این صورت، هیبت استاندار هم بیشتر حفظ خواهد شد. مبادا خیال کنید که اگر کسی منقطع از مردم شد، هیبت بیشتری پیدا میکند؛ نه، هیبت برای مسئولان خوب است که مردم نسبت به آنها تهیی (2) داشته باشند؛ اما این هیبت با رفتار معنوی شما حاصل میشود. شما وقتی سالمید، وقتی به فکر منافع شخصی نیستید، وقتی راحت خودتان را فدای راحت مردم میکنید و وقتی برای خدا کار میکنید و مخلصانه کار میکنید، خدای متعال هم محبت و هم هیبت شما را در دل مردم می اندازد. من دیده ام مسئولانی را که خودشان را از مردم جدا میکردند، به خیال اینکه این کار، يك شأن و تشخصی است! مردم کمترین اهمیتی به اینها نمیدادند؛ یعنی هیچ عزتی هم در چشم مردم نداشتند. بنابراین، با مردم و در کنار مردم باشید. (3)

احساس خدمتگزاری به مردم را برای خودتان حفظ کنید. قدرت اگر با هدف خدمت به مردم باشد، عبادت است. شاید هیچ عبادتی بالاتر از عبادت مسئولی نیست که به خاطر تلاش و خدمت به مردم، از راحت

ص: 710

1- . در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران 1370/5/23

2- . ترسیدن

3- . در دیدار استانداران سراسر کشور 1384/5/12

و آسایش و امنیتِ خود صرف نظر میکنند. این روحیه ی خدمتگزاری، خاکساری، تواضع در مقابل مردم و شناخت عظمت مردم را برای خودتان حفظ کنید، که این نعمت بزرگی است. از خدای متعال لحظه ای غافل نشوید. با یاد خدا و با توکل به خدا و با اخلاص در عمل، باید بتوانیم جلب رحمت الهی بکنیم. اگر جلب رحمت الهی شد، همه ی مشکلات آسان میشود و موانع از سر راه برخواهد خاست. اگر صادقانه در راه خدا کار کنیم، خدای متعال به ما کمک خواهد کرد. اگر هدفِ قدرت، منافع مادی شد، قدرت، بزرگ ترین وزرووبال برای انسان خواهد بود. کسانی که قدرت و منصب و مقام را برای بهره مندی های خود، پُر کردن کیسه های خود و دنیای خود میطلبند، آنجایی که منافع آنان با منافع مردم اصطکاک پیدا میکند، نمیتوانند به نفع مردم کار کنند. قدرت به خودی خود نه نعمت است، نه نعمت؛ اگر برای خدا و برای خدمت شد، نعمت است؛ اگر برای دستاوردهای مادی و ارضای هوسهای انسانی شد، میشود نعمت. این نعمت خدا است؛ منتها شیطان باید ما را دچار تسویل نفسانی نکند. نباید اهوای و هوسهای خودمان را به اشتباه جای آرمانها بگذاریم و خود را توجیه کنیم. به انتقادات و عیوبی که برای ما می‌شمارند، گوش فرا دهیم و خود را اصلاح کنیم تا وقتی که با خدای متعال ملاقات میکنیم، بتوانیم عذر تقصیر داشته باشیم. (1)

18-1 - خوش رفتاری با مردم

اشاره

در نظام اسلامی، رابطه ی اخلاقی با مردم، رابطه ی مخصوصی است؛ مردم را در همه ی کارها مالک و صاحب امر دانستن، يك مراجع مزاحم ندانستن. شما برادران عزیزی که در بخشهای گوناگون دولتی و قوه ی قضائیه مشغول کار هستید، یکی از اولین تعلیماتتان به زیردستان و چیزی

ص: 711

که از آن مؤاخذه میکنید، باید رفتار خوش با مردم باشد. حقیقتاً مردم صاحب قضیه اند. حقیقتاً مردم ولی نعمت ما و کارگزاران این نظام هستند. این، تعارف نیست. بعضی خیال میکنند، امام که این حرفها را میزدند، تعارف میکردند! (1)

ایجاد انگیزه ای تمام نشدنی با لمس مشکلات مردم از نزدیک

با حرکت در سطح استان، با نزدیک شدن به مردم، با نشستن در محیط زندگی خصوصی و خانه و کپر و چادرشان، نسبت به مشکلات مردم آشنا بشوید و آنها را لمس کنید. هرکس که این مشکلات را لمس بکند، برای کار و تلاش، انگیزه ای تمام نشدنی پیدا خواهد کرد. (2)

1-19 - پاسخگو بودن و احساس مسئولیت

اشاره

این مسئولیتها امروز هست، فردا نیست. همه ما در گذریم. مجلس شورای اسلامی به فضل الهی پایدار بوده و پایدار خواهد ماند؛ لیکن ما که پایدار نیستیم؛ ما چهار روز در اینجا هستیم و وظایفی داریم که آن وظایف را بایستی انجام دهیم. در درجه ی اول باید خدا را راضی کنیم. البته مردم را باید راضی و دل آنها را شاد کرد؛ اما در درجه ی اول این است که فکر محاسبه ی الهی را بکنیم. (3)

عزیزان من! خدای متعال از هر ساعت عمر شما در مجلس، از هر تصمیم گیری شما، از هر نشست و برخاست شما که اکنون مهم شده است، سؤال خواهد کرد. تا چندی پیش، شما می نشستید، برمیخواستید؛ حرکت و گفتار شما تأثیری نمیگذاشت؛ اما امروز شما يك کلمه حرفتان، يك

ص: 712

1- . در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام به همراه حجّت الاسلام والمسلمین حاج سید احمد خمینی 1369/9/14

2- . در دیدار با وزیر و مسئولان وزارت کشور و استانداران 1368/11/1

3- . در دیدار با نمایندگان دوره ی ششم مجلس شورای اسلامی 1379/3/29

نشست و برخاستن، يك دست بلند كردن و موضع گيريتان مؤثر است. اين يك امکان است و اين امکان با خودش مسؤليت سنگيني را می آورد. در درجه ي اول هم خدای متعال از ما سؤال میکند. (1)

نظام پاسخگویی را برای خودتان متحتم (2) بدانید. واقعاً وزير در حوزه ي کار خودش، مديران وزارتى در حوزه ي کار خودشان، معاونان هر کدام در حوزه ي کار خودشان پاسخگو باشند. يعنى هم در برابر خطايی که انجام میگیرد، واقعاً پاسخگو باشند، هم در برابر کار لازمی که باید انجام میگرفته و انجام نمیگیرد، پاسخگو باشند. در خیلی از موارد خلافی انجام نگرفته؛ اما خلاف این بوده که کارهای زیادی باید انجام میگرفته، ولی انجام نگرفته. کار نکردن به مقدار لازم هم يك نوع تخلف است. (3)

پاسخگویی؛ يك مفهوم اسلامی

پاسخگویی يك مفهوم غربی نیست؛ يك مفهوم اسلامی است. بعضی ها از هر چیزی خوششان بیاید، سعی میکنند آن را به گونه ای به فراورده های افکار و مدنیت غربی منسوب کنند. نه، پاسخگویی يك حقیقت اسلامی است؛ اين همان مسؤليت است. مسؤليت، يعنى هر انسانی در هر مرتبه ای که هست، در درجه ي اول از خود سؤال کند، ببیند رفتار و گفتار و تصمیم گیری او تحت تأثیر چه بود؛ عاقلانه و بر اساس پرهیزکاری بود، یا خودخواهانه و برای شهوات و اغراض شخصی بود. اگر انسان توانست وجدان خود را آرام کند و به ندای اندرون خود پاسخ گوید، خواهد توانست به دیگران هم پاسخگو باشد. «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُلاً» (4). همین چشمی که شما دارید که میتواند ببیند،

ص: 713

1- . در دیدار با نمایندگان دوره ي ششم مجلس شورای اسلامی 1379/3/29

2- . واجب و لازم

3- . در دیدار رئیس جمهور و هیئت وزیران 1384/6/8

4- . سوره ي اسراء، بخشی از آیه ي 36، ترجمه: «... گوش و چشم و قلب، همه مورد پرسش واقع خواهند شد».

بشناسد و تشخیص دهد، همین گوشه‌ای که دارید که می‌تواند سخن حق را بشنود و به دل شما منتقل کند و جوارح شما را تحت تأثیر قرار دهد، همین قلبی که دارید که می‌تواند احساس کند، تصمیم بگیرد و راه را انتخاب کند - که از هویت واقعی انسان به «قلب» تعبیر میشود - وسیله‌ای است که خدای متعال شما را در مقابل اینها پاسخگو میداند. همه‌ی ما باید جواب دهیم با چشم خود چه دیدیم؛ آیا دیدیم؟ آیا دقت کردیم؟ آیا خواستیم ببینیم؟ خواستیم بشنویم؟ خواستیم تصمیم بگیریم و عمل کنیم؟ این همان پاسخگویی است. فرمود: «کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیتة» (1)؛ همه‌ی شما مسئولید. البته کسی که حیطه‌ی وسیعی از زندگی انسانها با قلم و زبان و تصمیم او تحت تأثیر قرار می‌گیرد، مسئولیتش به همان نسبت بیشتر است؛ لذا من گفتم مسئولان بلندپایه‌ی کشور، قوای سه‌گانه، از خود رهبری تا آحاد مأموران و مدیران، همه باید پاسخگو باشند؛ پاسخگویی کار خود، پاسخگویی تصمیم خود، پاسخگویی سخنی که بر زبان آورده‌اند و تصمیمی که گرفته‌اند؛ این معنای پاسخگویی است؛ این يك حقیقت اسلامی است و همه باید به آن پایبند باشیم. هر انسانی وقتی میخواهد حرفی بزند، اگر بداند در مقابل این حرف باید پاسخگو باشد، يك طور حرف خواهد زد؛ اما اگر بداند مطلق العنان است و پاسخگو نیست، طور دیگری حرف خواهد زد. انسان وقتی میخواهد تصمیم بگیرد و عمل کند، اگر بداند در مقابل اقدام خود پاسخگو خواهد بود، يك طور عمل میکنند؛ اما اگر احساس کند نه، مطلق العنان است و از او سؤال نمیشود و او را به بازخواست نمیکشند، طور دیگری عمل میکند. ما مسئولان خیلی باید مراقب حرف زدن و تصمیم‌گیری خود باشیم. مسئولیت به همین علت محترم است و به همین جهت است که مردم برای مسئول احترام قائلند؛ چون پشت سر کار و تصمیم‌گیری او دنیایی از مسئولیت وجود دارد که او قبول میکند. اگر

ص: 714

این شخص خود را مسئول دانست، واقعاً شایسته ی این تکریم و احترام هم هست؛ اما اگر مسئول ندانست، همه چیز مشکل میشود. (1)

ضرورت تنظیم کارنامه ی کارکرد مسئولان دستگاه های مختلف

امروز نظام جمهوری اسلامی با تجربه ی 25 ساله ی خود میتواند این راه را با قوت و شدت ادامه دهد، مشروط بر اینکه مسئولان دستگاه های مختلف، در درجه ی اول کارنامه ی کارکردشان را برای خودشان تنظیم کنند؛ نمره های مثبت و منفی را ببینند و در درجه ی بعد، مردم را که صاحبان این انقلابند؛ سهامداران این مجموعه و بنگاه عظیمی هستند که اسمش جمهوری اسلامی است در جریان قرار دهند. قوه ی مجریه - که دستگاه های مختلفی در قوه ی مجریه هستند - کارنامه ی خود را جزء به جزء برای مردم مشخص کند. البته اعتقاد من این است که در این صورت، یقیناً مردم خوشحال خواهند شد؛ چون این کارنامه نمره های بسیار خوب و درخشانی دارد. قوه ی قضائیه هم کارنامه ی خود را به مردم ارائه کند، که یقیناً در آن هم نمره های خوب و درخشانی هست. قوه ی مقننه هم کارنامه ی خود را به مردم نشان دهد که در آن هم نمره های خوشحال کننده ای وجود دارد؛ اما در همه ی این دستگاه ها نمره های منفی و ناراحت کننده برای خود دستگاه ها و مردم هم هست. خود مسئولان دستگاه ها ببینند که نقاط منفی آنها کدام است، در نبود کردن عوامل نقاط منفی سعی و تلاش کنند. البته پشتوانه و ضامن این کار، آگاهی، مطالبه و خواست مردم است. اگر این کارها انجام بگیرد، این همان اصلاح انقلابی است که من در دو سه سال قبل در نماز جمعه ی تهران به ملت ایران عرض کردم. (2)

ص: 715

1- . در دیدار اقشار مختلف مردم 1383/1/26

2- . همان

پاسخگویی باید به معنای صحیح کلمه وجود داشته باشد. باید دستگاه های فرهنگی کشور، چه آنچه مربوط به دولت است، چه آنچه زیرمجموعه ی دولت نیست، مثل صداوسیما روشن کنند که در مقابل تهاجم گسترده ی فرهنگی دشمنان چه تدابیری را برای اعتلا و بارور کردن فرهنگ اسلامی و انقلابی و عمومیت بخشیدن به نقاط برجسته ی آن به کار بسته اند. دستگاه های اقتصادی هم بیان کنند که برای بارور کردن اقتصاد کشور، پُر کردن شکاف طبقاتی، برطرف کردن فقر و محرومیت از طبقات محروم کشور و آباد کردن این کشور پُربرت و قابل آبادی در همه ی مناطق وسیع آن، چه تلاشی انجام داده اند. دستگاه های علمی کشور که مدیران آن در دانشگاه ها و حوزه های علمیّه ی کشورند، مشخص کنند که برای تولید علم، آزاداندیشی علمی و تضارب افکار که ما از دانشگاه و حوزه این مسائل را مطالبه کردیم، چه تلاش و کار بزرگی را انجام داده اند؛ چقدر پیش رفته اند و چه کارهای دیگری را بایستی انجام دهند. دستگاه های صنعتی و دستگاه کشاورزی کشور هم توضیح دهند. قوه ی قضائیه ی کشور توضیح دهد که برای احقاق حقّ مظلومان و برای اینکه مظلومان کشور حقیقتاً قوه ی قضائیه را ملجأ و مأوای خود بدانند و به آن پناه ببرند، چه تلاشها و کارهایی را انجام داده است. قوه ی مقننه که دو وظیفه ی عمده ی قانونگذاری و نظارت را برعهده دارد، مشخص کند که در امر قانونگذاری چه تلاشهایی را انجام داده تا قوانینی را بگذرانند که برای تسهیل اصلاح حقیقی کشور لازم است؛ همچنین این قوه مشخص کند که در امر نظارت بر دستگاه ها و مراقبت از صحتّ عمل آنها چه تلاشی را به انجام رسانده است. (1)

ص: 716

صداقت و مسئوليت پذيری بايد در مديران وجود داشته باشد. هنر يك مدير اين است که مسئوليت پذيری داشته باشد. بر مبنای يك پایه ی منطقی، کار را انجام دهید و مسئوليتش را هم به گردن بگيريد؛ بگويد اين کار را کردم، مسئوليتش هم با من است. از مسئوليت نبايد هراس داشت. آن چیزی که پيش خدای متعال و پيش مسئولان ارشد نظام و پيش مردم عذر واقعی شمرده میشود، همین است که انسان بگويد من اين اقدام را بر اين اساس منطقی کرده ام. پس بايد يك اساس منطقی قانونی وجود داشته باشد؛ که ملاک هم قانون است. بنابراین هيچ مشکلی نبايد وجود داشته باشد. (1)

ضرورت اطلاع رسانی صريح، روشن و شفاف

هم به مردم اطلاع رسانی کنید، خبر دهید و پيشرفتها را بگويد؛ هم اگر واقعاً موانعی وجود دارد، آنها را هم شفاف با مردم در میان بگذاريد. صرف اينکه ما بگويم موانعی در کار هست، مردم را قانع نميکند و آنها نميپذيرند. اگر واقعاً موانعی وجود دارد و کسانی هستند و جريانی موجود است که نميگذارد شما کار کنید، اين را شفاف و صريح به مردم بگويد. يا اين است که حقيقتاً معلوم ميشود اين شخص يا اين افراد يك حرکت مجرمانه انجام ميدهند و نميگذارند مسئولان يا دولت کار کنند، که در اين صورت بايد به اين جرم رسيدگی شود، يا اين است که آن طرف هم منطقی دارد. بالاخره يا بايد او را متقاعد کرد يا او شما را متقاعد کند. اين را در معرض افکار عمومی بگذاريد و صريح و روشن و شفاف با مردم در اين زمينه ها صحبت کنید. به نظر من اين به پيشرفت کار کمک ميکند. (2)

ص: 717

1- . در دیدار اعضای هیئت دولت به مناسبت هفته ی دولت 1381/6/4

2- . همان

همه ی ما نسبت به آنچه که انجام میدهیم، مسئولیم؛ منتها مسئولیتها غالباً با پایان دوره ی مسئولیت تمام نمیشود؛ چون کارهای ما تأثیراتی در کارهای افراد بعد از ما میگذارد. همان طور که ما بر روی بنای افراد قبلی شروع به کار کردیم، دیگران هم بر روی بنای ما شروع به کار خواهند کرد. بنابراین، پی ها را بایستی محکم گذاشت و ساختمان را بایستی استوار بنا کرد، تا هرچه که خواستند روی آن بسازند، بتوانند. وافتخار این، برای شما خواهد بود. اگر شما سیاستهای خوبی را امروز بگذارید و اجرا کنید که این سیاستها در آینده ساری و جاری خواهد بود؛ هر کسی که بر اساس این سیاستها کار کند، ثواب و افتخار آن، برای شما خواهد بود؛ اما اگر خدای نکرده کوتاهی هم بکنید، باز همین طور است؛ یعنی «من سنّ سنّة حسنة کان له أجرها و أجر من عمل بها إلى یوم القیامة و من سنّ سنّة سیئة کان علیه وزرها و وزر من عمل بها إلى یوم القیامة» (1). کارهای ما تأثیراتی در آینده میگذارد. با این دید، با این نگاه، بایستی به همه ی کارهایمان نگاه کنیم.

... مظهر این پاسخگویی همین گزارشهایی است که شما به مردم خواهید داد. بسیاری از کارهایی را که در بخشهای شما انجام گرفته من البته اطلاع دارم، ولی در همین گزارشهای کوتاه، آنها را ذکر نکردید. این کارهای خوب و مهم انجام گرفته و شما فرصت نکردید که ذکر کنید خیلی ها نمیدانند. برنامه سازی کنید و آنچه را که انجام گرفته، ترسیم و بیان کنید؛ من قبلاً به آقای رئیس جمهور هم این مطلب را گفته ام. دو ستون درست کنید: کارها و خدماتی که انجام داده اید، کارهایی که انجام نداده اید، یا ناکام مانده اید در انجامش؛ اینها را با مردم در میان بگذارید و بدانید که مردم قدر خدمت و قدر تلاش را میدانند. ما باید هم کارهای کرده ی خودمان و هم کارهای نکرده ی خودمان، یا درست نکرده ی خودمان را با صداقت در میان

ص: 718

بگذاریم. مطمئناً آن تلاش و همت و اهمّتی که انجام گرفته برای ستون مثبتها، عذر خواهد بود برای ما نسبت به ستون ناکرده ها؛ چون ناکرده ها از روی تعمد، ناکرده نمانده، بلکه به خاطر کمبود امکان، کمبود منابع و گاهی به خاطر دیر رسیدن فکر به ذهن انسان و مسائلی از این قبیل، ناکرده مانده است. این مسائل را برای مردم بیان کنید؛ من بر این معنا اصرار دارم. عملکرد شما از عملکرد نظام جدا نیست؛ نمیشود گفت ما نظام خوبی داریم؛ اما دولت بدی داریم؛ بالاخره دولت برخاسته ی از همین نظام است. هر کاری که شما کرده باشید و خوب کرده باشید، برای نظام است و اگر کاری نکرده باشید، یا بد کرده باشید، باز هم متعلق به نظام است. ما اصرار داریم که آنچه انجام گرفته و اهتمام به کار رفته، صادقانه، درست و روشن به مردم بیان شود؛ مشخص کنید چه تحویل گرفته اید و چه تحویل خواهید داد؛ مثل صورت وضعیتهایی که مهندسان در هنگام تحویل و تحویل کار تهیه میکنند، شما هم صورت وضعیت کار خودتان را حقیقتاً مشخص و معین کنید و سعی کنید که حداکثر دقت را هم در اتقان آن به کار ببرید. حقیقتاً وقتی ما با مردم مواجه میشویم، میتوانیم اعتماد مردم را با صدق لهجه و بیان واقعیتها کاملاً جلب کنیم. نباید تصوّر کرد که صداقت و عدم صداقت از نظر مردم پوشیده خواهد ماند؛ بالاخره توجه میکنند. (1)

تمام نشدن مسئولیت در محیط اسلامی

شما دوستان در پایان دولت، مأموریتتان تمام میشود؛ اما مسئولیتهای شما تمام نمیشود. انسان در محیط اسلامی هیچ گاه از مسئولیت فارغ و خالی نیست؛ همیشه دارای مسئولیت است؛ منتها مسئولیتهای متفاوت است. يك وقت انسان وزیر است که يك مسئولیت دارد، يك وقت وزیر نیست؛ اما مجموعه ای از تجربه های فراوان وجود دارد. تجربه های باارزشی

ص: 719

که در طول سالهای متمادی در یکایک شماها به وجود آمده و جمع شده، دستاورد کمی نیست؛ اینها متعلق به این کشور و این ملت و این نظام است؛ از این تجربه ها باید استفاده شود.

... این را احساس مسئولیتی که ناشی از تفکر اسلامی و نگاه اسلامی به انسان و تعهد و مسئولیت انسان است، به ما ارزانی داشته است. (1)

اگر مسئولان کوتاهی کنند، این جزو گناهای است که تأثیرش نه فقط برای اشخاص خودشان، بلکه برای ملت، تأثیر مخربی خواهد بود. (2)

20-1 - انتقادپذیری

الف) مفهوم انتقاد

انتقاد یعنی همان عیب جویی

انتقاد، نق نق نیست؛ انتقاد یعنی همان عیب جویی. منظور از انتقادی که ممکن است نق نقو بودن از آن تلقی شود؛ یعنی عیب جویی کردن. دو نوع عیب جویی ممکن است؛ یک وقت عیب جویی جنبه ی تحقیر، اهانت، طرف را به خاک سیاه نشانیدن، از طرف انتقام گرفتن و چهره ی او را در نظر دیگران زشت کردن است و این کار در هیچ عرف نجیبانه ای ممدوح نیست. یک وقت هم نه، هدف از انتقاد، دلسوزی است، تکمیل است، برطرف کردن عیب است و آینه وار نمودن عیب شخص یا نظام یا مدیر یا مردم به خود آنها است و این ممدوح است. ممکن است این هم به نظر شنونده تلخ باشد؛ اما این تلخی، تلخی گوارایی است. این هیچ ایرادی ندارد. (3)

ص: 720

1- . در دیدار اعضای هیئت دولت 1384/5/10

2- . در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام 1385/7/18

3- . در دیدار جمعی از کارگردانان سینما و تلویزیون 1385/3/23

مرز انتقاد و تخریب چیست؟ [میشود فرض کرد که] تخریب بکنند و اسمش را بگذارند انتقاد؛ یا از ما انتقاد بشود و ما تلقی تخریب از آن داشته باشیم. خب، باید مشخص شود تخریب کدام است و انتقاد کدام است. معنای انتقاد آن ارزشیابی منصفانه ای است که يك آدم کارشناس میکند؛ [اصلاً] نقادی همین است. وقتی شما طلا را میباید پیش يك زرگر که نقادی کند، او میگوید که آقا! این عیارش بیست است؛ یعنی عیار بیست را قبول میکند؛ حالا از 24 عیار که طلای خالص است، چهار عیار کم است. این شد نقادی. البته زرگر هم هست و وسیله ی نقادی را هم دارد. اما اگر چنانچه طلا را بردید مثلاً پیش يك آهنگر و او يك نگاهی کرد و آن را انداخت و گفت: آقا! اینکه چیزی نیست! اسم این نقادی نیست. اولاً اصل طلا- بودن این، انکار شده. خب، بالاخره مرد حسابی! حالا عیار 24 ندارد، عیار بیست که دارد؛ این را قبول کن! ثانیاً: شما که اهل این کار و آشنای این کار نیستی! (1)

انتقاد یعنی سره و ناسره و قوت و ضعف را در کنار هم دیدن

انتقاد در جامعه چیز خوبی است؛ زیرا انتقاد موجب میشود انتقادشونده بتواند نقاط قوت و ضعف خود را بفهمد و همچنین ناظران صحنه بتوانند بفهمند. این به پیشرفت کار کمک میکند. لیکن انتقاد، غیر از عیب جویی، آن هم عیب جویی خصمانه است. انتقاد یعنی سره و ناسره و قوت و ضعف را در کنار هم دیدن. معنای انتقاد این نیست که انسان نقاط قوت را نبیند و نقاط ضعف را هم حتی گاهی با انگیزه های گوناگون ملاحظه کند. (2)

ص: 721

1- . در دیدار رئیس جمهوری و اعضای هیئت دولت 1387/6/2

2- . در دیدار رئیس، معاونان و کارکنان قوه ی قضائیه در آستانه ی سالروز هفتم تیر 1381/4/5

اشاره

شما مسئولان دولت هم که بخشهای گوناگون در اختیار تان است، از انتقاد نه بترسید، نه خشمگین و ناامید شوید. این طور هم نباشد که اگر روزنامه یا شخصی به بخشی از بخشهای دولت یا به کاری که دولت پدید می آورد، انتقاد میکند، مسئولان آن بخش یا مسئولان دولتی سراسیمه شوند. گاهی اوقات انسان میبیند يك حالت سراسیمگی در اینها پیدا میشود؛ نه، به هیچ وجه سراسیمه نشوید؛ بالاخره انتقاد وجود دارد. معروف است میگویند: «من صَنَّف استهلف»؛ کسی که يك کتاب بنویسد، هدف قرار میگیرد. حالا يك کتاب نوشتن کجا و ده ها کتاب فعالیت کردن و حرکت کردن و اقدام کردن کجا؟ بالاخره راه مورد انتقاد قرار نگرفتن این است که انسان به کنج انزوایی بخزد و هیچ اقدامی نکند، یا اگر مسئولیتی میپذیرد، خدای نکرده به لوازم آن مسئولیت عمل نکند تا مثلاً کسی به انتقاد از او نپردازد و برخلاف توقع او کاری صورت نگرفته باشد. نه؛ بالاخره حرکتی صورت میگیرد؛ ممکن است مخالفان و منتقدانی داشته باشد. ممکن است يك اقدام شما کسانی را بحق یا بناحق عصبانی کند و آنها چیزی بگویند. وقتی کار شما مبتنی بر مقدمات منطقی است، باید آن را ادامه دهید. (1)

انتقادپذیری؛ فرصتی برای اصلاح

ما مسئولان در رده های مختلف احتیاج داریم که به گوشِ جسم و دل، نصیحتها، تذکرات، عیب جویی ها و انتقادهایی را بشنویم تا شاید خداوند متعال به ما فرصت اصلاح بدهد. باید به خودمان و دلمان پردازیم؛ دل ما بیش از جسم ما احتیاج به مراقبت دارد. اگر بخواهیم دل، نورانی و مهبط رحمت و هدایت الهی باشد، باید به آن پردازیم. رها کردن دل

ص: 722

که به جاذبه‌ها و مغناطیسه‌های مادی به سرعت و آسانی قابل جذب است خطرناک است؛ دچار خودشیفتگی، غرور و غفلت می‌شویم؛ احتیاج داریم که بدانیم. (1)

ج) انواع انتقاد

انتقاد مثبت و سازنده

علامتِ دلسوزانه بودن انتقاد این است که وقتی انسان انتقاد را بیان میکند، نقطه‌ی قوت را هم در کنار او بیان کند تا معلوم بشود که بنای نظر شخصی، بنای انتقام‌گیری و بنای اذیت کردن ندارد؛ و آلا اگر ما یک مجموعه‌ای داشته باشیم که نقاط قوت و نقاط ضعفی هم دارد، آن وقت در بیان انتقاد، نقاط قوتش را اصلاً در نظر نگیریم و به زبان نیاوریم، بعد یک یا دو یا ده مورد از نقاط ضعف را همین طور بنا کنیم گفتن؛ معلوم است که تضعیف خواهد شد. علامت اینکه نمی‌خواهیم تضعیف کنیم، این است که نقاط قوت را هم بیان کنیم. (2)

اینکه افرادی بیایند و سعی‌شان این باشد که دولت را ناکارآمد جلوه بدهند، این خدمت به کشور نیست. اگر عقیده‌شان هم این است، این عقیده را بایست به یک نحوی به گوش خود مسئولان دولتی یا مسئولانی که میتوانند اثرگذار باشند، برسانند؛ اما تبلیغ ناکارآمدی دولت را در بین مردم کردن، آن هم غیر منصفانه، صحیح نیست. اگر واقعیت هم میداشت، نباید به شکل تبلیغاتی و داد زدن بر سر کوچه و بازار ظاهر میشد؛ چه برسد به آنجایی که واقعیت هم ندارد و غیر منصفانه است. دولت با جدیت و تلاش خوب، کار پر حجم و متکی به محاسبه انجام میدهد، حالا گیرم که در فلان مسئله‌ی اقتصادی ممکن است نظری داشته باشد که با نظر

ص: 723

1- . در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی 1385/3/29

2- . در دیدار نمایندگان هفتمین دوره‌ی مجلس شورای اسلامی 1386/3/8

فلان کارشناس یکسان نباشد؛ خوب نباشد؛ این، از اهمیت و ارزش کار دولت نمی‌کاهد. امروز همه دارند می‌بینند؛ ما هم داریم می‌بینیم و دیگران هم شاهدند که حجم کار متمرکمی که دولت انجام می‌دهد، انصافاً در خور تحسین و ستایش است؛ کار خیلی خوبی است. انتقادهای غیر منصفانه نشود. (1) برخورد با دستگاه‌های دیگر هم باید همین‌طور باشد. مجلس مرکز تصمیم‌گیری درباره‌ی برنامه‌های اساسی و همه‌جانبه‌ی کشور است و مجلس هم نباید تضعیف شود. قوه‌ی قضائیه هم نباید تضعیف شود. انتقاد کردن صحیح و عاقلانه، غیر از حرف زدن به شکلی است که یک دستگاه را ناکارآمد نشان بدهند و ناموفق جلوه بدهند؛ چه حق باشد، چه ناحق، غلط است. در درجه‌ی اول، همه باید به دولت و به دستگاه‌های دیگر کمک کنند. (2)

انتقاد منفی و وجوه آن تخریب و عیب‌جویی غیر منصفانه

اگر فرض کنیم کسی به خاطر اختلاف سلیقه یا اختلاف فکر یا برخی تحلیلها و استنتاجهای سیاسی طبعاً غلط، آرزو کند دولت در کار خود موفق نشود، یا در عمل برای عدم موفقیت دولت کاری بکند و حرکتی انجام دهد، این به هیچ وجه پذیرفته نیست. البته معنای این حرف آن نیست که ما بگوییم هیچ کس حق ندارد از دولت انتقاد کند؛ چون انتقاد به معنای تضعیف نیست. انتقاد اگر دلسوزانه و منصفانه باشد، کمک هم میکند. اگر انتقادی دلسوزانه هم نبود، بالا-خره دانسته میشود. در مقابل حرکت دولت، اگر یک وقت عیب‌جویی غیر منصفانه‌ای هم بشود، نخواهد توانست افکار عمومی و واقعیت‌های بیرونی را تحت تأثیر قرار دهد. بنابراین من نمی‌خواهم

ص: 724

1- . در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام 1385/8/17

2- . همان

انتقاد را منع کنیم؛ اما تخریب را چرا. تخریب به هیچ وجه مصلحت نیست. با هیچ توجیهی کسی نمیتواند خود را قانع نماید که دولت را تخریب کند. (1)

نهی خدماتها و کارهای انجام شده - چنانچه ملاحظه شده است - بعضی اوقات افرادی از بعضی از مسئولین انتقاد میکنند نسبت به بعضی از چیزها. انتقادها نباید به معنای نفی خدماتها و کارهای انجام شده، باشد. انتقاد به جای خود محفوظ است؛ باید خدمات اشخاصی که خدمت و تلاش خالصانه کرده اند، مورد نظر باشد. هیچ گاه انتقاد، به معنای نادیده گرفتن خدمات و کارهای بزرگ نیست. (2)

همه ی کسانی که حرف میزنند، چه در مطبوعات، چه در تریبونها و منابع دیگر مواظب باشند خدمات و تلاشهای صادقانه ی دولت را به خاطر کمبودها زیر سؤال نبرند. ما کمبودها و نقصها و ناکامی ها را در بخشهای گوناگون انکار نمیکنیم؛ اما به هیچ وجه وجود نقص و کمبود نباید موجب شود که تلاشهای صادقانه و خدمات ارزنده و کارهای شده، زیر سؤال برود و انکار شود؛ که این بی انصافی است و امیدواریم هیچ کس این بی انصافی را نکند. (3)

انتقاد خدمت است، تخریب خیانت

ما امروز در مقابله ی با استکبار، در سیاست خارجی زبانمان زبان طلبکاری، عزت، اقتدار معنوی و اقتدار ملی است؛ آن وقت بعضی بیایند همین را به عنوان نقطه ی ضعف وانمود کنند که نه آقا! شما کاری کرده اید که فلان دولتها از شما خوششان نیاید. خوب، معلوم است که خوششان نمی آید. فلان دولتها آن وقتی خوششان می آید که انسان تملق آنها را بگوید

ص: 725

1- . در دیدار اعضای هیئت دولت به مناسبت هفته ی دولت 1381/6/4

2- . در دیدار با آقای هاشمی رفسنجانی و کابینه در پایان دوره ی هشت ساله ی ریاست جمهوری 1376/5/9

3- . در دیدار با رئیس جمهور و اعضای هیئت دولت 1383/6/4

و حرفه‌های آنها را به عنوان حرفه‌های برتر ذکر بکند؛ خودش را کوچک کند و از حرفه‌های خودش و حرفه‌های انقلاب عقب نشینی کند؛ آن وقت آنها خیلی خوششان می‌آید. انتقاد خوب است، تخریب بد است. انتقاد خدمت است، تخریب خیانت است؛ نه خیانت به دولت، بلکه خیانت به نظام و خیانت به کشور است. نباید تخریب بکنند، [بلکه باید] انتقاد بکنند. (1)

ایراد گرفتن کار آسانی است و عمل کردن کار دشواری می‌باشد. آن کسی که عمل می‌کند، در میدان است و باید تأیید بشود تا بتواند درست عمل کند و اگر اشتباه و نقصی هست، برطرف نماید. من به تبعیت از امام بزرگوارمان، با تضعیف دستگاه‌هایی که کارهای حساسی را بر دوش دارند، از جمله دستگاه امور خارجه و کسانی که در جبهه‌ی مقدّم برخوردار با سیاستهای خارجی قرار دارند، به شدت مخالفم. این، چه عادت زشتی است که بعضی نقاط مثبت را اصلاً نمی‌بینند و تا يك نقطه‌ی منفی مشاهده می‌کنند، از هر طرف صدایی سیاسی و مطبوعاتی و... بلند میکنند! مگر میشود در دورانی که با همه‌ی سیاستهای استکباری و متجاوز در صحنه‌ی دیپلماسی روبرو هستیم، اجازه بدهیم که مسئولان دیپلماسی کشور، مورد تهاجم افراد بی‌مسئولیت قرار بگیرند؟ مگر ما می‌گذاریم؟ (2)

21-1 - حفظ روحیه‌ی ساده زیستی و پرهیز از تجمل گرایی توسط مسئولین

اشاره

يك وقت هست که ما در زندگی شخصی خود مثلاً حرکت اشراف گونه‌ای داریم بین خودمان و خدا؛ که اگر حرام باشد، حرام است؛ اگر مکروه باشد، مکروه است؛ اگر مباح باشد، مباح است؛ اما يك وقت هست که ما جلوی چشم مردم يك مانور اشرافیگری می‌دهیم؛ این دیگر مباح و مکروه ندارد؛ همه اش حرام است؛ به خاطر اینکه تعلیم دهنده‌ی اشرافیگری است به: اولاً

ص: 726

1- . در دیدار رئیس جمهوری و اعضای هیئت دولت 1387/6/2

2- . در دیدار اقشار مختلف مردم کشور 1368/10/6

زیر دست های خودمان، ثانیاً آحاد مردم به این کار تشویق میشوند. ما نباید مردم را به این کار تشویق کنیم. ممکن است در داخل جامعه کسانی پولدار باشند و ریخت و پاش کنند البته این کار بدی است، ولی به خودشان مربوط است، اما ریخت و پاش ما اولاً از جیبمان نیست، از بیت المال است؛ ثانیاً ریخت و پاش ما مشوق ریخت و پاش دیگران است. واقعاً «النَّاسُ عَلَى دِينِ مَلُوكِهِمْ». ملوک در اینجا به معنی پادشاهان نیست که بگوییم ما پادشاه نداریم؛ نه، ملوک شماها هستید. بنابراین رفتار ماها يك تأثیر قهری در رفتار مردم دارد. (1)

ضرورت بساطت و سادگی در تعامل با مردم

من يك گلایه ی کوچکی هم دارم؛ چند روز است منتظر فرصتی بودم که این گلایه را هم عرض بکنم. آن گلایه این است که من وقتی به خیابانهای کرمانشاه رفتم، دیدم به شکل غیر متعارفی عکسهای بزرگی از چهره ی این حقیر در مسیر نصب شده به افراط، به اسراف حتی به نظرم در راه پاره که میرفتیم، من دیدم در بعضی جاها در جاده هم عکس نصب کرده اند؛ چرا؟ این همه عکس! این کار چند اشکال دارد: یکی اینکه اینها هزینه بر است، خرج دارد، من اطلاع دارم، میدانم و کاری است کاملاً غیر لازم، با هزینه ی سنگین؛ خب، این توجهی ندارد. ثانیاً این نحوه ی کار کردن و عکس زدن و تبلیغهای این جور، مناسب وضع ما و شأن نظام جمهوری اسلامی و شأن طلبگی ما نیست؛ این جور کارها مال دیگران است. کار ما بایستی با بساطت و سادگی پیش برود. این جور کارهای رنگ و لعابدار، متناسب با وضع ما نیست؛ و البته از لحاظ فنی هم کسی نگاه کند، اینها ضد تبلیغ هم هست. حالا اگر کسی هم میخواهد واقعاً يك محبتی بکند، اینها کارهایی است که خیلی تأثیر ندارد؛ تأثیرات عکس هم دارد. به هر حال من گلایه مند

ص: 727

شدم، منتها ندانستم که به چه کسی باید این گله را بگویم؛ کدام يك از دستگاه های مختلف در این زمینه دست اندرکار بودند و آنها این فکر را، این عمل را، این اقدام را کردند؛ دیدم بهترین جا، همین جا است؛ این چند روزه، جای دیگری فرصت پیش نیامد. به هر حال این جور کارها خوب نیست. این را همه ی دوستان، مسئولان و همکاران بدانند؛ این سبک کار کردن و تبلیغات این شکلی، باب انقلاب و نظام اسلامی نیست. (1)

22-1 - ضرورت استفاده از عقلانیت و علم در انجام امور

اگر بخواهید عدالت را بدرستی اجرا کنید، احتیاج دارید به محاسبه ی عقلانی و به کار گرفتن خرد و علم در بخشهای مختلف، تا بفهمید چه چیزی میتواند عدالت را برقرار کند و اعتدالی را که ما بنای زمین و زمان را بر اساس آن اعتدال خدادادی میدانیم و مظهرش در زندگی ما عدالت اجتماعی است، تأمین کند. اگر عدالت را از معنویت جدا کنیم، یعنی عدالتی که با معنویت همراه نباشد، این هم عدالت نخواهد بود. عدالتی که همراه با معنویت و توجه به آفاق معنوی عالم وجود و کائنات نباشد، به ریاکاری و دروغ و انحراف و ظاهرسازی و تصنع تبدیل خواهد شد. (2)

به نظر من اصل قضیه این است که ما اگر در کار خود احساس مسئولیت داشته باشیم و کار را بر مبنای منطقی استوار کنیم، چنانچه نقصی هم در کار به وجود آید، علاوه بر اینکه خدای متعال ما را مؤاخذه نخواهد کرد چون «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» (3) مردم هم ما را مؤاخذه نخواهند کرد؛ مردم هم خلاف توقعشان نخواهد بود. ما باید تلاش خود را بکنیم و کار را بر پایه ی منطقی استوار سازیم. وقتی میگوییم پایه ی منطقی، معنایش این نیست

ص: 728

1- . در دیدار مسئولین اجرایی استان کرمانشاه 1390/7/28

2- . در دیدار رئیس جمهور و هیئت وزیران 1384/6/8

3- . سوره ی بقره، بخشی از آیه ی 286، ترجمه: «خداوند هیچ کس را جز به قدر توانایی اش تکلیف نمی کند...»

که حتماً و صددرصد درست است؛ نه، ممکن است منطقی ما درست هم نباشد؛ اما باید تلاشمان را برای جستجو از يك منطقی درست آغاز کنیم و کار را بر پایه ی درستی استوار سازیم و مشورت‌های لازم را هم بکنیم. (1)

23-1 - ضرورت تلاش برای تحقق نظام اداری مطلوب

اشاره

مسئولان ذی ربط باید در زمینه ی نظام اداری کار کنند. نصیحت و تذکر کافی هم نیست؛ هر جا هستید و در هر مسئولیتی قرار دارید، باید مراقب باشید. يك رفتار شما، يك گفتار شما، يك حرکت شما میتواند تأثیر ماندگاری بگذارد؛ میتواند تأثیرهای وسیعی در زندگی مردم بگذارد. (2)

ضرورت آرامش و سکینه برای اتخاذ تصمیمهای درست

اثر سکینه - یعنی اطمینان و آرامش و عدم اضطراب و نداشتن تلاطم در مسئولان - این است که اگر مشکلی پیش آید، آنها میتوانند در سایه ی آن آرامش، تصمیم درست را اتخاذ کنند؛ دستپاچه و مضطرب و دل‌باخته در حوادث نشوند؛ و اگر خوشی و راحتی و گشایشی پیش آید، خود را گم نکنند. این هم يك خطر دیگر برای انسانهای مؤثر است که بمجرد اینکه دستشان به جایی بند شد و تا در مقابل خود میدانی را مشاهده کردند و توانستند قبض و بسطی صورت دهند و احساس گشایش و آسایشی کنند، خودشان را گم کنند؛ تصمیمهای عجولانه بگیرند؛ دیگران را تحقیر نمایند؛ خودخواهی های خودشان را گسترش و به آن میدان دهند. اگر «سکینه» باشد، یعنی آن وقار و اطمینان الهی از این هم جلوگیری میکند؛ نمیگذارد کارهایی از انسان سربرزند که لازمه و نشانه ی انسانهای کوچک است؛ در فقر و غنا، در تنهایی و در کثرت، «سکینه» به درد انسان میخورد. (3)

ص: 729

1- . در دیدار اعضای هیئت دولت به مناسبت هفته ی دولت 1381/6/4

2- . در دیدار کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران 1378/10/4

3- . همان

1-24 - انجام کار جمعی و متوازن

توصیه ی دیگر، کار جمعی و متوازن است. کار شما يك کار است. اگر کارهای شما نامتوازن باشد، آنچه از آب درمی آید، چیز خوبی نخواهد بود. (1)

1-25 - استفاده از روشهای سالم و اخلاقی در انجام امور

امروز اگر میخواهیم حکومت ما به معنای حقیقی کلمه اسلامی باشد، بدون ملاحظه باید در همین راه حرکت کنیم. مسئولان بخشهای مختلف، قوای سه گانه، مدیران میانی، همه و همه باید سعی شان این باشد که برای کارها و پیشبرد اهدافشان، از روش سالم و اخلاقی استفاده کنند. استفاده از این روش ممکن است در جایی ناکامی ها و دردهایی را هم به لحاظ کسب قدرت به وجود آورد؛ اما درعینحال این متعین است که از نظر اسلام و از نظر امیرالمؤمنین، تشبث به روشهای غیر اخلاقی به هیچ وجه صحیح نیست. راه علی این است و ما باید این گونه حرکت کنیم. امیرالمؤمنین درباره ی کسی که سزاوار امارت بر مردم یا به دست گرفتن بخشی از کارهای مردم است؛ این توصیه ها را برای فرمانداران و استانداران خود میفرمودند؛ اما برای قاضی يك شهر و مسئول يك بخش و مدیر گوشه ای از گوشه های این دستگاه عریض و طویل هم صادق بود، میفرمایند: اولین قدم او در راه عدالت این است که هواو هوس را از خودش دور کند. حق را بر زبان جاری و توصیف کند و نیز به آن عمل نماید. (2)

1-26 - نوآوری در ارائه ی معارف دین به جهانیان

نخبگان سیاسی و فرهنگی خودمان، مبانی اسلام را آن چنانی که از کتاب و سنت فهمیده میشود، بیان کنند و در مقابل نگاه پرسشگر مردم

ص: 730

1- . در دیدار رئیس جمهور و هیئت وزیران 1384/6/8

2- . خطبه های نماز جمعه ی تهران 1379/12/26

دنیا یا مردمی از داخل کشور خودمان قرار بدهند. این بسیار بد است که بعضی از ما احیاناً به خاطر احساس حقارتی که در مقابل غربی ها میکنند، سعی کنیم افکار اسلامی را آن جوری بیان کنیم که با نظرات غربی تطبیق بکند؛ این بسیار نامناسب و ناشایسته است. ما امروز معارفی داریم؛ ادبیات سیاسی ما در دنیای امروز دارای جذابیت است. یک عده ای چون خودشان دلباخته ی به مفاهیم غربی هستند، افکار اسلامی، مبانی حکومتی و قواعد گوناگون اجتماعی در اسلام را جوری بیان میکنند که با مبانی غربی تطبیق کند؛ برای اینکه آنها خوششان بیاید. ما باید این فکر را بکنیم که این نوآوری اسلامی را که تاکنون برکات خودش را به این روشنی نشان داده است بتوانیم به دنیا تفهیم کنیم؛ به دنیا بشناسانیم. امروز مشتاقان معارف معنوی واقعی و راستین، نه آنچه که بعضی از مکاتب انحرافی به عنوان معنویت بیان میکنند در دنیا بیشمارند؛ زیادند. زندگی مادی، چرخ و پر زندگی ماشینی، مردم بسیاری را به ستوه آورده است. مکتب اسلام میتواند دریچه ای در مقابل آنها باز کند؛ عالم نویی را به آنها نشان بدهد. ما نباید در بیان حقایق اسلامی، نوآوری های اسلامی را با تطبیق با مبانی غلط دیگران از بین ببریم و این جلوه را خراب کنیم. ما از یاد گرفتن از دیگران ننگ نداریم. هرچه را که بلد نیستیم، از دیگران یاد میگیریم. آن حرف خوبی که دیگران بگویند، آن را از آنها میپذیریم؛ این دستور اسلام است؛ اما آنجایی که میخواهیم سخن اسلام را بیان کنیم، باید سخن اسلام ناب را فراهم بکنیم. (1)

27-1 - کارآمدی

ما به نام اسلام حرف میزنیم و به نام اسلام عمل میکنیم. اگر ضعف و نقصی در کار ما باشد، زیان آن را فقط خود ما نمی بینیم، بلکه اسلام هم زیان میبیند و دشمن هم از همین نکته ی بسیار دقیق و ظریف حداکثر

ص: 731

سوءاستفاده را میکند. مسئولان نظام و مردان کارآمد جمهوری اسلامی توانایی آن را دارند که با امکانات وسیعی که این کشور دارد، چه امکانات انسانی کم نظیر و چه امکانات مادی فوق العاده‌ی ما همه‌ی مشکلات کشور، نه فقط مشکلات اقتصادی بلکه مشکلات اخلاقی و فرهنگی و اجتماعی را هم به بهترین شیوه حل کنند. مردانی که در رأس کارها هستند، همه‌ی این مشکلات را با جدّیت، با همّت، با همدلی و با پرداختن به مسائل اصلی میتوانند حل کنند و این کار باید مورد توجه مسئولان کشور قرار گیرد و ملّت عزیز و آگاه و هوشمند و نجیب ما باید این را از مسئولان کشور در بخشهای مختلف، چه قوه‌ی مجریّه، چه قوه‌ی قضائیه، چه قوه‌ی مقننه و چه نهادهای گوناگونی که وابسته به بخشی از تشکیلات حکومتی هستند، بخواهد. این وظیفه است و من عرض کردم که مسئولان کشور، امسال را سال رقابت در این کار بدانند. این رقابت، حقّ است. این رقابت، درست است و مورد رضای خدا است. «فَأَسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ» (1). رقابت هم به این است که هرکدام از بخشها، واحدهای گوناگونشان را در سرتاسر کشور به این مسابقه‌ی بزرگ فرا بخوانند. قوه‌ی قضائیه، دادگستری‌های سرتاسر کشور را به این رقابت فرا بخواند تا پس از گذشت چند ماه یا یک سال بتوانند یک محاسبه و ارزیابی بکنند و ببینند که کدام یک از دادگستری‌های کشور بیشتر توانسته است پاسخ شکایات مردم را بدهد، به دردهای آنها برسد، اطمینان آنها را جلب نماید و پرونده‌ها را به بهترین وجه مختومه کند؛ این یک امتیاز بشود. هرکدام از وزارت‌های مختلف، بخشهای گوناگونی را که در سرتاسر کشور دارند، به این رقابت دعوت کنند و آنها هم همین مقایسه را انجام دهند. خود مجموعه‌ی هیئت دولت بین وزارتخانه‌های مختلف همین مسابقه را برگزار کند، آنها را دعوت نماید و معلوم شود که در میان این بیست و چند وزارتخانه، کدام یک آمار صحیح و دقیق و روشن تری در

ص: 732

1- . سوره‌ی بقره، بخشی از آیه‌ی 148، ترجمه: «پس در کارهای نیک بر یکدیگر پیشی گیرید».

خدمت رسانی به مردم دارد و آن يك امتیاز باشد. این را به مردم هم بگویند. نمایندگان، چه افرادشان و چه مجموعه هایشان، در داخل مجلس ببینند کدام طرح، کدام لایحه و کدام قانون برای مردم مفیدتر است و مشکلات و گره های مردم را بهتر و زودتر باز میکند، آن را جلو بیندازند و در این کار با هم مسابقه دهند. این يك رقابت مشروع، صحیح و مرضی خداوند متعال میشود. مردم هم لمس میکنند و میفهمند که به آنها خدمت میشود. دستگاه های مختلف در کارهای مشترکشان همین رقابت را داشته باشند. قوه ی مجریه و قوه ی قضائیه و قوه ی مقننه در مبارزه با فساد، در مبارزه با رشوه خواری و در مبارزه با افراد دارای نیت سوء با هم رقابت کنند. رقابت صحیح این است. این رقابت، توصیه ی من است. (1)

اگر مردم این کارآمدی را در مسئولان کشور مشاهده کنند، اعتقادشان به آنها و به نظام اسلامی و اسلام روزبه روز بیشتر خواهد شد. دشمنان اسلام و بلندگوهای تبلیغاتی دنیا به طور دائم این را تکرار میکنند که مردم با اسلام و نظام اسلامی مشکل دارند؛ درحالی که مردم خودشان این نظام اسلامی را به وجود آوردند و خودشان تا امروز آن را حفظ کرده اند. مردم با نظام اسلامی هیچ مشکلی ندارند؛ آنها با تبعیض و فقر و فساد و عدم رعایت ضوابط در بخشی از تشکیلات اداری کشور در خصوص مدیران جامعه مشکل دارند. مردم با افراد مشکل دارند، نه با نظام اسلامی. (2)

28-1 - انصاف سیاسی

انصاف را باید رعایت کرد؛ انصاف در مقابل آن دوستی که در مجلس همکار شما است، انصاف در مقابل آن کسی که بیرون مجلس است، انصاف در مقابل دولت، انصاف در مقابل قوه ی قضائیه. انصاف را باید

ص: 733

1- . در خطبه های نماز جمعه ی تهران 1382/1/22

2- . در دیدار اعضای مجلس خبرگان 1381/12/13

رعایت کنید؛ «وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا» (1). گاهی ما با کسی بدیم، از کسی بدمان می آید؛ خب، این کار میتواند موجه باشد؛ بالاخره يك دليلی داریم، از کسی خوشمان نمی آید؛ اما نسبت به همین کسی هم که از او خوشمان نمی آید و استدلال هم داریم برای اینکه از او خوشمان نیاید، باید انسان انصاف به خرج دهد. کسی يك نقطه ی خوبی دارد؛ آن را تحت تأثیر نقطه ی بدی که از او در ذهن ما هست، قرار ندهیم؛ این خیلی چیز مهمی است. بی انصافی و رفتار نامتناسب، منجر میشود به عکس العمل مشابه در طرف مقابل. ما آدمهای ضعیفی هستیم؛ شما اگر چنانچه مثلاً نسبت به این حقیر يك وقتی بی انصافی کردید، این حقیر آن مقدار قدرت و توانایی و ضبط نفس ندارم که بگویم خیلی خوب، حالا او بی انصافی کرد، بکند؛ من هم وادار میشوم به بی انصافی. این جور در جامعه، تبادل بی انصافی ها، به جای تبادل انصاف، به جای تبادل محبت، رایج میشود. ببینید، چون شما نماینده ی مجلسید، این تأثیر وجود دارد؛ وَاَلَا اَگر چنانچه شما جزو افراد معمولی جامعه بودید، تأثیر داشت، اما نه به این اندازه. وقتی ما در روی سگویی قرار گرفتیم و مردم به ما نگاه میکنند، رفتار ما يك معنا دارد؛ وقتی که نه، در جمعیت مردم، در سواد مردم گم هستیم، همان رفتار يك معنای دیگری دارد. (2)

29-1 - روشنگری مستدل و دور از هیاهو

يك مسئله این است که اگر يك کسی يك حرف غلطی زد، آیا کسی باید به او جواب بدهد یا نه؟ خب، بله معلوم است. جواب دادن به حرف غلط، شیوه ی خودش را دارد، راه خودش را دارد، کار خاص خودش است. يك وقت هست که حالا که کسی يك حرف غلطی زد، ما بیاییم مثلاً

ص: 734

1- . سوره ی مائده، بخشی از آیه ی 8، ترجمه: «... و البتّه نباید دشمنی گروهی شما را بر آن دارد که عدالت نکنید...»

2- . در دیدار نمایندگان مجلس شورای اسلامی 1392/3/8

صدجا این حرف غلط را تابلو کنیم، شعار کنیم که آقا، فلانی این حرف غلط را زد، تا همه بدانند. این است که اشتباه است، خطا است. من با حرکت روشنگرانه از سوی هرکسی، از سوی هر نهادی، هیچ مخالفتی ندارم، بلکه علاقه مندم و معتقدم به مسئله ی تبیین. یعنی اصلاً جزو راهبردهای اساسی کار ما از اول، مسئله ی تبیین بوده است. تبیین لازم است؛ اما این معنایش این نیست که ما به اختلافات درونی، هی دامن بزنیم. مراقب باشید. این را همه باید مراقب باشند؛ بخصوص سپاه. سپاه مراقب باشد. در جریانهای سیاسی، در جریانهای گوناگون فکری و سلیقه ای مطلقاً مشتعل کردن فضا مناسب نیست. حالا شماها الحمدلله همه تان بصیرید، آگاهید، لابد از جریانات خبر دارید و الان همین اوضاعی را که در کشور هست، می بینید که متأسفانه این علیه آن، آن علیه این. و دستگاه های خارجی چه خوشحالی ای میکنند؛ تحلیل میگذارند رویش: بله، بینشان اختلاف افتاد، نابود شدند، از بین رفتند. آرزوهای خودشان را هی مرتباً تکرار میکنند. خب، پیدا است که این مسئله نقطه ضعف ما است. نباید بگذاریم این نقطه ضعف ادامه پیدا کند یا افزایش پیدا کند. اینها را باید توجه داشت. حرکت، حرکت متین، مستدل و مستند باشد. اگر کسانی اختلاف نظرهایی دارند، با استدلال بیان کنند. عرض کردم، من معتقد به تبیین هستم. در دوران مبارزات هم، اختلاف ما با چپی ها و مارکسیستهایی که آن وقت مبارزه میکردند، سر همین بود که ما میگفتیم باید تبیین کرد، آنها به تبیین اعتقاد نداشتند؛ یک چیز دیگری میگفتند، یک تفسیر دیگری داشتند. کار انقلاب از اساس با تبیین، روشنگری، بیان منطقی، مستدل و دور از هو و جنجال بود. اگر هو و جنجال وارد شد، حرف منطقی را هم خراب خواهد کرد. ممکن است چهار نفر جذب شوند، اما چهار نفر آدم هوشمندتر دفع میشوند. (1)

ص: 735

مقاطع تحویل مسئولیت دولتها، جزو مقاطع خوب کشور و تاریخ سیاسی ما است. این جابجایی دولتها یکی از منتهای بزرگ الهی است بر ما؛ یکی از فرصتهای بزرگی است که در اختیار ما است. نفس جدیدی، ابتکارات جدیدی، کارهای جدیدی، سلائق و اذواق جدیدی می آید میدان قانون اساسی این را مشخص کرده این یکی از فرصتها است. البته این فرصت تبدیل میشود به تهدید، اگر چنانچه جور دیگری عمل شود؛ مانند آنچه که در برخی از کشورها انسان مشاهده میکند، که جابجایی قدرتها با زور آزمایی، با خونریزی، با خشونت همراه است؛ که خوشبختانه در کشور ما این جور نیست. البته در سال 88 بعضی خطای بزرگی را مرتکب شدند، کشور را در لبه ی يك چنین پرتگاهی قرار دادند، يك مشکل این چینی را برای کشور تدارك دیدند؛ اما بحمدالله خدای متعال كمك کرد، ملت توانست از این مشکل عبور کند. در این سالهای متوالی از اول انقلاب منهای همان برهه ی کوتاه سال 88 همیشه این دست به دست شدن قدرت و مسئولیت در کشور، با آسایش، با خوشی و با شادکامی همراه بوده است؛ این خیلی فرصت مهمی است.

بنابراین امروز که دولت دارد دست به دست میشود، مجموعه ی جدیدی، گروه جدیدی، عناصر جدیدی، فکرهای جدیدی، ابتکارهای جدیدی وارد میدان میشوند؛ باید با استفاده از آنچه که تاکنون انجام گرفته است و با بنا بر روی بنایی که تا امروز بالا رفته است، ان شاءالله کشور را پیش ببرند. این فرصت بسیار مهمی است، فرصت خوبی است و برای کشور ما عید است؛ یعنی واقعاً این جابجایی قدرتها مبارك است. هر مجموعه ای هم که سر کار می آید، با نگاه مثبت به مجموعه ی قبل از خود نگاه کند. خب، این گزارش مبسوط آقای رئیس جمهور، آقای دکتر احمدی نژاد را شنیدید. کارهای فراوانی شده، کارهای برجسته ای انجام گرفته. ممکن

است دولت بعدی بیاید همین مقدار کار یا دو برابر این کار یا بیشتر، بر آنچه که انجام گرفته است، بیفزاید؛ چه چیزی از این بهتر برای کشور؟ مهم این است که جهت گیری ها استمرار داشته باشد؛ که من در زمینه ی استمرار جهت گیری ها و تذکراتی که در این مورد دارم، در فرصتهای بعدی ان شاءالله مطالبی را به مسئولین و به ملت عرض خواهم کرد؛ که حالا لزومی ندارد و اقتضایی هم ندارد. (1)

اینکه در نظام مقدّس جمهوری اسلامی، قدرت اجرایی، با متانت، با آرامش، با صفا و صمیمیت، بین خدمتگزاران نظام دست به دست میشود، یک پدیده ی بسیار ارزشمند و مهمّی است؛ این پدیده ناشی است از مردم سالاری اسلامی، که امام بزرگوار ما با درایت خود، با حکمت خود، آن را اساس کار نظام جمهوری اسلامی قرار دادند. کار دست مردم است، انتخاب در اختیار مردم است و محور و مدار کارها هم اسلام عزیز است؛ مردم سالاری اسلامی.

ملت ما تا قبل از انقلاب اسلامی، مژّه ی حاکمیت مردم را نچشیده بود. از اعلام مشروطیت در ایران تا سالی که انقلاب پیروز شد، 75 سال طول کشید؛ از این 75 سال، 55 سال دیکتاتوری خاندان پهلوی بود؛ دیکتاتوری خشن و وابسته به قدرتهای جهانی؛ یعنی اول به انگلیس، بعد به آمریکا. بدون ملاحظه ی خواست مردم، در این 55 سال، زمام امور کشور در دست انسانهایی قرار گرفت که نه به سرنوشت این ملت، نه به منافع این ملت، نه به عظمت و شکوه و عزّت این کشور اعتنایی نداشتند و به منافع شخصی خود و منافع قدرتهایی که از آنها حمایت میکردند، دلبسته بودند. بیست سال قبل از آن هم کشور دچار هرج و مرج بود. یعنی از آغاز دوران مشروطیت تا انقلاب اسلامی، به جز یک فرصت حدود دوساله ای در این میان، که یک دولت ملّی ضعیفی تشکیل شده بود که این هم با توطئه ی مشترک انگلیس

ص: 737

و آمریکا از بین رفت؛ بقیه‌ی این مدّت، تماماً به استبداد و دیکتاتوری گذشت.

مژه‌ی مردم سالاری را مردم در جمهوری اسلامی چشیدند. از آغاز پیروزی انقلاب تا امروز، در همه‌ی مسائل مهم، در همه‌ی مسئولیتهای اساسی کشور، مردم بودند که نقش ایفا کردند. یازده بار انتخابات ریاست جمهوری، نه بار انتخابات مجلس شورای اسلامی، چند بار انتخابات مجلس خبرگان و شوراها؛ یعنی در این 34 سال، تقریباً هر سال يك انتخابات انجام گرفته است. مردم احساس میکنند که بر سرنوشت خود در مدیریت کشور و در برنامه‌های کلان کشور، آنها هستند که تصمیم گیرند و نظارت میکنند و عمل میکنند؛ این مردم سالاری دینی است. (1)

2- سلوک و رفتار سیاسی مطلوب در رابطه‌ی مردم و مسئولان (تشریح نامه‌ی علی (علیه السلام) به مالک اشتر)

2-1- در خصوص رفتار کارگزاران با مردم

عدم برخورد آمرانه

حضرت میفرماید «ولا تقولنّ ائی مؤمراً فاطاع» (2)؛ این طور نباشد که تو بگویی چون در این کار به من مسئولیت سپرده شد، من باید دستور بدهم و دیگران از من اطاعت کنند. «لا تقولنّ» یعنی با تأکید و مبالغه میگوید مبدا چنین فکری بکنی و چنین حرفی بزنی. این روحیه که من اینجا چون مسئولیتی دارم، باید بگویم و دیگران بی چون و چرا حرف من را گوش کنند، «إدغالٌ فی القلب» است؛ دل تورا فاسد میکند. «ومنهکةٌ للّدين». «منهکه» یعنی ضعیف کننده‌ی روح دین، دینداری و ایمان انسان. «وتقرّب من الغیر»

ص: 738

1- در مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری اسلامی ایران در روز بیست و پنجم ماه مبارک رمضان 1392/5/12

2- نهج البلاغه، نامه 53، ص 428

این حالت، تغییرات ناخواسته را نزدیک میکند. اعجاب به نفس و غرور و اینکه در مسئولیتی که من هستم، کسی نباید روی حرف من حرف بزند، از آن چیزهایی است که تغییر را نزدیک میکند؛ تغییراتی که برای انسان نامطلوب است؛ تغییرات زمانه که آدم نمیخواهد پیش بیاید؛ یعنی مُلک و دولت و اقتدار و توانایی و فرصتهای خدمت را از انسان میگیرد. (1)

بازخواست از خود به خاطر مردم

یک جمله ی دیگر این است که میفرماید: «أنصف الله وأنصف الناس من نفسك و من خاصّة أهلک و من لك فيه هوّی من رعيتك». معنای «انصف الناس من نفسك» در عربی این است که داد مردم را از خودت بگیر. «انصف من نفسك» یعنی داد کسی را از خودت بگیر؛ خودت را در مقابل او محکوم کن؛ از خود به نفع دیگران بازخواست کن. حضرت در اینجا میگوید: «انصف الله من نفسك»؛ داد خدا را از خود بگیر. معنای این جمله این است که در مقابل خدا کاملاً احساس مسئولیت بکن و خودت را در قبال تکلیف الهی محکوم کن. این طور نباشد که خیال کنی آنچه را که بر عهده ات بوده، به تمام و کمال انجام داده ای؛ نه، همیشه خودت را بدهکار و مدیون بدان. این در مورد خدا. آن وقت «انصف الناس من نفسك»؛ داد مردم را هم از خودت بستان؛ یعنی همیشه در قضاوتهای خودت مردم را حاکم و طلبکار و محق بدان و خودت را بدهکار. البته این معنایش این نیست که در موردی هم که ظلم بخصوصی به تو دارد میشود، باز بگویی حق با من نیست؛ نه، این نگاه عمومی است. مردم مطالبات دارند، حرف میزنند، صدایشان بلند میشود، گاهی سر آدم داد میکشند؛ فرض بفرمایید در اداره ای جمعی مراجعه میکنند و حرفی میزنند؛ اولین فکری که به ذهنت میرسد، این نباشد که اینها را تحریک کرده اند تا بیایند علیه من که هیچ تقصیری ندارم

ص: 739

جنگال کنند؛ نه، اولین فکر این باشد که اینها مطالبه ی بحقی دارند؛ من مسئولم بینم اینها چه میگویند. بنابراین هم داد مردم را از خود بستان، هم «من خاصة اهلك»؛ از کسان نزدیک خودت؛ فرزند، برادر و قوم و خویش. «و من لك فيه هوى من رعيتك»؛ اگر در بین مردم قشر و جماعتی هستند که مورد حمایت خاصّ تو هستند، از آنها هم داد مردم را بگیر. شما به عنوان يك حاكم، يك رئيس يا يك وزير، وقتی طرف دار قشری هستید، قهراً به آن قشر امکاناتی تعلق میگیرد و آن قشر تمکّنی پیدا میکند که همین امکان تطاول آنها بر حقوق مردم را به وجود می آورد؛ پس حواستان باشد. (1)

اعتدال و میانه روی

يك جمله ی دیگر در این فرمان بسیار مهم این است که «ولیکن أحبّ الأمور إليك أوسطها فی الحقّ و أعمّها فی العدل و أجمعها لرضی الرعیّة». فهرست کارهایی که انسان باید انجام دهد، يك چیز طولانی است و به همه ی اینها هم نمیرسد. حضرت میفرماید: محبوب ترین کاری که میخواهی انتخاب کنی، اولاً «اوسطها فی الحق» یعنی وسطتر باشد. وسط، یعنی میانه ی افراط و تفریط؛ نه در آن افراط وجود داشته باشد، نه تفریط. حق هم درست همین است؛ هیچ گاه نه در جهت افراط است، نه در جهت تفریط. «اوسطها فی الحق» یعنی به طور کامل در آن رعایت حق بشود؛ یعنی دقیقاً در حدّ وسط بین افراط و تفریط باشد. ثانیاً «واعمّها فی العدل» باشد؛ عدالتی که از آن ناشی میشود، سطح وسیع تری از مردم را فرا بگیرد. گاهی ممکن است کاری عادلانه باشد؛ اما کسانی که از این عدل سود میبرند، جماعت محدودی باشند. ممکن است کاری ظلم هم نباشد، کار عادلانه و درستی هم باشد؛ اما دایره ی این کار، محدود باشد. يك وقت نه، انسان دایره ی وسیعی از کار را مورد اهتمام خودش قرار میدهد و جماعت کثیری

ص: 740

از آن استفاده میکنند. حضرت میفرماید این کار پیش تو محبوب تر باشد. محبوب تر بودن هم طبعاً معنایش این است که اگر امر دایر شد بین این کار و یک کار دیگر، این را انتخاب کنی؛ یعنی همان اولویتهای و تقدّمهایی که ما همیشه میگوییم رعایت کنید. این، یکی از ملاکهای اولویتهای است. (1)

ترجیح رضایت عوام بر خواص

ثانیاً «وَأَجْمَعُهَا لِرِضَى الرَّعِيَّةِ»؛ دیگر اینکه کاری که انتخاب میکنی، رضایت مردم را با خودش داشته باشد. «رعیت» به مردم اطلاق میشود؛ یعنی کسی که مراعات او لازم است. رعیت چیز بدی نیست. بعضی ها خیال میکنند رعیت فحش است! رعیت یعنی کسی که مراعاتش لازم است؛ یعنی توده ی مردم و عامّه ی مردم. اصطلاح «ناس» و «رعیت» غالباً به قشر سواد مردم گفته میشود، نه گروه های خاص. تکیه ی امیرالمؤمنین و پیغمبر و قرآن هم روی همین مجموعه های عمومی مردم است؛ همینهایی که ما عوام مردم میگوییم؛ یعنی رعیت و توده ی مردم و سواد مردم؛ همین چیزی که خواصّ خاصّه خرج کن امروز با طرح آن در مسائل سیاسی و اجتماعی مخالفند و اسمش توده گرای و پوپولیسم است. اینکه جماعت و حزب و گروه و دسته ی خاصی را انتخاب کنید و اینها بشوند محور تصمیم گیری و محور کار و طبعاً محور خیرات، خیلی خوش خیالی است؛ اینکه آدم خیال کند جماعت خاصی محور تصمیم گیری اند، کارها را آنها میکنند، انتصابها را آنها میکنند؛ اما وقتی نوبت تقسیم غنائم میشود، خودشان را زاهدانه کنار میکشند و میگویند نخیر، بروید بدهید به مردم، دیدیم و تجربه کردیم که این طور نیست؛ منطقی هم این گونه نیست. لذاست که در منطق علوی، نگاه و توجه به عامّه ی مردم است. گروه های خاص و قشرهای خاص و جماعتهایی که اسم خاص و عنوان خاصی پیدا میکنند و برای خودشان

ص: 741

تشخیص خاصی به دست می آورند، مورد اعتبار نیستند؛ نه اینکه باید به اینها ظلم شود؛ نه، اینها هم مثل بقیه ی مردم تشخیص ندارند؛ از نظر اسلام تعینی ندارند؛ لذا میگوید: «واجبها لرضی الرعیة»؛ باید رضایت عامه ی مردم جلب شود. بعد حضرت استدلالی دارد که خیلی عجیب و جالب است. میفرماید: «فإنَّ سخطَ العامةِ یجحف برضی الخاصّة»؛ ملاک و مناط و معیار و میزان کار، رضایت و عدم رضایت عامه ی مردم است. چرا؟ چون اگر عامه ی مردم نارضایی داشته باشند، رضایت و خشنودی گروه های خاص از تو بکلی پایمال میشود و از بین میرود. ای بسا جماعتی به اسم روشنفکر و نخبگان سیاسی، طرف دار حکومت و حاکمی هستند، اما عامه ی مردم ناراضی اند؛ این نارضایی عمومی مردم، خشنودی و رضایت آن جماعت و ویژه را لگدمال میکند و از بین میبرد؛ کما اینکه دیدیم همین کار را کردند. عکس این هم صادق است؛ «وإنَّ سخطَ الخاصّةِ یغترف مع رضی العامة»؛ اما اگر مردم را راضی کردی و رضایت عمومی را به دست آوردی، سخط و ناخشنودی گروه های خاص قابل بخشش است؛ یعنی خیلی اهمیتی ندارد و خیلی تأثیری نمیگذارد؛ بنابراین بروید سراغ راضی کردن عموم مردم. آن وقت حضرت نگاه حکیمانه ای دارد. ما هم در همین مدتهایی که دستمان توی کار بوده، این را واقعاً دیدیم، لمس کردیم. «ولیس أحدٌ من الرعیة أثقل علی الوالی مئونةً فی الرّخاء و أقلّ معونةً له فی البلاء و أکره للإنصاف و أسأل بالإنصاف و أقلّ شکرًا»؛ گروه های خاص در همه جا مایه ی اذیتند؛ اولاً در وقت رخاء و آسایش و فراوانی، مؤونه شان بر والی از همه بیشتر است؛ توقعاتشان زیاد است؛ فلان چیز را به ما بدهید، فلان امکان را به ما بدهید. هنگام آسایش و راحتی کشور و دولت، که امنیت است و جنگی نیست و مشکلی نیست، بیشترین هزینه را بر حکومت غالباً همین گروه های خاص دارند. ما روی ضعف خودمان میگوییم غالباً، اما حضرت نه، به طور مطلق حکم

کلی صادر میکنند: «واقلّ معونة له في البلاء»؛ در سختی ها کمترین مقدار کمک را اینها میکنند. مثلاً اگر جنگی پیش می آید، ناامنی ای پیش می آید، دشمنی حمله میکند، از این گروه های خاص هیچ خبری نیست؛ کمتر در میدان هستند. «واکره للانصاف»؛ از همه نسبت به انصاف، ناخشنودتر و کاره ترند؛ از انصاف و عدل و مساوات، بیشتر از همه، اینها بدشان می آید. «واسأل بالاحاف»؛ از همه مصرتر در درخواست، اینهایند. البته مردم معمولی هم نامه مینویسند و چیزی را درخواست میکنند؛ یک وقت انسان امکان دارد، اجابت میکند؛ یک وقت هم اجابت نمیکند؛ دیگر دفعه ی دوم و سومی ندارد. اما گروه های خاص، اینهایی که جزو ویژه خواران سیاسی و اقتصادی اند اگر چیزی میخواهند، مثل کینه میچسبند. الحاف، یعنی الحاح و اصرار. ول نمیکنند تا بالاخره یک چیزی بکنند و ببرند. «وأقلّ شکرًا عند الإعطاء»؛ وقتی به آنها چیزی میدهی، کمترین سپاس را میگزارند؛ کأنّهُ حقّی بوده و باید به آنها میرسیده؛ هیچ شکرگزاری ندارند. مردم عادی و معمولی نه؛ اگر در فلان گوشه ی محروم مملکت، شما مدرسه ی کوچکی میسازید، دعا میکنند، محبت میکنند، شکرگزاری میکنند. در مقابل، اگر بهترین امکانات را هم به آن افراد بدهید، کم سپاس ترین هستند.

«وأبطأ عذراً عند المنع»؛ وقتی انسان چیزی به آنها نمیدهد، اگر عذری هم داشته باشد، اینها عذر را قبول نمیکنند. «وأضعف صبراً عند ملّمات الدّهر»؛ وقتی مشکلات زمانه پیش می آید، اینها از همه کم صبرترند. اگر بلای طبیعی یا بلایای اجتماعی پیش بیاید، از همه کم صبرتر و نق زن تر اینهایند؛ بی صبری نشان میدهند و هی پا به زمین میکوبند. «إنّما عماد الدّین و جماع المسلمین و العدة للأعداء العامّة من الأُمّة»؛ پایه ی دین، توده ی مردمند. این جمله را امیرالمؤمنین دارد میگوید. این اگر پوپولیسیم هم هست، پوپولیسیم علوی است؛ مورد احترام و تقدیس ما است. «والعدة للأعداء»؛ در مقابل دشمن،

عده و امکان و استعداد عبارتند از همین عامه. «فلیکن صغوک لهم و میلک معهم»؛ میل و گرایش عمومی ات به طرف عامه باشد. البته اینکه گفتیم «اوسطها فی الحق»، من این نکته را هم تذکر بدهم. پیدا کردن حد وسط با توجه به پیچیدگی های مسائل اقتصادی و اجتماعی امروز کار ظریفی است. هنر شما به عنوان وزیر و مدیر این است که بتوانید با ظرافت این کار را انجام دهید، که هم آنچه را که «اعم للعدل» و «اشمل للرضا العامة» و «اوسط الی الحق» است، تأمین شود؛ هم با محاسبات صحیحی که امروز با توجه به پیچیدگی مناسبات اجتماعی و اقتصادی بر انسان تحمیل میشود، منافاتی پیدا نکند. این ظرافت را حتماً رعایت کنید. (1)

پرهیز از خودشگفتی

میفرماید «وإياك و الإعجاب بنفسك و الثقة بما يعجبك منها»؛ برحذر باش از اینکه خودشگفتی به سراغ تو بیاید. اعجاب به نفس، یعنی خودشگفتی؛ اینکه انسان از خودش خوشش بیاید. حضرت میگویند مواظب باش در این دام نیفتی. انسان گاهی در خودش امتیازاتی مشاهده میکند، فهم خوبی دارد، قدرت بدنی خوبی دارد، قدرت ذهنی خوبی دارد، اطلاعات وسیعی دارد، بیان ویژه ای دارد، صدای خوشی دارد، جمالی دارد. بمجرد اینکه دیدید نسبت به خودتان حالت خودشیفتگی وجود دارد که معنایش این است که با دیدن این امتیازات، عیوب را در کنارش نمی بینید بدانید که این خطر است؛ این همان چیزی است که میفرمایند برحذر باش. ممکن است شما بگویید من این امتیاز را در خودم میبینم، حالا چه کار کنم؟ بالاخره من مثلاً در میان این همه جمعیت شاگرد اول فلان دوره ی تحصیلی شده ام یا در فلان کار اساسی امتیاز برجسته ای به دست آورده ام؛

ص: 744

چه کار کنم؟ این امتیاز را نینم؟ نه، این امتیاز را ببینید؛ اما آن نقصها و عیبهها و کمبودها و نقاط بسیار منفی ای هم که در خودتان هست، در کنارش ببینید. آنچه انسان را شیفته ی خودش میکند، جمع بندی انسان است. ما نقاط خوب خود را می بینیم، اما نقاط نفرت انگیز و بد و زشت را مشاهده نمیکنیم؛ لذا جمع بندی ما میشود جمع بندی انسانی که شیفته ی خودش است؛ این اشکال دارد. بنابراین ما باید ضعفها را هم در کنار نقاط قوت ببینیم. «وإياك و الاعجاب بنفسك و الثقة بما يعجبك منها» ؛ به آن چیزی که در وجود تو هست و تو را شیفته ی خودت میکند، اعتماد نکن؛ یعنی حتماً باور نکن که این نقطه ی امتیاز در تو وجود دارد. گاهی انسان خیال میکند نقطه ی برجسته ای در او وجود دارد؛ در صورتی که تصوّر و توهم است؛ چون خودش را با آدم سطح پایینی مقایسه کرده و به خودش نمره داده؛ در حالی که اگر با افراد دیگری مقایسه میشد، اصلاً نمره ی خوبی نمیگرفت. بنابراین خیلی هم اطمینان نکن به آنچه در خود میبینی. (1)

بی علاقی به ستایش شدن

«وَحَبِّ الإطْرَاءِ» ؛ از علاقه ی به ستایش شدن از طرف دیگران بر حذر باش. «فإنّ ذلك من أوثق فرص الشّيطان في نفسه ليمحق ما يكون من إحسان المحسنين» ؛ اینکه انسان دوست داشته باشد او را ستایش کنند، از بهترین فرصتهای شیطان است که از آن بهره میبرد؛ می آید احسان محسنین را از بین میبرد؛ یعنی آن نیکوکاری ها و زیبایی ها و آرایشهای معنوی و روحی را از شما سلب میکند. (2)

ص: 745

1- . در دیدار اعضای هیئت دولت 1384/7/17

2- . همان

میفرمایند: «وَأَيُّكَ وَالْمَنْ عَلَى رِعْيَتِكَ بِإِحْسَانِكَ»؛ سر مردم مانت نكذارید و بگوئید ما این کارها را برای شماها کرده ایم. وظیفه بوده، انجام داده اید. اگر انجام داده باشید، وظیفه تان را انجام داده اید؛ مانتی سر مردم نكذارید. (1)

بزرگ نمایی نکردن

«أَوْ التَّزَيُّدَ فِيمَا كَانَ مِنْ فَعْلِكَ»؛ کارهایی را که انجام داده اید، بزرگ نمایی نکنید. گاهی انسان کاری را انجام میدهد، بعد در ستایش آن کار خیلی مبالغه میکند؛ چندین برابر آنچه حقیقت کار است. (2)

خلف وعده نکردن

«أَوْ أَنْ تَعْدَهُمْ فَتَتَّبِعَ مَوْعِدَكَ بِخُلْفِكَ» خلف وعده هم با مردم نکنید. آنچه به مردم وعده میدهید، اصرار داشته باشید که آن را انجام دهید؛ یعنی خودتان را گردن گیر آن وعده بدانید. این طور نباشد که بگوئیم نشد که نشد؛ چه کار کنیم؛ نه، اصرار کنید. البته يك وقت انسان به اضطراب برخورد میکند، آن بحث دیگری است؛ اما تا آنجایی که توان و قدرت در شما هست، تلاش کنید وعده ای را که به مردم دادید، عمل کنید و مانت هم نكذارید. «فَإِنَّ الْمَنْ يَبْطُلُ الْإِحْسَانَ وَالتَّزَيُّدَ يَذْهَبُ بِنُورِ الْحَقِّ»؛ مانت، احسان را باطل میکند و بزرگ نمایی نور حق را از بین میبرد. «وَالْخُلْفَ يُوْجِبُ الْمَقْتَّ عِنْدَ اللَّهِ وَالتَّاسُ»؛ خلف وعده موجب میشود انسان، هم از چشم مردم بیفتد و هم از نظر خدای متعال. (3)

ص: 746

1- . در دیدار اعضای هیئت دولت 1384/7/17

2- . همان

3- . همان

«وإياك و العجلة بالأمر قبل أوانها»؛ در کارها پیش از موعد عجله نکنید و شتابزدگی به خرج ندهید. امیرالمؤمنین در خطبه ی دیگری، عجله کردن و پیش از موعد کار را انجام دادن، تشبیه میکنند به چیدن میوه قبل از رسیدن خودش. میفرمایند کسی که میوه را قبل از اوان چیدنش میچیند، مثل کسی است که برای دیگران زراعت کرده؛ یعنی خودش هیچ سودی نمیبرد. شما اگر در زمینی که مال دیگری است، تخمی بپاشید، سودش را او میبرد؛ شما هیچ سودی نمیبیرید. بذری که داخل ملک خودتان میکارید و نهالی که آنجا می نشانید و زحمتش را میکشید، اگر میوه هم داد، لیکن میوه را قبل از آنکه برسد و قابل استفاده بشود، چیدید؛ در واقع همه ی زحمات خودتان را به هدر داده اید. عجله و قبل از اوان به کاری دست زدن را حضرت در آن بیان مطرح میکنند. اینجا هم که میفرمایند عجله نکن. (1)

اهمال کاری نکردن

«أو التَّسَقُّطُ فِيهَا عِنْدَ امْكَانِهَا»؛ تسقط هم نکن. تسقط، یعنی اهمال و کوتاهی کردن و کار را به تعویق انداختن. پس عجله و اهمال کاری هم ممنوع. (2)

عدم پافشاری و لجاجت

«أو اللِّجَاجَةُ فِيهَا إِذَا تَنَكَّرَتْ»؛ وقتی معلوم شد کار غلط است، روی آن پافشاری و لجاجت نکن؛ مثلاً ما ایده ای را مطرح کردیم و استدلال کردیم و دنبالش هم رفتیم و زحمت هم کشیدیم، اما کسانی مخالفت کردند و ما هم گفتیم نه و پیش رفتیم؛ حالا رسیدیم به جایی که دیگر واضح شد غلط است؛ اینجا حرفتان را پس بگیرید؛ هیچ اشکالی ندارد. پس لجاجت به

ص: 747

1- . در دیدار اعضای هیئت دولت 1384/7/17

2- . همان

خرج ندهید؛ اگر «اذا تنكرت»؛ وقتی منکر بودن آن واضح شد. «أو الوهن عنها إذا استوضحت»؛ آنجایی که معلوم شد لازم است این کار انجام بگیرد، انسان نباید کوتاهی کند. (1)

2-2 - در خصوص رفتار حاکم با کارگزاران

شایسته سالاری در انتخاب کارگزاران

يك جمله ی دیگر از این نامه ی مبارك این است: «ثم انظر فی أمور عمالك»؛ کارها و امور کارگزاران خودت را مورد توجه قرار بده. اول، انتخاب کارگزاران است؛ «فاستعملهم اختیاراً»؛ با آزمایش آنها را انتخاب کن؛ یعنی نگاه کن ببین چه کسی شایسته تر است. همین شایسته سالاری ای که امروز بر زبان ماها تکرار میشود، به معنای واقعی کلمه باید مورد توجه باشد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) هم در اینجا به آن سفارش میکنند. «ولا تولّهم محاباةً و أثره»؛ نه از روی دوستی و رفاقت کسی را انتخاب کن، که ملاکها را در او رعایت نکنی فقط چون رفیق ما است، انتخابش میکنیم نه از روی استبداد و خودکامگی؛ انسان بگوید میخواهم این فرد باشد؛ بدون اینکه ملاک و معیاری را رعایت کند یا با اهل فکر و نظر مشورت کند.

بعد خصوصیات این افراد را ذکر میکند: اهل تجربه باشند، اهل حیا باشند و... (2)

تأمین زندگی کارگزاران

بعد میرسد به اینجا که «ثم أسبع علیهم الأرزاق»؛ وقتی کارگزار خوبی را انتخاب کردی، زندگی اش را تأمین کن. (3)

ص: 748

1- . در دیدار اعضای هیئت دولت 1384/7/17

2- . همان

3- . همان

من همیشه به مدیران میگویم، در گذشته هم گفته ام... دائم مأموران و منتخبان خودتان را زیر نظر داشته باشید؛ دائم نگاه کنید و از اینها غافل نشوید. دیده اید که نگهبانها در شب نورافکنهایی را دائم میچرخانند و گوشه ها را نگاه میکنند؛ شما هم همین طور باید به طور دائم امور را زیر نظر داشته باشید و نگاه کنید؛ بنابراین از کار کارگزارانتان غفلت نکنید. «ثمّ تقفد أعمالهم»؛ یعنی از کارهای اینها جستجو کن، ببین کار انجام میدهند یا نه؛ درست انجام میدهند یا نه؛ آیا تخلفی در کارهایشان وجود دارد یا خیر. «وابعث العیون من أهل الصدق و الوفاء علیهم»؛ کسانی را که چشم و گوش تو هستند، بگمار تا کارهای اینها را نگاه کنند. «فإنّ تعاهدك فی السرّ لأمرهم حدوداً لهم علی استعمال الأمانة و الرّفق بالرّعیّة»؛ این موجب میشود که اینها بتوانند امانت را بیشتر حفظ کنند. (1)

مجازات کارگزاران خاطی

بعد میفرمایند: «فإنّ أحدٌ منهم بسط یده إلی خیانةٍ اجتمعت بها علیه عندك أخبار عیونك»؛ اگر ثابت شد که کسی خیانت کرده، نه اینکه تا گزارشی رسید، فوراً به آن ترتیب اثر بدهید؛ نه، همه متّفق باشند؛ یعنی معلوم باشد و گزارشهای متواتر و مسلّمی برسد که این شخص خیانت کرده، آن وقت «اكتفیت بذلك شاهداً فبسطت علیه العقوبة فی بدنه و أخذته بما أصاب من عمله»؛ دیگر باید مجازات شود. البتّه مجازات انواع و اقسامی دارد، شکل های گوناگونی دارد، اقتضائات گوناگونی دارد؛ هر طور که اقتضای مجازات است، عمل شود. (2)

ص: 749

1- . در دیدار اعضای هیئت دولت 1384/7/17

2- . همان

1 - خطر آفات

مسئولان نظام، اعم از نمایندگان محترم مجلس و مأموران اجرایی و قضائی، باید مراقب باشند که از عوارضی که در نظامهای طاغوتی و غیر مردمی، بیماری همه گیر کارگزاران است، خود را با دقت و وسواس دور نگه دارند؛ بیماری رفاه زدگی و عشرت طلبی؛ بیماری زدوبند نامشروع و فساد مالی و اداری؛ بیماری تکبر و دوری از مردم و بی اهمیتی به نیاز و خواست و اراده و حضور آنان؛ بیماری دسته بندی های ناسالم و ترجیح مقاصد باندی بر مصالح عمومی و امثال اینها که ابتلای به آن، مانند موریانه پایه های هر نظامی را سست و پوک میکند؛ و یا دل سپردن به سنتهای طاغوتی و رغبت به احیای آنها و بی تفاوتی یا بی اعتنایی به ارزشهای اسلامی و انقلابی، که دل را میمیراند و نشاط و شوق خدمت به مردمی را که مخلصانه جان و مال خود را در راه انقلاب داده اند، سلب میکنند و آنان را نومید و غمگین میسازد.

مأموران نظام در هر بخش، مخصوصاً در بخشهای کارشناسی و برنامه ریزی، باید بدانند که یگانه نجاتبخش کشور و ملت از شر سلطه ی دشمنان و جباران و از شر فقر و جهل که میراث شوم طواغیت است،

رعایت ارزشهای اسلامی و عدل اسلامی و تکیه بر استعدادهای انسانی این ملت و نیروهای خالص و مخلص آن است؛ و هم این است که کشور را از وابستگی به بیگانگان و نیاز به دشمنان نجات خواهد داد. (1)

2 - خطرات جدی، محصول عملکرد ما

همه بدانند تهدید دشمنان این ملت و کشور، چه تهدید نظامی و چه تهدید سیاسی برای این کشور چندان حائز اهمیت نیست و برای این ملت تهدید واقعی به حساب نمی آید. این ملت، يك ملت شجاع است که طعم عزت و استقلال را چشیده است. این جوانان که عمده ی نسل امروز ما را تشکیل میدهند، هرگز بیگانه ای را بر کشور خودشان مسلط ندیده اند؛ لیکن زمان ما این گونه نبود. نسل ما در دورانی چشم باز کرد که بر اثر ضعف حکومتها در داخل کشور، نیروهای اشغالگر خارجی همه کاره بودند. در مشهد ما نیروی بیگانه ای از يك دولت، در آذربایجان نیروی بیگانه ای از دولت دیگر؛ در خود تهران هم نیروهای بیگانه ی دیگری از دولتهای مختلف حضور داشتند. بعد هم که بظاهر نیروهای نظامیشان را خارج کردند، نفوذهای سیاسیشان را به جا گذاشتند. نسل گذشته ی شما فضای کشور را این چنین دیده بود؛ مسئولان کشور، سرسپرده و مطیع بیگانگان بودند؛ لیکن نسل امروز این طور نیست. نسل امروز، ملت، کشور، مسئولان، حکومت و نظام خود را همیشه آزاد، سربلند، مستقل و عزیز میبیند؛ همه ی نمادهای کشور را دارای نشانه های استقلال دیده و به خود میبالد؛ این نسلی است که از تهدید دشمن نمیهراسد. لذا این تهدیدها برای کشور خطر جدی نیست. خطر جدی برای کشور عبارت است از آن مسائلی که ما به دست خودمان به وجود آوریم. ایجاد اختلاف، ایجاد بی ایمانی، ایجاد ناامیدی نسبت به آینده، القای وجود اختلاف و دویت، القای احساس

ص: 752

ضعف در مقابل دشمن که بعضی ها متأسفانه از روی نادانی یا غرض ورزی این کارها را میکنند، احساس ناتوانی در مسئولان کشور که بعضی این احساس را عملاً و بعضی قولاً ترویج میکنند، برای کشور منشأ خطر است. مسئولان باید توجه داشتند و مردم عزیز ما هم هوشیارانه متوجه باشند و القائنات دشمن را بشناسند. (1)

3 - مهم ترین آفات و آسیبا

3-1 - غفلت و عدم پایداری

اشاره

... اللهم فاهدني هدى المهتدين و ارزقني اجتهاد المجتهدين و لا تجعلني من الغافلين المبعدين (2)... هدایت یافتگان و تلاش تلاشگران آن چیزی است که در این دعا از خدای متعال میخواهید. شما تأمل بفرمایید اگر همین دو عامل در من و شما باشد، همه ی مشکلات حل خواهد شد؛ هم هدایت هدایت یافتگان الهی نصیب ما بشود، هم تلاش تلاشگران تاریخ بشریت در رفتار ما، در گفتار ما، در منش ما محسوس باشد. در آن فقره ی سوم، آسیب مورد اشاره قرار گرفته است: و لا تجعلني من الغافلين المبعدين. غفلت، بزرگ ترین آسیب است؛ غفلت از مسیر، غفلت از هدف، غفلت از توان، غفلت از فرصت، غفلت از دشمن، غفلت از وظیفه ای که امروز بر دوش من و شما است؛ غفلت. بزرگ ترین دشمن ما غفلت است. اولین دشمنی که ما را در مقابل دشمنان دیگرمان به خاک می نشاند، غفلت است؛ و لا- تجعلني من الغافلين المبعدين . نتیجه ی این غفلت دور شدن است؛ دور شدن از خدا، دور شدن از هدف، دور شدن از کامیابی. (3)

ص: 753

1- . در جمع ده هاهزار نفر از راهیان نور و قشرهای مختلف مردم در پادگان دوکوهه 1381/1/9

2- . دعای ماه رجب، مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی

3- . در دیدار جمعی از معلمان و فرهنگیان سراسر کشور 1394/2/16

تمام مشکلاتی که برای افراد یا اجتماعات بشر پیش می‌آید، بر اثر یکی از این دو است: یا عدم بصیرت، یا عدم صبر. یا دچار غفلت میشوند، واقعیتها را تشخیص نمیدهند، حقایق را نمیفهمند، یا با وجود فهمیدن واقعیات، از ایستادگی خسته میشوند. لذاست که به خاطر یکی از این دو، یا هر دو، تاریخ بشر پر از محنتهای بزرگ ملتها است؛ پر از غلبه‌ی زورگویان عالم بر ملت‌های ضعیف النفس و غافل است. ده‌ها سال گاهی سال يك ملت مقهور سیاست يك جهانخوار و يك قدرت بزرگ بوده است. چرا؟ مگر اینها انسان نبوده‌اند؟ بله، انسان بوده‌اند؛ لیکن یا بصیرت نداشته‌اند، یا اگر بصیرت داشته‌اند، در راه آن آگاهی خود، فاقد صبر لازم بوده‌اند؛ یعنی یا بیداری نداشته‌اند، یا پایداری نداشته‌اند. (1)

شما امروز وقتی در افق سیاسی جهان نگاه میکنید، اگر يك ملت وجود داشته باشد که هیچ سلطه‌ی خارجی بر آن نیست، آن ملت، ملت ایران است. اگر تعدادی ملت‌ها و کشورها با این خصوصیت وجود داشته باشند، باز در رأس آن کشورها، ایران و ملت ایران است. چرا؟ چون به وسیله‌ی این مردم، به وسیله‌ی جوانان این ملت، به وسیله‌ی مسئولان این ملت، به وسیله‌ی رهبران و هدایتگران این ملت، بصیرت و صبر از امیرالمؤمنین (علیه السلام) آموخته شد. این دو خصوصیت این قدر مهم است! امروز هم در دنیا کسانی که در رأس قدرتهای سیاسی زورگو و مداخله‌گر، یا در رأس کمپانی‌های اقتصادی، یا در رأس دستگاه‌های سرطان‌گونه‌ی تبلیغاتی و شبکه‌های عظیم سودجوی تبلیغات قرار گرفته‌اند، از طریق یکی از این دو خصوصیت بر ملت‌ها حکم میرانند و زورگویی میکنند. یا سعی میکنند ملت‌ها را در غفلت نگه دارند و بصیرت آنها را از آنها بگیرند،

ص: 754

اگر نتوانند به طور کلی از آنها بصیرت را سلب کنند. در يك مورد كه يك مسئله ی خاص برایشان مهم است، سعی میکنند بیداری ملت‌ها و بصیرت انسانها را در آن جامعه سلب نمایند یا آنها را دچار بی صبری کنند. گاهی يك ملت و يك مجموعه انسان، در يك راه درست دچار بی صبری میشوند. این بی صبری هم يك امر تلقینی است؛ میشود به ملت‌ها تلقین کرد. امروز شما بدانید كه در شبکه های تبلیغاتی، میلیاردها دلار خرج میشود، برای تلقین همین چیزها در ملت‌ها، كه آنها را یا از تشخیص درست، یا از صبر صحیح و كامل دور بیندازند و دور کنند. علت اینكه استكبار و در رأس قدرتهای استكباری، رژیم ایالات متّحده آمریکا با انقلاب اسلامی و با جمهوری اسلامی مخالف است، این است كه جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی، يك بیداری جهانی را طراحی و زمینه سازی کرد. (1)

ضرورت هشپاری دائم عناصر تعیین کننده ی کشور

من همیشه به دوستان میگویم كه هیچ وقت زیر سر عناصر تعیین کننده ی این کشور، بالش نرم نگذارید و نگوید كه هیچ خطری نیست. بگذارید همه بدانند و حس کنند كه دشمن در كمين است؛ همچنان كه امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «من نام لم ینم عنه» (2). آن وقتی كه شما در سنگرتان به خواب رفته اید، خیال نكنید كه سنگربان سنگر مقابل هم در خواب است؛ خیر، او متوجه شما است و منتظر است كه به خواب بروید. برای ملت، خواب رفتن، بزرگ ترین دشمن است. سعدی در گلستان، درباره ی آن كسانی كه سر كوهی بودند و دشمن آنها را تصرف كرد، چه شیرین و زیبا گفته است. او میگوید نخستین دشمنی كه بر آنان تاخت و تصرفشان كرد، «خواب» بود. نباید به خواب بروید. اگر ملت به خواب

ص: 755

1- . در دیدار با گروه كثیری از دانشجویان و دانش آموزان به مناسبت سیزدهم آبان 1377/8/12

2- . نهج البلاغه، نامه 62، ص 452

رفت، میتوانند همه کار با او انجام دهند؛ نابودش کنند و هر چیزی را به او تزریق نمایند. باید بیدار بود. ملت ایران باید بیدار باشد. (1)

1-1-3 - زیانهای غفلت

غفلت؛ عامل سردرگمی

انسانِ غافل نمیفهمد چه کار میکند. شما اگر امروز به ملتهایی که تحت تأثیر فرهنگ تحمیلی ابرقدرتها قرار دارند نگاه کنید، همین غفلت را مشاهده خواهید کرد. سر به هوا در حال حرکتند و هرکس غیر از خودشان را نیز نفی میکنند. از روی غفلت، ملتها را تحقیر میکنند و مورد بی‌اعتنایی قرار میدهند؛ چون حقیقت را نمیدانند.

«ثُمَّ نَكْسُوا عَلَى رُؤُسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ * قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئاً وَلَا يَضُرُّكُمْ» (2). ابراهیم (علیه السلام)، از يك لحظه آگاهی آنها حُسن استفاده کرد و در چند جمله، تنها سخن حقیقتی را که در آن لحظه میشد بیان کرد، به آنها گفت. گفت: «آیا شما به غیر خدا، کسی را عبودیت میکنید که نه میتواند به شما نفع برساند و نه ضرر؟» و شما عزیزان من! بدانید که همه ی قدرتهای غیر خدایی این گونه اند. به قدرت ظاهری فراگیرشان نگاه نکنید. به سلاحهای مدرن و فوق مدرن و به پول و ثروتشان نگاه نکنید. آن عاملی که ملتها را در مقابل قدرتها ضعیف میکند، بی ارادگی خود ملتها است. اگر ملتی با اراده حرکت کند، به خدا متکی باشد و دستور الهی را اطاعت نماید، هیچ قدرتی نمیتواند مویی از سر او کم کند. «أَفْ لَكُمْ وَ لِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (3). ابراهیم (علیه السلام) فرمود: «أف بر شما و بر آن

ص: 756

- 1- . در دیدار جمعی از فرماندهان و پرسنل ارتش در آستانه ی روز ارتش 1376/1/27
- 2- . سوره ی انبیا، آیات 65 و 66، ترجمه: «سپس سرافکنده شدند [و گفتند]: قطعاً دانسته ای که اینها سخن نمی گویند * گفت: آیا جز خدا چیزی را می پرستید که هیچ سود و زیانی به شما نمی رساند؟».
- 3- . سوره ی انبیا، آیه ی 67

چیزی که جاهلانه عبادتش میکنید و در مقابل آن سرفرو می آورید». سیر حرکت ابراهیم (علیه السلام) به این ترتیب بود که اول حرکت تندی انجام داد، تا وجدانها و ذهنها را متوجه کند. آن گاه، با استفاده از آن توجهی که دلها پیدا کرد، سخن حق را در يك جمله به دلها و ذهنهای آنها القا نمود. بعد از آنکه بیداری در مردم به وجود آمد، نوبت به دشمن رسید تا عکس العمل نشان دهد. دشمن کیست؟ همان است که قرآن فرمود: «وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا» (1). کسانی که مست شهوت و قدرت و پولند، آنها هستند که میخواهند همه ی مردم در حال غفلت باشند. همه مست باشند؛ چون آنها مستند! مسئله این است. (2)

غفلت؛ عامل تباه شدن دستاوردها

ملت‌های جهان و تاریخ بشر، آموخته و دیده است که جماعتی، ملت و کشوری در طول تاریخ، در همه جای عالم زحمت میکشند، تلاش میکنند، دشمن را سر جای خود می نشانند، فداکاری از خود نشان میدهند و افتخار می آفرینند تا اینکه پیروزی نصیبشان میشود. سرنوشت اغلب این کشورها و ملت‌ها چنین رقم خورده که بعد از آنکه پیروزی را با زحمت به دست آوردند، به داخل خانه ها و جوامع و شهرها و روستاها رفته و مشغول زندگی شده اند و چرب و شیرین زندگی را زیر دندانهای خود مز مزه کرده اند. از یادشان رفته که دشمن هم داشته اند و افتخار پیروزی را با چه بهای سنگینی به دست آورده اند. خوابشان برده و دشمنی که در میدان جنگ در مقابل آنها شکست خورده بود، بعد از دوران جنگ به سراغشان آمده و با آسودگی و بدون زحمت، دستاورد عزیزی را که آن همه برایشان قیمت داشت، از آنها ربوده و برده است. تاریخ را نگاه کنید و ببینید که این سرنوشت بسیاری از

ص: 757

1- . سوره ی نسا، آیه ی 27

2- . در صحن آستان قدس رضوی حرم مطهر امام رضا (ع) 1373/1/1

کشورها است. این، سرنوشت بسیاری از ملت‌های غافل است. کسانی بودند که حتی در دوران جنگ هم، به جای اینکه به خطر دشمن بیندیشند، به زندگی راحت و برهم نخوردن آرامش مادی زندگی می‌اندیشیدند و اگر يك ذره از گوشه‌ی آرامش مادی آنها ساییده میشد، همه کس را مورد اعتراض قرار میدادند. بعد از دوران جنگ و قبول آتش بس از سال 67 به این طرف هم، چنین آدم‌ها و روحیه‌هایی بوده است. ما هم مثل بقیه‌ی جوامع بشری هستیم و همان آفتها، همان خطر‌ها و همان سرنوشتها، ما را هم تهدید میکند. (1)

غفلت؛ بزرگ‌ترین فرصت برای دشمن

اگر تشکیل حکومت اسلامی از خاصیت‌های اسلام بیگانه باشد، یعنی اگر با ظلم و بدی و شرارت به مقابله نپردازد، شاید دشمن مهمتی هم پیدا نکند؛ اما اسلام فقط اکتفا نمی‌کند که شعار طرف داری از انسانیت سر دهد، بلکه اسلام برای تحقق این شعار، مبارزه و مقابله با شرارت و شیطانیت را هم سر میدهد. در واقع برای اینکه اسلام بتواند سعادت را برای انسانها محقق کند، باید با عوامل و عناصری که ضد انسانیت و ضد سعادت انسان حرکت میکنند و حیاتشان وابسته به آن است، مبارزه کند. لذا در اسلام، جهاد و مبارزه وجود دارد. در سرتاسر قرآن، نام شیطان و مفهوم شیطان، از بسیاری از مفاهیم، بیشتر تکرار شده است؛ برای اینکه مردم، شیطان و حضور شیطان را فراموش نکنند. اگر فراموش کردید که دشمن در کمین شما است، غفلت، شما را فرا خواهد گرفت، حرکت را کند خواهد کرد و از بین خواهد برد؛ یعنی بزرگ‌ترین فرصت برای دشمن است، لذا شما ببینید در طول این سال‌های متمادی، هر وقت، هرکسی و هر جا، از دشمنی دشمنان و توطئه‌ی مستکبران و دشمنی آمریکا و اسرائیل و بقیه‌ی

ص: 758

مخالفان آزادی و سعادت بشر، سخن گفته است، از سوی تبلیغاتچی های جهانی مورد تخطئه قرار گرفته است! آنها میخواهند ملت ایران فراموش کند که دشمنی دارد. در سایه ی این فراموشی است که میتوانند مردم را به مسائلی کوچک تر سرگرم کنند و میانشان اختلاف بیندازند. يك ملت و يك جمعیت، وقتی بدانند که دشمن در کمین اوست، به مسائل كوچك، به مسائل روزمره و درجه دوّم، مشغول نخواهد شد. اگر اختلافی هم دارد، آن را علی العجلاله کنار میگذارد؛ اما وقتی از دشمن غافل شد، مسائل كوچك داخلی، عمده میشود؛ اختلافات، بزرگ میشود و افراد به جان هم می افتند و جناحها تشکیل میگردد. این بر اثر غفلت از دشمن است.

عزیزان من! یکی از کارهای مهمّ دشمن همین است که شما و ما را از وجود خود غافل کند، تا ما دشمن را در میان خود جستجو کنیم و دنبال دشمن در میان خودی ها بگردیم! وقتی کسی دشمن بزرگی دارد که در بیرون مرزهای او منتظر فرصت است، هرگز به دشمنان كوچك، به دشمنان خیالی و به دشمنان جناحی توجه نمیکنند. ما دشمنان بزرگی داریم. (1)

حالت خواب رفتگی و تن دادن به آنچه در جریان عمومی سیاسی و اقتصادی دنیا دارد میگذرد و تسلیم شدن به آن، خطر بزرگ جامعه ی ما است و اگر کسی درست بفهمد و بیندیشد، میفهمد که باید با يك تحرّك و تحوّل، این وضع را دگرگون کرد؛ هم در زمینه ی مسائل اقتصادی، هم در زمینه ی مسائل سیاسی. (2)

دشمن سعی میکند هرکسی را که بگوید «این ملت، دشمنی دارد و دشمنی در کمین اوست»، تخطئه کند! میخواهند این طور وانمود کنند که نه آقا، چه دشمنی؟ کدام دشمن؟ حرفشان این است که شما ملت و این جوانان پاکباخته مؤمن غیور، آسوده خاطر شوید که دشمنی شما را

ص: 759

1- . در دیدار جمع کثیری از مردم آمل 1377/3/21

2- . در دیدار رئیس جمهور و هیئت وزیران 1384/6/8

تهدید نمیکند! وقتی جماعتی این طور احساس کردند که در بیرون، هیچ دشمنی ندارند، در درون خودشان دنبال دشمنان کوچک و خیالی و فرضی و جناحی میگردند؛ آن وقت اختلافات به وجود می آید و رشد میکند. نه آقا! این گونه نیست. دشمنان سهمگینی در کمین این ملت و این کشور و این انقلابند. اگرچه همین دشمنان سهمگین هم با همه ی قدرت ظاهریشان و به فضل پروردگار، تا امروز هیچ غلطی نتوانستند بکنند؛ بعد از این هم به فضل پروردگار نخواهند توانست هیچ غلطی بکنند؛ اما این موجب نمیشود که ما از وجود دشمن، غافل بمانیم. (1)

2-1-3 - عوامل غفلت

اشاره

آثار گناهان در ایجاد غفلت

میفرماید: «إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا» (2). یعنی اینکه دیدید عدّه ای از شما در جنگ احد، پشت به دشمن کردند و تن به شکست دادند، مسئله ی اینها از قبل زمینه سازی شده بود. اینها اشکال درونی داشتند. شیطان اینها را به کمک کارهایی که قبلاً کرده بودند، به لغزش وادار کرد. یعنی گناهان قبلی، اثرش را در جبهه ظاهر میکند؛ در جبهه ی نظامی، در جبهه ی سیاسی، در مقابله با دشمن، در کار سازندگی، در کار تعلیم و تربیت، آنجایی که استقامت لازم است، آن جایی که فهم و درک دقیق لازم است، آن جایی که انسان باید مثل فولاد بتواند ببرد و پیش برود و موانع جلوی او را نگیرد. البته گناهانی که توبه نصوح و استغفار حقیقی از آنها حاصل نشده باشد. (3)

قرآن میخواهد بگوید، تعجّبی ندارد که شما شکست خوردید و در

ص: 760

1- . در دیدار جمع کثیری از مردم آمل 1377/3/21

2- . سوره ی آل عمران، آیه ی 155

3- . در خطبه های نماز جمعه ی تهران 1375/10/28

جبهه ی جنگ، برایتان مشکلی پیش آمد. از این قبیل مسائل پیش می آید و قبلاً هم پیش آمده است. میفرماید: «كَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا» (1). یعنی چه خبر است؟ شما از اینکه در جنگ احد، شکستی برایتان پیش آمده است و عدّه ای کشته شده اند، همه متلاطم و ناراحت شده اید و بعضی ها احساس ضعف و یأس میکنند. نه؛ برای پیامبران قبلی هم در میدان جنگ حوادثی پیش می آمد که به خاطر آنچه که پیش می آمد، احساس ضعف و سستی نمیکردند. بعد میفرماید: «وَمَا كَانَ قَوْلَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا» (2) یعنی در گذشته، وقتی اصحاب و حواریون پیامبران، در جنگها و حوادث گوناگون، دچار مصیبتی میشدند، روی دعا به جانب پروردگار مینمودند و عرض میکردند: «رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا»؛ خدایا! گناهان و زیاده روی ها و بی توجهی هایی را که در کار خودمان کردیم، بیامرز. این، در واقع نشان میدهد که حادثه و مصیبت، از آنچه که خود شما با گناهان فراهم کردید، ناشی میشود. این، مسئله ی گناهان است. (3)

گناهانی که انسان انجام میدهد، این تخلفهای گوناگون، این کارهایی که ناشی از شهوت رانی و دنیاطلبی و طمع ورزی و حرص ورزیدن به مال دنیا و چسبیدن به مقام دنیا و بخل نسبت به دارایی های موجود در دست آدمی و نیز حسد و حرص و غضب است، به طور قطعی دو اثر در وجود انسان میگذارد: يك اثر، معنوی است که روح را از روحانیت می اندازد، از نورانیت خارج میکند؛ معنویت را در انسان ضعیف میکند و راه رحمت الهی را بر انسان مینندد. اثر دیگر این است که در صحنه ی مبارزات اجتماعی،

ص: 761

- 1- . سوره ی آل عمران، بخشی از آیه ی 146، ترجمه: «و چه بسیار پیامبرانی که همراه او توده های انبوه، کارزار کردند؛ و در برابر آنچه در راه خدا بدیشان رسید، سستی نورزیدند و ناتوان نشدند؛ و تسلیم [دشمن] نگردیدند...»
- 2- . سوره ی آل عمران، آیه ی 147
- 3- . در خطبه های نماز جمعه ی تهران 1375/10/28

آنجایی که حرکت زندگی احتیاج به پشتکار و مقاومت و نشان دادن اقتدار اراده‌ی انسان دارد، این گناهان گریبان انسان را میگیرد و اگر عامل دیگری نباشد که این ضعف را جبران کند، انسان را از پا در می آورد. البته گاهی ممکن است عاملهای دیگری مثل يك صفت و یا کار خوب در انسان باشد که جبران کند. بحث بر سر آن موارد نیست؛ اما گناه، فی نفسه اثرش این است. (1)

تصویر نداشتن معارض و خطر، محصول ساده لوحی

آن کسی که انتظار دارد در جاده‌ی آسفالته‌ی زندگی، بدون هیچ دست انداز و بدون هیچ معارض و خطر حرکت کند، انسان ساده لوحی است که بالاخره هم با سر خواهد غلتید و از پا در خواهد آمد. جاده‌ی زندگی، جاده‌ی دشواری است؛ جاده‌ی پُرپیچ و خمی است. با هر قدم نزدیک تر شدن به اهداف والای انسانی و الهی، مشکلات و خطرهای تازه‌ای؛ بعضی بزرگ تر از مشکلات قبل، بعضی مثل مشکلات قبل یا کوچک تر از آنها، وجود دارد. لذا راه زندگی، راه بی دردسری نیست؛ توقع بی دردسری نباید داشت. آنچه برای انسان ضرورت دارد، هشیاری و مراقبت و گم نکردن هدف و منحرف نشدن از راه و تصمیم و عزم قاطع بر رسیدن به اهداف است. این هشیاری که گفتم، این مراقب بودن، این منحرف نشدن، این مواظب خود بودن که برود و درست برود، همان چیزی است که در عرف اسلامی و در فرهنگ قرآن به آن «تقوا» میگویند. شما اگر به قرآن نگاه کنید، می بینید که همه‌ی خیرات بر تقوا مترتب شده است؛ هم خیرات اخروی و معنوی و روحی، هم خیرات مادی و اجتماعی: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ» (2). تقوا موجب میشود که زندگی هم شیرین

ص: 762

1- . در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران 1375/10/28

2- . سوره‌ی اعراف، آیه‌ی 96، ترجمه: «و اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند، قطعاً برکاتی از آسمان و زمین برایشان می‌گشودیم...»

شود، عزت هم به دست بیاید، دشمن هم مأیوس گردد. این مراقبتی که میگویند، این است. مواظب دشمن باشید. خصوصیت ارتش این است که مراقب دشمن است؛ چون از مرزها همیشه حراست میکند. پس، مراقب دشمن بودن، خصوصیتی است که برای ارتش ناآشنا نیست. ارتشیان عزیز! مراقب دشمن باشید؛ نه فقط دشمنی که از مرز حمله میکند، بلکه دشمنی که به مرزهای درون وجود ما حمله میکند؛ اراده‌ی ما را تضعیف میکند، ایمان ما را تضعیف میکند، عزم قاطع ما را بر کار کردن تضعیف میکند، عمل ما را از خلوص و صفا خالی میکند. دشمن حقیقی این است. اگر ما توانستیم با این دشمن دست و پنجه نرم کنیم و بینی او را به خاک بمالیم، آن وقت در مقابل آن دشمن بیرونی دست ما پُر است. آن کسی که در میدان جنگ دچار هزیمت میشود، قبلاً در درون خود دچار هزیمت شده است. اگر در درون خود دچار هزیمت نشویم، در بیرون هیچ دشمنی نمیتواند ما را منهزم کند. (1)

حساسیت برخی به انداز در خصوص وجود دشمن

متأسفانه عده‌ای امروز حساسیت پیدا کرده اند؛ تا گفته میشود دشمن، لجشان میگیرد که چرا میگویید دشمن! دشمن هست؛ نمیشود شما دشمن را ندیده بگیرید. هیچ کس يك ملت و يك جماعت را برای اینکه دشمن خود را ندیده است، خاکریزهای دشمن را ندیده است، اسلحه‌ی دشمن را ندیده است، توطئه‌ی دشمن را نفهمیده است، ستایش نخواهد کرد. خود دشمن به طور صریح میگوید که من دشمنی میکنم. خود دشمن میگوید که من برای ایجاد اختلال در ایران بودجه میگذارم؛ برای تشنج افکار در ایران رادیو درست میکنم؛ میخواهم مردم ایران دو دسته شوند. ولی ما بگوییم نیست؟ این ساده لوحی نیست؟ بنابراین، دست دشمن

ص: 763

هم در کار است. البته اگر ما بیدار باشیم و اشتباه نکنیم، دشمن نمیتواند کاری بکند. پس، اشتباه و غفلت و کوتاهی ما یقیناً يك جزء مهم و عنصر اساسی در موفقیت دشمن است.

من با مراجعه به تاریخ دو نمونه را عرض کنم، برای اینکه شما توجه کنید که این مفاهیم مشتبه چطور میتواند يك جامعه را دچار دودستگی کند:

يك نمونه، نمونه ی جنگ صفین است. همان طور که میدانید بعد از آنکه لشکر امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر لشکر معاویه غلبه ی ظاهری پیدا کرد، آنها قرآن را سر نیزه کردند. دیدن قرآن، در لشکر امیرالمؤمنین (علیه السلام) دودستگی انداخت؛ چون معنای آن کار این بود که بین ما و شما قرآن قرار دارد. عده ای متزلزل شدند و گفتند نمیشود ما با قرآن بجنگیم! يك دسته ی دیگر گفتند اصل جنگ اینها با قرآن است! جلد قرآن و صورت ظاهر قرآن را آورده بودند، اما با معنای قرآن که امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود میجنگیدند! بالاخره در سپاه مسلمین دودستگی افتاد و تزلزل به وجود آمد. این کار دشمن بود.

يك نمونه ی دیگر، باز در همان جنگ اتفاق افتاد. بعد از آنکه حکمیت بر امیرالمؤمنین (علیه السلام) تحمیل شد، عده ای از داخل اردوگاه آن حضرت اینها دیگر خودی بودند؛ از بیرون نبودند بلند شدند و شعار دادند: «لا حکم الا لله»⁽¹⁾؛ یعنی حکومت فقط از آن خدا است. آری؛ معلوم است و در قرآن هم هست که حکومت از آن خدا است؛ اما اینها چه میخواستند بگویند؟ اینها میخواستند با این شعار، امیرالمؤمنین (علیه السلام) را از حکومت خلع کنند. آن حضرت، نقشه ی آنها را افشا کرد و گفت حکم و حکومت مال خدا است؛ اما اینها این را نمیخواهند بگویند. اینها میخواهند بگویند «لا امره»؛ میخواهند بگویند بایستی خدا بیاید، مجسم شود و امور زندگی

ص: 764

شما را اداره کند. یعنی امیرالمؤمنین نباشد! این شعار، عده ای را از اردوگاه امیرالمؤمنین (علیه السلام) خارج کرد و به آن جماعت بدبخت نادان غافلِ ظاهربین و احياناً مغرض ملحق نمود و قضیه ی خوارج به وجود آمد. (1)

3-1-3 - شعارهای انحرافی و تحت الشعاع قرار دادن مسائل اصلی کشور

اشاره

اینکه بعضی ها فضای کشور را آن قدر سیاسی کنند که مسائل اصلی کشور تحت الشعاع قرار گیرد، يك غفلت بزرگ است. البته گروه معدودی این غفلت را عمداً انجام میدهند؛ آنها خیانت میکنند؛ يك عده هم غفلت میکنند. هر روز مسئله ی سیاسی جدیدی را در کشور ایجاد کردن؛ به مجلس شورای اسلامی نگاه میکنیم، يك طور، به مجموعه های گوناگون دیگر نگاه میکنیم، يك طور؛ و ذهنها و فکرها را از کاری که باید برای مردم انجام گیرد، منصرف کردن، هیچ مصلحت نیست. همه باید ذهنهای خود را به کارهایی که برای پیشرفت و حل مشکلات کشور لازم است: مسائل معیشتی مردم، مسائل اقتصادی مردم، مسئله ی اشتغال منعطف کنند. دستگاه ها باید به هم کمک کنند و این کارها را انجام دهند. کار صورت میگیرد، اما باید شتاب بیشتری پیدا کند و همه جانبه شود. (2)

ضرورت پرهیز از شعارهای انحرافی

باید از شعارهای انحرافی پرهیز شود. عده ای اصلاً کآته مزد گرفته اند برای اینکه ذهن مسئولان کشور را از کارهای اصلی منصرف کنند و به جای دیگری ببرند؛ متأسفانه بعضی از مطبوعات هم در این زمینه خیلی تأثیر دارند. هر چیزی را مینویسند، برخلاف ایمان و اعتقادات و مصالح مردم و برخلاف واقعیت مینویسند و آزادانه منتشر میکنند؛ آخرش هم داد میکشند

ص: 765

1- . در خطبه های نماز جمعه ی تهران 1379/1/26

2- . در دیدار گروه کثیری از کارگران و معلّمان به مناسبت روز کارگر و هفته ی معلّم 1381/2/11

که آزادی نیست! از آزادی استفاده میکنند برای اینکه بدروغ ادعا کنند آزادی نیست! اگر آزادی نیست، پس این همه فریادهایی که میکشید، این همه شایعه پراکنی و دروغگویی در مطبوعات و غیر مطبوعات و دستگاه‌های مختلف چیست؟ البته ما از این اظهارات بیمی به دل راه نمیدهیم؛ این ملت، ملت مؤمنی است. (1)

2-3 - خیانت تضعیف نظام اسلامی

اشاره

هرکسی که برای عزت و پیشرفت این جمهوری، برای اصلاح امور مردم در این جمهوری و برای موفقیت‌های روزافزون این نظام مقدس تلاش بکند، برای کل جهان اسلام مجاهدت و تلاش کرده و درحقیقت، اسلام را پشتیبانی کرده است. امروز، مسئله، مسئله ی يك ملت نیست. مسائل ما، مسائل دنیای اسلام و مسائل ملتها است. مسئله ی ما، مسئله ی اصل اسلام و پرچم و علم اسلام میباشد که در جهان به اهتزاز درآمده است. هرکسی که امروز در جهت تضعیف نظام جمهوری اسلامی، حرکتی انجام بدهد، حرفی بزند و اقدامی بکند، دامنه ی کار خلاف او، به همه ی ملتهای مسلمان، گسترش پیدا میکند. یعنی باید بداند که این کار، فقط خیانت به این ملت نیست؛ خیانت به اسلام و به ملتهای متعدد و به تاریخ اسلام است. (2).

غم بزرگ، تلاش عناصری برای تسهیل سلطه ی آمریکا

غم بزرگ این است که بعضی عناصری که هیچ سودی در سلطه ی آمریکا بر این کشور ندارند، از روی غفلت و اشتباه و ضعفها و عقده ها، برای سلطه ی آمریکا بر این کشور تلاش میکنند! البته اشخاص مختلفند؛

ص: 766

- 1- . در دیدار گروه کثیری از کارگران و معلمان به مناسبت روز کارگر و هفته ی معلّم 1381/2/11
- 2- . در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران به مناسبت عید غدیر 1369/4/20

بعضی‌ها عقده‌ای دارند؛ بعضی‌ها کینه‌ای دارند؛ بعضی‌ها گله‌ای از کسی دارند؛ برای خاطر دستمالی، قیصریه را آتش می‌زنند؛ به خاطر یک دشمنی و یک کینه‌ی شخصی و یک محرومیت از فلان مسئولیت که مایل بوده‌اند به او بدهند و مثلاً نشده و به خاطر یک اشتباه در فهم، می‌بینید که حرفی می‌زنند، اقدامی می‌کنند، موضعی می‌گیرند و کاری می‌کنند که به ضرر تمام می‌شود و در خدمت دشمن قرار می‌گیرند! این مایه‌ی غصه است که بعضی از کف‌زدن دشمن خوششان می‌آید. (1)

ننگ از راه ماندن!

دل انسان غمگین می‌شود و میشکند به خاطر اینکه چرا کسانی که نان انقلاب را خوردند، نان اسلام را خوردند، نان امام زمان را خوردند، دم از امام زمان زدند، دم از ائمه‌ی معصومین زدند، حالا طوری مشی کنند که اسرائیل و آمریکا و سیا و هرکسی که در هر گوشه‌ی دنیا با اسلام دشمن است، برایشان کف بزنند! این، انسان را غصه دار میکند. این افتخار نیست؛ این ننگ است؛ این بریدن است؛ این از راه ماندن است. (2)

3-3 - انحراف و فسادپذیری

3-3-1 - امکان فساد

همه در معرض فساد

نکته‌ی دیگری که فعّالان سیاسی، مسئولان، صاحبان قدرت، صاحبان مسئولیتهای گوناگون و متنفذین بشدت بایستی مراقب آن باشند، مسئله‌ی انحراف و فسادپذیری شخصی است؛ همه مان باید مراقبت کنیم. انسانها در معرض فسادند، در معرض انحرافند. گاهی لغزشهای

ص: 767

1- . در دیدار کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران 1378/10/4

2- . همان

کوچک، انسان را به لغزشهای بزرگ و بزرگ تر و گاهی به پرتاب شدن در اعماق ذره هایی منتهی میکند؛ خیلی باید مراقب بود. قرآن هشدار داده است. در موارد متعدّد، در قرآن این هشدار وجود دارد. يك جا میفرماید: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ اسَاءُوا اَلْسُوٰى اَنْ كَذَّبُوْا بِآيَاتِ اَللّٰهِ» (1)؛ عاقبت بعضی از کارها این است که انسان به آن خانه ی بدترین میرسد که تکذیب آیات الهی است. يك جا میفرماید: «فَاعْتَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوْبِهِمْ اِلَى يَوْمٍ يَلْقَوْنَهُ بِمَا اَخْلَفُوا اَللّٰهَ مَا وَعَدُوْهُ» (2)؛ خلف وعده ی با خدا کردند، این موجب شد نفاق در دلهایشان به وجود بیاید. یعنی انسان گناهی انجام میدهد، این گناه انسان را به وادی نفاق میکشاند؛ که نفاق، کفر باطنی است. همین جا در قرآن، کافرین و منافقین در کنار هم هستند. در يك آیه ی دیگر میفرماید: «اِنَّ الَّذِيْنَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ اَلتَّقٰى اَلْجَمْعَانِ اِنَّهُمْ اِسْتَرْزَلُوْهُمُ الشَّيْطٰنُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوْا» (3). اینکه می بینید يك عده ای در مقابل دشمن منهزم میشوند، طاقت نمی آورند، نمیتوانند ایستادگی کنند، به خاطر آن چیزی است که قبلاً از اینها سر زده است؛ باطن خودشان را با گناه و با خطا خراب کرده اند. لغزشها انسان را فاسد میکند. این فساد، به انحراف در عمل و گاهی به انحراف در عقیده منتهی میشود. این هم بمرور پیش می آید؛ دفعتاً پیش نمی آید که ما فکر کنیم يك نفری شب مؤمن می خوابد، صبح منافق از خواب بیدار میشود؛ نه، بتدریج و ذره ذره پیش می آید. علاج این هم مراقبت از خود است. مراقبت از خود هم یعنی همین تقوا. بنابراین علاجش تقوا است. مراقب خودمان باشیم. نزدیکان افراد مراقبت کنند؛ زنها از شوهرهایشان، شوهرها از زنهایشان، دوستان نزدیک از همدیگر؛ «وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ» (4). از یکدیگر مراقبت کنیم، برای اینکه دچار نشویم. مردم مسئولین را موعظه کنند، نصیحت کنند،

ص: 768

- 1- . سوره ی روم، آیه ی 10
- 2- . سوره ی توبه، آیه ی 77
- 3- . سوره ی آل عمران، آیه ی 155
- 4- . سوره ی عصر، آیه ی 4

خیرخواهی کنند، بنویسند برای آنها، بگویند برای آنها، پیغام بدهند تا مبدا دچار لغزش بشوند. خطرات لغزش مسئولین برای نظام، برای کشور و برای مردم بیشتر است. انسان گاهی در بعضی از حرفها، در بعضی از اقدامها و تحرکات، این را احساس میکند؛ نشانه های يك چنین انحرافی را انسان مشاهده میکند. به خدا باید پناه برد، از خدا باید کمک خواست. (1)

امکان فساد در نظام مثل فساد در فرد

نکته ی بعدی این است که عین همان چیزی که در مورد يك شخص ممکن است پیش بیاید، یعنی فساد و انحراف در يك نظام هم ممکن است پیش بیاید. در يك نظام حکومتی، يك نظام سالم، يك نظام اسلامی، همین بیماری ای که اشخاص ممکن است دچارش بشوند، ممکن است به سراغ نظام اسلامی بیاید، به سراغ جمهوری اسلامی بیاید. اسم، جمهوری اسلامی باشد، ظاهر اسلامی باشد، صورت، صورت اسلامی باشد، اما سیرت و رفتار و عملکرد و برنامه ها، برنامه های غیر اسلامی؛ همان مسئله ی صورت و سیرت انقلاب که سال گذشته برای دانشجویان عزیز در يك جایی این را مطرح کردم.

حرکت جامعه و نظام دو جور است: حرکت مثبت، حرکت منفی؛ حرکت به سمت عروج و اوج، حرکت به سمت نزول و سقوط. حرکت به سمت اوج این است که جامعه به عدالت خواهی نزدیک شود؛ به دین، رفتار دینی و اخلاق دینی نزدیک شود؛ در فضای آزادی رشد پیدا کند؛ رشد علمی و رشد صنعتی پیدا کند؛ در بین جامعه، توأسی به حق و توأسی به صبر وجود داشته باشد؛ جامعه روزبه روز در مقابل دشمنان خدا، دشمنان دین، دشمنان استقلال کشور، احساس اقتدار بیشتری بکند، ایستادگی مقتدرانه ی بیشتری بکند؛ روزبه روز در مقابل جبهه ی

ص: 769

ظلم و فساد بین المللی ایستادگی خودش را بیشتر کند؛ اینها رشد است، اینها نشانه ی حرکت مثبت جامعه است؛ دنیا و آخرت يك جامعه را اینها آباد خواهد کرد. ما باید دنبال يك چنین حرکت مثبتی باشیم. اما در نقطه ی مقابل اینها، يك حرکت به سمت تنزل هم وجود دارد: به جای حرکت به سمت عدالت، حرکت به سمت شکافهای عظیم اقتصادی و اجتماعی با توجیه های گوناگون؛ به جای استفاده ی از آزادی برای رشد علمی و رشد عملی و رشد اخلاقی، لابلایگری و استفاده ی از آزادی در جهت فساد و فحشا و اشاعه ی گناه و اشاعه ی خلاف؛ به جای ایستادگی در مقابل مستکبران، متجاوزان و غارتگران بین المللی، به جای اقتدار نشان دادن در مقابل اینها، در مقابل آنها منفعل شدن، احساس ضعف کردن، عقب نشینی کردن؛ آنجایی که باید به آنها اخم کرد، به آنها لبخند زد؛ آنجایی که باید بر سر حقوق خود ایستاد، از حقوق صرفنظر کردن مثل حق هسته ای و غیر هسته ای اینها نشانه های انحطاط است. حرکت جامعه باید به سمت آن تعالی و آن ارزشها، حرکت به سمت بالا باشد؛ حرکت مثبت باشد. این حرکتهای به سمت پایین، همان بیماری هایی است که برای نظام اسلامی ممکن است پیش بیاید؛ و این خطر برای نظام اسلامی است؛ مردم باید بیدار باشند. جمهوری اسلامی آن وقتی واقعاً جمهوری اسلامی است که با همان مبانی مستحکم امام، همان چیزهایی که در دوران حیات مبارك امام مطرح بود، شعار بود، بجد دنبال میشد، با همان شعارها پیش برود. هر جا ما با آن شعارها پیش رفتیم - من با بصیرت عرض میکنم، بنده اوضاع این سی سال را از نزدیک آزمایش کردم - پیشرفت با ما بوده است، پیروزی با ما بوده است، عزت با ما بوده است، منفعت دنیایی هم با ما بوده است؛ هر جا از آن شعارها عقب نشینی کردیم و کوتاه آمدیم، به دشمن میدان دادیم، ضعف پیدا کردیم، عقبگرد پیدا کردیم، عزت به دست نیامده است، دشمن جری تر شده است، پیش تر آمده است؛ از

لحاظ مادی هم ضرر کردیم. این خطا است که بعضی خیال کنند علاج مشکلات کشور، چه مشکلات اقتصادی، چه مشکلات اجتماعی، چه مشکلات سیاسی این است که انسان در مقابل دشمن مستکبر سلاح را بیندازد؛ دشمن مستکبر همین را میخواهد. (1)

از جمله زمینه هایی که بعد از انقلاب تا امروز، با همه ی تلاشی که شده است، نتوانسته ایم در آن پیشرفت شایسته ای را به دست آوریم، زمینه ی نظام اداری متناسب با هدفهای جمهوری اسلامی است. ما نمیتوانیم بگوییم در این زمینه کم کاری داشته ایم شاید هم خیلی کار کرده اند، اما به هر حال کم پیشرفت داشته ایم. الان هم با اینکه مکرر گفته میشود و همه هم میگویند، اما انسان عمل و تلاش بایسته را مشاهده نمیکند. این از نقایص ما است. (2)

2-3-3 - ضرورت های مقابله با فساد

اشاره

ضرورت پاکسازی صحنه از فساد

صحنه را تا آنجایی که میتوانید از فساد پاک کنید. من روی مسئله ی فساد خیلی تکیه کرده ام و ممکن است بعضی به نظرشان بیاید که تکراری است؛ و چرا؟ نه، من اعتقاد راسخ دارم که مادامی که ما مجموعه ی دستگاه اجرایی خودمان را اعم از دستگاه های قوه ی مجریه و دستگاه های قوه ی قضائیه از فساد مالی و انحراف از روشهای قانونی و صحیح خالی نکنیم، همه ی کارهای ما مثل همان آبی که گزارش دادند - که ما از آب کشور درست استفاده نمیکنیم. مثل همین آبیاری های غرقابی، یا مثل همین یارانه هایی که دولت میدهد و بخش عمده ی آن هدر میرود و [تنها] بخشی از آن به جایی که باید برسد، میرسد؛ که گزارش دادند -

ص: 771

1- . در خطبه های نماز جمعه ی تهران 1388/6/20

2- . در دیدار کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران 1378/10/4

هدر خواهد رفت. من بارها این را گفته ام، مثال زده ام و تکرار کرده ام که فساد در دستگاه اجرایی مثل این است که ما چندین لوله ی قطور آب به استخری وارد میکنیم؛ اما استخر پُر نمیشود؛ این همه تلاش انجام میگیرد، درعینحال انسان زوایای خالی را مشاهده میکند، که بخش عمده ای از این، مربوط میشود به فساد مالی و به رخنه های اخلاقی که در مجموعه ی دستگاه در سطوح مختلف وجود دارد. باید با اینها مبارزه و مقابله کنید. تا يك عزم جدی و راسخ برای مقابله ی با اینها وجود نداشته باشد که حالا بحمدالله این عزم هست و انسان آن را میبیند و به دنبال آن عزم، عمل، تحرّك، دنبالگیری و عدم اغماض نباشد، ریشه ی فساد بیرون نخواهد آمد و همین طور روی مجموعه ی فعالیتهای مخلصانه ای که در مجموعه ی دستگاه انجام میگیرد، تأثیر میگذارد. (1)

ناهمخوانی نظام اسلامی با فساد

همه باید بدانند که نظام اسلامی، فقط يك اسم نیست که بگوییم «نظام، اسلامی شد» و این کافی باشد. خیر! امروز، در دنیا کشورهایی هستند که اسمشان اسلامی است و از اسلام در آنها هیچ خبری نیست. یا اسمشان «جمهوری اسلامی» یا «حکومت اسلامی» است، اما اسلام در آنها نیست. ما باید با آنها فرق داشته باشیم. جمهوری اسلامی و نظام اسلامی که يك ملت برای آن این همه زحمت کشیده و فداکاری کرده است، نظامی است که اسلام در دل و در عمل و در وجود یکایک افراد، وجود داشته باشد. این طور نیست که بگوییم «نظام، اسلامی شد»، اما اداره، فاسد باشد؛ رشوه گیری رواج داشته باشد؛ بدخواهی و بددلی، همه جا باشد؛ سوءعمل و بدکارگی باشد؛ بیکارگی باشد؛ تبلی باشد! اینکه نظام اسلامی نیست. نظام اسلامی آن است که انسانها هر کدام، هر روز درصدد

ص: 772

بہتر کردن خودشان باشند. در نظام اسلامی، یکی از شعارهای همیشه زنده اش این است که: «من ساوی یوماہ فہو مغبون» (1) من و شما اگر امروزمان مثل دیروز باشد، مغبونیم و سرمان کلاہ رفتہ است. امروز باید جلوتر از دیروز باشیم. از ہمہ جہت، از جملہ از جہات معنوی. در نظام اسلامی، یکی از شعارهای همیشه زنده این است کہ ہرکسی باید درصدد خودسازی باشد. باید بر گناہان خود گریہ کند؛ از بدی های خود استغفار و توبہ کند؛ کارهای خوب خود را زیاد کند؛ کارهای بدش را کم کند و ہر ارتباط غلطی را تبدیل بہ ارتباط درست کند. اگر نظام اسلامی این است، ما نمیتوانیم قبول کنیم کہ در نقطہ ای از ادارہ ای، بدکاری و بیکارگی و شایعہ پراکنی باشد. چند نفر حقوق دولت را بگیرند و بنشینند صبح تا ظہر شایعہ پراکنی کنند، حرف مفت بزنند، دلسردی و یأس ایجاد کنند و آدمهای خوب را مورد طعن و اہانت و مسخرہ قرار دهند! مگر چنین چیزی میشود؟! آن وقت، در کنار آنها ہم یک عدہ آدمهای مؤمن، مشغول کار باشند. این و آن یکسانند؟ ہرگز چنین چیزی نیست. (2)

فساد؛ زخم واگیردار

اگر در دستگاہ های حکومتی با فساد اقتصادی و کجروی در مسائل مالی برخورد نشود، ہمہ ی چیزهایی کہ مطرح کردند، اگر یکی یکی ہم اینها را برآورده کنیم، فایده ای ندارد؛ علاوہ بر اینکہ خیلی از این چیزها با فساد اصلاً نشدنی است. من انتظار ندارم کہ ہمہ ی مسئولان نظام ما فرستہ یا فرستہ گون باشند؛ نہ، بالاخرہ ہمہ ی ما خودمان را می شناسیم؛ ما مردمانی ہستیم ضعیف، انسانهایی ہستیم آسیب پذیر، کہ باید بہ خدا پناہ ببریم؛ ولی باید بہ این نقطہ توجہ کرد کہ در ہر جایی فساد بہ وجود

ص: 773

1- . شرح الکافی، ج 8، ص 248

2- . در دیدار با اعضای انجمنهای اسلامی ادارات، کارخانہ ها و بیمارستانهای سراسر کشور 1371/6/4

بیاید، مثل زخم واگیرداری است. شما که مدیر هستید، شما که مسئول هستید، شما که يك مجموعه به دستتان سپرده شده است، با بروز فساد در زیرمجموعه ی خود به طور جدی مقابله کنید و حساسیت نشان دهید؛ بدون این، کار پیش نخواهد رفت و اوضاع بسامان نخواهد شد. من برای دوستان و مسئولان بالای کشور مثال زدم و گفتم چند حلقه چاه عمیق با لوله های قطور چند اینچی زده اید و دارید مرتب به استخری آب میریزید، اما پُر نمیشود؛ بعد وقتی دقت میکنید، می بینید چند شکاف عمیق در بدنه و کف استخر وجود دارد که هرچه شما از اینجا آب میریزید، از آنجا بیرون میرود. فساد، این طور است. این همه کار و تلاش دارد انجام میگیرد امروز در سطح مسئولان - اندازه و حجم کار و تلاش دلسوزانه ای که دارد انجام میگیرد، خیلی بالا است - درعینحال هنوز می بینیم بعضی از بخشها دچار مشکلات جدی است. باید ببینیم این زخم در کجا است؛ این ترك در بدنه یا کف استخر در کجا است. با فساد باید مبارزه کرد. مبارزه ی با فساد، بسیار جدی است. من گله کردم و هنوز هم از بعضی دستگاه ها گله دارم که وقتی ما چند سال پیش مسئله ی مبارزه ی با فساد را مطرح کردیم، به جای اینکه سینه سپر کنند و به میدان بیایند و پرچم را در دست بگیرند، توجه های سیاسی و تعدیلهای غلط و سیاست بازانه روی این مسئله گذاشتند و آن کاری که باید بکنند، نکردند. [اما] حالا نمایندگان مجلس این کار را بکنند؛ مسئولان دولتی این کار را بکنند؛ شما مسئولان بخشهای مختلف و مدیران دولتی این کار را بکنید. مردم نمیتوانند با فساد مبارزه کنند. مبارزه ی با فساد، کار دستگاه های حکومتی است. ذهن هم فقط به سمت دستگاه قضائی نرود؛ دستگاه قضائی آخرالدواء است. من گفتم بعضی از بخشها درباره ی فساد، مطالعات عمیق کنند. چند مجموعه در این زمینه تدوین کردند و برای من آوردند که درباره ی مسئله ی فساد و شیوه های فساد و رخنه گاه های فساد، تحقیقی صورت گرفته بود.

دیدیم مهم ترین بخشی که میشود با فساد مبارزه کرد، دولت است. خود دولت هم این را قبول دارد و دنبال کرده است. برای مبارزه ی با فساد، در دولت انصافاً کارهای مهمی هم در گلوگاه ها انجام گرفته است. گلوگاه های فساد باید گرفته شود. اینکه شما می بینید جنسی نباید وارد شود، اما وارد میشود؛ نباید به کسی امتیازی داده شود، اما داده میشود؛ اولین چیزی که به ذهن انسان میرسد، باید گمان وجود فساد و اراده ی فاسدی باشد. بنابراین در دستگاه های دولتی باید گلوگاه ها گرفته شود. اگر موردی بود که از این صافی ها و از زیر دست مسئولان دولتی رد شد، آن وقت نوبت قوه ی قضائیه است. البته هم قوه ی قضائیه و هم مسئولان دولتی ذی ربط باید دست خودشان را کاملاً پاک نگه دارند. من آن روز گفتم؛ باید دستمال را تمیز کرد تا بشود شیشه را با آن تمیز کرد. (1)

پرهیز از افراط و تفریط در مبارزه با فساد

در مورد برخورد با فساد دو گرایش افراطی و تفریطی هست. بعضی ها وقتی صحبت از مبارزه با فساد میشود، تصور میکنند که مبارزه با فساد، يك بهانه ی سیاسی برای برخورد با این و آن است؛ این غلط است. مبارزه با فساد، مبارزه با فساد است! در هر جامعه ای اگر نقطه ی فاسد، شناسایی، کنترل و قلع و قمع شد، فساد متوقف میماند، و آلا رشد پیدا میکند. فرق نظام اسلامی و نظام صالح با نظامهای فاسدی که در مقابل گسترش فساد بی دفاعند، این است که در اینجا مسئولان اصلی کشور و دلسوزان جامعه، برخورد از صلاحند؛ برنامه و رفتار کشور، برنامه ی صلاح است. البته آدم فاسد هم پیدا میشود، منتها باید با او برخورد شود. بعضی تصور میکنند که مبارزه با فساد يك حرکت سیاسی است؛ این تصور غلطی است. مبارزه با فساد حرکت سیاسی نیست؛ يك حرکت حقیقی و کاری لازم است.

ص: 775

بعضی هم در نقطه ی مقابل، از آن طرف افراط میکنند؛ یعنی وقتی گفته میشود «فساد» خیال میکنند همه جا را فساد گرفته است؛ خیر، این چنین نیست. آنچه که ما را برمی انگیزد، وجود فساد، ولو در يك بخش، در يك گوشه و به وسیله ی افراد معدودی است. ما میدانیم اگر با این پدیده مبارزه نشود، فساد نهادینه و ریشه دار میشود و در آن صورت قلع و قمعش مشکل میگردد. معنای این مبارزه آن نیست که عناصر فاسد و مفسد همه ی زمامهای کار را در بخشهای مختلف به دست گرفته اند. عناصر صالح، مؤمن و دلسوز، در دستگاه های داخل کشور، چه قوه ی مجریه و چه قوه ی قضائیه بسیار هستند که اجرا هم دست آنها است و با کمال صلاح، کار خودشان را انجام میدهند و خوشبختانه اینها اکثریت و چهره ی غالب دستگاهند. منتها يك مفسد و فاسد، چهره ی دیگران را هم خراب میکند. این دو حرکت، یعنی ایجاد اشتغال و مبارزه با فساد باید ادامه پیدا کند. (1)

امید مردم به مبارزه با فساد

این مبارزه برای مردم نقطه ی امید، اعتماد و اتکا است. اطلاعاتی که بنده از سراسر کشور دارم، نشان میدهد که مردم به این مبارزه دل بسته اند و ادامه ی آن را خواهان اند؛ حق هم دارند. این امر باید در همه ی دستگاه ها جدی گرفته شود. ما به فضل پروردگار در دستگاه های دولتی و حکومتی فساد لانه کرده نداریم. بین دستگاهی که ممکن است کسانی در اجزای آن سوءاستفاده کنند و فاسد باشند و دستگاه هایی مثل رژیم طاغوت که بنیان آن بر فساد است، تفاوت است. در دستگاه طاغوت، فساد، سوءاستفاده، دنیاطلبی و حیف و میل اموال عمومی از ریشه و رأس يك سنت و رویه ی قطعی و عادت همیشگی بوده است.

در نظام جمهوری اسلامی تعالیم و روش اسلام و امام راحل، جامعه

ص: 776

را از چنین چیزی باز داشته است. عناصری سوءاستفاده چی همیشه در گوشه و کنار وجود داشته اند. کسانی هم در بیرون از دستگاه های دولتی، از امکانات آنها برای پُرکردن کیسه های خود سوءاستفاده میکنند. باید به طور جدّی با آنها مبارزه شود. البتّه مبارزه با آنها کار دشواری است؛ چون پول دارند و به تبلیغات میپردازند و شایعه پراکنی میکنند. دشمنان داخل و خارج کشور هم سعی میکنند از حرکت های اصلاحی در کشور جلوگیری کنند. اراده و همت و عزم جازم مسئولان میتواند همه ی این موانع را از سر راه بردارد و ان شاءالله این طور خواهد شد. البتّه این کارها بلندمدت است. (1)

اجتناب از پیش داوری در مبارزه با فساد

به مردم عزیز عرض میکنم برای مبارزه با فساد، نباید منتظر جنجال بود و پیش داوری کرد. بایستی منتظر عمل و کار واقعی بود. امیدواریم مسئولان به توفیق و کمک الهی، با ادعیه ی حضرت بقیّه الله (ارواحنفاذ) و با همت و عزم جازم خود با جدّیت این راه را دنبال کنند. (2)

3-4 - سوء استفاده از امکانات دولتی و تجمل گرایی

اشاره

به یکایک افراد و همه ی پرسنل، باید عدم استفاده ی نابجا از امکانات دولتی و امکانات عمومی را آموزش داد. این را آقایان باید تعلیم دهند؛ هم تعلیم قولی و هم تعلیم فعلی. بعضی ها سراغ رفتار تجمل آمیز و اشرافیگرانه و خودروهای آن چنانی و خانه های آن چنانی نروند. اگر این امور رعایت شد و این پارسایی و این اهتمام به هدف اصلی محقق گردید، آن وقت آمریکا که هیچ؛ حتی اگر ده ابرقدرت مثل آمریکا، با انگیزه های خصمانه نسبت به جمهوری اسلامی در دنیا هم وجود داشته باشد، به فضل پروردگار هیچ

ص: 777

1- . در اجتماع مردم مشهد در حرم مقدّس امام رضا (ع) 1382/1/1

2- . همان

غلطی نمیتوانند بکنند(1).

یکی از ایرادهایی که به مجالس ممکن است گرفته شود، این است که نمایندگان با اتکا به نمایندگی درصدد باشند از امکانات دولتی خدای ناکرده، استفاده ی نادرستی کنند. این چیزی نیست که از چشم مردم پوشیده بماند. البته نماینده ی مسلمان، این طور نیست. نماینده ای که با هدف اسلامی آمده، محال است چنین چیزی در مورد او صادق باشد. لکن باید مراقبت کرد. سفارش این را کردن، سفارش آن را کردن، موافقت اصولی برای این، اقدام برای آن، با فلان سرمایه دار مذاکره و تفاهم کردن، فریب فلان آدم را خوردن، چیزهایی است که با حیثیت و آبروی نمایندگی مناسبتی ندارد.(2)

1-4-3 - تجمل گرایی و اشرافیت، عامل سلب اعتماد مردم

شما چگونه میخواهید محبت و اطمینان مردم را جلب کنید؟ مردم باید به من و شما اعتماد داشته باشند. اگر ما دنبال مسائل خودمان رفتیم، به فکر زندگی شخصی خودمان افتادیم، دنبال تجملات و تشریفاتمان رفتیم، در خرج کردن بیت المال هیچ حدی برای خودمان قائل نشدیم؛ مگر حدی که در دسر قضائی درست بکند؛ و هرچه توانستیم خرج کردیم، مگر اعتماد مردم باقی میماند؟ مگر مردم کورند؟ ایرانیان همیشه جزو هوشیارترین ملتها بوده اند؛ امروز هم به برکت انقلاب از هوشیارترینهاست؛ از هوشیارها هم هوشیارترند. آقایان! مگر مردم نمی بینند که ما چگونه زندگی میکنیم؟ آن وقتی که جوان حزب اللّهی ما به جهاد یا به سپاه یا به فلان وزارتخانه میرفت و به او میگفتند که چقدر حقوق میخواهی، میگفت این حرفها چیست، مگر من برای حقوق آمده ام؟ اصرار میکردند که بالاخره زندگی خودت و زن و بچه ات باید بگردد؛ يك چیزی بگیر. به نظر شما اینها

ص: 778

1- . در دیدار جمعی از فرماندهان و پرسنل ارتش، در آستانه ی روز ارتش 1376/1/27

2- . در دیدار نمایندگان دوره ی چهارم مجلس شورای اسلامی 1371/3/20

افسانه است؟ به نظرم اگر شما بروید در دنیا این را نقل کنید، چنانچه کسی وضع چند سال قبل ما را ندیده باشد، خواهد گفت که افسانه است؛ ولی این واقعیت است. این رویداد، در همین ایران و در همین تهران و در همین وزارتخانه های ما اتفاق افتاد؛ یکی، دو مورد هم نبود. نماینده ی مجلس وقتی اول بار به او حقوق دادند، خجالت کشید حقوق را بگیرد! بعضی از دوستان ما در دوره ی اول نمایندگی مجلس، شرمشان آمد و ننگشان کرد که حقوق بگیرند! گفتند ما حقوق بگیریم؟ (1)

2-4-3 - منافات خوشگذرانی و اشرافیت با اسوه بودن

نمیشود ما در زندگی مادی مثل حیوان بچریم و بغلتیم و بخواهیم مردم به ما به شکل يك اسوه نگاه کنند؛ مردمی که خیلیشان از اولیات زندگی محرومند. در این راه، از خیلی چیزها باید گذشت. نه فقط از شهوات حرام، از شهوات حلال نیز باید گذشت. نمیگویم مثل پیامبر باشیم، نمیگویم مثل امیرالمؤمنین که شاگرد پیامبر بود باشیم؛ که انسان آن مطالب را که میخواند، تنش میلرزد. امیرالمؤمنینی که زهدش در زندگی و دنیا مثل سایر است و مسلمان و غیر مسلمان آن را میدانند، درباره ی پیامبر میگوید: «قد حَقَّرَ الدُّنْيَا وَصَغَّرَهَا وَاهْوَنَ بِهَا وَهَوَّنَهَا» (2)؛ دنیا را تحقیر کرد یعنی همین لذایذ و بهره مندی ها و برخورداری های دنیا را کوچک کرد به آنها توهین کرد و سبکشان نمود. در قُبَا برای پیامبر آب آوردند و چیزی هم مثل غسل قاطی آن کردند. پیامبر فرمود: من این را حرام نمیکنم، اما نمیخورم. این دو، دو چیز است؛ یا آب یا غسل. آن را از ما نخواسته اند. اگر از من و شما بخواهند، پدرمان درآمده است! مگر ما میتوانیم آن طور زندگی بکنیم؟ پیدا است که آن نفس قدسی ملکوتی، يك چیز دیگر است. (3)

ص: 779

1- . در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران 1370/5/23

2- . نهج البلاغه، ص 162

3- . در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران 1370/5/23

امیرالمؤمنین... میفرماید که خدای متعال به پیامبر فهماند که اگر من دنیا را به اختیار از تو بگیرم، برای این است که چیز شیرین تری به تو بدهم. آن چیز شیرین تر را اولیای خدا میدیدند. من و شما آن را حس نمیکنیم؛ اما در آن راه باید برویم، در آن راه باید قدم برداریم، کمتر خرج کنیم، کمتر بذل و بخشش بیجا کنیم، کمتر به زندگی شخصی خودمان پردازیم. من و شما همان طلبه یا معلّم پیش از انقلابیم. یکی از شماها معلّم بود، یکی دانشجو بود، یکی طلبه بود، یکی منبری بود، همه مان این طور بودیم؛ اما حالا مثل عروسی اشراف، عروسی بگیریم، مثل خانه ی اشراف، خانه درست کنیم، مثل حرکت اشراف، در خیابانها حرکت کنیم! اشراف مگر چگونه بودند؟ چون آنها فقط ریششان تراشیده بود، ولی ما ریشمان را گذاشته ایم، همین کافی است؟ نه، ما هم مترفین میشویم. والله در جامعه ی اسلامی هم ممکن است مترف به وجود بیاید. از آیه ی شریفه ی «وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَدُوا فِيهَا» (1) بترسیم. ترف (2)، فسق هم دنبال خودش می آورد. اندازه نگه دارید؛ مخارج دولت زیاد و سنگین است. مخارج سنگین دولت منجر به این میشود که مثلاً در فلان بخش سوبسید را بردارند. این، سیاست درست و متین و منطقی هم است؛ شکی در آن نیست، باید هم انجام بگیرد، چاره ای هم نیست، روی مردم هم فشار می آید؛ اما این مخارج را منصفانه قرار بدهیم و خودمان به دست خودمان بر مخارج چیزی اضافه نکنیم. (3)

ص: 780

-
- 1- . سوره ی اسراء، بخشی از آیه ی 16، ترجمه: «و چون بخواهیم شهری را هلاک کنیم، خوشگذرانانش را وا می داریم تا در آن به انحراف [و فساد] پردازند...»
 - 2- . ترف در لغت به معنی شادخواری و خوشگذرانی است. مترف به معنی ثروتمند است، یعنی کسی که به او نعمت زیاد داده شده و آن در صورت عدم ایمان سبب طغیان و سرکشی است.
 - 3- . در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران 1370/5/23

4-4-3 - صرف مخارج دولت در تغییر دکوراسیون اتاق مسئولان، جرم و خطا

اگر مبلغی از مخارج دولت، عبارت از تغییر دکوراسیون اتاق مدیر کل و معاون وزیر و وزیر و فلان مسئول قضائی و فلان مسئول در بخشهای گوناگون دیگر باشد، این جرم و خطا است. اگر یکی از مخارج دولت این باشد که فلان تعداد ماشین جدید بیاوریم و بین دستگاه ها تقسیم بکنیم، ما حق نداریم این را جزو مخارج دولت حساب کنیم و به حساب آن از سوبسید مردم بزنیم. نه، این خلاف است. برای این کارها حد بگذارید. دستگاه ها باید بخشنامه کنند و در مورد این تغییر دکوراسیونها و تغییر خانه ها و خرجهای اضافی حدی معین بکنند. من نمیگویم مثل بعضی از تدروها باشیم که میگویند در مسجد بنشینیم و وزارت کنیم؛ نه، در مسجد نمیشود. وزارت کردن، يك ساختمان و چهار تا اتاق و تعدادی مسئول و يك مقدار هم بالاخره امکانات برای زندگی آن آقای که میخواهد خدمت بکند، میخواهد؛ اما باید در حدی باشد. (1)

5-4-3 - گزارشهای نومیدکننده از تجمل گرایی

گاهی از جاهایی گزارشهای نومیدکننده ای میرسد و در برخی موارد انسان واقعاً عرق شرم بر پیشانی اش می نشیند؛ رعایت کنید. سؤال میکنیم که چرا ماشین لوکس و نو و مدل بالا؟ میگویند که اشکال امنیتی داریم! چه اشکال امنیتی ای؟ آقایان مسئول در شورای امنیت کشور یا جاهای دیگر، بنشینند معین کنند و مسئله را در جایی بپزند؛ من هم اگر باید دخالت کنم، بگویند در جایی دخالت کنم. این چه وضعی است که همین طور بی حساب و کتاب جلوی هر وزارتخانه و اداره ای، ده ها ماشین به رنگهای گوناگون متعلق به مسئولان آنجا به چشم میخورد؟ چه کسی چنین چیزی را گفته است؟ گزارش آمده که روحانی عقیدتی - سیاسی در یکی از

ص: 781

دستگاه‌ها، خودش ماشین دارد، ولی ماشین دولتی سوار میشود! من نوشتم که حق ندارد این کار را بکند. برای من جواب آمد که این کار رویه است و همه میکنند! این آقا خودش يك ماشین دارد که برای خودش لازم است؛ یکی هم خانمش دارد و نمیشود که خانمش از این ماشین استفاده کند! عجب! این چه حرفی است؟

من الان اعلام میکنم و قبلاً هم نوشتم و این را گفتم که آن وقتی که آقایان امکانات شخصی دارند، حق ندارند از امکانات دولتی استفاده بکنند. اگر ماشین دارید، آن را سوار شوید و به وزارتخانه و محل کارتان بیایید؛ ماشین دولتی یعنی چه؟ والله اگر من از طرف مردم مورد ملامت قرار نمیگرفتم که مرتب ملاحظه‌ی جهات امنیتی را توصیه میکنند، بنده با ماشین پیکان بیرون می‌آمدم. به حدّ ضرورت اکتفا کنید و اندازه نگه دارید؛ اینها ما را از مردم دور میکند، روحانیون را از مردم دور میکند. روحانیون، به تقوا و ورع و بی‌اعتنایی به دنیا در چشمها شیرین شدند. بدون ورع و بدون دوراندختن دنیا، نمیشود در چشمها شیرین ماند. مردم رودربایستی ندارند؛ خدا هم با کسی رودربایستی ندارد. (1)

3-5 - هرهری مسلکی و سست ایمانی

[يك مسئله] سستی بینش و ایمان انقلابی و اسلامی در بعضی از مسئولان است. اینها مجذوب نسخه‌های سیاسی غریبند؛ آن هم نسخه‌های غلط از آب درآمده. لیبرال دموکراسی غرب که يك روز گفته میشد اوج تکامل فکر و عمل انسان است و بالاتر از آن چیزی وجود ندارد که به نظر من خود این حرف نشانه‌ی کوتاه‌فکری است که آدم نقطه‌ای را پیدا کند و بگوید از این بالاتر ممکن نیست انسان حرکت کند؛ نه، انسان در حرکت خود بی‌نهایت است، امروز به دست خود، خودش را رسوا کرده است. این لیبرالیسم، همان

ص: 782

چیزی است که امروز ماجرای افغانستان و سالها است مسئله ی فلسطین را به وجود آورده است. این اومانیسیم دروغین غرب، همان چیزی است که پنجاه سال ملت فلسطین را ندیده میگیرد و میخواهد آن را بکلی حذف کند. از خودشان سؤال نمیکنند که اصلاً ملت فلسطین در دنیا وجود داشته یا دروغ است. اگر قبول دارید سرزمینی به نام فلسطین وجود دارد، پس کو آن ملت؟ خواستند يك ملت و يك نام جغرافیایی را بکلی از روی کره ی زمین حذف کنند. امروز اومانیسیم و لیبرالیسم و دموکراسی آنها به اختناق و خفقانی رسیده است که حتی نمیخواهند به يك رسانه ی خارجی اجازه دهند که اخبار افغانستان را پخش کند! این، جریان آزاد خبر از نظر غرب است. این نسخه، رسوا شده و غلط از آب درآمده است؛ درعینحال فلان مسئول ما که به برکت انقلاب اسلامی عزت و احترامی پیدا کرده و به خاطر اظهار طرف داری از اسلام و امام و انقلاب، ممکن است چهار نفر به او احترامی بگذارند، ناگهان طرف دار لیبرال دموکراسی غربی بشود که نقطه ی مقابل مردم سالاری اسلامی است! اصلاً مردم سالاری اسلامی و آزادی در اسلام، آن نیست؛ يك حقیقت دیگر است. گاهی چنین مواردی بندرت پیدا میشود. البته من خدا را شکر میکنم که مسئولان طراز اول کشور، عمیقاً معتقد به مبانی اسلامی اند. دشمن نتوانسته است نفوذ فکری و سیاسی خود را به جاهای حساس برساند...

نباید تابع حزب باد باشیم و هر روز، باد به هر طرف که وزید، آن گونه تصمیم بگیریم؛ یا نگاه کنیم بینیم دشمن چه ژستی میگیرد، ما هم ژست خود را با او تطبیق کنیم؛ اگر او اخم کرد، ما چهره ی ترس آلود بگیریم؛ اگر او حرف تندی زد، ما چهره ی معذرت طلبانه به خود بگیریم! اینکه نشد.

انسان اگر زندگی سیاسی بعضی افراد را از اول انقلاب تا به حال نگاه کند، میبیند ملغمه ی عجیبی از انواع و اقسام فکرها است! يك روز بود که چنین آدمهایی به این اکتفا نمیکردند که در شعارها، مردم فقط «مرگ

بر آمریکا و مرگ بر شوروی» بگویند. میگفتند باید بگوییم «مرگ بر شرق و غرب»! ما میگفتیم شوروی سمبل يك تفکر و يك راه غلط است؛ آمریکا سمبل جنایت و ستم است؛ چه دلیلی دارد شما بگویید «مرگ بر شرق و غرب»؟ میگفتند شما محافظه کار و سازش طلبید! از جمله همین حضرات، امروز کسانی هستند که حاضرند بروند رسماً در مقابل آمریکا و انگلیس عذرخواهی کنند و بگویند ما غلط کردیم، اشتباه کردیم به شما بدگویی کردیم؛ ما را ببخشید! بعضی از همین افراد، آن روز در اوائل انقلاب، روی تندی های بی رویه، چنان نظرات عجیب و غریب اقتصادی ای مطرح میکردند که انسان شاخ درمی آورد! میگفتیم کجای اینها اسلامی است؟ میخواستند تفکرات بسیار تندِ چپ سوسیالیستی را به اسم اسلام تحمیل و پیاده کنند. بعضی از آنها که مسئولیت داشتند، کارهای بدی هم در آن روز انجام دادند. من فراموش نمیکنم، ما در شورای انقلاب سالهای 57 و 58 قانونی داشتیم که سرمایه داران قبل از انقلاب را به چهار دسته تقسیم کرده بود: بند (الف)، بند (ب)، بند (ج) و بند (د). بند (ب) کسانی بودند که سرمایه های آنها از طریق نامشروع و غیر قانونی به دست آمده بود؛ حکمش هم این بود که دولت باید آن سرمایه ها را تصرف کند. بند (ج) کسانی بودند که سرمایه های آنها از راه نامشروع به دست نیامده بود؛ لیکن وامهای کلانی از بانکها گرفته بودند، تقلب کرده بودند و پول را پس نداده بودند. بنابراین آنها میبایست وامهای خود را ادا میکردند. اگر ادا میکردند، کارخانه ها مال خودشان میشد؛ اما اگر پرداخت نمیکردند، کارخانه های آنها تصرف میشد. اوائل ریاست جمهوری من گروهی مسئول تشخیص بند (ب) و (ج) و این طور کارها بودند. البته این کارها دست بنده به عنوان رئیس جمهور نبود؛ دست نخست وزیر و دستگاه هیئت دولت بود. من اطلاع پیدا کردم يك عده در این هیئت هستند و اصرار دارند که بند (ج) را به بند (ب) تبدیل کنند؛ یعنی کارخانه ای که میشد صاحب آن بدهکاری اش را به

بانک بدهد، بعد کارخانه اش را راه بیندازد و کار کند و کارگزارش هم بیکار نباشند، میخواستند نگذارند این کار انجام گیرد. در آن موقع، چنین گرایش چپ ضد سرمایه داری افراطی نابحق وجود داشت. همان آدمها امروز کسانی هستند که حاضرند در مقابل کمپانی داران و سرمایه داران صهیونیستی فرش قرمز پهن کنند تا به ایران بیایند و سرمایه گذاری کنند! انسان از چپ ترین ایده ی مارکسیستی، به افراطی ترین ایده ی دست راستی اقتصادی متحوّل شود؛ اسمش را هم تجدیدنظر بگذارد! این تجدیدنظر نیست؛ این هُرُری مسلکی است. آن روز افراط بود، امروز هم افراط است. وجود این آدمهای تجدیدنظرطلب در برخی از دستگاه های گوناگون، اسباب زحمت و خطر است. اگر در دانشگاه باشند، ضرر میرسانند؛ اگر در دولت باشند، ضرر میرسانند؛ اگر در مجلس باشند، ضرر میرسانند؛ هر جا و در هر نقطه ای باشند، ضرر میرسانند. یکی از آسیبهای ما این است. (1)

3-6 - حزب گرایی و سیاست بازی

بعضی از مشکلات ما ناشی از ضعف بعضی از مدیریتهای است که به کارهای جزئی و فعالیتهای سیاسی و حزبی سرگرم و مشغول میشوند. این قدر که من در این خصوص تأکید میکنم، بعضی کسان میگویند فلانی با حزب و تحزب مخالف است؛ در صورتی که پس از پیروزی انقلاب اسلامی، اولین حزب را ما درست کردیم. اگر تحزب به معنای واقعی کلمه وجود داشته باشد، من طرف دار آن هستم. منتها من تحزب را این میدانم که عده ای از داعیه داران سیاسی، به دنبال کسب قدرت، دور هم جمع شوند ده نفر، پانزده نفر، بیست نفر و با شعار و ایجاد هیجان و جذابیتهای دروغین، مردم یا گروه هایی از مردم را به این طرف و آن طرف بکشانند و مرتب دعوا و اختلاف راه بیندازند و برای اینکه بیکار نمانند، یک مسئله ی

ص: 785

کوچک را بزرگ کنند؛ یک چیز کم اهمیت را پُراهمیت جلوه دهند و روزها و هفته ها درباره اش بحث و تحلیل کنند؛ بر اساس آن، دوست و دشمن معین کنند؛ فلان کس، فلان طرفی است، پس دشمن است؛ فلان کس، فلان طرفی است، پس دوست است. بنده اینها را تحزب نمیدانم. اینها روشهای غلط سیاسی است که در دنیا هم رایج است. دل ما خوش بوده است که در ایران این چیزها رایج نباشد؛ اما متأسفانه بعضی کسان به این چیزها دل بستگی دارند. بسیار خوب؛ اما اگر کسی مسئولیتی را قبول کرد، چنانچه بنا شد چنین دل بستگی ای پیدا کند، به آن مدیریت ضربه خواهد زد. من یک وقت به بعضی از مسئولان دولتی پیغام دادم و گفتم ساعاتی را که شما در جلسه ی حزبی خود صرف میکنید؛ البته نمیگویم پول و امکانات میگیرید؛ متعلق به دولت و مردم است. شما حق ندارید آن را صرف مسائل حزبی و جناحی و گروهی و امثال اینها بکنید. یک مقدار ضعفهای ما ناشی از اینها است؛ وَاَلَا ما مدیران خوبی داریم. بعضی افراد به مدیران دولتی ایراد میگیرند؛ نه، مدیران ما در بخشهای مختلف بر روی هم خوشبختانه مدیران خوبی هستند. بعضی از آنها حقیقتاً در جاهایی همّت میگذارند که من نمیخواهم از آنها اسم بیاورم؛ وَاَلَا جا داشت این کار را بکنم. از همین مسئولان دولتی افرادی هستند که میشود اسمشان را آورد و به عنوان آدمهای موفق به مردم معرفی کرد. منتها اسم آوردن از بعضی، ممکن است نفی بعضی دیگر تلقی شود؛ بنابراین اسم نمی آورم؛ اما خوشبختانه از این گونه افراد داریم؛ به شرطی که آن کارهایی که گفتم، نباشد. (1)

یک عده از این طرف، سیاست را از اسلام جدا میکنند، یک عده هم در طرف مقابل، اسلام را فقط سیاست و سیاست بازی و سیاسی کاری میدانند. اخلاق و معنویت و محبت و فضیلت و کرامت را که بزرگ ترین

ص: 786

هدف بعثت پیغمبر ما است، ندیده میگیرند. اسلام را در جملات براق و مشعشع سیاسی خلاصه کردن، از خشوع دلها غافل شدن، از ذکر، از صفا، از معنویت، از زانو زدن در مقابل خداوند، از خدا خواستن، به خدا دل بستن، اشک ریختن در مقابل عظمت پروردگار، رحمت الهی را طلب کردن، صبر و حلم و سخا و جود و گذشت و برادری و رحم را ندیده گرفتن و صرفاً به سیاست چسبیدن به اسم اسلام، هم همان انحراف را دارد؛ تفاوتی نمیکند. (1)

کسانی که در شوراهای اسلامی انتخاب شده اند، باید به اعتماد مردم پاسخ دهند و واقعاً از سیاسی کاری و کارهایی که اسلاف آنها بعضاً انجام دادند و مردم را از بعضی امور دلزده کردند، دوری گزینند؛ به کار پردازند و حقیقتاً به مردم نشان دهند که میخواهند برای آنها کار کنند. دولت و مجلس شورا و قوه ی قضائیه هم راه کسب محبوبیتشان در نظر مردم جز این چیز دیگری نیست. (2)

7-3 - فتنه انگیزی

فتنه انگیزان و بددل کردن مردم نسبت به یکدیگر چه فایده ای دارد؟ جز کند کردن حرکت پیشرفت ملت و کشور، هیچ فایده ی دیگری ندارد. جز اینکه مسئولان را در این کار مردّد کند، مردم را نسبت به آینده ناامید سازد و نیروی عظیم امید را از مردم بگیرد، هیچ فایده ای ندارد. بعضی کسان سعی میکنند افرادی را به همه ی نظام و یا به برخی از مسئولان نظام بدبین کنند؛ در حالی که اگر حقیقتاً سخن حقی وجود داشته باشد، آن سخن حق ممکن است از طریقی به گوش مسئول یا مسئول مافوق او منتقل شود که آثار بسیار بهتری هم داشته باشد. حادثه ای اتفاق می افتد، تروری میشود،

ص: 787

1- . در دیدار اقشار مردم، مسئولان کشوری، لشکری و سفیران کشورهای اسلامی 1385/5/31

2- . در دیدار اعضای مجلس خبرگان 1381/12/13

جنایتی در جایی انجام میگیرد؛ آن قدر حرف خلاف، توهم آمیز و حیرت آور برای خواننده از زبان کسانی که هیچ احساس مسئولیتی نمیکنند، شنیده میشود! آن کسانی که از واقعیتها خبر دارند، می بینند که چقدر اینها یا دورند، یا خودشان را عمداً از واقعیت دور نگه میدارند. اینها مسائلی است که وحدت ملی را خدشه دار میکند. (1)

ما در همین سیستان و بلوچستان هزاران جوان را با استعدادهای خوب و قابل رشد و قابل استفاده برای اداره ی کشور مشاهده میکنیم که اینها در يك جا معطل و منتظر يك وسیله ی جزئی مانده اند برای اینکه بتوانند کار خود را دنبال کنند؛ آن گاه عده ای بیایند میلیاردها صرف تبلیغات کنند برای اینکه نظر مردم را به سمت خود جلب نمایند؛ آن هم با روشهای بعضاً غلط و بعضاً خلاف شرع، که شنیده شد در بعضی از مناطق، نامزدهای انتخابات با شعارهای ضدّ اسلامی و ضدّ نظام خواسته اند نظر مردم را جلب کنند! البته مردم با بی اعتنایی خود، پاسخ اینها را دادند؛ لیکن معلوم شد دستگاه نظارت بر این امور، دستگاه دقیقی نبوده و به وظیفه ی خود عمل نکرده و درك و احساس مسئولیت مردم از آن دستگاه، نظارت بیشتر بوده است و غالباً دست رد به سینه ی اینها زده اند و اینها را رد کرده اند. (2)

این مسئله ی فساد مالی و فساد اخلاقی و فتنه گری، يك مسئله ی جدی است. انسان کسانی را میبیند که وقتی در تریبونی قرار میگیرند، از آن تریبون برای فتنه گری استفاده میکنند؛ برایشان خلاف واقع گفتن و دروغ گفتن، بلکه مردم را بناحق تهییج کردن، حق را باطل و باطل را حق جلوه دادن، اهمّیتی ندارد! (3)

ص: 788

1- . در اجتماع بزرگ زائران و مجاوران حضرت رضا (ع) در مشهد مقدّس 1379/1/6

2- . در دیدار اعضای مجلس خبرگان 1381/12/13

3- . در دیدار با اعضای هیئت مرکزی نظارت بر انتخابات چهارمین دوره ی مجلس شورای اسلامی 1370/12/4

اشاره

یکی دیگر از عیوب و آفتها، عدم اتحاد کلمه است. اتحاد کلمه هم لازم است، که من چون آن روز در میدان امام، بیشتر روی این نکته تکیه کردم، دیگر نمیخواهم آن را در اینجا تکرار کنم. لازم است مسئولان مواضع واحدی اتخاذ کنند؛ بخصوص در مسائل جهانی و مسائل عمده‌ی کشور. وقتی اندک اختلافی در حرف مسئولان پیدا میشود، شما می بینید رادیوهای بیگانه چگونه اینها را بزرگ و چند برابر میکنند. حتی آنجایی که اختلافی نیست، اختلاف را جعل میکنند؛ برای اینکه نشان دهند بین مسئولان اتحاد کلمه نیست. آنها از جمع منسجمی که با هم کار کنند و همدل باشند، خیلی میترسند. خوشبختانه ترکیب قانون اساسی ما، راه حل مشکلات را معین کرده و رهبری را به عنوان محور، در نقطه‌ی مرکزی همه‌ی مسئولان قرار داده است. این امکان و فرصت بسیار بزرگی است تا مسئولان بتوانند با وحدت کلمه، با همدیگر کار کنند. (1)

اختلافات، یعنی درگیری‌های سیاسی متشنج کننده

يك ملت هرچه قدرتمند باشد، هرچه ثروتمند باشد، اگر اختلافات در بین آحادش ریشه گرفت و آتش اختلافات مشتعل شد، بدبخت و بیچاره خواهد شد. اختلافات که گفته میشود، مقصود اختلاف سلیقه نیست. اختلاف سلیقه که هست. اگر اختلاف خط، اختلاف جهت، اختلاف مذاق باشد، اشکالی ندارد. اختلافات، یعنی درگیری‌های سیاسی‌ای که فضا را متشنج میکنند. اینکه من گاهی از بعضی‌ها روزنامه‌ها گله میکنم، به این خاطر است. فوراً بعضی‌ها فریادشان بلند نشود که «آزادی» محدود شد؛ نه، برای شعار آزادی ما بارها جان خودمان را در معرض مرگ قرار داده ایم! کسانی که اهل دینند، بیشتر از همه از آزادی دفاع میکنند. بنابراین، بحث

ص: 789

«آزادی» نیست؛ بحث این است که از این آزادی که وجود دارد و از اول انقلاب هم وجود داشته است، کسانی برای متشنج کردن فضا استفاده نکنند. انسان وقتی بعضی از روزنامه‌ها را نگاه میکند، میبیند کأنه این عنوانهای درشت را طوری انتخاب کرده اند، برای اینکه يك گروه را به جان يك گروه دیگر بیندازند! این نقش همان بوقهای تبلیغاتی است؛ این بد است. روزنامه‌ها باید کاری کنند که دلها را به هم نزدیک نمایند؛ جناحها را به هم نزدیک نمایند. اگر جناحهای سیاسی و گروه‌های سیاسی واقعاً معتقد به يك مبنا و اصلی هستند، باید سعی کنند که هرچه ممکن است، در عمل، خودشان را به گروه‌های رقیبشان نزدیک کنند، با هم مهربانی کنند، قضایای گوناگون را با هم حل کنند؛ نه اینکه اختلافات را همین طور دائم موج بدهند، اوج بدهند، بزرگ‌نمایی کنند، بنویسند و بگویند. این فضا را متشنج خواهد کرد.

البتّه من میخواهم در اینجا نکته‌ای را به آن آقایان و به کسانی که سخنگوی گروه‌های مختلف هستند یا خود آن گروه‌های مختلف، یا به نام گروه‌های مختلف بگویم. مردم عادی که اکثریت مردم این کشورند، اصلاً توجه و اعتنایی به این جناح‌بندی‌ها و خطبازی‌ها ندارند؛ ولی دلشان میشکند که ببینند در بالا رؤسا و مسئولان کشور با هم اختلاف دارند و با هم بدند. اگر بگویند عقیده‌شان دوتا است، باشد، چه اشکالی دارد؟ این آقا عقیده‌اش این است، آن آقا عقیده‌اش آن است؛ چه اشکالی دارد؟ این آقا عقیده‌ی خودش را بگوید، آن آقا هم عقیده‌ی خودش را بگوید؛ مانعی ندارد. اما اگر با هم دشمنی کنند، بخواهند زیر پای هم را خالی کنند، دائم علیه هم حرف بزنند و بدتر از همه فضا را متشنج کنند که آه، الان دعوا است، چنین است، چنان است، این درست همان نقشی است که بوقهای تبلیغاتی خارجی و رادیوهای خارجی که اگر کسی گوش کرده باشد میدانند ایفا میکنند؛ یعنی به جان یکدیگر انداختن دسته‌جات مختلف.

من می‌خواهم عرض کنم این ملت، ملتی است که با وحدت کلمه توانست این انقلاب را به وجود آورد؛ با وحدت کلمه توانست مصیبت بزرگی مثل جنگ تحمیلی را از سر بگذراند؛ با وحدت کلمه توانسته است تا امروز در مقابل دشمنی ابرقدرت‌ها، بخصوص دشمنی رژیم آمریکا که به شدت با این ملت و با این دولت و با این نظام دشمنی کرده است و هنوز هم میکند بایستد. باز هم وحدت کلمه را حفظ کنید و نگذارید دشمن با طرح شعارهای انحرافی، با طرح جاذبه‌های دروغین، با طرح چهره‌های کاذب، در میان شما تشنّت درست کند.

بحمدالله من در سطوح بالا- که نگاه میکنم، مسئولان دلهایشان صاف و پاک است. رئیس جمهور محترم، رؤسای قوای مقننه و قضائیه، نمایندگان مجلس و اعضای دولت، مایل به خدمت و عاشق خدمتند؛ اما در سطوح بعدی، یعنی در سطوح جریانهای سیاسی و گروه‌های سیاسی، که از زبان همه حرف میزنند، هم‌شان این است که در فضای جامعه، یک نام و یک حرف و یک اثری از خودشان به وجود آورند؛ حالا به هر قیمتی که تمام شود. ملت عزیز وحدت کلمه اش را قدر بدانند. در حالی که ما می‌خواهیم با دولتهای دیگر تشنّج زدایی کنیم، نگذاریم که در داخل ملت، بین آحاد ملت تشنّج به وجود آید. (1)

مسئولان گوناگون دولتی، بخصوص مسئولان سطوح بالا، وقت خودشان را به بگومگوهای متداول عرصه‌های سیاسی و جناحی تلف نکنند، که این یکی از آفتها است. نه اینکه توضیح ندهند؛ چرا، ما این را تأکید داریم که هر شبیه‌ای ایجاد میشود، مسئولان دولتی آن شبیه را برطرف کنند و توضیح دهند؛ توجیه و تبیین کنند؛ لکن در دام بگومگوهای سیاسی و تحرکات گوناگون جناحی نیفتند. این، اینها را از کار باز میدارد. (2)

ص: 791

-
- 1- . در خطبه‌های نماز جمعه ی تهران 1377/10/4
 - 2- . در دیدار رئیس جمهور، مسئولان و کارگزاران نظام 1386/4/9

کسی که روزنامه های آن وقت و اظهارات مسئولان رژیم ستم شاهی را مطالعه میکرد، میفهمید که اینها میخواهند کسانی را که در مقابل آنها هستند و مبارزه میکنند، از هم جدا کنند. عده ای را که طرف داران و علاقه مندان مخلص امام بودند و راه امام را علناً اظهار میکردند، به عنوان تندرو و افراطی و متعصب معرفی میکردند. در مقابل اینها هم، بعضی از کسانی را که علاقه مند به مبارزه بودند، ولی خیلی جدی در آن راه نبودند، یا جدی بودند، ولی دستگاه آن طور خیال میکرد اینها جدیتی ندارند، به عنوان افرادی که معتدلند و با اینها میشود مذاکره و صحبت کرد، معرفی میکردند...

عین همین سیاست را دشمنان ما از چند سال بعد از آغاز پیروزی انقلاب، در خارج شروع کردند که تا امروز هم ادامه دارد. می نشینند تحلیل میکنند که فلان کسان تندروند، متعصب بند، متحجرند؛ فلان کسان معتدلند، فلان کسان قابل مذاکره نیستند، فلان کسان هستند! با آن برداشتهای غلط و ناقص، پیش خودشان می نشینند و تحلیل میکنند و در رادیوهایشان پخش میشود! من آنچه را که برای آگاهی ملت عزیز میخواهم عرض کنم، این است که بدانید این همان سیاست است؛ این همان تدبیر خباثت آمیز است که هجده، نوزده سال پیش، به وسیله ی عوامل آنها در داخل ایران انجام میگرفت؛ امروز هم به وسیله ی همان طراحان و سیاستگذاران در سطح جهانی، باز ناظر به نظام اسلامی و انقلاب اسلامی انجام میگردد. (1)

ممکن است در زمینه های گوناگون و در برخی از سیاستهای اجرایی کشور، سلايق مختلف باشد. طبيعت بشر است؛ مانعی ندارد و غير از این نمیشود توقع داشت. البته يك مدير، يك طور ممشایی دارد، يك مدير

ص: 792

دیگر در اداره ی دیگر، ممشای دیگری دارد؛ اما بحمدالله همه ی مسئولان در همان راهی هستند که امام بزرگوار از اول آن را اعلام کرد و پایه های آن را مستحکم نمود و نظام مقدّس جمهوری اسلامی را بر آن اساس به وجود آورد. (1)

9-3 - اشکال تراشی های غیر منطقی

متأسّف فانه راجع به اغلب تصمیمات دستگاه اداره ی کشور از سوی يك عدّه مخالف خوان اشکال تراشی میشود؛ اشکال تراشی های غیر منطقی. اگر تصمیم اقتصادی است، اگر تصمیم سیاسی است، اگر تصمیم در حوزه ی مسائل هنری و فرهنگی است، اگر تصمیم در حوزه ی مسائل بین المللی است، بخصوص نسبت به دولت، حالا نسبت به رهبری يك مقدار رودر بایستی ای هست و يك چیزهایی را ملاحظه میکنند، آزاد، راحت و با اهانت مطالبی میگویند. این کارها زشت است. ممکن است کسانی که این کارها را میکنند، ندانند چه تأثیر سوئی این کار دارد. این، همان ایجاد یأس است؛ یعنی نقطه ی مقابل اعتماد به نفس. این، حالت ایجاد خودباختگی و انفعال و خودکم بینی است. خیلی از کسانی که در این میدانها تلاش میکنند، فعّالیت میکنند، متأسّف فانه نمیفهمند و توجّه ندارند که تأثیر کارشان چیست. اینها آدمهای بدخواهی نیستند. البتّه بعضی بدخواه هستند. کسانی که خطای طرف مقابل را می بینند، باید دلسوزی کنند و خطا را به گوش او برسانند؛ اما هوچیگری کردن، مردم را دلسرد کردن، اعتماد به نفس مردم را شکستن، آنها را ناامید کردن نسبت به آینده، هیچ روا نیست. این خطاب من به همه است؛ هم به مطبوعات، هم به رسانه ها، هم به مسئولین، هم به کسانی که منبرهای گوناگون خطابه و سخن گفتن با مردم را دارند؛ در مجلس، در نماز جمعه، در جاهای دیگر،

ص: 793

در دانشگاه‌ها. این چیزی است که بحث مصلحت کشور است؛ باید مصلحت کشور را رعایت کرد. (1)

ایراد گرفتن کار آسانی است و عمل کردن کار دشواری می‌باشد. آن کسی که عمل می‌کند، در میدان است و باید تأیید بشود تا بتواند درست عمل کند و اگر اشتباه و نقصی هست، برطرف نماید. این، چه عادت زشتی است که بعضی نقاط مثبت را اصلاً نمی‌بینند و تا یک نقطه‌ی منفی مشاهده می‌کنند، از هر طرف صدایی سیاسی و مطبوعاتی و... بلند می‌کنند! (2)

10-3 - اعتماد به کارشناسان ناپخته

کارشناسانی که در وزارتخانه‌ها هستند، اگر آنها خودشان بعضی از نکات را نمیدانند و ملتفت نیستند، به آنها تفهیم کنید و بگویید که کارشناسی مورد انتظار از تو این است که آن وضعیتی را که برای مردم مفید و نافع است، بگردی پیدا کنی و ارائه‌ی نمایی. این کارشناسی، کارشناسی درستی است. آن کارشناسی که خودش مسائل مردم را درک نکرده، معلوم نیست خیلی امین باشد. حالا نمی‌گوییم که دست کارشناسان را بگیرد و از دستگاه خارج کنید؛ نه، توجیهشان کنید و تفهیم نمایید که از آنها چه می‌خواهید. (3)

باید اولویتها را پیدا و روی آنها بحث کنید. نظرات پخته و سنجیده را بگیرید. نظرات کارشناسان را بگیرید. البته کارشناس را باید بشناسید. هر کارشناسی مورد اعتماد نیست. ای بسا کارشناسانی که مسئولین بالا را گمراه کردند! اینها جزو تجربیات ما است؛ که کارشناسی، راهی را جلوی

ص: 794

1- . در دیدار با دانشجویان دانشگاه‌های استان یزد 1386/10/13

2- . در دیدار اقشار مختلف مردم کشور 1368/10/6

3- . در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران 1370/5/23

نماینده ی مجلس یا مسئول میگذارد که به وسیله ی آن، واقعیتی را واژگونه و غلط به او معرفی میکند. این طور نیست که شما بتوانید به هر کارشناسی اعتماد کنید. کارشناس باید شناخته شده باشد؛ باید مورد اعتماد باشد؛ باید به انگیزه و عشق اسلامی و انقلابی و میهنی او، اطمینان حاصل شده باشد و بدخواه نباشد. با استفاده از چنین کارشناسانی، با تأمل و فکر و مطالعه روی طرحها و لوایح و مشورت صحیح و واقعی که صحنه ی مجلس و کمیسیونها جای مشورت واقعی است، باید شما بهترین قوانین را پیدا و تصویب کنید و به دولت بگویید. نطقهای پیش از دستور، میتواند فضای جامعه را تلطیف کند؛ میتواند فضای جامعه را معطر کند. (1)

11-3 - تبعیض

اشاره

مسئله ی دیگری که از موجبات واگرایی و دلسرد شدن مردم است، تبعیضها و فرصتهای اختصاص داده شده به اشخاص است که گاهی مشاهده میشود. بالاخره مردم مطلع میشوند و دشمن هم که جنگ روانی با ما دارد، از این مسائل استفاده میکند. من البته نمیخواهم مثال بزنم و خود شما امثله ی فراوانش را می بینید. هرجا هستید، نگذارید این تبعیضهای مُبان و فرصتهای اختصاصی که برای بعضی ها پیش می آید، وجود پیدا کند؛ به نظر من درست نیست. در همین رابطه، مسئله ی مفاسد اقتصادی قرار میگیرد که اتفاقاً آقای «مظاهری» فرصت نشد بیان کنند، ولی من مقداری از گزارشی که ایشان دادند و گزارشی هم که از دفتر ما تهیه شده بود، به تفصیل نگاه کردم. کارهای خوبی شده است؛ بخصوص در آن ستاد مبارزه با مفاسد اقتصادی که آقایان سران سه قوه به وجود آوردند و بعضی از دوستان حاضر در جلسه هم در آن عضو هستند. در آنجا مصوّبات خوبی داشته اند که خیلی از آنها غالباً در پیچ و خم اجرائیات دولت و مجلس

ص: 795

متوقف مانده است. به نظرم در سال گذشته بود که در جلسه ای با شما دوستان دولت یا جلسه دیگری گفتم که به اعتقاد من مرکزی که باید مبارزه با مفاسد اقتصادی را دنبال کند، دولت است، و قوه قضائیه در مرحله آخر قرار میگیرد. باید دولت سینه سپر کند و به میدان بیاید و مبارزه با مفاسد اقتصادی را بجد بخواهد. آنجایی که لایحه میخواهد، تنظیم کند و بلافاصله به مجلس بدهد و از مجلس مطالبه کند. وقتی لایحه می آید به شکل قانون میشود؛ به دقت اجرا کند. آنجایی که محتاج قانون نیست، بخشنامه های گوناگون و تصویبنامه های دولت کفایت میکند. بالاخره بجد دنبال کند؛ باید این مسئله را جدی بگیریم. (1)

مشروعیت مسئولان؛ وابسته به مبارزه با تبعیض

مشروعیت من و شما وابسته به مبارزه با فساد، تبعیض و نیز عدالت خواهی است. این، پایه ی مشروعیت ما است. الان درباره ی مشروعیت، حرفهای زیادی زده میشود، بنده هم از این حرفها بلدم؛ اما حقیقت قضیه این است که اگر ما دنبال عدالت نباشیم، حقیقتاً من که اینجا نشسته ام، وجود نامشروع خواهد بود؛ یعنی هرچه اختیار دارم و هرچه تصرف کنم، تصرف نامشروع خواهد بود؛ دیگران هم همین طور. ما برای عدالت و رفع تبعیض آمده ایم. ما آمده ایم جامعه را از مواهب الهی خودش که مهم ترین مواهب الهی در عدالت وجود دارد و همچنین مواهب اخلاقی و معنوی برخوردار کنیم. البته معنای این حرف این نیست که ما از زندگی دنیایی مردم غفلت کنیم؛ نخیر، مگر میشود؟ اصلاً آخرت بدون دنیا نمیشود و امکان ندارد که انسان بخواهد به آن مواهب معنوی برسد و دنیای ویرانی هم داشته باشد. این کار، دلایل واضحی دارد که نمیخواهم آنها را تکرار کنم مطالبی است که، هم شما میدانید، هم من. باید دنیا را آباد کنیم

ص: 796

و این کارها همه آباد کردن دنیا است؛ اما دنیای آباد دور از عدالت و دور از معنویت به درد نمیخورد. گیرم که رشد مان به تعبیر غلط که گفته میشود نرخ رشد، آمد بالا و فرض بفرمایید درآمد سرانه مان دو برابر و سه برابر شد؛ اما عدالت در جامعه نبود؛ یعنی عمده ی این درآمد به يك بخش محدودی رسید و بخش عظیمی از مردم، محروم و گرسنه ماندند. این، کاری نیست که ما باید انجام دهیم؛ این، آن تکلیفی نیست که ما برعهده داریم. تکلیف ما این است که عدالت را در جامعه مستقر کنیم و این هم جز با مبارزه علیه فساد و افزون طلبی انسانهای مفتخوار و سوءاستفاده کن امکان پذیر نیست. بخشی از کار عدالت اینجا تنظیم میشود. (1)

12-3 - بیان نادرست نقاط ضعف و قوت

مسئله ی دیگر، وجود دو گرایش تبلیغاتی غلط است: یکی اینکه عده ای هر مشکل موجود در کشور را به نظام نسبت دهند، که این الان وجود دارد. اگر تبعیض و فقر هست و اگر مشکل خارجی پیدا میکنیم، قواره ی نظام اسلامی و قانون اساسی را زیر سؤال میبرند و هر مشکل کوچکی در هر گوشه ای را به مشکل نظام برمیگردانند! این غلط است. نقطه ی مقابل آن که 180 درجه با این تفاوت دارد، این است که عده ای نظام را که نظام را هم در رهبری یا چیزی مثل رهبری خلاصه میکنند، از همه ی عیوب مبرا نشان میدهند و هر مشکلی که هست، به پای چهار، پنج مسئول يك بخش از نظام میریزند. این هم غلط است. ما مشکلاتی داریم که این مشکلات غالباً ناشی از عملکرد مجموعه ی خود ما است. باید ریشه ی مشکلات را بشناسیم و به خودمان... نگاه نقادانه کنیم؛ نقاط قوت و ضعف را بیایم و دلسوزانه به نقاط ضعف بپردازیم و آنها را برطرف کنیم. این، ما را موفق خواهد کرد. (2)

ص: 797

1- . در دیدار اعضای هیئت دولت 1382/6/5

2- . همان

اشاره

یکی از بدترین کارها این است که مسئولان موظف نظام، به وسیله ی اشخاص دیگر صرفاً به خاطر اینکه تریبونی در اختیارشان قرار گرفته مورد تخریب واقع شوند. انتقاد کردن غیر از تخریب کردن است. انتقاد، خوب و نعمت است. اگر دولت یا مسئولان دیگر، مورد انتقاد قرار نگیرند، عیوب خودشان را نمیفهمند. انتقاد در واقع هدیه کردن عیوب آنها به خود آنها است. ممکن است گاهی انتقاد درست باشد، ممکن هم هست نادرست باشد؛ اما انتقاد کردن غیر از تخریب کردن است. نه قوه ی مجریه و دولت را تخریب کنید؛ نه قوه ی قضائیه را تخریب کنید؛ نه قوه ی مقننه را تخریب کنید؛ بخصوص کسانی که خودشان جزو این مجموعه هستند؛ تخریب آنها يك عیب مضاعف است. باید یکپارچه باشید. این معنی ندارد که اگر کمبود و ضعفی در کار دولت و در بخشی ایجاد شد، کلیت دولت مورد اهانت قرار گیرد و یا اگر کسی به يك حکم قضائی اعتمادی ندارد، قوه ی قضائیه را تخریب کند. (1)

برهیز از تخریب قوه ی قضائیه

بدترین رفتار با قوه ی قضائیه يك کشور همین است که کسی به خاطر نپسندیدن صدور و اجرای حکمی از صدها و هزاران حکم، بنا کند کل قوه ی قضائیه و دادگستری کشور را زیر سؤال بردن و مورد اهانت قرار دادن. یکی هم يك حکم دیگر را قبول ندارد، دیگری هم حکم سومی را قبول ندارد؛ اینکه مجوز اهانت نمیشود. اهانت کردن و تخریب کردن و زیر سؤال ناشایست بردن قوه ی مقننه، چه مجلس و چه شورای نگهبان که جزو قوه ی مقننه است برخلاف مصالح ملت و ناسپاسی نسبت به رأی ملت است. همه باید مراقب باشند. (2)

ص: 798

1- . در مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری آقای سیدمحمد خاتمی 1380/5/11

2- . همان

از عوامل دیگری که باعث واگرایی مردم است، تبلیغ ضعف مدیریت در کشور و نبود اقتدار است. متأسفانه تبلیغات گوناگونی از جناحهای متخالف کشور وجود دارد که انسان از این رنج میبرد. به قول ما طلبه ها ظاهراً يك اجماع مرگب درست میکنند؛ يك عده از این طرف، يك عده از آن طرف و مدیریت و اقتدار مدیرانه در کشور را زیر سؤال میبرند؛ البته عده ای با يك انگیزه و عده دیگری با انگیزه ی صددرصد مخالف آن، که هر دو نتیجه اش بد است. الان کشور با مدیریت خوبی اداره میشود. مگر شوخی است که کشوری هفتاد میلیونی و با این عظمت و با این همه درخواستها و توقعات و انتظارات و با این همه دشمنی ها این همه پیشرفت داشته باشد؟ مگر بدون مدیریت و با نشستن و خوابیدن و امور را همین طور به حال خود رها کردن، چنین چیزی پیش می آید؟ امکان ندارد؛ نخیر، مدیریت مقتدری بحمدالله در بخشهای مختلف کشور وجود دارد. البته نقص و نارسایی هم هست که باید این نارسایی ها را کوچک نشمرد و ترمیم و اصلاح کرد، که این هم باز همان مدیریت و اقتدار را لازم دارد. این نکته ای است که آقایان باید در اظهاراتشان به آن توجه کنند. البته عملکردهای تنگ نظرانه ای هم وجود دارد. بعضی ها به اندک چیزی افرادی را که در جامعه هستند، بریده ی از نظام و مخالف نظام تلقی و وانمود میکنند. این، متأسفانه از طرف هر دو جناح است. يك جناح به عنوان سختگیری دینی، يك جناح به عنوان انتقاد به نظام، هر چیزی که گوشه ای دیده میشود، میگویند ضد نظام است؛ نخیر. جوانان فراوانی هستند که ممکن است رفتارهایی هم داشته باشند که خیلی با بعضی از استانداردها تطبیق نکند؛ اما دلشان با نظام است. همینها هستند که می آیند در اجتماعات، انتخابات، تظاهرات و جاهایی که احساسات ملی نشان داده میشود، خودشان را نشان میدهند و به کشور و نظامشان علاقه مندند. آن کسانی که معاند با نظامند، در کشور

بسیار معدودند. مردم می بینند نظامی است که فعالیت، کار، استقامت و تلاش میکند؛ بنابراین به نظام اسلامی خودشان و به مدیریتی که امروز در بخشهای مختلف کشور وجود دارد، علاقه مندند و آثار و نتایجش را هم می بینند. البته ممکن است انتقادات و اعتراضهایی هم داشته باشند که آنها را هم باید دانست و شنید و با آنها برخورد کرد؛ نباید فوراً حکم کرد به اینکه اینجا چنین است، آنجا چنان. (1)

15-3 - بی توجهی به مصالح نظام

متأسفانه گاهی در گوشه و کنار دیده میشود که بعضی ها مصلحت خود و مصلحت انقلاب و ملت را نمیفهمند. میخواهند با زید بدی کنند، با نظام بدی میکنند. میخواهند مسئولی را زیر سؤال ببرند، انقلاب را زیر سؤال ببرند. نمیفهمند که این کار، زیر سؤال بردن انقلاب است. میخواهند یک جبهه بندی درست کنند، ولی نمیفهمند که این جبهه بندی، به وحدت ضربه خواهد زد. (2)

16-3 - خودکم بینی

بعضی ها خودشان را کوچک می شمارند؛ بعضی ها نیروی خودشان را ندیده میگیرند؛ بعضی ها آن استعداد و حرکت و انرژی عظیمی را که در درون این ملت و دستگاه مدیریت این کشور از مجموعه ی قوا وجود دارد، دست کم میگیرند. این هم جزئی از تبلیغات دشمن است. همه ی هدف تبلیغات دشمن این است: «بدبخت شدید! بیچاره شدید! از بین رفتید؛ تمام شد!» این تبلیغات مربوط به امروز هم نیست؛ سالها است همین مطالب را تکرار و ترویج میکنند. (3)

ص: 800

1- . در دیدار اعضای هیئت دولت 1382/6/5

2- . در دیدار مسئولان بنیاد شهید، جمعی از استادان و دانشجویان دانشگاه ها و اقشار مختلف مردم 1369/5/24

3- . در دیدار نمایندگان مجلس شورای اسلامی 1382/3/7

از جمله چیزهایی که ما همیشه در طول این چند سال توصیه کرده ایم و صورت هم نگرفته است و تا همین آخر هم مسئولان دولتی به ما شکایت کردند، عدم همکاری در بخشهای مختلف و در جاهای حساس است؛ مثلاً بخشهای اقتصادی ما با وزارت خارجه ی ما همیشه شکایت میکردند که ما با فلان کشور در زمینه ی سیاسی مشکلی داریم، که این مشکل را میتوان با يك کار اقتصادی و با محاسبه حل کرد؛ ولی دستمان خالی است. يك وقت می بینیم بخش اقتصادی ما آمده يك کار اقتصادی کرده که ما اصلاً از آن باخبر نشدیم؛ که اگر باخبر میشدیم، مشکل سیاسی مان را به وسیله ی او حل میکردیم. که گاهی اوقات مسئولان بخشهای اقتصادی در خارج معامله ای میکنند که سفیر و وزارت خارجه ی ما اصلاً از آن خبر ندارد. این گونه کارها ناهماهنگی است. (1)

18-3 - هرج و مرج

عده ای میخواهند با آشنا نبودن ما با فرهنگ آزادی، هرج و مرج به وجود آورند تا مردم، تشنه ی يك استبداد قدرتمند شوند. در بعضی از جوامع، کار هرج و مرج و اغتشاش و بی انتظامی و بی انضباطی به جایی میرسد که مردم آرزو میکنند کاش آدم مستبد و قلدری بیاید و نظم را برقرار کند! عده ای میخواهند کار این جامعه را به آنجا بکشانند. به قدری از آزادی بد و غلط استفاده کنند و غیر متعهدانه با افکار و احساسات و ایمان و دلبستگی های مردم و نیازهای جامعه بازی کنند تا جامعه را به خروش آورند. اینها دشمنان آزادی اند. آزادی را نباید بدنام کرد. از آزادی نباید دشمنی ساخت و سینه ی حافظان آزادی را هدف قرار داد. با آزادی نباید بازی کرد. کسانی که نام آزادی را می آورند، ولی به فرهنگ آزادی مطلقاً پایبند و متعهد نیستند، به

ص: 801

آزادی ضربه میزنند. اینها طرف دار آزادی نیستند. اینها به آزادی خیانت میکنند. آزادی نباید وسیله ی قانون شکنی و تیشه زدن به ریشه ی نظام جمهوری اسلامی باشد. در شرق و غرب عالم، هیچ نظامی کسانی را که تیشه بر میدارند و به ریشه ی آن نظام میزنند، پذیرایی نمیکند. (1)

19-3 - گناه

گناهان در زندگی انسان، علاوه بر این جنبه ی معنوی، عدم موفقیت‌هایی را نیز به بار می آورند. بسیاری از میدانهای تحرک بشری وجود دارد که انسان به خاطر گناهی که از او سرزده است، در آنها ناکام میشود. اینها البته توجیه علمی و فلسفی و روانی هم دارد؛ صرف تعبّد یا بیان الفاظ نیست. چطور میشود که گناه، انسان را زمینگیر میکند؟ مثلاً در جنگ اُحد، به خاطر کوتاهی و تقصیر جمعی از مسلمین، پیروزی اولیه تبدیل به شکست شد. یعنی مسلمین، اول پیروز شدند، ولی بعد کمان دارانی که باید در شکاف کوه می نشستند و پشت جبهه را نفوذناپذیر میکردند، به طمع غنیمت، سنگر خودشان را رها کردند و به طرف میدان آمدند و دشمن هم از پشت، آنها را دور زد و با يك شلیخون، حمله ای غافلگیرانه کرد و مسلمانان را تارومار نمود. شکست اُحد، از اینجا به وجود آمد.

... گناهی که انسان انجام میدهد، این تخلفهای گوناگون، این کارهایی که ناشی از شهوترانی و دنیاطلبی و طمع ورزی و حرص ورزیدن به مال دنیا و چسبیدن به مقام دنیا و بخل نسبت به دارایی های موجود در دست آدمی و نیز حسد و حرص و غضب است، به طور قطعی دو اثر در وجود انسان میگذارد: يك اثر، معنوی است که روح را از روحانیت می اندازد، از نورانیت خارج میکند؛ معنویت را در انسان ضعیف میکند و راه رحمت الهی را بر انسان میندود. اثر دیگر این است که در صحنه ی مبارزات

ص: 802

اجتماعی، آنجایی که حرکت زندگی احتیاج به پشتکار و مقاومت و نشان دادن اقتدار اراده ی انسان دارد، این گناهان گریبان انسان را میگیرد و اگر عامل دیگری نباشد که این ضعف را جبران کند، انسان را از پا درمی آورد. البته گاهی ممکن است عاملهای دیگری مثل يك صفت و یا کار خوب در انسان باشد که جبران کند. بحث بر سر آن موارد نیست؛ اما اثر گناه، فی نفسه این است.

آن وقت خدای متعال نعمت بزرگی به انسان داده که نعمت مغفرت است و فرموده است اگر شما از این کاری که کردید که اثر این کار باید بماند پشیمان شدید، باب توبه و استغفار باز است. شما با گناهی که مرتکب میشوید، مثل این است که زخمی به بدن خودتان زده و میکروبی را وارد بدنتان کرده باشید؛ بیماری اجتناب ناپذیر است. اگر میخواهید اثر این زخم و این بیماری و این ضربه، در وجود شما از بین برود، خدای متعال بایی باز کرده و آن باب توبه و استغفار و انابه و بازگشت به خدا است. اگر برگردید، خدای متعال جبران خواهد کرد. این، نعمت بزرگی است که خدای متعال به ما داده است. (1)

20-3 - خطر ناامیدی

ملت عزیز ایران! ای ملت سرافراز! ای ملتی که يك بار دیگر تجربه ی قرآنی صدر اسلام را با وجود خود، با حضور خود، با اراده ی خود، با ایثار و فداکاری خود تکرار کردید و تحقق بخشیدید! ای ملتی که به پشتیبانی تو و با تکیه به تو، خمینی بزرگ توانست مفاهیم سیاسی دنیا را عوض کند؛ توانست معیارها را به هم بریزد؛ توانست راه نویی را در مقابل بشریت بگذارد و باز کند! ای ملت بزرگ! شما امروز به همان اراده و ایمان احتیاج دارید تا بتوانید آنچه را که به دست آورده اید، تثبیت کنید. امروز نظام اسلامی

ص: 803

بحمدالله تثبیت شده است؛ اما کسانی که با انقلاب شما ملت، تودهنی خورده اند، سیاستهایی که با دست قدرتمند ملت ایران از صحنه ی غارت این کشور کنار زده شدند، بی کار ننشسته اند؛ آنها از دشمنی منصرف نشده اند؛ آنها نقشه هایی دارند.... خطری که در مردم تداوم این حرکت سرفرازانه را تهدید میکند، در درجه ی اول عبارت از ناامیدی است. اگر دشمن بتواند مردم ما را، جوانان ما را، قشرهای ما را، نسبت به آینده ی این حرکتشان ناامید کند، ضربه ی خود را زده است. این خطر عمده است. لذا شما می بینید با انواع و اقسام روشها، بیانهها، زبانها و شیوه ها سعی میکنند دلها را نسبت به تداوم این حرکت پُرافتخار اسلامی مردّد و مأیوس کنند و امید را از آنها بگیرند. این مهم ترین خطر است. (1)

21-3 - خطر احساس ضعف و ناتوانی در کشور

هیچ کس در داخل نظام جمهوری اسلامی وجود ندارد که بشود این حق را به او داد که از سطوت و شوکت ظاهری و پوشالی دشمنان بترسد و وا همه کند. ما ملت بزرگی هستیم. ما از چه کسی میترسیم! ما دارای قدرتهای فراوان هستیم. ملت ما دارای استعداد علمی است؛ دارای ذخایر مادی است؛ دارای سابقه ی تاریخی است؛ دارای ریشه های علمی و فرهنگی است؛ بالاتر از همه، دارای ایمان اسلامی و توکل به خدا است. ملت ما، ملت مستقلی است و باید به خود تکیه کند. مسئولین باید به ملت و استعدادهای ملت تکیه کنند. دست حاجت به طرف دشمن نباید دراز کرد. دشمن، منتظر اظهار ضعف و عجز از طرف ملت طرف دار قرآن و اسلام است. ما نباید این فرصت و امکان را به دشمن بدهیم که خیال یا احساس کند که در میان ما، ضعفی هست. (2)

ص: 804

1- . در اجتماع بزرگ عزاداران در صحن مطهر امام خمینی (ره) 1379/3/14

2- . در دیدار قشرهای مختلف مردم به مناسبت فرارسیدن ماه محرم 1371/4/10

فصل اول: ضرورت حکومت در اسلام (رابطه ی دین و سیاست) 3

1 - مسئله ی حکومت در نظام اسلامی، یکی از اساسی ترین و مهم ترین مسائل اسلامی 3

2 - مبارزه ی ائمه (علیهم السّلام) برای حکومت 4

3 - دین عین سیاست؛ سیاست عین دین 6

4 - ضرورتهای ابتدای سیاست بر دین 7

حکومت اسلامی، ضامن اجرای احکام 8

نقش حکومتها در هدایت و گمراهی مردم 8

ضرورت حکومت صالحان (تأثیر ویژگی حاکمان بر مردم) 9

مطالبه ی اسلام، تحقق کامل دین نه اکتفا به حدّاقلها 9

غدیر؛ ناسخ سفسطه های جدایی دین از سیاست 12

انتصاب علی (علیه السّلام) به حکومت، کشورداری، سیاست و مدیریت... 16

روز غدیر امتداد خطّ همه ی رسالتهای الهی 17

مسئله ی حکومت، اساس قضایای همه ی پیغمبران 18

5 - نظر علمای شیعه درباره ی حکومت اسلامی 20

6 - عوامل جداسازی دین از سیاست 22

6-1 - قدرتمندان و زمامداران ناحق و غیر عادل، منادیان جدایی دین و سیاست 22

حکام و سلاطین مستبد، اولین پیشروان فکر انحرافی جدایی دین از سیاست 23

6-2 - جبهه ی استکبار و استعمار 24

انگیزه و مطالبه ی حاکمیت اسلام، منشأ اصلی خصومت علیه اسلام 24

فصل دوم: اهداف و ارزشها در نظام سیاسی اسلام 27

گفتار اول: اهداف نظام سیاسی اسلام 27

مقدمه: قدرت، وسیله است نه هدف 27

1-1 - احیای اسلام و دفاع از مسلمین 27

1-2 - استقرار عدالت 28

ارزش حکومت در اجرای عدالت و اقامه ی حق 28

ضرورت حرکت در جهت کمک به محرومان 29

عدل؛ يك نظام اجتماعی نه يك پیام شخصی 30

اولویّت نظام علوی در استقرار عدل الهی و اسلامی 33

تفاوت نظام اسلامی با نظام سرمایه داری در اصالت دادن به عدالت 34

مسئولیّتها، فقط برای اقامه ی عدل 35

1-3 - پیشرفت و تکامل 36

پیشرفت، جزو هدفهای اسلامی 36

کار برای توسعه و پیشرفت کشور، يك عبادت قطعی 36

رویشهای نوبه نو در جمهوری اسلامی، یکی از مهم ترین مسائل 37

1-4 - برداشتن موانع کمال انسانها 38

1-5 - ساختن جامعه ی الگو 40

1-6 - ایجاد حیات طیّبه ی اسلامی در سراسر جهان 40

مبارزه برای تحقّق حیات طیّبه ی اسلامی برای بشریّت 41

مسئله ی ما، تحقّق اسلام 42

هدف، تحقّق حیات طیّبه در ظلّلمات جاهلیّت قرن بیستم 43

1-7 - ایصال مردم به بهشت 43

2 - گفتار دوّم: ارزشهای اساسی در نظام سیاسی اسلام 45

2-1 - استقلال 45

2-1-1 - اهمّیت استقلال 45

2-1-1-1 - حفظ استقلال سیاسی، جزو مبانی اصولی نظام 45

2-1-1-2 - استقلال، یکی از پایه های انقلاب اسلامی 46

2-1-1-3 - نظام وابسته؛ عامل اصلی فراگیر شدن فساد و بی ایمانی 48

2-1-2 - مفهوم استقلال 48

2-1-3 - عوامل تأمین استقلال 50

ص: 808

تکیه ی صریح و شفاف بر مبانی انقلاب 50

2-2 - آزادی 53

2-2-1 - اهمّیت و ارزش آزادی 53

حریت جزو فطرت انسانی 53

2-2-2 - مفهوم آزادی 54

ضرورت استقلال فکر در تعریف آزادی 54

فهم آزادی در چارچوب اسلام 54

آزادی یعنی حقّ انتخاب در چارچوب قانون 55

آزادی یعنی رهایی از تعهدات و پیمانهای تحمیلی 56

آزادی یعنی رهایی از سلطه ی زورگویان، آزادی از دخالت 57

2-2-3 - حدود آزادی 58

حدّ آزادی، همان حدود اسلام 58

حدّ آزادی، منفعت ملّت 58

ممنوعیت سم پاشی، اضلال وگمراه گری 58

آزادی، مرز بین تحجّر و هرج و مرج 59

2-2-4 - فرهنگ و آداب آزادی 60

2-2-5 - ضرورت ضابطه مندی آزادی مطبوعات 61

2-2-6 - مبانی آزادی اسلامی و تفاوت آن با آزادی در فرهنگ غرب 63

ریشه ی الهی آزادی در اسلام 66

ثبات ارزشها در اسلام 67

حدّ متفاوت آزادی اسلامی با آزادی غربی 68

منافات آزادی لیبرالیستی با تکلیف 72

7-2-2 - نسبت اسلام رحمانی و لیبرالیسم 73

اسلام رحمانی، نه رحمانی است نه اسلامی! 73

3-2 - امنیت 77

1-3-2 - اهمیت امنیت 77

2-3-2 - ابعاد مختلف امنیت در اسلام 77

3-3-2 - اهمیت امنیت اجتماعی و بین المللی 79

4-3-2 - اهمیت احساس امنیت 80

ص: 809

1-4-2 - ثبات و سکینه، نعمت بزرگ الهی 80

2-4-2 - قدرتمندان زورگو؛ عامل و خواهان بی ثباتی 81

3-4-2 - انواع توطئه ها برای ایجاد بی ثباتی 82

لزوم قدرشناسی از ثبات سیاسی جامعه 83

بخش دوم: مردم سالاری دینی

فصل اول: مفهوم و ماهیت مردم سالاری دینی 87

1 - جایگاه و ماهیت قدرت در اسلام 87

1-1 - پیوستگی اخلاق با قدرت در اسلام 87

2-1 - قدرت در جمهوری اسلامی به معنی قبول زحمت، نه کامجویی 88

3-1 - تفاوت مفهوم و هدف قدرت در مکاتب غیر اسلامی و اسلامی 89

2 - مفهوم و ماهیت نظام و دولت اسلامی 89

1-2 - نظام اسلامی یعنی اسلام منبع تقنین و معیار و ملاک اجرا 89

2-2 - نظام اسلامی به معنی حفظ صورت و سیرت اسلام 90

3 - مفهوم مردم سالاری دینی 91

1-3 - مردم سالاری دینی، همان جمهوری اسلامی 91

مردم سالاری [دینی]؛ ترجمه ی جمهوری اسلامی 91

2-3 - جمهوری اسلامی، یعنی عدم حاکمیت طاغوت 91

3-3 - جمهوری اسلامی، یعنی ابتدای نظام بر اراده ی مردم و هدایت الهی 92

4-3 - شکل گیری تشکلهای نظام با اراده ی مردم 93

5-3 - مردم سالاری دینی یعنی بیعت و اقبال مردم نسبت به حاکم 94

3-6 - کرامت حقیقی انسان و حرکت عمومی در چارچوب دین خدا 95

3-7 - رقابت جدّی و تلاش حقیقی با معیارهای اسلامی و الهی 95

3-8 - مردم سالاری دینی، یعنی مردمی بودن در عین اسلامی بودن 95

3-9 - آزادی فکر، عمل و انتخاب در حیطه ی مقرّرات اسلامی 96

3-10 - دخالت کامل مردم بر طبق راهنمایی و احکام اسلام در ایجاد نظام 96

3-11 - نقطه ی مقابل دیکتاتوری و دموکراسی های دور از معنویّت 97

فصل دوّم: تفاوت مردم سالاری دینی و غیر دینی 99

ص: 810

1 - تفاوت در ریشه های جهان شناختی و چارچوبها 99

اسلام، چارچوب مردم سالاری دینی 99

2 - اتکای مردم سالاری دینی به اسلام، نه يك قرارداد عرفی 101

3 - قابل نقض نبودن مردم سالاری دینی به دلیل اتکا به مبانی دینی 201

4 - اعتبار و پشتوانه ی رأی مردم از احکام اسلامی 102

5 - ضایع نشدن حقوق مردم به دلیل ریشه ع ی الهی داشتن 103

6 - اعتبار حقوق مردم ناشی از حکم الهی، نه مقابل حکم الهی 104

7 - تفاوت در نگاه به عدالت 105

8 - تفاوت مردم سالاری دینی با دموکراسی غربی در معنویت و ایمان 601

9 - رابطه ی مبتنی بر محبت و صمیمیت در مردم سالاری دینی 107

استحکام پایه های جمهوری اسلامی بر ایمان و عقیده و دین و عواطف 108

10 - تفاوت در اتکا به پول و سرمایه های زرسالاران 108

10-1 - دموکراسی غربی و زرسالاران 109

10-2 - چارچوب دموکراسی های غربی، منافع و خواست صاحبان ثروت 110

11 - فرق مردم سالاری دینی با دموکراسی غربی در احترام حقیقی به تصمیم مردم 111

مردم سالاری دینی به معنای کرامت انسان و حرکت مردم در چارچوب دین خدا 112

12 - تفاوت در ریشه ها، روشها و معیارها 112

13 - تفاوت در پایه های مشروعیت 113

مردم؛ يك رکن مشروعیت 116

نقش تقوا و عدالت در مشروعیت 118

14 - تفاوت در منشأ صلاحیتها 119

15 - تفاوت در تبلیغات پر خرج و فریبنده 120

16 - اتکای مردم سالاری دینی به ایمان، اراده و بازوان مردم، نه دیکتاتوری گروه‌ها 120

17 - ناتوانی دموکراسی غربی در ممانعت از فجایع بشری 122

17-1 - رفاقت دموکراسی غربی با نظام‌های دیکتاتور 122

17-2 - کمال حمایت نظام‌های غربی از کودتاهای نظامی و کودتاگران 123

18 - ردّ نظام پادشاهی در اسلام 124

19 - نقش مهمّ آگاهی در مردم سالاری دینی 124

20 - تواضع بدون ضعف و اقتدار بدون تکبر 125

21 - خدمت حقیقی و واقعی به مردم، نه داشتن اهداف شخصی 127

ص: 811

22 - گفتگوی صحیح در مقابل، عربده کشی در برخی دموکراسی ها 821

فصل سوّم: رابطه ی امام و امت در مردم سالاری دینی 129

1 - گفتار اوّل: جایگاه امام در مردم سالاری دینی 129

1-1 - امامت یعنی پیشوایی جسم و دل و حاکمیت دین و دنیا 129

1-2 - امام یعنی حاکمیت انسان معصوم مصون از آفات 130

1-3 - امامت یعنی پیشوایی قافله ی دین و دنیا 134

1-4 - تفاوت امامت با سلطنت و حکومت های دنیوی 135

حکومت های دنیوی، مظهر استبداد 135

2 - گفتار دوّم: جایگاه امت در مردم سالاری دینی 137

2-1 - جایگاه مردم 137

2-1-1 - تکیه به مردم در چارچوب اسلام 137

2-1-2 - نقش مردم، نقش معیار 137

2-1-3 - اتکای جمهوری اسلامی به مردم 139

2-2 - عرصه های حضور مردم در نظام ولایی با توجّه به اندیشه ی امام 140

2-2-1 - عرصه ی اوّل: عرصه ی تکیه نظام به آرای مردم 140

2-2-2 - عرصه ی دوّم: عرصه ی تکلیف مسئولان در قبال مردم 141

2-2-3 - عرصه ی سوّم: عرصه ی بهره برداری از فکر و عمل مردم... 142

2-2-4 - عرصه ی چهارم: عرصه ی لزوم آگاه سازی دائمی مردم 143

3 - گفتار سوّم: رابطه ی امام و امت در نظام ولایی 145

3-1 - مفهوم و اهمّیت ولایت 145

3-2 - ولایت در بین مؤمنین، لازمه ی حکومت و تسلّط الهی 147

3-3 - ولایت، مستلزم پیوندهای فکری و عقیدتی مردم و حاکمان 148

3-4 - رابطه‌ی عاطفی - ایمانی بین مردم و مسئولان 149

3-5 - حقیقت ولایت الهی: ارتباط با مردم 151

حقیقت ولایت توجه به حقوق مردم و مصالح آنان 151

3-6 - ارتباط بین ولی و مردم، غیر قابل انفکاک 152

3-7 - ولایت، یعنی نبودن خودپرستی، سلطنت و اقتدار خودخواهانه 154

3-8 - ولایت، یعنی اقتدار بدون استبداد 154

3-9 - ولایت یعنی ارتباط و اتصال 155

3-10 - امکان تحقق کامل ولایت اسلامی در یک جامعه‌ی اسلامی 156

ص: 812

فصل چهارم: ولایت فقیه در مردم سالاری دینی 157

1 - اهمّیت رهبر 157

1-1 - جایگاه رهبران در طول تاریخ 157

1-2 - اهمّیت رهبران الهی 158

1-3 - احیای رهبری الهی در انقلاب اسلامی 159

2 - اهمّیت مسئله ی ولایت فقیه 160

محوریت ولایت فقیه در قانون اساسی 160

3 - نظرات فقها در خصوص ولایت فقیه 162

اعتقاد همه ی فقهای اسلام به اصل ولایت فقیه 162

ضرورت تفکیک مسئله ی اصل ولایت فقیه از شخص ولی 163

4 - مفهوم ولایت 164

5 - جایگاه ولی قبل و پس از استقرار حکومت اسلامی 165

6 - معنی ولایت فقیه 167

ولایت فقیه یعنی حکومت ایدئولوگها، حکومت اندیشمندان اعتقادی 167

7 - خصوصیات و شرایط ولایت فقیه 170

7-1 - شرایط رهبری در قانون اساسی 173

7-2 - دلایل حذف موضوع مرجعیت از شرایط رهبری 175

7-3 - مبنای حکومت ولایی (از ولایت الله تا ولایت فقیه) 175

حکومت متعلّق به خدا 175

چکیده ی بحث سلسله مراتب حکومت الهی و ولایت الهی 181

7-4 - حدود ولایت و حکومت فقیه 182

1-4-7 - احکام ولّیّقیه مثل احکام الله 182

2-4-7 - مسئله ی احکام مصلحتی و ولایی 185

3-4-7 - میزان دخالت ولّیّقیه در امور سایر قوا 194

1-3-4-7 - حضور کامل در نظارت بر قوای سه گانه 194

2-3-4-7 - دخالت در تنظیم سیاستهای کلی 196

3-3-4-7 - ضرورت توجه به تفاوت مدیریت کلان ارزشی 198

4-3-4-7 - منظور از ولایت مطلقه 199

1-4-3-4-7 - مثالی از ضرورت دخالت رهبری: قضیه ی هسته ای 201

2-4-3-4-7 - مثالی دیگر از ضرورت دخالت رهبری 201

ص: 813

5-3-4-7 - گستره ی ولایت فقیه، کلّ امت اسلامی 202

4-4-7 - مسئله ی نظارت بر دستگاه های مرتبط با رهبری 203

5-4-7 - مسئله ی نظارت کارشناسی مخالف با نظر رهبری 203

6-4-7 - عدم ضرورت مطابقت کامل نظرات دیگران با دیدگاه رهبری 204

7-4-7 - رهبری و شیوه ی بیان مواضع 205

بخش سوّم: فرهنگ تحزّب و رقابت سیاسی در مردم سالاری دینی

فصل اوّل: مسئله ی تحزّب 209

1 - موافقت مشروط با تحزّب 209

2 - دو نوع حزب مقبول و مردود 209

1-2 - نوع اوّل: کانال کشی برای هدایت های فکری 210

«حزب جمهوری اسلامی» نمونه ای یکتا از احزاب خوب 210

2-2 - نوع دوّم: باشگاه هایی برای کسب قدرت (احزاب کنونی غربی) 211

اجتماع داعیه داران سیاسی در حزب برای کسب قدرت 212

حاکمیت احزاب قدرت طلب در غرب 213

احزاب در جامعه ی غرب، فعّال مایشاء 214

ولایت حزبی و گروهی رایج در غرب، ضدّ مردم سالاری 215

فصل دوّم: اصول گرایی (ابعاد و شاخصها) 712

1 - ماهیت اصول گرایی 217

2 - اصول نظام سیاسی اسلام 218

1-2 - اصل اوّل، ایمان و هویت اسلامی و انقلابی و پایبندی به آن 218

2-2 - اصل دوّم، عدالت 221

2-3 - اصل سوّم، حفظ استقلال سیاسی 221

2-4 - اصل چهارم، تقویت خودباوری و اعتماد به نفس ملی 222

2-5 - اصل پنجم، جهاد علمی 223

2-6 - اصل ششم، تثبیت و تأمین آزادی و آزاداندیشی 224

2-7 - اصل هفتم، اصلاح و تصحیح روشها؛ اصلاحات 225

2-8 - اصل هشتم، شکوفایی اقتصادی 226

3 - شاخصه های دولت اصول گرا 227

3-1 - عدالت خواهی و عدالت گستری 227

ص: 814

2-3 - فسادستیزی 228

3-3 - اعتزاز به اسلام 228

3-4 - ساده زیستی و مردم گرایی 229

منظور از «ساده زیستی» 229

حرمت مانور اشرافیگری 230

3-5 - تواضع و نغلتیدن در گرداب غرور 231

3-6 - اجتناب از اسراف و ریخت و پاش 232

اسراف؛ منشی طاغوتی 232

3-7 - خردگرایی، تدبیر و حکمت در تصمیم گیری و عمل 233

3-8 - مسئولیت پذیری و پاسخگویی 233

3-9 - اهتمام به علم و پیشرفت علمی 234

3-10 - سعه ی صدر و تحمل مخالف 234

3-11 - اجتناب از هواهای نفس 235

3-12 - انس با خدا تضمین کننده ی سایر اصول 235

3-13 - چند شاخص دیگر 237

فصل سوّم: اصلاح طلبی «ابعاد و شاخصها» 239

1 - ضرورت و مفهوم اصلاحات 239

1-1 - ضرورت اصلاحات 239

1-2 - مفهوم اصلاح 240

ضرورت تعریف مفهوم اصلاح 240

1-2-1 - اصلاح یعنی تصحیح مفاسد و خرابی ها 241

2-2-1 - تفاوت ارتجاع و اصلاح 241

اصلاح طلبی جزو ذات انقلاب و ارتجاع، ضد انقلاب 241

ارتجاع؛ مسئله ای مربوط به دوران اسلام 242

میزان اهمیّت ارتجاع در قرآن 243

برگشت از ارزشهای انقلابی وابسته به ایده های انقلاب 244

حادثه ی عاشورا، نشانه ی ارتجاع امت اسلامی 245

دشمن بزرگ انقلاب، میکروب ارتجاع 246

ناقلهای میکروب ارتجاع 247

ص: 815

تهاجم فرهنگی و ارتجاع 248

نوآوری و ارتجاع 248

الف) دین و نوآوری 248

ب) منظور از نوآوری، نوآوری در روشها نه ارزشها 250

ج) نوآوری های غیر منطقی 251

1-3 - شاخصهای اصلاحات درست و غلط 252

1-3-1 - اصلاحات غلط: اصلاحات آمریکایی 253

1-3-2 - اصلاحات درست: اصلاحات انقلابی و اسلامی 254

اصلاحات حسینی 255

1-3-3 - شاخصهای اصلاحات انقلابی 256

مبارزه با فقر و فساد و تبعیض 257

الف) فقر و راه های مبارزه با آن 258

مبارزه با فقر، يك وظیفه ی همگانی 259

همه موظف به مواسات 260

تعدیل مصرف برای کمک به فقرا 260

ب) فساد 262

مبارزه با فساد اقتصادی در عمل، نه با حرف 262

ضرورت حفظ آبروی افراد در مبارزه با فساد 263

ج) تبعیض 263

2 - لوازم مدیریت اصلاحات 264

1-2 - ضرورت تعریف دقیق اصلاحات 264

2-2 - هدایت اصلاحات از يك مركز مقتدر و خویشتن دار 265

خطر عدم مدیریت اصلاحات: فرجام شوروی سابق 265

2-3 - حفظ ساختار قانون اساسی در زمینه ی اصلاحات 267

2-4 - مقابله ی جدّی با هرگونه تندروی و افراد تندرو 268

2-5 - مقابله ی جدّی با دخالت خارجی ها و غربی ها 268

2-6 - هماهنگی اصلاحات در بخشهای مختلف 268

2-7 - مقابله ی جدّی با عوامل تجزیه ی قومی در کشور 269

3 - مراحل اصلاحات 270

3-1 - اصلاح خود (طلب آموزش و توبه) 270

ص: 816

2-3 - اصلاح و استغفار اجتماعی 271

1-2-3 - استغفار از گناه فردی با آثار فردی 271

2-2-3 - استغفار از گناه فردی با آثار اجتماعی 272

3-2-3 - استغفار از گناهان جمعی ملّتها 272

برخی مصادیق گناهان جمعی 275

1 - گناه اختلاف 275

2 - گناه خودخواهی به معنای وسیع کلمه 276

3 - گناه غفلت از مردم و خدمت به آنها 277

فصل چهارم: وحدت گرایی (وحدت سیاسی)؛ ابعاد و شاخصها 279

1 - ضرورت، اهمّیت و مفهوم وحدت 279

1-1 - ضرورت وحدت سیاسی 279

1-2 - اهمّیت وحدت و انسجام ملّی 279

1-3 - مفهوم اتحاد 280

2 - جناح بندی و تحزّب؛ وجوه ممدوح و مذموم 281

1-2 - جناح بندی های مرسوم (چپ و راست) قبيله ای است نه عقیدتی 281

2-2 - حدّ مجاز اختلاف جناحی: منافع ملّی و سیاسی 283

2-3 - مسئله ی تیم ملّی و دعوای آبی و قرمز 284

2-4 - لزوم همکاری و همدلی بین جناحهای مختلف 285

2-5 - فضیلت اصلاح بین مردم 286

2-6 - بی توجّهی مردم به خطکشی های تصنّعی و مصنوعی 287

2-7 - ضرورت جلوگیری از تبدیل اختلاف به کدورت سیاسی 288

2-8 - ضرورت تحمّل مخالف 289

3 - معیارهای وحدت سیاسی 290

3-1 - اصول اساسی نظام اسلامی 290

3-2 - خطّ امام 290

3-3 - قانون اساسی 291

ضابطه، مقدّم بر هر مصلحت اندیشی 291

قانون، مبنا و معیار در نظام سیاسی اسلام 292

قانون بد بهتر از بی قانونی 293

ص: 817

3-4 - ضرورت کاهش فاصله بين گروه های خودی و افزایش فاصله با دشمن 296

3-5 - تنازل، لازمه ی اتحاد و نزدیک شدن به هم 297

اختلافات واقعی، کمتر از تظاهر به اختلاف 297

توهم در اختلاف 298

4 - جناح بندی واقعی: خطّ انقلاب و خطّ دشمنان انقلاب 298

4-1 - تقسیمات دروغین چپ و راست 299

4-2 - لزوم حفظ یکپارچگی خانواده ی انقلاب 300

5 - جناح بندی منفی 301

5-1 - تفرقه و تنازع بین جناحها 301

5-2 - آثار منفی تنازع سیاسی 302

5-2-1 - سلب اعتماد مردم 302

5-2-2 - سوء استفاده ی دشمن 302

5-2-3 - منازعه ی در درون، موجب جری شدن دشمن 304

5-2-4 - ناراحتی دوستان 305

5-2-5 - ممانعت از پیشرفت و حلّ مشکلات 306

فصل پنجم: مسئله ی مخالفان در نظام اسلامی 307

1 - واقعیت وجود تعارض و اختلاف 307

تنوّع در اختلاف نظرها و انشعابها 307

2 - روش برخورد امام (رضوان الله علیه) با اختلافات 308

3 - روش برخورد نظام با گروه های مختلف 309

3-1 - روش برخورد نظام با دگراندیشان 309

3-1-1 - مدارای نظام با دگراندیشان غیر شرور 310

3-2 - روش برخورد با گروه های برانداز 312

3-2-1 - هر حرکت به قصد براندازی، شروع به محاربه 312

3-2-2 - نداشتن حقّ معارضه و مبارزه با نظام 313

3-2-3 - نظام مجبور به مقابله با معارضان به مبانی 314

3-2-4 - ضرورت ایستادگی در مقابل اغواگران 315

4 - موافقان و مخالفان خارجی نظام اسلامی 315

ص: 818

غرض ورزی، بی‌اعتنایی و کج‌فهمی بسیاری از پژوهندگان و نویسندگان 321

تأسیس نظام عادلانه‌ی اسلامی، بزرگ‌ترین هدف مبارزه‌ی ائمه 321

فصل اول: سلوک سیاسی رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) 323

1 - ضرورت مطالعه‌ی زندگی رسول اکرم 323

2 - صحنه‌های زندگی پیامبر اعظم 324

1-2 - صحنه‌ی اول: صحنه‌ی دعوت و جهاد 324

2-2 - صحنه‌ی دوم: رفتار با مردم 325

3-2 - صحنه‌ی سوم، ذکر و عبادت الهی 327

3 - شاخصهای نظام حکومتی پیامبر 328

1-3 - ایمان و معنویت 328

2-3 - قسط و عدل 329

3-3 - علم و معرفت 330

4-3 - صفا، اخوت و عشق و عاطفه 330

5-3 - صلاح اخلاقی و رفتاری 331

6-3 - اقتدار و عزت 331

7-3 - کار، حرکت و پیشرفت دائمی 331

پایه‌گذاری نمونه‌ی یک نظام کامل برای ابد در مدینه 331

4 - مراحل و شیوه‌ی تدبیر پیامبر اعظم در امور سیاسی 333

1-4 - قدم اول، ایجاد وحدت 334

4-2 - قدم دوّم، ایجاد اخوّت 335

5 - سیره ی پیامبر در برخورد با پنج دشمن اصلی 336

5-1 - دشمن اوّل، قبایل نیمه وحشی اطراف مدینه 336

5-2 - دشمن دوّم، اشراف متکبّر قدرتمند متنفذ مکه 337

5-3 - دشمن سوّم، یهودی ها 339

5-4 - دشمن چهارم، منافقین 341

5-5 - دشمن پنجم، دشمن درون 342

5-6 - الگوی رفتاری پیامبر در برخورد با دوست و دشمن 344

6 - اخلاق حکومتی پیامبر 347

ص: 819

1-6 - عادل و باتدبير 347

2-6 - حافظ و نگهدارنده ی ضابطه و قانون 348

3-6 - عهدنگهدار 349

4-6 - رازدار 349

5-6 - توجه کننده به تفاوتهای دشمنان 349

7 - تدبير پیامبر برای حکومت بعد از خود 351

فصل دوم: سلوك سياسی اميرالمؤمنين (عليه السلام) 353

1 - علی (عليه السلام) الگوی تامّ و تمام 353

حکومت علوی؛ الگوی جمهوری اسلامی 363

2 - وضعيت بد امت اسلامی در زمان حکومت علی (عليه السلام) 366

3 - خصوصيات سلوك سياسی علوی 367

1-3 - پابندي کامل به دين خدا و اصرار بر اقامه ی دين الهی 367

2-3 - عدالت مطلق 368

عدالت، برجسته ترین نمودار در سیره ی اميرالمؤمنين 370

عدالت، بارزترین نقطه در زندگی جمعی و حکومتی اميرالمؤمنين 371

1-2-3 - ابعاد عدالت علوی 372

عدالت شخصی در حدّ اعلی 372

دوری از هواوهوس، اولین قدم يك مسئول در راه عدالت 375

نسخه ی کامل اسلام در تأمین عدالت اجتماعی 376

تکلیف مشابه در شرایط امروز 376

برخورد قاطع علی (عليه السلام) با دشمنان عدالت 379

برخورد با قاسطین، ناکثین و مارقین 379

3-3 - تقوا 382

3-4 - ایجاد وحدت 383

3-5 - ابعاد سیاست ورزی امیرالمؤمنین (علیه السلام) 384

سلوک سیاسی امیرالمؤمنین، آمیخته با سلوک معنوی و اخلاقی 384

3-5-1 - دوری از مکر و فریب 386

3-5-2 - مدارا با مخالفان و دشمنان 387

3-5-3 - گفتگوی مستدل با دشمنان و مخالفان خود 389

ص: 820

4-5-3 - پرهیز از توسل به ظلم، دروغ و کارهای ظالمانه برای پیروز شدن 390

5-5-3 - ممانعت از تملق و چاپلوسی در برابر او 390

6-5-3 - رفتار متفاوت با مخالفان و معارضان 391

7-5-3 - صدق و صراحت 392

8-5-3 - توجه به ضعفها و قدرت و قاطعیّت در مقابل زورگویان 393

9-5-3 - اخلاص و ارتباط با خدا 393

10-5-3 - بسیج نیروها در راه حق و در برابر ناحق 394

11-5-3 - مبارزه با مقدّس مآبی های متحجّرانه و بی مبنا 395

12-5-3 - ساده زیستی 396

پرهیز دادن مسئولان از مقایسه ی خود با اشراف 396

لزوم دوری مسئولان اسلامی از اسراف و تجمل 397

نمونه هایی از سیره ی علوی در ساده زیستی 398

13-5-3 - ترکیب سه خصلت اقتدار، مظلومیّت و پیروزی 400

6-3 - دشمنان علی (علیه السّلام) و روش برخورد با آنان 401

1-6-3 - قاسطین (ستمگران) 401

2-6-3 - ناکثین (بیعت شکنان) 403

3-6-3 - مارقین (دین گریزان) 404

تفاوت عمده ی دوران حکومت امیرالمؤمنین 405

فصل سوّم: سلوک سیاسی امام حسن (علیه السّلام) 904

1 - تغییر شرایط نهضت اسلامی پیش از امام حسن (علیه السّلام) 409

2 - ضعف تحلیل سیاسی و غلظت فتنه در زمان امام حسن (علیه السّلام) 411

3- صلح امام حسن (علیه السلام) 413

3-1- امام حسین (علیه السلام)، مدافع صلح امام حسن (علیه السلام) 413

3-2- عوامل صلح 414

3-2-1- صلح، گریزناپذیر و غیر قابل تخلف 414

3-2-2- نیاز به افزایش معرفت و عقلانیت در دوران دوم نهضت اسلامی 415

3-2-3- دوران خلافت خلفای سفیانی و مروانی و عباسی 416

3-2-4- مصلحت بزرگ تر از جنگ، حفظ اصل اسلام 421

فصل چهارم: سلوک سیاسی امام حسین (علیه السلام) 324

ص: 821

- 1 - سیره ی سیاسی امام حسین (علیه السّلام) در زمان امامت 423
- 1-1 - اطاعت از امام 423
- 2 - سیره ی سیاسی امام حسین (علیه السّلام) در دوران امامت 423
- 1-2 - سیره ی سیاسی قبل از واقعه ی کربلا 423
- 1-1-2 - مبارزه با تحریف 423
- 2-1-2 - نهی از منکر و امر به معروف 424
- 2-2 - روح حادثه ی کربلا 425
- 1-2-2-1 - قیام امام حسین (علیه السّلام)؛ امتداد قیام انبیا 425
- 2-2-2-2 - نابودی اسلام در صورت عدم قیام 427
- قیام امام حسین (علیه السّلام) قیام برای بیداری جامعه 428
- نمایش استقامت، بدون تردید در عقیده 430
- مبارزه با جهل و زبونی 433
- تبدیل حکومت آرمانی پیامبر به سلطنت جاهلانه در زمانه ی کربلا 434
- جهل و زبونی؛ دو عامل بدبختی 436
- 3-2 - انقلاب اسلامی عمل به نسخه ی نهضت حسینی 439
- زمان ما بهتر از زمان امام حسین (علیه السّلام) 439
- نیاز امروز جمهوری اسلامی به آن عزم و ایستادگی 441
- فصل پنجم: سلوک سیاسی امام سجّاد (علیه السّلام) 344
- 1 - تبدیل حکومت مبتنی بر دین به سلطنت بعد از امام حسین (علیه السّلام) 443
- 2 - سیره ی سیاسی امام سجّاد (علیه السّلام) 445
- 1-2 - تلاش برای اقامه ی دین و حاکمیت الهی 445

2-2 - بزرگ ترین مسئولیت امام سجّاد (علیه السّلام)؛ انتقال پیام عاشورا 447

2-3 - دلیل اهتمام امام سجّاد به تربیت اخلاقی مردم 451

2-4 - دلیل امام سجّاد (علیه السّلام) برای جهاد نکردن 453

فصل ششم: سلوک سیاسی امام باقر و امام صادق (علیه السّلام) 554

امام باقر (علیه السّلام) و مبارزه با جریان انحرافی 455

وصیت سیاسی و جریان ساز امام باقر (علیه السّلام) 455

اوج مبارزه با جریان انحرافی در زمان امام صادق (علیه السّلام) 456

فصل هفتم: سلوک سیاسی موسی بن جعفر (علیه السّلام) 754

امام موسی بن جعفر (علیه السّلام) و سیاست تقیّه 457

ص: 822

فصل هشتم: سلوک سیاسی امام رضا (علیه السلام) 364

1 - ادامه ی تفکر ولایت اهل بیت (علیهم السلام) 463

2 - شیوه ی تقیه آمیز امام رضا (علیه السلام) و حفظ شیعه از گزند نابودی 466

3 - شرایط شیعیان در زمان مأمون 467

4 - دلایل و انگیزه های مأمون از دعوت امام به خراسان 469

4-1 - تبدیل مبارزات انقلابی شیعیان به فعالیت سیاسی آرام 469

4-2 - تخطئه ی مدعی تشیع مبنی بر غاصبانه بودن خلافت های اموی و عباسی 470

4-3 - در کنترل گرفتن امام توسط دستگاه های حکومت 471

4-4 - ایجاد فاصله بین امام و مردم 471

4-5 - کسب وجهه و حیثیت معنوی برای مأمون 471

4-6 - تبدیل امام به توجیه گر دستگاه خلافت 471

تدبیر مأمون؛ بسیار هوشمندانه و پیچیده 472

5 - سیاستها و تدابیر امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) در مقابل مأمون 473

5-1 - پر کردن فضای مدینه از کراهت و نارضایی 473

5-2 - استتکاف شدید از پذیرش پیشنهاد ولایتعهدی 473

5-3 - پذیرش ولایتعهدی، مشروط به عدم دخالت در شئون حکومت 474

5-4 - بر ملا کردن داعیه ی امامت شیعی در جهان اسلام 476

5-5 - استفاده از هر فرصتی برای ایجاد رابطه ی جدید میان خود و مردم 477

5-6 - حمایت امام از سرجنبانان تشیع 478

6 - نتایج تدابیر مأمون و سیاستهای امام 478

فصل نهم: جمع بندی سلوک سیاسی ائمه، انسان 250 ساله 483

1 - انسان 250 ساله: عنصر سیاسی؛ خط ممتد زندگی ائمه ی هدی (علیهم السّلام) 483

2 - مفهوم مبارزه ی حادّ سیاسی ائمه (علیهم السّلام) 485

3 - دلایل اثباتگر تفکر سیاسی ائمه 487

4 - ترسیم کلی خط ممتد مبارزه ی ائمه 487

شباهتها و تفاوتهای حرکت سیاسی ائمه با بنی العباس 487

5 - سه مرحله ی کلان مبارزات ائمه 489

دوران امام سجّاد (علیه السّلام) 490

شرایط زمان 490

ص: 823

1 - فراگیری جوّ رعب و اختناق بر اثر حادثه ی کربلا 490

2 - انحطاط فکری مردم در سرتاسر دنیای اسلام 492

3 - فراگیری فحشا، فساد و عیّاشی در جهان اسلام 493

غربت مطلق امام سجّاد (علیه السّلام) در این اوضاع 495

سه مسئولیت امام سجّاد (علیه السّلام) 497

1 - تعلیم معارف دین به مردم 497

2 - بازسازی مسئله ی امامت در ذهن مردم 497

3 - اعلان امامت خود 499

دوران امام باقر (علیه السّلام) 501

بهبتر شدن وضع زمانه ی امام باقر (علیه السّلام) 501

زمینه ی اجتماعی و عاطفی مساعدتر برای حرکت سیاسی تندتر 502

تعیین وقت برای خروج 504

حرکت تبلیغاتی سیاسی دقیق در منا 506

دوران امام صادق (علیه السّلام) 508

دو مرحله ناشی از وضعیتهای متفاوت در زمانه ی امام 508

1 - مرحله ی اوّل: اختلاف بین خلفا و فرصت مناسب برای امام 508

فریاد کردن مسئله ی امامت 509

2 - مرحله ی دوّم: بازگشت اختناق و برخورد شدید منصور عبّاسی 511

دوران امام موسی بن جعفر (علیه السّلام) 512

زندگی فوق العاده شورانگیز و دوران اوج مبارزه 512

دوران امام رضا (علیه السّلام) 514

دوران گسترش و وضع خوب ائمه 514

6 - عناوین و ابهاماتی که نیاز به تحقیق دارد 515

ادّعی امامت و دعوت به امامت 516

برداشت خلفا از ادّعاها و کارهای ائمه 516

تأیید و حمایت از حرکات خونین 518

زندانیها، تبعیدها و تعقیبها 519

زبان تند و تیز ائمه در مقابل خلفا 519

تندی های خلفا به ائمه 520

مسئله ی داعیه هایی حاکی از استراتژی امامت 520

ص: 824

برداشت اصحاب ائمه از حرکت ائمه 521

علت بغض خلفا به ائمه 522

تندی اصحاب ائمه 524

مسئله ی تقیه 524

7- جمع بندی در خصوص سلوك سياسى ائمه (عليهم السلام) 525

7-1 - زنده نگه داشتن معارف حقه ی اسلامى 525

7-2 - اقامه ی احكام الهى 526

7-3 - مجاهدت فى سبيل الله 526

7-4 - مبارزه ی با ظلم و ظالم 526

فصل دهم: سلوك سياسى زنان الكو 529

1 - گفتار اول: سلوك سياسى فاطمه ی زهرا (سلام الله عليها) 529

1-1 - فاطمه ی زهرا (سلام الله عليها)؛ نسخه ی كامل انسانيت 529

1-2 - شخصيت جهادى، ممتاز و همه جانبه ی زهراى اطهر (سلام الله عليها) 530

1-3 - فاطمه ی زهرا (سلام الله عليها)؛ شخصيتى جامع الاطراف 531

1-4 - سربازى فداكار در عرصه هاى مختلف 532

1-5 - سه مرحله ی مهم در زندگى فاطمه زهرا (سلام الله عليها) 533

1-5-1 - پيش از ازدواج و در سالهاى سخت رسالت 533

مثل يك مادر، مثل يك مشاور، مثل يك پرستار براى پيامبر 533

1-5-2 - پس از ازدواج و دوران همسرى؛ يك مجاهد تمام وقت 535

تجهيز روحى و معنوى امام مجاهد 535

1-5-3 - بعد از وفات پيامبر 536

2- گفتار دوّم: سلوك سياسى حضرت زينب (سلام الله عليها) 537

2-1- شخصيت همه جانبه و عظيم حضرت زينب (سلام الله عليها) 537

2-2- زينب كبرى (سلام الله عليها)؛ الكوى زنان در تاريخ 539

2-3- اىستادگى حضرت زينب (سلام الله عليها) 539

2-4- كار زينب كبرى (سلام الله عليها)؛ تبديل شكست ظاهرى به پىروزي قطعى 539

2-5- عظمت زينب كبرى (سلام الله عليها)؛ ناشى از حركت انسانى و اسلامى 542

2-6- صدق؛ از عوامل مولّد صبر و اىستادگى در زينب كبرى (سلام الله عليها) 544

3 - گفتار سوّم: حضرت آسیه (سلام الله علیها) 545

مبارزه با قدرت طاغوتی فرعون 545

4 - گفتار چهارم: شهیده بنت الهدی صدر 547

5 - گفتار پنجم: مادران و همسران شهدا و جانبازان 547

5-1 - نقش زنان فاطمی و زینبی در انقلاب 547

5-2 - مادران شهید؛ بی نظیر در تاریخ 549

5-3 - دختران متدین و انقلابی و تحصیلکرده و ساده زیست 549

فصل یازدهم: سلوک سیاسی امام خمینی (رضوان الله علیه) 155

1 - ویژگی های شخصی امام به عنوان يك زمامدار 551

2 - اهمیت مکتب سیاسی امام 558

2-1 - عامل مهمّ تسلیم ناپذیری و ایستادگی ملت ایران، مکتب سیاسی امام 558

2-2 - پایه ریزی حکومت اسلامی، عمل صالح امام 559

2-3 - راز موفقیت امام، در مکتب سیاسی ایشان 560

2-4 - امام؛ معرف نظام سیاسی اسلام 561

2-5 - ریشه ی شجره ی طیّبه ی جمهوری اسلامی در تفکر امام 562

2-6 - خصوصیات کامل يك مکتب فکری در منظومه ی فکری امام 563

3 - سه باور بنیادین و محوری امام 564

3-1 - باور به خدا 564

3-2 - باور به مردم 565

3-3 - باور به خود 566

اثرات این سه باور در امام و نهضت امام 567

4 - تفاوت‌های نظام سیاسی امام با نظام سیاسی طاغوتی قبل از انقلاب 568

دو ویژگی نظام منسوخ ستم شاهی 568

4-1 - حاکمیت عشق به مردم به جای بی‌اعتنایی به مردم 569

4-2 - استقلال و اتکا به خود، به جای وابستگی 570

4-3 - تبدیل هدف‌های اسلام به اهداف نظام سیاسی 571

4-4 - ترسیم اهداف نظام فراتر از مرزهای ایران 571

5 - جوهره‌ی مکتب سیاسی امام 573

5-1 - جوهر اصلی مکتب امام، رابطه‌ی دین و دنیا 573

5-2 - توجه توأمان به دنیا و آخرت در نظام اسلامی 576

ص: 826

3-5 - ترکیب معنویّت با سیاست 578

تعقیب هدف اسلامی و حاکمیت اسلامی در صحنه ی ایمان و عمل 582

4-5 - پاسداری از ارزشها با تبیین درست ولایت فقیه 583

5-5 - توجّه به شایستگی و تقوای کارگزاران دستگاه سیاسی 585

6-5 - نگاه بین المللی و جهانی مکتب سیاسی امام 586

6 - ویژگی ها و اصول خطّ امام 588

خطّ امام، تفسیرکننده ی نظام جمهوری اسلامی 588

1-6 - ایستادگی در برابر تحمیل و نفوذ قدرتهای خارجی 589

2-6 - اهتمام به تعبّد و عمل فردی و ایستادگی در برابر وسوسه های نفسانی 591

3-6 - اهمّیت دادن به توانایی و استقلال ملّتها و «اصل» دانستن آنها 592

4-6 - اصرار بر وحدت مسلمین و مبارزه با تفرقه افکنی استکبار 593

5-6 - اصرار بر ایجاد روابط سالم دوستانه با دولتها 596

6-6 - اصرار بر شکستن حصار تحجّر و التقاط در فهم و عمل 597

چند نمونه از مظاهر عقلانیّت امام 599

گزینش مردم سالاری برای نظام سیاسی کشور 599

سرسختی و عدم انعطاف او در مقابله ی با دشمن مهاجم 599

تزریق روح اعتماد به نفس و خوداتّکایی در ملّت 600

تدوین قانون اساسی 601

تفهیم به مردم که خودشان صاحب مملکتند 601

7-6 - نقش محوری دادن به نجات محرومین و تأمین عدالت اجتماعی 602

1-7-6 - عدالت اجتماعی؛ از اصلی ترین خطوط مکتب سیاسی امام 604

2-7-6 - پابرهنگان؛ مهم ترین عنصر پیروزی در منظر امام 604

8-6 - توجه ویژه به مبارزه با رژیم اشغالگر قدس 606

9-6 - حفظ وحدت ملی و ایجاد یکپارچگی در میان ملت ایران 606

10-6 - حفظ مردمی بودن حکومت و ایجاد رابطه با مردم و حفظ ارتباط با آنها 607

11-6 - اعتقاد راسخ و صادقانه به نقش مردم 609

1-11-6 - تفاوت دموکراسی غربی با مکتب امام 612

12-6 - سازندگی کشور و ارائه ی الگوی عملی از کشور 614

13-6 - اعتماد به وعده های الهی و بی اعتمادی به قدرتهای زورگو 614

ص: 827

7- عناصر استحکام و ماندگاری نظام سیاسی از نظر امام 616

7-1- اسلام‌گرایی و تکیه بر مبانی مستحکم اسلامی و قرآنی 617

7-2- تکیه بر مردم 620

7-3- معیار قرار دادن نظم و قانون 621

7-4- دشمن‌ستیزی و سلطه‌ستیزی 622

خطر در غفلت از چهار عنصر مذکور 624

8- آفات نظام اسلامی و تقابل امام با آن 624

8-1- آفت تحجّر 625

8-2- آفت انفعال و خودباختگی 627

8-3- راه امام، راه میان تحجّر و خودباختگی 631

9- مسئله‌ی تحریف شخصیت امام 632

9-1- مفهوم و امکان تحریف شخصیت امام 632

9-2- تحریف شخصیت امام؛ تحریف راه امام 633

9-3- تحریف امام در زمان حیات ایشان 633

9-4- راه جلوگیری از تحریف؛ بازخوانی اصول امام 635

فصل دوازدهم: سلوک سیاسی روحانیت و علما در طول تاریخ 637

1- نقش تاریخی علما 637

1-1- حفظ دین در مقابل تحریف و نشر آن 637

1-2- استقلال و مردمی بودن، ویژگی تاریخی روحانیت شیعه 638

1-3- پیشاهنگی علما در قضایای سیاسی و انقلابی 639

1-4- ذخیره‌ی عظیمی از حیثیت عمومی علما، عامل انقلاب اسلامی 640

2 - نقش برخی علمای بزرگ در جریان‌ات سیاسی معاصر 643

1-2 - آیت الله العظمی سیدعبدالحسین لاری 643

پیشگامی در آزادی خواهی و مبارزه ی با استبداد داخلی 643

2-2 - آیت الله العظمی میرزای شیرازی 644

مبارزات چندجانبه ی میرزا 644

1 - مبارزه با دستگاه استبدادی سلطنت مطلقه ی ناصرالدین شاهی 645

2 - مبارزه ی با استعمار و نفوذ خارجی ها 646

3 - مبارزه ی با غرب زدگان 646

استمرار حرکت میرزا 647

ص: 828

3-2 - میرزا کوچک جنگلی 648

4-2 - آیت الله ابوالقاسم کاشانی 650

نقش محوری در مبارزات ملی شدن نفت 650

جداسازی کاشانی از نهضت، عامل شکست آن 653

5-2 - آیت الله سیدحسن مدرس 654

مقاومت در مقابل ارباب و تطمیع، مهم ترین ویژگی مدرس 654

مخالفت مدرس با قراردادهای استعماری ننگین 655

6-11 - آیت الله آقاجانی اصفهانی 655

بخش پنجم: مؤلفه های ایجابی و سلبی فرهنگ سیاسی اسلام

فصل اول: شاخصهای فرهنگ سیاسی مطلوب در اسلام 659

1 - ویژگی های فرهنگ سیاسی اسلام 659

1-1 - اسلامی بودن جهت گیری و عمل دولت 659

دولت اسلامی، زمینه ی شکل گیری کشور اسلامی 660

عمل اسلامی مسئولان، مقدمه ی اسلامی شدن رفتار مردم 660

2-1 - بصیرت (بیداری) 661

رازداری و عدم افشای اسرار حکومت 662

مواظبت بر کمرنگ نشدن مرزهای ما و دشمن 662

غفلت از توطئه ی استکبار؛ مقدمه ی اسارت در دام توطئه 663

ضرورت افزایش بصیرت سیاسی توسط مردم 664

داشتن تحلیل سیاسی 664

3-1 - صبر و استقامت 665

استقامت؛ اساس کار 665

حرکت امام، الگوبرداری شده از حرکت حسینی در موضوع استقامت 666

سه عرصه ی صبر سیاسی: طاعت، مصیبت و معصیت 667

ضرورت صبر بر اصول، مبانی و پایه های نظام اسلامی 670

1-4 - اخلاص و صدق در کار 674

صدق و اخلاص، شرط اول 674

اخلاص لله، جلب کننده ی قلوب 675

ص: 829

ایمان و عمل مخلصانه، عامل قدرت و ثبات 675

1-5 - نگاه به قدرت به عنوان وسیله و فرصت برای تقرّب به خدا 675

1-6 - توکل به خداوند در امور 676

1-7 - تکلیف گرایی 677

تکلیف مداری یا نتیجه گرایی 678

1-8 - ایمان شاداب 679

1-9 - تقوا و خودسازی 683

تقوا، هم وسیله و هم راه علاج 683

ارتباط با خدا؛ تضمین کننده ی صحّت عمل و استقامت 684

عرصه ها و مظاهر تقوای مسئولین 689

سیاهه ای از گناهان مسئولان 690

1-10 - حفظ اتحاد و انسجام سیاسی 691

انسجام؛ شرط پیشرفت 691

ضرورت اتحاد مسئولان کشور 692

جلوگیری از کشیده شدن اختلافات مسئولان به کوی و بازار 693

1-11 - مدارای سیاسی 696

1-12 - مجاهدت برای استفاده از همه ی ظرفیتهای ذهنی و عملی خود 698

1-13 - شجاعت سیاسی 698

1-14 - داشتن روحیه ی خدمتگذاری 700

هدف خدمتگذاری 700

آمادگی برای خدمت در هر موقعیتی 704

از پیش معین نکنیم که صندلی ما آنجا است 706

آمادگی دائمی 706

1-15 - دلسوزی و کوتاهی نکردن در کار 707

1-16 - خستگی ناپذیر بودن 709

1-17 - تواضع 710

1-18 - خوش رفتاری با مردم 711

ایجاد انگیزه ای تمام نشدنی با لمس مشکلات مردم از نزدیک 712

1-19 - پاسخگو بودن و احساس مسئولیت 712

پاسخگویی؛ يك مفهوم اسلامی 713

ص: 830

ضرورت تنظیم کارنامه ی کارکرد مسئولان دستگاه های مختلف 715

مثالهایی در جهت پاسخگو کردن دستگاه های مختلف کشور 716

هنر يك مدير در مسئولیت پذیری 717

ضرورت اطلاع رسانی صریح، روشن و شفاف 717

تمام نشدن مسئولیتها با پایان دوره ی مسئولیت 718

تمام نشدن مسئولیت در محیط اسلامی 719

1-20 - انتقادپذیری 720

الف) مفهوم انتقاد 720

انتقاد یعنی همان عیب جویی 720

انتقاد یعنی ارزشیابی منصفانه ای 721

انتقاد یعنی سره و ناسره و قوت و ضعف را در کنار هم دیدن 721

ب) ضرورت انتقادپذیری مسئولان 722

انتقادپذیری؛ فرصتی برای اصلاح 722

ج) انواع انتقاد 723

انتقاد مثبت و سازنده 723

انتقاد منفی و وجوه آن 724

تخریب و عیب جویی غیر منصفانه 724

انتقاد خدمت است، تخریب خیانت 725

1-21 - حفظ روحیه ی ساده زیستی و پرهیز از تجمل گرایی توسط مسئولین 726

ضرورت بساطت و سادگی در تعامل با مردم 727

1-22 - ضرورت استفاده از عقلانیت و علم در انجام امور 728

1-23 - ضرورت تلاش برای تحقّق نظام اداری مطلوب 729

ضرورت آرامش و سکینه برای اتخاذ تصمیمهای درست 729

1-24 - انجام کار جمعی و متوازن 730

1-25 - استفاده از روشهای سالم و اخلاقی در انجام امور 730

1-26 - نوآوری در ارائه ی معارف دین به جهانیان 730

1-27 - کارآمدی 731

1-28 - انصاف سیاسی 733

1-29 - روشنگری مستدل و دور از هیاهو 734

1-30 - گردش نخبگان و جابجایی قدرت 736

ص: 831

2 - سلوک و رفتار سیاسی مطلوب در رابطه ی مردم و مسئولان 738

1-2 - در خصوص رفتار کارگزاران با مردم 738

عدم برخورد آمرانه 738

بازخواست از خود به خاطر مردم 739

اعتدال و میانه روی 740

ترجیح رضایت عوام بر خواص 741

پرهیز از خودشگفتی 744

بی علاقه‌گی به ستایش شدن 745

منت نگذاشتن سر مردم 746

بزرگ نمایی نکردن 746

خلف وعده نکردن 746

عدم شتابزدگی 747

اهمال کاری نکردن 747

عدم پافشاری و لجاجت 747

2-2 - در خصوص رفتار حاکم با کارگزاران 748

شایسته سالاری در انتخاب کارگزاران 748

تأمین زندگی کارگزاران 748

نظارت دقیق بر کارگزاران 749

مجازات کارگزاران خاطی 749

فصل دوّم: مهم ترین آسیبها و عوامل انحراف در نظام سیاسی اسلام 751

1 - خطر آفات 751

2 - خطرات جدی، محصول عملکرد ما 752

3 - مهم ترین آفات و آسیبها 753

3-1 - غفلت و عدم پایداری 753

تمام مشکلات بشر ناشی از عدم بصیرت و صبر 754

ضرورت هشیاری دائم عناصر تعیین کننده ی کشور 755

3-1-1 - زیانهای غفلت 756

غفلت؛ عامل سردرگمی 756

غفلت؛ عامل تباه شدن دستاوردها 757

ص: 832

غفلت؛ بزرگ ترین فرصت برای دشمن 758

2-1-3 - عوامل غفلت 760

آثار گناهان در ایجاد غفلت 760

تصوّر نداشتن معارض و خطر، محصول ساده لوحی 762

حساسیت برخی به انداز در خصوص وجود دشمن 763

3-1-3 - شعارهای انحرافی و تحت الشعاع قرار دادن مسائل اصلی کشور 765

ضرورت پرهیز از شعارهای انحرافی 765

2-3 - خیانت تضعیف نظام اسلامی 766

غم بزرگ، تلاش عناصری برای تسهیل سلطه ی آمریکا 766

ننگ از راه ماندن! 767

3-3 - انحراف و فسادپذیری 767

1-3-3 - امکان فساد 767

همه در معرض فساد 767

امکان فساد در نظام مثل فساد در فرد 769

2-3-3 - ضرورت‌های مقابله با فساد 771

ضرورت پاکسازی صحنه از فساد 771

ناهمخوانی نظام اسلامی با فساد 772

فساد؛ زخم واگیردار 773

پرهیز از افراط و تفریط در مبارزه با فساد 775

امید مردم به مبارزه با فساد 776

اجتناب از پیش داوری در مبارزه با فساد 777

3-4 - سوءاستفاده از امکانات دولتی و تجمل گرایی 777

3-4-1 - تجمل گرایی و اشرافیت، عامل سلب اعتماد مردم 778

3-4-2 - منافع خوشگذرانی و اشرافیت با اسوه بودن 779

3-4-3 - امکان شکلگیری مترفین در جامعه ی اسلامی 780

3-4-4 - صرف مخارج دولت در تغییر دکوراسیون اتاق مسئولان 781

3-4-5 - گزارشهای نومیدکننده از تجمل گرایی 781

3-5 - هرهری مسلکی و سست ایمانی 782

3-6 - حزب گرایی و سیاست بازی 785

3-7 - فتنه انگیزی 787

ص: 833

3-8 - تشنج سیاسی و تفرقه ی مسئولین 789

اختلافات، یعنی درگیری های سیاسی متشنج کننده 789

توطئه ی دشمن برای مقابل هم قرار دادن مبارزان انقلابی 792

3-9 - اشکال تراشی های غیر منطقی 793

3-10 - اعتماد به کارشناسان ناپخته 794

3-11 - تبعیض 795

مشروعیت مسئولان وابسته به مبارزه با تبعیض 796

3-12 - بیان نادرست نقاط ضعف و قوت 797

3-13 - تخریب مسئولان نظام 798

پرهیز از تخریب قوه ی قضائیه 798

3-14 - تبلیغ ضعف مدیریت کشور 799

3-15 - بی توجهی به مصالح نظام 800

3-16 - خودکم بینی 800

3-17 - عدم هماهنگی بین دستگاه ها 801

3-18 - هرج و مرج 801

3-19 - گناه 802

3-20 - خطر ناامیدی 803

3-21 - خطر احساس ضعف و ناتوانی در کشور 804

ص: 834

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتابخانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

